

توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

تاریخ ایران

تألیف

ژنرال سرپرسی 'سایکس'

دارای نشان علمی طلا از انجمن جغرافیائی پادشاهی

ترجمه

آقای سید محمد تقی فخرداعی گیلانی

با ۶۴ گراور و یک نقشه

جلد اول - چاپ اول

(حق چاپ محفوظ)

چاپخانه رنگین

۱۳۲۳

بها در تمام کشور ۳۰۰ ریال

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE1191

مستشار در بهشتی
معاونت کبرای شاهنشاهی ایران
دهروز



کوروش کبیر

توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ تاریخ ایران

تألیف

ژنرال سرپرستی سایکس

دارای نشان علمی طابا از انجمن جغرافیائی پادشاهی

ترجمہ

آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

با ۶۴ گراور و یک نقشه

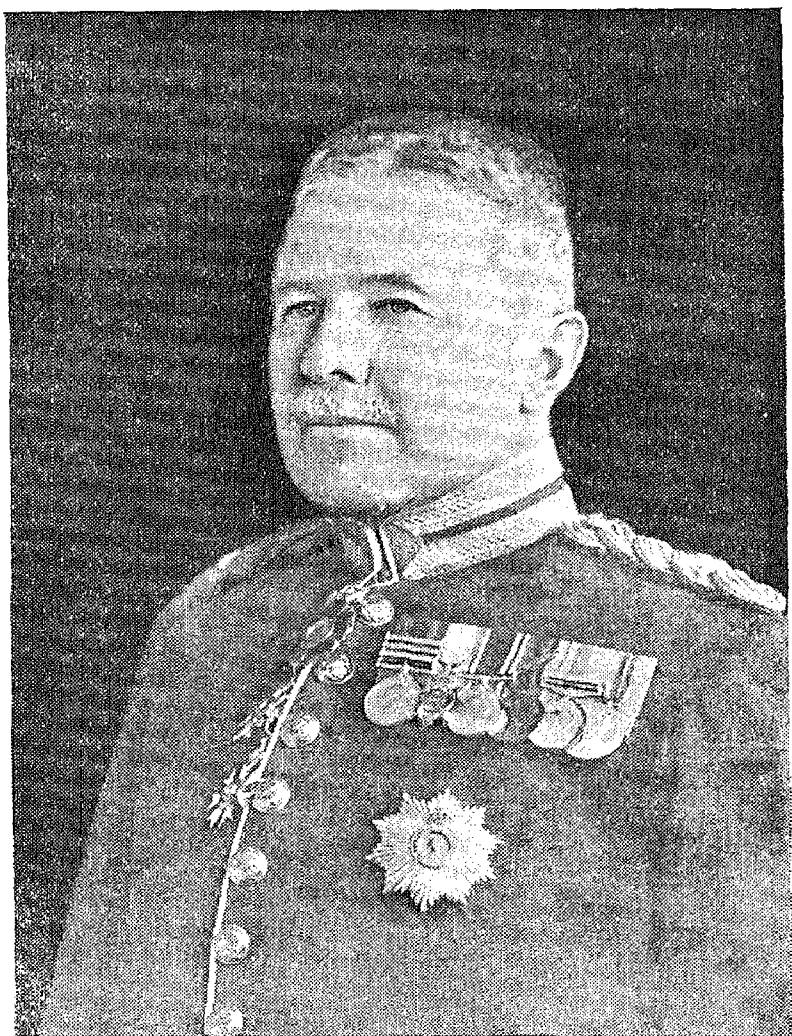
جلد اول - چاپ اول

(حق چاپ محفوظ)

چاپخانه رنگین

۱۳۲۳

« کارما بازجویی تاریخ کارهای باستانی مردم »
« روزگار و دریافتن مرز کشور های تباه گشته است. »
« ونسب و نژاد پادشاهان دیده از دیدار روزگار »
« فرو بسته است ما در پی گفتار مردمان و آثار پیشینانیم. »
(ماتیو ارنلند)



آقای سرپرستی سایکس مؤلف کتاب

مقدمه و مترجم

کتاب حاضر که « تاریخ ایران » نام دارد از مشهور ترین تألیفات آقای سرپرسی سایکس از مشاهیر خاورشناسان انگلیسی است که هنوز آفتاب زندگانش در آسمان دانش میدرخشد. ترجمه و انتشار این کتاب، برای رفع نیازمندی دانشجویان که بکتاب مکمل و جامعی در تاریخ ایران احتیاج مبرم داشتند، از دیر باز خاصه از بعد از انتشار ترجمه کتاب تمدن العرب همواره نصب العین بوده و از بزرگترین آمال نگارنده شمرده میشد و اینک بی نهایت خوشوقتم و خدا را شکر میکنم که این آرمان ملی جامه عمل پوشیده یعنی ترجمه جلد اول آن از چاپ در آمده تقدیم قارئین عظام میشود. در اینجا ما قبل از هر بیان یا اظهاری بشرح احوال مؤلف پرداخته و این مختصر را بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم.

سرپرسی سایکس تحصیلات خود را در آموزشگاه (رگی) و دانشکده افسری (ساند هرست) پبیان رسانیده و در هر دو آموزشگاه بدریافت جایزه های پهلوانی نایل آمده است.

در سال ۱۸۹۲ بسمت افسر هنگ دوم نیزه دار (از هنگ های مشهور انگلیسی) مسافرت های خود را در آسیای مرکزی، ایران، بلوچستان آغاز کرد. در ۱۸۹۴ کنسولگری انگلیس را در کرمان تأسیس نمود و دو سال بعد از آن در کمسیون مرزی ایران و بلوچ مأموریت یافت و در همان سال مسافرتی در حوزه رود کارون نمود. در ۱۸۹۷ مأمور پذیرائی و مصاحبت والاحضرت ناصرالملک مرحوم گردید که آن موقع بعنوان نماینده مخصوص بلندن عزیمت مینمود. در ۱۸۹۹ کنسولگری انگلیس را

در سیستان تأسیس نمود و در ۱۹۰۱ بعنوان فرمانده هنگ (موشگامری شایر تیومانی) در جنگ بوئر شرکت کرد و در همین جنگ مجروح گشته بیاس فداکار بهائی که از خود در آن جنگ‌ها نشان داده بود باخذ مدال و نشان‌های افتخار نایل آمده و در اعلامیه‌های وزارت جنگ یا احکام نظامی از وی قدردانی شد. در ۱۹۰۲ بدریافت نشان علمی طلا از انجمن جغرافیائی پادشاهی مفتخر گردید. از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۳ سرکنسولگری انگلیس در خراسان بود. در آغاز جنگ بین‌الملل اول فرماندار نظامی (سوت هامپتون) شد و سپس جزء لشکر لاهور در فرانسه مأموریت یافت. در ۱۹۱۵ به سرکنسولگری ترکستان چین تعیین شد. در ۱۹۱۶ برای تأسیس نیروی مشهور به پلیس جنوب بایران آمد و ستاد این نیرو در شیراز بود. در ۱۹۱۸ پیس خدمت‌هایی که انجام داده بود بدریافت نشان نایل شده و در احکام نظامی از وی قدردانی شد و پس از پایان جنگ با انگلستان بازگشته و اکنون منشی افتخاری انجمن آسیای مرکزی می‌باشد.

تألیفات مهم سربرسی
سایکس

۲ - ده هزار میل در ایران. ۳ - تاریخ افغانستان. ۴ - تاریخ اکتشافات عالم. برای تألیف اخیر از انجمن علمی امپراطوری بدریافت نشان طلا مفتخر شد. ۵ - "در صحراها و واحه‌های آسیای مرکزی" و این کتاب با کمک بانو "الاسایکس" نوشته شده است. از برترین تألیفات این نویسنده کنگره و همین کتاب حاضر است که در حقیقت واسطه العقد سلسلة تألیفات او می‌باشد. کتاب مزبور بقدری مورد توجه علاقه‌مندان بتاریخ ایران واقع گردید که از آغاز انتشار تاکنون سه بار چاپ شده که در چاپ اخیر فصلی جداگانه و مطالب مهم زیادی نیز بر کتاب افزوده شده است و اینرا ضمناً یاد آور می‌شود که کتاب حاضر ترجمه‌ای از نسخه ۱۹۳۰ یعنی آخرین چاپ اصل می‌باشد.

سربرسی سایکس در گرد آوردن مواد و جمع‌آوری مدارک و اسناد این کتاب سالها رنج برده و مجاهدات بسیار نموده است. اینمرد تقریباً همه منابع قدیم و جدید را از رومی و یونانی و سریانی و ارمنی و عربی و غیره خاصه کتابهایی که در دست ۱ - و آن بدینقرار است: چاپ اول ۱۹۱۵، چاپ دوم ۱۹۲۱، چاپ سوم ۱۹۳۰.

سال اخیر یعنی از زمانی که مشرق قدیم جلب توجه علماء فرنگ را کرده نوشته اند از نظر انتقاد و خریده گیری گذرانیده است و نیز در حدود ۲۵ سال^۱ عمرش را در خاک ایران در نواحی مختلف بسر برده اوضاع و احوال عادات و رسوم و بالاخره آثار و یادگارهایی که در هر جا بوده همه را با کمال دقت و اهتمام مشاهده و مطالعه کرده و از این راه اطلاعات وافر و معلومات سودمند زیادی بدست آورده است و مخصوصاً نواحی شرقی و جنوبی ایران را کاملاً سیاحت و تحقیقات جغرافیائی و تاریخی نموده است. راست است جهانگردان زیادی ایران را سیاحت کرده در اطراف این مسائل تجسس و تدقیق و تحقیق نموده اند ولی سخن اینجاست که وسائل و اسباب گرد آوردن مطالب درست و کسب اطلاعات صحیح مصون از لغزش و خطا بقدری برای این دانشمند فراهم بوده که در دسترس هیچکس از همکاران اروپائی وی نبوده است، چنانکه خود او در مقدمه^۲ یکی از تألیفات خویش مربوط بایران شرحی که در این خصوص نگاشته از جمله چنین مینویسد «نگارنده با کمال جرئت ادعا میکند که از نسل حاضر هیچ انگلیسی حتی هیچ اروپائی دیگری بیشتر و بهتر از اینجانب بسیر و سیاحت نواحی شرقی و جنوبی ایران موفق نگردیده و از طرفی موقعیت و رتبه رسمی نویسنده بهترین وسیله برای ملاقات طبقات منوره اهالی و کسب اطلاعات عاری از خطا بوده است که خود این نعمت کمتر نصیب دیگر سیاحان خارجی میشود». پس از آنچه گفته شد تصدیق میکنید که این تاریخ بر پایه متین و ثابته قرار گرفته و در جمع آوری اطلاعات و دست آوردن مدارك و اسناد منتها درجه دقت را مؤلف بعمل آورده است.

بعقیده ما کتابی جامعتر از این در تاریخ ایران نوشته نشده است چه کتابهایی که در این زمینه تا کنون انتشار یافته ناقص یا نیمه تمام بوده هیچکدام رفع نیازمندی طالبان تاریخ ایران را نمینموده است و بالاخره کتابی که همه ادوار تاریخ ایران را مرتب و مسلسل و نیز کامل و تمام حاوی باشد بتألیف در نیامده مگر همین کتاب است که این نقیصه بزرگ را جبران نموده، مؤلف دانشور سرگذشت این کشور را از قدیمترین

۱ - سرپرسی سایکس از سال ۱۸۹۲ تا سال ۱۹۱۸ بطور ثابت در خاک ایران و بلوچستان مسافرت میکرد.

ادوار تا زمان معاصر مطابق روایات مورخان شرق و غرب و آثار مکتشفه کاملاً باز نموده است و حق کشفیات مهمه‌ای که از حفاریات اور و نیز از کاوشهای شرق، جدیداً یعنی از ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۰ بدست آمده تمامی آنها را این کتاب در بر دارد و بنابراین کتاب حاضر را حقاً میتوانیم بگوئیم که تکمیل‌ترین و جامع‌ترین تألیفاتی است در تاریخ ایران که اینک در دسترس طالبان دانش و فرهنگ نهاده میشود.

داخل شدن در مسائل و مندرجات این کتاب یعنی مجلد حاضر و شرح و بیان حقایق تاریخی و علمی آن از گنجایش اینمقدمه خارج است ولی بحکم اینک گفته‌اند «مالا یدرك كله لا یترك كله» سطری چند بطور فهرست در زیر بعرض خوانندگان میرسانم. قصول اولیه کتاب مربوط به جغرافیای ایران و نیز بابل و ایلام متضمن مطالب عالی و تحقیقات کافی میباشد. مؤلف در اینقسمت یعنی قسمت جغرافیائی نظر به تبحری که دارد به تفصیل سخن رانده يك سلسله اطلاعات بسیار سودمند و نکاتی که تازگی دارد در دسترس ما گذارده که در کمتر کتابی نظیر آن یافت میشود.

از نقاط حساس کتاب و یابترین فصول آن بعقیده نگارنده فضاهائی است که در آنها از مسائل و امور اجتماعی کشور در هر يك از ادوار به تفصیل صحبت شده است توضیح اینکه در این فصول از عادات و اخلاق، قوانین و رسوم، شاه و دربار، آرتش، موقع زنان، زبان و ادبیات، دین و فرهنگ، معماری، پیشه و هنر، خاصه هنرهای زیبا و غیره و غیره مبسوطاً بحث شده و شرحیکه در اطراف هر يك نگاشته یافته مدققانه و بسیار جالب و جاذب است. او بدین و فرهنگ باستان اهمیت داد و در فضائی جداگانه آنرا تحت مطالعه آورده است و در اینجا از اصول مذهب زرتشت پیغمبر باستان ایران مشروحاً صحبت داشته خاصه در متأثر شدن اینمذهب از تورانیان و نیز تأثیر آن بر مذهب یهودیستانی که نموده جالب دقت نظر است. در تحقیق آثار باستان خاصه خرابه های پرسپلیس و پاسارگاد و نیز در اطراف سایر صنایع و فنون باستان ما کلیتاً پایه بیاناتش محکم و متین و درخور همه نوع تقدیر است.

در شرح احوال ایرانیان قدیم اخلاق ملی ما را ستوده و در یکمورد چنین مینویسد «مهمان نواز و کریم و بخشنده و بلند نظر بود مانند» و در باب صنایع و فنون خاصه

هنرهای زیبا و ذوق ابتکار و نبوغ صنعتی ما را اعتراف و خاطر نشان نموده که ایران در تمدن و صنایع و فنون اروپا در ادوار گذشته تأثیر عمیق داشته است و نیز مشاهیر رجال و مفاخر و بزرگان ما را با کلماتی که حاکی از وسعت نظر و روح محبت و ودادست ستوده و عظمت و بزرگواری آنان را تصدیق میکنند و اینک ما برای جلب نظر خوانندگان گرام یکی دوسه فقره را بطور نمونه گوشزد مینمائیم. او در خاتمه بیانات خود راجع به خرابه های پرسپلیس چنین میگوید «ایران از ملل معتبری که با آن ها ارتباط یافته از قبیل بابل و آشور و مصر و یونان البته اقتباسات زیادی نموده لیکن متابعت و تقلید صرف نکرده است حتی مجسمه های گاوهای آشوری هم در مقبره های بزرگ هخامنشی از حیث اهمیت دارای رتبه اولیه نیستند». در خصوص مقبره کوروش کبیر مینویسد «که من سه مرتبه زیارت این مقبره رفته ام و در این جا موفق شده مختصر تعمیری هم نموده ام و ضمناً در هر موقع باین نکته متذکر شده ام که دیدن مقبره اصلی کوروش پادشاه بزرگ و شاهنشاه عالم مزیت کوچکی نیست و من چقدر خوشبخت بودم که بچنین افتخاری نائل شده ام و در واقع شك دارم که آیا برای ما طائفه آریانی هیچ بنای دیگری هست که زیاده از مقبره مؤسس دولت پارس و ایران که تقریباً دوهزار و چهارصد و ^{۲۲۰}چهل سال قبل از این در آنجا مدفون شده اهمیت تاریخی داشته باشد». یا در طی بیان صفات حمیده کوروش بعد از نقل مسطورات کتاب مقدس و مورخین یونانی میگوید «ما هم میتوانیم مباحثات کنیم باینکه اولین شخص بزرگ آریانی که احوال او بخوبی بر ما معلوم میباشد دارای چنین صفات عالی و برجسته است» در شرح احوال حضرت رسالتآب^ص که جزء قسمت اخیر کتاب حاضر است در خاتمه بیانات خود چنین مینویسد «عقیده شخصی من این است که محمد^ص در میان مشاهیر عالم بزرگترین انسانی است که با ینک مرام عالی تمام هم خود را مصروف این داشت که شرک و بت پرستی را از ریشه منهدم ساخته و بجای آن افکار بلند اسلام را برقرار سازد و او خدمت وافر و نمایانی که از این راه بنوع بشر نموده خدمتی است که من آنرا ستایش نموده و سر تعظیم فرود میآورم».

راجع بحضرت علی بن ابیطالب^ع در طی بیان صفات مخصوصه وی چنین اظهار

میکند « اینکه اهالی ایران در او مقام ولایت قائل شده و او را با صطلاح سرپرست حقیقی و مربی الهی میدانند و افعلاً این عقیده قابل تحسین و شایان بسی تمجید است اگر چه مقام و مرتبه او خیلی بالاتر از اینهاست ».

ضیق مکان اجازه نمیدهد که بیش از این در این باب شرح و بسط دهد و من از اینجهت و نیز بعثت کمی فرصت و عجله ای که بمناسباتی در کار طبع این ترجمه میشددز همینجا آراختم میکنم و همینقدر مینویسم کسانی که میخواهند بحقیقت این کتاب آشنا شوند و یا هم میهنانی که « مایل باشند شوکت و حشمت ادوار گذشته خودشان را بخوبی درک کنند » باید سراسر کتاب را بدقت هر چه تمامتر بخوانند در خاتمه اینرا یادآور میشود که این کتاب دارای ^{۸۲}صفت و دو تصویر و چهل و نه سراوحه است که هر یک از اینها تاریخچه و علمی بسیار نفیس و مهم میباشد. این جانب اغلب این تصاویر را از نسخه چاپ دوم اصل انتخاب نموده که از آنجمله یکی تصویر شورای جنگی داریوش کبیر است که بسیار دلچسب و قابل دیدن است.

در اینموقع وظیفه خود میدانم که از مساعدتهای اولیاء وزارت فرهنگ خاصه از جناب آقای اسمعیل مرآت که این ترجمه در زمان وزارت ایشان صورت اکمال و اتمام پذیرفته سیاسگذاری نمایم و ضمناً از اداره نگارش آن وزارتخانه که در اینمدت در فراهم ساختن وسایل کمال مراقبت و همراهی را نمود تشکر دارم.

ایشرا هم نمیتوانم در اینجا نگفته بگذارم که در آغاز امر توسط دوست گرامی آقای عباس صیقل کارمند جدی سفارت کبرای ایران درلندن اجازه ترجمه و طبع این تاریخ را از آقای سرپرستی سایکس مؤلف آن در خواست نمود و خوش بختانه این درخواست مورد توجه و علاقه قرار گرفته طوای نکشید که نامه ای از ایشان مشعر بر قبولی در خواست مزبور به نگارنده رسید. در این نامه معظمله با کمال لطف و مهربانی اجازه ترجمه و طبع دو جلد کتاب « تاریخ ایران » را بلاعوض و بدون هیچ منعی باینجانب اعطا کردند و در واقع مرا از این لطف و مساعدت گران بها از خود ممنون ساخته و سیاسگذاری از آنرا همواره فرض ذمه خودم خواهم شناخت.

اما در خصوص این ترجمه همینقدر خاطر نشان میکنم که آن با اصل کتاب (که در ۱۹۳۰ برای بار سوم طبع شده) کاملاً مطابق است و کم و بیش ندارد و حتی چون مقید بوده‌ام که از اصل کاملاً متابعت کرده باشم یاد داشت های گران بهائی که مؤلف در ذیل اکثر صفحات قید کرده بود اینجانب تمامی آنها را برای استفاده فضلاء بدون هیچ جرح و تعدیلی در پای صفحات گنجانده‌ام. حاجت بند کردن نیست که یادداشت هائی هم بر حسب لزوم از خود اینجانب در ذیل بعضی صفحات قید شده است. در ضبط اسامی اعلام منتها درجه دقت و اهتمام را نموده و حتی الامکان آنها را نزدیک باصل یا بقسمی که در کتب فارسی و عربی مضبوط است نقل کرده‌ام و در عین حال اغلب این اسامی را در حاشیه بقسمی که انگلیسی ها ادا میکنند نیز آورده‌ام و مع هذا نمیتوانم ادعا کنم که آن از نقص خالی است. اما چشم پوشی و اغماض از این نقایص برای کسانی که باین قبیل امور سروکار دارند سخت و دشوار نیست. حقیقت این است که من در صحت و خوبی این ترجمه و نیز در طبع و لطف و آرایش کتاب مدهای متمادی زحمت کشیده و تحمل رنج فراوان نموده‌ام و مخصوصاً در لغزش و خطاها منتهای احتیاط و دقت و مراقبت را بعمل آورده‌ام لیکن آدمی از سهو و نسیان ممکن نیست مصون ماند.

اما مراجع و اسناد کتاب و آن با يك نقشه بزرگ که مؤلف در مقدمه دوم خود بدان اشاره میکند انشاء الله در جلد دوم بنظر خوانندگان خواهد رسید، توضیح اینکه ترجمه جلد ثانی و پرداخت آن از یکمندی بسرعت در جریان است و امید دارم که در آتیۀ نزدیکی با تمام رسیده و باهمت علاقمندان فرهنگ تحت طبع قرار گیرد. ما در بالا گفتیم که تاریخ ایران در چاپ سوم کتاب تا ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۹ شمسی) می‌آید ولی نکته‌ای که جالب توجه و مهم و ذکر آن در اینجا لازم است اینکه مؤلف دانشور بقرار شرحی که اخیراً باینجانب نوشته اند با اشتیاق زاید الوصفی میخواهند چاپ چهارم کتاب «تاریخ ایران» را آغاز و کنفرانس تاریخی طهران را یا انجمن سران سه دولت بزرگ دوست و متفق در پایتخت کشور ما که یکی از مواد برجسته آن تضمین استقلال و حق حاکمیت ایران است در این چاپ ضمیمه کنند. حاجت بند کردن نیست

مقدمه مترجم

که در اینصورت تا چه اندازه بر ارزش و اهمیت کتب خواهد افزود. ما امیدواریم تا وقتی که ترجمه جلد ثانی پرداخت شده حاضر برای چاپ میشود این مقصود عالی مؤلف جامه عمل پوشیده و مورد استفاده قرار گیرد یعنی تمامی مسائل جدید در جلد دوم ترجمه و ضمیمه شود.

چون انتشار این کتاب در دوره وزارت فرهنگ وزیر دانش پرور جناب آقای دکتر عیسی صدیق میباشد و دانشمند معظم را در انجام این خدمت توجیهی خاص است لذا از ایشان سپاسگذاری نموده و امیدوارم که بخش دوم این کتاب را نیز در دوره سرپرستی فرهنگی انجناب به پایان آورده و بچاپ رسانم.

من خود در ترجمه این کتاب (مجلد حاضر) معترفم که يك عده از دوستان دانشمند بمن کمک کرده اند ولی بیشتر خودم را مدیون کمک های گران بها و فاضلانه فقید سعید مرحوم محمد علی فروغی ذکاء الملک میدانم و از خداوند مسئلت مینمایم که روح پرفتوحش را غریق رحمت فرماید.

زحمات دوست گرامی دیرینم آقای مهدی اکباتانی در این کتاب نیز مانند سایر انتشارات مرا وادار مینماید که از ایشان تشکر نمایم که با کمال علاقمندی و بی منتی در تصحیح اوراق و تهیه و ترتیب فهرست این کتاب مرا همراهی نموده و نیز در خوبی و حسن جریان طبع توجیهی بسزا داشته اند و امید است در خدمت بعالم مطبوعات همه وقت موفق باشند.

با همه اهتمامی که در طبع کتاب مرعی شده اغلاطی بیش آمده که در غلطنامه قید شده است و خوانندگان بآن مراجعه خواهند فرمود.

سید محمد تقی فخر شاعی گیلانی

تاریخ ایران

تألیف

آقای سرپرستی سایکسی

ترجمه

آقای سید محمد آقی فخر داعی گیلانی



يك منظره از شكار ايراني از روی يك ظرف داراي نقاشي الوان. موزه هرميتاج

ديپاچۀ دشر لاف در چاپ سترم كتاب

ايران در ظرف ده سال اخير بدرجۀاي تحول و تغيير پيدا نموده که شايد آن از هر موقعی در تاريخ پراز حوادث اين سرزمين زياده و بيشتري باشد. عمده بر اثر شخصيت **رضاشاه** مؤسس خاندان پهلوي يك حس مليت قوی و شديدي در مردم آن پديد آمده، قدرت و نفوذ دولت در سراسر عرض و طول اين کشور برقرار و استوار گردیده، ماليۀ مملکت برپايۀ صحيحی قرار گرفته و واحد پول بمعيار وارز طيلا اختيار شده، وسايل ارتباط و وسايل نقلیه از هوا و راه آهن و اتومبيل و آلات و افزار بار باری منظرۀ اين ملت محافظه کار را تغيير داده و به پيشرفت جديد وارد مينمايد. اصلاحاتي که در سياست خارجي بعمل آمده کمتر از اصلاحات داخلي آن نيست چنانکه ايران از زير بار کاپيتولاسيون منفور که درست از يكصده سال پيش از روسيه تحميل شده بود شانه خالی کرده و خود را رهائي بخشیده است، پيمانها و قراردادها روی شرايط و مواد متقابله بادل اروپا بسته است.

ما مسائل فوق الذکر و بسياري از مسائل ديگر را در اين چاپ يعني چاپ حاضر بيان نموده ايم و با استفاده از مسائل جديد و پس از انجام تصحيحات لازم در متن عبارات و حذف پاره اي از نقشه ها و تصاوير بالاخره معلوم شد که ميتوان بهاي چاپ اخير را بمبلغ معتناي کمتر از چاپ پيشين تعيين، مواد تازه اي که از آنجمله کشفيات

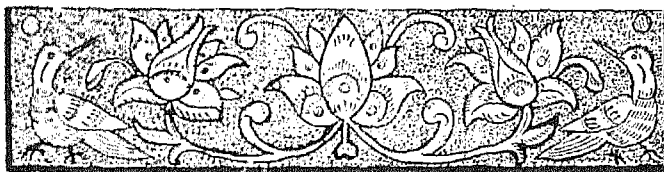
ذیابچه مؤلف در چاپ سوم کتاب

مهم (اور) و کارش و تحقیقات موفقیت آمیز (اتورنوس) در مقاله مقدماتی گنج‌انیده شده است و جلد دوم با مقاله متمم خاتمه میپذیرد .

مراجع مهمی که از آن استفاده شده در ضمن مقاله یادآوری گردیده و درپاره موارد که ضرورت ایجاب نموده مراجع مربوطه بـمـوضـوعات تازه در متن نیز مندرج می باشد .

از وزارت جنگ سپاسگذارم که اسناد مربوطه به لشکر کشیهای در ایران را در شعبه امور تاریخی آن وزارتخانه باختیار من گذاشت . مستر لوفناردوولی شرح مختصری را که از حفاریهای او مذکور داشته‌ام با کمال ملاحظت مطالعه و مرور نمود و نیز سرپرسی کوکس و مستر مایلدرید در مقاله متمم بمن کمک نموده نظریه‌های قابل توجهی دادند .

در خاتمه امیدوارم که چاپ سوم کتاب که چاپ حاضر باشد برای ملت ایران همان ملتی که لذیذترین ایام و با نشاط ترین سالهای زندگانی خود را در میان آن ها بسر برده‌ام مفید و سودمند افتد و آنگاه که این نگارش به اروپائیان و امریکائیان کمک نماید تا پی‌بناثیر عمیقی برند که ایران در تمدن و صنایع و فنون ما در ادوار گذشته داشته‌است اینوقت است که من حقاً به پاداش خود رسیده‌ام . پ . م . س



اقتباس از يك جعبه ميناكاری

ریپاچاه مشرف در چاپ دوم کتاب

در طی مدت شش سال که از چاپ اول کتاب میگذرد حوادث و وقایع زیادی در ایران رخ داده است، سرزمین تاریخی آن کشور چندین بار معرض هجوم لشکریان انگلیس و روس و ترکیه واقع شده است. اما از طرف دیگر روسها بواسطه شکست دادن ترکان پای تخت و شاید تا حدی موجودیت کشور را حفظ و نیز در نتیجه مغلوب شدن ایلات غارتگر جنوب دوباره امنیت و آرامش در آنحد و برقرار گردیده، بعلاوه دول متخاصم و سایل ارتباطیه را ترقی دادند و نیز مبالغ هنگفتی که از طرف دولت بریتانی و مبلغ کمی از روسیه و تا اندازه ای هم از آلمان در ایران مصرف شد میتوان گفت که آن تاحدی خسارات خطیرو سختی را که به نفوس و اموال و مزارع و بخش های مختلف کشور وارد شده بود جبران مینمود.

وقایعی که مسبب جنگ عالمگیر بود و این آتش جهان سوز را بر افروخت در این چاپ بیان شده و از اینرو این تاریخ تازمان حاضر آورده شده است. لیکن فصول جدید فقط يك قسمت از کتاب را تشکیل داده و بقیه کتاب همان متون چاپ اولیه است که در پرتو اکتشافات و مطالعات بعدی و رعایت نظریات نویسندگان تجدید نظر و اصلاح شده است. در اینجا لازم میدانم از دوستان فاضلم که در اینکار بمن کمک و همراهی نموده اند سپاسگذاری کنم. دکتر جی. ای. پیلگرم که به ایران و بین النهرین سفر کرده است بمن اختیار داد که در قسمت زمین شناسی کشفیات او را بکار بندم و نیز چ. ر. هال که جدیداً حفریاتی در بین النهرین کرده اجازه داد که از کشفیات و اطلاعات حاصله او در این کتاب استفاده نمایم. آقایان ج. ف. هیل و

دیباچه مؤلف در چاپ دوم کتاب

آ. ج. ایلزس^۱ قسمت هائی را که در آن تخصصی بسزا دارند دقیقاً بررسی نمودند. سرلوئیزدن^۲ و آقایان ف. ح. برون^۳ و ی. م. ایلدرید ابواب و فصول جدید را بدقت خواندند و ای. ادوردس در قسمت‌های چندى بانگارانده مساعدت نموده و حقیقت این است که من برای اینکه چاپ دوم کتاب بهتر و مرغوب‌تر از اول باشد آخرین درجه مساعی را مبذول داشته‌ام.

اما راجع به نقشه‌ها من از نقشه انجمن جغرافیائی شاہی استفاده نموده و همان را بکار بسته‌ام. ذکر این نکته برای خوانندگان کتاب خالی از اهمیت نیست که نقشه مزبور وقتی که در لفافه کتاب من به زندان اردوگاه قسطنطنیه مونی آسیای مرکزی فرستاده شد عده‌ای از افسران انگلیسی به هدایت آن توانستند از آنجا فرار کنند، علاوه هیئت جغرافیائی وزارت جنگ بمن لطفاً اجازه دادند که نقشه جدید «ایران و افغانستان» را بکار بیندم که شامل روسیه و ترکستان چین هم می‌باشد و خط آهنهای جدید را نشان میدهد. نقشه حوزه شیراز هم استعمال شده است حتی يك نقشه ساده جغرافیائی عربستان را که نتایج کشفیات جدید را در بردارد مخصوص این کتاب تهیه نموده و بکار برده شده است.

در خاتمه ارتباط طولانی و مناسبات خیلی نزدیک من بایران بالاخره مرا بر آن داشت که عقاید مرا آزادانه اظهار دارم و تمام حقایق مربوطه يك رشته مسائل مفصل و پیچیده را جلو خوانندگان اروپائی و ایرانی خود بگذارم. پ. م. س.



ابوالهول

دیباچهٔ هفت لایه در چاب اول

از زمان انتشار کتاب تاریخ ایران سر جان ملکم درست يك مائه گذشته و در این مدت طولانی رموز کتیبه‌های میخی حل شده . اسرار شوش مکتشف گردیده و از بسیاری جهات دیگر نیز ترقیات قابل ملاحظه‌ای دست داده است . هر يك از اکتشافات مهمه در رساله‌ای مخصوص کم و بیش ضبط شده لیکن کتابی به تالیف در نیامده است که بطور کلی تاریخ ایران و ثمرات عدیده تحقیقات جدید را شامل باشد . بعد از تردید و تأمل زیاد من در صدد برآدم که این منقصت را جبران نمایم و البته این منقصتی بزرگ بود چه ایران در مدت چندین قرن بر احوال یونان و دولت روم و بالتیجه بر احوال اروپا تأثیر و نفوذ کلی داشته است ،

منظور اولی من این بود که برای همقطاران خودم که در ایران و کشور های مجاور آن مشغول خدمتند و همچنین برای دانشجویان اروپائی یا ایرانی کتابی فراهم کنم که بقدر امکان تمام و کامل باشد و نظر باین منظور ، آنچه از روابط دول قدیمه با ایلام و ماد و ایران معلوم است جمع کرده و بعضی مسائل از قبیل طلوع دولت مقدونیه را قدری بیش از آنچه لازم بنظر میآید شرح و بسط داده‌ام .

چون مزیت و اختصاص بیست و دو سال اقامت و مسافرت در ایران نصیب من بوده بعضی مسائل را بهتر از کسان دیگر که دارای معلومات خاصهٔ مکتسبه از این طریق نیستند میتوانم بیان کنم و مجسم سازم و نیز گمان میکنم تا يك اندازه نقطه نظر ایرانی

را درك کرده باشم.

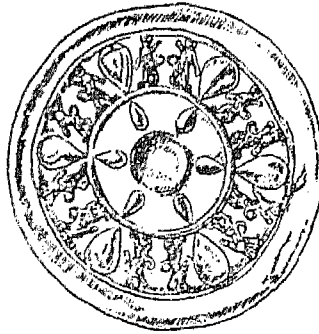
نسبت بحکومت هندوستان و اداره هند تقدیم تشکر میکنم بجهت مساعدتی که با من کرده اند که از جمله نقشه جدیدی است که بطبع رسانیده اند.

دکترف. و. توماس^۱ مرا قادر بر استفاده از نفایس کتابخانه اداره هند نمود و حتی در زمان اقامت در ایران نیز از این نعمت بهره مند بوده ام و اگر غیر از این بود البته بانجام منظور خود موفق نمیشدم، مستر ا. ج. الیس^۲ نیز همواره آراء و نصایح خود را از من دریغ نمیداشت. آقایان ا. ادواردس^۳، ل. و. کینک^۴، ح. ب. والثر^۵ و ج. الن^۶ عضو موزه انگلیس راجع به ادوار و موضوعاتی که نظریاتشان در آنها معتبر و حجت است با من مساعدت کرده اند. ج. ب. کپر^۷ در مراجعه و تصحیح طبع کتاب مدد نموده و فصول راجع به نادرشاه را سرمرثر دوراند^۸ که نسبت بآن عصر تحقیقات و اطلاعات مخصوصی دارد مطالعه کرده است. از جهت تصاویر کتاب هم از دوستان خود امتنان کامل دارم و مستر امری والکر^۹ در ساختن آن تصاویر زحمات فراوان کشیده است.

در دو جلد کتابی که سابقاً نوشته ام از ایران که سیاحت نشده بود باز نمودم و بوصف آداب و عادات ملت محبوبی که بهترین اوقات عمر خود را در میان ایشان بسر برده ام پرداختم. در این کتاب آرزوی چندین ساله خود را فعلیت میدهم و امیدوارم نتیجه زحماتم برای دولتی که در خدمت او عمر میگذرانم مفید فایده بوده و به جهت هموطنانی که افکار عامه را ارشاد میکنند نیز مشمر شود، چه بدون معلومات تاریخی عقائد و اظهارات ایشان مبني و مأخذ صحیح متقن نمیتواند داشته باشد و اگر دانشجویان و محققینی که در تاریخ یونان و روم کار میکنند بخواهند راجع بایران و روابط آن با دول مزبوره اطلاع حاصل نمایند و باین مناسبت بدین کتاب مراجعه کنند و بالاخره هر گاه ایرانیهایی که مایل باشند شوکت و حشمت ادوار گذشته خود را بخوبی درك کنند از این کتاب استفاده نمایند مساعی و زحمات چندین ساله من هدر نرفته است.

پ. م. س.

۱- Dr. F. W. Thomas. ۲- A. G. Ellis. ۳- E. Edwards. ۴- L. W. King.
۵- H. B. Walter. ۶- J. Allan. ۷- J. B. Capper. ۸- Mortimer Durand.
۹- Emery Walker.



ظرف طلای هخامنشی (موزۀ بریتانی)

جلد اول

مقاله مقدماتی

(با فصل پنجم و ششم خوانده شود)

در طی مدت ده سالی که از چاپ دوم کتاب میگذرد اکتشافاتی در اورا بدست لئونارد وولی شده که بدون تردید يك دوره

طوفان

تاریخی را بر ما ظاهر و هویدا میسازند. بنابراین باستان شناس بزرگ، حادثه طوفان تا یکی چند سال قبل اگر هم جزء افسانه موهوم شمرده نمیشد بار یافتن آن در تاریخ یعنی در ردیف واقعات تاریخی قرار گیرد مبهم و بسیار بعید بنظر میآید^۱. اما امروز عقیده مزبور بکلی تغییر پیدا نموده و قضیه صورت حقیقت بخود گرفته، هر چند تاریخ حادثه را دقیقاً نمیتوان نشان داد، لیکن میدانیم که آن در کدام يك از ادوار تاریخ باستان واقع شده که مجاهدات مدت هشت سال ولی بارآور، آن را بجهان مکشوف و آشکار ساخته است.

۱ - اور شهر قدیم کلدانی واقع در ملتقای شط النجف و فرات در دوهزار و چهارصد و پنجاه سال پیش از میلاد بواسطه اورایگور اول پادشاه سومر و اکد بنشده است و حضرت ابراهیم گوسفندان را در آن حوالی میچرانید (مترجم).

۲ - در موضوع جدیدترین کشفیات لئونارد وولی (Leonard Woolley) من خودم را مدیون بیانات و کمکهای مهر آمیز او میدانم و از کتاب او موسوم به «سومریان» نیز استفاده کرده ام و همچنین به تاریخ و آثار اور، تألیف گد (C. J. Gadd) و تعلیمات پروفیسور لنگدن و پروفیسور کمپبل آمپسون بر تاریخ قدیم کمبریج مراجعه شده است (مؤلف).

این موضوع بدین طریق کشف شد که در محلی که سیل و طغیان آب طبقات مختلفه خاک آنرا شسته و زمین را بطبقه خاک مربوط به ۳۲۰۰ سال قبل از میلاد رسانده بود گودالی به عمق ۴۸ پا و عرض ۷۵ پا کردند، در اینجا هشت ساختمان هر کدام در يك لایه زمین پشت سر هم پیدا شدند که کف اطاقهای آنها از گل سفید یا کوبیده شده بوده است و حتی از همین گل نمونه هایی از ظروف مختلف بدست آمده که بعضی ها بطوری محفوظ مانده بودند که بنظر مسکشفین بکلی تازه معلوم میشدند. در ظروف سطح های بالاتر چرخ کوزه گری بکار برده شده و در سطح های پائین تر، این اشیاء و ظروف بادست درست شده بودند. این ساختمان ها و بناها تماماً خوش ترکیب و خوب ساخته شده و چندین رقم آجر در آنها بکار رفته که از آن جمله آجر سمنتی بوده است و این اول دفعه ای است که دیده میشود ماده نامبرده در ساختمان بکار رفته است. صورت يك گداز وحشی از سنك، قدیمترین نمونه حجاری که در دل اورمستور بوده، به عمق ۲۸ پا پیدا شد، و باید قدمت آن خیلی زیاد و فوق العاده باشد.

يك طبقه یا ورقه ای از ريك خالص بقطر ۱۱ پا از عمل طوفان در عمق ۴۰ پا کشف گردید و پائین تر آن يك طبقه بیقاعده و نامنتظم پیدا شد که مینمود مردمان قبل از طوفان از يك مدت متمادی در آنجا سکنی داشته اند و باید دانست که این مردم وحشی نبودند، نه فقط در کلبه های از نی و بوریا بسر میبردند بلکه خانه ها و منازل هم از آجر میساختند که درهای آنها از چوب بوده و بر روی پایه های سنگی که از خارج میآوردند این درها را نصب میکردند. اسلحه و افزاری از مس استعمال میکردند ولی تبرهای سنگی پرداخته نیز یافت شده. این جماعات نخ میریسیدند، پارچه میبافتند، ظروف سفالین خوب میساختند. آنها مرده ها را در قبر به پشت میخوابانیدند و پا های آنها را بهم وصل میکردند. مجسمه هایی از گل بشکل زن ولی با سر غیر آدمی و نیز ظرف هایی نقاشی شده پهلوی مرده میگذاشتند. در خاتمه این بیان مختصر مینویسیم مردمانی که بعد از طوفان در این محل سکنی گرفته اند از نژاد مردم قبل بوده و همان اشیاء و ظروف سفالین را استعمال میکردند اما يك نسل منقطع و نیازمندی بوده اند و بعد از این انقلابی در ترقی و تربیت رویداده از نژاد دیگری غیر از نژادی که طوفان را میشناخته آثار و یادگارهایی بدست آمده است و احتمال قوی میرود که این واردین جدید سو مریها بوده اند.

يك مسئله بسیار مهمی که در آن پیشرفت نمایانی حاصل
 شده همانا مسئله سومریان است که : آنها کی ها بودند؟ سر

سرزمین اصلی سومریان

زمین اصلی آنان کجا بود؟ و چه وقت به بابل رسیده اند؟

سومریان ، یکقوم تیره موی که در مدون ها به «سیاه سران» ضبط شده از نژادهند
 و اروپائی بودند . سرزمین اصلی آنها کوهستان بود و این از آنجا معلوم شده است که
 آنها خدایانشان را در حالتیکه روی کوهها ایستاده اند نمایش داده اند و نیز از طرز
 معماری مساکن و اماکن اولیه آنها که بر ساختمان های از الوار قرار گرفته برمیآید
 که سرزمین مزبور سرزمین جنگل و بیشه بوده است . آیه ای هم که در سفر تکوین
 تورات مسطور است بشرح زیر میباشد « واقع شد که چون از مشرق کوچ میکردند
 هموارئی در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند » و این بیشک راجع است
 بسومریان و اینکه شنعار همان سومر بوده اشعار دیگرست باینمطلب شده و گذشته از همه
 انکشافی که اخیراً در دره سند بعمل آمده آثار تمدن بسیار مشابه با آثار سومر از زیر خاک
 بیرون آمده که آن دنیائی را متحیر کرده است . کتیبه یا نقوش و خطوط روی مهرهای
 چهار ضلعی که در نتیجه حفريات مزبور بدست آمده با مال سومریها همانند و شباهت
 فوق العاده ساختمانها و نیز مجسمه یا اشکال و تصاویر ساخته از گل و شن تمامی آنها
 ثابت مینماید که این دو تمدن از يك ریشه یا مبداء مشترکی برخاسته و گواهی است
 بر اینکه سرزمین اصلی آنها یعنی سومریان در بعضی نقاط کوهستانی مشرق ایران و
 افغان یا بلوچستان بوده است .

ما شرحی در فصل پنجم راجع بافسانه او انس^۲ مذکور داشته و گفتیم که او
 قومی عجیب الخلقه را در خلیج فارس نیک تربیت کرده کشاورزی ، پیشه و هنر و طرز
 عمل کردن در فلزات را بآنها آموخت . در اینجا باز دلیل داریم که سومریان ، تمدن
 عالیتری از خود نشان داده ، از راه دریا به بابل رسیده اند و آنها سکنه اراضی باطلای
 را مغلوب ساخته شهرهائی بنانمودند . چه اینکه سومریها قطعاً شهرنشین بوده اند ، چون
 مسئله کاوش و کشف آثار باستان در عصر حاضر پیشرفتی بسزا دارد ما امیدواریم که
 در ظرف ده سال بعد بندری که این فاتحین از آنجا کار مهم و معرکه جوئیهای خودشان
 را آغاز کرده اند مکشوف گردد و اگر از من سؤال شود که این فحوص و بازرسی

از گجا شروع خواهد شد، در جواب بندر هر مرزا اسم خواهیم برد، همان بندری که نه آرکوس^۱ نیروی دریائی خود را کنار رودخانه میناب بساحل کشانید قبل از آن که بخشکی آمده سلامتیش را به اسکندر خبر بدهد. امروزه بندر عباس برای بازرگانی از هرات و مشهد و سایر مراکز میانه یک بندر طبیعی محسوب میشود.

اینکه مسئله سومر تا اندازه ای بخرنچ شده بواسطه این است که مطابق شرحیکه در فصل ۵ گذشت یکظرف نقاشی شده ظریفی کشف شده است که در قدمت، با قدیم ترین قبور مکتشفه در اور برای دارد و حتی از قدیمترین اشیاء و ظروف ایلامی هم قدیمتر میباشد و لذا برضد این نظریه که سومریها اصلا ایلامی بوده اند دلیل باهری تشکیل میدهد در صورتیکه نظریه مزبور در یک زمان بملاحظه شرحی که در بالا راجع بکوهستانی بودن ایلام و جنگل های آن از تورات نقل شد موجه و قرین بقیاس بوده است. در کارچمیش و اما کن دیگر ظروف سفالین متشابهی کشف شده که ثابت میکند این ظروف نمیشود از سومر باشند، کمپیل تمپسون طرفدار یک جماعت ایلامی فرات است که بدست سومریان رانده شدند، در صورتیکه وولی که عقیده دارد این سرزمین برای انسان فقط زمانی که به عصر کل کولت^۲ رسیده قابل سکونت گردیده است میخواهد با این قسمت همراهی کند که بابل اکدی بدست مهاجمین سومر مغلوب و از میان رفته است.

اکتشافات جدید ثابت میکنند پیوستگی و ارتباطی که یک سلسله خیلی قدیم سومریها با بابل داشته اند مدتش نسبت با آنچه در سابق مظنون بود خیلی طویل تر و مدیدتر میباشد. در حدود دوهزار سال قبل از میلاد، بعد از سقوط سلسله سوم اور، وقایع نگاران شرح احوال سلسله های اولیه و کارهای آنان را جمع آوری کرده مدون نموده اند. گو قسمت اعظم این نوشتجات فاسد و معدوم شده ولی خوش بختانه فهرست اسامی پادشاهان آنها باقی مانده است. در این فهرست ها ده پادشاه نشان داده شده که قبل از طوفان نوح سلطنت کرده اند. طول سلطنت آنها ظاهراً فرضی است، ولی شاید ما قاعده شمارشی که بکار برده شده است ملتفت نمیشویم و عین این توجیه را اما قدری کمتر در فهرست دو سلسله اولی که بعد از طوفان و پیش از سلسله اولی اور سلطنت کرده اند میتوان بکار برد. تا در این اواخر هیچیک از نامهایی که داده شده

۱- Nearchus. ۲- Chalcolithic age.

نمیشد تطبیق کرد یا هویتش را معلوم داشت ، لیکن کشف آثار سلسله اولی جنبه تاریخی آنرا محقق میکند و از اینرو میتوانیم حقاً یادداشت های وقایع نگاران را قبول نمایم که نه فقط پادشاهان را ذکر کرده اند بلکه شهرهائی هم که پیش از طوفان وجود داشته و مخصوصاً آریندو همه را خاطر نشان نموده اند .

در میان اکتشافات مهمی که در اور شده یکی هم اکتشاف

قبرستان قدیم در اور يك قبرستانی است كه قبر های اولیه آن شاید تقریباً در

۳۷۰۰ سه هزار و پانصد سال قبل از میلاد شروع شده در صورتیکه تاریخ آخرین قبور آن

شاید به سه هزار و یکصد سال قبل از میلاد ، تاریخ تاسیس اولین سلسله اور که تا دو

۳۷۰۰ هزار و نهصد سال قبل از میلاد سلطنت کرده اند، تنزل میکنند. قبرهای پادشاهان عبارت

میباشد از يك رشته ساختمانهای که در زیر دخمه ها و حفرة ها بعمل آمده است و از

شاهکارهای حیرت انگیز معماری آن زمان که کشف شده است اینکه سومریان نه فقط

ستون بکار برده اند بلکه از طاق و گنبد و نیز قبه ، هزاران سال پیش از اینکه آنهادر

اروپا سرشناس بشوند ، باخبر بوده اند .

۳۷۰۰ يك انكشاف حیرت انگیز دیگر این است که در دفن جنازه شاه رسم بود که

انسان های زیادی را قربانی کنند و با وی دفن نمایند. در قبر ملکه شوب آدا عده ای

از بانوان در بار را قربانی کرده اند که در دوردیف موازی هم قرار گرفته اند. در اینجا

دو اسکلت یافته اند که یکی در بالای سر و دیگری در پائین پای تابوت واقع شده اند.

باین آداب هولناك دفن ابداً اشاره ای در هیچ جا نشده است که میتوان آنرا این طور

توجیه نمود که سلاطین ادوار قدیمه مقام الوهیت داشته اند و همین خود به تنهایی

ثابت میکنند که باید این مقابر خیلی قدیم باشند. در این قبور از هدایا و تقدیمی ها

یکی جام های طلا و نقره است برای شرب و دیگر کاسه های گلی ، خنجر ها با تیغه

طلا ، مهره یا دانه های تسمیح طلا و سنك لاجورد و نیز کلاه خود شگفت آوری از طلا

میباشند . یکنوع قبور خیلی قدیمتری زیر مقابر شاهی یافت شده اند که در آن ها

امهاری دارای نقوش تصویری با طرحهایی از خطوط کشف شده اند .

این امهار که قدمت آنها خیلی زیاد است با طرحهای خطی آرایش یافته اند

مشابه نقوشی که در يك طبقه قبل از این بواسطه هیئت دومرگان در شوش کشف

مقاله مقدماتی

شده اند و بدین طریق ارتباط بین این دو کشور را ثابت میکند. خلاصه فنون سومر در سه هزار و سیصد سال قبل از میلاد به پایه ای رسیده که در دنیای قدیم بندرت قومی پیدا میشود که بدان پایه رسیده باشد و البته این موفقیت نتیجه تکامل و تجارب چندین قرن است که برای آنها حاصل شده است.

در سرزمین سومر از معدنیات و احجار چیزی بدست نیامده و بنا برین این سؤال پیدا میشود که برای هنروران قابل از کجا مواد خام فراهم شده است. اولاً مس بطوریکه جدیداً از طریق تجزیه معلوم شده از کان های عمان میآوردند و این يك حقیقتی است که دارای اهمیت زیاد میباشد و دیگر دیورت ایکنوع سنک معدنی از مگان که شاید بندر همان سرزمین باشد میآمده است و نیز سنک لاجورد را بطوریکه وولفی میگوید از بدخشان آورد میکردند.

شرح فوق نشان میدهد که يك بازرگانی وسیعی با خارجه از سمت مشرق با ایلام و آسیای مرکزی و از جنوب با خلیج فارس وجود داشت و نیز از سمت مغرب در زمان سلسله اول مصر گریزا طوپوز و سایر مصنوعات سومر وارد دره نیل میشده است. از لحاظ دیگر تصور میشود که سومر اشیاء و ظروف سفالین خود را مجبور بود بخارج بفرستد تا در عوض مواد خام تحصیل نماید و بنا برین میتوان اینرا حقاً تصدیق نمود که در هر زره چهارم قبل از میلاد راههای بازرگانی از سومر بهر طرف منشعب بوده و سوداگران و بازرگانان از راه آب و خشکی تا يك اندازه با آرامش خاطر آمد و شد مینمودند.

کمتر سخنی در عالم یافت میشود که از این سخن صحیحتر باشد

ارتش سومر

که «تمدن روی قوه جلو میرود» و روی این اصل، سومریان که پایه امپراطوری خودشان را در میان نژادهای دلیر و سلحشور کار گذاشته اند بطور لزوم باید در علم جنگ و تشکیل نظام تفوق داشته باشند. خوشبختانه در این مورد نیز ما در نتیجه مساعی لوفناردو وولفی امروز از يك قسمت از فنون جنگی و آلات حربی که بدست سومریان در وسط هزاره چهارم قبل از میلاد بکار برده شده است علم و اطلاع حاصل نموده ایم. این اطلاع ما اساساً مبنی بر يك پرچم (يك قطعه خاتم کاری از صدف و سنک لاجورد) و نیز يك قسمت از آلات حرب میباشد که در اور در يك گور شاهی

مقاله مقدماتی

کشف شده اند. این پرچم در سه صف منظم و مرتب گردیده است. در صف پائین ارا به هائی هستند که هر کدام را با چهار الاغ میکشند. در هر ارا به ای يك راننده و يك سرباز جا دارند و اسلحه سرباز عبارتند از نیزه های سبك برای پرتاب کردن که آنها را در ترکیبی که بجلو ارا به وصل است جا داده اند و نیز تازیانه هائی است برای حمله و فرو بردن.

در صف میانی پیاده نظام است که با نظم و ترتیب پیش میروند. آنها کلاه خودهای مسی مخروطی شکل بر سر و قبای نظامی بلندی بر تن دارند و با تازیانه هائی برای فرو بردن مسلح میباشند.

در صف بالائی پادشاه قرار دارد که با تیشه و تازیانه مخصوص سنگینی مسلح و چنین مینماید که فاتحی است دارد از اسیران و زندانیان خبر میگیرد. از آلات حربی که در این مقابر یعنی مقابر اولیه بدست آمده چندین رقم پیکان و پاره های کمان میباشند. تا کنون عقیده بر این بود که در میان سومریان تازمان دنگی تیراندازی معمول نشده بود، لیکن از بیان فوق ثابت میشود که آن در میان هزاره چهارم قبل از میلادو احتمال دارد خیلی پیش از آن بر سومریان معلوم بوده است و قرنهای بعد از آن تاریخ درستل کر کسان که در صفحه ۸۴ از آن صحبت داشته ایم آن ناقوم یکدسته سربازان نیزه دار را قیادت میکند و حال آنکه درستل نرا امن کمان، نیزه، زوبین و نیز تبرزین تماماً بکار رفته اند.

در اعصار اولیه تمامی افراد هنگام ضرورت موظف بخدمت نظام بودند ولی در دوره سارگن و حمورابی قراولان و پاسبانان ثابت و دائمی وجود داشته که قوای محلی آنها را حمایت و تقویت مینمودند و نظربلشکر کشی هائی که بقصد فتوحات خارجی میشد این ترتیب ضروری شمرده شده لیکن آن منجر بانحطاط و فساد ملی گردید و نیز قساوت و سنگدلی فاتحین که اسیران را قتل عام کرده و شهرهای مغلوب را ویران مینمودند باعث خرابی آنها شد، بدیهی است که این نبردهای وحشیانه مابین شهرهای مسکون از مردمان هم نژاد منجر بسقوط قطعی و زوال سومریان گردید.

سلسله اول اور قرب دویست سال سلطنت داشته و متعاقب آن

دوره جنگ های داخلی ده سلسله حکمرانی کرده اند که اطلاع ما از حالات آنها خیلی

کم است، رویهم رفته ایندوره دوره اختلال و بی نظمی بوده است و ایلامها از موقع

استفاده کرده بنای تاخت و تاز و فتح و غلبه را گذاشتند. اگر چه در این دوره تاریک، سلسله‌های سومر که از میان آنها سلسله دوم اور باشد وجود داشته، لیکن سامیها کم کم تفوق حاصل نموده کیش، اوپزومری هر یک بنوبه خود پایتخت قرار گرفته است. در این فهرست های ناقص معلوم است که افتاده دارد و بدتر از همه اینکه از آن ناتوم پادشاه لاگاش یالگش که یقیناً بر سومریان متحده سلطنت داشت هیچ اسمی نیست.

در صفحه ۸۶ ذکری از سلسله ایلام و کیش بعمل آمده که آن

سلسله اکد

کلیتاً نظر بکشیاتی که جدیداً شده درست نیست، خاندان

کامکار لاگاش بدست لگال زگی سی^۱ از پا در افتاده و او از سومر دولتی که دوره اش خیلی کوتاه بود تاسیس کرده و پایتختش هم ارخ بوده است. رفتاری که بالگش از طرف فاتح شد بطور قساوت و سنگدلی معمول آن زمان بود. لیکن سومریان پس از ۲۵ سال حکمرانی که مظفر و دامیاب بودند بالاخره بدست سارگن شکست خورده و بدست دشمن افتادند. سارگن بانی سلسله اکد پایتختش اکد بوده است که میگویند خرابه های تپه کوچک «الدير» که در چند میلی جنوب غربی بغداد واقع است از آثار آن می باشد.

بعد از سارگن پسرش ریموش (اورووش که من آنرا ذکر کرده ام نیست) بر تخت نشست و بعد از او هشتتو یا مانشتو پادشاه شد و این دو نفر اشتباهاً از پادشاهان کیش ذکر شده اند. هر چند در لشکر کشیهای مظفرانه ای که آنها کرده اند تردیدی نداریم، اما نرام سین^۲ «فاتح نه لشکر» بزرگترین فرزند سارگن میباشد که نقش برجسته او در کوههای کردستان هنوز موجود و میتوان مشاهده نمود و از اینجا فتوحات و کشور گشائی وی معلوم میگردد تا چه اندازه توسعه داشته است،

رونق و جلال اکد رو بزوال نهاد و سلسله کم دوامی در ارخ

گوتی

بروی کار آمد، ولی سومر و همچنین اکد و نیز ایلام بدست گوتی

از پای در افتادند. مدارک و اسناد مربوطه بکسب و بازار گانی و نیز کارهای پیشه و هنر در زمان این وحشیها صفر میباشد. چند سالی که از اینمیان میگذرد شهرستانها باز تا یک درجه استقلال پیدا میکنند، برای مثال، گودالگش یا لاگاش تحت اربابان گوتی حکمرانی داشته است، ولی آن بیشک باقی بوده تا آنکه دید سومر از مظالم آنان آزاد گردید.

عکس العمل سومر تحت اور نامو، پاتسی اور، يك دولت
 ديگري از سومر و اكد بوجود آورد و اور دوباره پايتخت
 گرديد، در اينجا منابع اطلاعات ما نسبت بسلسله سوم که تقريباً از ۲۳۷۸ تا ۲۱۵۰ ق.
 م. سلطنت کرده اند همانا برج مهم زيگورات^۱، معبد نانی، کاخ شاهی و ساير ابنیه
 ميباشند و در حقيقت مديون آنها هستيم. در فعاليت آنها هيئتقدر بس که نهرهای بزرگی
 حفر کرده اند که یکی از آنها اور را بخلیج فارس متصل ساخته است و بدین وسیله
 توانسته اند کشتیهای بازرگانی خردشان را به بنادر فرودگاههای این شهر رسانیده بارها
 را خالی کنند و رو بهمرفته ترقی و پیشرفت این مملکت در فلاح و کشاورزی و
 نیز در داد و ستد و بازرگانی بمتها درجه رسیده بود و پایه زندگي نسبت بهر يك
 از دوره های بعدی تاریخ وی عالتر و بالاتر و برعکس در پیشه و هنر که باید گفت
 فقیر بوده است. و ولی چنین میگوید: فقط معماری و حجاری آنهاست که
 مناسب و فراخوريك تمدنی میباشد که مراحل ابتدائی راسیر میکند و یا قدری از آن جلوتر
 بوده است. سقوط این دولت کامیاب ناگهانی بود. اموریات ها تحت (اشبی ایرا اف
 ماری)^۲ به اكد هجوم بردند و ایلامیها از دجله عبور کردند و بطوریکه يك وقایع نگار
 می نویسد «اور با حربه از پای در افتاده و بنام يك ملت مستقل برای همیشه
 نابود گردید».

ما راجع بدولت های ایسن و لارسا شرحی بطور مختصر در صفحه
 ۹۲ مذکور داشته ایم که اکنون میتوانیم آنرا بسط و توضیح
 دهیم. اشبی ایرا سلسله ای در ایسن تاسیس کرد که تا پنج پشت سلطنت داشتند، لیکن
 در عین حال يك دولت رقیبی عملاً در لارسا، انتهای باطلاقهای فرات که فقط هفتاد میل
 از ایسن فاصله داشت، بروی کار آمد. این وقایع و امور را که پیچیده و غریب به نظر
 می آید میتوان به بهترین وجهی تفسیر نمود و گفت که ایلام، که بعد از برانداختن
 امپراطوری اور هیچیک از متصرفاتش را ضمیمه نکرده بود، هر چند آخرین پادشاه آن
 «بازنجیر به ایلام رفت و گریست و لا به نمود» لارسا را حفاظت میکرد است.
 این مسئله که سلسله اموریات تحت نفوذ فرهنگ سومر بوده از اینجا ثابت میشود
 که پايتخت وی به ایسن انتقال یافت که در آنجا شهرهای سومر را که از تاخت و تازهای

۱-Ziggurat. ۲-Ishbi-Irra of Mari.

دشمن خراب شده بودند دوباره تعمیر و آباد کند. بین این دو دولت رقیب ناگزیر جدال و نزاع برخاسته و فتح در ابتدا نصیب ایسن گردید، لیکن این وضعیت تغییر و تبدیل پیدا نموده و **ما ورا د سین**^۱ یکنفر ایلامی را می بینیم که در لارسا که آن بدست پدرش **کود ورمبوگ**^۲ پادشاه قسمت غربی ایلام جزو یک دولت دست نشانده در آمده بود، بر تخت نشانده شده است. چند سالی که از این تاریخ میگذرد، در زمان **رامسن**، ایسن سقوط کرده در نتیجه کلیه سومر و قسمتی از اکد مستقیماً تحت پادشاه ایلام اداره میشدند.

در ظرف این مدت سامیهای غربی پیشرفت کرده سلسله ای در بابل تاسیس نمودند، **حمورابی** شخصیت برجسته این عصر بر تخت قرار گرفت و این درست بعد از تصرف ایسن بدست **رامسن** بوده است که دولتش با بابل عقد اتحاد بسته بود. **حمورابی** تا چند سال نیروی خود را کافی برای تعرض و حمله نمیدید و لذا به تکمیل قوای خود پرداخت و آن وقتیکه بحد کمال رسید بحریف حمله برده ایسن را گرفت و بعد تا ۲۵ سال با تظار ماند. **رامسن** اینوقت خیلی پیرو فرسوده شده بود و **حمورابی** توانست ایلامیها را بخاک خودشان رانده و در نتیجه خود را حکمران مطلق سومر و اکد گردانید.

وولی ادعای سومر را در فرنا ناپذیری خلاصه کرده

عظمت سومر

مینویسد که تمدن ماقبل التاریخ مصر و سومر هیچ مشابهتی بهم ندارند.

سپس فاضل مشارالیه رشته سخن را ادامه داده میگوید که بین مصر ما قبل التاریخ و اول سلسله آنکشور تحولات و تغییراتی بر اثر نفوذ خارجه پیدا شده که آن فرهنگ نوینی را پدید آورده است، ما در مراحل اولیه آن گرزهای سنگی، مهرهای اسطوانه ای و ظروف سنگی ساخت سومر را در اینجا می بینیم وجود داشته و چون تمدن فرات سفلی جدیداً ثابت شده که قدیمتر است در این جای سخن باقی نمیماند که مصر به تمام معنی مدیون سومر میباشد. ما از این قدمی بالاتر گذاشته میگوئیم که به پدران ما اینطور تعلیم داده بودند که تمامی تمدن و اقسام علوم ما از یونان بما رسیده و بدین جهت ما مدیون آنجا میباشیم و این فقط در دوره حاضر است که اعتراف باین امر شده که یونان تمدن را از کرت^۳، از لیدیه، از ایران و بالاخره از مصر فرا گرفته است، لیکن قبل از همه اینها بزرگترین مرکز تمدن بشر سومر، مادر فنون و تمدن، بوده است.

۱-Warad-Sin. ۲-Kudur-Mabug. ۳-Crete.

(با فصل دهم خوانده شود)

يك لوحه گلی که جدیداً کشف شد در موضوع سقوط آشور و رشتی بسیار تازه مهمی افکنده است، این لوحه اثر یک نفر وقایع نگار بابلی است که وقایع مهمی را که در ظرف ده الی هفده سال سلطنت نبوپولسر یا ۶۱۶ - ۶۰۹ قبل از میلاد رخ داده اند نقل کرده است.

از این یادداشت فهمیده میشود که نینوا در ۶۱۲ سقوط کرده است. لیکن هیتی از پادگان شهر، از خطوط محاصرین راه برای خود باز کرده فرار کرده اند و بالاخره در حران پادشاه جدیدی برقرار شده و او با وجود مشکلات روز افزونی که داشت مقام خود را برای مدت کمی حفظ کرده است و احتمال میرود که باشکست نه چو ا سال ۶۰۵ در کارچمیش^۴ که ظاهر آبکمکوی حرکت کرده بود کنارش خاتمه یافته است.

(با جلد اول صفحه ۲۷۰ خوانده شود)

اکتشاف مهمی که در ۱۹۲۶ توسط سر اوریل استین^۵ در محل اور نوز^۶، صفحه نمایش شاید در خشان ترین عملیات جنگی اسکندر کبیر، شده است به ما موقع میدهد که بار دیگر لشکر کشی او را بهند تماماً تحت مطالعه بیاوریم.

قسمت عمده سپاه از حوالی کابل از راهی که سمت شمال تنگه خیبر واقع است، بطرف پائین دره سوات^۷، حرکت کرده و اینها دستور داشتند که عبور از رود سند را فراهم و آماده کنند که آن امروز معتقدند که در چند میلی بالای آتوک صورت گرفته است. اسکندر در تعقیب رویه خودش که هیچوقت دشمنی را که در او احتمال معارضه داده میشد نمیگذاشت در کناره های خط سیرش باقی ماند سپاه زبده ای بکوه های نهایی طرف شمال فرستاده و خود بدره حاصلخیز و پر جمعیت کنار یا قونار شتافت، او از نجیر دجلال سمت مشرق را پیموده بخاک اساق نوئی^۸ که در دره سوات سکنی داشته حمله برد و این مردم آریانی با داشتن سپاه کافی و فیلان جنگی جرئت نکردند در صحرا با اسکندر روبرو شوند و مصمم گشتند که در شهرهای برج و بارو دار خود مانده بحملات تدافعی

۱- Nechos, ۲- Chachemish, ۳- Sir Aurel Stein.

۴- در موضوع خط سیر اسکندر ورود سند، تألیف سر اوریل استین (مترجم).

۵- Swat, ۶- Assakemol.

پردازند. استین، اول جهانگرد و کاشف اروپائی که خط سیر اسکندر قوی و رد پای او را در آن حدود معلوم داشته و همه را قدم بقدم پیموده و شهرها را تطبیق و هویت هر کدام را تعیین کرده است، بیان روشن آبرین را بکار بسته ما را به مساعیه^۱ با زیره^۲ و (اورا) رهبری میکند. باید دانست که تسخیر ملاذ و سنگر اخیر جنک دره سوات را خاتمه داده و اساقی نوئی دلسرد شده بطرف شرق دره سند فرار کرده قلعه طبعی اورنوز را اشغال کردند. اسکندر بدینجهت راه جنوب را پیش گرفته و دوباره بسپاه عمده خود در رود سند ملحق گردید.

جهت مبادرت ذوالقرنین باینکار که در حقیقت قشون کشی جدیدی بر علیه اورنوز محسوب میشود یقیناً برای تکمیل افتخارات نظامی و کارهای بزرگ جنگی خود بود و گر نه آنقدر ضرورت و احتیاج نظامی در کار نبوده است. ما در تحت هدایت استین بیک قلعه یا ملاذ معروف در یک کوه بزرگی دارای پرتگاه واقع در یک پیچ رودخانه سیحون که امروز پیرسارد^۳ میگویند راه یافته و اینمرد نه فقط ملاذ را کشف کرده بلکه بادلالت آبرین عملیات صعب و مشکلی که از جمله پر کردن یک دره یا حفرة دراز و عمیقی را از گل و الوار دنبال نموده و حدود همه را تعیین کرده است و بالاخره او، اورنوز اصلی را در قلعه یونا کنونی کشف میکند.

(بافصل چهل و یکم خوانده شود)

سر اوریل استین در اثناء مسافرت خود بشرق ایران در ۱۹۱۵ کوه خوجه اتل یا تپه مقدس سیستان^۴ را دیدار کرده و در پرتو فراست و دانش قابل ملاحظه خویش نخست نقاشیهای دیواری قبل از اسلام ایران را کشف کرده است و تاریخ آن متعلق بزمان ساسانیان میباشد. از میان نقاشیهای نامبرده یکی که از همه غریب تر است تصویر رستم پهلوان معروف ایران میباشد که نشسته و گرز منحنی در دست دارد که با رنگ قرمز نقاشی شده و با رنگ زرد آرایش یافته است. گرز نامبرده بشکل سرگاو و آن از گرز مشهور رستم حکایت میکند. یکی از اشیاء مکشوفه شکلی دارای سه سر میباشد که بحال پرستش ایستاده است و آن در وضع و شکل همانند

۱- Massaga. ۲- Bazira. ۳- Pirsar.

۴- نگاه به Innermost Asia، تالیف اوریل استین (چاپ کابل بدون ۱۹۲۸) فصل ۲۸ صفحه ۹۱۵ (مؤلف).

تصاویری است که در تر کستان چین کشف شده اند.

در میان سایر نقاشیهای دیواری، صورتی بوده با خرقه یاردا ایستاده و تقریباً باندازه خود آدم زنده که در شکل و وضع و نیز لباس آن روحانیان بزرگ بودا شباهت داشته که هنروران بودائی آسیای مرکزی در حجاریها و نقاشیهای دیواری یا برجسته کاریهای خودشان آنها را بهمار و شناس کرده اند.

ا کتشافات مزبور بی نهایت مهم و قابل ملاحظه میباشد چه آن یک رشته فنون بودائی را از نظر ما میگذارند. ممکن است این نقاشیها بهمر پادشاهان سککا که نامشان را بسکستان (سیستان کنونی) داده اند بهعرض نمایش گذاشته شده اند.

اینجا در ضمن بیان اطلاعات جدیدی که بوسیله سراسر اوریل استین از فنون زیبای دوره ساسانی بدست آمده لازم است راجع بههم مهمی که بتوسط سرامانیها یکی از طوایف ایرانی ساکن جلگه های وسیع جنوب روسیه بازی شده نگری بهطور خیلی مختصر بعمل آید.

در قرن چهارم قبل از میلاد طائفه نامبرده ظاهراً با گوت^۱ها متحد شده بکریمه هجوم بردند و نیز بحدود دانوب سردامپراطوری روم فشارهای سخت آوردند. سرامانیها در نتیجه این ارتباط و پیوستگی، کلاواری^۲، یکنوع صنعت میناکاری^۳ را بهای باحجر سیلان یا عقیق که سنگ مزبور مخصوصاً بکار برده شده است بشرومنها آموختند و صنعت نامبرده در همه جای امپراطوری روم تا فرانسه و انگلستان رواج پیدا نمود. در کشور اخیر یعنی انگلستان به استان کنت^۴ انحصار داشته است و یک نوع پیشرفت و توسعه جالب توجه و اساسی از تمدن اصلی باثروتنی را نشان میدهد که در آنجا (یعنی ایران) از قرن چهارم تا قرن ششم میلادی در ارتقاء و اعتلاء بوده است. و بنابراین هنرهای زیبای ایران در دوره ساسانیان عالمگیر بوده است.

۱ - Sabae.

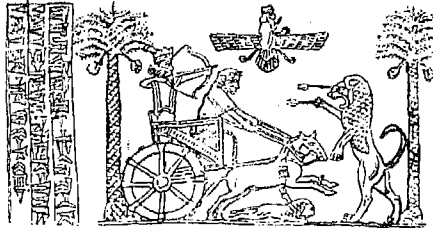
۲ - نگاه به ایرانیان و یونانیان در جنوب روسیه، تألیف روستورنیف چاپ کسانسک ۱۹۳۲ (مؤلف).

۳ - Goths. ۴ - Cloisonné.

۵ - و آنرا در فارسی خانه خانه یا حجره حجره میگویند. اشیاء میناکاری که نقشه های آن واسطه میله های نازک از یکدیگر جداست و میله های مزبور را بشکل عمودی روی سطح الصاق کرده اند تا مایع از کنده شدن

۶ - Kent.

مینا باشد (مترجم).



دار یوش در حال شکار شیر
(مهر عشیق استوانه‌ای در موزه لندن)

فصل اول

وضع و ساختمان طبیعی و آب و هوا

بگونه عربانی نبره‌ای در جنوب وجود دارد، دشت‌هایی است برهنه که گوئی از آفتاب سوخته برنگ شیر نمودار و نیز اتلال و تپه‌هایی است که فقط در هوای آبی رنگ شفاف پوشیده شده‌اند. «د. ل. استونسون»
چراغ پیش‌آفتاب پرتوی ندهد و مناره بلند بردامن کوه الوند پست نماید

«گلستان سعدی»

مابین دره‌های رود سند در مشرق و رود دجله در مغرب اراضی مرتفعی است که بطور کلی آنرا فلات ایران می‌خوانند. کشور ایران قسمت معظم و غربی این اراضی مرتفعه است و جزء شرقی آن عبارت است از افغانستان و بلوچستان. کشور های مزبور از هر طرف محصور بین رشته‌های عظیمه می‌باشد که در سمت شمال و مغرب بیشتر ارتفاع دارد و داخله آنها بدو حوزه عمده تقسیم می‌شود؛ حوزه غرب که تقریباً شامل سه‌خمس ایران و منقسم بچندین حوزه کوچکتر است در قرب ولایت سیستان متصل بحوزه مشرقی که همان حوزه سیستان باشد می‌گردد. آب‌های حوزه شرقی بیشتر بتوسط رود معروفی که یونانیهای قدیم اتیماندر و حالیه هلمند می‌خوانند جاری می‌شود و رود های کوچک دیگر هم دارد که در اوقات سیل و طغیان وارد هامون یعنی دریاچه سیستان می‌گردد. ارتفاع فلات مزبور در کرمان از پنجهزار پا و در شیراز از چهار هزار پا و در ناحیه بلاد معظم شمالی یعنی طهران و مشهد از سه هزار پامتجاوز است و تبریز که در منتهای شمال غربی واقع است زیاده از چهار هزار پا مرتفع است. ذکر اعداد مذکور بیفایده نیست، بواسطه اینکه اختلاف بین قسمت مسکونی فلات را

موقع ایران

شکل و ساختمان ، آب و هوا

با کویر بزرگی که در قلب کشور واقع است ظاهر میسازد ، چه کویر مذکور با اینکه همه جا از دو هزار پا مرتفع تراست مع هذا از نقاط سابق الذکر خیلی پست تر میباشد .

در ضمن بیان حدود ایران ولایات مهمه آراهم ذکر خواهیم کرد
حدود و ولایات
بواسطه اینکه همه تقریباً دور از مرکز و نزدیک سرحدات واقعند .

ایالت شرقی خراسان از طرف شمال محدود بیک سلسله جبالی است که در فوق صحاری ترکستان بایک زیبایی پیر صلابتی کشیده شده است . چند سال قبل من قلعه طبعی عجیبی را بنام کلات نادری^۱ تماشا کرده . از حصار شمالی آن که یکی از رشته کوه های مذکور است بالا رفتم و از قلعه کوه مزبور بدشت زرد رنگی که بجانب شمال بطور هموار و یکسانی کشیده شده نظر انداختم و از عظمت و وسعت آن متعجب شدم . چه متذکر گردیدم که همین دشت تاصحرای شمال سبیری و اقیانوس منجمد شمالی منبسط است و کوه دیگری در بین نیست . رشته جبال مزبور همه جا در سرحد ایران واقع نیست بلکه با سامی قبه داغ و بالکان صغیر در امتداد شمال غربی بجانب بحر خزر متوجه میشود . چون قدری بطرف مغرب دور شوند در همان سرحدات ایران دره های پر نعمت اترک و گرگان واقع است و رود اترک در قسمتهای سفلی خود سرحد روس و ایران را تشکیل داده و از بحر خزر میشود ناحیه قوچان که در جانیین اترک علیا واقع است پر نعمت ترین نقطه خراسان است

و مانند بجنورد که در قسمت سفلی رود است مسکن قبایل کرد میباشد که شاه عباس آنها را برای محافظت حدود از سرحدات خاک ترکیه^۲ بآنجا کوچانیده است . دره گرگان نیز بالطبع پر نعمت است . باران در آنجا فراوان میباشد و اراضی حاصلخیز دارد لیکن فعلاً فقط چند هزار خانواده ترکمن و گوکلان که چادر نشین یا نیمه بدوی میباشند در آنجا سکنی دارند . ناحیه گرگان همان است که یونانیها ، عربکایه ، عجمیها و در اوستا بنام وهرکانو مذکور و از جهت حاصلخیزی معروف بوده است . استر ابن مینویسد :^۳ گویند در هیرکانیا هر درخت تا کی هفت گالن^۴ شراب میدهد و هر درخت انجیری نود بوشل^۵

۱ - رجوع شود به ژورنال R.G.S. شماره ۱۹۰۶ . مؤلف ۲۰ - یک گالن معادل ۱۰ لیتر است مترجم .

۲ - هر بوشل ۳۶ لیتر است . مترجم .

بار میآورد. دانه های گندم که روی زمین میریزد سال دیگر سبز شده خوشه میدهند. درختها ملو از کندوی عسل و از برگهای آن عسل میریزد^۱ .

در قسمت مرکزی سرحدات شمالی ولایات پر نعمت بحری مازندران و گیلان بین جبال البرز و بحر خزر واقع و اختلاف کلی با قسمت مرتفع ایران ظاهر میسازد بواسطه اینکه در آنجا باران فراوان میبارد و هوای آن مرطوب و جنگلهای انبوه موجود است. در مغرب گیلان، ایران باز باروسیه هم خاك میشود و سرحد دولتین بموجب عهد نامه ترکن چای از بندر سرحدی آستارا تقریباً درست بطرف شمال میروند تا برود ارس بر میخورد و قسمت علیای رود نامبرده فاصل بین آن دو کشور است. در گوشه شمال غربی کوه باشکوه آرات واقع است که محل التقای ممالك ثلاثه روس و ترکیه و ایران میباشد. ایالت شمال غربی ایران آذربایجان است که مرکز مهم آن تبریز و بزرگترین شهر ایران و در نقطه ای واقع است که طرق بلاد بعیده اسلامبول و طرابوزان با طرق قفقاز و دره دجله باهم تلاقی مینماید و اینجا مبدء جاده بزرگ اصلی ایران و آسیای مرکزی است. در این ناحیه باران فراوان تر از ولایات شرقی و زمین بسیار حاصلخیز است و چنانکه در همین کتاب ظاهر خواهد شد این ایالت همیشه در تاریخ ایران اهمیت داشته است. در سمت مغرب، کشور ایران محدود به دره های دجله و فرات است و در اینجانب جبال متراکمه که در نزد قدما موسوم به زاگروس بوده بطور رشته های عدیده متوازیه فلات ایران را از جلگه ها جدا میسازد و بتدریج ارتفاع پیدا میکند، برخلاف جبال ارمنستان که چون از طرف جنوب بآنها نزدیک شوند دفعته مرتفع میگردد. دول قدیمه ماد و پارس در این اراضی مرتفعه محکمه بوجود آمده و قسمت کوهستانی آن نواحی بالنسبه پر آب و حاصلخیز است لیکن نواحی درونی آنها مثل قم و کاشان خشک و بی حاصل است. در قسمت جنوب غربی این کوهستان دره پر نعمت کارون واقع است که حالیه خوزستان مینامند و اولین قسمت خاك ایران بوده و بنام ایلام چندین قرن قبل از اینکه اقوام آریانی بعرضه ظهور بیابند دارای تمدن شده است. در طرف جنوب، فلات ایران

۱ - « استرابو » ، ۱۴ ، ۱ !! (ترجمه همپتون و فالتونیر) « مؤلف » .

شامل ایالات کرمان و فارس متوجه رشته باریک پستی از خاک است که در کنار خلیج فارس میباشد و معروف است به گرمسیر و در اینجا هم طبیعت ارتباط ناحیه مرتفعه را با قسمت سفلی صعب و مشکل کرده است که ایرانیها بواسطه دست نداشتن در فن مهندسی و دریا نوردی همیشه از دریا گریزان بوده اند .

قسمت شرقی ایالت فارس از قسمت غربی آن خشک تر و بنا براین کم حاصل تر است و ناحیه داخلی یزد کم و بیش صحرای ریگستان محسوب میشود . ایالت کرمان هم فقط بواسطه ارتفاع جبال از بیحاصلی مصون مانده و در بلوچستان ایران نیز که بلوچستان انگلیس هم خاک است مانند کرمان بلکه بیشتر از آن قطعات وسیع خاکی است که تقریباً بیابان است و این جمله غیر از بیابان لوت میباشد .

در بلوچستان ایران جایی که رشته های جبال همواره بموازات ساحل و بیشتر امتداد شرقی و غربی دارد در آنجا هم ارتباط با دریا مشکل است و در شمال این ولایت دور دست ناحیه سیستان واقع است که بمنزله دلتای هلمند میباشد . در آنجا کوه خشکی است معروف به کوه خواجه که بالای آن سراریل استین^۱ در ضمن کشف خرابه کاشیهای او این معبد بود^۲ که در ایران بنا شده بود پیدا کرد . چون بیشتر بطرف شمال برویم بیابانی ایران را از افغانستان جدا میکند تابه هریرود برسیم و آن در نقطه ایست که رود مزبور از مغرب بجانب شمال می پیچد . قسمت سفلی هریرود تابه تاجن فصل بین ایران و افغانستان است تا برسیم به تنگه ذوالفقار که در آنجا قلمرو امیر خاتمد بافته و دو ستون سرحدی نقطه ای را نشان میدهد که در آن نقطه قریب سی سال قبل کمیسون سرحدی افغان و روس شروع به کار کرد . من آن دو ستون را از ساحل ایرانی رود سابق الذکر دیدم که در آفتاب برق میزد . تاجن تا سرخس همدجا از سرحد ایران میگذرد و سرخس در زاویه شمال شرقی ایران واقع شده حتی مسافت آن بکلات نادری که کمیسون سابق الذکر از آنجا شروع شد چند میلی بیش نیست .

۱ - Sir Aurel Stein

۲ - سفر سوم اکتشافی در آسیای مرکزی ، دو ژورنال R.G.S. اوت و سپتامبر ۱۹۱۶ . مؤلف ۱۱

خلاصه اینکه قسمت مرتفع ایران را در سرحدات شمالی حصار های عظیمه طبیعی محافظت میکند، جز در جائیکه وارد ریگزار ترکستان میگردد، در طول سرحدات غربی حصار های کوهستانی متراکم تراست و فقط يك راه طبیعی صعبی دارد که از قصر شیرین و کرمانشاهان و همدان عبور میکند. ولایتی که آنرا امروز خوزستان میخوانند و بیشتر بطرف جنوب و در درهٔ پر حاصل کارون واقع است بسبب رشته کوههای صعبی که آنرا از ایالت فارس جدا میکند هیچوقت کاملاً و بطور دائمی تحت استیلای ایران در نیامده است. نواحی ساحلی کنار خلیج فارس نیز همیشه از کوهستان جدا و مانند خوزستان سکنهٔ آن نژاد غیر آریانی بوده اند و امروز هم کمتر ایرانی است که هرگاه مجبور باقامت در خلیج فارس شود بتواند درست سلامت مزاج خویش را حفظ کند. بلوچستان ایران صحرای دور دست سوزانی است که دست تسلط شاه در آنجا ضعیف است. در قسمت جنوب شرقی بیابانهای بلوچستان انگلیس بطور یأس آوری خشک و مانع و عائق بزرگی برای هر نوع ارتباط است. اما در جائیکه خاک ایران با افغانستان در شمال غربی مجاور میشود راهها سهل و وسیع است و بهمین جهت تاجندی قبل افغانستان یکی از ولایات ایران بود و آخرین جنگی که پادشاه ایران شخصاً در آن شرکت داشت آن بود که در سال ۱۸۳۸ برای استرداد هرات واقع شد. لیکن امروز هر چند ایران افغانها را بخوبی می پذیرد چنانکه غالب شتردارهای آن افغان میباشند. معیناً اگر ایرانیها وارد کشور امیر بشوند گرفتار مخاطرات^۱ میگردند و افغانستان میتواند مدعی بشود که آخرین مملکت آسیائست که از سایر ممالک و ملل جدا و منفرد زیست میکند.

اهل کشوری که بزبان انگلیسی پرشیانامیده میشود آن کشور را
لفظ ایران و پرشیا

ایران و خودشان را ایرانی میخوانند و این لفظ همانست که در
اوستا ایریا ضبط شده و معنی آن «خاک آریان» است، بنابراین لفظ ایران هرگاه به اصطلاح
سیاسی امروزه استعمال شود محدود است بکشور و دولت جدیدیکه انگلیسها آنرا پرشیا

۱ - ولی امروز خوشبختانه بر اثر بسط معارف و نیز بواسطهٔ برقراری عهدنامه مودت و برادری بین دو دولت اسلامی ایرانیان هم در ورود بخاک افغان و آمیزش با بردوان مذهبی خود کاملاً آزاد میباشند «مترجم».

میخوانند لیکن در حقیقت به اصطلاح جغرافیائی لفظ فلات ایران که شامل افغانستان و قسمتی از بلوچستان نیز میشود صحیح تر است. اما کلمهٔ پرشیا که اروپائیها را کثر خارجیهای دیگر استعمال میکنند از لفظ قدیم یونانی پرسیس مشتق است که به معنی ایالت فارس بوده که قدیماً پرسا^۱ خوانده میشد و سلسلهٔ ساسانی هخامنشی از اهل آن ناحیه بوده اند و باین جهت معنی این لفظ مشتمل بر تمام کشور نامبرده و سکنهٔ آن گردیده است و حتی امروز هم استان فارس از حیث ایرانیت کاملترین استانهای آن کشور است. لفظ فارسی را ایرانیها بر لسان و لغت خود اطلاق میکنند^۲ اگرچه هر وقت شخصی را باین صفت موصوف مینمایند مقصودشان اهل استان فارس است و باید دانست که پارسیان هندوستان از این جهت باین اسم خوانده میشوند که پیرو کیش قدیم فارس میباشند و همین لفظ پارس چون معرب شده فارس گردیده زیرا که در زبان عرب حرف پ وجود ندارد. نیز باید دانست که لفظ فارسیستان که بعضی اروپائیها استعمال میکنند غلط است.

مسئلهٔ تشکیل فلات ایران از آنجاست که قبل از آنکه علمای علم

تشکیل فلات ایران

زمین شناسی از روی مطالعه و دقت کامل اوضاع زمین شناسی

آن کشور را معلوم کرده باشند نمیتوان بدرستی حل نمود. لیکن فعلاً گفت مسئله را میتوان استنباط کرد و برای مقصود ما همین قدر کفایت. پس کوئیم آنچه امروز فلات ایران خوانده میشود قسمت اعظم آن در آخر دورهٔ کرتاسه^۳ زیر آب بوده است و آن قسمتش که از زیر آب بیرون آمده بود خط باریکی بوده است که از تنگهٔ هرمز حائیه عبور نموده و بجناب عمان و شبه جزیرهٔ حائیه مسنداده ماندهی میشود و از آنجا هم به شکل یک کمر بند پهنی او را در سمت شمال از میان ایالت حائیهٔ فارس و کرمان و بعد مشرف شمال غربی مابین کرمان و فیروز و همچنین از اصفهان عبور کرده به آذربایجان و قفقاز ماندهی میگردد. قسمت شرقی این فلات جز نزدیک ساحل در اوایل دورهٔ آئوسن^۴ برای همیشه از آب خارج بوده است. قسمتهای جنوب غربی این فلات در تمامه دورهٔ آئوسن و یک

۱ - Parsa ۲ - Cretaceous ۳ - Eocene

قسمت از الیگوسن^۱ زیر آب بوده است و در دوره میوسن^۲ در نتیجه انقلابات دریائی قسمتی از فلات ایران از محیط اقیانوس بیرون آمده دریای محدود و دریاچه‌هایی تشکیل گردیدند و بتدریج پس از تبخیر میاه زمین های شوره و سنگ گچ پیدا شدند. فلات ایران در این دوره نیز از خشکی باروبا متصل نبود تا دوره اخیر میوسن که قسمت مهم از این فلات بتدریج از آب خارج گردید و پیدا شدن روابط خشکی بین آسیا و اروپا از دوره ای شروع میشود که قسمتی از حیوانات آسیائی بطرف اروپا رفته اند چنانکه بقایای سنگ شده حیوانات مذکور که در طبقه علیای میوسن و پلیوسن جمع شده بکثرت کشف شده اند. بدون تردید ظاهر شدن فلات ایران از آب در دوره پلیوسن^۳ شروع شده است لیکن باید دانستکه ارتفاعات عظیمتر در اواخر عصر مزبور بوجود آمده است. دریاچه‌های متعددی که بسیاری از آنها عریض و طویل بوده اند در دوره پلیستوسن^۴ در فلات ایران وجود داشته و در دوره پلیوسن هم گویا بوده اند. در این دوره جنگلها و چمنها سطح آن کشور را پوشانیده و هوای آن مرطوب و یحتمل کاملاً مشابه هوای ولایات حالیه خزر بوده است. خشک شدن دریاچه‌های ایران از آن زمان شروع شده و تا امروز دوام دارد. اراضی فرات و نواحی خلیج فارس هم جزء همان دریاچه‌ها بوده اند و ممکن است بگوئیم که این نواحی دریا‌های محدود بودند و بدون مخرج. بهر حال از قرائن و امارات اینطور معلوم میشود که اراضی واقعه در کنار تنگه هرمز تا دوره پلیستوسن بکلی زیر آب نبوده اند زیرا خطوطی که از قطعات مجاور مسندام زیر آب رفته اند هنوز نمایان و دریاچه‌هاییکه خشک شده اند در بین النهرین و بعضی جزائر خلیج فارس مشهود میباشد. در یک حصه از دوره پلیستوسن فلات ایران مثل کلیه آسیای مرکزی و اروپا از یخ مستور گردیده و دوره های طولانی که یقیناً چندین هزار سال امتداد آن بوده باین حال باقی مانده است.^۵ بعد از دوره انجماد دوره سیلاب رسیده و هر جا که دسترس سیل

۱ - Oligocene ۲ - Miocene ۳ - Pliocene ۴ - Pelistocene

۵ - من در اطلاعات فوق بیشتر مدیون دکتر ج. ی. پلنگرم، مأموریمایش قسمت طبقات الارض‌ه‌ند،

میشم « مؤلف » .

گرددیده گرفتار خرابی شده و آب هرچه در پیش داشته برده است .
بعد از انقلاب مذکور در خاک ایران باقی نماند مگر دریاچه های وسیع آب شور
که امروز صحرای کویر است و رشته کوههای مرتفع برهنه که هنوز بقای از یخهای
قدیم در بالای آنها بود . دریا تا مسافت بعیدی در خاک پیش می آمد و جبال آتش فشان چندی
از قبیل آرات و دماوند و سهند و تفتان نیز مواد مخربه مهلکه از دهانه خود بیرون
میریختند ، بنابراین در حقیقت فلات ایران در آن دوره وادی مرگ و هلاک بوده است .
با اینحال در سمت مغرب تأثیر رودخانه های عدیده شروع شد ، آبهای آن خاک همراه آورد
و تدریجاً زمین ایجاد کرد که هم قابل سکنی و هم بمروور زمین بواسطه استعداد طبیعی
مهای آبادی شد و مولد تمدن گردید که احتمال می رود قدیمی ترین تمدنهای این
عالم بوده باشد .

شباهت ایران به اسپانیا
کشور ایران از بسیاری جهات شباهت تامه دارد به اسپانیا . همینکه
مسافر از سمت شمال از خاک فرانسه خارج شد بواسطه جبال
پیرنه^۱ به فلاتی صعود میکند که بطور متوسط دو هزار الی سه هزار پد ارتفاع دارد و
کوههای ناموار آن موسوم به سیرا^۲ یا اره می باشد و این نامی است بامسمی . اراضی آن
چول و بی درخت است و چون شخص قریب چهار میل مسافت بيمود از ولایت گرمسیر
اندلس عبور میکند که مطابق ناحیه ساحلی پست ایران است قبل از آنکه بدریا برسد
و اما در طرف شمال برای اینکه مشابهت کامل باشد ولایات مجاور دریای بسکیان^۳ با
بافلات اسپانیا به اندازه ولایات کنار بحر خزر با سایر نقاط ایران تفاوت دارد . از این گذشته
اگر چه ایرانیها را از فرانسویان مشرق خوانده اند لیکن شاید مناسب تر این باشد که ایشانرا

۱ - Pyrenees ۲ - Sierras ۳ - Biscayan

۴ - سبب این امر تا يك اندازه مشابهت اوضاع طبیعی آن دو کشور است . لیکن فوری هم ارتباط و
اتحاد و خون و عرق در این مشابهت دخالت دارد زیرا که قسمتی از مردم اسپانیا اغتصاب ایرانیهای هستند
که همراه عرب در موقع تسخیر اسپانیا بآن شبه جزیره رفته اند و در آن ناحیه دور از وطن خود برای خود
شهری نظیر شیراز بنا کرده و شرابی عمل آورده که هنوز باسم ایرانی آن نام می بخوانند میشود مقصود
شهر شریش است و عجب آنکه شراب خوب شیراز کمال مشابهت را به شری دارد .

با اسپانیاییها مقایسه کنند چه عادت و کلیه آداب زندگانی مردم اسپانیاییها را با ایرانیان مییابند.

آسیای مرکزی که ایران جزئی از آن است بیشتر عبارت از

صحاری است و هر چند اختلاف ارتفاع در آن مرزها جای خشکساری آسیای مرکزی

تعجب است یعنی يك جا بحر خزر و حوزه ترفان است که از

سطح اقیانوس پست تر میباشد و جای دیگر پامیر و تبت است که غالباً کمتر از ده هزار پا

ارتفاع ندارد. مع هذا جز در میان کوهستان اظهر صفات آن ناحیه خشکی است و این

صفت مابین ایران و ترکستان و افغانستان و تبت و بلوچستان مشترک است. این خشکی

نتیجه کمی بارندگی میباشد و سبب شده که رودخانههای آن نواحی از جهت کم آبی

بدریا نمیرسد و بنابر این تمام وسعت عظیم این کشورها که از مشرق بمغرب تقریباً

سه هزار میل است مرکب از حوزه هائی میباشد که بهیچوجه بخارج یعنی بدریا مخرج

ندارد و نتیجه دیگر قلت بارندگی آنست که اراضی وسیعه خشک در آنجا بسیار است

بطوریکه میتوان گفت تمام این اقلیم عبارت است از مقداری صحرای کویر خالص و

مقداری بیابانهاییکه واحات در آن واقع است، بعبارة اخری در آنجا سروکار انسان به ناحیه

وسیعی است که اراضی ذی زرع و قابل سکونی در آن کمیاب و از یکدیگر دور و مجزی

میباشند و نیز میتوان گفت که هرگاه اراضی غیر ذی زرع و کویر را از آن اقلیم بردارند

و نواحی قابل آبادی آنرا باهم جمع کنند کشور بسیار کوچکی خواهد شد. اینکه من

در توضیح این کیفیت اصرار میکنم بجهت این است که برای مردم اروپا که چون بواسطه

وفور بارندگی تمام اراضی خود را میتوانند محل استفاده قرار دهند تصور حقیقت حال

آسیای مرکزی که با کشورهای ایشان تفاوت کثلی دارد آسان نیست.

چنانکه مذکور شد صفت ظاهر ایران و آسیای مرکزی بطور

آب و هوای ایران

کلی خشکی است.

۱ - السورت هتیه بیگنون در کتاب قابل ملاحظه خود موسوم به پلس آف اسیا (نبض آسیا) در این موضوع

بحث کرده است. رساله علمی عمده او راجع به ازدیاد خشکی در آسیای مرکزی مورد قبول عام واقع نشده،

اما نویسندگانی هم که در این موضوع چیز نوشته اند هیچکدام نتوانسته اند آنرا نادیده انگارند « مؤلف ».

مقدار بارندگی فلات ایران را در این زمان در ادارهٔ تلگرافخانهٔ

بارندگی

هند و اروپائی تحت ملاحظه در میآورند و از حسن مساعدت

گلبرت و لکر^۱ مدیر کل رصد خانه های هندوستان من میتوانم جدول ذیل را که مبنی بر تجربهٔ یک دور دهمساله است بنظر مطالعه کنندگان برسانم :

مقدار بارندگی در عرض سال :

جاسک	۴/۱۷	انگشت
بوشهر	۱۱۰۰۷	"
اصفهان	۳۷۴	"
تهران	۹۳۰	"
مشهد	۹۳۷	"

حال بنظر میآوریم که در کشور انگلیس مقدار باران سالانه ۳۹۵ انگشت است و در ناحیهٔ دهلی ۲۷/۶۵ انگشت است و با ملاحظهٔ ارتفاع مکان و تابش آفتاب که در ایران خیلی تند است در صورتیکه آلمان و انگلستان غالباً بار دارد طاهر خواهد شد که مقدار باران در آن کشور چقدر کم است. آری کشور ایران از حیث ترسب بندی طبیعی و هم از جهت موقع جغرافیائی خود و نیز از حیث بارندگی خوشبخت است * چه رشته جبال مرتفع آن جلو قسمت عمدهٔ ابرهای حامل رطوبت را میگیرند و لذا بر این ابرهای مذکور در ولایات مجاور بحر خزر بارندگی زیاد میکنند اما از جبال البرز بدین عبور مینماید و شخص چون آن کوههای عظیم را ملاحظه میکند و تپهٔ آن میرسد قهراً متوجه و متأثر میگردد از اینکه دامنهٔ شمالی آن مستور از جنگلهای بر خضارت و دامنهٔ جنوبی بکلی خشک و برهنه است . از حسن اتفاق مقدار قسیر رطوبتی که در آنجا هست بیشتر در موقع زمستان و بهار می بارد و مقداری از آن بصورت برف است و آن برفها در کوهها انبار شده چشمه ها را که وسیلهٔ مشروب ساختن اراضی است ذخیرهٔ تازه میدهد^۲ . در حقیقت اگر این رشته جبال مرتفع نبود تمامهٔ آن کشور صحرا میشد .

بهین مناسبت عظمت بلاد و کثرت جمعیت آنها متناسب ارتفاع و وسعت جبال و مقدار آبی است که از آنها عاید میگردد. البته در کشور عظیمی مثل ایران مقدار بارندگی در نقاط مختلفه کم و زیاد میشود. در نواحی مرکزی و شرقی و جنوب شرقی کمتر از جاهای دیگر میباشد. مثلاً در خراسان در سالهای خوش شصت و پنج در صد از حاصل غله دیمی است در صورتیکه در قسمت جنوب شرقی ایران تمام حاصل را باید با آبیاری مشروب کرد و زراعت دیمی تقریباً هیچ ندارد.

سابقاً اشاره کردیم که در ولایات مجاور بحر خزر اوضاع بکلی با سایر نقاط متفاوت است چنانکه در عوض اراضی خشک بیدرخت در آنجا جنگلهائی است که از غایت انبوهی نمیتوان از آن عبور نمود. مقدار بارندگی در آن ولایات از پنجاه انگشت متجاوز و رطوبت بقدری زیاد است که هوای آن برای ایرانیهای فلات سازگار نیست و غالباً مهلك میشود و بنابراین آنها از ثروت طبیعی ولایات مجاوره بحر خزر یعنی گرگان و مازندران و گیلان بکلی بیخبرند و قدر آنرا نمیدانند.

از حیث هوا ایران جمع اعداد کرده است لیکن بسیار مقوی سرما و حرما و مصفاست. در جلگه ها گاهی میزان الحرارة از صفر پائین میرود و در کوهستان غالباً اینطور میشود، لیکن اگر بارندگی نباشد سرما مودی نیست و شخص مایل است که تمام روز را در زمستان در هوای آزاد بسربرد، اما گاهی اوقات هم برودت شدت میکند و هر سال زمستان مردم و حیوانات چندی که گرفتار باد و باران شده و خود را نمیتوانند به محل محفوظی برسانند از سرما تلف میشوند. در اماکن مختلفه گاهی اوقات برف چهار پنج ماه روی زمین میماند و مانع اعمال زراعی شده و به دواب و مواشی هم خسارت زیاد وارد میآید، معذک رو بهمرفته زمستان ایران بقدریکه معقول و متصور است بدرجه کمال نزدیک میباشد. اگر بعضی اوقات مسافر بواسطه برودت هوا از سواری عاجز شده مجبور میگردد که چندین منزل پیاده روی کند در عوض قوه نشاطی که در خود میبیند خیلی زیاده از آنست که در اقلیم رطوبی ملایم ترا احساس میشود. حال بنقطه مقابل پرداخته نمونه ای از گرمسیر نشان بدهیم. در این قسمت خوزستان

شکل و ساختمان، آب و هوا

و کرسی آن که شوشتر است سمت امتیاز دارد و میتوان گفت که گرمترین نقاط روی زمین است. هیچوقت فراموش نمیکنم مشاهدهای را که در ماه ژوئن سال ۱۸۹۶ نمودم که میزان الحرارة در سایه همواره صد و بیست و نه درجه^۱ نشان میداد و امواج حرارت از سنگها منعکس میشد و هوا را خشک میکرد و از هر گونه نسیم خنک شمالی جلوگیری مینمود. آب خلیج هم گمان میرود گرمترین آب دریاهای دنیا باشد و بخاطر دارم که بعد از دیدن حرارت آب خلیج مزبور آب بحر احمر را بالنسبه خنک یافتم.

اما در فلات، اوضاع دیگر گونه است. بطور کلی روزها حرارت موزنی نیست و همواره خنک است چنانکه در مشهد بالاترین درجه حرارتی که شب در سنوات اخیر دیده شده در سال ۱۹۱۲ هفتاد و چهار درجه^۲ بوده و گرمترین روزها در همان سال به صد و دو درجه^۳ رسیده است. لیکن در بیابان و مخصوصاً در آفتاب، گرما خیلی اسباب زحمت است و کاروانها عموماً شب مسافرت میکنند. در نقاطیکه نزدیک کوهستان است غالباً در اوقات شدت گرما مردم میتوانند ییلاقاتی پیدا کنند. در طهران و کرمان و مشهد بلکه در اکثر اماکن واقعه در فلات بفاصله چندین ساعت راه مأواهای خنک است و باین واسطه ایام تابستان بخوشی میگذرد.

بادهای ایران خواه از شمال غربی و زبیدن گیرد یا از جنوب همواره یکسان و منظم است و سبب آنهم موقع اقیانوس اطلس و بحر الروم و دریای سیاه از یکطرف و اقیانوس هند^۴ است از طرف دیگر. امتداد محورهای رشته جبال نیز در همین جهت است. چون آفتاب پر حرارت بدشتهای پیدرخت میتابد طبقه ای از

باد

۱ - میزان الحرارة ۱۸۰ درجه (فارنهایت) است که در حدود ۷۲ درجه میزان الحرارة سانتیگراد میباشد.

(مترجم) ۲ - در حدود ۷۴ درجه سانتیگراد است . ۳ - در حدود ۵۷ درجه سانتیگراد (مترجم) .

۴ - من باید از **مسئله بورت و لکر** برای یاد داشت قابل ملاحظه زیر سپاسگزار باشم . از مواد اکثر ناآوردیل طوفانهای مربوطه به اقصای جنوب از اقیانوس اطلس بطرف ایتالیا ، مشرق بحر الروم و سوریه حرکت میکند و قسمت زیاد آن بعقیده من شصت در صد از مرز بین النهرین ، ایران ، افغان ، بلوچستان و جلگه های هند عبور مینماید ، و مؤلف .

تاریخ ایران

هوای گرم تشکیل میدهد و همینکه این طبقه بالا میرود جریانی از هوای خنک صورت میگیرد که غالباً از جنوب غربی است. در پائیز و زمستان مجرای باد غالباً از شمال غربی و در تابستان و بهار از جنوب شرقی میباشد. مقارنه رشته جبال مرتفع باراضی پست و نبودن درخت باعث کثرت باد است. اما کن متعدده مخصوصه ای هست که گرفتار بدبختی بادهای دائمی شدید میباشد مثلاً در مای هست در ایالت کرمان که از هشت هزار پا ارتفاع یکدفعه به سه هزار پا میرسد و در آنجا بر سبیل مثل گفته میشود «از باد پرسیدند منزل تو کجاست جواب داد کلبه من تهرود است اما گاهی اوقات در اطراف ابارق و سروستان دور میزنم».

اما قوت باد بیشتر در سیستان ظاهر است و در آنجا بادی هست معروف به ۱۲۰ روزه و سرعت آن ساعتی هفتاد و دو میل است. این باد تابستانی را در دره هرات باد هرات مینامند و محتمل است منشأ آن پامیر باشد و از آنجا بطرف سرحد ایران و افغانستان سرازیر شده و چند منزل زیر سیستان تمام میشود. منتهای سرعت آن در لاش جوبین است که جزو سیستان افغانستان محسوب میشود و حقیقتاً شخص بحال سکنه بدبخت آن ناحیه رقت میکند.

سر هنری مالک ماهون^۱ برای اینکه نمونه ای از آن باد بدست دهد توصیف بادی را میکند که در ماه مارس سال ۱۹۰۵ وزیده و ساعتی یکصد و بیست میل سرعت داشت^۲. محتمل است که وجود این بادهای سبب اختراع آسیای بادی شده باشد، چه این قسم آسیا پیش از استیلای عرب و مدنی قبل از آنکه در اروپا اختراع شود در ایران معمول بوده است. چنانکه **مسعودی^۳** نقل میکند که غلام ایرانی که عمر را بقتل رسانید ساختن آسیای بادی میدانست. امروز این قسم آسیا در ایران فقط در تقاطعی دیده میشود که باد های مزبور در جریان است.

۱ - Sir Henry Mc Mahon .

۲ - جریده R . G . S ماه اکتبر ۱۹۰۶ میلادی . « مؤلف » .

۳ - رجوع شود به فصل ۴۶ کتاب حاضر .

اهمیت آب و هوا و تأثیر آن بر ترکیب بندی خاک و مردم و حکومت و تاریخ آن باندازه ایست که تحقیق این نکته که آیا آب و هوای کشور در عرض سنین تاریخ تغییر و تبدیل یافته بسیار محل توجه است.

هنتینگتن^۱ فصل مخصوصی در این باب تحقیق^۲ کرده و مسئله تبدیل هوای حوزه های لپ و تر فان و سیستان و تمایل آنها را بحالت خشکی در تحت مطالعه در آورده و نظریاتی که من اظهار کرده بودم نیز متعرض شده است. راجع بابنگه کرمان و بلوچستان در اوقاتیکه اسکندر کبیر از آنجا عبور کرده یعنی قریب دوهزار و دوست سال قبل از این میبایست^۳ حاصلخیز تر از حالا بوده باشد. مثلاً قسمتی از مسافت آن پادشاه قهار را بنظر بگیریم که از بمپور بلوچستان به رودبار کرمان رفته است. در این مسافت که یکصد و پنجاه میل است من یک قریه و دهدهده ندیده ام و تمام آن ناحیه جز برای طوائف بدوی چادر نشین قابل سکنی نیست. بنابراین نمیتوان تصور کرد که لشکریان یونانی بدون رنج و تعب زیاد از بیابان نامبرده با حالت خالی عبور کرده باشند و حال آنکه آریان^۴ مورخ میگوید وقتی که قشون به دره بمپور رسیدند بقدر حاجت دوماه خواربار یافتند و تجدید قوایی نموده براحتی از جنوب ایران عبور نمودند. در صورتیکه همراهان ما در وقت عبور از راه مجبور بودند برای هر منزلی از بیش مخصوص خواربار و لوازم را روانه کنند.

هنتینگتن مثالهای دیگری از منابع مختلف مأخذ میورد که معیوس میسر در خشکی ایران رو باز دیاد است. راست است که خرابی و بر انداختن درخت بیشتر بدست انسان و بواسطه گله ورمه نیز می شود و تمیز این کیفیت از آنچه بسبب تغییر آب و هوا واقع شده مشکل است. لیکن در هر حال این مسئله محل توجه است که در قسمت

۱ - Huntington .

۲ - پلس آف اشیا (بعض آسیا) فصل شانزدهم . مؤلف . .

۳ - کتاب هشت سال مسافرت در ایران فصل چهاردهم . مؤلف . .

۴ - Arian

مرکزی خراسان که در قدیم کوهستان میگفتند و در اوستا^۱ هم مذکور است جنگل بزرگی بوده که آنرا جنگل سفید میخواندند و امروز اثری از آن باقی نیست، در صورتیکه اگر بارندگی فی الجمله زیاد تر بود جنگلها بر نمی افتاد. برای مثل از تاریخ **محمد ابراهیم**^۲ نقل میکنیم که بزرگ جیرفت کرمان است میگفته است از تعرضاتی که از طرف کرمان بمن میشود بواسطه رشته جبال و تپه هائیکه دارای بیشه های انبوه است مصونم. این حرف در مائه یازدهم میلادی زده شده است، در صورتیکه امروز در تمام جبال باشکوه جنوب کرمان که شخص نامبرده اشاره بآنها میکند فقط چند اصله درخت کهن هست که آنهم رو بفنا میباشد و توالد نمیکند، البته میتوان فرض کرد که جنگ و جدال و سوء اداره کشور که تأثیرات آن در بر انداختن جنگلها و اشجار و سایر امور ظاهراست باعث خرابی ایران و قلت جمعیت آن شده باشد. چنانکه از مندرجات این کتاب معلوم خواهد شد و تایک اندازه همینطور هم هست. بعلاوه مسافری که خرابی بلاد و متروکی آنها را میبیند همه وقت ملتفت نیست که در ایران وقوع زلزله و بروز امراض مسریه یا اسباب دیگر از این قبیل باعث تغییر اوضاع شهرها و دهات میشود، نیز هر گاه زمستان در ایران مسافرت نماید ممکن نیست در باب خشکی آن کشور بیش از آنچه حقیقت دارد حکم کند. معهذا با این ملاحظات نمیتوان منکر شد که در قرون وسطی در حوزه^۳ لب^۴ جمعیت متراکمی در ناحیه بسر میبردند که از رودخانه مشروب میشدند و آن رودخانه امروز خشک شده است. همچنین در حوزه های ترفان حفر قنوت تا همین اواخر محل حاجت و معمول نشده بود.

باز چند سال قبل هنگامیکه از پنج گور واقع در سرحد ایران و بلوچستان به کویت^۵ سفر میکردم از ناحیه عبور کردم که خالی از سکنه بود، در صورتیکه دیدم

۱ - کتاب ویلیام جکسن راجع به زردشت صفحه ۲۱۵ « مؤلف » .

۲ - در خصوص **محمد ابراهیم** رجوع شود به فصل ۵۱ کتاب حاضر « مؤلف » .

۳ - Lop -

۴ - کتاب هشت سال مسافرت در ایران یا ده هزار میل صفحه ۲۳۴ . من در اینموضع بکتاب « سفر بهند از راه خشکی، تألیف سون هدن و کتاب «آبازمین بخشی میروند» تألیف پروفیسور **گریگوری** و غیره نیز مراجعه کرده ام . « مؤلف » .

شکل و ساختمان، آب و هوا

دامنه های تپه ها که سابقاً با کمال مراقبت در چندین میل راه تسطیح شده است و یقیناً جمعیت کثیری در آنجا زندگانی میکرد زراعت دیمی داشته اند و حال آنکه امروز آب آن بسیار بد و منحصر بآب چاههایی است که بفاصله های زیاد حفر کرده اند و زراعت دیمی بهیچ وجه موقع ندارد. سکنه مزبور پیش از عهد تاریخی هم بکلی معدوم نشده بودند بلکه ظروف سفالین که در محل آبادیهای آنها پراکنده است راجع به مائه دهم الی مائه سیزدهم تاریخ میباشد. در آترمان بر طرف شدن سکنه را از ولایتی که دویست میل از مشرق بمغرب انبساط دارد بخرابی و جنگ و ناامنی حمل کرده و متذکر نشدم که این امر جزئی است از يك امر کلی تری که در تمام آسیای مرکزی در حال وقوع است. در خاران نیز اراضی زیادی هست که سابقاً مسکون بوده و امروز بکلی خشک و بی آبادی است. تمام اینها بر حسب ظاهر اقوی دلیل است بر اینکه خشکی فلات ایران دراز دیاد است.

جمعیت ایران
جمعیت حالیه ایران را ده میلیون تخمین کرده اند^۱ و بنظر میآید که قریب دو میلیون ایرانی در روسیه و عثمانی و هندوستان بسر میبرند.

قبل از اینکه بازرگانی و حمل و نقل از راه دریا متداول شود یقین است که بلاد ایران کلیه بزرگتر و آبادتر از زمان حال بوده چه عبور و مرور قوافل زیادتر و بنا برین در عرض راه هزاران خانواده از همین طریق فائده برده و بدین طریق و کشاورزان مخصوصاً از اینجهت منفعت زیاد میرسید. علاوه بر این چنانکه سابقاً بیان شد احتمال کلی میرود که در قدیم الایام با زندگی زیادتر و استعداد مملکت برای آبادی و زراعت بیشتر از زمان حال بوده است و همچنین بعضی از ولایات مثل گرگان از تاخت و تاز قبایل و ایلات خسارات زیاد دیده اند، معیناً بعد از این ملاحظات هم نمیتوان تصور کرد که

۱ - جمعیت فوق بقرار زیر تقسیم میشوند: ۹ میلیون شیعه، نهصد هزار سنی، هشتاد هزار مسیحی از ارمنی و نسطوری و یونانی و ارتودوکس و کاتولیک و پروتستان، سی و شش هزار یهودی و ده هزار زردشتی میباشد. رجوع شود به دائرة المعارف بریتانی چاپ یازدهم تحت عنوان ایران، مؤلف.

هیچوقت جمعیت فلات ایران متراکم بوده باشد و بعقیده من اشتباه است که شخص فرض کند این مملکت وقتی از جهت عدۀ سکنه مشابهتی با حالت حالیه اروپا داشته است و اگر چه تخمین جمعیت سابق ایران خیلی مشکل است لیکن هرگاه بنظر بگیریم که قبل از دایر شدن راه بازرگانی دریا ایران معبر قوافل بازرگانی بین المللی بوده و غالباً دولت معظمی داشته با ملاحظه اینکه اکثر اوقات پایتخت دولت خارج از فلات بوده است گمان میکنم میتوان گفت عدۀ سکنه آن به پانزده میلیون میرسید در صورتیکه امروز فقط دو ثلث این عده جمعیت دارد.

ایران چنانکه بعضی اوقات گفته میشود جلگه وسیعی نیست که
جبال فلات ایران
محصور در رشته جبال خارجی باشد بلکه بر عکس در هر قسمتی از آن رشته های متوازیۀ متعدده ای هست که از یکدیگر بواسطه دره هایی جدا شده و بطور متوسط قریب بیست میل عرض آن دره هاست و این ترتیب یکنواخت مکرر میشود بطوریکه مسافری که جبال و دره های مذکور را عرضاً باید به پیماید واقعاً خستگی و ملالت پیدا میکند. جنس سنگهای جبال ایران از البرز که در شمال است گرفته تا رشته های بلوچستان که در جنوب است غالباً از سنگ آهک میباشد، لیکن سنگ گچ و طبقات نمک و ریگهای مجتمعه و ورقه های خاک رسوب نیز بسیار دیده میشود.

جرم درونی کوهها بعضی اوقات از سنگهای چخماقی قرمز و شنهای متراکم ساخته شده لیکن سنگ آهک غلبه دارد و چون خورده سنگ و گچ و رسوبات نمکی قابل انحلال است بنابراین بواسطه برف حل میشود و از کوهها جدا شده به جلگه ها میرود و باین طریق اراضی وسیعۀ حزن انگیزی تشکیل یافته که از نمک متبلور پوشیده شده و نمونه خوبی از این قسم اراضی در نزدیک نیشابور دیده میشود.

در ایران دامنه های ریگزار عظیم بسیار است چنانکه ریگستان دامنه البرز قریب شانزده میل عرض دارد و عمق آن نیز زیاد است و وقتی که در طهران که در دامنه مذکور واقع است خواستند بوسیله چاه آرتزین آب در آورند تا پانصد پا حفر کردند و هنوز طبقه ریگ تمام نشده بود و باین جهت حفر چاه را موقوف داشتند در صورتیکه فاصله تهران

از اصل کوه قریب ده میل است پس قیاس باید کرد که در پای خود کوه طبقه رنگ چقدر باید قطر داشته باشد .

از رشته های بزرگ سرحدی آنها که در شمال است از پامیر که رشته های شمالی مرتفع ترین وادیهای آسیاست و بزبان فارسی آنرا **بام دنیا**

میگویند جدا میشود و از آنجا باسم هندوکه و کوه بابا و اسامی دیگر بطرف جنوب غربی متوجه شده حصار طبیعی بزرگی در تمام طول افغانستان تشکیل میدهد تا آنکه در شمال هرات پست شده مبدل به تپه های مواج میگردد و عجب در این است که یونانیها بعظمت این رشته برخورد کرده بودند چه آریین میگوید که این رشته کوه بقدری مقدس است که حتی کوه توروس که سرحد مابین ساوکیه و پامقاییه را تشکیل میدهد منقذ بعضی رشته های عظیم دیگر از آن منشعب میشود .

باری در جانب غربی رود تاجن رشته های نامبرده باز با ارتفاع اول خود رسیده در طول یکصد میل بطرف مغرب تمتد میشود و بطور کلی آسمان البرز است لندن در هر نقطه اسم خاص هم دارد . در جنوب بحر خزر قلعه عظیم آتش فشانسی دماوند صورت گرفته که ارتفاع آن زیاده از نوزده هزار پاست و ارفع جبال قسطنطنیه است که در مغرب هیمالیا واقع میباشد . ارتفاع کوه تاریخی آرات از هیفده هزار پ تجاوز میکند در این قسمت که جبال مزبور از جنوب بحر خزر گذر مینماید امتداد آن از مغرب بجانب شمال غربی مبدل میشود و پس از آنکه قرن اوزن که اطول رودهای ایرانست آنرا شکافته برشته های با شکوهی منتهی میشود که ممکن به قلعه تاریخی آرات میباشد . در حوزه مرتفع دریاچه وان کوه های فلات ارمنستان که امتدادشون تقریب شرقی

۱ - رجوع شود به « Chinnoch's Arrian » کتاب سوم فصل ۲۸ صفحه ۱۶۷ - آریین در رشته را تعبیر به جبال قفقاز (کوه قاف) میکند . در صورتیکه اصطلاح معمول بیشتر جبال افغان هند بوده است لیکن اسمی که برای این رشته جبال انطباق است « پراپه میسون » یا « پراپه میسون » میباشد ولی چون آخر دنیای معلوم بود لذا بطور مبهم جبال قفقازش گفته اند . استراپون در کتاب « ... » فصل ... میگوید ارتفاعات و قسمت های شمالی « پراپه میسون » را « ... » خوانده اند مؤلف

و غربی است و البرز دنباله همانست با جبال ایران که سلاسل متوازیه آن از شمال غربی بجنوب شرقی متوجه است اتصال می یابد و نکته قابل توجه این است که رشته کوه شمالی هر چند از حیث ارتفاع مهم لیکن باریک و کم عرض است و مثل رشته های متوازیه جبال زاگروس تشکیل کشور کوهستانی نمیدهد، بنابراین در دامنه های جنوبی مقدار آبیکه از آن عاید میشود فقط بقدر مشروب کردن بعضی واحات متفرقه است و بعضی اوقات بیابان خشک به حاشیه کوهستان متصل میگردد و در قسمت شرقی کوه مزبور این کیفیت بهتر محسوس میشود.

رشته های جنوبی از همان پامیر منشعب شده با سامی مختلفه از رشته های جنوبی

میان افغانستان و بلوچستان در امتداد جنوب غربی بطرف دریای عربستان می رود و در اینجا ارتفاع آن کم شده بجانب غربی و موازات ساحل در طول چند صد میل ممتد میگردد تا اینکه در جنوب شرقی کرمان امتداد منظم شمال غربی به موازات خلیج فارس شروع میشود، در این قسمت که جبال مزبور رشته مرکری ایران را تشکیل میدهد قله هائی با ارتفاع متجاوز از سیزده هزار پا از قبیل «کوه هزار» و کوه لاله زار از آن صورت می بندد. سرحد غربی ایران نیز کلیه بواسطه رشته های متوازیه منظمه خود ارتفاع زیاد دارد تا اینکه همین رشته ها در آرات پس از تشکیل يك خط قوسی به سلاسل جبال شمالی متصل میگردد.

هر چند رشته های درونی نمیتوانند از حیث اهمیت بارشته هائیکه بنیان فلات را میسازند لاف برابری زنند لیکن غالباً ارتفاع آنها زیاد است. یکی از مهمترین آنها کوه تفتان^۱ میباشد و آن کوه آتش فشانی است که بمرحله گوگردی رسیده و ارتفاع آن به سیزده هزار و دوست و شصت و هشت پا میرسد و نزدیک سرحد ایران و بلوچ واقع است. در طرف مغرب آن یعنی وسط کویر «کوه بزمان» است که آتش فشانی است خاموش شده و قله قشنگی دارد با ارتفاع یازده هزار و یکصد و هفتاد و پنج پا.

در جانب غربی ایران کوه الوند که یونانیها آنرا ارونتس^۲ میگفتند و مشرف

وضع و ساختمان طبیعی، آب و هوا

بر همدان است از همه رشته های شرقی ایران معروف تر میباشد زیرا که آن مهم ترین کوهی است که در راه تاریخی بین بابل و ری واقع است. در جاهای دیگر هم رشته هایی



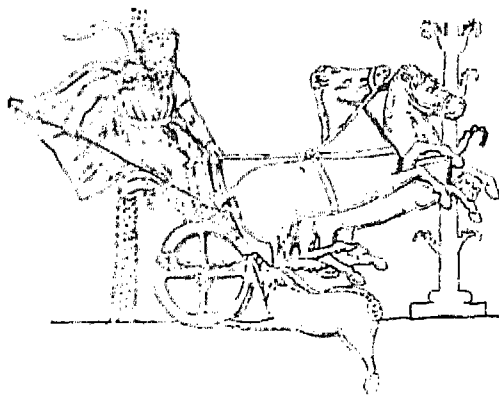
۱ - منظره کوه قشاق

هستند که ارتفاع زیاد دارند و رودهای عدیده از آنها جاری و اسباب حاصلخیزی میشوند. کلیه در همه جای ایران رشته های متوالیه ای هست که غالب هر چه از حوضه های بیرونی دور میشوند ارتفاع آنها میکاهد و حتی در میان لوت هم مسافر از رشته های متعدده قلیل و تپه ها عبور میکند که اکثر آنها با سلاسل جبل مرتفعه دیگر موازات دارند.

این نکته را نگفته نگذاریم که جبال ایران شرقی هم مرتفع باشد بخلاف طبیعی ندارند، اگر چه در رشته های معظم آناری از آنها هست در هیچیک از کوههای عدیده که من بآنها صعود کرده ام در تابستان برف باقی نمی ماند مگر آنجا که دره عمیق رو بشمال باشد که برف را از اثر تابش شدید آفتاب حفظ کنند. مثلاً در کوه لاندوز که قریب

تاریخ ایران

چهارده هزارپا ارتفاع دارد و در جنوب کرمان است من درماه ژوئیه درّه ای دیدم که برف داشت اما بالاتر از آن فقط بعضی قطعات برف یافت میشد و قلّه آن بکلی برهنه بود. دهانه قلّه دماوند هم بهمان دلیل پراز برف است. در خراسان در ارتفاع نه هزارپا گاهی اوقات قطعات بزرگ برف در تابستان دوام میکنند لیکن آنچه من اطلاع دارم در هیچ نقطه ایران برف دائمی حسابی وجود ندارد.



منظره‌ای از شکار ایران
(تصویر دوی يك طرف گلی در موزه هرمزاج)

فصل دوم

صحاری، رودخانه‌ها، نباتات، حیوانات و معدنیات ایران

لوت - بیابانی است که بطور شگفت‌انگیزی خشک و بیحاصل است. در آن جا نه میوه یافت می‌شود نه درخت، آبی هم که وجود دارد تلخ و ناماست و گزایرو شما ناگزیرید که غذا و آب را باخورد بپزید، چهار پایان و فیکه غش بر آنها غلبه کرد بخواهند یا نه مجبورند همین آب تلخ را بخورند. مارکوپولو.

قسمت دیگر آسیای شمالی از دریای خزر شروع می‌شود که خیلی است کوچک که از اقیانوس تا جنوب کشیده شده است. استرابو، کتاب ۱۱ فصل ۶.

از خصائص مهم ایران که قهراً بر اخلاق و مذهب و زندگی

مردم و همچنین بر کیفیت حکومت آن تأثیر گهی داشته صحرای

لوت یا صحرای
ایران

کبیر آن است. در خصوص اینکه آیا این صحرای وسیع چول

اسم عامی دارد یا نه مباحثات زیاد شده است و نتیجه چنین بنظر می‌آید که در جنوب ایران

لفظ لوت اطلاق بر تمام صحرا می‌شود و آن شامل قطعات نمکزاری نیز هست که آنها را

کویر مینامند لیکن در طرف شمال آبهای بالنسبه زیادی وارد صحرا می‌گردد و بنابراین

نمکزارهای آنجا زیاد و وسیع‌تر است و باین ملاحظه مطلق آن صحرا را کویر می‌خوانند.

ضمناً بنظر میرسد که کم کم لفظ لوت برای مطلق صحرای خشك اصطلاح شده و در مقابل نمکزار گفته میشود^۱.

لفظ لوت اصطلاحی است بالنسبه جدید و جغرافیون عرب آنرا مفازه میخوانند و وجه تسمیه لوت که در بسیاری از حکایات منقول است این است که از بلاد قدیمه یا شهرهای لوط میباشند که خداوند از آسمان آتش نازل فرموده آنها را خراب کرده است، مانند بلادیکه در جلگه آبهای بحرالمیت بوده و بهمین طریق فنا و هلاک یافته، چنانکه بحرالمیت را در همان مکان بحر لوط مینامند و مسافریکه بلاد مذکوره را سیاحت میکند میبیند که فقط تخته های سنگ و خاک میباشند و باد و باران آنها را کاهیده و برده و منظره برج و باره و گنبد و مناره بآنها داده است^۲ و چون قرآن و زبان عرب در تسمیه اشیاء در ایران مدخلیت تامه داشته و لوط هم لفظی است که در قرآن برای بلاد نامبرده آمده من قریب به یقین دارم که مأخذ صحیح اصطلاح لوت همین است.

منشاء لفظ «کویر» بدرستی معلوم نیست لیکن معنی آن صحرای نمکزار است اعم از اینکه خشك باشد یا آب داشته باشد. من در اتنای مسافرتهاى خودم اشكال مختلفه از کویر دیده ام، گاهی اوقات زمین مسطح و سفید و محکم است مانند یخ و یا اینکه بوته زار و پست و بلند و غیر قابل عبور میباشد و اگر شخص در آن قدم بگذارد در باتلاق فرو میرود و این اختلافات بیشتر راجع به کمی و زیادی آب است و شکی نیست که اگر ورود آب در این صحراها موقوف گردد کویر کم کم مبدل به لوت میشود. در ایران تقریباً در کنار همه آنها رودهای براق سفیدی دیده میشود که مرکب از نمک و قلیا و از جنس کویر است.

صحرای لوت در حقیقت ظهور اتم و صورت کمالی است از کلیه خشکی خاك ایران

۱ - در کتاب خودم موسوم به «پنجمین سفر در ایران» این مسئله مطرح و در اطراف آن صحبت شده است (جریده R.G.S. نوامبر و دسامبر ۱۹۰۶) سون هددین (Sven Hedin) نیز در کتاب خود موسوم به «سفر به هند از خشکی» در اطراف این بیابان مفصلاً صحبت داشته است. «مؤلف»

۲ - اسکات «خانم دریاجه» «مؤلف»

و آن خود از اطراف محصور از اراضی خشك میباشد ولی خشکی وی زیادتیر از سایر قسمت هاست و این شدت خشکی در آنجا فقط نتیجۀ موقع آن است که در وسط واقع شده استمدادش هم برای بارندگی خیلی کم است و هم برای دریافت آبهای جاریه ارزشمند های جبال بلندی که بر اراضی بالنسبه پست احاطه کرده و مانع از رسیدن رطوبت بآنجا میباشد .

سابقاً بیان کرده ام چگونه قلت مقدار آب اسباب برصرف و خشك شدن آن گردیده و مانع از این است که رودهای عمده ای تشکیل شود که بتوانند خود را بدریا برسانند و همین نهرهای ضعیفی که در آنجا جاریست و آب آنها بواسطه شوری غیر مشروب است در همان حوزه ها فرو میرود و برطرف میشود .

در درون حوزه های مذکور دامنه های وسیع رنگزار و بعضی اوقات دریاچه های شور و تپه های ریگ هستند که چندین میل مربع وسعت دارند و رشته کوههای برهنه باهموار در دنبال آنهاست که بمنزلۀ سیرای اسپانیا میباشد و آن یک منصره سه بهت آور و غم انگیزی تشکیل میدهد .

پیرلثی^۱ در کتاب خود موسسه به لادزر^۲ چنین بخوبی و درستی وصف آن بستان را نموده که از نقل قول او خود داری نمیتوانم کرد . او چنین مگوید در آجچولی حزن انگیز کاملی است ، مرگ بلا منازع غالب و مسلط است و شخص گمنام میبندد در دنبائی است که بآخر رسیده و آتش تخم حیات را براندخته و هیچ شبنم و رضویتی در آنجا تجدید حیات نخواهد کرد .

کسیکه از بیابان لوت عبور میخواهد کند باید بنشیند مدتی آب بندهد و تمام حوائج زندگانی حتی علوفه را همراه بردارد و اگر بخت مساعدت بلند ممکن است گرفتار باد و طوفان نیز بشود . هرگاه زمستان باشد سردی بد و اگر تابستان باشد حرارت و سوزندگی آن اسباب وحشت است . انسان و حیوان در این بستان بکسب ترفند و ملاحظه و هلاک میباشند ، خواه گرفتار گل و لای کور شوند و در آن فروروند و خواه مبتلا

۱ - Pierr Leoti ۲ - Le desert

به تپه های متحرك ريگ گردیده ، چه در هر صورت جان بدر بردن از این بلیات سهل نیست و امید نجات کم است .

اموریکه باعث این نتایج وخیمه میشود وزیدن باد وانحلال اجزای خاک است . در اراضی مرطوب سبزه و رطوبت سطح خاک را حفظ میکند ، اما در اراضی خشك که جز بعضی بوته های نحیف نمیروید قوه حرکت هوا و باد بقدری است که تصور آن مشکل است . انحلال اجزای خاک هم سریع است و حرارت و برودت شدید با باد و باران دست بهم داده تپه ها و تلال را که برخلاف حقیقت تپه های « ابدی »^۱ خوانده شده از هم متلاشی میسازد .

این بیابان بزرگ بر سکنه مملکت هم تأثیر عظیم بخشیده است . شمال را از جنوب و مغرب را از مشرق چنان جدا ساخته که رشته کوههای مرتفع مستور در برف و یخ یا دریاها تیکه بهمان وسعت باشد آن اندازه اسباب بینونت و دوری ممالک از یکدیگر نمیشود و بنابراین قهراً حکومت و اداره کشور را مشکل ساخته ، چه هرگاه بزرگی نسبت بسلطنت علم طغیان برافرازد و مغلوب بشود به بیابان فرار میکند و ملجأ و مأوا می یابد و ثنویت مذهب زردشت نیز یقیناً از اثر بیابان بوده و بعدها در این باب تحقیق خواهیم کرد ، برعادات و اطوار بلکه احوال بدنی ایرانیان نیز تأثیر داشته زیرا که با شهرهای آن کشور کمال مجاورت را دارد و طهران و مشهد در شمال و قم و کاشان در مغرب و یزد و کرمان در جنوب و قائن و بیرجند در مشرق متصل بآن میباشند و خلاصه اینکه بیابان لوت قلب مرده خاک ایران است .

رودخانه ها بواسطه کمی بارندگی و ارتفاع جبائیکه برفلات احاطه دارند در طول صدها میل ساحل که بین دهانه های رود سند و شط العرب

امتداد دارد يك رود خانه معتبر جاری نیست .

یکی از رود هائیکه وارد شط العرب میشود رود کارون است که در ضمن وصف

۱ - در کتاب « خرابیهای تلال بیابان » تألیف سر آ. استین (Sir.A.Stein) در باب متلاشی شدن تپه ها از باد تصاویر قابل ملاحظه ای داده شده است . « مؤلف »

دولت ابلام بیان آنها به تفصیل خواهیم کرد. در اینجا همینقدر میگوئیم که در ازمنه^۱ اخیره اهمیت آن فقط بواسطه آن بوده که در تمام مملکت وسیع ایران این تنها رودی است که قابل کشتی رانی میباشد، در حوزه غربی ایران اهم رودها زاینده رود است که در نزدیکی کارون از جبال بختیاری جدا میشود و ناحیه اصفهان را مشروب میسازد و فاضل آب آن وارد باتلاقی میگردد که معروف به گاوخونی و قریب چهل میل زیر اصفهان واقع است. در طرف شمال رود ارس است که چنانکه مذکور داشتیم قسمتی از آن سرحد ایران و روس را تشکیل میدهد و رود مهمی است و همان است که یونانیها از آن کس^۲ میگفتند و از کوه آرارات سراریز میشود. چون متوجه مشرق شویم رود قزل اوزن مبرسیم که اطول نهرهای ایران است و یونانیها اماردیس^۳ میخواندند و آن از نزدیکی دریاچه رضائیه جدا شده از البرز عبور میکند و با سم سفید رود آبهای کدر و گل آلود خود را در مشرق رشت به بحر خزر مبریزد و ویلیام جکسن آنها را «رودخانه شریعت»^۴ یکی میداند. چون بیشتر بطرف مشرق رویم رود تجن است که در فصل اول مذکور داشتیم. مقدار آب آن زیاد نیست و جز در اوقات طغیان آتش تقریباً غیر مشروب علیهذا اهمیت آن برای ایران کم است. اگرچه بعد از آنکه با سم هر رود موسوم شده دره حاصلخیز هرات را مشروب میسازد و بنابراین برای افغانستان قدر و قیمت دارد. در مشرق ایران رودی بیست مگر هلمند که رود تاریخی است و بهم چندین ربیعی در ایران ندارد زیرا که منشأ آن افغانستان و در خاک آن کشور جاریست و به سمتین میرسد و وارد دریاچه معروفی که هم محاور خاک ایران و هم افغانستان میشود. جر در اسام بهار مسافری میتواند فلات ایران را از مغرب بمشرق و از شمال بجنوب بدون برخوردن برودهائی به پیمابند و اگر بر حسب اتفاق به بهری برخورد و از آب آن بجشند غالباً فدری شور خواهد بود که دردی را دوا نمینند و رنگ سمید برقی دارد همواره دیده مسنود و اسباب ملالت خاطر و دلیل بر قلت بران میشود.

۱ - Araxes ۲ - Amardis

۳ - رجوع شود به «رودشت» صفحه ۲۱۱ و ۲۱۲

امروز که حدود ایران عقب رفته رود جیحون از سرحد آن مملکت دور است، لیکن در قرون گذشته رود مزبور سرحد شمال شرقی ایران محسوب میشد و بنابراین برای تکمیل این مختصر لازم است که ذکر آن رود معظم بنمائیم. از پامیر ناشی میشود و بعد از انحنائی که بدخشان را در میان میگیرد تقریباً بطرف شمال غربی ممتد میگردد و بدریاچه آرال میریزد، لیکن هر دوت که در مائه پنجم قبل از میلاد چیز نوشته میگوید هر دو رود جیحون و شاید سیحون هم یا شعبه از آن وارد بحر خزر میشدند و زیاده از يك مائه بعد از آن استرابو از قول اریستوبولس^۱ نقل میکند که در رود جیحون سهولت میتوان کشتی رانی کرد و مقداری از امتعه هندوستان بوسیله این رود خانه بدریای هیرکانی حمل شده و از آنجا بواسطه رود سیروس^۲ بآلبانی میرود و از نواحی مجاوره آن به یوکسین^۳ حمل میشود. و قتیکه اسکندر کبیر آسیای غربی را مسخر نمود جیحون هنوز وارد بحر خزر میشد. لیکن در زمانی که برماجهول است تغییر مجرا داده خطی را که امروز سیر میکند اختیار نموده وارد بحر آرال شد. اما در سال ۱۲۲۰ میلادی که مغول اور گنج^۴ و پایتخت ولایتی که امروز خیوه خوانده میشود مسخر نمود آب جیحون را بآن شهر بستند و باین واسطه رود نامبرده باز به مجرای قدیم برگشته متوجه بحر خزر شد و قریب سه مائه مجرای عمده رود همان بود و دهات و قصبات در کنار آن خط آباد شده و معلوم نیست بچه سبب دوباره مجرای آن منحرف گردیده و زمان انحراف هم مجهول است. اینقدر هست که انقونیه جنگن سون که اولین شخص انگلیسی است که بخیوه و بخارا رفته و این شرافت را در سال ۱۵۵۸ درك نموده میگوید مجرای جیحون تغییر کرده و بدریاچه ختا میریزد و یقین است که مقصود او از دریاچه ختا بحر ارال^۵ است.

۱ - Aristobolis

۲ - استرابو، ۱۱، ۷، ۳ - آلبانی همان دره سیروس و غور فعلی است که شهر معروف تفلیس در آن جا واقع است. «مؤلف» ۳ - رجوع شود به فصل ۵۵. «مؤلف» ۴ - رجوع شود به اول سفر دریائی و مسافرت پروسیه و ایران (HAKLUYT SOCIETY) ۱، ۶۸ و نیز مراجعه شود به فصل ۶۲ کتاب حاضر. «مؤلف»

اسامی این رودخانه بمرور دهور تغییر کرده است. اکسوس، نامیکه یونانیها آنرا استعمال میکردند، از شعب علیای آن و خش آب (رودخانه و خش) هنوز همین نام را دارد. در آن زمان رود دیگر جا کزارت خوانده میشد. اعراب در زمان فتوحات خود یکی را جیحون و دیگری را سیحون میخواندند و ظاهراً این لفظ تحریفی است از ژیحون و فیشون که در کتاب پیدایش باب دوم آیه ۱۱ و ۱۳ ذکر شده است و نکته قابل ملاحظه این است که برود خانه سرحدی سلی سیه نیز همان اسامی جیحان و سبحان داده شده و در هر دو مورد اسم دومی را خواسته اند با اول متجانس قرار دهند چنانکه در باره یاجوج و مأجوج یا گوگ و مگوگ همین رعایت را کرده اند. در زمان حمله مغول جیحون با سم حالیه آمو دریا و سیحون سیر دریا موسوم گردیده است.^۱

جیحون رودخانه تاریخی آسیای مرکزی است و من فراموش نمائیم اهترازبرا که پیدا کرده ام در دفعه اولیکه آبهای زرد آنرا دیدم. اگرچه در نقطه چرجوی با آمو دریا که از آن عبور میکردم سواحل آن پست بود و بنظر ما نمیشد داشت معذالک چنین احساس میکردم که دیدن جیحون واقعه مهمی از زندگانی من است و اشعر بلند ماینتو آنرولد^۲ را بخاطر آوردم که ترجمه آن اینست «رودخانه بعصمت مضطرب و از بخارات وطنین آن وادی پست بیرون میآید و در هوای سرد روشن بر سر دره شهر میشد و از میان بیابان خلوت ساکت خوارزم در زیر مهتاب با شط تمام حرکت میدرد».

در فصل سابق مذکور داشته که وقتی در جی فلاز حایه ایران دریاچه ها

دریائی درونی یا محصور موجود بوده عمیق فلات دلا آمده آن دریا برطرف شده است. دریاچه رضاییه و دریاچه شور شیراز و همون سست و جازموربان و چند دریاچه دیگر بقیدایست که از آن دریاها نده است و خود آن دریا امروز کویر یا لوت است یا ریگزارهای زیاد، بابر واسطه دریچه های مزبور هر جا که رودهای زیاد وارد آن نمیشود بشدت شور است.

۱ - رجوع شود به سرزمین های خلافت شرقی تألیف گی. ل. اسقرنج صفحه ۲۳۴. بهترین کتاب

است تا کنون در این موضوع نوشته شده است. مؤلف: Matthew Arnold.

مهمترین آبهای درونی ایران نزدیک سرحد شمال غربی واقع است و یکی از دریاچه های ثلاثه است که نسبتاً بهم نزدیک میباشند و از سطح دریا ارتفاع زیاد دارند، یکی از آنها دریاچه وان است که در خاک ترکیه و دیگری گوجه در ارمنستان روس و سیمی که در خاک ایران است دریاچه رضائیه و از همه مهمتر است. ارتفاع آن از سطح دریا چهار هزار و صد پا و طول آن از شمال بجنوب هشتاد میل و عرض از مغرب بمشرق بیست میل است. جزائر چند در آن واقع و از جهت شوری معروف و حتی از بحرالمیت نیز شور تر میباشد. شهر رضائیه که تقریباً دوازده میل در مغرب آن دریاچه است. از قرار معروف مولد **زردشت** پیغمبر بزرگ قدیم ایران بوده است.

دریاچه های دیگر ایران یکی دریای مهار لو است که خالی از اهمیت نیست و در جنوب شرقی شیراز واقع است. در سمت شمال شرقی شیراز دریای نریز است که شکل غربی دارد و بواسطه يك پيش آمدگی خاکی تقریباً منقسم بدو قسمت میشود. تمام این دریاچه ها بسیار شور و کم عمق میباشند. اما دریاچه معروف هامون سیستان آبش از برفهای سرچشمه هلمند و توابع آنست و بنابراین در فصول سال کم و زیاد میشود، مثلاً در ایام زمستان بعضی اوقات تمام سطح آن خشک و خالی است اما بیشتر اوقات فی الجمله آبی دارد و همینکه موقع طغیان رودخانه رسید آب زیاد میشود تا جائیکه بنظر میآید که تمام آن ولایت مستغرق خواهد شد. در سالهاییکه طغیان آب زیاد است اضافه آب از نهر عریضیکه شلا نام دارد وارد «گودزره» میشود و گود مزبور اگر از روی عرض و طول که صد میل در سی میل است قیاس شود باید در قدیم الايام محل ورود تمام آبهای هلمند بوده باشد. در دیار سنه ۱۹۱۱ عرض شلا دویست یارد و عمق آن سی پا بود و تقریباً ساعتی چهار میل سرعت جریان داشت و این مقدار آب مهمی محسوب میشود. یکی دیگر از این هامون ها جازموریان نام دارد و از اتصال آب رودخانه های بمپور و هلیل تشکیل یافته است.

سواحل جنوبی و جنوب غربی ایران مجاور خلیج فارس است و

خلیج فارس

دریای نامبرده که محصور در خاک میباشد هفتصد میل طول دارد

و عرض آن از یکصد و پنجاه الی سیصد میل است . تنگه هرمز که محل اتصال آن دریای عربستان است عرضش زیاده از سی و پنج میل نیست . عمق آنها کم است و هر سال عقب مبرود یعنی کوچک میشود . در دوره تاریخی رود های عراق عرب که داخل خلیج میشود نیز خیلی پیش آمده است^۱ . ته خلیج فارس عموماً مسطح و فی الجمله پست و بلند است و در سطح آن جزیره های عدیده است . تپه های ریگ و کوهپاره هم زیر آب زباد دارد مخصوصاً در اطراف جزائر بحرین در قدیم الایام اسم آن بر مرثوم^۲ یعنی بهر تلخ بوده و بعدها آنرا دریای شرقی و دریای اریتریا^۳ خوانده اند و اربابها امروز آنرا خلیج فارس مینامند .

مسافر اگر خوشبخت باشد در موقع مهتاب داخل این دریای محصور بخشکی شده از دماغه مسندام عبور میکند و تخته سنگهای سیاه آنرا می بیند که با عظمت رعب ناکی بلند شده و کمال شباهت را بسندان دارد و اسم آن نیز حاکی از همین مشابهت است و بامدادان که بجانب ساحل ایران میرود همه جا رشته کوههای متوازی را نزدیک میکند و می بیند که از آفتاب سوخته شده و بموازی خط ساحلی خلیج ممتد و مانع از وصول بداخل آن میباشد .

سواحل عربستان نیز از آفتاب سوخته و هر وقت کشتی بخار می رسد کثافت لنگرگاه بنظر می آید که حرارت را شدت میدهد و آرزوی مسافر جز این نیست که دوباره حرکت و بدون معطلی از این ناحیه غیر مطلوب تجاوز نماید .

لکن ملاحظه دیگر در کار است که ممکن است خون سرد ترین مردم را بشناخت در آورد و آن ابست که علائم و آثاری بدست آمده که این خلیج پر حرارت مواد قدیمترین تمدنهایی بوده که ما بر آن واقف هستیم و علاوه محتمل است که اولین مسعی نوع بشر برای بحرسمائی در آنهای این خلیج بعمل آمده باشد . چنانکه مصریان در ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد بقصد پونت^۴ (سمالی لند)^۵ بحر احمر را تیمودند . و قریب ۳۱۰۰ سال قبل

۱ رجوع شود به فصل سوم کتاب ، مؤلف ، .

۲ - Nar - mairatum ۳ - Erythraean ۴ - Punt ۵ - Somaliland

از میلاد بحرمدیترانه را پیموده بودند ولیکن احتمال می‌رود که مدتی قبل از این تاریخ بابلیها در خلیج فارس کشتی‌رانی کرده باشند، بطوریکه در افسانه های آنان اشاره بمسافرت به دلمن^۱ شده که یا بحرین است یا ساحل مقابل آن و مقصد عمده از این مسافرت بدست آوردن احجار بوده.

در ازمنه تاریخی **سناخریب** تجهیزیرا که در رأس این خلیج کرده بتفصیل نقل میکند و بعدها **نثار کوس** سفرنامه نوشته و چنان از روی صحت و وضوح مطالب را قید کرده که امروز اکثر لنگرگاههای او را میتوان تشخیص و تطبیق نمود، بعدها **سندباد** ملاح از زیر نزدیک بصره حرکت کرده و بقایقی که از چین میآمده برخورد کرده است و چون بازمنه اخیر میرسیم جهازات اروپائی را در آبهای خلیج می بینیم و بالاخره دولت انگلستان بعد از منازعات شدید با پرتغال و هلند تسلط بر دریا پیدا کرده بواسطه مجاهدت دائمی و صرف جان و مال زیاد، دریائی را که دزدان بحری در آن رفت و آمد داشتند و دولت ایران در هیچ زمان از دوره تاریخ نتوانسته بود در تحت تسلط خویش در آورد امن نماید و امروز امر امنیت آن ناحیه بمأمور دولت انگلیس که مقام مهمی را حائز است مفوض میباشد. کم کسی است از اشخاصیکه در کمال راحت وآسایش در وطن بسر میبرند که بدانند انجام این وظیفه چقدر صعب است، گذشته از مسائل ومشکلات سابقه هر روز مقتضیات جدید طرح مسائل تازه میکند و بسیاری از آنها نهایت دقیق و غاض است و در آب و هوائی بابد آن مسائل را در نظر گرفت و رعایت کرد که لااقل در نصف مدت سال در آنجا زندگانی بار گران است.

کثر دریائی است که باندازه بحر خزر که مجاور ولایات شمالی بحر خزر
بحری ایران است جالب دقت نظر باشد. طول آن از شمال بجنوب قریب ششصد میل و عرضش در قسمت شمالی سیصد میل ولی در قسمت جنوبی خیلی کمتر است و منقسم بسه حوزه متمایز میباشد. حوزه شمالی بواسطه ورود آب رود ولسگا خیلی کم عمق است. حوزه وسط عمیق است لیکن یکرشته کوه تحت البحری از

مشرق بمغرب آن کشیده و زیاده از صدو هشتاد پا از سطح آب فاصله ندارد. حوزه جنوبی از همه عمیق تر میباشد و بندر گاههای آن عموماً بد و کم عمق است.

کمتر در بائی است که مانند بحر خزر با سامی عدیده خوانده شده باشد. لیکن هر يك از سامی، واقعه تاریخی مهمی را بخاطر میآورد. بعقیده ویلیام جکسون^۱ دریائیکه در زمان زردشت «زرایاه و روکشه» یعنی دریای صاحب خلیجهای وسیع مینخواستند همین بحر خزر است. در کتاب اوستا آنرا جامع آبها و ماوراء جمیع آنها وصف کرده اند و یقین است که این بحر بزرگترین دریای معلوم در نزد طوائف آریایی قدیم بوده است. از آن ازمنه بعیده مجهوله بگذریم می بینیم که در نزد اروپائیان به آن منتسب به کاسپی است و آن طائفه بوده که در سواحل غربی آن سکنی داشته اند؛ لیکن ایرانیها امروز آنرا بحر خزر مینامند و این لفظ مربوط بدولت یا قلمرو طوائف خزر است که در اوایل قرون وسطی در طرف شمال آن موجود بوده. در مواقع مختلفه دیگر اسمی دیگر نیز از قبل دریای هبرکانی و دریای گیلان بآن داده شده است.

در ایام هردوت بطور اجمال تصور میکردند که بحر خزر خدمتی است از شهر بزرگ اقیانوس که بعقده آنان بر اطراف دنیای معلومه آن زمان احاطه داشته است. لیکن ابوالمورخین تصریح میکند بر اینکه دریای مستقی است^۲. نویسندگان متأخر بر هردوت که از جمله اسعرا این میباشد معتقدند بر اینکه شعبه ایست از اقیانوس و از طرف شمال ممتد است و این عقیده تا قرون اولیه تاریخ میلادی نیز «قی بوده و دلالت میکند بر اینکه در آن قرون علم جغرافیا چندان ترقیاتی نداشته است

اما مهمترین مسائل راجعه باین دریا اختلافاتی است که در دوره تاریخ در سطح آن پیدا شده است. امروز هشتاد و پنج پا از سطح بحر اسودست تر میباشد^۳ اگرچه نقاطی را که هفتصد و پنجاه پا دیده که ششصد پا فوق سطح حاله بحر خزر است و سواحل این دریا بوده نمیتوانیم بهیچیک از دوره های تاریخی سبت دهم^۴ بدان مدایحه که در

۱ - از قسطنطنیه تا ۱۰ مین عمر خیام صفحه ۸۳. مؤلف،

۲ - Zravah yourukasha

۳ - هردوت ۱ - ۳۸. مؤلف،

اوقات مختلفه اختلافات عجیبه در احوال آندریا رو داده است. هنتینگتون^۱ دلایلی اقامه میکند بر اینکه در زمان اسکندر سطح بحر خزر صد و پنجاه پا مرتفع تر از زمان حال بوده و دلایل و امارات دیگر نیز ابن عقیده را تأیید میکند و در همانوقت مساحت دریای مریور نیز زیاده تر بوده و مخصوصاً در طرف مشرق همانجائی که حدود آسیای مرکزی، حالیه از اراضی عبور میکند که سابق براین محل آبهای بحر خزر بوده است. نیز محقق سابق الذکر در نقطه واقعه در یکصد میلی شرقی کراسنودسک^۱ دو قطعه ساحلی دیده که بکی دویست و پنجاه پا و دیگری صد و پنجاه پا مرتفع تر از سطح حالیه دریاست و بنابراین ممکن است که در آزمان بحر خزر بادیاجه آرال متصل و یکی بوده است. تکمیل مرام را گوئیم، راه عبور و مرور از ناحیه جیحون در اوایل تاریخ میلادی متروک شده و قریب به یقین است که سبب این امر تغییر مجرای جیحون میباشد و باین واسطه راه بزرگ کاروانی بین هندوستان و مغرب زمین بطرف آبسکون که بندری در گوشه جنوب شرقی بحر خزر و نزدیک دهانه رود گرگان بوده منحرف گردیده است. محل آبسکون در نزدیک گمش تپه است که مبدأ دیوار بزرگی میباشد که معروف به قزلالانگ یعنی دیوار قرمز یا سد^۲ اسکندر است که من دو قسمت آنرا معاینه کرده ام^۳. او، دونوان^۴ که گمش تپه را دیده است میگوید که بنیان ابن دیوار را از طرف مغرب تاجائی میتوان تعقیب کرد که دریا نابدید میشود^۵ نیز از کاروانسرائی که حالیه زیر آب واقع است مذاکره کرده اند و در دربند نیز که منتهی الیه رشته کوههای قفقاز است دیوار معروفی است که بدریا منتهی میشود و بالاخره یکی از نظر گاههای بادکوبه عمارت محکمی است که برجهای آن بالای دریا و از ساحل حالیه مقداری فاصله دارد.

حاصل اینکه بلاشک آبهای جیحون بر سطح بحر خزر تأثیر داشته، اما دلایلی که هنتینگتون^۱ اقامه نموده است میرساند که این امر به تنهایی برای تغییرات کلی

۱ - Krasnovodsk

۲ - جریده R. G. S. ماه ژانویه ۱۹۱۱ و نیز رجوع شود به فصل سی و هشتم « مؤلف »

۳ - O'Donovan

۴ - واحه مرو ۱۰، صفحه ۲۰۵ « مؤلف »

که در بحر خزر مسلماً واقع شده کافی نیست و فاضل جغرافی دان آمریکائی مزبور معتقد است بر اینکه در آب و هوای حوزه بحر خزر در دوره های تاریخی از دو جهت تغییر رو داده است، یعنی هوای آن متوالیاً مرطوب تر و خشک تر شده و امروز میل هوای آنجا بجانب خشکی است و من اطلاعاتی دارم که دلیل است بر اینکه آب خلیج کراسنودسک رو بنقصان کلی می رود و در چکشلر نیز همین امر ملاحظه شده است. چنانکه در بندر مزبور جهازات باید امروز سه مبل دورتر از آنکه پنج سال قبل لنگر میساختند توقف کنند و همچنین است در سایر نقاط و اگر مسئله نقصان آب ولگ و سایر رودها مداومت یابد در بانوردی در دریای خزر عنقریب مسئله غامض خواهد شد.

مسئله طرق ارتباط بقدری اهمیت دارد که جای تعجب است طرق ارتباط

مورخین تا این اواخر توجهی بآن نداشته اند. قدیم ترین راه

بزرگ ایران آنست که از بابل شروع کرده از تنگه های زگروس گذشته بایرانشاهن و همدان که اکباتان قدیم باشد می رسید، اما در زمان سلاطین هخامنشی این شاهراه از ساردس باکباتان و از آنجا به ری و در امتداد دامنه جنوب البرز به شیراز می رفت. داریوش در این خط از جلو اسکندر عقب می کشید و از رومنه بسیر قدیم همین راه خط عمده بین مشرق و مغرب بوده است زیرا که در جنوب آن سمن شهر واقع است و راهیکه از دامنه های شمالی البرز و بحر خزر می گذرد و همیشه بسیر معبر بوده است. در قرون وسطی راه تجارت بزرگ از اروپا از سمن شهر که مارکوپولو آن را نوریس می خواند عبور میکرد، در صورتیکه آترمان مقصد مسافران هم هندوستان بوده و هم آسیای علیا، بنابراین بازرگانان و نیز ازین رشته کوههای هموار استی که در زمان و نزد میگذرد به هرمز تجارتگاه مرکزی یا بازار بزرگ در سرزمین «شاه و مشرق» مسافرت میکردند.

چنانکه سابقاً گفتیم ورود بایران از طرف خلیج فارس و جنوب دریای عمان است ✓

چه راه بوشهر و شیراز یکی از بدترین طرق دنیاست^۱. در طرف بحر خزر یعنی شمال



۲ - گردنه پیرزن - راه بین بوشهر و شیراز

۱ - برای نمودن این مطلب که این راه یعنی راه از بوشهر به شیراز چطور پیرلوتی یک نفر مسافر فرانسوی را مات و مبهوت ساخته است اینک ما شرح ذیل را که از کتاب «سوی اصفهان» اقتباس شده از نظر خوانندگان میگذرانیم - : من تصور میکردم چاروا داردیوانه شده زیرا او میخواست اسبش را از یک پله کانی که فقط بزها میتوانند از آن بالا بروند بجلو براند و بدین خیال اسب خود را بشدت بسوی این مسیر میگرد غافل از اینکه همین پله کانی که شاید تصور آن هم محال باشد درواقع همان جاده حقیقی بود. «مؤلف»

و خوزستان در مغرب و بلوچستان در مشرق نیز وصول بآن کشور آسان نیست و در واقع کمتر مملکتی است که باین اندازه از جاهای دیگر دنیا منفرد و جدا باشد و علاوه بر طبیعت باین اندازه قناعت نکرده بوسیله بیابان لوت کلیه آن راهم به قطعات منقطعه منقسم نموده و ارتباط ولایات را با هم مشکل ساخته است و ظاهراً اسهل طرق ایران از طرف شمال غربی است که از آنجانب چنانکه مذکور داشتیم راههای بزرگ تجارتنی ضرابوزان و تغلیس در تبریز اتصال می یابند، راه جنوب شرقی نیز باز است و تاهرات اشکالات طبیعی ندارد و در تمام طول این خط بدون اینکه يك ميل راه ساخته شده باشد با کالسه میتوان بخوبی عبور نمود. راههای ایران هنوز بحالت طبیعی باقی و در آجار هزار منحصر به فصر است و بقول **هنگارت**^۱ نظر بترقیات عظیمه ای که در جاهای دیگر از این حدت واقع شده از قدر و قیمت آنها خیلی کاسته است و در واقع برای همت ایرانیها ننگ است که هنوز من التحاره را بر پشت شتر و قاطر و الاغ حمل میکنند و عرابه را که زناده از دهر ابله است قتل مکار بوده تازه این اوقات دائر سازند و در شوارع مهمه بدل شتر و قاطر و الاغ قرار دهند^۲

در فلات ایران همه جا سبزه و درخت فسل و محبف است و کم محل است که درخت در آن به آردی نمو کنند، جز در جاهائیکه اسان آبیاری میکند و باین سبب سبزه و حسنی ایجاد میشود، بصورت کلی منظر اراضی آن کشور صحرا و بیابانست. چمن ندارد مگر در بعضی جهای مردابی، در هیچ نقطه زمین مستور در بوته زار نیست و خشکی غلبه دارد. در بعضی دریاها

۱ - «شرق نزدیکتر» صفحه ۲۱۶ مؤلف

۲ - غرض مصنف در اینجا توهین نیست زیرا که سابقاً وسیله حمل و نقل کالا و مسافران که در خاطر و الاغ و سایر حیوانات بارکش بودند ولی اخیراً در سلطت رضا شاه پهلوی و با اتمت وحدت شدت تعبیرات عظیمه ای در این قسمت روی داده و امروزه ایران با وضع جدید که در وقت زمامت در زمانه طرق و احداث راههای متعدد پیشرفت نموده است، اولاً که بارها و بارها در راهها و در همه راه آهن سرتا سری کشور است که ۱۳۹۴ کیلو متر طول دارد. بارها و بارها در وقت و در تمام شوارع شده به بندر شاهپور واقع در جنوب منتهی میگردد. در نتیجه در دریای که در وقت و در تمام شوارع مربوط و متصل میسازد و آن غیر از رشته اصلی رشته های اربعی می باشد که در وقت و در تمام شوارع به نتیجه در همه جای کشور میتوان امروز با کمال راحت سفر نمود و در وقت و در تمام شوارع حامل کالای تجارتی در کلیه خطوط حتی راه سابق الذکر برپا شود. در وقت و در تمام شوارع

بوته‌ها گل دارند و مخصوصاً بروی تپه‌ها نباتات بسیاری از جنس آنها که در جبال آلپ دیده می‌شود می‌روید، لیکن همینکه حرارت تابستان رسید همه سوخته و پژمرده و زرد رنگی غلبه می‌کند. بطور کلی تپه‌ها برهنه است و جز بعضی اشجار افسرده که از آن صمغ‌های ذیقیمت اشق و کتیرا تراوش می‌کند چیزی ندارد، بعضی نقاط هم معدودی درخت‌های پسته جنگلی می‌روید لیکن رو به طرف شدنست. اما در طول سلسله زاگروس که از نزدیکی شیراز شروع می‌شود منطقه‌ای از درخت‌های بلوط کوتاه‌است که طول آن دویست میل و عرضش در بعضی نقاط به یکصد میل می‌رسد. در نقاط دیگر فلات درخت یا بواسطه آبیاری سبز می‌شود و یا در کنار نهرها و رودها و آنها که از همه فراوان تراست سفیدار و بعد از آن کبوده و چنار و نارون و زبان گنجشک و بید و گردو می‌باشد. شمشاد و سرو نادر است، کبوده برای چوب ساختمان خیلی بکار می‌رود و چنار برای ساختن در و زبان گنجشک برای خیش و سایر اشجار برای سوزاندن. نجارهای ایرانی چوب گردو و زبان گنجشک را زیاد سخت میدانند. سرو و اقاقیا و نارون ترکستان^۱ را مخصوصاً برای زینت و آرایش غرس می‌کنند. و از سایه نارون نیز قصد استفاده دارند. یاس و یاسمین و گل سرخ در باغها متداول است، خفچه یا عوسج در دره‌ها بین تلال فراوان است و همچنین درخت سند که برای سبببافی بکار می‌برند، چهارصد سال قبل نیز حال ایران از حیث گل و گیاه همین طور بوده زیرا که **گسفا باربرو**^۲ که در اواخر مائه پانزدهم در ایران سیاحت کرده می‌گوید در آن اها کن جنگل و درخت نیست مگر درختهای میوه که آنها را غرس می‌کنند و آب می‌دهند چه اگر غیر از این کنند نمی‌گیرد^۳.

در ایران میوه فراوان است، باوجود اینکه در غرس اشجار و پروراندن آنها بطریق علمی پیش نمی‌روند جنس آنها خیلی خوب است، سیب و گلابی و به و زردآلو و آلوی سیاه و زرد و هلو و شلیل و گیلاس و توت و شاه توت همه جا فراوان است.

۱- باب‌ر شاه مغول در شرحی که راجع به باغهای سمرقند نوشته آنرا ذکر نموده است. «مؤلف»

۲- Gossfa Barbaro

۳- گسفا باربرو (سوسیته‌ها کلیت) صفحه ۷۱ «مؤلف»

انجیر و انار و بادام پیسته در نواحی گرمسیر بخوبی بعمل می‌آید و درخت خرما و نارنج و لیمو مخصوص گرمسیر است. انگور و خربزه ایران شهرت دارد.

حاصل زراعتی مهم ایران گندم و جو و ارزن و باقلا و پنبه و ترباک و بونجه و تنباکو است، کنبجد و سایر حبوبات روغنی و همچنین پیاز و چغندر و شلغم همه جامه می‌روید. برنج و زرت فقط در نواحی گرم یا در ولایات کنار بحر خزر زیاد است، سیب زمینی و کلم و گل کلم و کنگر و تماته و خیار و اسفناج و بادبجان و کاهو و ترب بقولات مهمه آنجاست لیکن بسیاری از آنها را مرتباً کشت نمیکنند، چنانکه وقتی من در کرمان بودم سیب زمینی کم پیدا میشد و گل کلم و تماته تقریباً هیچ نبود اما بواسطه اروپائیه که در نقاط مختلفه اقامت کرده اند در سنوات اخیر از این حیث ترقی حاصل شده است.

محصولات تلال ایران قابل تحقیر نیست، کنگر و ربواس و قارچ برای زینت سفره بسیار خوب است، گزنگین که ایرانیها خیلی آنرا پر خاصیت میدانند از بوته یاد رخت کوچک (کوتونستر نومولاریا)^۱ گرفته میشود و ترنجبین را که شبیه بآست از خار شتر میگیرند و گزنگین را از گز نیز که در نهرها میروید میگیرند. زیره که از چیزهای نفیس است مخصوصاً در کرمان عمل می‌آید. زیره بکرمان بردن از امتثال ایرانی است، بالاخره انقوزه با آن بوی تند که در هندوستان تردد هندوها خیلی مطلوب است و عجب اینکه آروین از قول اریستو بولوس^۲ نقل میکند که در هندو که هست و گوسفندها خیلی بآن مایل میباشند.

در ولایات بحر خزر مسئله نباتات بکلی برعکس سایر نقاط ایران و بواسطه رطوبت همه چیز در آنجا فراوان است. نارون و شجر النبع و بلوط و زمان گنجشک و مرکبات و شمشاد و غیره بدرجه کمال عمل می‌آید، هرگز فراموش میکنم که در نزدیکی استرآباد تا کهای خود رو دیدم که بدرختها پیچیده بودند و از همه بالاتر گز برفک نیز فراوان است، بنفشه و گل سرخ نیز بکثرت یافت میشود و باید دانست که نباتات آن ولایات از جنس رستنی های منطقه حاره نیست بلکه از قبیل نباتات جنوب اروپا و

۱ - *Cotoneaster nummularia*

۲ - آروین چنوک، کتاب دوم فصل ۲۸ صفحه ۱۹۸.

قفقاز است و وفور آن بواسطه محفوظ بودن از سرما و وجود رطوبت میباشد - در کنار سواحل خلیج فارس هوا بسیار گرم و خشک است و صفای منظر منحصر بدرخت های خرماست اگرچه فراوان نیست لیکن درمیناب نزدیک بندر عباس نخلستان زیاد است و دربلوچستان ایران که تقریباً بیابان است وجود نخل اسباب تسلائی خاطر میشود .

در خاتمه گوئیم چنانکه از گفته پلینی^۱ معلوم میشود یونجه از ایران باروپا رفته است . سر، ج، بر دود^۲ معتقد است براینکه محل اولی تاک مازندران بوده و قصه ای که راجع باختراع شراب نقل میکند و ما در فصل دوازدهم این کتاب ذکر خواهیم کرد این نظر را تأیید میکند . پسته و بادام و بقولات و گلهای مختلف از ایران به اروپا و نیز به چین رفته است ، حتی اسامی ایرانی برای آنها در اروپا مانده است - هلو و زرد آلو از چین بایران آمده اگرچه درالسنة اروپا هلو و زرد آلوی عالی منسوب بایران است . بالاخره این فقره هم معلوم است که ایرانیها ازهر طبقه باشند از شاه گرفته تا هرکس در احداث باغها و پرورش میوه اهتمام مخصوص داشته و این امر را از شرافت های خود می پنداشته اند .

حيوانات ايران^۲ عبارتست از ببر که در ولايات کنار بحر خزر يافت ميشود . شگس پير از ببرهیرکان سخن میراند و شیر در ولايات جنوب غربی که تقریباً حالا منقرض شده است ومن لاشه یکی از آنها را بر روی رود کارون دیده ام . دیگر خرس است که در شمال شکاری رنگ و در جنوب تیره است اما زیاد نیست . گرگ و پلنگ و کفتار و سیاه گوش و گربه وحشی و روباه و شغال فراوان است . گوزنها و مرالهای قشنگ در جنگلهای ولايات کنار بحر خزر گردش میکنند و در جبال زاگروس در حدودین النهرین دیده میشود ، لیکن شکارهای متداول کوهستان گوسفند کوهی و بز کوهی است که در ایران در هر ارتفاعی موجود میباشد . گراز که

۱ - Pliny . ۲ - Siry . Birdwood

۳ - بهترین کتابی که در این موضوع نوشته شده است کتاب ورزش تفریحی در ایران شرقی تألیف سرهنک ر . ل . کن نیون میباشد . « مؤلف »

صحاری ، رودخانه ها و غیره

ظاهراً فراوان ترین اقسام شکار باشد چندان محل توجه نیست چه بر حسب شریعت اسلام گوشت آنرا نمیتوان خورد. در جنگلهای بحر خزر و در هر رشته کوه و یا کنار رودی



۳- مرال ۱

شکارهای خوبی هست. دشتهای محل آمد و شد غزالان میباشد. گوز خرد در نزدیکی مردابهای نمک جای دارد و گاهی اوقات دستگیر میشود و آنرا مرکوب قرار میدهند. خرگوش بواسطه نداشتن مأمن و مأوا کمیاب است.

۱- این مرال را مؤلف در ایران شکار کرده است. مترجم.

اما حیوانات اهلی باید دانست که ایران یاماد وطن اسبهای نیسه میباشد که در فصل دهم ذکر خواهد شد. مواشی معمولاً در آن کشور کم جثه و غذای صحیح ندارند؛ ولی در ولایات بحر خزر و سیستان گاوهای بزرگ جسیمی یافت میشود. گاو میش در نواحی بحر خزر و خوزستان خیلی زیاد است اما در فلات چندان دیده نمیشود و مناسبتی با حال آنها ندارد. گوسفند های ایران دنبه فربه دارند چنانکه در اواخر بهار نوزده پوند وزن دنبه آنهاست، لیکن در زمستان کوچک میشود. يك قسم بز بیشتر ندارد و آن دارای كرك خوبی است که پارچه های لطیف با آن می یافند، شترهای يك کوهان خراسان از جهت زور و قوت معروف اند و شترهای سیستان سریع السیر میباشند، شترهای دو کوهان باختر هم گاهی از اوقات در قوافلی که در شمال ایران مسافرت میکنند دیده میشود. از طیوری که شکار میشود يك قسم هو بره است و يك قسم مرغی که فقط در قلل جبال زایدبر نه هزار پا ارتفاع دیده میشود و کمیاب است و نیز قرقاول است که اقسام عدیده دارد. از مرغان شکاری این فلات که عمومی است دو قسم كبك میباشد و يك قسم ثالث که منحصر بولایات جنوبی است. در کنار بحر خزر در آج فراوان نیست اما در دره جیرفت و کلیه در گرسیرهای جنوبی ایران که دارای خارستان یا بوته زار میباشد بسیار است. سه قسم باقرغره نیز هست اما در فلات زیادتر است، در دره گرگان هزارها باقرغره دم باریک دیده ام. مرغابی بانواع مختلف و یا شله در زمستان ظاهر میشود و بسیار است. بلدرچین را در بهار بانور میگیرند و کبوتر همه جا در نزدیکی مزارع فراوان است.

از اقسام طیور دیگر که برای شکار صلاحیت ندارند قوش و قرقاقوش و کرکس فراوان است، يك قسم مرغ زنبور خوار و هدهد و سبز قبا که اسباب صفای تابستان است نیز بسیار است، کلاغ و زاغ و کلاغ زنگی و کلاغ جرك و سار و گنجشك و چكاوك و صعوه فراوانند، همچنین بلبل و طرque و اقسام متعدده از مرغان خوش آهنگ یافت

۱ - در انگلیسی خروس برف نامیده میشود.

۲ - اولیای امور موزه تاریخ طبیعی قرقاول های دره گرگان را که نقطه مقابل هریرودند پرسیکوس (Persicus) نام نهاده و نیز قرقاول طالش را که يك قسم متمایزی است تالش چش (Talischen) مینامند و من از هر کدام از آنها يك نمونه به موزه تاریخ طبیعی تقدیم نموده ام. « مؤلف »

میشوند. بلبل را بسیار میگیرند و در قفس نگاه میدارند، در ولایات بحر خزر همه نوع مرغابی یافت میشود و در سیستان نیز تايك اندازه همین طور است، در آنجا صدای بالهای آنها شبیه موج دریائی است که بساحل برمیخورد و نزدیک مشهد مرغ سقا زیاد است و من گاهی اوقات قو دیده‌ام و این مرغ در سواحل بحر خزر و همچنین قاز در سیستان فراوان میباشد.

ایران از حیث معدنیات خیلی پر ثروت نیست و بواسطه اینکه راه معادن و وسایل ارتباط نبوده در ازمنه اخیر برای استخراج معادن اهتمام بعمل نیامده است ولی در قدیم الایام چنین نبوده است. دهرقان ظاهر مینماید که در دنبای قدیم از حیث پیشرفت در استخراج معادن دو مرکز عمده وجود داشت و اقدام آن دو ایلام بود که کوههای آن مس فراوان داشت و دیگر آسیای مرگری^۱ بن براین محتمل است که قدیمترین عهد فلزی از معادن مزبور استفاده کرده باشد و اولین معادنی که انسان استخراج کرده همان بوده و آنچه من اطلاع دارم معدن مذکور تا کنون ثاباً مکشوف نشده است. بعد ها اگر مگان در کتیبه های خط میخی چنانچه محتمل است شبه جزیره سبنا باشد از معادن رشته جبال خشک آن جمس بدست ببللی ه و مصر بان هر دو استخراج شده است و بمناسبت باید گفت که اقده اعصار فلزی در بهر دوره مس بوده است نه مفرغ زیرا که در آن ناحیه معدنکاران قدیم دسرسی بقاع نداشته اند.

چون رجوع بکتیبه های آشوری نمائیم می بینیم سنگی که در مد فراوان بوده سنگ گرانبهای لاجورد است که وجود آن در کوه دماوند مذکور شده و حقیقت این است که در کتیبه های آشوری کوه بیکنی که اصطلاح بوده به کوه اکنو^۲ سنگ لاجورد وصف

۱ - مطالعات درازمنه ماقبل التاریخ و مابعد التاریخ، صفحه ۱۶۹. پروپرو^۳ لند^۴ عو^۵ و^۶ در باب در قدیم و قدامت این نظری که دوره نحاس سومروا^۷ کدوایلام خیلی وسیع^۸ از دوره نحاسی بعد از آن بوده است. نموده است. جریده مؤسسه انسان شناسی شماره ۴۲، ۱۹۱۲. مؤلف،

۲ - رجوع شود به Passing of the Empires، تألیف ر. س. ج. ماسپرو^۹، صفحه ۵۳. دهرقان در خاطرات خود در ارجع به نمایندگی و مأموریت در ایران شماره ۸ صفحه ۵۳ میگوید که سنگ لاجورد در دنبای نزدیک کاشان که از دماوند چندان فاصله نداشت استخراج شده بود اما محل آن معلوم نیست. مؤلف،

شده است لیکن از مکان این معدن که باید یکی از قدیمترین معادن دنیا باشد هیچ ذکری نیست.

فلزات دیگر که در زمان یونانیها و رومیها ذکر کرده اند آهن است و سرب و طلا و نقره و زبرجد و زمرد و یاقوت کبود و عقیق جواهرات ایران بوده اند. در استخراج معادن قدیمه باید بخاطر داشت که کارگران آنها منحصر بود به زندانیان یا غلامانیکه اجرت خیلی کمی بآنها داده و از اینرو استفاده صحیحی از آنها بعمل نمیآمد و حتی دقت نمیکردند که از این عملیات مختصر هم فایده قابلی بدست آورند چنانکه در آن ایام رگهائی را بکار میانداخته اند که امروز کار کردن در آنها صرفه ندارد.

شاه عباس در صدد برآمد که معادن ایران را استخراج نماید و ظاهراً کارگران آزاد بکار وا میداشت، لیکن ملاحظه کرد که هزینه و مصارفش بیش از فایده آنست. تاورنیه^۱ که در اواسط مائه هفدهم سیاحت کرده میگوید که معادن نقره کرون معروف بوده که هزینه آن ده و در آمدش نه است و این کیفیت همواره برقرار بود، حتی اینکه هیئت معدنکاران انگلیس هم از معادن ایران که بکثرت بدست آورده توانستند فایده ببرند و علت اصلی آن نبودن وسایل ارتباط و سوخت خوب بوده است.

در نقاط مختلفه ایران مس و آهن و سرب و زینق و ذغال سنگ و نقره و طلا و منگنز یا مغنیا و بوره و پنبه معدنی و فیروزه و نفت در جاهای مختلف کشور هست و آنچه من اطلاع دارم فعلاً اقدامی در استخراج آهن نمیشود، لیکن در معادن مس سبزوار و همچنین در معادنیکه من در کنار شرقی لوت مشاهده کرده ام کار میکنند. معادن مزبور را قلعه زری میگویند و من در آنجا حفاری ها و تپها دیدم که بواسطه چاههای پنجاه پائی آنها را بیکدیگر مربوط کرده بودند. نویسندگان اسلامی از این معادن ذکری نکرده اند و قلعه ای که برای حفاظت آنها ساخته شده بنظر نمی آید که بسیار قدیم باشد و تحقیق از زمان و تاریخ آنها بیفایده نیست^۲.

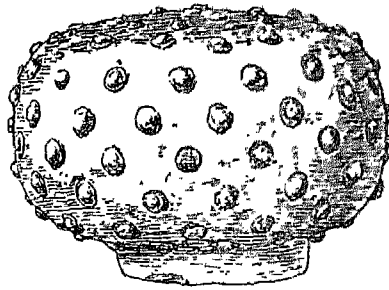
۱ - Tavernier . ۲ - Kerven .

۳ - هشت سال مسافرت در ایران یا ده هزار میل صفحه ۴۱۲ « مؤلف » .

آنچه من اطلاع دارم امروز در معادن سرب و زئبق و نقره و طلا و منگنز و بوره کار می کنند، لیکن از نزدیکی مشهد و طهران ذغال سنگ همواره استخراج میشود. در مشهد با اینکه معادن چند میل بیشتر از شهر دور نیست معذک هریک تن ذغال قریب چهار لیره تمام میشود در صورتیکه بنظر میآید رگ معدن خیلی وسعت داشته باشد. در مملکتی که سوخت منحصر است بهیمه و ذغال چوب و آنرا از غرس اشجار باید فراهم کرد عابد شدن مقدار زیادی ذغال سنگ ارزان برای همه کس نافع خواهد بود.

اما در خصوص نفت، در سنه ۱۹۰۷ در نقطه ای که سی میل در مشرق شوش واقع است چاههای نفت حفر کرده و با استخراج آن موفق گردیده اند و امروز این عمل رو بترقی است. این منطقه حامل نفت بنظر میآید که از قفقازیه تا خلیج فارس امتداد داشته باشد، چنانکه در جزیره قشم نفت موجود است. در دالکی نزدیک بوشهر هم چاه حفر کرده اند اما نتیجه نداده. در خلیج فارس که اسباب ارتباط و سبیل دریای فراهم است خاک قرمز زیاد است و در جزیره هرمز و بوموسی و هلوان استخراج میشود. در جزیره قشم نمک میگیرند و گوگرد را در مغرب و مشرق لنگه مندوب استخراج مینمایند. حاصل اینکه اگر راه آهن در ایران دایر میشد گمان مبرود معدنیکه امروز بکلی بیحاصل است با فایده میگردد و بآبادی مملکت کمک مینماید.

۱ - مسئله راه آهن در ایران که در سابق جزو حواب و حرج بوده است، در حال حاضر به عنوان خود ایران کاملاً صورت وجود پیدا نموده است. رجوع شود به «تورق صاعقه» ص ۳۷۷، «مترجم».



پوشاك سر كه از سفال لعاب دار (برای زینت پیکری) ساخته شده است
(از نلد مجسمه دوره ایلامی گرفته شده است ، هیئت علمی دهرمان)

فصل دوم

جغرافیای ایلام و بابل

و واقع شد که چون از مشرق کوچ میکردند همواری در زمین شعار یافتند و
در آنجا سکنی گرفتند ، سفر پیدایش باب ۱۱ آیه ۲۰ .

آغاز تمدن
عموم محققین بر این عقیده اند که تمدن ابتدا در دره رودخانه
های بزرگ دنیا بوجو آمده و از آنجا تدریجاً بکوه هائیکه در
اطراف بوده منتشر شده است ، ساکنین آن دره ها مادام که درزراعت کوتاهی نمینمودند
از حیث ما محتاج زندگانی و خوراك مطمئن می زیسته اند ، بعلاوه این فایده و مزیت
کلی را داشته اند که هم بواسطه رودخانه و هم از راه خشکی وسیله رابطه و مراوده داشته
و مراوده البته عامل عمده و رکن مهم تأسیس تمدن میباشد . از این گذشته دره رودخانه
مرکز حیات هر مملکت بوده و هست . دوره های خشکسالی که در همه جای دنیا روی میدهد
گله دارهای کوهستان را قهراً بدره ها سوق میدهد ، چه در آنجا رودهای دائمی در هر
حال گاه هارا از هلاک بواسطه عطش محفوظ میدارد ، چنانکه در همین ایام نیز بدویان
سرحدی که در حدود شرقی ایران سکنی دارند هر وقت مبتلابخشکی و کم آبی میشوند
از نلال خودشان مهاجرت میکنند و من خود خانواده ها دیده ام که گله و ره خویش
را به سیستان نقل مکان میدادند همانطور که مشایخ قبایل فلسطین در همین احوال
بمصر ملتجی میشدند . بقین است که از ازمینه قدیمه تا کنون خشکسالی در امر هجرت
اقوام و قبایل تأثیر عظیم داشته و این مسئله را مورخین تا این اواخر بطوریکه سزاوارست

محل تحقیق قرار نداده اند.

در نیمکره شرقی منطقه وسیعی از بیابان است که از اقیانوس اطلس گرفته شمال آفریقا عبور کرده بآسیا میرسد و در آنجا صحاری عربستان آنرا امتداد و بجانب شمال شرقی مایل شده بصورت صحرای کبیر ببحاصل ایران درمیآید و اگر حقیقت بخوایم باید بگوئیم این بیابان تقریباً از تمام آسیا مرور کرده به بحر اصغر میرسد. در نقطه‌ای که صحرای پست عربستان مبدل به فلات مرتفع ایران میشود آلهای فرات و دجله و کارون جاری و از آنمنه‌ای که منظور نظر ماست این انهار ثلاثه هر کدام جداگانه وارد خلیج فارس میشدند و این ناحیه با آن رودهای بزرگ قابل کشتی رانی که تقریباً از شمال بجنوب آمده و داخل خلیج فارس میشود که دریائی محصور بین اراضی میباشد دارای کمال اهمیت طبیعی است و اینک باید توجه خود را بجانب آن معطوف سازیم.

در هیچ جای دنیا رودهای بزرگ وارد دریای محصور بین اراضی نمگردند و در هیچ جای دیگر چنین اوضاع مساعدی برای شروع و نمو تمدن موجود نیست و بوده و رودهای بزرگ بابل زراعت را سهل و وسائل آمد و شد را بخلیج بواسطه رودها آسان نموده است. بنابراین تمدن عالم بطوریکه بم رسیدن در این دره ه بوجود آمده است. چین و شرق اقصی دور افتاده و در تاریخ متأخری خط سر جد گاه برای خود اختار کرده است. مصر اگرچه بهمان طریق بابل نشوونم کرده و گمان هرود که تمدن قدیم و عجب خود را تا یک اندازه از اقوام آسیائی اخذ نموده باشد لکن واسطه مواع طبیعی مسدود بوده است. علاوه بر این رود بیل دخیل دریای در بحر محصور میشود و بنابراین در ازمنه قدیمه تأثیراتش از بیابان آن تجاوز نموده است شای نیست که کشتنهای مصریان در عهد سلسله سوم فراغه (تقریب سه هزار و پانصد سال قبل از میلاد) در کناره های دریای مدیترانه سر نموده و بقصد حمل الوار و تخته از لیدن سترهایی کرده، با وجود این در تمدن فلسطین و سوریه هیچگونه تأثیراتی سخنیده در صورتیکه تأثیرات ساکنین بین النهرین در آن نواحی از قرون اولیه مشهود میشود.

از اینرو بابل مرکز تمدن آسبای عربی بوده ام، قمر روی داشته که در مشرق

تا دریای مدیترانه منبسط و از طرف دیگر شامل خاك ایران بوده است و اثر آنها در دوره عظمت و اهمیتش از قوم سامی بوده هر چند اصل تمدن از سومریها بوده است. اقوام صحرا نورد که در ازمنه مختلفه در سواحل فرات بسر میبردند تمدن سومریها را از اقوام سامی اقتباس میکردند. سومریها با اقوام سامی هیچگونه رابطه اعم از نژادی یا لسانی نداشته ولی ممکن است انتسابی با قوم ایلام داشته باشند. مسئله مهم دیگر که بعد بعرضه ظهور خواهد آمد تأثیرات آریانی است که آسیای مرکزی وفلات ایران را هم شامل بوده است (۱۵۰۰ سال قبل از میلاد تقریباً) و تأثیرات سایر ممالك بر تمدن دنیا از حیث اهمیت بعد از آن دو مرکز بزرگ و بالنسبه بآن درواقع تبعی و فرعی محسوب میشود^۱.

ایلام منشأ قدیمترین
تمدن ایران

بدلایل مذکور در فوق قدیمترین تمدن ایران را در فلات آن نباید فرض نموده چه در آنجا رودخانه مهمی نیست و چنانکه سابقاً گفته ام در تمام آنخاك وسیع فقط يك رودخانه قابل کشتی رانی هست و آن کارون است و قدیمترین تمدن در دره رود مزبور یعنی ناحیه ای که آنرا مملکت ایلام میخواندند مشاهده میشود، کشور نامبرده مجاور سومر و آکد قدیم دو سرزمین بابل بوده و مانند آنان قسمتی از آن لااقل دشت و خاك رسوبی و دارای همان اوضاع و همان نوع زندگانی و اگر از حیث اصل و منشأ و زبان یکسان نبوده اند از جهت آمدو شد و تاخت و تاز نسبت بیکدیگر کمال ارتباط را باهم داشته اند. پس اولاً ما آنچه را که در باره آن اراضی مجاور قدیمه کشف شده نقل خواهیم نمود و بعد از آن میرسیم بدوره ای که سکنه فلات ایران بر آن ممالك متمدنه تسلط یافته و در تحت تأثیر آنها در آمده صنایع و تمدن بابل و ایلام را اخذ و اقتباس نمودند و پایتخت عمده خود را درشوش که مرکز قدیمترین تمدن مملکت ایران محسوب میشود قرار دادند.

۱ - من در قسمت های مربوطه به اعصار اولیه مدیون کتابهای کینگ، هال، دمرگان میاشم. مؤلف.

تغییرات طبیعی ایلام و بابل از اوایل عهد تاریخ

سابقاً در فصل اول تشکیل درّه های رسوبی فرات و دجله و کارون را بطور اختصار بیان نمودم، در اینجا باید ملاحظه کنیم که در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد که زمان شروع تمدن در آن نواحی میباشد و در دوره های بعد حالت طبیعی درّه های مزبور چه بوده زیرا که در کمتر کشوری آن اندازه تغییر و تبدیل روی داده است.

اول مسئله ای که باید در تحت نظر گرفت این است که ساحل دریا مقدار زیادی پیش رفته و در آن زمان قریب صدویست میل در شمال ساحل امروز دورتر بوده است؛ اهمیت این مسئله ظاهراًست و در ملاحظه مسائل راجعه بآن اوقات این نکته را نمیتوان از نظر دور داشت و بعلاوه معلوم میکند که در موقعیکه آن وقایع مهمه در آنجا روی داده وسعت مملکت مزبور چه بوده و ضمناً باید متذکر بود که زمانی که از رسوب آب تشکیل میشده ومدتی بر آن نگذشته است برای زراعت یا مقاصد دیگر چندان فائده ندارد. در اقدم ازمنه تاریخی نیز رودخانه های تشکیل دهنده و مرئی ممالک بابل و ایلام همین رودخانه های امروزی بوده اند؛ لیکن مجرای آنها يك اندازه تفاوت داشته و همه مستقلاً بواسطه يك نامعرب های متعدد وارد خلیج فارس میشدند.

فرات

فرات از مغرب در جبال توروس از جائیکه چندان مسافتی با سرچشمه دجله ندارد حرکت کرده در قسمت سفالی خط سیر خود قدری در سمت مشرق مجرای حالیه جریان داشته است و بنابر این وسعت مملکت بابل قدری کمتر از امروز بوده زیرا که ناحیه واقعه در مغرب فرات همه وقت در ازمنه تاریخی بکلی بیحاصل و غیر ذی زرع بوده است.

فرات برخلاف دجله از فروع و توابع مهمه محروم است و مدخلیت آن در تمدن دوره های قدیم بیشتر، سواحلش پست تر و جریانش بطئ و نقصان آتش در دستن کمتر است و نیز شهرهای واقعه در سواحل فرات کمتر در معرض هجوم اقوام با لاهی نوهستانی بوده و بنا بر این عجب نیست که نه تنه شهر بابل بلکه هر يك از بلاد سومر و اک

باستانی‌ای^۱ آپیس در کنار فرات یا شعب آن واقع بوده است. آبهای فرات بواسطه دوشعبه عمده وارد دریا میشده و شهر اور از بلاد کلدیه در کنار شعبه جنوبی و مرکز بزرگ تجارت بین مشرق و مغرب بوده ولی بنظر میآید که در آن عهد قدیم با هندوستان ارتباط تجارتی نداشته هر چند با مصر^۲ احتمال می‌رود داشته است.

دجله اینک به دجله^۳ می‌پردازیم که از نزدیک دیار بکر شروع میشود و نهرهائی که از جبال زاگروس جاری میشود پیوسته بآن منضم میگردد و اهم این ضمایم زاب کبیر و زاب صغیر میباشد. پس از آن قریب بکصد مبل سیر سریع خود را بموازات فرات امتداد میدهد. از قدیم الایام چندین مبل در مشرق رود خواهر خودش مستقلا و جداگانه وارد خلیج فارس می‌گردیده است. بواسطه ارتفاع سواحل و سرعت سیرش آبادیهای قدیم هیچک در کنار آن واقع نبوده، بعلاوه اگر کسی در کنار دجله مسکنی اختیار میکرد بیش از سکنه کنار فرات در معرض حملات بود. مقدار آبی که دجله بخلیج فارس میرسد بیش از فرات بوده و هست و فرات برای کشتی های بخاری قابل کشتی رانی نیست.

کرخه اکنون بذکر رودیکه شهر شوش پایتخت ایلام در ساحل یسار آن واقع بوده می‌پردازیم. قدیمآسم او اوکنو و در نزد یونانیها موسوم به کواسپس بوده و از کوه نهاوند جاری شده در آنجا که نزدیک تخته سنگ کتیبه های بیستون است و گاهاساب نام دارد حرکت آن بسیار سریع و از همان ننگه های لرستان عبور میکند. باسم کرخه موسوم نمیشود مگر بعد از آنکه وارد جلگه گردد

۱ - کنیدی (Kennedy) مدلل میدارد که نازرگانی بین نابل و همد در آغاز مائه هفتم قبل از میلاد شروع شده است، رجوع شود به کتاب او «ابتدای تجارت بابل ناهند». «مؤلف»

۲ - نام اولیه این رود بزبان سومر ادگه بوده، نابلها آنرا به لغت سامی دگلک میگفتند و این همانست که در سفر پیدایش تورات باب دوم آیه چهاردهم حذقل ذکر شده است. معنی کلمه اصلی معلوم نیست لیکن ایرانیان آنرا به لفظ تگره بمعنی ناولک تبدیل (همان لفظ تیغ است که امروز برای تیغ دلاکی استعمال میشود) و تگزیز لفظ یونانی از آن مشتق گردیده است. اعراب این رود را دحله میگویند و این کلمه مستعرب لفظ دگلک بآبلی است. «مؤلف»

و این تسمیه هم از جهت اسم شهر است که در ساحل یمین آن واقع است. در ایام قدیم وارد خلیج فارس میگردید لیکن امروز آب آن در باتلاقهای هویزه فرو میرود.

قدیماً آیدیدی و در دوره یونانیها کپراتز خوانده میشد و امروز آدیز است و آن از کوههای لرستان نزدیک بروجرد برمیخیزد و بعد از آنکه رود دیگر موسوم به کازکی با آن متصل شده از دزفول عبور کرده در بند قیر وارد کارون میشود و شعۀ مهم آن محسوب میگردد.

قدیماً اولای نام داشته یونانیها اولیوس تلفظ میکردند و نثار کوس^۱ آرا بازی تیگریز یا « دجله کوچک » میخوانده اعراب دجیل^۲

مینامدند و امروز نکارون معروف است. در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد در نقطۀ نزدیک احوار جدید وارد خلیج فارس میشده است و در آن نقطه جزیره ای در خلیج فارس موجود بود که اکنون بصورت رشته کوه سنگی مرتفعی بقی میباشد

در قلب ولایات بختیاری رشته کوه بلند است که از یک حدب آن راینده رود جاری میشود که سمت مشرق یعنی اصفهان میرود و اردامنه جنوبی آن کارون برمیخیزد. در طرف سرچشمه آب کارون سرعت فوق العاده حرکت میکنند چنانچه قبل از رسیدن شوشتر به هراپا انخفاف می یابد. در عرض راه از یکی از بشوۀ ترس مناظر عالم عبور میکند. تنگه های باهموار کوهستان غالباً بمن اوصول نیست و از بلندی آنها رود مرور بمق چندین هزار پا مثل نواری بنظر میرسد. در یک نقطه بعدی که عرض است که یک آدم زربک متعارفی میتواند از روی آن بجهد خط حرکت و جریان رودخانه مکرر تعبیر میکند بطوریکه گاهی از اوقات باخرای سبق خود مواری میشود و بیچ و چهای آن بین سرچشمه و شوشتر دوست و پنجاه میل است در صورتیکه مسافت بخط مستقیم يك سوم این مقدار میباشد

۱ - Nearchus

۲ - کتاب سرویس حلات شرقی صفحه ۲۳۲. دجیل مصدر دجه و ... مسافت با خط باریکتر میباشد. مؤلف

کارون یا شعبه مصنوعی آن که آب گرگر خوانده میشود از چندین میل زیر شوشتر جائیکه کوهستان خاتمه می یابد قابل کشتی رانی میشود. در این محل ساحلها خیلی مرتفع و مجرای آن تنگ است و قبل از آنکه آبدیز ملحق بان شده چندان ظاهر زیبایی ندارد، همه جا زمین بدون درخت و سکنه آن چادر نشین و پست میباشد. قسمت قابل کشتی رانی رود بواسطه سد طبیعی اهواز بدو قسمت منقسم میگردد و در آنجا کشتی ها عوض میشوند. قسمت آخری رود بسیار بی صفا و کج و معوج است تا میرسد به نخلستان ها و تقریباً دو میل بالای خرم شهر نهر کهنه ای هست موسوم به بمشیر که مستقیماً مربوط بخلیج فارس و قابل کشتی رانی بوده است. نهری که امروز کارون را به شط العرب متصل میکند و موسوم بحفار است ظاهراً مصنوعی میباشد، فعلاً کارون وارد رود با عظمت شط العرب میگردد و مقدار معتنا بهی بر آن می افزاید، آنجائیکه متصل بشط میشود عرض آن قریب نصف میل است.

بنابر آنچه مسطور شد در اوایل عهد تاریخ رود های سابق الذکر آبهای مهمی بوده که همه مستقلاً داخل خلیج فارس میشدند، هر یک دلتای جدا گانه تشکیل میداده و کرورها خزو ار خاک می آورده است و باین سبب و هم بواسطه اینکه آترمان مجرای نهرها کوتاه تر بوده تشکیل خاک سریع تر از آنکه اوضاع امروزه مقتضی است صورت میگرفته است و محتمل است که بارندگی در تلال هم زیاد تر از حالیه میشده و بنابر این مقدار آب گل آلودی که بکنار دریا میرسید زیاد تر بوده است.

در مائه هفتم و اگر به تحقیق بخواهید در سال ۶۹۴ قبل از

میلاد سناخریب بشرح مفصلی نقل میکند از لشکر کشی که بر

ضد کلدانیها کرده که به شهرهای ساحلی ایلام پناه برده بودند و

لشکر کشی

سناخریب

این حکایت از حیث معلومات جغرافیائی بسیار مفید و نفیس است.^۱

پادشاه بزرگ آسوری بیان میکند که مردم سوریه را به نینوا آورده آنها را واداشت تا کشتیهای بزرگ مانند کشتیهای بلاد خودشان بسازند. بعضی از آنرا بروی دجله ساختند

۱ - هاسپر و کتاب اقتراض امپراطورها صفحه ۳۰۱ و نیز دهرگان، خاطرات، جلد ۱، صفحه ۱۷۴ «مؤلف»

بازگشت از آجا در باب

و برخی را بفرات انداختند. کشتیهای دجله را تا شهر ایس بردند و از آجا عملیات
بنفاین که از اهل سوریه و یونان بودند آنها را بتوسط غلطک ها منتقل کردند و سقا بن



۱- نیروی دریائی ساحریب

از آثار بیوا، تألیف م. م. . . . لایار و گریه شده

مجموعه از آجا در شط فرات حرکت کرده به ندر باب سلیمتی که چند میل از دهنا
رود بیشتر فاصله نداشت رسیدند. (باب سلیمتی مشابعتش درین غریب فعلی صهر و معنی
باب السلام است) در آجا اردو گرفتار شد و امواج شدند گردید. اشارت پنچ مدت پنج

۱- Bab - Salimety

روز در کشتیها محبوس ماندند و در موقع حرکت شناخیز برای رب النوع دریا و غرقاب موسوم به انا در ساحل نهر تلخ قربانیها ذبح کرده و يك كشتی طلاويك ماهی که از طلای مصمت ساخته شده و يك حلقه انگشتر طلا در نهر مزبور انداخته تقدیم نمود. پس از آن اردو از رأس خلیج فارس عبور کرده بدهانه رود کارون رسیدند و این مسافتی بود تقریباً معادل یکصد میل در صورتیکه جزائر گل و لجنی در بین راه نبوده باشد که مجبور بمنحرف کردن راه بشوند. باری در اولین محلی که زمین محکمی رسیدند و آن علی الظاهر نزدیک اهواز بوده لشکریان پیاده شدند. دشمنان غافل گیر گردیدند، چندین شهر بغارت رفت و اما کن کلدانیان درهم شکسته شد و بعد از آن آشوریان کشوری را که بطرف دلتای دجله بود چاپیدند و بالاخره مظفر و منصور بحضور شاه بزرگ که احتیاطاً در باب سلیمتی توقف کرده بود مراجعت نمودند.

تقریباً چهار مائه بعد از لشکر کشی مهم فرق الذکر یعنی در سال

نثار کوس
و سفر دریا

۳۲۵ قبل از میلاد بیان بهتری از رأس خلیج فارس شده که

در دست داریم و آن از آثار کوس دریاسالار دلیر اسکندر کبیر

است که یکدسته از سفایبی که برای رودخانه ساخته شده بود از کراچی در بحر عمان حرکت داده بخلیج فارس برده و بشوش رسانیده و از جهت این هنرمندی بی نظیر خود و همچنین بسبب تحقیقات صحیحی که از حسن اتفاق آفرین مورخ آنرا ضبط کرده و بدست ما رسیده است اسم خود را در دفاتر خلود ثبت نموده است.

دریاسالار یونانی نامبرده میگوید بین دهانه های فرات و دجله در موقع آن مسافرت مردابی بود که آب دجله بآن مرداب میریخت و مسئله مهمتر اینکه راجع به ایلام میگوید پل قایقی که راه پرسپلیس به شوش^۱ را متصل میکند یکصد و پنجاه استاد و یا هفده میل از دهانه کارون فاصله دارد. و نیز میگوید فاصله آن نقطه تا شوش ششصد استاد و یا شصت و هشت میل است و چون از شوش تا نقطه اهواز فعلی درست همین قدر فاصله است

۱ - از روی این بیان اهواز را میتوان گفت که در زمان بسیج مزبور در دهانه کارون و یا نزدیک آن

بوده است. . . مؤلف،

و اهواز در سر را. مستقیم بین شوش و بهبهان ویرسپلیس و در قطعه‌ای واقع است که سد طبیعی معروف اسباب سهولت عبور از رودخانه می‌باشد تطبیق اما کن مزبور ممکن می‌شود و کمال اهمیت را دارد زیرا که از روی آن مأخذ خط ساحل را می‌توانیم استنباط کنیم. امروز اگر از اهواز هفده میل سرازیر شویم به کوت عماره میرسیم و معلوم می‌شود که در مائه چهارم قبل از میلاد این نقطه در دهانه رود کارون بوده است و همچنین مکشوف می‌سازیم که مصب دجله ششصد استاد یا شصت و هشت میل از مصب رود کارون فاصله داشته و دهانه فرات سه هزار استاد یعنی سیصد و چهل میل در زیر بابل که نقطه معلومی است بوده و باین قاعده مسافت آن از قرنه در حدود هفت میل بوده است و بنابراین دهانه رود فرات در آن ایام در همین نقطه یا حوالی آن قرار داشته است.

پس نظر به تحقیقات آثار کوس که مردی موثق است و امور دیگر که تأیید قول او را میکند خط ساحلی خلیج فارس را در موقع بسیار مهمی می‌توانیم تقریباً از روی صحت تشخیص کنیم. چه اگر قدیم‌ترین عصر تاریخی بابل را اواسط الف چهارم قبل از میلاد بگیریم از آن زمان تا کنون قریب پنجم‌زار و چهارصد سال می‌شود و مسافت آثار کوس تقریباً دوهزار و دویست و چهل سال قبل از عصر حاضر واقع شده و بنابراین اوضاع جغرافیائی بابل و ایلام را در دوره‌ای معلوم می‌سازد که تقریباً منتصف مدت بین عصر حاضر یعنی قرن بیستم و عهد قدیم است. در آن زمان اقدم شهر لکش بندر معتبر کنار دریا بوده و حال آنکه امروز زیاده از یکصد میل در داخل خاک واقع است.

امروز نهر فرات که بالنسبه کوچک و رود دجله که از آن بزرگتر است در محلی نزدیکی شمال بصره حول و حوش مجیل متصل می‌شوند تا چند سال قبل ملتقای مزبور در قرنه واقع شده که این نقطه را مسلمانان محل باغ عدن میدانند و حال آنکه آن زمینی است که سبّه در دوره جدید تشکیل یافته است. دجله و فرات چون بهم متصل شدند رود بزرگی می‌شوند که اعراب آنرا شط العرب می‌خوانند و آن با عظمت و زیبایی از بصره بجانب خرم‌شهر می‌رود و در آنجا کارون هم بآن متصل شده عرضش را به نصف میل می‌رساند. از خرم‌شهر تا خلیج فارس

رودهای بابل و ایلام
در عصر حاضر

پنجاه میل فاصله است. شط مزبور که دارای آنهمه یادگارهای تاریخی و مقدار آبش از نیل زیاد تر و هردو ساحلش نخلستانهای انبوه دارد و در مقابل «فاو» عرضش بیك میل میرسد زیبایی مخصوصی دارد و در ذهن من تأثیری کرده که هیچوقت محو نخواهد شد. اکنون بیانی از مملکت تاریخی ایلام که شامل ولایات امروزی

مرزهای ایلام

خوزستان و لرستان و پشت کوه و جبال بختیاری بوده مینمائیم. عقیده دیولافو^۱ این است که کشور مزبور از طرف خلیج فارس و جانب جنوب تا لنگه تمتد بوده و حدود شمالی آن شاهراهی است که از بابل با کباتان میرفته است. از طرف مشرق جبال بختیاری و قسمتی از ایالت فارس حالیه در جزو حدود آن واقع و بر حسب قدرت و ضعف دولت حدود مزبور کم و زیاد میشد، از جانب مغرب هروقت ایلام قدرت داشته است رود دجله سرحد آن میشده اما در اوقات دیگر مقدار زیادی از اراضی حاصلخیز شرقی سرحد طبیعی مذکور تا دامنه های جبال بتصرف سومریان بوده است.

هنگامیکه ایلام در نهایت آبادی و شوکت بود می بینیم شهری داشته

شهرهای قدیم
و جدید ایلام

است موسوم به ماداکتو که واقع در منتصف مجرای رود کرخه

و در قدرت و اهمیت رقیب شوش بوده است و شهر دیگر

خایدالو که ظاهراً در محل خرم آباد جدید بوده، شهرهای بزرگ باحصار دیگر نیز در دره های حاصلخیز شمال جلگه پراکنده بوده است.

در اهواز چنانکه سابقاً گفته ایم سدی طبیعی است و آن محل از قدیم الایام اهمیت

داشته است، اسم حالیه آنمکان اختصاری است از سوق الاهواز یعنی بازار هوز یاخوزها.

اهواز فعلی قصبه بیش نیست و در ساحل یسار کارون بالای آبشارهای رود واقع است به ضمیمه ناصری^۲ که بواسطه اقدامات انگلیسیها (یعنی شرکت نفت) آباد شده و زیر آبشارها واقع و مقابل امینیه است که در ساحل یمین میباشد، لیکن اگر استعدادیکه

۱ - Dieulafoy.

۲ - مراد اهواز جدید است.

خوزستان برای آبادی و ثروت دارد بموقع عمل گذارده شود اهواز مجدداً دارای آبادی و اهمیت سابق خود خواهد شد.

شوشتر که دارای قلعه غربی میباشد نیز از حیث تاریخ اهمیت دارد چه در دوست و شصت سال بعد از میلاد والربن امپراطور روم که بدست شاپور اول افتاد چنانکه در فصل سی و ششم نقل خواهیم کرد، بنا بقول مورخین ایرانی امپراطور مزبور را داشت که سد بزرگی بر روی رودخانه بنا کند و سد مزبور هنوز بریاست. اگرچه در سنه ۱۸۹۶ که من آنرا دیدم در وسط آن شکافی افتاده و آنرا بیفایده ساخته بود. هوای شوشتر چنانکه در فصل سابق ذکر کردیم فوق العاده گرم است، اهواز را من بالنسبه خنکتر یافتیم، منتهای حرارت را در آنجا صد و هیجده درجه دیده ام. لیکن در قرون متوسطه چنین نبوده و هوای اهواز بواسطه زراعت اراضی زیاد مرطوب و بقول مقدسی بسیار بد بوده است. در تمام روز باد گرم در کار و هنگام شب صدای جریان آب و پشه و ساس که بقول نویسنده مذکور مثل گرگ میگزند خواب و آرام را از اسان سلب میکرده است.

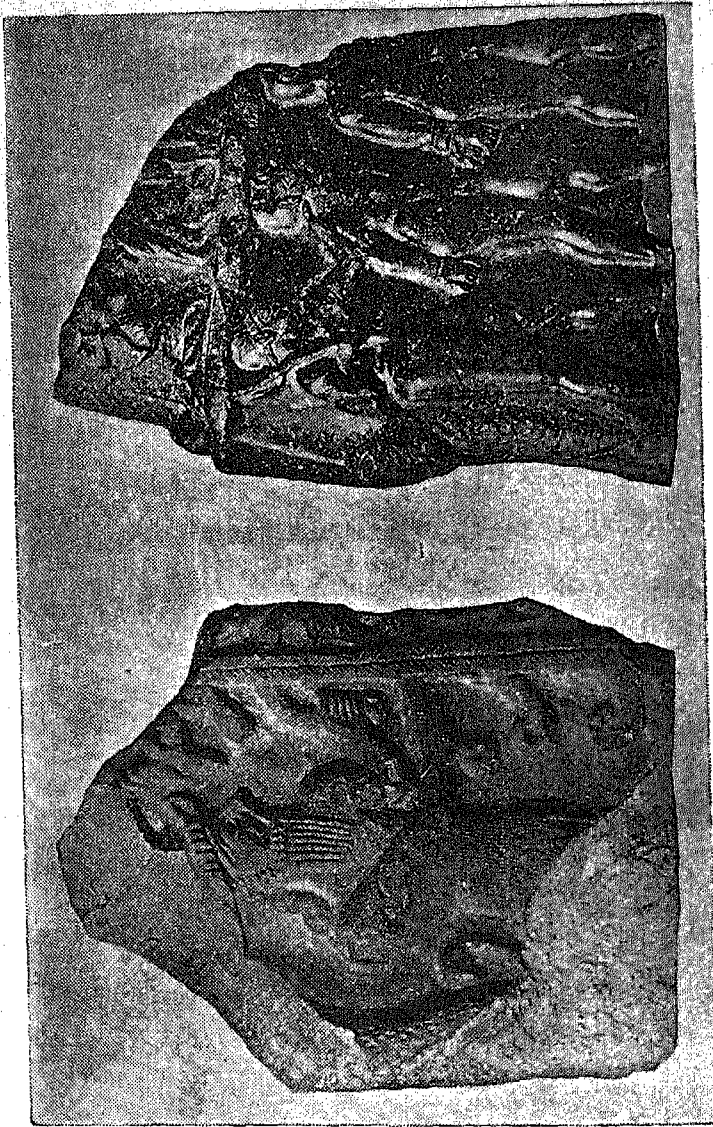
قریب سی میل در شمال غربی شوشتر نزدیک رود کرخه و در ساحل یسار رودخانه کوچک شاور (تحریف شاپور) تلال شوش واقع است که بعدها به تفصیل شرح آنرا خواهیم گفت، بیشتر بطرف شمال در راه اصلی که بجبال میروود دز قول یا قلعه پل واقع است و وجه تسمیه آن از بنای عالی دیگری از دوره ساسانیان است که بر روی رود آبدیز واقع است.

تقریباً شصت میل بطرف شرقی شوشتر دشت کرهستانی کوچک مال امیر است که نقوش برجسته مهمه دارد. این ناحیه ظاهراً محل هیردیب^۱ است. تل بزرگ واقع در مشرق دشت احتمال میروود که پایتخت، تریشه، بوده است. غالب تصاویریکه در حجارهای کوه است کتیبه ندارد لیکن یکی از آنها از حسن اتفاق از این قاعده مستثنی

۱ - میزان الحرارة ۱۸ درجه است - مترجم - ۲ - دهرار میل - صفحه ۲۵۳ - مؤلف -

۲ - Hapardipe -

شده و از کتیبه معلوم میشود که برای امیری منقوش گردیده که موسوم به خنی بوده؛
صورت آن امیر در مجلسی که نقش کرده اند سمت برتری خود را ظاهر میسازد بواسطه



ه - خدای ایلامی و زندانیان

اینکه تصاویر کاهن و خدام و گوسفندهای قربانی که در همان مجلس ساخته اند خارج

از تناسب و کوچکتر از صورت امیر است، بالای سر آنها صورتهای سه نفر سازنده^۱ بهیشت اجتماع در حرکت میباشد. از دوره ساسانیان نیز بعضی خرابه ها کشف شده است، در جانب شمال غربی آثار پل معروف خوره زاده^۲ باقی است و این اسم منسوب بمادر اردشیر مؤسس سلسله ساسانیان میباشد.

رامهرمز که در سر راه اهواز و بهبهان است نیز محل آبادی قدیمی بوده و مؤسس آن که با اسم حالیه موسوم است هرمز نواده اردشیر میباشد، یکی از جهات شهرت آن محل، این است که جنگ قطعی آخری که سلسله اشکانیان را منقرض و بخت خاندان ساسانرا بلند نمود در این نقطه واقع شده است. محتمل است که تمام این اماکن و بعضی دیگر از قبیل بند قیر بسیار قدیم بوده و بقایای دوره ساسانی و قرون متوسط روی ابنیه و آثار زمان دولت ایلام را پوشانیده باشد.

در قرون متوسط این ولایات خوزستان خوانده شد، و ظاهراً حاصلخیز ترین ولایات ایران و نیشکر آن مخصوصاً معروف بوده است، اما هجوم طوایف بدوی و استیلای ایشان آن ناحیه را خراب کرده در صورتیکه خیلی آباد بوده و بواسطه اعمالیکه برای استفاده از آبها و انهار شده جمعیت زیاد داشت. تربیت انهار آنولایات همه وقت تا دوره های اخیر محل توجه دولتها و حکومتها بوده و اگر آنها را توسعه نمیدادند در حفظ آن میکوشیدند. اما امروز ایلام قدیم هم مثل سرزمین بابل منتظر مهندسی است که دست آزاد و حکومت بابر جانی به بیند و در عرض چند سال چنانکه در مصر و پنجاب واضح شده درخاکی که امروز فقط دارای چند هزار بدوی و مقداری گله و رمة میباشد برای کرورها رعیت اسباب معاش فراهم آورند.

حاصلخیزی طبیعی
ایلام

چون شرحی از ایلام چه در ازمنه قدیمه و چه در دوره های جدید بیان کردیم اینک ببابل میگردانیم. چنانکه سابقاً مذکور

حدود بابل

۱ - کتاب انقراض امپراطورها صفحه ۲۲۸ و نیز (مطالعات) صفحه ۲۲۵ . حاشیه ۳ . مؤلف .

۲ - سرزمین خلفای شرقی . صفحه ۲۴۵ . مؤلف .

شد نظر باینکه در قدیم الایام خلیج فارس خیلی بیش از حالا بطرف شمال بسط داشته و نهر فرات هم زیاده‌تر بجانب مشرق متوجه بوده سرزمین بابل کمتر از آنچه امروز در نقشه‌ها بنظر میرسد وسعت داشته است، تقسیم طبیعی طرف شمال خطی است بین جلگه مسطح و ناحیه فی‌الجمله پست و بلندی که ممکن است از نزدیکی سامره واقع در کنار دجله تاهیت واقع در کنار فرات کشیده شود، حد شرقی آن هر وقت ایلام قدرت داشته رود دجله بوده است، اما در زمان ضعف آن دولت نواحی حاصلخیز شرق دجله را نیز بابلیها متصرف میشدند. حد غربی کشور بابل نهر فرات است که سرحد و حافظ طبیعی بوده است. از طرف جنوب هم محدود بخلیج فارس میباشد. از قراریکه **رالینسن**^۱ حساب کرده است مساحت مملکت بابل فی‌الجمله کمتر از وسعت هلند بوده است.

قبل از آنکه دنباله مطلب را امتداد دهیم لازم است بعضی معنی سومر و آكد اصطلاحات را که مربوط باین کشور قدیم میباشد توضیح نمائیم.

در ازمنه بسیار قدیم آن محل را فقط «خاك» مینامیدند، بعدها ناحیه‌ای را که مجاور خلیج فارس است سومر و قسمتی که شمال شرقی واقع است اكد خواندند، مابین این دو ناحیه^۲ حد طبیعی ظاهری نبود، همینقدر معلوم است که بلاد ارخ، اور، لارسا، او^۳ ما جزء سومر بوده که در سفر پیدایش^۴ آنرا زمین شنعار میخواندند و آیه‌ای که باین اسم در آن مذکور است این است: «و ابتدای دولت رو یعنی نمرود بابل و ارك و اكد و كلنه در زمین شنعار بود» از آنطرف بلاد اكد یا اكد عبارت بوده است از لیپ‌پار و کیش و بابل و برسیا، نیپ پور «زیارتگاه مرکزی سومریها» تقریباً در سرحد مابین سومر و اكد بوده است.

سابقاً اراضی نامبرده را کلده میگفتند اما چنانکه **رالینسن** توضیح میکند پیش از قرن نهم میلاد در کتینه‌های آسوری این لفظ بهیچ

کشور کلد و بابل

۱ - E. Rawlinson .

۲ - «سلطنت‌های باستان» ۶۰۱ . «مؤلف» ۳ - «سومر و اكد» صفحه ۱۲ «مؤلف» .

۴ - باب دهم، آیه ده «مؤلف» .

وجه دیده نمیشود و بنا بر این نظر به شهرت شهر بابل و قدمت آن گمان می‌رود انساب آن باشد که کشور مزبور را در تمام دوره های تاریخی بایلیتیا بخوانیم.

وصف بابل
حال به یینیم کشوری که مولد تمدنی است که این اندازه بر نوع بشر تأثیر داشته چه قسم خاکی بوده است زیرا که آنوقت هم مثل امروز چنان صاف و ساده و بی آرایش بوده است که سکنه اروپا نمیتوانند تصور کنند که وصفی هم از آن بتوان نمود. از هر طرف نظر میکنی زمین با آسمان متصل است، فقط جسته جسته نخلستانی منظر را تغیر میدهد و از جبال و تلال اثری دیده نمیشود، در اینجا هم مانند مصر تمدن بین دریا و زمین خشك متولد شده در محلی که خاک آن رسوبی است و باتلاقهای وسیع در سطح آن پراکنده است و هر سال آب رودخانه ها آنرا فرا میگردد و در حقیقت چنانکه سابقاً توضیح شد تشکیل این خاک بواسطه رودخانه ها شده و حیات آنها بواسطه همان رود هاست چنانکه مصر نیز همین حال را دارد. باتلاقهای سابق الذکر در قدیم نیز مانند زمان حال یقیناً مولد حیات بوده و تلفات زیاد بر سکنه وارد میآدرده است.

آب و هوای این خطه زرخیز طوری است که در آن برف دیده نمیشود و سرما سخت نیست، اگرچه گاهی اوقات شبها گزنده میشود. در ابتدای زمستان بارانهای شدید میبارد و احتمال کلی دارد که در زمانهای قدیم باران بیشتر بوده باشد، و به هم رفته زمستان در آن ناحیه سالم و مقوی است، اما دنبال آن ششماه حرارتی است که برای اروپائی ها موزنی میباشد و انسانرا از کار باز میدارد. امروز بادهای صحرا خیلی هولناك است و از قدیم نیز چنین بوده است. خاک آن حاصلخیز بوده و هست، عقیده

آب و هوا و نباتات
و حیوانات آن
کشور

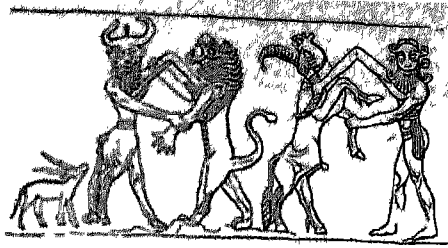
۱ - تفاوت عمده ای که بین بابل و مصر هست این است که در مصر رود نیل چون وارد دریای مدیترانه میشود که غیر محصور است برای کشتی رانی آسان بود. لیکن نهرهای بابل وارد خلیج میشدند که محصور در اراضی است و چند صد میل زمین بر آن احاطه دارد و بنابراین کشتی رانها را تشجیع نمیکرد است بر اینکه زوردهای خود را در آبهای خلیج پیش برانند و مترجم .

عموم براین است که اگر برنج اصلاً از هندوستان است گندم و جو که قوت غالب نوع بشر است از این زمین تاریخی است، بر اشخاصی که در مشرق زمین اقامت دارید معلوم شده است که مردمیکه از گندم تغذیه میکنند در قوت و همت برتر از کسانی میباشد که قوت غالب ایشان برنج است ژاپنی‌ها شاید از این قاعده مستثنی هستند.

درخت خرما در بابل بسیاری از حوائج را رفع میکند که از جمله خوراك و مشروب و مصالح بنائی است. بعد از درخت خرما گیاهی که خیلی مفید است نمیباشد که از آن کلبه‌ها و حصیر و زورق میسازند. یکی از مواد غذائی متعارف ماهی است خصوصاً باریل و کارپ و يك نوع ماهی دیگر هم هست که در آب و غیر آب هر دوزندگانی میکند و آنرا گبی^۱ مینامند.

از دواب و سباع میدانیم که فیل و اوروس^۲ را بیشتر سلاطین شکار میکردند، در آن اوقات اسب آبی تازه بر طرف شده بوده است. شیر و پلنگ و گورخر و گراز و غزال هنوز هست و فراوان مگر شیر که رو با فقر اض است. شغال بسیار اما گرگ و کفتار بندرت یافت میشوند. در آج و بلدرچین در بوته‌زارهای نزدیک حاصل و شتر مرغ و هویره در کناره‌های صحرا زیست میکنند، اگرچه شتر مرغ این اوقات خیلی کم شده است لیکن قدیماً در بابل فراوان بوده. بنا بقول کز نفون^۳ لشکریان سیروس کوچک آنرا شکار میکردند. در اوقات زمستان قاز و اردك و نوك دراز یا پاشله و اقسام مرغابیها بسیار و درنا و حواصل و سایر طیور آبی هم فراوان میباشد.

۱ - goby. ۲ - Urus.



ایلام و ابانی در حال کشش با شیر و مار
(مهر استوانه ای در موزه لندن)

فصل چهارم

ایلام و پایتخت آن شوش

پسران سام، ایلام و آشور و ارفکشاد و لود و آرام.

و سرپیدایش. باب ۱۰ آیه ۳۳.

در تحقیقات جدید راجع به آثار عتیقه طریقه علمی که برای کشف
مبادی تمدن اختیار شده و پیشرفتی که از این راه حاصل گردیده
حلی محل توحه است و راجع شرق نزدیک این امر بیش از همه
جا اهمیت دارد چنانکه امروز تمدن ممالک یونان و مصر و مصر
اخیر تحقیق شده و تمدن بابل تا زمان اولین قومیده در آن عصر در حمله های پست
دجله و فرات سکنی داشتند معلوم گردیده است. علاوه بر این تمدن را یکی که از بعضی
حیثیات با تمدن اقوام ثلاثه سابق الذکر اختلاف داشته صهر شده است و آن تمدن
قوم هیت ها میباشد که در مرکز آسیای صغیر لافل دو هزار سال قبل از میلاد مسیح
ساکن بوده اند. راجع به ایلام نیز که با بابل کمال ارتباط داشته دوره عصر حجر
جدیدی مکشوف گردیده است، اگر چه در بابل آثاری از دوره مد کور دیده نشده، گمان
میرود علت آن تأثیر رودخانه ها باشد که دامنه مشغول تشارل حاکم حدود و تخریب
آثار قدیم و مستور داشتن اوضاع سبب شده است نه بر این و وجود فقدان آثار
میتوان بوجود دوره عصر حجر جدید در آنجا بر این برد هر چند که در این قسمت
از آسیا هیچوجه نمیتوان برای ابتدای دوره مد رمن و مدب معلوم کرد عقیده

تحقیقات جدید
در
مادی تاریخ

مسیو دهمرگان ایست که انتهای آن دوره هم در بابل و هم در مصر در الف ششم قبل از میلاد بوده است. تمدن این عصر لاحق که عبارت باشد از عصر حجر و فلزی که از سنگ و مس برابر استفاده مینمودند هم در ایلام و هم در بابل معلوم گردیده است. از حفريات جديد کاپتن ر. کامپیل توهمپسن^۱ در بابل در ۱۹۱۸ و حفريات مستر هال در ۱۹۱۹ در ابوشهرين (اريد و قدیم) و نیز حفريات مستر هال در تل المعبد یا تل العبيد نزدیک اور آثار مهمه‌ای کشف گردیده که تمدن مذکور را ثابت مینماید و همچنین در خود اور هم آثاری نظیر آثار فوق بدست آمده است.

ظروف سفالی متعلق بعصر فوق الذکر خیلی دلچسب و قابل توجه است چه ظروف نامبرده باظروفي که بوسیله دهمرگان در شوش و تپه موسیان بدست آمده جنساً و نیز از حیث آرایش و زینت خیلی مشبه هم میباشند. نمونه هائی از همین رقم و نیز تیغه ارّه از سنگ چقماقهای ریز با سوهان پیوست بان که در ابوشهرين و العبيد کشف شده است در شهرهای دیگر بابل و شوش هم متفرقه بدست آمده است، لیکن آنها هنوز معلوم نیست که متعلق بدوره مزبور باشند. این اشیاء منسوبند به اولین کارخانه ظروف سازی آسیای صغیر ولی صورتاً قدیمتر بنظر میآیند.

پیدا شدن این ظروف در بابل که حتماً ظروف آن مقدم بر ظروف سومریان است بواسطه انتشار اقوام اولیه ایلام است در مغرب که بعدها بعقیده توهمپسون سومریان آنها را خارج ساخته و خود بجای آنها قرار گرفتند.

در اینموقع خوب است اسامی مختلفی را که باین کشور داده شده

معنی ایلام

ذکر نمائیم زیرا که در بسیاری از امور از آن استفاده خواهیم

کرد، بدو باید لفظ ایلام یا ایلامتو را که یونانیها الیمائیس میخواندند توضیح کنیم.

معنی این لفظ جبال است و چون آسوریه با کوهستان ایلام ابتدا رابطه پیدا

کردند و در ازمنه قدیمه جلگه های آن کشور کم وسعت تر از امروز و بنا بر این اهمیت

جبال آن بیشتر بوده است و در خصوص این لفظ بیش از این حاجت بتوضیح نیست.

۱ - Cap. R. Campbel Thompson.

مردم شوش کشور خود را آزان سوسونکا میخواندند و طوایف مختلفی در آنجا تشخیص داده میشدند که در زیر نقل خواهیم کرد.

استرابو و مورخین اسکندر نیز سوسیانا یا سوزیس یعنی جلگه را از کوهستان که آنرا کوسیا، پره تکین، مردیا، الیمائیس و اوکیامی خواندند تمیز میدادند. در کتاب عزرا^۱ از کتب توراۃ نیز بین شوشنکیان یا سکنه جلگه اطراف شوش از مردم ایلام یعنی کوهستان امتیاز گذاشته شده است. در زمان ایرانیها آن ولایت اوواج خوانده شده و در قرون متوسطه خوزستان یعنی مملکت هوزیا خوز نام داشته و این اسم هنوز در نقشه ها ضبط است^۲.

دیولافوا^۳ و دهستان که هر دو در ایلام سفر کرده و تحقیقات

سیاهان سکنه
اولیه ایلام

کاملی در محل نموده اند در این عقیده موافق اند که سکنه قدیم

جلگه شوش سیاه بوده و آنچه بنظر میرسد سیاهان نامبرده

مردم اصلی آن مملکت بوده اند. هر دوت که مابین ایتوییان آسیا و افریقا بخوبی امتیاز قرار میدهد میگوید ایتوییان شرقی موهای صاف دارند، اما هوی ایتوییان لمبی از همه طوائف عالم ضخیم تر یا پشمنی تراست و این قول نیز مؤید عقیده فوق الذکر میباشد. دلیل دیگر اینکه در نقوش قدیمه تصاویر سیاهان زیاد دیده میشود و مخصوصاً در ستون سنگی معروف ارامسین که در فصل آینده شرح خواهیم داد این مسئله ظاهر است و دیده میشود که پادشاهی که قیافه سامی دارد سیاهان را بطرف فتح و فیروزی سوق میدهد. چند سال قبل من در اثنای مسافرتهایم متعجب شدم از اینکه در باشگرد و سرحد که نواحی دور دست کوهستانی بلوچستان ایران میباشد مردمان خیلی تیره رنگ دیدم، علت آن ممکن است این باشد که اصلاً در تمام مملکت سیاهان ساکن بوده اند و در کنار سواحل شمالی خلیج فارس تا هندوستان انتشار داشته اند و اعتقاد ایشان در آن نواحی

۱ کتاب عزرا باب ۴، آیه ۲۰۹ - بهمین مناسبت هم فرهنگستان فعلی ایران آنجا را بجای عربستان، خوزستان نامیده است. مترجم، ۳۰ - «ارگ شوش»، تألیف دیولافوا (با یک ضمیمه) و آخر کتاب بقلم Houssaye.

۴ - هر دوت، ۷، ۷۰ - «مؤلف».

دور دست که حتی خود ایرانیها هم اینوقت چندان معرفتی باحوال آن ندارند و من اول اروپائی بودم که آنجا مسافرت میکردم باقی مانده اند. **هال** براین عقیده است که سیاهان ساکن ایلام و سومر منشعب از همین اقوام بوده اند و این بعقیده من برای حل این مسئله غامض بهترین طریقه میباشد.

افسانه من^۱ ایلام علاوه بر جلگه رسوبی حاصلخیز، نواحی کوهستانی نیز دارد که در شمال و مشرق واقع است و در آنجاها ظاهراً نژاد سیاه نبوده است، بنابراین لااقل دو قوم مختلف در ایلام سکنی داشته اند یکی سیاهان در جلگه و دیگری سفیدان در کوهستان^۲ و بنظر میآید که یونانیها هم اجمالاً این مسئله را دانسته بودند چنانکه در افسانه های خود نقل کرده اند که **ممن** که **بکمک تروی** آمد فرزند یکنفر زن کوهستانی **کیسیا**^۳ نام و یک مرد سیاه موسوم به **تیتوفون**^۴ بود و لشکری از اهل شوش و ایتوبی **بکمک پیر یام** که عم او بود برده بدست **اشیل** کشته شد، **همر** شاعر نیز اشارت مختصر به **ممن** دارد و ظاهراًست که او را شخص مهمی میدانند زیرا که در کتاب **ادیسی**^۵ و **قتیکه** او **ایس** از پسر **ممن** با **ممن** گفتگو میکند میگوید « دلیری عالی نسبت تر به **تروی** نیامده و اگر نسبی عالتر از او بخواهی جز نسب تو نیست » و در جای دیگر در وصف او میگوید **تیره رنگ**^۶ است و از نکات قابل توجه این است که در این افسانه ها که نویسندگان یونانی ضبط کرده اند اسمی از **بابل** و **نینوا** نیست و اگر افسانه های مزبور اساس تاریخی ندارد از نظر معرفه الامم و ذکر قبائل و نژاد ها بی اعتبار نیست. یونانیان و قتیکه اقوام سیاهی در ایلام دیدند طبیعتاً آنها را با ایتوبیهاییکه بوسیله مصریان شناخته بودند در یک ردیف قرار دادند و همین سبب گردید که **تیتوفون** را **ممن** کور را بایران منسوب دارند.

۱ - Memnon

۲ - محتمل است که طائفه دوم اصلاً تورانی بوده باشند. « مترجم »

۳ - رجوع شود به **استرابو**، ۱۵، ۳، ۲ و نیز به **هرودوت**، ۵، ۵۴. در آنجایکه شوش شهر **ممن** نامیده شده است. **هسیود** او را پادشاه سیاهان خوانده است. « مؤلف »

۴ - Tithonos ۵ - Kissia ۶ - Troy ۷ - Odyssey

۸ - ادیس-سی، ۱۱، ۵۲۲ و ۱۸۸. « مؤلف »

ایلام و پایتخت آن شوش

در دوره بعد از دوره‌های اولیه معلوم میشود که از اقوام سومر و سامی جمعیت کثیری به ایلام آمده و در آنجا هم مانند بابل بر سکنه اولیه غلبه کرده آنها را مستهلك ساختند، در بابل استیلای نژاد سامی با مسالمت بوده و محتمل است که بطریق نفوذ و ورود تدریجی واقع شده باشد لیکن در ایلام ظاهراً بواسطه استحکام مساکن کوهستانی آن، سامی‌ها استیلای دائم پیدا نکرده اند تا اینکه دولت دوم سومری برقرار گردید؛ این دولت بوسیله سلاطین اخیر اور تشکیل شده و ایلام را بحیطه تصرف بابل در آورد ولی چندان طول نکشید.

گذشته از تقسیمات طوائفی که فوق ذکر کردیم در مملکت طوائف مختلفه ایلام
ایلام طوائف چندی بوده اند که از جمله هسی یا اوکسین و هپارتیپ میباشند و دیگر او ملیش که تا ناحیه بین کرخه و دجله سکنی داشتند و طایفه یموت بل و تنبور که مسکن ایشان بین باتلاقهای دجله و کوهستان بوده است.
طایفه هسی یا خوز همان اوکسی‌ها هستند که یونانیان، ذکر ایشانرا کرده و از اسکندر بجهت عبور از شوش به پرسپلیس باج میخواستند و اسکندر در وقت مراجعت ایشانرا غافل گرفته مقهور نمود چنانکه در فصل بیستم بیان خواهیم نمود. اسم این طایفه هنوز در لفظ خوزستان باقی است، اسم طایفه هپارتیپ یا هپارتیپ^۱ در حجازیهای مال امیر منقوش و ظاهراً همانست که یونانیها اهردیان یا هردین میخوانند و هردوت آنرا جزء طوائف بدوی ایرانی و در ردیف ده^۲ و دروینی و ساگرتی در تحت پرچم سیروس اسم میبرد.

از جمله نواحی مهمه اتزان یا اشان بود که مکان آن بدرستی اتزان یا اشان
معلوم نیست ولیکن محتمل است در طی زمان شامل شوش و تلال مجاور بوده و بالاخره با کلمه ایلام مترادف گشته است^۳، بطوریکه از الواح خطوط میخی^۴

۱- پ، در آخر این اسم علامت جمع است. مؤلف.

۲- Dahae

۳- رجوع شود به اشان، در کتاب لغت بابل که چیز هشتیم گسی از اسم و شهر بوده است. مؤلف.

مکشوف میشود و این آیه اشعیا «پیش بروای ایلام، محاصره کن ای ماد» نظریه فوقرا تأیید مینماید و این قول معروف که سلاطین هخامنشی فقط آب کرخه را میآشامیدند اشاره است برودخانه‌ای که از میان وطن آنها عبور میکرد است و مخصوصاً ایشان باسم اینکه مرکز کوروش کبیر بود مشهور بوده است.

در باب زبان قدیم این مملکت نیز چند کلمه باید بگوئیم. در زبان قدیم ایلام این محل نیز مانند بابل کتیبه های سومری میبینیم که واژه های سامی دارد و همچنین کتیبه های سامی که دارای الفاظ سومری میباشد لیکن در ایلام در ازمنه قدیمه اسامی اعلام چند دیده میشود که نه سومری است و نه سامی بلکه متعلق بزبانی است که اجمالاً آنرا تورانی میخوانند و فضلاً آنرا اترانی یا شوشی یا فقط ایلامی میگویند و این زبان در مدت چندین مائه که مردم خارجه بر آنجا تسلط داشته اند تحت الشعاع بوده و در حدود هزار و پانصد سال قبل از میلاد در زمانیکه ایلام ملت مستقلی شده ناگهان باز بعرصه ظهور آمده است، بنابر این در ایلام السنه متعدد بوده که اقدم آنها اترانی و فقط آثار کمی از آن باقیست و بواسطه مساعی جمیله فادرشیل^۲ که جزء هیئت دمرگان بوده بر ما معلوم شده است که مواد لغت ایلامی یک حرکتی یا یک سیلابی بوده و یکدیگر التصاق می یافته و اگر در کلمات آن زبان تصاریف و اشتقاقات ملاحظه میشود از تأثیر زبان عالی تر دیگری است که با آن مخلوط گردیده است.

یکی از دلایل واضحت بر اینکه کشور ایلام از خود نشو و نمای مستقلی داشته ترتیب خط ایلامی اولی میباشد که در ضمن کاوش شوش مکشوف گردیده است و باندازه ای که معلوم شده خط مزبور عبارتست از علامات و رموزی که هر یک برای یک شیء وضع شده و آنها را بر روی لوحه های خشتی نقش میکرده اند، خطوط لوحه های نامبرده را نتوانسته اند درست بخوانند اما اینقدر معلوم شده است که مقتبس از خط دیگری نیست و از فکر و ابداع خود مردم ایلام است. معدودی از علامات مذکوره مثلاً علامتی که

۱ - کتاب اشعیا، باب ۲۱ آیه ۲.

۲ - Father scheil

برای لفظ (لوحه) و لفظ (مجموع) وضع کرده اند شبیه بهعلامات خط بابلی است ولی از این گذشته ارتباط دیگری بین آن خطوط نیست. و این نکته هم نیز محل توجه است که اگر علامتی که بمعنی (مجموع) است در دو خط ایلامی و بابلی مشابه است لیکن ازقام اعداد ایلامی از بابلی جداست چه ارقام ایلامی اعشاری و سلسله ارقام بابلی مبنی بر عدد شصت میباشد.

باشاوشیناک که ظاهراً قبل از سلسله اور بابل در ایلام سلطنتی بنام سومر رها تشکیل داده و تا مدتی هم حکومت کرده مجسمه کوچکی بنا کرده است که بر روی تختی جلوس نموده و در طرفین مجسمه کتیبه منقوش است، آنکه در طرف پسر است بزبان سامی و آنکه بطرف یمین است بخط ایلامی اولی میباشد و این دلیل است بر اینکه در آزمان هر دو خط معمول بوده است. بالاخره چون مردم شوش مدت چندین قرن نسبت بدولت سامی نژاد تبعیت پیدا کرده و مجبور باستعمال خط سامی شدند خط قدیم خود را فراموش کرده اند و چون مجدداً دارای استقلال گردیدند در تحریر علائم خط سامی را در زبان خود استعمال میکردند. بعقیده دهرگان زبان ایرانی تقریباً سه هزار سال قبل از میلاد متروک گردیده است.

از مذهب ایلام معلوماتی در دست نیست همینقدر میدانیم مانند مذهب ایلام مذهب سومر عالمی است پر از ارواح و اشکال مهمه. رب النوع اصلی ایشان که اسمش مقدس و پنهان و متعارف آنرا شوشیناک یعنی شوشی میخواندند. بعقیده آنان در مکان متبرکی از جنگل مسکن داشت و جز پادشاه و کهنه کسرا در آن مکان قدس راه نبود و شش رب النوع درجه اول دیگر باشوشیناک شرکت داشتند و بدو دسته ثلاثی منقسم میشدند، یکی از آنها امن کسیر^۱ نام داشت که ممکن است همان مهنن یونانیها باشد. در کتیبه ها اسامی ارباب انواع دیگر هم دیده شده لیکن از آنها غیر از اسم چیزی معلوم نیست و برای فهم صفات و خواص آنها مأخذی بدست نداریم.

^۱ - Amman kasibar

۲ - گوته (Gautier) مجموعه کارها، ۳۱، صفحه ۹۱، و غیره.

همین قدر میخوانیم که در بعضی ایام مهمه یا در موقع جشن گرفتن فتوحات مجسمه‌ها و تمایل را بیرون آورده مؤمنین نسبت بآنها پرستش مینمودند و از وقایع تاریخ آن مملکت استنباط میکنیم که ارباب انواع خود را بسیار عزیز و محترم میداشتند. کهنه و خدام ارباب انواع مانند کهنهٔ بابل بسیار مقتدر و متمول بودند، اگرچه راجع به جزئیات آداب پرستش و عبادات ایلامیها خیلی کم اطلاع داریم لیکن ظاهراًست که از بسیاری جهات با آداب بابلیها مشابهت کلی داشته است. کتیبه‌های ایلامی مربوط بادعیه و نذورات که خوانده شده معلوم میکند که باترتیبات بابلیها چندان تفاوت ندارد. صفحهٔ دعای برنجی *شلمخاک این شوشیناک* راجع بآئین تفصیل که وقت طلوع آفتاب آنرا انجام میدادند معلوم میکند که روحانیون ایلامی از اقتباس و استفاده از بابل مضایقه نداشتند، زیرا چنانکه از اسم آن ظاهراًست بکلی از ترتیب بابلیهای سامی اخذ شده است. اوضاع مغشوش تلال شوش مانع شده است از اینکه آثار واضح و قابل اعتماد از اشیاء وابنیه و غیره راجع به ترتیبات مذهبی ایلام بدست آید لیکن ممکن است این منقصت بواسطهٔ کشف نوشتجات مذهبی ایلام رفع شود و همانطور که از کتیبه‌های عمارات و نوشتجات راجع به نذورات، در باب سلسله‌های سلاطین کشور ایلام معلومات زیاد بدست آمد راجع بمذهب و آداب پرستش آن قوم نیز بهمان وسیله ممکن است اطلاعات بسیار حاصل شود.

تمام اطلاعاتیکه از تاریخ قدیم ایلام داریم در واقع از برکت شوش پایتخت قدیم
حفریهائی است که در شوش واقع شده است، بنابراین خوب است بیان اجمالی از پایتخت معروف ایلام و اسرار مهمه‌ای که از آن مکشوف شده بنمائیم. تلال شوش قریب سی میل از کوهستان فاصله دارد و از وضع آنها معلوم است که بسیار قدیم میباشد و در واقع میتوان گفت شوش قدیمترین بلاد معلومهٔ عالم است سابقاً مذکور داشتیم که در ایلام بناخریب خط ساحلی زیاده از شصت میل از آن فاصله نداشته و بنابراین در دامنهٔ کوههای بزرگ فقط در حاشیهٔ کم عرضی از جلگه وجود شهر قدیمی ممکن خواهد بود، بواسطهٔ اینکه زمینی که تازه تشکیل شده باشد برای

سکنای جمعیت کثیر لیاقت و استعداد ندارد.

اول کسیکه خرابه های شوش را بازدید کرده **لفتس**^۱ و **چرچیل**^۲ حضار بهای **لفتس**^۱ بودند که در سنه ۱۸۵۰ با آنجا رفتند و پذیرائی خوشی از ایشان بعمل نیامد و بنابراین بعد از آنکه **چرچیل** اولین نقشه آن خرابه ها را برداشت مراجعت کرده به ژنرال **ویلیامس**^۳ که رئیس نمایندگان انگلیس در کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی و آلمان در خرم شهر بود خبر دادند مشارالیه در زمستان بعد شخصاً به خرابه های مزبور رفت و دستور العمل حفاری داد و خرابه قصر بزرگی از دوره هخامنشیان بیرون آمد، بعد از آن **لفتس** برگشت و با مبلغ قلیل پانصد لیره که باو داده شده بود دنباله حفاری را امتداد داد.

بنا بر مسطورات فوق در این کار بزرگی انگلیسیان پیش قدم بودند و اسم **لفتس** همواره راجع به شوش با شرافت برده خواهد شد اما فرزندان هنرمند فرانسه با تقویت کربمانه دولت خودشان گوی افتخار را بردند که پرده از روی کار یکدوره تاریخی باشوکتی که بکلی فراموش شده بود برداشته و یک دولت معظم دیگر بر دول معظمه مشرق زمین اضافه نمودند.

دولت فرانسه دوهیئت بشوش فرستاده است اولی در تحت ریاست **دیو لافوا** که با همسر دانشمند خود همراه بود در سال ۱۸۸۴ دنباله کار **لفتس** را گرفته معلوم ساخت که قصر داریوش بواسطه آتش خراب شده و زیاده از یکصد سال بعد از آن اردشیر قصر باشکوهری بجای آن برپا کرده است.

اقدامات **دیو لافوا** فقط دنباله کار **لفتس** بود ولی **یانتسفر** فرانسوی دیگر اقدامات هموطنان خود را تکمیل نموده ایلام و تاریخ آن را در طبقات تحتانی دیگر ماکشوف ساخت.

۱ - Loftus

۲ - مسافرت ها و تفحص ها در کلد و سوزیانا . مؤلف

۳ - Churchill

۴ - Williams

مسافر بکه از جلگه مسطح عبور میکند تلال شوش را بسیار مرتفع
مجلات اربعه شوش
میبیند، بنابراین میتوان تصور کرد که زمانیکه عمارات عالی
بر روی آن تلال بوده و اطراف آن دریائی از حاصل غله موج میزد و مابین آن، نخلستانها
وجود داشت منظر تلال مزبور چقدر باشکوه بوده است و اثره که پشت سر آن منظر
رشته‌های متوالیه کوههای با عظمت تیره رنگ واقع و منتهی به قله سفید برفی میشده است.
امروز منظر شهر مزبور عبارت از تلال حزن انگیزی است که مسافت بعیدی از
طرفین ساحل کرخه را گرفته است. رود مذکور از شهر عبور میکرده و فاصله‌ای که امروز
مابین شاور و رود کرخه هست زیر اینیه و عمارت بوده و مقداری از آنها را رودخانه
خراب کرده است.

مسیر دهم همان خرابه هارا بترتیب تلال مهمه بچهار محله قسمت میکند.

اول - ارگ که در ایام هخامنشیان قلعه بوده است.

دوم - شهر سلطنتی و قصور جانشین های داریوش.

سوم - محله دادوستد و معاملات.

چهارم - محله ساحل یمین مجرای فعلی کرخه و این محله سابقاً شامل تمام مساحتی
بوده است که امروز بین شاور و رود کرخه واقع است.

محله‌ای که ارگ نامیده شده از حیث وسعت از همه کمتر ولی از حیث ارتفاع از همه
مهم تر است. چهار صد و پنجاه متر طول و دویست و پنجاه متر عرض آن وسیع و هشت متر
از جلگه ارتفاع دارد و چون اطرافش سراسیم شده و صعود از آن مشکل است بیش از
اندازه ارتفاعش بر جلگه مسلط مینماید و چنین بنظر میرسد که از ایام قبل از تاریخ تا
دوره ایرانیها و یونانیها این محله همواره بلا انقطاع مسکون بوده است.

شهر سلطنتی در امتداد هزار و پانصد متر از جنوب شرقی بشمال شرقی ارگ
کشیده شده و دره عریض آنرا از ارگ جدا میکند که اهل محل آنرا بازار خوانده و
هیچوقت متصل بآن نبوده است.

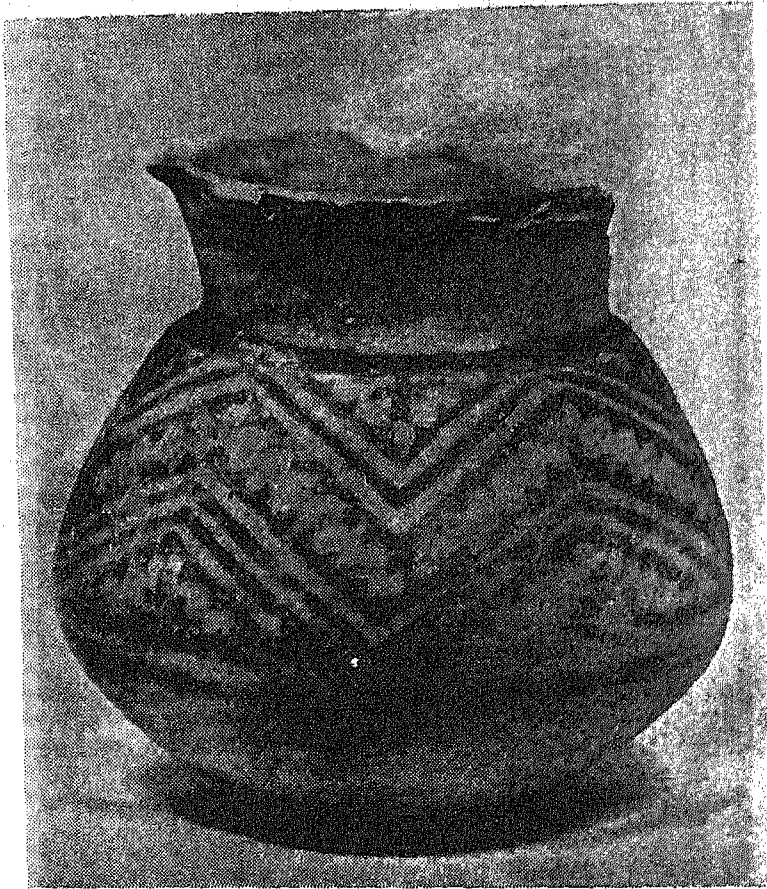
اپادانا^۱ یعنی تختگاه قصر هخامنشی در شمال شرقی واقع و مربعی است که قریب سیصد و پنجاه متر طول دارد. خرابه‌های شوش اگرچه وسیع است لیکن نسبت به خرابه‌های بابل و نینوا که پایتخت‌های عظیمه بوده اند کوچک است و ایلام هر چند دولت مستقل مقتدری بوده لیکن هیچوقت مثل دول رقیب خود داعیه فرمانفرمائی دنیای معلوم را نداشته است.

اکنون میرویم بر سر قدیمترین دوره‌ها که دهمرگان تاریخ دوره قبل از تاریخ ایلام را بر طبق آن تقسیم مینماید:

اول از همه دوره قبل از تاریخ است که آن نیز منقسم بدو دوره میشود و در هیچیک از آنها فلز دیده نشده اگر چه این امر دلیل قاطع بر نبودن فلز در آن دوره‌ها نمیشود. از طبقات اسفل که بیست متر زیر سطح زمین است ظرفهای سفالین خوب در آوردند، در صورتیکه ظروف طبقه فوق آن خشن است و با آن خوبی نیست. آجرهایی هم کشف کرده اند شبیه بقطعات حلقه که هم بدتر کیب و هم بدپخته شده است. دهمرگان ظروف سفالین طبقات قبل از تاریخ را در آنجا با اشیاء نظیر آن که در مصر یافت شده و تاریخ آنها قریب هشت هزار سال قبل از میلاد است مقایسه میکند و معتقد است بر اینکه قطعات مکشوفه در شوش نیز یقیناً بهمان قدمت است لیکن کیمنگ میگوید فقدان ظروف سفالی مشابه با مال مصر در ممالکی که بین این دو کشور واقع است مانع از آن میباشد که این قیاس را معتبر ندانیم و باین حساب اعتماد نکنیم و سفالهای سلسله قبل از تاریخ مصریان در واقع مشابهت تام بسفالهای شوش ندارد مگر در ظاهر و فاضل مشرالیه در ضمیمه ای که برای کتاب خود موسوم به سومر و اکد نوشته از حفاریهای پمپلی^۲ نزدیک عشق آباد شده ذکر میکند و میگوید ظروف سفالینی که در دوره‌های قدیمه ایران شمالی یافت شده ممکن است واسطه بین تمدن دوره حجری و دوره فلزی ماوراء خزر و ایلام را بدست بدهد. خود من ظرف سفالین زرد رنگی مشابه آن که دارای نقش هندسی است در یکی از بلوک‌های مجاور دره گز کشف کرده که این نظریه را تأیید مینماید.

۱ - Apadana ۲ - Pumpelly.

ظرف نامبرده که عکس آن در این صفحه درج است فعلا در موزه لندن موجود میباشد . اما از



۶ - ظرف سفالی متعلق بعهد ما قبل التاريخ
(مؤلف آنرا در دره گز پیدا کرده است)

دقیقه‌ای که در ترنگ تپه نزدیکی استرآباد^۱ کشف شده بعض شواهدی دست آمده که قویتر و محکم تر میباشد ، محل مزبور واقع است در دویت و پنجاه میل انو^۲ و آراسته بتلالی

۱ - خزانه سومریان در استرآباد ، بقلم پروفیسور م . رستوت زیف ، در جریده آثار قدیمه مصری ،
شماره ۶ بخش ۱ ژانویه ۱۹۲۰ « مؤلف »

است منتهی بر خرابه های شهرها و قطعات قدیمه مانند انوی کرگان و در تمام نقاط واقع
مابین آنها هر گونه علائم اینقسم خرابه ها موجود میباشد.

این اکتشاف در ۱۸۴۱ بعمل آمده ولی هنوز توجهی که شایسته باشد مبذول
نگردیده است و آن مشتمل است بر اشیاء چندی از طلا و ظروفی از سنگ و آلات و
اسلحه ای از مس و از جمله که خیلی مهم است جامی است زرین که روی آن صورت دو
نفر سومری خیلی خوب کنده شده و سر و صورت آنها از بیخ تراشیده و خوش و خرم
بنظر می آیند.

در انو و دره گز چیزی بهتر از ظرفهای زبری نیست که کشف شده است ولی در
اینجا يك مخزنی است که چون با ظروف مکشوفه در انو و دره گز منضم شود ثابت
مینماید که تمدن ایلام بر يك محوطه وسیعتری از آنچه سابقاً تصور میکردند توسعه داشته است.
بیش از این خوض در اینمطلب تا وقتی که مواد بیشتری بدست نیامده بهبوده بنظر می آید
و بعقیده من از خرابه های بین النهرین بطوریکه در صفحه ۶۳ مذکور گشت و هال و
تاهپسون مقدار زیادی ظروف سفالی همانندی در اور و اربدو یافته اند عنقریب موادی بدست
خواهد آمد. این مواد در منتهای قسمت شمالی یافت میشود و بطور وضوح ظاهر می سازد
که رابطه مابین ایلام و ماوراء بحر خزر توسط بین النهرین و شاید مستقیماً شمال وجود
داشته است و شکی نیست ظروفی که در العبید کشف شده متعلق است بسومریهای
اولیه یا جلوتر از آن بچهار هزار سال قبل از میلاد. اما این تاریخ متأخر تر است از
تاریخی که مسیو دمرگان و پمپیلی به مکشوفات خود داده اند. لیکن تا وقتی که آثار
و مواد کامل در این باب بدست نیامده نمیتوان در این تعریفات جزوه گردید و عجالة
اینقدر کفایت است که معلوم شود دوره اولیه ای که دمرگان کشف کرده چندان قدیم
و کهن است که پدران ما تصور آن را نیز نمیکردند.

روی منطقه قبل از تاریخ طبقه ای از خاک که تقریباً شش پا

دوره عتیق

ضخامت آن بوده مکشوف فرانسویین گردیده که در آن چیزی

نیافتند و از اینرو استنباط کردند که شهر دوره ما قبل تاریخ را قوم عالی تری خراب کرده اند

و قبل از آنکه به بنای شهر جدیدی اقدام نمایند خرابه‌های شهر قدیم را زیر خاک
مستور داشته اند.

در طبقه بعد که آنرا دوره عتیق مینامیم الواح خشتی دیده شده که خطوط عتیقه
بر آن منقوش است و همچنین ظروف تذهین نیز پیدا شده لیکن ظروف سفالین خیلی کم



۷- تصویر برجسته بانوی بافنده که احتمال میرود ایلامی باشد
که نقش برجسته بر روی سنگ نموده شده است
(اندازه طبیعی ده در ۱۳ سانتیمتر)

است، تقریباً اکثر اسباب و اشیائی که از گچ ساخته شده سوراخ سوراخ است و جهت
آن اینست که سوخته است و مسیو دهمر^۱ آن را عقیده اینست که این دوره تقریباً
چهار هزار سال قبل از میلاد بوده است.

یکی از بزرگترین و جاذب ترین افسانه های پهلوانی نوع بشر
قصه ژیلگام^۱ است که ضمناً داستان طوفان را هم شامل میباشد.
حکایتی که در توراۃ راجع به طوفان نوح منقول است از آن

ایلام در افسانه
ژیلگام^۱

اقتباس شده و ژیلگام با نمرود که در سفر پیدایش مذکور است منطبق میباشد. در این داستان گفتگوی انضیاد ایلام نیز میشود و اگرچه بی اعتباری قدمت و کهنگی در آن قصه ها موجود است لیکن شکی نیست در اینکه مأخذ تاریخی داشته و بنابراین کمال اهمیت را دارد.

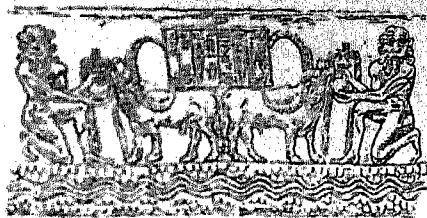
اولین داستان از حکایات قدیمه مزبور به راجع به خومبابا پادشاه ایلام میباشد که به بابل حمله ور شده و معابد آنرا خراب کرده و پرستش خداوندان بابل را مبطل و عبادت خداوند ایلامی نموده در این هنگامه امیدی نماند مگر بر ژیلگام و خادم او که خلقت عجیبی بود و ایابانی نام داشت و این دلاوران برای ملاقات سلطان ایلامی عزیمت کردند و از زنی ساحره معلوم داشتند که دشمن در بیشه متبرکی پنهان است پس ترس را بخود راه نداده پیش رفتند تا بدرختهای سرو آزاد رسیدند و لمحّه در مقابل آنها با حال وجدی توقف کردند و ارتفاع و ضخامت آنها را تماشا نمودند و مکانی را که خومبابا در آنجا عادتاً گردش میکرد و با قدمهای سریع صعود و نزول مینمود نیز ملاحظه کردند و دیدند که خیابانها در آنجا ساخته شده و جاده ها با کمال دقت و مراقبت ترتیب داده اند. باری در وقتی که پادشاه ایلامی میخواست بعزم گردش بیرون رود دلاوران سابق الذکر او را غافل گرفتار کرده کشتند و مظفر و منصور به بلده محروسه ارج مراجعت نمودند.

در این داستان چیزی که محل ملاحظه میشود اینست که پادشاه ایلام مثل مردمان این دوره تفرجگاه باصفا داشته و در آن گردش مینموده. دیگر تعجب و مسرتی که برای دلاوران در بیشه متبرکه حاصل شده و بعلاوه معلوم میشود که در آن ازمه هم مانند ایلام قدیمه ایلامیها بجلگه های پست پر نعمت تاخت و تاز میکردند.

اسم يك پادشاه دیگر ایلامی که خومباستیر باشد برده شده لیکن جز اسم چیزی از او مذکور نیست.

تاریخ ایران

یکی از سلاطین قدیم ایلام کودور کو کومل است که اسمش باقی مانده و او خوشبخت تراز خوبابا بوده زیرا که بابلیها را شکست داده و بمملکت ایشان تاخته و انجارا تاراج کرده است . برای این وقایع تفصیلی نقل نشده و تاریخ تخمینی آنرا هم نمیتوان تعیین نمود لیکن شکی نیست که این داستانهای شیرین حاکی از کشمکش بزرگی است که علی الظاهر در آنها سلاطین ایلام در مدت چندین قرن حمله ور و متعرض بوده اما بالاخره در مقابل انتظامات عالیة بابل مغلوب و نسبت بآن تابع و منقاد شده اند .



پهلوان (افسانه‌ای) سومری که آواوان را توجا (واز طرف آب زندگی سیراب) میکنند.
(مهرکاتب سارگین و آن ازمنت گرفته شده)

فصل پنجم

ایلام، سومر و اکد در طلوع تاریخ

و به یکدیگر گفتند بیایند خشت‌ها بایزم و آنها را خوب به پریم و ایشان را آجری
بجای سنگ بود و قیر بجای گچ. سفر پیدایش باب ۱۱ آیه ۳۴.

در فصل سابق مذکور داشتیم که ایلام با همسایگان خود سومر و
سومریها و سامیها
اکد ارتباط تام داشته است و در این فصل میخواهیم نشوونمای
هرسه دولت را ظاهر ساخته باین وسیله بیانی از تمرکز دولت ایلام و روابط آن
با بابل بنمائیم.

امروز معلوم شده که در سومر و اکد دو قوم ساکن بودند که هم از حیث نژاد
و زبان و هم از حیث صورت و قیافه بایکدیگر اختلاف داشته اند. سومریها سروصورت
خود را می‌تراشیدند لیکن سامی‌ها ریش و گیسوهای خود را می‌گذاشتند لباس آنها هم
تفاوت داشته از سومریها عبارت از ردائی بوده که بر دوش چپ می‌گشادند و از سامیها
قطیفه‌ای که دور بدن می‌پیچیدند و انتهای آن را روی چپ می‌بنداختند.

یکی از مسائلی که در تحت مباحثه در آمد اینست که آهسته آهسته بابل سومریان
بوده اند یا سامیها ولی امروز میتوان مسئله را حل شده و سومریها را اقدام دانست
هر چند احتمال میرود که نژاد ایلامی که ظروف شبیه ظروف اولیه شوش را ساختند
سومریها سبقت داشته است لیکن آن اندازه که قرن و تئوالات میکند ظاهراً در
اقدام ازمنه که اثری از آن دیده میشود سامیها در شمال کشور سرزمین اکد در کناره
سومریها سکنی داشته و استقرار ایشان در آن و اخراج از مدانی هدیه بوده است.

برسوس^۲ کاهن بابلی که چند سال بعد از فوت اسکندر کبیر کتابی نوشته و روایات قدیمه را با اهتمام زیاد جمع کرده است که راجع به بحث فوق الذکر کمال اهمیت را دارد. مع التأسف کتاب او تماماً بمانر سیده ولی در آنجا مذکور است که سکنه قدیم بابل مثل بهائم بدون قانون و شریعت میزیستند. در آن هنگام مخلوق عجیبی که نصف بدنش ماهی و نصف دیگرش انسان و دارای عقل بود و اوانس^۳ نام داشت از دریا بیرون آمده و تحریر خط و علوم و صنایع و شرایع بمردم آموخت. همچنین شخم کردن و بذر افشاندن و درو کردن تعلیم نمود. چون نوحیانین بود شبانه در آب ناپدید شد، از قرار مذکور اوانس و اخلافش ۶۹۱،۲۰۰ سال مردم بابل را ارشاد کردند و بعد از این مدت طوفان بزرگ واقع شد.

داستان مزبور را فضلا بر این میگیرند که قوم عالی تری از طرف دریا به بابل وارد شده است و چون بالاخره سامیها غلبه یافته اند چنین استباط میشود که قوم مزبور بوده که از طرف جنوب به بابل رفته اند. لیکن کینگ^۴ که مطالب این فصل را مخصوصاً از کتاب او اقتباس میکنیم بر این عقیده است که داستان بالا فقط دال است بر اینکه قدیمترین مرکز تمدن سومری سواحل خلیج فارس بوده و گمان او اینست که در دوره های اقدم از سامیها نفوذ و تأثیر زیادی در سومر دیده نمیشود و سامیها از شمال غربی آمده اند نه از جنوب و امروز همین عقیده محل اعتبار است.

در خصوص سومریان و منشاء آنها قدیمترین آثار تمدن آنها تا در این اواخر عبارت بود از آثار متعلقه به تمدن عصر مفرغی. بنا بر این چنین تصور میشود که ورود آنها در سواحل فرات ناگهانی بوده و آنها تمدن خود را از جنوب شرقی بحر خزر با خود آوردند چنانکه در آنجا از يك دفينه صور و ظروف سفالینی که از سومریان بدست آمده ما در فصل سابق مذکور داشته ایم. ولی اکتشافات امریکائیه در نیپور این مسئله بخصوص

۱ - Oonnes ۲ - Berassus

۳ - کلمه اوانس تصور می رود که محرف « Ea » رب النوع « Abyss » یعنی گرداب یا دریای ژرف باشد.
« مؤلف »

ایلام، سومر و اکد در طلوع تاریخ

را برای ما روشن ساخته و الواحی که جدیداً انتشار یافته است ده سلسله سلاطین بما نشان میدهد مقدم بر آن سلاطینی که تا این زمان بر ما معلوم بوده اند. از این رو ما گزیریم که معلومات سابق خود را در این باب تعدیل نمائیم. چه امروزه میتوانیم ثابت کنیم که تقریباً در دو هزار سال پیش سومریان دارای اخبار و روایات محکمی بوده‌اند، که از آنها لااقل این مطلب ثابت میشود که بابل در ابتدای تاریخ تحت تصرف آنان بوده است.

ما از مستر ووئی^۱ کمال تشکر را داریم که اطلاعات ما در این موضوع بوسیله او پیوسته زیاد میشود^۲

زبان سومریها که اقدام نوشتجاتیکه در دست داریم در آن زمان است
 زبان سومر
 از آن نوع السنه است که تصریف و اشتقاق در آن بطریق
 التصاق مواد بیکدیگر واقع میشود و بنابراین با زبان سامی دست ندمه درد. عقیده
 کیمتگ اینست که « نژاد ایلام و نژاد سومر علی‌الظاهره زحیت بدن همه ست دارند و
 نه از جهت ترکیب بدن » لیکن میگوید « مادام که عنصر اصوات بدن بدرستی معلوم
 محقق نشده هر استدلالی از روی قیاسات علم السنه بشود مسلم بی غمه راست ».

بیان حال هر قوه هر قدر مختصر هم شد بدین دگری از مذهب
 مذهب سومر
 ناقص خواهد بود. صفت خاصه معدد سومری آنست که
 « زیگورات^۳ نامیده شده و عبارت است از ماعبت عظمی که از حشت خشت شده در آفتاب
 ساخته‌اند و مکعبات مزبوره را روی هم استنه و هر چه بالا رود کوچکتر میشود تا
 میرسد به عبادتگاه قدس که از همه کوچکتر و در رأس بنا واقع است. ترتیب معماری این
 معابد خیلی متعارفی بوده و جز همین شکل که مذکور شد در هیچ جهت محلی توجه مردم
 شده و در اذهان بصورت داستان برج بابل باقی مانده چنانکه دیگران، قریب ملاحظه باشد

۱- Mr. wooley

۲- درج شده مقاله‌های مقدمانی مؤلف. مترجم.

۳ Ziggurat

ندارد. این معابد را با خشت که در آفتاب خشك شده ساختند و اگر در بنائی عجله میکردند سرعت خراب میشد و با معابد سنگی و آهکی مصر که عمر چندین طبقه مردم برای ساختن آنها صرف شده طرف مقایسه نیست.

حال باید دید که سومریها از ارباب انواع خود چه تصویری داشتند. مسئله محل توجه این است که هر چند اکثر خداوندان بزرگ مصدر خیر بودند لیکن جماعتی از ارواح و شیاطین و جن هم داشته اند که بنوع بشر معاند و دائماً محتاج بجلو گیری و اسكات بودند. در مصر رویهمرفته ارباب انواع خیر بودند اما در بابل تايك اندازه مطلب بعکس بود و از تصورات زشت بد که راجع بقوای فوقانی داشتند میبایست موجب وحشت و هراس و بدبختی دائمی شده باشد. بیرحم ترین جمیع ارباب انواع درجه دوم بادجنوب غربی بود که بر انسان و حیوان هر دو میزد و او را شکار و خرمنها و مراعات را از جهت غضبی که نسبت بموجودات ذی حیات داشت تخریب میکرد. برای مدافعه با این موجودات هولناك جمعیتی از ارواح و فرشتگان خوش منظر نیز فرض کرده بودند و مجسمه های عظیم از آن فرشتگان در مدخل عمارات می گذاشتند که آنها را از شر شیاطین محفوظ بدارند و این کیفیت یکی از خصایص صنعتی معماری و حجاری بابلی است. ذکر و بیانیکه حزقیل بالاخص در تورات وصف آنها را نموده اخلاف مستقیم همان مجسمه ها میباشند^۱.

رب النوعهای بابل در نظر آن طایفه مثل مردها بودند با همان بیرحمی و خشونت و جسارت چنانکه ربه النوعها عیناً زنانی بودند باشان و شوکت و هریك از آنها شهری داشتند که مقرر فرمانروائی ایشان بوده و يك نفر پاتسی^۲ یعنی رئیس داشته کاهن مانند که بعنوان نماینده و ترجمان اراده آن رب النوع حکومت مینموده است و سایر ارباب انواع هر قدر هم بزرگ بودند در آن شهر فقط معاون و تابع آن رب النوع مخصوص محسوب میشدند چنانکه در بلاد دیگر این رب النوع نسبت بر رب النوع اصلی آنجا تابع و تحت الشعاع بود معذلک انو یعنی آسمان و ایا یعنی گرداب و بل یعنی زمین در دوره های متأخر

۱ - کتاب حزقیل نبی باب اول از آیه چهارم. « مؤلف »

سه رب النوع بودند که مطلقاً بر سایرین برتری و امتیاز داشتند.

از عالم اخروی تصور حزن انگیزی داشتند چه گمان میکردند که در آنجا شخص اگر یکی خوشبختانه محکوم به عذاب و شکنجه مؤبد نشد مبتلا بگرستگی و تنگ دستی است و بنابراین هر کس دعا میکرد که در زمان حیات سلامت مزاج و ثروت و اولاد بسیار داشته باشد و این نعمتها را در ازای عبادت رب النوع خاص آن مکان تقاضا میکرد، لیکن آن رب النوع اگر پرستندگانش در عبادت او قصوری میورزیدند آنها را گرفتار امراض و بلیات گوناگون میساخت. کاهنی که مراسم دفن یک نفر سومری را اداره مینمود هفت ظرف شراب و چهار صد و بیست قرص نان و یکصد و بیست کیل گندم و یک دست لباس و یک بز و یک تخت خواب و یک نشیمن مطالبه میکرد.

در معابد خزانه ها و انبارها و مخزنها و زاغه ها برای دواب و مواشی داشتند و در حقیقت ترتیبات را چنان داده بودند که کوئی رب النوع سلطانی از سلاطین روی زمین است ملازمین و خدام کثیر باید داشته باشد.

گذشته از اینکه علماً میدانیم که سومریها بسیار کیش پرست بودند شدت و کثرت بندگی ایشان نسبت بآنان از اینجا ظاهر میشود که رب النوعها از هلاکین بزرگ و بازرگانان معتبر نیز بوده و خدمه ایشان مباشر املاک و تجارت آنها بودند و بنابر این میتوان فرض کرد که این امور انحصار بکهنه داشته است.

خانه های سکنه بابل ظاهراً در ابتدا از نی ساخته میشد که آن

تأسیسات قدیمه
سومریان

هنوز از مواد مهمه آن کشور است. بعد تدریجاً خانه های مزبور بکلبه های گلی یا خشتی که در آفتاب خشک میکردند مبدل

گردید. بزرگترین دوست و همچنین اعدای سومریان قدیم رودخانه بود که منازل خود را در سواحل پست آن بنا مینمودند، چه آن هم منظور که از جهت آب فراوان ضروریات و حوائج آنها را رفع مینمود در اوقات طغیان و ازدیاد آب همه اسباب وحشت و مخاطره بوده است. در این اواخر قدیمترین روایت راجعه بمشوقان نوح مکشوف و از احوال آبادیهای قدیم سومریان استیضاتی شده و درین واسطه معرفت مباحوال آن

ازمنه قدیمه زیاد گردیده است. عبارت آن روایت بزبان سومری است و اگرچه لوحه‌ای که بر روی آن نوشته شده زیاده از دو هزار سال پیش از میلاد قدمت ندارد لیکن اصل داستان راجع باوایل طلوع عهدتاریخ است. شخص مهم در این داستان **ذیوسدو**^۱ نام دارد و او یکنفر سلطان روحانی و یا از رؤسای یکی از آبادیهای سومری بوده و قدس و تقوای او باندازه‌ای بود که خداوند او **انکی** ویرا از وقوع طوفان مطلع ساخت و او کشتی ترتیب داده و جانوران خود را در آن جا داد. کشتی نامبرده که شاید همان « ققه » یا نوعی از قایق (مدورهای گبری بوده که از چرم یا شمع پوشیده شده و دور آن پوشال است) باری چون بنای باران شد با آنکه هفت روز و هفت شب بارید او و همراهانش بواسطه کشتی نجات یافتند و کشتی بر روی آب میرفت و بالاخره طوفان خاتمه یافت و خورشید ظاهر شد و چون بر کشتی تابید کاهن **انکی** يك گاو و يك گوسفند قربانی کرد و در آخر اینداستان می بینیم که کاهن کهن؛ **انلیل** را که رب النوع بزرگ کشور او بود پرستش میکند که اکنون خشمش بر علیه مردم تخفیف یافته و **انلیل** هم این کاهن را حیوة جاوید میبخشد و روحی باو عطا میکند که مانند روح خداوندان باقی میباشد^۲. **ذیوسدو** کاهن نامبرده همان شخصی است که مردم بابل **اوت نپشتیم** و عبریان **نوح** خوانده اند و در این داستان نسخه اصلی ظاهر میشود که شخص مهمی که در موقع طوفان محل عنایت خداوند واقع شده سلطانی روحانی بوده که بریکی از

۱ - Ziudsuddu

۲ - رجوع کنید بمقاله **ارنوپوپیل** در مجله موزه (دانشگاه پن سیلوانیا مجلد ۴ شماره ۳ ژون ۱۹۱۳) صفحه ۴۱ و مقاله متون تاریخی و متون تاریخی و دستوری انتشارات موزه دانشگاه پن سیلوانیا شعبه بابلی، مجلد ۴ شماره ۱، و مجلد ۵ (فیلادلفی ۱۹۱۴) و کتاب ل. و. **کیمنگ** عنوان افسانه‌های بابل و مصر (سخن رانیهای **سکویچ** در سال ۱۹۱۶). قطعه دیگری در باب افسانه موهوم طوفان را پروفیسور **لانگدن** از روی کتیبه‌های نیپ‌پور کشف کرده، رجوع کنید بهمان کتاب **کیمنگ** صفحه ۱۲۵. نیز رجوع کنید بکتاب **لانگدن** بنام « منظومه سومری در باب بهشت » چاپ پاریس ۱۹۱۹. در این افسانه آنچه آمده مطابق با مطالبی است که در افسانه‌های تورات در باب هیوط آدم وارد شده است. مؤلف،

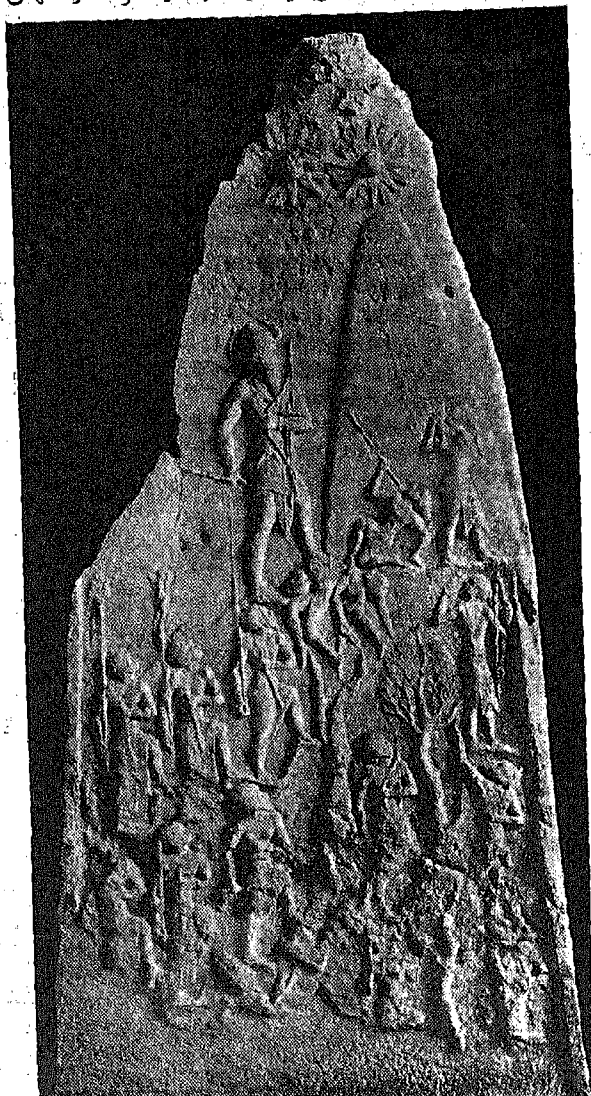
آبادیهایی قدیم سومر فرمانروائی داشته است. علی الظاهر از قدیم ایلام مرکز هریک از آبادیهایی کوچک آترمان پرستشگاه خداوند محل بوده است و بمزور زمان دهکده های محقر مبدل بنهرهائی شده که هریک دولتی مرتب و منظم محسوب و مناوعات دائمی آنها منتهی به تفوق و سلطه موقت فاتح میشده است. در این جا قوه و قدرت و روحانیون خیلی زیاد و جالب توجه است. چه یاتسی اقدام بجنگ را بامر خداوند شهر میکند و باراده او مظفر و منصور میگردد و در عهد نامه صلح هم همینطور قید و تصریح میشود، عبارت آخری یاتسی ها مردمانی هستند که فقط کار گذاران خداوندان میباشدند و قرائنی در دست هست بر اینکه ترتیب فوق الذکر به بابل و ایلام راجع است و اما شوش و انشان بلاد دولت های قدیم و معاصر و نظیر لکش، ارنخ، اور و لارسا بودند و ضمناً از روی قیاس میتوان گفت که طوایف کوهستانی خیلی کمتر از سکنه جلگه در تمدن پیشرفته بودند.

مهمترین شخصیکه در میان سلاطین قدیم سومر و آنها که تاریخشان معلوم شده بنظر میرسد ان نانوم نام دارد که بر حسب میراث اجدادی رتبه یاتسی لکش را داشته و بواسطه غلبه بر شهر دولت مجاور خود که او ما خوانده میشد قدرت و شهرت یافته است.

ان نانوم پادشاه
لکش ۴۰۰۰ سال
پیش از میلاد

مطالعه تفصیل لشکر کشیهای او و نتایج آنها خیلی قابل توجه میباشد و مراتب مذکور در ستون سنگی که بیادگار فتوحات او بریافته و موسوم به ستون کرگسان میباشد مسطور و قریب چهل و هشت مائه قبل از این نوشته شده و شرح استبدای آن پادشاه را بر کلیه سومر مضبوط ساخته است. تصاویری که بر آن ستون منقوش است ظاهر میسازد که سومریان یکدسته نیزه دار محکم بودند و جماعت حامل سیر آنها را محفوظت میکردند و باین ترتیب حمله و یورش میکردند. تصویر خود پادشاه جهانگشای نیز ساخته شده که در اربه نشسته و آنرا جازان میکشند، چه در آن زمان در بابل اسب معلوم نبوده است. آداب دفن مردگان نیز نقش شده و دیده میشود که جنازه ها را بطور طبقات افقی روی هم میگذاشتند و تنی از آن میساختند.

ان ناآوم در اعمال مملکت داری و توسعه منابع ثروت کشور خود نیز کوتاهی
نداشته نهرهای عدیده حفر کرده و ظاهراً اینکارها را در سنوات و سالهای اخیر سلطنت



۸ - سنگ بخت پارچه منوش 'فرامین'

پادشاه فاتح چنانکه ملاحظه میشود نیزه‌اش را پائین می‌آورد و آن علامت
قبولی تسلیم دشمنان عاجز و منکوب است که چشم‌هایشان را بطرف او دوخته‌اند.

خوش که بقول خود او قدرتش بشمر رسیده بود انجام داده است.

چنین بنظر میآید که در زمان سلطنت ان ناتوم فلاحان و کشاورزان
 سومر و اکد ایلامیها را دشمن طبیعی خود میدانستند و در واقع
 حکمران آنها هیچوقت از حملات آن کوهستانیهای دلیر مأمون
 نبودند و این عقیده از این عبارت استنباط میشود که ان ناتوم در حق ایلام میگوید «کوهستانی
 که وحشت میآورد» مع هذا آن پادشاه کافی بر دشمن دیرین خود نیز غلبه نموده و این
 کیفیت را باین عبارت ادا کرده است «سر ایلام بدست ان ناتوم شکست و ایلام بخاک خود درانده
 شد» منشأ این استعاره و کنایه دبوس بوده که در آن زمان از حربه های خاص و
 طرف توجه بشمار میرفته است و در جای دیگر نیز ان ناتوم اشاره بشکست فاحش
 دشمن نموده میگوید «تل هائی از مردگان روی هم ساختم» لیکن باید دانست که تمامی
 این فتوحات فقط جلو گیری و دفع حمله و لشکر کشی ایلامیها بوده و بر حسب ظاهر
 دشمن را در خاک خود او تعاقب نموده، عبارت اخیری شیوة سومریان تدافع بوده و
 تعرض نمیکرده اند.

قدیمترین نمونه نامه ای که بدست است در بابل یافت شده و
 راجع به ایلام میباشد و ظاهراً متعلق سلطنت ان ناتوم ثانی است
 که از سلاطین آخری لگش بوده است، نویسنده نامه کاهن بزرگ
 ربه النوع مسماة به نین مار میباشد و بمخاطب خود اطلاع میدهد که دسته از ایلامیها
 بخاک لگش تاخت آوردند و من ایشان را مغلوب ساخته تلفات سنگین بر آنها وارد آوردم
 و تاریخ این نوشته باید در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد باشد.

همینکه لگش انحطاط یافت سلسله سامی کیش در اکد طلوع
 نمود. منشو که یکی از سلاطین جنگجوی آن سلسله است بطرف
 انشان لشکر کشیده پیشرفت خود را نقل میکند و میگوید «نه تنها
 مردم آن محل منقاد و مجبور بادای خراج گردیدند بلکه سلعن اسیر انشان به آئین فتح
 و پیروزی من زینت بخشید».

قدیمترین نامه
 و ایلام

ایلام و سلسله کیش
 از ۲۹۰۰ تا ۲۸۰۰
 قبل از میلاد

نیز بروی ظرفی که در نیپ پور یافت شده کتیبه ای خوانده شده است که معلوم میسازد که آنطرف از غنائیم ایلام میباشد و سلطان جنگجوی دیگری به او ورموش و قتیکه ایلام را فتح کرده اهدا نموده است.

از این معلوم میشود که بلاد زراعتی سومریا لایحه باین مقام رسیدند که شیوة تهوور اختیار نموده و بجلو گیری از تاخت و تازهای ایلام قناعت نکرده تسخیر و انقیاد آنکشور را منظور نظر خود قرار دهند.

اکنون به اکد یا اکد میپردازیم که قریب دوماه بعد از مرگ

ان ناآوم نه فقط يك دولت مهمی بوده بلکه تمام دول آن ناحیه را

دولت اکد

۲۸۰۰

جمع کرده يك دولت معظم واحد تشکیل داده در تحت يك سلسله

قبل از میلاد

سلطان سامی در آورده بود. برای انجام چنین کار بزرگ البته

مردی بزرگ لازم است، آنمرد بزرگ ظهور کرد و سارگون نام داشت که بطور فخر و مباهات میگوید «مفاخرم را روی دنیا ریختم» در زمین مغرب (یعنی سوریه) و دریای شرق (یعنی خلیج فارس) حدود دولت آن سلطان را معین مینمود و روایتی هم هست راجع باینکه جزیره دیلمون در خلیج فارس را مسخر نمود و میدانیم که نه تنها ایلام را گرفت بلکه چندین ناحیه از نواحی شمالی زاگرس را نیز گشوده است.

سارگون در عملیات و هنرهای صلح و سلام نیز متمایز بوده است چنانچه قوانین

قدیمه و نوشتجات مذهبی و اعمال مجریه را جمع آوری نموده بزبان سامی ترجمه کرده است و تمام آن نوشتجات را در معبد اربخ امانت گذاشتند و هزار و پانصد سال بعد بحکم پادشاه آسوری موسوم به آسور بانینپال آنها را استنساخ نمودند و بهمت دانشمندان این سلطان گنجینه گران بهائی از دانش و فرهنگ برای استفاده نوع بشر محفوظ مانده است. علاوه بر این سارگون اولین پادشاهی است که در سراسر کشور خود ترتیب صحیحی برای ارتباط و طرق آمد و شد قرار داده و همین امر بتنهائی دلالت بر بزرگی او مینماید.

سارگن محاربات خود را با ایلام ذکر کرده است و مهمترین آنها

آنست که جنگجوی بزرگ يك اندازه از فتوحات خود را بواسطه

شعر کتی سارگن
به ایلام

ویران کردن کشور و معدوم ساختن محصولات و غلات بدست آورده

لیکن دلیلی در دست نیست بر اینکه در زمان سارگن یا نرامسین^۱ که او نیز با ایلام جنگ

کرده است، دولت اکد آن کشور را بر قلمروی خود ضمیمه و الحاق کرده باشد، اگرچه

ممکن است در دوره های مختلف خراج از آنها گرفته باشند. از طرف دیگر بطوریکه از

کتیبه های تاریخی که جدیداً انتشار یافته و ما در فوق بآن اشاره کردیم چنین برمیآید

که آوان در عهد سلسله اکد یکی از مهمترین شهرهای ایلام قلمداد شده و از این امر

چنین معلوم میشود که آن کشور زمانی هم تحت حکمرانی ایلام بوده است.

یکی از مهمترین و بهترین غنایم هیئت اکتشافیه دهرگان ستون

سنگی نرامسین است که سابقاً راجع بمسئله سیاهان ذکرى از آن

نخسته سنگ
نرامسین

کرده ایم و آن ستون بیادگار فتح لولوبی که ناحیه ای است در

زاگرس بین بغداد و کرمانشاهان حالیه برپا شده و صورت شاهرا ظاهر میسازد با متحدین

او که در کوهستان بر دشمن غلبه یافته اند.

از این گذشته در همان ناحیه در دره حلوان حجاز بهای مهمه ایست که تصویر

یکی از سلاطین قدیم سامی را موسوم به انوباننى^۲ و همچنین تصویر ربه النوع اورا

که نینوى یا ایشتر^۳ نام داشته ظاهر میسازد و فتوحات این دو پادشاه جنگی یقیناً برای

این منظور بوده است که ارتباط بین ایلام و دولت بابل را زیاد کند چنانچه در بعضی

الواح ذکرى از آن میشود، اگرچه در الواح مذکور عنوان ایلام خراج گذاری است

نه داد و ستد و بازرگانی لیکن یقیناً بهمین وسایل بزرگى و معاملات هم توسعه می یافته

است. باری از نظر تاریخ بابل دوره سلسله اکد هم از حیث تمدن و هم از جهت صنایع

و فنون درخشان ترین دوره های سومر و اکد در تاریخ باستان آنها محسوب میشود^۴

۱ - Anu - banini

۲ - و سومر و اکد: صفحه ۲۵۰ و نیز رجوع شود به هیئت غنایم دهرگان در ایران، جلد ۱، صفحه ۱۶۶، مؤلف:

چه از مجموعه دولت های كوچك و بزرگ كننده يك دولت بزرگ تشكيل شده و اگر مدت مدیدی دوام نكرده لیكن خاطرات آن البته سالهای دراز محرك و مهیج غیرت و همت بابلیها بود كه بعدها دولتهای بزرگتر و مقتدرتر را نیز در تحت قدرت خود در آوردند.

دولت سونی
اواخر سلسله اكد امروز مثل سابق محفوف بظلمت و تاریکی نیست. بیشك اسامی هفت پادشاه آخری آن بدست آمده است،

اگرچه کارهای ایشان یا دولت بابل و ایلام که در تحت استیلای آنان بودند بدرستی معلوم نیست، ما امروز میدانیم که بعد از سلسله اكد سلسله دیگری روی کار آمده اند که پایتختشان در جنوب یعنی ارخ بوده و چندان دوامی نداشته است؛ لیکن مهمترین امری که اخیراً مکشوف گردیده اینست که در اواخر دوره سلسله سلاطین ارخ تمام آن کشور کاملاً در تحت استیلای دولت سامی گوتی که در مشرق زاب صغیر واقع بوده در آمده است و حملات گوتی منتهی بانقیاد تمام جنوب و شمال بابل گردیده و تقریباً شکی نیست در اینکه ایلام تبعیت آن سلاطین مقتدر را که از دیرگاهی در نواحی کوهستانی حدود غربی آندیار استقرار یافته بودند قبول کرد. استیلای سلاطین سامی گوتی را شجاعت اتوخنگال پادشاه ارخ خاتمه داد، چه از بعد از استمداد از ارباب انواع بابل و زیارت پرستشگاهای آنها در ضمن مسافرت خود تیر یکان پادشاه گوتی را مغلوب و اسیر نموده و پیشرفت این پادشاه اول نهضت مخالفان سومری است که در زمان سلسله سوم اور بعد اعلای خود رسید.

چون چندی میگذرد بازمی بینیم شهر لگش در تحت پادشاه مقتدری موسوم به گودآ اعتبار و اقتدار یافته و سلطنت پادشاه نامبرده در خشنه ترین دوره تاریخ آن شهرستان قدیم میباشد، اگرچه گودآ ایشان را مسخر نموده معهداً بجهانگیری معروف نیست بلکه شهرت و اعتبار او بواسطه عدالت پروری و حمایت و تقویت از ضعفاء و فقراست، در دوره وزمانیکه این صفات تقریباً معدوم بوده است. آثار و ابنیه گودآ نیز اسباب بقای او شده و مصالح آن ابنیه را از سوریه و عربستان و ایلام آورده و از ایلام مخصوصاً الوار حمل میکرده است

گودآ، پاتی لگش،
۲۵۰۰ قبل از میلاد

و نیز مذکور میدارد که برای شرکت کردن در بنای معبد نین ژیر سو^۱ رب النوع لکش که اثر مهم آن پادشاه است ایلامها از ایلام و شوشها از شوش میشتافتند.

چون در دامنه تاریخ نزول میکنیم بدوره ای میرسیم که دولت اور طلوع سلسله سوم اور تقریباً در سنه ۲۴۵۰ پیش از میلاد سلطه و نفوذ سومر و اکد را پیدا نموده و حال آنکه قبل از این دول آن ناحیه به حال تفرقه و انحلال میزیستند. این تجدید اتحاد و شوکت بمباشرت سومریان واقع شده چه می بینیم بعد از آنکه دوره سارگن و نرام سین خطوط سامی معمول شده بود در این دوره باز زمان سومری بکار است. در زمان دنگی که دومین پادشاه این سلسله است استعمال کمان که تا آن زمان مخصوص سامی ها بوده بین سومریها نیز معمول شده و احتمال میرود که بدین سلسله آن پادشاه استیلای خود را بر ایلام و لولوبی و سایر ممالک شرقی دجله بسط داده باشد^۲، لیکن این فتوحات با اشکال و زحمت زیاد حفظ شد و پادشاه مذکور برای نگهداری آنها مجبور بود متصل لشکر کشی نماید، چنانکه نه مرتبه به سیمور^۳ و لولوبی ناخست و نذر نموده است.

در این موقع ایلام برای اولین بار تحت اداره دائمی سومر در آمد، در تلو که محل لکش میباشد الواحی بافت شده است که اداره ایلام توسط دنگی

شامل احکام است راجع بدادن خوار بر و ملزومیت سرکرده هائیکه از آن شهر عبور میکنند و از اور بمحل مأموریت خود که در ایلام است میروند و در آن الواح صورت لوازم و مایحتاجیکه برای گماشتگان دنگی در هنگام توقفشان در لکش و مسافرتشان به ایلام لازم است فهرست داده شده است و مأموریت عمده گماشتگان نامبرده این بود که برای اشیاء عظیمه پادشاه کار گیرند و مصالح حمل کنند یا نظارت بر خواربار و سایر لوازم نمایند و از عمده اما کسبه مذکور شده ظاهر میشود که قدرت دنگی در ایلام منحصراً بر چند شهر استوار بوده بلکه بر تمام ممالک استیلا داشته است.

۱ - Ningirsu

۲ - و آن امروز معلوم شده که غلط است و رجوع شود به مقاله مقدمه در کتاب ... و مؤلف ...

۳ - Simura

احتمال کلی می‌رود که شوش حاکم‌نشین آن ناحیه بوده و **دنگی** معبد **شوشیناک** را که رب‌النوع ملی آنکشور بوده ساخته و مرمت کرده است.

راجع باستیلای آن پادشاه سومری برایلام مطلب مهم اینست که یکی از قطعات ایلام را دختر پادشاه سومری اداره مینموده والواح سابق‌الذکر اسامی چندین تن از پاتسی‌های ایلام را بنست میدهد که هیچکدام از اهل بلد نیستند و همین امر معلوم می‌سازد که چرا متصل اهل محل در طغیان و عصیان بودند و ممکن است که همین مسئله در پیشرفت و ترقی ایلام بسوی ملیت و استقلال و انحطاط سلسله اور دخالتی بسزاداشته باشد.

انقراض سلسله سلاطین اور بواسطه حمله از طرف ایلامیها واقع شد و آنها آخرین پادشاه آن سلسله را اسیر کرده به انشان بردند. تفصیل اینواقعه بدرستی معلوم نیست لیکن میتوان فرض کرد که چون بر احوال سلسله ضعف طاری شد ایلام از قید تبعیت رهایی یافته و بالاخره پنجه بر روی تعدی کاران زد.

زوال سلسله
سوم اور
بواسطه ایلام

با سقوط اور شهرستان ارخ نیز بتوسط یکنفر پادشاه ایلامی بتاراج رفت و اطلاع بر اینواقعه از راهی رسیده که واقعا قابل ملاحظه است. و قتیکه **آسور بانپیال** در حدود ۶۴ قبل از میلاد شوش را گرفت مجسمه ربه‌النوع **نانا** را که **کودور نان خوندی**

تاراج ارخ بتوسط
کودور نان خوندی
در حدود ۲۲۸۰
قبل از میلاد

هزار و ششصد و سی و پنجسال قبل بغنیمت برده بود دوباره به ارخ برگردانیده بجای خود گذاشت و شرح واقعه را ثبت نمود. این داستان تاریخی شگفت آمیز محل اعتماد میتواند باشد و تاریخ جنگ را تخمیناً در سنه ۲۲۸۰ قبل از میلاد تعیین میکند و چنانکه **کینگ** تذکر میدهد غارت شهر ارخ البته در موقعی واقع نشده که سلسله اور ایلام را متصرف بودند و بنابراین عقیده او اینست که وقوع واقعه نامبرده محتمل نیست مگر در وقتیکه ایلامیها بنای تاخت و تاز را گذاشته و سلسله اور را منقرض ساخته اند.

سلسله لی سین
۲۱۱۵-۲۲۲۹
قبل از میلاد قریباً

در باب سلسله لی سین اطلاعات زیادی در دست نیست و همینقدر میدانیم که بعد از زوال سلسله اور مدت دو بیست و بیست و پنج سال سلطنت کردند^۱ و اطلاع مختصری که داریم از فهرست سلسله نیپ پور است که اسامی شانزده تن از سلاطین را ذکر میکند و در این دوره بر حسب ظاهر غالباً دولت آن سلاطین مشتمل بر سومر و اکد بوده و احتمال میرود که يك چند ایلام را هم داشته اند، اگر چه دیده میشود که ریمسین پادشاه ایلامی لارسا، نسیین را در سال ۲۱۱۵ قبل از میلاد در هفدهمین سال سلطنتش منقرض ساخت و سومریها که بدینسان سیادت خود را از دست دادند دیگر نتوانستند آنرا تجدید نمایند.

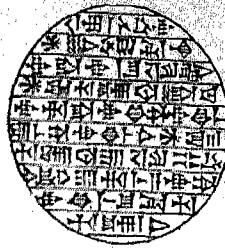
سلسله نسیین هم منقرض شد و نسبت باوضاع قدیم ورق برگشت. نژاد سومری مقهور گردید و از حیث عامل سیاسی و اعتباراتیکه از این نظر داشتند زود افتادند پس مناسب است که در اینموقع توقفی کرده قبل از آنکه بشرح وقایع و سوانحی شبیه به درام در تاریخ اقوام قدیم ایلام و بابل پردازیم نظری بر کلیه احوال بیندازیم.

تمام مللی که آمده ورق نه اند باید بتوسط اعمالشان در پیشگاه تاریخ بمعرض امتحان در آیند. قوم سومر در برابر این اختبار ترس و سرافکندگی ندارد. از اعمال مهمه این قوم بزرگ که در طی قرون کثیره باقی مانده است و بمیراث بنوع بشر رسیده یکی اختراع خط میخی است که از فتوحات بزرگ عقلانی دنیای قدیم است و دیگر قوانین و احکامی است که قانون معروف حمورابی مبنی بر آنست و منت آنقوم بر بی نوع انسان منحصر باین دو امر نیست. مبادی صنعت و علم کلیتاً به تمدن آنها منتهی میگردد و هر چه حجابهاییکه از مننه قدیمه را مستور داشته از پیش چشم مابر داشته میشود بهتر احساس میکنیم که معلومات طبی و نجومی و صنعتی یونانیها تاجچه اندازه مأخوذ از این اقلیم قدیم است.

۱ - سلسله مزبور عبارت از سامیهای هستند که سومریها را ابتدا بر خلاف ایلام شورانده و خود بر مملکت آنها حکمرانی نمودند. مؤلف،

تاریخ ایران

یکی از میراث‌های سومر ساعت است که همه روز در بغل داریم و صفحه آن نماینده ساعات دوازده‌گانه با تقسیمات آن به شصت دقیقه و شصت ثانیه است که سومریان وضع کرده‌اند. فی‌الحقیقه بسیار دل‌انگیز است که کسی چون باستان‌شناسان هم‌قدم می‌شود و در گذشته سومر غور کامل میکند، می‌بیند که درالف چهارم بیش از میلاد هیئت‌های اجتماعی مرتبی بوده و تمدنی داشته‌اند که حتی در همان زمان کهن بوده است. بنابراین هیچ‌کس نمیتواند در مقابل این مجاهدینی که بواسطه مجاهدات خستگی‌ناپذیر و شرح و بیان روشن ایشان ما مردم مائه بیستم به چنین معلومات و اطلاعات نفیسه‌اساسی نائل می‌شویم سر تعظیم و تقدیر خم ننموده و این خدمات آنها را بی‌اختیار ستایش ننماید.



نوشته افغانی متعلق به شیلخا کین شوشیناک
روی يك ظرف لعابی
از کتاب ملاحظات دمرگان گرفته شده است

فصل ششم

ایلام و بابل

من شیلخا کین شوشیناک فرزند شوتروک ناخوتنا یکفر قائد دلار و شجاع
برای سعادت و برکت حیات خود و حیات ناخوتنا و تومسر عزیزم و حیات
خانواده مان.

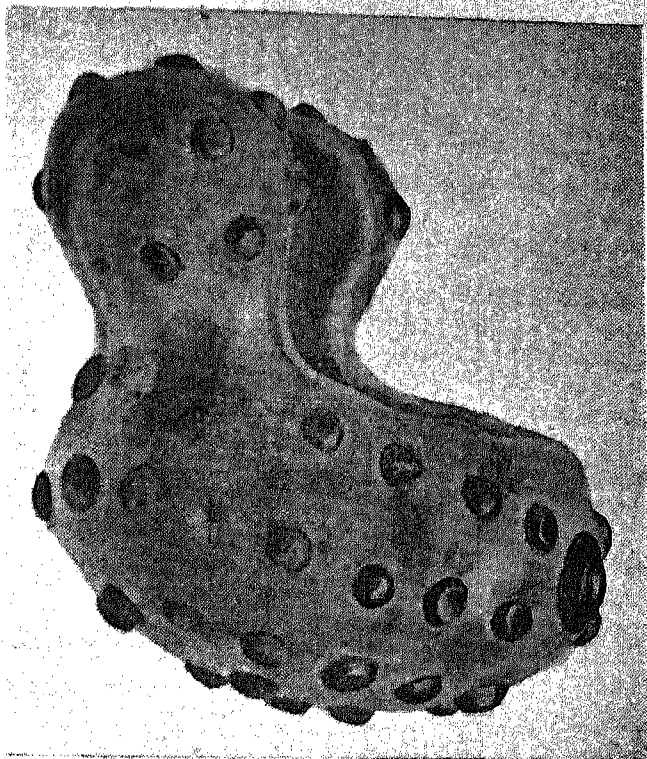
استیلای نژاد سامی بر سومری ها عاقبت به ترقی بابل مسجل
گرديد. علت پیشرفت و پیروزی سامی ها در محاربات طولانی
نژادی شاید از قرب و جوارشان به عربستان مهد پرورش نژاد سامی ، هجوم عشائریبناک
و جنگجوی زیاد بوده که متصل بدین قصد بیرون میآمدند که این نقطه حاصلخیز و
شاداب را تصرف نموده مسکن خود قرار دهند.

طلوع بابل

شکی نیست که عربستان مانند امروز خشک و بیحاصل نبوده که جمعیت زیاد
تواند در آن زندگی کند. ولی ممکن است همان اوقات خشکی باعث این جنگ ها و
تهاجمات قبایلی شده باشد و یا شهرنشین ها بواسطه جدال و قتال یا عارضه طاعون ناتوان
شده و یا بطوریکه ظن غالب است قوت و صلابت این قبایل باعث آن شده باشد. بهر حال
ترقی بابل یکی از برجسته ترین عصر تاریخی را تشکیل میدهد. شهرستان ناهبرده به تدریج
مرکز یک چنین شکوه و جلالی گردید که آوازه قدرت و عظمت و جلال آن تمام دنیای
قدیم را پر کرد.

پیش از آنکه روابط ایلام را با سلسله‌های سلاطین قدیم بابل در تحت نظر بگیریم خوب است نظری به ماقبل انداخته اجمالاً احاطه‌ای به احوال داخلی ایلام پیدا کنیم، میتوان تصدیق کرد که رویهمرفته ایلام از همسایگان غربی خود عقب تر و از حیث تمدن به آن درجه کمال نرسیده و کوهستانی بودن خاک این نظر را تقویت میکند. چه این مسئله باعث صعوبت ارتباط و رفت و آمد میشود و از وسعت اراضی حاصلخیز هم میکاهد، اطلاعات خیلی هم که در دست داریم مؤید صحت این نظریات است. بطوریکه معلوم میشود ایلامیان منظورشان از مساعی و اقدامات جهانگیری و مملکت ستانی نبوده بلکه فقط در خیال تاخت و تاز و غارت و چپاول بوده اند و قبل از آنکه استیلای خارجی باعث اتحاد و اتصال قبایل مختلفه متفرقه شود بنظر نیاید که تمام ایلام در تحت اطاعت حکمران واحد در آمده باشد و نیز یقین حاصل نیست براینکه چون بلاد جلگه زیر رقبه سلاطین بابل رفت نواحی کوهستان هم مطیع آن شده باشند. مسیو د'مهرگان را عقیده اینست که ایلامیهای کوهستان هیچوقت استقلال خود را از دست نداده اند، در هر صورت طول مدتی که تحت نظر است بقدری زیاد است که طوایف وحشی توانسته اند با سکنه جلگه متحد گردیده ملتی تشکیل دهند که رویهمرفته برای بابل و بعدها برای آشور حریف قابل بشمار میرفت. یکی از بزرگترین مشکلات در مربوط ساختن سلسله های قدیم ایلام با سلسله های بابلی ها فقدان نقطه ثابتی است که برای مطابقه تاریخ هر دو کشور مشترك باشد. بعضی از خطوطیکه د'مهرگان بدست آورده سلاطین متوالی چندی نشان میدهد که معابدشوش را ساخته و مرمت کرده اند، لیکن تا اواخر سلسله اول بابل تاریخ هیچیک از سلاطین مزبور را نمیتوان تشخیص کرد، بنابراین تا وقتیکه اطلاع صحیح بدست آید فقط باید بفهرست اسامی قناعت کرد، هر چند بر حسب تقدم و تأخر مرتب است لیکن تا موقع و مقام تاریخی آنها نسبت بتاریخ بابلی ها مشخص نشده چندان مورد استفاده نیست. از سلسله های قدیمه مزبور سلسله **باشا شوشیناک** که سابقاً مذکور داشتیم

اشکال مربوط ساختن
سلسله های قدیم ایلامی
با سلسله های سومر



۹- پوشاك بزرگ سر كه از سفال لعاب دار (برای زینت دیگر) ساخته شده
متعلق بدوره ایلامی است

و زبان نژاد سامیرا در یاد داشت های مذهب خود بکار برده است بنظر میآید که قبل از
سلسله اور بوده در صورتیکه سلسله خوتران تپتی گمان می رود متأخر باشد و چون
اعضاء این خانواده پاتسی شوش نامیده شدند ممکن است که آنها در طی مدت فرمائروائی
اور تبعه بابلی ها بوده باشند ، سلسله متأخر دیگر هم مذکور شده لیکن موقع تاریخی
ایشان معین نگردیده است .

فقط مسئله ای که از حقیقت آن میتوان مطمئن شد اینست که
یکسفر کوکا نشر نام تحت امی زدو سوم آخرین سلطان ولی از سلسله
اولی بابل در شوش حکومت میکرده است اما گمان می رود که آن

يك مقارنة تاريخی
حمی بین ایلام
و بابلی ها

پادشاهان شوش که سوکل^۱ خوانده شده اند چه مقدم و چه مؤخر، شاهنشاهی سلطان بابل را قبول داشته اند و محتمل است که این استیلا و نفوذ مستحکم نبوده جنگها و تاخت و تازهای محلی آنرا شدید و خفیف نموده باشد، چنانکه امروز هم در بسیاری از نقاط آسیا این ترتیب دیده میشود جاریست. یکی از کتیبه های متعلق بسلطان دیر^۲ که مینویسد « سرهای مردم انشان و ایلامرا شکستم » حکایت از همین احوال مینماید و ظاهراً پادشاه مزبور در دورهٔ سلسلهٔ نسین بوده است.

غلبهٔ ایلام و نتایج آن بیفایده نیست که بر طبق رأی و عقیدهٔ دیر^۳ نتایج غلبهٔ ایلامرا که یقیناً با شدت بلکه یکنوع سبعیت بوده ظاهر کنیم. آری آن تا این اندازه وحشیانه بود که کلیهٔ ساکنین بابلیلیا برای حفظ جان خود فرار کردند و بنابراین، نظریات نویسندهٔ فرانسوی باین واسطه بود که پرستندگان آشور بدرهٔ دجله فرار کرده قوم آشوری را تشکیل دادند و همچنین سکنهٔ جنوب کشور که در کنار خلیج فارس و جزائر آن که از آنجمله بحرین بوده است منزل داشتند بسواحل سوریه مهاجرت کردند و قوم فینیقیه را تشکیل دادند که در بحریمائی و بازرگانی و استعمار شهرت یافتند^۴ و نیز همین قوه باعث حملات طوائف هیکسوس بمصر گردید و بالاخره علت مهاجرت کلدانیان یعنی ابراهیم از اور شد که بعدها آن طایفه در دنیال هیکسوس ها بمصر رفتند و فرعون راعی ایشانرا بخوبی پذیرفت، اما کینگ^۵ در این باب جازم نیست و میگوید دلیل محکمی قائم نیست بر اینکه ایلام مدت مدیدی بر بابلیلیا استیلا یافته باشد و عقیدهٔ او اینست که بواسطهٔ فتوحات پادشاه ایلام آنکشور از قید تبعیت بابلیلیا بیرون رفت و ظاهراً متقسم بچندین دولت مستقل گردید. اما عقیدهٔ ما اینست که طغیان ایلامیها خیلی شدید بود و احتمال کلی دارد که اثرات آن در وراء حدود بابل نیز وارد آمده باشد^۶.

۲ - Dir

۱ - سوکل بمعنی وزیر یا فرماندار است نه يك امیر مستقل « مؤلف ».

۳ - این روایت امروزه از حلیه اعتبار تاریخی عاریست « مؤلف ».

۴ - وینکلر میگوید ممکن است که سلسلهٔ هیکسوس از همان مهاجرین سیل آسیا جزیرهٔ العرب که اول خاندان بابل را تأسیس نموده اند تشکیل یافته باشد. رجوع شود به صفحهٔ ۶۰ کتاب او موسوم به تاریخ بابل و آشور. هال آنرا معلول حملهٔ آریین به شمال بین النهرین میدانند که مردم راندهٔ سوریه را بمصر سوق داد. رجوع شود به تاریخ باستان شرق نزدیک صفحهٔ ۲۱۲ « مؤلف ».

از علائم و نشان های آن ایام مجهول و تیره و آشفته که نسبت
از دیکتری را بین ایلام و بابل ضمناً در آن زمان تثبیت میکند
شرحی است در فصل چهاردهم سفر پیدایش تورات که ظاهر آن یکی
از قدیمترین قسمتهای تورات است منقول و نهایت جالب توجه است. در این جا از جنگی
که معروف به جنگ سلاطین اربعه با سلاطین خسه است شرحی ذکر شده و عین عبارت
آیه نهم از فصل مزبور اینست «با کدرلایمر ملک ایلام و تدعال ملک امتهاء و امر اقل
ملك شعار و اریوك ملك ثلاثار چهار ملك بائینج» مقصود از امتهاء طایفه گوییم یا برابر
شمالی بوده که قومی غیر سامی و ساکن آسیای صغیر بوده اند، از اینرو محتمل است که
تدعال پادشاه ختی یا قوم هتیت بوده باشد و امر اقل همان حمورابی پادشاه سومر و
اریوك ثلاثار نماینده سلسله لارسا و این ملوك اربعه ملوك سدوم و گو مره و دول دیگر
مجاور را مغلوب ساخته و ضمناً لوط را هم برده باشند و او بعد ها بواسطه ابراهیم نجات
یافت. باید دانست که غیر از این اسمی از کدرلایمر در تاریخ نیست اما ما می یابیم که حمورابی
قدردانان می باشد و در این هیچ تردیدی نداریم که ملک پادشاه ایلامی بدین نام یا حمورابی
متحد شده به مغرب حمله برده است، گو منبع وسند منحصر بفرد ما همان روایت عبرانی است.
عمر دولت ایلامی کم بود و از سوانح تاریخ آن چیز زیادی
اندک است. دولت ایلامی
زبردست نیست. چنین بنظر می آید که دولت نامبرده هر چند در
جنگ زبردست بوده است لیکن در اداره کردن کشور های گشوده خود نهایت زیادی
ظاهر ننموده و هر کشوری را واداشته است که ترتیبات و حکمرانی سابق خود را داشته
باشد و خراج سنگین بدهد و بقدریکه میتوان استنباط کرد سوری به مقدم بر هر کشوری
از دست ایلام رفته و بعد از آن ولایات مجاور دیگر نیز تدریجاً تحصیل آزادی نمودند
و آنگاه سلسله نینسین خود ایلام را در زیر استیلاي خویش در آورد و شواهدیکه در
دست داریم مبین براسامی سلاطین ایلامی است که در همان در کتبیه های پیشین سابق الذکر
پیدا کرده است. با اینکه نسبت بسابق معنوعات ما ترفنی زیاده کرده گشته احوال آندوره
هنوز خیلی مجهول و تاریک است.

طلوع فوت و قدرت سلاطین سامی که در دوره آنها بابل سوا
اعظم گردید یکی از بزرگترین وقایع تاریخی شمرده میشود
و خوشبختانه معلومات مانسبت بآنها بمراتب بیشتر است از
معلوماتی که نسبت بسلف آنها داریم. **کینگ** اسامی یازده تن
از سلاطین را که سلسله اول را تشکیل داده اند ذکر نموده است.
از مساعی جمیله پروفیسور **کلی**^۱ الواحی کشف شده که یکی از آنها مشتمل است
بر فهرست اسامی سلاطین لارسا و طول مدت سلطنت هر کدام و الواح دیگر روابط بین
لارسا و نیسین را نشان میدهد و ما باین وسیله توانسته ایم سلسله های مفقوده تاریخی
را تا اواسط الف سوم پیش از میلاد بدست آورده و بهم متصل و مربوط سازیم^۲.

اولین سلسله بابل
تقریباً از
۲۲۲۵-۱۹۳۶
قبل از میلاد

بزرگترین پادشاه این سلسله **حمورابی** است که ششمین سلطان
آنها و از ۲۱۳۳ تا ۲۰۸۱ قبل از میلاد سلطنت کرده است
و او پادشاهی بوده است هم مقنن و هم جهانگیر. مهمترین وقایع جنگی سلطنت
حمورابی مغلوبیت **رمسین** پادشاه ایلامی لارسا و تصرف بلاد پایتخت اوست که در سال
۲۰۹۳ قبل از میلاد مسیح اتفاق افتاده است و این واقعه ثابت میکند که بابل در
رقابتهای خود سر سیادت و تسلط بادول همجوار فاتح و مظفر بوده است، **حمورابی**
صاحب قانون معروف است که باسم خود او موسوم و قدیمترین قانونی میباشد که در
دست ماست، اگرچه بعضی قطعات از قوانین سومری نیز که خیلی عالی بوده و یقیناً
مأخذ و منشأ قانون **حمورابی** هم همان است بما رسیده است و چون بخاطر بیاوریم که
قانون **حمورابی** چندین قرن قبل از شریعت حضرت **موسی** تدوین شده و در نظر بسیاری
از فضلا اساس و مأخذ شریعت **موسی**^۳ میباشد معلوم میشود، **دهرگان** در کشف تخته

قوانین حمورابی

۱ - Professor Clay.

۲ - تاریخ بابل صفحه ۸۹ « مؤلف ».

۳ - این عقیده که قانون **حمورابی** مأخذ شریعت **موسی** بوده است امروزه در خیلی جاها تغییر کرده
و از بین رفته است، نکات بس قابل توجهی که در مشابهت آنها باهم استنباط و ذکر شده اند طوری هستند که
طبقاً دو قانون جاری بین دو قوم خویشاوند را در فرهنگ و تربیت و تهذیب همانند نشان میدهند در صورتیکه
از خصائص بابلی قانون **حمورابی** نشانی در مجموعه قوانین **موسی** نیست « مؤلف ».

سنگ کمر الهائی که قانون مزور بر آن منقوش است چه منت بزرگی بر ما دارد . رویه مرسته



۱۰ - در لوحه کتیبه قانون حمورابی

عکس فوق از روی نسخه بدل کتیبه مزور در موزه بریتانیا برداشته شده و اصل کتیبه در موزه لوور میباشد .

این کتیبه در سه هزار و شصده سطر بر روی سنگ یک پارچه منقش در بارغاف ۸ پا کنده شده است . بالای کتیبه شمشیر خداوند آفتاب نشسته در حالیکه از شاه هایش شعله میبارد و متن قانون را در دست گرفته ، حمورابی تسلیم میگردد .

قانون مزبور از جنبه اخلاقی عالی و نیز از جهت اینکه قانونی است سلطنتی و عرفی و جنبه مذهبی ندارد برجسته و قابل بسی ملاحظه است و از جمله موادیکه دارد ترتیبات راجع به قضات و سایر صاحبمنصبان و همچنین راجع بزراعت و مشروب ساختن اراضی و چرانیدن مواشی و بحر پیمائی و خرید و فروش بندگان و روابط آنها با مالکین ایشان و قواعد مزاجت و مجازات ضرب و آزار و احوال نسوان و میراث و سرقت و غیره میباشند و تا وقتی که آندولت استقرار داشته قانون مزبور اساس کلیه تمدن بابل بوده است.

امروز معلوم شده که سلسله اول بعد از آنکه بسبب منازعات دائمی با حکمرانانی که در فهرست اسامی سلاطین بعنوان سلسله دوم مذکور میباشند ضعف و تنزل یافته بود بواسطه هجوم و استیلای هتیت ها انقراض یافته است. حکمرانان یازده گانه از سلسله اول بر اقصای ناحیه جنوبی بابل که موسوم بکشور دریائی بود فرمانفرمائی میکردند و مؤسس سومری این سلسله که **ایلو مایلو** نام داشته در زمان **سمسو ایلونا** پسر **حمورابی** دارای استقلال شده است اما بنظر میآید که طوائف هتیت مدت زیادی بابل را نگاه نداشته اند زیرا که بزودی طوائف کسیت ایلامی جای آنها را گرفته اند و ایشان در دوره سلاطین آخری خاندان **حمورابی** هم شروع بتاخت و تاز در بابل کرده بودند، باری کسیت ها در تحت قیادت **گنداش** یا **گداش** طبقه ای را تأسیس کردند که سلسله سوم سلاطین بابل در سال ۱۷۶۰ قبل از میلاد محسوب میشدند، سلاطین اولی این سلسله (کسیت) با حکمرانان آخری سلسله دوم معاصر بوده و آنها قسمت جنوبی بابل را هنوز در دست داشته اند لیکن **ایگامیل** که آخرین پادشاه از سلاطین جنوبی است بداشتن آن ناحیه واقعه در کنار خلیج فارس قانع نبوده و به ایلام بخصوص دست اندازی نموده است اما او **لیم بوریش** پسر پادشاه **بورنا بورا** **ریش** منسوب رئیس کسیت او را شکست فاحش داده و از آن بعد طایفه کسیت که ارتباط خود را با ایلام غربی نگاهداشته بودند بلامنازع بر تمام بابل فرمانروائی نمودند.^۱

۱ - در خصوص مناسبات سه سلسله اولی بابل باهم و مداخله های پی در پی هتیت ها و ایلامی ها در امور بابل رجوع شود به کتاب **کیمنگ** موسوم به مطالعات در تاریخ مشرق، باب ۲ فصل ۴ و ۶، ص ۷۶ (مؤلف).

از احوال داخلی ایلام در دورهٔ سلسلهٔ اول بعد از حمورابی و پسرش

سمسو ایلونا که بالاخره پسر کودوره بوسگ پادشاه ایلام را

مغلوب ساختند چیزی معلوم نیست لیکن آثاری دیده میشود از

اینکه دولت مستقلی بوده است و عنصر غالب آن انزانی بنظر

میرسد. اشخاص مهم سلاطین این دولت خومین نو مئا و پسر او میباشند و یقین است

که پدر عمر خود را صرف محکم ساختن اساس دولت ایلام نموده و پسر مشغول انتظامات کشور

و مرمت معابد خراب شده بوده است و بواسطهٔ این اعمال دین پرورانه آجرهای بسیاری

که اسم او بر آنها نقش میباشد بدست آمده است.

اکنون بسلسلهٔ کسیت میپردازیم که منشأ آن از کوهستان زاگروس

در شمال ایلام بوده و قریب شش مائه بر بابل حکومت کرده است.

امروز این عقیده شایع است که طیفته مزبور آریسانی بوده و

خداوند معتبری که پرستش میکردند سوریبش^۱ یعنی خورشید

بوده است و محتمل است آنها جلوداران یا پیش قراول طوائف مهاجمی باشند که در فصل

هشتم این کتاب به ذکرشان خواهیم پرداخت و چنانکه استنباط میشود تأثیر آن پایتخت

بزرگ یعنی بابل کار خود را کرده و اخلاف آنها که بطور مهاجم و فاتح آمده بودند

در تحت تمدن عالی رعایای خود در آمده بر حسب ظاهر تغییر حال داده بایی شده بودند.

در زمان سلطنت سلسلهٔ کسیت در اواسط مجرای دجله دولت آشور طلوع نمود

و صورت عهد نامه ای بدست آمده که در مائه پانزدهم قبل از میلاد بین یکی از سلاطین

کسیت و پادشاه آشور بسته شده است.

در سال ۱۲۷۵ قبل از میلاد دولت شمالی موقت بر بابل مسلط شد و باز تقریباً

در ۱۱۰۰ قبل از میلاد ثانیاً استیلای موقتی بر آنجا پیدا کرده ولیکن خیلی کم دوام

بوده و در هر دو موقع عاقبت این کشمکشها برای لشکریان آشور بسیار بد بوده است.^۲

با مصریان نیز روابط برقرار بود و مکاتباتی بین سلاطین آن دو کشور واقع شده

۱ - سوریاش همان لفظ «Surya» هندی و «Helios» زبان یونانی است. رجوع شود به کتاب هال که

۲ - رجوع شود به فصل هفتم و مؤلف .

سلسله های ایلامی
معاصر با سلاطین
بابل

سلسله کسیت بابل
از ۱۹۴۵ تا ۱۱۸۵
پیش از میلاد
تقریباً

که بعضی تا کنون محفوظ مانده در دست است.

وقتیکه قدرت کسیت‌ها مبدل بضعف شد ایلام دارای نفوذ عظیم بوده و بالاخره آن سلسله در آخر کار خود مجبور شد تبعیت ایلام را قبول کند.

در زمان این سلسله بود که در بابل اسب را بطور عموم برای کشیدن ارابه‌ها بکار گرفتند، اگر چه حالا قرائنی داریم براینکه در زمان سلسله اول هم وقتیکه کسیتها در میان لشکریان بابل خدمت میکردند اسب تحت عنوان « حمار کوهستان » معلوم بوده است.

در این مدت مدید اوضاع ایلام بخوبی معلوم نیست، در اواخر دوره سلسله کسیت میخوانیم که **خوربتیلا** پادشاه ایلام با **کوری گلزو** پادشاه بابل جنگ کرده و پادشاه ایلام که ببابل دست اندازی کرده بود مغلوب و اسیر شده و ظاهراً شوش هم مسخر گردیده است، چندی بعد **کیدین خوتروش** پادشاه ایلام بابل را ویران و مسخر کرده و بسیاری از سکنه آنرا باسیری برده است.

از جمله سلاطین جنگجوی معتبر آن دوره **شوتروک ناخونتا** بوده که بابل را مسخر نموده و شهرها را غارت کرده و نفایس صنعتی آنها را بشوش حمل نموده است. الحق این عمل موجب امتنان و تشکر است که کاوشهای مسیو **دومرگان** در شوش این اندازه مثمر ثمر شده و چیزهایی نفیس بدست او آمده که از جمله ستون سنگی

شوتروک ناخونتا
پادشاه ایلام
سال ۱۱۹۰
پیش از میلاد
تقریباً

نرسمین است که این پادشاه از بابل بشوش برده و عالم عتیقه شناس فرانسوی بعد از سه هزار سال آنرا کشف کرده است. مجسمه **مردوک** را که رب النوع مهم بابل بوده نیز برای تکمیل فتح و ظفر در آترمان به ایلام بردند و سی سال باسیری نگاهداشتند و این هجوم و تاخت و تاز از طرف ایلام بالاخره انقراض سلسله کسیت را فراهم ساخت.

جانشین **شوتروک ناخونتا**، **شیاناکین شوشیناک** است که اداره کننده بزرگی بوده و در ساختن ابنیه هم اهتمامی داشته است و مسیو **دومرگان** از او باید خیلی ممنون باشد زیرا که هر معبدی را که مرمت کرده اسم بانی او را نیز ذکر نموده است بلکه کتیبه

اولی را که بانی برای انقای نام و عمل خود در آن بنا قرار داده بزبان سامی عیناً نقل کرده و ترجمه انزانی آنرا هم بر آن افزوده و نتیجه اینکه از کتیبه‌های اولی دو نسخه دیگر داریم که فاصله دوهزار سال نوشته شده و قدمت قوم ایلام را بر ما ظاهر میسازد و اینموقع بهترین دوره های صنعت و ادب ایلام بوده و ستونهای سنگی و برنجی و آجرها و کتیبه های آن عهد فراوان است .

سلسله جدیدی از بابل بر ایلامیها غلبه کرده و مردوک را بابل بر گردانید و این امر بدستاری نبوکد نصر اول واقع شد که شخص مهم سلسله پاشامیباشد، این تسمیه از جهت اسم یکی از محلات بابل است و او آخر پادشاهی است که استیلای بابل را تادریای مدیرانه رسانیده و از انتهای امر او تا اواخر آندوره که در حدود ۱۰۵۳ قبل از میلاد بوده است اطلاعات قابل اعتماد خیلی کم در دست است و احتمال کلی دارد که در تمام اینمدت غلبه و استیلا با ایلامیها بوده است .

سلسله پاشه^۱ بابل
از ۱۱۸۴ تا ۱۰۵۳
پیش از میلاد
تقریباً

سه نفر پادشاه متعلق به سلسله دوم صفحات در بانی بیست سال سلطنت کردند و سلسله دیگری که آن نیز دارای سه پادشاه است جای ایشانرا گرفت که تقریباً بیست سال فرمانروائی نمود و آن موسوم بسلسله بازی ها میباشد و در آن موقع باز ایلامیها در بابل ظاهر میشوند و سلطانی از ایلامیها را بر تخت میبینیم ولیکن زیاده از شش سال سلطنت او دوام نداشته است (از ۱۰۱۱ تا ۱۰۰۶ قبل از میلاد تقریباً) .

صفحات در بانی و سلسله
بازی ها از سال
۱۰۵۳ تا سال ۱۰۳۳
قبل از میلاد تقریباً

همین امور دلالت دارد بر اینکه بابل در آثرمان بحال ضعف و ناتوانی افتاده و علت آن هم تاخت و تازهای طوایف بدوی گونی در زمان سلطنت سلطان غضب موسوم به آداد ایلوایدینا یکی از جانشین های نبوکد نصر اول بوده است ، طوایف مزبور هم سومر را خراب کردند و هم آکد را و شهرها را غارت و معابد بزرگ را ویران نمودند و بالتیجه کشور را بحال ضعف و ناتوانی انداخته دولت را متزلزل ساختند .

۱۵۵۱ پلوایدینا در صدد برآمد که از آشور مددی تحصیل کند و برای این مقصود دختر خود را بزنی پادشاه آشور در آورد و طبیعی است که در چنین موقعی ایلام نیز سعی میکند که از این اوضاع استفاده کند لیکن نتوانست بر آن کشور تسلط دائمی حاصل نماید و تنها پادشاه ایلامی که بر تخت بابل جلوس کرد (ظاهر اسم بابی ۶۱-۱ پلو- او تسور را اختیار نمود) موفق بر تأسیس سلسله‌ای نگردید و این قضیه که بابل در آن زمان با اینکه بدست آشور و ایلام هر دو ضعیف و بی‌قدرت شده توانسته است نیمه استقلالی برای خود حفظ کند میشود آنرا بتهدید و خطرات دائمی حمله و تاخت و تاز قبایل تازه نفس نژاد سامی تعلیل نمود.

در این موقع که بابل را ایلامیها میچاپیدند و آشوریان هم آنرا مطمح نظر قرار داده بودند قبایلی از مهاجرین سامی نژاد که در تاریخ آنها را کلدانی میخوانند بانجا هجوم بردند و ظهور ایشان آغاز دوره جدید است. اینطایفه از مشرق عربستان آمده و از

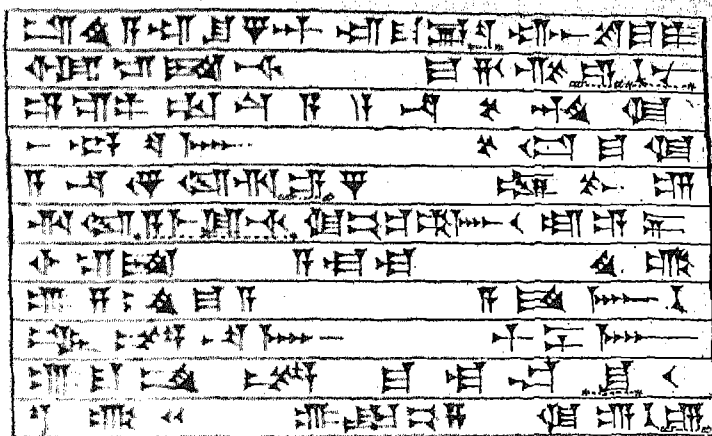
کلدانیان، ۹۷۰ تا
۷۳۲ قبل از میلاد
تقریباً

طرف جنوب وارد بین النهرین گردید و بنابراین مدعی ثالثی برای بابل پیدا شد. جنگهای عدیده‌ای که در این دوره واقع شده نمی توانیم شماره کنیم، و ^۱ **وینکلر** شرح آنرا داده میگوید اختصاص آن محاربات این بوده است که سلاطین کلدانی بامساعدت ایلام میخواستند تاج و تخت بابل و سیادت آشوریها را هر وقت در جاهای دیگر گرفتار نبودند بدست آرند.^۲ حاصل اینکه نزاع و هرج و مرج دائمی برقرار بود تا در زمان سلطنت نبونیتسر^۳، از سال ۷۴۷ تا ۷۳۲ قبل از میلاد که بواسطه تأسیس دوره جدید معروف میباشد بابل در تحت حمایت و استیلای دولت جدید آشوری درآمد.

۱ - Winckler

۲ - صفحه ۱۰۷ کتاب او که ذکر آن در سابق رفته و مؤلف «.

۳ - Nabu - natsir



کتابخانه آشور بانیال

(از کتاب کتابخانه های میخی آسیای غربی)

«تألیف سر. ح. ث. رالینسون مجلد ۵ صفحه ۶ گرفته شده است.»

تألیف سر. ح. ث. رالینسون

امپراطوری آشور و سقوط ایلام

من خاک شهرشوشان و شهر مادکنر و شهرهای دیگر را تماماً به آشور
کشیدم و در مدت يك ماه و يك روز من سرزمین ایلام را بشما می عرض
و طول آن جاروب کردم . من آن کشور را از عبور چشم و گوشت و
نیز از نعمات موسیقی بی نصیب نمودم و به حیوانات درنده و مارها و
جانوران کوبر و غزال اجازه دادم که آنرا فرو گیرند .

«کتابخانه آشور بانیال»

ولایت آشور اصلاً عبارت بود از ارانی متعلقه به شهری که موسوم

طلوع آشور

باین اسم بوده است و مانند بابل در تحت حکومت پادشاهی ها بود

و آنها نیز مانند حکمرانان بابل کم کم سلطان مقتدری گردیدند .

اولین دفعه که از شهر آشور ذکری میشود در نامه ایست که در زمان حمورابی

نوشته شده ، هنگامیکه بظاهر آن بلده هم جزو دولت آن پادشاه بزرگ بوده است . بین

۱۸۰۰ و ۱۵۰۰ قبل از میلاد، مملکت آشور نائل که با استقلال شده و بنای انبساط را گذاشته همواره از جانب شمال بسط یافته است. آشور که نام پایتخت قدیم است^۱ کم کم متروک شده ابتدای کلخی که امروز محل نمرود است و بالاخره نینوا مقر حکومت گردید و آن در سر تنها راهی واقع شده که بابل را با مغرب یعنی آشور مربوط و متصل ساخته و همینکه بنای ترقی و انبساط را گذاشته با طبیعه و ولایات مجاور خود را مسخر نمود، بیان این مطلب در اینجا جالب توجه است که چگونه آشور بچنان مقام رفیعی رسید که اصل سرزمینی را که منشاء دولت از آنجا بود مطیع ساخته و ولایات مجاور را در تحت استیلا و خراج گذاری خویش در آورد.

باید دانست که اصول حکومت بابلی ها روی طبقه روحانیون و ملوک الطوائفی تأسیس یافته لیکن قدرت آشور متکی بر طبقه فلاحان آزاد بود و این ترتیب منتهی بتشکیل سهمناک ترین قشونیکه در مشرق نزدیک دیده شده گردید، چه در واقع آشور مطلقاً بسته بقشون خود بود و همینکه فلاحان آزاد کم کم از میان رفتند و تمام شدند در صدد برآمدند که لشکریان مزدور اختیار کنند ولیکن این مزدوران تاوقتیکه مزد و غنیمت وافر داشتند خوب میجنگیدند اما همینکه دوره احتیاج در میرسد دولت را رها کرده و تنها میگذاشتند.

چون کتاب و نویسندگان رسمی آشور بانیبال وقایع مهمه دولت قدیم آشور گذشته آشور و بابلیان را در دفتری معروف بتاریخ معاصر یا اتفاقاتی که در يك عصر رخ داده همه را ضبط کرده اند میتوانیم بوسیله آن، تاریخ آشور را از مائه پانزدهم قبل از میلاد بدون اشکال معلوم داریم.

اول واقعه ای که ذکر شده معاهده ایست بین **کارینداشی**^۲ پادشاه سلسله کسیت و آشور ریمنی ششو پادشاه آشور بسته شده و تقریباً يك دوره بعد نامه ایست که یکی از پادشاهان آشور آشور یوبالیت دوم به **امنوفیس** چهارم فرعون مصر نوشته است و در این نامه اشاره بمراسلاتی میکند که جدش آشور نادین آخی به **امنوفیس** سوم نوشته

۲ - Karaindashi

۱ - و آن عبارتست از (Kala shergat) جدید.

و این مسئله بسی قابل توجه است. تقریباً در هزار و سیصد سال قبل از میلاد ۱۵۰۰ ایرانی اول دولت میثانی را که در شمال غربی بود منقرض ساخته و بین النهرین را متصرف شده است. پسرش شلمانازر اول تقریباً در سنه ۱۲۷۰ قبل از میلاد فتوحات پدر خود را امتداد داده و در دوره او پایتخت دوم آشور یعنی کلخی مابین دجله و زاب کبیر ساخته شده و در این دوره میثانی بالاخره منقاد گردیده و دولت بزرگ جنوبی یعنی بابل که آنزمان در تحت فشار و آزار ایلام بود نیز بدست او کولتشی نی نیبی در سال ۱۲۴۸ قبل از میلاد مسخر شده است. هر چند مردم بابل بالاخره مهاجرین را راندند و دولت آشور بواسطه اغتشاشهای داخلی قدرت خود را از دست داد و دوباره بمقام اول خود که تبعیت نسبت به بابل بود برگشت.

تقریباً در سال ۱۱۰۰ قبل از میلاد آشور باز تحت سلطنت تیگللات پیلسر اول دولت مقتدری گردید و آن پادشاه فتوحات خود را تا سر چشمه دجله بسط داده و تصویر او هنوز در آنجا منقوش است و کتیبه ای هم دارد که محاربات ثلاثه او را در آن ناحیه نقل میکند. این پادشاه چنانکه در فصل دهم ذکر خواهیم کرد به قسمت غربی فلات ایران هم دست اندازی نموده و از جمله کارهایی که کرده مغلوب ساختن هتیت هاست و تادریای مدیترانه رفته و عجب اینکه در آروند سوار کشتی شده و بحریمائی نیز نموده است و در این مسافرت و لشکر کشی با فرعون مصر هدایا رد و بدل کرده و فرعون يك نهنگ باو تعارف داده است. بالاخره پادشاه ذیجاه قشون خود را بجانب بابل برده پایتخت آن کشور را متصرف شد لیکن مانند دوره فتوحات سابقه عاقبت بخت او برگشت و مجدداً کشور آشور در تحت تبعیت درآمد.

واقعۀ مهمۀ این دوره هم برای آشور و هم برای بابل مهاجرت آرامیان طوائف آرامیان بوده که از عربستان خارج شده تقریباً از هزار و سیصد سال قبل از میلاد بنای تاخت و تاز بآن کشور را گذاشته بودند و در این وقت

۱ - هال، صفحه ۲۷ کتاب او که ذکرش در سابق رفته، مؤلف.

۲ - Tiglath - Pileser ۳ - Arvad

از کنار دجله در بین النهرین سرازیر گردیده و اگر چه در بابل کلدانیها که هنوز بطرف شمال در حرکت بودند با ایشان مقابل شدند و همچنین طائفه سوتی که سابقاً جزو معظمی از آن کشور را اشغال و با خود آرامیان از حیث نژاد قرابت داشتند بجلوگیری ایشان پرداختند معیناً از آن ببعد طوائف نامبرده اهمیتی پیدا کرده و منشأ آثار گردیدند. آنها ظاهراً در آشور تمام کشور را متصرف شدند و همین هجوم و مهاجرت بود که دولت قدیم آشور را خاتمه داد ولی کیفیت انقراض آن دولت بدرستی معلوم نیست و مسئله قابل توجه این است که در ۱۲۰۰ قبل از میلاد آرامیان دمشق و حلب و سایر کشورهای سوریه را جزء متصرفات خود قرار داده تجارت مهمی تشکیل دادند و در ۱۰۰۰ قبل از میلاد الفبائی را که از فینیقی ها گرفته بودند در تحریرات خود بکار بردند و تجارت و خط آنها در طول و عرض شرق نزدیک و میانه، تأثیراتی بخشیده و متدرجاً ولی مسلماً خطوط آنها جانشین خطوط میخی گردید.

وقتیکه آشور مجدداً قوت یافت ابتدا طوائف آرامیان را مطیع

خود کرد و بعد از آن بهر جانب فعالیت جنگی عجیبی ظاهر

ساخت و از سر چشمه دجله گرفته تا نهر الکلب واقع در نزدیکی

بیروت معرض تاخت و تاز لشکریان آن دولت گردیده و حصارهای

آشوری در نهر الکلب موجود است و بنظر مسافری میرسد.

دولت میانی آشوری از

سال ۹۰۰ تا سال

۷۴۵ قبل از میلاد

تقریباً

در این دوره سلطنت ادداد نیراری دوم از سال ۹۱۱ تا ۸۹۰ پیش از میلاد

اهمیت مخصوص دارد زیرا که از سال ۸۹۳ پیش از میلاد وقایع مرتباً مضبوط است و

بقول مسیو هال تاریخ باسنوات صحیح شروع میشود. بنا براین وقتیکه آن پادشاه از جد

خود تیممالات پیلر سوم ذکر میکند میدانیم که نامبرده معاصر سلیمان و شیشاک بوده

است. بزرگترین پادشاه جهانگیر این سلسله آشور نات سیر پال است (سال ۸۸۴ تا

۸۶۰ قبل از میلاد) که دولت را بحدود سلطنت تیممالات پیلر اول رسانید و نام بلند

او بواسطه بیرهی و سببیت که نسبت با سرای جنگی نشان داد لکه دار شد چه تمام آنها

را از کوچک و بزرگ وزن و مرد همه را بمیخ چوبی بسته وزنده سوزانیده است. پسر

شاهنژاد دوم بتسخیر دمشق که پادشاه آن با اهاب پادشاه اسرائیل متحد بود موفق نگردید لیکن در بابل پیشرفت کرد و بر آنکشور تسلط یافت ، تشکیلات قشونی آشور که ویرا دولت فاتح در شرق نزدیک معرفی نمود در پرتو اقدامات این دو پادشاه بود . در اینوقت ایلام صعب الوصول و جنگجو بود و مصر اگر چه ضعیف داشت اما دور افتاده و باینواسطه فقط این دو کشور از حملات مصون بودند و بنابر این آشور دوباره باعلی درجه شوکت و آوازه خود رسید لیکن در این نوبت نیز توانست ممالك مفتوحه را نگهداری کند و علت عمده آهم طلوع دولت اورارتو یا آرات بود ، حاصل اینکه کشورهای تابعه آشور باز از هم متلاشی شده دارای استقلال گردیدند و دوره مذکور بواسطه انقلاب و شورش خاتمه پیدا نمود .

بالاخره رئیس شورشیان تحت عنوان پول یا قبیلات پیلر

دولت جدید آشور از
سال ۷۴۵ تا ۶۰۶ قبل
از میلاد

چهارم بر تخت جلوس نمود و در زهن او آشور دولت معظم مقتدر آسیای غربی گردید یعنی از فلان ایران تا دریای مدیترانه در تحت استیلای او درآمد و ده از مصادیق این پادشاه و مقدمه بقی بود.

جهانگیر مذکور اول دفعه به بابل لشکر کشید و آرمین و کدانه را در آنجا شکست داد و شاهنشاهی بابل را حاصل کرد و نبوتسمیر پادشاه بابل در تحت حمایت آشور درآمد . در طرف شمال هم چندین جنگ با اورارتو نمود و اگر چه نتوانست وان را که پایتخت بود مسخر نماید لیکن ولایات جنوبی آنرا متصرف شد اما چیز بیه بیشتر محل توجه است محاربات غربی اوست ، چه بواسطه فتح آخری دمشق در سال ۷۳۲ قبل از میلاد فلسطین از معاونت دولتی که به تنهایی مابین او و آشور حایل بود محروم گردید و پس از یک سلسله جنگهای متوالی بالاخره فوئدنه وارد شد و بعنوان پادشاهی سومر و آکد «دستهای بل (رب النوع) را گرفت» .

سارگن دوم که بتخت آشور رسید مؤسس سلسله جدیدی محسوب

سارگن دوم از ۷۲۲ تا
۷۰۵ قبل از میلاد

میشود و چنین بنصر هر سارگن سلاطین بلاد سمنه و بامتیازات کهنه و روحیون شتخت زده به دست آمد و نمون که آن سلسله دارای

املاک بسیار و ضمناً از مالیات معاف بودند و بنابر این فلاحان آزاد از میان رفته و جماعتی از بندگان یا اسرای جنگی جای ایشانرا گرفته بودند. چون سلاطین آشور با این ترتیب مخالفت میکردند کهنه اسباب انقلاب را فراهم آورده سارگن دوم را که دست نشاندۀ خودشان بود بر تخت سلطنت نشاندند و از آن بعد قوت سلطنت بواسطه قشون مزدور بود و لشکریان آشوری حیثیت قوه ملی را از دست دادند.

اول دفعه‌ای که آشور با ایلام در جنگ کرد در
جنگ اول بین آشور و ایلام
زمان این سلطان بود؛ **تینگلات پیلسر** با طوائف کوهستانی شمال شوش زد و خورد کرده و سایر سلاطین آشور هم با طوایف نیمه مستغلبی که در بین این دو دولت واقع بودند کشمکش پیدا کرده بودند لیکن تا وقتی که نواحی آرامیان شرقی دجله ملحق بابل نشده و **تینگلات پیلسر** سوم آنجا را مسخر نموده بود آن دو دولت که لامحاله دیر یا زود میبایست طرح خصومت بریزند مستقیماً و بلاواسطه یکدیگر تماس پیدا نکرده بودند، پس از یک جانب دولت آشور بود که بالنسبه متمدن و مرتب محسوب میشد و سایر مرزها و کشورها را ضمیمه خود کرده و آنها را تحت اداره خود در میآورد، از جانب دیگر ایلام بود که مثل اغلب اقوام مستقل منفرد و از میزان و نسبت قوه و قدرت خود با دولت همسایه بیخبر بود و به فیروزی خویش اطمینان داشت، از این گذشته سلاطین ایلام که از قدیم الایام بتاخت و تاراج معتاد بودند از اینکه ترقیات آشور مانع اعمال دیرینه ایشان میشود دل‌تنگ و متغیر بودند. درین صورت محل تعجب میشود که مابین ایلام و بابل عقد اتحاد بسته شود لیکن عزم و استعداد **سارگن** را بدرستی نشناخته بودند چه آن پادشاه همین که از مخبرین خود شنید که قشون ایلام از سرحد عبور کرده اند مصمم شد پیش قدم شود و هر دو دولت هر یک را جداگانه مضحک نماید، پس در حالیکه پادشاه ایلام منتظر اتصال و پیوند بقشون متحدین خویش بود لشکر آشور بدون ترقب ظهور کرد.

فریقین که اول دفعه باهم ملاقات میکردند در اسلحه و آلات جنگی باهم یکسان نبودند. پیادگان ایلامی زره نداشتند لیکن تیراندازان سنگین اسلحه آشوری زره پوشیده

بودند، ایلامیان در مقابل سپرهای بزرگ آشوریان سپر سبکی بدست داشتند و مغفر کوتاهی بدون جغه و پر کلاه از یکمشت پال یا دم اسب بر سر گذاشته و حربۀ ایشان عبارت از کمان و نیزه و دَبُوس و خنجر بود، آشوریان سپری بزرگ و کمائی بزرگتر داشتند، ارا به ایلامی نیز سبک تر از ارا به آشوری بود و سواران ایشان هم عدداً کمتر بودند بالاخره لشکریان ایلامی بیشتر از طوائف مستقل و نیمه مستقل کوهستان اطراف جلگه شوش ترکیب شده و در اینصورت ظاهر است که سپاه نامبرده با وصف شجاعت و دلیری اتحاد و استحکام یا حسن انتظام لشکر آشوری را که تقریباً در تمام شرق نزدیک سیر کرده و فتوحات نموده نمیتوانستند دارا باشند و با اینحال ایلامیها خود را یک حریف دلیر و خطرناکی بشنون آشوری نشان دادند.

ملاقات اول با کمال سختی واقع شد و جمع کثیری بهلاکت رسیدند و هر دو طرف مدعی فیروزی بودند لیکن آشوریها مجبور به مراجعت شدند و بنابر این جنگ دور بلورای آشوریها مغلوبیت محسوب میشد اگر چه شکست ایشان فاحش و بین نبود. پس در آنوقت منازعه و کشمکش متوقف ماند و سارگن دنباله عملیات شکست انگیز و حملات خود را امتداد داده در جریان احوال یک شکست سختی به لشکریان مصر وارد ساخت درصورتیکه سرزمین هنتها ضمیمه کشور آشور گردید و سلاطین یونانی قبرس نیز هدایا و تحف به نینوا فرستادند. تسخیر ساماریه^۱ و اسیری اسباط عشره^۲ ننی اسرائیل نیز در دوره سارگن واقع شده است.

اینک به سلطنت سناخریب پسر و جانشین سارگن میرسیم که بنابر آنچه در فصل سوم مذکور شد سناخریب در پی ایلام دست اندازی کرده است، منظور او همه مراکزهای هندی بود که میخواستند دولت جدیدی تأسیس نمایند و تریاک انداز به مقصود خود رسیده لیکن در حالتیکه لشکریان او مشغول تیراج سواحلی دریای ایلام بودند ایلامیها هم تحت فرماندهی گالودوش شمش سد را عرصه تاخت و تار خود قرار دادند

سناخریب از سال ۷۰۵
تا ۶۸۳ قبل
از میلاد

و حتی پسر پادشاه را نیز باسیری بردند.

انقلابی در ایلام واقع شده که کالودوش را در قصر خود محاصره کردند و بقتل رسانیدند. سناخریب بدون تأمل این واقعه را مقتضی شمرده بقصد استفاده آمد و این اول دفعه‌ای بود که قشون

جنگ‌های سناخریب
با ایلام

آشوری توانست جلگه پر ثروت شوش را عرصه تاخت و تاز خود قرار دهد و پادشاه آشور شرحیکه در نتیجه میگوید از این قرار است: «سی و چهار دژ و شهرهای بی‌حسابی که تابع آنها بود من محاصره کرده بیورش گرفتم و سکنه آنها را باسیری بردم و آنها را خراب و مبدل به تلّ خاکستر ساختم و دود حریق آنها را مانند دود قربانی بزرگ با آسمان پهن و وسیع بلند نمودم».

کودوران خون‌ندی که برای جلوس بر تخت خالی ایلام معین شده بود بکوهستان متواری شده در آنجا در تمام مدت این لشکر کشی آشوری ساکت و ناظر جریانات بود و سناخریب بواسطه این اظهار ضعف قوت قلبی یافته عازم شد به مادکتو واقع در کوهستان حمله کند، لیکن برف و بارانهای شدید قشون آشور را مجبور بمراجعت بجلسه نمود و از آنجا به نینوا برگشت و کودوران خون‌ندی بسبب مسامحه در جلوگیری از آشوریان مورد نفرت رعایای خود شده در سال ۶۹۲ قبل از میلاد بقتل رسید.

برادر کوچکش اوممان مینانو جانشین او شد و قشون ایلام بزودی بقوت و صلابت قدیم خود عودت نمود و پادشاه بابل چون چنین دید موقع را مقتضی دانست که با ایلام متحد شده دشمنی را که نسبت بهردو جبر و تعدی میکند از میان بردارند و برای اینکه دولت ایلام بتواند از مردمان فلات ایران لشکری جمع آوری کند خزائن ارباب انواع بابل را خالی کردند و در مدت قلیلی قشون کثیری فراهم نموده در کنار دجله با آشوریان روبرو شدند. این معرکه بسیار شدید و تلفات طرفین زیاد بود، لیکن سردار ایلامی و بسیاری اشخاص که بقول پادشاه آشور خنجرهای طلا بکمر داشتند بقتل رسیدند و عاقبت فریقین هریک بمقر اصلی خود مراجعت نموده هیچیک بظاهر غلبه و برتری بردیگری نیافتند.

در سال ۶۸۹ قبل از میلاد سناخریب دوباره بمیدان شتاقه و

بطرف بابل رفت و ایلام در این موقع با متحد خویش همراهی

نکرد زیرا که پادشاه آن مبتلا بمرض فلج گردیده بود، پس

بر حسب ظاهر بابل مقاومت طولانی نکرد و همینکه مسخر شد در این

نوبت آشوریان مثل دفعه سابق بر آفت و مهربانی با آن رفتار نکردند بلکه شهر را باختیار

لشکریان بیرحم سپردند و فرمان قتل و غارت دادند و این امر کاملاً اجرا شده و بابل

را با خاک یکسان کردند، در ازای طغیانهای متوالی سکنه آن، نهر آبی که بود روی

خرابه های شهر برگردانیده و هر چه بود بر باد دادند.

این پادشاه جدید اول کاری که کرد شروع بترمیم بابل نمود و

در همین سال خرابی آن تعمیر و دیوار و بروج و دروازه های

آن باتمام رسیدند. در سال ۶۷۴ قبل از میلاد خومبان کالداش

دوم پادشاه ایلام ناگهان به بابل حمله برد و تا سپهر پیش رفته در

حالیکه پادشاه آشوری در جای دیگر سرگرم بود و چون پادگان

آشوری قوه مقابل با ایلامیها را در میدان جنگ نداشتند مه چین مظفر و منصور بدشوش

برگشتند. چند روز بعد پادشاه ایلام در گذشت و برادرش موسوم به اور تاکو بجای او

بتخت نشست و ارباب انواع را که از سپهر آورده بودند برگردانید و در ازای این مهربانی

چون ایلام گرفتار قحط و غلا شد اسرهدون از مساعدت و معاونت مضایقه نمود.

شاهکار سلطنت اسرهدون فتح مصر بود و اگر چه آن کشور

سابقاً هم از آشوریان شکست خورده بود لیکن تا این زمان هیچوقت

بلادش مسخر و اراضیش خراب نشده و شاهزاده ختمهایش باسیری

نرفته بودند. بعد از این جنگ قدرت آشور بمنتهی درجه رسید و تمام دیسی متمدن را

باستثنای ایلام در تحت اقتدار خویش در آورد و چیزی نگذشت که ایلام هم سرتمکین

در پیش نهاد.

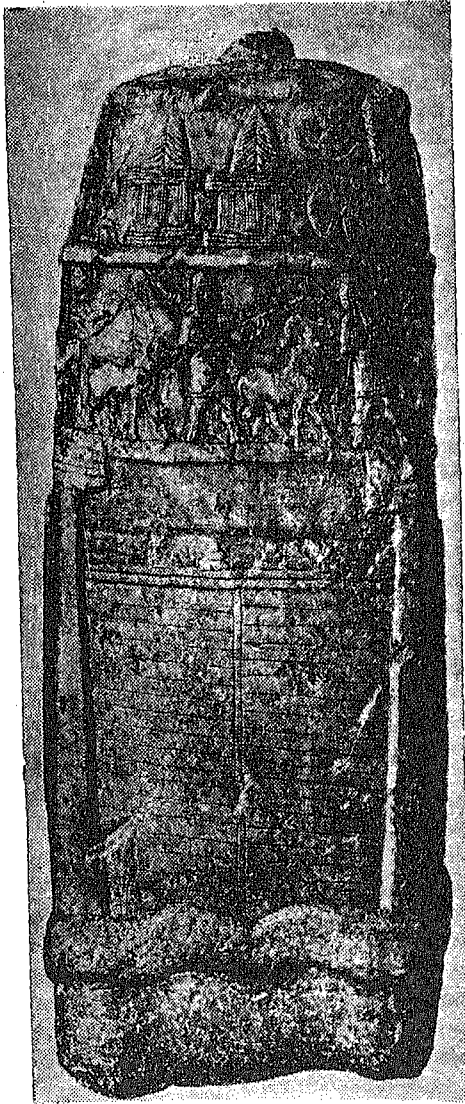
✓
تسخیر و غارت بابل
در سال ۶۸۹ قبل
از میلاد

اسرهدون از سال ۶۸۱
تا سال ۶۶۹ قبل از
میلاد و روابط
او با ایلام

فتح مصر در سال ۶۷۰
قبل از میلاد

چون اسرهدون در گذشت آشور بانیپال جانشین او گردید و برادر او شمش شومو کین پادشاه بابل شد. ابتدا این پادشاه جدید تمام مساعی خود را مصروف فرونشاندن آتش طغیانی

آشور بانیپال از سال ۶۶۸ تا سال ۶۲۶



۱۱- یک سنگ سرحدی ناتمام متعلق بدوره کاسیت (ایتونی تیر خود را می شکند)

نمود که در سال ۶۶۸ قبل از میلاد در مصر تحت تیرها که پادشاه ایتونیان روشن شده بود و او شکست خورده طرف نوبه فرار کرد.

در سال ۶۶۵ قبل از میلاد در حالیکه لشکریان آشور هنوز در مصر بودند ایلامیها موقع را برای استفاده مناسب دانسته ناگهان در تحت ریاست اور تا کو از دجله عبور نموده بنای تاخت و تاز را در آن کشور گذاشتند و چون استحکام بابل زیاده از آن بود که بتوانند آنرا مسخر نمایند بعادت دیرینه خود غنائم زیاد جمع کرده به شوش مراجعت نمودند لیکن اور تا کو در گذشت و مقارن اینحال بعضی بزرگان دیگر نیز از بین رفتند و ایلام مبتلا بهرج و مرج گردید. برادر اور تا کو که نوم مان نام داشت بجای او نشست و در صدد برآمد که باز ماندگان برادر خویش را اعدام کند لهذا شصت نفر از شاهزادگان با اتباع

کثیر بدربار بانیپال فرار کردند و در آنجا چنانکه انتظار میرفت بخوبی پذیرفته شدند چه باین واسطه ایلام ضعیف و گرفتار جنگ داخلی میگردد و این تدبیر مفید افتاد یعنی همین اختلافات خاوادگی اسباب انحطاط ایلام شد. در این ضمن آشور بانیپال و قشونش مجدداً از رود لیل بالا رفتند و بشهر تب رسیده آنرا غارت کردند و دوتا از مسله های جزو آرایش معبد آمن را به نینوا حمل نمودند.

توم مان چون بر تخت ایلام مستقر شد با گمبول که گذرگاههای

حج اول بابل

دجله را در تحت تصرف داشت متحد گردید و بدینوسیله راه بابل

با ایلام

برای او بازگشت و قبل از آنکه از سرحد عبور کند آشور بانیپال

را باین جنگ و تسلیم فراریهای ایلام مخیر گردانید چون تسلیم فراریان برای پادشاه آشور ننگین و بمنزله اذعان ضعف و عجز بود جنگ در گرفت. اگر چه بنابر آنچه از کتیبه ها مستفاد میشود آشور بانیپال چندان رغبتی باین امر نداشت لیکن چون از ارباب انواع استشاره کرد جواب اطمینان بخش رسید و لشکر آشور بطرف سرحدات ایلام روانه گردید.

این سرعت حرکت غیر مترقب توم مان را سر اسیمه نمود و او قوای

حج تولییر ۶۵۹

خوش را جمع آوری کرده آهسته بطرف تولییر که شهری نزدیک

قل از میلاد

شوش بود عقب کشید و میسرۀ خود را بکارون و ممینه را به بیشه

تکیه داده مهابای محاربه قاطع گردید و ضمناً چون تمام عساکرش نرسیده بودند یکی از سرکردگان را که ایقونلی نام داشت نزد دشمن برای مذاکره صلح روانه کرد تا بدینوسیله فرصت و مجال پیدا کند، لیکن پادشاه آشوری منتفت شد که آن حبیبه است و حکم داد فرستاده را سر بریدند. جنگ در گرفت و مدتی نتیجه معوق بود، عفت آشور به میسرۀ ایلامیان را بکارون راندند تا اینکه رودخانه بواسطه نعلش آمد و آمد مسدود گردید و بقیۀ سپاه شکست خورده در پناه بیشه ها بکوهستان فراری شد. توم مان دیر نه جنگید و حملات پی در پی بردتا مجروح گردید پس سوار عرابه شده دست بر رکبتش گذاشت و از چرخهای عرابه بدرخت خرمائی برخورد پادشاه بزمین افکند شدت عفت آشوری بر دشمن بود.

تاریخ ایران

و یکنفر از شاهزادگان تبعید شده ایلامی در عالم کینه جوئی برایشان فرماندهی مینمود، **توم مان** دوباره مجروح شد و از اینکه دشمن را در تحت امر ایلامی دید دلش بدرد آمده به پسر خود فریاد زد که با تر زن، آنحوان ترش بخاطر رفت و خود مجروح گردید و بضرب



(از تخته سنگ ایوان نیوا که در موزه لندن است گرفته شده)
۱۲ - تصویر آخوین تیر قوم مان

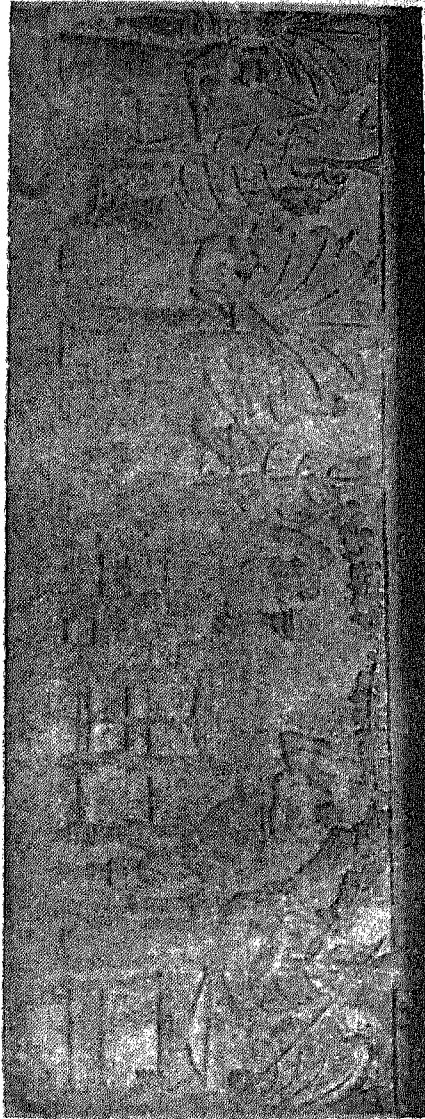
دبوس شاهزاده ایلامی از پا در آمد، **توم مان** را هم سر بریدند و سرش را به بنوا فرستادند.

وقایع مذکوره در نقوش آشوری تصویر شده و نقوش نامبرده در موزه انگلیس موجود است و معلوم میدارد که تعاقب پادشاه فراری از میان نخلستان ابوهی واقع شده تصاویر

را هم خیلی حساس و جاندار ساخته اند. باری بر حسب عادت آشوریان این فتح بزرگ منتهی شد باینکه لشکریان را بدم شمشیر گذرانیدند و ژنرالها و افسران ارشد را زنده پوست کنندند و رؤسای بزرگتر برای زینت آئین فتح و پیروزی نگاهداشتند.

خبر این انقلاب شوش مصیبت همان

روز به شوش رسید و باعث انقلاب شد. طرفداران شاهزادگان تبعید شده مخالفین خود را بزنندگان انداختند و با تشریفات و ازدحام باستقبال فاتحین شتافتند و در این موقع



۱۳ - آشور بانیال و ملکه در مجلس جشن
(سردقلم همان در محبت چپ بر یک درخت آویزان است)
از نقوش برجسته نینوا

خواجگان مقدس پیش قدم بودند. خلاصه بر طبق دستور آشور بانیپال پسر بزرگ اور تا کو که خوم بان ایگاش نام داشت بسلطنت معرفی شد و لشکریان آشوری بعد از اخذ خراج

به نینوا مراجعت نمودند.

شادی که آشور بانیپال بسبب این فیروزی اظهار کرده دلیل بر ترس آئین فیروزی آشور و وحشی است که از ایلام داشته است. رؤسای اسرار ازنده پوست کننده و بدن آنها را قطعه قطعه نموده بنقاط مختلفه کشور پراکنده کردند. سر **توم مان** را بعد از آنکه در موقع جشن و ضیافت بدرخت آویختند بدروازه نینوا نصب نمودند و اگر چه ایلام هیچوقت آشور را در میدان جنگ مغلوب نساخته بود لیکن با **اسر همدون** همسری کرده در بابل مکرر تاخت و تاز نموده و متتها دولتی بود که تا آئزمان آزادمانده آشور را تهدید میکرد و بنابراین معلوم است که آشور بانیپال باید از مقهور ساختن دشمن دیرینه و خراجگذاری او بسیار شاد باشد و حسن تدبیریکه بخرج داده شاهزادگان تبعید شده ایلامی را تشویق نمود که از نینوا یعنی محل تبعید خود اسباب تولید اختلافات داخلی را در ایلام فراهم آوردند جای تحسین است، لیکن نمیتوان فهمید که در حالیکه بر حسب ظاهر تسخیر و تصرف شوش در کمال سهولت بوده لشکر آشوری چگونه از دست درازی بآن محل خودداری نموده است.

بعد از آنکه برای ایلام چنین شکست وارد آمد و دست نشاندۀ آشوری طیفان بابل بتخت ایلام رسید بنظر میآید که تا چندین سال مهمی از آن ناحیه پیش نیامده باشد لیکن آشور بانیپال باندازه ای کبر و نخوت پیدا کرد که برادر خود او از او رنجیده چه بآن برادر فقط بطور نایب السلطنه بابل و حکمران رفتار میکرد که هر وقت اراده داشته باشد میتواند او را بردارد و بنابراین برادر نامبرده برخلاف پادشاه آشور در سال ۶۵۲ تشکیل اتحادی داد و دول تابعه او را داخل در این اتحاد کرد. **خوم بان ایگاش** پادشاه ایلام هم که طبعاً بمخالفت پادشاه آشور نبود باین امر مجبور شد چه آشور بانیپال از او تقاضا نمود که مجسمه «نه نه» را به اریک برگرداند و حال آنکه اطاعت این امر با حفظ تاج و تخت منافات داشت زیرا که تمام ملت ایلام نسبت بآن بت احترام و علاقه وافر داشتند و بنابراین همینکه سفرای بابلی **خوم بان ایگاش** را دعوت کردند و خزانه ارباب انواع خود را برای تقدیم حاضر نمودند دعوت را اجابت کرده و

ملت ایلام نیز از این جهت خوشوقت گردید.

جنگ شروع شد و لشکریان فریقین در تمام سال ۶۵۱ پیش از میلاد مراقب یکدیگر بودند و در این نوبت نیز آشور از اختلاف خانواده سلطنتی ایلام استفاده کرده باین معنی که تمام ماریتو برادر

جنگ دوم با ایلام
سال ۶۵۱ قبل
از میلاد

خوم بان ایگاش برضد او اسباب چینی کرده او را بقتل رسانید و تخت و تاج را تصاحب نمود لیکن برای اینکه معلوم کند که شیوه دولت تغییر نکرده است فوراً لشکر دیگری نیز بمیدان جنگ بر لشکریان قدیم اضافه نمود، اما سلطنتش دوام نکرد و یکی از نبعه مهم ایلام، انید، بغاش نام داشت بواسطه اوضاع آشفته کشور قوت قلب یافته نسبت باو عصیان ورزید و پیشرفت حاصل نمود بطوریکه تمام ماریتو مجبور شده به باتلافهای کنار خلیج فارس فرار کنند و در آن جا تجهیز کشتی نمود لیکن طوفان کشتی را بساحل برد و تمام ماریتو گرفتار شده او را به نینوا فرستادند و آشور بانیمپال با او مهربانی کرد و البته جهت این بوده که برای بعدها میخواست است او را آلت مقاصد خود قرار دهد. در هر حال یاغی نامبرده لشکر ایلام را از میدان جنگ خارج کرد و متحد ایلام یعنی بابل را تنها گذاشت.

بنابر آنچه مذکور شد آشور بانیمپال در مقصدی ب بابل آزاد گردید و بعد از محاصره طولانی آنرا مسخر کرد و همین رفتاری را که سناخریب در چهل سال قبل با آن شهر کرده بود تجدید نمود و هزارها از

تسخیر بابل
م. ق. ۶۴۸

سکنه آنرا در پیش گاوهای بزرگ بالدار بقتل رسانید.

در این موقع پادشاه آشور بحکم عقد مصمم شد که از اختلافات ایلام استفاده نموده استقلال آن دولت بی آزاره را خاتمه بدهد و برای

جنگ بابل با ایلام

این مقصود چنانکه طبیعی بود تمام ماریتو را بکار برد. مخصوصاً قبل از آنکه بابل مسخر بشود پادشاه آشور از ایلام تقاضا نمود کد انبهار که در طعن شربت کرده بود. تسلیم نمیداد اما جواب صریحی داده نشده بود بواسطه اینکه مصدحت ایلام در تقویت آن بود و چون

۱ - این اسم از روی قرائن و امارات موجوده از اسمی آری است و راجع شود به کتاب هال که در آن در سابق رفته صفحه ۲۰۱.

آشور معظم مسخر گشت که لازم بود برای ایلام از آن جلوگیری کند آشور بانیپال سفرای ایلامی را مرخص کرده برای پادشاه ایلام پیغام داد که اگر آن اشخاص را تسلیم نکنی میآیم و شهرهای تو را خراب میکنم و مردم شوش و مادکتو و خایدالورا باسیری میبرم و ترا از تخت بزمین میاندازم و دیگر برابجای تو میگذارم و همچنانکه سابقاً **توم مان** را از میان برداشتم ترا هم نابود میکنم.

در این میانه بزرگان ایلام **اند بگاش** را بقتل رسانیدند و **خوم بان کالداش** را بجای او گذاشتند و بنا برین موقع مناسبی برای آشور بانیپال پیدا شد، طرفداری **تام ماریتو** را بهانه کرد و آشوریان ویرا کمک نموده تا اینکه او دوباره داخل شوش گردید و دوباره بر تخت نشست ولی همینکه این امر انجام گرفت او سفاهت کرده در صدد قتل معاونین خود برآمد، آنها از این سوء نیت آگاه شدند و دوباره او را گرفته بزدان انداختند لیکن آشوریان برای اقامت در ایلام عده خود را کافی ندیدند تمام کشور را بغارت داده به نینوا مراجعت نمودند.

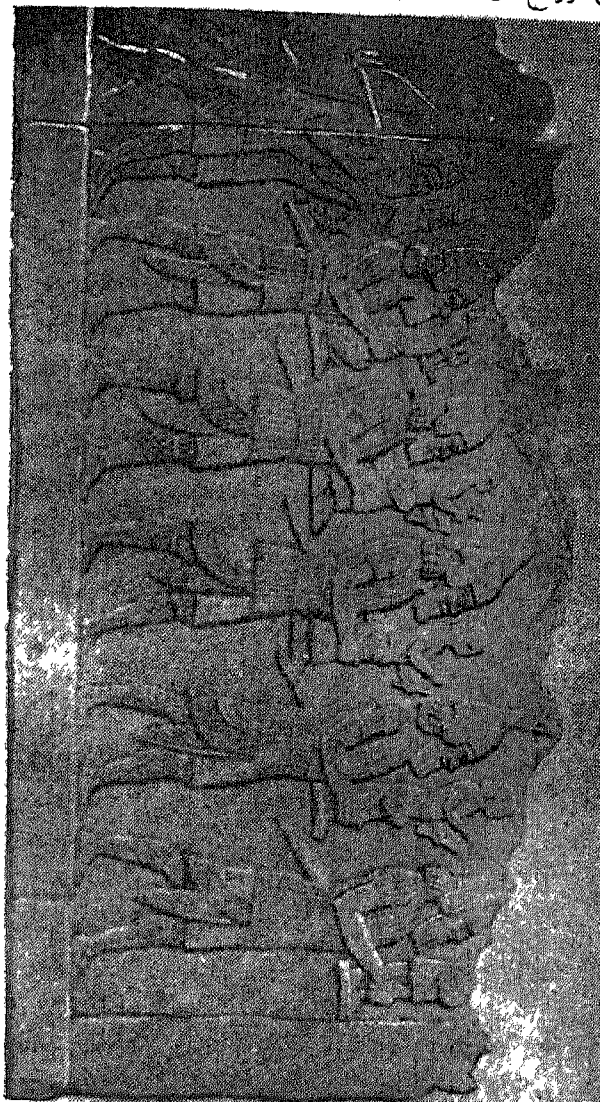
آشور بانیپال از نتیجه مختصر و ناقص این جنگ راضی نشده
تام ماریتو خائن را بمطالبه تسلیم کلدانیها و «نه نه» ربه النوع فرستاد
 اما **خوم بان کالداش** میدانست که تسلیم آنها مورث هلاکت خود

تسخیر و غارت شوش
 ۶۴۵ قبل از میلاد

اوست بنا برین مقاومت را اولی دانست الا اینکه در این موقع قوه آشوریان زیاد بود و بعد از آنکه چهارده شهر را سوزانیدند شوش را هم بتصرف خود در آورده و سابق برین لشکریان آشوری دو نوبت بعنوان مساعدت و کمک بشوش رفته بودند لیکن در این دفعه مبتوانستند حقد و کینه خود را ظاهر سازند و حرص غارتگری خویش را بدرجه کمال بموقع آرند چنانکه غنائم فراوان بردند، چه گذشته از خزاینی که سابقاً از سومر و اکد بانجا وارد شده بود طلا و نقره (سیم و زر) معابد بابل که ایلامیها در ازای معاونت بان شهر گرفته بودند نیز بچنگ ایشان افتاد. اما کن متبرکه را بی احترامی کردند. خزاین آنها را چاپیدند، ارباب انواع را باسی و دو مجسمه سلاطین ایلامی که از زر و سیم و برنج و مرمر

۴
 انچه اطوری آلود و سقوط ایلام

نود پهنوا فرستادند، بالاخره قبرهای دلاوران قدیم را نبش کرده استخوان های آنها را
 به دهنوا بردند و در آنجا جشن ها گرفتند، شراب خوارها کردند و باعتقاد خودشان باین
 واسطه چون ارواح آن اشخاص به استخوانهای پوسیده معلق است مذلت و خواری



۱۴- مجسمه های حدایان ایلام که آنها را از بوده به بیوا میبردند
 از کتاب آثار بیوا تألیف آ. ج. لایارد برگ ۱۰۱ شماره ۳۳

این اوضاع را بهتر درك خواهند کرد. خلاصه برای پر کردن پیمانه تلخی و عذاب ایلام در وقت سقوط او هر شرارت و بیرحمی که ممکن بود انجام دادند و حرقیل نبی در این باب میگوید «در آن جا ایلام و تمام جمعیتش هستند، قبرهای ایشان گردا گرد ایشان است و جمیع ایشان مقتول و از شمشیر افتاده اند»^۱.

بالاخره آشور بانپیال قادر شد که مقصود خویش را حاصل کرده
 «نه نه» را بعد از آنکه یک هزار و شصت و سی و پنج سال در اسیری مانده
 بود به ارج بر گرداند. آیا در تاریخ هیچ امری نظیر این واقعه
 دیده میشود؟ لشکر آشوری عاقبت در حال فتح و ظفر مراجعت کردند و ثروت شوش و
 جمع کثیری از بازماندگان سکنه آن شهر و نواحی اطراف آن را بردند. **خوم بان کلد اش**
 چندی فراری بود اما عاقبت مجبور به تسلیم شد و **آشور بانپیال** منتهای کاهیبایی خویش
 را در این قرارداد که آن پادشاه و **تام هاریتورا** با دو پادشاه مغلوب دیگر بجای اسب به
 عرابه‌ای که خود سوار بود بست و آنها را بدین شوکت و جلال بمعابد آشور و ایشتر کشانیدند.
 دولت ایلام منقرض گردید و اگر هم قبایل کوهستانی در آن
 جا باستقلال ماندند اسم ایلام و دولت او از خاطر هامحو شد و
 غبار افسانه و قصه بر روی آن نشست و مناسب آنست که قبل از رها کردنش يك لحظه
 نظری بر ماسبق تاریخ آن بیندازیم.

ایلام در اوایل امر دولتی غارت گر بود و بهمین حال در تمام مدت باقی ماند و در
 عین حال یکنوع خط و صنایع^۲ و تا يك اندازه تمدن مخصوصی را پرورش داد لیکن نسبت
 بکشورهای دیگر شیوه تاخت و تاز بیشتر داشت تا استیلا و تسلط و اهتمامی در اینکه آنها
 را تحت يك دولت مرتبی در آورد ننمود و وقتی هم که خواست فتوحات خود را تحت
 انتظام در آورد از عهده بر نیامد. نسبت بدولت بابل جفا کار بود و بدون ملاحظه و ترحم
 آنرا میدان تاخت و تاز قرار میداد و با اینکه وسایل او نسبت باندولت بی اندازه ناقص تر

۱ - باب ۳۲، آیه ۲۴ کتاب حرقیل نبی «مؤلف»

۲ - ایلام در ساختن جواهر آلات و ریختن فلزات از بابلها خیلی پیش بوده است «مؤلف»

بود اکثر اوقات موفق بدست برد و غنیمت آوردن بشوش میگردید. همینکه ولایات مابین ایلام و آشور از میان رفت و ایلام مستقیماً با آشور روبرو شد با وصف برتری انتظامات و تجهیزات قشون و مهمات حربی آشور دلیرانه با او جنگید و اگر نفاق و اختلافات داخلی نبود که در مواقع باریک همواره او را مفلوج میکرد بواسطه شجاعت خود و صعوبت مکان در مقابل قوه و قدرت آشور تا آخر نمیتوانست ایستادگی کند. بهر حال دولت ایلام باقی نماند و چنان عظمت و اهمیتش از خاطر ها رفت که استرابو در کتاب جغرافیای خود در باب شهر شوش میگوید کوروش آن شهر را پایتخت قرار داد بواسطه موقع و اهمیت و نیز از اینجهت که آن «هیچوقت از خود اقدام بامر بزرگی ننموده و همیشه تحت اطاعت ملل دیگر بوده است»^۱. چنین است رسم سرای سپنج!



يك سوار مدي

از كتاب لوزارد موسوم به «كلب دمتر» گرفته شده است

فصل هشتم

آريانه‌های ايران - اصل و منشاء و روايات آنها

من از ميان بلاد، اول سرزمين و کشور خوبی که آفریده‌ام همانا آريانه

ويجو (مسكن خاص آريانه‌ها) است . «وندیداد ۱۰۰»

يکی از مطلوب‌ترين مشاهدات شخص مسافر در ايران اينست که اراضي پست را که در بهار بطور موزی گرم ميشود ترك گفته باما کن مرتفعه که در آنجا آفتاب موزی نيست و خضارت و طراوت غلبه دارد صعود نمايد چه در واقع وارد اقليم ديگری ميشود. تا کنون آنچه بيان کردیم تمدن را در جلگه‌های پست باز نمودیم که انسان در اول امر در آنجا نشو و نما کرده و کم کم بلاد معظم از قبيل شوش و بابل و نينوا ساخته شده و بالاخره در آنجا تمام شرق نزديک و مصر قهراً در تحت استيلای بک دولت بزرگ مقتدر سامی نژاد قرار گرفته است .

اختلاف مابين اراضي
پست و نواحی
مرتفعه ايران

چون از آن اراضي پست و تمدن قديم بالنسبه عالی دور شویم بفلات ايران صعود میکنیم و در آنجا همچنانکه امور طبیعی متفاوت است سکنه هم با آنچه ديده‌ایم تفاوت دارند يعنی چون

استيلای آريانه در
اراضي مرتفعه

به فلات می‌رسیم از نواحی که در تحت نفوذ سامی‌ها است خارج شده به سرزمینی وارد می‌شویم که قوم غالب در آنجا آریانی است اگر چه می‌بینیم که دول متمدن تر بابل و آشور بر آنها نیز تأثیرات کلی کرده‌اند. از این بی‌عدد مقدرات تاریخ دنیای قدیم همانا کشمکش و نزاعی است مابین نژاد سامی جنوب و نژاد آریان شمال که بالاخره به مظفریت کامل نژاد های شمالی خاتمه یافته است.^۱

مسئله نژاد هند و اروپائی که غالباً آنرا مسئله آریان می‌خوانند
مسئله آریان (اگر چه لفظ آریان بیشتر راجع بطایفه هند و ایرانی است) در

وقتی که این مسئله مهم هنوز در مرحله اول از تحقیقات بود موضوع مباحثات بسیار شده است. در بدو امر این عقیده شیوع داشت که جماعتها از قوم آریانی از محلی که منشأ آنها بود حرکت کرده و قسمت‌های غیر مسکون نیمکره شمالی را مسکون ساخته‌اند. امروز عقائد بسیار تفاوت کرده و میدانیم زمانی را که ما از آن صحبت می‌داریم در آلمان دنیا قبلاً بواسطه نژاد های دیگر از نوع بشر مسکون بوده و بنابراین امروز قائلند بر اینکه فقط باید السنه خاندان آریان را مطرح گفتگو قرارداد و شاید که یک تمدن قدیمی آریان نیز قبل از انفعال لغات مختلفه آریانی از لغت اصلیه آن وجود داشته است.^۲

شکی نیست در اینکه ما میتوانیم سربلند باشیم از اینکه از اولاد آن طائفه اصلی آریان هستیم، لیکن متی را که سومریان و سمیت‌ها و نیز نژاد عجیب سواحل مدیترانه بر ما دارند و نباید آنرا فراموش کنیم اینست که تمدن آنها را آریه‌های وحشی اختیار کرده و ترقی دادند و هر چه بیشتر مبادی تمدن ما در تحت مطالعه درمی‌آید بیشتر ثابت می‌شود که تمدن ما میراث دوره های قبل است که بما رسیده است.

از مسائلی که محل اختلاف عظیم واقع شده اینست که طوائف
سرزمین اصلی آریان‌ها
آریان از کجا و از چه مرکزی خرج شده‌اند لیکن قرائن و دلایلی
بر کشف حقیقت موجود است؛ مثلاً این قوم یقیناً در زمینی ساکن

۱ - رجوع شود به «ارمنستان»، تألیف ج، ح، بر سقیمد صفحه ۱۷۲، مؤلف،

۲ - «نژادهای بشر»، تألیف دنیسکر، صفحه ۱۳۸، مؤلف،

بوده‌اند که آب و هوای برّی داشته و چنانکه پیداست دو یا سه فصل از فصول اربعه را بیشتر ندیده‌بودند. از لغت ایشان ظاهر میشود ساکن جلگه بوده و کوه و جنگل نداشته‌اند و فقط بعضی اشجار سخت جان از قبیل قان (غان) و بید در آنجا بوده است. ما امروز میدانیم که آریان‌ها از شمال آمدند و چون حرکات طوائف بدوی دامنه وسیع دارد بعضی را عقیده این است که مسکن اصلی آنها باید در بیابانهای وسیع شمال خراسان بوده باشد که بر حسب ظاهر در قدیم الایام حاصلخیز تر از امروز بوده و یا در جلگه‌های جنوب روسیه که مجاور و مشابه بیابان سابق الذکر و آب فراوان تراست، بعضی دیگر ناحیه جنوب غربی بحر خزر را منشاء اصلی آنطایفه میدانند و در هر صورت مطلب طوری نیست که بتوان رأی قطعی در آن اظهار نمود.

روایات آریانهای
ایران
آریانهای شعبه ایرانی که سروکار ما در اینجا با آنهاست اول از همه متمدن شده و قائل بوحدت خداوند گردیده و بنا بر این مورد توجه خاص میباشد. اینطایفه روایاتی داشته‌اند مشعر بر اینکه هجرت ایشان از منزل اصلی بسبب این بوده است که عامل شرحل ایشان را یخ بسته و غیر قابل سکنی نموده بود و شاید که معنی اینجرف این باشد که بواسطه تغییر آب و هوا مجبور به تغییر مکان شده‌اند چنانکه ظاهر آغلبه خشگی طوائف مغول را وادار کرد که بجانب مغرب هجوم ببرند و ضمناً بساط تمدن ممالکیرا که عرصه تاخت و تاز ایشان میشد برچینند.

در داستانهای ویژه^۱ به يك منزل از دست داده آریانم^۲ و یجوا اشاره شده است و چون بواسطه سرما مجبور به مهاجرت از آنجا شده به سغدا و مورو (در زبان یونانی سغدیانا و مرژیانا) رفته‌اند که اولی بخارا و دومی مرو و حالیه خوانده میشود، بواسطه ملخ و طوائف دشمن مجبور شدند سغدا را نیز ترك کنند و به باغدی کشور بلند رایت و بعدها بلخ نامیده شده بروند، از بلخ به نيسایا رفته‌اند و این محل را بانیشاپور یکی دانسته‌اند

۱ - رجوع شود به زندیداد . مؤلف

ولی بعقیده من اشتباه است چه ناحیه ناسایا یا سا که در مغرب عشق آباد واقع است بهتر مناسبست دارد. مراحل آخری این مهاجرت هرویو (هرات) و ویکرتا (کابل) بوده که آنرا زمین بدسایه وصف کرده اند و بعدها وقایع نگاران این ولایات را بدو قسمت منقسم نموده اند از استقرار که اروهیتی (اراجوسیه) و هیچومنت (هیلمند) و هپتا هندو (پنجاب) در سمت مشرق. اوروا (طوس) و هرکانا (کرگان) ، راگا (ری) ، و رنا (گیلان) و یاره ولایات دیگر طرف مغرب میباشد و ممکن است که این دسته بندی را برای این کرده باشند که تا طوائف آریان های هندی و ایرانی را توضیح دهند.

مکان آریانم و یجو را در قسمت شمالی آذربایجان حالیه فرض کرده اند اما مسیو ده رگان نظر صحیحی اظهار میکنند و میگویند در صورتیکه آریانم و یجو جزء شمالی قسمتی از آذربایجان بود میبایست طوائف آریان با مردمانیکه ساکن ارمنستان بوده و خط نوشتن میداشتند و بالنسبه متمدن بودند ارتباط پیدا کرده باشند حقیقت اینست که محل مزبور را به تحقیق نمی توان تعیین کرد. هر چند بواسطه اکتشاف توخاریک^۱ که قدیمترین صورت هندو اروپائی در سیریاست قسمت غربی این صحرای وسیع میتواند خوب دعوی کند که شایسته دقت نظر میباشد و داستان سابق الذکر بطوریکه بدست ما رسیده طول و تفصیلش چنانست که نمی توان آنرا قدیم دانست و ممکن است و قتیقه داستان بصورت حالیه در آمده آذربایجان را آریانم و یجو میپنداشتند و سر منزل اصلی که در شمال بوده فراموش کرده بودند معدلک فضلائى که در کتاب اوستا دست دارند بدین داستان اهمیت زیاد میدهند و شکی نیست در اینکه آن مبنی بر روایت بسیر قدیمه بوده است.

عقیده براینست که قوم ماد از جنوب روسیه ایران مهاجرت کرده و چون دولت اورارتو یا آرات را قوی یافتند و نتوانستند بر آن حمله کنند از آن احتراز نموده تدریجاً قسمت غربی فلات ایران را متصرف شدند.

۱ - « مطالعات » صفحه ۴۱۵ مؤلف

شعبه دیگر آریایی که پارسیان باشند از بیابان های شمال خراسان وارد مشرق ایران شده از ایالت کرمان عبور کرده فارس را مسکن خود قرار دادند، یعنی از نزدیکی زنده رود که ظاهراً همانوقت در تصرف طوائف ماد بوده تا خلیج فارس و حدود غربی آنها متصل بحدود طوائفی بوده که در تحت نفوذ ایلامیها بسر میبردند.

سلسله دیگر از آریایا با کتریا حرکت کرده امتداد جنوب شرقی را اختیار نموده از هند و کش گذشته پنجاب را مسخر نمودند. پشت سر این سه دسته ذکر هیرکانیها را میهنویم که ساکن ناحیه استراباد^۱ حالیه بودند و دنبال پارسیها کارمانیان میباشند که ولایت کرمان منسوب بایشان است. دیگر گذرزیان که در ساحل بلوچستان بوده و در اترزیان و اراخوسیان که اولی در نواحی شمالی بلوچستان و دومی در قسمتی از جنوب افغانستان مسکن گرفته بودند و آخر الامر مرزبهای مرو و باختریهای بلخ میباشند.

بعضی از کتبیهای خط میخی که جدیداً در بوغازك^۲ ای که عبارت از تیریای قدیم و پایتخت هتیت ها باشد کشف شده مشتمل بر معاهداتی است که مابین هتیت ها و متانیان که لاقلاً امرای و سلاطین آنها آریان بوده اند بسته شده، از جمله قراردادی است که از طرف خدایان وید - اندرا - و ارونا - نسایتا تونس (اسونیز) واقع شده است و آن نه فقط تصریح میکند که متانیان این خدایان را احترام مینمودند بلکه معلوم میدارد که در سال ۱۳۵۰ قبل از میلاد تاریخ عهدنامه مزبور، امتیاز و فرقی بین عناصر آریای ایران و هند وجود نداشته است ضمناً سند نامبرده تمدن هند را میرساند که نهایت قدیم نیست.

عقیده مسیو دمرگان^۳ اینست که هجوم آریانها به باکتریا دوهزار و پانصدسال پیش از میلاد واقع شده و قوم ماد در حدود دو هزار سال قبل از میلاد بشمال غربی ایران رفته اند و این مسئله که در فصل چهارم مذکور داشتیم که قوم کسیت که در

۱ - گرگان فعلی (مترجم).

۲ - مطالعات، صفحه ۳۱۴، مؤلف «.

حدود هزار و نهصد سال قبل از میلاد تأسیس يك سلسله سلاطین نموده و در زمان سلسله اول سلاطین بابل اسم آنها شنیده میشود در تعیین تاریخ این مهاجرت كمك میکند و قبل از آنكه هويت قوم كسیت كه یحتمل طائفه‌ای بودند از ماد تشخیص شود این مسئله باین تحقیق معلوم نمیشد.

ظاهر آنست كه از سکنه قدیم بعضی مقهور و برخی بكوهستانها رانده شده و جماعتی راهم متعرض شده و گذاشته اند كه با مهاجین مشرگاً زندگی كنند و هر گاه بنظر آوریم كه طوائف مدافع باید تلغات بسار دیده باشند و میدان تاخت و تاز هم وسیع و كوهستانی بوده معلوم میشود كه عقیده فوق معقول ترین فرصاست و تاریخ نشان میدهد كه این ترتیب با رفتار اكثر ملل فاتح موافقت دارد. قول هرودوت نیز این رأی را تقویت میدهد چه اساسی طوائفی را كه با هم مخلوط شده تشكيل يك ملت دادند نقل میکند بوزه 'یرانی سینی' استروخان 'ارزنی' بودی 'محوس' بودند، ممكن است چهار طائفه اول از طوائف نامبرده آریان بوده و بودی و محوس تورانی محسوب میشدند. قوه محوس را مهاجین دارای نوعی از كیش و پرستش دیدند كه با كیش آریانی مخلوط شده و بعدها تحت توجیه و تربیت زردشت ترقی نموده بصورت مذهبی درآمد كه امروز باسم خود او موسوم است.

قوم ماد و سکنه
قدیم

مهاجین آریانی قومی بدوی و گله دار بود. و اسب و مویشی و گوسفند و بز و سگ گله داشته اند. مسافرت ایشان با اربابه های زر و نقره شنیده می بوده كه چرخ و محور آنها را از يك پارچه چوب تراشیده خشن میساختند. عروس را بوسری میگریختند و خانواده مبنی بود بر اقتدار تام رئیس خانه یعنی پدر و تعدد زوجات هم معمول میداشتند. طلا و الكترم یعنی مركب از طلا و نقره و مفرغ را میساختند اما صنعت ایشان منحصر بعضی تزئینات و نقوش و خطوط معدود بوده و خط و نوشتن میداشتند آنها كم از بدویت خارج شده استقرار یافتند، رراعت آموختند، دهات و بلاد ساختند و تامت مدیدی اجتماع ایشان عبارت بود از قبائل چندی كه از يك دیگر مستعز بودند و چندان

اتصال و ارتباطی نداشتند لیکن در مواقع خطر و مهلکه بزودی با هم متحد میشدند .
 بعضی محققین گفته اند عقیده صحیحی است که هیچ مذهبی اختراع
 افسانه های آریانی

نمیشود و این حرف در باره زبان نیز صادق است یعنی هر دو امر
 بر نشو و نما و تبدلات تدریجی درست میشود و از آنجا که مذهب مبنی بر عقایدی است
 که افسانه ها و اساطیرا گریز آنها قرار نگرفته باشند البته تصرف کلی در آنها داشته و
 کمال اهمیت را دارد که بتوانیم آن حکایات قدیم اساسی را معلوم نمائیم و خوشبختانه
 افسانه های آریانی برای اخلاف باقی مانده و ما برای معرفت باحوال مبادی تمدن جدید
 از آنها استفاده میکنیم .

اولین اطلاعی که بر احوال آریان ها داریم بر ما ظاهر میسازد که آنها در مرحله
 پرستش طبیعت خالص و پاك بوده اند . آسمان شفاف و نور و آتش و باد و باران که اسباب
 حیات میشوند معبود ایشان بوده و ظلمت^۱ و خشکی را شیاطین ملعون می پنداشتند .
 در این مذهب شرك^۲ آسمان بر سایر خداوندان مقدم بود و خورشید چشم آسمان و برق
 پسر آسمان نامیده میشده است و میتوان گفت که اکثر مذاهب این افسانه هارا دارا
 بوده و عقاید مزبوره عمومیت داشته است لیکن اقوام آریانی مثل سومریان معتقد و
 مقید بجلب مساعدت و موافقت ارواح خبیثه نبوده اند بلکه توقع ایشان آن بود که
 ارواح طیبه باید با ارواح خبیثه طرف شده آنها را مغلوب سازند و ادعیه و قربانیهاییکه
 انسان میکند به غلبه آن مدد تمام میرساند و بنابراین از اوایل امر در نزد این قوم انسان
 مقام محترمى داشته و نسبت بخدایان چندان تذلل نمیکردند ، از برای آنها ادعیه میخواندند ،
 از ایشان استعانت مینمودند ، تسبیح و تجلیل میکردند . قربانی را برای ایشان میدادند
 و بالاتر از همه اینکه مشروب متبرك^۳ هوما^۴ را اهدا مینمودند لیکن از این ادعیه و قربانیها
 معتقد بودند به اینکه بخداوندان برای مجاهده با قوای خشکی و ظلمت مدد میرسانند

۱ - در خصوص ظلمت ، گاتاها و اوستای اخیر تفاوت دارند چه بر طبق گاتاها ظلمت مخلوق اهورامزده^۵

میشد (یسنا ۴۴) « مؤلف » .

۲ - هوما که بنینه همان سومای هندی است گیاهی است کوهستانی اما حقیقت و هویت آن معلوم

نیست « مؤلف » .

چنانکه حقیقتاً خیلی دلچسب است و قتیکه شخص در آن داستانها میخواند که چگونه نسبت به وارونا یعنی خداوند آسمان و همان رب النوعی که یونانیها ویرا اورانوس مینامیدند برستش میکردند و او را رب الارباب میخواندند و ادعیه برای او تلاوت میکردند و صفاتی معنویه برای او مذکور مبداشتند و مخصوصاً این محل توجه میشود که می بینیم رب النوع مزبور فوق العاده از دروغ متنفر است و این مسئله بر آریایها تأثیر کلی داشته و از کتیبه های بیستون و همچنین از بیانات هرودوت این فقره هویدا میشود.

آریورانی که با اسم همیتر خوانده میشود در معبودیت با آسمن شریک بوده و این هر دو مراقب ضامبر و اعمال مردم بوده وینائی و دانائی کامل داشته اند. همچنین آتش بصورت اصلی خود که برق باشد در منازعه دائمی خداوندان نور با قوای ضمت دخالت نموده داشته است و ذوق سرشار و طبع شاعرانه قوم آریان در وصف این آثار « شاد و صبیعت مخصوصاً خودنمایی میکرده است.



قسمتی از منظره شکار ایرانی
(تصویر روی يك ظرف گلی در موزه هرمیتاج)

فصل نهم

کیش مادیهها و پارسیها

آنها (پارسیها) رسم دارند که بر مرتفع ترین کوهها بالا رفته در آنجا برای زئوس رئیس ارباب انواع قربانی میکنند . این نام یعنی نام زئوس را آنها به تمام فضا و دایره سماوی اطلاق میکنند . علاوه بر این برای خورشید ، ماه ، زمین ، آتش ، آب ، باد هدایا تقدیم مینمودند ، در ابتدا فقط برای همین ها قربانی میکردند . (هرودوت . ۱۰ ، ۱۳۱)
ای اهورا ، مسئلت میکنم که مرا از حقیقت این آداب سازی که پیش از روز قیامت مردمان پاداش عمل خود میروند ؟ « سرود زردشت »

در فصل سابق پیوستش آریانیها نسبت بقوای طبیعت اشاره کردیم در این فصل^۱ باید همان موضوع را شرح و توضیح دهیم . این پیوستش طبیعت چنانکه هرودوت گفته است و ما عین آنرا در بالا مذکور داشتیم در نزد اقوام آریانی معمول بوده لیکن ایرانیها در

اشتراک مذهبی طوایف
آریانی ایران و
هندوستان

۱ - من در مسائل و مندرجات این فصل یعنی فصل حاضر بکتاب **زردشت** پیغمبر باستان ایران تألیف پرفسور ویلیام جیمسون مراجعه کردم ؛ مستر ادوارد در موضوع خدای ایران مقاله محققانه ای که برای درج در دائرة المعارف مذهب و اخلاق **هستی شناسی** نوشته بود نمونه اش را برای من فرستاد ؛ در اثبات تجدید نظر بکتاب آئین قدیم **زردشت** تألیف ژ . ح . هونتون که در مسائل گوناگون و مشکل مدققانه و نیز متصفانه اظهار نظر نموده مراجعه کرده ایم « مؤلف » .

دوره متمادی با آریانه‌های هندوستان اشراك مذهبی و فرهنگی داشته و دوره مزبور تا نزدیک باوقاتی که اینک ما از آن گفتگو میکنیم امتداد داشته است. آریانه‌های هندوستان کتاب آسمانی داشتند که آنرا ویداز یا معرفت میخواندند و این عبارت است از مجموعه زاید بر هزار سرود که فاتحین آریانی قدیم و پنجاب آنها را ضبط کرده بودند و چون بدوره قدیم هندوستان که کتاب مذکور ترتیب داده شده رجوع میکنیم می بینیم مانند ایرانیها در مرحله شو و نما بوده اند و همانطور قوای طبیعت را پرستش میکردند. خدا را هر دو طایفه بیک اسم میخواندند و این امر چنانکه ادواردس^۱ اشاره میکند دلیل بر آنست که معبودهای آنها یکسان بوده اند. یکی از اسامی پروردگار آسورا بوده که در سانسکریت آسورا ولی در اوستا اهورا تلفظ میشده و بمعنی خداوند بوده است. اسم دیگر دایوا^۲ بوده که به سانسکریت دواو در اوستا دیوا^۳ میگفتند و این لفظ همان کلمه هند و اروپائی است که بمعنی وجود آسمانی است و کلیه السنه آریانی این کلمه را بمعنی خداوند بکار برده اند بدین طریق که در زبان یونانی قئوس و در لاتینی دئوس و در فرانسه دیو و انگلیسی دیتی گفته اند.

در همان ابتدای دوره ویداز خداوندانی که موسوم به اهورا و دیوا بودند در نزد قبائل آریانی در مقام معبودیت با هم رقابت داشتند مثلاً در هندوستان دیواها سمت تقدم و برتری داشتند و آسوراها در ویدای بعدی بمنزله شیاطین محسوب میشدند. از طرف دیگر در ایران اهوراها سمت رجحان و برتری داشتند و احدی سمت مذهبی ایرانیان به اهورا علاقه گرفته و مقامی را که در هندوستان به آسورا میدادند بر آنها برای دیواها قائل شدند.

بعضی داستانها هم هست که هر دو کشور مشترك است^۴ و مهم تر

از همه ظاهراً قصه یمای دلاور می باشد که اصلایذی از اسامی آفتاب

در هنگام غروب بوده است و در او امر چند که هاتیرو آرنولد^۵

افسانه های هندی
ایرانی
یما یا جمشید

شیرین بیان میکند چنین عقیده داشتند که اول کسی بوده که مردم

را دلالت و راهنمایی کرده و اول کسی بوده که بر مشرق و مغرب مرگ رسیده و نابین

۱ - Edwards. ۲ - Dya. ۳ - Daeva.

۴ - در فصل دوازدهم این کتاب دوباره ای موضوع مطرح خواهد شد.

۵ - Matthew Arnold.

طبیعهٔ مبدل پادشاه اموات شده است. او دو سگ داشته است تیره رنگ و بزرگ پوزه و چهار چشم؛ در هر روز بقوهٔ شامهٔ خود جستجوی اموات میکرد و آنها را برای صاحب خود میآوردند و میتوانیم عادت را که در ایران میان گورها با سم «سگدید» معمول بوده است از آثار آن عقاید بدانیم. در اوستان مذکور است که هر کس بمیرد باید سگ زرد چهارچشمی یا سگ سفیدی که گوشهای تیره رنگ داشته باشد نزدیک او آورند زیرا که نگاه آن سگ شیطان را که میخواهد داخل بدن میت شود دور میسازد. امروز هم زردشتیان از قدمت این رسم بی خبرند، بر روی سینهٔ هر کس که احتمال مرگ او را میدهند پاره نانی میگذارند، هرگاه سگ آن نان را خورد آدم را مرده میندازند و بدخهٔ میبرند و کسانیکه حامل جنازه میباشد در نزد جماعت نجس دائمی محسوب اند و زندگی مفلوکی دارند.

زردشت پیغمبر ایران مؤسس مذهب قدیم ایرانیها زردشت است. در خصوص اسم و نیز شخص او عقایدی اظهار شده، که سخت مغایر با هم میباشد حتی اینکه بعضی منکر شده اند که زردشت شخص تاریخی باشد یعنی وجود حقیقی داشته باشد و از جمله عقایدیکه در همین اواخر در بارهٔ او اظهار میکردند اینست که آن نتیجهٔ افسانهٔ طوفان است که در همه جا بوده است ولیکن در این موضوع نیز مانند مسئلهٔ قوم آریایی نسبت به عقاید سابقین پیشرفت عمده حاصل شده اگر چه آنها که اقدامند البته افضلند. باری امروز با وجود قصه ها و افسانه هایی که موجب ابهام و تردید عقائد در بارهٔ او میشود معلوم گردید آن مصلح بزرگ یعنی پیغمبر ایران شخصی است تاریخی و حقیقی و تاریکی قدمت وجود او را محل شبهه و تردید نباید قرار بدهد.

اصل اسم زردشت زراتسترا که در لاتین تحریف شده و زُر آستر گفته اند بدرستی حقیقت آن معلوم نیست ولی کلمهٔ استرا همان اشتر است که در زبان امروز فارسی با مختصر تغییری موجود میباشد و این قول که پیغمبر نامبرده از اهل آذربایجان که یونانیها انروپاتن میخواندند بوده قرین قیاس است که نام مزبور در هر دو صورت متضمن لفظ اندر قدیم یعنی آتش میباشد بدین مناسبت که پیش از ایام زردشت کاهن را آندروان یعنی نگهبان آتش میگفتند. مولد او در ارومیه که در مغرب دریاچهٔ موسوم بهمین نام واقع است

دانسته اند، در ایام جوانی بحال تفکر و انزوا میگذرانیده و در آن اوقات هفت مرتبه
رویا برای او دست داده وسوس و امتحانات چندی را تحمل نموده بالاخره بعثت



۱۵ - تصویر آتیکده در قش رستم
(از کتاب صحت باستان ایران تأليف مارسیل دیو لافورگ کرده شده است)

خود را اطهار داشته وسالهای دراز چندان پیشرفتی حاصل نکرده چنانکه در ده سال اول
فقط یکنفر باو گرویده است.

پس به زردشت الهام شد که بمشرق ایران مسافرت کند و در گشتاسب اولین پادشاهی کیشمر^۱ در ولایت خراسان با ویستاسب که در شاهنامه فردوسی که ایمان آورده

گشتاسب خوانده شده ملاقات کرد. در دربار این پادشاه، ابتداد و پسر وزیر و بعد ملکه را معتقد ساخت، بین او و دانشمندان مباحثات رسمی بمیان آمد و در آن موقع خواستند بقوه ساحری بر او غلبه کنند زردشت غالب شد و خود پادشاه هم از معتقدین خاص مذهب جدید گردید چنانکه در فروردین یشت از کتب اوستا میگوید «او بود که حربه و تکیه گاه مذهب زراآتوشترا و اهورا شد و آئینی را که در زنجیر بسته و قادر بر حرکت نبود از قید رها کنید»

بعد از ایمان آوردن گشتاسب و اهل دربار او طوائف تورانی آسیای مرکزی مهاجمه کردند و شاید جهاد با متجددین نیز باعث حرکت و حملات ایشان بوده است. جنگهای جهاد مزبور بیشتر در خراسان واقع شده و اگر به قصه هائیکه نقل کرده اند اعتمادی باشد محاربه قطعی در مغرب بلده حالیه سبزوار روی داده است.^۲

اما خود زردشت بسن پیری رسیده معزز و محترم می بود تا اینکه در مهاجمه دوم تورانیان در بلخ کشته شد و روایت چنین است که در پرستشگاه هنگامیکه مریدان دور او را گرفته بودند در گذشت.

حاصل آنکه زردشت اهل آذربایجان و شاید از طایفه مجوس بوده اگرچه این مسئله محل تردید است و همچنین تاریخ پیدایش و زندگانی او محل اختلاف و گفتگوست. بعضی از مورخین بر آنند که این پیغمبر در هزار سال قبل از میلاد تولد یافته است و اما آنطوریکه از قصص و حکایات معلوم میشود و ویلیام جکسون هم بر آن رفته است تولدش ۶۴۰ سال قبل از میلاد و وفات او در ۵۸۳ سال قبل از میلاد بوقوع پیوسته است.

در دوره اخیر بعد از این تاریخ چیزیکه مهم است و ماقطع داریم اینست که داریوش از جمله پیروان ثابت العقیده مذهب زردشت بوده است.

۱ و ۲ - رجوع شود به جریده ر، ج، س، شماره ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۱ «مؤلف».

خلاصه با این اختلافات شدید که دیده شد تصور می‌رود که برای قطعی شدن این مسئله مهم ولی مشکل شواهد تازه و قاطعه را باید انتظار کشید.

اهل عالم در نظر مسلمین منقسم می‌شوند با اهل کتاب و غیر اهل کتاب یعنی آنها که کتاب آسمانی دارند و آنها که ندارند. زردشتیان می‌توانند مدعی شوند که از طبقه اولی می‌باشند چه دارای کتاب آسمانی اوستا می‌باشند که کاملاً یا بعضاً بر زردشت نازل شده است. این کتاب مقدس بزبانی نوشته شده است که آنرا عموماً اوستیک می‌نامند و بازبانی که سلاطین هخامنشی در کتیبه‌های خود بکار برده تفاوت دارد. چنین گفته‌اند که اوستا بیست و یک کتاب بوده و بخط طلا برد و از ده هزار پوست گاو تحریر شده و بعد از آنکه سلسله هخامنشی منقرض گردیدند آن کتاب نیز از میان رفته فقط قسمت کوچکی از آن بدست آمده است. بلاش اول سلطان اشکانی که تقریباً در نیمه مائه اول میلادی سلطنت کرده از قرار معلوم شروع بحیای آن نموده لیکن انجام این امر را اردشیر مؤسس سلسله ساسانی داد و گمان می‌رود که برای دو یا سه دوره بعد نیز اضافاتی بر آن شده است.

قدمت زمانی در نظر انسان اهمیت خاصی دارد و چون بخاطر می‌آوریم که مذهب زردشتی مذهبی است که معاصر پرستش اهل و آسور و زرتوس بوده و آن مذاهب صدها سال که فراموش شده و مذهب زردشت هنوز باقیست اهتمام و ولع محققین که عمر خود را صرف تحقیق منشاء و مبادی آن مذهب و کشف حقایق از زمین قصص و افسانه‌ها می‌کنند در نظر ما معقول و بقاعده می‌آید.

قسمتهای موجوده اوستا فقط شامل یک کتاب تمامه از کتب اوستا می‌باشد و آن موسوم به وندیداد (بطور اصح ویدوات) یا «شرعت برضد دیوان» است.

قسمتهای بعضی از فصول دیگر جزء کتب بیست موسوم به یسناد آداب نماز و دعا و بعضی قطعات دیگر هم در کتب پهلوی محفوظ است و نسبت این اخبار به اوستا مثل نسبت نوشتجات آباء مذهب عیسوی است باصل کتب انجیل و انجیل از اوستا موجود است منقسم باقسام اربعه ذیل می‌باشد:

۱ - یسنا که منقسم است به هفتاد و دو فصل و مشتمل بر سرودها میباشد که از آن جمله گناهست.

۲ - ویسپرد که مجموعه‌ای از ادعیه و سرودهاست و بایسنا متفقاً به کار میرود.

۳ - وندیداد که قانون و دستور مؤبدان است و بیان عبادات و آداب طهارت و کفاره گناهان را مینماید.

۴ - یشت‌ها یا سرودهایی که در تجلیل فرشته‌هایی که موکل ایام مختلفه ماه‌ها میباشند. قدیمترین قسمتهای اوستا گاتها میباشد که آنرا تشبیه بمزامیر عبریان کرده‌اند و گمان میرود عبارات و تعلیمات حقیقی زردشت و پیروان بلا فصل او باشند و در این گاتها ظاهر میشود که پیغمبر مزبور حقیقی بوده و تعلیمات اخلاقی پاکیزه میدهد که چون بخاطر بیاوریم چگونه محیط او ظلمانی بوده مجبور میشویم که خاضع شده و بزرگواری او را تصدیق نمائیم.

در ضمن مذاکره افسانه‌های آریانی ذکر ی از ورونا^۱ (اورانوس) که رب النوع آسمان اقوام آریان قدیم بوده نمودیم، بواسطه تعلیمات زردشت و اثر روحانی آن که میتوان تعریف کرد که قوای طبیعت را صورت معنویت داده و ورونا مبدل به اهورا یعنی خداوند شده و متعارفاً آنرا **اهورامزدا** یا اورمزد یعنی خداوند دانش کل یا عبارة اخری خداوند مطلق و خالق عالم خوانده‌اند و این امر از یکی از مکالماتی که **اهورامزدا** با زردشت نموده و مکاشفاتی برای او ظاهر ساخته معلوم میشود. **اهورامزدا** میگوید:-

اورمزد
خدای مطلق

«من نگاه میدارم آسمانی را که در بالاست و از دور دیده میشود و میدرخشد و بر تمام عالم احاطه دارد و بنظر میآید مانند قصریکه از مواد آسمانی ساخته شده و محکم و استوار گردیده و اطراف آن دور واقع شده و در جسم یا قوتی خود بر عوالم ثلاثه پرتو میاندازد و مانند لباسی است ستاره نشان که از جسم آسمانی ساخته شده و **مزدا**^۲ آنرا دربر مینماید».

اگرچه ما خیلی باختصار میکوشیم معهذا خیلی اهمیت دارد که تصویر را که از تعلیمات زردشت نسبت بخداوند بذهن میآید از آنچه بعدها در اذهان غلبه یافته تمیز دهیم، در گاتها خداوند ذات خیری است که خالق کل و متفرد است، صفاتی را که به اهورامزده نسبت میدهد مثل راستی و قدرت و نیکوکاری و سلامت و ابدیت دائماً طرف مخاطبه واقع شده و مثل این است که مستقل و جدا از اهورامزده میباشد ولیکن از طرف دیگر غالباً اشاره میشود که این صفات فقط اسماء معنی هستند و شخصیت جداگانه ندارند و بنابر این تعلیمات گاتها البته توحید را باید قائل باشیم.

در قسمت متأخر اوستا اگرچه باز اهورا خداوند اعلی است لیکن پرستش تنها متوجه او نیست و صفات ستاره را که با او نسبت داده میشد وجودهای مقدس جاوید محسوب شده و باین عنوان پرستیده میشوند، بعلاوه تمام خداوندان مظهر طبیعت که زردشت آنها را منسوخ کرده بود دوباره بر سر جای خود آمده و در معبودیت با اهورامزده و ملائکه او شریک شده اند چنانکه پرستش همگرا را میتوان برای آن شاهد مثال آورد. پرستش انهیتا که اقتباس از برة النوع با بروری سامی همنوع به ایشتر بوده معمول شده و از اینقرار اصلاحات و توحیدیکه زردشت تعلیم کرده بود تسریعاً فراموش گردیده و مجدداً طبایع بمذهب شرك گرائیده بود.

مطلبیکه باقی مانده که باید ضمیمه شود اینست که برای سلاطین هخامنشی اهورامزده خدائی بود قومی و مخصوص بخود آن که در جزو نقوش بر جسته بیستون بشکل یکنفر دلاور غازی کشیده شده که در یک حلقه دایره مانند ایستاده و دو بال منبسط و گشاده دارد و پای آن چند بر مثل دبل مرغ است و صورت این خدا که به فروهر تعبیر شده عیناً مأخوذ است از خدای آشورین که اسم آن آشور بوده و بالاخره از مصر گرفته شده است.

مقارن با **اهورا مزد** و اصلاً معابد او انگرا مینویا اهریمن
یعنی ذات خبیث است که قادر بر ضدیت با اعمال خیریه او میباشد
و قدرت کامله **اهورا مزد** را محدود میسازد و بقول ادوارد سن

اهریمن
یعنی خالق شر

اهریمن زمینه تاریکی است که تصور عالی **اهورا مزد** باید در مقابل آن قرار بگیرد و
بعدها وقتی که ملائکه رحمت را شخصیت دادند در مقابل آنها شیاطین نیز قائل شدند و
نزاع بین قوه خیر و شر در گرفت و هر وقت غلبه با یکطرف بود لیکن باید بخاطر داشت که
در نظر زردشت «درو» یادروغ خلاصه جمیع خباثت است چنانکه داریوش نیز همین
طور بیان میکند و اهریمن بعدها در اذهان جلوه یافته است.

در کتاب وندیداد در ضمن آداب و تشریفات ظاهری سه اصل عمده
بنظر میرسد که اساس و بنیان مذهب است :

اصول ثلاثة
مذهب زردشتی

۱- زراعت و تربیت مواشی تنها شغل شریف است.

۲- تمام خلقت عبارت است از تنازع بین خیر و شر.

۳- عناصر اربعه هوا و آب و آتش و خاک پاك میباشد و نباید آنها را آلوده نمود.
برای توضیح فقره اول بهتر اینست ظاهر سازیم که موافق تعلیمات مذهب
زردشتی بهترین ترتیب زندگانی کدام است. پیغمبر سؤال میکند و در جواب او بطوریکه
بما رسیده است گفته میشود «هرگاه یکی از مؤمنین خانه ای دایر میکند و مواشی و زوجه
و اولاد نگاه میدارد و هر جا مواشی بخوشی زندگانی میکنند و سگ و زن و فرزند و آتش
نشاط دارند... و هر جا که یکی از مؤمنین بیشتر غله و علوفه و میوه عمل میآورد و زمینی
را که خشک است آب میدهد یا زمینی را زیاد مرطوب است خشک میسازد» ملاحظه
میکنید این تعلیمات چقدر سالم و صالح است.

و از چیزهایی که منع میکند روزه داری است باین دلیل که هر کس نخورد قوه کار
کردن از روی رشادت و عبادت کردن با قوت قلب ندارد... دنیا بواسطه خوراك زنده
است و از بی خوراکی میمیرد». حال مقایسه کنید این دستور را با ضرورت روزه داری
که امروز در ایران هست و هر سال هزاران اشخاص را با فیونیه ملحق میسازد، بواسطه

اینکه زنها و مرد های بیچاره که مبتلا بگر سنگی میشوند چنان ضعف پیدا میکنند که در مقابل آن سم مهلك خود داری نمیتوانند کرد، گذشته از اینکه این فریضه بر اغنیا که تمام روز میخواهند تحمیلی نیست، برعکس فقرا را در رنج و تعب میاندازد و بعقیده من سلامت مزاج زردشتیان عمده بواسطه همین است که اصلاً بر ریاضت و محرومیت نیستند. دیگرار چیز هائیکه در این مذهب خیلی توصیه بآن شده مزاجت و همچنین تعدد زوجات است و هر و دوت نقل میکند که پادشاه هر سال بر عیتی که اهل بیتش از همه بیشتر است جائزه خاص میدهد.

فقره دوم بیان تنویر مذهب زردشتی است، آنچه خوب است از قبیل گاو و سگ هوشیار و خروس مخلوق اهورا مزده میباشد و تکلیف هر مؤمنی عزیز داشتن آنهاست و آنچه موجودات موزیه است خلقت اهریمن میباشد مثل سباع و مار و مگس که تخریب و اعدام آنها وظیفه هر مؤمنی است. از جمله وجودهای خبیث مورچه که چون غله زار را میبرد کشتن آن ثواب است و نیز سوسمار و وزغ از آجمله میباشد. رعایت جانب مواشی طاهر است حتی اینکه در هندوستان هنوز آنها را متبرک می شمارند. بیان مقام سگ که از قول اهورا مزده در کتاب اوستا شده حقیقتاً شاعرانه و دلچسب است، میگوید «سگ را باطبیعه صاحب لباس و کفش ساخته ام، هوشیار و بیدار و تیز دندان و با نظره مایل است که از دست اسان خوراك بگیرد و مال اسان را محافظت کند... هر کس که بصدای او بیدار شود به درد بخور مال او را میبرد، نه گرگ میخورد بلکه گرگ را دیده و دریده میشود... و هیچ خانه از خانه های مخلوق اهورا بر روی زمین باقی نمیمانند مگر بواسطه آن دوستی که من خلق کرده ام، سگ گله و سگ خدیه.»

و تئیکه در کرمان بودم مشاهده کردم که یارسان تقلید هم یکن مسلمان خود که سگ را نجس میدانند از سگ احتراز میکردند و همواره بدیشان خاطر نشان میکردم که رفتارشان نکلی با تعلیمات مذهبی ایشان مخالف است، بلکه بعضی اوقات چنان مبالغه شده است که سگ را با اسان برابر قرار داده چنانکه در این عسرت دیده میشود: «قتل آدم یا سگ» و همچنین در عبارت نامبرده که وصف بهترین صریق زندگی اسن را میکند

و در آنجا سگ را برزوجه و اولاد مقدم میدارد.

بخروس که بانگش اشخاص کاهل را بیدار میکند مقامیکه داده شده و اسباب استرضای خاطر شاتکلرستان^۱ میباشد از این عبارت ظاهر میشود: «مرغیکه آواز خود را در مقابل فجر با قدرت بلند میکند و هر کس يك جفت از این طیور من بمؤمنی بدهد مثل اینست که خانه صد ستونی داده باشد» و محتمل است که این عزت خاطر خروس دلیل بر آن باشد که مرغان خانگی در آزمان در ایران فراوان نبوده اند.

سگ آبی فوق العاده محترم بوده و جزای کشتن آن ده هزار تازیانه است که اشد عقوبات مضروبیه برای جنایات میباشد و ممکن است اسم جدید آن که سگ ماهی است یادگار دوره مقدس بودن آن باشد.

فقره سوم متضمن متبرک بودن آتش که نيك آیتی است و موجب آنست که مؤبد و قتیکه در مقابل آتشکده مشغول اعمال است دهان خود را بیوشاند و نیز موجب قواعدی شده که آب جاریرا از ملوث ساختن حفظ کند و آن هنوز در نزد مسلمانان ایران معلوم است اگر چه غالب با آن مخالفت میکنند؛ دیگر اینکه زردشتیان جنازه میت را بالای برجی میگذارند تا از پلید ساختن احتراز شود، لیکن چون جمیع امراض از متعلقات قوه شر محسوب میشود غالباً زردشتیانیکه در حال نزع میباشد از مراقبت و سرپرستی اهل خانواده محروم بلکه از لوازم زندگانی بی نصیب میشوند و در حقیقت رفتار با مریض و تطهیر نفرت انگیز با بول گاو از جمله قبیاح این مذهب است که از جهات دیگر موجب تحسین و اعجاب میباشد.

هر قدر بخواهیم در بیان مذهب زردشت باختصار بکوشیم مسئله

تأثیرات تورانیان را بر مذهب آریانی نمیتوان مسکوت بگذاریم.

این مسئله طبیعی بلکه قهری است که چون قوم مهاجری کشور

جدید را در تحت تصرف خود میآورد بدون اینکه سکنه اصلی آنرا نابود کند یا خارج

تأثیرات تورانیان
بر مذهب زردشتی

۱- امیل رستان (Emile Rostand) شاعر متأخر معروف فرانسوی تانازی نوشته است بنام شاتکلر (Chantecler) که از آن همه مرغان را بسخنه آورده و پهلوان آن تاتار خروس است (مترجم).

نماید کم و بیش در تحت اثر عقائد مذهبی ایشان در میآید . تاریخ طوایف بنی اسرائیل نمونه خوبی از این امر بدست میدهد ، در مذهب زردشتی هم اظهر امور احترام عظیمی است که بآتش کرده میشود و یقیناً این مسئله بواسطه اینکه در ولایات غربی بحر خزر اقوام آریائی دیده اند که آتش از زمین بیرون میآید و مرده آن نواحی آرا محترم میدانند و پرستش میکنند در نفوس ایشان اثر کرده است . من هیچوقت فراموش نمیکشم مشاهده ای را که در باد کوه از این امر نمودم ، در غروب آفتاب بآنمکان رسیده ، برف زمین را مستور داشته معین آتش از زمین بر مبجست و منظره مؤثر دهشتناکی فراهم ساخته بود که بوصف در نمیآید . بنابر این اوضاع طبیعی مملکت اعتقاد به متبرک بودن آتش را بذهن القا میکند و شخص بی اختیار متوجه میشود که کسانیکه این عنصر را مظهر خالق جهان داشته بودند پر بیحق نبودند و یقین است که بمرور زمان این قدر و منزلت آتش در اذهان عظمت یافته تا بجائی رسیده است که زردشتیان آتش پرست قلم رفته اند و این امر تا بامروز دنباله پیدا کرده است چنانکه هنوز هیچ بررسی ایرانی شمع روشن را نمیدمد و اخگر سوزانرا خاموش نمیکند و استعمال دخانیات نیز نزد ایشان مذموم است .

یعنی بسته چوبها و آن محتمل است که از چوبهای تورانیان در استعمال رسم

وقت اخبار از مغیبت در دست میگرفتند ، خود بشد و یقین است که اعتقاد بر مهاجمه دائمی ارواح خبیثه و اذکار و اوراد لازمه برای دفع آنها و اعتقاد باینکه ناخن بریده را با ذکر ادعیه زیر خاک کرده تا نیزه و کارد و کمان و ترههی با پر عقاب و فلاخن در دست دیوان نشوند همه خرافاتی است که زرتشتیان و ایرانیان رسیده و مذهب زردشتی را ملوث نموده است . امروز در ایران ، خدای مرده را ، همان دقت زیر پاشنه در دفن میکنند و معتقدند بر اینکه چون چوب بسد آن ، خنجر سدی میشوند و وقتیکه دجال یا مسیح کاذب ظاهر شود آتش بخونه و آرمه بت او ، زمیندارد و احتمال کلی می رود که این رسم هم از عین اعتقاد قدیمی ، ناشی شده ، شد .

مع
عقیده عمومی بر اینست که مغ‌ها قومی غیر آریائی و یحتمل
تورانی بوده که اقوام آریائی در وقت تصرف کشور آنها را در جزء
خود مستهلك نموده‌اند، در هر حال در ازمنه تاریخی می‌بینیم که آنها علمای دینی زردشتیان
شده و ذبح قربانی و تهیه مایع متبرک موسوم به هوما و بکار بردن دسته برسم را حق
اختصاصی خود قرار داده‌اند، بعلاوه در تنجیم بد طولاً داشته و بواسطه این علم در موقع
ولادت حضرت عیسی اظهار وجود نموده‌اند و بمرور زمان نفوذ ایشان شدت یافته و
یحتمل بواسطه همین امر تعلیمات یا کیزه زردشت مقرون بخرافات و آداب و رسوم
سخت بیمعنی شده‌است، اگر چه خود زردشت را هم از نژاد مجوس دانسته‌اند ولی بنظر
می‌آید که ایرانیها آداب و رسوم مجوس را بسهولت و طیب خاطر قبول نکرده و ظاهراً
قبل از دوره ساسانیان مذهب مجوس در تمام ایران شایع نبوده است.

عقیده بمعاد
اعتقاد بحیوة اخروی که برای مکافات یا مجازات بعد از مرگ
داده میشود یکی از عقاید اساسی آریائی است، در گاتها این عقیده
صریحاً توضیح نشده لیکن در وندیداد بیان اجمالی گاتها بصراحت نزدیکتر گردیده و
بر حسب معمول این عقیده بصورت اخبار و اعلام الهی اظهار شده است. در جواب این
سؤال که آیا مؤمن و کافر باید «از آبهای جاری و غله و سایر ثروتهای خود مفارقت
کنند» اهورا میگوید چنین است و «روح وارد طریقی میشود که زمان آنرا مهیا
میسازد و برای سعید و شقی هر دو باز است». بعد از آن گفته میشود که روح بعد از
جدا شدن از بدن تا سه شب در نزدیک سر بدنیکه از آن تازه مفارقت نموده میماند و
بر حسب استحقاق لذت یا زحمت را بمنتهای می‌بیند، چون روز چهارم میشود باد مشکبویی
از جنوب میوزد و روح مؤمن در سریل چینوات یعنی پل مفارقت که بر قعر جهنم
کشیده شده با دختر سفید بازوئی که زیباتر از همه چیزهای زیبای دنیاست ملاقات

۱ - «Magus» و آن بعقیده بعضی بمعنای غلام و بنده است، در اوستا این نام فقط در یک مورد بلفظ مرکب
استعمال شده است ولی این بعد بنظر می‌آید که افراد یک طایفه مغلوب از طرف غالب بشغل کهانت گماشته
شوند، لیکن مؤلفون در کتاب نفیس g. z. نظر بر این نظر نگذاشته‌اند و مؤلف،

میکند و از او سؤال مینماید کیستی و جواب میشود «ای جوان نیک پندار، نیک گفتار و نیک کردار من وجدان تو هستم»، پس به هدایت این راهنمای بهجت روح مؤمن بحضور **اهورا** میرود و در آنجا مانند مهمان بخوشی پذیرفته میشود، اما روح انسان شقی با زن زشتی روبرو شده از پل نمیتواند بگذرد و در مأوای دروغ میافتد و آنجا بنده اهریمن میشود.

در کتاب هرودوت^۱ عبارت قابل توجهی راجع باین موضوع هست و آن اینست که **کمبوجیه** چون میشنود که **هردیا** خروج کرده در کارین شرفتن است و حال آنکه بعقیده او کشته شده بود **پرگزاسب** را که مأمور کشتن او ساخته بود مورد عتاب قرار میدهد که چرا اطاعت امر من نمودی، **پرگزاسب** از خود مدافعه کرده این خبر را تکذیب میکند و میگوید «اگر فی الواقع بنابر این شده است که اموات از قبر بیرون آیند پس منتظر باش که **آستیاگس** پادشاه ماد نیز بیرون آید و بتوجنگ کند و الا اگر امور طبیعت بر وفق جریان سابق است مطمئن باش هرگز از آن حجه بتو آسیبی نخواهد رسد» و این عبارت حقیقه شایان تأمل است.

بعقیده زردشتیان بهشت از اقصای مشرق در جبال **هربرزایی**^۲ یعنی کوه مرتفع که در دوره زبان **بهاوی البرج** و امروز البرز خوانده میشود واقع بوده و کوه مجهول الحال در زمین بالا رفته از سترگان میگردد و بقلمرو بی نهایت نور یعنی به بهشت **اهورا** از دامنزلگاه نغمات میرسد، اما الجبال است و قلّه آن در شرافت ابدی شناور است، در آنجا شب و سرما و مرض وجود ندارد یقین است که تخیلات شاعرانه راجع بقلّه دماوند در ذهن همه کس تأثیر دارد، خصوصاً در ذهن کسانی که مثل من در وسط زمستان شاد و جنبه آفتاب را هنگام غروب در مقابل آن کوه دیده و تماشا کرده باشد چه بعد از آسمان آخرین نقش آفتاب از روی رشته اصلی البرز محو شد و رنگ سفیدی تیره رنگ نوه مهر در دید شخص مدته غروب

۱ - کتاب ۳، بند ۲۶ مؤلف، ۰

۲ - Prexaspes . ۳ Astyages ۴ Hara - Berezaiti.

دماوند را می‌بینند که روشنائی قرمز رنگی سراپای آنرا گرفته و تدریجاً این روشنائی بالا می‌رود تا عاقبت منحصر برأس مخروط میگردد، آنگاه ناگهان غروب میکند و مرگ فضا را میگیرد و من هیچ منظر را باین زیبایی و تأثیر ندیده‌ام و هر وقت از ایران دور میشوم این یکی از تذکراتیست که بسیار دوست میدارم.

تحقیق این مسئله که مذهب زردشتی چه اندازه در مذهب یهود
تأثیر مذهب زردشتی
و نصاری تأثیر داشته خارج از گنجایش این کتاب میباشد، لیکن
بر مذهب یهود
قابل توجه است که بدانیم اهریمن زردشتی با شیطان یکی است
و در این هر دو مذهب ارواح خبیثه‌ای هست که خداوند مطلق نمیتواند آنها را بیواسطه
براندازد چه اگر میتواند البته میکرد و نیز پاکیزگی و علو نظریکه در تعلیمات زردشت
نسبت به **اهورا مزدا** هست زیاده از آن است که بنی اسرائیل نسبت به **یهوه** خداوند طایفه
خود داشته‌اند و این عبارت را از قول او نقل کرده‌اند که فریاد کرده است، «اگر شمشیر
در خشنده خود را تیز کنم و دستم محکم بچسبد از دشمنانم انتقام خواهم کشید و بکسانیکه
با من بغض دارند سزا خواهم رسانید، تیرهای خود را از خون سیراب میگردانم و
شمشیرم گوشت خواهد خورد»، اما از طرف دیگر وصفی که **اشعیا** از حقیقت بلند
مرتبه ذات احدیت میکند از بهترین بیانی که راجع به **اهورا مزدا** شده بالاتر است.

اینک بمسئله مهمتری میرسیم، اگر چه شاید مبالغه باشد هر گاه بگوئیم مسئله
بقای روح را ابتدا زردشت تعلیم کرد و بعد ها یهود که **سارگن** دوم پادشاه آشور
ایشان را در بلاد ماد جا داده بود... آنرا اقتباس و اختیار نموده اند لیکن میدانیم که
خانواده‌های اشرافی و کاهن مانند یهود که صدوقیان^۲ نمایندگانشان بوده در اوایل
تاریخ میلادی بر این عقیده بوده‌اند که تورات چیزی که مشعر بر وجود ملائکه و ارواح
و معاد باشد نیست، بنابر این از یکطرف زردشتیان را می‌بینیم که اعتقاد ببقای روح یکی
از مواد اساسی کیش ایشان است و از طرف دیگر یهود را ملاحظه میکنیم که ششصد سال

۱ - سفر تثیه باب ۳۲ آیه ۴۱ - ۴۲ «مؤلف».

۲ - عضو فرقه‌ای از بنی اسرائیل که جزئاً صریح تورات بجای دیگری فائل نبودند (مترجم).

بعد از وفات پیغمبر بزرگ ایران در خصوص این مسئله مهم مابین خود اختلاف دارند. ضیق مکان بمن اجازه نمیدهد که بیش از این راجع بتائیریکه مذهب زردشت مستقیماً و بطور غیر مستقیم بر مذهب یهود میبایست کرده باشد شرح و بسط دهم، اینقدر هست که اگر مذهب پاکیزه زردشت بالخصوص اثر نکرده لامحاله این تاثیر را داشته است که اعتقاد و پرستش خدای مخصوص بیک طائفه و قبیله را تضعیف نموده تصور يك خدای واحد بزرگی را که بهمه ملل تعلق داشته باشد قوت داده است. این نکته را هم اشعار کنیم که سخن انبیاء بنی اسرائیل نسبت بایرانیها قابل ملاحظه است و اگر نمونه ای از موارد عدیده را بخواهید اینست که در کتاب اشعیا دیده میشود، چنین میگوید «خداوند ببرگزیده خود کورش». در هیچ جای تورات ایرانیها دوزخی شمرده نشده و بلکه تايك اندازه یهود آنان را قومی محسوب میدارند که مذهبشان بامذهب آنها متقارب و از يك جنس است.

مهاجرت قوم آریان و تصرف ایشان را در خاک ایران که وجه خلاصه احوال

تسمیه آن نیز همانست بیان کردیم و دیدیم که در بدو امر بدوی و طبیعت پرست بوده اند، پس از آن طلعت با رفعت زردشت بنظر میرسد که بافسانه های آنان روحانیت داده و مقام الوهیت را بطوری جلوه گراخته که در علو مرتبت و رفعت نزدیک بخداوند اشعیا میباشد و نیز زردشت بوده است که بقای روح را تعلیم کرده و بشارت امید بخش او از باستان در مجرای زبان جریان کرده مستقیماً و غیر مستقیم تاصده ییستم که ما در آن زیست میکنیم رسیده و در عقاید ما تأثیر بخشیده است. موافق تعلیمات مزبور در تنازع ابدی بین خبروشر اسان در اختیار طرفین آزاد است، ارواح کریمه او را تقویت میکنند و ارواح خبیثه نسبت باو مهاجمه دارند، اما باید بداند که عاقبت خیر بر شر غلبه خواهد کرد همچنانکه ابر بارانی خشک را مرتفع میسازد، هر طفل، زردشتی چون بمرحله ای از سنین عمر میرسد که لایق بستن کمر بند مقدس که شعار مذهب زردشتی است میشود از بزرگزان خود تعلیمات مذهبی را میگیرد و کلمات ثلاثه - هوماتا - هوختا - هوارشتا - یعنی نیک پنداری و نیک گفتاری و نیک کرداری را تکرار میکند و بعقیده قاصر من مشکل است که کسی بتواند تعلیمات عالی تراز این برای نوع بشر پیدا کند.



منظره جنگ پارسیان با سیت ها
(از جریده ر.آ.س. شماره سوم گرفته شده است)

فصل دهم

طلوع ماد و سقوط آشور

و واقع خواهد شد که هر که تو را ببیند از تو فرار کرده خواهد گفت « نینوا
ویران شده است ، کیست که برای وی ماتم گیرد و از کجا برای تو
تعزیه کنندگان بطلبیم » باب سوم آیه ۷ « سفر ناحوم » .

دولت آریایی ماد قبل از پارسیان که با ایشان از يك نژاد بودند
وصف ماد
طلوع کرد بواسطه اینکه آنان بدولت معظم سامی نژاد آشور
تزدیک بودند و تنها راه طبیعی که ازین النهرین بفلات ایران میروید از رشته جبال
زاگرس عبور کرده وارد قلب کشور ماد میشود؛ چنانکه می بینیم سلاطین آشور بکرات
و ظاهراً بسهولة بآن سرزمین لشکر کشی کرده و اهالی آنجا بسلاطین مزبور خراج داده
و خیلی بعید بنظر می آمد که اجتماع بی اساس طوایف چند در ظرف سنوائی محدود
مبدل بیک دولت مقتدری گردد .

دولت ماد در مرکز رشته جبال زاگرس و جلگه های حاصلخیز واقع در مشرق
رشته مزبور تشکیل شده و چنانکه در فصل هشتم ذکر کردیم مرکب از شش طایفه معتبر
بود که در تحت قدرت واحد درآمدند .

ابتدا ناحیه اطراف همدان در تحت انتظام درآمد لیکن این مرکز بزودی قلمرو

خود را بسط داده تا اینکه حدود شمالی آن به بحر خزر رسید و در جانب شمال غربی شامل ایالت آذربایجان شد و در مشرق آن صحرای لوت بود که جمعیت قلیلی از بدویان در آن منزل داشتند، در مغرب و جنوب بایالات سرحدی آشوری که عبارت از الیپی و خارخار بوده متصل میشد، بعد ها سرزمین ماد منقسم بسه استان بزرگ بود :

یکی ماد کبیر که امروز عراق^۱ عجم است .

دیگر ماد آتروپتن که اکنون آذربایجان نام دارد .

و سومی ماد راجیان که ولایات اطراف طهران حالیه باشد .

و در آن موقع بر حسب ظاهر حد شمالی آن رود ارس بوده که امروز سرحد ایرانست . گیلان و یقیناً قسمتی از مازندران نیز در تحت سکنای ماد بوده است و حدود شرقی آنرا ابواب خزر دانسته اند که چندمیل در مشرق ری واقع است و در جنوب تنگه مزبور کویر است، گویا حدود حالیه فارس و پشت کوه تخمیناً سرحد جنوبی ماد بوده و از طرف مغرب متکی بر رشته زاگرس بود که هم آنها را از تعرض محفوظ میداشته و هم از آب مستغنی میساخته است .

حقیقتاً این قسمت از فلات ایران از حیث آب و حاصلخیزی بهترین ناحیه آنست و هر چه بلوت نزدیک میشود خشکی و بی حاصلی روزیادی می رود .

در این موقع که گفتگو از ماد مینمائیم بمحصولات آنها نمینخواهیم

اسبان نیسا

توجه مخصوص کنیم زیرا که این مسئله را در ضمن کلیه ایران

تفصیل داده ایم ولی درباره اسبهای آن ناحیه باید استثنائی قائل بشویم و چون در تمام آسیا این اسبها اشتهاری داشته اند شمه ای از آنها را مذکور میداریم .

مرتع این خیل رشته زاگرس بوده و جنس آنها را که هرودوت و آریستوتل و هانیانوس و مارسلینوس توصیف نموده منتسب به نیسا ساخته اند . رنگ آنها تیره و خاکستری^۲ و سفید بوده و عموماً آنها را از حیث سرعت سیر و تجمل و زیبایی بی نظیر

۱ - حالیه آنرا اراگ گویند (مترجم) .

۲ - اسبان سفید را مقدس خیال میکردند و شاهان هخامنشی آنها را قربانی میکردند . بنا بگفته استرابون (بقیه در ذیل صفحه ۱۵۱)

میدانستند و اهمیت و دخالت عمده ای که سواران در جنگهای ماد داشتند بواسطهٔ مالک بودن هزاران از این اسبهای خوب و لوازم آن بوده است .

تیممات پیلر اول از جبال زاگرس بماد و طوایف خویشاوند

لشکر کشی تیممات پیلر
اول در سال ۱۱۰۰
پیش از میلاد تقریباً

هجوم برده لیکن در وقایع و حالات او جزیک فهرست ساده از اما کنی که بتصرف در آورده چیز دیگری وجود ندارد . بی شک او در این زمان لشکر آشور را بتمام جوانب و اطراف سوق داده که از جمله یکی همین لشکر کشی بوده است .

تقریباً سیصد سال بعد از آن **شلمانسر** دوم به نمری^۱ که امروز

لشکر کشی های شلمانسر
در سال ۸۴۴ پیش
از میلاد

کردستان است لشکر کشی نموده و این نکته هم کمال اهمیت را دارد که در آثرمان آنولایات از دیرگاهی در تحت نفوذ بابلیان بوده است .

امیر آنولایات که موسوم باسم سمیتیک (مردوک مدمک)^۲ بود بکوهستان پناهنده شده اما رعایا و خزاین او را فاتحین گرفتار و اسیر کرده و بردند و **شلمانسر** پادشاهی از نژاد کسیت موسوم به یانزو برای حکومت در آن ناحیه معین نمود .

هفت سال بعد چون **یانزو** علم طغیان بلند کرد باز آن پادشاه به نمری لشکر کشی کرده و عاصیان را غافل گیر نموده آنها را بجنگل راند . پس از آن بجانب پارسوا^۳ که ولایت مجاور شرقی آن ناحیه بود رفت و بیست و هفت نفر امیر را غارت کرد و بالاخره از کنار

(بقیه از ذیل صفحه ۱۵۰)

اسبان اشکانی از نژاد اسبهای نیسا بودند . اسبان ایران امروز هم احتمال قوی میرود که از نژاد همان اسبها باشد . حالیه در ایران يك اسب سفید بهترین اسبها شمرده میشود . پرفسور **ویجوای** « اسبان نِسارا اجداد اسبان ترکمانی دانسته است ولی من تصور میکنم که او اینرا مشکل بتواند ثابت نماید، من اسبهای ترکمانی را که در مرز های شمال شرق ایران و نیز در ترکستان دیده ام بکلی متمایز با اسبهای ایران میباشد » مؤلف .

۱ - Namri . ۲ - Marduk Mudammik .

۳ - و این معلوم نیست که آیا سکنهٔ پارسوا اجداد ایرانیان بوده اند یا خیر « مؤلف » .

* - Ridgeway .

آمدای و خارخار (ناحیه کرمانشاه) عبور کرده عاقبت یانزو را اسیر و گرفتار نموده با شیریهات نصرت خویش به آشور بازگردانید و این لشکرکشی مخصوصاً طرف توجه است بواسطه اینکه ذکر مادای یا مدها برای اول دفعه در نقل این واقعه در کتیبه های آشوری دیده میشود و قوم مزبور باین طریق و باین حقارت وارد در عالم تاریخ میشوند و راجع باین فقره در سفر پیدایش فصل دهم آیه دوم میخوانیم که «پسران یافت جوهر (سیمران) و ماگوگ (ارمنستان) و مادای (مدیا) و ناوان (یونان)» و غیره ها.

در زمان سلطنت شمشی اداد چهارم جانشین شلما نسر باز ذکر ماد میشود که مغلوب شده و خراج داده و از اینکه آشوربان مکرر بفلات ایران دست اندازی و بلاد عدیده خراب نموده اند بنظر میرسد که در آن زمان مملکتی آباد و حاصلخیز و پر جمعیت بوده است و کثرت افراد و اسبان و مویشی و اغنام که بغارت برده و عدد آنها را هزاران ذکر کرده اند این نظر را قوت میدهد.

در سال ۸۱۰ قبل از میلاد اداد نیراری سوم که زن او شاهزاده

خانم بابلی مسماء به سهورامات بوده و محتمل است که همان

سمیرامیس مذکور در قصص باشد به ماد لشکرکشی نموده است

و این اولین نوبت از چهار فقره لشکرکشی است که آن سلطان

با عزم نموده و دولت آشوری را سط داده تا آنجا که جزء اعظم جانب غربی فلات ایران را

لشکرکشی اداد نیراری
سوم در سال ۸۱۰
قبل از میلاد

نیز شامل شده است.

پل با تیگلات پیلسر چهارم که در میان سلاطین جنگجوی آشوری

مقام بلندی دارد در سال ۷۴۴ قبل از میلاد به ماد دست اندازی

نموده مانند اسلاف خود در آبجا طوائف مختلفه غیر متحده دید

و بنابراین توانست برایشان یکی بعد از دیگری حمله برد و بواحررا

که نزدیکتر بوده جزء انالات آشور قرارداد و بشرفتکه در این جنگ نمود از اینجا

قباس میتوان کرد که شصت هزار و پانصد تن اسیر و گله های سوار از گاو و گوسفند و

قاطر و شتر به کاله باز آورد و یکی از سرداران او تا دامن های سکنی یعنی دماوند

جنگهای تیگلات پیلسر
چهارم سال ۷۴۴
قبل از میلاد

پیشرفت و آشوریان آنرا انتهای حدود عالم میدانستند و این حرکت هنرمندانه که بنظر غریب میآید اسباب پیشرفت لشکرکشی سلطان گردیده تمام رؤسای مملکت بملاقات سردار فاتح رفتند و نسبت بقهرمانیکه چنان امر بزرگی را صورت داده بود اظهار فروتنی نمودند.

بعدها در سال ۷۳۷ قبل از میلاد مجدداً نواحی ماد عرصه تاخت و تاز شد و تمام هرچه ذیحویه بود بردند و حتی دره های دوردست و کوه های صعب نیز امرا و رعایای آن مملکت را از ابتلای آن دشمن چالاک که همه جا حاضر میشده محفوظ نتوانست کرد و چنین بنظر میآید که بهترین غنائم در نظر ایشان اسرا بوده اند برای اینکه آنها را بساختن ابنیه آشوری و امیداشتند و بکار می گرفتند.

يك دوره که منقضى شد سارگن دوم شهر سامره را مسخر نموده
چهارهالی آنجا باستظهار مساعدت مصريان ازادای خراج گزارف
آشور ابا نموده بودند و این واقعه در کتاب ملوک تورات چنین نقل
شده است: «در سال نهم هوشع پادشاه آشور سامره را گرفت و

باسیری بردن سارگن

دوم بنی اسرائیل را

بماد

۷۲۲ قبل از میلاد

اسرائیل را با آشور باسیری برد و ایشانرا در حلب و حابور برنهر جوزان و در شهرهای مادیان سکونت داد^۱ و باید دانست که حلب همان کاله است که در آن زمان پایتخت بود و حابور خابور است که از فروع فرات می باشد. گوزان در مشرق خابور واقع و شهرهای ماد همان نواحی است که تیگلات پیلسر چهارم آنرا ضمیمه مملکت آشور نموده بود. چند سال بعد همان پادشاه در ضمن جنگی که باطایفه (مذای) ساکن آذربایجان در جنوب دریایچه ارومیه^۲ و هم نژاد ماد میکرد یکی از رؤسای ایشانرا که دیاکو نام داشت اسیر کرد و این اسم بر حسب ظاهر مطابق است با اسم دیو-کس که یونانیها ذکر کرده و او را مؤسس سلسله ماد خوانده اند. این شخص را برخلاف عادت آشوریان زنده گذاشتند و با اهل خانواده اش به حماه^۳ تبعید کردند و نتیجه این جنگ

۱ - کتاب دوم پادشاهان باب ۱۷ آیه ۶ «مؤلف» . ۲ - که حالیه رضائیه گویند (مترجم).

۳ - از قدیمترین شهرهای سوریه (مترجم).

آئند که طایفه ماد یکدفعه دیگر نسبت بآشور اظهار تبعیت نمودند و بیست و دو تن از رؤسای ایشان دریای سلطان افتاده سوگند اطاعت یاد نمودند.

در زمان **اسرهدون** لشکر کشی آشوریان تا کوه دماوند و

صحرای نمک امتداد یافت و در آنولایات سنگ لاجورد فراوان بود و تا آن زمان هیچوقت آشوریان پابانجا نگذاشته بودند. مذکور است که پادشاه دو نفر از امراء را گرفته با رعایا و شترهای دو

لشکر کشی اسرهدون ۱
در سال ۶۷۴ قبل
از میلاد

کوهان و اسبهای صحیح النسب ایشان بآشور فرستاد و چون این لشکر کشی نتیجه مساعدی برای آشوریان داشت و پیشرفت کردند پادشاهان دیگر ماد نیز **اسرهدون** را به نینوا مشایعت کردند و مبالغی لاجورد و اسب بعنوان هدیه برای او برده درخواست کردند که در تحت حمایت او باشند. **اسرهدون** از بذل این عنایت مضایقه نمود و بنابراین حدود دولت آشوری تا مملکت ماد بلکه خارج آن بسط پیدا کرد. تاریخ صحیح این واقعه را نمیتوان معین نمود لیکن معلوم است که قبل از سال ۶۷۳ پیش از میلاد واقع شده است.

شرح مختصریکه از جنگها و لشکر کشیهای واقعه در نصف غربی فلات ایران در مدت پانصد سال تقریباً دادیم بعقیده ما بسیار مهم است، بواسطه اینکه معلوم میدارد که در هر موقع آشوریان قادر بوده اند که بر سکنه هر مملکتی جدا گانه حمله ببرند و مابین ارمنستان که آن زمان دولت اورارتو خوانده میشد و در شمال بود و کوهستان ایلام که در جنوب آنست دولت مرتب با اساسی نبوده که محل توجه و اعتبار باشد، علاوه بر این معلوم میشود که نصف غربی فلات ایران تا يك اندازه در تحت نفوذ بابل بوده و وقتی که آشور قدرت داشته تمام آن ناحیه در تحت قدرت آندولت بوده است، مع هذا میتوان تصور کرد که نواحی دوردست صعب الوصول همه وقت برای طغیان و عصیان بمحض اینکه موقع مقتضی میشد حاضر بودند زیرا خراجی که آشوریان توقع داشتند بارسبکی نبوده است.

۱ - این اسم در بعضی نوشتجات فارسی (گویا بمطابقت املاء فرانسه) آسورجیدون ضبط شده است ولی ما از زبان انگلیسی متابعت کرده ایم (مترجم).

باری در این مدت متمادی در تمام آن مملکت تأثیر اوضاع آشوری باید بیش یا کم نفوذ کرده باشد و بواسطه همین پرورش سخت و شدیدی که قهراً بر ماد وارد آمد آن کشور قابل وقادر بر تشکیل دولت مقتدری گردیده است.

اما بعقیده خود مادیها تشکیل دولت کم دوام ایشان کار یکنفر
روایت مادیها
مردی بود که نسب عالی نداشته است، در هر حال این طایفه
کوهستانی که فقط یکی از قبایل عدیده وحشی کوهستانی بود که اکثر بحال چادر نشینی
بسر میردند و اگر خیلی ترقی داشتند دردهات متفرقه زندگی میکردند در زمانی که سلطنت
سناخریب بطریق مسالمت رو بخاتمه میرفت شروع کرد باینکه در تحت انتظام و ترتیبی
درآید که منتهی بشکل يك دولت با عظمتی گردید، اگر چه دوامی پیدا نکرد.

در کتاب هرودوت مذکور است که مؤسس دولت جدا کانه ماد
دیو کس پسر فرارزس بوده است. او در عدل و داد چنان
معروف شد که ابتدا اهل دهکده و بعدها تمام قبیله او برای شنیدن
احکام او اجتماع میکردند. چون دیو کس این قدرت و حیثیت را در خود دید اظهار کرد
که من دیگر نمیتوانم تمام اوقات خود را صرف محاکمه و دادرسی همشهریها کنم و از
امور شخصی خود بازمانم، بنابراین از قضاوت دست کشید و سپس چنانکه او پیشینی
کرده بود دزدی و غارتگری و همه قسم اغتشاشی شیوع پیدا کرد، اهل ماد آن اوضاع
را با احوال سابق مقایسه کردند و بقول هرودوت اظهار داشتند که «اگر ترتیب کشور
به همین قسم بماند نخواهیم توانست در اینجا زیست کنیم، باید برای خود پادشاهی معین
کنیم تا مراقب امور ما باشد و تا بواسطه اغتشاش و هرج و مرج مجبور بمفارقت از
ولایات خود نشویم».

پس بنای انتخاب شد و دیو کس سلطنت تعیین گردید و شاید که
از پیش ترتیب آنداده شده بود، او اول کاری که کرد این بود که
یکدسته مستحفظین برای خود اختیار نمود، پس از آن بساختن پایتخت پرداخت و برای
اکباتان پایتخت ماد

این مقصود شهر همدانرا انتخاب کرد.

این شهر تاریخی اول دفعه با اسم امدانه در کتیبه تیگلات پیلسر اول مذکور است و در کتیبه‌های قدیم ایرانی هگمتان اسم برده شده (یعنی ملتقای طرق عدیده) و یونانیها آنرا اکباتانا خواندند.

همدان دریای کوه الوند^۱ که یونانیها ارُن تس می‌گفتند واقع است و آن رشته کوه سنگی عظیمی است که زیاده از دوازده هزار پا از سطح دریا ارتفاع دارد و نسبت بشهر همدان شش هزار پا مرتفع است و هوای آن اگرچه در زمستان سخت است ولی در تابستان بسیار مطبوع میباشد. مکان این شهر برای پایتخت کمال مناسبتر است، از طرف جنوب و جنوب غربی کوه الوند آنرا حفظ میکند و مشرف بر راهی است که بیابان و آشور مرود و همچنین مشرف بر جلگه‌های مرتفع ایرانست، چون در محلی که چندین راه در آنجا با یکدیگر التقاء میکنند و در اطراف آن جلگه حاصلخیز پرآبی واقع است عجب ندارد که با همه انقلابات شهر همدان همواره مرکز مهمی بوده باشد.

شهر جدید سی هزار تن جمعیت دارد که عده‌ای از آنها یهودی میباشند و بسیار کثیف است.^۲

تپه مصلی که سابقاً پابخت معروف ماد بر روی آن واقع بوده در مشرق شهر جدید واقع است، هفت حصار متوالی داشته و ترتیب آنها چنان شده بود که هر يك بقدر ارتفاع کنگره‌هایش نسبت بدیگری ارفع بوده است، قصر سلطنتی و خزائن در درون حصار هفتمی که کنگره آن مذهب بوده جا داشته و سایر دیوارها بالوان دیگر منقش بوده است و مجموع این ترتیب از بابل اخذ شده که در آنجا در برج نمرود شهر بُرسپا^۳

۱ - باید دانست که الوند همان «اتوران» است، اوستا می‌باشد ولی «امرن تس» یونانیها نزدیکتر با اسم قدیم مادیهاست تا الوند کنونی «مؤلف».

۲ - اشاره بوضعیت سابق همدان است ولی اخیراً در امور بلدی آنجا هم اصلاحاتی بعمل آمده و شهر بواسطه احداث خیابانهای وسیع و کوچه بندیها صورت جدید جالبی بخود گرفته است و در نظارت آنها مراقبت میشود (مترجم).

۳ - Borsippa.

هر طبقه برنگی مخصوص و مظهر خورشید و ماه و سیارات بوده است.

از جمله رسومیکه **دیو کس** بر قرار کرده و ظاهراً آنرا هم از آشور باید اقتباس کرده باشد این بود که رو برو شدن با سلطانرا ممنوع ساخت و تمام عرایض بتوسط پیغام آوران باید داده شود و این ترتیبات برای این بود که بواسطه دور بودن پادشاه از انظار در دلهارعب داشته باشد و اگر غیر از این میکردند بیم آن بود که بزرگان مملکت نسبت بسطان عاصی شوند.

شرح فوق منقول از **هرو دوت** است و گمان میرود راست باشد، علاوه بر این چنانکه سابقاً مذکور داشته‌ایم شخصی موسوم به **دیا'اکو** که از رؤسای طبقه مَنای بوده در سال ۷۱۵ قبل از میلاد به حماة تبعید شده و می‌بینیم دو سال بعد محلی که با همدان مطابق است بیت **دیا'اکو**^۱ نامیده میشود و چون موقعیکه بر حسب روایات برای آن واقعه معین شده با تاریخ **دیا'اکو** خیلی موافقت دارد احتمال کلی میرود که مؤسس واقعی خانواده سلطنتی ماد همان **دیو کس** بوده است.

زبان ماد بقول **استراپن** این زبان مادیه‌ها زبان پارسیان و آریان و باختریان و سغدیان^۲ کمال مشابهت را داشته است. متأسفانه هرچه کاوش کرده‌اند کتیبه‌ای بدین زبان بدست نیامده است. در همدان که طالبان گنج زمین را کاوش بسیار کرده‌اند از زبان ماد آثاری کشف نشده^۳، در این صورت این مطلب بی‌فایده نیست که بگوئیم زبان ماد فقط زبان تکلمی بوده و برای کتابت استعمال نمیشده است چه نظایر این امر مکرر دیده شده، مثلاً در افغانستان زبان ملی پشتو و زبان کتابتی فارسی است و ممکن است که زبان کتابت ماد زبان آشوری بوده باشد.

عقیده **'اپرت'** این است که زبان ماد همان است که در ستون دوم کتیبه هائی دیده میشود که بسه زبان منقوش میباشد ولی امروز عموماً آنرا زبان شوش میدانند.

۱ - Bit-Dayaukku.

۲ - ۱۵، ۲، ۸ «مؤلف». ۳ - در ۱۹۱۳ هیئت فرانسوی مصر را کردند لیکن چیزی که قابل توجه باشد

۴ - Oppert.

بدست نیاوردند «مؤلف».

دائرة مستقر معتقد است براینکه زبان ماد با زبان اوستا مطابق است، داخل شدن در بحث اینمسائل از گنجایش این کتاب و قوه من خارج است و غرض عمده ام از ذکر اینمسائل آنست که بنمایم چگونه نظریات مختلف درینباب اظهار شده است، بی شک زبان تکلمی آریان بوده ولی قرابت نزدیکی به زبان پارسیها داشته است^۱.

چنانکه گفته ایم مادیها در زمان سلطنت **سناخریب** در تحت یک ملت در آمدند و در آزمان فقط یک لشکر کشی از طرف آشوریان بفلات ایران مذکور است که بجانب الیسی یعنی ناحیه کرمانشاه واقع شده است، بنابراین مادیها تحت سیاست مدبرانه **دیو کس** بحال و فرصت یافتند که در طریق ترقی مشی نمایند، چه **سناخریب** بقدری مشغول بابل و ایلام بود که مجال توجه باحوال کوهستانیهای دور دست زاگرس را نداشت و این سلطان مغرور بهیچوجه به مخیله خود راه نمیداد که همین شبانان کوهستانی عنقریب شهر معظم نینوا را غارت خواهند کرد و سبب محو شدن اسم آشور از فهرست ملل دنیا خواهند گردید.

دیا اکو یا **دیو کس** پنجاه و سه سال سلطنت کرد و پسرش **اتاع ماد** فراور تیش^۲ که یونانیها **فرارتس** خواندند در حدود سال ۶۵۵ قبل از میلاد بجای پدر نشست^۳، در اینموقع گمان ماینست که دولت ماد هنوز آنقدرت را نداشت که بخیال امتناع آزادی خراج آشوری بیفتد و بیره اینکه آشور با نیپال باوج اقتدار خود رسیده بود. بنظر میآید **فرارتس** بشیوه پدر خود دولتهای کوچک دیگری را که در زمان **دیو کس** ملحق به ماد نشده بودند ضمیمه نموده آنگاه مشغول شد باینکه طوایف پارس را که با مادیها قرابت داشتند و محل ایشان ولایات حالیه فارس بوده تحت استیلای خود در آورد.

۱ - «شکی نیست که زبان مادیها با زبان پارس قدیم تقریباً یک زبان بوده و تفاوت جزئی با آن داشته چنانکه در زمان استرابون پارسیها و مادیها زبان یکدیگر را بخوبی میفهمیدند، عیناً از ایران قدیم تألیف **پیر نیا** صفحه ۴۶ گرفته شده است (مترجم)».

۲ - Fravartish.

۳ در کتاب و انقراض امپراطوریها، باستاناد روایت غرورثقی از کتاب **اکثر یاسی** عده شاهان ماد دوبرابر ذکر شده است «مؤلف».

پارسیها نیز محتمل است که مانند ماد از سکنه قدیم بعضی را بیرون کرده برخی را بخود ملحق نموده باشند و در اینموقع چون منقسم بقبائل مستقلة چند بودند ظاهر آقادر بر مقاومت صحیح نسبت بمادیها که بالنسبه بایشان تربیت ونظام داشتند نبودند و بنابرین تاندازه ای که بر ما معلوم است بدون منازعات شدید در تحت استیلای ایشان درآمدند . این نکته را لازم است بخاطر داشته باشیم که مادیها اسناد و آثار معتبری از خود نگذاشته ولذا برای تحقیق از تاریخ ایشان باید بکتاب **هرودوت** اعتماد نمائیم .

استیلای ماد
بر پارسیان

در زمان سلطنت **فرادریس** و در سال ۶۴۵ پیش از میلاد **آشور بانیهال** ضربه مهلک را بر ایلام وارد آورد و از حالا به اصلاح امور کشور و مملکت داری مشغول گردید و اگر اعتمادی بروایات باشد به تن پروری دوران شرافت پرداخته و چنانکه سابقاً ذکر شد کتابخانه گرانبھائی جمع آوری نمود که نه تنها کتب معتبره آن عهد را دارا بود بلکه نسخه هائی از الواح کتابخانه های بابل نیز در آن موجود بوده است و آن شاید بزرگترین آثار صنایع قدیمه موزه لندن باشد اینست ما خود را مدیون او میدانیم ، معابدی نیز ساخته یا تعمیر کرده و قصر بزرگ **سناخریب** را هم که بنیانش بواسطه واقع بودن بر تپه مصنوعی سست شده بود تجدید کرده با عظمت تر و بهتر ساخت .

سالهای اخیر
آشور بانیهال

لیکن این سستی و تهاون بعد از انهمه لشکر کشی و جنگجوئی **حملة اول مادیها** برای کوهستانیهای جنگی البته اسباب جرئت و جسارت میشد بعلاوه مدتی بود که مادیها از طرف آشور ضربت و گوشمالی ندیده بودند و محتمل است که بواسطه حمله و استیلای بر پارسیها نیز غرور و قوت قلب پیدا کرده بودند . جهات مزبور بضمیمه جهلی که نسبت بقوای حربی واقعی خود داشتند ظاهراً سبب شد که بسرزمین آشور لشکر کشی کنند لیکن نظام و شجاعت دلاوران آشوری سعی آنانرا بکلی باطل کرد و نتیجه این لشکر کشی فقط مرگ **فرادریس** و هلاک قسمت عمده لشکریان او گردید .

جلوس کیاکسار در این موقع مشکل هووخ شتر که یونانیها او را کیاکسار

خوانده و در نزد ما بهمین اسم معروف است بر تخت سلطنت جلوس نمود و او یکی از اشخاص نادره است که بعرضه دنیا آمده هم درسوق لشکر و هم در اداره کردن کشور مهارت تامه داشته است. چون از روی تجارب تلخ دانسته بود که لشکریانش تا بر طبق ترتیبات صفوف آشوری آشنا نشوند در محاربات موفق نخواهند گردید لذا جنگیان ایلاتی را که تا آن زمان بطور خود سری و استقلال محاربه میکردند بهم زده دسته های مرتب قشون نظامی بجای آنها تشکیل داد. پیاده نظام را باتیروکان و شمشیر یا دو نیزه مسلح نمود لیکن در لشکر مادیان بیش از آنچه در لشکر آشوری بود اهمیت داشتند و تیر و کان در دست آنان در گرفتن جان دشمن بیشتر تأثیر میدبخشید چه از کودکانی بسواری و تیراندازی از پشت اسب معتاد شده و مانند پارتیهایی متأخر از تیررس دشمن دور ایستاده و مثل باران تیر میانداختند و بهترین جنگجویان را عاجز میساختند. کیاکسار در ضمن اینکه قشون خود را تشکیل و تربیت میداد بواسطه مقاومت مبرمانه با آشوریان آنها را آزموده میکرد تا بالاخره بر سرداران آشور بانیپال غلبه کرده ثانیاً بخاک آشور حمله ور گردید.

محاصره اول
چنین بنظر میرسد که استحکام نینوا زیاده از آن بود که مادیها بتوانند قصد تسخیر آنرا بنمایند مع هذا در همان حال که لشکریان

ماد اراضی حاصلخیز آشور را پابمال میکردند کیاکسار بمحاصره نینوا پرداخت و احساساتیکه از اقدام این سلطان در مقهور ساختن آشور برای مردم حاصل شد از آنچه در کتاب ناحوم از کتب تورات مذکور است معلوم میشود، کتاب مذکور که حقیقت را باطنطنه مخصوصی بیان میکند و کلمات آتشین او بر همه کس تأثیر میبخشد شروع باین عنوان مینماید «بار ننوا» و بعد از آن میگوید «آواز تازیانه ها و صدای غریغ چرخها و جهیدن اسبان و جستن عرابه ها، سواران هجوم میآورند و شمشیرها براق و نیزه ها لامع میباشد و کثرت مجروحان و فراوانی مقتولان و لاشها را انتهایست و بر لاشهای بکدنگر مبافند.»^۱

۱ - کتاب ناحوم، باب سوم، آیه ۳۰ و ۳۱ و مؤلفه .

تاخت و تاز سیت‌ها در همانوقت که گمان میرفت آن ملت غارتگر ضریقی را که سزاوار است خواهد چشید جماعتی از سیت‌ها که شاید با آشوریان نیز اتفاق و اتحاد داشتند بر ماد حمله کردند و **کیاکسار** مجبور شد دست از محاصره نینوا برداشته بدفاع کشور خود بپردازد و در این موقع در شمال دریای ارومیه مغلوب شده ناچار از قبول شرائط دشمن گردید. سیت‌ها از پیشرفت خود سرمست شده چون از ضعف آشور مطلع بودند و میدانستند که آن دولت در مقابل مادیها که خود بر آنها غلبه یافته عاجز مانده بود در آنسرزمین بنای تاخت و تاز را گذاشتند و بر هر جاتسلط یافتند خرابی کردند و جز قلعه و حصار چیزی تاب مقاومت ایشانرا نداشت. پس چون در آشور غنیمت وافر نیافتند مثل طوفان از آنجا گذشته دیار بدیار رفتند تا بدریای مدیترانه رسیدند و **ارمیا** پیغمبر باین واقعه اشاره کرده است، در جائیکه در کتاب خود میگوید: «و کمان و نیزه خواهند گرفت، ایشان مردان ستم‌کیش میباشند که ترحم ندارند، باواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و براسبان سوار شده مثل مردان جنگی بضد قوای دختر سیحون صف آرائی خواهند کرد». عاقبت **کیاکسار** بر آن تاراج کنندگان غلبه یافت باینطریق که امیر ایشان را که **مادیس** نام داشت باسرکردگان معتبر او به ضیافتی دعوت نموده ابتدا آنها را مست نمود، بعد تمام آنها را بقتل رسانید. سیت‌ها چون بواسطه قتل رؤسا ضعیف شدند گرفتار حمله و تعرض مادیها گردیدند و بالاخره بعد از زود خورد شدید اخراج شدند. در این اثنا **آشور بانیمپال** که آخرین پادشاه بزرگ آشور بود در حدود سال ۶۲۶ قبل از میلاد وفات کرد، اخلافش مردمانی نبودند که بتوانند آنکشور ضعیف شد، بیحال را حفظ کنند و از نو قوه و قدرت و اعتبار و شهرتی بآن بدهند.

ازعلائم متلاشی شدن دولت آشور این بود که **نبوپولاسار** که محاصره دوم نینوا
ظاهراً از طرف **آشور بانیمپال** بحکومت بابل برقرار شده بود
عنوان سلطنت و جانشینی او را اختیار کرد، لشکری از دهانه های فرات ودجله حرکت

طلوع ماد و سقوط آشور

کردند، نبوپولاس سار بجای اینکه از ایشان جلوگیری کند با آنها ملحق گردید و برای اینکه پیشرفت و غلبه محقق شود از کیا کسار تقاضا شد که قوای ماد را با ایشان متفق کرده سرداری قوای متحده را در مقابل دشمن مشترك اختيار نماید. پادشاه که خود در صدد تحصیل قدرت و جاه بود این مسئول را در کمال میل اجابت کرد و پادشاه آشور که خراج گذاران از او سرپیچیده بودند نتوانست در میدان جنگ با دشمن روبرو شود لهذا در نینوا متحصن شده محصور گردید.

سقوط نینوا بطور فجیعی واقع شد و پادشاه تا ممکن بود مقاومت کرد و چون مأیوس گردید برای اینکه بنست دشمن گرفتار نشود خرمی از آتش فراهم کرده باتفاق اعضاء و اجزاء خانواده اش در آن داخل شد و بشعله آتش سوخت. کتزیاس که روایات او را اکثر بی اعتبار میدانند مگوید قسمتی از حصار شهر را آب دجله خراب کرده و رالینسون قول ناحوم پیغمبر را ذکر میکند که گفته است «درهای رودخانه ها باز خواهد شد و قصر منحل خواهد گردید». باری در حدود سال ۶۰۶ قبل از میلاد نینوا ساقط شد و چنان خراب گردید که اسم آشور هم فراموش شد و تاریخ آن دولت مبدل بقصه گشت و اسامی سارداناپالوس^۱ و سمیرامیس که جز افسانه چیزی نیست مقداری از قدرت و شکوه و اعتبار آشور را در اذهان جلوه گر ساخته و اگر بخواهیم معلوم کنیم که بادفراموشی بجه سرعت بر مملکت و دولت آشوری وزیده از اینجا میتوان دانست که دوست سال بعد از آن هنگامیکه لشکر بان کزنون از شهرهای ویران کالاه و نینوا عبور میکردند راهنمایان ایشان آن شهر هارا لاریساومیس بیلا مینامند و آنها با اینکه بلاد مزبور را تماشا کرده و در باره آنها اعجاب نمودند بهیچوجه تصور نمیکردند که آنها بلاد معظم آشور بوده اند^۲.

۱ - Sardanapalus

۲ - رجوع شود به کتاب (Anabases) کزنون ۳، ۴، ۷۰. در اینجا شرحیکه نوشته شده این است «در آن حار حرا به های شهر بررگی، مرد که آنرا لاریسا مینامند و در زمان قدیم مساکن مادها بود و نیز رجوع شود به فصل ۱۹ این کتاب، خوانندگان برای اطلاعات تازه در روال آشور میتوانند بمقاله مقدماتی کتاب مراجعه نمایند «مؤلف».

تاریخ ایران

اگر بخواهیم ببینیم تاریخ در باره آشور چه حکم میکند اینست
که اگر چه بابل و مصر هم در موقع فتح و ظفر بیرحم بودند
لیکن از بابل برای نوع بشر قانون و علم نجوم و علوم دیگر
میراث مانده و مصر ابنیه و عماراتی بیادگار گذاشته که هنوز هم محل حیرت و عبرت
دنیاست. اما آشور فقط بعضی از صنایع زندگانی صلح آمیز را اقتباس و اختیار نموده و
نماینده او تنها باینست که در غارتگری ین طولانی داشته و چون منقرض گردید بکلی
داخل در عالم نسیان و فراموشی شد و جز این هم سزاوار نبود.

مضاوت تاریخ در
باره آشور



از سکه های اولیه لیدیه

فصل یازدهم

ماد و بابل و لیدیه

وی بابل باستانی را که مجایش ورد زبانها بود دوباره از نو ساخته
یهودا و تمام خانواده پدرت داود را دمرت به اسارت برد و بیت المقدس
را ویران کرد و سرانجام کوروش ایشان را آزادی بخشید «میلتن»

هر وقت دولت معظمی ساقط میشود روابط کشور های مجاور
آن نسبت بیکدیگر و نسبت بمتصرفات دولت ساقط تغییر پیدا
میکند، بنابراین سقوط نینوا موقع مناسبی است برای اینکه نظری
بأحوال دنیای قدیم بنمائیم .
از وضع دنیای قدیم بعد
از سقوط نینوا

در این موقع مقتدر ترین و مهمترین دولت بلاشك دولت ماد
بود که سیت ها را مقهور کرده و فرمانفرمائی ملل متحده ای که
برضد آشور قیام کرده بودند اختیار نموده بود؛ اتحاد بین ماد و بابل بواسطه ازدواج دختر
کیا کسار^۱ با نبوکدنصر پسر نبوپولسر و وارث تاج و تخت بابل نیز استحکام یافت و
کیا کسار و جانشین او مادام الحیاة بشرايط معاهده و اتحاد عمل کردند با اینکه بعضی
اوقات بقیناً ثروت و غنائم بابل مطمح نظر مادیها بوده است .

۱ - او همان (مهوخ شتر) ایرانیهاست که یونانیها ویرا بدین اسم نامیده اند «مترجم» .

سلطنت جدید بابل
اگر سقوط آشور برای ماد فائده و سود زیاد داشت برای بابل
فوائد آن بیشتر بوده است، چه واقعاً بسبب انهدام آشور بود
که سلطنت جدید بابل تأسیس یافته و قوه و قدرتی حیرت انگیز از خود نشان داد که
کافی است فی حد ذاته توجه ما را جلب نماید و اما اهمیت و فایدهٔ آندولت برای ما و آن
بواسطهٔ معرفت بروایاتی که از نویسندگان روم و یونان و غیره از آنکشور در دسترس
ما گذارده شده خیلی زیاد است.

لشکر کشی نخودوم
نبو پولسر در مدت محاربهٔ با آشور ادارهٔ امور را به نبوکدنضر
و اگذار نموده و بعد از سقوط آندولت بر حسب ظاهر با کیا کسار
موافقت حاصل نموده بود که ولایات بابل ضمیمهٔ بابل شود. سکنهٔ ولایات نامبرده خودشان
قادر بر پایداری نبودند لیکن پای نخودوم پادشاه مصر نیز در میان بود و پادشاه با عزم
در حینی که نینوا محصور بود در سال ۶۰۸ بطرف شمال حرکت کرده فلسطین و سوریه را
تصرف نمود و در اینموقع فقط یوشیا پادشاه یهود با وجود اختلالات دوستانه با او مخالفت
کرد در مگیدو نزدیک کوه کرمیل با لشکریان مصری روبرو شده بقتل رسید^۱ و نخودوم
تا فرات پیش رفت و در کارکیش توقف کرد و این اقصی نقطهٔ سیر او بود و ظاهراً چون
از سقوط نینوا مطاع شد درخواست با فاتحین طرف شود بنای مراجعت را گذاشت و در
عرض راه از بلاد مهمه خراج گرفت و در آنجا پادگان گذاشت و چون بمصر رسید
رعایابش که از تجدید افتخارات جنگی مصر مسرور شده بودند او را تحسین و تمجید
کردند در صورتیکه هنری از نخودوم ظاهر نشده چه از روبرو شدن با قوای بابل احتراز
نموده بود، سه سال بعد از آن نبوکدنضر که مشغول استحکام مبنای قدرت خود بود بطرف
کارکیش حرکت کرد و نخودوم در اینموقع برای منازعه حاضر شده حرکت بسمت مقصود نمود.
غلبهٔ نبوکدنضر بر نخودوم
دوم سال ۶۰۴ قبل
از میلاد
آنها در کتاب ارمیا^۲ موضوع کلمات شدیده شده چنانکه در وصف

۱ - رجوع شود به دوم تواریخ ایام، باب ۳۵، آیه ۲۰ و ۲۴ و نیز دوم پادشاهان، باب ۲۳، آیه ۲۹، باید دانست
که یوشیا بفتح آشوری می‌جنگید. «مؤلف»

ماد و بابل و لیدیه

آن محاربه میگوید: ای اسبان برآئید و ای عرابه ها تند بروید و شجاعان بیرون بروند. ای اهل حبش و فوت که سپرداران هستید و ای لودبان که کمان را میگیرید و انرا میکشید.... زیرا خداوند یهوه صباوت در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد^۱.
باری **نبو کد نصر** مصریان مغلوب را تعاقب کرده نزدیک مصر رسید، در اینوقت خبر وفات پدر را شنید و از ترس دسائس و فتنه هائیکه در پایتخت وقوع یابد بانخواستار صلاح کرد و سوریه و فلسطین را مالک گردید.

پادشاه فاتح از میان بیابان بابل مراجعت کرده و بر تخت سلطنت جلوس نمود و از آن بیعد دوره سلطنت **نبو کد نصر** مقرون حدائق معلقه بابل
بسعادت و بالنسبه با صلح و سلامت بود. در ظرف سنوات بعدی در بابل بعلاوه باغهای حیرت انگیزی که بر مکانهای مرتفع احداث کرده بودند و یونانیها آنها را ذکر نموده و باسم حدائق معلقه **سمیرامیس** معروف است دروازه مجلل و با شکوه **اشتر** و جاده بزرگی برای حرکت دسته ها بوده که از ارك تا معبد **اشتر** امتداد داشته است. **نبو کد نصر** سد بزرگی ساخته که معروف بود بدیوار ماد و آن از دجله بفرات کشیده شده و بدینواسطه تمام اراضی واقع در شمال بابل را مشروب مبد ساخته است و سد دیگری هم نظیر آن از طرف جنوب شهر را محفوظ میداشته است، در واقع **نبو کد نصر** پادشاه بزرگی بوده و بابد اصف داد که چیزی در تاریخ دهنده نمیشود که تصدیق مسطورات غرب و عجیب کتاب **دانیال** را راجع به جنون او بنماید بلکه آن صرف یکی از همان افسانه های غربی است که درباره هریک از سلاطین معروف مشرق گفته شده است.

جای تأسف است که از احوال **کیا کسار** و کارهای نمایان او
جنگهای **کیا کسار**
بعد از سقوط نینوا چیز کمی بدست داریم. ظاهراً ولایات آسیای مقدم را که خیلی باثروت بودند و بسهولت مسخر شده بابل واگذار گردیدند و برای خود همان اراضی مرتفعه ایران را که سابقاً جزء کشور بود و همچنین ارمستان

۱ - کتاب ارمیاء نبی باب ۴۶، آیه ۹ و ۱۰، دؤلم.

که طائفه دیگر آریا تازه آنرا فتح کرده بودند و قسمت علیای دجله و کوhestان کابادوکیه را در مغرب و نواحی دیگری که هیچوقت حتی در اوقات دزوه اقتدار آشوری هم جزو



آندولت نبوده نگاهداشت و نمیدانیم چه علت داشته است که ولایات پر ثروت را رها نموده و چیزیکه میتوان حدس زد این است که مادیها که قومی کوهستانی بوده اند از حرارت جلگه ها که اسباب ضعف و سستی میشود ترسیده تصرف کردن اراضی را که شبیه بکوهستان خودشان باشد ترجیح داده اند.

ممالکی که کیا سال متدرجاً
مسخر مبنمود و قدرت خود را در
آجا مستحکم میکرد در حال اغتشاش
بود و بواسطهٔ ناخوش و ناز و خرابیها نیکه
سیمریها و سیت ها در آنجا کرده
و قتل و غارت های دائمی که در
مدت زاده از یکصد سال بعمل آورده
و هیچ نوع حکومت و دولت قابل
تحملی تشکیل نداده و لانات نامبرده
دوچار ضعف و بیجالی گردیده بودند
و در واقع به تمدنیکه بزحمت در آن

بلاط داخل شده سکنه و لطمه بزرگ وارد آمده بود. گویا کسار اقوام و ملل مزبوره را متوالیاً مطیع و منقاد ساخته همواره بچنانب مغرب نشرفت تا آنکه در ساحل

یمین رود هالیس با دولت مقتدر و جنگجوی لیدیه روبرو گردید.

مبادی احوال لیدیها از مسائلی است که تحقیقات و تفتیشات اخیره دولت لیدیه

معلومات زیاد در آن باب بدست داده است و انتظار داریم که کاوشهای مأمورین امریکائی در سارد نیز بر آن معلومات بیفزاید. بدو^۱ در سفر پیدایش تورات گفته شده که این جماعت از نژاد سامی بوده و همین رأی مقبول بود ولیکن امروز عقیده بر اینست که قوم مزبور که محل توجه میباشند از سکنه اصلی آسیای صغیر بوده که نه سامی محسوب میشدند و نه آریان بودند.^۲

ولی باید در نظر داشت که گفته های تورات راجع بملل مختلفه و منسوب داشتن آنها به پسران مختلف نوح بیشتر از نظر سیاسی بوده است نه نژادی. از بنی سام خاندان سیاسی بوجود آمده که مرکز آن آشور بود و ما میدانیم که لیدیه جز و متصرفات آشور بانیپال و اهالی مطیع و فرمانبردار وی بودند.

طوائف آریانی بریگ ها یافریگی ها که با یونانیها قرابت داشتند از ولایات تراس به آناتولی هجوم بردند و متدرجاً در جزو سکنه آنجا که تابع ایشان شده بودند مستهلك گردیدند. تاخت و تازهای مزبور در صده دهم و نهم پیش از میلاد واقع شد و در صده هشتم پادشاه آن ولایت میداس نام داشت و او همانست که در تاریخ میتای موشکی^۳ خوانده میشود در حدود سال ۷۲۰ قبل از میلاد پادشاه مزبور با روزاس پادشاه اورارتو متحد شده بجنگ سارگن دوم سلطان آشور رفت و این جنگ چون واقعه تاریخی است موقع معتبری از تاریخ بر ما ثابت میکند. چون دولت فریژی استقرار یافت طوائف لیدی

۱ - باب ۱۰، آیه ۲۲ - پسران سام - ایلام و آشور و ارفلکشاد و نود و آرام.

۲ - و این مخصوصاً جالب توجه است که نظریات هال را در تمدن قدیم یونان، که در ۱۹۰۱ چاپ شده است با نظر اخیر او در «تمدن باستان شرق نزدیک»، که در ۱۹۱۳ به چاپ رسیده با هم مقابل و مقایسه کنیم چه او در بالا واحد بودن میدا و میتا را تردید میکند بر عکس در کتاب اخیر که آنرا بدون تردید قبول مینماید و بدین ترتیب نشان میدهد که علم و اطلاع ما در این موضوعات پیوسته بسط و توسعه پیدا میکند. مؤلف.

۳ - Mita of mushki

در تحت سلسله هر اکلید دولت مقتدری تشکیل دادند و فریگی ها را نیز مستهلك ساختند و این دولت بود که ابتدا با مادی ها روبرو شده و برابری نمودند و بالاخره در مقابل دولت جدید الظهور ایران عاجز و مقهور گردیدند.

سلسله مرمناذ
ذکر افسانه های عجیب راجع به سلاطین اولیه لیدیه که در کتاب هرودوت مسطور است خارج از گنجایش این کتاب میباشد و ما بیان وقایع دولت را از **ثریگ** شروع میکنیم که تأسیس سلسله جدیدی نمود و این امر را بواسطه قتل **سادیاتس** که از سلسله هرقلیها بود و **ثریگ** عاشق عروس او گردیده انجام داد. **هرودوت** هم در روایت معروف خود این داستان را نقل کرده ولیکن بطریق افسانه باز نموده است. **ثریگ** حکمران بزرگی بود و قوت و قدرت لیدیه را بسط داده و مخصوصاً سواران جنگی تربیت کرده که در تمام مشرق شهرت یافتند، پس بواسطه همین قدرت خود بعضی از بلاد یونانی ساحلی را مقهور کرده با سایرین معاهده ها بست لیکن امری را که بیشتر مطمئن نظر داشت دست اندازی ب**خاک** کیمریها بود که به فریگیه تهدید میکردند و عاقبت مانند طوفان محزبی بر آن مملکت هجوم آوردند و **ثریگ** در سال ۶۶۷ قبل از میلاد هیئت سفرائی به نزد **آسور بانپال** باستمداد فرستاد و آنها زیادبنای تملق و خوشامدرا گذاشته اظهار کردند که تا آن زمان نام لیدیه در کشور آشور شنیده نشده بود لیکن آشوریان از تولید مشکلات برای خود احتراز داشتند و با آنکه جواب **ثریگ** را بادب و مهربانی دادند مددی باو نرسانیدند و آن پادشاه چون تنها ماند بدست کیمریهای خوفناک مغلوب و مقتول گردید. پسرش **اردیس** فراریان لشکر را جمع آوری کرده با قوائیکه از یونانیهای ساحل دریا باورسیده بود متحد شده و آنها سگهای جنگی داشتند که به اسبها و سواران حمله میکردند و کیمریان را منهدم نمودند. کیمریها ب**خاک** مشرق متوجه شدند و در تنگه های سیلیسی با تلفات بسیار از آشوریان شکست خوردند، لیدیه که از این بلیه آسوده شد بسرعت تلافی مافات کرده در زمان سلطنت **الیاتس** سلسله مرمناذ باوج قدرت رسیدن بچه تمام ولایات را تارود هالیس مسخر نموده بودند و رود مزبور سرحد شرقی آن دولت گردید.

تمدن لیدیان خالی از اهمیت نیست، دارای کشور پر نعمتی بودند که معدنیات زیاد داشت و گمان میرود که اختراع ضرب سکه که از ترتیب اوزان و مقادیر بابلی اقتباس شده از مآثر ایشان باشد و یقین است که این اختراع بعد از اختراع خط در آن از مننه مهمترین پیشرفتهای تمدن می باشد. لیدیان در بازرگانی نیز شهرت داشتند بلکه بنا بقول هرودوت در تجارت خرده فروشی مقام اول را حائز بوده اند، بازیهای چند نیز اختراع کرده اند و در هر حال قوم با لیاقت و با تربیتی بودند و یونانیها همواره آنانرا متجمل میخواندند ولی ضمناً در جنگجویی نیز مقام عالی داشتند و هنگامیکه مادیها کنار رود هالیس رسیدند آنان بذروه قدرت خود رسیده و مسلم بود که این دو دولت متعدی یکوقتی باهم باید دست و پنجه نرم کنند.

اختراع سکه

علتی که برای وقوع این زد و خورد نقل کرده اند خالی از غرابت نیست، گفته اند **کیا کسار** یکدسته از سیت ها را بطور شکارچی نگاهداشته و بعضی اعیان زادگان را بایشان سپرده بودند، روزی از شکار دست خالی مراجعت کردند و پادشاه ایشانرا مورد عتاب و توبیخ قرارداد، آنها هم در مقام تلافی یکی از اعیان زادگانرا قطعه قطعه کردند، پختند و غذای شاه قرار داده و بنزد **آلیات** فرار کردند، چون **کیا کسار** آنها را از **آلیات** مطالبه نمود امتناع ورزید و نزاع بلند شده، در هر حال این قضیه راست باشد یا دروغ دو دولت مقتدر و زورمندی که باهم رو برو شدند نزاع و جنگ مابین ایشان قهریست، عده مادیها زیاده تر اما از مرکز خود دور بودند و لشکریان ایشان حریف سپاهیان سنگین اسلحه یونانی و سواران لیدی نمیشدند.

جنگ بین لیدیه و ماد

زد و خورد مدت شش سال بدون هیچ نتیجه قطعی جریان داشت، چون نوبت هفتم محاربه شروع شد کسوف کلی دست داد و **طالس** حکیم مشهور آن کسوف را پیش بینی کرده بود. باری بعزت کسوف محاربه قطع شد و فریقین از تجدید آن اکراه پیدا کردند. بنای مصالحه شد و بابل در اینموقع حکمت کرد و رود هالیس سرحد

جنگ کسوف
سال ۵۸۵
قبل از میلاد

تاریخ ایران

دولتین گردید و اینمعاهده بواسطه مواصلت استحکام یافت یعنی پادشاه ماد دختر خود را بولیعهد لیدی بمزاجت داد. یکی از نتایج این معاهده این بود که کشور اورارتو در این موقع لشکر کشی پادشاه ضمیمه ماد گردید.

سال بعد از وقوع کسوف، **کیا کسار** که لیاقت او مادرادولت مقتدری کرده بود وفات یافت و چون بخاطر میاوریم که این پادشاه وقتی بساطنت رسید که مملکتش مغلوب آشوریان شده و لشکر یکه بعد ترتیب داد مقهور طایفه سیت (سکا) گردید و معهدنا در عرض چند سال آن سواران وحشی را از با درآورده و بعلاوه در مقهور ساختن آشور دخالت تامه بلکه اصالت پیدا کرد و دولت معظمی تأسیس نمود البته باید تصدیق کنیم که یکی از رجال بزرگ دنیا بوده است. در ابتدای سلطنت او قدرت تامه در مشرق زمین با سامی ها و در موقع وفاتش شوکت و قوت نصیب ایرانیها بود و بنابرین **کیا کسار** در یکی از نهضت های بزرگ تاریخی دنیا سمت ریاست و پیشوائی دارد.

فوت کیا کسار
سال ۵۸۴

ایشتهویگو که متعارفاً در نزد ما بلفظ یونانی **آستیاگس** معروف است وارث چنین میراث بزرگی گردید در حالتی که بر حسب ظاهر آئنده درخشانی در پیش داشت لیکن باندازه ای که از اطلاعات ناقصه ما معلوم میشود این پادشاه فرزند خلف ولایت آن پدر بزرگوار نبود و اوقات خود را بیطالت و لهو و لعب و هر نوع عیاشی و بوالهوسی مقرون بوخشبگری گذرانیده است.

آستیاگس پادشاه
آخری ماد

تفصیلی که از دربار ماد نقل شده و تشریفات مفصله و هزاران خادم و البسه سرخ و ارغوانی درباریان و زنجیر ها و گردن بند های طلا و تجملات و افره آنها معلوم میسازد که ترتیباتی بتقلید دربار آشوریان داده بودند. در هر دو دربار اشتغال عمده شکار بوده است، گاهی اوقات در جلگه و صحر ا ترتیب شکار جرگه میدادند و غالباً در باغهای نزدیک پایتخت بزدن حیوانات مشغول میشدند.

نجم و جلال
در بار ماد

سلطنت طولانی آستیاگس تا اواخر کار بدون جنگ و جدال گذشت و همین مسئله شاید لشکریان او را که در راحت و تن شکست آستیاگس بدست کوروش کبیر

آسانی شرکت داشتند از کار انداخت. بعلاوه پادشاه پسرنداشت و این امر هم باعث ضعف مقام او میشد و چنان رغبت و میل مردم به سلطنت او کم شده بود که وقتیکه لشکریان پارسیان در تحت ریاست کوروش بر او حمله بردند رعایای خود او بجای اینکه دور او جمع شوند تسلیم دشمن شدند و بنابر این در سال ۵۵۰ قبل از میلاد کشور ماد بدست قوم پارسی که آریانی و با مادیها از يك نژاد بودند افتاد. در نظر یونانیها دولت ماد منقرض نشده و واقع امر اینست که فقط تغییر داخلی در آن واقع شده بود چنانکه یکصد سال بعد یونانیها محارباتی را که با پارسیان میکردند جنگهای ماد مینامیدند در صورتیکه اشیل^۱ شاعر تراژدی بزرگ خودش را با اسم پارسیان خوانده بود.

قبل از آنکه این فصل را تمام کنیم باید نظری هم بامور بابل سلطین آخری دولت جدید بابل

۵۶۱ قبل از میلاد در گذشت، بعد از آن در ظرف شش سال سه پادشاه متوالی بر بابل سلطنت کردند و بعد از آنها نبونید آمد که آخر از همه بود. این شخص پسر يك نفر تاجر متولی بود که در سال ۵۵۵ قبل از میلاد بتوسط کهنه به سلطنت منتخب گردید و آلت دست آنها شد. عشق او به آثار عتیقه بوده و بموقع بدنیا آمد و در آن هنگام که اوضاع مملکت حال خطرناکی داشت لایق سلطنت بابل نبود، اما حفر و کاوشهاییکه در معابد خراب بعمل آورد از حسن اتفاق بر طاق نسیان ننمانده بی اندازه قدر و قیمت دارد و چون مقدر بوده است که بابل مقهور دولت جدید ایران شود ظاهراً حسن تصادف بوده است که پادشاه آن کشور شخصی باشد که حس کینه و انتقام در حریف پر زور خود تولید ننماید. باری سقوط بابل بدست کوروش کبیر جزء تاریخ ایرانیان است و در اینجا همین قدر باید بگوئیم در وقتیکه اوضاع جدید پیش می آمد استعداد برای قبول آن فراهم و اسباب آن از هر جهت آماده شده بود.

۱ - Aeschylus.



پادشاه هخامنشی مابین دوا و الهول باعلامت اهورامزدا
(از یک مهری درموزه لوور گرفته شده است)

فصل دوازدهم عصر پهلوانی ایران

بدان هر يك از ایام زندگانی تو برگمی است در تاریخ تو و بنابرین
مواظب باش چیزی که شایسته مقام آدمی نیست در آن نوشته نشود .
«از اندرز های فریدون»

طلوع پارسیان که نام خود را بیک کشور عظیمی داده اند که
با وجود حوادث و انقلابات بسیار مدت دو هزار و چهار صدسال
دوام کرده و در زیاده از نصف این مدت بر اکثر ملل سمت تقدم
داشته از اهم وقایع نوع بشر است، چنانکه در فصول سابقه مذکور داشتیم کشور
ایران بواسطه شامل بودن ماد که سکنه آن با پارسیان قرابت نژادی داشتند و همچنین
بواسطه شامل بودن ایلام مقر اصلی مؤسس دولت ایران و هنوز از ولایات آن مملکت
است میتواند داعیه وجود شش هزار ساله داشته باشد .

در این فصل میخواهیم عصر پهلوانی ایران را بیان کنیم بطوریکه فردوسی در
منظومه بزرگ پهلوانی موسوم به شاهنامه نقل نموده و تاریخی که ایرانیان برای اعصار
قدیمه مملکت خود دارند و معتقدند همانست، اگرچه روایات منقول از فردوسی باینکه
بهترین مصادر رجوع کرده اختلاطی از قصه و افسانه است و حتی در دوره های مابعد

تاریخ هم از افسانه خالی نیست، این شاعر نه این است که بهترین اطلاعات در دست داشته بکار نبرده باشد لیکن^۱ با معلوماتیکه امروز داریم ظاهر میشود که مآخذ او در بسیاری از موارد بکای بی اعتبار بوده است.

تاریخ ایران بطوریکه اهل آن کشور معتقدند به سلسله افسانه‌ای
سلسله پیشدادی
موسوم به پیشدادی شروع میشود. مؤسس این سلسله

کیومرث بود که در نزد زردشتیان بمنزله آدم است و او با دو نفر از جانشین هایش
هوشنگ و تهمورس گمان می‌رود که اساس تمدن ایران را گذاشته باشند.

اما معروفترین این سلاطین افسانه‌ای جمشید^۲ بوده است که
جمشید و ضحاک

بنای پرسپلیس که امروز تخت جمشید نامیده میشود و اختیار
سال شمسی و اختراع اکثر صنایع و علوم که مبنای تمدن میباشد^۳ باو منسوب است.
اختراع شرا را هم از او میدانند و واقعه‌ای برای آن نقل میکنند و میگویند مقداری انگور
در جائی نگاهداشت و آنها تخمیر شده تصور کرد مودی و مضر است، یکی از زوجات
جمشید مبتلا بمرض دردناکی شد و برای رهایی از زحمت زندگی از آن مشروب فاسد
نوشید ولی برخلاف انتظار خواب خوش برای او آمد و شفا یافت، از آنروز ایرانیها
شراب را سم مطلوب نامیده با وجود منعیکه در قرآن از آن شده است بسیاری از طبقات
عالیه قوم مزبور معتاد بشرب آن میباشند.

جمشید پس از آنکه چندین سال سلطنت کرد گرفتار غرور و نخوت گردید و بنای
جور و پیدادی را گذاشت و ادعای الوهیت نمود و چنانکه در یشت ۱۹ مسطور است^۴

۱ - در فصل ۴۱ و ۵۴ نیز در اطراف این موضوع بحث شده است «مؤلف».

۲ - جز اول این اسم عیناً همان یاما و یایی ماست که شرح آن در فصل نهم گذشت، اما «شید» و آن بمعنای درخشان است ... «مؤلف».

۳ - ایرانیان دلیل آورده میگویند آنکس که عمارات پرسپلیس و پاسارگاد را ساخته است بایستی از دیوان کار گرفته باشد و چون تنها جمشید و سلیمان بر دیوان مسلط بوده اند پس فقط همین ها توانستند يك چنین بناهای عظیم و فوق العاده‌ای بسازند «مؤلف».

۴ - (یما) و آن شرح زیر است: پندار و گفتارش را بدروغ و ناراستی آلوده کرد در همانوقت همای بزرگی و جلال از او غایب گردید.

بواسطه این انحراف **ضحاک** که پادشاه سوریه بود برانگیخته شده تا بر او حمله ببرد و او با آنکه به سیستان و هندوستان و حتی باقصی بلاد چین فرار کرد بالاخره گرفتار جنگ دشمن خونخوار گردید و پیرخانه بقتل رسید، یعنی او را بین دو تخته چوب گذاشته بتوسط استخوان تیغه پشت ماهی اره کردند. **ضحاک** که جمشید را باین خواری هلاک کرد شخص افسانه ایست و اسم او محرف از اژی دهاک یعنی مار اولی میباشد و در افسانه های ایرانی پادشاه عرب شده و گفته اند که از دوشهای او مارهای صغیر زنده ای بیرون آمده که یومیه مغز سر دوفر آدم غذای آنها بود و این خونخواری **ضحاک** اسباب انهدام دولت او گردید.

کاوه آهنگر که پسران او را کشته و مغز آنها را غذای ماران فریدون و کاوه ساخته بودند مردم را به طغیان واداشت و فریدون را که از نسل سلاطین بود جستجو کرده رئیس شورشیان قرار داد و بعد از محاربات چندی که چرم پاره پیش بند آهنگر در آن جنگها بطور پرچم بکار میرفت، بالاخره **ضحاک** گرفتار و در درون دهانه کوه دماوند در بند شد تا بسختی جان داده همانطور که پرومئثوس در کوه قفقاز به بند آمد. حقیقتاً داستان **ضحاک** بحکایت پرومئثوس کمال شباهت را دارد. فریدون که قدیم تریتونا خوانده شده علی الظاهر همان تریطانا میباشد که درویدا مذکور است و اعتبار او در آن کتاب به اینست که سرعزیت پرزوری را قطع نموده است.

بنابر تاریخ افسانه ای فریدون سه پسر داشته مغرب را به سلم و مشرق را به تور داده (و بهمین جهت آن ناحیه توران خوانده شده است) و تخت و تاج ایران را بعد از خود بفرزند کوچکتر یعنی ایرج واگذار کرد. برادران بزرگتر این ترتیب را نپسندیدند و تهدید کردند که به ایران حمله کرده حقوق خود را استیفا نمایند. ایرج نزد برادران رفته اظهار داشت که من حق خود را ۱ - این چرم که بانواع جواهرات گرانها زینت یافته بوده پرچم شاهی ایران قرار گرفته و هدرنش کادوانی معروف بود « مؤلف » .

بر تخت و تاج ایران واگذار میکنم تا در آخر عمر پدر میان ما جنگ خانگی برپا نشود، اما **سام** و **تور** قصد قتل **ایرج** کردند و استغاثه برادر را برای حفظ جان او گوش ندادند و **فردوسی** آن کلمات را این قسم ادا نموده است.

پسندی و هم داستانی کنی که جان داری و جان ستانی کنی
میاژار موریکه دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوشست

ایرج به قتل رسید و برای اینکه قبح برادر کشی کامل شده سر او را حنوط کرده برای پدر بپیر فرستادند و او خود از کینه خواهی عاجز بوده چند سال بعد **منوچهر** پسر **ایرج** بعد رشد رسیده با سپاه جرّاری بجنگ اعمام خود رفت و هر دو را بقتل رسانید. **منوچهر** جانشین جد خود شد و مستشار معتبر او **سام** پادشاه **سام** و زال و رودابه سیستان بود و او با پسر خود زال و نواده معروفش **رستم** که بمنزله

هر کول ایرانست دوره افسانه ایرانی را کامل میکند و در آن دوره حتی سلاطین هم در جنب این دلاوران خالی از اهمیت میباشند لیکن هیچیک از این دلاوران در افسانه هند و ایرانی دیده نمیشوند و محتمل است که اصلاً خالی از حقیقی نبوده و در دوره های بعد شاخ و برگهای افسانه‌ای بر آن افزوده و قوه شاعری **فردوسی** آنرا باین درجه اهمیت داده باشد. باری نقل شده است که زال در وقت ولادت سفید مو بود و بدین واسطه **سام** گمان کرد که این طفل از او نیست و فرزند دیو است لهذا حکم کرد که او را بکوه البرز بردند لیکن سیمرغ که عقابی افسانه‌ایست او را در آنجا پرورانیده و بعد از مدتی **سام** بواسطه الهامیکه باو شد از رفتار خود پشیمان گردیده پسر را باز آورد و او جنگجوی پر زوری شد و هنگام شکار در پیشه های افغانستان به قلعه‌ای رسیده رودابه زیبا دختر **مهراب** پادشاه کابل را در آنجا بدید، در نظره اولی طرفین به یکدیگر مایل شدند چنانکه عاشق بوسیله گند گیسوی معشوقه از برج بالا رفت.

نتیجه این مزاجت ولادت **رستم** پهلوان بزرگ ایران بود که داستان هنرهای او در جنگ و شکار و اکل و شرب هنوز در اذهان ایرانیان تأثیر عظیم دارد. از جمله چیزهایی که ارتباط خیلی نزدیکی باین پهلوان دارد.

رستم پهلوان

یکی رخش اسب جنگی او میباشد که هیکل و قامت و رشادت و جرئت وی جز و افسانه هاست. در يك میلی سیستان خرابه‌هائی است که نشان میدهند و میگویند آن



۱۸ - منظره رستم در حال خواب و دفاع رختن از او
از يك شاهنامه فارسی کتاب تصاویر مینیاتور ایران، تألیف هارتن در ۱۹۱۲ مجلد ۱
تصویر ۲۳ گرفته شده است

آخور رخش بوده است و شجاعت او مخصوصاً در جنگهای بین توران و ایران ظاهر شد و محاربات مزبور بعد از فوت منوچهر و جلوس پسر نالایش نوذر شروع شده و زیاده از يك پشت طول کشید. رئیس تورانیان افراسیاب بود و او نوذر را بقتل آورد، مدت

دوازده سال بر ایران سلطنت کرد و این دوره ظلمانی سلطنت پشدادیان را خاتمه میدهد.

اینک میرسیم باولین سلسله تاریخی یا نیمه تاریخی که معروف

سلسله کیانیان

به کیانیان است. در سیستان الان خانواده ای از بزرگان هست

که مدعی اقتساب بآن سلسله برجسته میباشند، اگر چه بیشتر احتمال میرود که از اعقاب

سلسله صفاریان^۱ باشند چنانکه طایفه ای در بلوچستان هستند که در باره ایشان هم این

احتمال میرود و ظاهراً باید با خانواده نامبرده نسبت داشته باشند. در هندوستان هم

بعضی خانواده های پارسیان همین ادعا را دارند و همه هم آنها را تصدیق میکنند.

اولین پادشاه این سلسله **کیقباد** است، او از اعقاب **منوچهر** و در جبال البرز

منزوی بود، **رستم** او را از آن مکان آورده بود و بعد از این موقع دلاور مزبور اولین

دفعه با دشمن دیرینه جنگ کرده در محاربه تن بتن **افراسیاب** را مغلوب ساخت و تحصیل

شرف و افتخار بزرگ نمود، لیکن پادشاه تورانی بواسطه گسیختن کمر بندش جان بدر

برده فرار کرد و مصالحه بطور تساوی واقع شد باین قسم که کمافی السابق رودجیحون

سرحد دولتین باشد.

کیکاوس که جانشین پدر شد برخلاف رای مستشاران بمازندران

لشکر کشید و در جنگ بزرگی از دیو سفید شکست خورده و قصه

کیکاوس و مطابقتش از
جهتی با کیاکسار

دیو سفید افسانه ایست که یقیناً حکایت از قوم سفید پوست مخصوصی

مینماید. باری در این محاربه لشکر ایرانی مبتلا به کوری شدند و دور نیست بتوان این

قصه را اشاره به کسوف واقع در حین جنگ **کیاکسار** با لیدیها دانست چنانکه در فصل

سابق مذکور داشتیم و هرگاه چنین باشد میتوان **کیقباد** را با **دیو کس** و **کیکاوس** را با

کیاکسار مطابق دانست، اما چون بین آنها شباهت اسمی وجود ندارد نمی توان به تعبیر

مزبور چندان اعتماد نمود.

افراسیاب مجدداً بایران حمله برد و باز **رستم** پنجات کشور

سهراب و رستم

پرداخت. در این دوره ها واقعه معروف **حزن انگیز جنگ رستم**

۱ - رجوع شود بفصل ۵۱ و نیز به «ده هزار میل» صفحه ۲۲۹ «مؤلف».

با پسرش واقع شده که در حالیکه او را نمیشناخت بقتل رسانید و این داستان را **ماتیو آرنولد** بطور مؤثری بنظم آورده و انگلیسها بآن آشنا هستند و چنانکه **فردوسی** گفته است: «یکی داستانست پر آب چشم».

واقعۀ مهم بعد از آن داستان حکایت **سیاوش پسر کیکاوس** است
سیاوش و کیخسرو که بعد از وقایعی نظیر آنچه برای **یوسف با زلیخا** واقع شد از نزد پدر رفت و به **افراسیاب** پناه برد و ابتدا بطور میهمان عزیز پذیرفته شد لیکن چند سال بعد تهمت هائی بآن شاهزاده زدند و سبب قتل او شدند ولی پسرش را که طفل بود و **کیخسرو** نام داشت پنهان کردند و عاقبت آن پسر بایران رفته مالک تخت و تاج شد.

بسیاری از نویسندگان اروپائی و عموم ایرانیهاییکه احوال **کیخسرو و کوروش** **کبیر لیست** **کوروش** کبیر را شنیده اند او را با **کیخسرو** تطبیق میکنند اما نمیتوان تصدیق نمود بدلیل اینکه **کیخسرو** همان کاوا هوسروا^۱ میباشد که در افسانه های هند و ایرانی مذکور و راجع بدورۀ قبل از تاریخ میباشد. باری **کیخسرو** پس از چشیدن گرم و سرد های زیادی بمدد **رستم** بر **افراسیاب** غلبه کرد و بالاخره او را گرفته اسیر نمود و به کینه خون پدرش **سیاوش** بقتل رسانید و **کیخسرو** عمری طولانی نموده با شرافت تمام زندگی خود را بسر برد.

لهراسب که جانشین **کیخسرو** شد بعد از چند سال تخت و تاج را به **گشتاسب** واگذار کرد و او چنانکه سابقاً گفته ایم پیرو آئین زردشت و حامی او بوده است و باز محارباتی با تورانیها دست داد و در آن اثنا **لهراسب** و زردشت هر دو در بلخ بقتل رسیدند.

در اینموقع **اسفندیار** که پدرش **گشتاسب** اورا محبوس نموده بود بمدد پدر آمد و ولایات از دست رفته ایران و همچنین درفش کاویانی را مستخلص نمود، **گشتاسب** اظهار کرد که میخواهم بشیوۀ پدر رفقا کنم و

بنابر این وعده کرد تخت و تاج را پیشتر تفویض کند لیکن در این قول خود صادق نبود و چون اسفندیار مطالبه تاج کرد پدر حيله کرد و او را وادار نمود که بجنگ رستم برود و چون آن پهلوان از اطاعت پادشاه سرپیچیده او را دست بسته بپایتخت بیاورد پس محاربات شجاعانه روی داد و باز پهلوان ایران حریف خود را کشت و این غلبه آخری مهم بود که در عمر خود حاصل نمود و چند سال بعد در چاهیکه برادر خیانتکارش تهیه کرده بود افتاد و زندگانی دلیرانه اش را از دست داد.

جانشین گشتاسب نواده اش بهمن بود که در تاریخ باسم اردشیر بهمن یا اردشیر دراز دست دراز دست معروف است و در السنه فرنگی ارتاکزر رسس لوثریمانوس خوانده شده است. بنابقول فردوسی از خصائص این پادشاه این بود که بتوسط مأمورین مخفی از امور مملکت خود واقف بود و نیز بقول صاحب شاهنامه این پادشاه فتوحات بسیار کرده است. ما تاریخ واقعی آرتاکزر رسس لوثریمانوس را در فصل هیجدهم نقل خواهیم کرد.

انتهای عصر پهلوانی ما وقایع تاریخ قدیم ایرانرا بطوریکه ایرانیها که پهلوانان قبل از اسلام خود را هیچوقت کوچک نمیکند و عموماً بآن آشنا و معتقدند در اینجا میتوانیم ختم کنیم و واقعاً اگر اعتقاد راسخ ایرانیان باین داستانها نبود از این مختصر تر نقل میکردیم چه از حقیقت تاریخ بهره قلیل دارد و اسم سلاطین بزرگ از قبیل کوروش کبیر و داریوش را بکلی ترك کرده اند ولی این داستانها بطوری با تاریخ ملی ایرانیها اختلاط پیدا کرده و در ذهن ایشان جا گرفته که بعد از این هم باز مکرر اشاره بآنها خواهیم نمود.



جدال یکی از پادشاهان ایران با وحشیان
(نقش روی یک سنگ یمانی، در موزه بریتانی)

فصل سیزدهم طلوع دولت پارس

دست تقدیر بفرمان آسمانی پارسیان را پشتیبانی مینمود و آنانرا در جگها
و جاده های سواره نظام رهبری و در تسخیر شهر ها یاری میکرد ،
« اشیل شاعر »

عصر پهلوانی تاریخی ایران چنانکه در فصل سابق شرح دادیم فقط
ترتیبات قدیمه پارسیان
افسانه است اگر چه در اواخر آن گفتگو از اشخاص تاریخی
میشود که در پرده افسانه های غریب و عجیب محجوب گردیده اند لیکن در این فصل فقط
از اشخاص تاریخی گفتگو خواهیم کرد .

در ضمن وقایع دولت ماد مذکور داشتیم که اکثر سکنه قدیم آن سرزمین جزء
ماد مستهلك گردیدند . نسبت به پارسیان نیز ظاهراً همین امر واقع شده و این نظر را
مسطورات کتاب هرودوت نیز تأیید میکند در آنجا که اشاره به طوایف پارسیان نموده
و میگوید طوایف عمده ای که سایرین تابع آنها هستند پاسارگادیه و مرافی ها و ماسپیانه
میباشند و از میان آنها پاسارگادیه از همه انجند و هخامنشیان که تمام سلاطین پارس
از آنها میباشند یکی از شعب این طایفه هستند و طوائف دیگر پارسی از اینقرارند .

«پاتالی‌ها - دروزیها - ژرمن‌ها که بزراعت اشتغال دارند و دانیان‌ها - مردها - دروبیک‌ها - ساگارتیه‌ها که چادر نشین میباشند»^۱

عقیده اکثر مورخین براینست که طوائف ثلاثه اول آریانی‌هائی هستند که بر آن سر زمین غلبه کرده بودند و هخامنشیان خانواده سلطنتی پاسارگادیه‌ها میباشند و طائفه جداگانه اند، اما سایر طوائف گمان میرود که چادر نشین‌ها آریانی نبوده و نسبت بعضی از آنها معلوم نیست اراضی و محل ایشان کجا بوده، در باب طوائف زراعت پیشه هم معلومات ما بسیار کم است جز اینکه ژرمن‌ها کرمانی‌ها میباشند.

حکومت پارسیان در دست اعضاء هیئت خانواده‌ای از خانواده های اصیل و نجیب بوده که در بین آنها هخامنشیان سمت تقدم داشته‌اند و بمرور ایام جزء خانواده سلطنتی قرار گرفته و سایر رؤسا رتبه رعیتی یافتند لیکن امتیازاتی برای ایشان باقی ماند که از جمله حق شرفیابی حضور شاه و طرف مشاوره شدن با او بوده است.

ما در نتیجه سفر دریائی **تئارکوس** نام بنادر چندی را در خلیج فارس می‌شنویم که از آنجمله بندر هرمز است و نیز در داخله پاسارگادیه‌ها، استخر (پرسپلیس)، گابا، کرمانا میباشند. گابا احتمال دارد که همان خرابه های هخامنشیان باشد که من در مشرق شیراز دیده‌ام، در آنجا نقوش برجسته ساسانیان نیز موجود میباشند، و اما کرمانا من آنرا با خرابه های واقعه در دره شمال جیرفت مطابقت داده‌ام و بطور کلی شهر هائی که در آن عصر وجود داشته انگشت شمار بودند.

شرحیکه **هرودوت** از ظهور **کوروش** بیان نموده مشهور^۲ و خلاصه آن از اینقرار است که **آستیاکس** در خواب دید از دخترش **هاندانا** چنان نهر آبی جاری شد که پایتخت او را مستغرق

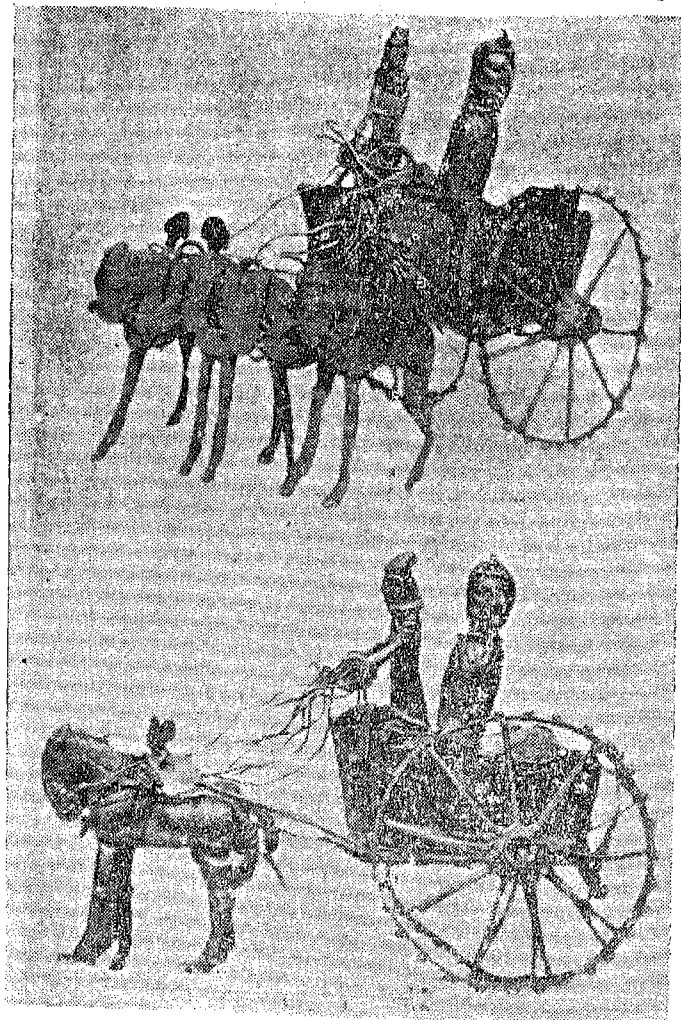
طلوع کوروش کبیر
بنابقول هرودوت

۱ - **هرودوت** ۱، ۱۲۵، ۰ نیز رجوع شود به صفحه ۵۸ کتاب (The passing of the Empires)

، مؤلف، ۰

۲ - من شرحی را که **کتز یاس** در این باب نوشته ذکر نکردم برای اینکه نوشتجات او هیچ محل اعتبار نیست و مطابق شرحیکه در (The passing of the Empires) مذکور است **کوروش** فراس قصر سلطنتی بود «مؤلف»

کرده تمام آسیا را فرو گرفت، بنابراین پادشاه ماد از تزویج آن دختر یکی از اعیان مملکت خود خائف شد که مبادا خواب تعبیر یابد، پس او را بیکنفر پارسی از خانواده



۱۹ - نمونه ارابه زرین هخامنشی در موزه بریتانی

از کتاب «دفینه‌های سیحون» گرفته شده است و در شرح آن رجوع شود به فصل ۱۵

نجیب که مردی آرام و نسبت به طبقات عالیه یا متوسطهٔ ماد از حیث شأن و مقام پست‌تر بود تزویج نمود، پارسی مزبور که گامپی‌سیسی (کبوجبه) نام داشت هاندانا را بولایت

خود برد و چندی نگذشت که **آستیاکس** باز خواب دید از بدن دخترش درخت تاکی روئید و بر تمام آسیا سایه انداخت، از این خواب وحشتش زیاد شده دختر را به پایتخت طلبید و چون از او پسری متولد شد به **هارپاگوس** که از خواص سلطنت و از وفادارترین مردم ماد بود سپرده دستور داد تا او را تلف کرده بخاک سپارد. **هارپاگوس** که بدلائل چندی نمیخواست خود را آلوده بخون طفل بیگناهی نماید او را بیکی از چوپانهای دولتی سپرد و حکم کرد بسخت ترین نقطه کوهستان ببرد تا قهراً هلاک شود، اتفاقاً زوجه چوپان همانوقت طفلی مرده آورده بود و او شوهرش را متقاعد کرد باینکه آنرا باشاهزاده تبدیل کند و طفل مرده را باسم نعل **کوروش** یعنی شاهزاده جدیدالولاده به **هارپاگوس** نمودند تا مطمئن شود که مقصود پادشاه حاصل شده است، اما **کوروش** را این زن که **اسپاکو** یعنی ماده سگ نامداشت پرورانیده و بعد ها جد آن طفل یعنی پادشاه ماد بواسطه شباهتی که از او با اهل خانواده خود مشاهده کرد او را شناخت و بعد از تحقیقات معلوم کرد که خانواده خود اوست و از زنده ماندن او مسرور گردید.

مصیبت هارپاگوس

اما **هارپاگوس** گوشمالی بیرحمانه دید باینطریق که **آستیاکس** پسر **هارپاگوس** را طلبید، بقتل رسانید و گوشت او را در ضیافت

باو خوراند و سرودست و پای طفل را در سبد گذاشته برای پدرش فرستاد، **هارپاگوس** در آنوقت خود را مطیع نشان داد، اما چند سال بعد در حالیکه **کوروش** به فارس نزد پدر و مادر خود رفته بود با او بنای مکاتبه را گذاشت و عاقبت وزیر نامبرده باعث سرنگون شدن سلطنت **آستیاکس** گردید، باین قسم **کوروش** را وادار به طغیان نمود، از میان ماد نیز برای او همدست و شریک تراشیده و هنگامیکه **آستیاکس** برای مقهور کردن عاصیان پارس لشکر فرستاد از روی جهالت آن لشکر را به **هارپاگوس** سپرد و او لشکر را از مقابله با **کوروش** منع کرد و بالاخره کینه خود را از جهت قتل پسر کشید.

چنین گمان مبرود که این داستان بی اصل و علت جعل آن این بوده که خانواده **هارپاگوس** در «کاربا» یکی از ایالات جنوب غربی آسیای صغیر حکومت یافتند. بر داستان

مزبور انتقادات چند وارد است یکی اینکه معلوم میشود **هرودوت** نمیدانسته که **کوروش** (چنانکه بعد مذکور خواهیم داشت) پادشاه انشان بوده است. داستان زن چوپان هم یقیناً ناشی از همان قصه‌های ایرانی است که پادشاه بزرگ ایشان شیرماده سگ خورده است نظیر **رومئوس**^۱ و **ریموس**^۲ که ماده گرگی آنها را پرورش داده است و احتمال دارد که **هرودوت** نمیدانسته است که در کیش زردشتیان سگ احترام مخصوص دارد و بنابراین ماده سگ محترم افسانه اصلی بواسطه بیخبری مورخ یونانی بدل به زن مسماة به **اسپاکو** گردیده است لیکن همین اشتباه هم دلیل بر صادق القول بودن **هرودوت** میباشد و معلوم میسازد که چقدر دقیق و مقید بوده است بر اینکه اخبار را بدرستی و مطابق با اصل نقل نماید و در واقع اگر کتاب ابوالمورخین نبود اطلاعات ما در باب وقایع آن دوره تاریک نواقص بسیار میداشت.

تا این اواخر داستان فوق عموماً محل تصدیق بود اما مکشوف شدن استوانه‌های نبونید و **کوروش** بکلی مطلب را تغییر داده و اینک ما با معلومات حاصله از آن اسناد مهمه واقعه را نقل خواهیم نمود. چنین بنظر میرسد که در فارس هم مانند ماد مرد بزرگی پیدا شده قبائل عدیده مختلفه‌ای را متحد نموده ملت واحدی تشکیل داده است ولی در این مورد دوری از دول متمدنه ناحیه دجله و فرات پیشرفت نظم و تمدن را بتأخیر انداخته است.

معلومات جدید در باب
تاریخ ایران

مؤسس سلطنت پارس **هخامنش** است که از امرای پاسارگاد بهابود. پایتخت او شهری بوده است موسوم بهمین نام که خرابه‌های آن متعلق بزمان **کوروش** کبیر هنوز باقی است، از خود **هخامنش** که سلسله‌ای بنام وی خوانده شده کارهائی معلوم نیست لیکن محترم بودن او دلیل بر اینست که او طوائف مختلفه پارس را قبل از آنکه بعرضه تاریخ قدم بگذارند در تحت یک ملت درآورده و پسرش **چیش پیش** از ضعف دولت ایلام بعد از مغلوبیت وی بدست **آشور بانپال** استفاده کرده ناحیه موسوم به انشان را که در فصل چهاردهم مذکور داشته‌ایم متصرف شد

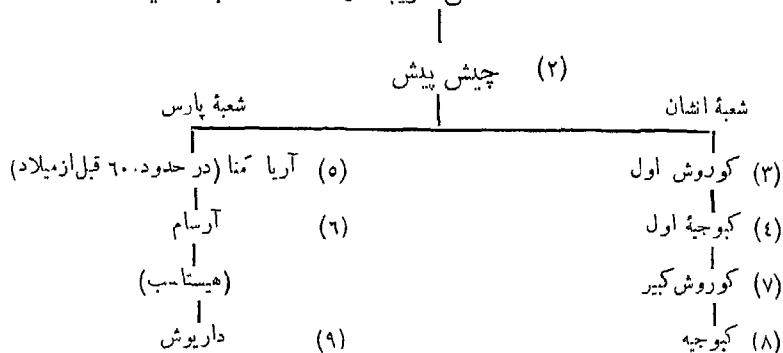
هخامنش مؤسس خاندان
سلطنتی

طلوع دولت پارس

و عنوان پادشاه کبیر و پادشاه انشان اختیار نمود و چون وفات یافت یکی از پسر هایش مالک انشان و آن دیگر صاحب سرزمین پارس گردید.

انقسام فوق باعث شد که سلسله سلطنتی دوشعبه گردید و **داریوش** دوشعبه سلاطین هخامنشی در کتیبه بیستون بهمین امر اشاره کرده و آن مدتها اسباب سرگردانی اشخاصیکه در صدد قرائت و کشف معنی کتیبه مذکور بودند شد؛ چه **داریوش** در آنجا میگوید «هشت نفر از دودمانم پیش از من پادشاه و من نهمی هستم» ما دوسلسله پادشاه بوده ایم «صحت قول **داریوش** حالا معلوم شده و برای اینکه مطلب روشن شود من شجره نسب خانواده مزبور را در اینجا ضمیمه مینمایم.

(۱) هخامنش تقریباً در سال ۶۵۰ قبل از میلاد



اکنون ببيان تاريخی محاربه **کوروش** با **آستیاگس** باندازه ای که بر ما معلوم است میپردازیم. در جدول سنوات **نمودید** چنین نوشته شده «او با قشونیکه جمع کرده بود بجانب **کوروش** پادشاه انشان حرکت کرد اما قشون **آستیاگس** بر او عصیان کردند و او را گرفته به **کوروش** تسلیم نمودند، **کوروش** عازم دارالسلطنه اکباتان گردید و طلا و نقره و اسباب و اموال اکباتان را غارت کرد و بولایت انشان برد^۱». تفصیل واقعه بیان نشده لیکن از روایات مادیها که مورخین یونانی ضبط کرده اند معلوم میشود که قبل از مظفریت آخری

^۱ «Light from the East» p.219.

کوروش سه محاربه واقع شده و تاریخ تسخیر اکباتان سال ۵۵۰ قبل از میلاد بوده است.^۱

يك مسئله مهمیكه تا كنون مكشوف نشده اینست كه **کوروش** کوروش پادشاه انشان سلطان در چه موقع و بچه وسیله بسلطنت پارس رسیده است، هرگاه پارس میشود بجدول رجوع کنیم می‌بینیم در سال ۵۴۹ قبل از میلاد پادشاه انشان است و در سال ۵۴۶ عنوان پادشاه پارس را دارا است، پس چنین استنباط میشود که رسیدن او بتخت سلطنت بدون کشمکش زیاد واقع شده چه از آن مسائل چیزی ذکر نشده اگر چه مذکور نبودن آنهم دلیل قاطع نیست، بهر حال محتمل است که بعد از مسخر نمودن اکباتان تکلیف قبول تخت و تاج باو کرده باشند زیرا که پادشاهی از خانواده سلطنت خارج نمیشد و در هر صورت میدانیم که **هیشاسب** پدر **داریوش** هیچوقت سلطنت نکرده باینکه پسر **ارسامس** بوده است و ممکن است که صغیر بوده و ازین افتاده باشد، با اینهمه تا معلومات جدید بدست نیاید مطلب مبهم است و چیزی را که میتوان تصدیق نمود این است که **کوروش** قبل از شروع به دوره فتوحات خود در مغرب بسلطنت ایران رسیده و شهادت کتیبه های سابق الذکر محل اعتبار کامل میباشد.

موقع **کوروش** بعد از رسیدن بسلطنت ماد استحکامی نداشت **کرزوس** پادشاه لیدیّه ولی از خوش بختی او پادشاه بابل در آن موقع نبونید و صلح جو بود و بنابراین **کوروش** از آنجانب آسوده میزیست لیکن از طرف لیدیّه نگرانی داشت چه **آلیات** که عهدنامه اتحاد را با **کیاکسار** امضا نموده و بواسطه مواصلات اتحاد را محکم نموده بود در گذشته و **کرزوس** بجای او نشسته بود و او در میان اهالی مغرب زمین به تمول ضرب المثل است چنانکه مسلمین در باره **قارون** این عقیده را دارند. باری آن پادشاه که جلوسش بسلطنت بیمنازع هم نبود دنباله کار **آلیات** را گرفت و میلئوس و سایر مستعمرات یونانی سواحل آسیای صغیر را تحت قدرت خود در آورده و از طرف مشرق هم محاربات کرد و پیشرفت حاصل نمود و هنوز ده سال از سلطنت او نگذشته

۱ - کتاب هال که در سابق ذکر آن رفته صفحه ۵۵۲ « مؤلف ».

بود که موقع دولت لیدیه را در مغرب رودهاليس محکم ساخته و فتوحات مزبور را در همان اوقات بکمال رسانید که **کوروش** مشغول برطرف ساختن دولت **آستیاگس** بود. برحسب قاعده سرنگون شدن دولت ماد بر **گرنزوس** باید خیلی ناگوار بوده باشد زیرا همسایه‌ای که سابق داشت با او متحد و همدست بوده‌است و اینک می‌بیند که اوضاع بکلی واژگون گردیده‌است و بنابراین نظرباینکه در آنوقت سپاه کار دیده‌وسواران خوب داشت و می‌توانست بواسطهٔ مزدوران یونانی بسیار آنها را تقویت کند و ظاهراً بمساعدت بابل و مصر نیز استظهار داشت احتیاط اقتضا می‌کرد که لشکر به کاپادوکیه کشیده پارسیان را قبل از اینکه استحکام بیابند مضمحل نماید و در غیر اینصورت البته ایرانیان قوت و قدرت خود را تشدید کرده بطوری که صرفه و مصلحت خود میدیدند بدولت لیدیه حمله می‌کردند. در هر حال بنا بقول **هرودوت**، **گرنزوس** که عیب بزرگش غرور بود از پیشرفت مقصود خویش اطمینان داشت لیکن برای اینکه عقیده‌اش راسخ بشود در نزد هاتف دلفی مأمور فرستاده سؤال کرد که اگر از رودهاليس گذر کرده برپارسیان حمله کند چه نتیجه خواهد شد، هاتف جواب داد اگر **گرنزوس** برپارسیان حمله ور شود دولت مقتدر را منهدم خواهد نمود و باید تحقیق نماید که مقتدرترین یونانیها کدام طائفه‌اند و با آنها عقد اتحاد ببندد. از این جواب که بنظر مساعد می‌آمد **گرنزوس** مسرور شده ثانیاً سؤال کرد آیا دولت من دوام خواهد کرد، جواب آمد که « صبر کن تازمانی که قاطری پادشاه ماد شود آنوقت ای لیدی ظریف به ریگزار هر موس معجلا فرار کن و از اینکه مانند يك جبان رفتار کنی خجل مباش ».

دستور هاتف اول را **گرنزوس** متابعت کرد و سفیری با هدایای وافر برای اسپارتیان فرستاد و آنها تکلیف او را قبول نموده حاضر شدند که لشکر بتقویت قوای او بفرستند، علاوه برین با **امازیس** پادشاه مصر و **نبونید** پادشاه بابل که هر دو از مقهور شدن ماد دل‌تنگ بودند عقد اتحاد بست چه دولت ماد از غارتگری دست برداشته و بالیدیه و بابل هر دو اتحاد و اتفاق داشت، باری اسباب پیشرفت تدابیر پادشاه لیدیه در ظاهر از هر جهت فراهم شد لیکن همان اوقات مأموری که برای گرفتن مزدوران یونانی فرستاده و مبلغ گزافی باو سپرده بود

بفارس فرار کرده سر^۳ اورا فاش کرد و خیالات **کروزوس** را بر **کوروش** مکشوف ساخت^۱.

نقشه **کوروش** موافق مطلوب نتیجه داد، چون به کاپا دوکیه
محاربه ایران و لیدییه

وارد شد متحدین **کروزوس** هنوز نرسیده بودند بنا بر این باب

مذاکرات مفتوح شد و **کوروش** به پادشاه لیدییه تکلیف کرد که جان او محفوظ و سلطنتش را ابقا نماید بشرط اینکه پیمان تبعیت **کوروش** را بکند و از اطاعت سرنییچد.

کروزوس البته این شرایط را نپذیرفت و جنگ در گرفت، اما لیدیها غالب شدند^۲ و متارکه جنگ سه ماهه برقرار شد و چون مخاصمه تجدید گردید لیدیها در پتیره^۳ بواسطه

کثرت نفرات پارسیان مغلوب شدند و **کروزوس** شبانه بجانب سارد فرار نمود و آبادی های سر راه را خراب کرد تا پیشرفت پارسیان را مانع شود و امیدوار بود که **کوروش**

جرئت نخواهد کرد خطوط ارتباط خود را زیاده طولانی نماید در صورتیکه زمستان در پیش و بابل در حال خصومت در پس بود. اما نمونید رفیق خود را رها کرد و

بمحض اینکه از طرف **کوروش** عنوان مصالحه بمیان آمد قبول نمود و ظاهراً ملتفت نشد که استقلال دولت او هم مانند لیدییه در خطر خواهد بود. **کوروش** چون از

بابت یشت سر خود فراغت خاطر پیدا کرد کفایت خود را در حرکت سریع بجانب سارد ظاهر ساخت. **کروزوس** بهیچ وجه مترقب این حرکت نبود و یقین داشت که سرمای

زمستان مانع اعمال جنگی خواهد شد و بنابراین از روی سفاهت قسمتی از سپاهیان خود را مرخص کرده و متفقین خویش را خبر داد که تا بهار در حرکت تأخیر نمایند. معینا

تزلزل بخاطر راه نداده مهیا شد که در جلگه صاف هرموس با سواران خود از دشمن مهاجم جلوگیری نماید. اما **کوروش** تدبیری را که امروز نزد همه معلوم است بکار

۱ - دیودور سیکلوس ۹، ۳۲. اما ایترن میشود باور کرد که **کوروش** از انعقاد يك قرار داد

باین مهمی بکلی بیخبر بوده است « مؤلف ».

۲ - رجوع شود بکتاب «The passing of the Empires»، تألیف ماسپرو صفحه ۶۱۸ یادداشت ۳ که در آنجا برای عدم متابعت از شرحی که هرودوت راجع باین جنگ نوشته دلایل موجهی اقامه شده است « مؤلف ».

۳ - Pteria.

برده در مقدم صفوف خود شتران قرارداد و بوی این حیوانات^۱ اسبهای لشکر دشمن را رم داده بسرکشی واداشت. لیدیهای رشید پیاده شده کوشیدند و در مقابل کثرت عدد پارسیان شربت هلاک نوشیدند و بقیة السیف آنها بسارد گریختند.

کروزوس بواسطه استحکام قلعه و حصار و مساعدت زمستان

تسخیر سارد در سال ۵۴۶
قبل از میلاد

ممکن بود ایرانیان را معطل کند تا متحدین او جمع شوند لیکن باز بخت همراهی نکرد و از قراریکه هرودوت نقل کرده است

کوروش بعد از اینکه چهارده روز شهر را در تحت محاصره داشت جائزه خوبی معین کرد برای کسیکه اول دفعه وارد شهر شود و بر حسب اتفاق یکی از پادگان شهر از بالای صخره مرتفعی که بنظر غیر ممکن الوصول میآمد بزیر آمده کلاه خود را که افتاده بود برداشت و مراجعت نمود. یکی از لشکریان **کوروش** که از طائفه مردها بود این واقعه را دید و راهیکه آن شخص پیموده در نظر گرفت تا به اتفاق چند نفر از رفقای خود پادگان را که باستحکام موقع خود مغرور بودند بغفلت گرفتند و دروازه شهر را برای قشون ایرانی باز کردند و بدین طریق شهر سارد در سال ۵۴۶^۲ قبل از میلاد مسخر گردید و این جنگ البته اهمیت تمام دارد چه اگر **کروزوس** سفاهت نکرده و فتح و ظفر نصیب او شده بود مجرای تاریخ عوض شده و اوضاع دنیا بکلی طور دیگر پیش میآمد؛ باری مغلوبیت او تنها دولت مرتبی را که ممکن بود در شاهنشاهی آسیای غربی با **کوروش** تنارع نماید از میان برداشت و **کوروش** را دارای مملکتی کرد که سابق بر آن هیچ دولتی بآن وسعت نرسیده بود.

بر حسب ظاهر **کروزوس** نیز کاری را که پادشاه نینوا در پنجاه

سروشت **کروزوس**

سال قبل کرد میخواست بکند و برای اینکه بدست دشمن نیفتد

۱ - درست درسی سال قبل بخاطر میاید که يكروز سوار بر يك اسب جوان استرالیائی بودم که ناگهان این حیوان از دیدن شتر و یا احتمال قوی میدهم از بوی وی برای اولین بار هراس برداشته بنای خرخر و سرکشی را گذاشت «مؤلف».

۲ - در خصوص این تاریخ رجوع شود به «Etudes» صفحه ۴۱۲ «مؤلف».

در قصر خود تودهٔ آتش برپا نموده با اجزای خانواده و نفایس خویش بالای آن رفت، لیکن افسانهٔ یونانیان بطوریکه هرودوت روایت نموده اینست که این قضیه بموجب حکم **کوروش** واقع شده و در آن موقع پادشاه لیدی بخاطر آورد که **سولون** حکیم یونانی سابقاً باو گفته بود تا عاقبت کار شخصی معلوم نشود نمیتوان او را سعادتمند خواند؛ پس آهی کشیده سه نوبت اسم **سولون** را بزبان آورد؛ **کوروش** برقت آمده حکم کرد آتش را خاموش کنند لیکن خاموش نمیشد؛ اینجا **آپوللو**^۱ پرستندهٔ خود را بجات بخشید و باران و افری فرستاد و آتش را خاموش نمود. گمان میرود که حقیقت مطلب این باشد که **گرنوس** بمیل خاطر خود بالای آتش رفته و پارسیان بموقع رسیده او را نجات دادند و اینکه معروف است که **گرنوس** تا آخر عمر خود در دربار سلاطین ایران بعزت و احترام سرکرده مؤید این نظر است^۲.

موقع جغرافیائی یونان از جانب مشرق برای ترقی و آبادی نهایت مناسب را داشته است بواسطه اینکه هیچیک از دول اولیهٔ بزرگ آسیا نزدیک بدریا نشده و قوهٔ بحری ترتیب نداده بود. بلاد یونان در کنار بحر اژه واقع و دریای مذکور دارای جزائری بود که بقدری بهم نزدیک بودند که برای کشتی رانان کمتر اتفاق میافتاد که خشکی از نظر ایشان غائب شود. دول معظم هم دور بودند و غیر از دولت مصر هیچکدام قرب جواری نداشتند که محل واهمه شوند؛ بنابراین یونانیها طبعاً ملاح و تاجر و غارتگر دریائی شده و باینواسطه میتوانستند از تمدن قدیم مصر و بعد از آن بطور غیر مستقیم از ثروت بابل استفاده کنند بدون اینکه ولایت خود را از دست بدهند. از طرف دیگر خصایص طبیعی یونان و شاید همان اطمینان و امنیت

۱ - Apollo.

۲ - ی. ادوردس در دائرةالمعارف مذهب و اخلاق تحت عنوان «قربانی انسانی» (پارسیان) شرحی در اینخصوص نوشته است، او در اینمقاله باستناد منظمه‌ای که جدیداً از **بالک کی لایدس** (Baechylides) متولد در ۵۰۷ پیش از میلاد کشف شده و نیز از یک طرف گلی متعلق به قرن پنجم یا ششم میلادی که در موزهٔ لوور موجود است میگوید **گرنوس** مخصوصاً مرگرا بردستگیر شدن بدست دشمن ترجیح داده است و نیز مراجعه شود به (Adonis, Attis, Osiris) تألیف ژ. جی. فریزر صفحه ۸۹ «مؤلف».

سبب شد که دول عیدۀ کوچک تشکیل یافت و مابین آنها رقابت و مناقشۀ شوم ظهور کرد و بدین واسطه سکنه آن ناحیه هیچوقت ملت معظمی نشده و محل تعجب است که با اینحال جمعیت های قلیل یونانی که غالباً قوای خود را مصروف کشمکش و رقابت با یکدیگر مینمودند چنان اعمال بزرگ و افکارعالیه از خود ظاهر ساخته باشند و چنانکه مسیود^۱ هر گمان میگوید هرگاه نفاق و اختلافات آنها عایق انبساط و ظهور کامل استعداد و هنرمندی ایشان نشده بود سرنوشت فوق العاده داشتند و مقام عجیبی حائز میشدند.

تا چند سال قبل اطلاع ما بر تاریخ یونان از اوایل مائه هفتم

قبل از میلاد تجاوز نمیکرد و نوشتجات تو سیدیدس^۱ و هرودوت

ترقیات جدیدی که در

معرفت تاریخ یونان

حاصل شده است

حد معلومات ما بوده نمیتوانستیم از آن قدمی به خارج بگذاریم

حتی اینکه هم شاعر که عدۀ قلیلی از محققین بیانات او را

محل توجه قرار میدادند چون از دورۀ هرودوت فاصلۀ زیادی دارد درین معلومات حاصله از مسطورات آنها نقص و کسر زیاد بود، حاصل آنکه دایرۀ تاریخ یونان چنان محدود بود که کشفیات مهمۀ مصر و شرق نزدیک هم گمان میرفت برای یونان فائده نبخشیده و معلوماتی از اینجهت ندهد و بنابراین محل توجه محققین تاریخ یونان نبود، لیکن امروز ترتیب دیگر پیش آمده و میتوانیم دورۀ هرودوت را بعصر هم مرتبط سازیم و حتی تمدن قبل از زمان هم را هم میتوانیم در نظر بگیریم بلکه تامةادی آن تمدن پیش برویم، بعبارۀ آخری امروز تاریخ یونان جزء دائرۀ وسیعی از تحقیقات میباشد که اجزاء آن از یکدیگر جدا نیستند و ارتباط کامل باهم دارند.

اگر چه هنوز مسائل جدیدی هست که محققین تاریخ یونان

هجوم طوائف

آریان یونان

در آنها متفق نشده اند لیکن عموماً تصدیق دارند بر اینکه اقدام

سکنه یونان و ممالک ساحل شمالی دریای مدیترانه که ما بر آنها وقوف یافته ایم مردمانی بوده اند که موهای سیاه داشته اند و سامی نژاد بودند نه آریان و بعضی اوقات آنها را پلاستری^۲ میگفتند و آنها مردمی بودند که بر طبق اکتشافات اسکلی^۳ من^۴ در

۱ - Thucydides. ۲ - Pelasgi ۳ - Schliemann.

می‌سینا و اوان در نيسوس ثمدن حیرت‌انگیزی ایجاد کرده‌اند و در مواقع مخصوصی که تاریخ آن بدرستی معین نیست طوائف آریانی از شمال آمده بر آنها غلبه کردند و گمان می‌رود که در یونان طوائف جدیدالورود با سکنه قدیم اختلاط یافته زبان آریانی را بر آنها تحمیل نمودند ولی شکی نیست در اینکه آنها هم باقی مانده و قسمت مهمی از سکنه آن‌ها بودند. آریای یونان قسمت مهمی از لغات غیر آریانی را از آنها گرفتند و حقیقت این است که استعداد یونانیان در صنایع و فنون مأخوذ از نژاد های سواحل مدیترانه می‌باشد.^۱

یونانیها را عقیده بود که مستعمرات ایشان در آسیای صغیر نتیجه استیلای طوائف دریان بوده و این واقعه اهمیت تمام داشته‌است. دریانها از طرف شمال آمده قسمت معظمی از پلوپونس و نقاط دیگر یونان را مسخر نموده و گمان می‌رود که این واقعه که بر تمام یونان تأثیر کلی بخشید تقریباً هزار سال قبل از میلاد واقع شده باشد. نتیجه این واقعه وقوع مهاجرت‌های بسیار در جزائر و سواحل آسیائی بحر اژه بود و استعمار مهاجرین در ظرف مدت طولانی واقع شده و بعید نیست که حقیقتاً تاخت و تازهای طوایف دریان سبب عمده مهاجرت‌ها و مورث نتایج مهمه بوده باشد؛ در هر حال مستعمرات آسیائی ترقی کلی نموده و اهمیت آنها از کشور اصلی یونان که چندان وسعت و استعدادی نداشت بیشتر شد لیکن موقع آنها استحکامی نداشت و در هر وقت دولت مقتدری در آسیای صغیر ظهور می‌کرد ممکن بود استقلال آنها در خطر افتد، چنانکه دولت لیدییه همین کیفیت را تولید کرد. دولت مزبور دائماً در قصد استقلال یونانیها بود، اما از حسن اتفاق لیدیها با یونانیان اختلاف زیاد نداشتند و هم مذهب بودند و اکتفا می‌کردند باینکه نسبت بایشان نفوذ و برتری داشته باشند و بهمین مناسبت و قتیکه گزنوسی پادشاه لیدییه بود یونانیان باو محبت داشتند و از سقوط دولت او کمال تاسف را حاصل نمودند.

۱ - کتاب هال ، صفحه ۵۳۷ « مؤلف » .

بعد از آنکه **کروزوس** مقهور شد مردم فریژی و میزی ها و سایر طوائف آسیا مطیع **کوروش** گردیدند و آن پادشاه میل داشت مستعمرات یونان را که در ساحل آسیای صغیر بودند و بعضی از آنها قدرت کلی داشتند نیز در تحت استیلای خود در آورده سلطنت خویش را تکمیل نماید، رفتار یونانیها هم خارج از مآل اندیشی بود یعنی از موافقت با **کوروش** در جنگ با **کروزوس** امتناع ورزیده، اما پادشاه لیدییه هم معاونتی ننموده بودند و اکنون که **کوروش** بر **کروزوس** غلبه یافت میبایست آنها با فاتح او مقابله نمایند، پس در این حال استیصال از اسپارتیان استمداد کردند اما آنها اهل فداکاری نبودند و اکتفا بر ستادن سفیری نزد **کوروش** نمودند و از روی نخوت از او تقاضا کردند که متعرض بلاد یونانی نشود و الا مورد خصومت اسپارتیان خواهد شد. آن پادشاه بزرگ که بیش از اسپارتیان ترتیب محاوره را میدانست از این اخطار اظهار امتنان نموده و گفت پیرهزید از اینکه عنقریب بجای دلسوزی بر احوال یونانیها بر مصائب خودتان نوحه گری نمائید. باری بلاد یونان تدریجاً مطیع شدند زیرا که ایرانیان از آشوریها فن محاصره بلاد را آموخته و شورش مردم سارد هم که در آن موقع واقع شد و ایرانیها را مجبور بمحاصره آن بلاد نمود مفید نشد لیکن حس آزادخواهی یونانیها در بعضی موارد بقدری جدی و شدید بود که سکنه فوسه و ثئوس تمکین استیلای ایرانیها را نکرده بهیئت اجتماع از دریا بطرف غرب مهاجرت کردند و یکی از آن جماعت مارسیل و دیگری آبدر را بنا نمودند و این قضیه هم دلیل بر قوت و حسن انتظام و ترتیب سفائن و کشتی رانی آن ها میباشد.

معاربات شرقی **کوروش** کمی پس از تسخیر سارد و قبل از تسلیم شدن بلاد یونانی آسیای صغیر **کوروش** بجانب مشرق شتافت و مدت پنج شش سال یعنی از سال ۵۴۵ تا سال ۵۳۹ پیش از میلاد تقریباً از نظر غائب و مشغول محاربه با طوائف^۲ غیر معلوم بوده است و محتمل است که این معاربات برای فرو نشاندن شورشهایی

۱ - صفحه ۵۵۸ کتاب **هال** مؤلف «.

۲ - بر طبق نظریه **هو** و **ویلس** این لشکر کشی بعد از گرفتن بابل بوده است و مؤلف «.

بوده که در ایالات بحمايت خاندان ماد رویداده بود و چنانچه او توقف خود را در مغرب ادامه میداد این شورشها کسب اهمیت نموده و دامنه آن بسط و توسعه پیدا مینمود. در هر حال اطلاعات ما از آن دوره زندگانی **کوروش** اعتبار تاریخی ندارد. نقل کرده اند که ابتدا بر باختر حمله برد و چون اهل آن ولایت دانستند که **کوروش** دختر **آستیاگس** را تزویج نموده مصالحه واقع شد و ممکن است این داستان بی اصل نباشد. طوائف سکا و قسمت معظم افغانستان نیز مسخر شدند اما اینکه گفته اند یکدسته سپاه این پادشاه بزرگ در بیابانهای مکران بهلاکت رسید چندان اعتباری ندارد. اینقدر معلوم است که آن بیابان نیز بر کشور ایران افزوده شده و محتمل است که این نتیجه بعد از يك يا چند محاربه حاصل شده باشد.

بدیهی است که فاتحی مانند **کوروش** نمیتوانست تحمل کند

تسلیم بابل
سال ۵۳۸ قبل از میلاد

که دولت بابل زیاد بحال استقلال باقی بماند و در اثبات این منظور او کافی است همینقدر بگوئیم که در سال ۵۴۶ در نتیجه حمله از ایلام بجنوب بابل در -ارخ حاکم ایرانی که باعث انزجار اهالی بود برقرار گردید هر چند که بی دوام و موقتی بوده است. بطوریکه سابقاً مذکور داشتیم پادشاه آخری بابل آلت دست کهنه بود و فقط بکشف کتیبه های معابد قدیمه و مرمت آنها تعشق داشت و برای این مقصود مالیاتهای گزاف میگرفت. معلوم است که وجود چنین شخصی مانند عدم خواهد بود و اقتدارات واقعی در دست پسرش **بلشازر** قرار گرفت و چنین بنظر می آید که مردم بابل از اختلافات و تنازعات خسته شده بودند و میدانیم که یهود بواسطه پیش گوئیهای انبیای خود مترقب و منتظر سقوط بابل ستمکار بودند و میتوانیم تصور کنیم که هزاران اشخاص دیگر نیز که از ولایات بعیده باسیری آمده و بغرب در آنجا بسر میکردند همین آرزو را داشتند. علاوه بر این بسیاری از کهنه از عمل **نبو** نهد که ارباب انواع اور و اوروک و -اری دو را بیابل آورده بود رنجیده خاطر شدند و اما کن مزبوره خارج از محوطه محروسه **نبو** که **نضر** بود و مندرجات استوانه ای که منتسب به **کوروش** است مؤید این عقیده میباشد، چه در آن کتیبه دیده میشود که **کوروش**

خود را خادم مرداخ^۱ (مردوک) و مأمور اصلاح خرابکاری های نبو نید میخواند.

در این باب شرحیکه وارد است چند سطر او را در پائین نقل مینمائیم :

« از اینکه او آنها را (یعنی بتهای اور و غیره را) به شوانا (یعنی بابل) آورده بود، مردوک... بر تمام ممالك ترحم کرد.... و پادشاه عادل را جستجو نمود موافق دلخواه و او کوروش پادشاه انشان بوده است، او را گرفت و اسم او را خوانده و برای سلطنت تمام عالم طلبید^۲.

هرگاه در مقابل کوروش ملت متحدی بود که برای تقویت و نگاهداری پادشاه خود حاضر بودند گمان نمیرود که ایرانیان میتوانستند بدون محاصره طولانی بابل را با آن سه خط حصار و قلعه و آهمه اسباب و استعداد مسخر نمایند، لیکن اتفاق چنین افتاد که همه اوضاع برای کوروش مساعدت داشت. در هر حال اول کاریکه آن پادشاه کرد این بود که آب دجله و دیاله را در موقعیکه خیلی کم آب بودند از مجرای خودشان برگردانید و باینطریق راهرا برای ورود بحصار باز نمود، پس از آن بطرف شمال حرکت کرد که بقشون بابل حمله برد. قشون مزبور بواسطه جهل با خیانت متصدیان در آپیس^۳ مانده و از بابل دور بود. کوروش این قشون را سهولت شکست داد. در این ضمن گبر یاس سر لشکر او بطرف جنوب حرکت کرده نبو نید را از سیپ پار رانده بدون زد و خورد وارد بابل شد و پادشاه چنانکه انتظار میرفت باسانی تسلیم گردید. بنابر امر اکید کوروش لشکریان ایرانی معابد را حفظ کردند و دست بغارت و چپاول نبردند و چون بالاخره جهانگیر بزرگ وارد شهر شد اهالی او را نجات دهنده دانستند و در کتیبه سابق الذکر منقوش است [وقتیکه آرامی وارد تین تیر (یعنی بابل) شدم باشادی و فریادهای مسرت که در قصر پادشاه بلند بود من مقر سلطنت را اشغال کردم]. بلشازار

۱ - Merodach.

۲ - کتاب Light from the East، تألیف بال (Ball) صفحه ۲۲۴ و نیز شرح قابل توجهی است قریب باین مضمون که در باب ۴ کتاب اشعیا^۴ نبی مذکور و آن بدینقرار است « خداوند بعسیج خویش یعنی به کوروش میگوید که دست راست او را گرم... من تو را باسمت خوانده ام » « مؤلف »

۳ - Opis.

که تسلیم نشده بود گرفتار **گمبریاس** که نائب السلطنه بابل شده بود گردید و بقتل رسید، این پیشرفت آخری کسانی را که در عالم تردید بودند در خصوص تمکین و اطاعت نسبت به **کوروش** از تردید بیرون آورد و کمتر وقتی چنین غنیمت بزرگی باین سهولت برای کسی حاصل شد که شهری مثل بابل که از بلاد متبرک محسوب و از خدایان و قوانین آن در تمام دنیای آن زمان قدیمترین و محترمترین قوانین و خداوندان بودند بدون زدن خورد تسلیم مهاجمین یعنی پارسیان شود.

کوروش از آنجا که مدبر و زرنگ بود دستهای بل رب النوع را^۱ گرفت و این رفتار رعایای جدید او را نهایت مسرور کرد و بعلاوه بتهاییکه نبونید به بابل آورده بود ببلاد خودشان معاودت داد.

هیچ قسمت تاریخی ایران مانند داستان فتح بابل تحریف نشده افوال مبتنی بر روایات است. قبل از آنکه کتیبه‌ها مکشوف شود داستانی که هرودوت نقل کرده و کتاب **دانیال** هم مؤید آنست محل قبول عموم^۲ بود که میگوید **کوروش** آب فرات را برگردانیده و از مجرای خشک شده وارد شد و در آن موقع مردم بواسطه اینکه مشغول جشن و شادی بودند دروازه‌ها را باز گذاشته به غفلت میگذرانیدند. قتل و غارت شروع شد و در عمارت سلطنتی دستی ظاهر شده روی دیوار عبارتی نوشت و پادشاه را که مست بود مبهوت ساخت و او گرفتار شده بهلاکت رسید و شهر هم طعمه آتش و گرفتار قتل و نهب گردید و بیست و گوئی انبیاء نیز وقوع یافت که مهم تر و بالاتر از همه شرحی است که در کتاب **اشعیا** مذکور است که «**قعر جهنم** برای تو در جوش و خروش است تا آنکه حین ورودت ترا استقبال نماید و برای تو ارواح جباران زمین را بحرکت آورده و تمام ملوک قبایل را از تختهای خودشان برداشته است، همه ایشان با تو متکلم شده بتو خواهند گفت آیاتو مثل ما ضعیف شده و شبیه ما گردیده‌ای»^۳.

۱ - از این عمل نتیجه‌ای که گرفته شده اینست که **کوروش** پیرو زردشت نبوده است و شاید این بهترین تصویری باشد که میتوان در باره **کوروش** نمود که او پرستنده خدای ملی خویش **آهورامزدا** بوده است «مؤلف».

۲ - کتاب سلاطین پنجگانه ۳، ۱۵۳.

۳ - کتاب **اشعیا** باب ۱۴ آیه ۹ و ۱۰ «مؤلف».

حالا میدانیم که شهر بابل از اصل محصور نشده اما قلعه و حصار ظاهراً تا چند ماهی از خود مقاومت نشان داده و بالاخره با حضور **کوروش** مورد حمله و هجوم واقع شده فتح گردید و ممکن است از همین جا افسانه‌های فوق‌ناشی شده باشد.

لیدیه و بابل سقوط یافته‌و از دول دنیای قدیم فقط مصر مستقل سالهای اخیر **کوروش** باقی‌ماند و باقی تماماً تحت قدرت **کوروش** واقع شده بودند.

در اینجا ما میتوانیم بگوئیم که **کوروش** در این میانه که بانتظام ممالك مفتوحه جدید خود که از جمله شهرهای فنیقیه باجهازات دریائی ذیقیمی آن اشتغال داشت کاملاً بمسئله مصر توجه داشته و مسلماً در ضمن تنظیم ممالك که ظاهراً هشت سال طول کشیده او جداً مشغول تهیه انجام آن مقصود بوده است.

تقوت فوق العاده‌ای که **کوروش** نسبت به یهود ظاهر ساخته اعاده یهود بوط

ممکن است بواسطه خدماتی باشد که آن جماعت در ضمن جنگ بابل باو نموده بودند یا بواسطه اینکه بین مذهب یهود با عقائد مذهب پارسیان مشابهت کلی مشاهده کرده بود و همچنین عقیده بعضی اینست که باین وسیله **کوروش** میخواست است در نزدیکی سرحدات مصر جماعتی از طرفداران باوفا داشته باشد و در واقع بنظر میآید **کوروش** منظور و داعی مخصوصی در مساعدت بایهود داشته است زیرا که نه تنها به آن جماعت اجازه تجدید بنای اورشلیم و معبد راداد بلکه ظروف طلا و نقره معبد را هم بایشان رد نمود و در حکم محکمی که به یهود عطا کرده و در کتاب عزرا منقول است همه قسم معاونت و مساعدت نیز مبذول داشت و حق اینست که تدبیر او صائب بوده، زیرا جماعت قلبی از یهود که شوق مراجعت باورشلیم ایشانرا بترك علائق وامور خودشان در بابل وادار کرد در آن ولایت جماعت ضعیفی بوده و مابین طوائف عذیده بدخواه گرفتار بودند و بدون معاونت فرماندار ایرانی نمیتوانستند موقع خود را حفظ کنند، بنابراین گذشته از حس حق شناسی منافع و مصالح شخصی ایشان اقتضایکرد که نسبت بایرانیها هواخواه و وفادار باشند.

وفات کوروش در سال ۵۲۹ قبل از میلاد

مخاربات آخری و درگذشتن کوروش در پرده خفا مستور و محتمل است که از طرف مشرق مهاجمانی نظیر آنچه غالباً در آسیای مرکزی روی داده پیش آمده و کوروش مجبور بجلوگیری

از آن شده و در آن محاربات در سال ۵۲۹ قبل از میلاد بقتل رسیده باشد. در این موضوع داستانها و افسانه هائی هم نقل شده است که معروفترین آن داستانها آنست که هروودوت نقل کرده مینویسد: «کوروش تو میریس ملکهٔ ماساژیتا را خواستگاری کرد لیکن او بطور تحقیر امتناع نمود و باین واسطه کوروش به کشور او لشکر کشید و جلودار لشکر او را مغلوب کرد، پسر بزرگ او را که ولیعهدش بود گرفتار و او فوراً خود را بقتل رسانید و بعد از آن محاربهٔ شدیدی روی داد و کوروش مغلوب و مقتول گردید. ملکه برای انتقام خون پسرش سر آن دلاور را در خون فرو برده و فریاد کرد «میخواهم ترا از خون سیر کنم». این داستان تایک اندازه بی اعتبار است بواسطهٔ اینکه جنازهٔ کوروش را به پاسارگاد باز آورده و در مقبره‌ای که در فصل پانزدهم وصف آنرا کرده‌ایم دفن نموده‌اند. بنا بقول بروسوس کوروش در ضمن محاربه‌ای با قوم دهاکه در یارت بودند بقتل رسیده است.

کوروش که در بدو امر پادشاه ولایت کوچکی بوده و عاقبت نصاب کوروش

شاهنشاه معظم ترین دولتی که تا آن زمان در دنیا دیده نشده بود گردید از اشخاص تاریخی است که بسیار محل توجه و محبوبیت واقع میشود. بطور کلی فتوحات او اسباب اعجاب است، چه می‌بینیم لیدیه و بابل هر يك در ظرف چند ماه محاربه مسخر میشوند و غلبهٔ او بر کرئوس در واقع یکی از مهمترین هنرهای اوست و سبب آن اولاً اقدام سریعی بود که بموجب آن پادشاه لیدیه را بغفلت گرفت در حالیکه نیمی از عساکر او غایب بودند و ثانیاً باز او را غافل کرده ساردرا مسخر نمود. ظاهر آنست که زیبائی مردانه و شجاعت و قهرمانیت و فعالیت او در تمام مدت عمرش هویدا بوده و هیچوقت عیاشی و تن پروری که بسیاری از بزرگان دنیا گرفتار

آن بوده اند بمردانگی او صدمه وارد نیاورده است. اداره کننده بودن او محل تردید است چه در آن اوقات این صفت محل توجه نبوده لیکن کاردانی و حزم و مدارا و مهربانی داشته و بدین واسطه قدرت و تسلط او مثل جهانگیران سلف ناگوار و شاق نبوده است، مروت و انسانیت را بحد کمال داشته است. ^۱ کاساندان ^۲ دختر فارنسیس را که از خانواده هخامنشی بوده تزویج نموده و چون آن در گذشت بر او نوحه و زاری بسیار کرده است، حسن سلوک و رفتار او نیز کامل و از تکبر و نخوت دور بوده و مردم را بخوبی پذیرفته و حال آنکه سلاطین سلف مخصوصاً از ملاقات مردم احترام داشتند کسی را بخود راه نمیدادند. حسن مجاوره او از جوابی که به یونانیها داد ظاهر میشود. در وقتی که بدو از موافقت او در جنگ کروزوس امتناع نمودند و بعد از آنکه سارد مسخر شد نسبت باو اظهار تبعیت نمودند کوروش گفت صیادی برای ماهیان نمی‌مزد تا برقصند آنها حرکتی نکردند پس تور صیادی گرفته آنها را به خاک انداخت آنگاه بنای جست و خیز را گذاشتند، صیاد گفت رقاصی را موقوف کنید چه آزمان که من میل داشتم نرقصیدید.

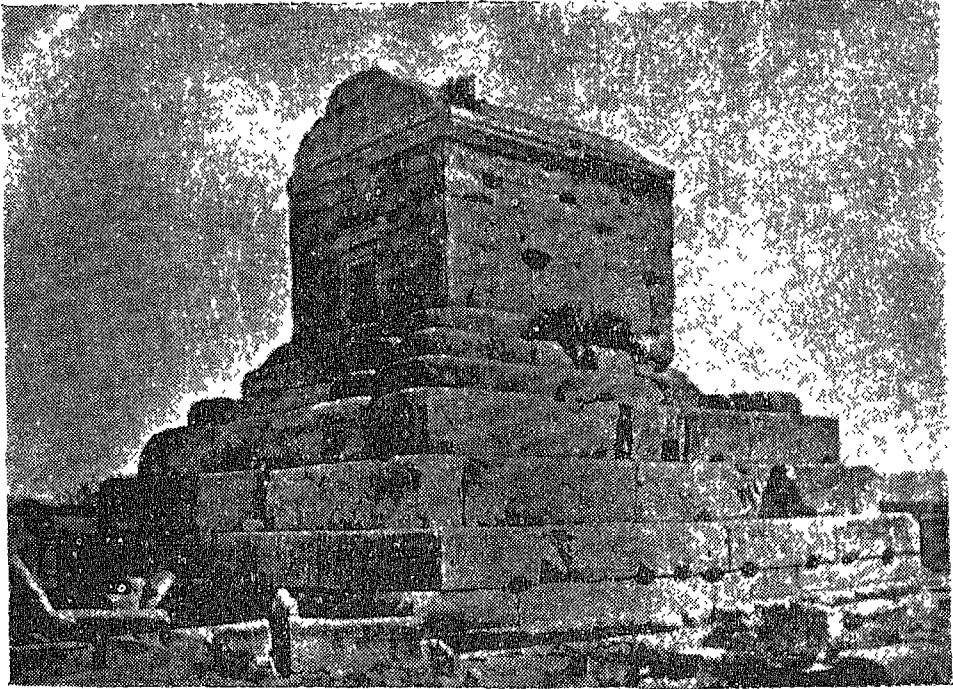
و اینک ما عقیده‌ای را که کز نفون راجع به او در سیرو پدی اظهار داشته است در زیر هینگاریم.

«او سطوت و رعب خود را در تمام روی زمین انتشار داد بطوریکه همراهات و مبهوت ساخت، حتی یکنفر جرئت نداشت که از حکم او سرپیچی کند و نیز توانست دلهای مردمان و ملل را طوری رو به خود کند که همه میخواستند جز اراده او کسی بر آنها حکومت نکند». البته من با این عقائد کاملاً همراه و موافقم اما شرحیکه گویبی ^۳ نو^۲ در تمجید این پادشاه نوشته است من آنرا محمول بر اغراق و غلو میدانم چنانکه گفته: «او هیچگاه نظیر خود را در این عالم نداشته، این یک مسیح بود و مردی که درباره اش تقدیر مقرر داشته بود باید برتر از دیگران باشد».

مسطورات کتاب مقدس و مورخین یونانی و خود ایرانیها همه موافقت دارند بر اینکه

۱ - Cassandane. ۲ - Pharnaspes ۳ - Gobineau.

کوروش استحقاق لقب کبیر داشته است . اهل کشور او را دوست میداشتند و پدر



۱۹ - مقبره کوروش کبیر

(از کتاب صنایع قدیم ایران تألیف دیولافوا گرفته شده)

میخواندند و ما هم میتوانیم مباحثات کنیم باینکه اولین شخص بزرگ آریانی که احوال او در تاریخ بخوبی معلوم میباشد دارای چنان صفات عالیه و برجسته بوده است .

بود، اما در مشرق زمین ترتیبی که **کوروش** در نظر گرفت تقریباً صورت گرفتنی نبود ویزه با حدت طبع **کمبوجیه** مسلم بود اگر **بردیا** نسبت ببرادر خود طغیان نکند البته دیر یا زود جانش فدای واهمه و سوء ظن او خواهد گردید. علاوه بر این چون **کمبوجیه** میدانست که **بردیا** در نزد مردم محبوب و محل توجه است و حال آنکه خود او را فقط سلطان میخوانند و جز رعب و هول از او چیزی در دل ندارد این کیفیت هم سوء قصد **کمبوجیه** را نسبت ببرادر تشدید نمود، مهابت و شدت عمل **کمبوجیه** از این حکایت معلوم میشود که هرودوت نقل کرده که چون **بریکزاسب** یکی از قضات سبعة معتبر را معلوم کرد که مرتکب ارتشاء شده است حکم داد تا پوست او را بکنند و در مسند او بگسترانند و پسر دادرس نام برده که جانشین او بود در وقت قضاوت و دادرسی بر آن پوست جلوس نماید^۱.

در فصل سابق مذکور داشتیم که از روی قرائن معلوم میشود

مرگ **بردیا** در
سال ۵۲۶ قبل از میلاد

که **کوروش** چندین سال مشغول تهیه جنگ بامصر بوده است.

بعد از جلوس **کمبوجیه** بعضی طغیانها و اغتشاشات واقع شد که

ناچار توجه و اهتمام پادشاه را بخود جذب نموده و مدت چهار سال گذشت تا **کمبوجیه** برای جنگ مصر حاضر شد، لیکن کشور وسیعی را رها کردن و برادر محبوب القلوب را در ولایات شرقی گذاشتن خلاف حزم مینمود و میتوان تصور کرد که درباریان او هم ترس و واهمه او را تحریک کرده آتش را دامن زده باشند تا اینکه پادشاه بد سیرت حکم داد در خفیه برادر را بقتل رسانند. اگر این عمل در نزد ما جنایتی عظیم است در آن عصر و زمان اینقدرها قبیح نمینمود و در تاریخ ایران و سائر ممالک مشرق زمین مکرر دیده شده است که سلاطین چون بتخت سلطنت جلوس کردند کلیه منسوبین و اقارب خود را بهلاکت رسانیدند.

پادشاه مصر که **آمازیس** نام داشت مانند سایر سلاطین معاصر

جنگ مصر

از ترقی دولت ایران اندیشناک بود و چون لیدیه و پس از آن

بابل را دید که پس از محاربات مختصر در مقابل قدرت دولت جدید تاب مقاومت نیاورده منهدم شدند اندیشه او شدت یافت، در تمام مدتی که بحال و فرصت باقی بود همواره تهیه قوه مینمود و بواسطه اتحاد با جزائر یونان که مستقل مانده بودند مقام خود را مستحکم کرد چه امیدوار بود کشتی‌های آنها در موقع لزوم با کشتیهای مردم فینیقیه و یونانیهای تابع دولت ایران تکافی کند لیکن بواسطه انقلابات داخلی این معاونت برای او صورت وقوع نیافت بلکه نصیب دشمن شد و چون جنگ در گرفت آمازیس در مقابل پادشاه ایران بدون معاون و همدست ماند.

کمبوجیه با لشکر جراری که کوروش تربیت کرده به غازا که قبل از ورود بصرحرا آخرین شهر مهم بود رفت و بخت هم با او باری کرد زیرا که در موقعیکه کمبوجیه در اندیشه بود که از آن ناحیه بی آب چگونه عبور کند که یکی از رؤسای مزدور باو ملحق گردید، فانیس امیر هالیکارناسوز از آمازیس روگردان شده تمام سرکرده های بیابانی را وادار کرد که هزاران شر جمع آورده مشکهای آب بر آنها حمل کنند و در هر منزلی از حیث آب رفع احتیاج اردو را بنمایند و آخرین خوشبختی کمبوجیه این بود که آمازیس که مردی رشید و جنگجو و حریف پیروزی بشمار مبرفت وفات کرده و در اینموقع باریک پسری تجربه اش که پسامتیکوس^۱ سوم نام داشت جای او نشست.

با این حال عجب نیست که مصریان و مزدوران یونانی آنها

جنگ پلوزیوم
سال ۵۴۵ قبل از میلاد

مغلوب شوند، آنها با کمال شدت محاربه کردند اما قوای ایرابان

که از حیث عده افزون بودند آنها را مقهور کرده و پسامتیکوس

متوحش شده بجای آنکه معابر ترعه را حفظ کنندو باین طریق برای فراهم آوردن لشکر دیگری تحصیل مجال نماید جز فکر استخلاص خویش اندیشه دیگر بخود راه نداده فرار کرد و کمبوجیه پس از تسخیر پلوزیوم که این محاربه بنام آن معروف است

۱ - Psammetichus

بجانب ممفیس رفت و آن پایتخت هم بعد از چندی مقاومت تسلیم شده و تسخیر مصر کامل گردید.

این جنگ در سال ۵۲۵ قبل از میلاد^۱ واقع و باعث منجر و انهدام سومین دولت معظم دنیای قدیم گردید و آن دولت در واقع از حیث قوه جری از دول واقعه در دره دجله ضعیف تر بود لیکن غالباً اهمیت آن بسیار بوده و علت اهمیتش هم تا يك اندازه بعد مسافت و صعب الوصول بودن آن بود. کمبوجیه چون مصر را بر مستملکات خود افزود مالک کشوری شد که از جمیع دولت های ما قبل آن وسیع تر بوده از رود نیل تا سیحون و از دریای سیاه تا خلیج فارس انبساط داشت و کشورهای را شامل بود از قبیل لیدیه از یکطرف و باختر از طرف دیگر که لشکر آشوریان هیچوقت بحدود آن نزدیک نشده بودند.

کمبوجیه در طفولیت مصر بود و چهار سال بعد از فتح مصر

انتحار کمبوجیه سال ۵۲۱
قبل از میلاد

عدم پیشرفت او در لشکرکشی به نوبه و آمون باز عقل او را مختل

نمود. در سال ۵۲۱ قبل از میلاد از مصر بیرون آمد و در

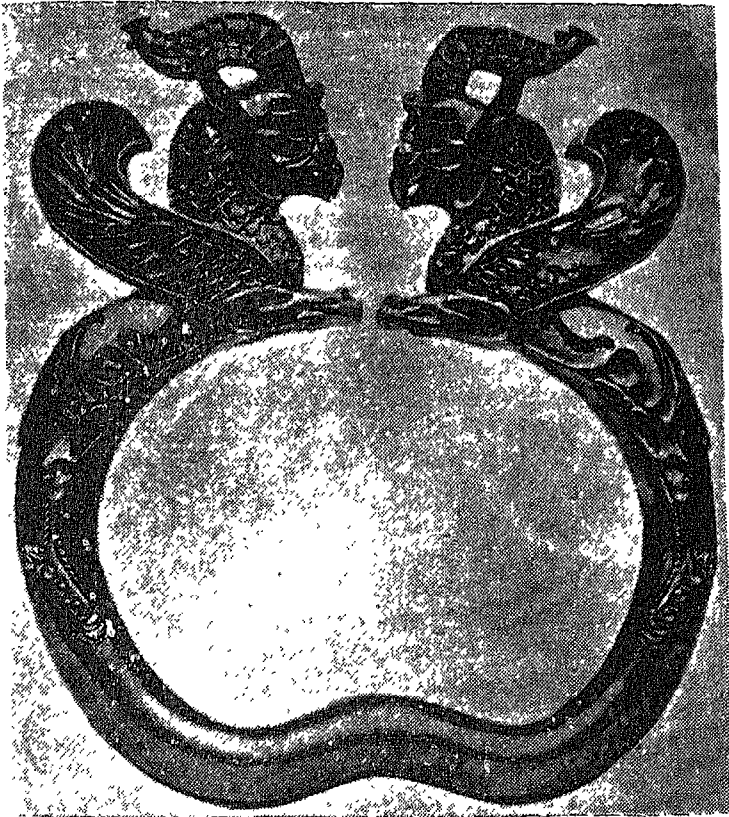
حالی که از سوریه عبور میکرد خبر باور رسید که یکنفر از محوسان پیشوای انقلاب شده شورش بر پا کرده است و او کمال شباهت را به بردیای مقتول داشت و مادران و خواهران بر دیا و همچنین عامه مردم از قتل او بیخبر بودند. پس کمبوجیه به قصد جلوگیری از فتنه و فساد پیش آمد، اما گویا در بین راه خبر و گردان شدن اتباع خود را شنیده در عالم یأس و افسردگی خویش را بقتل رسانید. باین واسطه سلسله اولاد ذکور کوروش منقطع گردید. منقول است که کمبوجیه در وقت سوار شدن بر اسب ران خود را مجروح نمود لیکن در کتیبه بیستون کیفیت وفات او را بالصراحه معلوم داشته و از روی اطمینان میتوان قول او را قبول نمود.

۱ - راجع باین تاریخ رجوع شود بکتاب «The Passing of the Empires» صفحه ۶۶۱، حاشیه ۴.

مؤلف

چنین بنظر میرسد که مجوس نامبرده را که **گوماتا** نام داشته همه کس بجای **بردیا** قبول کرده بود و این مسئله تعجبی ندارد، چه بعد از که **موجیه** غیر از **بردیا** کسی نبود که بر تاج و تخت حقی داشته باشد، قتل **بردیا** هم جز بر معبودی معلوم نبود و

گوماتا که یونانیها او را
سمردیس کاذب
نامیده اند



۳۰ - دست بند طلا متعلق بدوره هخامنشی در موزه بریتانیا
(از کتاب دینه های سیحون گرفته شده است)

یقین است که شخص دروغی اتمام تمام نموده که هر کس را که از قتل **بردیا** خبر داشته یا او را میشناخته پیدا کند و پنهانی بقتل رساند. علاوه بر این برای آنکه در نزد مردم

مقبولیت داشته باشد مالیات^۱ ها را تخفیف داده و مردم را از خدمت در جزء لشکریان معاف مینمود و حتی الامکان از ظاهر شدن میان مردم احتراز میکرد، او فرمان داده بود که اهل حرمخانه اش با مردم بیرون رابطه نداشته باشند بلکه با یکدیگر نیز مراوده نکنند، لیکن هر کس از اوضاع مشرق اطلاع داشته باشد میداند که این ترتیب غیرممکن است و نتیجه فقط این شد که برای اعیان و امرای کشور شبهه و سوء ظن قوت گرفت که پادشاه جدید نباید از اولاد **کوروش** بوده و باید غاصب باشد.

چنانکه سابقاً مذکور داشته ایم در خانواده هخامنشی شعبه دیگری از شاهزادگان بودند و رأس ایشان **داریوش پسر هیستاسب** محسوب میشد. رؤسای ششگانه معتبر فارس نیز که حق حضور در خدمت پادشاه را داشته اند با او متفق شدند که بوسیله این حق و امتیاز آن مجوس را از تخت سلطنت بردارند.

پس برای انجام این مقصود آنها بدون خدمه و تبعه بدر قلعه **قتل گوماتا** حکومتی رفته و اردشند فوراً **گوماتا** و خدام او را بقتل رسانیدند سال ۵۲۱ قبل از میلاد و بعد از انجام امر بعجله بیایخت رفته سر بریده کاذب را به مردم نموده و قتل عام مجوسیان را که در عمل غاصبانه **گوماتا** مساعدت و تقویت نموده بودند فراهم کردند و شاید که مقصود مجوسیان این بود که مجدداً سلطه و استیلا پیدا کنند، در هر حال **داریوش** در کینه جوئی و تلافی اصرار نکرد و چون شب در رسید قتل عام را موقوف نمود.

راجع بعمل **گوماتای** غاصب حکایت کرده اند که این شخص گوش بریده بود و چون برای بزرگان فارس درباره او سوء ظن حاصل شد یکی از زوجات او را که از اعیان زادگان بود دستور دادند که از حال گوش شوهر خود تحقیق نموده بایشان اطلاع دهد. آئزن با همه مخاطرات اینکار را انجام داد، بزرگان مملکت دانستند که پادشاه جدید گوش بریده است و بنابراین خدعه نموده است. نیز حکایت کرده اند که اشخاصیکه

۱ - وراجع بیرچیدن اساس خاندانهای بزرگ رجوع شود به «The passing of the empires».

بر قتل **گومانا** متفق شدند، پس از انجام این مطلب با یکدیگر قرار گذاشتند هر يك از ایشان که اسبش بعد از طلوع آفتاب مقدم بر سایرین شیهه کشید و پادشاه شود، **داریوش** مهر زرنگی داشت و تدبیری بکار برد که اسب مخدومش قبل از سایرین شیهه کشیده او را بفرمانفرمائی آسیا رسانید. ظن قوی آنست که **داریوش** بعد از قتل غاصب نامبرده بعنوان اینکه وارث **کامبوجیه** است بر تخت نشست. پدرش **هیستاسب** احتمال مبرود بعلت پیری در گذشت.

داعیه **داریوش** بر سلطنت بلا منازع نبود چه غاصب سابق الذکر بواسطه تخفیف مالبات و معاف کردن از خدمات جنگی بساری از مردم رارو بخود کرده و حکام ولایات دور دست نیز بگمان اینکه سارند

جلوس **داریوش**
۵۲۱ قبل از میلاد

دولت پارس مانند دولت ماد بحال ضعف و تزلزل افتاده در صدد تحصیل تاج و تخت برای خود برآمده بودند، بنابراین **داریوش** مجبور شد بسیاری از ولایات کشور خود را بقوه قهریه تصرف کند، بلکه نسبت ببعضی از ولایات مزبور زحمت لشکر کشی و تسخیر را مکرر کشید و چندین بار واقع شد که معدودی از ولایات با جماعت لشکریان فقط بموافقت او باقی مانده و سائرین هم علم مخالفت افراشته بودند.

اول ولایتی که بعد از معلوم شدن قتل غاصب علم طغیان برافراشته **طاهیانهای هشیگانه** ابلام و بابل بودند. در ایلام رئیس متمردين **اترنه**^۱ نام داشت و از یکی از خانواده های قدیم سلطنتی بود، اما کسی با او همراهی نکرد و گرفتار شد او را نزد **داریوش** فرستادند و بدست خود بقتلش رسانید. در بابل شخصی موسوم به **نیدینتوبل**^۲ مدعی شد که من **بسر نبونید** هستم و خود را ماقب به **نبوکد نصر** ساخت، **داریوش** شخصاً بمیدان آمد لیکن چون دشمن ناوهای عیدیه در دجله داشت و لشکر انبوهی نیز پشت سر بودند ابتدا نتوانست از دجله عبور کند لهذا لشکریان خود را از رودخانه بالا برد و بتدابیر مختلفه دشمن را فربب داده اغفال نمود و سیاهیان خود را از دجله عبور داده بمحل جنگ رسانید و دونوبت بابلی هارا مغلوب ساخت. اما **نیدینتوبل**

۱ - Atrina. ۲ - Nidintu-Bel.

بداخل شهر بابل فرار کرد و حصارى شد و **داریوش** مجبور بمحاصره شهر گردید . در این اثنا ولایت ماد گرفتاری آن پادشاه را مغتنم شمرده در صدد برآمد که در تحت پیشوائى یکنفر **فراورت** نام بمقام اول خود معاودت نماید و **فراورت** مدعى بود که از نژاد **کیا کسار** است . در ایلام هم مدعى جدیدى ظهور کرد که **هرتیا** نام داشت .

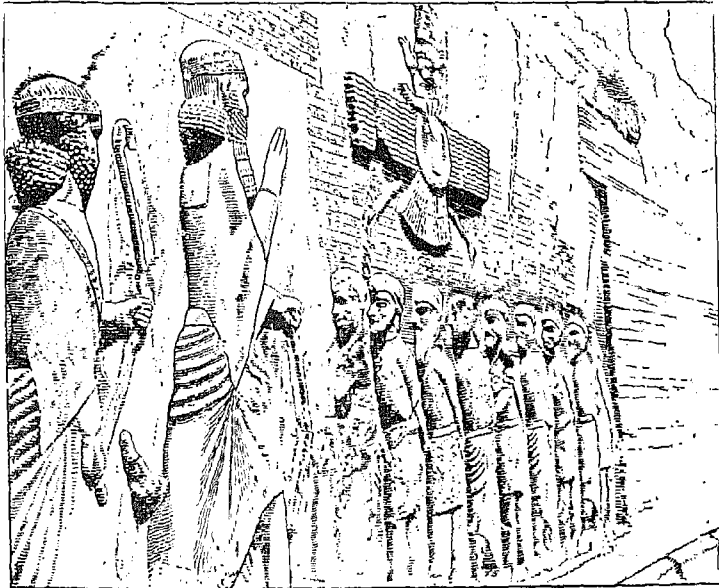
داریوش بدون اینکه دست از محاصره بابل بکشد به ماد و ارمنستان لشکر فرستاد و در ارمنستان فتح بزرگى نصیب او شد ولیکن در سگارتیه و هیرکانیا که ولایت حکمرانى پدرش **هیستاسپ** بود و همچنین در مرژیانه نیز اغتشاش ها برپا شد . حقى اینکه در خود پارس هم فتنه سرايت کرد و شخص کاذب جدیدى قائم مقام **بردیا** گردید . اما شجاعت و حسن تدبیر **داریوش** در مقابل هر گونه شدت و عسرت کار کرد و بکفایت و عزم شخصى مقصود را حاصل نمود و دانست که اهم نقاط بابل است و چون بعد از قریب دو سال محاصره و فداکارى **زوپیروس**^۱ که شرح آنرا **هرودوت** نقل نموده آن شهر معظم را در سال ۵۱۹ مسخر نموده بمقابلى سایر معاندین يك بیک پرداخت . پس افواج لشکر جنگ آزموده خود را شخصاً بدفع طاغیان ماد برده **فراورت** را در ری گرفتار نمود و برای اینکه عبرتى برای متمردين حاصل شود بىنى و گوش و زبان او را حکم کرد بریده چشمهايش را در آوردند و باین وضع هولناك يك چند او را زنجیر کرده بر در قصر نگاهداشت و بعد از آن بدار کشید ، آنگاه در ارمنستان و فارس بفتوحات نائل گشت ولى باز در بابل مدعى جدیدى ظهور کرد و نزدیک بود لطمه اى بتسخیر آن شهر وارد شود الا اینکه پادگان آنجا قوت داشتند و از فتنه تازه جلوگیری کردند و بالاخره **سهرديس** کاذب ثانیاً چون در سال ۵۱۸ قبل از میلاد گرفتار شد این فتنه ها خوابید و کشور وسیع ایران داراى امنیت شده ضمناً محقق گردید که **داریوش** در اداره کردن مردم ید طولائى دارد .

پس از فراغت از کار طاغیان پادشاه فاتح در صدد برآمد که
 انظامات **داریوش** عمالیکه برخلاف میل او رفتار کرده بودند مجازات نماید و آنها

۱ - درین باب رجوع شود به **هرودوت** ۳، ۱۵۱۰

را که باو مساعدت نموده بودند بنوازد. در حین انقلابات 'ارواتس' استاندار لیدیّه مظنون واقع شد که قصد تحصیل سلطنت مستقله دارد، داریوش محرمانه به پاسبانان او که پارسی بودند فرمان داد تا او را بقتل رسانند و ظاهراً همین تدبیر از وقوع قتنه در آن سرزمین جلوگیری کرد. آنگاه پادشاه شخصاً به مصر رفت و بدون تأمل حاکم آن کشور را مقتول ساخت و بواسطه احسان و همه نوع محبت و مهربانی که آن ناحیه را بخود متمایل نمود.

چون ولایات دور دست را باین وسائل امنیت داد مشغول شد باینکه کشورهای عظیمه خود را در تحت اداره و انتظامات واحد درآورد، تیغلات پیلر سوم پادشاه



۲۲ - تصویر داریوش و رؤسای باغی

شاه (چنانکه دیده میشود) برد شمنانش ظفر یافته و کسیکه پشت سر وی ایستاده است از رجال مهم پارس و احتمال می‌رود گبر یاس باشد، صورت بالا نماینده آهورامزداست که پرواز میکند و شاه بتایش او دست راست خود را بلند کرده است

آشور در حفظ مملکت این طریق را اختیار نموده بود که در هر ولایت هزاران خانوار

از مردم را کوچانیده بکشور های دور دست میفرستاد و مردم دیگر را از نواحی بعیده بجای آنها آورده متوطن میساخت. مهاجرین جدید که غریب و بیگانه بودند ناچار از فرماندار آشور تمکین مینمودند. این ترتیب را بعد از آن پادشاه نیز معمول میداشتند و هر ولایتی که جدیداً مفتوح میشد منضم بیکی از ولایات قدیمه میساختند یا اینکه آنرا ولایتی جداگانه قرار داده مالیاتی بدون اساس صحیح بر آن می بستند. فقط بابل مستثنی بود و جزء سایر ولایات مستهلک نگردید اما این ترتیب اداره کردن بسیار ناقص بود و حکام باین کیفیت تقریباً مستقل بودند و بقای دولت باین ترتیب فقط در صورتی ممکن بود که مملکت وسعت زیاد نداشته باشد. وقوع طغیان ها و انقلاب دائمی معلوم کرده که حفظ تسلط دولت آشور بر ولایات بسیار مشکل و شیوه آن سلاطین در کشورداری غلط بوده است.

داریوش این طریق را قائل شد که برای حفظ قدرت سلطنت

تقسیم کشور بچندین
استان یا والی نشین

تجزیه قوای مقتدرین لازم است و از جمع شدن قدرت در نقطه

واحد باید احتراز نمود. او برای ممانعت از اجتماع قوه در دست

یک نفر مقرر داشت که در هر ولایت یک ساتراپ^۱ یعنی والی یا استاندار و نیز یک سردار و یک دبیر معین شود و این سه نفر افسران یکدیگر مستقل بوده مستقیماً با مرکز ارتباط داشته باشند. باین ترتیب که قوا تقسیم میشد البته افسران سه گانه با یکدیگر طرفیت و ضدیت پیدا میکردند و احتمال موافقت ایشان برای طغیان و سرکشی بسیار ضعیف بود. علاوه بر این احتیاطاً گاهگاه در اوقات غیر مرتب هیئت تفتیشیه و بازرسی از مردمان بسیار ذی شان میفرستاد و جمعیت قشونی قوی همراه ایشان مینمود و قدرت کامل بآنها میداد که بازرسی در امور استاندار و سایر افسران نموده اگر سوء رفتار و خطائی مشاهده مینمودند مجازات بدهند و مرکز را هم مطلع سازند. ممکن است در این ترتیب عیبی بنظر برسد که چون دست استاندار قوی نبوده هرگاه فتنه غیر مترقبی بروز میکرد و اقدام فوری لازم میشد برای او مقدور نبود، لیکن عمالامادام که مامورین با کفایت

۱ - اصطلاح یونانیان است که شهریان یا نگهبان کشور را گویند.

و لیاقت بودند طریقی که **دارپوش** اختیار نموده بود حسن نتیجه بخشیده معلوم شد نظر آن پادشاه صائب بوده است که بزرگترین خطر کشور طغیان و سرکشیهاست که حکمرانان در ولایات دور دست مینمودند.

در اوقات مختلف سلطنت **دارپوش** عده ایالت نشینها مختلف و از بیست الی بیست و هشت بوده است. پارس که منطقه سلطنتی محسوب میشد جزء آن ایالت نشینها بشمار نمیرفت و اهالی آن ولایت مالیاتی هم نمیدادند، فقط هر وقت پادشاه از آنجا عبور مینمود پیشکشی تقدیم میکردند. بنابراین استانداران را میتوان بدو قسمت منقسم نمود: یکی آنها که در فلات ایران و جانب مشرق بودند و دیگری آنها که سمت غربی پارس واقع میشدند.

عمده ایالات فلات ایران بشرح زیر بود:

ماد و بعد از آن **هیرکانیا** یا **گرگان**، **پارت** یا **خراسان**، **زرنک** یا **سیستان**، **آریه**، **خوزرمیا** (**خیوه**)، **باکتريا**، **سغدیانا** (**بخارا و سمرقند**)، **گندار** (**افغانستان غربی**) و ولایت طائفه **سکا**، **سائزیدیا**، **اراخوسیا** و ولایت **ماکا** که یحتمل **مکران** حالیه از آن مأخوذ شده باشد.

اما ولایات جانب غربی عبارت بود از **اوواژا**^۱ یا **ایلام** (**سوزیانا**)، پس از آن **بابل** و **کلده و آشورا** (**آسور قدیم**) و عربستان که شامل قسمت عمده سوریه و فلسطین نیز بود و **مصر** (مشمول **برفینیقیه** و **قبرس** و **جزائر یونان**) و **یونا** (**یا**) **لونیا** (مشمول **برلیکیه** و **کاربه** و یونانی نشینهای **سواحل**)، **اسپاردا** (**لیدییه** و **اراضی غربی رود هالیس**) و **ارمنستان** و **کاپا دوکیه**^۲.

مالیاتیکه از این ولایات اخذ میشد بعضی نقدی و بعضی هم جنسی بود و عجب در این است که هنوز هم این ترتیب در ایران معمولست. کمترین میزان پرداخت از ولایتی بوده است که در ازمئه جدیدیه **بلوچستان** خوانده شده و آن اوقات هم مثل این

۱ - Uvaja.

۲ - برای دست آوردن اطلاعات بیشتری درین باب یعنی ساتراپیها به **دهو، ویلسی**، صفحه ۴۰۵ رجوع شود. مؤلف.

زمان کم حاصل و فقیر بوده و مالیات آنجا بمیزان صدو هفتاد تالان نقره تخمین شده است. از طرف دیگر مالیات بابل هزار تالان و مالیات مصر هفتصد تالان طلا بوده است و کلیه مالیات نقدی سه میلیون و هفتصد و هشت هزار و دویست و هشتاد پوند بوده است.

داریوش اول پادشاه ایرانی است که ضرب سکه نمود و پول طلای ایرانی که یونانیها آن را **داریک** و صدوسی حبه وزن داشته و از جهت خلوص و خوش عیار بودن معروف بود بزودی در ازمنه قدیم پول طلای منحصر دنیا شد، پول نقره هم در عهد او سکه میزدند. این مطلب تذکرش خالی از دلچسبی نیست که پوند و شلینگ انگلیسی کاملاً معادل با **داریک** و **سیگلو**^۱ **داریوش** میباشد.

مالیات جنسی نیز گزاف بود چنانکه جنس بابل ثلث خوراک تمام قشون و دربار را تهیه میکرده است، مصر معادل خوراک یک قشون صدو بیست هزار نفری غله میداده است و چون صاحبمنصبان و افسران مواجب و حقوق معین و مرتبی نداشتند و یحتمل که برای تحصیل مقام تقدیمی هم میدادند معلوم میشود که تحمیلات ولایات سنگین

۱ - رجوع شود به «ملاحظات در اطراف مسکوکات شاهنشاهی ایران» تألیف ج، ف، **هیل** (ژورنال مطالعات یونانی) شماره ۳۴ سال ۱۹۱۹. «داریک» که یونانیان سکه‌ها را با آن میشناختند از Δαρεικοί στατήρες مشتق است. کلمه دریکو در کتبات های عصر **نپو فید** استعمال شده است لیکن معنای آن مبهم و پیچیده است، لفظ **سیگلو** همان شکل زبان عبری است. اما واحد مقیاس‌شاهی اوزان بابلی و پارسی باید دانست که یک تالان معادل است با شصت‌منه و مساوی است با سه هزار و شصت **شگل** و اما برای سنجش فلزات قیمتی یا طلا و نقره، یک منه در عوض شصت فقط پنجاه حساب میشده است و بنا بر این مقیاس برای طلا و نقره، یک تالان معادل است با شصت منه و معادل است با سه هزار **شگل**، «داریک» **شگل** طلا بوده است. یک تالان طلا وزنش ۳۹۰ هزار گندم بود و تقریباً صدی ۹۶ خالص آن میشده است که معادل با ۲۳۱۳ لیره انگلیسی ۲۲ قیراط بوده است. سکه نقره (سیگلو) در حدود ۸۶^۱/_۴ گندم یعنی نصف یک **شگل** سکه نقره ویژه بابلی وزن داشت (۰۰۰) و بهای آن هم ^۱/_{۲۰} **داریک** بود. یک تالان نقره پارسی (۶۰۰۰ سیگلو) و بهای آن ۳۰۰ **داریک** یا ۳۳۱۱ لیره انگلیسی بوده است و اینرا هم باید در نظر داشت که تفاوت و تخمین های فوق الذکر از نظر ریاضی و حساب درست در آمده لیکن از لحاظ اقتصادی و تجاری بواسطه تفاوت بهای اجناس و کالا ها نسبت پول در دوره های مختلف خواننده را فریب میدهند «مؤلف».

و شاید تحمل ناپذیر بوده است. اما از طرف دیگر موانع و نظارت‌های سابق‌الذکر در کار بود که ساتراپ را مجبور میکرد از حدود معمولی تجاوز نکند و در حفظ امنیت و ترقی و سائل ارتباط و آمد و شد بکوشد و نیز باید بخاطر داشت که در هر کشور طبقات پست معتاد بودند که بحکمرانان خود مالیات گزاف بپردازند. علاوه بر این، ترتیبات مذکوره عایدات مرتبی برای پادشاه مقرر مینمود که ایشان را از تقاضا و اخذ وجوه فوق‌العاده مستغنی میساخت. در هر حال این ترتیب جدید از اوضاع سابق بر آن بمراتب بهتر و سهلتر بود و چنانکه ماسپرو اشعار نموده نقص عمده آن از جهت تأسیسات جنگی بوده است چه **داریوش** جماعتی مستحفظین خاصه داشت که عبارت بودند از دوهزار سوار و دوهزار تن پیاده و نیزه‌های آنها گویهائی از طلا و نقره داشت و در دنبال آن جماعت دوهزار نفری بودند که جاوید خوانده میشدند و منقسم بده فوج بوده و فوج اول آنان نیزه‌های مزین به گوی‌های طلا بشکل انار داشتند. این جماعت مستحفظین مایه و مرکز قشون شاهنشاهی بودند که لشکریان پارس و ماد و بادگان مراکز مهمه مختلفه بآنها ضمیمه شده سپاه شاهنشاهی را تشکیل میدادند و این غیر از لشکریان خاصه هر محل بود. هرگاه جنگ بزرگی پیش می‌آمده است قشونهای تربت شده که از حبش زبان و طریقه محاربه و لباس و اسلحه با هم تفاوت داشتند جمع‌آوری مینمودند و همین بی‌ترتیبی قشون بود که بالاخره باعث سقوط دولت پارس گردید.

داریوش مانند اکثر تاجداران بزرگ اهمیت طرق و سهولت

راه‌های

رفت و آمد را درك نموده چنانکه می‌بینیم مابین سارد و شوش راه‌های ساخته و بوسیله آن راه صاحب‌منصبان و کارگذاران دولت بادر بار مراده مینمودند. مساحت این راه تقریباً هزار و پانصد مبل بوده و مسافر پیاده آنها در ظرف سه ماه می‌پیموده است ولی چارپا و قاصدهای سواره سریع‌السير در مشرق برای کارهای فوری و فوتی که پیش می‌آمد این مسافت را مدت پانزده روز طی مینمودند. جاده مزبور که چون یحتمل باستثنای جاهای باطلاق و لجن‌زار و نیز قسمت تپه و کوه بقیه آن ساخته نشده بلکه طبیعی بوده است از وسط فریگیه عبور کرده در گذر کردن از

رود هالیس بطرف پتربه^۱ که پایتخت قدیم هیتی^۲ بوده منحرف شده از آنجا بطرف جنوب و جانب کوه توروس متوجه شده در ساموستا برود فرات میرسد و در نینوا بادلجه تلاقی میکرد و بعد از آنکه مقداری از راه امتداد رودخانه را متابعت مینمود از کشور کسسی ها عبور کرده بشوش منتهی میشد. تأثیر راه شاهی در توسعه افق ولایاتی که محل عبور این جاده بودند البته شدید بوده و اهمیت آن در نظر یونانیها از اینجا معلوم میشود که در نقشه های قدیم جغرافیون یونانی نموده شده و توجه مخصوص بآن کرده اند.

بر فرض اینکه داریوش به کشور های وسیع خود قانع بود این نکته را در نظر داشت که مادام که بر وسعت دولت ایران چیزی

اهتمام داریوش در بسط و توسعه کشور

نیفزوده شهرت و بلند نامی تحصیل نخواهد نمود. از طرف شمال کشور او به حدود طبیعی رسیده بود که تجاوز از آن ها اشکال داشت از قبیل دریای سیاه و جبال عظیمه قفقاز که هنوز مانع عملیات مهندسين راه آهن روسی است و بحر خزر و صحاری آسیای مرکزی، در سمت جنوب هم بیابانهای افریقا و عربستان و اقیانوس هند بود و بنابراین توسعه کشور از همه طرف ممکن نمیشد و محدود بنقاط مخصوص میگردد.

مقصود داریوش را از اقدام به جنگ با طوائف سیت یا سکاها

مقصود داریوش از جنگ با سیت ها

نویسندگان مختلف آنرا بطور مختلف نقل کرده اند مثلاً گروت^۳

مورخ انگلیسی آنرا لشکر کشی سفیهانه گفته لیکن راولینسن

میگوید این جنگ تدبیر خوبی بوده است برای اینکه خطوط ارتباطیه را جهة پیش رفتن بطرف یونان حفظ نماید چه این فقره به عقیده مورخ مزبور همواره مقصود اصلی داریوش بوده است. عقیده ماسپرو نیز تقریباً همینطور است لیکن تصور میکند اطلاع داریوش از بعد مسافت ولایت سیت ها از خط حرکت منظور او ناقص بوده است. هولم شرح این لشکر کشی را باختصار گذرانیده و معتقد است بر اینکه باعث نفوذ و

۱ - Pteria. ۲ - Hittite.

۳ - Grote «تاریخ یونان» جلد سوم صفحه ۱۸۸ «مؤلف».

برئری دولت ایران در آسیای^۱ غربی شده است. اما نوادگه را عقیده این است که حرك داریوش طمع و میل بتسخیر مملکت ناشناس بوده است. بعقیده من نظر گروت را باید بکلی کنار گذاشت چه نه اخلاق داریوش اقتضای حرکت سفیهانه داشته و نه طریق و وضع جریان این جنگ چنین دلالتی دارد پس عقیده راولینسن را در تحت نظر گرفته گوئیم تاخت و تازهای هولناك سیت ها در ماد و آسیای صغیر يك قرن قبل از آن تاریخ البته باید آوازه آنها را بیش از آنچه در خور لیاقت و استعداد جنگی ایشان بوده منتشر نموده باشد لیکن اگر داریوش نسبت باین طوایف صحرائین فریبده اقدام به لشکرکشی کرده فقط از ترس اینکه مبادا وقتیکه عزیمت یونان میکند خطوط ارتباطیه او را قطع نمایند باید گفت اطلاعات او بسیار ناقص و بی مأخذ بوده است یعنی نه از قوه و استعداد آنها خبر داشته نه بعد مسافت محل آنها را از خطوط ارتباطیه خود میدانسته. از طرف دیگر میدانیم که هر چند داریوش مدت دو ماه اراضی جنوب روسیه را طی کرده و معطل شده بود مع هذا وقتیکه خبر طغیان و شورش بلاد یونانی طراس را شنید هشتاد هزار تن از لشکریان خود را مجزا کرده بانجا فرستاد و آنها ضمناً طراس را مسخر نموده مقدونیه را نیز در تحت اطاعت در آوردند. در آخر میگوئیم که داریوش بعد از جنگ سیت ها به سارد مراجعت کرده قریب يك سال در آنجا متوقف شد و بعد از آن از آسیای صغیر عزیمت بیایتخت خود نمود. پس با این مقدمات مشکل است که لشکرکشی ولایت سیت ها را مقدمه فتح یونان فرض کنیم چه اگر چنین بود آن پادشاه بزرگ چه مانعی داشت از اینکه شخصاً بطرف بونان حرکت کند یا اینکه عده لشکریانی که به طراس فرستاد مضاعف کرده امر به هجوم یونان دهد و در هر صورت چرا در سارد یکسال بیکار میماند در صورتیکه لشکریانش در کمال خوبی بواسطه تصرف طراس و مقدونیه راه نهضت بجانب بونان را صاف کرده بودند. باری بعد از این مطالعات چنین استنباط میشود که همچنانکه در ذکر تاریخ بنی اسرائیل تناسب

۱ - ۱ بید جلد اول صفحه ۱۷ «مؤلف» .

از دست داده شده در تاریخ یونان هم راجع با اهمیت آن قوم بواسطه کثرت مذاقه و تکرار نظر، راه مبالغه رفته و زیاده روی کرده اند.

حال اگر بخواهیم نظر داریوش را معلوم کنیم چون مشکل است قبول نمائیم که آن پادشاه برای خطر موهوم قطع خطوط ارتباطیه به چنین لشکر کشی پر زحمت و پر مخارجی اقدام کند عقیده من این است که منظور نظر داریوش یونان نبوده بلکه میخواست است ولایت طراس را تارود دانوب مسخر کند و بهسیت ها که در حدود یکقرن پیش شرق نزدیک را ویران کرده بودند و در نظر ایرانیان دارای اهمیت بوده و معروف بود که طلادر آن مملکت فراوان میباشد حمله ببرد و شاید دلائل و قرائنی هم که امروز بر ما مجهول است داشته بر اینکه آن طایفه باز خیال تاخت و تاز بولایات او دارند و بواسطه این حرکت امیدوار بوده است که از خطر جنبش آنها جلوگیری نماید، بالاخره این نکته را هم میدانیم که در کتیبه نقش رستم ذکر سیت های ماوراء دریا شده و ممکن است که حمله بچنین دشمنان دور دست و رفتن به سرخانه آنها موجب رعب و اهمیت و مزید بلند نامی شاهنشاه بزرگ بوده باشد.

در ضمن این جنگ داریوش قابلیت خود را در علم جنگ مثل

ترتیب لشکر کشی در سال
۵۱۳ قبل از میلاد

سایر موارد ظاهر نموده قبل از آنکه لشکر عظیم خود را بحرکت آورد به ساتراپ (والی) ولایت کاپادوکیه امر کرد که به سواحل

شمالی بحراسود تاخت و تاز نماید و بتره باین نظر که بعضی اسرا بچنگ آورد. این عملیات مقدماتی در کمال خوبی انجام گرفت و از جمله اسرائی که گرفتار شدند برادر یکی از رؤسای محلی بود که اطلاعات او باید بسیار مفید و قابل توجه بوده باشد، این لشکر کشی بزرگ تقریباً در سال ۵۱۲ قبل از میلاد شروع شد و در نزدیکی قسطنطنیه حالیه از بغاز بوسفور بتوسط پلی عبور نمود و آن یل را اهالی بلاد یونانی آسیای صغیر ساخته و شهرهای یونانی مجاور آن ناحیه آنها محافظت مینمودند. از آنجا سپاه عظیم داریوش بهمراهی کشتی ها بطرف مصب رود دانوب حرکت کردند و همه در نزدیکی بحر اسود طی طریق نمودند و ضمناً اهالی طراس را در تحت اطاعت در آوردند؛ فقط یک

طایفه از آنها در صده مقاومت بر آمد. در مصب رودخانه جبارۀ بلاد یونانی پل قایقی دیگری نیز ترتیب داده بودند و خودایشان مأمور محافظت آن گردیدند و داریوش پس از آنکه از پل عبور نمود وارد بیابان مجهول الحالی شد. اگر این لشکرکشی را داریوش مقدمۀ سوق قشون یونان قرار داده بود خیلی غریب است که آن پادشاه بزرگ از مسافتی که تا این محل طی نموده و از ملاحظۀ عظمت رود دانوب ملتفت نشده باشد که حملاً سکاها به تنگۀ داردانل به غایت مستبعد است. بهر حال سیر و حرکت در وراء دانوب نتیجۀ ای که متناسب باشد نداشته است اگر چه گله و رمه های بسیار بچنگ آورده باشد. اما سکاها که مانند تمام ایلات صحرائشین بسیار سریع الحركه بودند حتی الامکان از خط حرکت داریوش دور ماندند و اگر در جانب مشرق عملیات مهمه در نظر بود البته سفاین را در رود دانوب بیکار نمی گذاشتند.

هرودوت^۱ که با بیان شربن خود در خصوص این جنگ تفصیل زیاد نوشته نقل میکند که داریوش رسولی نزد پادشاه سیت فرستاده پیغام داد که ای مرد عجیب چرا دائماً از مقابل من فرار میکنی؟ و حال اینکه یکی از دوکار برای تو آسان است. اگر خود را قادر بر مقاومت من میدانی باید از بیابان گردی دست برداشته بیائی و کارزار کنی و اگر میدانی که قدرت من یش از تست باز بابد از سیر و حرکت منصرف شده برای خداوندگار خود آب و خاك بیاوری و بخدمت ما بیائی. پادشاه سیت در جواب این پیغام گفت «ای پارسی» شیوۀ من همین است، هیچوقت از مردم نمی ترسم و از آنها فرار نمیکنم... آب و خاك هم نمی فرستم ولی بزودی هدایای مناسب تری ارسال خواهم داشت. پس از آن رسولی نزد داریوش روانه نموده هدایای مزبور را تقدیم داشت و آن عبارت از يك مرغ و يك موش و يك وزغ و پنج تبر بود، چون معنی هدایای نامبرده را از رسول سؤال کردند گفت اگر پارسها عاقل بودند خود این معنی را درك میکردند، پس مجلسی فراهم آوردند و مذاکره کردند و داریوش اظهار عقیده کرد بر اینکه سیت هاميخواهند تسلیم شوند و موش علامت خاك و وزغ نشانه آب است. اما گمبریاس که پدر زن شاه

بود معنی واقعی معما را درك کرده گفت سیت ها میگویند « مگر اینکه پارسیها مرغ شوند و بهوا پرواز کنند، یاموش شوند و زیر زمین روند، یا وزغ گردند بدریاچه ها پناه جویند و الا از این سرزمین جان بدر نبرده گرفتار تیرهای ما خواهند شد ». در هر حال ایرا نهایتاً توانستند سیت ها را بمیدان رزم بکشند و این لشکرکشی **داریوش** فقط بمنزله گردش واقع شده^۱ و بعد از دو ماه طی طریق که شاید بواسطه حملات متفرقه دشمن و دست تنگی از لوازم زندگانی و بیماری تلفات بسیار هم برایشان وارد شده باشد، لشکریان بجانب رود دانوب مراجعت نمودند. در این محل سیت ها سعی کردند که یونانیها را بتخریب پل وادارند و حکمرانان در این خصوص مذاکره و مشاوره نموده بالاخره این عقیده عاقلانه را حاصل کردند که حفظ مقام خودشان موکول بقوت شاهنشاه ایرانی است و بنابراین در حفظ امانت پایداری نمودند.

داریوش دوباره بسلامت از رود دانوب عبور نمود، گرچه تا
الحاق طراس و اقیاد
مقدونیه
يك اندازه از شهرت و اعتبار او کاسته بود. او درضمن مراجعت
به سارد هشتاد هزار تن سپاه خود را مأمور اروپا کرد و آن جماعت
بلاد یونانی طراس را که پرچم طغیان برافراشته بودند مسخر ساخته مقدونیه را نیز باطاعت
در آوردند و بنابراین باندك زمختی حدود کشور ایران را به یونان شمالی متصل ساختند
و نتیجه عمده که از این لشکرکشی حاصل شد همانا الحاق ولایت طراس بود.

در سال ۵۱۲ قبل از میلاد پارسیان جهانگیر مانند اسلاف خود
لشکرکشی به هند در سال
۵۱۲ پیش از میلاد
یعنی آریانیهای هندوستان از کنار شرقی فلات ایران بدشت وسیع
پنجاب نظر انداخته نواحی وسیعه آن وسند را متصرف گردیدند.
سیلاکس^۲ در یاسالار یونان از رود سیحون نزول نمود و از جز رومد واهمه نکرده داخل

۱ - من بعد از نوشتن این موضوع بکتاب « سیتیان و یونانیان » تالیف ی، ح، همین مراجعه کردم و در صفحه ۱۱۶ این کتاب مینویسد که **داریوش** از نظر حفاظت مرزهای سرحدی خود در دانوب بیش از يك نمایش قوای نظامی بر علیه وحشیان شمالی توانست کاری از پیش ببرد. همین پیغامی را که هم مابین سیت ها رد و بدل شده است ذکر نموده و آن تقریباً مطابق با شرحی است که ما در بالا مذکور داشته ایم.

۲ - Scylax.

اوقیانوس ہند شد و سواحل عربستان و مکران را تحقیقات و بازدید نمود. فتوحات مزبورہ یک ساتراپی یعنی ایالت نشینی بر کشور های ایران اضافه کرد و مقدار گزافی طلبا باین کشور ورود داد، این لشکر کشی بہ ہند تا این درجہ مہم بودہ است کہ آن یکی از دو مبدأ تاریخ در آن کشور گردید: موعظہ بودا و لشکر کشی داریوش، ولی باید اقرار کرد کہ در خصوص این لشکر کشی و این جنگ معلومات زیادی در دست نیست حتی اینکه بعضی اوقات صحت وقوع مسافرت مہم سیلاکس محل تشکیک شدہ^۱ اما امروز کہ ما میدانیم آن دولتهای بزرگ قدیم چہ ترتیب و انتظامی داشتہ اند میتوانیم باور کنیم کہ وقایع مہمہ آن داستان صحت دارد. اگر چہ این امر کہ سیلاکس دو بیست سال قبل از اسکندر در رود سند و بحر ہند کشتی رانی نمودہ تا یک اندازہ افتخار اسکندر را درامری کہ نظیر آن است کم میکند.

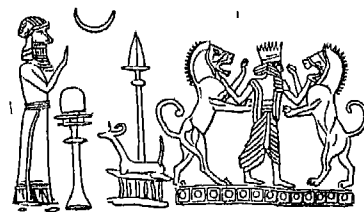
خلاصہ

اینک سرگذشت دولت پارس را از زمان فتح مصر باز نمودیم کہ آخرین دولت بزرگی بود کہ مقهور پارسیان شد و متعقب بدورہ انقلاب بزرگی گردید کہ نتیجہ سفاہت کمبوجیہ و خدعہ با موقیت گوما تالی مجوس بود و بعد از آن ظاہر ساختیم کہ داریوش دولت ایران را بر مبنای محکم تری از آنچه سابق داشت استقرار داد و اساس حکومتها و ولایات را بر شالودہ ای ریخت کہ اگر از ہر حیث ممتاز نبودہ باز نسبت بترتیب متقدم امتیاز کلی داشتہ است و مسلم داریم کہ اگر این پادشاہ کہ مستحق لقب کبیر است ظہور نمی نمود آن دولت عظیم مثل دولت ماد بسرعت منحل میگردد. بالاخرہ از اعمال داریوش الحاق پنجاب و سند در مشرق و طراس و مقدونیہ در مغرب بود و این فتوحات را ظاہراً بدون اشکال زیاد انجام داد و بنابراین می بینیم دولتی مشتمل بر تمام دنیای معلوم آن زمان و مقداری از اراضی کہ تا آن ہنگام مجهول بودہ کہ آن از ریگزار سوزان افریقا تا نواحی سردسیر چین امتداد داشتہ است تمامی این کشور وسیع و پہناور تحت اطاعت و انقیاد پادشاہ بودہ و جا دارد کہ بگوئیم این موقع

۱ - هرودوت، ۴، ۴۴ - سیلاکس در باب تحقیقات خود کتابی نوشته کہ آن در زمان اسکندر موجود بودہ است «مؤلف».

تاریخ ایران

منتهای ترقی ایران و بهترین دوره از جمیع ادوار دول بزرگی که تا آن زمان بوجود آمده بوده است، معذلك عجب در این است که در یونان چند هزار تن مردمان جنگی که بودند مقدر بوده است این جماعت معدود از قدرت مجتمعه آن دولت معظم جلوگیری کند بلکه در موقع خود تلافی دست اندازیهای که بخاك آنها شده بود نیز بوجه اكل نماید .



پادشاه هخامنشی در حال جدال با دوشیر
(مهر اسوانه‌ای در موزه بریتانیایی)

فصل پانزدهم

احوال ایرانیان قدیم و عادات و زبان و معماری آنها

بربرها (یعنی بیگانگان) چندین بار بر نیزه‌های یونانیان دست یافته و آنها را شکستند چه پارسیان در نهور و جسارت و روح سلحشوری هیچ دست کمی از یونانیها نداشتند . « هرودوت »
آن ستونهای سنگی سیاه رنگ که روزگاری بفرمان جمشید در استخر ساخته شد تا کباخ اورا برپا نگاه بدارند اکنون در میان پلکانهای شکسته پهلوی کوه بر خاک افتاده اند . « ماتیو آرنلد »

مردانگی ایرانیان
در اثنای مسافرتهاى خودم در ایران مکرر اتفاق افتاده است که به‌ابه‌هائی مشتمل برده دوازده سیاه چادر از پشم بز واقع در دره‌های وسیع برخوردارم و اهل آن ابه‌ها که معاش ایشان بسته به گاو و رمه است از قدیم الایام مجبور بوده و هستند که برای تحصیل مرتع و علف‌زار که در آن اراضی کم باران دارای علوفهٔ قلبلی است از يك ناحیه بناحیهٔ دیگر نقل مکان نمایند . در فصل زمستان گاهی از اوقات باوجود محفوظ بودن محل اقامت باز گله‌ها و رمه صدمات عظیمه می‌کشند اما چون بهار در مرسد این ایالات و عشائر بطرف کوهستان می‌روند و در تابستان گله‌هاشان را در اماکن مرتفعه می‌چرانند و چون فصل خزان می‌رسد باز باراضی زمستانی

خود نزول میکنند و محتمل است که در آنجا هم زراعت داشته باشند. این طوائف صحراگرد فوق العاده نادانند، در خانه که باشند از پله بالا رفتن اسباب وحشت ایشان است لیکن در کوهستان خودشان اشخاص رشید و دلیر میباشند و در صورت لزوم برای تاخت و تاز و زدو خورد یا تیراندازی و شکار گوزن و بز کوهی مستعد و حاضرند و کیفیات زندگانی ایشان را بسیار جسور و متهور و پر طاقت ساخته است.

عقل حکم میکند که بسیاری از اهالی ماد و پارس از همین قبیل بوده و تا اندازه ای که کیفیات آب و هوا و وضع زندگانی تغییر نیافته هرگاه قیاس کنیم که مردمانی آزاد و جنگی و مردانه مانند چادر نشینهای امروزی بودماند بخطا نرفته ایم و یقیناً بعضی از قبائل حالیه از اعقاب همان جماعت میباشند. یونانیان معاصر ایرانیان قدیم هم همین عقیده را در باره احوال ایشان داشته و دیگر یونانیان در محافظت خاک خود در مقابل دولت پارس آوازه و نام جاوید یافته اند. پارسیان دلاور و شجاع هم که با وجود بدی حربیه و اسلحه در جنگ پلائه نیزه های یونانیان را شکسته از جان گذشتند و خواستند راه برای خود باز کنند از نام و اقتضای بی نصیب نماندند.

مردانگی که بصورت شجاعت و همت ظاهر میشود بهترین پایه و عادات و رسوم
زمینه است برای اینکه شخصی متصف بصفات حسنه دیگر شود و تعلیمانی که ایرانیان بالاخص می یافتند سواری و تیر اندازی و راستگویی بود، از استقراض نیز احتراز داشتند.

راجع بصفته ممدوحه اخیر ما اینرا بطور شاهد مثال ذکر میکنیم
که هرودوت نقل میکند یکنفر یونانی برای حفاظت کشتی خود مهمان نواز و کریم و
که بدست دشمن نیفتد آنقدر جنگ میکرد تا اینکه بدنش ریش بخشنده و نظار بلند
ریش میشد. پارسیها ابن شجاعت او را تقدیر میکردند و نگاه
میکردند اگر زخمهاش کشنده نیست آنرا شسته و می بستند و با او مانند یکنفر پهلوان
سلوک میکردند، خرید و فروش را در بازار فرومایگی میدادستند و حتی در این ایام هم
ایرانیهای دیشان را ضعیف و ورود در دکان نمیشوند.

در مقابل صفات حسنه مزبور معایبی که از ایشان باید ذکر کرد خود کم کردن در اقبال یا ادبار و کبر و غرور بسیار و میل بتجمل و تفنن بود. اگر چه این صفت در تمام ملل ترقی یافته و خوشبخت پیدا میشود. در فراست و سرعت انتقال و حسن محاوره و حاضر جوابی و لطف طبع مقامی عالی داشتند. بنظر میآید که ایرانیان در مصارف خصوصاً راجع به خوراك مسرف بودند. هرودوت مینویسد «پارسیها بعد از غذا انواع تنقلاط میخوردند» و عجب این است که امروز هم این ملت باستان همین عادت را دارند. در خصوص شکوه و تفصیل ضیافتهای ایشان در ضمن وضع رندگانی سلاطین اشاره خواهیم کرد.

پارسیان هم مانند یونانیان و سیت ها مایل بجام شراب بوده و هرودوت میگوید «هنگام شب پس از صرف شراب در حال مستی مسائل مهمه را تحت مذاکره میآوردند و سحرگاهان اگر سببی برای تغییر رای نمی بافتند تصمیم میگرفتند». اولاد متعدد داشتن در نزد ایشان علامت سعادت و اقبال بوده و هست و از این حیث از اروپائیان جدید که از ادای وظائف خانواده طفره میزنند عاقل تر بوده اند و از نمونه های معروف کثرت اولاد در ایرانها فتحعلی شاه است که هنگام وفاتش سه هزار باز مانده داشته و از این جهت در نزد رعایای خود امتیاز فوق العاده حاصل نموده است.

قوانین مردم ماد و پارس که لایتغیر بود بنظر میآید که فوق العاده سخت بوده لیکن یقیناً سختی آن از قوانین دول سابقه بیشتر نبوده است. پادشاه هر چه اراده داشت میتواندست بکند لیکن نمیتوانست حکمی را که داده نسخ نماید. جان و مال رعایا باختیار پادشاه بود ولی سوء استعمال کردن اختیارات بواسطه خوف از مقتول شدن کمتر اتفاق میافتاد.

قوانین جزائی برای قتل و هتك ناموس و این قبیل جنایات بزرگ مجازات اعدام معین نموده و حق داشته. اما عجب این است که برای جرمهای کوچکتر نیز ظاهراً همان مجازاتهای شدید را مقرر داشته بود ولی در عذر این فقره میتوان گفت در کشور غیر منظم که زندانهای مرتب ندارد بامردمان بی تربیت غیر از این چاره ای نداشتند و نباید حکم قتل

یا مثله را در بارهٔ راهزنان و دزدان و سایر اشرار با اقتضای زمان مورد ملامت قرار دهیم در صورتیکه میدانیم در کشور خودمان بعد از جلوس ملکه ویکتوریا نیز سرقت گوسفند مجازات قتل را داشت. راست است که خفه کردن آدم در توی خاکستر^۱ و زنده بگور کردن و پوست کشیدن و مصلوب نمودن در نظر مردم این عصر مجازاتهای فجیع مینماید لیکن در اروپا در قرون وسطی همین قسم جزا های فجیع میدادند.

تعدد زوجات را در آن زمان تشویق مینمودند و مثل این دوره^۲

موقع زنان

طبقات عالیّهٔ نساوان خود را از انظار مخفی نگاه میداشتند. در مسافرتها برای آنان تخت روانها بکار میبردند که اطراف آنها پرده ها مستور میداشت و در کتیه ها و حجارها هیچ وقت تصویر زن دیده نمیشود، اما از طرف دیگر گمان میرود که زنان بدوی در حجاب نبوده و احتمال دارد که احوال آنها بهتر از زنان محجوب شهریان که حتی پدر و برادر خود را اجازهٔ پذیرائی نداشتند بوده است^۳ لیکن چون این ترتیب در کلیهٔ مشرق زمین قاعدهٔ عمومی بوده پارسیان از این حیث مانند سایر همسایگان خود بوده اند معیناً انحطاط دولت عظیمهٔ یارس تا يك اندازه بواسطهٔ دسایس خواجه سرایان و زنهای اندرون یعنی حرمخانه بوده چه در آنجا اشتغال بکار و زحمت اسباب وهن و خفت محسوب میشد و وجههٔ همت آنان از این بابت بسی پست تر از زنهای یونانی بوده زیرا که در یونان هم اگر چه زن ها خانه نشین بودند لیکن اوقات خود را مصروف رشتن و سایر اعمال خانه داری میداشتند و مادام که زنان مشرق زمین بیرون نیامده و تمیزین خوب و بد را نیاموزند امیدی نیست باینکه اولاد ایشان بتوانند با فرزندان پدر و مادرهایی که هر دو تربیت شده اند در يك درجه واقع شوند و این اصل از اصول اساسی مسلم است^۴.

۱ - مجازات مزبور بدین ترتیب بود که بزهکار را در حفرة ای که با خاکستر انباشته شده بود میانداختند که در آنجا او آهسته و تدریجاً خفه میشد «مؤلف».

۲ - یعنی زمان تالیف کتاب وگرنه امروز در میان بانوان ایرانی هم رسم پرده متروک است «مترجم».

۳ - زنان بدوی که از این قیود آزادند، در لیاقت و فعالیت هیچ قابل مقایسه با زنان شهری نیستند و بهمین جهت فرزندان رشید و با کفایت بار میآورند «مؤلف».

۴ - امروز زنان ایرانی در زندگانی اجتماعی با مردان همقدم شده و تقریباً همان حقوق بآنها داده شده است که زنان ملل راقیه دارا میباشند «مترجم».

پادشاه و دربار او در هیچ کشوری زندگانی ملی مانند ایران در اطراف پادشاه مرکزیت ندارد و بنابر این وصف احوال و زندگانی پادشاه ایران بهتر از هر چیز معلوم میدارد که اوضاع ایران بعد از استقرار دولت شاهنشاهی چگونه بوده است. شکی نیست همانطور که مادی ها آداب و رسوم خود را از آشوری ها و آنها هم از دولتهای اقدم اقتباس کرده اند پارسیها هم در آداب و رسوم و ارث اقوام و دوره های ما قبل خود بوده اند و حتی امروز نیز دیده میشود که پادشاه ایران آداب ازمنه قدیمه را متابعت و القاب و اوصاف محشمانه آن ادوار را اختیار مینماید چنانکه در فصل « ۸۱ » آن القاب دیده میشود که عنوان فصل قرار گرفته است. سلطان صاحب اختیار مطلق بوده، احکام و قوانین و امتیازات از شخص او ناشی میشده و نسبت خبط و خطا باو ناروا و سعادت و شقاوت تمام اهل کشور تابع اخلاق و طبیعت و لیاقت و کفایت او بوده است، لیکن قدرت او تا يك اندازه محدود نبز میشده یعنی از او توقع داشتند که عادات کشور را رعایت و با بزرگان و اعیان مشاوره کند و احکام خود را نیر نمیتوانسته نسخ نماید.

لباس ارغوانی شاهنشاه پارس همان جامه باند باوقار مردم ماد بود و بر سرتاجی داشت بلند و مشعشع و این تاج منحصر به شاهنشاه و در حجاری های تخت جمشید منقوش است. گوشوار و بازوبند و زنجیر و کمر بند نیز داشته و این جمله از زرساخته شده و در نقوش حجاری دیده میشود که شاهنشاه با ریش بلند و گیسوی بافته بر تخت پر زینتی قرار گرفته و عصائی در دست دارد که يك سر آن باریك و سر دیگرش منتهی به گوی زر میشود و پشت سر خادمی ایستاده و البته باد بزنی در دست دارد. مقدم درباریان رئیس پاسبانان است که طبیعتاً مقامش از اهام مقامات بوده است؛ سالاران عمده درباری عبارت از خوانسالار و رئیس در خانه و رئیس خواجگان حرم بودند و سایر معتمدان و اجزای دربار پادشاه عبارت بودند از چشم و گوش سلطنت یعنی خفه نویسان سلطنتی و پیشخدمتان و ساقیان و میر شکاران و قاصدان و عمله طرب و طبّاخان. از

قراریکه کتزیاس^۱ نقل میکند یومیه پادشاه تکفل پانزده هزار نفر را مینموده و برای تغذیه این جماعت گاو و گوسفند و بز و شتر و اسب^۲ و خر بکار میرده و میخوردند، شتر مرغ و قاز و همه قسم شکار نیز جزء ماکولات ایشان بوده است. پادشاه تنها غذا میخورد اما بعضی اوقات ملکه و فرزندان محبوب را هم در سرغذای خود راه میداد و این عادت هنوز در ایران جاریست. در وقت خوراک پادشاه برپالش زرین تکیه میداد و شراب فراوان مینوشید و در ضیافتهای بزرگ پذیرنده و اداره کننده میهمانان بود. ظروف سیم وزر فراوان نمایش داده میشد چنانکه در انگلستان حالیه نیز معمول میباشد. اگر چه در آنجا ظروف زر خالص نادر است.

مشغله سلطنتی جنگ و شکار بوده و مادام که این اعمال متروک نشده مردانگی آنان کاملاً محفوظ میماند. در محاربات پادشاه در قلب لشکر جا میگرفت و میبایست شجاعت و دلآوری ظاهر نماید. در موقع شکار مصادف شدن با شیر و گراز با تیر و کمان اگر چه بمدد سگهای شکاری هم بود البته بیش از شکارهای بزرگ امروزی جرئت و قوت قلب لازم داشت. بعد ها شکارها را مطابق رسوم آشوریها در «فرا دیس» یا باغهای وسیع محصور نگاه میداشتند و یقین است که در این صورت صید بدست آوردن سهل تر از این بوده که شیری را در بیشه خودش عقب کرده آن حیوان سبع را شکار کنند. گورخر نیز همیشه از شکارهای مطلوب بوده و ظاهراً سواران متعدد در سر راه آن حیوان میگماشتند و تدریجاً او را بمعرض صید میآوردند^۳.

در درون قصر و عمارت تفریح پادشاه بازی نرد بود لیکن چون سلاطین تمام امور کشوری را به وزراء خود تفویض مینمودند بر حسب قاعده میباید غالباً مبتلا بکسالت و مانند مردمان عیاش این دوره در گذراندن اوقات گرفتار حیرت بوده باشند چنانکه

۱ - Ctisias .

۲ - امروز در هیچ جای ایران گوشت اسب خورده نمیشود و اما گوشت شتر و آن گاهگاهی مصرف میشود و خود من بعضی اوقات کباب های خیلی خوبی از گوشت شتر خورده ام «مؤلف» .

۳ - Xenophon, Anabasis 1. s. 2.

مذکور است که بعضی مواقع به خراطی یا رنده کردن چوب خود را مشغول میساخته‌اند. از اشتغالات ادبی هیچ مذکور نیست مگر اینکه در کتاب استر توریة ذکرى از استماع قرائت کتاب تواریخ ملوک فارس و ماد دیده شده و گمان می‌رود که آن پادشاهان برعکس سلاطین آشور و نیز رعایای آنها که هم می‌توانستند بخوانند و هم بنویسند عموماً بی سواد بودند و ما در صورتیکه میدانیم آفرودیسیس پادشاه انگلستان هم خط نداشته بلکه شاید خواندن هم نمی‌توانسته‌است! بی سوادى شاهنشاهان ایران نباید غریب بنظر بیاید حتی در این دوره^۲ هم من در ایران اشخاص ذیشان و الا مقام دیده‌ام که خواندن و نوشتن نمیدانستند و چون مکاتیب را امضاء نموده مهر میکردند بی سوادى ایشان سهولت معلوم نمیشد. بعد از پادشاه بر حسب رتبه رؤسای خانواده‌های بزرگ بوده‌اند معروف بامرای سبعة که حق داشتند در هر موقع بحضور پادشاه پذیرفته شوند مگر در موقعیکه در حرم سرا بوده باشد. امرای مزبور تشکیل شورای دائمی داده غالباً مشاغل مهمه را متصدی بودند. بعد از این طبقه امرای جواترو اعضای خانواده‌های بزرگ بوده‌اند. اهل کسب و تجارت نهایت بی‌قدر و خفیف بودند و بنابراین بین امرای و رعایا طبقه متوسط نبود. هر يك از رعایا که بحضور شاه شرفیاب میشد در وقت ورود بخاک میافتاد و در تمام مدت حضور دستهای خود را باید پنهان کند و این عادت هنوز جاریست.

اما ملبوس و اسلحه پارسىها و آن بطوریکه از بیان مختصر هر دو دست مستفاد میشود بشرح زیر میباشد:

کلاه نرمی از نمد موسوم به تیاریاس^۳ بر سر می‌گذاشتند و قبای الوان تنگ

۱ - « بریتیش امپائر » تألیف پرفسور ای ، اف ، پولارد ، صفحه ۲۳ ، مؤلف .

۲ - ولی باید دانست که از چندین سال باین طرف ترقیاتی در آموزش همگانی کشور ایران پیدا شده بطوریکه در تمام دهات و قصبات حتی نقاط عشائر نشین گذشته از تاسیس آموزشگاهها برای خردسالان، کلاسهای هم باجدیت تمام برای باسواد کردن کلانسالان تاسیس یافته است و آن اخیراً پیشرفتی بسزا حاصل نموده قسمی که از میان اشخاص محترم و خانواده شاید امروز کمتر کسی پیدا شود که خواندن و نوشتن را نداند « مترجم » .

۳ - Tiaras .

آستین‌داری دربر میکردند که در آن پولک‌هایی از آهن مثل فلس ماهی تزیین داده بودند و دریا زیر جامه استعمال مینمودند و بجای سپرهای معمولی سپر‌هایی استعمال میکردند که بشکل سبد ساخته شده بود که زیر آن ترکش آویزان بوده است. نیزه‌های کوتاه و کمانهای بزرگ و تیرهایی از نی داشتند. گذشته از این طرف راست روی شال کمر کارد یا خنجر هم آویزان میکردند.

در حرمسرا ریاست و اولیت با ملکه بوده و او حق داشت تاج سلطنتی را بر سر گذارد و بسایر زوجات تحکم کند، عایدی و مقرری مهم و اجزا و خدمه مخصوص برای شخص خود داشت و هرزمانیکه ملکه زنی صاحب رشد و باجریزه بود نفوذ و قدرت کلی داشته است چنانکه تاریخ‌نمایر آنرا نشان میدهد. زوجات پست‌تر ظاهرآچندان نفوذی نداشتند و صدها از این قبیل زنانی که جزء حرم بودند جز یک شب در بستر سلطنتی شرکت نمیکردند مگر اینکه طرف توجه مخصوص شوند. نفوذ و اهمیت ملکه هم ممکن بود با وجود حیات مادر پادشاه نقصان یابد و ملکه تحت الشعاع او واقع شود و اعمال امستریس^۱ معلوم میدارد که اقتدار وی تا چه درجه بوده است. خواجه سرایان در حرمخانه و قصر سلطنتی فراوان بودند و همینکه سلاطین عیاش و ضعیف‌النفس میشدند اثر مجالست و نفوذ آنان شاهزادگانرا که در تحت پرورش آنها بودند فاسد و دنی‌الطبع میساخت و این عیب امروز هم مشاهده میشود^۲. مخارج درباری بتفصیلی که مذکور داشتیم البته تحمیل بزرگی بر کشور بود و این حال همیشه دوام داشته است و حتی ناصرالدین اخیر که از سلاطین هوشمند ایران بوده تقریباً پنجاه زن داشته و برای جمیع آنها کم یا بیش مخارج گزاف متحمل میشده است.

این بود عادات عمده ایران قدیم و باید گفت که رویهم‌رفته محسنات آنان بر معایب غلبه داشته و چون مذهب ایشان را که دارای تعلیمات عالیّه صحیح بوده در نظر بگیریم

۱ - Amstris.

۳ - مقصود زمان تالیف کتاب است ولی در ایران نو بواسطه نبودن رسم پرده در میان بانوان از خواجه سرا و حرمخانه فقط اسمی در فرهنگ‌های قدیم باقی مانده است «مترجم».

می بینیم عجب نیست که این آریانه‌های هوشمند دارای چنین دولت عظیم شده و اقوام سامی و تورانی را در تحت تبعیت خود در آورده و حال آنکه تمدن را از آن اقوام اخذ نموده بودند .

معلومات ما در این خصوص خیلی زیاده از زمان ^۱ هاید است که زبان ایرانیان قدیم

در سال ۱۷۰۰ کتابی بطبع رسانید و کلیه معلومات آن زمان را در آن کتاب گنج‌انیده بود . فاضل نامبرده در آن کتاب که موسوم بتاریخ مذهب ایرانیان قدیم و پارتیها و مادیه‌ها است میگوید کتیبه های قدیم ایران قابل اعتنا نیست و از روی کمال اطمینان حکم میکند باینکه کتیبه های مزبور بزبان ایران قدیم نوشته نشده است لیکن بمساعی ^۲ گر تفند^۳ و لاسن^۴ و مخصوصاً ^۵ راولینسن^۶ زبان کوروش مکشوف و خوانده شد و لطف مطلب در این است که می بینیم بسیاری از الفاظیکه دلاوران عهد قدیم ایران بکار میبردند در نزد ایرانیان امروز هنوز مستعمل است از قبیل لفظ اسب و شتر و غیرها و در حقیقت زبان آن دوره همان فرس قدیم است و عقیده‌ای که مسبو^۷ اپر^۸ در کتاب خود موسوم به « قوم و زبان مادیه‌ها » اظهار نموده مبنی براینکه خطنوشتن مأخوذ از صور خطوط آشوری میباشد موجه است نظر باهیت تأثیر آشوری بر ماد و پارس که سابقاً در فصل دهم مذکور داشتیم و همین نظر را درخصوص ترتیبات اجتماعی و قوانین و معماری آن قوم نیز میتوان اظهار داشت .

برای تکمیل تحقیقات راجعه بزبان هخامنشیان وصف مختصری
کتیبه های بیستون که
از کتیبه بزرگ و کوهپاره بیستون یا بهستون مینمائیم . یاقوت
به زبان است

کوه مزبور را بهستون ضبط کرده و راولینسن نیز این ضبط را
اختیار نموده لیکن ایرانیان امروز آنرا بیستون میخوانند .^۹

۱ - Hydé . ۲ - Grotefend . ۳ - Lassen . ۴ - Sir Henry Rawlinson .

۵ - Oppert .

۶ - من در این موضوع مدیون « کتیبه داریوش در بیستون » تألیف کیمنگ و متهپ^{۱۰} هستم . ایشان در حینیکه نسخه کتیبه را بر میداشتند در یک پالکی ضخیم و تراشیده‌ای نشستند و بودند که آن جلو صخره در هوا معلق و در حرکت بوده است « مؤلف » .

مسافری که از کرمانشاه بسوی همدان می‌آید رشته کوهی می‌بیند که منقطع و منقسم بقله‌های چند شده چنانکه در ایران این کیفیت مکرر دیده می‌شود. در پایه و قلّه آخری که شیب تندی دارد و چهار هزار پا ارتفاع آن می‌شود يك عده چشمه موجود و باین واسطه منزلگاه خوبی برای کاروانان می‌باشد و محتمل است که این امر از بدو شروع تاریخ جریان یافته باشد. داریوش این محل را برای تثبیت و محلد ساختن اعمال خود اختیار نموده و حقیقتاً خوب انتخاب کرده است.

اقدام مورخینی که از این کتیبه ذکری کرده دیو دور سیکولوس^۱ می‌باشد که در مائه اول میلادی میزیسته و او میگوید این حجاریها از آثار سیمیرامیس^۲ است و تصویر داریوش را با آنکه ریش دارد شمایل ملکه افسانه مانند دانسته است. جهانگردان اروپائی اوائل مائه نوزدهم نیز چندان فراستی در این خصوص ظاهر ننموده‌اند چنانکه گاردان^۳ صور آن حجاری را حواریون اثنی عشر فرض کرده و سر رابرتر^۴ تصور کرده است که آن تصویر جنگ و غلبه اسرائیل می‌باشد. افتخار نقل کتیبه‌ها و ترجمه صحیح آنها هردو از آن راوینسن^۵ است. این دانشمند قبل از آنکه آن کتیبه مفصل را که به زبان نوشته شده نقل کند در خواندن خطوط میخی ترقیاتی حاصل نشده بود. هر چند لاسن و دیگران تلفظ صحیح چند حرف از حروف خط میخی پاریسی را درک کرده بودند. شخص چون شرح زحمات و مشکلات راوینسن را در نقل کتیبه‌ها از آن کوهپاره که تقریباً تخته سنگی عمودی است و به زبان ترسیم یافته است می‌خواند متأثر می‌شود و چیزیکه اسباب خشنودی است آنستکه بنا بر قول کینگ و تمپسن^۶ که کتاب آنها در این موضوع جدیدترین و کاملترین مؤلفات است ترجمه راوینسن هنوز معتبر و صحیح شناخته می‌شود. کتیبه‌ها که بواسطه صعب الوصول بودن آنها

۱ - Diodorus Siculus. ۲ - Semiramis.

۳ - «Journal d'un voyage» پاریس، ۱۸۰۹، صفحه ۸۳ «مؤلف».

۴ - «شرح يك مسافرت شخصی از هند بلندن» چاپ دوم، جلد دوم صفحه ۸۰ و صفحه مقابل: لندن ۱۸۲۷.
«مؤلف».

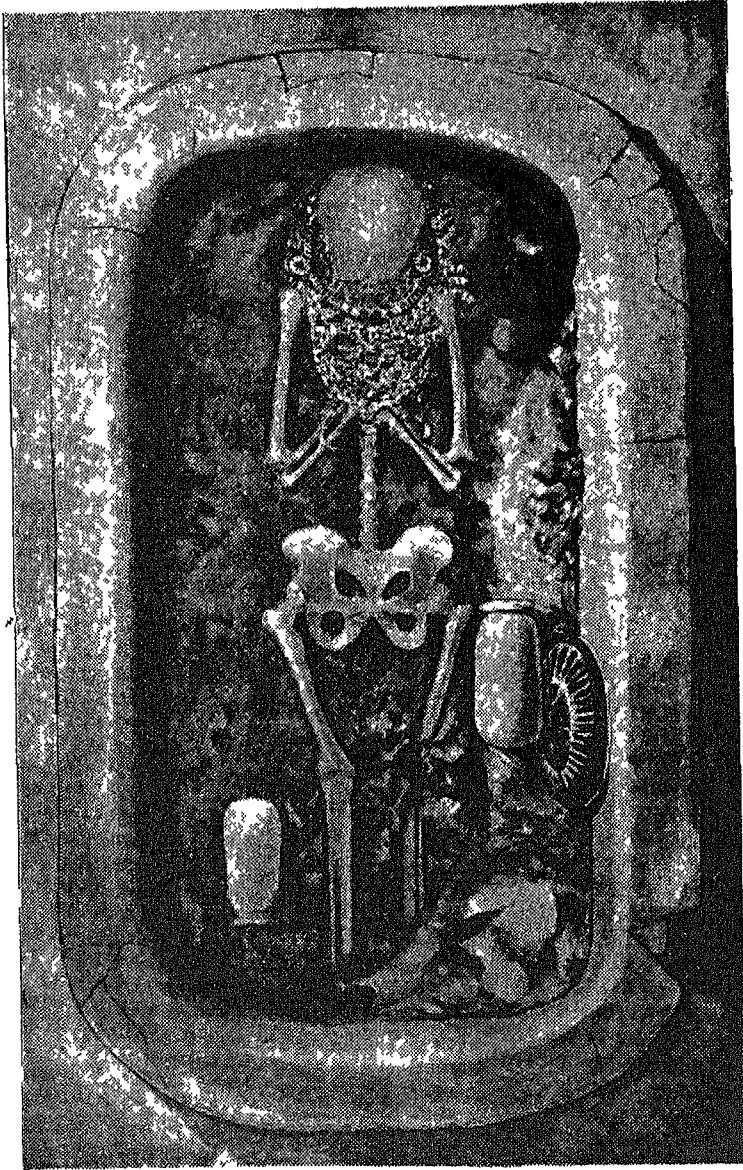
بخوبی محفوظ مانده تصویر **داریوش** را نموده است با دو نفر از بزرگان ملازمان پادشاه که یکی از ایشان گمان می‌رود **سپریاس** پدر زن اوست. این مجلس برای این نموده شده که قهر و غلبه پادشاه را بر دشمنان مجسم سازد و شاهنشاه ایستاده پای چپ خود را بر روی **گوماتانی** محسوس محکم ساخته و **گوماتا** بر پشت خوابیده و دستهای خود را بحال تضرع بلند کرده است. در مقابل پادشاه 'نه نفر' از قائدين متمردين ایستاده‌اند در حالیکه دستهایشان بسته است و بواسطه بند بیکدیگر متصل می‌باشند و اسامی هر يك از آنها نیز مسطور است. بالای مجلس صورت **اهور مزدا** می‌باشد که عبارتست از صورت آدمی با ریش و حلقه‌ای از نور که بر او احاطه دارد. **داریوش** دست راست خود را بعلامت پرستش بطرف آن صورت گسترده است. کتیبه های معروف این حجاری که بالسنه ثلاثه پارسى و شوشى و بابلى نوشته شده القاب **داریوش** و وسعت ممالك او را حکایت میکند. پس از آن قتل **بردیا** و **سمر دیس** را با **کمبوجیه** و **عصیان سمر دیس** کاند یعنی **گوماتانی** محسوس را در زمان غیبت **کمبوجیه** و مسافرت او به مصر نقل مینماید مقتول شدن مدعی کذاب را بدست **داریوش** نیز فی الجمله مشروحاً بیان میکند پس از آن بتفصیل طغیان های متمردين را نسبت به **داریوش** می‌شمارد و کتیبه منتهی میشود به خطاب بسلاطین آینده که از مردمان کذاب بر حذر باشند و اخطار به خوانندگان کتیبه که از تخریب این حجاریها احتراز نمایند و لعنت بکسانی می‌فرستد که این یادگار شاهنشاهی را منهدم نمایند. در این مقام می‌گوید **داریوش** پادشاه میگوید اگر تو این کتیبه و این حجاریها را ببینی و آنها را خراب کنی و مادام که

۱ - و صورت آن بطوریکه در گراور کتاب از چپ بر است نموده شده بدینقرار است :

۱- آخرین اول مدعی شوشی ب - **فیدینتویل** اول مدعی بابلی ، ج - **فرو ورتس** مدعی مادی ، د - **مارتیا** مدعی دوم شوشی ، ه - **سیترتکماه** مدعی سگارتی ، و - **ویازدیت پسدا** - **سمر دیس** دوم ، ز - **اراکا** مدعی دوم بابلی ، ح - **فرادا** مدعی مجوسی ، ط - **سکینکا** پیشوای سیتها که تصویر او در دوره های بعد اضافه شده است و مؤلف .

تاریخ ایران

سلسله تو باقی است آرا حفظ نمائی آهور مز دَترا نکشد و نسل تو مقطوع شود و هرچه تو میکنی آهور مز دَآن را خراب کند.



۲۲- مقبرة ممرعی هتامشی در شوش

که وصع کالبد، حواهر آلات، سوهای ممری وطروف نقره را نشان میدهد.
(ارکتاب خاطرات هیت د'هرگان در ایران ۱۹۰۰ مجلد ۸ صفحه ۲ گرفته شده است.)

اهمیت این کتیبه سه زبانی فوق العاده است چه آنها هم از جهت معلومات تاریخی گرانها میباشد و هم از جهت مفتاحی که از خط میخی کتیبه های آشور و بابل بدست داده و بدینوسیله توانسته ایم کتیبه های مزبور را کاملاً کشف و حل نمائیم.

اکنون بمآثر و مفاخر معماری هخامنشیان متوجه میشویم.
خرابه های پاسارگاد
در وقتیکه پارس که یونانیان آنرا پرسیس خوانده اند ولایت کوچکی محسوب میشد پایتخت آن مسلم پاسارگاد بوده است و بنابر این شهر مزبور در بیان اجمالی که از خرابه های دولت قدیم ایران میخواهیم بنمائیم اهمیت اقدمیت دارد. در این بیان فرض کنیم که مسافر چنانکه برای خود من در مسافرت اول واقع شده از سمت شمال بجنوب سیر نماید محل پاسارگاد با محل پایتخت دوم که معظم تر بوده تفاوت دارد زیرا که برای پایتخت اول محل کنار افتاده ای در دره کوچکی اختیار شده و حال آنکه پرسپلیس در جلگه وسیعی واقع بوده است. عبارت دیگر پاسارگاد پایتخت دولت کوچک ضعیفی بوده و پرسپلیس پایتخت دولت معظمی بشمار میرفته است. اولین خرابه ای که در پاسارگاد بنظر میرسد سطحه ایست که در قله تل کم ارتفاع مدوری ترتیب داده شده و آنرا تخت سلیمان میگویند زیرا که سلیمان در نظر ایرانیان نیز بهمان اندازه حشمت و مقام دارد که در نزد یهود دارا بوده است. سطحه مزبور متوازی الاضلاعی است که طول آن کلیتاً سیصد پا و از قطعات عظیمه سنگ سفید ساخته شده و بدو سنگها بواسطه بندهای فلزی بیکدیگر متصل بوده و بعد ها آن بند ها کنده شده اند و چون ایله و خرابه

۱ - من در اینموضوع مخصوصاً بکتاب معتبر ارد کرزن، مراجعه کرده ام نیز «تاریخ صایع» پرو و شی پیه جلد ۵ و کتاب خزان سیحون تألیف ۱۰۴۰ م. دالتون از مطالعه من گذشته اند. دستر دالتون در انتخاب تصاویر کتاب خویش بمن با کمال مهربانی مساعدت نموده است و مؤلف.

* Perrot et Chepiez

۲ - در سال ۱۹۱۷ وقتیکه یک راه عرابرو بطرف دره بلوار احداث میکردند خرابه های یک سد بزرگی (که آنرا در محل «قله جاسک» میگفتند) در نزدیک تنگ کمین کشف گردید. آب مخزن بوسیله نهری پهنای سی پا (موسوم به جوب دختر) بپایتخت قدیم هخامنشی میرفته است و این ظاهر میدارد که اراضی اطراف پاسارگاد جمعیت نسبتاً زیادی را میتوانسته است نگاهداری کند و مؤلف.

عمارتی در آنجا دیده نمیشود باید بقاعده ناتمام مانده باشد. از این محل که بگذریم يك قطعه سنگ آهکی میرسیم که بر روی آن صورت آدم بال داری منقوش است و آن تصویر **کوروش** کبیر یا فراوشی یعنی فرشته اوست و جهانگردان سابق بر روی آن سنگ این عبارت را « منم کوروش پادشاه هخامنشی » دیده و نقل کرده‌اند لیکن حالا محو شده و در حقیقت تشخیص کلیه این تصویر مشکل است. اندازه تصویر این قهرمان دلاور یعنی **کوروش** فی الجمله از قد طبیعی بزرگتر و صورتش نیمرخ نموده شده و نظر ببالها و حاشیه جامه‌ای که برای او نموده اند هیئت آشوری دارد، لیکن تاج مثلثی که بر سر دارد ظاهراً مصری است، اما چهره او معلوم است که آریانی است و بنابراین میتوان باور کرد که این نقش باولین شاهنشاه آریانی تعاق داشته و در عرض قرون زیاد قیافه آن دلاور برای ما محفوظ مانده است.

بالاخره بمهمترین آثار پاسارگاد میرسیم و آن مقبره **کوروش** کبیر است و من وصف این بنا را در جای دیگر باین عبارت نموده‌ام « این مقبره که موضوع مباحثات بسیار شده و یقیناً معمار او یونانی بوده بدو استونهای بر آن احاطه داشته که مسیو دیولافوا^۱ طرحی از آن را نموده و در واقع پایه های چند ستون هنوز نمودار است. سالهای متمادی این ساختمان بنام مشهد مادر سلیمان نامیده میشد و اصل مقبره بالای هفت طبقه از سنگهای آهکی سفید رنگ واقع است و هر طبقه مرکب از قطعات بزرگ میباشد و طبقات تحتانی بلند و صعود بر آنها مشکل ولیکن طبقات فوقانی کوتاه و سهل است. دیوارها و سقف مقبره هم از سنگهای بزرگ و خوش ترکیب ساخته شده و با آنکه بدویان بندهای آهنین اتصالی سنگها را کنده‌اند هنوز برسر پا میباشد. مدخل آن سوراخ تنگی است که برای داخل شدن در آنجا مجبور شدیم چهار دست و پا برویم و آردین مورخ وصف خوبی از مدخل مزبور نموده است. درون آن بواسطه دودسیاه شده، طول آن ده پا و پنج انگشت و عرضش هفت پا و شش انگشت و ارتفاعش شش پا و ده انگشت است. درون این اطاق بکلی خالی و جز بعضی الواح و يك کتیبه

۱ - رجوع شود بصور شماره ۱۹ مقبره **کوروش** که در فصل سیزدهم صفحه ۲۰۱ درج شده است « مؤلف ».

عربی که بر دیوار منقوش است چیزی ندارد، آریین نقل میکند که روی مقبره این عبارت نوشته شده ای مرد منم کوروش پسر کمبوجیه که سلطنت ایران را تأسیس کرده‌ام و پادشاه آسیا بوده‌ام پس از جهت این بنا بر من بخل مکن^۱، من شخصاً سه مرتبه زیارت این مقبره رفته‌ام و در آنجا موفق شده مختصر تعمیری^۲ هم نموده‌ام و ضمناً در هر موقع باین نکته متذکر شده‌ام که دیدن مقبره اصلی کوروش پادشاه بزرگ و شاهنشاه عالم مزیت کوچکی نیست و من چقدر خوشبخت بودم که بچنین افتخاری نائل شده‌ام و در واقع شك دارم که آیا برای ما طائفه آریانی هیچ بنای دیگری هست که زیاده از مقبره مؤسس دولت پارس و ایران که تقریباً دوهزار و چهارصد و چهل سال قبل از این در آنجا مدفون شده اهمیت تاریخی داشته باشد.

پاسارگاد در قسمت فوقانی دره پلوار واقع است و رشته کوه مرتفعی

پرسپلیس

آن را از پایتخت بعدی جدا میکند که در تنگنای قشنگی از آن

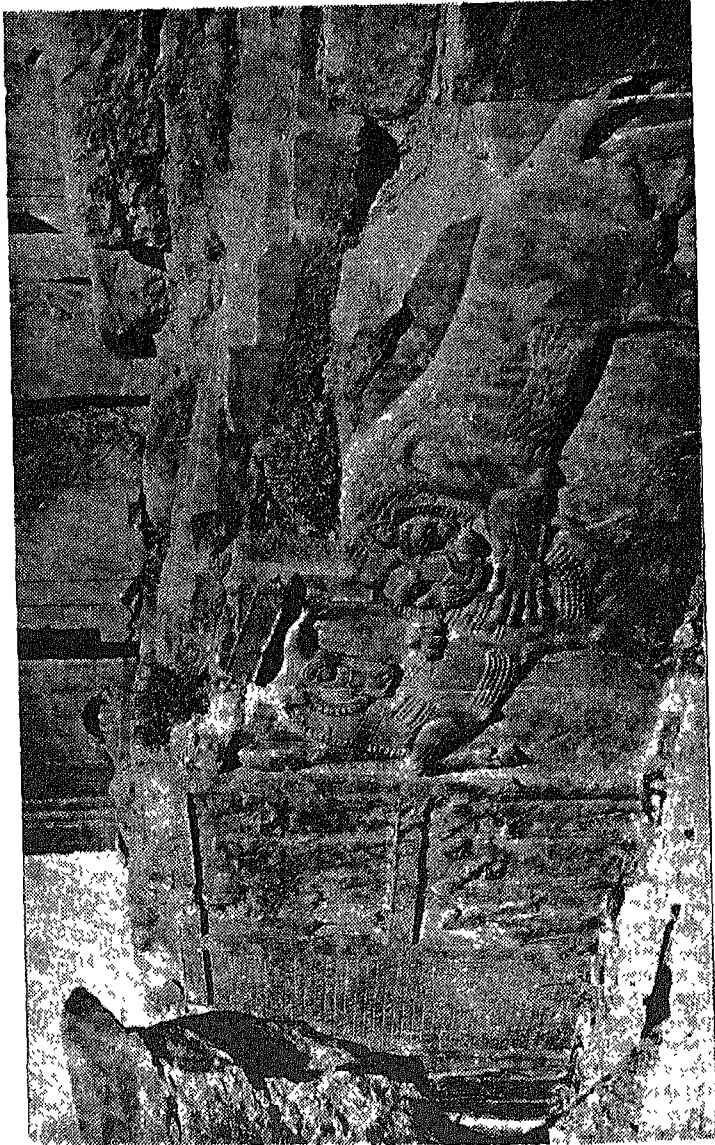
رود مزبور با سرعت جریان دارد. این تنگنا باز و بسته میشود و در تمام فاصله این در پایتخت که چهل میل است کمربندی از کوهستان بنظر میرسد. شهر پرسپلیس در جلگه مرو دشت واقع و آن جلگه همیشه حاصلخیز بوده و چون شاهنشاه ایران غالباً در فصل بهار آنجا بسر میبرد محل آن بخوبی انتخاب شده بود. در این محل خرابه های متعدد هست که باید شرح بدهیم از جمله حجارهای معروف سلسله ساسانیان است ولی آنرا در فصل دیگر بیان خواهیم نمود. از خرابه های متعلق به پرسپلیس یکی سطحه ای وسیع موسوم بتخت جمشید است که هیچیک از آثار و یادگارهای ادوار قدیم شبیه و نظیر آن نمی باشد و راجع باین آثار است که خپام میفرماید:

آن قصر که جمشید در او جام گرفت آهوبچه کرد و شیر آرام گرفت

۱ - رجوع شود به ده هزار میل، صفحه ۳۲۸، مؤلف.

۲ - بر بام مقبره از تخی که تصادفاً در آنجا افتاده و درخت کوچکی روئیده بود که ریشه های آن بتنه سنگ های بزرگ فشار آورده، درزها و شکافهایی پیدا شده که رطوبت (از باران و شبنم) داخل آنها میشده است. من آن ریشه ها را دادم از بین کردند و بعد تمام درزها و شکافها را دادم از سیمان پر کردند. مؤلف.

سطح پاسارگاد را سابقاً نام بردیم که نسبت بتخت جشید کوچتر است لیکن چون از دور دیده میشود بنظر باشکوه تر میآید زیرا که پاسارگاد مابین تپه های پست مدور ساخته شده



۴۴ - نقوش برجسته و کتیبه در کاخ خشایارشا

و پرسپلیس در دامنه رشته کوه واقع است و نسبت به آن کوهها شکوهی ندارد. طول سطحه هزار و پانصد پا است در صورتیکه سطحه پاسارگاد سیصد پا طول دارد و عرضش نهصد پا میباشد. اعمالی که در آن سطحه شده نظیر سطحه پاسارگاد است یعنی قطعات بزرگ سنگ آهکی را بطور عجیبی بهم متصل ساخته اند. ضمناً بنظر میرسد که در ساخت این محل نظر تقلید و اقتباس از سطحه های مصنوعی حیرت انگیز آشور داشته اند و اگر این منظور نبود گمان نمی رود که چنین سطحه عظیمی ساخته میشد ولی ایرانیها در تهیه و استفاده از دامنه تپه نسبت به اساتید آشوری خود پیش رفته و بهتر از آنها کار کرده اند اگر چه زحمتی که آشوریان در اعمال خود کشیده اند بیشتر بود چنانکه مثلاً در کیونجیک تخمین شده است که بایست بقاعده بیست هزار تن یومیه در ظرف شش سال زحمت کشیده باشند^۱.

پله های پلکان مضاعف آن سطحه اگر چه از قطعه های سنگ بسیار بزرگ ساخته شده لیکن چنان کوتاه است که من سواره بسهولة از آن صعود نمودم. چون بالای سطحه رسیدیم در طرف مقابل پلکان رواق حیرت انگیز **كزرك سس** (خشایارشا) را دیدیم بدرگاه عظیم آن که مجسمه گاو های بال دار بسبك قروس آشوری و کیفیت مخصوص آنجا ایستاده اند و بالای آنها کتیبه ها به زبان منقوش و از جمله حاوی این عبارتست « **منم كزرك سس** پادشاه بزرگ، شاهنشاه کشور های مختلف اللسان، پادشاه دنیای بزرگ، پسر داریوش پادشاه هخامنشی. **كزرك سس** پادشاه بزرگ میگوید بتوفیق **آهو رمزد** این درگاه را ساختم و روی آن تمام ممالك وصف شده است ».

از این دو مجسمه بزرگ که گذشتیم دوستون می بینیم که اصلاً چهارستون بوده و تالار وسیعی را که هنوز موجود است ترتیب میداده است و در مدخل آن رو بکوه **بك جفت** مجسمه دیگر هست که آنها نیز دائماً حراست و پاسبانی کلخ را مینمایند، در اینجا با آنکه دست خرابی بمجسمه رسیده ظاهر است که مجسمه ها چهره انسانی

۱ - کتاب سلطنت های پهلوانه **راولینسون** ۱ - صفحه ۲۱۷ مؤلف .

داشته و ریش دراز آنها هنوز بخوبی پیداست.

این رواق با شکوه البته مدخل قصر بزرگی بوده که اهم قصور پرسپلیس و آن نیز بنای **کزرک** **سس** یعنی **خشايارشا** میباشد. پلکان دیگر که باین قصر میروند حجاری عالی دارد. دیوار اصلی آن سطحه که تقریباً دوازده پا ارتفاع دارد مزین سه ردیف از نقوش است. نقوش مزبور در طرف چپ عبارتست از سوارهای مسلح باعراده ها و آنها پاسبان پادشاه میباشند که با حشمت و جلال با صدای موزیک پیش میآیند. در سمت راست نقوشی است که بین آنها صورت سرو ساخته شده و این صورتهای آن نقوش را منقسم بچند دسته نموده و نقشهای مزبور اقوام مختلف اللسان کشور را ظاهر میسازد که از اطراف و اکناف هدایا و خراج میآورند. باری چون از این پلکان بالا روند بتالار **کزرک** **سس** وارد میشوند. تالار نامبرده دارای هفتاد و دو ستون بوده و آنها متشهی بسرستونهای می شده اند که از دو نیم تنه گاو ساخته شده وزیر گلوئی یا شاه تیر سقف بر روی آنها واقع بوده و امروز فقط ده دوازده ستون از آنها برپا میباشد لیکن تالار مزبور که سقف آن از چوب ارز و دارای درهای بزرگ بلند بوده تصویر و طرح گردنش آسان است. مجموع این عمارت عالی تخمیناً مربعی^۱ می ساخته که صد و پنجاه پا طول ضلع آن بوده است. مشکوک است که این تالار دارای دیوار بوده باشد، بلکه مظنون است که مثل قصر شوش که در کتاب **اسفهر** تورات وصف آن شده در پیش عمارت پرده ها آویخته و در عقب و جنبین دیوار داشته است و این سبک در ایران بعداً نیز معمول بوده چنانکه تالارهای سلام سلطنتی که در این کتاب وصف آن شده شاهداین مدعاست و اکنون نیز اهم خصایص معماری ایرانی وجود تالارهای بزرگ است که جلوی آن باز و طرفین و عقب آن پسته میباشد.

قصر **داریوش** نیز اگر چه کوچکتر است دارای اهمیت میباشد و احتمال دارد

۱ - من در ۱۹۱۶ بعضی از این نقوش و تصاویر برجسته را دیدم که بر روی زمین افتاده بودند « مؤلف ».

۲ - شرحی که در باب اول آیه ۶ **اسفهر** تورات ذکر شده بقرار زیر است :
 پرده ها از کتان سفید و لاجورد باریسمای سفید و ارغوان در حلقه های نقره برستونهای مرمر سفید آویخته و تخته های طلا و نقره بر سنگفرشی از سنگ سماق و مرمر سفید و در و مرمر سیاه بود « مؤلف ».

احوال ایرانیان قدیم و عادات و زبان و معماری آنها

که اطافهای آن منزلگاه دائمی شاه بوده است لیکن در پشت سطحه تالار با شکوه صد ستون بوده که برگزین تمام آن عمارات و چنانکه از اسم آن ظاهر است سقف آن



(در شرح آن فصل باردهم این کتاب تحت عنوان «کاشی کاری میانی و عروه» رجوع شود.)

بر روی صد ستون واقع بوده در بارواق بررگی طرف شمال داشته است. پهلوی رواق مزبور هم مجسمه های گاو بررک و عظیم الجثه بوده و توسط دو دهلیز بررگ وارد

تالار میشدند. نقوش این تالار زیباترین تمام نقوش آرت سطحه است و شاهنشاه را مینماید که بر تخت جلوس نموده و چندین صف از رعایا اطراف او هستند و بالای سر او خداوند پیران مینماید. آنچه این تالار سلام داریوش را از سایر عمارات بیشتر طرف توجه ما قرار میدهد این است که احتمال کلی دارد اسکندر در همین تالار بساط جشن و عیش خود را گسترده باشد و میدانیم که برای کینه خواهی^۱ از صدماتیکه از ایرانیان بر یونانی ها وارد شده بود آن عمارت را آتش زد و مؤید این عقیده آنست که وقتیکه در آنجا کاوش کرده اند طبقه ضخیمی از خاکستر چوب ارز در زیر زمین یافتند. مقابر سنگی
 قصور پرسپلیس حکایت از عظمت و قدرت شاهنشاه میکند، اما مقابری که در کوه دیده میشود در نفس تأثیر دیگر مینماید.

مقبره های مزبور بیشتر به طرف مغرب واقع و سبک آنها از مصر اقتباس شده است. چون شخص ار دور نظر میکند در جلوی کوهپاره عمودی چهار قطعه صلیبی شکل می بیند که هر يك منفذ سیاهی دارد و مدخل سنگی آن خراب شده است. در خارج صورت قبرها متشابه و مانند جبهه عمارتی است دارای چهار ستون که فی الجمله از عمارت جدا و مدخل آن بین آنها واقع است. بالای آنها سطحه ایست و روی آن تخی دوطبقه که هر يك دارای نقوش است بشیوه نقوش تالار صد ستون، پادشاه ایستاده و کمانی بدست چپ گرفته و دست راست را به علامت پرستش بطرف آهور مزدا که در بالا پرواز میکند دراز کرده است. یکی از این قبور که من آنرا با کمال احترام معاينه کردم معلوم شده که متعلق به داریوش

۱ - روح قضیه این است که در قشون کشی خشایارشا یونان و تسخیر شهر آتن ارگ و معبد آنجا را پارسها غارت کرده سوزانیدند و همین را اسکندر دستاویز کرده گفته است که آتش زدن بزرگ آتن را می خواهد انتقام بکشد که آن بامر خشایارشا صورت گرفته بود ولی باید دید که محرك اصلی این پادشاه در دست زدن باینکار چه بوده است. در اینجا یکی از نویسندگان معاصر که قلمش خالی از هر نوع آلاش است چقدر خوب میگوید که «خشایارشا هم میخواست انتقام سوزانیدن سارد و جنگل مقدس آنرا بکشد» نویسنده فاضل اضافه میکند که «شکی نیست که خشایارشا و هم اسکندر هر دو بد کردند و نتایج اعمال هر دو برای اغفابشان گران تمام شد ولی کی بایرانها آتش زدن محلی را آموخت خود پارسهای قدیم میگفتند که این درس را از یونانیها گرفته اند» مترجم.

است. در فضای داخلی که مساحتش ۶۰ پا در ۹ پا میشود نه گور (نه برای جنازه) درست شده است. این دخمه های عمیق با سنگهای چندی که از کوه بریده اند پوشیده شده است. این گورها قاعدتاً باید مال خانواده و کسان داریوش باشد. آثار نامبرده هنوز باقی و بحال خرابی و ویرانی است^۱.

زیر مقبره ها نقوش حجاری های ساسانی است که در جای خود شرح آنرا خواهیم داد. در مقابل آنها بنائی است که یقیناً تقلیدی از مقبره ایسی میباشد. بالاخره چند خرابه دیگر هم هست که بی شبهه آتشکده بوده و پهلوی یکدیگر واقع شده اند و از خود سنگ کوه آنها را تراشیده بودند و محتمل است که اقدام آثاری بوده باشد که از آن کیش باستانی مانده است.

در سفر اول خودم با آنکه شرحی که لرد کرنل در کتاب معتبر خود از این خرابه ها داده بدقت خوانده بودم معیناً از آنها سر در نمی آوردم تا اینکه چند سال بعد توانستم دوسه روز در آن نقطه توقف کنم و در آن موقع برخوردیم باینکه سیاحت آن آثار عتیقه یکی از توفیقات بزرگ عمر من است.

اینک به ذکر کاشیهای زیبائی که دیوالافوا در قصر ارتاکزر کسس

کاشی کاری مینائی
و غیره

منمن یعنی اردشیر دوم در شوش از زیر خاک در آورده است

میپردازیم. اهم کشفیات دیوالافوا عبارتست از دوحاشیه بسیار

قشنگ یکی موسوم بحاشیه تیرانداران که زیباترین نمونه ایست از کاشی کاری ملون مینائی و آن پنج پا ارتفاع دارد و تصویر یک سلسله سپاهیان تقریباً باندازه طبیعی انسان بطور برجسته بر روی آن منقوش است. بشره مردها مختلف و از سفید تا سیاه همه مراتب را دارا میباشند. نیزه های آنها که منتهی به دگمه های طلا میشود دلالت دارد بر اینکه از طبقه سپاهیان جاوید میباشند و این جماعت در نظر دنیای متمدن آنروز مظهر جلال و

۱ - و این اشاره بوضعیت سابق آنهاست ولی اخیراً در سلطنت اعلیحضرت شاه سابق برای حفاظت آثار وابسته باستان کشور اداره مخصوصی در مرکز و نیز ولایات بویژه در شیراز و اصفهان تحت نظر فرهنگ تأسیس شده در حفاظت و نگهداری آثار مزبور از طرف مأمورین رسمی مراقبت کامل بعمل میآید. و مترجم -

تجمل و حشمت و قدرت شاهنشاهان بوده‌اند. دیگری موسوم به حاشیه شیران است و آن نیز الوان و تصویر شیرها را مینماید که با دهان گشاده در حال حمله میباشند و این هر دو حاشیه را من در پاریس دیده و اگر چه در همان حال اعجاب کردم اما تصور میکنم و قتیکه به جبهه عمارت پادشاه هخامنشی نصب بوده و در آن آسمان صاف و شفاف جلوه و نمایش داشته است تأثیر و شکوه آنها طرف نسبت با حالت حالیه نبوده است. معلوم نیست که این کاشیهای مشتمل بر نقوش حیوانات را باید صنعت ایرانی دانست یا منسوب به بابلی‌ها نمود، لیکن نسبت به صنعت نقاری و حکاکی نمیتوان انکار کرد که در آن زمان به مرتبه عالی رسیده و آن هنر ایرانی بوده است و چون استعمال مهر و خاتم در ایران متروک نشده این صنعت خوشبختانه هنوز در آن کشور باقی است و در سرلوحه بعضی از فصول این کتاب نمونه‌هایی از این هنر ظاهر ساخته‌ایم.

در دوره پیش خوشبختانه اتفاق افتاد قسمتی از کناره‌های رود کارهای زرگری هخامنشی سیحون فرو ریخته اشیائی مکشوف شدند که امروز به دفائن یا خزائن سیحون^۱ معروف میباشد. این اشیاء به‌هندچل شده و از آنجا بالاخره بموزه انگلستان رسیدند و ما برای توضیح و تشریح موضوع فوق چهارتای از آن اشیاء را در اینجا بطور شاهد مثال ذکر میکنیم:

از جمله یکی ارابه زرین ایرانی قدیم است که نهایت درجه قابل ملاحظه است، نه فقط از این جهت که نمونه‌ای از شاهکار زرگری آن دوره محسوب میشود بلکه از این حیث هم که آن شکل ارابه‌ای را که در ایران باستان معمول بوده بما نشان میدهد که از سایر آثار و یادگارها این نکته مفهوم نمیشود. دیگر يك دستبند طلاست که آنهم بسی قابل توجه است چه میرساند که در آن زمان این هنر به درجه عالی رسیده بوده است. مینا کاری در آن بکار برده شده اما نه بامینا بلکه با سنگ های آبی رنگ یا بطوریکه معلوم میشود با سنگ های لاجورد فام صورت میگرفته است. قسمت سوم عبارت از صفحه مدور کوچکی است از نقره که احتمال میرود قبه‌سپر باشد که آن بواسطه سه ورقه نازکی

۱ - «خزائن سیحون» تألیف ۱۸۷۱ م. دالتون که از کمک لافلت آمیر او من بسیار ممنونم «مؤلف».

از طلا روی نفوس ر جسته نشانده شده است. گلمیخی است در وسط که بواسطه پنج سوراخ سفته شده است حاشیه های اطراف آن زیبا و جالب دقت نظر است. سه نفر سوار نموده شده که دارند گوزن، بزکوهی، خرگوشی را شکار میکنند. قطر آن ۳/۸ انگشت میباشد. بالاخره



۲۵ - سر اور ظروف مفرغی خینمان

(در فصل ۱۹ کتاب دریک صفحه ای) یک کوزه زرین خیلی خوشنمائی است که از مزایای آن یکی این است که دسته آن بشکل کله شیر میباشد که مخصوص زرگران هخامنشیان است.

چند سال قبل هنگامی که در کرمان اقامت داشتم یکی از دوستان
 ایرانی من بمن اطلاع داد که در ضمن حفز زمین يك عده آلات
 و حربہ های مفرغی یافته و مرا بدیدن آنها دعوت نمود. این
 اکتشاف در ناحیه ای واقع شده که موسوم به خینمان و در مغرب کرمان قرار دارد و
 هیچوقت در آنجا کاوش نشده بود. اشیاء مکشوفه عبارت بود از دوسر تبر برنجی و ظروف
 و سنجاقها و سرنیزه ها و دو آلت دیگر که مصرف آن هنوز مجهول است. نیز کوزه های
 بزرگ دارای غبار زرد رنگی یافته و قبل از رسیدن من دور ریخته ولی دو کوزه کوچک
 را نگاه داشته بودند. آنچه بیشتر طرف توجه میشد آن دوسر تبر بود که یقیناً اسباب زینت
 و تشریفات بوده و برای جنگ ساخته نشده بود. ظروف عبارت بود از يك چراغ کوچک
 و يك ظرف کوچکی شبیه بآنچه ایرانیها هنوز برای شراب بکار میبردند. **گانون گرینول**^۱
 رساله ای^۲ در خصوص این اشیاء مکشوفه نگاشته و من آنرا در سال ۱۹۰۶ در محضر مجمع
 موسوم به «مجمع آسیائی لندن» قرائت نمودم و اشیاء را بموزه انگلیس تقدیم کردم.
سر هرکول رید^۳ و علمای دیگر که در آن آثار عتیقه بصیرت دارند آنها را ملاحظه
 نمودند و هیچکدام نتوانستند بدرستی تشخیص دهند که این اشیاء متعلق به چه عهدی
 بوده و يك علت آن این بود که اولین اشیائی از این قبیل بوده است که در فلات ایران
 مکشوف شده و نظیر و شبیهی نداشته که با آن مقابله بتوان کرد. بعد ها تبر مفرغ دیگری
 که آن هم برای تجمل و تشریفات و از آثار باختری و دارای نقوش غریب بود بموزه
 انگلیس آوردند، روی آن تصویر خرس و ببر و بز کوهی منقوش بود و **سر هرکول رید**
 احتمال کلی داد که نمونه ای از مصنوعات باختری ایام **اسکندر** کبیر بوده باشد بنابراین

۱ - کتاب ده هزار میل، صفحه ۴۴۱ «مؤلف».

۲ - Canon Green Well

۳ - رجوع شود به «Notes on a collection» از انتشارات مؤسسه رویال اتروپ و نیز مقاله

«**سر هرکول رید** را در مجله Archaeologia» شماره ۵۸، صفحه ۱ ملاحظه کنید «مؤلف».

۴ - «Man» سال ۱۴، شماره ۲ فوریه ۱۹۱۴ «مؤلف».

۱ - Sir Hercules Read

احوال ایرانیان قدیم و عادات و زبان و معماری آنها

اگر چه من نمیخواهم تشخیص زمانی برای اشیاء مکشوفه خودم بکنم مع هذا مناسب دانستم که در این فصل ذکری از آنها بنمایم.

در خاتمه این شرح مختصر که از خرابه های مهمه دوره
خلاصه هخامنشی دادم چون مکرر آن خرابه ها را شخصاً سباحت

نموده ام احساسات خود را هم بطور خلاصه میخواهم اظهار بدارم و آن اینست که ایران از ملل معتبری که با آنها ارتباط یافته از قبیل بابل، آشور، مصر و یونان البته اقتباسات زیاد نموده لیکن متابعت و تقلید صرف نکرده است و حتی مجسمه های گاوهای آشوری هم در قصر های بزرگ هخامنشی از حیت اهمیت دارای مرتبه اولیه یستند و قصور مزبور هر چند برای حشمت و جلال شاهنشاه ساخته شده لیکن وقتی که درباریان و سپاهیان در آن جمع میشدند البته در نظر مردمان نکته سنج و دقیق و هنر شناس آن نیز رونق و شکوه تمام داشته حتی خرابه تخت جمشید با صورت فعلی آن توجه ما را بطرف خود جلب نموده و ناگزیریم که بنظر تعجب و حیرت بآن نگاه کنیم.

۱ - در اینجا میتوان قول پرو و شیلز را تصدیق کرد که میگویند اگر چه هنر و صنعت ایرانی است بسایر ملل قدیمه متأخر است لیکن اصول و کیفیت آن نتیجه دوق و سلیقه صحیح اصلی مشرق زمینی است و خلاصه ای از محسنات هر مادی مردم مشرق را جامع می باشد « مترحم » .



سکه دار یک

فصل شانزدهم

ایران و یونان در زمان سلطنت داریوش

ایشان نخستین یونانی‌هایی بودند که جرئت کردند بلباس مخصوص مادیها اقبال کنند و مردم را بوضع آنها ملبس سازند ، تا این زمان شنیدن نام ماد برای یونانیها موجب بیم و هراس بود . «هرودوت ۶، ۱۱۲»

تأثیر مخاطرات
حمله بخاک یونان از طرف سپاهیان شاهنشاهی ایران که صدها هزار بودند و بالاخره دفع شدن آنها از وقایع تاریخی است که از حیث اهمیت و عظمت مزیدی بر آن متصور نیست و در حقیقت این واقعه اولین اقدامی بود از طرف مشرق زمین منتظم برای تسخیر مغرب زمین که از حیث انتظام آن مقام را نداشت . در اواخر آن دوره محاربات نه تنها بیونان دست اندازی کرد بلکه بواسطه نفوذ ایران کار تأثر هم حمله شدیدی به مستعمرات یونانی جزیره سیسیل برد . از حسن اتفاق برای مصلحت نوع بشر این هر دو حمله عظیم ماند و نتیجه نرسید^۱ .

۱ - باید دانست که معلومات ما درخصوص جنگهای ایران بر علیه یونان بطور کلی از منابع یونان گرفته شده است . هرودوت شکی نیست که تا اندازه ای استفاده از منابع ایرانی کرده ، لیکن نقطه نظر در همه جا یونانی است . اسناد و منابعی که در این فصل و فصل آتی به آنها مراجعه کرده‌ام عبارتند از : هرودوت ماکان ، تفسیر هرودوت اثر هو و ویل ، جنگ بزرگ ایران تألیف گرندی (Grundy) ، تاریخ یونان اثر بوری (Bury) . نهفته نما ناد که کتابهای نامبرده به فرهنگ ما در این باب خدمتی بسزا نموده و معلومات ما را در اینخصوص بسی ترقی و توسعه داده‌اند . مؤلف .

ایرانیان بواسطهٔ مسخر نمودن بلاد و جزایر یونانی آسیای صغیر
و الحاق ولایت طراس و مقدونیه بر ثلث تمام نژاد یونانی تسلط
پیدا کرده بودند، اما یونانیها بواسطهٔ تربیت و ورزش و نیز استعداد آنها قوهٔ حربی مهمی
داشتند. نیروی دریائی ایشان هم بهمان اهمیت نیروی دریائی فینیقیه بود و بواسطهٔ همان
نیروی دریائی بازرگانی را از فینیقیه گرفته بودند، علاوه بر این آزادی خود را فوق العاده
دوست میداشتند و کلیهٔ احوال و صفات آن قوم آنان را دارای قوت و قدرت ساخته که
تسلط بر آنها سهل نبود و یقین است که هیچیک از سلاطین اولیهٔ ایران بحقیقت احوال
یونانیها که با سایر اقوامی که در تحت اطاعت ایرانها درآمده مابینت کامل داشتند پی نبرده
و نمیدانستند بچه طریق باید آنها را نگاهداری نمایند. گذشته از این چون یونانیها در
اقصای حدود دولت ایران واقع بودند گمان نمیرود که چندان محل توجه و اعتنا
گرفته باشند.

تبدیل یافتن پادشاه لیدی در سارد بساتراپ (والی) مسامحه کار
ایرانی روابط یونان را با آسیای صغیر از حیث تجارت و مسافرت
و مواصلت چندان تغییری نداده بود. اشخاصیکه از آسیای صغیر

روابط بین یونان
و آسیای صغیر

فرار میکردند باز در یونان مأمون و آسوده میشدند، چنانکه در عهد کروزوس هم همین
ترتیب بود و نیز سلاطین مخلوع یونان غالباً بهم میهنان آسیائی خود و همچنین حکام
ایرانی آسیای صغیر متوسل شده از ایشان استمداد مینمودند. این کیفیت که پیغام دولت
اسپارت برای کوروش بدان اشعار داشت در نظر دولت عظیمی مثل دولت ایران
همواره تحمل ناپذیرتر شده بالاخره منتهی بطغیان یونانیها گردید. از طرف دیگر از
جانب یونان هم غالباً دعوتهای تطمیع آمیز بایرانها میرسید بالطبع ساتراپ جاه طلب
شاهنشاه را اغوا میکرد که سعی در توسعهٔ نفوذ بلکه ازدیاد خاك و قلمرو و لینعمت خود
بنماید و محتمل است که اگر خود داریوش هم باین خیال نبود ساتراپهای سارد از چندین
سال بخيال توسعهٔ خاك دولت خود بودند.

قبل از آنکه بذکر وقایع موصله^۱ بشکرکشی یونان بپردازیم لازم است که توجهی باوضاع خود یونانیها بنمائیم . از چندین

سال شهرآتن که منظور نظر حمله کنندگان و کلید تمام یونان بود گرفتار نفاق و اختلافات شده هیپ پیاس^۱ جبار که از خانواده پیزیسترات^۲ بود و اسپارتهها او را در سال ۵۱۰ قبل از میلاد اخراج کردند به سیگیوم واقع در ناحیه ترووا پناهنده شد و آنجا از والی ایرانی سارد استمداد نموده باتمام وسائل بر علیه آتن بنای دسیسه کاری را گذاشت .

بعد از آنکه جباری و استبداد سرنگون^۳ شد کلیستن^۴ که از خانواده نجیب آلکمیونید^۵ بود اساس حکومت آتن را بر حکومت ملی گذاشت و این مسئله باعث کینه و عداوت جماعت اشراف شد و آنها اسپارت را دولت معتبر یونان دانسته باومتوسل شدند . اسپارت مسئول ایشان را اجابت کرده لشکر فرستاد و کلیستن مجبور شد که در مقابل قوه قهریه تسلیم شود . آتنی ها از این قضیه غضبناک شده بر ضد اسپارته ها که جزو مستحفظین آتن بودند قیام کردند و آنها هم رفقای آتنی خود را تسلیم کرده از آتیک^۶ مهاجرت نمودند ، لیکن بزودی از متحدینی که در یلوپونس داشتند کمک گرفته بازید قوه مراجعت کردند . مردم آتن از ناچاری نمایندگانی نزد ساتراپ سارد فرستادند . استاندار ایرانی در ازای مساعدت خود تقاضا نمود که آتنی ها آب و خاک ارسال دارند و تبعیت دولت ایران را قبول کنند ، سفرای آتن این شرائط را پذیرفتند ، لیکن چون بشهر خود مراجعت نمودند در سال ۵۰۸ قبل از میلاد مردم آتن اعمال و اقوال ایشان را انکار و نکول کردند . ضمناً حمله کنندگان یلوپونسی آتیک را بغارت دادند تا وقتیکه کرنت^۷ از رفقای خود کناره گرفت و عقدا اتحاد منحل گردید . در سال ۵۰۶ قبل از میلاد باز آتنی ها سفر را بسارد روانه نمودند و از آرتافرن^۸ ساتراپ تمنا کردند که از تقویت هیپ پیاس دست بردارد . در جواب بخشونت بایشان گفته شد که باید هیپ پیاس را بوطن باز گردانید ، از این فقره هم امتناع ورزیدند و لشکرکشی ایران بیونان تقریباً محقق شد ، زیرا که امید موافقت

۱ - Hippias . ۲ - Pisistratus . ۳ - Cleisthenes . ۴ - Alcmaeonid .
۵ - Attica . ۶ - Corinth . ۷ - Artaphernes .

طرفداران خانوادهٔ پیزیسترات^۱ طمع سانراپ ایرانی را در توسعهٔ خاک تقویت میکرد و ظاهراً در این موقع جاسوسان فرستاده شدند که قلاع و بنادر و استعداد جنگی یونان را تحقیق کرده خبر بدهند. واقعهٔ ناکسوس^۲ که اینک ذکر خواهیم کرد قسمتی از نقشهٔ تسخیر جزایر چندی در دریای اژه بود تا برای لشکرکشی که منظور داشتند مرکز دریائی قرار دهند. شك نیست در اینکه سبب مستقیم حرکت قوای پارس بر علیه یونان طغیان یونانیهای آسیای صغیر و محرك آن جاه طلبی دونهز از جباران یونانی بوده است که مهمترین آنها هیستیه^۳ فرماندار میلث بوده که حفظ و حراست پل، دانوب را بر عهده داشته

طغیان یونانیان از
سال ۴۹۹ تا ۴۹۴
قبل از میلاد

داریوش در ازای این خدمت شهری از بلاد طراس را باو بخشیده بود و چون برای آن شهر دژ و استحکامات ترتیب داد مورد سوء ظن نمایندهٔ شاهنشاه گردیده بشوش احضار و توقیف شد؛ اگرچه با احترام با او رفتار میکردند. فرماندار میلث در آنوقت اریستاجر داماد هیستیه بود، او غلامی نزد داماد خود فرستاد و چون آنجا رسید گفت باید در خلوت سر مرا ترا سید تا مقصود معلوم شود. چون سرش را تراشیدند دیدند بر پوست سرش عباراتی نقش (خال کوبی) شده مشعر بر ترغیب و تحریک یونانیها بطغیان نسبت بدولت ایران و این بیغام با این حسن تدبیر بموقع رسید. چه همان اوقات اریستاجر سانراپ ایران را وادار کرده بود که بنا کسوس حمله ببرد و بواسطهٔ خیانتی که در این امر بظهور رسید ایرانیها موفقیت نیافتند. اریستاجر همواره مترقب بود که معزول شود بلکه مقتول گردد. البته در هر يك از بلاد یونانی آسیا جماعتی کم یا زیاد وجود داشتند که طرفدار ترك اطاعت ایران بودند و چون اریستاجر از جباری کناره گرفت شهر میلث زود بدست اهالی شهر افتاد و جباران دیگر که از ناکسوس مراجعت نموده و در کشتی بودند گرفتار ایشان شدند. اریستاجر با سپارت رفته برای مقاومت با یارسبها استمداد نمود ولی ثمری نبخشید، لیکن آتنی ها بیست کشتی و مردمان ارتر با پنج کشتی بكمك فرستادند و طاغیان بواسطهٔ این مساعدت مختصری قوت قلب یافته در سال ۴۹۸ حمله

۱ - Pisistratidae. ۲ - Naxos. ۳ - Histiaeus of miletus.

ناگهانی بسارد بردند و آن شهر را متصرف شدند، لیکن بردر معتبر آن دست نیافتند و چون نتوانستند شهر را نگاه دارند ناچار آنرا تخلیه نمودند و در نزدیکی افسوس^۱ گرفتار سپاهیان ایران شده ظاهراً مغلوب گردیدند، باینواسطه آتنی‌ها یونانیهای آسیارا بحال خود رها نمودند و این عمل اهل آتن که بدو بیست فروند کشتی فرستاده در حرکت آزادی طلبی ابناء نوع خود شریک شدند و بعد آنها را تنها گذاشتند هم از شرافتمندی دور بود و هم بامصلحت و مآل اندیشی منافات داشت.

استیلا یافتن یونانیها بر سارد بتمام آسیای صغیر انعکاس بخشید و بلاد یونانی را بطغیان واداشت. از آنطرف داریوش چنان غضبناک شد که بنابر روایات منقوله فرمان داد همیشه اوقات در موقع غذا یکنفر از بندگانش باو یادآور کند و فریاد نماید که «اعلیحضرتا آتنیان را بیادآور» لیکن طغیان یونانیان بنظر مصلحت و بملاحظه قوه و استعداد بکلی بيموقع بوده چه پارسیها تماماً در داخله اقدام مینمودند و هر شهر یا ناحیه‌ای را که میل داشتند جداگانه مورد حمله قرار داده و سایرین را وامیگذاشتند تا نوبت بآنها برسد. اما در عین حال شورشیان بعضی پیشرفته‌ها کردند و مخصوصاً در کاریه که در آنجا دسته قشونی از ایران را منهدم ساختند.

زدو خورد قطعی در دریا واقع شد. یکدسته کشتی مرکب از

جنگ لاد و سقوط میل
در سال ۴۹۴ قبل
از میلاد

۳۵۳ فروند از یونان مجتمع گردید، لیکن ۶۰۰ فروند ناو^۲

فینیقی و قبرس که در تحت فرمان پارسیان بودند بر آنها حمله

بردند. ناوهای سامیان از میدان جنگ روگردان شده ناوهای

لسبی‌ها نیز پیروی ایشانرا نمودند و ایرانیان در جنگ لاد^۳ مظفر گردیدند و میلته که

پیشوای بلاد شورشی واهم^۴ شهرهای یونان بود بتسخیر ایرانیان در آمد. مردهای آن

تقریباً تمامشان بقتل رسیدند و زنهای و کودکان باسیری به آمپ^۴ واقع در دهانه دجله رفتند

۱ - Ephesus .

۲ - ناو = کشتی جنگی بمعنی اعم است «مترجم» .

۳ - بنام جزیره‌ای مقابل میل خوانده شده است «مؤلف» .

۴ - Ampe .

و باین قسم شورش خواهید. نتیجه مستقیم آن این بود که ربه اطاعت ایران را محکمر از سابق بر ربه یونانیهای آسیای صغیر قرار داد و این نفاق و بی کفایتی و خیانتکاری یونانیان به داریوش و مستشاران او حق داد که معتقد شوند تسخیر یونان چندان اشکالی نخواهد داشت لیکن از آنطرف این طغیان بآتنی ها فرصت و مجال داد که تهیه نیروی دریائی نمایند که بواسطه آن در جنگ بزرگی که در پیش داشتند یونان را از خطر رهائی دهند. بعلاوه طراس و مقدونیه بواسطه خارج شدن ایرانیها از آن ولایات استفاده کرده مجدداً تحصیل آزادی نمودند.

بعد از حصول مقصود در رفع فتنه یونانیهای آسیا داریوش مصمم

شد طراس و مقدونیه را دوباره مسخر کند و شاید عزم سیاست آتن و ارتربا را نیز داشت. پس برای لشکر ایران دوراه درپیش بود: یکی مستقیم تر یعنی از دریای اژه و در بین راه تا آتن که

لشکر کثی مردونیه
بطراس ۴۹۳ قبل
از میلاد

فاصله اش از بنادر آسیای صغیر دویست میل میشد جزائر بسیار براکنده و یقیناً بر راه دیگر ترجیح داشت، لیکن مادام که ناوهای یونان مقهور نشده انتقال لشکر عظیم از سوار و پیاده و ذخیره و تجهیزات و غیره از راه دریا خطرناک بود. از طرف دیگر راه خشکی اگر چه طول و بیج و خم زیاد داشت لیکن سابق برین از آن راه رفته بودند و آنرا میشناختند. گذشته از اینکه ایرانیهای آن زمان هم مثل امروز نسبت بدریا بیگانه بودند و قوای شاهنشاه را هم در خشکی از آفت و آسیب دور میداشتند، پس بملاحظات مزبور راه خشکی را اختیار نمودند. اول اقدامی که کردند این بود که مردونیه خواهر زاده داریوش را بطراس فرستادند و او تسلط ایران را بر آنجا دوباره مستقر نمود و الکساندر پادشاه مقدونیه را مجبور کرد تعهداتی را که بدرش اهمیت اساس نسبت به داریوش نموده تجدید نماید. بعد از آن مردونیه عازم یونان بود لیکن طوفان دریا يك نیمه از ناوهای را که وسيله حمل لوازم لشکری بود منهدم ساخت و بیش روی مردونیه غبر ممکن شد. بر حسب شیوه تغییر نابذیر داریوش که هیچ کس را دائماً

بفرماندهی باقی نماندند هر دو نایه در سال ۴۹۲ قبل از میلاد احضار شد و دنباله



۲۶ - ظرف سفالین مربوط به شورای جنگی

تصویر بالا منظره شورای جنگ داریوش را نشان میدهد که بر روی یک ظرف سفالین منقوش گردیده است. صوره‌های این تصویر قرمز رنگ و زمینه آن سفید و زرد است. در صف بالا، هلاس رب النوع را نشان میدهد که در وسط زوس و اتنا دو رب النوع ایستاده است. طرف راست تصویر آسیا بر روی مذبحی نشسته (بدن آن مانند بدن افرو دیت ۱ رب النوع) بادی سپیش ۲ (که مراد مکرو حیل است) صحبت میدارد. در طرف چپ اورتیمس ۳ رب النوع بر یک آهوی سوار و یک تازی بکنار دارد. آپالو رب النوع قوی بر روی زانو دارد و نزدیک او وکتوری بالهای خود را گسترده است. در صف دوم داریوش بر تخت نشسته و یک نفر مرد پارسی با او در حال تعجب صحبت میکنند و پشت سر داریوش یک نفر سرباز ایرانی با شمشیر و نیزه ایستاده است. در این صف پنج نفر دیگر که بظاهر دونفر آنها یونانی میباشند مشاهده میشود. در صف پایین خزانه دار شاه پهلوی میزی نشسته است. پنج تن از شاهزادگان در این رج دیده میشوند که سه تن از آنها ظاهر آچیزی در خواست مینمایند. روی لوحه یا جمعبندی که خزانه دار در دست دارد نوشته شده «چهار صد تالان» و بر دور میز او نیز پیکره های پول نقش گردیده.

۱ - Aphrodite. ۲ - Deception. ۳ - Artemis.

عملیات به دانیس و آرتافرن حول گردید و آرتافرن پسر ساتراپ لیدیّه بود.

چون عملیات مردونیه برای گوشمالی آتن و ارتریا نتیجه نداد

بنابر این شد که در سال ۴۹۰ قبل از میلاد نهضت دیگری
برای مقصود بشود. نقشه عمل این بود که هیپ پیاس مستبد و
قاهر را مجدداً بر آتن مسلط نمایند و البته او حاضر میشد که
رؤسای مخالفین ایران را بقتل برساند و انتقام شاهنشاه را از ارتریا
بکشد. لیکن انهدام ناوهای جنگی ایرانی در مقابل دماغه کوه آتس سبب شد که از آن
راه احتراز جویند. چون مردم شهر اژین و بعضی جزائر دیگر تسلیم ایرانیان شدند
رای بر این قرار گرفت که ناوهای شاهنشاهی راه مستقیم دریا را اختیار نمایند، پس
جلگه آلیانی را که در ولایت کلیکیه بود برای محل اجتماع نیرو قرار دادند و آنها
سوار کشتی شده بطرف یونیه روانه شدند و سامس را میعاد گاه عمومی معین کردند.
نیروی دریائی که عبارت از ششصد فروند ناو جنگی بود ابتدا از دریای ایکاری عبور
کرده بناکسوس رفتند و سکنه آنجا را بندگی گرفتند و بعد از این پیشرفت ابتدائی
متوجه دلس گردیدند و بواسطه معبدیکه در آن جزیره بود متعرض آن نشدند. پس
از آن بجای اینکه بمقتضای مصلحت جنگی مستقیماً متوجه آتیک شوند بسواحل
اوبیا رفتند.

چون کشتی ها بنزدیک خشکی رسیدند در نهر بین اوبیا و اتیک
داخل شدند و جمعی از سپاهیان را پیاده کرده ارتری را محاصره

نمودند و آن محل بواسطه خیانت بتصرف ایرانیان در آمد و بسبب شرکتی که اهالی
آنجا در طغیان یونانیهای آسیا و حمله بسارد نموده بودند آنرا آتش زدند. بسیاری از
سکنه بتلال فرار کردند و آنها که گرفتار گردیدند بولایت دور دست ایلام تبعید شدند.
ظاهراً مردم آتن هم در این موقع اقدامی برای دستگیری از آن بلده بدبخت نکردند و
اهالی آن شهر تمام زهر انتقام ایرانیان را نوشیدند.

۱ - Euboea.

جنگ مارائن
۴۹۰ قبل از میلاد

قائدين سپاه ايران عوض اينكه آتن را منظور نظر اصلى قرار

دهند اوقات عزيز و تمام قوه خود را بمصرف امر جزئى رسانيدند

ودشمن اصلى را غضبناك و متحد ساختند. در اين ضمن هيپ پياس

بايرانىها ملحق شده رأى داد كه خوبست باطراف خليج مارائن روند و آن در اتيك و

تقريباً در بيست ميلى شمال شرقى آتن واقع است، اين رأى هم صائب بود زيرا كه

خليج مزبور براى توقف سفاين (ناوها) بسيار مناسب و نزديك اگر پول يعنى ارگ

آتن نيز بود و هيپ پياس اميد داشت كه طرفدارانش بتوانند ارگ را متصرف شوند

و محل نامبرده اين مزيت را هم داشت كه براى حركات سواران بى مناسبت نبود. اما

انفاقاً در اين موقع هيچكس بطرفدارى هيپ پياس در آتن قيام نكرد و نه هزار تن

سپاهيان آتنى كه قبل از جنگ يك هزار تن از مردم پلاته نيز بايشان ملحق شده بودند

بدون مزاحم و معارض بحركت آمدند و براى كارزار حاضر شده باستقبال مهاجمين رفته

در محل مناسبى در اراضى ناهموار از ناحيه اى كه راه بدرون خشكى داشت قرار گرفتند

و منتظر رسيدن مك از اسپارت شدند؛ ليكن اسپارتيان بعد از غير موجه كه ما براى اقدام

بجنگ بايد منتظر نيمه ماه قمرى شويم در آمدن تأخير كردند. در حقيقت سفاقت

اسپارتيان در اين موقع باريك بى نظير بود و محتمل است كه تربيت ناقص آن جماعت

ايشان را از حسن تناسب و درك مناسبات محروم نموده بوده است.

فريقين چندين روز روبروى يكديگر قرار گرفتند و بنا بر روايت هرودوت نظر

بكثرت شماره پارسيان كه ظاهراً بين چهل و پنجاه هزار تن بودند يونانيان بكنكاش

درآمدند كه آيا جايز است حال تعرض اختيار كنند يا بايد منتظر حمله دشمن شوند.

رؤساي سپاه ده نفر بودند و بطور تساوى دو دسته شدند، يعنى پنج نفر موافق و پنج نفر

مخالف گرديدند. اما ميلتياد كه ايرانيها را خوب ميشناخت رئيس كل و ساير همكاران

را متقاعد كرد كه اقدام بتعرض اهميت تامه دارد و ظاهر آنست كه فرماندهى را هم باو

واگذار كرده بودند تا نقشه خود را بموقع اجرا بگذارد، طرح جنگى او اين بود كه

جناحین را قوت داده و برای اینکه کثرت عدد ایرانیها سبب احاطه آنها نشود قلب را هم بسط زیاد بدهد.

حمله در زیر دره و دانا با کمال سرعت وقوع یافت و فاصله بین دو اردو که درست يك ميل بود در ظرف هشت یا نه دقیقه پیموده شد. ایرانیها از اینکه جماعتی از یونانیان بدون تقویت سواران بر صف لشکر ایران حمله میبرند هم تعجب کردند و هم واقعه را خفیف بشمرند، لیکن قبل از آنکه آنها از تعجب بخود آیند یونانیان با بشان رسیده بودند و محاربه طولانی نشد. پارسیان و طوائف ساکا که در قلب بودند خوب مقاومت کردند و بلکه غلبه یافتند، لیکن آنتی ها در جناحین غالب شدند و بعد رو بقلب کردند و تلفات بسیار بر لشکریان شاهنشاه وارد آوردند که شش هزار تن تخمین شده و از یونانیها بیش از دویست نفر کشته نشده بود. لشکریان پارس فراری گردیدند^۱ و یونانیها آنها را تا کشتی های خودشان تعاقب نمودند و بقول بایرون شاعر انگلیسی کوه بالای سرو، دریا و دشت زیر با و مرگ در پیش و ویرانی در پس آنها بود.

باری سواران و قسمتی از سایر سپاهیان قبلابکشتی نشستند و از ناو های جنگی آنها فقط هفت فروند از دست رفته بود. داتیس^۲ که در وقت تهیه حرکت بطرف فالرون ممکن بود گرفتار شود آن شب در مقابل ساحل لنگر انداخت و آنتی های هوشیار و مراقب ملتفت شدند که بالای کوه پنتیلیکوس سپری بطور علامت و نشانی برای دشمن نمودار شد. چون صبح در رسید کشتی ها بطرف جنوب رفته از دماغه سونیون گذشتند و عازم فالرون شدند. اما همینکه آنجا رسیدند دیدند لشکر فاتح قبل از ایشان در آنجا صف کشیده و بنابراین جرأت نکردند با آنها مقابلی کنند. رویهم رفته تلفات

۱ - باید دانست که راجع به جنگ ماراتن روایاتی که نقل شده از منابع یونانیهاست و شما میدانید و قبکه واقعه يك جنگ را دشمن بخواهد گزارش بدهد نوعاً تا بتواند مطالب را بفع خود تمام کرده حتی اگر حریف مقابل پیشرفتی هم کرده باشد آنرا شکست جلوه خواهد داد و روی این اصل میگوئیم راجع بشکست و فرار ایرانیان در این جنگ تفصیلی که ذکر شده در آن (چاکه خود مؤلف محترم هم در پائین اشاره میکند) گزافه گویی شده و نمیتوان بآن اعتماد نموده مترجم.

۲ - Datis.

پارسیها زیاده از عشر قشون ایشان نبوده و اگر در ماراتن هم لطمه خورده بودند نمیبایست دل شکسته و مأیوس شوند. لیکن سردار ایشان جبن بخرج داده عازم آسیای صغیر شد و بدنامی ابدی برای پارس فراهم کرد.

اگر چه ممکن است در تفصیل جنگ ماراتن بطوریکه بما رسیده است مبالغه و اغراق هم گفته باشند، لیکن در هر حال کمتر جنگی در دنیا چنین اثر معنوی داشته است، چه تا آن زمان قوه پرسیان را قابل مقاومت نمیدانستند و یونانیها همواره در مقابلی با آنها عاقبت مغلوب شده بودند. بنابر این آتنی ها در حالیکه مردم اسپارت ناجوانمردی کرده و از مساعدت بایشان مضایقه نموده بودند حق اینست که در مقابل قشونی که چهارپنج برابر عدد ایشان بود منتهای شجاعت و رشادت را ظاهر ساختند که عقب نشستند و ایستادگی کردند و امروز هم بعد از دو هزار سال شخص چون در کتاب هرودوت کیفیت مهاجمه یونانی هارا بر لشکر نصرت اثر دشمن میخواند متأثر میشود. فی الواقع شور و شوق آنها در تاریخ جنگ بی نظیر بوده و باید گفت منتهای استیصال آنها را غالب ساخته و معلوم شد که آتنی ها بتنهائی و بدون معاونت غیری جز مردم پلاته با جنگجویان شاهنشاه در میدان معرکه نبرد نموده و رعبی بدل ایشان انداخته اند که باوجود کثرت عدد هم جرأت مقابلی با آنها را ننمایند. نتیجه جنگ ماراتن چنانکه بعد از چندین قرن ملاحظه مینمائیم این بود، لیکن در نظر داریوش این واقعه خیلی مختصر و يك عدم پیشرفت ناقابلی مینمود که موجب تغییر خط مشی و سیاست او نمیبایست بشود.

احتمال میرود که شورش مصر یکی از اولین نتایج جنگ ماراتن

شورش مصر سال ۴۸۶
پیش از میلاد

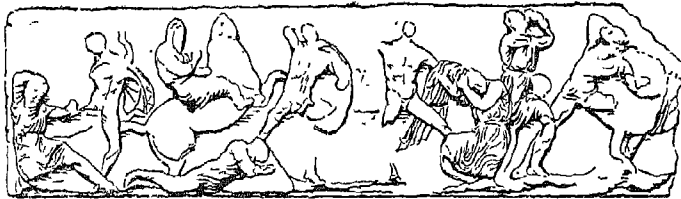
بوده باشد. در عهد داریوش آن کشور قدیم ترقی کرده و بواسطه

افتتاح راه آمد و شد با ایران بازرگانش توسعه بسیار یافته بود.

علاوه بر این داریوش نهر بین رود نیل و خلیج سوز را تمام کرده یا دوباره افتتاح نموده بود و بازرگانی با داخله آفریقا را تشویق میکرد. لیکن خراجهای جنگی گزاف تحمیل مینمود، در صورتیکه باعتبار دولت ایران لطمه سختی خورده و بنابر این در

سال ۴۸۶ قبل از میلاد شخصی موسوم به خبیث^۱ بر ضد داریوش قیام کرد و مدعی شد که از خانواده پسامتیکوس^۲ است و باین واسطه فتنه مهمی برخاست و مدعی بسطنت رسید. داریوش که تا آخر عمر بزرگ منشی و بلند همتی باقی بود در وفات داریوش سال ۴۸۵ پیش از میلاد صد برآمد که در آن واحد بخواباندن فتنه مصر و تهیه مهاجمه سنگین تری بیونان اقدام نماید و واقعاً اگر این شاهنشاه پنج سال دیگر عمر کرده بود کار یونان زار بود لیکن در سال ۴۸۵ قبل از میلاد در سال سی و ششم سلطنت خود در گذشت.

حقیقت این است که کشور ایران سعادتمند بود که در یک عصر دو سلطان بزرگ داشته است. کوروش کبیر جهانگیر و خصایل داریوش مؤسس دولت ایران بود و داریوش که او نیز مستحق لقب کبیر است دائماً با دشمنان و حریف های مبرم در زد و خورد بوده و از این بالاتر آنکه کفایت و علم تنظیم و اداره داشته است. خصایل شخصی او بسیار عالی بود، فراست و هوش و مروت و اضافی بکمال داشته چنانکه اعدا و عداوای یونانیان نام او را با احترام میبردند. بزرگان ایران که دست تعدی ایشان بواسطه این پادشاه بسته شده بود او را از روی تحقیر خرده فروش مینامیدند، لیکن این تحقیر در واقع تجلیل او محسوب میشود و یقین است که اگر قوه اداره کردن و کفایت او در لشکر کشی نبود دولت عظیم پارس چندین قرن دوام نمیکرد و تا عهد داریوش سوم یعنی آن پادشاه جانی که از اسکندر کبیر شکست خورد امتداد نمی یافت. عده سلاطین بزرگی که در ایران سلطنت کرده اند کم نیست، لیکن چون اوضاع و کیفیات زمان را در تحت نظر در آوریم تصدیق میکنیم که داریوش یکی از بزرگترین آن پادشاهان بوده و در میان بزرگان تاریخی قوم آریانی در اعلی مراتب واقع است.



نبرد یونانیان با پارسیان
(فریز، آقباس از معبد آتنا نیک در آتن)

فصل شصدهم

دفع پارسیها از یونان

پادشاهی پرفراز صخره‌ای که بر سالامیس دریا زاد می‌نگرد نشسته بود هزاران
ناو پائین آن صخره لنگر انداخته و انبوه مردمان در جنب و جوش بودند
راین همه از آن او بود. وی سحرگاه ایشان را بشمرده ولی وقتی که
خورشید غروب کرد آنان کجا بودند؟ «پارتن»

داریوش بر حسب عادت پارسیان زوجات متعدده داشت که از

جمله آنها دختر گبر یاس بوده و گبر یاس یکی از رفقای

جلوس خشایارشا سال
۴۸۵ قبل از میلاد

داریوش بود که در توطئه و حمله بر گومراتای غاصب با او شرکت

کرده بود. از این زن سه فرزند داشت که ارشد آنها مدتی وارث تخت و تاج محسوب میشد

و آرتابازان^۱ نام داشت، لیکن زوجه دیگر بنام اتوسا^۲ که دختر کوروش بود سمت

تقدم یافته در مزاج شاهنشاه پیر چنان نفوذ یافت که چون هنگام مرگ در رسید پسر

آن زن را که خشایارشا نام داشت و یونانیها کزركسس خوانده‌اند جانشین خود قرار

داد و بلا منازع بر تخت سلطنت جلوس کرد. این پادشاه جدید که در کتاب استراتورات

بنام اخشوروش مذکور شده بحسن صورت و تناسب اندام معروف، لیکن راحت طلب

۱ - Artabazanes . ۲ - Atossa.

و ضعیف‌النفس بود و سهولت تابع رأی مستشاران میشد، شهوت پرست و طالب جاه و جلال ولی بی قید بنام بلند و افتخار بود و ظاهراً معایب نامبرده در وجود آن شاهنشاه باعث نجات یونان گردید. از ابتدا عدم پیشرفت پارسها را در یونان امری غیر مهم میپنداشت، اما مردونه اصرار کرد که تحمل این امر اسباب کسر اعتبارات دولت پارس خواهد بود و بقدری در این نظر پافشاری نمود که شاه هم با او موافق شد و لشکرکشی بزرگ مقرر گردید.

بدو آشایارشا متوجه مصر شد که فتنه آن محل را بخواباند و با آنکه خمیش مدت دو سال کمال اهتمام را در تهیه وسایل مقاومت نموده بود مصریان مهتور گردیده و مدعی ناپدید شد، اما طرفداران او سخت مجازات دیدند و دلتا بغارت رفت. برادر پادشاه که هخامنش نام داشت والی آنجا تعیین شد و کشور مصر مانند سابق استقرار یافت، امرای موروئی و کهنه ولایت در اختیارات و تملک اموال خود باقی ماندند و از این جهت متعرض ایشان نشدند.

مصر تنها برای آشایارشا اسباب زحمت نبود، بلکه در بابل هم فتنه‌ای برپا شده اگر چه آن دوام نکرد باین معنی که شخص مجهولی موسوم به شماشرب^۱ مدعی سلطنت شد و علم طغیان برافراشت. لیکن ابرانیان چند ماه بابل را محاصره کرده بالاخره آنرا متصرف شدند، در اینموقع شهر و معابد همه را غارت کردند و اهل بلد را باسیری بردند. آشایارشا از رب النوع موسوم به بل مردوگ نیز واهمه نکرد و خزائن آنرا هم بیغما داد. از آن بعد بابل دیگر سربلند نکرد و تجارت و مذهب و نفوذ و اعتبارانش ندرجاً محو شد لیکن آن بلد معظم کار خود را کرده بود و حقیقتاً چون درست تأمل میکنیم که چه اندازه تمدن جدید ما مدیون بابل است از زبادی مریهویت خود متعجب میشویم.

^۱ - Shamashrib.

در سال ۴۸۱ پیش از میلاد تدارکات بزرگترین لشکرکشی که در دنیا واقع شده با تمام رسید و در پائیز آن سال دستجات مختلفه آن قشون در ولایات کاپادوکیه جمع شده بطرف لیدیه رفتند. خشایارشا زمستان را در آنجا بسر برده قوائی که در تحت فرمان داشت و آن اطراف و اکناف کشورهای وسیعه پارس فراهم شده بودند چنان رعب در دلها انداخته بودند که هر چند البته بیشمار بوده لیکن درباره آن اغراق و مبالغه را بحد افسانه رسانیده اند، بهترین تشریحی که از عناصر مختلفه این قشون شده آنست که هرودوت نقل کرده و او نه تنها حسن بیان بخرج داده بلکه برای مورخین و همچنین اشخاصیکه در استقصای شماره نژادها و قبایل انسانی میکوشند میزان خوبی فراهم کرده است. باری مقدم بر همه طوایف پارسیان و مادیها بودند که نیزه و کمان و شمشیر داشتند، بعد از آن کیس سی ها و هیرکانیان (گرگانی ها) را ذکر میکند که حربه آنها نیز مانند پارسیان بوده است پس از آن آسوریان که مغفرهای مفرغی داشتند، باختریها، آریانیها، پارتیها و طوایف مجاوره آنان که نیزه و زوبین داشتند، سپس طایفه ساکا که جنگجویان معتبر بودند و کلاه دراز عجیب و تبرهای جنگی داشتند، بعد از آن هندیها با قبایه ای پنبه، حبشیان آفریقا با ابدان منقش مسلح بکمانهای دراز و تیرهایی که نوک آنها منتهی بسنگ میشد حبشی های آسیا که احتمال میرود بومیان جنوب ایران و مکران بوده اند و مغفرهای عجیبی داشتند که آنرا از کله اسب میساختند و همچنین طوایف دیگر حتی مردمان جزایر دور دست خلیج فارس. بر هر جماعتی یکنفر پارسی گماشته بودند، کلیه سپاه را اجمالا منقسم به گروهان و افواج و رسدها و دسته ها نموده بودند. فرمانروائی کل پیادگان را به مردونه (ماردونیوس) واگذار کرده بودند، لیکن سپاه جاوید فرمانده مخصوصی داشت. اما سواران بیشتر پارسیها و مادیها بودند و تقریباً هشت هزار تن ساگارتیان که مردم شمال ایران و کمندانان بودند ضمیمه ایشان شده، طوائفی که سوار عراده شده و با این حال محاربه مینمودند نیز جزء سواران محسوب میشدند. از طایفه کیس سی ها نیز جزء آنها بودند، هندیان سوار عراده شده گورخر بعراده خود می بستند و وجود ایشان در جنگ

نباید چندان مفید فایده بوده باشد. از باختریان و کاسپیان و لیبیان که بر عرادۀ سوار میشدند نیز داخل سواران بوده بعلاوۀ جماعتی از عرب داشتند که سوار بر شتران جازه بودند.

نیروی دریائی عبارت بود از هزار و دویست ناو که فینیقیان و مصریان و یونانیان رعیت ایران آنها را فراهم ساخته بودند. در هر ناوی چند نفر پارسی یا مردم طایفۀ ساکا بودند که بطور ملوان (ملاح) سپاهی بفرماندهان ایرانی معاونت مینمودند. ناوهای حمل و نقل عبارت از سه هزار فروند بودند.

بنابر روایت هرودوت ترکیب ابن لشکر کشتی که در تاریخ معروف بقشون کبر شده از اینقرار است:

نخست پیادگان	۱۷۰۰،۰۰۰ تن
دوم سواران	۱۰۰،۰۰۰ »
سوم ملوانان و سپاهیان دریائی	۵۱۰،۰۰۰ »

مجموع ۲،۳۱۰،۰۰۰ تن

قوای امدادی و ملازمان و خدمتگزاران این عده را از پنج میلیون تجاوز میدهد و البته این مقدار را نمیتوان باور نمود، اما چون ایرانیها ظاهراً بکثرت عدد و عظمت کشور اهمیت میدادند شاید بتوانیم قبول کنیم که نیروی خشکی و دریائی بانضمام تبعه و خدمتگزاران بیک میلیون رسیده باشد. از این يك میلیون پس از موضوع کردن عملیات کشتی ها دویست هزار مردان جنگی بیرون خواهد آمد. همچنین اتباع و پیروان در يك قشون شرقی زیاد میباشد، چنانچه از دستجاتی که در خطوط ارتباطی جا گرفته و نیز بیماران و معلولین و غیره را بخواهیم از عده فوق خارج کنیم آنوقت شمارۀ قشون پارسی که در دریا و بالاخره در خشکی بایونانیان روبرو شده اند زیاد نخواهد بود، لیکن اینقدر مسلم است که تا آن زمان لشکر کشتی باین عظمت واقع نشده بود و این مسئلۀ بهترین تصدیقی است که از شجاعت و لیاقت یونانیها میشود، اما باید دانست که ضعف لشکر ایران بواسطۀ همین کثرت عدد بود زیرا که چنین سپاه عظیم را نمیتوان برای عملیات و حرکات

طولانی بکار برد، چون خواربار رسانیدن بآنها بسی صعب است و همچنین دور کردن آنها از دریا و ناوها جز در ظرف چند روز در يك وقت ممکن نمیشد.

در این حمله نیز مانند حمله سابق آتن منظور عمده بود و مقرر
 اوضاع جنگی یونان شد ضربت شدید و حمله اصلی بر شهر نامبرده وارد شود. از
 طرف دیگر پارسیها در کمال سهولت میتوانند قوای دفاعیه تنگه کرنت یا خطوط دیگر
 را محصور کنند، مگر اینکه از طرف دریا مقاومت بینند. بنابراین سرنوشت اسپارت
 هم بالاخره معلق بامر آتن میشد، اگر چه اسپارتی های نادان و متعبدین ایشان که
 مأمور دفاع تنگه بودند این مسئله را بخوبی درك نمیکردند. خلاصه بواسطه مساعی
 تمیستوکل^۱ آتنی ها در ظرف ده سال اخیر نیروی دریائی خود را فوق العاده ترقی و توسعه
 داده هم سفائن و ناوهای تازه ساخته و هم تکیه گاه محکم پیرئوس را ایجاد نموده بودند،
 بنابراین میتوانند در وقت ورود و مهاجمه دشمن سکنه ولایات را بجزائر مجاور انتقال
 دهند و بالاخره راه دریا را در پیش گرفته مهاجرت نمایند و در ایتالیا میهن جدیدی
 برای خود تهیه کنند. واقعاً تمیستوکل بهمین خیال هم افتاده بود.

دیگر از اقداماتی که کردند این بود که سعی نمودند در اینکه تمام مناقشات داخلی را
 مرتفع ساخته هیئت اتحادیه عظیمی در مقابل مهاجمین تشکیل دهند. ابتدا با ارگوس^۲
 داخل مذاکره شدند. لیکن چون مردم آن محل تقاضا داشتند که دولت ایشان از حیث
 حقوق فرماندهی با اسپارت در یکمرتبه قرار داده شود این مذاکرات بی نتیجه ماند.
 ارگوس با آنکه رفتارش موجب نگرانی زیاد بود علناً با پارسیها موافقت نکرد. با گلن^۳
 جبار سیراکوز نیز مذاکرات بعمل آوردند و بنا برگفته هرودوت او اصرار داشت که
 در مقابل کمکی که میکند سیهسالار و یا امیر قوای خشکی و یا دریائی یونان بشود، لیکن
 با وجود کثرت عده سربازان و ناوهای که در اختیار خود داشت معذک سفرای
 یونان از قبول این پیشنهاد او امتناع ورزیده حتی آنرا قابل توجه ندانستند. اما احتمال
 دارد که او بواسطه اینکه جزیره سیسیل در تحت تهدید حملات کارتاژیها بود نمیتوانست

۱ - Themistocles. ۲ - Argos. ۳ - Gelon.

یونانیها معاونتی نمایند. بالجمله مردم کریت و جزیره کورسیرا (کرفو)^۱ هم در دفاع از این خطر مشترك مساعدتی نمودند.

حرکت قشون عظیم از سارد چنانکه هرودوت حکایت کرده
 حرکت قشون عظیم
 است منظره آن باید شگفت آمیز بوده باشد. در فواصل دستجات
 فقط سپاهیان زنده جا گرفته و مابقی اجتماعات بی ترتیب مردمان مسلح بودند و بدون
 نظم پیش میرفتند. لیکن همینقدر که چنین جمعیتی را بخوبی راه برده و خوراک بآنها
 میرسانند معلوم میدارد که دولت ایران تنظیمات عالییه داشته است. قوه آن دولت از
 حیثیات دیگر نیز کم نبود چه علاوه بر اینکه دوپل محکم از قایق بر تنگه داردانل بستند
 بررود استریمن^۲ نیز پل زده و از میان دماغه آتس نهری بریده بودند و این در آن
 فاصله بعیده از مرکز دولت کار کوچکی نبود. از این گذشته در منازل مختلفه مخزنهای
 مهمه خواربار فراهم کرده فقط مسئلهای که ممکن بود اسباب اشکال و زحمت شود نهیه
 آب برای چنین لشکر عظیمی بود.

عبور از تنگه داردانل خود کار بزرگی بود. دوپلی که در آنجا از قایق بسته و
 باین واسطه آنجا را معبر قرار داده بودند از طنابهای خیلی محکم ساخته شده بودند.
 عبور لشکریان در تحت نظر شاهنشاه واقع شد و او بر روی تختی از مرمر که بالای
 تلی نزدیک ابیدوس^۳ زده بودند جلوس نموده در طلوع آفتاب از جام زرین شراب نثار
 دریا کرد و برای فیروزی و تسخیر اروپا دعا خواند. آنگاه جام طلا و قدحی از طلا و
 یک شمشیر پارسی بطور هدیه بدریا انداخت و سپاه جاوید با تاجهای گلی بر سر مقدم
 صفوف واقع شده پا بر روی پل گذاشتند و زیر پای آنها شاخه های مورد افشاندند.
 خلاصه لشکر عظیم (بیشتر) در زیر تهدید شلاق دسته دسته بخاب اروپا قدم گذاشتند
 و در دشت دوریسکوس^۴ سپاهیان را شماره نمودند. از آنجا به اکاتوس رفتند و آنجا
 موقتاً منقسم بسه دسته شدند تا مجدداً در ترم^۵ بهم متصل شوند.

چون مردم تسالی از یونانیها برای محافظت معبر کوه الیمپوس^۶ استمداد نموده

۱ - Corfu. ۲ - Strymon. ۳ - Abidos. ۴ - Doriscus. ۵ - Therma. ۶ - Olympus.

بودند آنها بدو ده هزار تن به تمپه فرستادند لیکن بگفته هرودوت آنان ملاحظه کردند که دشمن آنها را میتواند در آنجا محصور نماید بنابراین عقب نشستند و چون اهل تسالی درمقابل خشایارشا خود را تنها دیدند مجبور بمسالمت و موافقت گردیدند. پس قشون پارس بلامانع از مقدونیه و تسالی عبور کرده و بدون اینکه زد و خوردی بشود اکثر ولایات شمالی و مرکزی یونان منقاد ایران شدند و فقط تسپیا^۱ و پلاته^۲ شرافتمندانه مستثنی ماندند.

چنانکه مذکور داشتیم اسپارتهای مأمور محافظت تنگه کرنت بودند و میل داشتند آتنیان ولایت آتیک^۳ را درمقابل دشمن رها نموده بجنوب روند. آتنی ها این عقیده را رد کردند و حق هم داشتند وبالاخره پس ازعقب نشینی تمپه قرارداد ابلهانه ای که اساساً ناشی از اسپارتهای بود منتهی شد باینکه يك قوه هفت هزار نفری در تحت ریاست لئونیداس^۴ بفرستند تا معبر تنگ ترموپیل را حفظ نماید. این معبر موقع مستحکمی از یونان و واقع مابین کوه و دریا بود. در ساحل یمین قریب سیصد فروند کشتی یونانی که درمقابل دماغه آرتی میزیوم دراویبه^۵ موضع گرفته بودند آنرا محافظت مینمودند. هرگاه یونانیها باین نقطه مدد میفرستادند و باتمام قوای یونان آن موضع را حفظ میکردند محتمل است که قدرت خشایارشا بقوه حربی درهم شکسته میشد، چنانکه برای برون نوس^۶ و لشگر گول در سال ۲۷۹ قبل از میلاد اتفاق افتاد. باری دراینموقع شیوه عملیات تدریجی بکار بردند و ضرر دیدند. دسته معتبری از قشون بهلاکت رسیده و پیشرفت دشمن راهم چندان تأخیر نینداخت. لیکن تأثیر اخلاقی که از ابراز شجاعت یونانیها در آن هنگام در سپاهیان ایرانی میبایست حاصل شده باشد مهم بوده سوء تدبیر یونانیها بهیچوجه از نام نیک ابدی لئونیداس و دلاوران همراه او نمیکاهد بلکه بر آن میافزاید.

۱ - Thespia ۲ - Plataea ۳ - Attica ۴ - Leonidas ۵ - Euboea

۶ - Brennus

خشایارشا از ترم با قشون بیشمار خود پیش رفت، لیکن چون خبر رسید که دشمن معبر را گرفته است متوقف شده دسته ای برای تحقیق امر فرستاد. خط ساحلی امروز خیلی پیش رفته اما در سال ۴۸۰ قبل از میلاد زبانۀ باریکی از خاک فقط به پهنای صد پا دریای کوه بود، قوای یونانی بین دو نقطه اردو زده که از همه نقاط تنگتر بود. جماعتی که برای تحصیل اطلاع رفته بودند خبر آوردند که یونانیان مشغول ورزش و شانه کردن گیسوان دراز خود میباشند مثل اینکه میخواهند بحشن و مهمانی بروند. **خشایارشا** چهار روز توقف کرد، ظاهراً بانتظار اینکه کشتیهای پارسی از معبر 'اریپوس' عبور کنند و بالاخره به مادیها و کیس سی ها و پس از آن سپاه جاوید امرداد حمله برند. لیکن نیزه های کوتاه و اسلحه ناقص آنها با وجود جرئت و جلادنی که بخرج دادند بر یونانیها که اسلحه کامل تری داشتند اثری نبخشید و صد ها از ایشان بهلاکت رسیدند. روز بعد محاربه تجدید شد و نتیجه مثل روز قبل بود. **خشایارشا** دلشک شد تا اینکه بخت با پارسیها یاری کرد و یکنفر از یونانیهای خائن راهی از میان کوه بایشان نشان داد. پس سپاه جاوید را از آن راه روانه کردند و دسته قشون فوسیایان که برای محافظت آن راه گماشته شده بودند نیز در ادای وظیفه کوتاهی نموده مقاومتی ظاهر نکردند و راه را رها کرده عقب رفتند. خبر این واقعه هایل به سایر دستجات قشون رسید و همه جا خالی کردند مگر اسپارتهای که سیصد تن بودند و تسبیان و مردم تب که این دسته اخیر (بنا بقول هرودوت) بزور سرنیزه نگاهداشته شدند. خلاصه این جماعت دلیر منتظر محصور شدن نشستند و بطرف پارسیان پیش رفتند و بدون ملاحظه کثرت عده دشمن بمحاربه پرداختند تا تماماً جان خود را باختند و نام ابدی حاصل نمودند.

در این ضمن درد ریا خیلی وقایع اتفاق افتاد. ناوهای پارسی بعد از حرکت لشکریان دوازده روز در ترم توقف کردند؛
 زد و خورد های دریائی
 در آرتی میز یوم

بواسطه اینکه بین بندر و خلیج پاکازیان لنگر گاهی نبود، پس از آن ده فروند کشتی تندرو پیش انداخته راه افتادند. ناو های مقدم به سه فروند

ناو یونانی برخوردند که در مقابل مصب رود پنیوس^۱ مشغول تفحص و پاسداری بودند. دو فروند از آن ناوها منهدم شده و ناو های مهاجمین سلامت بساحل مگنزی رسیدند، لیکن چون عده آنها زیاد بود ناچار در هشت صف بخطوط موازیه با ساحل قرار گرفتند و در حالیکه باین ترتیب لنگر انداخته بودند طوفان ناگهانی برخاسته ۴۰۰ فروند از این ناوها را در هم شکست و بعد از آنکه طوفان تخفیف یافت ناو های باقیمانده ایران بطرف افتا^۲ که در مقابل آرتمی میزیوم و در اصل خاك يونان واقع بود متوجه شدند.

پارسی ها بی تدبیر نبودند و تصور مغلوبیت هم برای خود نمی کردند، بنابراین ۲۰۰ فروند از ناو های جنگی خود را جدا کرده فرستادند که جزیره راویه را دور زده از بغازی که آن جزیره را از اصل خشکی جدا میکند بالا روند.

یونانیها از این فقره مطلع شده در تحت فرماندهی دریاسالار اسپارتی بنام **اوری بیاد**^۳ به اصل سفاین جنگی و ناو های ایران حمله بردند، و سی فروند از آنها را دستگیر نمودند، لیکن نتیجه مبارزه قطعی نبود. شب روز بعد هم باز هوا بحال یونانیها مساعدت کرده طوفان کلیه کشتی ها و ناو هائی را که باطراف راویه فرستاده شده بود درهم شکست یکدسته از ناو های آنان که پنجاه و سه فروند بود ظاهر استحضاف بغاز کالسیس^۴ بودند این خبر خوش را برای یونانیها بردند، ضمناً از طرف **خشیایارشا** همواره بکشتیهای جنگی پارسیان امر میرسید که ناو های یونان را شکافته بقشون متصل شوند. بنا بر این در تمام خطوط زدو خورد شدیدی در گرفت، یونانیها در شرف مغلوبیت بودند و نصف ناو های آنها خراب شد. در این اثنا خبر رسید که لشکر ایران از ترموپیل عبور کرد، یونانیها برسیدن این خبر ایستادگی را مصلحت ندیده شبانه فرار کردند. اگر پارسیها آنها را تعاقب نموده بودند بسیاری از کشتیهای صدمه خورده آنان را دستگیر می نمودند، لیکن پارسیها با آنکه بابدفر است دریافته باشند از فرار شبانه یونانیها بی خبر ماندند. آنها با فرصت تمام از کنار ساحل راویه رفتند در حالیکه آتشی ها مؤخره آنها را تشکیل میدادند.

۱- Peneius ۲- Aphetae ۳- Eurybiades ۴- Chalcis

تا اینجا برای پارسها بد پیش نیامده بود. از سخت ترین معابر
 گذشته، ناوهای یونانی هم بعد از دو محاربه عقب نشستند و
 راه یونان مرکزی بی مانع و منازع برای مهاجمین باز شد.
 پس خشایارشا به فوسیس^۱ رفته و آنرا بغارت داد، آنگاه قشون عظیم متوجه آتیک
 گردید. آتینان چون در ترموپیل امید موفقیت داشتند آتن را تخلیه نکرده بودند، ولی
 ابن کار را در این موقع بعجله صورت دادند، زنها و کودکان را به ترزن^۲ و اژین^۳ و سالامیس^۴
 فرستادند، بعضی اشخاص هم بقول هاتف دلف که حرف مجمل و مبهمی زده و گفته بود
 آتن باید بحصارهای چوبی خود اطمینان کند اعتماد کرده در اکروپل مانده بعد از
 مدافعه شدید مغلوب و مقتول گردیدند و عاقبت آتن بدست مهاجمین افتاد و آنها بتلافی
 حریق سارد آنرا آتش زدند. شاهنشاه بعد از آنکه آتیک را بدلاخواه خراب و آتن را مسخر
 نمود البته مطمئن بود که موقع نصرت و ظفر آخری بزودی خواهد رسید لیکن مقدمات
 قیاس غلط بود و نتیجه صحیح نداد.

پیشرفت قشون پارس
و تسخیر آتن

تمیستوکل که در اقلع اسپارتیان و تصرف در مزاج ایشان کمال
 لیاقت و هنرمندی را ظاهر ساخت ناوهای یونان را وادار کرد
 که پس از رها کردن آرئی میزبوم به سالامیس بروند تا اینکه
 ایشان بتوانند خانوادههای خود را نجات بدهند. در جزیره نامبرده آخرین امداد ایشان
 رسیده شماره آنها به قریب چهارصد فروند بالغ گردید که در واقع نجات یونان موکل
 بکثرت عدده ناوها بود لکن باز عدده ناوهای دشمن بر آنها فزونی داشت.

جنگ سالامیس سال
۴۸۰ قبل از میلاد

مسخر شدن آتن و پیشرفت ناوهای ایران بطرف فالرون^۵ خیلی اسباب تشویش
 شده دستجات پلویونسی اصرار کردند که باید کشتی ها بطرف کرت بروند و در ابن
 باب ملاحظه حال آتینان را نکردند که خانوادههای ایشان در نتیجه آن بمعرض دستگیری
 خواهند افتاد. عذر ایشان هم این بود که میگفتند اگر در سالامیس مغلوب شدیم دیگر
 امد نجات از دست پارسیان باقی نمی ماند، لیکن در تنگه کرت قوای یونانیان اسباب

۱- Phocis ۲- Troizen ۳- Aegina ۴- Salamis ۵- Phaleron

قدرت و محافظت خواهد بود. این دلیل طوری در اذهان محکم مینمود که **تمیستوکل** بعجز افتاده بود لیکن در شورای جنگی که در تحت ریاست **اوری نیاد** منعقد شد شخصیت او بازظفر یافته نظریات خود را پیش برد و ثابت نمود که فقط احتمال نجات یونانیان این است که در آبهای تنگ محاربه کنند و در کُرنت یقیناً کثرت عدد ناو های جنگی ایرانیها اسباب غلبه ایشان خواهد گردید. در یاسالار کرنی خواست با **تمیستوکل** معارضه کند باین بهانه که چون آتنیان وطن خود را از دست داده اند حق اظهار عقیده ندارند. در پاسخ این دلیل **تمیستوکل** گفت در این صورت آتنیها به ایتالیا رفته وطن جدیدی برای خود تهیه خواهند کرد و دیگر داعی نخواهند داشت که در جنگ با سایر یونانیها شرکت کنند. در این حیص و بیص که ممکن بود بعضی دستجات از جنگ رو گردان شوند **تمیستوکل** نسبت برفقای خود حيله و دسیسه بکار برده تدبیری کرد و یونان را نجات داد باین معنی که قاصدی نزد **خشایارشا** فرستاد و پیغام داد که یونانیها در شرف عقب نشینی هستند و موقع آن رسیده که بکلی آنها را مضحل نماید **خشایارشا** چون از یونانیها خیانت کاری مکرر دیده بود این حرف را باور کرد و دسته کشتی مصری خود را که دویست فروند بود فرستاد تا معبر غربی بین سالامیس و مگار را مسدود نمایند. پس از آن اصل ناو های خویش را از فالرون حرکت داد و آنها در اطراف جزیره پسییتالیا در سه صف قرار گرفتند و آن جزیره را هم قشون پارسی متصرف شدند. **خشایارشا** گمان میکرد نصرت و ظفر مسلم شده و عمده منظور او ممانعت از فرار یونانیان بود.

از **یستید** که اخیراً از تبعید مراجعت کرده بود خبر حرکات ناو های پارسیان را برای یونانیان آورد و برایشان ظاهر شد که یا باید جنگ کرده غالب شوند و یا مضحل گردند و بخوبی دانستند که جان خود و خانواده شان در گرو است. مزیتی که بر پارسیان داشتند اتحاد قومیت بود و اینکه محاربه باید در مجاری تنگ واقع شود نیز برای آنها اسباب مساعدی محسوب میشد. از آن طرف کشتی های پارسی دستجات مختلف بودند و

اگرچه ابتدا درلجه دریا موضع داشتند لیکن تلاقی ایشان با دشمن در محلی واقع میشد که متناسب عدّه کثیر آنها وسعت نداشت و مجبور بودند بطور ستون مقابل دشمن بروند در صورتیکه یونانیان بطور صف ایستاده بودند. اما رعایای شاهنشاه هم جبن وضعف قلب ظاهر نمودند و در پیش نظر ولینعمت پر سطوت خود کمال رشادت را ظاهر ساختند. ابتدای این جنگ دریائی معروف برای پارسها مساعد بود. همینکه طلعه صبح ظاهر شد یونانیها از کثرت عدّه دشمن واهمه کرده ناوهای خود را تقریباً بساحل بردند اما غفلتاً جرئت و جسارتی که از یأس و استیصال دست میدهد ایشان را بدلاوری و اداس و بطرف دشمن حمله ور شدند. ناوهای فینیقی شاهنشاه که بین پستالیا و خاک بونان حرکت میکردند با آنتیان و اژینی ها روبرو شدند و یونانیهای بونی^۱ که بین پستالیا و سالامیس در حرکت بودند با کشتیهای پلوپونسی مقابل گردیدند. جنگ در کمال سختی در گرفت، در این تنگنا کثرت عدّه ناوهای پاری برای ایشان بیشتر ضرر بخشید، اگر چه در میسر غالب بودند ولی در میمنه بالاخره مغلوب گردیدند و باتفاق آرا افتخار فتح و ظفر راجع بشجاعت و زرنگی آنتیها و اژینی ها بود. بالاخره پاریسیان در تمام صفوف عاجز شده به فالرُن عقب نشینی نمودند و دو یست فروند ناو ایشان خراب شده بکعبه هم با عملة جات دستگیر گردیدند. از یونانیها چهل ناو خراب شد، لیکن دشمن را تعاقب نمودند.

این جنگ دریائی بزرگ که یکی از محاربات قطعی دنیا است باین طریق خانه یافت و من در این باب با سمرندی هم عقیده ام که نتیجه این واقعه قطعی تر از اثر جنگ ماراثن بود در صورتیکه آترام کوریزی^۲ مورخ از محاربات قطعیه مبشمارد. در این جنگ اشیل شاعر دریکی از سفاین جنگی بوده و در محاربه شرکت داشته است در منظومه معروف خود که بعنوان پاریسیان است شرح آن را بنظم آورده و آن (چنانکه در زیر از نظر خوانندگان میگذرد) قابل مطالعه است.

» در ابتدا نیروی دریائی پارس در برابر ایشان ابستادگی کرد و هنگامیکه جابر

۲- Creasy

۱- مراد یونانیان آسیای صغیر است (مترجم)

ناوگان عظیم ما تنگ شد دوست از کمک رساندن بدوست عاجز ماند. متقارهای مفرغی متحدین بر ناوهای ما لطمه‌ها زد و آرایش پاروهای آنها را سخت آشفته کرد. ناوهای هلنی (یونانی) با زیردستی برگشتند و با اهرمها بر ما ضربه‌ها زدند. بسیاری از کشتی‌ها واژگون شدند. دیگر کسی نمیتوانست دریا را تشخیص بدهد. زبرا در سرتاسر سطح آب بواسطه پاره‌های ناوها و اعضای بدن کشتگان راه بند آمده و سواحل و صخره‌ها از لاشه‌ها پوشیده شده بود، هر زورقی بی‌انتظام میگریخت و هیچیک از زورقها یا واحد‌های ناوگان سپاه بربر^۱ ما از این قاعده مستثنی نبود. ایشان با پاره‌های پاروها و تخته شکسته‌های تیز مانند مردان بر ماهیهای (تونی) یا گروه ماهیهای صید شده، ضربه میزدند. ناله‌ها و شیون‌های در هم و برهم شورابه‌های آن دریا را تا مسافت زیادی پوشیده بود تا آنکه بالاخره حضور شب آن وحشت را از نظرها مستور کرد.

یونانیان ملتفت اهمیت پیشرفت و غلبه خود نبودند و شب را در سالامیس به تهیه اسباب جنگ روز بعد گذرانیدند، لیکن چون آفتاب برآمد دیدند از سفاین پارسی اثری نیست و یونان از هلاکت نجات یافته است.

مراجعت خشایارشا
در آخر محاربه خشایارشا بعجله شورای جنگ را تشکیل نمود و در آنجا مردونه رأی داد که پادشاه بسارد مراجعت کند و تکمیل تسخیر یونان را باو واگذار نموده ۳۰۰ هزار تن لشکر برای اجرای این مقصود باو بدهد. شاهنشاه بی‌لیاقت هم شرافت و حیثیت ایران را ملحوظ نداشته این رأی را قبول نمود و به فراغت خاطر از آتیک حرکت کرد، ضمناً چون در دوم ماه اکتبر سال ۴۸۰ قبل از میلاد کسوفی واقع شد اسپارتیها هم این واقعه را بهانه قرار دادند که از جای خود درنگه کرت حرکت نکنند.

خشایارشا
بعد از آنکه توفقی در تسالی نمود عقب نشینی خود را امتداد داده و چندین هزار از لشکریانش در عرض راه از گرسنگی و امراض تلف شدند. چون بتنگه داردانل رسید پل را طوفان خراب کرده بود، لهذا سفینه‌ای پیدا کرده خود بسلامت بساحل

۱- و آن بمعنی خارجی و بیگانه است (مترجم).

آسیا رفت و از قراری که نقل کرده اند چندین هزار نفر دیگر از سپاهیان گرسنه او نیز در آنجا از گرسنگی بهلاکت رسیدند. یونانیها کشتی های ایران را دنبال کردند، لیکن نتیجه نگرفتند. چون به اندروس رسیدند شورای جنگی تشکیل داده بمشاوره پرداختند؛ تمهید وکل اصرار داشت که باید بطرف شمال رفت و پل تنگه داردانل را خراب کرد. **اوری نیاس** چنانکه مترقب بود سخت مخالفت نمود، آن آتنی مزور چون دید حرف او پیش نمیرود از آن استفاده کرده آدمش را نزد **خشایارشا** فرستاد و او را از قضیه مطلع ساخت. بواسطه این قبیل اعمال افتخار بزرگ خود را لکه دار نمود.

وقعه دیگر از وقایع این دوره مهمه در سیسیل واقع شد.

اهالی کارتاژ قوای مهمی برای حمله به سیسیل و ضربت وارد آوردن بر یونان تهیه دیدند و شاید دیپلوماسی پارس هم در این کار عامل بوده باطناً ایشان را باین عمل ترغیب کرده باشد.

مهاجمه کارتاژیان بر
سیسیل سال ۴۸۰
قبل از میلاد

خلاصه بعد از اینکه سواران و عراده های آنها بواسطه طوفان تلف شده و از دست رفت به پانورم^۱ رسیدند. سردار ایشان که **هامیلکار**^۲ نام داشت از آن بندر کنار ساحل را گرفته به **هیمرا**^۳ که منظور نظر او بود رفت و آنجا را محاصره نمود. **ژئون** چهار سیراکوس بعجله بمدد **ترون**^۴ پادشاه **هیمرا** آمد و پنجاه هزار پیاده و پنجهزار سوار همراه آورد. کارتاژیان سواران سیراکوس را با خود بغلط متحد فرض کردند و در مقابل ایشان بدفاع پرداختند، باین واسطه اردوی بحری آنها تخریب و **هامیلکار** مقتول شد. پس از آن **ژئون** بر کارتاژیهای دل شکسته حمله برد و آنها مقاومتی ننموده تماماً کشته یا دستگیر شدند و جنگ **هیمرا** هم یکی از جنگ های قطعی یونانیها محسوب گردید.

جنگهای مردونیه
برده سوم یعنی برده آخر کشمش طولانی دلیرانه بین لشکریشمار
آسیا و یونانیهای شجاع وطن پرست بلند شد. **خشایارشا** هنگامیکه
در تسالی توقف داشت زبده قشون خود را که بواسطه آن ایرانیان بلند همت میخواستند

۱- Panormus ۲- Hamilcar ۳- Himera ۴- Theron

یونان را بر مستملکات شاهنشاه اضافه کنند به **مردونیه** سپرد. بنابراین سردار نامبرده از مزاحمت دستجات بی لجام ویرنه از زحمت شخص شاه و درباریان او مستخلص شد، چه اینها قوه و قدرت حربی را اضافه نمیکردند ولی نگاهداری و خواربار رسانیدن بایشان بر اشکال کار میافزود، گذشته از اینکه تقریباً مسلم شده است که هر وقت دربار در اعمال نظامی مداخله نماید البته مصیبت و بدبختی نتیجه آن میشود.

مردونیه در امر یونانیها مجرب شده بود و قبل از اینکه حرکتی بکند بدو از هاتف های مختلف استشاره نمود، بعلاوه بتوسط **اسکندر** پادشاه مقدونیه با آتنیان بنای مذاکرات را گذاشت و تکلیف شرافتمندانه اتحاد با شاهنشاه را بایشان نمود، اسپارثیان چون این امر را دانستند سفرا بنزد آتنیان فرستادند و عهد و پیمان کردند و با اینکه دولت اسپارت تا آنوقت شرکت مهمی در کار نکرده بود و آتنیان صدمات کلی خورده بودند مع هذا تعهد سفرا را قبول کردند و در جواب شاهنشاه گفتند تا خورشید در مدار آسمانی خود باقی است ما با **خشیایارشا** متحد نخواهیم شد. **مردونیه** چون دید آتنیان از سایر یونانیها جدا نمیشوند از تسالی متوجه جنوب شد و مجدداً ده ماه بعد از نوبت اول آتن را اشغال نمود و آتنیان دست تنها مانده و متحدین مددی بایشان نرسانیدند، خانواده های خود را به سلامیس فرستادند و در آنجا محفوظ ماندند، در این موقع باز **مردونیه** با آتنیان و همچنین مردم ارگیوس^۱ داخل مذاکره شد اما ثمری نبخشید، از آنطرف اسپارثیان باستحکام تنگه کروت میپرداختند و عقل علیل ایشان وافی نبود باینکه لزوم شرکت در عمل را احساس نمایند و در حقیقت در تقاعد خود بقدری مداومت نمودند که نزدیک بود پیمان حوصله و طاقت آتنیان لبریز شود، بالاخره بعد از وفات **کلمنومبروتوس**^۲ و **جولوس پوزانیاس**^۳ بنای فعالیت را گذاشتند و لشکر پلویونسی مأمور بحرکت شد و معجلاً بطرف شمال بملاقات دشمن شتافت. **مردونیه** آنچه از آتن باقی مانده بود خراب کرده به **بئوتیه**^۴ رفت که در آنجا از متحدینی که داشت باو کمک شده بعلاوه برای حرکات و گردش سواران نیز مناسب تر از دشت پرتالال آتیک بود. لشکر یونان

۱- Argives ۲- Cleombrotus ۳- Pousanias ۴- Boeotia

که سوار نبودند دنبال رفتند و ابتدا در دامنه های کوه کی ته رن^۱ قرار گرفتند چه در آنجا کمتر از جلگه در معرض حملات سواران پارسی بودند.

مردو نیه تمام سواران خود را در تحت ماسیس تیوس^۲ برای خسته کردن یونانیها فرستاد و آنها بشیوه ایرانیها حملات متوالیه برده تلفات زیاد وارد آوردند و بالاخره اسب ماسیس تیوس مجروح شده او را بزمین انداخت. یونانیها فوراً شتافته سردار افتاده را بقتل رسانیدند و هر چند سواران پارسی برای ذر بردن نعش او حمله بسیار شدید بردند لیکن موفق نشدند و با تلفات زبار با کمال افسردگی سردوی خود مراجعت نمودند.

لشیر یونان از این پیشرفت خود مغرور شده و از جهت فراوانی تهیه آب نیز اطمینان پیدا کرده از تحت حفاظت تلال در آمده موضعی اختیار کردند که یسار آن بر یکی از شعب رود آسپ^۳ تکیه داشت و یمین وی نزدیک چشمه گارگافی بود و اصل رود

جنگ پلاته در سال
۴۷۹ قبل از
میلاد

آسپ بین یونانیها و ایرانیها کشیده میشد. در این حال سواران ایرانی بهتر میتوانند کار کنند و موقع جدید یونانیها دو معبری را که خطوط ارتباطیه آنها ما بین آن دو معبر واقع میشد حفظ نمیکرد و بنابر این يك قافله مرکب از پانصد حیوان بارکش با رانندگان و شاید همراهان آنها گرفتار پارسها شده قطعه قطعه شدند.

مردو نیه میل داشت يك جنگ قطعی کار را تمام کند و شاید که علت اشتیاق او با تمام کار تنگی خوار بار بوده باشد نقشه او این بود که سواران خویش را بکار انداخته یونانیها را بدست و پا بیندازد و تا اندازه هم موفق شد. سوارانش که تیر انداز بودند و نمیتوانستند از نزدیک محاربه کنند بواسطه انداختن تیر و زوین لشکریان یونانی را خسته نمودند، چشمه گارگافی را که مشرب تمام قشون یونان بود خراب و پر کردند و این مطالب را که هرودوت نقلی میکند دلالت دارد بر اینکه اوضاع برای پارسها خیلی مساعد بوده است. یونانیها مقام تعرضی را رها نموده مصمم شدند شبانه عقب نشسته موقع

۱- Kithaeron ۲- Masistius ۳- Asopus

بهتری نزدیک پلاته اختیار نمایند و این امر مشکل ترین اعمال جنگی بود و بخوشی صورت نگرفت باین معنی که یکی از سرداران اسپارتی چندین ساعت از عقب نشینی امتناع ورزید و قلب لشکر که از دستجات کوچک تشکیل شده بود از جناحین جدا شد و بنابراین چون روز برآمد قسمت های عمده قشون اسپارتی و آتنی بقدری از هم فاصله داشتند که نمیتوانستند بیکدیگر معاونت نمایند و اسپارتهای بدشمن نزدیکتر بودند و سایر متحدین بهیچوجه دیده نمیشدند.



۲۷ سرباز سنگین اسلحه یونانی و پارسی حامل پرچم که افشاده است . از يك كاسهٔ نقره درموزهٔ لور (اقباس از بهاشی دور (Doures))

مردونه بقاءده باید فتح را مسلم دانسته باشد زیرا که تقریباً دویست هزارتن

ایرانی و پنجاه هزار تن یونانی داشت و در برابر او بیش از صد هزار تن یونانی نبود و آنها هم لااقل سه دسته منقسم شده و یکدیگر نمیتوانستند مدد نمایند پس بشوق تمام سواران را بحمله نسبت باسپارتیان واداشت و سپاهیان جاوید را هم دنبال ایشان انداخت. اسپارتیان که ساعت را نحس میدانستند تیرباران دشمن را تحمل کرده دست دریاوردند تا موقعیکه معلوم شد نحوست گذشته است آنگاه با دشمن دست به گریبان شدند.

پارسی ها شجاعت فوق العاده ظاهر نمودند اما حربه و اسلحه شان کافی نبود و تمام مساعی که بکاربردند بیفائده ماند و عاقبت مردونه رشید هم که بر سپاه جاوید فرماندهی میکرد کشته شد و هزاران از سپاهیان مزبور نیز در اطراف جنازه او بقتل رسیدند. کشته شدن سردار که غالباً در محاربات آسیائی اسباب پریشانی لشکر میشود در این موقع نیز همین اثر را بخشید و قشون پارس با اغتشاش تمام باردوی خود متحصن شده ضمناً آتنیان که بمدد اسپارتیان میآمدند گرفتار لشکریان یونانی مردونه شدند لیکن این جماعت با استثنای بیوتی ها در امر محاربه اهتمامی ظاهر نمودند و چون آنها عقب کشیدند آتنها برای یورش باردوی ایرانی پیش رفتند بواسطه اینکه آنها مهندسين یونان محبوب میشدند و اسپارتي ها منتظر ورود ایشان بودند.

کشتاری که در اردوی ایران واقع شد فوق العاده بوده آسیائی های دل باخته چندان مقاومتی نکردند و از قراریکه هرودوت نقل کرده فقط سه هزار نفر از ایشان جان بدر بردند، لیکن تصدیق میکنید که یکدستهٔ چهل هزار نفری بسرداری ارته باز که مخالف نظریات مردونه بود و عقیده داشت که باید صبر کرد و با تائی پیش رفت با نظم و ترتیب کامل عقب نشینی کردند و با یونانیها بهیچوجه طرف نشدند، از این گذشته گمان نمیرود که پیادگان یونانی توانسته باشند قوه مهم سواره پارسی را گرفتار کنند. خلاصه شجاعت اسپارتيها فبروزی یونان را قطاعی و کامل ساخت. لشکریان یونانی در میدان وسیع و اوضاع غیر مساعد گرفتار شده و فقط دو دسته از سه دسته حاضر بودند، آنها هم یکدیگر نمیتوانستند قوه برسانند. معینا با وجود کثرت عدد طرف

۱ - باید در نظر داشت که در تعداد قشون از دو طرف مبالغه شده است (مؤلف).

مقابل و نواقصی که در کار خودشان بود نظام و اسلحه یونانی اسباب نصرت و ظفر کامل ایشان گردید.

مقارن وقوع آن محاربه مهم و شاید در همان روز ناوهای پارسی که در مقابل سائس توقف داشتند گرفتار یونانیها شده منهدم گردیدند. پارسیها برای اینکه با فاتحین سالامیس روبرو نشوند ناوهای خود را بدماغه میکال که در اصل خشکی واقع است کشیدند و در آنجا شصت هزار نفر از سپاهیان آنها را تقویت میکردند و مکان مستحکمی داشتند. اما دلاوران یونانی دست از شکار خود برنمیداشتند و دشمن را بساحل تعاقب کرده يك فتح درخشان دیگر نیز نمودند و تمام ناوها را آتش زدند. این ضربت آخری تسلط پارس را بر یونانیهای جزائر درهم شکست. طغیان زیانه کشید و مانند شعله ای منتشر شد. آتنیها که صاحب اختیاری دریا را دارا شده بودند طاغیان را مدد کردند تا اینکه یونانیهای اروپا و جزائر همه آزاد شدند و قادر گردیدند که به برادران آسیائی خود برای تحصیل آزادی کمک نمایند.

جنگ میکال در سال
۴۷۹ قبل از
میلاد

واقعه ای که در این جنگ حیرت انگیز خاتم عمل بود تسخیر سسئس^۱ است که چون در جانب اروپائی تنگه داردانل واقع بود برای شاهنشاه محل خوبی بجهت پیاده کردن قشون محسوب میشد. چون رئیس اسپارتنی ها لزوم و اهمیت تسخیر این محل را می فهمید با دستجات خود بولایت خویش مراجعت نمود و تسخیر آن قلعه مهم فقط با هتمام و پافشاری آتنیها واقع شد. پادگان پارس فرار کردند لیکن آنها را تعقیب نموده گرفتار ساختند و تسخیر سسئس جنگ بزرگ را ختم کرد و بنابراین آخرین واقعه آن رستاخیز بزرگ محسوب میشود.

تسخیر سسئس سال
۴۷۸ قبل از
میلاد

این محاربات عظیمه که قوم آریائی بزرگ آسیائی با ابناء نوع دور نتایج آخرین عمل اقتاده اروپائی خود نمودند قابل این هست که تجدید نظری در

۱- Sestos

آن بنمائیم. اول مسئله ای که باید در نظر بگیریم اینست که یونانیها بچه سبب غالب شدند. گذشته از خصائل تعجب انگیزی که آنها داشتند یکی از مزایای ایشان این بود که در اراضی ناهمواری جنگ میگردید که بآن مانوس و آشنا بودند و با تربیت و هیئت ایشان مناسبت داشت. در صورتیکه پارسیان معتاد بدشتهای وسیع و هموار آسیا بودند که در آنجا قشون پیاده هرگاه در تحت تقویت سواران نباشد البته در مقابل دشمن سواره عاجز میشود. علاوه بر این تفاوت اسلحه کمال مدخلیت را داشت. یونانیها تربیت شده بودند باینکه حربۀ سنگین را بهسولت حمل کنند و بکار برند، در حالیکه ایرانیها چندان اهمیتی در امر اسلحه نکرده و کمت لشکر را بیش از کیفیت اهمیت داده بودند. بالاخره هرچند لشکر پارسی کاملاً در تحت تربیت و اداره صحیح بود لیکن دوری یونان از مرکز و منشأ اصلی ایرانیها برای یونانیها خیلی مفید و مؤثر واقع شد. اهمیت جنگی این محاربات را ممکن است مبالغه کرده باشند زیرا که هرگاه خشایارشا فتح هم میشد ولایت دوری را چون یونان نمیتوانست زمان درازی نگاه بدارد و این عقده گرندی صحیح است که «نجات یونان بواسطه وقوع این جنگ بود نه نتیجه آن.»

بعبارت دیگر بواسطه مهاجمه پارسها و یونان بغض و عداوتی در یونانیها تولید شد که تمدن یونان را مانع گردید از اینکه در تحت نفوذ مشرق زمین رفته و مستحیل گردد. بسیاری از نویسندگان تصور کرده اند که دولت پارس بواسطه طرد شدن پارسها از یونان بحال انحطاط افتاد و شکی نیست که باقی ماندگان قشون کبیر با کفاف کشور براکنده شدند و داستان شکست پارس را منتشر نموده اند.

لیکن می بینیم بعد از این جنگ نیز مدت ۱۵۰ سال دولت پارس در عرصه دنیا یکه تازاست، این امر را دلیل میگیریم بر اینکه دوران پارسها بسر نرسیده و در حقیقت یونان که منقسم به دول کوچک بود و غالباً باهم مناقشه داشتند بعد از فتوحات مارائن و سالامیس و بلانه نیز مرد میدان و صاحب اختیارات آسیا محسوب نمیشد. بردن این گوی از آن میدان موقوف بود باینکه مقدونه طلوع کند و در یونان تقدم و تسلط یابد و جهانگیر بزرگی بظهور آورد که شاید بتوان او را بزرگترین هنرمند جنگی عالم

محسوب داشت. و قبل از اینکه این دلاور بمیدان آید یونانیها فقط در حاشیه آسیای صغیر کار میکردند و سکنه درونی باز مطیع اوامر والی سارد بودند.

اما اگر نویسندگان تاریخ یونان در قوت و اهمیت ضربت وارده بر ایران بواسطه دفع شدن از یونان مبالغه کرده اند شکی نیست در اینکه فتوحات یونانیها برای یونان و تمدن جدید اهمیت فوق العاده داشته است. **کوروش** بعد از مغلوب شدن **کروزوس** با کمال آسانی یونانیهای سواحل آسیای صغیر و جزائر مجاور آنرا منقاد نمود، **داریوش** پس از جنگ با سکاها (طوایف سیت) قشونی فرستاده حدود یونان شمالی را نیز در تحت اطاعت او در آورده بود. پس از آن چون لشکرکشی بزرگ شروع شد اکثر یونانیهای شمال و مرکز یونان سر تسلیم پیش آوردند و فقط دلاوران آتیک و پلوپونس باقی ماندند. اگرچه در پلوپونس هم مردم آرگوس طرفدار پارس بودند. آتیک نیز زیر پای دشمن اقتاد و شهر آتن دو مرتبه گرفتار خرابی شد. در این حال فتوحات یونانیها يك مرتبه یونان و تقریباً تمام مستعمرات اروپائی و آسیائی او را مستخلص نمود. جزائر و بسیاری از بلاد آسیائی نیز آزاد شدند، در حقیقت بواسطه ضعف نفس **خشايارشا** که در بقیه سلطنت خالی از اقتدار خود بهیچوجه اهمتامی در امر یونان ننمود آنها از حال تدافع خارج شده مقام تعرض اختیار کردند و اینحال را تا وقتیکه **اسکندر** پایتخت ایران را آتش زد و صاحب اختیار آسیا شد ادامه دادند. اما از این گذشته اگر نظر بکلیه عالم کنیم باید بگوئیم و قایع ماراتن و سالامیس و پلاته نه تنها غلبه یونان بلکه فیروزی نوع بشر و پیشرفت يك آمال و مقصود^۱ عالی تری بوده است و حتی امروز هم

۱- روح قضیه اینست که مردمان اروپا از حیث تمدن خودشان رامدیون یونان میدانند چه علوم و ادبیات و صنایع یونانی بود که بروم رفت و از آنجا باروپا سرایت کرد معلوم است که با این مقدمه اروپائیها حسباتی رقیق نسبت بیونانیهای قدیم میپورند و اکثر عقیده دارند که اگر ایرانیها در این جنگ ها بهره مند میشدند اساس تمدن یونانی و بالتبعه رومی و اروپائی متزلزل میگشت. تعجب در این است که **نلد** که عالم آلمانی هم دارای همین عقیده است ولی باید دانست که دولت های آسیائی برخلاف دول اروپا هیچوقت متعرض تمدن ملت مغلوب و عوائد و رسوم آنها نبوده اند و صفحات تاریخ هم گواه بر این مدعا است (بقیه در صفحه بعد)

دفع پارسیها از یونان

نمیتوانیم کاملاً تقدیر کنیم که مرهونیت ما نسبت بآن دلاوران جسور که اعمال و محاربات ایشان نسبت بگذشتگان و آیندگان خودشان کم نظیر بوده بچه اندازه است .

(تمه پاورقی صفحه ۲۷۹)

چنانکه **ماسپرو** دانشمند برک فرانسوی در این خصوص میگوید اگر ایرانیها بهره‌مند میشدند تمدن یونانی از میان نهیرفت زیرا این تمدن در تحت سلطه خارجی هم برتری خود را حفظ مینمود. نقل از ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران (مترجم) .



شکل عقاب هخامنشی
(اقتباس از يك نشان بزرگ طلا در موزه بریتانیایی)

فصل هجدهم

احوال دولت پارس بعد از طرد شدن از یونان

در ایام اخشورش (این امور واقع شد)، این همان اخشورش است
که از هند تا حبش بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت میکرد.

«کتاب استر توراۃ باب اول آیه اول»

برای این دوره مأخذ موثق ما هرودوت است و چون کتاب
معتبر او بواقعه تسخیر سیس تس ختم میشود. تاملاتی تاریخ ایران
برای ما تا يك اندازه مجمل بود زیرا که هر چند در نوشته‌جات
توسیدید^۱ از وقایع مهمه راجعه بایران اشارتی هست لیکن

خشیارشا بعد از
مراجعت از
یونان

تفصیل داده نشده است. باری خشیارشا بعد از عقب نشینی و هن آور خود زیاده از
یکسال در سارد توقف نمود و ظاهراً برای لشکرکشی جدیدی که یونان را مقهور کند طرح
میريخت لیکن نتیجه ای از او ظاهر نشد، ضمناً پادشاه شهوت پرست عاشق زوجه برادر
خود ماسیسیس^۲ شد اما چون آن زن با او موافقت نکرد مهر خود را بر دختر او
انداخت و برای رسیدن بمقصود نامشروع خویش سعی شد که آن دختر را بزوجیت
پسر خود داریوش در آورد. ملکه آمستریس^۳ را حسد بجنبش آمد و مادر دختر

۱- Thucydides. ۲- Masistes. ۳- Amestris.

احوال دولت پارس بعد از طرد شدن از یونان

را به جنگ آورده او را تحت شکنجه و آزار قرار داد و ناقص کرد و این عمل بیرحمانه ماسیس تس را که در باخت بود و ادار بطغیان نمود لیکن گرفتار شد و بقتل رسید. پس از آن خشایارشا از سارد بشوش آمد و مدت چندین سال دیگر خبری از او نداریم.

همینکه شاهنشاه بمرکز دولت خود باز گشت حملات یونانیان

در نظر ایرانیان البته خالی از اهمیت می نمود و یونانیها هم چون

ناخت و تارهای یونانیها
در آسیای صغیر و جنگ

از مرکز خود فاصله زیاد داشتند نمی توانستند بقلب دشمن

اوریمدن ، ۴۶۶
پیش از میلاد

ضربتی وارد آورند؛ از آنطرف مداومت در محاربات برای آن کمال

اهمیت را داشت ، بواسطه اتحاد دلس^۱ که بموجب آن آتن قوای متحدین را تشکیل

و اداره میکرد نیروی دریائی درست شده و در سال ۴۶۶ قبل از میلاد پس از دوازده

سال محاربات دائمی مساعی یونان در تحت پیشوائی حیات بخش سیمن پسر میلشیاد^۲

منتهی بیک فتح باشکوهی در اوریمدن واقع در خلیج پامفیلیه^۳ گردید و در آنجا یونانیان

مانند واقعه میکال قشون پیاده کرده و یکدمسته از لشکریان پارسی را که متحصن بودند

مغلوب ساختند و کشتی های ایشان را هم منهدم نمودند . این فتح مکمل شد باینکه

هشتاد فروند کشتی یا ناو فینیقی که بمدد پارسیها میآمدند نیز گرفتار گردیدند و میتوان

قبول کرد که بحر پیمایان آسیائی بعد از این خسارت های فاحش هیچوقت با نیروی

دریائی یونانی راضی بمقابله نمی شدند مگر اینکه از حیث جمعیت و برتری قوه اطمینان

کامل حاصل مینمودند .

ظاهراً این است که بی کفایتی و فساد اخلاق خشایارشا مکافات

خود را همراه آورد و بعد از بیست سال سلطنت مصیبت آور

قتل خشایارشا ،
۴۶۶ قبل از میلاد

بدست ارتابانوس^۴ (اردوان) رئیس پاسپانان خود

بقتل رسید .

خشایارشا را چنانکه سابقاً گفته ایم عموماً با اخشورش مذکور

خصال خشایارشا

در توراته تطبیق میکنند و چندان نمیتوان از او خوب گفت و با

۱. Delos . ۲. Miltiades . ۳- Pamphylia . ۴- Artabanus .

تعریف کرد چه وقتی که سلطنت رسید مقتدر ترین دولتی را که تا آن زمان در دنیا دیده شده بود دارا بود، علاوه لشکری عظیم و وسایل و قوای بی نهایتی در دسترس داشت و با وجود این میراث با شکوه همینکه در دریا يك لطمه‌ای از یونانیها خورد ترسید و بجای اینکه جنگ را مداومت دهد تالکۀ مغلوبیت را از خود محو کند از یونان آشفته بآسیا فرار کرد و آنجا بقیۀ سلطنت خود را بعیاشی و هوسرانی بسر برده زمام امور را بخواجه سرایان واگذار نمود.

بنا بر روایتی که محتمل الصدق است رئیس خواجه سرایان با

جلوس ارتاکسركس
اول (اردشیر دراز
دست) در ۴۶۵
قبل از میلاد

آرتابانوس همدست بوده و قاتل بعد از قتل ارباب خود

ارتاکسركس را که آن زمان طفلی بیش نبود برانگیخته

برادر بزرگش داریوش را متهم بقتل نموده و حکم اعدام او را

گرفته فوراً مجری داشت. باری ارتاکسركس اول (یعنی اردشیر) که در تاریخ معروف

به دراز دست^۱ میباشد با این وضع شیرانه بر تخت جلوس نمود و مدت هفت ماه در

حقیقت اردوان سلطنت میکرد حتی اینکه در بعضی تواریخ اسم او هم جزء سلاطین

مذکور شده لیکن دوران او کوتاه بود باین معنی که بقتل ولینعمت و ولینعمت زاده خود

قناعت نکرده در صدد قتل پادشاه جوان نیز برآمد لیکن در این مورد موفق نشد بلکه

خود را بر سر اینکار گذاشت و انتقام گیرنده او مگابیز^۲ نام داشت و او مقدر بود در مدت

سلطنت طولانی اردشیر اول نقش مهمی را بازی کند.

با وجود این حوادث داخلی، کشور ایران انقلابی پیدا نکرد و

برادر بزرگتر پادشاه جوان در باختر یعنی یکی از ولایات دور

طغیان هیستاسپ (ویشناسپ)
در سال ۴۶۲ قبل از
میلاد

دست پرچم خود سری برافراشت. سپاهیان دولتی بر او حمله

بردند و اردشیر شخصاً برایشان فرماندهی نمود و در دو محاربه

۱- نلد که دراز دست را کنایه از بسط ید و قدرت دانسته ولی آنچه قرین بقیاس معلوم میشود این است که

آن بغراب بدنی مربوط میباشد و گواه بر این معنی شرحی است در یشت ۱۷ (یت یشت) ذکر شده که آن

بدینقرار است. تو نیزی ای زودشت و تو خوب آفریده ای سپنتمان با پاهای خوب بازوان بلند، بتن توفیر

داده شده (و) بروان تو سعادت جاودانی (مؤلف).
۲- Megabyzus.

برادر را در حدود سال ۴۶۲ قبل از میلاد مغلوب نمود و شکست های مزبور یقیناً کار او را خراب و جمعیتش را پیریشان کرد زیرا که از آن بعد اسمی از او برده نمیشود، سابقاً مذکور داشتیم که بعد از طغیان آخری مصر باز شاهزادگان

شورش مصر ۴۶۰ تا ۴۵۴ قبل از میلاد

آن کشور از قدرت محروم نگردیدند و بنابراین وقتیکه ولایت لیبیا در تحت امارت ایناروس پسر پسامتیک بنای عسبان را گذاشت آن شاهزاده توانست قوای مهمی فراهم کند و ناحیه

دلتا طرفدار او شد. اما در دره نیل که پادگان پارسی تمام مواضع مهمه را در دست داشتند تعرضی نکردند و آنچه میتوان حدس زد این است که هخامنش که سمت نیابت سلطنت داشت بواسطهٔ معاونتی که آنتیان بمصریان نمودند نتوانست این فتنه را بخواباند. در این موقع آتن بمتمتهای عظمت خود رسیده بود و یک بنای مهمی برسم یادگار که برای قسمتی از اهالی شهر برپا شده هنوز موجود میباشد و آن اسامی ۱۶۸ تن از دلاوران آتنی را در بر دارد که تمام آنها در جنگ ۴۵۹ پیش از میلاد کشته شده اند و این سال همان سالی است که کشتی های یونانی بمصر رفته و دلاوران مزبور در قبرس، مصر، فینیقیه، هالیس (در شبه جزیرهٔ آرگو)،^۱ از نه^۲ و مگارا^۳ بقتل رسیده اند. باز جنگ دریائی دیگری هم که جنگ سکریفالیا^۴ میباشد در همان سال واقع شد و یقیناً قومی که تاریخش دارای یک چنین یادداشت شرافتمندانه ای باشد خیلی کم است.

در این موقع آنتیان دوست فروند کشتی تیری روم بمصر روانه کردند و آن دارای یک قوهٔ بزرگی بود که هم در خشکی میتواست جنگ کند و هم در دریا. متحدین در پایرمیس^۵ واقع در دلتا با سپاه پارس روبرو شدند و نتیجه این شد که هخامنش بقتل رسید و لشکریانش هلاک شدند. در این ضمن یکدسته از آنتیان اتفاقاً بناوهای فینیقی برخوردارند و پنجاه فروند از آنها را غرق یا گرفتار نمودند. پس از این فتوحات آنتیان مغرور شده به ممفیس حمله بردند و بزودی آنها را مسخر ساختند، اما پارسها قلعهٔ آن شهر را که معروف بحصار سفید بود نگهداشتند و مهاجمین را دفع نمودند و آنها مجبور

۱- Argive. ۲- Aegina. ۳- Megara. ۴- Kekryphalea. ۵- Papremis.

شدند از روی قاعده بمحاصره قلعه پردازند.

در سال بعد یعنی سال ۴۵۶ قبل از میلاد لشکری ایرانی بعده سیصد هزار تن پشتیبانی سیصد فروند ناوفینیقی تحت ریاست وفرمان ^۱مگابیز^۱ که سردار قابل بود بمیدان آمدند، متحدین از محاصره دژ سفید دست برداشته بمقابله دشمن پرداختند، لیکن مصریان چنانکه اکثر اوقات در میدان جنگ مغلوب شده اند در این موقع نیز شکست خوردند ومدعی سلطنت یعنی ایناوس مجروح و گرفتار شد. دستجات یونانی عقب نشسته بجزیره پروسوپیس^۲ که نزدیک بود پناهنده شدند ومدت یکسال ونیم که ابتدای آن از اول ۴۵۵ قبل از میلاد بود در برابر حملات پارسیها پایداری نمودند.

در این احوال لشکریان ایرانی مشغول برگرداندن آب یکی از شعبه های نیل شدند. يك روز یونانیان ناوهای خود را در خشکی دیده و از ناچاری آنها را آتش زدند و در موقع حمله ایرانیها بیشترشان بقتل رسیدند. مابقی که نزدیک بشش هزار تن بودند با شرائط آبرومندی تسلیم شدند و برای اینکه قرارداد بتصدیق شاهنشاه برسد آن جماعت را بشوش بردند. در این میانه پنجاه فروند کشتی و ناو یونانی بموقع بكمك متحدین خود آمده در یکی از دهانه های نیل وارد و گرفتار فینیقیان شدند و بتلافی شکست های سابق نصف آن کشتی ها را غرق کردند.

مغلوبیت یونانیها شورش مصر را خاتمه داد، لیکن جماعتی از میهن پرستان مصر بیاتلاقتها پناه برده در زد و خورد ولی نامنظم باقی ماندند و یکی از بازماندگان خانواده آمازیس را که آمیرته نام داشت بسلطنت برداشتند. خلاصه چون از نظر نظامی باین جنگ بنگریم معلوم میشود که جمعیت های عظیم یونانی هم بالضرورة در مقابل ایرانیها فاتح وغالب نبوده اند، اگر اردشیر اول مردی با عزم بود باز مستعمرات آسیائی یونان در تحت تبعیت ایران میرفت و استقلال یونان مسلماً متزلزل میگردد.

صلح کالیاس سال ۴۴۹ قبل از میلاد تقریباً
بعد از ضربت شدیدی که در مصر بقدرت آتن وارد آمد پارسیها قصد تجدید تسخیر قبرس نمودند. آتنیان نیز در صدد مخالفت

۱- Megabyzus- ۲- Prosopis.

احوال دولت پارس بعد از طرد شدن از یونان

برآمدند و در سال ۴۴۹ قبل از میلاد بعد از آنکه يك قرارداد صحیحی برای مدت پنج سال با اسپارته‌ها بستند، سیمئون را که سردار کل متحدین بود با دویس فروند کشتی فرستادند، اما آن سردار قابل قیل از آنکه بشرفت حسابی بکند در گذشت و ناوها طاهراً بواسطه کمی آذوقه و خواربار مجبور شدند دست از محاصره کی‌تمون که در قبرس واقع



۲۸- قبه سپر نقره در موره در سایانی

(اقتباس از «دعای سیحون»)

نقش بالا صفحه نقره است که طاهراً پیه سپر بوده است و آن بواسطه سه ورقه نارنگی از روی نقش برجسته نشانده شده و گلیجی است در وسط که بواسطه پنج سوراخ بسته شده است. دور صفحه يك حاشه زحره دار نقش شده و در اطراف صفحه سه نفر سوار لشکار خرگوش، گورن و عرال مشغولند.

بود بردارند. چون از مقابل سالامس که در همان جریه بود میگذشتند گرفتار سبند

فروند ناو فینیقی شدند که مشغول پیاده کردن قشون بودند و مانند دفعات پیش یونانیها کشتی های جنگی دشمن را شکست داده یکصد فروند از آنها را گرفتار کردند و مابقی را غرق نمودند و در خشکی هم بر سپاهیان طرف مقابل غالب آمدند.

آنتیان این پیشرفت بزرگ را مغتنم دانستند؛ برای اینکه با شاهنشاه صلح کنند پس **کالیاس**^۱ که از رجال سیاسی مهم بود بشوش رفت و قراردادى بسته شد که بموجب آن **اردشیر اول** استقلال تمام یونانیهای که جزو اتحاد دلوس بودند تصدیق نمود و قبول کرد که کشتیهای جنگی در دریاهاى یونان سیر ندهد و فقط کشتی بازرگانی حرکت کند؛ از آن طرف یونانی ها هم در نوبه خود صرفنظر کردند از اینکه بقیه یونانیها را از تحت اطاعت ایران در آورند. آنچه بر ایشان خیلی ناگوار بود این بود که دعاوى خود را بر جزیره قبرس نیز اسقاط نمودند.^۲ در انعقاد این قرارداد صلح، یونانیها حزم و احتیاط بخرج دادند؛ چه برای حفظ اقتدار آتن مجبور بودند از سکنه آتیک همواره لشکر بگیرند و جمعیت آن ناحیه در شرف انهدام بود. از این گذشته جزیره قبرس از آتیک دور و به فینیقیه نزدیک بود و کشمکش برای آن جزیره مناسب نداشت. بواسطه مصالحه آتن از خطر تعرض ایران محفوظ شد تا وقتی که قوه تعرض آن دولت محو و این خطر بکلی مرتفع گردید.

اگر نظری بادوار و ازمینه افکننده بجای ایران اسپانیا را که از

بعضی جهات طبیعی با آن مشابهت دارد بگذاریم و انگلستان را

بجای یونان قرار دهیم می بینیم دولت مقتدری که شامل ممالك

عديده پر نعمت اروپا بود و ثروت دنیای جدید را نیز بخود جلب

مینمود بر کشوری که نسبتاً بهمان حقارت یونان بود، هر چند جمعیت زبادتر داشت حمله

مقایسه ایران و یونان
با اسپانیا و
انگلستان

۱- Callias.

۲- هلم (۲-ص ۱۷۶) انعقاد چنین پیمان صلحی را انکار نموده است و دلائل چندی هم برای آن اقامه میکند و ممکن است بگوئیم عهد صلحی که رسمیت داشته باشد بسته نشده است مگر اینکه حکمی را که متضمن این مواد بود شاه مهر کرده و بدان وسیله آبروی خود را حفظ نموده است (هولف).

برد. در این موقع نیز مانند دوره قدیم قدرت فوق العاده دولت معظم در دربار بواسطه شجاعت و مهارت دریائی اجداد ما درهم شکسته شد. اگرچه مانند جنگ با ایران بعد از انهدام کشتی های اسپانیا معروف به ارمادای^۱ کبیر جنگهای بسیار دیگر نیز واقع شد و نتایج مختلف بخشید، بالاخره حال مدافعه بدل بحال تعرض گردید و ملوانان انگلیسی در سال ۱۵۸۸ میلادی مانند آنتیان بعد از واقعه سالامیس برای حمله وور شدن بدشمنان خود با وجود زیادی عده طرف مقابل حاضر بودند.

گزارشها و حالات مگابیز نسبت بایران در زمان یکی از بی طعیان مگابیز کفایت ترین سلاطین آن کشور معلومات زیادی بدست میدهد. سردار مزبور برای تسلیم بقبه قوای یونانی در مصر شرائط آبرومندانه ای قرارداد و عهد کرده بود قصد جان ایناروس را ننماید، اما ملکه امستریس در کار بود و مدت پنج سال دائماً مزاحمت میکرد، تا آنکه بخونخواهی هخامنش، ایناروس بدار کشیده شد و قریب پنجاه نفر یونانی را هم سر بر بندند که آن زن دبو سبرت را راضی نمایند. این فقره در نظر مگابیز بی آبرویی و وهن بزرگی بود. بنابراین برق طعیان بر افراشت و دو دسته فشون را که بمدافعه او روانه کردند پی در پی مغلوب کرد. بنابراین از سر تقصیرش گذشتند و باز در دربار پذیرفته شد. پس بمنشارکت در شکار شیر دعوتش نمودند و در آن هنگام او بین شاه با شکارس واقع شده و بواسطه این بی ادبی محکوم بقتل گردید ولی مجازات او را تخفیف دادند و بسواحل خلیج تبعیدش نمودند. مدت پنج سال در آن نواحی خشک بسر برد و بهانه مرض برص را بیش کشیده و بایران مراجعت کرد. کسی در صدد مخالفت او بر نیامد و عاقبت باز تقصیرش عفو شده نزد شهنشاه آمد و جزء مستشاران مؤتمن شاهنشاه بود و عمری طولانی کرد.

اردشیر با وجود بی کفایتی و نفوذ بد مادرش چندین سال باآشای سلطنت کرد. در این دوره آنتیان با اسپارتیان برای حفظ وجود خود در جنگ وجدال بودند و نمیتوانستند بنقاط دور

دوره افشاش، سال ۴۴۵ قبل از میلاد

۱- Armada.

نظر بیاندازند. چون در سال ۴۲۵ اردشیر وفات کرد پسرش خشایارشا دوم جانشین وی شد. لیکن او بزودی در حال مستی بدست برادرش سغدیانس بقتل رسید. سغدیانس



۲۹ - کاخ داریوش

(دیولافوا، منابع قدیم ایران)

نیز بنوبه خود مورد حمله اخس گرید و او پسر دیگر اردشیر و شه هر پریزانیس دختر اردشیر بود. امرای ایرانی دوری بقیق اخس جمع شدند و اگر چه با سغدیانس گفتگو

احوال دولت پارس بعد از طرد شدن از یونان

کرده بودند که اورا در سلطنت شریک کنند لیکن بطور خدعه با او رفتار کرده و بطریق آن روز ایران اورا در خاکستر خفه کردند .

اُخس پس از هلاک برادر بنام داریوش دوم بسلطنت رسید .

پادشاهی داریوش نئوس مستشاران معتبر او پریزاتیس و سه نفر از خواجه سرایان
۴۴۲ - ۴۰۴ قبل
از میلاد

بودند بنابراین عجیب نیست که در دوره او طغیان ها و سرکشی های زباد واقع شده باشد . اولین طغیانی که واقع شد از طرف برادرش آرسیس بود و آرتی فیوس پسر مگابیز نیز با و ملحق گردید و بمدد مزدوران یونانی دوبت فاتح شد . اینوقت اخلاق یونانیها ازطلای وافر پادشاه بزرگ فاسد شده از آن بعد بهتر بن حربۀ ایران پول بود . عاصیان از روی سفاهت بعهد و بیمان اعتماد کرده تسلیم شدند . لیکن آنوقت دیگر در ایران سیاستمدارها قیدی بییمان خود نداشتند و لذا آنها نیز مانند سفدیانیوس بواسطۀ خاکستر خفه شدند . معهذا یکنفر بیرق طغیان و خودسری برافراشت و او پی سوتیس والی لیدییه بود . لیکن مزدوران یونانی او در مقابل زر مسکوک داریوش بایرداری نکرده از او سر بیچیدند و او نیز مجبور بتسلیم و دارای سر نوشت سابر طاغیان گردید . چون گرفتاری او بحسن تدبیر تیمسافرن واقع شد این شخص بجای او استاندار لیدییه گردید و چندین سال هنرمندی خود را در تدابیر و دسایس بکار برد ، بطوری که با یونانیها در سیاست امور یونان نفوذ نام و تمامی پیدا کرد .

در این موقع بود که لشکرکشی آنتیان بسیسیل مانند لشکرکشی

کارتازیان در موقع جنگ سالامیس و پلاته نتیجه وخیم بخشید .

تیمسافرن که مردی هوشیار بود فوراً بخيال استفاده افتاد و

با اسپارت عهدی بست که دو دولتین ابران و اسپارت با آتن

بمحاربه بپردازند . بنا براین ترتیب سابق که دو دولت معتبر یونانی اختلافات داخلی

۱ - چون مادر شاه زن غیر عقدی بود بدینجهت او را نئوس میگفتند که بمعنی حرامزاده است

(مؤلف) .

خود را کنار می‌گذاشتند و برای مقابله با ایران متفق میشدند ازین رفته ترتیب دیگری مشاهده میشود که اسپارت و بعدها آتن و رتب با ایران متحد میشوند که با رقیبان داخلی مجادله کنند. تیسافرن نقش خود را با کمال لیاقت و زبردستی بازی کرد باین معنی که در معاونت بمتحد خود باندازه ای کوشش نمیکرد که حقیقتاً یکی از طرفین غلبه کلی بر دیگری یافته موازنه قوا بهم بخورد. باین واسطه نفوذ ایران را بسیار بسط داده و آن را بدون مخارج و زحمت زیاد در آسیای صغیر محکم نمود. اما ضعف قوه حریه یارس نیز از این زمان شروع میشود یعنی راحت طلبی پادشاه و آسایش و خوشگذرانی طولانی باریسیها را از قوت و قدرت انداخت بطوریکه غالباً از یونان بآنطور مزدور داخل قشون خود میکردند و فرماندهان یونانی را در خشکی و دریا دخالت کلی در کار میدادند و همین قهره برای ایرانیان نتایج وخیم بخشید.

فساد دربار پارس و انحراف آن از رویه مرضیه کوروش و
 داسان تری نهم
 داریوش اول در زمان سلطنت داریوش دوم که پادشاه بیقابلیت بود بواسطه داستان تری نهم^۱ بخوبی ظاهر میشود. این شخص داماد شاهنشاه بود ولی عاشق ناخواهری خود که رگسانه نام داشت شده در صدد توطئه و دسیسه برضد پدرزن خود برآمد تا از دست زوجه خویش آزاد شود. همدستان او برای اینکه او را از انجام امر مطمئن کنند همه قسم خوردند که آمستریس را در کیسه کرده شمشیرهای خود را در کیسه فرو برند. اما این دسیسه بیسرفت نکرد و تری نهم بقتل رسید و پریزات یا پروشات بهانه برای اجرای بیرحمی و قساوت قلب خود پیدا کرده اول رگسانه را قطعه قطعه نمود، آنگاه تمام منسوبان تری نهم را که از جمله مادر و خواهر او بودند زند بگور کرد. این بود وضع دربار پارس در دوره یک پادشاه فاسد.



دوسیگلی نقره متعلق به صیدا

روی سکه زورق جنگی ترسیم شده و پشت آن تصویر پادشاه بزرگ است که در ارابه قرار دارد و یکنفر هم همراه اوست

فصل نوزدهم انحطاط دولت پارس

(کوروش کوچک) باقرار و اعتراف تمام اشخاصی که با او مراده داشتند از تمام پارسیهائی که بعد از کوروش قدیم (کوروش بزرگ) بدینا آمدند بیش از همه قلب شاهی داشت و بیش از همه لایق سلطنت بود. گزنفون

کوروش کوچک
هیچیک از جنگهای آسیا باندازه لشکرکشی کوروش کوچک محل توجه واقع نشده و غلبت عمده آن هم هنر نمائی های قشون یونانی بود که در تحت اختیار آن شاهزاده و فرمان کزنفون خدمت میکرد، لیکن مردانگی و کفایت و کاردانی آن حادثه جوی بزرگ که با بیهنری و تن پروری سلاطین آنوقت ایران ضدیت تامه ظاهر میسازد خیلی محل نظر است و اثر آن برای خواننده تاریخ بمنزله نسیم خنکی است که بمسافری در منطقه حاره بوزد.

کوروش کوچک پسر دویم داریوش بود، چه پسر اول ارساس (ارشک) نام داشت که بعد هابنام ارتاکسرس دویم (اردشیر دوم) بسلطنت رسید. تولد ارشک در زمانی واقع شده که پدرش والی هیرکانیا بود و هنگامیکه کوروش بدینا آمد پدر بر تخت سلطنت جاداشت. بعلاوه کوروش محبوب مادرش بود و بواسطه نفوذ او نایب السلطنه آسیای صغیر شده دارای اختیارات تامه بود و تقریباً مستقل محسوب میشد و معلوم بود

که در ایام غیبت او از دربار، مادرش برای رسیدن او به سلطنت کار خواهد کرد. این فرمانفرمای جوان از بدو امر مصمم بود که موقع خود را روابط کوروش با اسپارت مستحکم سازد و مزایای مهمه سپاهیان یونانی را درک کرده عازم بود بر اینکه از موقع خود استفاده نموده لشکر جراری جمع آوری و مرتب کند. پس از آنکه اوضاع را بخوبی تحت مطالعه آورد بر این عقیده شد که اتحاد با اسپارت برای مقاصد او مفیدتر تواند بود تا با دولت بحری مانند آتن. بنابراین با اسپارتیان بنای خصوصیت را گذاشت و برئیس زیرک ایشان موسوم به ^۱لیزاندرا^۱ مدد مالی رسانید چنانکه قادر بر غلبه در جنگ مهم اگوس^۲ پوتامی در سال ۴۰۵ قبل از میلاد گردید. ^۳تیسافرن^۳ که موقعش ضعیف شده و دانسته بود که کوروش در صدد طغیان است شاهنشاه را بموقع از این قضیه آگاه کرد و بنابراین آن جوان جاه طلب بشوش احضار شد که رفتار خویش را معلوم سازد، لیکن چون بشوش رسید پدرش در سال ۴۰۴ قبل از میلاد درگذشت.

با وجود نفوذ پریرزاتیس^۴ ارساسس یا ارشاک وارث تاج و تخت سلطنت شد و بعنوان اردشیر دوم ملقب به من مون یعنی تیزهوش بر تخت جلوس کرد و در پاسارگاد^۵ تاجگذاری نمود. از قرار مذکور کوروش مصمم بود برادر را در موقع تشریفات تاجگذاری در معبد بقتل رساند، لیکن تیسافرن مطلع شده برادر بدینیت را گرفتار کرد. پادشاه در حال غضب فوراً حکم بقتل او داد، لیکن مادرشان بازوهای خود را سپر او کرده و بالاخره معافیت او را حاصل نمود. اردشیر از نادانی نجابت و بزرگواری ایرانی را ظاهر ساخته برادر جاه طلب را اجازه داد که با سبای صغیر مراجعت نماید، چنانکه مترقب بود او در آنجا بنای تهیه محاربه برای تحصیل تخت و تاج را گذاشت. سردار

جلوس اردشیر من مون
(تیزهوش) ۴۰۴ قبل
از میلاد

۱- Lysander ۲- Aegospotami

۳- رجوع شود به شرح زندگانی اردشیر بقلم پلوتارک^۶ که در آنجا شرح جالب توحی در اینخصوص ذکر شده است (مؤلف).

یونانی **کوروش** که **کلنار کوس** نام داشت و از اهالی اسپارت و مردی با عزم و مجرب بود بسرعت لشکر عظیمی از مزدوران یونانی فراهم ساخت. **کوروش** از اسپارت نیز استمداد کرد، اگر چه آن دولت معاونت آشکار ننمود لیکن هفتصد تن از سپاهیان خود را بخدمت او گماشت. بالاخره سپاه **کوروش** از سیزده هزار یونانی و یکصد هزار آسیائی مرکب گردید و در سال ۴۰۱ قبل از میلاد آن حادثه جوی بزرگ از مرکز خود بغزم تسخیر آسیا حرکت کرد.

کوروش همینکه از سارد راه افتاد و برای اینکه مقصود خود را
 لشکر کشی کوروش
 بابل
 از همه کس غیر از مستشاران خود پنهان دارد چنین وانمود کرد
 که قصد مطیع ساختن قوم بی‌سی‌دیان را دارد. لهذا از فریگیه
 یا می‌سیه^۱ عبور کرده در بین راه با اپیاکس^۲ زوجه^۳ سی‌ین نه‌زیس ملاقات نمود و او
 مبلغ گزافی پول بوی داد. پس نیم دایره^۴ و سبعی بیموده بدر بندهای معروف سلیسی
 رفت، که بنا بقول **کز نفون** « بسیار صعب و ناهموار بود و اگر کسی در صدد ممانعت
 بر می‌آمد البته عبور از آن در بندها غیر ممکن میشد. »^۵ چون باین نقطه رسید قلل جبال
 را گرفته بودند، لیکن سی‌ین نه‌زیس ورود لشکریان **منون**^۶ سردار تسالی **کوروش**
 را بهانه قرارداد شباه لشکریان خود را از آنجا برداشت و سپاه **کوروش** بدون زد و
 خورد به طرسوس رسید.

در این موقع **کوروش** از جهت لشکریان یونانی خود گرفتار مشکلات گردید.
کز نفون که بعدها در همین لشکر کشی اهمیت کلی پیدا کرده نقل میکند که آنها از بیش
 رفتن امتناع داشتند و بروی **کلنار کوس** رئیس خود نیز ایستادند تا بالاخره خواهی
 نخواهی بتطمع ازدیاد موجب و جبره راضی شدند بدش بروند. **کوروش** اینوقت

۱- Mysia ۲- Epyaxa

۳- به «ابابسیز» ترجمه ویلر ۲۰۱، ۲۱ رجوع کنید. در کتاب **داوید فریزر** موسوم به
 «The short cut to India» صفحه ۷۱ این «در بندها» بطور وضوح شرح داده شده است (مؤلف).

۴ - Menon

چنین عنوان کرد که منظور نظرش در هم شکستن قشون آبرو کوماس^۱ والی سوریه می باشد و چنین تصور میرفت که ساتراپ نامبرده از عبور نهر فرات ممانعت نماید، پس بسرعت از در بند های سوریه که بمنزله ترموپیل آسیا بود عبور کرده همواره با سفاین ارتباط خود را محفوظ داشت و مهیا بود که هر وقت قوه دفاعیه ظاهر شود پشت سر او لشکر پیاده کند. اما آبرو کوماس قصد ممانعت برادرشاهنشاه را نکرد و او از خاک حاصلخیز سوریه عبور نموده به تاپسا کوس که کنار نهر فرات است رسید. آنجا او مطلع گردید که آبرو کوماس آنچه کشتی بوده آتش زده و عقب رفته است.

در تاپسا کوس یونانیان بالاخره ملتفت شدند که با شاهنشاه طرفیت پیدا کرده اند بدون اینکه امید عقب نشینی هم از میدان جنگ داشته باشند و باز اینجا هم اختلافات سخت در پیش آمد و سپاهیان از سر کرده خود که ایشانرا اغفال کرده رنجیده خاطر گردیدند. لیکن مجدداً آنها را تطمیع کرده اضافه مواجب دادند و راضی کردند. آنها فقط بعشق پول مہیای تحمل مخاطرات شدند، کوروش هم بجهت حصول مقصود همه نوع خسارتی را متحمل گردید.

اتفاقاً در آن موقع آب فرات بسیار کم و نازل بود، بطوریکه مهاجمین توانستند از آب عبور کنند و بسرعت پیش روند، آنها روزی بیست میل راه پیمودند و در هیچ جا از دشمن آثاری ندیده و نشنیدند. از قراریکه گزنفون نقل کرده مقصود از این عجله و شتاب این بود که بشاهنشاه مجال داده نشود که تمام قوای خود را فراهم کند.

چون بولایت حاصلخیز بابل رسیدند بعضی سواران سبک اسلحه

دیدند، اما چون حرکتشان را بطرف جنوب ادامه دادند اثری

جنگ کوناسا
۴۰۱ قبل از میلاد

از قشون ایران ظاهر نشد. پس از آنکه سه روز بطورصف جنگی

پیش رفتند بظاهر مخبرین کوروش خبر صحیحی باو نرسانیدند و بنا بر این کوروش معتقد شد که اردشیر بابل را ترک گفته و باراضی مرتفعه ایران رفته است. اما این اشتباه بود چه روز چهارم ناگهان سواری در رسید و خبر داد که لشکر بزرگ شاهنشاه

۱ - Abrocomas

در ظرف چند ساعت ظاهر خواهد شد. بنابراین اطلاع کوروش مجال پیدا کرد که صفوف جنگ را ترتیب دهد. سپاهیان یونانی را تحت فرمان کئثار کوس در طرف راست یعنی بجانب فرات جاداد و خود بر طبق عادت تغییر ناپذیر پارسیان در میانه جا گرفته و ششصد نفر سوار سنگین اسلحه را حافظ خود قرارداد و جزء عمده سواران را در چپ و در تحت فرمان آریائوس وادار نمود.

لشکر جرار اردشیر که ظاهراً قریب بک کرور بود بر کوروش احاطه داشت، لیکن او دانست که هرگاه قلب دشمن را که شاهنشاه در آن جاداد بشکند مقصود حاصل میشود بنا براین به کئثار کوس امر داد که یونانیها را متوجه قلب دشمن نماید. کئثار کوس بوظیفه خود عمل نمود و محملاً جواب داد که مراقب خواهم بود که آنچه باید بشود انجام پذیرد، اما از ترس اینکه هر دو جناحش خالی شود از نزدیکی فرات دور رفت.

شروع بجنگ باین طریق شد که یونانیها بطرف عرادههای مسلح که در مقابل آنها بود و از آن انظارات زیاد داشتند حمله بردند. نتیجه آن فوق العاده بود، چه رانده ها و تمام صف رو بر گردانیده فرار کردند و یونانیها دوسه میل آنها را تعاقب نمودند. کوروش شکست چپ لشکر ایران را ملاحظه کرد اما دانست که ناقلب شکسته نشده نتیجه قطعی نخواهد بود و چون سردار قابلی بود تهور و شتاب بخود راه نداده صبر کرد تا قلب لشکر ایران آهنگ بشت سریونانیها نمودند. آنگاه حرکت ششصد تن سواران شجاع خود را بجانب شش هزار تن کادوسیای شاهنشاه متوجه نموده سرکرده قوه طرف مقابل را بدست خود هلاک کرد و معرکه گرم شده و راه کوروش بمحلی که اردشیر در آن جا داشت باز گردید. کوروش در جوش جنگ و شدت غضب و عداوت فریاد کرد دشمن را میبینم، س نیزه گرفته بسینه برادر کوبید، چنانکه جوشن او را سوراخ کرده ویرا از اسب غلطابند و صاحب اختیاری آسیا باید در پیش نظرش مجسم شده باشد. لیکن با گهان زوبینی نزدیک چشم او فرو رفت و در آن هنگامه بهلاکت رسید. اردشیر زخم خفیفی برداشته بود، چون خبر قتل برادر را شنید بطرف قشون آسیائی حمله برد و آنها چون دانستند که

کوروش کشته شده بطرف شمال عقب رفتند.

تیسافرن در منتهای چپ صف پارسی بود و بر یونانیهایی که اسلحه سبك داشتند حمله برد. اما تلفاتی وارد نیاورد، باردوگاه ایشان نیز مهاجمه کرد لیکن دفع شد. درین ضمن **کل آرخ** چون شنید اردوگاهش در خطر است از تعاقب برگشت نمود و برای احتراز از خطر که مبادا این قوه از بهلو حمله کند پشت یونانیان را برو دخانه داده ثانیاً حمله برد. پارسیها یاد از شجاعت اجداد خود نکرده و جبن بخرج دادند و از مقابله بایونانیها تن زدند. بنابراین یونانیان بعد از تعاقب دشمن جبان خود با فیروزی باردو مراجعت نمودند. هرچند در واقع جنگ بمغلوبیت ختم شده و علت عمده آنهم سوء فرماندهی **کلنار کوس** بوده است.

این واقعه معروف بجنگ کونا کسا میباشد و نتیجه آن فوق العاده بود زیرا که یونانیها اینوقت دانستند که میتوانند (از اینوقت) سپاه پارس را مانند گله گوسفند درپیش خود برانند. اگرچه تا چندین سال درصدد استفاده از این مزیت و برتری خود برنیامدند لیکن معین است که **اسکندر** کبیر اساس خیالات خود را از تجربه بروی این واقعه اخذ نموده است^۱. اما باید دانست برای ایران کشته شدن **کوروش** جوان بد بختی بزرگی بود، چه آن جوانمرد بواسطه لیاقت و مردانگی و تجربه ای که داشت شاهنشاه کاملی میشد که ممکن بود دولت ایران را بمقامیکه در زمان **کوروش** کبیر و **داروش** اول داشت برگرداند و یقین است که روح تازه بایران بخشیده و با معرفتی که باحوال یونانیها داشت میتوانست دول یونان را بیکدیگر مشغول کند البته بمحو استقلال یونان موفّق میشد، لیکن مشیت خداوند دیگر بوده است.

بازگشت ده هزار نفری کمتر واقعه از وقایع تاریخ مانند بازگشت ده هزار نفری مورد اعجاب و تحسین است. صبح روز بعد از جنگ یونانیها در صدد

۱- از همین جا باید تصدیق نمود که این جنگ برای دولت هخامنشی بسیار مضر و زیان آور بود زیرا آن بقول یکی از نویسندگان معاصر نشان داد که سپاه بزرگ ایران فاقد اهمیت جنگی است و این باعث جرأت و حسارت یونانیان شده نتایج میثومی درآتیه بارآورد و بنا براین عمل **کوروش** دست بایران حنایت و خیانتی بزرگ بود (مترجم).

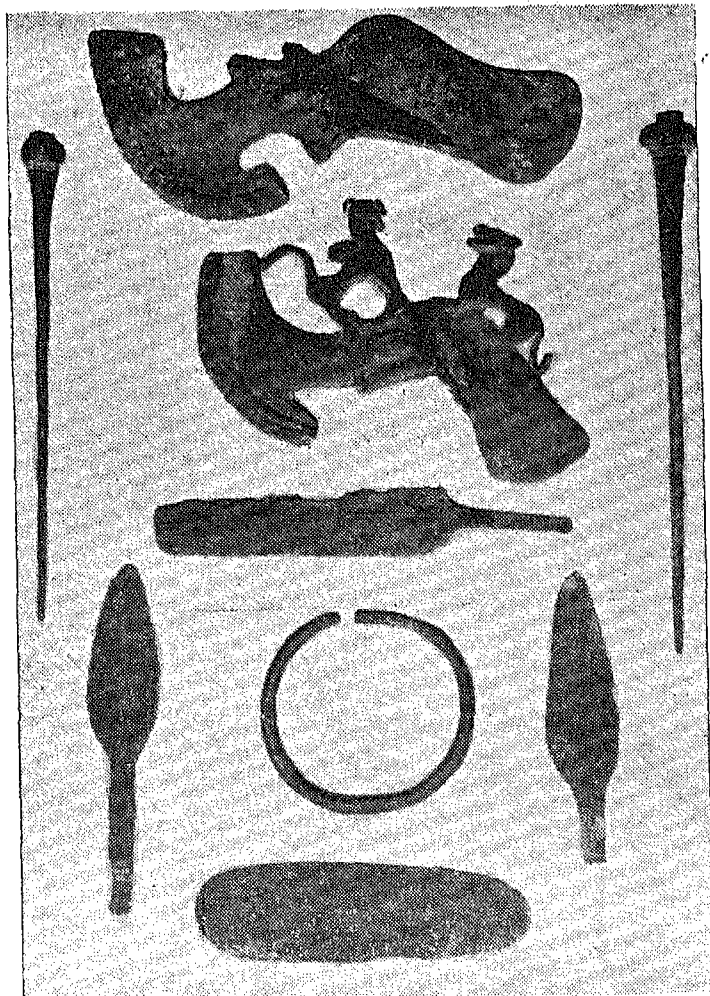
حرکت برای اتصال به **کوروش** بودند که خبردار شدند **کوروش** کشته شده و لشکریان او گریخته اند. **کلئارکوس** یا **کل آرخی** ترلزول خاطر بخود راه نداده تکلیف سلطنت را به **آریه ئوس**^۱ نمودند لیکن مشارالیه بعنوان اینکه امرای پارسی زیر بار نخواهند رفت مقتضی ندانست این تکلیف را قبول کند.

بعد از آن منادی از طرف **تیسافرن** ندا کرد که یونانیها اسلحه خود را تسلیم کنند و برای اینکه تریبی در باره ایشان داده شود در حضرت شاهنشاهی حضور یابند. یونانیان از این عنوان متغیر شدند، لیکن چون در اوضاع حاضر خود مشاوره کردند و از امتناع **آریه ئوس** مستحضر شدند پیشروی را خلاف مصلحت دانسته شبانه شروع بعقب نشینی کردند و بنقطه ای رسیدند که روز قبل از جنگ آنجا بودند و در آنجا بسپاهیان **آریه ئوس** ملحق شدند، پس بمشاوره پرداخته و سردار ایرانی معلوم نمود که حاجت خواربار موجب آنست که در مراجعت از راهی که برای آمدن بهموده اند صرف نظر نمایند و راه طولانی تری بطرف شمال اختیار کنند. او اظهار کرد که هرگاه دوسه روز در حرکت شتاب نمایند از خطر مجاورت شاهنشاه که لشکر بزرگ او ناچار باید آهسته حرکت کند آسوده خواهند شد و با سپاه کم هم آن پادشاه جرأت نخواهد کرد بر ایشان حمله نماید.

بنابر این صبح روز بعد قوای متحده بطرف شمال حرکت کردند و عجب اینکه بقشون شاهنشاه برخوردند. یارسیها بیش از یونانیان متوحش شدند لیکن آنها هم تمام شب را در ترلزول خاطر بودند. روز بعد با **تیسافرن** بمذاکره متارکه جنگ پرداختند، بعد از مباحثات زیاد قرار بر این شد که یونانیها را اجازه بدهند که بدون مزاحمت بمیهن خود مراجعه نمایند. بالاخره آنها حرکت نمودند و **آریه ئوس** هم با پادشاه مصلحه نموده باتفاق قوای **تیسافرن** با یونان همراه شدند تا بدجله رسیدند و ازدجله بوسیله پل که مرکب از ۳۷ کشتی بود گذشتند.

چون چهار منزل دیگر طی نمودند به آپیس که محل آن بخوبی معلوم است آمده

و از آنجا به زاب صغیر رسیدند. در این نقطه تیسافرن کلنثار کوس (کل آرخ) و سایر سرکردگان را فریفته بملاقاتی دعوت نمود و از راه خدعه آنان را گرفتار و دستگیر کرد. این بلیه



۳۰ - تصویر سرتبرهای مفرغی و غیره از خیمان در شرح اشیاء فوق
رجوع شود به صفحه ۲۴۵

عظمی هم یونانیها را بتسلیم و تمکین نیاورد؛ در صورتیکه مصیبتی از آن بالاتر نبوده و هر جماعت دیگری البته برای تسلیم حاضر میشدند. خلاصه رئیس دسته اسپارتی را فرمانده خود

قراردادند و گزلقون را هم معاوت او معین کردند و باز راه افتاده بنای حرکت را گذاشتند درحالیکه لشکریان ایرانی خصومت خود را ظاهر نموده بودند. بهر حال این جمعیت کم از بلاد قدیمه آشور عبور کردند و تیسافرن چندین بار بمزاحمت ایشان پرداخت ولی حملات اضعف بود و چندان از روی حدت و حرارت واقع نمیشد و در هر مورد لشکرناش برای احتراز از زد و خورد با یونانیها عقب می نشستند و از آنها فاصله میگرفتند.

بالاخره از دست لشکریان ابران خلاص شدند لیکن در کوههای کردوک یا کرد و در اراضی مرتفعه ارمنستان صدمانی بش از پیش دیدند. اگرچه یونانیها چون در محاربه در نیه و ماهور بد طولائی داشتند حملات ایلات وحشی کوهستانی را بخوبی دفع میکردند و خواربار هم تحصیل مینمودند. لیکن مشکلات و موانع طبیعی از قبیل برف و سرمای شدید زیاد بود و کم بودن تلفات ایشان هم برفه تحمل و طاقت آنها و هم بر مهارت و زبردستی گزلقون دلالت دارد. باری از طرف مغرب دریچه وان پیش رفته و از رشته کوه آسبای صغیر عبور نمودند. بالاخره سعادت یاری کرد و بجائی رسیدند که در با نمایان شد و پس از انجام کاری که هیچوقت فوق آن واقع نشده بود به ترابزوس که امروز طرابوزان خوانده میشود وارد شدید.

از وقتبکه من طرابوزان را برای دفعه اول دیدم تابحال زیاده از بیست سال است لیکن فراهموش نمیکم اهترازی را که برای من دست داد هنگامیکه آن معبر را از دور بمن نشان دادند که یونانیها از آجا دریا را دبدد فرباد شادی برآوردند. همچنین وقتبکه کامپوس^۱ را ساحت کردم که اردوگاه آن دلاوران بوده است در وقتبکه بعد از صدمات بی یانان و شجاعت و رشادت درخشان باسراحت برداختند.

تسبجه طبعی مغلوبیت کوروش کوچک ابن بود که اتحاد ایران با اسپارت بواسطه معاوتی که بمدعی سلطنت نموده بود بهم خورد ولی اسپارت بعد از تجربه ای که بواسطه واقعه کوناکسا حاصل شده در

ایران و یونان بعد از
واقعه کوناکسا

صد اعتذار از شاه بر نیامد. بلکه قشون ده هزار نفری را وادار کرد باینکه یونانیهای آسیا را در مقابل **تیسافرن** و **فارنا باز**^۱ ساتراپ‌های ایرانی محافظت نمایند. این دو نفر همچنان بایکدیگر رقابت داشتند که هر یک حاضر بودند برای اینکه حریف را از میدان در کنند هر نوع مخارجی را برای مساعدت یونانیان تحمل نمایند. باز معلوم شد پول ایران در مزاج یونان کمال تأثیر را باید داشته باشد. حقیقتاً بنظر می‌آید که نه فقط مستعمرات یونان بلکه کلیه آسیای صغیر در آنوقت میتوانستند از تحت حکومت ایران بیرون آیند اما طلاهای ایران کار خود را کرد و **آگز یلاس**^۲ که در محاربات کمال هنرمندی را ظاهر ساخت و در کنار رود پاکتول فتح نمایانی کرد که آن باعث شد **تیسافرن** بقتل رسد به یونان احضار شد. برای اینکه اتحادی را که بین تب و آرگس و کرت و آتن بر ضد اسپارت منعقد شده بهم بزند. اتحاد مذکور نتیجه سیاست ایران و بیول ایران^۳ تشکیل یافته بود. در این موقع نوبت بآتن رسید که با ایران همدست شود و کنن^۴ که بعد از واقعه آگس پتامی^۵ بقبرس فرار کرده و بتوسط **فارنا باز** بخدمت پادشاه ایران در آمده بود نیروی در بائی اسپارتی را در کنیدوس در سال ۳۹۴ قبل از میلاد در هم شکست و باین جهت بطور غیر مستقیم سبب تجدید تسلط آتن در دریا گردید. در نتیجه این غلبه بکنسته کشتی ایرانی بفرماندهی **فارنا باز** و دریاسالار آتنی او بغارت و خرابی کرانه های پلوپونس پرداخت. دیوارهای طویل آتن در تحت حمایت او و بوسیله پول ایران دوباره ساخته شد و تغییر کلی اوضاع از اینجا ظاهر میشود که شهر تب که چندی پیش اعداء او آتن بود در این موقع با سایر دول یونانی بآتن مساعدت نمود.

باین طریق نائب السلطنه ایرانی بحسن تدبیر یعنی بر انگیزختن دول ضعیف یونان بر ضد اسپارت باز میزان تعادل را در یونان برقرار کرد و حیثیات دولت پارس بواسطه نمایش قدرت دریائی

مصالحة انالسیداس

سال ۴۸۷ قبل

از میلاد

۱- Pharnabazus ۲- Agesilaus

۳- آگز یلاس در حین حرکت حرف فسیگی زد و گفت مرا با هزار تن تیراندار از آسیا بیرون میکنند و آن اشاره است به دارک که در آن بطوریکه در بالای فصل ۱۶ دیده میشود صورت تیر اندازی منقوش است.

۴- Conon ۵- Aegospotami

(مؤلف)

شاهنشاه در دریای پلویونس اعاده شد. چه تا آنوقت ناوگان پارسی داخل آن آبها نشده بودند. بالاخره اسپارت تقاضای صلح نمود و مذاکرات تا چندین سال طول کشید و تا يك اندازه علت آن اظهار مناعت از طرف ایران بود. عاقبت پس از آنکه سفیر اسپارت که **انتالسیداس** نام داشت مدتی در شوش متوقف بود بالاخره مصالحه واقع شده ولی نه باین طریق که عهدنامه بسته شود بلکه بموجب فرمائی از شاهنشاه که مقرر فرمود تمام خاک آسیای صغیر و جزائر قبرس و کلازومن^۱ متعلق بدولت ایران است، لیکن ایالات یونان مستقل میباشند، باستثنای لم^۲ نس، ایمبروس و ایسکیروس که متعلق به آتن خواهند بود. این مصالحه که طرف قبول دول مهمه یونان واقع شد برای ایران خیلی نافع بود چه متصرفات سابقه او را اعاده میکرد و مداخله یونان را در آئینه نسبت باسیای صغیر ممنوع میداشت. حاصل اینکه معاهده کالیاس^۳ امضاء گردید و براعتبارات شاهنشاه بسی افزوده گشت و از زحمت دائمی محافظت آسیای صغیر آسوده شد.

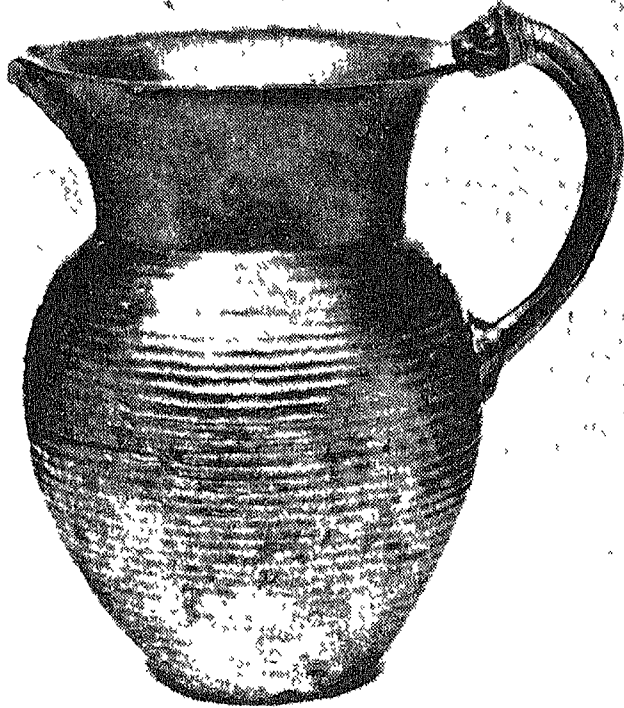
برای یونان این مصالحه بطور کلی موجب خفت بود اما بجهت اسپارت خصوصاً نافع محسوب میشد چه تمام خاک خود را حفظ کرد و در میان دول یونان سمت برتری و مزیت حاصل نمود، تا وقتیکه پیمانۀ ظلم و جور او لبریز شد و در جنگ لوکتر^۴ در ۳۷۱ قبل از میلاد بواسطه مداخله دولت تب بمجازات کامل رسید و امر او بخفت و خواری منتهی گردید.

ضعیف شدن حکومت مرکزی بالطبع بر اوضاع مصر انعکاس
معاربات مصر
بخشید، چه اعقاب سلاطین آن کشور دارای قوه و قدرت بودند و در ۴۰۵ قبل از میلاد **آمیرته**^۴ ثانی که نواده اولی بود در دلتا باز علم طغیان برافراشت و جمع کثیری بهواداری او برخاستند. چون در میان سپاهیان که در جنگ کونا کسا جزء لشکر ایران بوده اند اسامی مصریان بسیار دیده میشود میتوان استنباط کرد که **آمیرته** فقط بر يك قسمت از مصر تسلط یافته لیکن در مدت قلیل شش سال حکومتی که او داشته بطوری سلطنتش حقیقت یافته بود که وقایع نگاران مدارس مذهبی

۱- Clazomene ۲- Callias ۳- Leuctra ۴- Amyrtaeus

تاریخ ایران

مصر هم اورا جزء دفتر اسامی فراغه ثبت کرده اند . چون در گذشت قوورت^۱ نیامی
(یونانیها اورا نه فهریت^۲ گفته اند) بنام خانوادۀ مندسیان تأسیس سلطنتی نموده کار



۳۱ - يك كوزه زرین هخامنشی در موزه برلینایی
(اقتباس از دفای سیحون) و در شرح آن رجوع شود بفصل ۱۵ .

های اورا تکمیل کرد و بتحصول آزادی مصر موفق شد . این سلسله از روی حسن تدبیر
راه رفتند و بیول و لشکر هر گونه طغیان و فتنه ای را که ممکن بود بروز کند و دولت

۱- Naifaaurut ۲- Nephertites

ایران را مشغول بدارد تأیید می نمودند. با قبرس و کاریه حتی یونان با بعد مسافت عقد اتحاد بستند، ضمناً تدارکات جنگی نیز میدیدند و سرداران یونانی بسیار اجیر کردند، مجرب ترین فرماندهان را جلب نمودند زیرا که مصریان نیز مانند پارسیان ملتفت شده بودند که نظام و مهارت یونانیان از ایشان برتر است.

از اتفاقات نیکو برای مصر این بود که بعد از واقعه کوناکسا و از اثرات آن واقعه اکثر قبایل جنگی آسیای صغیر طغیان کردند. جزیره قبرس نیز زیر فرمان **اواگوراس**^۱ با تقویت یونان و مصر، مرکزی بجهت مخاصمه با ایران گردید و بیک معنی از ضمائم سلطنت مصر محسوب شد. **هاکور** یا **آکور** **ریس**^۲ جانشین **نیفوریتس** در بین ۳۹۰ و ۳۸۶ یکی از حملات ایران را که جزئیاتش بر ما معلوم نیست دفع نموده بود و پس از آن بیول و غله پادشاه قبرس را نیز کمک نمود. آتن هم سپاه مهمی پسرداری **کبر** **ریاس**^۳ که از فرماندهان معتبر بود بآن خاك فرستاد. **اواگوراس** چنان خود را با قوه و قدرت دید که دست اندازی بقطعه اصلی نمود و شهر صور را بتصرف خود درآورد.

اوضاع و احوال روز بروز برای مصر بهبودی مبدافت، لیکن معاهده **انتالیداس** ناگهان وضع را منقلب کرد و اولین صدمه بقبرس وارد آمد یعنی **اردشیر** قوه عظیمی فراهم کرده در مقدمه حمله بمصر بتسخیر آن جزیره مشغول شد. **اواگوراس** مدت ده سال ارتش شاه را مشغول داشت و باین واسطه خدمت بزرگی بمصر کرد و بالاخره با شرایط خوب با **اردشیر** مصالحه نمود. یعنی اجازه گرفت سالامیس را نگاه بدارد و عنوان پادشاهی هم داشته باشد. خلاصه باین واسطه شاهنشاه از پرداختن بمصر فراغت حاصل کرد و مدت سه سال در «عکا» تهیه فراوان دید و آن محل را تکیه گاه خود قرار داد. در این موقع سلطان مصر **نختورهب**^۴ بود و آنچه توانست بواسطه اجیر کردن یونانیان و ساختن قلاع با آن مهارتی که مصریان در این کار همیشه داشتند در جلوگیری از بله ای که در پیش بود کوشش کرد. **کبر** **ریاس** سردار یونانی را بفرماندهی قشون خود اختیار نمود و کلیه دلتا را مبدل بیک اردوگاه محکمی ساخت.

۱- Evagoras ۲- Achorise ۳- Chabrias ۴- Nekhtorheb

در ۳۷۴ قبل از میلاد تدارکات اردشیر تمام و عبارت بود از دویست هزار قشون آسیائی و بیست هزار یونانی و سیصد فرزند ناو. **فارنا باز** بر این هیئت فرمانروائی میکرد. نفوذ شاه چنان قوت یافته بود که یونانیها **کمبریاس** را از خدمت پادشاه مصر بازخواستند و **ایفیکرات**^۱ را که معتبرترین سردار آتنی بود بخدمت ایران در آوردند.

قلاع پلوزیوم بسیار مستحکم و طغیان آب نیل نیز مانع عملیات بود بنابراین پارسیها از حمله بآن ناحیه صرف نظر کردند و بنابراین **ایفیکرات** قشونی در خفیه در دهانه شعبه مندسی رود نیل پیاده نمودند. مصریان از قلعه خود حمله بخارج کردند و چون مراجعت نمودند سپاهیان ایرانی هم بایشان داخل قلعه شدند و بواسطه این اقدام اولین خط دفاع مصریان شکسته شد. اگر بحرف **ایفیکرات** گوش داده و به ممفیس که خالی از پادگان بود حمله برده بودند احتمال کلی داشت که مصر را مسخر میساختند. لیکن **فارنا باز** پیر و از اقدامات خطرناک گریزان بود. بنابراین فعالیتی بخرج نداد و باین واسطه مصریان دوباره تعرض اختیار کردند. **ایفیکرات** رنجیده خاطر شده یونان مراجعت کرد و چون رود نیل شروع بطغیان نمود پارسها عقب نشستند و مصر مستخلص شد.

در این اوقات طایفه کادوسیان عاصی شده بودند و اردشیر بالشکر

لشکر کشی بطرف
کادوسیان

عظیم شخصاً بدفع ایشان پرداخت. لیکن مسکن طایفه نامبرده

ناحیه ای بود که امروز گیلان خوانده میشود و بواسطه جنگلهای

انبوه و جبال صعب و رودهای متعددی که دارد وصول بآن ناحیه بسیار مشکل است. کادوسیان ترتیب جنگ گریز را اختبار کردند و کار خواربار را بر پاریسیها سخت نمودند لیکن میان رؤسای ایشان اختلاف انداختند و کار بمصالحه کشید. لشکر ایران سالماً بازگشت نمود اما کاری از پیش نبرده بود.

با آنکه لشکر کشی ایران بجانب مصر بکلی بیحاصل شد مع هذا

یونانی ها بواسطه رقابت با یکدیگر دو باره در سال ۳۷۲

انتا لسیداس را بشوش فرستادند تا حکم جدیدی از شاه صادر

اواخر ایام سلطنت
اردشیر ممنون

۱- Iphicratis.

نماید که خصومت های موجوده در یونان را خاتمه دهد. در ۳۶۷ قبل از میلاد مردم تب بخدمت شاه رفتند و سال بعد از آن رسولان دیگری بحضور او رسیدند زیرا که هر چند آن شاهنشاه مردی ضعیف بود لیکن یونانیها چنان پست شده بودند که همه او را بحکمت قبول میکردند.

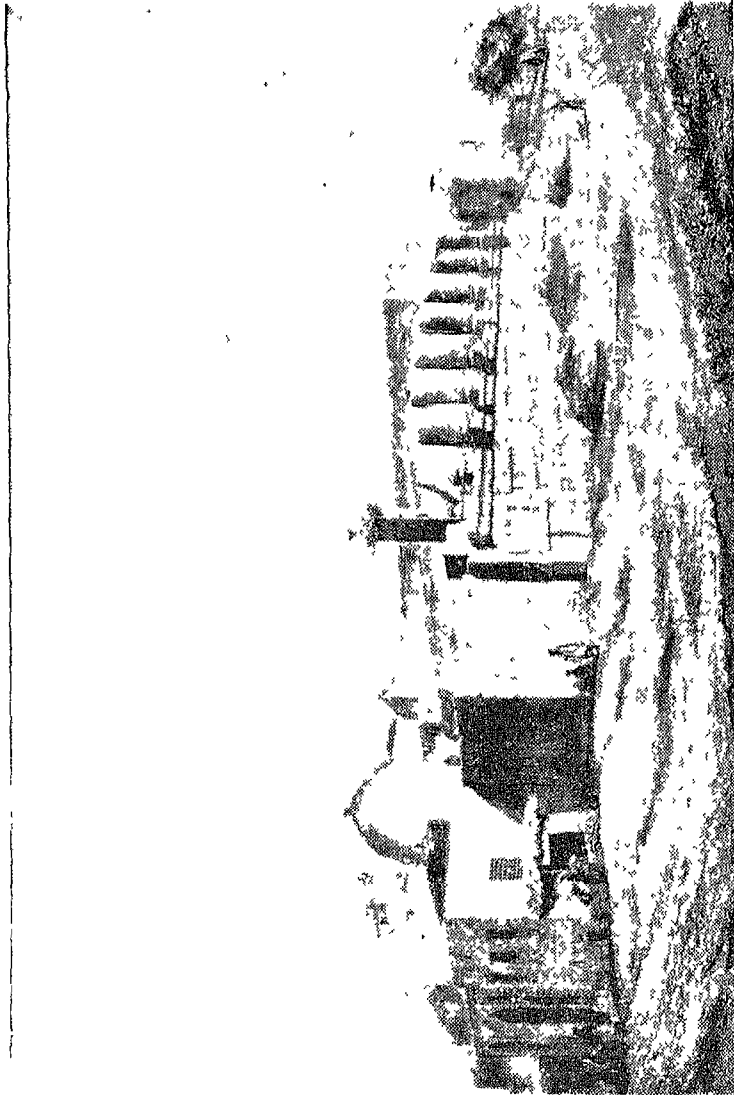
یونانیها اردشیر را خیلی اهمیت میدادند، اما در داخله کشور ایران در اواخر سلطنت او برعکس بود و ساتراپ های ایرانی از ترس اینکه از تقرب درگاه دور شوند یا از هوای جاه طلبی همواره عصبان میکردند. تاخو فرعون جدید مصر این اوضاع منقلب را مغتنم شمرده بسوریه دست اندازی نمود، اما در غاب او انقلابی در داخله مصر واقع شد و افریلاک که ظاهراً با مصر مودتی نداشته باهلاب مدد رساند و تاخو مجبور شد بشوش فرار کند. مدت چندین سال اغتشاشات داخلی کشور مصر را از کار انداخت، بکوقت بنظر میآمد که شراره دولت پارس از هم گسخته لیکن بخت آن کشور هنوز نخواست و اختلافات دشمنان اردشیر که با نیکدیگر جنگ و جدال داشتند و همچنین خاست و رشوه خواری آنان موقع را حفظ نموده مانع خرابی کلی گردید.

اردشیر پس از چهل و شش سال سلطنت در سال ۳۵۸ قبل از میلاد در کبر سن وفات نمود. بنظر میرسد که مردی کرم و ملایم و همیشه برای عفو مقصرین حاضر بود لیکن پریزاتیس که زنی خطرناک بود کاملاً او تسلط داشت و پس از مسموم ساختن زوجه اش مسماه به استاتیرا با آنکه شاه کمال علاقه را بآن زن داشت باز از نفوذ او کاسته نشد.

باید دانست که بواسطه نفوذ این زن ورأی فاسد او بود که سر ضعیف النفس وی دحتر خود آتیس سارا تزویج نمود و این امر بعدها عواقب وخیم طاهر ساخت. از مسائل قابل ذکر اینکه اردشیر برای اناهنا ربه النوع تناسل مجسمه ای ترتیب داد و باین واسطه تغییر یا توسعه ای در کیش ملی پدید آورد که از افکار سامیهای بابل راجع به ربه النوع

تاریخ ایران

طبیعت در آن راه یافته بود. از این مهتر آنکه این پادشاه پرستش میفرمود را تجدید نموده و می بینیم پس از آنکه این رب النوع مدتی در دوره گاتها و کتبه های هخامنشی



۳۲ - خرايه يك معبد اناهيتا در كيشاور
ساختار های عمارت در طرف چپ جدید است .

متر و گمانده تدریجاً ظاهر شده و مقام او از خداوند صلح مبدل بر رب النوع جنگ میشود. بقول مؤلفین منشأ نمونه هر چه میخواهد باشد این رب النوع نیز در خط رسیدن بمقام

عالی مذهب هیترا^۱ بوده است.

شاهنشاه پیر صدها زن در اندرون خود داشته و ظاهراً متجاوز از صد پسر پیدا کرده است لیکن بیشتر آنها قبل از پدر در گذشتند و از آن جمله فقط سه پسر استاتیرا که داریوش و آریاسپ و اخس نام داشتند از زن عقدی و قابل جلوس بر تخت محسوب میشدند. چند سال قبل از وفات شاهنشاه داریوش بولایتعهد معین شد. اما اخس که در دسیسه کاری زهر دست و فرزند لایق پریزاتیسی بود آن پسر را وادار بقتل پدر نمود. باین عنوان که پادشاه در خیال آنست که ولایتعهد را از او سلب نماید. داریوش فریب خورده در صدد اقدام برآمد و امرش مکشوف شده بقتل رسید. برادر دیگر موسوم به آریاسپ را نیز اخس فریب داد باینکه نومتهم بهمدستی داریوش شده‌ای و مانند او نیز بقتل خواهی رسید لهذا آن شاهزاده بدبخت برای اینکه گرفتار این مصیبت نشود بدست خود انتحار نمود. باین دسایس و خیانتها اخس بولایتعهد رسید و آتس نیز باومدد کرد، و اخس وعده ترویج او را داده بود. این مصائب خانوادگی اجل اردشیر را نزدیک ساخت. چون او در گذشت اخس بسلطنت رسید و اردشیر موسوم خوانده شد. در اول سلطنت خود تمام شاهزادگان را بقتل رسانید و حتی گفته اند شاهزاده خانمها را هم باقی نگذاشت.

تخت پادشاه جدید بر پایه‌های استواری قرار نداشت، موفق نشدن پدرش بتسخیر مصر آن کشور را مرکزی برای مخالفت با ایران ساخته بود. هر وقت استانداران یا دولتهای دست نشانده میخواستند خود را از قید تبعیت ابران آزاد کنند از مصر بایشان مدد می‌رسید. بر اخس ظاهر شد که تا مصر را دوباره مسخر نسازد سایر طایفان را

تسخیر صیدا و اقیاد
مصر سال ۳۴۲
قبل از میلاد

۱ - آئین قدیم زردشت صفحه ۱۳۸. کتیبه ای در کاخ اردشیر مهنون در شوش پیدا شده که بشرح زیر است:

با توفیق اهورامزدا، اندهتا و میترا من این کاخ را بنامودم. (مؤلف)

نخواهد توانست بجای خود بنشاند. اقدام اولی که برای این کار کرد بکلی بی ثمر شد و قشون **نکتانبو**^۱ در تحت فرماندهان یونانی قوای ایران را شکست فاحش دادند. هیچوقت مصر باین اندازه قوت نیافته بود حتی قوت قلب و شجاعت سپاهیانش نیز خوب بوده است. در نتیجه این شکست ایران سوریه و آسیای صغیر و قبرس طغیان کردند، بلکه فینیقیان نیز در تحت ریاست **تن نس**^۲ پادشاه صیدا قیام نموده قصر سلطنتی لبنان و انبارهای خواربار را که برای جنگ مصر فراهم شده بود آتش زدند. سردار آنتی **اخص** در قبرس موفق شد اما در آسیای صغیر ساتراپ فریگیه که عصیان کرده بود به تقویت آتن و تب مقاومت نمود؛ **تن نس** در سوریه پیشرفتی کرد که **نکتانبو** را وادار نمود از او تقویت کند و چهار هزار تن از مزدوران یونانی را بمدد او فرستاد.

اما **اخص** مانند پدر مردی ضعیف النفس نبود، مجدداً لشکری عظیم فراهم کرده شخصاً بطرف صیدا رفت. **تن نس** بامید اینکه بواسطه دیوارهای مرتفع و خندق های سه گانه شهر محفوظ خواهد ماند اهل شهر را رها کرد و مزدوران یونانی که از مصر آمده بودند به پول ایران فریفته شدند و اهالی صیدا باین واسطه از مدافعه منصرف گردیدند. نمایندگان ایشان که پانصد نفر بودند بفرمان شاهنشاه خونخوار بقتل رسیدند؛ بقیه مردم هم مصمم شدند خود و خانواده ها و خانه های خویش را بقرباتی بدهند و این تصمیم را اجرا کردند. چون **اخص** وارد شهر شد جز تلی از خاک و مخروبه چیزی ندید و آنرا بمبلغ گزاف بکاوش کنندگان و جویندگان گنج بفروخت؛ بمحض اینکه شهر صیدا مسخر شد **تن نس** هم بقتل رسید و سایر بلاد فینیقیه نیز منقاد شدند.

لشکر ایران که در صیدا چندان معطل نشدند راه قدیم را پیش گرفته بجانب جنوب متوجه گردیدند. چون پیروز یوم رسیدند بواسطه نهرهای مخصوص آب را بر گردانیدند و سدها کشیدند. لیکن مصریان در عقب حصاری که در تحت تهدید بود حصار دیگر برپا نمودند و مانند سابق مهاجمه باریسها پیشرفت نکرد و بنظر میآمد که طغیان آنها لشکر بان ایران را در هم شکند اما یکی از سرداران یونانی که در خدمت ایران بود جسارت بخرج

۱ - Nectancho ۲ - Tennes

داده از یکی از نهرها بالا رفت و پشت سر مصریان را گرفت و چون بر او حمله بردند حملات را دفع نمود. لکنانبو چون دید خطوط ارتباطیه او متزلزل شد بطرف ممفیس عقب کشید. پادگان پلوزیوم و سایر مراکز مهم بعقیده اینکه تنها مانده اند تسلیم شدند بنابراین مصر دوباره در سال ۳۴۲ قبل از میلاد بدست ایران افتاد. اخسی با کمال بیرحمی و ظلم با آن کشور رفتار نمود و سوء تدبیر کامبیس^۱ را پیروی نموده گاو آپیس^۲ را کشت و گوشت او را در ضیافتی به شکرانۀ تسخیر دیوار سفید بمهمانان خورانید. معابد را غارت کرده شهرها را خراب نمود و هزارها از مصریان را بقتل رسانید و پس از آنکه نام پارسى را اینطور اسباب رعب و وحشت نمود به بابل مراجعت کرد.

مظفر و منصور شدن پارسیان در جنگ مصر موجب امنیت و آرامش قسمت غربی کشور شد، آرتاباز که چندین سال در حال طغیان بوده به مقدونیه فرار کرد، سلاطین و امرای دیگر سر تسلیم پیش آوردند. دول رقب یونان نیز نسبت بیادشاه متملق شدند و در اطاعت او امر او تعجیل کردند و چشم بیول او دوختند. معهدا اوضاع ولایات نسبت بزمان داریوش تفاوت کلی کرده بود. ولایات بحر خزر که غیر ممکن الوصول بودند به استقلال خود باقی ماندند، پنجاب بکلی از تبعیت ایران بیرون رفت، در جاهای دیگر هم استحکام نظارت و مراقبت که برای نگاهداری چنین کشور عظیم لازم بود سستی یافته بود. لکن اخسی قدرت و قابلیت داشت و بحسن تدبیر با آگواس^۳ که از خواجه سرایان بود اداره حکومت ترقی کرد. ضمناً مراقب ترقیات دولت جدیدالظهور مقدونیه نیز بودند و از آن جلوگیری مینمودند. اما تزویر و دسیسه، حسن اداره آن رجل سیاسى را عقیم مبد کرد بطوریکه عاقبت در سال ۳۳۶ خود را مجبور دید ولینعمت خویش را بقتل رساند و اگر چنین نمیکرد خود بهلاکت مبرفت. اکثر فرزندان شاه هم مقتول شدند و جوانتر از همه که آرسى با ارشک نام داشت به سلطنت برداشت لیکن آن جوانهم چون آثار خود سرى بروز داد بفرمان خواجه بیرحم شربت فنا نوشید.

۱ - Cambyses ۲ - Apis ۳ - Bagoas

خواجه مزبور شخص نامعلومی را بنام کدمان که ظاهراً از

جلوس داریوش کدمان
۳۳۶ قبل از میلاد

نژاد هخامنشیان بوده اختیار کرد و او بعنوان داریوش سوم

بر تخت جلوس نمود. چون این پادشاه آخرین شخص از يك

سلسله معظم میباشد مورد توجه و محبت است. در اوقات محاربه کادوسیان در جنگ

تن بتن شخص عظیم الجثه را بقتل رسانیده بشجاعت و رشادت معروف شده و در عوض

این خدمت حکومت ارمنستان باو مفوض شد. بنظر میآید که نسبت باسلاف زديك خود

کریم و صالح بوده و اگر او در موقع عادی بود بخوبی میتواندست کشور داری نماید.

از بدبختی او دولت جدیدی در مغرب طلوع کرده و بزرگترین دلاور جنگجوی عالم در

آن دولت زمام امور را بدست گرفت. داریوش با تمام وسائل و اسبابی که در قدرت

دولت ایران بود در مقابل مهاجمه شرر بار اسکندر کبیر نتوانست برابری نماید.



سکه فیلیپ مقدونی

فصل بیستم

طلوع دولت مقدونیه تحت سلطنت فیلیپ و اسکندر

ما با چه عجایب آدمی ناگزیر بنبرد شده ایم ! این کسیست که برای بچنگ آوردن نیرو و گشادن کشور یک چشمش را از دست داد و شانه او بضرب دبرس شکسته یکدست و یکپای وی از سوزش سرما سیاه گشت . بخت از وی هر چه خواست بی مضایقه پیش وی نهاد مگر در نامجوئی و افتخار کامروا گردد .

«**دیموستن** خطیب یونانی در وصف فیلیپ مقدونی»

جغرافیای مقدونیه برای کسانی که مثل من معتقدند بر این که جغرافیا بر تاریخ تأثیر شدید دارد این مسئله قابل توجه است که طبیعت چون پلویونس و یونان مرکزی را منقسم بقطعات جدا گانه ای از خاک نموده و چندان وسائل ارتباطیه از خشکی برای آن قرار نداده ، یونان را مانع شده است از اینکه مقرب ملت واحد باشد ، بلکه آنرا مجموعه ای از دول کوچک ساخته که بالاخص برای امر معاش خود متوجه بدریا باشند . لیکن چون بنقشه نظر اندازیم مشاهده خواهیم کرد که حال مقدونیه غیر از این است چه آن کشور دارای دره وسیع و اردار^۱ میباشد که پر نعمت و عبور از آن آسان و منتهی بدلتای بسیار حاصلخیزی است که از آبهای خود آن دره و رودهای دیگر ساخته شده است . مزایای مزبور امروز بواسطه موقع سالونیک^۲ ظاهر میشود که بندر مهم اینقسمت از اروپا میباشد و در نقطه ای واقع است که وسیله ارتباط آن با داخله از بحر ای

۱ - Wardar.

۲ - سالونیک در ۳۱۵ قبل از میلاد در محل ترمه (Therma) قدیم بنا شده و بنام **تیسس لونیکا** ناخواهری اسکندر کبیر و زن کاسندر موسوم بوده است (مؤلف).

تاریخ ایران

واردار بسیار خوب است و میتواند ثروت فلاحتی آن ناحیه را بخود جلب نماید. حاصل اینکه مقدونیه آنچه را که دول دیگر یونان فاقد بودند یعنی کیفیت طبیعی و وسعت و حاصلخیزی خاک که لازمه پروردن سکنه زیاد است دارا بود و آن کشور جانشین یونان شد تقریباً بهمان دلیل که پرتقال در دایره سیاحت بحری و استعمار جانشین ونیز و ژنوا و سایر جمهوری های کوچک گردید.

گمان می رود مقدونی ها از دو نژاد بودند: یکی که عنصر غالب سکنه مقدونیه بود یونانی و بعقیده^۱ یونانیها بیشتر از مهاجرین ارگس بود و طایفه قدیم تر آریانی بودند، ولی یونانیها آنها را بربر یعنی بیگانه و وحشی میخواندند و از جلگه حاصلخیز بکوهستان صعب میراندند. بمرور زمان این دو طائفه با هم مخلوط شدند اما این اختلاط کامل نبود.

بطور کلی خصائص برجسته آن قوم شجاعت و مردانگی بود. هر مردی که دشمنی را نکشته و باین واسطه شجاعت خود را ظاهر نمی نموده می بایست بندی بکمر ببندد و حق نداشت با مردان دیگر سر میز بنشیند، مگر اینکه بدست خود گرازی کشته باشد. اسکندر که یکتفر مقدونی کامل محسوب است شکار را از بهترین وسائل تربیت برای جنگ میدانست و آنرا بر اعمال ورزش و زورخانه ترجیح میداد و شکی نیست که حق با او بوده است. در مقابل این صفات حسنه مفاسدی که داشتند عادت غریب آنها بشرب خمر بوده است که باعث وقوع فجایع اسفناک میگردد، چنانکه در شرح حالات اسکندر مشهود خواهد شد. تعدد زوجات نیز شایع و نتایج آن که عداوتهای خانوادگی و قتل اقارب است حاصل بود.

مردم مقدونیه بواسطه جدا بودن از ملل دیگر و حالت روستائی که داشتند نسبت به آنتیان مجرب تربیت شده البته پست تر بودند، اما وحشی محسوب نمیشدند. فیلیپ و اسکندر هر دو بقدری مفتون صنعت و ادب بودند که مقدونیه سبب انتشار تربیت و

۱ - من بمرهونیت خودم نسبت بکتاب نفیس پروفور د. ج. ه. کارت موسوم به «فیلیپ و اسکندر مقدونی» اعتراف دارم (مؤلف).

تمدن یونانی در آسیا گردید. نیز همانطور که کیفیت جغرافیائی یونان بر مردم آن اثر کرده باعث تشکیل دول متعددهٔ علیحده ای در آن خاک گردید که سکنهٔ آن دارای استقلال نفس و بعلاوه فطرتاً دریا نورد بودند، در مقدونیه وسعت خاک و بعد مسافت آن از دریا و خوبی وسائل ارتباطیه و زیادی نعمت و ثروت سبب شد که ملت واحدی از کشاورز و گله دار و شبان در تحت ادارهٔ یک نفر پادشاه در آنجا تشکیل یافت و صحیح گفته اند که وقتی که مقدونیه شروع بعملیات بزرگ خود نمود از حیث اوضاع سیاسی کیفیت یونان را در اعصاری که هم‌ر وصف آنرا نموده داشته است.

تاریخ قدیم مقدونیه
وقایع تاریخ قدیم مقدونیه عبارتست از مساعی حکمرانان جلگه‌ها که نسبتاً متمدن و بحتمل یونانی الاصل بودند برای آنکه قبایل کوهستانی را مطیع کنند و در تحت تربیت و انتظام در آورند. حقیقت این است که از احوال آن کشور خبری نداریم تا زمانیکه ایرانیها پس از جنگ سیتیان (سکاها) آمین‌تاس^۱ را در تحت اطاعت خود در آوردند که در آن زمان او چنانکه در فصل چهاردهم مذکور داشتیم پادشاه آن ولایت بود.

هرودوت در کتاب خود نقل میکند که اولین سفرای پارسی که به دربار آمین‌تاس رفتند در ضیافتی که بخاطر ایشان داده شده بود پادشاه اصرار میکردند که مخدرات خود را حاضر کند. پسر پادشاه که اسکندر نام داشت از این بی حرمتی غضبناک شد. چون ایرانیها مست شدند در عوض زنها جوان هائی مسلح بخنجر حاضر کردند و آنها پارسیدها جسور را با ملازمان ایشان بهلاکت رسانیدند. بعد برای جلوگیری از مفاسدی که قتل اشخاص برای آن کشور تولید میکرد لازم بود تدابیر و چرب زبانیهای بسیار بکار برده شود ولی آن بدست وارث آمین‌تاس (اسکندر) با موفقیت انجام گرفت. توضیح اینکه چون هیئتی از طرف پادشاه ایران برای تحقیق فرستاده شد او خواهر خود را برئیس آن هیئت بمزاجت داد. همینکه لشکر کشی بزرگ پارس شروع شد اسکندر که جانشین پدر شده بود به پارسیها ملحق گردید اگر چه بقدر امکان از

۱- Amyntas

مخبط بیونانیها هم مضایقه نمیگرد.

پردیکاس^۱ که از سنه ۴۵۵ تا ۴۱۳ قبل از میلاد سلطنت کرد در ضمن تاریخ جنگهای پلوپونس اسمش مذکور و بکفایت و تدبیر شناخته شد، و جانشین او که آرشلایوس^۲ نام داشته در اداره کردن ماهر بوده و قشون خوبی تربیت داده است. نیز شعرا و هنروران یونان را در دربار خود دعوت کرده و از آنها نوازش مینمود که از جمله اوریپیدس^۳ آگاثون^۴، زیوکز^۵ بودند. بعد از آن دوره هرج و مرجی بنظر میرسد که طولانی است و معلوماتی چندان از آن دوره در دست نیست و اینقدر هست که کشتارهای عیدیه در آن زمان واقع شده و بالاخره چون برادر فیلیپ نیز کشته شد فیلیپ در سال ۳۵۹ قبل از میلاد بسلطنت مقدونیه رسید.

کفایت فوق العاده فیلیپ از اینجا ظاهر میشود که در عرض سنوات معدوده مقدونیه را از حالت يك دولت ضعیف که دائماً در تحت تهدید همسایگان خود بوده بیرون آورده دولت مقتدری ساخت که در تمام یونان سمت تقدم و تسلط داشت. این پادشاه در ایام جوانی مدت سه سال بطور گروگان در تب که آن زمان دولت نظامی مهم یونان بود بسر برده تجاربی که در آن مدت در ضمن معاشرت با اپامینونداس^۶ حاصل کرده مادام العمر فراموش ننموده بود. لیاقت او تنها در اداره کردن کشور نبود بلکه قشونی از پیاده ترتیب داد موسوم به فالانژ^۷ که هر چند در جناحین محتاج بمحافظت بود لیکن خود بخوبی میتوانست نسبت بهر نوع لشکریان دیگر در آن عصر حمله ور شود. از این گذشته قشون سواره خود را نیز ترقی داده بطوریکه مقاومت با آن غیر ممکن بود. در محاصره قلاع فنون مؤثری تعلیم کرد و نیروی دریائی هم ایجاد نمود. این مرد فوق العاده

حسن اداره فیلیپ از
سال ۳۵۹ تا ۳۳۶
قبل از میلاد

۱- Perdikkas. ۲- Archelaus. ۳- Euripides. ۴- Agathon. ۵- Zeuxis.

۶- Epaminondas

۷- فالانژ از ستونی به ضخامت یا بعمق شانزده ترکیب یافته که اسلحه آن نیز نیزه ای بطول شانزده پا بود بدین ترتیب میتوانست صف پنجمی صف اولی را حمایت کند (مؤلف).

این مسئله اساسی را هم که « به زر میتوان لشکر آراستن » از نظر دور نداشت . چنانکه از استخراج معادن طلا و نقره مقدونیه دولت فراوانی که پیشرفت خیالات بلند او بر آن مبنی بود تهیه نمود . بعضی از دول بونان مخصوصاً تب و آتن با قدرت فیلیپ مخالف بودند و محرك ضدیت آتینان بیشتر فصاحت و بلاغت دیموستن بود و خطابه های معروف آن خطیب بزرگ که برضد فیلیپ انشاد کرده موسوم به فیلیپیک میباشد هنوز در مدارس اروپا موضوع درس و بحث است و معلوم میسازد که آن گوبنده بلینگ با کمال علو مقامی که در بیان و سخن سرایی داشت از اوضاع روزگار و تناسب دول بیخبر بود و ندانست آتینان تربیت شده راحت طلب با وجود اتحاد با دولت جنگی تب باز حریف فیلیپ که مردی سرباز منش و اهل زحمت و تعب است نمیشوند و از عهده او بر نمیآیند ، در جنگ هایی که ابن سردار بزرگ بآن اقدام نمود چنان فتح و فیروزی حاصل کرد که اسباب تعجب است . با قبایل ایلیریه محاربه کرد و آنها را قتل عام نمود . با آهفی پولیس^۱ جنگ کرد و آنها را مسخر ساخت ، با تسالی کارزار کرده و آنها را متصرف شد ، با فوسیان طرف شد و آنها را مغلوب ساخته است ، پس از آن ولایت تراس را تا برویوتیس^۲ یعنی دریای مرمره را مسخر کرد ، اگرچه نتوانست پرینتوس^۳ را متصرف شود و آن شهری بود بسیار مستحکم و در مغرب بیزانس واقع بود . خلاصه تمام بونان برضد او قیام کردند بعلاوه شاهنشاه ایران طرفیت داشت و چون فیلیپ مشاهده کرد که نیت او در مسلط شدن بر دار دانیل انجام نمیگیرد متوجه تسخیر یونان گردید .

دولتین تب و آتن با هم متحد شده در خرونه^۴ با فیلیپ روبرو

جنگ خرونه

شدند و روز حساب برای ایشان رسید و این اولین دفعه ای بود

۳۳۸ قبل از میلاد

که یک قشون جنگی ملی با لشکر طرز قدیم (چریک) و مزدور

مقابل میشد ، جنگ خیلی سخت بود اما فیلیپ کاملاً فاتح گردید و اسباب فتح و ظفر را هم عاقبت اسکندر جوان فراهم کرد که سواران سنگین اسلحه را بمهاجمه بطرف میمنه دشمن که لشکریان تب در آنجا بودند واداشت ، تلفات متحدین کمر شکن بود چه

۱- Amphipolis. ۲- Propontis. ۳- Perinthus. ۴- Chacronea.

از آتینان به تنهایی سه هزار تن مقتول یا اسیر شدند و از مردم تب هم اگر زیاد تر بود کمتر نمیشد. سلطان فاتح با تب بکمال سختی رفتار کرد، نه فقط رباست او را از بلاد بئوسیان مرتفع ساخت بلکه استقلال را از خود او نیز سلب کرد و جماعتی از تبعید شدگان را با يك عده از پادگان مقدونی در آنجا بگماشت، اما با آتن که آن نیز بحال ناتوانی افتاده بود بخوشی معامله کرد، اهالی آن شهر را آزاد نمود و با آن شهر عقد اتحاد بست و آنرا محل افتخار نامید، آنگاه بجانب پلوپونس^۱ روانه شد و در آنجا تنها دولت اسپارت با او مقاومت نمود و بنابراین خاک آن دولت منحصر بناحیه اصلی او یعنی لاکونیا^۲ گردید.

يك سال بعد از جنگ خرونه در تنگه کروت^۳ مجمعی از تمام نمایندگان دول یونان بغیر از اسپارت منعقد گردید و در آن مجمع فیلیپ بیان کرد که میخواهم يك اتحاد جدیدی از یونانیان تشکیل دهم بطوری که تمام دول دارای استقلال خود باشند و ریاست من برای محاربه ایران متفق شوند تا صدمات غیر قابل تحملی را که از ناحیه آن دولت مهاجم بر ایشان وارد شده تلافی نمایند. دول یونان نسبت بشاهنشاه که در این وقت چندان محل خوف و وحشت نبود عداوت مخصوصی نداشتند، لیکن در انتخاب فیلیپ سرداری کل مجبور و شاید هم که خوشوقت بودند از اینکه آن پادشاه قوای خود را مصروف جنگ آسیا کند و از یونان دور سازد. یقین است که عداوت یونانیان نسبت به فیلیپ ظاهر نبود، اما فیلیپ گویا این مسئله را میدانست، آنچه منظور او بود سرداری کل یونان بود و چون این مقصود حاصل شد مقضی المرام بمقدونیه مراجعت کرده بنای تهیه مهاجمه بدولت ایران را گذاشت.

اولین زوجه فیلیپ، المپاس^۴ دختر اسیری از اپیرو^۵ زنی بدیع الجمال بود، لیکن تندخو و گاهی اوقات اعمال بیرحمانه خوفناک از او صادر میشد مع هذا زن بزرگی بوده و چون مادر اسکندر است در تاریخ کمال اعتبار

۱- Peloponnesus. ۲- Laconia. ۳- Chorinth. ۴- Olympias. ۵- Epirote.

را دارد. اسکندر پسر یگانه این زن بود و در کار آن پسر اهتمام فوق العاده میکرد؛
تدریجاً فیلیپ از زوجه خود بیزار شد. چون از یونان مراجعت کرد یکی از زنان هم
وطن خود را تزویج نمود. در جشن سرور و عروسی عم عروس که آتالوس نام داشت
اسکندر را توهین و درپاکزادی او تشکیک نمود. شاهزاده جوان بیاله خود را بصورت
آتالوس زد، فیلیپ در حال مستی بروی پسر شمشیر کشید و او پدر را استهزا کرده با
مادر خود از دربار دور شد و این مشاجره مرتفع گردید. اما چون اسکندر خواست دخن
ساتراپ کاریه را برنی بگردد باز مناقشه بمیان آمد، فیلیپ نهات غضبناک شده این مواصلت
را بهم زد و چهار نفر از رفقای اسکندر را که گمان میکرد برضد او کار میکنند تبعید نمود.
دو نفر از آنها هارپالوس^۱ و بطلمیوس بودند، بطلمیوس بعد ها در تاریخ اهمیت تام
یافته و بسطنت رسیده است.

اوضاع سیاسی باعلی درجه خوبی بوده فیلیپ بتهبه جنگ بزرگ

مبیرداخت که در سال ۳۳۶ قبل از میلاد بدست بکنفر
پوزانیاس^۲ نام بقتل رسید. علت آن این بود که آتالوس نامبرده

قتل فیلیپ
۳۳۶ قبل از میلاد

او را توهین کرده و فیلیپ از جبران هتک شرف او امتناع ورزیده بود، در مقدونیه قتل
نفس شایع بود و هر چند اسکندر متهم بپدر کشی گردید ولی گمان نمرود که دست
تحرک در این کار داشته باشد. از طرف دیگر ممکن است المپیاس بواسطه بیوفائی شوهر
کینه در دل گرفته و تصور کرده باشد که اگر ضربتی وارد نیابد شاید ولبعهدی پسرش
مورد مخاطره شود.

خلاصه فیلیپ که نقشه تسخیر آسیا را کشیده حربه فتح و فیروزی را تیز ساخته
بود در جوانی در گذشت و اگر زنده مانده بود محتمل است که در تاریخ هم اوبعنوان
فاتح آسیا مذکور میشد. اما اگر چه بخت با او همراهی نکرد و از معاصرین وی هم چیزی
تراوش نکرده، لیکن همین امر که او اول کسی است که يك دولت اروپائی بمعنی جدید

۱- Harpalus. ۲- Pausanias.

تأسیس نموده یعنی يك ملت مسلح با منظور و آمال واحد تشکیل داده^۱ دلیل بر بزرگی قدر اوست و نمیتوان آنرا از نظر دور داشت. چنانکه بعضی از مورخین گفته‌اند حق این است که رویهمرفته اروپامردی چون پسر آمینتاس نیاورده بود تا وقتی که نواده آمینه! س بعرصه رسید.

اگر بگوئیم اسکندر کبیر از معروفترین مردان دنیاست چندان شهرت فوق العاده اسکندر کبیر بخطا نرفته ایم حتی اینکه امروز هم در تمام آسیا تا حدود چین نام او مشهور و مذکور است. شخص مسافر در مشرق زمین همه جا این مطلب را مشاهده میکند و محض نمونه من دو مثال از دو کشور که چند صد میل از یکدیگر فاصله دارند میآورم.

اولا خواننده را دعوت میکنم که بکشمیر با من همراهی کرده سلاسل کوههای عظیمه هیمالیا را طی کند و به گلگیت و از آنجا به هونزه بپاید که یقیناً اقصی بلاد عالم است و تا چند سال قبل هیچ جهانگرد اروپائی بآنجا قدم نگذاشته بود. در این دره دور دست راجه کوچکی حکمرانی دارد و او مدعی است که از اعقاب اسکندر میباشد. این ادعای او را نمیتوان بکلی واهی شمرد چه بنا بقول مارکو پولو^۲ پادشاه بدخشان هم این ادعا را داشته است و میتوان تصور کرد که این هر دو ادعا مبنی است بر روایات ناشیه از سلطنت یونانی باختری که هنوز آثار آن در آن ممالك کوهستانی باقی است.^۳

از هونزه تا ساحل مکران مسافتی بعید است. در آنجا در سال ۱۸۹۷ یکنفر صاحبمنصب تلگرافخانه هنگام مراقبت سیمی که در طول آن ساحل بیحاصل کنسیده شده بود بدست قبایل وحشی کاروان^۴ مقتول شد و حال آنکه حیات انگلیسیها در آن ناحیه تا آن زمان بسیار محترم بود و سبب عمده قتل آن انگلیسی این بود که قبایل مزبور شنیده

۱- رجوع شود بکتاب ویلیب واسکندر مقدونی، صفحه ۳ (مؤلف).

۲- Marco Polo

۳- رجوع شود بکتاب «Yule's Marco Polo» جلد اول صفحه ۱۵۷ (مؤلف).

۴- رجوع شود بکتاب «ده هزار میل» فصل ۲۴ (مؤلف).

بودند که عثمانیان هم کیش ایشان یونانیان، ملت اسکندر ذوالقرنین^۱ را مغلوب ساختند آنها چنین تصور میکردند که این مغلوبیت و شکست يك ضربت خیلی سخت بقدرت و حیثیت تمام ملل اروپا وارد ساخته است بنابراین سرگذشت مقتدرترین فرزند اروپا کمال اهمیت را دارد و برای من شخصاً اهمیت آن بسیار است، بواسطه اینکه مدت چندین سال بیافتن طرقي که آن مرد بزرگ در ایران طی نموده اشتغال داشته ام. لامحاله در يك قسمت از آن طرقي من اولین اروپائی بوده ام که رد پای آن دلاور نامی را تعقیب و دنبال کرده منازلی را که او طی نموده است پیدا کرده ام.

افسانه های اسکندر در اینجا لازم است اشاره کنم باینکه در باره دلاور مقدونی افسانه های بسیار گفته شده است. در این باب بقدری مبالغه کرده اند که شخصی که از مشرق زمین بنام اسکندر شناخته میشود تقریباً بکلی افسانه ایست. باید دانست که بسیاری از افسانه های راجع به اسکندر از طرف یونانیها اشاعه شده و مبدأ آنرا میتوان بمائه دوم میلادی رسانید. بنابراین روایات اسکندر پسر یکی از پادشاهان مصر بوده است. اما از نظر ایرانی چون ملاحظه کنیم مهمترین کتابی که از اسکندر گفتگو میکند منظومه معروف فردوسی است، آن شاعر بزرگ در شاهنامه اسکندر را از خانواده سلطنتی ایران بیان و قلمداد میکند که دارا یعنی داریوش دختري از فیلقوس روم (یعنی فیلیپ یونانی) را تزویج کرده بعد او را مطلقه ساخت از وی اسکندر بوجود آمد داریوش کدمان پسر دوم دارا و از زوجه دوم بوده، بنابراین پادشاه مقدونی برادر صلبی پادشاه ایران میشود. جنگهاییکه او در آسیا کرده است برای این بوده که تاج و تخت موروثی خود را از اقربای خویش بستاند. در اینجا من این مطلب را میخواهم اضافه کنم که غالب ایرانیان این افسانه تاریخی را با جوش و حرارتی قبول نموده و از آن اظهار شعف و خوشوقتی مینمایند در صورتیکه هیچ

۱- «صاحب دو شاخ» لقب مزبور اشاره است باینکه او را پسر آم من (ژوپیتر) خیال کرده اند چه آم من بطوریکه در نقوش و تصاویر نموده شده است شاخی مانند شاخ قوچ در هر يك از صد غن او وجود دارد (مؤلف).

منطقی برای آن نیست، ولی این افسانه‌های خیالی باید اسباب مسرت و خوشوقتی اروپائیان و آسیائیان هر دو باشد زیرا که آن در ادبیات مذهبی و غیر مذهبی هر دو مورد اتفاق واقع شده و از جمله در قرآن هم بآن اشاره شده است.

این مسئله محل اتفاق است که مواهب درخشانی را که طبیعت
 به اسکندر عطا نموده بود حتی در اوان طفولیت از وی ظاهر و هویدا
 دوره جوانی و جلوس اسکندر

بوده است؛ از جمله در غیاب فیلیپ پدرش از ایلچیهای ایران پذیرائی که بعمل آورد **پلو تارک**^۱ حکایت آنرا نقل کرده مینویسد که در این مجلس اسکندر بدرجه از خود ابراز لباقت داد که اسباب تعجب ایرانیان شده و دیدند که فیلیپ با آنهمه شهرت خود در برابر خیالات بلند و دوراندیش اسکندر ابدأ قابل ذکر نیست. حکایت معروف دیگری که ذکر میکنند اینست که وقتی که بوسیفالس^۲ را برای فروش آوردند فیلیپ به بهانه اینکه شرور و غیر قابل سواری است از خریدن آن ابا نمود و در این موقع اسکندر حاضر بود اظهار داشت که آن اسب غیر از اینکه از سابه خودش میرمد عیب دیگری ندارد، ابن بگفت و آن حیوان را رو بآفتاب نگهداشت و سبك سارانه جستن کرده بر پشت آن حیوان قرار گرفت و بکلی آنرا رام و مطیع خود نمود، اینجا فیلیپ از کثرت خوشحالی فریاد کرد هان فرزند دلندم اسکندر تو سلطنتی را که در خور مقام و استعداد تو باشد انتظار داشته باش چه مقدویه برای تو بسی کوچک و ابدأ آنجایش تو را نخواهد داشت. اینها يك سلسله حکایات است که راجع به اسکندر گفته شد و اینک از نظر حقیقت و واقعه نگاری در اطراف وی سخن میرانیم و مبنگوئیم که یکی از خوشبختی‌های بزرگ این مرد این بوده است که زیر دست معلمی مثل ارسطو تعلیم و تربیت یافته است و او در تعلیم علم و ادب حرارت و جوشی که در اسکندر پدید آورد خستگی نا پذیر حتی در تمام دوره حیاتش فتوری در آن روی نداد، بعلاوه او در قسمت مهم زندگانی خود از محیط نا مطلوب دربار دور بوده و تمام اوقاتش بمطالعه و شکار و تفریح مستغرق و بیوسته سرگرم ورزش بدنی و روحی بوده است.

۱ - Plutarch. ۲ - Bucephalus.

میدان جنگ بر فون^۱ اول میدانی بود که این شاهزاده جوان با موختن تجارب جنگی پرداخته است، در سن شانزده سالگی در غیاب فیلیپ به نیابت سلطنت منسوب گردید لشکری بر علیه شورشیان میدی^۲ فراهم آورده بر آنها غلبه کرد، در جنگ خرونه چنانکه در فوق مذکور داشتیم یکی از جناحین لشکر تحت فرمان او بود و میگویند که او اول کسی بوده است که بدسته مشهور مقدس حمله برده و صفوف آنها را از هم شکافت و ازین رو و قتیکه بجای بدر بر تخت بنشست نه فقط در فنون جنگی و نیز در اداره امور تجارب قابل توجه داشت، بلکه از لحاظ اینکه مادرش الیمپاس از نظر فیلیپ افتاده بود یقین داشته است که باید چند سالی برای تخت و تاج مشغول جنگ باشد و بالنتیجه سنش از بیست تجاوز نکرده بود که يك سر و کله سالخورده بروی شانه های جوانش مشاهده میشد.

طبعی است که تا آنوقت قابلیت و لیاقت اسکندر در نظر طوایف داخلی و نیز دشمنان خارجی معلوم نبوده است، ولی طولی نکشید که درس عبرت بآنها در این باب داده شد.

شناختن یونان
اسکندر را بسلطنت

بعد از قتل معمولی يك عده از اقارب و خویشان خود که آنها احتمال میرود که به واسطه نفوذ و تحریک الیمپاس بوقوع رسیده باشد اسکندر بسوی تروپیل عزیمت نمود، در اینجا انتخاب او ببرداری کل قشون بر علیه دولت ایران از طرف کلیه ایالات یونان باستثنای اسپارت که مانند همیشه بیطرف مانده بود و چندان هم مهم نبود تصدیق گردید. این پادشاه جوان پس از آنکه این قضیه مطابق دلخواه او خاتمه یافت توجه خود را بطرف دشمنان شمالی معطوف داشته و بعد از نكسال از جلوسش لشکرش را بطرف ممالک بالکان سوق داد. معروف است که در جربان این جنگ او در يك تنگه خیلی سخت در نتیجه ابراز لیاقت و تدبیر فوق العاده ای خطر عظیمی را از قشون خود دفع نمود و اجمال آن اینست که اهالی (بقله کوه پناه برده) ارايه های زبادی که در آنجا جمع کرده بودند از بالا بزبر پرتاب کردند (تا سپاهیان مقدونی در زیر آن خرد شوند)

۱ - Perinthus . ۲ - Maedi.

اسکندر ملتفت شده فوراً بسپا هیان خود دستور داد صفوف خودشان را بکشایند و یا بخوابند و تنشانش را با سپر ها پیوشانند و بالاخره از همین راه غیر مترقبه‌ای که پیدا شد کلیهٔ ارابه‌ها را رد شده و صدمهٔ باحدی نرسید. مقصود اصلی وی عبور از رود دانوب بود که با نهایت شجاعت قشونش را بدون خطر از جلوی چشم دشمن عبور داد و از این عملیات دلاورانه تمام طوایف مجاور را از لیاقت و مهارت جنگی خود مستحضر و آگاه ساخت. بعد بطرف ایلیری^۱ عزیمت نمود و در آخر بمقدونیه مراجعت کرد، در آنوقت رسولانی (با تحف و هدایا) از طرف پادشاهان خود بنزد اسکندر آمده خواستار صلح و روابط دوستانه شدند.

جنگ دیگر اسکندر از جنگهایست که نه تنها از حیث لیاقت و شجاعتی که از خود ابراز نموده اهمیت داشته است بلکه مسئله‌ای هم بر او مسلم گردید که نمیتواند بر یونانیان اعتماد نماید، توضیح آنکه خبر یونان رسید که اسکندر فوت نموده، قبل از تحقیق صحت و بسقم این خبر مردم تب عموماً با آتینان و سایر یونانیان جمع شده اهل سارد هم با آنها کمک مالی داده یکدفعه شورش کرده و پادگان مقدونیه را محاصره نمودند، دستهٔ دیگر یونانی که بودند ابراز همدردی نموده و دیموستن^۲ حرکت کرده تا هر قدر بتواند اسلحه و مهمات جنگی فراهم کند ولی قبل از آنکه بتواند متحدینی برای خود تهیه کند و یا از جایی کمکی بآنها برسد اسکندر با قشون فاتح خود وارد بوئیتی^۳ گردید، او در ابتدا شرایط سهل و ملایمی برای صلح پیشنهاد نمود ولی شورشیان احمقانه رد نمودند، این بود لشکر مقدونیه بپادگانی که بودند در کادمیا^۴ (قلعهٔ تب) به لشکریان تب حمله بردند شش هزار تن مقتول و سی هزار تن بلکه عملات تمام مردان سکنه را اسیر گرفتند، صدمه و خسارتی که باهل تب رسید نظیر همان صدمه و خسارتی بوده است که آنها در زمان اقتدار خود بسایر شهر های بوئیتیا وارد کرده بودند، شهر را باستثنای معابد و عمارت پیندار باقی را با خاک یکسان نمودند و سکنه را تمام اسیر و استقلال را از تب سلب کردند،

۱ - Illyria ۲ - Demosthens ۳ - Boeotia ۴ - Cadmea ۵ - Pindar.

طلوع دولت مقدونیه تحت سلطت فیلیپ و اسکندر

اسکندر در تمام این موارد نفس خود را ضبط کرده و بطرزی عاقلانه ملایمت را از دست نداد، او در این جنگ درس عبرتی داد که مثل صاعقه آوازه اش در تمام یونان پیچید و بدینوسبیل بنیان سلطنت خود را مستحکم ساخت و در عین حال از هر گونه تعدیات و اجحافات که سبب تهییج احساسات یونانبان باشد خود داری نمود، این جنگها برای يك پادشاه جوان که تازه بر تخت نشسته است مهم و ضروری بوده است، خاصه برای او که در نظر داشت از مملکت خود بخارج حرکت نماید اثرات خوبی هم بخشید، زیرا از جماعه در تمام این مدت مدید که از اروپا دور بوده است نائبالسلطنه او توانست با تمام انقلابات داخلی مقاومت کرده و هبجوقت محتاج نشد که از قشون آساکمکی برای او فرستاده شود.



قسمتی از منظر شکار پارسیان
احباس از يك طرف سفالین در موزه هرمنراج .

فصل پیمینت و یگم جنگهای گرانك و ایسوس

ای سروران محشتم ، اسکندر پادشاه درهمه روی زمین مثل و مانند نداشت ،
تی پیلو اروپا و بصلابت فولاد داشت ، سپاهش بشمار و درخوسی و پهلوانی سمر بود ،
در هنگام جنگ و رانمش و پاده گساری از اندرز های ارسطو بهره بر میگرفت
و از تربیت این استاد بآنجا رسید که همه مردان دور و نزدیک را شیفته خود ساخت .

از داستان کهنه اسکندر

و بر ، ۱ ، صفحه ۱۲۶

قبل از بیان بزرگترین جنگهای تاریخی اجازه میخواهم برای
لحظه ای قلم را با وضاع قبل از جنگ و عوامل مهمه ای که در
کار بودند معطوف داریم . ما در ابواب گذشته مناسبات و روابط

اوضاع قبل از جنگ
بررسی

دولت ایران را بایونان مرتباً مذکور داشتیم و با مراجعه بآن ظاهر میشود که دولت پارس
در آن وقت بی اندازه فرتوت و در شرف انحطاط و انقراض بوده است . اما اسکندر در
این موقع يك قوه قاهره جوانی بنظر میآمد . بعلاوه اسکندر طرفدار و مروج يك تمدن
عالیتری از تمدن پارس بوده است که در آنجا اطاعت کور کورانه نسبت بشاه سد عظیمی در
جلو ترقیات بوده و بهیچوجه با حریت فکر و آزادی اهالی یونان قابل تطبیق و مقایسه
نبود . اما راجع بوضعیت نظامی اولاً این مطلب دور از حقیقت است که بگوئیم اسکندر
که مانند سایر سرکردگان و ژنرال های بزرگ دنیا یک نفر محصل لایق بود کلیه موانع

مشکلاتی را که در جلو میدید اهمیتی بآن نمیداد و یا وقعی بآن نمیگذارد. هر چند موقع مواجه شدن با دشمن مسئله غرور جوانی و هوای کشور ستانی را میداشت که خود را با بزرگترین مشکلات و مخاطرات مواجه نماید. از طرف دیگر اگر بگوئیم که ضعف و انحطاط دولت ایران تا این حد بود که یک نفر حادثه جوی متهور و جسور میتواند است آنرا بآسانی از پای درآورد و طعمه خود سازد بنظر من راه خطا پیموده ایم زیرا اولاً **داریوش کدمان** که فرمانش در داخله کشور نافذ و لازم الاجرا شمرده میشد شخصی بود مجرب و کار آزموده بعلاوه در شجاعت و دلاوری شهرتی بسزا حاصل کرده بود، مسلماً نسبت به بسیاری از اسلافش لایق و کافی تر هم بوده است. دیگر این را هم باید در نظر داشت مهمانی که آنوقت تحت اختیار ساتراپ های آسیای صغیر بود بهمان اندازه بود که **اسکندر** حاضر داشت، از جمله همان مزدوران یونانی بودند که در مقابل قشون مقدونیه با کمال جلالت جنگ میکردند، نه مزدوران تنها بلکه از نظر نظامی تمام یونانیان ساکن آسیای صغیر مسلماً پشت بیست هم داده در مقابل لشکر مقدونیه تا آخرین لحظه مقاومت میکردند و پا فشاری مینمودند. ولی بطوریکه ذیلاً معلوم خواهد شد فوت هم **نن**^۱ فرمانده شاهنشاه در اینموقع خوشبختی فوق العاده ای بوده که بمهاجمین رو نمود، نیروی دریائی ایران همچنانکه در محاصره ملتو^۲ کاملاً بشوئ بپوست بدرجه کمال بوده و بدینجهت عبور از بغاز داردابل هم نهایت درجه صعب و مشکل بوده است ولی باز از حسن اقبال بادشاه مقدونیه در آنموقع تمام تنگه ها از پادگان فینیقیها خالی بوده است.

علاوه تا بعد از فتح فینیقیه **اسکندر** در این میانه دائماً نگران بود که مبادا از ایران لشکر مهمی بیونان فرستاده شود و بواسطه عداوت یونانیان با طمع و حرص آنان بیول دولت ایران هر وقت باشد موقع را طوری بحرانی کند که بکنفر قائد و سردار عادی در اینصورت جرئت نکند که تمام قشون خود را بطرف آسیا حرکت دهد درحالی که مثل آنان دشمنی از عقب و نیروی دریائی مثل دولت ایران از جلو مراقب باشند،

۱ - Memnon ۲ - Meletus.

اما پارسیها چنین خیال میکردند و شاید این خیال آنها درست هم بوده است که حمله اسکندر یکنفر جوان گمنامی بایران از حمله آژیلاوس^۱ یکنفر کهنه سرباز بالاتر نخواهد بود، پارسیها با خود میگفتند پارمنو و آتا لوس دو نفر از سواران فیلیپ با ده هزار تن در ۳۳۶ قبل از میلاد حمله باسیای صغیر آورده و در ابتدا هم فتح نمودند لیکن وقتی که ممنون وارد جنگ شده و در مقابل ایستاد لشکر مقدونیه تاب مقاومت نیاورده و بالاخره رو بهزیمت نهاده و بعد از شنیدن خبر قتل سردار خود بطرف اروپا مراجعت کرد، خلاصه هرگاه از هوش و عقل فوق العاده اسکندر قطع نظر کنیم موقع قشون مقدونیه بیش از این اجازه نمیداد که فقط قسمتی از همان ایالات ساحلی آسیای صغیر را فتح نموده بتصرف خود در بیاورند و بفاصله های زیاد و تصادفاتی که پیش میآمد خسته شده از میان میرفتند و این فقط از تدبیر و عقل اسکندر بود که اسلحه و آلاتی که از زیر دست فیلیپ بیرون آمده بود همانها را بکار برده تا خود را مالک آسیا قرار داد.

در موسم بهار ۳۳۴ قبل از میلاد اسکندر با قشون مهم خود

از مقدونیه حرکت نمود و بطرف آسیا روانه گردید و شاید این حرکت قشون در ۳۳۴ قبل از میلاد

مسئله در ظاهر خیلی اسباب تعجب بود که برای چنین مقصد

مهمی جماعت قشونی که تهیه شده غیر کافی میباشد، چه عده آن رو بهمرفته از سی و پنج هزار تجاوز نمیکرد که پنجهزار آن سواره و الباقی پیاده بودند و از مجموع آن تقریباً یک نصف آن مقدونی بود، تسالی ها و قبایل مجاور قسمت مهم این قشون را تشکیل داده بودند لیکن معدودی از یونانیان در صفوف قشون خدمت میکردند، گرچه دستجاتی از پلوپونسی ها و سایر متحدین یونان نیز ذکر شده است که داخل در این قشون بوده اند، اما از طرف دیگر قشون مزبور طوری تعلیم و تربیت یافته بود که با قشون نظامی و نیز با عشایر کوهستانی هر دو میتوانستند بخوبی جنگ کنند، روحیات این قشون بواسطه فتوحات پی در پی و همچنین اعتمادش بر صاحبمنصبان خود خیلی عالی و قوی

۱ - Agesilaus.

بود و دیگر تعلیمات جنگی و اسلحه و مهمات آنان بدرجه عالی بود که تا آنوقت نظیر آن در دنیا دیده نشده بود، اما راجع بقلت این عده نظر اسکندر این بود که در هر فتحی میتواند نفرات جدیدی داخل در قشون نموده و ازاینرا تلافائی را که از راه بیماری یا قتل دست میدهد جبران نماید، گذشته از این قبل از اینکه يك کشور دولتمندی را فتح کند از عهده پرداخت بودجه يك قشون مهم زباد بر نیامد چنانکه میدانیم بودجه قشونی او خیلی سبك بوده حتی بطور يکه از خودش نقل شده است و سایل این جنگ را در ابتدا بیشتر از راه استقراض فراهم آورده است.

خط سیر قشون تا هلس پونت (داردافل) معلوم و این همان راهی بود که چندی قبل از این قشون مقدونیه آنرا پیموده بودند، بقدر بکه ممکن بود در حرکت و سیر تسريع نمودند و محتمل است که میخواستند از هر گونه اطلاعی که در این باب به ایرانیان میرسد جلوگیری شده باشد و بیشتر از همه باید برای سالم ماندن یکصد و شصت قایق جنگی و وسائل نقلیه اضطراب داشته باشند که بدون آن ممکن نبود بتوانند بطرف آسیا عبور کنند، روز بیستم به سستوز^۱ رسیدند و چون ابیدوز^۲ طرف مقابل ساحل را قشون مقدونیه بعد از آخرین جنگ در دست داشته اند این بود بدون درنگ سوار کشتی شده بطرف آسیا روانه شدند و بدون هیچگونه تصادمی هم در خشکی پیاده شدند. این مطلب را خوب میتوان تصور نمود که پادشاه مقدونیه در اینجا برای زئوس و آتن و نیز برای هراقله اجداد خیالی خود با چه شوق و شعفی قربانی کرده است.

اسکندر بطور قطع مطلع شد که برای جنگ با او سپاه زبادی

جنگ گرانیک ۳۳۴
قبل از میلاد

جمع آوری شده است، این بود اول بزیارت قبر اشیل (پهلوان

داستانی یونانیها) در دشت البوم^۳ رفته پس از آن بلافاصله طرف

ساحل شمالی ابیدوز روانه گردید و در گرانیک ساحل رودی که آب آن نزد يك سیز بکوس^۴ از شهرهای مهم آن زمان بدر بای مرمره میریزد جنگ بزرگی واقع شد و این اولین جنگی بود که روی داد. از آریان چنین مسطور است که هم ن سر کرده قوای مهم مزدوریونانی

۱ - Sestos. ۲ - Abydos. ۳ - Zeus. ۴ - Elium. ۵ - Cyzicus.

در اینجا بزرگواران ایران پیشنهاد نمود که باید عقب نشست، شهر و دهات را آتش زد (و آنچه خوار بار در سر راه اسکندر است باید معدوم کرد) ولی ایرانیان که آنوقت مست باده کبر و غرور بودند آنرا رد نمودند و الحق در هیچ جنگی هم ایرانیان بقدر اینجا از خود غیرت و مردانگی بروز ندادند و اگر همین طور دارای انتظامات خوب هم بودند اسکندر نمیتوانست بر آنها غلبه کند. قشون ایران در سمت راست رودخانه قرار گرفته بودند که عبور از آن خیلی مشکل بوده است، اگرچه پایاب بود ولی سوراخ و گودیهایی زیاد داشت، علاوه کناره های آنهم خیلی بلند و مرتفع بوده است، تمام سواره نظام را که عده آن بالغ بر بیست هزار تن بود در میدان جنگ حاضر نمودند و مزدوران یونانی را که بالغ بر بیست هزار تن میشدند بطور ذخیره نگاهداشتند. ایرانیان یقین داشتند که فتح با آنها خواهد بود و بواسطه غرور حاضر نشدند که پیاده نظام را در میدان جنگ حاضر کنند و شاید در باطن آنها را پست و حقیر میشمردند، اما از طرف مقدونیها و آنها تمام قوای نظامی و اسلحه جنگی که داشتند بکار انداختند، اولاً پیاده نظام سنگینی که بود بدو قسمت تقسیم شد و با يك عده سواره نظام تسالی هاتحت فرمان پارمنیو در جناح چپ قرار گرفتند و اما اسکندر سواره نظام عالی و مهم خود را در جناح راست جمع نموده و بغرض تهدید خط آنرا از خط قشون ایران خارج ساخت و از اینراه دشمن را وا داشت که اوهم بر طول یسار مرکزش افزوده و آنرا بالا ببرد و همین جا فرمان داد که حمله ببرند ولی مراقب بود که اتصالش از مرکز بریده نشود، ابتدا پیشرفت با ایرانیان بود، اینان زوینهای خود را بطرف چابک سواران پرتاب میکردند که پائین آنها از وسط رود خانه بعلی رغم عده زیاد تقلا و کشمکش میکردند، ولی یکدفعه سواره نظام سنگین اسلحه بمدد آنها برخاسته و نائره قتال بشدت مشعل گردید و بین ایرانیان با زوین هائی که داشتند و مقدونیها با نیزه های بلند آنها زد و خورد غربی در گرفت. در این بین نیزه اسکندر شکست، فوراً حربه تازه باو رسانیدند و در همین میانه چشمش به هیترادات^۱ (مهرداد) داماد داریوش افتاد، صورتش را نشانه نمود و اورا

۱ - Mithradatis.

روی خاك انداخت، در این هنگام ضربتی روی کلاه خود او وارد آمد ولی با کمال
فرزی ضربتی بحریفزده کارش را تمام کرد و اینجا باز به اسکندر حمله شد و در این مرتبه
کلیتوس^۱ از وی دفع نمود، در این اثنا آثار فتح در سپاهیان مقدونیه ظاهر شده و
بنای گرفتن کنار رودخانه را گذاشتند. آنها ایرانیان را که زوین های آنان نسبت
به نیزه های خودشان کوتاه و قابل مقاومت نبود از جلو راندند و بالاخره ایرانیان مرکز
را خالی کرده و آن بچنگ لشکر مقدونیه افتاد و همین جنگ را خاتمه داد. سواره نظام
پارس شکست خورده بنای فرار را گذارد و بیچاره مزدوران یونانی را در مقابل حمله
دشمن بدون آنکه از پشت سر کمکی داشته باشند باقی گزاردند. اسکندر غدقن کرد که
فراریان را عقب نکنند بلکه مهم صفوف از هم ریخته را بانجام رسانند، این بود که از
هر طرف سواره و پیاده ییونانیان حمله بردند و آنها با کمال شجاعت جنگیدند و معذک
خیلی زود از هم یاشیده فقط دو هزار نفر اسیر افتادند.

بعد از جنگ فوق از ایران قشون منظمی در آسیای صغیر باقی

تسلیم شدن سارد ۴۴۴
قبل از میلاد

نماند و سارد با حاکم جبان و نامردی که داشته است تسلیم

گردید و این يك اقبال دیگری بود که به اسکندر رونمود زیرا

که محل مزبور دیوارش را سه رجه بالا برده و قسمی مستحکم بود که بکلی خارج از
دسترس معلوم میشد و از اینرو پادگان آن میتوانستند حملات تدافعی اختیار کرده
خود را محفوظ دارند و تسلیم دشمن نشوند و تصرف آن برشان و جلال اهل مقدونیه
افزوده علاوه بر ثبوت مهارت جنگی و لیاقت نظامی آنها مهمات زیادی هم که فوق العاده
گرا بها بود بدست آنها افتاد. اسکندر پس از فتح لیدییه با حسن مراقبتی به انتظام و
اداره امور کشوری آن مشغول شده و از این ثابت نمود که مقصود اصلی وی این
است که کشورهای مفتوحه برای او باقی و برقرار ماند. ساتراپ (والی) بواسطه ضعف
درباره سه شغل مهمی را که در ابتدا هر يك از دیگری مجزا و بشخص مستقی داد
میشد با هم توأم و همه را خود شخصاً بعهده داشته است. توضیح اینکه او علاوه

۱ - Clitus.

بر حکومت کشوری امارت لشکر و ریاست کل دفتری و مالی را هم دارا بوده است. اسکندر شغل نظارت در امور مالی و امور نظامی هر يك را از دیگری مجزا نموده با اختیارات تامه بدست یکنفر کاردانی سپرد که مربوط بدیگری نبوده است. وی این انتظام را در هر يك از ایالات شاهنشاهی که بتصرف در میآورد معمول و مجری میداشت.

اسکندر پس از فتح سارد عازم شد که پیش از حرکت بطارف مشرق محض تحکیم کار خویش اول متصرفات یونان را در ساحل آسیای صغیر بتصرف خود درآورد. چنانکه افس^۱ قبول اطاعت نموده و اسکندر در آنجا بجای حکومت شخصی حکومت ملی تشکیل داد. اما میلت^۲ بنای مقاومت را گذارد و پادگانی که در آنجا بوده بواسطه نزديك بودن کشتی های جنگی ایران تشجیع شده حاضر شدند که جنگ کنند. نیروی دریائی ایران اگرچه انتظامش در آن موقع خوب نبود ولی اهمیت زیاد داشت، فرمانده آنها ناوهای مقدونیه را گذارد که پیش بروند ولی از طرف ساحل جلو آنها را بستند. خیلی کوشش نمودند که نیروی دریائی مقدونیه را داخل جنگ کنند، حتی پارمنیو هم رای داد که دعوت آنها را اجابت نموده مضاف دهند، ولی اسکندر محض رعایت حزم و احتیاط از این اقدام جلوگیری کرده حاضر نشد که خود را به مخاطره بیندازد. او در آخر نیروی دریائی خود را یکی بواسطه مصارف زیاد و دیگر دون نیروی دریائی ایران بود منحل ساخته و همه را از خدمت مرخص نمود.

خلاصه میلت پس از محاصره مختصر با حمله بتصرف اسکندر در آمد. نسبت بباشندگان و مزدوران یونانی که سالم مانده بودند خیلی خوب سلوک نمود. مخصوصاً مزدوران یونانی را داخل درقشون کرده سپس بقصد هالیکارناس^۳ افتاد. اینجا که مرکز نظامی مهمن بود قلعه ای بسیار مستحکم و پادگان زیادی هم داشت و بدینجهت تصرف آن فوق العاده مهم و موقوف بود بر کوشش زیاد. بالاخره خندق قلعه را امر کرد بر

۱ - Ephesus ۲ - Miletus ۳ - Halicarnassus.

کرده و دسته قشونی را که برای محاصره قلاع تربیت شده بود حاضر ساخت. پادگان یکدفعه یورش آورده ولی غیر از تلفات و خسارت زیاد نتیجه گرفته نشد، آخر الامر همین مجبور شده شهر را آتش زد و با سپاهبان خود عقب نشسته بدو در محکم دیگری پناهنده گردید. اسکندر که در این جنگ تلفات زیادی داده بود در صدد تسخیر آن دو دژ بر نیامد، آنها همینطور باقی ماندند تا سال بعد آنتیپاتر آنجا را تصرف در آورد. اسکندر از هالیکارناس دسته ای از قشون خود را که تازه داماد شده بودند مرخص نمود. بشرط اینکه در بهار آینده مراجعت نموده سر خدمت حاضر باشند. در عوض بقدر امکان بر نفرات جدیدالورود افزود. نیز یکعه از سپاه جدیدالورود را به طرف یلیوئوس اعزام داشت، سپس خط سیرش را راست بطرف ساحل ادامه داد و برای اینکه نیروی دریائی ایران را از میان ببرد شهرهای چندی را که متعلق به لیکیه و پامفلیه بودند فتح نموده تحت اطاعت خود در آورد. این بلاشک از مسائلی شمرده میشد که فوق العاده مهم و قابل ملاحظه بوده است.

پس از این قشون از سمت شمال روانه شده تابعورش بحدود پیسیدیه افتاد، در اینجا دچار حملات سخت عشائر کوهستانی گردید. ولی آن حملات را با تلفات زیاد از خود دفع نمود. سپس داخل فربگیه شده و آنجا را تصرف نمود و تحت انتظام درآورد. در گور دہوم پایتخت سلاطین فربگی نظامیان تازه داماد و قشون جدیدالورود فوق الذکر مراجعت نموده به اصل قشون که عده آن بالغ بر چهار هزار تن بوده ملحق گردیدند. و افعلاً اگر آنها نرسیده بودند تلفاتی که در این میانه از جنگ و نیز از بیماری وارد شده بود و نیز پادگانی که لازم بود تهیه شود جبران و تدارک آن خیلی مشکل بود.

ظاهراً غرض اصلی اسکندر که طرف ساحل را تحت قوای معظم ایران باقی گذارده و خود بطرف آسیای صغیر پیش رفت این بوده است که خود را بجاده بزرگی که منتهی بداخل ایران میشد برساند. ولی شکی نیست که خبری که از بیش داده شده

تاریخ ایران

بود که سیادت آسیا از آن کسی خواهد بود که گره ارابه^۱ گرد یوس^۲ اولین پادشاه زمین را باز نماید اورا بکلی ربوده بود. امثال اینگونه خیالات که در دماغ وی مؤثر بود ویرا بطرف گردیوم جلب کرد و بند مزبور را قطع نمود. پس از اندکی هوا بهم خورد و آسمان امضاء و قبولی خود را هم با رعد و برق به معرض ظهور و بروز رسانید (یعنی صدای رعد و برق بلند شد).

در این بین مهن^۳ که در تعقیب نقشه خود که جنگ را بمقدونیه قوت مهن
۳۳۳ قبل از میلاد
ببرد و میدان محاربه را در آن حدود تشکیل دهد چپوس^۴ را تصرف کرده و سپس توجه خود را بسمت میتیلن^۵ معطوف داشت.

در این اثنا که مشغول عملیات بود مریض شده و در همان مرض از دنیا برفت. این حادثه واقعاً بآمال شاهنشاهی ایران لطمه خیل بزرگی وارد ساخت. پس از فوت او یکدسته قشون بارسى به سیکلادس^۶ فرستاده شد، ولی شکست خورد و این همان بواسطه نبودن کمکی از طرف دولت ایران بوده است که در ۳۳۲ قبل از میلاد در اسپارت علم طغیان برافراشته شده ابتدا توانستند کاری از پیش ببرند ولی در سال ۳۳۰ قبل از میلاد انتیپاتر^۷ نائب السلطنه در میگالوبولی طغیان مزبور را فرو نشاند.

مرحله دوم جنگ اسکندر از وقتی شروع میشود که از گردیوم جنگ ایوس - نوامبر
۳۳۳ قبل از میلاد
برای مصاف دادن با شاهنشاه حرکت میکند. آری تا اینجا

شمشیرهایی که از روی آنها گذشته تمام آن متعلق بساتراپها (ولات) و دور از مرکز بوده است. اینک که دارد پیش مبرود و بخوبی میداند که باید با قوای متحده ایران مقابل شود عبورش از طریق کابادوکیه بوده است. در تمام راه هیچگونه اتفاقی هم نیفتاد. ولی بس از یک حرکت تندی و قتیکه بدر بند های مشهور رسید مانند کوروش کوچک دید که آنها را محکم گرفته اند. اسکندر مهیا شده که شب بمستحفظین که استحکام آنها غیر قابل تسخیر بود حمله ببرد بدین امید که از انبراه هراس و وحشتی در آنها تولید نماید. این امیدیکه داشت صورت نگرفت. لیکن از این حرکت اقدام بیش

۱ - Gordius. ۲ - Chios. ۳ - Mytilen. ۴ - Cyclodis.

جنگهای گرایک و ايسوس

از آنچه منظور بود برای او حاصل گردید، باینمغنی که مستحفظین پس از اطلاع از جلو آمدن خصم محل خود را خالی کرده و با کمال عجله روبهزیمت نهادند. اسکندر و قتیکه آن محل را مشاهده کرد که طوری بنا شده است که میشود با جمعیت کمی راه را بر دشمن مسدود^۱ ساخت از حسن طالع خود بسی تعجب نموده خوشحال گردید. بالاخره داخل کلیکیه^۲ شده و پس از شبانی که در حرکت بعمل آمد تارسوس^۳ را بتصرف در آورد. در اینجا او در آب سیدنوس^۴ که خنک بود آب تنی کرد و بدین سبب بمرضی سخت خطرناکی مبتلا شده ناچار متوقف گردید ولی بزودی بهبودی حاصل نمود. آنوقت پارمنیو^۵ را اعزام داشت که دروازه های سوریه را که قبلاً نسبت به کوروش کوچک از آن اشاره بعمل آمده تصرف نماید. بعد خودش از پشت سر به تائی راه می پیمود و هر قدر که پیش میرفت موقع خود را مستحکم میساخت. در وسط راه شنید که داریوش سمت شرقی دروازه در دو منزلی منتظر او می باشد. پس خود را برای جنگ آماده ساخته و با کمال اطمینان باستقبال دشمن شتافت.

در این اثنا شاهنشاه از تأخیر کردن سپاه مقدونیه چنین نتیجه گرفت که باید اسکندر از جنگ منصرف شده باشد. این بود حرکت کرده از همان زنجیره کوههایی که بود عبور کرده و از تنگه معروف بدر بند آمان گذشت، اینجا دفعه^۶ معلوم شد که او پشت سر اسکندر واقع شده است لذا بطرف ايسوس پیشرفت. بیمارانی که از قشون مقدونیه عقب مانده بودند اسیر گشته و همه را بیرحمانه بقتل رسانیدند.

اسکندر که از دربند های سوریه گذشته بود بدو^۷ گذارش این امر باو رسید آنرا تصدیق ننمود. ولی اکنون که صدق آن آشکار گردید تمام سرداران و افسران خود را جمع کرده بآنها چنین گفت: اینک خداوند بی پرده در این جنگ با شما همراهی کرده داریوش را مجبور ساخته که با قشون انبوه خود سرزمین تنگی را بین دریا و جبال

۱ - تا اواسط مائه نوزدهم که انفجاری درین صخره بارخ داد بارهای شتران را بواسطه تنگی گردنه با دست میبردند (مؤلف).

۲ - Cilicia ۳ - Tarsus. ۴ - Cydnus. ۵ - Port Amonique.

لشکرگاه قرار دهد، محلی که در دست است برای حرکت افراد قشون وسعت و گنجایش دارد و کاملاً میتواند عملیات کنند. برخلاف محلی که دست ایرانیان است بواسطه تنگی جا از عده زیاد خود ابداً نمیتوانند استفاده کنند بلکه تماماً ضایع خواهد شد، نیز سفر جنگی و کارهای نمایان ده هزار نفر یونانی را که همه میدانند بیاد آنها آورد.

جنگ ایسوس که از جنگهای قطعی دنیا شمرده میشود در نزدیک شهری بنام مزبور در دشتی روی داد که عرض آن کمتر از دو میل^۱ بوده است. دشت مزبور بتههائی در شمال شرقی و بخلیج اسکندرون در جنوب غربی واقع شده، رودخانه کوچکی هم که آب آن بدریا میریخت در واقع حافظ ایرانیان بوده است، سپاه عظیم ایران که از دستجات و طوایف مختلفه تشکیل یافته بود بالغ بر شصت هزار تن میشد. از میانه آنها سی هزار مزدور یونانی بوده که مساوی با تمام لشکری بود که اسکندر با خود داشت. شصت هزار نفر **کارداکس**^۲ جماعتی که نمیتوان هویت آنها را معلوم داشت در جناح چپ ایستاده، مزدوران یونانی تحت سواره نظام در جناح راست قرار گرفته بودند. بیست هزار تن اطراف تپه ها را محکم گرفته و اگر سردار آنها کفایت نظامی از خود بروز میداد بخوبی ممکن بود قشون مقدونیه را از عقب تهدید نماید. بقیه لشکر ایران بمنظور معاونت و تقویت یکطرف صف کشیده و ابداً داخل در جنگ نشد. خود داریوش بر طبق رسم تغییر ناپذیر در قلب لشکر قرار گرفت.

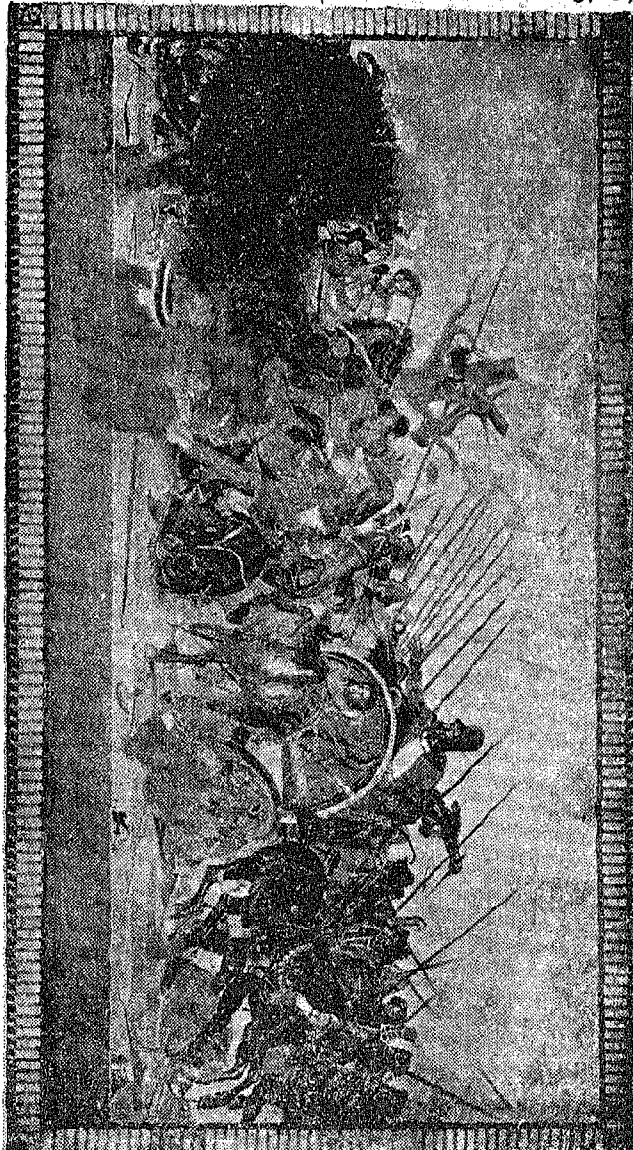
اما اسکندر در برگشت از دربندهای سوریه لشکر خود را فوراً باندازه گنجایش میدان صف آرائی نمود، باین معنی سواره نظام سنگین خود را تحت فرمان خودش در جناح راست قرار داد و دستجات منظم فالانژها را تحت پامانیو با بقیه پیاده نظام در جناح چپ نگاه داشت. در اینجا اسکندر دید که سواره نظام پارس در جناح

۱- ۵۰ میل، ۳، ۲۳۹، عرض دشت مزبور راسه میل معین کرده است، لیکن کالیستن که همراه اسکندر بود آنرا چهارده استاد یا بعبارت دیگر زیاده از یک میل و نیم دانسته است. هرچند در مسافت آن اختلاف است ولی ظن قوی آنست در آنوقت دشت نامبرده از دو میل کمتر بوده است (مؤلف).

۲ - Cardaces.

سنگهای گرانیک واپسوس

راست میدان جنگ قرار گرفته اند برای تعدیل این وضعیت سواره نظام تسالی را در مقابل برای حفاظت دستجات منظم فالانژها تعیین نمود. در قسمت عقب



۴۴- جدال اسکندر در ابوس
اسکندر به (داریوش کوهستان) حمله میبرد.
(از خاتم کاری که در پومپه کشف شده و حالیه در موزه ملی پاریس است.)

نگرانی که داشت و قتی که حالت غفلت و کاهلی دستجات ایرانی را دید که از خطوط

جنگی خارج بودند بزودی این نگرانی او مرتفع گردید. بطوریکه آریان نقل کرده است او نخست مردانش را آرام داده سپس فرمان داد که آهسته بطرف ساحل رودخانه که سپاه ایران در آنجا با کمال خونسردی منتظر حمله بود پیش بروند، نظیر کونا کسا قشون پارس نتوانست در مقابل حمله یونان پایداری کند و مثل گوسفند رو بهزیمت نهاد، ولی مزدوران یونانی استقامت ورزیده و محکم ایستادند.

چون صفوف فلاانتر بواسطه عبور از رودخانه بهم خورد جنگ مغلوبه شده و جدالی سخت در گرفت. عاملی که جنگ را خاتمه داد همانا وحشت و خوفی بود که بر داریوش غالب شد، باین معنی وقتی که طغیان و شدت ناپره جنگ بطرف او زور آور گردید یکدفعه دست پاچه شده و رو بفرار نهاد و حتی برای سبک کردن ارابه خود سپرش را بدور انداخت.

در خاتم کاری منظره جنگ، اسکندر، شکل سر برهنه طرف چپ بطوریکه نشان داده شده به داریوش حمله میبرد و در این بین نیزه اش بیکنفر ایرانی اصابت کرده است. در مقابل، صورت پادشاه هخامنشی که بنظر مبرسد آثار وحشت و خوف از وی نمایان است و ارابه چی اسبهای ارابه را دارد باشلاق میزند. در وسط خاتم کاری مزبور دیده میشود که یکنفر پارسی از اسب پیاده شده و اسبش را به داریوش تقدیم میکند. نقل میکنند که این پادشاه جبون امر داد مادیانها را که کره های آنها در عقب جا گذارده شده بودند در طول جاده با کمال سرعت برانند و در آخر برای آنکه جان خود را محفوظ دارد ارابه را گذاشت و سوار بر اسب گردید. در این بین قشون فاتح جناح راست مقصد و نیه بکمک پارمنیو بطرف چپ شتافت. در اینجا مزدوران شجاع یونانی مانند جنگ گرانیک که همقطاران پارسی، آنها را تنها گذاشتند شرافتمندانه جنگیدند، ولی بی فائده، مگر اینکه کمک کرده جان شاهنشاه نالایق را از خطر محفوظ داشتند. چه اسکندر او را تعاقب نکرد مگر وقتی که دید جنگ را برده و فتح نصیب وی شده است. تلفات قشون ایران در جنگ و آنها تیکه در حال وحشت و سراسیمگی با طرف و تپه ها پراکنده شدند مینویسند که بالغ بر صد هزار تن بوده است.

سرپرده **داریوش** که مادر وزن و دو دخترش در آن بودند از جمله غنائمی بوده که نصیب فاتح مقدونی گردید، ولی او با اسیران خودش به احترام و نزاکت و ادب رفتار نموده و علو همت خود را از این راه بثبوت رسانید. معادل يك میلیون لیره غنیمت بدست آوردند، ولی خزانه عمده که باقشون بوده است **پارمنیو** آنرا بعد در دمشق تصرف کرد، نتایج حاصله از جنگ ایسوس حیرت آور و خیلی غریب بوده است و آن فقط این نبود که مقدونیها لشکری را که متجاوز از ده برابر عدّه آنها بود شکست دادند بلکه این نکته هم بر آنها مکشوف گردید که سپاه ایران اگر چه از حیث عدّه زیاد هم باشد نمیتواند در مقابل آنها در میدان جنگ ثبات و استقامت ورزد.

فی الواقع وقتی که شاهنشاه با حال وحشت از جلو اسکندر فرار کرده ایالات غربی امپراطوری عظیم خود را وا گذارد که بدون اینکه حمایتی از آنها بشود مقاومت کنند و یا به مهاجم تسلیم گردند ورق کشورستانی آسیائی برگشت. در خاتمه بیان میگوئیم که ایسوس در ردیف یکی از جنگهای قطعی دنیا میباشد.

اسکندر پس از فتح ایسوس بطرف فینیقیه که هدف منظور بعدی

وی بود پیشرفت. شهرهای آن مانند آرادوس^۱، آرواد^۲ حزقیل

محاصره و تصرف صور
۴۴۳ قبل از میلاد

و نیز صیدا که از خسارات تاراج **اخوس**^۳ تا يك اندازه بیرون

آمده بود و شهرهای دیگر قبول اطاعت نمودند. مقصود **اسکندر** از فتح فینیقیه همانا انهدام نیروی دربائی ایران بوده است و در نتیجه خواست خطری را که برای او از عقب تصور میرفت جلوگیری کرده باشد. از جمله مبعوضات که آنها را مرکز تشکیلات اساسی جدیدی قرار دهد تا از آن بتواند بعملیاتی که در نظر داشته است بپردازد. چنانکه همین سبب گردید که قبرس که آن نیز از حیث نیروی دربائی مرکز مهمی شمرده میشد تسلیم شود و بتصرف فاتحین درآید و آن از جمله اماکنی بود که فتح آن مقدمتاً برای الحاق مصر لازم و ضروری شمرده میشد.

صور آنوقت یکی از شهرهای بزرگ فینیقیه بود، خرابی و انهدام صیدا سبب ازدیاد ثروت و قدرت وی گردید بطوریکه آن قابل بسی توجه بوده است. ابن «شهر تاج بخش»

۱ - Aradus. ۲ - Arvad of Ezekeil. ۳ - Achus.

اشعیا در يك جزیره‌ای واقع شده که فاصله آن بخشی نیم میل بوده است . برای دفاع از دشمن دارای برج و بارویی بس محکم و مرتفع بود . لذا اهالی اعتماد بقوای خود نموده و همانطور که با ایران عمل کرده و فاتح هم شدند اینجا نیز فرمانداران آن جمع شده گرچه بدو قبول اطاعت نمودند ولی بعد سرازاطاعت باز زده حاضر نشدند که اسکندر را باقشونش اجازه بدخول شهر دهند . توضیح اینکه اسکندر بصوریه‌ها گفت که میخواهد برای ملکارت ، هر اکل^۱ صورقربانی کنده که آن ازهر اکلی که در یونان پرستش میشد قهرمانی علیحده بوده است ، صوریه‌ها به اسکندر جواب دادند بيك نفر یونانی یا مقدونی اجازه نخواهند داد بشهرشان داخل شود . اسکندر از این جواب درخشم شده تصمیم گرفت که از خشکی پلی بنا کند و بدان وسیله شهری را که دست یافتن بآن ناممکن شمرده میشد تصرف نماید . علاوه بر این بنای پل هم در مقابل يك دشمن خطرناك و از جان گذشته کاری بس صعب و مشکل بوده است .

بالجمله شروع بکار کردند و بواسطه عملیات بیشماري که بکار انداختند ابتدا پیشرفت قابلی هم نمودند . ولی وقتی که بجاهای عمیق دریا که در دسترس قایقهای جنگی صور بود رسیدند کارگران متصل مورد حمله واقع شده و از کار باز میماندند . برای جلوگیری از این صدمات و حفاظت کارگران امر کرد دو برجی سوار بر ماشین آلات در (منتها الیه) پل برپا کردند . معذلك صوریه‌ها بنای مقاومت را گذاشته برج هارا با آنچه بود بوسیله يك کشتی پر از مواد محترقه با كمك قایقهای جنگی که دارای چهار صف پارو زن بوده برباد دادند^۲ . اسکندر امر کرد دوباره پل را از نو بنا کنند . ایندفعه عرض آن را بیشتر گرفتند

۱ - Heracle .

۲ - و شرح آرا چنین نوشته اند که صوریه‌ها دماغه کشتی بزرگی را پر از ماسه و سنگ ریزه کردند و کشتی مزبور را پس از اینکه با قیر اندردند از مواد محترقه پر کردند . بعد از آن آرا بدم بادهای تند دادند ، بادها کشتی را با سرعتی حیرت آور بطرف پل برده و چنان بھاك زد که دماغه کشتی در خاک فرو رفت ، در این حین صوریهائی که در کشتی بودند مواد محترقه کشتی را آتش زده بیرون جستند و در قایق هائی که قبلا تهیه شده بود جا گرفته بافکندن مشعل‌های افروخته بطرف پل و مقدونیه‌ها شروع کردند ، کشتی قبر آلود همینکه آتش گرفت بادها این آتش را در اطراف پراکند . طولی نکشید که از این آتش ها شعله هائی تمام پل و اطراف را فرا گرفت ، برجهای چوبین مقدونیه و هر چه سوختنی بود طعمه آتش گردید و مترجم ،

و برجهای زیادی هم ساخته روی آن سوار نمودند. در این بین مردم صیدا و فینیقی‌های دیگر با هشتاد کشتی از بحریه ایران جدا شده با اسکندر داخل در قرارداد شدند. چیزی نگذشت که ملوک قبرس هم بایکصد و بیست کشتی بآنها ملحق شده بطرف مقدونیه رفتند. این قضیه باعث ضعف نیروی دریائی صوری‌ها گردید، بالاخره اسکندر با نیروی دریائی خود جداً بمحاصره شهر پرداخت.

آلات و ادوات محاصره که آنرا روی پل جدید سوار کرده بودند نتوانست بحصار مستحکم شهر آسیبی برساند. اینجا باید گفت که از ساختن پل جدید برای منظوری که بود چندان فائده‌ای حاصل نشد. ولی بعد از این آلات و ادوات را بکشتیهای خود سوار کرده بآن قسمت حصار که چندان محکم نبود حمله برد. در آخر فرمان یورش عمومی داده شد. اسکندر از سوراخی که با کشتیهای دارای ماشین آلات جنگی در دیوار پیدا شده بود داخل صور گردید. پس از گرفتن برجهای چندی روی حصار بشهر وارد شد. قشون مقدونیه بواسطه مقاومت سخت اهالی و کشتن عده‌ای از همقطاران آنها را روی دیوارهای شهر بکلی از خود خارج شده شروع بقتل عام نمودند. زنان و کودکان در کارتاژ (که قبلاً با آنجا فرستاده شده بودند) سالم ماندند. لیکن از مردان صور هشت هزار تن مقتول و سی هزار تن را اسیر کرده برده و فروختند. بدین طریق صور که «بازرگانان وی شرفای جهان بوده‌اند»^۱ (طعمه حریق شده) از آن جز خرابه‌هایی باقی نماند.

باید دانست برای حمله بمصر سقوط صور اولین قدمی بود که
الحاق مصر ۴۴۲ - ۴۴۱ قبل از میلاد
برداشته شد. چنانکه اسکندر پس از صور عازم غزه گردید.

اهالی با وجود تهدید سختی که اخیراً شده بود بنای مقاومت را گذاردند. بواسطه اینکه شهر و دژ آن در یک زمین خیلی مرتفعی قرار گرفته بود امر شد خاصریزی در ۲۵۰ پا ارتفاع و ۱۲۰ پا عرض دورا دور شهر بنا کردند آنوقت بانقب‌ها قسمتی از دیوار قلعه را خراب کرده و بعد از سه حمله غیر مظفرانه فتح نصیب وی گردید، پادگان قلعه آنقدر جنگیدند تا همگی کشته شدند. مصر پس

۱ - اشعیا، ۲۳، ۸.

از این بدون کشمکش بدست فاتح مقدونی در آمد. نایب السلطنه پارس چون دید که دیگر مقاومت نتیجه ندارد تسلیم گردید. اسکندر مانند کوروش بزرگ خدایان و معابد مصریان را فوق العاده احترام نموده و نسبت بسکنه با کمال محبت رفتار کرد. از جمله شهر اسکندریه را بنیان نهاد که آن از عالیترین شهرهائی است که او طرح آنها را ریخته و چون مسائل خیالی در دماغش فوق العاده مؤثر بوده اخیراً بزیارت واحه اسرار آمیز آمون^۱ رفت. اینجا بطوریکه از منابع رسمی مستفاد میشود او به پسر آمون شناخته شده بود. پس از انتظام امور مصر و تعیین ولات مصری که بنام او حکومت کنند دو باره بصور آمد، در آنجا او نیروی دریائی را معاینه و بازرسی کرده برای پیشروی بمرکز امپراطوری ایران بلافاصله مشغول تهیه گردید.

۱ - Ammon.



سکه نقره متعلق به صیداد در حدود ۴۸۳-۴۰۰ قبل از میلاد

فصل بیست و دوم

خط سیر اسکندر کبیر تا مرگ داریوش

تو شهر ویرا میگری و باختر را مشاهده میکنی، برج و بنا روی اکباتانه رفت و استحکامی ویژه حویش دارد، آنجا یکصد دروازه حکاتم پلیس پیش روی تو گشاده است، و از آن دور شهر شوش را حواهی دید که برکسار رود خوهرس پس بنا شده و در این رود آسی گوارا کسه شایسته جام شاهان است در جریان میباشد.

« بهشت باز یافته میلون »

چون اسکندر از صور بیرون آمد طرف مشرق بقصد تاپسا کوس واقع در ساحل فرات روانه گردید. درست همان راهی که کوروش کوچک سابقاً بیموده بود. در آنجا دویلی از قایق

جنگ آرپیل
۲۳۱ قبل از میلاد

یافت که بدستور او ساخته بودند. نیروی مختصر پارس مرکب از سه هزار تن که در اینجا مأمور بودند از عبور او جلوگیری کنند بواسطه نرسیدن کمک از جنگ احراز جسته عقب شستند. واقعاً منظره جنگ فوق العاده حیرت آور است که چطور شد داریوش با داشتن سواره نظام زبده زیاد برای جلوگیری از لشکران یونانی کوششی بعمل نیاورده و حرکت آنها را که اسلحه شان سنگین و عده سواران سبک اسلحه هم خیل کم بوده مختل نساخته است. در این جلگه های صاف و وسیع (باچابک سوارانی که

بهنك و گریز معتاد بودند) بایستی قشون مقدونیه متصل مورد حمله واقع بشود، همچنانکه در چند قرن بعد پارتی ها (در این جلگه ها) همین کار را کردند یعنی به رومیان حملات مظفرانه کرده و غرور آنها را درهم شکستند.

بالجمله پس از عبور از فرات اسکندر از وسط ناحیه حاصلخیز بین النهرین پیش رفته تا اینکه از کاریه گذشته بدجله رسید، در اینجا هم داریوش در نتیجه غرور و اهماال کرده اهماامی در جلوگیری از او ننمود. اگر چه بواسطه تندی آب دجله نتوانست بدون صعوبت و اشکال زیاد از آن عبور کند. اسکندر پس از این از ساحل دست چپ بطرف آسور قدیم که در آن وقت آنوریا مینامیدند گذشته در گوگل نزدیک خرابه های نینوا بفاصله تقریباً هفتاد میل از اربیل که این جنك بهمان نام خوانده شده داریوش را دریافت که در آن صحرای وسیع و هموار که مخصوصاً آنرا برای حرکت سواره نظام و ارابه ها که نهایت درجه طرف اعتماد او بودند انتخاب کرده و با نظاری وی میباشد. آری داریوش بتجربه فهمیده بود که روبرو شدن با مقدونیها در صحرای تنك و ناهموار که سپاهیان او نتوانند عملیات کنند بی حاصل است. عده قشون او که از نقاط مختلفه کشور تهیه شده بقولی متجاوز از يك میلیون بود. جماعتی هم از قشون اجیر یونانی با او بودند ولی شماره آنها مانند ایسوس مختصر بود. دیگر پانزده زنجیر فیل هم در خط جنك حاضر و صف بسته بودند و این اول دفعه ایست که در يك جنك بزرگ تاریخی فیل دیده می شود.

مقدونیها که یگانه حریف زبردست آنها در ایسوس یونانیهای اجیر بودند بایستی حس کرده باشند که اعتماد آنها به رشادت و دلاوری خود و عملیات و ورزش های طولانی جنگی و نیز راهنمایی سردار خودشان است و این اعتماد هم بواسطه حرکات و عملیات آرام و بادقت اسکندر توضیح و نشان داده شد که پس از تحصیل اطلاعات صحیح از وضعیت شاهنشاه چهار روز بقشون خود استراحت داده و اردوی خودش را مستحکم نموده و باروبنه سنگین و بیماران را در آن جای داد و عده ای را هم برای حفاظت آنها گماشت. او بدین طریق موضعی را تدارک کرد که قشونش بتواند به آزادی عملیات کند و در هنگام ضرورت عقب نشینی نماید.

این دولشکر قریب هفده میل ازهم فاصله داشته و یکرشته تلال و تپه های پستی در اینمیان
حابل و آهارا ازهم جدا میکرد. او وقتی که از این تپه ها گشته سپاه عظیم ایران را
جلو خود دید فوراً شورای جنگی آراست تا در این باب مشورت کند که آیا باید فوراً شروع
بجنگ کرد یا نه. پارمنیو که رأیش محل اعتماد بود چنان مصلحت دانست که قبلاً اطلاعات
مقدماتی صحیحی از میدان جنگ درمورد گودالها یا کمین گاهها تحصیل کرده و از
انتظامات و ترتیبات دشمن نیز تحقیقاتی بعمل آرند. بالاخره اردو زده شد و اسکندر ظاهراً
بی هیچ مانع و رادعی از طرف دشمن نمایی میدان را کاملاً رسیدگی و تحقیق نمود. پارمنیو
از لحاظ کثرت لشکر ایران بعلاوه رأی داد که شب بخون بزنند. اسکندر ابن رأی او را
نپسندید و گفت: نظراً بدزدی بدست نیارم.

لشکر ایران که تمام شب را زیر اساعده بودند بامرداریوش به ترتیب جنگی درآمده
خود در قلب قرار گرفت و یکدسته از اقارب شاه و سواران ممتاز یا جاوید و یراحمایت و حر است
میکردند و دسته از قشون اجبر یونانی تقسیم و هر یک در یک طرف شاهنشاه جا گرفته و قراولان
سواره سلطنتی با فیلها و پنجاه ارباب در جلو جاداشنند، جناحین راست و چپ از دستجات مختلف
از سواره و پیاده ترکیب یافته و باید صفوف آنها از هر طرف تا فاصله زیادی کشیده شده باشد. لشکر
مقدونیه که بالغ بر چهل هزار تن پیاده نظام و هفت هزار سواره نظام بود بوضع همیشگی صف بسته،
پارمنیو در رأس فالاندر در جناح چپ جا گرفت و دسینه نیر و مندی از سواره نظام تسالی و یراحمایت
میکردند. خود اسکندر در رأس جناح راست که از سواران عالی مقدونی ترکیب یافته قرار گرفت.
نظر به بری فوق العاده لشکر ایران از حیث عده و نیروئی هم بطور احتیاط تمکیل
و مأمور حفاظت قسمت عقب گردید. او قشونش تا اینقدر خوب ورزیده شده و تا این
حد بطرف دشمن بچشم حقارت مینگرست که با کمال جرأت و جسارت
قشون دست راست خود را بحمله جناح چپ ایرانی که تقریباً رو برو شدن
با قسمت اعظم در بای لشکر بود فرمان داد و با اینکه داریوش میتوانست از موقع استفاده
نموده و فرمان حمله عمومی بدهد ولی برای این که احتمالاً در نظام و ترتیب سپاه عظیم

وجسیم وی روی ندهد مجبور شد همه لشکر را بکار نیندازد. بالاخره داریوش وقتی که میدان جنگ را که نظم و ترتیب آن با کمال دقت داده شده بود گذاشته داخل زمین های ناهموار گردید دید که از ارابه ها کاری ساخته نخواهد شد و لذا قشون سواره جناح چپ خود را فرمان حمله داد. این حمله در اول ظفر مندانه بود، جنگ سواره نظام که متعاقب آن رویداد بی نهایت سخت و شدید بود تا اینکه نظم و ترتیب دوباره برقرار و دستجات منظم یونانی صفوف دشمن را بهم پیچیدند، در این مورد ارابه هائی را که حامل داسهای بزرگ و خیلی هم موجب امیدواری بودند (هرچند در کونا کسا معلوم گردید که مقابله آنها با قشون ورزیده و دارای تعلیمات نظامی بیفائده است) فرمان حمله داده لیکن این حمله ظاهراً بواسطه نرسیدن کمک مؤثری از طرف سوار یا پیاده نظام سبک اسلحه کاملاً بی نتیجه ماند، زیرا که پیاده نظام سبک اسلحه یونانی زوین هایشان را با قوت تمام بطرف آنها پرتاب کرده جلو آنها را بردند و ارابه چپها را بزیر انداختند و فالانترها و قتیکه مجبور میشدند ناچار صفوف خود را گشوده تا ارابه ها بگذرند. و بعد از عقب عده ای را با مستحفظین و مهترهای آنها را با ضربتها خراب کردند، حمله به جناح چپ قشون ایران و بعد عده ای هم که بمدد آنها فرستاده شد باعث گردید که شکاف بزرگی در صف نزدیک داریوش پیدا شد و از همین طرف اسکندر بسر کردگی سواران رفیق که قسمتی از فالانترها آنها را تقویت میکردند حمله برد، جنگی تن بستن در اینجا آغاز که آن منتهی بفرار مضطربانه داریوش گردید، در صورتیکه هنوز جریان جنگ بیک میزان باقی بوده و نتیجه آن معلوم نبوده است او خائفاً از میدان فرار نمود.

میدان جنگ بقدری وسیع بود که این خبر دفعهً انتشار نیافت، پارمنیو در میان ازدحام و هجوم دشمن گیر کرده و چنان در فشار بود که کسی نزد اسکندر فرستاده ویرا به کمک طلبید^۱ و او هم با جمعیت خود بکمک وی شتافت، بین راه بدستجات سواره

۱- شاید این پیام را پارمنیو برای این داده که از تعاقب بازش دارد تا اینکه فتح تمام بشود، چه غفلت از این احتیاط بود که یونانیهای کونا کسا را بتسلکه انداخت (مؤلف).

نظام پارتی، هندی، پارسی برخورد که بحال فرار بودند، کوشش مابوسانه فراریان مزبور برای اینکه از وسط راهی باز کنند سبب گردید که عده زیادی از مقدونیها تلف شدند ولی وقتی که اسکندر به محل اجتماع لشکر رسید دید که پارمنیو با کمک سواران تسلی بر جناح راست دشمن غلبه کرده و همه در کار فرارند، بنا بر این مجدداً بدنبال داریوش شتافت و در همان شب بزاد بزرگ رسید و از آنجا چند ساعتی برای اسراحت لشکر و اسبان با احتیاط توقف نمود، روز دیگر باز مشغول تعاقب شده تا به آربلا که آریل کنوی باشد رسید و آن هفتاد مایل از میدان جنگ فاصله داشت، چون نتوانست به داریوش دست یابد علاوه لشکر و اسبان هم از کار افتاده بودند از تعاقب پادشاه مغلوب دست کشیده داریوش را گذارد که بدون هیچ مزاحمتی به کباتان باز گردد.

نتیجه جنگ آریل
اگرچه میدان جنگ با نظر پادشاه بزرگ انتخاب شده و تقریباً تمام قوای مملکت را بحمايت خود در آنجا حاضر ساخته بود، از نظر نظامی از پیش معلوم بوده است، مگر آنکه نگوئیم در جنگ تن تن ممکن بود آسیبی به اسکندر برسد و اگر این اتفاق می افتاد البته کار خاتمه پیدا کرده و مجرای تاریخ عوض میشد، در حال آن بعد در داریوش دیگر آمدی برای مقاومت مسلحانه باقی نماند و کرسی امپراطوری، مخصوصاً شوش و بابل بزرگ با تمام ثروت هنگفت و ذخائر آنها باختیار فاتح درآمد و داریوش مثل نکهتر فراری جز آنکه در حواشی مملکت خود بجنگ و گریز اقدام کند چاره دیگری نداشت و (افسوس) انهم برای آخرین سلطان هخامنشی بر اثر خست و دلانگه و پستی که سبب باو بودند ممکن شد صورت گیرد. کریسی^۱ در شرحه راجع باین جنگ نوشته است از قول ناپلئون چنین مگوید: نام بلندی که اسکندر برای قرنهای زیاد و در میان ملل مختلفه حاصل نموده است او شاسته این نام بلند میباشد اما اگر در آربل شکست می خورد چه میکرد در صورتیکه فرات و دجله و بیابان قفر در عقب واقع شده و قلعه و استحکامی هم که محل نژاد و گریزگاهی باشد در این میانه نبوده و بهد فرسنگ هم تا مقدونیه مسافت داشته است، مسلماً جواب آست

۱- Arbela. ۲. Creasy.

که اسکندر همان کار را میکرده گزنفون^۱ کرد.

فاتح مقدونی از آریلا بطرف بابل راند و در آنجا از طرف حکومت
تصرف بابل و شوش
و کهنه و سایر طبقات مردم از وی پذیرائی شد، چه احتراماتی
را که او در مصر نسبت بخدایان آنجا بعمل آورده بود شنیده و جلب شده بودند، اسکندر
نظیر کوروش کبیر، دستهای بعل را گرفت و حکم کرد معبدی را که اردشیر خراب
کرده بود تعمیر کنند، بابلیها از این کار راضی و مسرور و از آن بیعت دولتخواه او شدند.
از بابل اسکندر در مدت بیست روز بشوش درآمد، یونانیها شوش را مرکز پادشاه
بزرگ میدانستند و در آنجا اسکیلوس^۲ پرده بازی پرسیا^۳ را بمعرض نمایش گذارد. در آن
شهر پنجاه هزار تالان یا شانزده میلیون و پانصد و پنجاه هزار یوند^۴ با اشیاء نفیس دیگر
که قیمت آنها از حساب بیرون بود بدست آمد که از جمله دو مجسمه هارمودیوس^۵ و
اریستوگی^۶ تون^۷ بوده که از مفرغ ساخته بودند، اسکندر آنها را بآتن عودت داد که بعد از
چند سال آریان آنها را در آنجا مشاهده نموده است.

اسکندر در شوش فتح خود را باوشکوه جلال تمام نمایش داد،
تصرف پرس پلیس و پاسارگاد
قربانیها و مشعل دوانیها^۸ و نیز جنگهای ژیمناستیک^۹ی بعمل آمد،
جشن مزبور مصادف شد با رسیدن پانزده هزار نفرات تازه که بکمکش آمده بودند و نظر
باحتیاج مبرمی که بوجود آنها بوده است بخوبی پذیرفته شدند، چه از عده قوا آنچه در
این جنگها بواسطه قتل و ناخوشی تقلیل یافته بودند نفراتی بجای آنها لازم بود گذاشته
شود، علاوه برای مراکری که جدیداً مفتوح شده و اهمیت نظامی داشته است لازم بود

۱- Xenphon. ۲. Aeschylus. ۳. Persau.

۴- در صورتیکه تالان نقره مراد باشد مقدار آن همان است که در بالا ذکر شد و الا اگر تالان طلا
باشد مبلغ آن معادل یکصد و سی و دومیلیون و چهارصد هزار لیره انگلیسی میشود (مؤلف).

۵- Harmodius. ۶. Aristogeiton.

۷- یک نوع مسابقه ای بود بین دوشیزگان بدینطریق که شمع هائی دست هر کدام میدادند و او با
یک پسا میدوید در صورتیکه شمع خود را روشن نگهداشته و شمع همگنان خود را خاموش میکرد
علامت بردن بود (مترجم).

خط سیر اسکندر کبیر تا مرگ داریوش

پادگان بگذارند، اوبعد از این مصمم گشت که بفلات ایران و خانه مقدس پارسیان داخل شده و بتمام دنیا نشان بدهد که دولت آنها زوال یافته است.

بالجمله از کارون عبور نموده از اهواز حالیه برای که دوبایتخت را بهم وصل مینمود یعنی راه بهبهان که آزمان معمول بود و حالیه ظاهراً بواسطه خرابی هر دو پایتخت کمتر عبور میشود عزیمت نمود، جماعت او کسین که در تپه های سخت ناهموار آنجا ساکن بودند و همیشه از رعایای غیر جنگی پادشاه بزرگ که از آن راه عبور میکردند باج راه میگرفتند از لشکریان اسکندر نیز مطالبه باج راه کردند. اسکندر جواب داد که در سرگردنه های خود حاضر شده بگیرند، پس از آن از راهی غیر معمول بهمان فرزی و شتابی که همیشه در عملیات و کارهای خود مینمود ناگهان بسرد هکده های آنها فرو آمد و ایلات غافلگیر شده با طرف متفرق شدند و در این هنگام کراتروس^۱ با قوای خود مکانهای مرتفعه آنها را که بتنگه محل عبور افزاد داشت بتصرف در آورد، سپاهسانی که بهمراه اسکندر بودند دفعه دوم هجوم برده قبلاً تنگه را گرفتند، اینجا قیابل او کسین بدون هیچگونه مقاومتی ناچار بتسلیم شدند.

پارمنیو با قسمت اعظم لشکر و بارونه از راهی که راه ارابه رو خوانده میشد (یعنی از راه رامهرمز و بهبهان کنونی) بطرف پارس فرستاده شد و این راه غیر از قسمتی که بواسطه عبور و مرور قوافل یا عابرین پوشیده شده باقی بهمان حال است که پیش از دو هزار سال بوده یعنی بحال طبیعی باقی میباشد و خود اسکندر با سرعتی که معتاد بود از کوهستانها بطرف دروازه پارس راند که در آنجا نائب السلطنه پارس دیواری در جلو تنگه کشیده و با چهل هزار سپاه برای مدافعه حاضر شده بود، عملیات جنگی ترموپیل در اینجا تجدید گردید، مقدونیها از راهی که از میان تپه ها میگذشت قبل از طلوع صبح با طرف تنگه ناگهان بر سر پارسیان ریخته و بانک شبپور آنها کراتروس را که در جلو تنگه منتظر بود خبردار ساخت و پارسیها از دو طرف محصور شده کشتار هولناک در گرفت و باید دانست که این تنها مقاومت منظمی بود که از ایرانیان بعمل آمد.

۱- Craterus.

اسکندر بعد از این فتح بطرف بند امیر راند و در آن جا امر بساختن پل نمود و از آن گذشته باستخر پایتخت پادشاهان بزرگ درآمد و در آنجا یکصد و بیست هزار تالان معادل با بیست و هشت میایون و دویست و نود هزار پوند با غنائم بشمار دیگر بدست آورد. بطوریکه **پلو تارک** مینویسد ده هزار گاری قاطری و پنجهزار شتر برای حمل و نقل این خزائن لازم بود، خوانندگان نباید این رقم کثیر را بنظر تعجب نگریسته و آنرا حمل بر اغراق کنند، چنانچه شما بخاطر بیاورید که از تمام بلاد آسیا طبقه بعد طبقه منابع خطیر هنگفتی پیداشاه بزرگ میرسیده است البته رفع این تعجب خواهد گردید و نیز میدانیم که بعد از انتشار ثروت بی پایان چه رواجی در تجارت دنیای متمدن پیدا شده است، بالجمله پاسارگاد نیز بتصرف در آمد.

قصور عالیة پرس پلیس طعمه حریق گردید و بقتل عام سکنه فرمان دادند، **آریان** می نویسد که این عمل تلافی خطاهائی بود که پارسیان در یونان و یثره در آتن مرتکب شده بودند و این بعید نیست همینطور باشد که مورخ مزبور گفته است؛ زیرا که میدانیم عده زیادی از اسرای یونانی در استخر حضور فاتح آمده و ناله های آنها برای انتقام طبعاً لشکریان را باینکار واداشته است.

پلو تارک در بیان خود اشعار مشهور **دریدن**^۱ را شاهد آورده و آن بقرار ذیل است - «**تیمو تیوس**^۲ فریاد میکند. انتقام، انتقام. ارواح انتقام را به بین که برخاسته، مشاهده کن مار هائی را که پرورش داده اند چطور از میان گیسو های خود صغیر میزنند و جرقه هائی که از چشمان آنها برق میزند. اینان اشباح یونانیانی هستند که در جنگ کشته شده اند و ابدان آنها بدون دفن و کفن در صحرا افتاده. بکش انتقامی که درخور این مردمان رشید است. بین مشعلها را که چگونه بیلا میاندازند، چگونه مسا کن پارسی و معابد درخشان خدایان مخالف، ایشان را نشان میکنند؛ شاهزادگان با سرور خشم آ میز تحسین گفتند، پادشاه برای انهدام مشعل بدست گرفت، **تائیس**^۳ رهنمائی کرد و او را بمطلوب وی رسانید مانند **هلن**^۴ دیگر تروی^۵ دیگر را آتش زد».

۱- Dryden. ۲- Timotheus. ۳- Tais. ۴- Helen. ۵- Troy.

تصرف اکباتان
۳۳۰ پیش از میلاد

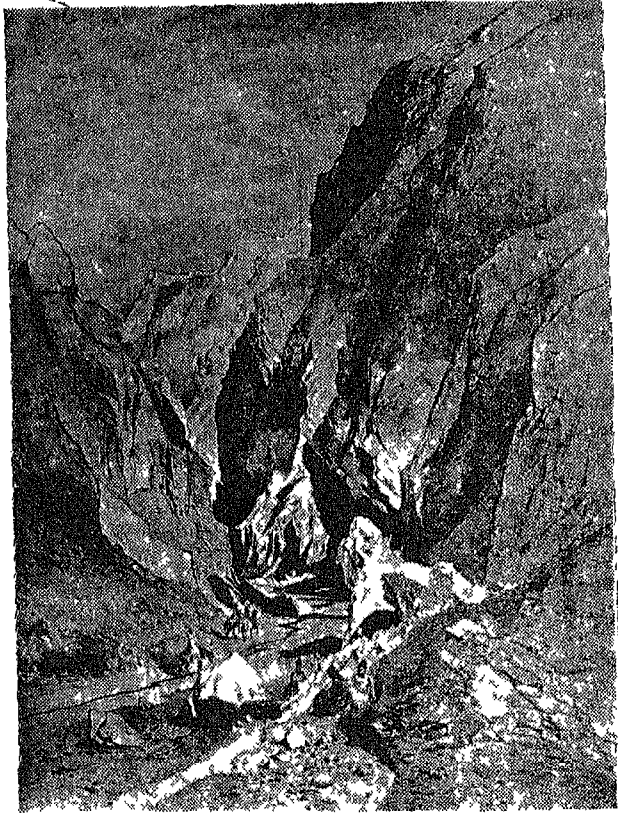
اسکندر اکنون صاحب بابل و شوش و استخر گردیده و فقط اکباتان پایتخت تابستانی باقیمانده است، او بر طبق عادت خود بعهله و شتاب بطرف ماد روانه شد، درین راه شنید که داریوش مشغول تدارك جنگ سیم است، اما وقتی که نزدیک اکباتان رسید معلوم شد که پادشاه ایران بطرف دروازه کسپین (در بند خزر) گریخته که قبلاً خانواده و بار و بُنه سنگین خود را بآنجا فرستاده بوده است، پس در آنجا توقف کرده سپاهیان خود را دوباره منظم ساخت، سواران تسالی و بعضی متحدین یونانی را که میخواست بوطن خود برگرداند بانعامات خود مشعوف و بمنون ساخت، آریان مینویسد که بسیاری از آنها در عوض مراجعت بوطن مایل شدند که تاهرجا شده با اسکندر همراه باشند، قشونش اینوقت تماماً از نظامیانی تشکیل یافته بود که شغل نظام را وسیله زندگانی خود قرار داده و غیر از قائد خود دیگری را نمی شناختند. او خزانه خطیر خود را که بقول دیودور یکصد و هشتاد هزار تالان یا چهل میلیون طلای خالص بود در اکباتان گذارد و شش هزار قشون مقدونی را مستحفظ آنجا قرارداد و بدین ترتیب محل مزبور بک مرکز قشونی بسیار مهم ایالاتی که تازه مفتوح ساخته بود گردید که حقیقتاً هم این انتخاب از نظر موقع مرکزی و مسافت بالنسبه عادلّه آن از بابل، شوش و استخر خوب انتخابی بوده است. پارمنیو را با دسته خودش بسمت شمال از ناحیه سخت کادوسیا روانه نمود و دستورداد که درهیرکانیا باو ملحق شود و او هم این عمل را که لزوم آن معلوم نیست بخوبی انجام داد.

این ترتیبات وقتی که باتمام رسید اسکندر باقشونی زبده و نیرومند تعاقب داریوش و مرص او
۳۳۰ قبل از میلاد به تعاقب داریوش بپچاره شافت و امید داشت که او را در راگا^۱

یعنی سرزمین ری که خرابه های آن در چند میلی جنوب طهران واقع است بدست بیاورد. او مدت پنج روز در ری قشونش را راحتی داد و بعد در امتداد راهی که امروز راه پست طهران و مشهد است بسمت مشرق رهسپار شد، این راه تماماً از دامنه های جنوبی سرایشب یک زنجیره کوهی میگردد که در آن زمان به تاروس^۲ معروف

۱ - از اکباتان (همدان فعلی) تاراگا یعنی ری دویت میل است «مؤلف».
۲ - Taurus.

بوده است و بندرت اتفاق میافتد صحرای کبیر ایران که تقریباً سرتاسر آن متصل



۳۴ - درند های خزر

اداس از کتاب «سیر از ترکیه تا ایران» تألیف (مهمردیل)

نکوه اسب نمایان باشد و آن در تمام ادوار خط سیر راه بر رگی بود که اکباتان و باختر را بهم وصل منموده اسب، او منزل اول به درند های خزر^۱ رسد، روز دوم از آنجا گذشته و سندی که بسوس والی باحتر و برانزانت^۲ والی اراکوسیا و سز

۱ - کریر در کتاب خود موسوم به «ایران» مجل مروری را دقیقاً زیر نظر گرفته و تفصیل در آن صحبت داشته است. و دلیام حکسون که در مسئله اطلاعات مخصوص دارد با نتیجه تحقیق کریر که گردیده سرده گردیده است که آریای ذکر کرده است موافق میباشد (مؤلف).

۲ - Barsaentes.

نبرزن^۱ فرمانده لشکر سواره پادشاه آواره و فراری را محبوس ساخته اند و این خبر باعث گردید که در حرکت بیشتر شتاب نماید، چنانکه بعد از پیمودن دو منزل خیلی طولانی باقشون خسته خود بجائی رسید که باو خبر دادند تمام ایرانیان ابنعمل جنایت کارانه بسوس را تصویب کرده مگر سپاهیان اجیریونانی باوفا که چون نتوانستند از این جنایت جلوگیری کنند ناچار از آنها جدا شده بطرف کوهستان رفته اند. در روز پنجم این حرکت پر مشقت اسکندر بقریه ای رسید که مطلع شد ایرانیها شب قبل در آنجا منزل داشته اند و چون فهمید که راه نزدیک تری از آنجا بمنزل بعد هست لذا بعضی از صاحب منصبان خود را برداشته با پانصد سوار زده عصر همان روز حرکت نمود و پس از طی پنجاه میل راه قبل از طلوع صبح بایرانیها رسید، مقاومتی بعمل نیامد، بسوس چون اسکندر را متعاقب خود دید فرمان داد که داریوش را کشته فرار نمودند، اسکندر ارابه ای را که جسد داریوش در آن تازه از زخمها بی جان شده بود یافته که بدون راننده در حرکت بود و دوره حیات آخرین پادشاه يك سلسله با عظمتی که زیاده از دویست سال بر آسیا فرمانروائی میکردند بدین بدبختی سپری گردید.

محلّی که در آنجا اسکندر به داریوش رسید عین آن بدرستی معلوم نیست ولی افسانه های ایرانی آن محل را در نزدیکی دامغان نشان میدهند که بحقیقت نزدیک میباشد. این محل در مشرق ری در حدود دویست میل فاصله و باشش منزل خیلی سنگین واقع است که مطابق آنچه آریان ذکر کرده حد وسط ینچ منزل (اول) هر منزلی سی میل و منزل آخرین که در پیمودن آن کوشش زیادی بعمل آمده پنجاه میل بوده است و البته در گرمای تابستان ایران حتی اسکندر نمیتوانسته است بیش از این از عهده برآید، علاوه در شرحی هم که از آریان ذکر شده تقریباً اشاره ایست بمحل مزبور چه او مینویسد و قتی که ارابه ها و بار و بُنه سنگین به هیرکانیا فرستاده شد آنها از زنجیره جبال البرز از شاهراهی که طولانی تر بوده است عبور نمودند. حالیه تنها راهی که از میان این کوهها میگردد راهی است که از شاهرود به گرگان میرود و اگر اسکندر، داریوش را

در شاهرود گیر آورده باشد با این حرف درست در نمیآید و نمیتوان اینرا بایبان مزبور تطبیق داد و گذشته ازین شاهرود در پنجاه میلی مشرق دامغان یا دویست و پنجاه میلی مشرق ری واقع است، پس دلایلی که در دست است تماماً محلی را نشان میدهد که نزدیک بدامغان میباشد. بهر حال مرگ داریوش بدست رعایای خائن خودش خوشبختی دیگری برای اسکندر بوده است، چه این قضیه نه تنها باعث این شد جنگ و گریزهای سرحدی که ممکن بود رفته رفته کسب اهمیت کند ازین رفت، بلکه نفرت و شناخت این عمل هم بر بسوس افتاد نه اسکندر، در خاتمه این فاتح موافق جوانمردی خود جسد داریوش را با تشریفات لازمه شاهانه در استخر امر کرد دفن نمودند.



ایو الهول

مدال طلا اقتباس از موزه بریتانیا

فصل بیست و سوم حد کشور گشائی

این مرد را بر دیگر کشور گشایان روزگار هرگز نمیتوان برابر ساخت، چرا
که پشت جهانی از هیبت نام وی میارزید و شمس القلاده انجمن مردان نامدار
و آزادگان گیتی بشمار میرفت. «شاس درداستان کشیش»

میراث امپراطوری ایران اکنون به اسکندر اختصاص یافته
و او میتواند تسخیر کشورهای شرقی مجاور را بدیگران محول
نماید لیکن چون هوای کشور گشائی و جاه طلبی بر وجودش
غالب بود و عطشی که برای فرمانفرمائی و بسط نفوذ در سراسر جهان داشت و موفقیت های
شگفت انگیز وی مخصوصاً آنرا تیزتر کرده و مرگ داریوش هم تخفیفی باین عطش
او نداده بود لهذا از نزدیکی دامغان لشکر مقدونیه را بسمت شمال سوق داد تا در
کوهستان بقبایل تیوری حمله ببرد. شاید همین اسم باشد که در لفظ طبرستان که
نامیست که مازندران کنونی در قرون وسطی بدان معروف بود ضبط شده است. مقصود
اسکندر هیرکانیا بود ولی اوقشوش را بسه قسمت تقسیم نمود تا هر اندازه دست یافت
دامنه فتوحات را توسعه داده و دیگر نگذارد قبایل کوهستانی با هم متحد شده از

تسخیر هیرکانیا، بارت،
اریا (هرات)

سمتی بوی حمله ور شوند و خودش شخصاً راه بسیار سخت ولی کوتاه تری را اختیار نموده بطرف آبشار خزر راند. عده‌ای از رجال فوق‌العاده ممتاز پارس که در رکاب داریوش بودند با والی (استاندار) هیرکانیا و پارت بنزد وی آمدند. در (زادرا کرت) پایتخت هیرکانیا که محتمل است محل استراباد (گرگان)، و یا قریب بآن باشد این سه قسمت قشون بهم ملحق گردیدند. در این هنگام جمعی دیگر از نجبا و اشراف پارس بانفاق والی تپورستان و هزار و پانصد تن قشون اجیر یونانی بنزد او آمده اطاعت خودشان را عرضه نمودند.

زمان توقف قشون در هیرکانی مردها یا ماردها که در مغرب تپوری وزیر دماوند ساکن بودند بنای هجوم و حمله را گذارده ولی باسانی جلوگیری و مغلوب شده و در تحت حکومت نائب السلطنه تپوری که دوباره بمقام خود منصوب شده بود قرار گرفتند.

اسکندر در (زادرا کرت) بعد از مراجعت از جنگ ماردها قربانی کرد و جنگ ژیمناستیک بی‌انمود، آنگاه در مسطورات آریان میخوانیم که «بعد از این نمایش بطرف پارت حرکت کرده و از اینجا بحدود آریا و سوسیا شهری از نواحی آنجا داخل گردید.» عموماً تصور میکنند که اسکندر از سمت جنوبی البرز گذشته و در شاهرود داخل جاده تهران و مشهد شده است ولی این تصور چنانکه غالباً اتفاق میافتد گویاناشی از نارسائی اطلاع باین ناحیه بوده و بعد طرف قبول نویسنده بعد از نویسنده دیگر شده بدون اینکه تحقیقی بعمل آرند، ولی با عدم دسترسی باطلاعات صحیحه اقرب بعقل آن است که فاتح بزرگ مقدونی بدره حاصلخیز گرگان که استراباد در آنجا واقع است رفته و ازین دره دو راه خارج میشود یکی دره (نوده) که بواسطه کوهستان به پورسیان و ناردین میگنزد و دیگر به تنگه گرگان میرسد و این دو راه هر دو از چمن معروف قاپش یا گالپوش عبور میکنند، چنانکه در افسانه‌ها نیز مشهور است اسکندر در آنجا اردو زده لشکریان خود را راحت داد. راهی که از آن داخل دره کشف رود میشود و شامل سوسیا یا طوس و مشهد کنونی است باینجهت تعیین شده که در آنجا در دیوار جبال شکافی واقع است که برای عبور لشکریا ارا به های حمل و نقل مناسب میباشد. نگارنده در سنه ۱۹۰۸ از این راه عبور کرده و شکی از اینکه اسکندر از این راه گذشته است برای من باقی

نماند^۱. سائی بارزان والی اریا در سوسیا بنزد وی آمده عرض اطاعت نمود، در اینجا به اسکندر خبر رسید که بسوس با سم اردشیر لقب پادشاه بزرگ بخود گرفته است لذا مصمم گشت او را دنبال کند. او ازاریا که در شمال غربی افغانستان واقع است و حکومت آنرا به نائب السلطنه سابقش واگذار نموده بود عبور کرده بطرف بلخ راند و در آنجا شنید که سائی بارزان با بسوس همدست شده و علم طغیان بر افراشته نماینده مقنونه و ملتزمین و همراهان او را بقتل رسانیده اند و مردم را بیایستگی که آراته کوانا^۲ خوانده میشد جمع کرده اند، اسکندر مثل همیشه در حرکت شتاب نموده بطوریکه هفتاد میل مسافت را دوروزه پیمود و بالاخره آتش فتنه را خاموش نمود، محل آراته کوانا بدرستی معلوم نیست ولی محتمل است که آن در هری رود باشد و این احتمال از آنجا قوت پیدا میکند که اسکندر در همان حدود اسکندریه ای بنا نموده است که آن بنا بقیده عموم در جنب هرات حالیه بود. نه اینکه هرات جای تازه ای بوده است برعکس رباعی در این باب گفته شده که مضمونش اینست:

لهراسب بنای هرات را گذاشت، گشتاسپ آنرا بالا برد، بعد از او بهمن ابنیه آنرا ساخت، اسکندر رومی کار را بکمال رسانید.

این طغیان و سرکشی نقشه جنگ اسکندر را تغییر داده بجای حرکت از طرف مشرق ببلخ مصمم گشت که از طرف جنوب به بارسنت^۳ والی درنگیان یا زرنگیان^۴ که در هلاکداریوش دخالت داشته است حمله ببرد، اسکندر میترسید که بارسنت خط ارتباط او را که با قنوجات حیرت انگیز خود باز گذاشته بود قطع نموده با وجود مسافت بعیده و از جهت برانداختن خوابادهای که از قدیم استقرار یافته بود مملکت دچار هرج و مرج گردد.

الحاق سیستان
و عزیمت به هیلمند

۱- بیان این موضوع بتفصیل منجر باطاب میشود و جای آن در این کتاب نیست، هر چند من برای تحقیق این امر بخصوص دو بار اینجا سفر کرده ام. (مؤلف)

۲ - Artacoana. ۳ - Barsaentes.

۴ - این اسامی استعمال یونانیها و ازرنج (حالیه به نادعلی معروف است) گرفته شده است که هنوز این اسم در زرهیکی از گودیهای بسیار بزرگ محفوظ میباشد. (مؤلف)

پایتخت این ایالت در آنوقت (فاره) و در کنار رودخانه‌ای بوده است که بهمین اسم خوانده میشد و آن هنوز خالی از اهمیت نبوده است ولی مرکز جمعیت ایالتی بایستی همیشه در مصب هیله^۱ بوده باشد، این رودخانه مجرای خود را باختلاف اوقات تغییر داده و تا از روی علم آثار عتیقه (که قریباً بآنجا خواهد رسید) چیزی در این باب بدست نیاید نمیتوان درست تشخیص داد مصبی که محل اجتماع مردم بود آنوقت در کدام نقطه بوده است، سرهنری^۲ ماکماهون^۳ که اقوالش محل وثوق میباشد از بعضی منابع چنین استنباط کرده که آن مصب (تراکان) است و خرابه‌های رامرو را پایتخت آریاسپا^۴ معین نموده که مقدونیها بعد از (درانگیانا) بآنجا رفته‌اند. می‌نویسند که کوروش این طایفه را در ازای ککی که باو نموده بودند بلقب بافتخار آورگت یا خیر خواند و اسکندر نیز آنها را عزت نموده بوسع اراضی آنها افزود.

این آخرین نقطه جنوب است که اسکندر در مشرق ایران بآنجا رسید، قسمت بزرگی از لوت سیستان را از ایالت کرمانیا یا کرمان جدا میکند که در مراجعت از هندوستان از آن عبور نمود، اکنون اسکندر بطرف مشرق رانده واز آراکوسیا^۵ که ناحیه ایست در وسط هیلمند گذشت و محتمل است که در محل جیریشک کنونی از رودخانه گذشته بشاهراهی که از زمان خیلی قدیم معمول بوده به ارقنداب رسیده و در آنجا اسکندریه دیگری بنا نمود که قندهار امروز است. از آنجا تقریباً بطرف شمال برگشته از جاده‌ای که همیشه راه متداول عمومی بوده به کابل رسید. همین راه ولی از سمت مقابل آن پس از زیاده از دوهزار سال لگد کوب لشکر اروپائی دیگر یعنی قوای انگلیس در تحت اقتدار لرد روبرت^۶ گردید.

۱- مراجعه شود به «بازدید و اکتشافات جدید در سیستان» در «جغله انجمن جغرافیائی سلطنتی شماره سپتامبر ۱۹۰۶». آن در تذکره خود راجع به سیستان در قسمت (۱) صفحه ۸ طایفه دهارا باورگت ها یکی دانسته است، کتاب مزبور مشتمل بر یک رشته اطلاعات گراپهای است که خودش مستقلاً جمع آوری کرده است «مؤلف».

۲- Ariaspae. ۳- Arachosia. ۴- Roberts.

سمنش از هندوکش
و الحاق باختر
۳۲۸ قبل از میلاد

در شمال کابل نزدیک بیک رشته جبال عمده آسیا که اسکندر از آنجا عبور نموده به هیرکانیا رفت نزدیک قره چاریکار شهر دیگری بنا نمود، زیرا که این نقطه بواسطه اتصال سه رشته راه که از تنگه‌های مختلف باختر میگذشتند دارای اهمیت زیاد بود

این شهر را اسکندریه کاکازوم^۱ نامیده و یکده مقدونیه‌ها را در آنجا نشانده پادگان قرار داد که حالت آنها بسبار غم انگیز است زیرا که امدی برای آنها بدیدار مبن باقی نماند تا وقتی که اسکندر در گذشت بیست هزار پیاده و سه هزار سواره نظام از آنان که پادگان آسیا بودند شروع به مراجعت بمبن خود نمودند ولی آنها را بتصور اینکه جزو فراربان هستند فرمان پردیکاس نائب السلطنه به رحمانه بقتل رسانیدند.

اسکندر طاهراً از تنگه پنجشیر از کوه هندوکش گذشت، تنگه مزبور اگرچه طولانی ولی سهل العبور تر از تنگه‌های دیگر است و ارتفاعش یازده هزار و ششصد فست در صورتیکه ارتفاع تنگه کوشان چهارده هزار و سیصد پا میشود، لشکریان مبتلای بسرما و تنگی آذوقه شدند، مینو سبند که در کوهستان آنجا جز درخت سقر باسته کوهی و نیز سلفیوم (بونجه) یا اسفند یا کنوع گاه بدبو دیگر چیزی نمیروید، مقنونیها بدون تصادمی بجائی فرود آمدند که حالبه افغان ترکستان خوانده میشود و بلخ بزرگ که بواسطه قدمت و ارتباطش با دشت طرف احرام ابراسان بوده است ناشر اورس شهری مجهول الهویه بدست فانیخ افتاد، فتح بلخ مخصوصاً قابل توجه است زیرا بعلاوه شهر تمکه آن بعدها حاصل نمود و ام‌البلاد خوانده شده آخرین شهر بزرگی بود از مملکت ایران که انک بالتمام الحاق گردید.

س از تسخیر و فتح بلخ سواران باختری بسوس و برا تنها گذاشته و او فراراً بطرف سبجون راند، با آنکه آن نواحی خراب و

دستگیری بسوس

و بران بود اسکندر او را تعاقب نموده از جیحون گذشت و محلی را که از رود گذشته محتمل است که کیلیف^۲ باشد، عبور او با کلک‌هائی بوده که با پوست ساخته و با کاه اباشته

۱ - (Caucasum) این رشته کوه که حالبه هندوکش معروف است در آوقت به کوه‌های فقار هند

معروف بوده است . مقول .

۲ - Kilif .

بودند و آن پنج روز بطول انجامید و در امکان توسعه عملیات لشکر مقدونی از طرف اسکندر در ساحل طرف راست سیحون که حالیه اثری از آن نیست کاملاً مشکوک میباشد. بالاخره بسوس بواسطه غدیر و خیانت سپیتامان^۱ فرمانده سواران سفیدی گرفتار گردیده و در کبالتان بدار مجازات آویخته شد.

در اینوقت اسکندر از طرف شمال بمرکند که سمرقند و پایتخت
پیشرفت اسکندر بطرف
آبندۀ امیر تیمور است عزیمت نموده و با لشکران خود در آنجا
جیحون یا سرداریا
راحت نمود و در حدود شرقی امپراطوری پارس به جیحون که
امروزه به سرداریا معروف است پیش رفت و در آنجا اسکندریه اسکات یا منتهارا بنیان نهاد
که عبارت از خجند حالیه است، برای اینکه از وسعت امپراطوری ایران و مسافتی را
که مقدونیها طی نمودند تذکری داده باشم مینویسم که خجند در طول پنجاه درجه با
تقریباً در سه هزار و پانصد میل در مشرق بونان واقع است و بریک اروپائی که در قرن
بیسیم زندگی میکند اینمعنی در آنروزی که وسایل ارتباطیه عصر حاضر بوده بدرستی معلوم
نمیشود مگر اینکه در ایران مسافرت نموده بفهمد که در آنجا حد معمول مسافت در یکروز
پانزده میل یک منزل عادلۀ کاروان است یا نود الی صد میل در هفته است که لنگ و توقف
در منازل هم در آن داخل میباشد.

هنگامی که اسکندر سرگرم این امور بود خبر رسید که سپیتامان
او لین مصیبت و آسیب
که قبول اطاعت کرده بود طغیان نموده است و لذا با همان
مقدونها
جذبت و پشتکار همیشگی خود از سیحون عبور کرده جماعت
سیت یا سکاها را که در ساحل راست برای کمک بیایان اجتماع نموده بودند مغلوب و
متفرق ساخت. در این بین لشکری را که او برای گشودن حصار و تسخیر سمرقند
فرستاده بود سپیتامان بکمک گروه زیادی از سکاها که از طرف صحرا رسیده بودند
در درۀ بولی تی مت (زرافشان کنونی) معدوم کرد، اسکندر فوراً حرکت نمود، اما وقتی
بآنجا رسید که کار گذشته بود، ناچار بکفن و دفن کشتگان پرداخت، ولی باتمام این

^۱ - Spitamenes

کار از قتل و غارت و خرابی آن دره حاصلخیز چیزی فرو گذار نکرد. او از آنجا به زاریاسپ^۱ رفت و چله زمستان ۲۸ - ۳۲۹ را با لشکریان خود در آنجا گذرانید و سپاه عظیمی از یونان در اینجا بمدد او رسید که در این حیص و بیص رسیدن سپاه مزبور خیلی بموقع و غنیمت بوده است.

لشکر مقدونیه پس از ایام راحت دوباره از سیحون گذشت. تسخیر کوه سغدیها اسکندر خودش بطرف هر کند روانه شد. چهارستون از لشکریان برای تسخیر آنجا مأمور شده و این کار را آنها بدون اشکال بانجام رسانیدند، و قتیکه این عملیات در جریان بود سپهتامن از مخالفین شدید اسکندر حمله ور شده و تازاریاسپ پیش آمد رلی گراتروس ویرا تعقیب نموده و فرارش داد. لیکن در حمله دوم شکست خورده و سکاها در آخر سر او را بعنوان هدیه ضلح برای اسکندر فرستادند؛ پس باختر و سغدیان هر دو مطیع شدند.

این جنگ تأثیری مخصوص در تسخیر کوه سغدیان بخشید، چه پادگان آنجا مقدونیه را مورد طعن و سرزنش قرار داده و بلاف و گزاف میگفتند که فقط مردمان بالدار میتوانند این قلعه را بگیرند. اینجا اسکندر برای کسانی که اول از آن کوه بالا بروند پاداش بزرگ قرار داد و دسته ای از قشون اینکار را که محال بنظر میآمد از عهده آن برآمده و باطناب و قلاب بالا رفتند، و قتیکه آنها بقله کوه رسیدند و از بالا بطرف دژ نگاه کردند فوراً پادگان آن تسلیم شده سر بطاعت درآوردند؛ در میان اسرائی که در آنجا یافتند یکی و کسانای قشنک دختر رئیس باختریها بود که اسکندر او را بعد تزویج نمود، زمستان

۱ - سرت. هیلدیک^{۲۴} (رجوع شود به در بندهای هند، صفحه ۹۰) محل مزبور را با قندراب یکی دانسته لیکن چون آنجا کوهستان است مشکل بتوان قبول نمود که اسکندر آنرا اقامتگاه زمستانی قرار داده باشد بعلاوه ما میدانیم که سپهتامن با قسمتی از سواران سکائی به زاریاسپ هجوم برده و اگر از قیاس امروزی کار گرفته شود معنی ندارد که آنها خودشان را در آن کوهستانها گرفتار کرده باشند. احتمال قوی میرود که زاریاسپ صحرای باز و قریب پرورد سیحون بود و ممکن است آن محل را با بلخ تطبیق و یا یکی دانست «هولف»

^{۲۴}Sir T. Holdich

۳۲۷-۳۲۸ قبل از میلاد^۱ را در نوتوکا مابین سمرقند و بخارا که محل با خضارت و طراوتی است و ظاهراً **کارشی** حالیه میباشد بسر بردند. زیرا که غیر از آنجا محل با خضارت دیگری در کوهستان جنوب سمرقند یافت نمیشود و در بهار آتیه **اسکندر** فتوحات خود را در آن صفحه بواسطه تسخیر پاریتاک یا طوایف کوهستانی بدخشان تکمیل نمود.

فتوحات مشرق ایران و انتظام امور آن سامان تقریباً در مدت دو سال بانجام رسید و بالاخره در تابستان ۳۲۷ قبل از میلاد مقتضیات حمله به هند^۲ قبل از میلاد ۴۲۷
حمله به هند از هرجهه فراهم شد زیرا همچنانکه در حدود ۱۹۰۰ سال بعد هندوستان جالب نظر پرتقال و هلند و انگلیس و فرانسه گردید، در آن زمان هم مطمئن نظر **اسکندر** شده بالشکر مقاومت ناپدید خود عازم تسخیر آنجا گردید و بیا یک صد و بیست هزار لشکر قوی پنجه مجدداً از هندو کش عبور کرده به نیکه^۳ که بعقیده **سرتوماس**^۴ - **هولدیوک**^۵ کابل حالیه است رسید و در آنجا **تاکسیل** پادشاه اظهار اطاعت نمود، قسمت عمده لشکر را به همراه **هفسی تیون**^۶ بشمال تنگه خیبر^۷ فرستاد و آن با خطوط سیر **اسکندر** طرف شمال پیشاور تطبیق شده و خود با لشکری زبده بطوایفی که در طرف جنوب سلسله جبال مسکن داشتند با حفظ خطوط ارتباطیه خود که همیشه آنرا در نظر داشت حمله برد و همه را مغلوب ساخت، گرفتن اُرنس دوم در این جنگ تولید اختلاف زیادی در میان نوبسندگان نموده است که محل آن در کجاست و بزعم **هولدیوک** از عهده حل این مبحث توانسته اند برآیند. سپاهیان مقدونیه چندین شهر را محاصره نمودند

۱- هومارت در ضمیمه خودش بکتاب «فیلیپ و اسکندر مقدونی» صریحاً مینویسد که اسکندر قسمت قشون کشیها و عملیات جنگی از زمان فوت داریوش تا رسیدن به هندو کش را در حدود چهارده ماه انجام داده است و من بدون تردید باین عقیده همراه (مؤلف).

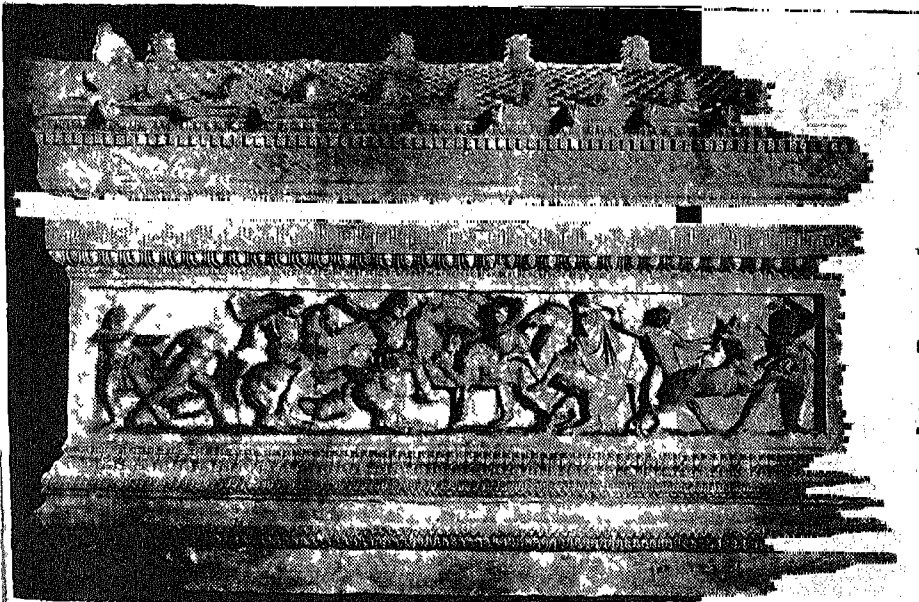
۲- Nicaia ۳- Sir Thomas Holdich.

۴- مراجعه شود به «در بندهای هند» فصل ۴ و ۵ که در آن از راههای نیکه اسکندر اتخاذ کرده بحث شده است. کتاب «هند باستان» تألیف **ماتر کریندل** نیز در این مرحله وارد شده است و این کتابها هر دو مفید و ذی قیمت میباشند (مؤلف).

۶- به مقاله مقدماتی رجوع شود (مؤلف).

۵- Hephæstion.

و هر چند تلفات آنها چندان سنگین نبود ولی خسارات و زحماتشان سبب بتناهیج حاصله موافقت و مناسبت نداشت، خاصه اینکه خود اسکندر بواسطه مزراق از شانه و بواسطه تیر از پا مجروح گردید و شاید این خبر که هر کول پهلوان داستانی یونان قادر بر تسخیر آرَن نبوده است وجه عمده این جنگ باشد و در هر صورت اثرات اخلاقی و معنوی این جنگ بایستی زیاد باشد.



۳۵ - اسکندر در حال جدال

(نقش بر حسته بروی جعه سگی که در صیدا امدست آمده و بتابوت اسکندر کبر شهرت دارد)

واقعه غریب این جنگ ورود شهری است که نیسا نامیده شده
 نیسا، شهری که
 دیونیوس آترا با نمود واهالی آن مدعی بودند که از نسل دیونیوس میباشند و شاهد
 بر این مدعا اینکه گاه عشقه فقط در حول و حوش شهر آنها
 میروید و در جای دیگر یافت نمیشود. اسکندر از شنیدن این افسانه خشنود شد.

۱- Dionysus.

چه این مسئله باعث تحریک مقدونیها گردید که با افعال این خدا همچشمی نمایند و بنا بر این با نیسائیها بمهربانی رفتار نموده و بافتخار دیونیسوس لشکریان از پیچکهای زیادی که در آنجا یافته بودند تاج هائی ساخته بر سر گزاردند و سرود هائی خوانده از اسامی مختلفه وی اسمتداد کردند.

در این هنگام هفسی تیون از اتک برود سند رسیده در جائیکه عبور از رود سند پهنایش قریب یکصد متر میشد قبل از ملحق شدن اسکندر به قسمت عمده لشکر بلی از قایق بر روی آب بنا نمود، تا کسپیل^۱ نیز پیشکشی زیادی از نقد و فیل و گاو و گوسفند با هفتصد سوار فرستاده بود و در عین حال پایتخت خود تا کزیلارا که بزرگترین شهر پنجاب بود و خرابه های آن در وسط راه بین اتک و راول - پندی است تسلیم کرد و اسکندر برای شناختن اهمیت این موقع به قربانیها و جنگهای نمایی اقدام نموده و برای گذشتن از رود سند منتظر رسیدن ساعت سعد گردید، پس به تا کر بلا وارد شده با نمایشات دوستانه در آنجا پذیرفته شد و در عوض این پذیرائی بر وسعت آن کشور افزود.

بگنده سپاه مقدونی در تا کر بلا ساخلو (پادگان) گذارده شده و قشون همیشه فاتح او بطرف هیداسپ که امروزه به جلوم معروف است روانه شد که در آنجا پروس یک نفر پادشاه مقتدر لشکر عظیمی جمع کرده و با فیلهای بسیار محکم و قوی خود را مجهز ساخته بود، مقدونیها و قتیکه کنار رودخانه رسیدند اردوی پروس را در طرف مقابل رودخانه مشاهده نمودند. موقع خیلی مهم و باریک بود چه اولاً رود جلوم در طغیان و عبور از آن ممکن نبود. علاوه به اسبهای اسکندر اعتماد نبود که با فیلهها روبرو شوند، اما هوش و استعداد اسکندر در تصادفات با مشکلات بیشتر قدرت نمایی مینمود، او از بر اکنده کردن سپاهیان و فرستادن آنها متصل بجاهای مختلف بدین خیال که گذار هائی پیدا کنند ولی برای اغفال بندیها وانمود که میخواهند خواربار جمع کنند پروس را خاطر جمع ساخته و بالاخره از محلی

جنگ با پروس
۳۲۶ قبل از میلاد

۱- Taxiles.

که هفده میل بالای اردوی دشمن و جزیرهٔ پراز درختان برومند بود از رودخانه عبور نمود، هنگامیکه مشغول تدارک عبور بودند طوفان شدیدی از باد و باران درکار بود ولی قبل از طلوع صبح موقوف شد، سپاهیان در طراده ها نشسته بعد از گذشتن از جزیره بطرف ساحل مقابل رانده و فوراً جاسوسان این خبر وحشت اثر را به پروس متهور رساندند.

چون مقدونیه با خشکی رسیدند ملتفت شدند که بعد از همهٔ این زحمتها هنوز ساحل رودخانه نیست بلکه آن خشکی جزیرهٔ دیگری است که در آن حرکت میکنند و باید از رودخانهٔ دیگر که جریانش تند تر و آتش تا سینه میرسیده بگذرند، در آنجا اسکندر به پسر پروس برخورد که نیروئی مرکب از دوهزار سوار و چندین اراده با خود داشت، زد و خورد شدیدی در گرفت و بالاخره هندیان فرار نموده و سردارشان هم مقتول گردید. در این هنگام پروس سپاه مختصری با چند فیل برای احاطه و محاصرهٔ آن عده از سپاهیان مقدونی که در اردو باقیمانده بودند باقی گذارده و صفوف جنگ را با عدهٔ لشکران خود در نزدیکی چیلیانوالا بیاراست و این همان محلی است که در ۱۸۴۹ لشکر انگلس با سیک های دلاور و رشید برابر شده که شاید بسیاری از آنها از نسل لشکران پروس بودند و چون بهیبت فیلها و وحشت و رعبی که از آنها ظاهر میشد اطمینان داشت دو بست زنجیر از آنها را در صد قدم فاصله جلو قشون نگاهداشت و سی هزار پیاده نظام در عقب آنها گذارده و سواره نظام و اراده هارا در جناحین قرار داد، اسکندر سپاهیان خود را بواسطهٔ طی کردن راه دراز در شدت باران و عبور از رود جلوم خسته دیده آنها را امر با استراحت نمود و ضمناً در صد تحقیق از وضع قشون دشمن برآمد. چون دید که فیلان تمام صف جلورا گرفته اند مصمم گشت که از جلو حمله نماید بلکه سواره نظام عالی خود را بکار انداخته اساساً از جناح چپ پروس حمله ور گردد.

سنوس دستور داشت که با دستهٔ خودش از سمت راست^۱ یونانیها دور زده همینکه

۱- پلوتارک که قولش در مسائل جنگی چندان معتبر نیست میرساند که سنوس بجای راست مدیانت حمله ور گردید. (مؤلف).

دید اسکندر با سواره نظام دشمن درگیر و دار است سعی کند که پشت هندیهارا بگیرد و آنها را در هراس اندازد، فرماندهان فالانتر دستور داد که تا سواره نظام حمله خود را بانجام نرساند از جای خود پیش نروند، سواره نظام هند چون دید که خطر از طرف عقب متوجه آنان شده است در تدارك فرستادن دسته‌ای از قشون برای مقابله با آن خطر برآمده که در این موقع اسکندر حمله نموده و آنها را از جلو رانده ناچار بعقب فیله‌ها پناه بردند، در این هنگام صفوف فالانتر پیش رانده و بواسطه فیله‌ها که در میان شان ریخته و آنها را زیر پا خرد میکردند موقع مهم و هولناکی پیش آمد، سواران هند بحمله دوم مبادرت نمودند ولی مقدونی‌های منظم که اطلاعات تعبیه الجیشی آنان بیشتر بود موفق شده همه آنها را تا فیله‌ها عقب نشاندد و چنان ایشان را تعاقب نمودند که با فیله‌ها مخلوط گشته آنها را از همه طرف محصور و در فشار انداختند و در این گیر و دار هندیان بفرمان نگاهداشتن فیله‌ها قادر نشده بواسطه زخهائی که بآنها رسیده بود بدون آنکه فرقی بین دوست و دشمن بگذارند بهر دو حمله میبردند، خودی و بیگانه را زیر پا میگرفتند، ولی مقدونی‌ها (چون فضائی زیاد تر برای عملیات داشتند) در وقت حمله آنها میتوانستند خود را عقب کشیده میدان را خالی کنند بر خلاف هندی‌ها چون در میان فیله‌ها گیر کرده و بآنها متصل و چسبیده بودند لذا تلفاتشان خیلی سنگین شد و بالاخره چون فیله‌ها در حمله مطیع نشدند مقدونی‌ها نزدیک رانده لشکر هند را درهم شکستند، در این هنگام کراتوس^۱ از رود جلوم گذشته وارد میدان جنگ گردید و نظر باینکه لشکریانش تازه نفس بودند فراربان را تعاقب نموده شکستی فاحش بآنها دادند.

پروس که بر فیلی ضعیف سوار بود و تا لشکریانش فرار نکرده بودند مردانه در میدان جنگ میکوشید رو بگریز نهاد ولی او را گرفته نزد اسکندر آوردند، اسکندر از او پرسید چگونه میخواهی با تو رفتار کنم در جواب با کمال مناعت گفت: چنانکه با پادشاهی رفتار میکنند اسکندر گفت این بجای خودش ولی بگوئید برای شما چه میتوانم بکنم. گفت: در آنچه گفتیم همه چیز هست.

۱- Craterus.

اسکندر در این جنگ در منتهای عظمت و بزرگی بود و در تمام عملیات هیچ خطائی ننمود و این اول دفعه ای بود که لشکریانش پس از طی مسافت طولانی در شب طوفانی و مشقت عبور از رود جلوم با عده زیادی از فیلهای جنگی مواجه گردیدند. ابن فتح قطعی بود و بالاتر از همه رفتاری بود که نسبت بدشمن مغلوب ظاهر ساخت. کوئنتوس کورتیوس^۱ کلمات ذیل را از قول اسکندر بیان میکند: بالاخره خطری مشاهده میکنم که با جرئت من برابری مینماید و نبردی است که حالا با حیوانات وحشی و از عناصر غیرعادی بعمل میآید. ابن کلمات مختصر بیانی است جامع از این جنگ مشهور و اهمیت آنرا از نظر ما میگذراند.

مقدونیها با وجود فتح درخشانی که کرده بودند از مقاومت پایان فتوحات سختی که هندیان از خود بروز داده و نیز از تلفات این جنگ که نسبتاً سنگین^۲ بود افسرده شده و دلسرد گردیدند و معذک اسکندر بعد از بنای نیکه در محل میدان جنگ بیادگار فتح و نیز بنای بویسقالی در نقطه عبور از رود خانه بیادگار اسب جنگی معروف خود که مدت کمی بعد از جنگ مرد لشکر را بدون هیچ اندیشه از بارندگیهای خیلی سخت آن موسم حرکت داد و از آن سنس (چناب) و نیز هیدرانس (روی^۳) بترتیب عبور نموده در هر طرف نواحی حاصلخیزی که بودند مفتوح ساخت تا اینکه لشکری ساحل راست هیفاز (بیز^۴) رسیده و در آنجا اردو زد.

مقدونیها و قتیبه که شنیدند که در سمت مشرق آن مملکت پادشاهانی هستند بسیار مقتدر که از قبلان جنگی و شماره لشکر بر روس تقدم دارند اجتماعاتی تشکیل داده و نقطهائی کردند که خلاصه آنها این بود که بقدر کفایت در این سفر پیش رفته اند و از طول طریق و جنگهای بی نهایت همگی خسته شده و شائق بمراجعت بوطن و متمتع شدن از ثمرات زحمتهای خودشان میباشند و اما بطق عالی اسکندر در این مقام این

۱. Quintus Curtius.

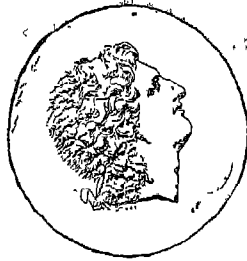
۲- آریان عده تلفات را در حدود سه هزار و پانصد و یک هزار تن تخمین کرده است (مؤلف).

۳- Ravie. ۴- Bias.

بوده است که: مقصود از زحمت خود زحمت است بشرطیکه آن زحمت برای انجام مرام و مقصود عالی و درخشان باشد: نطق مزبور که منویات او را ظاهر میساخت بآنها تأثیر نمود و **سفسوس** که از سرداران درجه دوم بود جوابی مقعولانه داده اظهار داشت که از برای مقاصد و کارهای انسانی باید حدی تصور نمود. از لشکریانی که از یونان حرکت نمودند قلیل باقیمانده اند و اگر **اسکندر** میخواهد تمام عالم را مستخر سازد اول باید یونان مراجعت کرده فتوحات خود را در آنجا نمایش داده و مجدداً لشکری برای اینکار تجهیز کند. **اسکندر** از شنیدن این حقائق تلخ درخشم شده مجلس را متفرق ساخت و باهید اینکه لشکریان از این خیال منصرف بشوند تاسه روز عزلت اختیار نموده بالاخره چون اثری از پشیمانی آنها ظاهر نگردید او بوسیله قربانها استخاره کرد تا معلوم دارد عبور بآنطرف (هیفاز) صلاح است یا نه. جواب مساعد نبود، بزرگترین سرباز دنیا بامقدونیها موافقت نموده و مغلوب متابعان خود گردید و لذا فرمان مراجعت^۱ صادر نموده و آن با نمابشات مسرت انگیز پذیرفته شد، امر شد بشکرانه فتوحات و نیز بیادگار زحماتی که کشیده شده است دوازده محراب برای خدایان بنا کنند و پس از اداء مراسم جشنی که معمول بود لشکریان شروع ببرگشت به روی^۲ نموده که احتمال می رود از نزدیکی لاهور گذشته و بوزیر آباد که کنار چناب است آمدند و این همان جایی است که حالیه نقطه اتصال خط آهن معمولی میباشد.

پس **اسکندر** بطرف هیداسپ پیش رفت و در آنجا توقف نموده امر کرد کشتیهائی برای حمل هشت هزار تن بسازند و پس از آنکه حاضر شدند، آنها را برای انجام مسافرتی که اهمیت آن در تمام مسافرت های قدیم بیشتر است بآب انداختند. در اینجا لازم است این نکته را خاطر نشان کنیم که بسیاری از این راهها را که نویسندگان یونان نوشته اند تا کنون هیچ اروپائی دیگر نه پیموده است لیکن از بیاناتی که در این خصوص بما رسیده ویژه از بیانات قابل وثوق **آریان** میتوانیم این راهها را تشخیص داده بشناسیم.

۱- در کتاب (ده هزار میل) فصل ۱۴ بحرکت اسکندر از هند بشوش تخصیص داده شده است (مؤلف).



مدال اسکندر کبیر

اقتباس از خزینه طرسوس در «کابینه دوفرانس»

فصل بیست و چهارم

مرک اسکندر کبیر و نیز کارها و صفات او

او به هیرکانیها ازدواج و به اراکوسیا کشاورزی آموخت ، سغدیها را واداشت که پدر و مادرشان را یاری کنند نه اینکه مقتول سازند و نیز پارسیها را بر این داشت که محارمشان را محترم دارند نه آنکه با آنان زنا شوئی کنند و وندروس؟ حکیم کسی است که به سکاها تعلیم داد که مردگان را دفن کنند نه اینکه آنها را طعمه خودشان سازند (پلوتارک راجع به اسکندر کبیر) .

رفتن به اقیانوس هند حرکت اسکندر را بطرف اوقیانوس هند عقب نشینی اسم گذاردن محققاً درست نیست ، چه او رود جیحون را بطیب خاطر حد شمالی فتوحات قرار داد و بعد در هند لشکریانش حد جنوبی را پنجاب معین کردند و او مانند یکنفر فاتح از حدود جلوم برود سند سرازیر شده صحرای خشک جدروسیا را بیموده پس از تصرف و تمشیت بلاد متصرفه خود بنواحی جنوب شرقی ایران رسید و مسافرنی را بانجام رسانید که اگر نقشه رجوع کنیم خواهیم دانست که مابین مصر و پنجاب مرکز مهمی باقی نماند که صدای بای جنگ آوران او را نشنیده و یا نبرو

۱- در مقدونیه و اهالی آن نیز ازدواج محارم شیوع داشته است (مترجم).

۲- Wondrous. ۳- Gedrosia.

و توانائی آنها را نفهمیده باشد.

کشتیهای مرتب و با عظمت او در موسم پائیز ۳۲۶ قبل از میلاد از رود جلوم شروع بمسافرتی کردند که طول خط آن فقط در دریا نهمصد میل بوده و قریب بیکسال بایستی طول بکشد تا بانجام برسد. نه آرخ که در میان بحر پیمایان عالم درجه اول را حائز بوده است و مقدر شده بود که این شهرت پایدار را بنام خود بریاست این سفاین مقرر و بدقت تمام منازل و توقف گاهها را معین نموده در حالتیکه دستجات سپاهیان نیز ازدو طرف رود در خشکی با او راه می‌پیمودند، پس برود چناب داخل شده و آن بدون خطر از غرقاب و گردابها نبود، اسکندر که همیشه تشنه تحصیل نام و افتخار بود از کشتی بیرون آمده شکستی فاحش بجماعت مالیان وارد ساخت و در هنگام حمله و هجوم بشهر عمده آنها که ملتان حالیه است فقط با سه نفر از سربازان مخصوص خودش بسنگر آنها داخل شد و مقدونیه‌ها بکمک او رسیده ویرا از شدت جراحت قریب بمړه یافتند. در اینجا میتوان تصور نمود که از خبر مړه او چه وحشت و اضطرابی رویداده و نیز بعد از نجات از مړه و مراجعتش باردو و سواره خود را بلسکران نمودن و بآنها اظهار مهربانی کردن چه مسرتی حاصل شده است.

او از پاتاله منتهی الیه مصب سند کرا اروس را با سه دسته از سپاهیان و بیماران و فیلها مرخص کرده و دستور داد که از طریق رخیج و سیستان بایران برود و خودش رو به محیط سرازیر شده و با وجود طوفان سخت و شدید و موجهای مشوش و آسیب و شکستی که به کشتیها وارد آورد بی خطر پیش رفت و وارد محیط گردید. او در آنجا برای پوسیدن^۱ رب النوع قربانیها گذرانید و پس از تقدیم شراب و انداختن ساغر بشکرانه در دریا از رب النوع درخواست نمود که نثار کوس^۲ را در سفرش ظفر مند گرداند.

اینکه اسکندر تمامی طول مکران کنونی را خط سیر خود

حرکت از رود سند به شوش قرار داده با اطلاعاتی که مسلماً از مخاطرات این راه داشت برای این بوده که به نیروی دریائی خود که برای تکمیل این سفر

در ۴۲۵ قبل از میلاد

تاریخی تکیه اش بآن بود در موقع ضرورت خوار بار برساند و دیگر شنیده بود که فقط سمیرامیس^۱ (ملکه داستان آسور) و کوروش تقریباً با تلف کردن تمام قشونشان از صحرای جدروسیا جان بدر بردند و از نظر جبهه طلبی خواست چیزی بر افتخارات خود افزوده و کاری پیش از سمیرامیس و کوروش کرده باشد. او از آرابوس^۲ که پورالی^۳ حالیه است بطرف دریا متمایل گشته امر کرد چاههایی جهت تحصیل آب برای استعمال سفاین بکنند؛ سپس بولایت اوری تیان طرف غرب تاخته و بعد از آن داخل جدروسیا شده تا چند منزل از سواحل دریا جدا نگردید ولی بشدتی دچار تنگی خوار بار شد که لشکریان خوارباری را که برای سفاین ذخیره کرده بودند خوردند و در این منازل بود که سوداگران فینقی که با اردو بودند مقدار زیادی مرّ مکی و سنبل هندی بدست آوردند.

قرب نکصد مبل از آرابوس دور شده کوه راس مالان قشون را مجبور ساخت تا رودخانه هبنگول بداخله صحرا رانده و این رشته کوه مابین آنها و دریا بکلی حائل گردید؛ در این جاست که حالت لشکر بمنتهای درجه سختی رسید و بنا بقول آریان «حرارت آفتاب و فقدان آب بسیاری از لشکریان را تلف نمود ... زیرا باراضی شن زاری برمیخوردند که مانند گل سست و نرم بوده و چنانکه شخصی در لجن یا در ماسه و برف فرو مبرود در آنها فرو مرفتند و بهمین مثابه از حرارت هوا و عطش هم در شکنجه بودند». نگارنده در اکتبر ۱۸۹۳ سفری از چابهار تا سواحل مکران به جه و باهرا در صحرا نموده هیچ سفری بر من باین اندازه سخت نگذشت و از آن صدق قول آریان بر من ظاهر گردید. براسق وضع مکران بقدری سخت است که بقول استرابو اگر قشون بواسطه خرما و کلم خرما از این مهلکه جان بدر نمیدرند، تاکن باقی نمی ماند که خبر سایرین را بما برساند.

اسکندر در نزدیکی باسنی مجدداً بکنار دریا رسید و بواسطه کندن چاهها در ساحل آب خوردن بدست آورد و به گواذر آمد، از ابن بندر راهبست طبیعی که از

۱ - Semiramis. ۲ - Arabius. ۳ - Purali.

کنار رودخانه بدرون مملکت میرفته است و چون محقق گردید که ادامه راه از کنار دریا سبب اتلاف قشون خواهد بود **اسکندر** از همین راه بوادی حاصلخیزی که پورا در آن واقع است رسید و سپاهیان سختی کشیده و از پا در افتاده او توانستند در آنجا راحت کنند. پورا^۱ که بلوچها آنرا امروزها و ایرانیها فهرج میخوانند در دره حاصلخیز بلوچستان ایران واقع است. خرابه های دو دژ خیلی کهنه در حوالی آن موجود است و از آثار چنین بدست میآید که این محل از قدیم بوده است، **آریان** میگوید که در مدت شصت روز از **آرا**^۲ به پورا رسیدند و چون از روی نقشه این مساحت ششصد میل است بهر جهت مدت مسافرت با این مسافت مطابقت مینماید، بعلاوه چون سپاهیان در رسیدن با اولین ناحیه حاصلخیز طبعاً بتجدید قوا پرداخته لهذا از دره روزه خانه بمپور تجاوز نموده و بطور اطمینان میگوئیم که وسط زمستان را در بلوچستان بسر برده اند. **اسکندر** در آنجا مجدداً با استانداران و فرمانداران ایرانی خود روابط حاصل نموده است. از پورا همه جا کنار رودخانه را گرفته پیش رفت تا بجائی که آب آن به هالیل رود در هامون یا دریاچه معروف به جازموریان داخل میگردد.

من در سال ۱۸۹۴ هنگامیکه جاهای پای اسکندر را تعقیب میکردم این قسمت را که او در سفر مهم خود پیموده کشف نمودم، در وادی هالیل رود که محتمل است رودبار حالیه باشد يك اردوگاه ثابتی تشکیل گردید و در طرف بالای این وادی من در سال ۱۹۰۰ يك عطر دان مرمری مال یونان که برای عطریات و روغن آلات برای تذهین استعمال میشده است و چهارصد سال قبل از میلاد تاریخ آن میشود پیدا کردم و آن اکنون یکی از ذخائر گرانبهای من میباشد و ممکن است تعلق به **اسکندر** داشته باشد.

در اردوگاه ثابت مزبور اسکندریه ای بنا نموده که قاعداً بایستی گولاشکرد حالیه باشد و در آنجا **نثار کوس** که از طول سفر و مشقت راه با چهره واژگون و لباس مندرس بنزد **اسکندر** رسید، در اول وهله که **اسکندر** وضع پربشان او را دید همچو خیال

۱- برای تعیین و تشخیص پورا رجوع شود به ده هزار میل، صفحه ۱۷۲ (مؤلف) Ora. ۲-

مرگ اسکندر بزرگوار ما و صفات او

نگرید که سفاین (ناوگان) او تلف شده ولی بعد از شنیدن خبر سلامتی آنها میتوان تصور نمود که از این خبر چه مسرتی دست داده و باچه حرارت و جوشی قربانیها شده و عطایا و انعاماتی تقسیم گردیده است.

در وادی هالیل رود کرا تروش بعد از طی طریق از هیلمند و عبور از لوت با



۳۶ - یک آب انبار در لوت

احمال و انتقال و فیلها باردوی اسکندر پیوست و با اوضاع مساعد و تدارکات فوق العاده بدون اینکه از هیچ طرف مخالفت و نزاعی انتظار برود اردوی اسکندر شروع بحرکت نمود. ثمار کوس بطرف ناوگان رفته و آنها را اسالماً با هوا رسانید درحالتیکه هئس تیون از ساحل در طول سیر ناوها همه جا با او همراه و مربوط بود. اسکندر با قشونی زبده و سبک اسلحه از خط سیر جان و بانوانان به پاسارگاد آمده در آنجا چون مقبره سپروس را شکافته دید و بطوریکه مینویسند او از این جسارت خیلی محزون گردید. لشکر عظیم در اهواز بهم پیوسته از کارون بواسطه پل عبور نموده بشوش رسید و در اینجا این مسافرت بزرگ

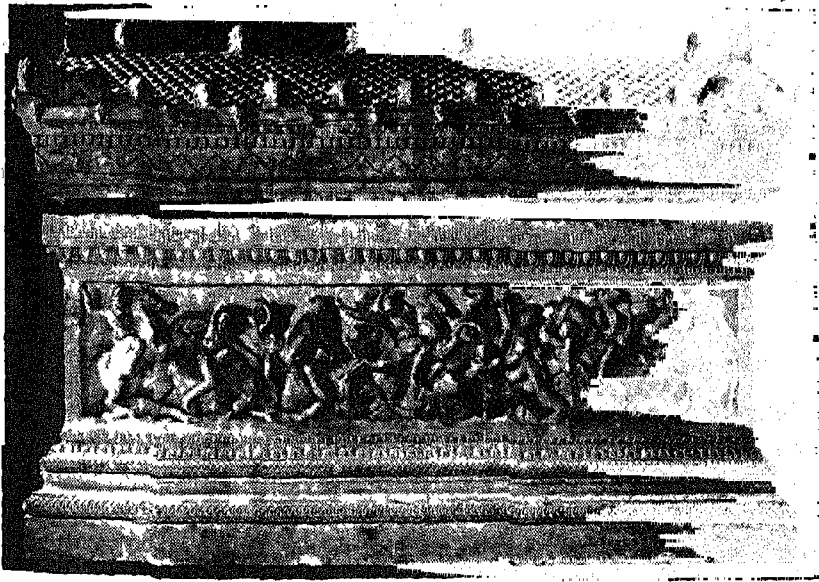
تاریخی باشد ایلهای ظفرمندان و فروبیج و ازدواج بین بزرگان مقدونی و ایران بانتهای رسید.
پس از چندی اسکندر که همیشه از بیکاری ملول میشد بکشتی
مسافرت به بابل نشسته از کارون سرازیر شد و داخل خلیج فارس گردید، سواحل
پست را گرفته بمصب دجله رسید. او این رود بزرگ را سیر کرده
تا به آپیس که بالای بغداد کنونی است وارد شده و بعد از چندین ماه در تابستان ۳۲۴
این مسافرت بانجام رسید.

در آپیس اظهار داشت که قصد دارد بسیاری از کهنه سربازان "معمّر" خود
را با پاداشی که در خور آنهاست مرخص کند و باوطنشان بفرستد و این امر باعث
خشم سپاهیان گردید و حس رقابت آنان را بحرکت آورد چه همچو فهمیدند که هزاران
مشرق زمینی تعلیم دیده اند که تانماصب و مقاماتشان را اشغال کنند و خود اسکندر
را نیز خیال کردند که تغییر وضع داده خداوند توانائی جنگ يك قوم آزاد مبدل يك
پادشاه مطلق العنان و مستبد شرقی گردد و هزاران ملازم و خدمتگزار دوزش را
گرفته باشند و لذا سربازان جنگ آزموده خودشان را مورد خفت پنداشته همگی باهم
متفق شدند و فریاد کردند که پادشاه تمامی ما را مرخص کند و بطور استهزاء باوراهنمائی
میکردند که جنگ را خودش بایدش آموخته ادامه دهد. این رفتار فتنه انگیز اسکندر را
متغیر ساخت و حکم کرد سردهسته های فتنه را فوراً گرفته سیاست کردند و خود نطقی
در برابر سپاهیان نمود و با جوش و حرارتی بآنها خاطر نشان کرد که چگونه کشور
خود را از فقر و استیصال خلاصی بخشیده بثروت رسانیده است. پس بقصر خودش
مراجعت نموده قراولان و پاسبانان خود را از ایرانیان قرار داد، خدم و حشم را از آنها
معین و مقامات و مناصب عالی را نیز به ایرانیان واگذار نمود و این امر بر یونانیان
خیلی ناگوار گردیده ناچار از در مسکنت و جزاقت درآمد با گریه و زاری بوزش خواستند،
بالاخره در يك جشن بزرگی این قضیه اصلاح شد.

بس اسکندر باراضی مرتفعه ماد مسافرت نموده به کره های اسپان مشغول
به نیسائی که در آن جا داشت رسیدگی کرده و از غفلتی که در باره آنها شده بود دید

مرگ اسکندر کبیر و کارها و مصافات او

نقصان فاحشی در آنها راه یافته است. مرگ رقیش هفس تیون در اکیانان نیز باعث صدمه و ملال خاطر او گردیده و تخفیف آنرا جز اشتغال بامری شایسته چاره نمیدد. لذا متدارك جنگ باطائفه کوتسی که در قلل جبال لرستان مسکن داشتند پرداخت، با وجود سرما و جنگ و گریز دشمن این آخرین جنگ هم مانند سایر جنگها قرین ظفر گردید و برسم وحشان برای راحتی روح هفس تیون قربانی زبادی از کوسیان کرد. پس فاتح بزرگ بطرف بابل حرکت نموده و در بین راه بساختن ساوگالی در هراکلیا برای سباحه و تفحص و اکتشاف بحر خزر امر نمود. زیرا که در آن زمان یقین



۳۷ - تصویر شکار اسکندر

(نقش رحمت روی حبه سنگی که در صیدا بدست آمده و بتایوت اسکندر کبیر شهرت دارد)

نداشتند که بحر خزر محصور به خشکی است و از رود ولگا نیز اطلاعی نداشتند. سفر از هر جانب مثل کارتاژ، لیبیا، ایتوپیا، حبشه، ایتالیا، گل برای عرض اطاعت و تهنیت

تاریخ ایران

بخدمت آمدند. این فروتنی‌ها و احترامات مبسوط زیاد بایستی بر کبر و غرور این سرباز بزرگ افزوده باشد، باری وقتی که خواست داخل بابل شود کهنهٔ معبد بل یا بعل از او خواهش کردند که وارد شهر نشود، ولی ابن اندرز آنان در وجود او ابداً مؤثر واقع نشد و بالاخره او ظفر مندانه بیابنتخت قدیم آسبا داخل گردید.

اسکندر باین امپراطوری معظم و وسیعی که داشت اکتفا ننموده

مرگ اسکندر کبیر ۳۳۳ قبل از میلاد

بخال حمله به عربستان افتاد و برای ابن مقصود فوراً شروع

تحصیل اطلاع مقدماتی و امر بساختن کشتیهای محکمی نموده و بدست مردمان منسقی آنها را موزا و مجهز ساخت. سفری بطرف سفای فرات کرده و شروع بنای بک دارالمعمركشتی در سابل نمود. در این بهمه و تدارك با گپان به تبی مبتلا گردیده که ظاهراً از اثر طافان و مردابهای فرات به ده است و باوجود داشتن تب از دادن دستورات و اوامر لازمه و گذرا بیدن فرانسهای مرسومه کوتاهی ننمود، ولی بالاخره مرض شدت کرده و از زبان افتاد. او پس از اظهار ملاطفات ا سرباران دل شکسته خود که صف بسته ارحاوی وی گذشتند در برهان شباب یعنی درسی و دوسالگی و اوج شهرت و آخرین درجهٔ عظمت از این جهان درگذشت.

چون دانستن تأثیر فتوحات یونان در امپراطوری ایران خالی از

اهمیت نیست لذا فم را بطرف آن معطوف داشنه مگوئیم که تحقیق و روشکافی در اصطلاح یونانی و یونانیت

لازم است برای حصول این مقصود قدری در اطراف هلبیزم

(نقلبد آداب نازیان یونانی) که بر مشرق بحمیل شد غور نمائیم.

یوان^۱ فصلی روشن و مشبعی باین موضوع تخصیص^۲ داده از جمله مبنو بسد که کار عمدهٔ عصر تاریخی یونان همانا متحد ساختن آزادی و مدنیت بوده است و ابن کاملاً صحیح و درست میباشد. همچنانکه در حالات قوم سومر و آکد اشاره شد سکنهٔ بابل بیشتر بر اثر اوضاع طبیعی آزادی بآب معنی که یونان بآن از این لفظ اراده میکردند دارا نبودند چه دول قدیم هر کدام نه فقط روی استعباد و غلامی قرار داشتند بلکه

۱- Bevan.

۲- «خاندان سلوکی» فصل اول (مؤلف).

مراقب بودند که رعایای آزاد آنها هم بهر حکمی که از آنها صادر میشود بدون چون و چرانی در داده اطاعت نمایند. اما از این طرف در یونان اوضاع طبیعی همیشه مولد آزادی بود ولی اشتیاق شدید آنها با آزادی مانع بود که آنها در نتیجه اتحاد و اتفاق خود را يك دولت بزرگ نیرومندی ظاهر سازند و حتی تا آخر تاریخ یونان چنین اتحادی که چندی طول کشیده باشد وجود نداشته است.

باید دانست که مقدونیها را جزو یونان نمیتوان بشمار آورد زیرا که آن از چند طائفه کوهستانی تشکیل یافته بود که در زیر فرمان سلطانی مستبد بودند، لیکن سلطان مزبور کاملاً در تحت تأثیر تعلیمات یونان بوده است. همینطور اسکندر فائوس کس هیلینزم و جانشین و سلاله اسلافی است که همه در دل و زبان یونانی بودند. ولی مانند سلاطین مستبد او و دیگران با روح یونانیت که در بعضی صفات و خیالات مخالف با استبداد بوده است همیشه در جدال بودند، زندگی یکنفر یونانی در زیر نفوذ این حس است که وظائف خود را نسبت بشهری که در آن ساکن است ادا نموده و خود را عضوی از آن بدانند. این است آنچه او را دوستدار آزادی و هویت و جوهر سعی و کوشش قرار داده که بواسطه این صفات گرانها بر آسیائیه تفوق داشته است. ولی همین یونانیها بواسطه فقدان خصائل و صفات دیگر از مشارکت و توحید مساعی دائمی که برای تشکیل و تحکیم ملل متحده یونان کمال ضرورت را داشت محروم بودند. سلاطین مقدونیه مستبد بودند و بنا بر این بنظر یونانیها ظالم مبنمودند، معذالك سلاطین مزبور در مذاق و مسلک یونانی بودند و برای کسب شهرت با تن نگاه میکردند و نسبت بهم میهنان خود رفتارشان غیر از رفتاری بوده است که بارعایای آسیائی میکردند.

در این جا خالی از مناسبت نیست که یونانیان را تشبیه بخودمان

(انگلیسی ها) و امپراطوری آنها را تشبیه بامپراطوری بریتانیای

مقایسه بین یونانی و امپراطوری بریتانیا

کبیر نمائیم. اینمطلب مسلم است که کار گذاران و مدیران

بریتانیای کبیر اکثر از آموزشگاههای عمومی استخدام میشوند، که در ورزش بدنی و تربیت عقلی و فکری از بعد از انحطاط یونان بیش از همه نماینده روحیات یونانیان

میباشند و حتی برعایتترین روحیه و فکر یونانی تفوق جسته اند. این نوع تربیت در يك سوسیته و اجتماعی که از بیشتر نقاط نظر نمونه جمهوری میباشد موجب پاره‌ای خصائل و صفات و نیز پدید آورنده یکنوع افکار و خیالاتی است که هیچیک از سایر نژاد های اروپائی نمیتواند با آن رقابت و همسری نماید. چنانکه یکنفر انگلیسی غالباً در اداره کردن امور توانا و در سبب عشق و علاقه اش باقسام بازی و ورزشهای بدنی میتواند در هر جای عالم سلامت زندگی کرده عقل و ادراک و فعالیت و غیرت و سعی و جدیت خود را محفوظ بدارد. همانطور که اسکندر کبیر در نقاطی که دارای اهمیت نظامی بوده قلاعی ساخت و پادگان‌هایی در هر جا گذاشت که میتوانستند هر کدام زندگانی خودشان را مطابق محیط تازه ادامه دهند امروز نیز دولت بریتانیا هند را با مشق کار گذاران و سربازان نگاه داشته و این جماعت در امکانه‌ای که برای آنها ساخته شده است زندگانی خود را بخوبی اداره نموده از عهده وظائف مرجوعه کاملاً برمیآیند، هر چند در سالهای اخیر وجود راه آهن و خطوط تلگراف کار را برای آنها سهل و آسان کرده است.

در خاتمه این مقایسه میتوانم مقدونی‌ها را نیز با سکا تلندی مانند کنیم که از نژاد طوائف بی تربیت صحرائی تشکیل یافته و اکنون در تأسیس سلطنت و تشکیل دولت همان بازی را میکنند که طوائف و قبائل مقدونی در زیر دست پادشاه مشهور و نامی خود نمودند.

پس از بیان خصائل یونانی و تشریح بونانیت حال بخوبی میتوان
 نتایج و اثرات یونانیت
 یا اصطلاح یونانی
 این را تصور نمود که با ترتیبات معمولی وضع و حالت این اقوام
 مغلوبه (تحت حکومت سرداران بونانی) بهتر از زمانی شده که
 در تحت سلطه پارس بودند، مثل اینکه یکنفر انگلیسی توجهی که به هندیه‌ها دارد به
 مراتب بیش از توجهی است که هندیه‌ها نسبت به هموطنان خود دارند. ما میدانیم که
 سرداران یونانی به متابعت مسلک سلطان خود در قلع و قمع اشرار و قطاع الطریق و
 برقراری قواعد و نظامات اهتمام نموده ولی پس از مرگ رئیس خود رقابت های
 متهورانه و بلند طلبی های وحشیانه ای از آنها بروز کرد. آری مقدونی‌ها بواسطه

مرگ اسکندر کبیر و کارها و صفات او

جنگهای متوالی این میراث درخشنده خود را صانع ساختند و معدنك روحی که گفتم باقی ماند اگر چه جنگها بکلی تمام شد ولی سپاهیان مشغول، کم و میدان و سبوع بود و باید تصدیق کنیم که مثل هندوستان در زمان شورش درواحی و بلدایی که دور از میدابهای جنگ بودند وضع امور آرامی و ترفی بود.

مسئله دیگر که ذکر آن خالی از اهمیت نسب مسئله اشعار بافتن دخترا و گنجینه‌های هخامنشی است گو که آن در وهله اول بن سرکردگان و تابعین معدونی تقسیم شده در یونان بمصرف ثنای معابد و فواید عامه رسید ولی اساساً افتتاح این خزائن و گنج خانه آسا تجارب را دردسای آبرور بکثرت رواج داد و چون راههای عبور بمشرو برای هر نوع مراروده و معامله بار شد بخوبی میتوان فهمید که چرخ امور تجارب و داررگانی و معاملات کاملاً بحرکت درآمد و آن بطور فوق التصوری سبط و توسعه پیدا نمود. مطلب دیگری که قابل ملاحظه است آنکه در افسانه‌های ایرانی اسکندر بزرگ را محرب دیات زرنشت قلم داده اند در صورتیکه آن بکلی بحصمت است. استراوا^۱ مینوسد که او مردی را از اسب و حشبان که اشخاص را در حین مرگ سگان مقدس عرصه میداشتند منع نمود و شاید بواسطه بر انداختن انگونه امور رشت بوده که او را بر عکس آنچه در واقع بوده است بهمانش داده اند. انرا هم باید بخاطر داشت که انگونه افسانه‌ها در باره او از طرف رؤسای مذهب و بالاخره از منابعی که عناد داشتند بیا رسیده است.

باید دانست که اسکندر هم از حیث کار و هم از حیث صفات و

حصائل در بالا تر از بعضی مدسب یونان قرار گرفته است. اما

کارها و حصائل
اسکندر بزرگ

کارهای او همانا بردن قوای بک کشور و معرولی دلبری مثل مقدونه

که همیشه در معرض تهدید کشورهای یونان و طوائف حول و حوش بود بطرف دسای معلوم در حالی که بهر جا رسید آجارا فتح نمود و منظم ساخت و مدست را در آجا انتشار داد او بواسطه اجرای عدالت و بناء شهرها در نقاطی که اهمیت نظامی داشت و

۱ - استراوا، ۱۱، ۵۱۷ (مؤلف).

سکونت دادن یونانیان را در این شهر ها و ابراز عقل و کفایتی حیرت انگیز بل جاذب و جالب کشور های مفتوحه خوش را حفظ مینمود و این کار های مهم و معظمی که او در ظرف یازده سال انجام داد اثرات نیک آنها در بسیاری از جاها تا چندین قرن بر جای بود. بطوریکه آریان میگوید که پس از مرگ او ازیونان تارود سند تمام کشورهای بابل و آریانها و تورانیان که در زیر اقتدار سلاطین یونانی باقی ماندند روح یونانیت در آنها نفوذ داشت. نیز از کار های این شخص فوق العاده شکستن سد ما بین مشرق و مغرب بود و هرگاه موفق میشد که تمام یونان را در تحت تأثیر نظریات عالی خود جلب نماید تمایجی بزرگتر از آنچه بود حاصل میشد. ولی حتی آتن از حسادت خود دست نمیکشید و اسپارت از عداوت خود چیزی فرو گزار نمیکرد. اما خود این عوامل بر درجه لیاقت و کاردانی اسکندر افزوده و راستی هرگاه موقعیت عصر و دوره کوتاه سلطنت و سایر عوامل خارجی زمان این پادشاه را رویهم در نظر بگیریم خواهیم دید اینگونه عملیات و موفقیتها در میان سلاطین هرگز نظیر نداشته است.

آریان و پلو تارک در کتابهای خود با کمال بیطرفی نسبت بابن پادشاه قضاوت نموده و حتی از ذکر خبطها و معایب او اغماض و چشم پوشی روا نداشته بلکه نواقص اخلاقی او را نیز مانند محاسنش از پرده بیرون ریخته اند و هر خواننده بخوبی تشخیص خواهد داد که شرح حال او در اینجا بتفصیل و از روی واقع و بیطرفی نوشته شده است. در مکران اسکندر یک جرعه آب گرانهارا در حضور سربازان خود بر خاک ریخت. نظیر این واقعه و اثرات آن در مورد هیچیک از فاتحین بزرگ دیده نشده و کمتر موردی است در تاریخ که سیرت اخلاقی سلاطین بدین دقت و صراحت تشریح شده باشد، اسکندر زنار محترم میشمرد و دانشرا دوست میداشت و در شهامت و جوانمردی سرآمد عصر و ورود هر انجمن میبود، حریص بود اما بشهرت تنها، راستی شاید هرگاه او را هم در مقابل دادگاهی محاکمه میکردند میتوان فرض کنیم او نیز مانند لرد کالایو سردار معروف انگلیسی میگفت: « بخدا!! آقای دادستان! همین لحظه هم من از سکون و آرامش خود در شگفتم ». غریزه سکون و متانت و خویشتن داری و مخصوصاً طرز سلوک او نسبت

مرگ اسکندر کبیر و کارها و صفات او

بدیگران بی نظیر و از صفات برارنده او بشمار است . **اسکندر** نه تنها در سربازی نظیر نداشت بلکه در سیاستمداری نیز بسیار زبردست و نقشه ها و تدابیرش پیوسته بموفقیت منجر میگردد. این مرد شیفته تحقیق و تفحص بود . تمام رشته های دانش را دوست میداشت و تا آخرین نفس این غریزه در او باقی بود .

در خاتمه بیان حالات این مرد که شاید مشهورترین مردانی باشد که تا کنون قدم بدین عالم نهاده این جمله را از مورخ بزرگ او **آریان** در زیر نقل مینمائیم :

«بعقیده من در آزمان هیچ نژادی از نژادهای انسانی و هیچ شهری حتی هبچیک از افراد انسانی باقی نماند مگر آنکه نام و شهرت **اسکندر** در وی رسوخ و نفوذ داشته است و بنابراین يك چنین قهرمان عديم النظيرى بنظرم بدون دخالت خدايان از مادر زائیده نشده است »



سیلکوس نیکاتور
(اقتباس از يك سکه فیاتروس پرگاموم ۲۸۱ - ۲۶۳ قبل از میلاد درموزه بریتانیا)

فصل بیست و پنجم

جدال و جنگ بین جانشینان

در میان آنهاییکه بعد از اسکندر وارث تاج و تخت وی شدند سلوکس
بزرگترین پادشاهان زمان خود گردید، دارای افکار و خیالات فاتحانه بوده
و وسعت قلمروش از تمامی آنان فزونی داشته است. (آریان)

مرگ ناگهانی و بر خلاف انتظار اسکندر کبیر و نبودن پسر
مسئله وراثت و جانشینی
بالغی از او چنان تولید اختلاف و نزاع و جنگ سر جانشینی و
سلطنت نمود که دنیای معلوم را تادونسل متشنج و گرفتار ساخت. رگسانه از اسکندر
حامله بود و انتظار داشت و ارثی برای اسکندر بزاید. از طرف دیگر استاتیرا دختر
داریوش اخیراً باز دواج اسکندر درآمده بود و پسر سه ساله غیر مشروعی بنام هراکلس
از بر سینه زن بیوه مهمن داشت. از مدعیان تاج و تخت یکی برادر نامشروع او آریده-
فیلیپ ناقص العقل بود. المپیاس مادر اسکندر هم مورد ملاحظه و بنظر اهمیت
و احترام دیده میشد و همینطور خواهرش کائوپاتر که بیوه و ملکه ایروس بود،
سینان^۱ دختر فیلیپ و نیز دختر او او ری دیس که بعد بزنی آریده فیلیپ در آمد از
کسانی بودند که در همین ردیف بشمار میآمدند.

جنگ اول بر سر جانشینی تقریباً از هنگامی شروع شد که جسد اسکندر هنوز

۱- Cynane.

سرد نشده بود، پرديکاس که اعظم رجال دولت و از زمان سلطنت فيلیپ تا آخر حیات اسکندر دارای مشاغل عمده ولی مردی خودخواه و بیرحم و دنی الطبع بود در شورای که از سرداران و رجال مملکت منعقد شده تصمیم گرفته بودند که تا پیدا شدن یکنفر وارث برای اسکندر مملکت را اداره نمایند بسمت تعیین گردید، از طرف دیگر رؤسای سربازان و نظامیان پیاده بنمایندگی طبقه پائین که بیغرض و دولت خواه بودند آریده-فیلیپ را بسلطنت برگزیدند.

موقع خیلی باریک و خطرناک بود ولی در اینمیان اتفاق بر این کردند که مراسم پاک کردن (برای مجازات محرکین) اجرا گردد و آن موافق عادات مقدونی چنین بود که سگی را کشته روده های آنرا در دشتی بدو طرف می انداختند و بعد تمام نظامیان از سواره و پیاده حاضر میشدند از مابین آن دو حصه عبور کرده و بدینوسیله مراسم پاک کردن بعمل می آمد، بالاخره همین کار را کردند و بجنگی که بظاهر بهانه و ساختگی بود مشغول شدند. پیاده از یکطرف و سواره نظام و فیلان از طرف دیگر بیکدیگر حمله بردند، در نتیجه پیاده نظام مغلوب و موقع چنان خطرناک گردید که نزدیک شد کار از جنگ ساختگی و صوری بواقعی کشیده و آن صورت حقیقت پیدا کند، بالاخره رؤسای پیاده نظام که طرفدار آریده-فیلیپ بودند و نزدیک بود با مال بیلان گردند ناچار تسلیم شدند و قرار شد که آریده-فیلیپ تا وقتیکه طفل اسکندر بحد بلوغ نرسیده پادشاه و پرديکاس نائب السلطنه مملکت باشند و هر یک از سرداران هم بمملکتی مأمور شدند و محققاً قصدی نداشتند جز اینکه بعد از ورود به محل مأموریت خویش راه خودسری بیش گرفته برق استقلال برافرازند و خود را پادشاه بدانند و باین جهت این اشخاص در تاریخ با اسم (دیاوچی^۲) یا خلفای اسکندر نام برده شده اند.

در این گیر و دار رگسائه، استاتیرا دختر داریوش را قرب داده بابل برد و او را در آنجا بقتل رسانید و بعد از مدت کمی بواسطه پسری که از او بوجود آمد و او را اسکندر نامیدند موقع خود را مستحکم ساخت.

مهری پردیکاس
۳۲۱ قبل از میلاد

منازعاتی که برای منافع شخصی در جریان بود بسرعت منجر
به جنگ عمومی گردید، پردیکاس پس از دسایس بسیار موقع
خویش را بواسطه تزویج کنتوپاترا تثبیت و تحکیم نموده و توجه الهیپاس ذی نفوذ را
از اینراه بطرف خود جلب کرد، این تغییرات آنتی گون^۱ حکمران فریگیه را چنان
بهراس انداخت که بنزد آنتی پاتر فرار نمود که در سال قبل جماعتی از یونانیان را که
پرچم طغیان برافراشته بودند در جنگ معروف به لامیان مغلوب ساخته بود، در اینوقت
پردیکاس عزم کرد که بطالمیوس را از میان بر دارد و بتصور اینکه سر از فرمان خواهد
پیچید او را از مصر احضار کرد و بطالمیوس که خیلی زیرک و با فطانت بود فوراً اطاعت نموده
و بمرکز قشونی حضور بهم رسانید و بهمین جهت این محکمه عالی او را از عصیان و
نافرمانی تبرئه نموده اجازه مراجعت بمقر حکمرانی خود داد، پردیکاس که خود را در
این مقدمه مغلوب دید با لشکر بجانب مصر راند، سه دفعه سعی کرد که از نیل عبور
کند عاجز گشت، بالاخره مقدونیها بر ضد او برخاسته و بدست صاحبمنصبان خویش
بقتل رسید، کار با بطالمیوس بصلح انجامید و لشکریان برگشته بقوای آنتی پاتر پیوستند.
یکی از سردسته های شورش که مقدر بود بسلطنت برسد سلوکس^۲

طلوع سلوکس

بود، این شخص یکی از مقربان اسکندر بود که بواسطه
زورمندی و ابراز رشادت و جرأت با وجود جوانی در تمام جنگهای هندوستان مصدر
خدمات بزرگ گردیده و فرماندهی هیپاس پیتهای شاهی با پیاده نظام متوسط (که از
حیث اسلحه مقام وسطی را بین سپاهیان سبک و سنگین اسلحه دارا بود)^۳ باو واگذار شد،
در جشنهاییکه در شوش از طرف اسکندر برای زواج مقدوسها بابائون ابرانی برپا گردید
دختر اسپیتامن^۴ که در باختر بهمراهی اکسیارت با اسکندر در مقام مخالفت برآمد و اسمش
اپاما بود قسمت سلوکس گردیده و بمزاجت وی درآمد و بنابر این سلسله معروف سلوکها

۱. Antigouns. ۲. Seleucus.

۳. از سربازان نامرده وقتی استفاده میشد که فالانژ بکار برده نمیشده است و آنها اسلحه شان بسبک تر
بوده است «مؤلف».

۴. Spitamenes.

که **سلوکس** مؤسس و بانی آن می باشد از نژاد ایرانی و مقدونی مزوج است .
 پس از مرگ **اسکندر** در زمان نایب السلطنگی **پریگاس سلوکس** فرمانده
 سواران موسوم برفقا. گردیده در مصر صاحب منصبان بتحریرک و اغوای او بخیمه نایب السلطنه
 هجوم بردند .

چون پیاده نظام مقدونی را در این انقلابات دخالت نداده بودند وی بر ضد آنتی پاتر
 برخاسته و دولشکر بمخالفت برابر هم ایستادند ، وقتی که آنتی پاتر خواست آنانرا بنصیحت
 و دلالت آرام کند سنگها بطرف او پرتاب نموده و اگر آنتی گون و سلوکس مداخله
 ننمودند کار بر او دشوار میشد ولی آنها مداخله کرده هنگامه را خواباندند ، در تقسیم
 ثانوی ایالات (در واقع امر تقسیم دولت اسکندر بین سرداران او بود) سلوکس در
 ازای این خدمت در آزمان حکمران بابل گردیده و فوراً در مقام بسط قدرت و توسعه
 حوزه حکمرانی خود برآمد .

بعد از تقسیم ثانوی ایالات تا مدت بیست سال بواسطه جنگهای
 دائمی که باعث تجزیه و تفریق مملکت شدند و قایمی بیچیده و
 درهم بوقوع پیوسته که اینک ما آنها را بطور اختصار در پائین
 ذکر مینمائیم : پی تون والی ماد و پوکستاس والی پارس هر دو از صاحب منصبان خیلی بزرگ
 و معتمد اسکندر بودند لیکن اولی یعنی پی تون بقدری جاه طلب و کم صبر بود که
 بمحض اینکه در مقام خود استقرار یافت بطرف پارت حمله ور گشته و در نتیجه والی
 آنجا رو بهزیمت نهاد و اینعمل باعث شد که پوکستاس نیز موقعی بدست آورده لشکری
 از خود و حکمرانان مجاور فراهم نموده بماد تاخت و پی تون را از آنجا خارج ساخت
 و او مجبوراً برای طلب امداد ببابل رفت .

جنگ برای تحصیل
تقو و اقتدار

در همین اوان آنتی گون با او من نایب پادشاه اخیر که در آن
 وقت تنها نماینده خانواده اسکندر در آسیا بود شروع بجنگ
 نموده و در ۳۲۰ قبل از میلاد او را مجبور ساخت که در یکی از دژهای کا پا دوکیه

آنتی گون و او من ۲

پناهنده گردد. سال بعد آنتی پاتر با وفا رحلت نمود و چون مقام نیابت سلطنت خود را به کاساندر پسرش تفویض نکرده بلکه یکی از همقطاران خویش موسوم به پولیس پر خون واگذار نمود این شخص یعنی پولیس پر خون برای اینکه خود را از شر کاساندر حفظ کند به المپیاس پیوست و جداً بطرفداری از ادعای او پرداخت و این سبب شد که او من قوت گرفته توانست یک چندی در منازعات و محارباتی که بر سر سلطنت جریان داشت ابراز لیاقت کند، سرداری سوارانی که همه دارای سپرهای نقره بودند و محافظت ذخائر و خزائن سلطنتی باو تفویض گردید و از اینجا روشی هم در امر خاندان سلطنتی پیدا شد ولی در سال ۳۱۸ قبل از میلاد نیروی دریائی او در یزانیس از آنتی گون و کاساندر شکستی فاحش خورد: او من سرداری بود قابل و با کفایت، او فوراً از خشکی بسوی ولایه و استاندارانی که به پی تون حمله ور شده بودند رفته آنها را باطاعت و کمک خویش دعوت نمود، زمستان ۳۱۸ و ۳۱۷ قبل از میلاد را در بین النهرین بسر برد و در بهار که عازم شوش بود در سی میلی بابل اردو زده توقف نمود، سلوکسی سعی کرد که بسواران او دارای سپرهای نقره صدمه و آسیبی برساند اما نتوانست و بالاخره او من در شوش بسایر ولات پیوست.

در اینمیان آنتی گون با لشکر سلوکس که برای اجرای مقصودی که داشتند باهم توحید مساعی نموده بودند بشوش رفته و آنجا را مسخر کرد ولی هنگامیکه میخواست از کارون عبور نماید او من با او رو برو شده ویرا شکست داد، رودخانه را پراز اجساد کشتگان نموده و چهار هزار نفر اسیر گرفت، در جنگی که در دفعه دوم رویناد سواران دارای سپر نقره که عده شان بالغ بر شصت تن بود همه را از جلو رانده اما احوال و انتقال خود را از دست دادند، آنها در اینوقت مرتکب یک کار ننگینی شدند که در تاریخ جنگ کمتر نظیر آن دیده شده است. توضیح آنکه سردار غیر مغلوب خودشان او من را بدست خود گرفته تسلیم آنتی گون نمودند و او هم با وجود توبیخها و ملامتهای نثار کوس او را بقتل رسانید، نثار کوس کسی است که نام بلند و ارجمندش را در تمام مقامات حفظ نموده و نظیر او در میان سرداران خبلی کم بوده است. تاریخ جنایت مزبور در سال ۳۱۶ قبل از میلاد میباشد.

آنتی فون، او من را که مستحق کشتن میدانست دوستانه در

تفوق آنتی فون بعد از
مرگ او من
۳۱۶ قبل از میلاد

مجلس مشاوره دعوت کرده و مقتول ساخت. پوکستاس نیز
بطور اسرارآمیز معزول گردید و پس از ضبط خزائن اکباتان و شوش

که بهای آن بچندین میلیون لبره بالغ میشد بافتح و ظفر بطرف بابل حرکت نمود و مصمم بود
که برای تکمیل فتوحات خویش سلوکس مهمان دار خود را هم از میان بر دارد ولی
سلوکس بمصر گریخت و بطلمیوس بحمايت او بر خاست، در اینوقت آنتی فون بر
تمام حریفان خود تفوق یافته و چون ناوگان او کامل و موقع خود را چنان محکم کرده
بود که اگر همه دشمنان او متفق میشدند مشکل بود که بتوانند با او مقاومت کنند ولی
بطوریکه معلوم میشود او بدین خیال افتاد که آنها را بکی بعد از دیگری از میان بردارد.

عداوت وحشیانه و حسادت المپیاس و اوریدیسی^۱ که نمونه ای از
وحشیگری و برحی فرنگند^۲ و برون هیلد^۳ بود سبب عمده

انهدام خانواده
اسکندر کبیر

انهدام خانواده اسکندر کبیر گردید و در عین حال اخلاق جانشینان اسکندر بصورت
خیلی بدی نمودار بود، زیرا باستثنای آنتی پاتر که باین خانواده وفادار ماند هیچکس از
سردارانی که اسکندر از آنها ذبح بود در حفظ تاج و تخت برای وارث بیچاره او
هیچ کمک و اقدامی ننمودند، کاساندر^۴ که مورد توجه پدرش واقع نشده بود با آنتی فون
متحد شده و در نتیجه جنگ بحری در سفر اقتدارش بجائی رسید که یونان را فتح کرده
و آنرا از دست پولیس پر خون نایب السلطنه منتزع ساخت، پس اولین مصیبت خانواده
اسکندر شروع گردید. المپیاس از اپیروس ناگهان بمقدونیه آمده در صدد گرفتاری
آوریده. فیلیپ و زوجه دسیسه کارش اوریدیسی برآمد و بایر حمی و حشبانه آنها را شکنجه
نموده و بالاخره بقتل رسانید، باینطور که فیلیپ را تر باران کرده و درباره اوریدیسی
لطفاً اجازه داد که خودش را از حلق بیاویزد، پس از آن این ملکه بپرصدها نفر از بستگان
خانواده آنتی پاتر را گرفتار کرده و نسبت به همه با کمال قساوت و برحمی رفتار نمود ولی
مراجعت کاساندر این جربان را بهم زده و انقلابی در آن ایجاد نمود باین معنی المپیاس

۱ - Eurydice . ۲ - Fredegond . ۳ - Brunhild . ۴ - Cassander .

در پیدنا محصور گردیده و بسزای جنایات بسیاری که کرده بود سنگسار شد.

پس از این اسکندر جوان و مادرش **کسا نه** بچنگ **کاساندر** افتاد و چون بایکی از دخترهای **فیلیپ** ازدواج کرده و بارزوی سلطنت بود این پادشاه جوان و مادرش را چند سال در حبس نگاهداشته و پس از اینکه دید زمزمه هائی در میان مردم بلند است در سال ۳۱۱ پیش از میلاد پسر اسکندر کبیر را بطور شرم آوری بقتل رسانید و این واقعه در تاریخ یکی از وقعاتی است که بینهایت رقت انگیز میباشد، او **کلئوپاترای** بیوه **ملکه** **ایروس** و نیز **هراکلس** پسر غیر مشروع اسکندر را مقتول ساخته و بالاخره قسمی این خانواده را ریشه کن نمود که غاصبین سلطنت خاطر جمع شدند که دیگر کسی باقی نمانده است که دعوی کند از خانواده سلطنت و وارث تاج و تخت میباشد.

چنانکه بیازیگران عمده این صحنه بازی نظریه فکنیم می بینیم که

در سال ۳۱۲ قبل از میلاد یا هشت سال بعد از مرگ اسکندر

جنگ غره
۴۱۲ قبل از میلاد

چهار نفر از اهل مقدونیا باقتدار خود باقیمانده و بقیه مانند

پردیکاس و **اومن** و **پوکستاس** و **کراتروس** از بن صحنه ناپدید گردیده و **سلوکس** نیز بهزیمت رفته بود، توضیح آنکه **آنتی گون** از در بای مدبترانه تا باخرا را بتصرف در آورده و **بطلیمیوس** مصر را محکم بچنگ گرفته، **کاساندر** در یونان و مقدونیه مشغول سلطنت و **لیزیماکس**^۱ در تراس و آسیای صغیر دولتی برای خود تشکیل داده بود.

نظر باینکه **آنتی گون** از باقی قوت بر بوده و تعادل و توازن قوه بهم خورده بود لذا آن سه حکمران که بالنسبه ضعیف تر بودند باهم اتحاد کردند که بمرور از قوه او بکاهند تا در سال ۳۰۱ جنگی فاطع در حوالی **ایسوس**^۲ رونداد و اولین ضربه شدید از دست **بطلیمیوس** بآو رسید که بهمراهی **سلوکس** بشام رفته شکستی فاحش در آنجا به **متریوس** پسر **لابق** و کافی **آنتی گون** وارد آورد و این شکست تدبیر و نقشه **آنتی گون** را برای حمله باروبا واژگون ساخت.

۱- Lysimachus - ۲- Ipsus.

از جرئت و جلادنی که سلوکس در آنجا از خود نشان داد معلوم میشود که اثرات شکستی که خورده بود در وجود او خیلی مهم و زیاد بوده است که تنها با هزار سوار برای تصرف ولایتی که از دست داده بود حرکت نمود، واقعاً در سلوکس يك رشته

سلوکس دوباره بابل را تصرف میکند
۳۱۲ قبل از میلاد

قهرمانیهائی دیده میشود که ارباب بزرگ وی اسکندر را بیاد مامیآورد، در حالیکه قشون مختصر او از جنگ شانه خالی کرده و میخواستند ویرا تنها گذاشته متفرق بشوند؛ از انتشار يك خبر غیبی که نوید سلطنت باو داده بود و نیز بوسیله نطقی که مثل نطقهای اسکندر مؤثر و آتشین بود آنها را نگاه داشته و باعدمای از سربازان مقدونی که باو ملحق شده بودند از کرخه گذشته به بین النهرین رسید و بعد با امید اینکه از طرف دوستانش مددی باو میرسد بسوی بابل راند، از قضا این امید که خیالی بیش نبود مقرون بحقیقت گردیده نه تنها اهالی بابل بلکه صاحب منصبان مقدونی نیز او را با شوق و شغف پذیرفتند و با رفع تمام موانع مظفر و منصور در اول اکتبر ۳۱۲ قبل از میلاد مجدداً بیابال داخل شد و تاریخ خاندان سلوکی هم بعقیده جمهور از این روز شروع میشود.

چون سلوکس میدانست که طرفداران آنتیگون باو حمله ور خواهند شد بدون تأمل به تهیه نیرو پرداخت و طولی نکشید که نیکانور^۱ والی ماد با هفده هزار مرد مسلح بجنگ وی روانه گردید و سلوکس هم به تعجیل باقشونی که پنج يك قشون دشمن بود باستقبال او شتافت، در این میدان شکست سختی بدشمن داده و خود والی را که بطرف ماد میگریخت تعاقب نموده بالاخره بقتل رسانید.

پس از جنگ غزه آنتیگون که میدانست دشمن عمده او بطلمیوس
است مهای تسخیر مصر گردید، ولی برای تلافی این شکستی
حمله دمتریوس بیابال
۳۱۱ قبل از میلاد

که به نیکانور وارد شده بود اول پسر خود دمتریوس را بانوزده هزار لشکر زبده روانه بابل نموده و باو تاکید نمود که پس از انجام کار آنجا بعجله خود را باردوی مصر برساند، در بابل کسی باقشون وی مقاومت ننمود زیرا پاتروکل که

در غیاب سلوکس فرمانده بود قشون مختصری که در بابل داشت بنقطه دوری فرستاده که از آسبب مصون ماند و خود او فقط مراقب حرکات دمتریوس بود و مشارالیه چون مانعی در جلو خود ندید فقط بغارت بابل که در واقع برخلاف منافع پدرش بود اکتفا نمود و بدون اینکه يك اثر باقی از خود در آنجا بگذارد مراجعت نمود.

بعد از مراجعت دمتریوس از بابل سلوکس با فتح و ظفر مندی

از ماد با آنجا برگشت و چون یقین داشت که انتیگون بواسطه اشتغال

بمهام دیگر نمیتواند متعرض بابل شده و آسیبی بدانجا برساند

لذا در صدد تسخیر ممالک شرقی ایران و افزودن آنها بمتصرفات

تشکیل دولت سلوکی

از سال ۳۱۱ تا سال

۳۰۲ قبل از میلاد

خویش برآمد. در سال ۳۰۲ پیش از میلاد بعد از نه سال جنگهای فاتحانه حدود مملکت

خود را از یکطرف تارود سیحون و از طرف دیگر تا پنجاب امتداد داد، در هندوستان

با چاندرا گپتا فاتح مشهور که در تاریخ معروف به ساندرا گوت و جدا اعلای اسوگای

مشهور است تلاقی نمود. در آغاز امر خود را مهیا نمود که با او داخل جنگ شود ولی

پس از اندکی تأمل بر او معلوم شد که سود این جنگ با ضرری که ممکن است از آن

حاصل شود نمیآرزد لذا بنا را بر صلح گذارده تمام متصرفات یونانی را در هند تاجبال

هندوکش باو وا گذاشته و در عوض پانصد زنجیر فیل جنگی و مبلغی هنگفت پول نقد

بگرفت و پس از امضاء معاهده صلح دختر خود را نیز بیادشاه هند ازدواج نمود و این

معاهده از طرفین برآستی رعایت شد.

در ظرف این اوقات سلوکس قلمرو وسیع خود را به هفتاد و دو حکومت تقسیم

نمود و با این ترتیب مانع شد از اینکه کسی از اتباع او بتواند سر بطفیان بر آورد یا بیش

از اندازه مقتدر گردد. او پس از این پایتخت خود را از بابل بسلوکیه انتقال داد و آن

شهری بود که خود او در ساحل دجله بنا نموده و چهل میل تا بابل مسافت داشت. ظاهراً

مقصودش از این تغییر پایتخت این بود که یونانیت و زبان و آداب یونانی را که در برابر روایات

و اجتماعات بابلی ها در آنجا رو بضعف بود در سلوکیه رواج داده تقویت نماید.

در این میان جنگ در مغرب بایره مندیهای مختلف ادامه داشت.
۵۵۵ قریوس بتسخیر قبرس مشغول بود که ناگاه بحر به ای در تحت

آنتیگون و بطلمیوس

فرمان خود بطلمیوس در آنجا پدیدار گردید و در جنگی که واقع شد مصریان کاملاً شکست خوردند و علاوه بر ناوگانی که غرق شدند چهل کشتی جنگی و دشت هزار مرد و غنائم بسیار بچنگ حریف درآمد. در تعقیب این فتح آنتیگون بمصر تاخت ولی شکست خورد. مانند پردیکاس در جزیره رودس نیز که ۵۵۵ قریوس از تسخیر آن عاجز گشته بود دچار باس گردید، چه بطلمیوس با پول و لشکر باینجا مدد زیاد کرده و آن جزیره را در مدافعه کامباب گردانید

در سالهای آخر در حالیکه آنتیگون فقط بنگاهداری

متصرفات خویش میپرداخت در ۳۰۲ قبل از میلاد لشکریان

جنگ اپوس
۳۰۱ قبل از میلاد

لیزیماک و کاساندر متفقاً با سبای صغیر در آمدند. ۵۵۵ قریوس

که در یونان مشغول فتوحات بود عرصه جنگ طلبیده شد. اما این جنگ بواسطه وجود سلوکس خاتمه یافت، چه در آخر سال ۳۰۲ قبل از میلاد او با بست هزار دیاده و دوازده هزار سوار و چهار صد و هشتاد زنجیر فل و نکصد اراده جنگی مسلح بکبادوکسه وارد شده و در بهار ۳۰۱ پیش از میلاد در اسوس واقع در ولایت فریگیه، کنار شاهراه مابین سارد و شوش نقشون لیزیماک پیوسته و بمیدان جنگ درآمد. در ابتدای امر ۵۵۵ قریوس بقشون سواره که در زیر فرمان آنتیوخوس^۲ سر سلوکس بود حمله برد و ویرا شکست کامل داده منهزم ساخت ولی بهمان قسم که در این او آخر برای پرنس روپرت^۳ اتفاق افتاد تا مسافت دوری مشغول تعاقب قشون شکسته گردید. در این اثنا سلوکس فیلان جنگی را بکار انداخته و پیروزی حاصل نمود و تکمیل فتح بواسطه کشته شدن آنتیگون دلاور در عرصه جنگ بوده است که تا نفس وابستن در انتظار مراجعت فرزندان رسیده خود بود. این فتح با علای درجه دارای اهمیت بوده است زیرا با وجود اینکه ۵۵۵ قریوس متصرف قسمتی از یونان و کلبکه و

۱ - Antigonos. ۲ - Antiochus. ۳ - Prince Rupert.

قبرس و صور و صیدا بود و سفاین جنگی گاهی در تحت فرمان داشت سوریه بدست سلوکس افتاد و آسیای صغیر از آن لیزیماک گردید.

پس از این وقایع سلوکس در میان سلاطین همان مقام را پیدا کرد که آنتیگون قبل از او دارا بود. بنا بر این برای تعادل قوه بطلمیوس و لیزیماک برضد او اتفاق کردند و شاید از همین جهت بود که سلوکس محمداً در صدد تفسیر پایتخت خویش از مرکز کشور بساحل نهر اورنت برآمده و شهر انطاکیه را باشکوه و جلالی بنیان نهاد که اهمیت و اعتبار آئنده آنرا خبر میداد.

ما قسمتی از کارهای خیلی بزرگ دمتریوس را که لقب معروفتر حالات دمتریوس پولوریوس^۱ او بولیورستس (گزیده شهرها) میباشد ذکر نموده ایم. پلو تارک پس از جنگ اپسوس و برا تشبیه به آنتونی کرده و دروجه مشابهت بین آنها شرحی که نگاشته بشرح زیر است: «یک رشته بهره مندیهای بزرگ و تباهیهای مدش، منافع عمده و خسارات هنگفت نصب هر دو گردیده و بالاخره مجبور بکناره گیری شدند ولی بعد دفعه سلطنت خود را بدست آوردند.» پس از جنگ اپسوس تا چند سال هبچکس در علوم مقام بیای او نمیرسید و چون دخالت در تمام وقایع مهمه دارد لذا مختصری از حالات او را لزوماً در اینجا مذکور مبداریم:

پس از آنکه سلوکس کارش بالا گرفته نه و ذوق اقتداری حاصل کرد که آنتیگون قبل از این دارا بود بطلمیوس و لیزیماک هر دو خود را بطوریکه اشاره شد مجبور بمخالفت او دیدند، او فتح باب موافقتی با دمتریوس نمود. استراتونیس دخترش را که نوۀ آنتنی پاتر بود برای خویش خواستگاری نمود.

دمتریوس از این معنی خوشحال گردیده بادخرش بسوریه آمد و هر دو پادشاه مدت دو ماه در کمال موافقت و یک جهت باهم بسر بردند. تا آنکه سلوکس بدین خیال افتاد کلیکیه را از او بخرد و صور و صیدا را نیز از وی تقاضا نمود زیرا بواسطه اقامتش در انطاکیه تصاحب آنها برای وی اهمیت زیاد داشت. ولی دمتریوس در

^۱ - Demetrius Poliorcetes.

عوض جواب این تقاضا بر عده قشون مستحفظ نواحی مزبور افزود و بسوی مغرب برگشت.

در ۲۶۷ قبل از میلاد **کساندر** از این جهان درگذشت و يك

جلوس بر تخت
سلطنت مقدونیه

سال بعد پسرش **فیلیپ** نیز بیدر ملحق گردید و سلطنت مقدونیه بدو پسر دیگرش رسید و هر دو باهم سلطنت میکردند ولی باز فطرت وحشیانه مقدونی در **آنتیپاتر** بروز نموده مادر خود را بقتل رسانید. دمتریوس موقع را مناسب دیده سلطنت مقدونیه را در ۲۹۳ قبل از میلاد تصاحب نمود و چیزی نگذشت که بتدارك جنگ آسیا افتاد. **ایزیماک** و **بطلمیوس** از این قصد آگاه شده **پیر هوس**^۱ پادشاه ایبروس را محرك شدند که باتفاق **ایزیماک** به مقدونیه حمله نمایند. این جا **سلوکس** از موقع استفاده نموده کلیکیه را بتصرف خود درآورد.

اهالی مقدونیه **دمتریوس** را برای افراط در عیش و عشرت حقیر و پست شمرده **پیر هوس** را که سربازی دلیر و همدوش **اسکندر** میدانستند بسلطنت برگزیدند و در نتیجه **دمتریوس** بهزیمت رفت. **پلو تارك** این بیت را که **سوفوکل**^۲ بدهان **منلاس**^۳ انداخته است درباره او میسراید و مضمون آن این است:

افسوس که طالعی در من یافت میشود که با عرابه سریع السیر خدا بان گردش میکند.

پس از چندی که آفتاب طالعش در کسوف بود این پادشاه آواره و سرگردان قشونی جمع نموده در آسیای صغیر شهر سارد را مسخر نمود. **آنتاوکل**^۴ پسر **ایزیماک** در این هنگام در میدان نبرد ظاهر گردید و هر چند کاری از پیش نبرد اما لشکر **دمتریوس** از تنگی خواربار و علیق دچار زحمت و مشقت شده و بالاخره در معبر لیکوس بسیاری تلف گردیدند و بعد از راهی که سابقاً **اسکندر** طی کرده بود به طرسوس رسید و از آنجا باداماد خود طرح موافقت و دوستی ریخت. **سلوکس** اول عزم کرد که جوانمر دانه او را بپذیرد. ولی **پاتروکل**^۵ براومدل داشت که پذیرائی و توقف چنین شخصی جاه طلب و بی آرام

۱- Pyrrhus ۲- Sophocles ۳- Menelaus ۴ Agathocles ۵- Patrocles

تاریخ ایران

در حدود کشور او خطر ناک است و لذا از این خیال منصرف و با سپاهی آماده در کلیکیه باستقبال وی شتافت. **دمتریوس** که راه را بر خود مسدود دید مردانه بجنگ در آمد و چندین لشکر **سلوکس** را شکست داد تا بواسطه مرض ناگهانی از کار افتاده و بستری شد و بسیاری از لشکرهاش او را ترك گفتند. این مرد بزودی از بیماری خلاص شده با سپاهی قلیل که در وفا داری خود باقیمانده بودند با کمال رشادت بسوریه حمله ور گردید. **سلوکس** همه جا بدنبال او شتافته تا بسپاه مختصر او رسید و يك دفعه بر سر آنها فرود آمد.

دمتریوس کوشید که خود را بساحل دریا برساند اما نتوانست و بالاخره اسیر شدن و مردن او

به **سلوکس** تسلیم شد. در ابتدا او را با احترام شاهانه پذیرفت و از وی پذیرائی نمود ولی بعد او را بقلعه ایاما واقعه در کنار اورنت^۱ فرستاد که در آنجا محترماً محبوس باشد. پس از دو سال از افراط در شرب ازین جهان در گذشت.

شکست و مرگ لیزیماک
۴۸۱ قبل از میلاد

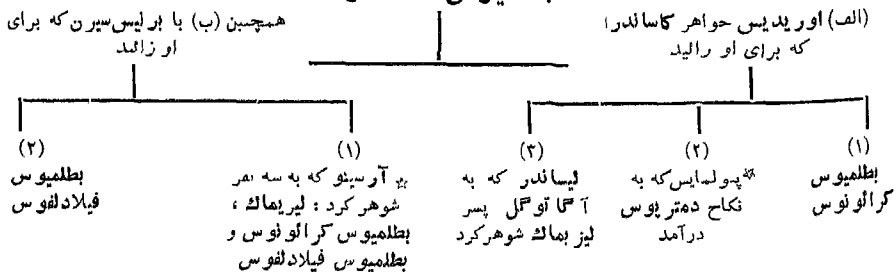
اسارت **دمتریوس** فوق العاده بر قدرت و اعتبار **سلوکس** افزود و بر اثر وقایع دیگری که در آنوقت وقوع یافت بر دو حریف

خود که هنوز خیل خطر ناک بودند استیلا یافت. توضیح اینکه **بطلمیوس** بواسطه کبر سن سلطنت را بیسر کوچکنز خویش معروف به **فیلا دلفوس**^۲ و از بطن **برنیس** بود و خواهر

۱ - Orontes .

۲ - من برای روشن ساختن این نسبها و قراءتها که درهم پیچیده است جدول زیر را ضمیمه میکنم که آن ناز کتاب ممالك اسکندر تألیف پروسور^۳ ب **مهاف** اقتباس شده است :

بطلمیوس اول ازدواج کرد



* Ptolemais * Arsinoe .

۳ - Berenice .

صلبی و بطنی خود را در حباله نکاح داشت و اگذار نمود. لیکن پسر بزرگش **بطلمیوس کراؤنوس**^۱ از این عمل رنجیده خاطر شده بدربار **لیزیماک** روی آورده و در آنجا بمهربانی پذیرفته شد، ولی در باطن برضد **آساتوکل** شوهر خواهرش سعایت نموده و بنای اسباب چینی را گذاشت و در نزد پدر ویرا متهم ساخته و بکشتن داد، بعد از آنجا بدربار **سلوکس** شنافت. چیزی نگذشت که بیگناهی **آساتوکل** مکشوف و باعث نفرت مردم از **لیزیماک** گردید؛ **سلوکس** موقع را مغتنم شمرده بر او حمله کرد و چون رعایای **لیزیماک** همه از او متنفر و بیزار بودند نتیجه این جنگ که میدانش در آسیای صغیر بود درست معلوم نیست در جنگ دیگر که در کوروس واقع شد و نقطه اش بدرستی معلوم نیست **لیزیماک** کشته شد و ازینرو آنچه از دست **پاردیکاس** و **آنتیگون** رفته بود نصیب **سلوکس** گردید. چون او نیز بسن پیری رسیده کشور وسیعه خود را بیسرش و گذاشته عزم کرد بقیه عمرش را در مقدونیه و طن عزیز خویش بسر برده و بسلطنت آنجا قناعت نماید.

کشته شدن **سلوکس نیکاتور** لیکن تقدیر بر خلاف میل و آرزوی او بود، چه وقتی که بمقدونیه ۲۸۱ قبل از میلاد رهسپار شده و از تنگه داردانل عبور نمود در حالیکه بشنیدن حکایات یکی از معابد قدیمه مشغول بود **بطلمیوس کراؤنوس** ضربتی با زده و کارش را تمام کرد و **سلوکس نیکاتور** یا فاتح که اعظم جانشینان اسکندر بود روز عمرش بدینطریق با آخر رسید و مرگ او یکفصل از تاریخ را با آنها رسانید.



سکه نقره سلوکی سوم ، سوتر (کوالونوس)

فصل بیست و ششم

دولت اسالکه تا ظهور پارتیها

لشکر آماده کار زار گردیده ، کوس و نای رزم بغرش درآمد ،
آنها فیلاترا بین فالانژها تقسیم نمودند ، برای هر فیلی یک هزارتن مقرر گردید
که زره برتن راست کرده و خود برنجی بر سر داشتند بقیه سواران
را بین در جناح لشکر برای هراساندن دشمن و خدمت به فالانژها نگاه داشتند .
و فتیکه آفتاب بر سپرهای برنجی و طلائع لشکر تابیده لمعان آن کوههای اطراف
را روشن ساخته و مثل شعله آتش میدرخشید .

« لشکر سلوکی ، اقتباس از مگابیر »

این اقدام شنیع کرائونوس بنیان خاندان سلوکی را متزلزل

ساخته و از شکست سپاه بری و بحری وی چنین بنظر میآمد

جلوس آنتیوخوس (سوتر)
۲۸۱ قبل از میلاد

که دولت جوان سلوکی و از گون خواهد شد و گویا مسافت

های زیاد یعنی وسعت کشور و نیز نبودن وسائل ارتباطیه و راههای خوب فرصتی
به آنتیوخوس داد که توانست از این بلیه خود را نجات دهد . بعلاوه این را هم باید
بخطا داشت که او جوانی خام و بی تجربه نبود بلکه از اشخاصی بود کارآزموده و
در فنون جنگی و نیز اداره کشور مهارت و لیاقتی بسزا داشت . او در شروع امر تمام
همش را باستحکام مقام خود در سوریه مصروف داشت . در این هنگام برادر زنش نیز
آنتیگون گناتا پسر دمتریوس بکمک وی برخاسته و بسرعت تمام به کرائونوس

حمله برد. اگرچه گمان می‌رود که این حمله برای حفظ مقدونیه بود ولی بهر حال شکستی سخت باو یعنی کراتونوس وارد آمده و یونان وسطی گریخت.

قدیمی را که کراتونوس از راه جنایت بدست آورده بود مقدر هجوم شمالی ها و مرگ کراتونوس
۲۸۰ قبل از میلاد پیدا نمود چه در هجوم خطرناک گالی ها یا باصطلاح یونانیان گالاتیان که تمام نواحی و اطراف را ویران کرده و برباد داده

بودند. کراتونوس در ۲۸۰ قبل از میلاد مغلوب و کشته شد و در حقیقت بسزای عمل خود رسید. در همین سال مقدونیه نیز معرض تاخت و تاز این جماعت و حشی واقع شده که تنها بکشتن و تاراج و سوختن اکتفا نمی‌کردند بلکه اطفال یونانیان را نیز می‌خورند. آنها در بهار بعد از تنگه ترموپیل گذشته و شروع بخرابی یونان نمودند ولی در نزدیکی دلفی شکست خورده و یونان از خطر جست.

آسیای صغیر تا درجه ای از آسیب حملات آنها محفوظ مانده بود ولی اتحاد شمالی (اتحادی که مردمان قسمت شمالی آسیای صغیر تشکیل داده بودند) مانند بی‌تانیه و دولت مقتدر هرقلیه ائتلاف منحوسی با آنها کرده قسمت زیادی از بن وحشی هارا بکمک خود تلپیدند. بعد از این آسیای صغیر هم عرضاً و طولاً مبدان قتل و غارت و حریق واقع گردید و بالاخره نواحی فریگیه را اشغال کردند.

آنتیوخوس اول بواسطه این ظفری که برگالی ها یافت ملقب به شکست شمالی ها از آنتیوخوس اول

سوتر یعنی منجی گردید. لوسیان راجع باین جنگ می‌گوید که جماعت گالی ها دارای چهل هزار سوار و نیزاراده های جنگی بسیار بودند. هنگامیکه شروع بحمله نمودند فیلهای آنتیوخوس بجلو صف آمده و بمحض نمایان شدن آنها اسبهای دشمن رمیده برگشتند و هرج و مرج غریبی در لشکر آنها افتاد و از این راه فتحی کامل نصیب مقدونیه گردید. بعد از آن آنتیوخوس جشن های بزرگی گرفت و صورت فیلی را بیادگار این فتح ساختند. باری گالی ها نیکچندی که از این می‌گذرد دبدنه میشود جزء سپاهیان اجبر داخل در قسئون مخالف شده برای

آنها جنگ میکنند ولی بعد بمرور زمان توطن اختیار کرده نسبتاً تربیت شده تمدن پیدا کردند، اگرچه بسیاری از آنها تا سالیان دراز براهزنی و گرفتن باج بزور از عاجز و مسافر میپرداختند.

فتنه طائفة سلطه دوره معاصرین اسکندر کبیر را خاتمه داده
تقسیم کشور های اسکندر
بعد از هجوم سالی ها

و پس از آن بر خرابه های دولت اسکندر سه دولت بزرگ باقی مانده با کشور های کوچک چندی که در حول و حوش آن سه دولت بزرگ بطور استقلال میزیستند. اما از میان این سه دولت بزرگ مهم تر از همه از حیث وسعت خاک و جمعیت و منابع ثروت دولت سلوکی بوده است. این خاندان بواسطه خویشی و قرابتی که با خانواده سلاطین مقدونیه داشتند کارشان بالا گرفته و قدرتی بسزا حاصل نمودند زیرا بطوریکه ذکر شد سلوکس نیکاتور استراتونیس خواهر آنتیگون سوم ناتا را ازدواج نمود و بعد پسری که از زن دیگر داشت و جانشین او میگردد بآن زن عاشق شد و پدر برای اینکه بسرش را از خود راضی بدارد اقدام بامری شنیع نموده آن زن را طلاق گفته باو وا گذاشت و نیز یکی از دختران سلوکس که از زن اولش بود به دای خود شوهر کرد. از این وصلت نیز بر استحکام مبانی اتحاد این دو خانواده افزود. دیگر دولت مقدونیه که آن از همه کوچکتر و کمثروت تر بود، این دولت بواسطه حیثیت و عنوان و نیز مردان جنگجوئی که داشت مادر ممالک محسوب میشد ولی ضعیف تر از دو دولت دیگر باقیمانده بود و دولت دیگر مصر بود که بواسطه کثرت محصول و اتصال ایالات و نواحی آن بهم و نیز موقع منیع و نیروی دریائی و رواج بازرگانی استیلا و قدرتی بسزا داشت. جزیره قبرس جزء وی بوده و نیز بر اتحادیه جزائر سیکلاد قیمومت و نظارت داشت و آنوقتیکه با خاندان سلوکی بنای خصومت را گذاشت قوای مخصوص خود را ظاهر ساخته توانست بسیاری از بنادر و سواحل آسیای صغیر یونان را در زیر نفوذ خود در آورد و آن در عین حال مشابهتی با تن داشت که غیر از جزائر و نقاط ساحلی قوای خود را برای استملاک یا استعمار جا های دیگر بکار نمی برد. خاندان سلوکس و بطلمیوس بواسطه ازدواج آپاما دختر سلوکس به ماسا با برادری بطلمیوس دوم بهم متحد شده بودند. این سه دولت مهم لشکر ملی از خود نداشتند بلکه تکیه گاهشان بالشکریان مزدور یونانی بود

و بدینجهت فوق العاده مقید بودند که در یونان شهرتی بسزا داشته باشند و این اعتماد بلشکر اجنبی و نداشتن قوای ملی قهراً باعث دسیسه و اسباب چینی گردیده و عاقبت ضعف و انحطاط هر سه دولت مزبور را فراهم آورد.

چند کشور دیگر که نسبت بسه کشور نامبرده واقع در درجه دوم بوده در نواحی کوهستان یا جاهائی که دسترسی بآن مشکل بود وجود داشت مانند اتروپاتان در مشرق که آذربایجان حالیه است و متصل بآن طرف غرب، ارمنستان که بطور کلی سلطنتی مستقل بود. دیگر کاپادوکیه واقع در قلب آسیای صغیر که يك خاندان ایرانی در آنجا سلطنت مینمود. پنتوس^۱ در طرف شمال که در سالهای اخیر شهرتی بسزا حاصل کرده بود، پی تی نیا که در تحت حمایت غارتگران گالی میزیست. پر کاموس حکومت تازه ای که یکی از سرداران لیزیماک^۲ موسوم به فیله تاروس آنرا تأسیس کرده بود. در اروپا نیز ایالت تراس است که دست طایفه سلت بود، همچنین اتحادیه اتولیان و بعضی از ایالات یونان که آنوقت نسبتاً کم ثروت و ضعیف ولی برای اتفاق و کمک و همراهی مفید بودند، باز در اروپا اپیزوس در زیر سلطنت پیر موس که داخل در همین شمار است. خلاصه يك رشته کشورها و ابالاتی از همین قبیل که همه با هم مربوط بودند از اتروپاتان تا بونان امتداد داشت که در میدان سیاست طرف توجه و اهمیت بودند.

سالهای اخیر آنتیوخوس مبهم و تاریک است و از وقایع عمده

مر ۴ آنتیوخوس سوتر ۲۶۲ قبل از میلاد
آن ایام یکی جنگ قاطع او با مصر میباشد که در سال ۲۷۴

شروع شد. بطالمیوس بحسب ظاهر در ترویج یونانیت سعی

بلیغ میکرد و در دو سال اول ظفر با او بود ولی پس از مداخله آنتی گون مصریها در کوس^۳ شکست خوردند. زندگانی آنتیوخوس تا آخر عمر صرف زد و خوردهائی شده که برای نگهداری کشور های وسعته خود میکرده و این مهمی بود بس خطیر و مشکل چه محل اقامت واقعی او در آسیای صغیر از مرکز کشمکش و کشورش دور و مابین سوریه و ایران بیابانهای کویر فاصله بود. یس از نوزده سال جنگهای پی در پی

۱. Pontus. ۲. Cos.

که گاهی غالب و گاهی مغلوب بوده در سن کهولت بשרافت از این جهان رخت برپست. او یکی از سلاطین کافی و لایق خاندان سلوکی بشمار میرود. سلطنت او و نیز سلطنت بطلمیوس در مصر عصر طلایی یونان بوده است. در سایه تشویق و معارف پروری او بود که بروسوس^۱ تاریخ بابل را مدون نمود و آن تاریخی بوده که بخط میخی نوشته شده ولی افسوس که امروز بیش از چند قطعه از آن در دست نیست و بزعم دکز ماهافی ترجمه اول اسفار پنجگانه تورات هم بزبان یونانی که تا یهودیان ساکن مصر از آن منتفع کردند در این زمان شده است.

سلطنت آنتیوخوس دوم که اهالی میلات اورا ملقب بخدا کرده

بودند تا چند سال عبارتست از یکرشته جنگهای متوالی خونینی
 آنتیوخوس ثئوس ۳۶۲-۳۶۱ قبل از میلاد

با مصر که عاقبت نه تنها بصلح بلکه بمصاهرت و خویشی منتهی گردید، چه آنتیوخوس پادشاه سلوکی برنیس^۲ دختر بطلمیوس پادشاه مصر را از روی مواد صلح بحواله نکاح درآورد و زوجه اول خود لاودیسی^۳ را با اینکه سال ها زن او بود و از وی اولاد داشت طلاق گفته و از خود دور ساخت ولی لاودیسی با تحریکاتی چند مجدداً اسباب ازدواج خود را فراهم ساخت و در سال ۲۶۴ ق. م. شوهر خود را بزره هلاک نمود. در باره ابن پادشاه مینویسند که بسیار شهوت برست و متاف بوده است و این احتمال میرود که مقرون بحقیقت باشد.

دردوره این سلطنت، باختر با سغد و مرو متحد شده در تحت قنات

حکمران دیودوت یونانی قیام نموده و عاقبت موفق شدند بانکه سلاطین سلوکی تامدنی آن نواح را بحال خود را گذاشته و دیودوت بفراغت بتحکیم مبانی دولت خود پرداخت؛ پس از چند سالی که

قیام باختر در
 ۲۵۶ قبل از میلاد
 و پارت در
 ۲۵۰ قبل از میلاد

از این واقعه گذشت ببارت نیز قیام نموده و بالاخره موفق بتحصیل استقلال گردید. سلاطین سلوکی نمیدانستند که این ابر کمی که از حدود شمالی برخاسته است مقدر شده که تمام افق مرکزی آسیا را احاطه نماید. آذربایجان

۱- Brossus. ۲- Berenice. ۳- Laodice.

را نیز در زیر حکومت حکمران ایرانی خود کارش بالا گرفته و اقتدارش رو بفزونی نهاد و چنانکه می بینیم این رشته کشور هائی که در درجه دوم بودند بدون هیچ مزاحم و معارضی از باختر تا یونان همه خودسر و مستقل گردیدند.

مرگ آنتیوخوس دوم منتج به جنگ هولناک داخلی گردید که

لاودیس و برنیس^۱ دوزن وی مسبب واقعی آن بودند. نفوذ

جنگ سوم سوریه
و حمله سوریه و ایران
۲۴۵ قبل از میلاد

و اقتدار لاودیس که پسرش سلوکس^۲ ابنوقت تقریباً بر شد

و کمال رسیده بود طبعاً زیادتر بود لیکن اگر حریفش میتوانست

از موقع استفاده کند مصر بحمايت وی بر مبخاست و با دشمنش جنگ میکرد. باری

لاودیس بحریفش حمله برده اول ضربتی که بوی زداشخاصی را گماشت که طفل صغیرش

را زدند. مادر طفل جرأت و جلالت بخرج داده قسمتی از قصر سلطنتی را که دارای

استحکامات بود متصرف شده در آنجا اقامت گزید، ولی از نادانی اهمیت موقع را از

دست داده و بسوگند لاودیس اعتماد نموده عاقبت مقتول گردید.

در این اثنا بطلمیوس فیلاذلف بمرد و پسرش بطلمیوس سوم که ملقب به

اورگت^۳ یعنی منعم بود بجای پدر بر تخت نشست و با مهارتی که در فنون حربی داشت

بسرعت لشکری نیرومند فراهم کرده شروع به جنگی نمود که معروف به جنگ سوم سوریه

میشود. منابع اطلاعات ما در این جنگ کتبه سنگی است که در سواکن^۴ کنونی

بلست آمده و آنرا بکنفر راهب مصری موسوم به کسماس اندی کمپلست^۵ نقل نموده است.

مضمون کتبه فوق العاده مهم و آن بقرار زیر است: «او (یعنی بطلمیوس) با پیاده و

سواره نظام و نیز نیروی دریائی و فیلان اتیوی^۶ و فیلهای تروگ لودی تیگ^۷ که خود

و پدرش در این حدود استگیر کرده و برای جنگ مجهز کرده بودند بطرف آسیاراند

و بعد از اینکه خود را دالک تمام نواحی اینطرف فرات قرارداد... از شط مزبور عبور کرده

بعد از تسخیر بین النهرین و شوش و بارس و ماد و تمام آنچه از بلوکات و نواحی تاباختر

۱- Berenice. ۲- Euergetes. ۳- Suakin. ۴- Cosmas Indicopleustes.

۵ - مراد مرزهای جنوب مصر است که سیاهان مسکن دارند « مترجم » ۶- (Trogloditic) مراد سواحل

بحر احمر است « مؤلف » ۷- رجوع شود به (هولم) جلد چهارم صفحه ۲۱۱ « مؤلف »

باقیمانده بود... او از راه کانال لشکر فرستاد^۱ کتیبه در اینجا شکسته شده ولی از منابع دیگر میفهمیم که **بطلمیوس** بواسطه حوادثی که در مصر رویداد مجبور بمراجعت گردید، هر چند برای اتمام امور سپاهی عقب سر خود گذاشت ولی اینجنگ و عملیات سپاه بیشتر بیغما گری و تاراج شبیه است تا بیک فتح باقی و پایدار. جنگهای دریائی او نیز فاتحانه و بسیاری از بنادر و سرزمینهای واقعه در سواحل را اشغال کرد ولی مثل جنگهای سابق نتیجه (قاطعیت) نداشت.

منظره دوم این جنگ داخلی آنست که **سلوکوس** دوم که از وضع و رفتارش چندان اطلاعی در دست نیست پس از آنکه ناوگان وی در فلسطین از طوفان منهدم گردیدند در این حمله **بطلمیوس** او کاملاً مغلوب شد.

در این موقع بحرانی **سلوکوس** برادر خود **آنتیوخوس هیراکس**^۲ را بمدد طلبید، از شنیدن این خبر و حرکت لشکر از طرف

جنگ انیسرا در حدود
۲۳۵ قبل از میلاد

شمال **بطلمیوس** خاتمه بکار داده و عهد صلحی برای ده سال با **سلوکوس** بست و حال آنکه **آنتیغون** یابظن غالب ملکه مادرش مایل بمدد کردن به **سلوکوس** نبودند؛ بلکه بواسطه ادعائی که بتمام ممالک داشته جنگ داخلی هولناکی آغاز شد، در اول غلبه با **سلوکوس** بود ولی وقتیکه **مهرداد** پادشاه پنت حکمران بنطوس بمدد **آنتیغون** برخاست و لشکر خود را با لشکر گالی ها بمیدان جنگ در آورد قوت **سلوکوس** در برابر آنها ضعیف شده در انیسرا ولایت فریگیه در سال ۲۳۵ شکستی فاحش از این لشکر مزدور خوفناک به **سلوکوس** وارد آمد و بقرار مذکور بیست هزار تن از لشکر او تلف گردیدند و خبر مرگ خودش نیز شایع شد ولی بزودی معلوم شد که بطرف کلیکیه فرار کرده و از آنجا بجمع آوری باقیمانده لشکر شکست خورده خود پرداخت.

ولایت شمالی توروس^۳ بطور قطع از **سلوکوس** دوم منتزع گردید و بواسطه

۱ - رجوع شود به (هولم) جلد چهارم صفحه ۲۱۱ (مؤلف).

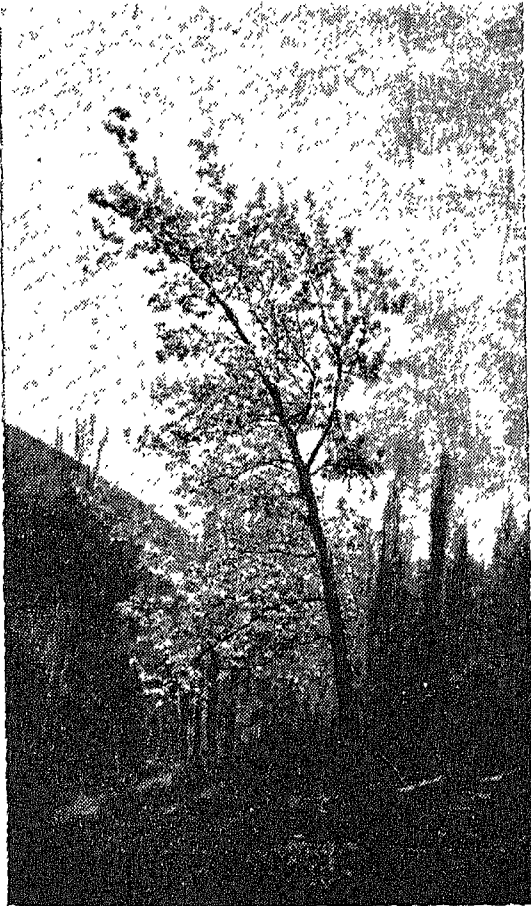
۲ - Antiochus Hierax.

۳ - مراجعه شود به (هولم) جلد ۴ صفحه ۴۴۲ حاشیه ۲ (مؤلف).

۴ - Taurus.

درخت اسالکه تاجپور پارتیها

این انتراع آتیه و خس هیرا کس نیز از حفظ کشور خود نومید شد، زیرا طایفه گالیها که قوه و قدرت خود را خوب حس کرده بودند راحتش نمیگذاشتند و بالاخره مقامش را متزلزل ساختند، عاقبت صلحی مابین دو برادر واقع شده و سلکوس توانست که توجه خود را بامور پارتیها و باخترا معطوف دارد.



۳۸ - منظره بهار در البرز

جنگ سلکوس دوم در شمال کشور آشفته خویش متعلق بتاریخ پارتیها است و در فصل آتیه ذکر خواهد شد. در اینجا ما همینقدر مینویسیم که سلکوس ملقب به کالینیکوس یعنی فاتح

جنگ سلکوس دوم
با پارتیها

درخشان که بظاهر این لقب چندان برای او برانزده نبوده است **آرشک** را در یارت شکست داده بطرف بیابانهای کویر شمالی هزیمتش داد، بعد او سرعت مراجعت کرد ولی **سلکوس** بسوریه برگشت چه بهمان اندازه که از طرف پارتیها ترسان بود از مشکلات و مخاطرات ایالات مغربی خود نیز اضطراب داشت و باید دانست که در حالات او بیش از این چیزی نوشته نشده است. این مرد چند سال بعد در سال ۲۲۷-۲۲۶ پیش از میلاد بعد از سلطنتی آمیخته با عدم بهره‌مندی و نومیدی از اسب خود بزمین خورد و مرد. بعد از طلوع **آتالوس** پسر **گرام** که جلوسش در سال ۲۴۱-۲۴۰ **آتالوس** پادشاه پسر **گرام** و **آنتیوخوس** هیراکس قبل از میلاد بود مقدرات خاندان **سلکوس** در تحت نفوذ او واقع شد، این مرد در سالهای اول سلطنت خویش خدمتی بزرگ بعالم یونانیت نمود، چه بواسطه فتوحات پی در پی و اضمحلال گالی‌ها و راندن آنها از سواحل بطرف جبال یونان را از شر فتنه آنها نجات داد و در نتیجه اینکار نفوذ او در آسیای صغیر بسط و توسعه یافت و بمتصرفات **آنتیوخوس** هیراکس تجاوز نمود که کارش در این زمان بقدری مشکل شد که نگهداری سارد هم برای او سخت بود، اگر چه از وقایع این ایام اطلاع کامل مشکل است پیدا کرد ولی چنین مستفاد میشود که چون **آنتیوخوس** هیراکس خود را در مقابل حریف عاجز و زبون دید بخیال تسخیر سوریه افتاد و بدو آحملة به بین‌النهرین برد و در آنجا **سلکوس** شکست خورده به کاپادوکیه گریخت و در سال ۲۲۹-۲۲۸ قبل از میلاد پنجه بینجه **آتالوس** افکند و در چهار جنگ متوالی شکست خورده عاقبت در ۲۲۸-۲۲۷ یکسال قبل از مرگ برادرش در یکی از جنگها بدست طایفه گالی کشته شد و آسیای صغیر کاملاً در اختیار **آتالوس** واقع گردید. زیرا که مرگ **سلکوس** کالی نی کوس^۱ ازهر اقدامی برای اتحاد ویونند دادن ممالك وسیعه ولی آشفته خاندان **سلکوس** جلوگیری نمود و همچنانکه هولم^۲ میگوید اوضاع داخله آسیا در آن زمان شبیه بود بوضع خاک جرمن در ایام جنگ سی ساله.

۱ - Selucue Callinicus. ۲ - Holm.

باری که پردوش وارث تخت و تاج سلوکوس معروف به سلوکوس^۱ سوتر گذاشته شده بود باید دانست که آن خیلی سنگین و طاقت فرسا بوده است. اما بطوریکه معلوم میشود او در مقابل مشکلات جرئت و فعالیتی از خود بروز داد و در حقیقت تمام ایام سلطنتش که خیلی کوتاه بود برای حفظ میراث خود در جنگیدن با آتالوس صرف گردید که نتیجه آن درست معلوم نیست و عاقبت در سال ۲۲۳ قبل از میلاد کشته شد.

اختتام يك عصر بر روم
نظر بتغییرات عمده ای که در سال ۲۲۱ قبل از میلاد در اوضاع تاریخ عالم رویداد پولی بیوس^۲ مورخ این سال را سال آغاز تاریخ خود قرار داده است. چه بطلمیوس اورگت سلطان مصر و کلو من^۳ پادشاه اسپارت و آنتی گن دزن پادشاه مقدونی که از سلاطین معظم بودند از این عالم بنوب رخت بر بسته و تخت سلطنت خود را بجوانی کم تجربه واگذاشتند که باستثنای آنتیوخوس که کسب شهرتی نموده ولی عاقبت بیستی و مذلّت از میان رفت هیچیک از آنها لیاقتی از خود بروز ندادند، ما البته موقعی بدست خواهیم آورد که وقایع سلطنت این پادشاه اخیر الذکر را بپارتیها مربوط و متصل سازیم. چه تغیرات و اقعّه در ایران از این تاریخ شروع شده و در همین زمان بود که پارتیها طلوع کرده پس از مختصر فتوحاتی که در ابتدا نموده بسرعت باوج ترقی رسیده تمام ایران را تحت نفوذ خود در آوردند، در مغرب هم یکدوره تازه ای در این زمان شروع گردید باین معنی که دولت روم پس از گرفتن تمام متصرفاتی را که یونان در سواحل ایتالی داشت و نیز بعد از ضمیمه کردن قسمت اعظم از جزیره سیسیل بیهانه خسارتی که از دزدان دریایی ایلبیره بیازرگانان رومی وارد شده بیونان و به کورسیرا^۴ قدم میگذاشت، اگر آنتی گن دزن بعد از شکست دادن کلو من زنده مانده بود و در صدد استحکام آنچه را که بتصرف در آورده بود بر میآمد، یونان متحد میتوانست در مقابل روم که اول طلوع قدرتش بود سدی برپا نموده و میدان تجاوزات او را محدود نماید ولی تقدیر برخلاف این بود

۱ - Polybius. ۲ - Cleomenes. ۳ - Corcyra

قبل از اتمام وقایع این ایام مناسب اینست که شمه‌ای از اوضاع ایران در تحت حکومت مقدونیه ایران در تحت سلطنت اسکندر و جانشینان او بیان نمائیم، اگر حالات ایرانیان را بطوریکه هر و دوت ذکر کرده است با حالات مقدونیها مقایسه نمائیم در وضع و ترتیب زندگانی و تعیشتات هر دو مشابهتی محسوس بنظر میرسد، چه این هر دو ملت مایل بشکار و اسبان و سگان شکاری را دوست میداشتند و مانند یکدیگر بعیش و عشرت معتاد بودند و مخصوصاً در میان نجبای این دو قوم عشق بجنگ و تحصیل غنیمت و غارت بعد کمال بود، عقاید عالی مذهب ایرانی مانند راستگوئی و سایر مزایای اخلاقی پسند یونانیان بود و بهمین ملاحظه اسکندر ایشان را قومی سزاوار احترام و شایسته تزویج و ازدواج دانست و در این باب بسبب تزویج ر کسانه و تخصیص دادن او را بمادری فرزند وارث خود سرمشقی بیونانیان داد. اسکندر دختر داریوش را تزویج نمود و این هر دو بانو مشرقی را زوجه قانونی خود قرار داد، سلکوس هم که مدتها سلطنت ایران در خاندان او برقرار بود اپامه دختر سپهتمان را بشکاح خود در آورده و سلاطین آن خاندان از نسل همین زن بوده‌اند و این اختلاط و امتزاج نژاد بالضروره باعث تأثیراتی قوی در وضع خانواده سلکوس گردیده که مناسب تر آنست که آنرا یونانی ایرانی بخوانیم نه یونانی خالص و بنابراین هیچ جای تعجب نیست از اینکه ولایه و استانداران پارس و ماد ایرانی باشند و همچنین لشکریانی که محل وثوق آنها بوده از ایرانی بسیج شده باشند، اگر چه از جزئیات امور چیزی در دست نیست. ولی در این مسئله هم کمتر شك داریم که اسکندر کبیر تا اندازه ای مصالح خود را در این میدانست که کلیه نجباء و خواص ایران را از طرز اوضاع خودشان شاگرد و راضی نگهدارد و بهمین جهت بود که امتزاج و ازدواج را در میان آنها شایع نمود و اگر غیر این بود بایستی اخبار و روایات زیادی از سرکشیها و طغیانهای آنها در دست داشته باشیم و حال آنکه بر خلاف خیلی کم از این مقوله شنیده میشود.

فتوحات یونان در اوضاع رعایا و طبقات پست ایرانیان چندان تأثیری ننمود.

مگر انهاییکه بمیدانهای جنگ نزدیک یا با شهرهای یونانی نشین مجاور بودند، ظن غالب اینست که آزادی در میان ایلات و عشایر دائر و ظلم در میان سکنه دهات و بلوکات جاری بوده است، تجربه بر من معلوم گردیده است که کوه نشینان سیار بواسطه سختی جا و مکان و عدم دست رسی حکومت بآنها از آزادی برخوردار و متمتعند بر خلاف کسانی که در قرا و دهها ساکنند که همیشه در معرض ظلم و تعدی واقع میشوند، چه در آسیا ظلم نشانه قدرت است و در حقیقت در اروپا هم تا این اواخر جبران امور بهمین منوال بوده و ظلم و تعدی عمومیت داشته است.

این مسئله بر ما پوشیده است و نمیدانیم که یونانیت ایرانیان تا چه حد و چه اندازه بوده است، از مسطورات نویسندگان یونانی چنین مستفاد میشود که چندین شهر یونان نشین در مغرب ایران که از آنجمله اروپوس^۱ و هراکله هردو در يك موضع های سوق الجیشی نزدیک ری بنا شده چنانکه پولوبیوس^۲ میگوید «اسکندر مصمم گشت که سدی در جلوی تعرض وحشها بنا کند و بر اثر آن سرزمین ماد بر از شهر های یونانی نشین گردد»^۳ احتمال میرود که یکرشته شهرها یا دژهای یونانی بین ماد و باختر وجود داشته است و ما میدانیم که اسکندر مستعمره نشین های زیادی در آن نواحی خیلی دور قرار داده و بعد رفتاری که با آنها هنگام مراجعت باو طان خودشان شد چقدر سخت و بیرحمانه بوده است. در برسیس^۴ که تا حدی در کنار باقیمانده می شنویم شهری بود موسوم بانطاکیه و نیز در کارمانیا که عبارت از کرمان کنونی است اسکندریه ای بنا شده بود که همچنانکه ذکر شده همان گولاشکرد ده کوچکی است در شمال شرقی بندر عباس و من مخصوصاً آنرا دیده ام، در سیستان محل یا تخت بدست اسکندر بنام پروفتاسیا^۵ جزء کولونی و مستعمره نشین یونانی قرار گرفت و بالاتر از آن در طرف شمال نیز اسکندریه ای در کنار هری رود بنا نمود و در همین ناحیه نسبتاً حاصلخیز دو شهر یونانی دیگر هم تحت توجهات بعض از خاندان سلوکی بنا گردید، در خانه

۱ - Europos. ۲ - Polybius.

۳ - پلوی بیوس ۱۰-۲۷-۳ (مؤلف).

۴ - Persis. ۵ - Prophthasia.

میگوئیم که هیکاتم پی لوس پایتخت پارتیها و نیز اومنیه واقع در هیرکانیا را هم باید در همین ردیف بشمار آورد.

در نتیجه بیانات بالا اینک ما برای لحظه‌ای قلم را بیان وضعیت شهرهای یونانی در امپراطوری ایران
شهرهای یونان معطوف میداریم. اگر ما نفوس مقدونیه و یونان را که از حیث عده در اقلیت تامه بودند با جنگهای خونین و هولناک آنها را که دائماً بآن اشتغال داشتند در نظر بگیریم اینمطلب صاف و روشن میشود که چنانچه ایشان در حفظ افکار و خیالات و سایر خصایص و ممیزات ملیه خود ثابت و استوار نبودند یقیناً در میان هر قومی که ساکن بودند پس از یکی دو نسل مستحیل شده از بین میرفتند. چنانکه سر نوشت آنها عاقبت تا درجه‌ای همین بود: یعنی بالاخره در اقوام مغلوبه مستحیل گردیدند، همین مخاطره در میان انگلیسیان ساکن هندوستان نیز محسوس میشود چه تجربه محقق شده است که اطفال انگلیسی که در هند تربیت میشوند در رتبه پست تر از اطفالی هستند که در انگلستان تربیت میشوند؛ چون یونانیان نمی توانسته اطفال خود را برای تربیت بیونان بفرستند ناچار بابتی بشهر-هائی بفرستند که در آداب و رسوم حتی المقدور یونانی باشند و در آنجا تربیت گیرند اگر چه آن شهرها در کنار دجله یا در فلات ایران باشد بنابر این خصایص و ممیزات ملیه خود را سرعت از دست داده و بتدریج طبیعت ثانوی پستی برخود میگردانند چه زیست و تربیت آنها در میان اشخاصی بود که یونانیان آنها را بنظر چاکری و خادمی نگاه میکردند که از ارتکاب بهیچ عملی پروا نداشتند و از این جهت یونانیان هلاس باین یونانیان بنظر تحقیر مینگریستند و همچنانکه تربیت یافتگان انگلستان بتربیت شدگان هندوستان مینگرند.

یوسیدونیوس^۱ که از اهل اپامه است ۱۳۵-۵۱ پیش از میلاد در شرح زندگانی کوچ نشینان یونانی و راه یافتن فساد در صفات مردانگی آنها بواسطه لهو لعب چنین بیان میکند - سکنه این شهرها بواسطه خصب و فراوانی نعمت از سختی و تلاش معیشت

۱ - Posidonius .

آسوده و فارغ بوده زندگانی آنها عبارت بود از تکرار جشنها و تشکیل مجالس انس و الفت، بسربردن در مهمانخانه های عمومی و گذراندن اوقات خود را در خوردن غذا های لذیذ و شرابهای گوارا و بالاخره نواختن آلات طرب در سرتاسر شهر از مشاغل عادی بود.^۱ و قتی که حالات باشندگان شهرهای سور به که وسائل ارتباط و مراوده و آمیزش آنها با یونان محفوظ بوده است این باشد که گفتیم آنوقت حالت شهر ستانهائی را که با یونان آمیزش و مراوده مرتبی نداشتند خوب میتوان فهمید که سکنه آنها تا چه اندازه از طبیعت اولیه خود سقوط کرده و از بلندی پیستی گرائیده بودند؛ اما راجع بدوام و بقاء یونانیت اینمطلب قابل ملاحظه است که باختر را پس از آنکه پارتیها از اصل امپراطوری جدا ساختند یعنی از آنجا صرف نظر نمودند این ناحیه تا چندین طبقه مرکز علم و تمدن یونان بوده است.

^۱ - Posidonius a P. Athen. V. 210 f. and X11 527 e.



اولین سکه نقره پارت با تصویر ارشک اول یا تیرداد اول

فصل بیست و هفتم

قیام پارتیها و ظهور روم در آسیا

پارت يك قطعه وسیع و پهناوری نیست و بدینجهت برای تأدیه نمودن
 باج و خراج تحت سلطنت ایران ضمیمه هیرکانیا شده است و پس از این ...
 و آن گذشته از اینکه مساحت زیادی ندارد جنگل و کوهستانی است و چیزی
 در آن بعمل نمیآید (استرابو ۱۱-۹)

باید دانست که پارت میهن یکقوم دلاور ورشیدی است که چندین
 بارت اصلی
 قرن دنیای معلوم را ما بین خود و دولت روم قسمت کرده بود
 و آن بطوریکه بر نگارنده معلوم است قسمتی از خراسان و استراباد کنونی میباشد که من
 آنحدود را مکرر سیاحت و گردش کرده ام . حدود این قطعه را بطور قطع نمیتوان تعیین
 کرد ولی آنچه محقق بنظر میآید اینست که حد (مرز) غربی آن هیرکانیا قسمتی از مازندران
 کنونی و يك قسمت از استراباد بوده است و تحقیقاً قسمت سفلی دره گرگان و اترک
 جزو هیرکانیا و قسمت علیای آن متعلق به پارت میباشد . در دامنه های جنوبی توروس
 اراضی پارت حتی در دوره های قدیم معلوم میشود که بیش از دامنه شمالی آن کوهستان
 بسمت مغرب امتداد داشته است ، شك نیست که پایتخت آن در حوالی دامغان
 بوده است که در قرون وسطی بنام قومس خوانده میشد و این همان اسم تاریخی کومیس
 است که از روی مسطورات بطلمیوس^۱ آنقسمت از پارت است که متصل به هیرکانیا

۱ - بطلمیوس ۶-۵-۱ و نیز رجوع شود به استرابو کتاب ۱۱ ، بند ۹ (مؤلف) .

قیام پارتیها و ظهور روم در آسیا

میباشد. این ناحیه از طرف مشرق محدود است به رود تجن که در یکقسمت از مسیر خود مرز ایران امروز را معین میکند، حد شمالی کویر بوده است که در آنوقت خوارزم میگفتند و این همان قراقورم امروزه است و بالتبعه وسعت ناحیه مزبور از رود تجن از طرف مشرق تا آخرین نقطه مغرب آن بطول پانصد میل است ولی عرضش در هیچ جا باطول آن موافق نیست. در داخل این حدود دره گرگان و اترک بسیار حاصلخیز است. کشفود از رود های خراسان نیز دره بر محصولی را مشروب میسازد. نیشابور و ترشیز در صورتیکه دومی را جزو پارت بدانیم هر دو از نواحی حاصلخیز پارت محسوب خواهد شد و امروز جنگل آن از تنگه گرگان شروع شده تمام نواحی بحر خزر را فرا گرفته است ولی از دامنه های شمالی رشته جبال البرز تجاوز نمی نماید و بغیر از محل نامبرده در هیچ نقطه ای از این امکان که نسبتاً حاصل خیز است جنگلی وجود ندارد. احتمال می رود که در دوره های باستان در دامنه جنوبی آن کوهستان درختان عریسرو کوهی میروئیده است ولی یقیناً از دوره ما بعدالتاریخ درختان انبوهی که بآن اسم جنگل بتوان گذاشت در آن موضع وجود نداشته است و خبری هم که دلیل بر این مطلب باشد در دست نیست و مسطورات مورخین مشعر بر این است که سرزمین بسیار زر خیز هیرکانیا باولاناب نسبتاً خشک فلات ایران فرق و تفاوتی محسوس و آشکار داشته اند.

منابع تاریخ پارتی
یا اشکانی

۱- **ساردنر** در شروع کتاب خود راجع بناریخ پارت چنین مینویسد . . .
در میان تواریخ کمتر تاریخی است بقدر تاریخ پارتیها این گفته

قدیم بآن صدق کند که « تاریخ عبارتست از علم بیک رشته افسانه ». این سخن بی شبه درست و راست است. در هر جا که تماس با سوریه یا روم پیدا میکنند و مخصوصاً در آنجائی که صحبت از جنگ و جدال است اطلاعات جامعی از بارت بدست میآید لیکن در سایر مواقع

۱ - منابع معدود این دوره که تا اندازه ای غایض و بسیاری از سته ها و تاریخ وقایع آن روی حدس و تقریب قرار گرفته بشرح زیر است . . . سنمین سلطنت شرقی ، تألیف **راو اینسون** ۱۸۷۳ . . . مسکوکات پارتیها ، تألیف پ ، **ساردنر** ۱۸۷۷ . . . کاتالوگ اشیاء موزة بریطانیا ، تألیف رت ، ۱۹۰۳ . کتاب علامه **فن گو** شمشید موسوم به (*Geschichte Iran und sein Nachbarländer*) . مقاله تحت عنوان « پارت ، در دائرة المعارف بریتانی چاپ یازدهم (مؤلف) .

فقط اشاراتی است که تصادفاً شده و یا شهادت مسکوکاتی است که طرف توجه واقع شوند. تنها تاریخ پادشاهان اولیه این خاندان منحصر است بهمان نوشته های ژوستین که گذشته از اختصار در مطالبش نیز اختلاف است و راجع به پادشاهان آخری اشکانی نیز ماتاریخی مسلسل و مرتب در دست نداریم مگر خیلی آنهم متفرق و نا مرتب. از مسطورات مورخین ایران و عرب هم مطالبی که ارزش تاریخی داشته باشد بدست نمیآید و متأسفانه مسکوکات هم تا انتضای قرن اول مسیحی که تقریباً اواسط سلطنت پارتیها است دارای تاریخ نیستند ولی بواسطه صورتهائی که از اول بر روی سکه ها بوده و تاریخی که اخیراً در آنها رسم شده دراستناد تاریخی اهمیت و ارزش زیاد پیدا میشود. و اثره در فقدان منقورات سنگی یا کتیبه ها که برای مقاصد مورخین سودمند و سرمایه اطلاعات توانند بود و باید دانست که مسئله تاریخ ازمنه در پادشاهان اولیه پارتیها باعث تولید مشکلات بسیار است. اصل خاندان اشکانی را از روی تحقیق نمیتوان تعیین نمود چه

خاندان اشکانی

اقوال مورخین روم و یونان در اینخصوص باهم اختلاف زیاد دارند ولیکن آنچه محقق شده اینست که دودمان اشکانی که بمخالفت و طغیان برخاستند اصلاً بومی نبوده بلکه از خارج بدین سرزمین آمده بودند. در کتیبه های بیستون ^۱ و دیوش از پارتیهای بومی و ارکانا یا هیرکانیا اسم برده و آنها بهمان اندازه از نژاد آریا محسوب بوده که همجواری آنها بوده اند. مهاجمین مذکور از طوائف تورانی سمت شمال موسوم به پارنی از طوائف صحرائشین معروف به داعه یا داهه^۱ میباشند و مسکن ایشان در مشرق بحر خزر در جایی بوده است که ترکمان یموت کنونی اقامت دارند و مخصوصاً در میدان آربل^۲ در جناح چپ لشکر مشغول جنگ بوده اند. در واحه آخال سمت شمال رود اتک در قرن دهم میلادی بلکه خیلی پیش از آن، ناحیه باسم دهستان وجود داشته و در آن شهری موسوم بهمین اسم که بعقیده ایرانیها در اعصار پهلوانی، کیقباد بانی آن بوده است امروز هم بهمین نام مشهور میباشد. بعلاوه هنگامی که من کنجکوی در این مسائل

۱- Dahae

۲- کتاب انابیز ۳، ۱۱۰. طائفه داهه بطوریکه در فصل سوم ذکر شده از طوائف عمده ایران میباشد (مؤلف).

مبنمودم مطلع شدم که در میان جماعت دز^۱ که شعبه‌ای از طایفه یموت میباشند روایتی مشهور است که آنها از نژاد سلاطین هستند و بهمین لحاظ ترا کمه یموت آنها را بنظر احترام نگریسته و انجب طایفه می‌شمارند و شهر که ماران را که الحال خرابه‌اش موجود و ذکری از آن خواهد آمد بزمان استعلا و استقلال آنان نسبت میدهند. من همینقدر میدانم که این اسامی مشتق و مستخرج ازدها می‌باشد و بیش از این هم لازم نمیدانم در این مسئله سخن گویم.

اشك با ارشك بزرگ که مؤسس نامعلوم این سلسله است ظاهراً در آساک^۲ که مکانی است در ناحیه استابن مسکن داشته و چنین بنظر می‌آید که ناحیه نامبرده و آحه آخال حالیه باشد، هر چند گوئیم^۳ مورخ آنرا قوچان میداند و لفظ آساک را در تلفظ و ترکیب با لفظ اشکانی که ایرانیان این سلسله را بدین نام میخوانند مشابهت نیست و آن باسم محلی که بقلم نگارنده در این ناحیه و نیز تا جنوب طبس^۴ یاد داشت شده هنوز باقی می‌باشد. از طرف دیگر ممکن است که اشکانی اسم اصلی این سلسله باشد اما نام ارزاسس که این سلسله در مغرب بدین نام معروف شده اند گمان نمیرود که نام شخص باشد بلکه آنرا بدین قصد بخود گرفته‌اند که سلسله تورانی را به سلسله هخامنشی منسوب سازند. باید بخاطر داشته باشیم که نام اردشیر دوم (منمن) ارزاسس بوده است. اینجاست که صریحاً گفته شده خاندان ارزاسس^۵ از نسل اردشیر می‌باشد. این را هم باید گفت که ارزاسس هخامنشی زمانی که پدرش ساتراپ هیرکانیا و یحتمل پارت هم بوده متولد شده است که این نیز مؤید نظریه مزبور تواند شد.

۱- Daz.

۲- کتاب «خاندان سلوکی»، ۱، ۲۸۵ (مؤلف).

۳- Gutschmid.

۴- مسافرت پنجم به ایران، جریده R. C. S شماره نوامبر و دسامبر ۱۹۰۶ و مطابق اقوال مورخین ایرانی مؤسس خاندان اشکانی اشك از نسل پادشاهان قدیم ایران بوده است (مؤلف).

۵- سینسل (Syncell) صفحه ۵۲۹ (مؤلف).

پارتیها سال پیدایش خاندان خودشان را چنان معین کرده اند که مطابق با سال ۲۴۹ - ۲۴۸ قبل از میلاد میباشد. سال مزبور باید یادگار يك فتحی باشد که **ارزاس** یعنی اشك اول نموده است ولی این نه يك مطلب مسلمی است و نه اهمیتی دارد.

اشك اول که با برادر خود **تیرداد** در آساك یا اسعاك مسكن داشت بتلافی حرکت زشتی که حاکم یونانی آن محل نسبت برادر کوچکتر کرده بود بآن حاکم حمله برده او را بقتل رسانید. کشتن این حاکم که اسمش باختلاف **فریکلس**^۱ یا **اقاتوئلس** ذکر شده است مقارن بود با وقتی که باختربها و مارجهیا و سعدیها سربطغیان برآورده و خود را از قید تبعیت حکومت مرکزی خارج ساخته بودند، از برای شخص رشیدی مثل اشك که رئیس طائفه یا عبارت دیگر رئیس دسته ای از راهزنان^۲ بشمار میرفت موقع مناسب بود که بخیال خود سری افتاده و نواحی حول و حوش خود را ضبط نموده و عزم کشورگیری نماید. جزئیات حوادث آن اوان بر ما درست معلوم نیست ولی اشخاص عمده ای که در این صفحه آسیا خودنمایی کرده و موجود شورش و انقلاب گردیدند یکی **دیودوتوس** استاندار (والی) باختر و دیگر **آندراگراس** استاندار پارت و نیز رئیس قبائل وایلاتی که تازه در آستان باختر استیلایافته و ظاهراً به پارت حمله برد. اشك اول گویا در سال ۲۴۷ قبل از میلاد در یکی از جنگها کشته شده جای خود را خالی گذاشت و اگر چه هویتش مجهول و صورتی است نامعلوم ولی مؤسس سلسله ای بزرگ گردید.

هیكاتم پیلس پایتخت تعیین پایتخت پارتیها محل اشكال است. **راولینسون** که از کتب روم و یونان اطلاع داشته محل آنرا در حوالی شهر جاجرم^۳

۱- Pherecles.

۲- **ثوسین** (کتاب ۱ بند ۵) مینویسد ویکنفرا **ارشك** نام که هویت او نا معلوم لیکن جرئت و شجاعتش معلوم رسولم است در این عصر قیام نمود، او از راهزنی معاش میکرد ولی میان ویکنفرا رئیس قبیله صحرا نشین ویکنفرا راهزن فرق مختصری است که اتفاقاً **ثوسین** ملتفت آن نشده است (مؤلف).

۳- به نقشه متعلق بکتاب ده ششمین سلطنت شرقی رجوع شود (مؤلف).

تشخیص داده است. از طرف دیگر آپلودوروس ارتمیتا^۱ آنرا در هزار و دویست و شصت استاد یا یکصد و چهل و چهار مبلی مشرق در بند های خزر دانسته است. پولی یوس^۲ نیز در ضمن وقایع جنگ آنتیوخوس کبیر با ارشاک سوم مینویسد که او هکاتم ییلس (یعنی شهر صد دروازه) را گرفته و بعد بطرف کوهستان تاگی رانده و به هیرکانیا فرود آمد. اینوقت تاگی یاتاک دژی بوده است معروف در رشته کوههای البرز، پناگاه اخیر سپهبد طبرستان، و در آنزمان دژ نامبرده را از بناهای باستان مینداشته اند و دلائل دیگری از طرف شندلر^۳ و ویلیام جکسون ذکر شده است و محل هکاتم ییلس را میتوان حالیه با همان شهر قدیم قومیس تطبیق کرد که در هشت مبلی جنوب دامغان کنونی و در حدود شانزده مبلی از تالک است. اما اینکه پارتیها بایتخت خودشان را در آخرین نقطه مغربی قلمرو خود قرار داده امریست عجیب و همین است که گاهی مراباشتباه میدانند از دو احتمال دارد که انتخاب این نقطه باین ملاحظه باشد که دشمن بزرگ خودشان را پادشاه سلوکی مینداشته با اینکه اینجا شهر یونانی نشین بوده است.

تیرداد که محتمل است اشاک یا ارشاک دوم باشد در پارت جانشین برادر خود گردید و گویا اول پادشاه پارتی است که سکه هائی از او در دست داریم.

تسخیر هیرکانیا بدست اشاک
دوم ۲۴۷-۲۱۴

تیرداد از روی حقیقت بانی و مؤسس این سلسله است و دعوی او در این افتخار مقرون با ساسی است محکم، طالع با و مدد داده در اندک زمانی پس از جلوس وی سلوکوس کالی نیکوس در برابر بطلمیوس اورگت که به ممالک شرقی او تاخته بود مستأصل گردید و اگر چه بطلمیوس از بابل تجاوز ننموده بود ولی مدعی بود که سپاهانش تمام مملکت سلوکوس را تا بلخ گرفته اند و هر چند اشغال آن شهر موقتی بود ولی ضربتی سخت به خاندان سلوکوس وارد آورد، چه جنگهای داخلی که برای او پیش آمد مانع شده که بتواند قوای خود را بدفع مخاطرات و حملات خارجی مصروف دارد و شکست

۱- Apollodorus of Artemita.

۲- Polybius. ۳- Schindler.

او در انسیرا یحتمل باعث صدمه بزرگی برای او شده باشد، بهر حال این سوانح و پیش آمد ها سبب خوشبختی تیرداد گردیده و بلا مانع هیرکانیا را ضمیمه متصرفات خود گردانید.

سلکوس دوم و **اسک دوم** و **سلکوس دوم** که در حوادث و انقلابات جرئی سزاوار تحسین داشت با برادر خود صلح کرده و بدین عزم که ممالک از دست رفته خود را در مشرق دو باره بتصرف در آورد با لشکر بسیار بطرف ماد روانه گردید، راجع باین جنگ و تفصیل کشمکشها و تصادفات مربوطه شرحی ذکر شده ولی آنچه مسلم میباشد اینست که **تیرداد** در اول وهله از میدان فرار کرده بنواحی مابین سیحون و جیحون رفت و قبایل اسپاسیا کا از او پذیرائی نموده و باز مراجعت کرد و معلوم نیست که جنگ قاطعی با **سلوکوس** نموده باشد ولی خلاصه این است که این پادشاه بدبخت بی نیل بهرام بممالک مغربی خود مراجعت کرد و پارتیهها مجدداً در قلمرو خود مستقر شدند و بیادگار این فتحی که ادعا میکردند عیدی گرفتند که تا چند نسل در میان ایشان برقرار بود و این نزدیک بعقل است که **تیرداد** شکستی به لشکر **سلکوس** وارد کرده اما آن شکست آنقدر سخت نبود که به اصل هیئت سپاه صدمه ای وارد سازد.

تیرداد پس از شکست و کناره گیری **کالی نیکوس** بقیه سنوات دارا پایتخت جدید پارتیهها عمرش را در ترتیب و تمشیت ایالات مفتوحه خود صرف کرد و شهرهای پارت را مستحکم نمود و محلی را برای پایتخت جدیدی انتخاب و آنرا در ناحیه آپاورتن یا آپاورتا^۱ بنامود. این شهر را از هر طرف کوههایی دارای شیب های تند در احاطه داشت و نیز دارای جلگه حاصلخیزی از اطراف بوده و جنگلی انبوه با نهر های جاری و اراضی با ثروت و شکارگاههای بسیار بآن نزدیک بوده است، **تیرداد** اسم آنرا دارا نهاد و داریوم هم خوانده شده است، محل این شهر هنوز معین نیست ولی

۱- **برنهوفر** (Brunnhofer) اپاورتارا همان بوارد (Bavard) دانسته است و اگر چنین باشد میتوان آن را حمل بکلات نادری نمود، زیرا که آن نزدیک ایورد دوشاخ کنونی میباشد، لیکن من تصور نمیکم که پارتیهها قلمروشان آنوقت در طرف مشرق آنقدر وسعت پیدا نموده که پایتخت خودشان را در این ناحیه قرار داده باشند بعلاوه در این ناحیه جنگل درستی هم وجود نداشته است (مؤلف).

ظن قوی اینست که در درهٔ گرگان بوده، چه بنظر من مزایای مذکوره از قبیل جنگل و آب و غیره غیر از آنجا در جاهای دیگر وجود ندارد، نگارنده در اثنای مسافرت ۱۹۱۲ در آن صفحات بکوهی مرتفع بر خوردم که شکلاً شبیه بجبل الطارق و اسمش کله ماران است، این کوه فاصلهٔ پنجاه میل از مشرق استرآباد در درهٔ گرگان واقع و خرابه‌های بسیار در آن دیده میشود که کاشف از محل مزبور است. باری پس از چندی دارا برای پایتخت مناسب واقع نگردیده و شاید بواسطهٔ کمی آب بوده است، چنانکه در ایام مسافرت من نیز هم‌بنطور واقع شد. یعنی آب کم بود ولذا به هیکاتم پیلس برگشته و تا قرن اول میلادی آنجا پای تخت بود.

آنتیوخوس سوم که جوانی بود بسن هیجده برخلاف انتظار
 اوایل حالات آنتیوخوس بتخت سلطنت سلوکی جلوس نمود . اکاثوس پسر عم مقتدر او
 پورک ۲۲۴-۲۱۳ قبل از میلاد
 در اینموقع نسبت باو اظهار اطاعت و دولت خواهی نمود و هنگام
 ورودش از بابل بسوریه مقدونیهای که در آنجا بودند مقدم اورا بخوبی پذیرفتند. او بیاداش
 این نیکی آخه اوس را نایب السلطنهٔ آسیای صغیر با اختیارات تامه برقرار نمود، مولون^۱
 استاندار ماد و برادرش الکساندر حکمران پریس رادر ماورای مشرق دجله اقتدار تامه داد.
 بدبختانه این پادشاه جوان در انموقع زیر نفوذ هر میاس^۲ وزیر که مردی بود حسود
 و رشوت خوار واقع گردید و بهمین جهت حکمران ماد و پریس در ۲۲۱ قبل از میلاد
 ظاهراً برای حفظ خود ولسی در حقیقت بواسطهٔ موقعیت دیودوت و ارشاک در مشرق
 پرچم سرکشی بلند کردند، ایپی جنس^۳ که سرداری بود با کفایت به آنتیوخوس اصرار
 کرد که خود شخصاً بجنک باغیان حرکت کند. ولی هیر میاس باین دلیل که پادشاه
 باید در مقابل پادشاه به جنک رود اورا از این عزیمت مانع آمد و لشکری تحت فرماندهی
 سرداری نالابق بدین جنک فرستاد که تلفات زیادی داد و مغلوب شد. این سافحه سبب
 اتنباه آنتیوخوس گردید. او قبلاً برای جنک با مصریان حرکت کرده ولی نتوانست از
 تنگهٔ مابین لبنان و ماورای لبنان حرکت کند و بالاخره حاضر شد که شخصاً زمام امور را

۱- Cuslan .

۲- Kemias . ۳- Epigenes .

بدست گرفته و باموانع و مشکلات مقاومت نماید، ایی جنس در نتیجه يك توطئه بقتل رسید، مع هذا حضور رئیس خاندان سلکوس سبب گردید که سپاهیانی که در مقام تمرد و طغیان بودند باطاعت و دولت خواهی برگشتند و بدین جهت مولون و بعضی از همدمستان او خود را کشتند.

آنتیوخوس به سلوکیه که در کنار دجله بود پیش رفت و نیت هیرمیاس این بود که قساوت و بیرحمی و حرص و طمع خود را در آنجا بکمال رساند، برعکس پادشاه بترحم و ملایمت با آنها رفتار نموده هیرمیاس را از سخت گیری و اذیت جلوگیری کرد و از سلوکیه حرکت کرده از جبال زاگرس گذشت و به آذربایجان آمد، حکمران آنجا که ایرانی بود سر باطاعت فرود آورده و تکالیف او را پذیره شد.

در این اثناء هیرمیاس که برای قتل ارباب خود مشغول توطئه و سازش بود بدست اعوان پادشاه بقتل رسید. آنتیوخوس از تحریکات مضرة او خلاص شده بسمت مغرب برگشت که از چاره آخه اوس که با او در مقام مخالفت و درصدد بردن مملکت بود برآید و چون لشکریان بحال اطاعت و فرمانبرداری باقی بودند آخه اوس مجبور شد که مقاصد خائنانه خود را که تا بحال آشکار میکرد ترك نماید.

در این هنگام آنتیوخوس فراغی حاصل نمود که حمله به سل سوریه ببرد و اولین قدمی که در اینراه برداشت تسخیر بندر سلوکیه بود. این بندر بیش از ۱۲ میل از انطاکیه فاصله نداشت و ارتباط آن از طریق دریا برقرار میگشت، پول که گره گشا و مفتاح جمیع امور است دروازه های این بندر طبیعی ضروری را گشوده و تیودوت اتولیان که در سال ۲۲۱ آنتیوخوس را محروم نموده بنادر صور و عسکارا بتصرف بطلمیوس سلطان مصر داد، آنتیوخوس آنوقت امیدوار بود که ناحیه سل سوریه که زیاد بآن علاقمند بود بزودی بتصرف وی خواهد درآمد تا دو سال میدان جنگ دائر و در تمام اینمدت غلبه با او بود، اما در سال ۲۱۷ قبل از میلاد مصریان تدارك کاملی باقشون اجیر یونانی دیده و بطلمیوس از راه صحرا بسمت شمال رهسپار شده در رافیه که آخر حد شمالی صحرا بود با آنتیوخوس روبرو گشت، جنگی سخت وقوع یافت، فیلهای

قیام بارتها و ظهور روم در آسیا

هندی آنتیوخوس فیلهای افریقائی بطلمیوس را عقب راندند، در این گیسو دار آنتیوخوس حمله بجناح چپ سپاه مصری برده و بر آنها فائق آمد و تا چند میل آنها را تعاقب نمود ولی از طرف دیگر کار بعکس این واقع گردید یعنی بواسطه حمله جناح راست مصری شکست بر جناح چپ لشکر آنتیوخوس وارد آمده و از میدان فرار نمودند.

بطلمیوس بهمین اندازه ظفر قانع شده زود با حریف خود صلح نمود و برای آنتیوخوس که اعتبارانش را از دست داده بود فراغی حاصل شد که با آخه اوس بی مسلک برابر گردد.

در ۲۱۶ آنتیوخوس از توروس^۱ عبور نمود، اگر چه جزئیات آن بما نرسیده ولی ظاهراً ظفر با او بود، چه دو سال بعد از این تاریخ می بینیم که آخه اوس را در سارد به محاصره انداخت و بالاخره با غدیر و خیانتی که تفصیل آن از بسیاری داستانهای مدهش دهشت آورو وحشت انگیزتر است آخه اوس را شبانه در خیمه شاهی با زنجیر بسته و بیرحمانه بقتل رسانیدند. این جنگ سبب استقرار سلطنت خاندان سلوکی در مرکز آسیای صغیر و اتفاق با اتالوس گردیده و مجال به آنتیوخوس داد که بتواند لشکرش را بسمت شرق سوق دهد.

اکنون قلم را بطرف پارتیها معطوف داشته مینویسیم که اشک
اشک سوم و آنتیوخوس کبیر
۳۰۹ قبل از میلاد
سوم مانند پدرش از مشکلات خاندان سلوکی و جنگهای آنها
با اکائوس استفاده نموده در مقام بسط نفوذ و اقتدار پارت برآمد.
بدو بنواحی ماردیا (مرو) تاخته و پس از آن از دروازه های معروف خزر گذشته، در
طرف غربی آن ماد را جیانا باری و سایر شهرهای عمده را گرفته و بالاخره اکباتان
پایتخت ماد علیار را بتصرف در آورد و وطن قوی آنست که تا گردنه زاگروس پیشرفته و
در آنجا از او بطور مؤثری جلوگیری شد، آنتیوخوس پس از مرگ آخه اوس بدو
بارمنستان حمله برد و پس از غارت آنجا در سال ۲۰۹ قبل از میلاد به ماد تاخته و

۱. Taurus.

اکباتان را که از جانب پارتیها پادگان و مستحفظی نداشته است متصرف گردید؛ این پایتخت استیاژا^۱ از چیزهای گران بهائی که داشت و هنوز بدان میبالد یکی قصر کهن مجلی بود دارای ستونهای از چوب که بطور معجزه آسایی از حریق نجات یافته بود هر چند بعد از مرگ اسکندر از ظرفهای طلا و نقره آن چیزی برجا نمانده و همه را دستبرد کرده بودند و همچنین معبدی بود باسم معبد اناهیتا که تا آنوقت از تطاول ایام دستبرد اجانب محفوظ مانده و دارای اشیاء نفیسه و ذخائری گران بها بود، آنتیوخوس که در آن موقع در نهایت احتیاج بود چهار هزار تالان از آنجا بغنیمت ربوده و رفع احتیاج خود را از تاراج معبد نمود.

در اینوقت اشك سوم ماد را خالی گذاشته و ناپدید گردید و برای اینکه از تعاقب او عاجز شوند احتیاطاً سعی نمود که قنوات واقعه در عرض راه را آگنده یا مسموم کرده و از تشنگی دشمن را مستأصل نماید، ولی آنتیوخوس باو مجال نداد تا این خیال خود را بانجام برساند، چه با سواره نظام حرکت کرده خیلی زود جلو رفت و نگذاشت که آب ها را آلوده کند و بالاخره از دروازه های خزر گذشته هیکاتم پیلوس را ضبط نمود، چه پارتیها در قوه خود ندیدند که آنجا را حفظ نمایند، پس از چندی توقف در هیکاتم پیلوس و راحت دادن بلشکر آنتیوخوس احتمال می رود از راهی که اسکندر کبیر رفته بود حرکت کرده و با وجود استحکامات و موانعی که پارتیها در کوههای توروس ایجاد کرده بودند، او سپاه خود را از آن کوهها گذرانیده به هیرکانیا داخل گردید و در عرض این مسافرت اشك بمناسبت محل از جنگ و گریز و تاختن و عقب نشستن کوتاهی نکرده تا اینکه از این راه حریف قوی را خسته و عاجز نموده و حاضرش ساخت که صلح کند و با خود او را متحد سازد.

عزیمت آنتیوخوس به باختر پس از رفع غائله پارتیها آنتیوخوس عزیمت به باختر نمود،
و کرمان و پنجاب حکمران آنجا یکنفر یونانی موسوم به اوئی دموس^۲ که قبل از این خانواده دیودوت را منقرض ساخته و خود بجای آنها

۲۰۸-۲۰۴

۱ - Astyages. ۲ - Euthydemus.

نشسته بود در کنار رود تجن جنگ را آماده گردانید، آنتیوخوس در يك جنگ سواره رشادتی از خود بروز داده و شکستی ب لشکر مخالف وارد ساخته که بیای تخت گریخته و در آنجا محصور شدند، پس از مدتی محاصره که نتیجه ای حاصل نشد، بالاخره مزاجی در میانه واقع و کار ب صلح ختم گردید، پس آنتیوخوس باز هم از راهی که اسکندر پیموده بود از کوهستان هندو کش عبور نموده از دره کابل با سکندریه^۱ پود کوکازم^۲ رسیده و از تنگه خیبر گذشت و داخل پنجاب گردید، جانشین اسو^۳ که یعنی پادشاه آنجا صلح را بمبلغی نقد و يك عده فیل از او بخريد و پادشاه سلوکی پس از قدری تاخت و تاز در آن حدود دنباله رود سند را گرفته ب سیستان آمد و از آنجا از همان راهی که یکصد سال قبل کراتروس^۴ طی کرده بود از لوت گذشته به نرما شیر وارد شد، زمستان را در کرمان و شاید در همان محلی که اسکندر توقف نموده بود بسر برد و بعد سفری به گرا^۵ (القطیف کنونی) کنار خلیج فارس و سلوکیه کنار دجله نمود و از این، مسافرت جنگی طولانی خود را خاتمه داد، او در این سفر بر بسط اعتبار و نفوذ خاندان خویش افزوده و مصالح و منافع آنرا تعدیل و تأمین نمود.

در تاریخ ایران از ارتباطات اولیه بین یونان و روم صحبت داشتن نخستین ارتباط بین ایران و روم اگر چه مختصر هم باشد ممکن است چنین بنظر بیاید که ما از موضوع بکلی دور رفته ایم، لیکن مقدر بوده است که دولت اخیر الذکر در تاریخ امپراطوری ایران نفوذی بسزا پیدا کرده تا این حد که اگر از بهائ موضوع فوق بکلی صرف نظر نماییم ممکن نیست مسائل مهمه متراکمه را بهم مربوط ساخت.

این مسئله مسلم است که اگر از روم مستقیماً سفیری بحضور اسکندر کبیر فرستاده نشده باشد، از سایر کشورهای ایتالیا سفرائی در بابل بدربار آن پادشاه حضور بهم رسانیده اند و یحتمل که خیال ضمیمه نمودن ایتالیا و کار تاج بکشورهای مفتوحه در ضمیر آن فاتح بزرگ بوده است، در جنگهایی که مابین جانشینان اسکندر برای

۱-Apud Caucasum. ۲-Craterus. ۳-Gerrha.

سلطنت واقع شده روم خیلی کم ذی نفع بوده و دخالتی نداشته است و اول رابطه‌ای که بین او و یونان حاصل شد معاهده‌ای بود تجارتی که در سال ۳۰۶ قبل از میلاد با ایالت رودس^۱ که آنوقت در اوج اقتدار بود بسته شد و این یکسال قبل از محاصره مشهور ده‌تریوس پولیورستس^۲ واقع گردید.

اولین لشکری که از یونان در میدان رزم باروم حاضر شده و سواره نظام فالانتر با افواج روم مقابل گردید سرداری پیرهوس یگانه سربازان عصر بود و بدین ترتیب روابط مستقیم آغاز گردید که بقول مسمن^۳ و چقدر هم خوب گفته: تمام ترقیات بعدی قدیم و بک قسمت از تمدن جدید روی آن تمهید یافته است. در سال ۲۸۰ پیرهوس بایتالیا حمله ور گردید، هیبت و خوف فیلان او اسبان و سربازان روم را از پیش راند و دو دفعه بر آنها یعنی رومیان شکست وارد آورد ولی از بسیاری تلفات این فتح و ظفر برای او خیلی گران تمام شد؛ در سال ۲۷۵ بعد از جنگی بی‌حاصل در سیسیلی با زیپاطالی برگشت ولی ایندفعه افواج رشید روم بر او فائق آمده و عقاب را با شیانۀ خود راندند. بعد از اتمام جنگ پیرهوس دولت روم بواسطه اشتغال بکارهای

جنگ اول مقدونیا
۲۰۵-۲۱۵

ایتالی و جنگ اول پونیک^۴ نتوانست به مهم یونان بپردازد، معینا پس از اتمام قسمتی از آن جنگ بزرگ که در مدت جربان آن یونانیهای ایتالی و سیسیلی اقتدار روم را دیده و در زیر فرمان وی درآمده بودند، مجلس سنا مصمم گردید که موقع جدید خود را بیونان بشناساند، برای این منظور اول قدمی که برداشت تعاقب دزدان دریائی ایلیرییه بود که در نتیجه این عملیات کورسیرا و ابولونیو دیر را کیوم موافقت و همراهی خود را با روم بطور تابعیت پذیرفتند و این امر در سال ۲۲۹ قبل از میلاد واقع شد و تعرض دومین در سال ۲۱۹ یکسال قبل از شروع بجنگ قطعی النتيجة کار تاج اتفاق افتاد که مدت بیست سال دولت روم برای حفظ خود بآن مشغول بود.

۱- Rhodes. ۲- Demetrius Poliorcetes. ۳- Mommsen.

۴- مراد جنگ‌های سه‌گانه روم با قرطاجنه میباشد (مترجم).

موقع برای حمله دیگر بروم از طرف یونان خیلی باریک و سخت بود، هنگامی که خبر شکست فاحش روم در تراسمن^۱ در سال ۲۱۷ قبل از میلاد به فیلیپ^۲ پنجم مقدونیا رسید، در صدد برآمد که هنی^۳ بال^۴ را مدد نماید و بظاهر تا مدتی برای او ممکن بود که اتحادی از یونانیان تشکیل داده و اقدام بکار کند ولی این پادشاه بمقاد این مثل «کسی که پدر را کشت باید پسر را نیز بکشد» همتی که اینکار را بکند در او نبود، در کارها تسامح داشت و آنچه در اول وهله توانست بکند این بود که قراردادی با هنی^۵ بال بست و حقیقت اینست که او از خوف اقتدار بحری روم جرئت نکرد که از دریای ادریاتیک عبور نماید، در عوض بمتصرفات روم در ایپروس حمله برد آنهم با کمال دودلی.

البته ممکن نبود که دولت روم این عملیات را دیده آرام بماند و لذا در ایپروس لشکری از کشتی پیاده نموده و مقدونیهارا مورد حمله و هجوم قرار داد. بعلاوه از روی تدبیر موفق گردید اتحادی از اتولیانها و حکومت کوچک یونان برضد مقدونیا تشکیل دهد، تراسی^۶ ها و ایلیریها و اتالوس^۷ زیرک پادشاه پرگاموس نیز ملحق باتحادیه مزبور گردیدند، معذک فتح در آخر نصیب فیلیپ^۸ گردید، لیکن بواسطه خسته شدن از جنگ با روم صلح نمود بدین شرط که طرفین آنچه قبل از جنگ داشتند در دست آنها باقی ماند که این جا نقطه برگشت تاریخ بوده باین معنی که اگر فیلیپ^۹ در این موقع رشدولیاقت بخرج داده لشکر ورزیده خود را بسرعت از طرف دریا بایتالیا داخل میکرد، کار دولت روم را که دم واپسینش بود میتوانست بجائی برساند که دیگر نتواند تجدید حیات کند، چه بعد از شکست هاسدروبال^{۱۰} در متاروس^{۱۱} که در سال ۲۰۷ قبل از میلاد اتفاق افتاد روم در نهایت ضعف و خستگی بود، اما فیلیپ^{۱۲} عوض اینکار باظهار خصومت زبانی اکتفا کرده ودستی از آستین بیرون نیاورد و از این تکاهل نه تنها رقم فدای خود را امضا کرد بلکه تمام عالم یونانیت را با مقدرات شوم خود شریک ساخت.

تاراج عصر بدست فیلیپ^{۱۳} پنجم اندک زمانی بعد از مصالحه خلاف مصالحت باروم فیلیپ^{۱۴} پنجم با و آنتیوخوس^{۱۵} بربر^{۱۶} آنتیوخوس متفق گردیده و قرار گذاشتند که مستملکات

۱- Trasymanes. ۲- اوپس دهتر یوس خوبورت و پدر پارسیوس بود (مؤلف).

۳- Hannibal. ۴- Hasdrubal. ۵- Metarus.

خارجی مصر را مابین خود تقسیم کنند و بدین قصد حمله بمتصرفات تراس و جزایر متعلقه بخاندان بطلمیوس برده‌ولی پرگاموس ورودس باهم متحد شده او را بعقب راندند. در جنگ اول دریائی ظفر با آنها بود، ولی تلفات از هر طرف سنگین لیکن در جنگ دوم فتح نصیب فیلیپ گردید و بهرجهت او با توسعه بمستملکات و افزایش حوزه اقتدار خود در موسم پائیز ۲۰۱ قبل از میلاد بمقدونیا مراجعت نمود و در سال بعد فتوحات خود را بواسطه گرفتن سواحل تراس کامل کرد.

آنتیوخوس هم در نوبه خود مانند رفیقش در کار فعال بود، انتقام شکست در رافیه^۱ و طمع الحاق سل سوریه بمتصرفات خود خاطرش را آسوده نمیگذاشت و بظاهر در ۱۹۹ قبل از میلاد این خیال را از قوه بفعل آورده ولی وقایع آن بتفصیل ضبط نشده است و بعد از این قضا یا بقلمر و پرگاموس تاخته و چون مستحفظ و پادگانی در آنجا نبود دست بتاراج گشود چه اتالوس پادشاه آنجا در آنوقت باتفاق سپاه روم بجنگ فیلیپ رفته بود و بدینواسطه از طرف دوات روم بوی اعتراض شد و او هم از آنجا خرج گشت، مقارن این حال سپاه مصر به سل سوریه حمله برد و قوایی را که از طرف آنتیوخوس در آنجا پادگان بودند بیرون کرد، آنتیوخوس بخلاصی آنجا شتافت و در نزدیکی سرچشمه رود اردن فتحی ناطع نمود، این کشمکش عاقبت منجر باین شد که آنتیوخوس از خیال مصر افتاده و تسخیر فلسطین را در نظر گرفت ولی لشکر او در این جنگ مغلوب و درصیداه محصور و بالاخره تسلیم شدند و این جنگ با محاصره غزه خاتمه پیدا نمود که در آنجا اهالی فلسطین حیثیت و شرافت خاندان^۲ مهوان^۳ را کاملاً رعایت نموده و دفاعی کردند که در تاریخ جنگ مشهور میباشد و معذلک آنتیوخوس آن محل را در آخر بغلبه گرفت.

۱. Raphia.

۲ - تاریخ قدیم شرق نزدیک صفحه ۷۲ (مؤلف). ۳ - Minoan.

قیام پارتها و ظهور روم در آسیا

در سال ۲۰۰ قبل از میلاد وضع روم نسبت به پنج سال قبل^۱ جنگ دوم مقدونیا ۱۹۷-۲۰۰ قبل از میلاد تغییر کلی نمود زیرا در جنگ دوم پونیک^۲ بواسطه شکست فاحشی که در ۲۰۲ قبل از میلاد در زاما به هنی^۳ بال داد مظفریتی کامل حاصل نمود و جمهوری روم فراغتی پیدا کرده توانست که عطف نظری بمشرق نماید و بعبارت آخری از طریق مقدونیا وسعتی بقلمرو خود بدهد.

بعد از مراجعت پیر هوس از ایتالیا مجلس سنا قرار داد مودتی با بطلمیوس^۴ فیلادلفوس بسته و رعایت آنرا بعدها همیشه مد نظر میداشت و برطبق آن عمل مینمود تا آنکه بطلمیوس ایتیان^۵ که بعد از پدر بر تخت شاهی مصر نشسته بود بواسطه صغر سن تحت حمایتی روم را قبول نموده و بدینوسیله روابط و مناسبات حسنه بین روم و مصر در آنوقت بحد کمال رسید و روم رسماً حامی مصر شد، قراردادی که دولت روم تقریباً در سال ۲۰۵ با فیلیپ بسته بود قراردادی موقت و موقوف بصلاح وقت بود و رعایت آنرا تا موفعی لازم میدانست که خطرات جنگ پونیک رفع شود، اگر چه اقدام بجنگ در اینه موقع بر خلاف میل عموم بود چه جنگ دوم پونیک تمام ملت را خسته و مایل بصلح نموده بود، معذک دولت روم ذو فوج قشون در برندیزی^۶ از کشتی پیاده کرد و آغاز خصومت نمود، فیلیپ تا مدتی خود را در مقابل قوای روم نگاهداشته و ایستادگی نمود، بطوریکه لشکر روم از تنگی خواربار و اشکالات دیگر در عسرت و زحمت افتادند ولی سخت ترین جنگی که بوقوع رسید همانا جنگ قاطع میدان سینوسیفال^۷ نزدیک تپه های تمپ^۸ در سال ۱۹۷ قبل از میلاد بوده است که عملیات و اقدامات لشکر مقدونیا بی ثمر ماند و سیزده هزار تن هم بقتل رسید، پس صاحبی که شرایط آن چندان سنگین نبود بعمل آمد و سبب این صلح هم تنها این نبود که فیلیپ میتواند آنها را تا چندی با جنگ و گریز دچار زحمت نماید بلکه علت عمده اش این بود

۱ - جنگهای سه گانه روم با قرطاجنه مراد است (منرجم).

۲ - Brindisi. ۳ - Cynoscephalae. ۴ - Tempe.

که آنتیوخوس کبیر که تا آنوقت از جنگ برکنار بود برای دخول بمیدان جنگ آماده میگردد.

اولین ارتباط رسمی بین آنتیوخوس و دولت روم ارتباطی
 آنتیوخوس کبیر و دولت روم ۲۰۰-۱۹۱
 بوده است که در سال ۲۰۰ قبل از میلاد پدیدار گردید، در سال
 مزبور سفارتی از روم که حامل آخرین پیشنهاد قطعی (اولتیماتوم)
 بود بنزد فیلیپ پادشاه مقدونیه فرستاده شد و آنسفارت مأثور
 بود که دربار آنتیوخوس و بطلمیوس را نیز دیدار کند، در دربار اول مسئله قاطعی
 صورت نگرفت ولی در دربار دوم بطوریکه فوقاً اشاره شد سلطان صغیر مصر در تحت
 حمایت روم قرار گرفت، اگر آنتیوخوس مردی بزرگ بود در اخراج افواج روم به
 فیلیپ امداد و همراهی مینمود ولی بعوض اینکار هیئتی بسفارت برای تهنیت بروم فرستاد
 و در سال ۱۹۷ که اساس سلطنت فیلیپ در شرف انهدام بود برای تأمین و تحکیم مقام
 خود در آسیای صغیر با آنجا عزیمت نمود در حالیکه حریف برای تاج و تخت او مشغول
 جنگ بود.

نتیجه جنگ سینوسیفلا بر خلاف میل آنتیوخوس نبود، چه از روی نادانی
 خیال میکرد که نه تنها آسیای صغیر را دوباره متصرف میشود بلکه سلطنت مقدونی را
 نیز تصاحب میکند و نظر به حقیقتی که برای آن خوابهای پریشان خود تصور میکرد اقداماتی
 برای تجدید اقتدار خود در شهرهای واقع در اطراف تنگه داردانل و اونیای^۱ شمالی
 مینمود. یکی از این شهرها معروف به (لامپ ساکوس^۲) واقع در طرف آسیا نزدیک
 ابیدوس^۳ بدست آوینز اینکه با ماسیلیا^۴ وابسته است بدولت روم متوسل شده و برای
 تأیید این امر از ماسیلیا نیز سفارتی بدربار روم رفته توجه مجلس سنا را باین مسئله
 جلب نمود. بعلاوه اهالی ماسیلیا که با طایفه گول ساکن دره رن قرابت نژادی داشته
 باقوام خود که در آسیای صغیر^۵ سکنی داشتند یعنی جماعت گالی ها نوشتند که به
 لامپ ساکوس اعانت و همراهی کنند.

۱- Ionia · ۲- Lampsacus · ۳- Abydos · ۴- Massilia ·

در بهار ۱۹۶ پیش از میلاد آنتیوخیوس داخل اروپا گردید و شهرلیسیماکیا را که سابقاً فیلیپ به تراشیه‌ها واگذارشته و آن خراب شده بود دوباره ساخته و پسر خود را بسمت نیابت سلطنت در آن ناحیه برقرار نمود. ^۱ فلامینیوس^۱ سردار رومی و کمیسیون مرکب از ده نفر که قبلاً آزادی یونان را اعلام کرده بودند در این موقع آزادی یونانیان آسیا را نیز اعلان نموده و به آنتیوخیوس تکلیف کردند که تمام شهرهائی را که از فیلیپ و بطلمیوس گرفته و اگذار و تخلیه کند، بالاخره داخل آنتیوخیوس باروپا باعث عداوت و خصومتی سخت گردید، فیلیپ نیز بواسطه این حرکت که از دوست قدیمی او سرزد و نتایجش بیشتر بخود او برگشت طبعاً هنگام خصومت و دشمنی با روم دوست جدید خود اتفاق نموده و بدو پیوست. این وقت سفارتی از روم حامل پیام اعتراضیه بنزد آنتیوخیوس فرستاده شد، پادشاه سلوکی از این بهانه تراشیه‌ها متحیر گردید، در این اثنا خبری شایع شد که فرعون پادشاه جوان فوت شد، از این خبر هر دو دسته بجانب مصر شتافتند ولی آنتیوخیوس در بین راه فهمید که این خبر اصلی ندارد، علاوه سفاین او هم که بواسطه طرفان شکسته بود بطرف انطاکیه مراجعت نمود، مقارن این احوال هنی بال بحضور وی آمده بی ساخته اظهار اطاعت نمود و گفت که هر خدمتی باو ارجاع شود حاضر است انجام دهد و اگر این پادشاه موافق هدایات اینمرد نامی و مجرب و کار آزموده کارناژ عمل مینمود شاید در کارهایش رونقی پیدا شده و جریان امور بهتر از آنچه بود میشد.

در سال ۱۹۴ پیش از میلاد فتح کامل تراش بدست آنتیوخیوس انجام گرفت و در همان سال رومیها در دوره درخشان خودشان برای یکمرتبه تحت تأثیر عواطف و احساسات رفته تمام پادگان خود را از یونان برداشتند، غافل از اینکه ایالات کوچک زیاد یونان فوراً پناهنده بدولت دیگر خواهند شد. در این اوان هنی بال نقشه‌ای کشید که بر طبق آن خودش بسرکردگی سپاه بار دیگر حمله بایتالیا برد و کاراژ هم علم طغیان برافراشته و آنتیوخیوس نیز قرار بود بیونان بتازد لیکن آنتیوخیوس نتوانست

^۱-Flamininus.

درک‌کننده مواجه با چنین خطری محتاج پیش‌بینیهای کامل و تدارکات و بسیج کافیت. او تا اندازه‌ای بی‌جهت و بدون مقصودی از کار پهلوی خالی کرده و سر رشته را بدست حریف داد و معلوم نیست که برای مقابل شدن با آن قوه خطرناکی که باو نزدیک میشد تهیه لشکر قابلی هم دیده باشد،^۱ بهر حال بعد از اینکه شنید که جماعت اتولی ها دمتریاس^۲ را که شهر عمدۀ ماگنسیا^۳ بود محاصره کرده‌اند و با وجودیکه موقع از دست رفته و وقت دیر شده بود یکدفعه مصمم شد با همان مقدار لشکری که حاضر داشت و آن بیش از یازده هزار نفر نبود یونان برود، در حقیقت برای ارباب آسیا این لشکر خیلی کم و مختصر بود و امدادی هم تا بهار ممکن نبود برسد.

ما لازم نمیدانیم که تفصیل توطئه و دسایس ایالات مختلفۀ یونان را که تأثیرشان در این جنگ خیلی کم بود در اینجا بیان نمائیم. در بهار ۱۹۱ قبل از میلاد لشکر روم به جنگهای تعرضی اقدام نموده به همراهی فیلیپ عازم تسالی گردید، آنتیوخوس که امدادی بقدر کفایت و یاهیچ باو نرسیده بود خود را به شالسی در اوپیا عقب کشید و بالاخره به ترموپیل معروف دنیا مقام گزید، این محل در آن ایام مثل ایام اتونیداس مستحکم تر از آن بود که به حمله و یورش کسی بتواند بر آن غالب آید، ولی دسته‌ای از لشکریان روم که در صعود بکوه و کوه بیمائی ماهر بودند از محلی که در حفاظت آن رعایتی نشده بود عبور کرده از عقب اردوی آنتیوخوس را بمخاطره انداخت و سپاهش را متفرق ساختند، این شکست قاطع بود و آنتیوخوس بعجله باجمعی به افیسوس^۴ گریخته و متحدین خود را در یونان بمقدرات خودشان وا گذاشت و اینطور بافتضاح جنگ اول با روم با آنها رسید. بطوریکه معلوم میشود آنتیوخوس بعد از مراجعت با آسیا چنین تصور میکرد که هر چند قبلادر حفظ مدافعه یونان کوتاهی نموده

جنگ ماگنسیا ۱۹۰
قبل از میلاد

ولی حالا که وقت دارد و اسباب برای او فراهم است میتواند دوباره سعی و کوشش نموده شاهد مقصود را بدست بیاورد لیکن هنی بال که سابقاً بودایات او آنتیوخوس واقعی نمی‌نهاد و اکنون آنچه میگوید پذیرفته میشود باو خاطر نشان

۱-Demetrias. ۲-Magnesia. ۳-Ephesus.

کرد که رومیهای حریص تا در خاک خودش با او مقابل نشوند آسوده نخواهند نشست، بنابراین بهتر اینست به حفظ تاج و تخت خود کوشیده و هر اقدامی که میخواهد بکند لازم است در این زمینه بکند، از طرف دیگر رومیان نسبت باین جنگ یکی بواسطه دوری از قاب دولت خود و دیگر سختیهای مسافرت در خشکی و نیز عبور از تراس با بودن دژهای آنتیوخوس که راه را سد نموده بودند بدین بوده و از آن خوف و بیم داشتند و قطع نظر از حملات کوهستانیهای تراس در سستوس^۱ و ابیدوس^۲ دودژ محکم تنگه داردانل قوایی مرتب و حاضر و آماده بودند و بالاتر از همه مسئله خواربار بود که بقدری مشکل مینمود که بالاخره رومیان چاره کار را منحصر ببحریه دیده و برای جنگ آتیه بتهیه اینکار افتادند.

رومیان فرصت را غنیمت دانسته و ابدأ وقت را بهدر ندادند چه قبل از این که آنتیوخوس بتواند خود را در مقابل دشمن کاملاً مجهز سازد خبر ورود کشتیهای روم به دلس^۳ شایع گردید. ولایات جزائر دریای اژه گرچه مغلوب آنتیوخوس نشده بودند لیکن از خوف خطر نسبت به آزادی خود بالاخره با مهاجمین همدست شدند و مهمتراز همه پیوستن جزیره رودس بروم و اتحاد محکم پرگاموس با آنها بود و این سبب شد که موقعیت روم چنان مستحکم و قوی گردید که چیوس^۴ با قرب آن به افسوس مرکز حواری و سایر ذخائر جنگی منتخب گردید، بواسطه این اتحادها و اتفاقاتی که گفتم مابین آنتیوخوس و مستملکات او در تراس از خشکی قطع روابط گردید و روابط دریائی نیز موقوف به نیروی دریائی او بود که بدون آن کشور در تهدید و استقلال آن در مخاطره بوده است، دریاسالار پولیکزنیداس^۵ در نظر گرفت که قبل از اینکه کشتیهای متحدین بهم اتصال پیدا کنند بکشتیهای روم حمله ببرد لیکن موفق بانجام این منظور نگردید. دریا سالار روم که در سابق از مقابله با نیروی دریائی آنتیوخوس دوری مینمود حالا بعد از اتصال با ناوگان پرگامن حاضر شده که با حریف روبرو گردد، همانطوری که در حرب یونان گفته شد در این میدان آنتیوخوس از تهیه قوای کافی غفلت ورزیده و لذا

۱- Sestos. ۲- Abydos. ۳- Delos. ۴- Chios. ۵- Polyxenidas.

ناوگان رومی که شماره آنها صد و پنچ فروند میرسید نیروی دریائی آنتیوخوس را مرکب از هفتاد کشتی کوچکتر آنها با زحمات زیاد جمع آوری شده بودند شکست داد و بهر حال تفوق دریائی بفاتحین اختصاص یافت.

آنتیوخوس بمخاطراتی که در جلو داشت کاملاً پی برده با تمام مساعی در مدت زمستان بتهیه قوا پرداخته و در ماگنسیا واقع در دره هر موس^۱ مابین دریا و ساردلشکری فراهم آورد. هر چند در جنگ قبل به نیروی دریائی او شکست وارد آمده ولی ناوگان او تمام منهدم نشده بودند و از این رو امیدوار بود که با فراهم کردن کشتیهای تازه در بندر گاه افسوس میتواند در موسم بهار جنگ را از سر گیرد و لذا هنی بال را بندر صور و شهر های فنیقیه فرستاد تا نیروی دریائی از هرجهت مکملی در آن حدود تهیه نماید ولی او این اقدامات را باید از اول کرده باشد که نکرد.

چون موسم بهار رسید دریا سالار روم بسمت شمال رانده سیستوس^۲ را مسخر نمود و پس از آن ابیدوس را محاصره کرد، در اثناء محاصره که کار بر محصورین خیلی سخت شده بود خبر رسید که کشتیهای رهودی بر اثر حیلۀ پولیکز نیداس^۳ منهدم گردید و لذا محاصره موقوف گردید، از این بعد کشتیهای روم هم خود را منحصر بمراقبت در عملیات دشمن نموده در صورتیکه آنتیوخوس بخرابی نواحی پرگاموس پرداخت، در این اثناء سپاه روم مرکب از سیزده هزار پیاده و پانصد سوار از طرف مقدونیا نزدیک میشدند و از طرف دیگر هنی بال نیز قرار بود که در آن موقع با ناوگان فنیقی وارد بشود.

دسته ای از ناوگان تازه رودس بجلو ناوگان فنیقیه و مقابلی با آنها فرستاده شد و در آن طرف دهنه اوریمدن در محلی موسوم به ساید^۴ که چندین سال قبل از آن ناوگان یونان بر ناوگان فنیقیه و لشکر ایران فتح نمایان حاصل کرده بودند. اینک باز ناوگان یونان شکستی فاحش به ناوگان مکمل و عالی فنیقی وارد ساختند. پولیکز نیداس با وجود نرسیدن کمک با آنچه کوشش بود برای بدست آوردن شاهد فتح بعمل آورد، ولی باینکه عده لشکرش فزونتر از لشکر طرف مقابل بود عملیات کشتیهای او که از اهل سوریه بودند

۱- Hermus. ۲- Sestas. ۳- Side.

جرئت نکردند که با رومیها مواجه گردند و از اینرو سیادت بحری که بدون آن ورود قشون با آسیا غیر ممکن بوده بالاخره نصیب جمهوری روم گردید.

آنتیوخوس فوراً تمام قوای خود را که در متصرفات خارج از مملکت بطور پادگان گذاشته بود احضار نموده و بقدری در اینکار عجله و شتاب نمود که انبارهای خواربار و ذخایری که در لژیماکیا^۱ فراهم کرده بود ترك گفتمه و بدشمن وا گذاشت و بعلاوه خواستار صلح گردید، بدین شرط که از متصرفات خود در اروپا دست کشیده و نصف خسارت جنگ را هم بدهد، رومیان این پیشنهاد را رد کرده تمام خسارات جنگ را مطالبه نموده و دیگر علاوه بر تخلیه متصرفات اروپا تخلیه قسمتی از آسیای صغیر واقعه در شمال رود توروس را هم تقاضا نمودند، قبول این شرائط برای آنتیوخوس که هنوز مغلوب نشده محال بوده است و لذا جنگ شروع شده و دو لشکر در ماگنسیا برابر یکدیگر صف آرائی نمودند، فرماندهی جناح راست را خود آنتیوخوس بر عهده داشت، اوسواره نظام روم را که مختصر و ضعیف بود از پیش رانده و غافل از قسمت عمده قشون دشمن بتعاقب سواران مزبور پرداخت نظیر آنچه در رافینا کرده بود، اینجا جناح چپ او بواسطه عقب کشیدن اراکه های جنگی بطرف سواره نظام برهم خورد و صفوف پیاده نظام را از ترتیب انداخته جلو سواران فلاثر را بگرفت و شکست بر آنها وارد آمد و این شکست بعینه مثل شکست داریوش کورده مان در مقابل اسکندر بود و آنتیوخوس بهمان حالی که پادشاه سابق ایران از آربل فرار کرد از مقاومت و پافشاری مأیوس شده راه فرار را پیش گرفت.

صلح ایاکه ۱۸۸ قبل از میلاد
عاقبت شرائطی که صلح بر آن قرار گرفت همان شرائطی بود که قبل از جنگ تقاضا شده بود، توضیح اینکه آنتیوخوس از متصرفات خویش در اروپا چشم پوشیده و قسمت آسیای صغیر واقعه در شمال رود توروس و مغرب هالیس را تخلیه نمود و خسارت هم بر پانزده هزار تالان او بویک^۲ یاسه میلیون و ششصد هزار لیره مقرر گردید که بپردازد و بیست نفر هم که خود رومیها آنها را انتخاب

۱-Lysimachia ۲- Euboia

نمودند بعنوان گروگان داده شد و تسلیم هنی بال و تواس^۱ و رئیس اتحادیه اتولی ها و جمعی دیگر مطالبه شدند، هرچند هنی بال به کرت^۲ فرار کرده و عاقبت مجبور شد که زندگانی برافتخار و در عین حال آمیخته به حرمان و ناکامی خود را بمسموم کردن خویش خاتمه دهد.

صلح اپامه نتایج بعیده ای در برداشت چه آن نشان داد که دولتی که بتواند باروم مقابلی کند بلا تردید وجود ندارد، ممالك سلوکی نسبتاً محدود و ضعیف شده ولی دولتی گردید که قلمرو آن بهم متصل و محکم و استوار بوده است، پرگاموس حریف آنها که بیشتر ولایات تخلیه شده بوی و اگذار شد دولتی بزرگ گردید و چون برای آنتیوخوس دیگر در مغرب امیدی باقی نماند در صدد جنگی در مشرق افتاد و از سوریه بیرون آمد که دیگر با آنجا برنگشت.

او در سال ۱۸۷ قبل از میلاد در مسافرتی که برای تاراج معبد بل واقعه در کوهستان الیمیا مینمود بقتل رسید، شرحیکه در کتاب دانیال راجع بمرگ اومسطور است بقرارذیل میباشند: «پس بسوی قلعه سرزمین خویش توجه خواهد نمود، اما لغزش خواهد خورد و افتاده ناپدید خواهد شد.»^۳

اینک ما قلم را بطرف پارت معطوف داشته و میگوئیم که بعد از حرکت آنتیوخوس، ارشاک باصلاحات داخله خود که از جنگ فرسوده شده بود و ترمیم خسارات وارده پرداخت و جانشین او یعنی پسرش فری اپات^۴ نیز بهمین وتیره عمل نموده و از عمران و آبادی

دولت پارت تا زمان سلطنت
مهرداد اول ۲۰۹-۱۷۰
قبل از میلاد

مملکت غفلت نورزید، چنانکه در سال ۱۸۱ قبل از میلاد فرهاد اول بر تخت سلطنت جلوس نمود که کاملاً از خسارت و صدمات جنگی بیرون آمده بود و او هاردی را که در زیر دماوند واقع است بمصرفات خود افزوده و شهر شارا کس را در طرف غربی

۱- Thoas. ۲- Crete.

۳- دانیال، ۱۹، ۱۱ (مؤلف).

۴- Phriapatius.

قیام پارتیها و ظهور روم در آسیا

دروازه‌های خزر و اراضی مادراجیانا بنا نمود ولی باید دانست که توسعه پارت و ترقی آن از درجه ایالت بکشور و مملکت در زمان سلطنت **مهرداد** برادر و جانشین وی بوده است و بالاخره او این گوی اقتضار را ربود.

دولت باختر ۴۰۵-۱۷۰ قبل از میلاد
برای فهم وقایعی که مربوط به تاریخ ایران است در اینجا لازم میدانیم ذکر بر سبیل اجمال از دولت باختر نمایم؛ این دولت از سمت جنوب بجهال هندوکش و از سمت شمال بوادی جیحون اتصال داشته است، اوئیدوس^۱ پادشاه آنجا و جانشین مقتدر او **دمتریوس** از هندوکش عبور نموده در نتیجه یک رشته جنگ‌هایی که نمودند افغانستان شرقی و قسمتی از پنجاب را به تصرفات خود افزودند. بعلاوه روابط بازرگانی را نیز از هر طرف وسعت و بسط دادند؛ ولی این ترقی چندان دوام نمود زیرا که برای **دمتریوس** مدعی داخلی پیدا شده و مقهور وی گردید و این کشور کوچک که بواسطه جنگ‌های دور دست در مضیقه و فشار واقع شده بود جنگ‌های داخلی نیز مزید بر علت شده و بالاخره رو بضعف و انحطاط نهاد. این مطلب از نظر دولت پارت دارای اهمیت فوق العاده بوده است که فعالیت مهاجمانه باختر عوض توجه به مغرب بطرف هند متوجه شده است؛ دولت یونانی باختر در آخر این دوره‌ای که تحت دقت نظر است در یک وضعیتی بود که بغیر اینکه از حدود متصرفات اصلی خود دفاع کند و یک چندی نیز متصرفات جدیدش را نگاهدارد از عهده کاری بر نمی‌آید (یعنی از حال تعرض بکلی افتاده بود).

در این فصل (فصلی که با آخر رسید) صحبت ما از کشورهای بود خلاصه :

که از هم بکلی دور بودند. ملاحظه کنید دولت و کشور پارت در مشرق نسبت بروم واقع در غرب بدرجاتی بسیار فاصله داشته است؛ ما بین این دوسو زمین که رو بترقی و تعالی میرفتند یونان بود که هیچگاه در مقابل خطری مشترک حاضر با اتحاد و اتفاق نبوده است و همین نقص هم باعث بربادی وی گردید. آسیای صغیر نیز در اینوقت منقسم به ایالات و دولت‌هایی میشد که همه در درجه دوم بودند و مهمتر از همه در

^۱-Euthydemus.

این میانه پرگاموس بوده لیکن اتحادیه رودس که ریاست جامعه شهرهای آزاد واقعۀ در ساحل دریا باوی بود بواسطۀ داشتن نیروی دریائی دارای اهمیتی بسزا بوده است و موافق طبیعت و ساختمان روحی یونانی این دو کشور همیشه با هم در مقام مخالفت و مخاصمت بوده گاهی این بروم متصل میشد و گاهی آن وبازممالك دیگری بودند از قبیل بی تی نیه و پُنت^۱ و کاپا دوکیه و نیز ایالاتی که در تصرف طائفه غلاطی ها و سایر طوائف وحشی باقی بودند. البته در سوریه هنوز اطاعت و دولت خواهی نسبت بخاندان سلوکی برقرار بوده اما یونانیها و مقدونیهای آنجا مثل هم یکنواخت انحطاط پیدا کرده هیچیک را آن قوه و استعداد نبود که با افواج روم برابری کنند و بالاخره دولت مصر بود که دولتی بود قبلا تحت الحمايه و نقشی را که میتوانست بازی کند در درجۀ دوم بوده است، حتی هیچ امری را بی معاونت و همدستی روم اقدام نمیکرد. غرض دولت روم در نتیجۀ جنگ ماگنسسیا در مغرب فرمانفرمای مطلق شده و یک دائرۀ ای هم از دول درجۀ دوم در اطراف او تشکیل یافته که هیچیک را نیروی مخالفت با او نبوده بلکه هر کدام را جمهوری روم میتوانست لدی الاقتضاء در خود تحلیل ببرد.

از طرف دیگر در مشرق خاندان اشك یا ارشاك طلوع نموده با ترقی حیرت انگیزی در مدنیت یونانی اساس حکومت خود را در پارت و هیرکانیا تأسیس و تحکیم نمود و بعد در مقام توسعه و ازدیاد حوزه اقتدار خود برآمده بالاخره حدود قلمرو خود را با حدود قلمرو روم متصل ساخت، بطوریکه بعداً معلوم خواهد شد این دودولت نظامی و جنگی در سرزمینی که مناسب با سواران سبك اسلحه است پنجه بینجه هم افکنده و در نتیجۀ سلطنت آسیائی در تمام موارد در جای خود ثابت و استوار مانده حیثیت و مقام خود را کاملاً محفوظ میدارد لیکن هر دو دولت مزبور از مناسبات و ارتباط با هم استفاده نموده و آن، مظاهر و مناظر مشرقی و مغربی آنها را توسعه و بسط داده راه اعتلاء و ارتقاء را برای هر دو مهیا و آماده ساخت.

۱. Pontus.



سکه سیم زمان مهرداد اول

فصل بیست و ششم

توسعه پارت و انحطاط خاندان سلوکی

آنتیوخوس معروف به ایفان با لشکری جرار بر سر یهود تاخته و شهرشان را بقلبه و زور گرفت و گروه زیادی را که طرفدار **بطلمیوس** بودند اعدام و شمشیر گذراند و لشکرش را فرمان داد که آنها را بدون هیچ رحم یا امتیازی غارت کنند. خودش معبد را بکلی خراب و ویران نمود. چون امیر خشم و غضب بود یهودان را بترك شریعت و آئین آگاهی خود و موقوف داشتن ختنه و نیز قربانی کردن خوک در مذبح مجبور ساخت. (یوزفوس ۱، محاربه یهود)

مرگ **آنتیوخوس سوم** بدوره جنگ های متوالیه ای که منتهی خاندان سلوکی ۱۷۵-۱۸۸ قبل از میلاد بشکست قطعی گردید خاتمه داد و شاید صلاح این خاندان هم در همین بود که این پادشاه مغلوب و مسلوب الاعتبار اینطور بسرعت از نظرها غائب گردد، چه صالح و آرامش بمنتهای درجه ضرورت رسیده بود و آنها هم ممکن نبود صورت گیرد مگر تحت نظریک پادشاه جدیدی که نکته ای را که گفتیم حقا درك کرده و ضرورت برگرداندن اوضاع را بحالت اول کاملاً حس کرده باشد.

نتیجه جنگ ما گنسیا گذشته از انتزاع آسیای صغیر در ارمنستان هم انعکاس بخشیده و آن از قید رقیت خاندان سلوکی خود را آزاد نمود و ولایاتی هم که قسمتی از ایران کنونی را تشکیل میدهند شاید پیروی از آنها نموده سر از اطاعت پادشاهان

۱- Josephus.

سلوکی برتافتند؛ چه آنها تا اینوقت از قید تسبیعت آزاد نشده بودند. از طرف دیگر بدست آوردن دو ولایت مهم زرخیز یعنی سل سوریه و کلیکیه این نقصان بزرگ و کسر فاحش را جبران نموده و از آنوقت دولت سلوکی بطور صحیح اطلاق بر همان دولت سوریه و شام میشده است.

سلکوس چهارم ملقب به **فیلموپاتر**^۱ که بسریر شاهی نشست مجبور بود که غرامت جنگ باروم را در چنین وقتی که شئون و اعتبارات این سلسله بدرجۀ صفر رسیده بود از رعایای خود مأخوذ دارد. مدت چهارده سال در صلح و سلم که وضعیت عصر و پیش آمد وقت آنرا ایجاب کرده بود سلطنت نمود ولی خالی از شکوه و جلال و عاقبت در ۱۷۶ - ۱۷۵ بدست نخست وزیر خود بقتل رسید.

پس از آن برادر **آنتیوخوس چهارم** تاج شاهی بر سر نهاد، او جلوس آنتیوخوس ایفان ۱۷۵ قبل از میلاد مدتی بعنوان گروگان در روم اقامت داشته است. بسیار مسرف

و دارای صفات متضاد بود، این است مورخین در خصایل او اختلاف کرده اند؛ بعضی او را نابغه و بعضی دیگر دیوانه دانسته اند و در هر حال او اقساط غرامت جنگ را در سر موعده بدولت روم میپرداخت و از همراهی بادشمنان این جمهوری بزرگ اجتناب میورزید و ارتش مصر را که در صدد استرداد سل سوریه بر آمده بود رانده و از این جنگ که در جریان آن اسکندریه در محاصره بود غنیمتی زیاد بچنگ آورد. بجنگی تازه مبادرت نموده و غالباً باید در آنوقت بتصرف تمام مصر موفق شده باشد.

در این اثنا دولت روم بجنگی مشغول گردید که آن عموماً معروف جنگ پیدنه، ۱۶۸ قبل از میلاد بجنگ سوم مقدونیا میباشند؛ **فیلمپ** پنجم تدارکات جنگی وافر و کینه

و دشمنی زوال ناپذیری نسبت بدولت غربی برای پسر خود **پرسوس**^۲ بمیراث گذاشت. مشار الیه در صدد برآمد که اتحادی از یونان بر ضد دولت «برابره» تشکیل دهد ولی از عهده اینکار بر نیامد و البته انتظاری هم غیر از این نبوده است؛ تا در سال ۱۷۱ قبل از میلاد لیژیونهای رومی دو باره در اراضی یونان

۱- Philopator. ۲- Perseus.

از ناوگان پیاده شده و بجنگ پادشاه مقدونی که هیچکس با او متحد نبود پرداختند. پیشرفت جنگ تا مدت دو سال با پرسوس بود و اگر او در این جنگ اموال و خزائن خود را آزادانه مصرف میکرد ممکن بود شکست فاحشی بر روم وارد سازد ولیکن اینمرد نه سیاستمدار بود و نه سرباز چنانکه در میدان پیدنه وقتیکه قشون دشمن را فالانثر مقدونیا از جلو راند اگر در این حین يك حمله ای از طرف قسمت عمده سواره نظام بعمل میآمد جنگ آنروز قاطع میشد ولی سربازان رومی موقع بدست آورده نظام فالانثر را که پرسوس از رساندن مدد بوی کوتاهی کرده بود برهم زده و مغلوب نمود و به کفاره این جبن و بی کفایتی پرسوس اسیر شده در کوچه های شهر روم او را برای نمایش دادن فتح گردانیدند. پولی بیوس^۱ تاریخ استقلال دولت روم را از این جنگ گرفته است زیرا باستانهای مجاهدت و کوشش مایوسانه ای که از طرف مهرداد پادشاه پنت^۲ بعمل آمد این آخرین جنگی بود که از طرف دو لتهائی که مدعی جمهوری روم بودند بوقوع پیوست.

تخلیه مصر از طرف روم در اینوقت فرصتی بدست آورده لشکری جرار بمصر روانه نمود و نیز سفیری بدون درنگ نزد آنتیوخوس فرستاد. از ۱۶۸ قبل از میلاد قراریکه پولی بیوس مینویسد وقتیکه سفیر مزبور بنزد پادشاه رسید ورقه ای دست وی داد مشتمل بر تصمیم رسمی مجلس سنا که باید او مصر را تخلیه نماید و بعدسفیر نامبرده دائره ای روی ريك بدور خود کشیده و گفت قبل از اینکه من پارا از این دائره بیرون نهم باید جواب مرا بدهی، آنتیوخوس را جرئت امتناع نبود، فوراً مصر را تخلیه نموده و بکشور خود برگشت و برای اینکه امر را مشتبّه نماید و مرحمی بزخم خود گذاشته باشد جشنی که مرسوم ایام فتح و نصرت است بادبدبه و شکوهی خارج از بیان برپا نمود.

جنگهای آنتیوخوس در مشرق آنتیوخوس دانست که دیگر نمیتواند در مغرب سیاست نعرضانه و مرک^۳ او ۱۶۵-۱۶۴

۱. Polybius. ۲. Pontus.

از دست رفته خود را در مشرق استرداد نماید و عمده محرک او در این اقدام اضطراب و احتیاجی بود که بواسطه اسرافهای بیهوده باو دست داده و چیزی در خزانه باقی نمانده بود. او اقتدا بپدر خود نموده بدو بارمنستان حمله برد و خیلی زود آن کشور را باطاعت و انقیاد خود در آورد و شك نیست که خراجی هم از آنجا بگرفت و پس از آن بسوی ماد رانده ولی از رفتار و عملیات او در آنجا اطلاعی در دست نداریم و ظاهراً مواجه باضدیت و مخالفتی نگردید و نام اِکباتان بافتخار او به ایفانیا^۱ تجدید شد. در لرستان بی پروا از نصیبه آنتیوخوس^۲ کبیر در صدد برآمد که معابد آنجا را از نفایس اموالی که از موقوفات و نذورات جمع شده بود خالی سازد لیکن طوائف وحشی کوهستانی ویرا مجبور بفرار نموده از اراضی خود بیرون کردند. او بطوریکه در کتاب مکابیز^۳ ذکر شده بعد از این فرار خجالت آور چیزی نگذشت که دیوانه شد و در تابا^۴ که محلی است در پرسیس^۵ در زمستان ۱۶۵-۱۶۴ در گذشت و سلطنت او باوجود فتوحاتی که کرده بود مملکت را دچار ضعف و سسکنت نمود.

رفتار آنتیوخوس^۲ ایمنان بایهود و اذیت و آزاری که بآنها رسانیده
 چون از مسائل ضمنی است قاعدتاً نباید در اینجا بآن اهمیت داد
 لیکن بواسطه همین تعقیب ها و ظلم و ستم اوست که نامش
 معروف شده است و بنابراین نمیتوان این موضوع را مسکوت عنه گذاشت.^۵ کولونی محقر
 و مهاجر نشین کوچکی که از یهود بدست نحمیا^۶ احداث شده بود موقع خود را در فاسطین
 حفظ نموده و از آن زمان تا این وقت که زاید بر دو قرن میشد امور خود را تحت نظر
 کاهنی بزرگ اداره مینمود ولی آتش نزاع و جدال بر سر سل سوریه آنجا راهم فرا
 گرفته و بالاخره محل مزبور را داخل در قلمرو سلسله سلوکی نموده و یکی از مستملکات
 آنها محسوب گردید.

۱- Apephanea · ۲- Maccabees · ۳- Tabae · ۴- Persis ·

۵ - و آن در فصل ۲۵ بتوسط یوان ذکر شده است و نیز رجوع شود بکتاب یوزفوس و کتاب مکابیز (مؤلف).

در ایام فتوحات اسکندر کبیر که جمعی از اسرای یهود را بهیرکانیا فرستاده شهر های سوریه اعم از کنعان و فلسطین و فینیقیه چه بواسطه مسکن گزیدن یونانیان در آن شهرستانها و چه بواسطه سرایت آداب و رسوم قوم غالب بیشتر آنها در زبان و عادات و اخلاق بیونانیت تبدیل یافته بودند و مطابق مسطورات یوزفوس و دو کتاب مکابیز اهالی اورشلیم نیز بیونانیت گرویده بودند و در ثبوت آن همینقدر کافی است که بر اثر تقاضای هیئتی از نمایندگان یهود ورزش خانه ای که مرسوم یونانیان بود بهمان سبک و اسلوب در اورشلیم نیز بنامودند، مگر اهالی آنجا در این مسئله دو فرقه شدند یکفرقه این عمل را مقبول شمرده جوانان خود را بورزش های یونانی و برهنه شدن در آنجا مجاز نمودند و فرقه دیگر برضد این اساس بوده مطابق اخبار و روایاتی که از قدیم در دست داشتند آنها ممنوع میدانستند.

آنتیوخوس که غیر از اخذ خراج بچیز دیگر توجه نداشت احتمال قوی میرود که یهودیان را در اداره و سوء اداره محل محقر آنها مجاز و مختار ساخته ولی بعد مجبور شده خودش مستقیماً امور آنها را تحت نظر بگیرد و شخصاً دخالت نمایند زیرا در غیت آنتیوخوس در مصر یهودیان بطالمیوس میل نموده و بر آنتیوخوس طغیان نمودند و عاقبت پس از مصر باورشلیم رفته و مطابق نوشته یوزفوس که ما آن را تحت عنوان فصل جاری مذکور داشتیم نه تنها معبد را توهین و تاراج نمود بلکه داخل قدس الاقداس^۱ نیز گردید و بدین نیز اکتفا نکرده مصمم گشت که اورشلیم را مجبور بقبول یونانیت کند. برای اجرای این منظور آئین ختنه را منسوخ کرده و در صحن معبد قدیم یهود معبد دیگری برای اجرای آداب و مراسم یونانی بنامود و خوک را در آنجا قربانی کرد. این اقدامات و عملیات او یهودیان را بهیجان آورده در تحت ریاست یهودامگابیوس بنای زدو خورد را گذاشتند و فتوحاتی درخشان نمودند ولی بعد از مرگ آنتیوخوس بآنها آزادی کامل داده شد و اجازه دادند که آداب و رسوم مذهبی را موافق شریعت یهود بجای آرند و نیز عفو عمومی بآنها داده شد.

۱ - قسمت داخلی معبد اورشالم بود که فقط کاهن بزرگ یهود آنهم سالی یکروز در آنجا حق ورود داشت (مترحم).

دمتریوس منجی
۱۵۰-۱۶۲

پس از مرگ آنتیوخوس اپیفان پسرش که طفلی بود نه‌ساله در تخت سرپرستی لی‌زیاس^۱ نامی بر تخت نشست. بی‌کفایتی و فساد اخلاق سرپرست نامبرده هرج و مرجی در کشور تولید کرده تا کار بجائی رسید که نه‌اینده سیاسی روم را در ۱۶۳-۱۶۲ قبل از میلاد بقتل رسانیدند. دمتریوس پسر سلوکوس چهارم که بطور گروگان در روم میزبست موقع را مناسب دیده در تریپولی واقع در فینیقیه از کشتی پیاده شده و عموم رعایا و لشکریان مقدمش را پذیرفته در سال ۱۶۲ قبل از میلاد سریر سلطنت را اشغال کرد.

تیمارکوس میلیسی والی ماده که در روم معروف بود فوراً بدانصوب شتافته از مجلس سنا تقاضا نمود که ویرا بسمت پادشاهی ماده بشناسد^۲ در نتیجه این تقاضا که بلاشک رشوت زیادی هم ضمیمه آن شده بود فرمانی از مجلس نامبرده صادر شد که خلاصه اش اینست که تا جائیکه تماس و ارتباط بروم دارد تیمارکوس پادشاه است. بدست آوین این فرمان ظاهراً حمله بسوریه برد ولی همچنانکه برای مولون^۳ پیش آمد کرد نفوذ خاندان سلطنت سبب گردید که لشکریان از دور او پراکنده شده و بهمان بدبختی که در یکصد و شصت سال قبل از میلاد بسلف او روی آورد مبتلا گردید.

دمتریوس در وقت ورود ببابل و پذیرائی او در آنجا بلقب سوتر یعنی نجات دهنده ملقب گردید و در تاریخ نیز بهمین لقب معروف است و در همان سال ابلاغ رسمیت و شناسائی مقام خود را از دولت روم بدست آورد و علی‌الظاهر آتیه درخشانی داشت لیکن اسکندر نامی که ادعای فرزندى آنتیوخوس اپیفان را میکرد رقیب او شد و بکمک مصر و حمایت روم بکنگ این نوباوه شجاع خاندان سلوکوس شتافت. اخلاق حمیده او کافی بود که در نزد اهالی سوریه که در اخلاق منبسط شده و بدرجه یستی رسیده بودند منفور گردید چنانکه در جنگ اول دمتریوس غالب آمده ولی در جنگ دوم مغلوب شد و تا آخرین نفس در میدان جنگ پایداری نمود تا کشته شد و تقریباً این آخرین پادشاه معتبر خاندان معروفی است که روبزوال میرفت.

۱- Lysias ۲- Molon

اینک ما خامه را بطرف پارت معطوف داشته مینویسیم که
مهر داد اول بموجب وصیت برادرش که در مدت حیات خویش
 فیلا دلفوس را لقب اختیار کرده بود بر سریر شاهی جلوس نمود.
 این پادشاه تازه موافق صورت سکه‌ای که در اول این فصل در

فتوحات مهر داد اول
 پادشاه پارت
 ۱۷۰ - ۱۳۸
 قبل از میلاد

بالای آن با سیمای شدید وقاهر و قیافه موقر و سنگین دیده میشود افعالش نیز با صورت
 وی تطابق داشت بطوریکه سابقاً ذکر شد سلاطین یونانی باختر بواسطه اشتغال بفتوحات
 ماورای جبال هندو کش در قلمرو اصلی خود ضعیف شده بودند. **مهر داد** موقع را مغتنم
 دانسته دونا حیه از متصرفات آنها را که در سرحد واقع شده بودند گرفته بقلمر و خود
 ضمیمه کرد و چون **او کراتید**^۱ سلطان باختر همش مصروف بخارج بود بطوریکه بایست
 اهمتامی در استرداد بلاد از دست رفته خود ننمود، تا وقتی که **آنتیوخوس اپیفان** حیات
 داشت **مهر داد** کمال احتیاط را بعمل آورد که ضدیت و خصومت او را بطرف خود
 متوجه نسازد لیکن پس از مرگ **تیمارکوس** ناگهان بر ماد تاخته و با جنگی خونین
 آن سرزمین را مسخر نمود. در این اثناء بواسطه شورش‌هایی که در هیرکانیا برپا شده بود
 بسمت شمال عطف نموده آن شورش را فرو نشاند، پس از آن از مرکز جدید
 خود به الیمه^۲ برگشته و آنجا را بقهر و غلبه گرفت و کلیه پارس و بابل را که از همراهی
 و کمک از مغرب قطع امید کرده بودند در حیطه اقتدار خود در آورده و بالاخره در
 اندک مدتی پارتیها مملکتی تأسیس کردند که از باختر تا فرات و از دریای خزر تا خلیج
 فارس وسعت داشت، **مهر داد** که **داریوش** سلسله اشکانی محسوب میشود بعد از این تا
 چند سال بدون اینکه بخیال فتوحات تازه‌ای بيفتد در صدد انشغال و تمشیت قلمرو خود
 برآمد.

در این اثنا پسر **او کراتید** پادشاه باختر پدر خود را کشت و ارا بهاش را روی
 جسد مرده او رانده و ازدفش ممانعت نمود لیکن این پادشاه جدید مورد حمله و هجوم
 تورانیها و نیر زرانگیها و هندیها قرار گرفت و در همین اوان یعنی در حدود سال

۱. Eucratidas ۲. Alima

یکصد و پنجاه سال قبل از میلاد ۵۰۰ هجری ۵۰۰ هم بباختر حمله کرده در صورتیکه او بکلی از مقاومت عاجز بوده است.

دمتریوس پادشاه سوریه که وقایع جنگ او بعدها ذکر خواهد شد بشوش باختر ملحق گردید ولی شکست خوردن و اسیر شدن او آخرین امید کمک از سوریه را قطع نمود و باختر خسته و وامانده از سمت شمال شرقی مزرد هجوم طایفه سکا واقع شده در حالیکه ایالات مغربی اوضیمه قلمرو پارتیها گردید و سکنه از مساکن اصلی خود رانده شدند، معذلت دولتی بنام باختر هند در دامنه های جنوبی هندوکش تشکیل یافته و تا پنجاه سال هم دوام نمود ولی بعد بواسطه حمله و هجوم طوایف وحشی صحرا نورد از میان رفت.

با مراجعه بتاریخ خاندان سلکوس دیده میشود که اسکندر
خاندان سلکوس ۱۵۰ - ۱۴۰
مدعی ملقب به بالاس^۱ در تحت نفوذ بطلمیوس^۲ فیله تور^۳ سلطان

مصر چهار پنج سال در سوریه سلطنت نمود، کلتوپاتر^۴ دختر نامبرده را بحباله نکاح خود در آورد ولی مدتی نگذشت که تغییری در اوضاع روی داده دمتریوس دوم معروف به نیکاتور^۵ پسر سوتر که جوانی چهارده ساله بود بروی کار آمد و با او جنگیده و مغلوبش نمود. اسکندر^۶ فرار کرده پس از یک شکستی که از فیله و متور^۷ خورد بقتل رسید و کلتوپاتر را پادشاه جدید بزی گرفت. سوریه بواسطه کشته شدن فیله و متور در جنگ از تبعیت مصر خارج گشت و باز مدعی دیگر پیدا شد و او آنتیوخوس ششم موسوم به دیومپوس^۸ پسر اسکندر بالاس بود که از کلتوپاتر بوجود آمده بود. دیودوتوس^۹ نام که نژادی پست داشت از او حمایت میکرد. اهالی انطاکیه حاضر شدند که مقدم پسر اسکندر بالاس را بپذیرند و تا چندی دو پادشاه در سوریه سلطنت میکردند، آنتیوخوس در انطاکیه و ایالات شمالی و دمتریوس در نواحی جنوبی. دیودوتوس که اسم تریفون^{۱۰} بخود نهاد در ۳۴-۱۴۲ آنتیوخوس جوان را کشت و تاج و تخت را

۱- Balas. ۲- Philometor. ۳- Nicator. ۴- Diompus. ۵- Diodots

۶- Tryqhon.

در ۱۳۰ قبل از میلاد که دولتش نضج و قوامی گرفت مهیا گردید که با **فرهاد** پسر و جانشین **مهرداد** دست و پنجه نرم کند و بدین منظور لشکری زیاد فراهم آورد که دستجات یهود هم تحت سرکردگی **ژان هیرکانوس**^۱ نوّه **مکابی**^۲ اول در آن داخل بودند. عدّه همراهان و اعضاء و اجزاء این اردو همچو معلوم میشود که از حد افزون بوده است و همین کثرت عدّه و زبانی جمعیت هم ظن قوی مبرود که سبب شکست وی گردید. درین-النهرین مانند برادرش مورد پذیرائی گرم اهالی واقع گردید و جمع کثیری زیر پرچم او در این جا جمع شدند. در سه جنگ بردشمن غالب آمده بعلاوه بابل و ماد را نیز در تحت استیلای خود درآورد. پارتیها در جلو او به دژها و استحکاماتی که در میهن خود داشتند عقب نشستند و چنین معلوم میشد که باجد بزرگش **آنتیوخوس** و مثل او در نصیبه‌ای که داشت شریک بوده نایل بفتوحات نمایان خواهد گردید لیکن در اثناء زمستان و هنگام شدت سرما قشونش منحل شده و بشهرهای اطراف پراکنده گردید و هر قسمتی در یک جا سکنی گزید. اهالی این شهرها از سوء رفتار ایشان و شاید بیشتر از زیاده‌ای جمعیت این اردو (که مردم مجبور بودند خواربار آنها را بدهند) بستوه آمده حتی نفرتی در آنها تولید شده (و طبعاً طرفدارا شکنیها گردیدند). مخصوصاً یکی از سرداران اواز تعدیات و تحمیلات زیاد بر مردم و گرفتن عوارض ناروا نام خود را ننگین و بیدی معروف ساخت. بادشاه پارت در اینموقع از در صلح داخل شده اما شرایط آن از طرف فاتح غالب چنان سنگین بود که قابل قبول نبود چه از جمله این شرایط یکی این بود که **فرهاد** فقط بایالت پارت قناعت نموده از باقی ممالکی که از ساوکیها گرفته دست بر دارد و دیگر مبلغی بعنوان باج و خراج پردازد و نیز **دهتریوس** محبوس را تسلیم دارد. **فرهاد** در این جا آخرین تدبیرش را بکار برد، یعنی **دهتریوس** را که برای چنین روزی در حبس نگاهداشته بود آزاد کرده بایک عدّه سوار بسوریه روانه داشت که برای **آنتیوخوس** در آنجا مشکلاتی فراهم کند لیکن از خطائی که بعد از حریفش سر زد معلوم شد که اینکار چندان ضرورتی نداشت زیرا بر اثر تحریکاتی که شده بود

۱- John Hyrcanus . ۲- Maccabee .

شهرهای ماد سر بطغیان برآوردند؛ اهالی این بلاد حمله به پادگان‌های خود برده و همه را بقتل رسانیدند. **فرهاد** موقع را مغتنم دانسته با لشکریان خود بکمک آنها به اکباتان شتافت و در بین راه نزدیکی همدان به **آئنیو خوس** برخورد و باو که موقعش از حیث عده خوب نبود حمله برد. این آخرین مرد جنگی خاندان سلوکی جراحی بر داشته و شکست خورد و بعد برای خوف از اسارت خود را از بالای کوه پرت کرده زندگانی پرمشقت خود را خاتمه داد. پادشاه اشکانی بقیه قشون عظیم دشمن را اسیر کرده و بعد با شدت غضب به سلوکیه راند و سکنه را بشدیدترین وضعی سیاست و مجازات کرد.

لیکن مذکوره بالا شرحی بود که فقط برای آگاهی خوانندگان زوال خاندان سلکوس ذکر شد و حقیقت امر این است که مرگ **آئنیو خوس** سیه باقدرات وسیع خاندان سلوکی خاتمه داد. از آن تاریخ بعد قوه مختصری هم که برای آنها باقیمانده بود صرف منازعات داخلی گردید. چنانکه چند سال بعد از این تاریخ که دولت روم در مقام توسعه کشور و بسط فتوحات خود برآمد جنگهای او با پادشاه پنت و ارمنستان بود والا از نسلهای **سلکوس** که رو با انحطاط و زوال گذارده بودند هیچ اسمی نیست.

خاندان سلوکی که در تاریخ ایران و حتی در يك صفحه وسیعتری

مقام خاندان سلوکی
در تاریخ
مقام بس مهم و درخشانی را دارا میباشد مقتضی است قبل از اینکه ما این سلسله را ترك کنیم لحظه‌ای مکث کرده نقشی

را که آنها بازی کرده‌اند تحت مطالعه بیاوریم.

یوان^۱ میگوید در سلطنت جانشینان اسکندر سه عقیده متمایز وجود داشته‌است یکی عقیده شرقی و دیگر مقدونی و عقیده سوم مال یونان بوده است و اما عقیده مربوط بشرق و آن عبارت بود از اینکه پادشاه را هیچوقت نمیتوان مسئول دانست و آنچه میکند مشروع و حق است و باید دانست که این عقیده حتی در حیات اسکندر شروع با انتشار کرده بود ولی در این شك نیست که آن دو عقیده دیگر یعنی یونانی و مقدونی با آن تصادم داشته‌است.

۱ - خاندان «سلوکی» فصل سی و دوم (مؤلف).

از طرف دیگر پادشاهان سلوکی مدعی بودند که با پادشاهان مشرق زمین فرق و تفاوت دارند و این ادعا تا يك اندازه راست هم بوده است و این سخن شاید مقرون بحقیقت باشد که ایشان در رفتار خود با افراد کشور بین مشرقیها که بتحمل و بردباری عادت کرده بودند با مقدونیها و نیز یونانیها که باید آنها را در این قسمت نقطه مقابل دانست فرق میگذاشتند.

در مقدونیا سلطان را وجودی عالیشان میدانستند و جنبه خداوندگاری باو میدادند لیکن در جریان عمل از این رتبه و مقام او کاسته بلکه در بعضی مواقع تحت نظارت اشراف درجه اول کشور و قوای ارتش قرار میگرفت. در مشرق زمین این نظارت بعوض اشراف مملکت با درباریان و مخصوصاً با آنهائی بوده است که مورد توجه و طرف علاقه شخص پادشاه بودند و اما دخالت قشون در انتخاب یا تعیین يك پادشاه باید دانست که آن برسبیل اتفاق پیش میآمد، چنانکه آنتیوخوس بزرگ بهمدستی و کمک قشون سلطنت رسید و در حقیقت سلطنت سلوکی ها دوجنبه داشت چه آن نسبت برعایا و افراد مشرقی سلطنتی بود استبدادی لیکن این استبداد بواسطه قشونی که اصلاً بومی و در واقع قشون ملی بود تعدیل می یافت و از سورت آن میکاست، از این گذشته تمام خصایل و صفات و نیز عملیات و اقدامات و یا رویه و خط مشی آن ها در تحت تأثیر زبان و افکار یا طرز پرورش و آموزش یونانی بوده است و بنابراین مهمترین چیزهائی که خاندان سلوکی از خود بمیراث گذاشته این است که چراغ مدنیت و عقاید و افکار یونان را فروزان نگاهداشته تا اینکه که پرتو آن در پارتیه های خشن نیز ظاهر و نمایان گردید، از این بالاتر مشرق ادنی که قسمت مهم و عمده سیاست بر اثر اشاعت و انتشار تمدن یونان در آنجا از غلبه و هجوم طوایف و حشی محفوظ ماند. هرچند این خاندان در آخر از کار افتاده ناتوان شدند و این وحشیها کار خود را کردند، اما روم بجای آنها نشسته تا چندین قرن طوایف صحرا نشین آسیای مرکزی و ریگستان عرب را بجای خود نشانده و از حملات آنها جلوگیری نمود تا اینکه روم بیزانس هم رو به انحطاط نهاد و در برابر حمله و هجوم دولتی تازه سپر انداخت و از بین رفت.



چهار درخمی نقره ارداول

فصل بیست و نهم

دولت پارت و روم و پنت

من انتقام خردم را بقدری که ممکن بود از دنیا گرفتم ، مرك فقط اجرای نقشه را ناتمام گذارد . من دشمن رومی ها و استبداد آنها هستم و یوغ اقتضاح آور آنها را بگردن نگرفتم . من جرئت دارم که مباحثات کنم زیرا در میان تمام اشخاص مشهور فقط من سرآمد کینه جو یان رومی ها بوده ام . هیچکس مانند من فتح را برای آنان گران تمام نکرد . هیچکس مانند من تاریخ رومی ها را پر از مصیبت و بدبختی نکرد . «راسین^۱، مهرداد»

پوشیده نماناد که تا عصر حاضر منابع ومدارکی که تاریخ ایران را خطر طوایف صحرا نورد باچین مربوط سازد در دست نبود؛ لیکن امروزه بمساعدت وزحمات بعضی از ارباب این فن که شایسته نام بلند ارجمنند و سزاوار همه نوع افتخارند میتوانیم در مبادی و چگونگی مهاجرت این طوایف وحشی بیابان گرد که اثراتی در تاریخ عالم گذاشته اند تحقیقاتی بعمل آوریم .

در سال ۲۵۰ قبل از میلاد که مقارن باطلوع سلسله اشکانی است وقایع مهمی در کشور چین روی داد که منجر به زوال خاندان چو^۲ که چندین هزار سال^۳ سلطنت

۱- Racin. ۲- Chou.

۳- منابع عمده نگارنده در این موضوع بشرح زیر است: «یکهزار سال تانار» تالیف ی ح، پارگر . «قلب آسیاء» تالیف ف ح، سکرین و سردنيسون رس . «دلایل جغرافیائی تاریخی بر شخصیت هون - نوهون» اثر کالمن نماتی Kalman Nemati . «مجله آسیائی سه ماهه» شماره آوریل ۱۹۱۰ . در خصوص طائفه سکار جوع شود به دوستان، بقلم دکتر ف ، و، آو هاس . «جریده ر: آ، س» شماره ژانویه ۱۹۰۶ (مؤلف) .

از طرف دیگر پادشاهان سلوکی مدعی بودند که با پادشاهان مشرق زمین فرق و تفاوت دارند و این ادعا تا يك اندازه راست هم بوده است و این سخن شاید مقرون بحقیقت باشد که ایشان در رفتار خود با افراد کشور بین مشرقیها که بتحمل و بردباری عادت کرده بودند با مقدونیها و نیز یونانیها که باید آنها را در اینقسمت نقطه مقابل دانست فرق می گذاشتند.

در مقدونیا سلطان را وجودی عالیشان میدانستند و جنبه خداوندگاری باو میدادند لیکن در جریان عمل از این ربه و مقام او کاسته بلکه در بعضی مواقع تحت نظارت اشراف درجه اول کشور و قوای ارتش قرار میگرفت. در مشرق زمین این نظارت بعوض اشراف مملکت با درباریان و مخصوصاً با آنهائی بوده است که مورد توجه و طرف علاقه شخص پادشاه بودند و اما دخالت قشون در انتخاب یا تعیین يك پادشاه باید دانست که آن برسبیل اتفاق پیش میآمد، چنانکه آنتیوخوس بزرگ بهمدستی و کمک قشون سلطنت رسید و در حقیقت سلطنت سلوکی ها دو جنبه داشت چه آن نسبت برعابا و افراد مشرقی سلطنتی بود استبدادی لیکن ابن استبداد بواسطه قشونی که اصلاً بومی و در واقع قشون ملی بود تعدیل می یافت و ازسورت آن میکاست؛ از این گذشته تمام خصایل و صفات و نیز عملیات و اقدامات و تا روبه و خط مشی آن ها در تحت تأثیر زبان و افکار یا طرز پرورش و آموزش یونانی بوده است و بنابراین مهمترین چیزهائی که خاندان سلوکی از خود بمیراث گذاشته ابن است که چراغ مدنیت و عقاید و افکار یونان را فروزان نگاهداشته تا اینحد که برتو آن در پارتیههای خشن نیز ظاهر و نمایان گردید؛ از ابن بالاتر مشرق ادنی که قسمت مهم وعمده سیاست بر اثر اشاعت و انتشار تمدن یونان در آنجا از غلبه و هجوم طوایف و حشی محفوظ ماند. هرچند ابن خاندان در آخر از کار افتاده ناتوان شدند و ابن وحشیها کار خود را کردند؛ اما روم بجای آنها نشسته تا چندین قرن طوایف صحرا نشین آسیای مرکزی و ریگستان عرب را بجای خود نشانده و از حملات آنها جلوگیری نمود تا اینکه روم بیزانس هم رو به انحطاط نهاد و در برابر حمله و هجوم دولتی تازه سیر انداخت و از بین رفت.



چهار درخمی نقره ارداول

فصل بیست و نهم

دولت پارت و روم و پنت

من انتقام خودم را بقدری که ممکن بود از دنیا گرفتم ، مرك فقط اجرای نقشه را ناتمام گذارد . من دشمن رومی ها و استبداد آنها هستم و یوغ افتضاح آور آنها را بگردن نگرفتم . من جرئت دارم که مباحثات کنم زیرا در میان تمام اشخاص مشهور فقط من سرآمد کینه جویان رومی ها بوده ام . هیچکس مانند من فتح را برای آنان گران تمام نکرد . هیچکس مانند من تاریخ رومی ها را پر از مصیبت و بدبختی نکرد . «راسین^۱، مبرداد»

پوشیده نماند که تا عصر حاضر منابع ومدارکی که تاریخ ایران را خطر طوایف صحرا نورد باچین مربوط سازد در دست نبود، لیکن امروزه بمساعدت وزحمات بعضی از ارباب این فن که شایسته نام بلند ارجمند و سزاوار همه نوع افتخارند میتوانیم در مبادی و چگونگی مهاجرت این طوایف وحشی بیابان گرد که اثراتی در تاریخ عالم گذاشته اند تحقیقاتی بعمل آوریم .

در سال ۲۵۰ قبل از میلاد که مقارن باطلوع سلسله اشکانی است وقایع مهمی در کشور چین روی داد که منجر به زوال خاندان چو^۲ که چندین هزار سال^۳ سلطنت

۱- Racin. ۲- Chou.

۳- منابع عمده نگارنده در این موضوع بشرح زیر است: «یکهزار سال تاتار» تألیف ی، ح، پارکر «قلب آسیا» تألیف ف، ح، سکرین و سردنیمسون رس، و دلایل جغرافیائی تاریخی بر شخصیت هون - نوهون، اثر کالمن نماتی Kalman Nematy . «مجله آسیائی سه ماهه» شماره آوریل ۱۹۱۰ . در خصوص طائفه سکارجوع شود به «سکستان» بقلم دکتر ف، و، تو، هاس . «جریده ر: آ، س» شماره ژانویه ۱۹۰۶ (مؤلف).

داشتند گردید؛ سپس این کشور پهناور بچندین ایالت تقسیم شد که همیشه با هم نزود خورد اشتغال داشتند لیکن پس از چندی که از این میانه گذشت شخصی شجاع و نامدار موسوم به تسین^۱ از میان برخاسته و بالاخره اقتدارات مرکزی را تجدید نمود. بزعم جمهور او همان شخصی است که بانی دیوار چین گردید و سدی در مقابل تهاجمات و حملات طوایف وحشی صحرا گرد بنا نمود و از این راه در طریق نهضت و مهاجرت آنها تغییراتی حاصل گشت.

در دو قرن قبل از میلاد چین برای دفعه اول يك دولت معظم جهانگیری گردید و در همان اوان طوایفی که در تاریخ چین معروف بودند به هون^۲ یا هونها با طوایف صحرائشین مجاور موسوم به یوئه چی جنگیده و آنها را بسمت مغرب تارودخانه ایلی^۳ راندند. در این جا آنها بطوایفی برخوردند قوی و نیرومند و چون دیدند که نمیتوانند بر ایشان ظفر یابند لذا بطرف جنوب رانده شده و در حدود طایفه سکا فرود آمدند؛ طایفه اخیر الذکر در سال ۱۶۳ قبل از میلاد از اراضی خود مهاجرت کرده در سواحل رود تاریم^۴ مسکن گزیدند. سکاهای به نوبه خود به سر داریه هجوم برده دولت یونانی باختر را منحل و تارو مار کردند. مهاجرت و حرکت طوایف یوئه چی سبب گردید که طوایف وحشی دیگری که از پشت سر آنها فشار آمده و رانده میشدند مانند امواج دریا پی در پی بممالک جنوبی که نسبة متمدن بودند هجوم برده تا اراضی تازه ای بدست آورده و در آنجاها سکنی گزینند.

گرچه این مهاجرت ها و تهاجمات خوش بختانه در یکوقت صورت نمیگرفته بلکه بمرور زمان واقع میشد اما در تولید خطر غیر قابل تدارک همه باهم شریک بودند؛ چه هر ناحیه ای را که تارو مار کرده در آنجا جایگیر میشدند ناحیه دیگر دچار همان فتنه و بلبه میگردد و بهمین ترتیب تمام عالم تمدن از این نهضت و جنبش در معرض مخاطره حتی طوایف وحشی صحرا گرد بودند که از خصایص آنها این بود که پیران قبیله خود را کشته و از گوشت آنها تغذی مینمودند و نیز زنان در میاناش

۱- Tsin. ۲- Hiung-Nu. ۳- Ili. ۴- Tarim.

مشترك بودند و دیگر در همه عادات و آداب بخشونت و وحشیگری رفتار مینمودند و البته استیلا و غلبه چنین قومی بلیه و تهلکه بزرگی برای نوع بشر بوده است. بنا بر عقیده بعضی حتی امروز هم جنس زردپوستان موجب خوف و وحشت میباشند ولیکن ژاپون که از ممالك عمده تورانی است داخل کمیته^۱ ملل گردیده و چین هم برای نیل بدین سر منزل مقصود کوشش میکند؛ بنابراین ما اینجا بمشکل میتوانیم بفهمیم که در آنروز شکست خوردن بدست آنها عبارت بود از مرگ، آری مرگ زب و مرد و کودك ولی بعد از شکنجه های بسیار و یا يك زندگانی که مرگ بمراتب بر آن ترجیح داشته است.

در همین زمان پر خوف و خطر بود که فرهاد دوم پس از فاتح فتوحات طوایف صحرائین در پارت شدن در مقابل قوای سلوکی برای تسخیر سوریه خود را معطل نکرده بدون درنگ برای دفاع از مملکت خویش بیارت شتافت. او بسیاری از لشکریان آنتیوخوس را که اسیر کرده بود داخل قشون نمود. وقایع این جنگ را مورخین بتفصیل ذکر کرده اند و بظاهر معلوم میشود که آن تا چند سال هم طول کشیده است ولی در آخر پارتیها بواسطه قصور یونانیانی که در لشکر پارت بودند و نیز مرگ پادشاه شکست خوردند. جانشین فرهاد کارهای ویرا دنبال کرد و جنگ را ادامه داد؛ لیکن او هم نتوانست از عهده این طایفه خونخوار بر آید و عاقبت در جنگ کشته شد.

بعد از این شکست دوم چنین بنظر میآید که پارتیها در شرف زوال و اضمحلال میباشند لیکن در این میانه مهرداد دوم که پادشاهی خوش بخت یاسرداری لایقتر بود بر سر پارت نشست. او از عملیات و اقدامات خود تغییری در اوضاع پدید آورد و در جنگ با طوایف وحشی چنان درس عبرتی بآنها داد که اراضی پارت را بکلی ترك گفته با قوای خود بجستجوی سرزمینی افتادند که بتوانند با سکنه و قوای آنجا مقاومت کنند و عاقبت

بر سرکشوری که امروز افغانستان خوانده میشود ریختند. مهر داد حقیقه^۱ تا این درجه موفقیت حاصل نمود که ولایت چندی را در طرف مشرق گرفته ضمیمه کرد. از سکه هائی که درست است ثابت میشود که در خلال آن ایام شاهزادگانی دارای اسامی والقباشکانی در نزدیکی جبال هیمالیا سلطنت داشته‌اند. باری مهر داد بعد از تمشیت و انتظام امور ولایات تازه خود بمغرب امپراطوری خویش متوجه گردید، چه هیمروز^۲ نایب السلطنه بابل در مقام خود سری و طغیان برآمده ولی قوت و قدرت سلطان پارت باقشون جرّاری که آماده داشت بیش از این بود که کسی بتواند با او مقابلی کند ولذا هیمروز باسانی مقهور و مغلوب گردید.

پارت و ارمنستان

ما در ضمن جنگ های کشور گشایان آشور شرحی از ارمنستان و پایتخت آن وان ذکر نموده و گفتیم که طاویف نری^۳ و اراتو و نیز من نای^۴ در آنجا سکنی داشتند، لیکن در سده هفتم پیش از میلاد ارمنی ها که از نژاد آریامی باشند بظاهر از سمت مغرب وارد این سرزمین شدند. هرودوت^۵ و تیکه دسته سپاه آنها را در جزو لشکر عظیم خشایارشا ذکر میکنند آنان را از مهاجرین فریژی قلمداد کرده است. در کتیبه های بیستون در میان ولایات امپراطوری ایران ارمنستان (ارمینا) هم ذکر شده است و در تاریخ بعدی ما ارمنستان را گاهگاهی میشنوم ولی رویهمرفته حائز اهمیت خاصی نیست، اینمطلب قابل ملاحظه است که ارامنه خودشان را باسم « هایکا » مینامند که آن لفظ جمع و مفردش « های » نام پهلوان داستانی آنها میباشد، زمانیکه مهر داد اول در مقام توسعه قلمرو خود بر آمد ارمنستان که مجبور باطاعت و فرمانبرداری آنتیوخوس ایفان بود دوباره طوق تابعیت خاندان سلوکی را دور انداخت و این امر بظاهر معلوم میشود که بکمک و دستیاری پارت صورت گرفته است، چه سلطان جدید آن که از ۱۵۰ تا ۱۲۸ قبل از میلاد سلطنت کرده یک نفر اشکانی موسوم به وال ارساسیس^۶ بوده است. فرزند او که بپنت جنگ کرده است

۱- Himerus. ۲- Nairie. ۳- Mannai.

۴- Val-Arsaces.

۵- هرودوت ۷، ۷۳. (مؤلف)

تا ۱۱۳ قبل از میلاد سلطنت داشته و بعد ارتاکسیاس^۱ جانشین وی گردید که او همان ارتاوسدس^۲ ثوستن مورخ می باشد. قریب بیكصد سال قبل از میلاد مهر داد بدین کشور حمله برده است، هر چند شرح این جنگ بما نرسیده ولی از اشارات استرابو چنین مفهوم میشود که تیگران فرزند بزرگ پادشاه ارمنستان چند سالی برسم گروگان در پارت میزیست و از این بطور وضوح معلوم میگردد که دولت پارت فاتح بوده است؛ لیکن ارتاوسدس مدتی بسلطنت باقی بوده و بعد از او ارمنستان تا مدت بیست سال تحت سلطنت تیگران بوده و حدود آن در اینمیانہ توسعه یافته از خلیج ایسوس و دریای مغرب تا بحر خزر امتداد داشته است. ما در شرح حالات پادشاهان پارت مسئله ارمنستان را که در درجه اول اهمیت است مرتباً ذکر خواهیم نمود.

هنگامیکه آنتیوخوس کبیر از افواج روم در ماگنسیا شکست

توسعه روم ۱۹۰-۱۳۹
قبل از میلاد

خورد بنظر چنین می آمد که استقلال دول آسیای صغیر و سوریه

بایستی خاتمه یابد لیکن دولت روم عقب نشسته و تا يك پشت

سیاست عدم مداخله را تعقیب مینمود و شاید آن مبنی بود بر يك سیاست عاقلانه ای که باو القا شده بود. دولت های مختلف مزبور در این مدت بدون هیچ مداخله مسلحانه از طرف مغرب بحال خود بوده و آنچه میلشان بود مطابق آن عمل میکردند. در سال ۱۶۸ قبل از میلاد بواسطه جنگ پیدنه و تصرف مقدونیه وضعیت بکلی تغییر پیدا کرد؛ چنانکه نخلیه مصر از طرف آنتیوخوس ایفان بر اثر حکم موجز و شدید اللحنی که باو شده بود شاهی است بر این مدعا. چند سال بعد از این (۱۵۱-۱۴۵ قبل از میلاد) یکنفر مدعی در مقدونیه پیدا شد و اکائی هانیز پرچم مخالفت بر افراشتند و این حوادث و پیش آمدها منجر بتاراج کرن^۳ و دخول یونان در تحت تبعیت حکمران (فرماندار) رومی مقدونیا گردید، هر چند دولت روم در ابتدا دخالتی مستقیم در اداره

۱- Artaxias . ۲- Artavasdes .

۳- این اسم در بعضی نوشتجات فارسی و مگنزیاء نیز ضبط شده است (مترجم).

۴ - Corenthi.

آن کشور نهجود. در سال ۱۴۶ قبل از میلاد کارتاژ بدست سی پوس^۱ سردار روم سقوط یافته و او بعد از تصرف آنجا شهر را چنان خراب کرد که باخاك آنرا یکسان نموده باز قضیه دیگری پیش آمد که آن شاید در اثر یعنی اثر مستقیم از همه مهمتر بود و بالاخره توجه دائمی روم را بطرف مشرق جلب نمود و آن چنانست که پادشاهان پرگام همیشه از متحدین ثابت جمهوری روم بودند، اگر چه خدمات او منس^۲ پادشاه آنجا در جنگ پیدنه^۳ نسبت بدولت روم بلاعوض مانده و پاداش آن داده نشده بود معذلک جانشین او اتالوس^۴ که در وقت مردن واری^۵ نداشت در ۱۳۳ قبل از میلاد کشورش را در وصیت خود بروم واگذار داشت. این وصیت مورد قبول واقع شده سری که از او منس باقیمانده و در مقام ادعا برآمده بود مغلوب گردید و دولت روم کشور نامبرده را بتصرف در آورد باین معنی قسمتی از آن که جزء تراس بود بمقدونیا که آوقت ولایتی متعلق به روم بود ملحق شد و نواحی و بخش های مشرقی آن به مهر دای^۶ بنت^۷ که او نیز از متحدین روم بود واگذار شده و آن قسمتی که بیشتر از همه ذیقیمت و گران بها بود باسم «آسیا»^۸ ولایت رومی گردید. این تقسیم در سال ۱۲۹ قبل از میلاد بترتیب بالا بانجام رسید. دولت روم در آنوقت وضعیتی پیدا کرد که بکلی مغایر با وضعیت او در اواخر قرن دوم بود چنانکه از این تاریخ بعد طبقه و مسلکی را که دنبال میکرد نظیر بریتانیای کبیر آن طبقه و مسلک نتیجه مستقیم يك نقشه مهاجمه و تجاوز کارانه ای نبود که با تأمل و فکر یا اراده و اختیار کشیده شده باشد بلکه پیش آمد و اوضاع وقت ویرا بر آن مسلک مجبور ساخت.

تشکیل سلطنت مهر داد ششم
پادشاه پنت ۱۹۰ - ۱۳۰
قبل از میلاد

مهر دای^۹ بنت که از طرف پدر به پادشاهان هخامنش و از طرف مادر بسلاطین سلوکی میرسد دایه ای مثل او در عرصه تاریخ خیلی کم میشود پیدا کرد؛ در کودکی بواسطه قتل پدر یتیم مانده

۱- Scipio. ۲- Eumenes. ۳- pydna.

۴- اینکه من این اسم را به سکی که در نوشته جات قدیم روم بوده استعمال میکنم برای این است که تا از

مهر دای^{۱۰} همنام خود پادشاه پارت فرق پیدا کنند (مؤلف).

۵- این اصط در کتب عهد جدید در همین معنی استعمال شده است. رجوع شود به اعمال رسولان باب ۱۶ آیه ۶- (مؤلف).

در محیطی حثی محیط خانواده اش که پر از فساد اخلاق یعنی غدر و خیانت بود^۱ پرورش یافته و این طرز پرورش اخلاق او را صلب و سخت و از راستی منحرف ساخته بود و نیز بر اثر آواره گردی و سرگردانی که در زندگی خود با آن معطاد شده ساختمان بدنی وی محکم و قوی بوده است. خصایص عقلی و قی او را برای ذرک صنایع و ادبیات یونان قابل و مستعد کرده و بقدر کفایت از آنها بهره مند گشته بود. در عدم صداقت و قساوت قلب کمتر پادشاهی نظیر او یافت می شده ولی در جدیت و فعالیت و نیز دخول در مشکلات و کفایت و قابلیت باعث تعجب همه بوده است. شروع سلطنتش در سرزمینی مثل پنت شده که دور دست و بی اهمیت بوده است، چه آن شامل نواحی جنوب دریای سیاه بود که از سینوپ^۲ و طرابوزان تا حوالی بساطوم^۳ حالیه وسعت داشته است، لیکن چندی نگذشت که دارای امپراطوری معظم و قوی مشتمل بر مینگرلیا^۴ و ایمری تیا^۵ در مشرق دریای سیاه و سواحل شمالی آن گردید. پیش آمد و اوضاع هم آنوقت با این جوان فاتح مساعدت نمود، چه شهرهای یونان در آن زمان باندازه ای ضعیف و ناتوان شده بودند که با اقوام غارتگری که آنها را تهدید نموده و از هیچگونه تعدی و تحمیلات نامشروع فروگذار نمی کردند تاب مقاومت نداشتند و در نتیجه این اوضاع ناگوار از مهر داد^۶ استمداد نموده و رودش را برای خود مانند یک نجات دهنده گرامی شمردند. از اینجا کشوری بنام بوسپوروس^۷ برای او تشکیل یافت که نه تنها از حیث نقد و جنس نافع و سود بخش بود بلکه انواع فوائد و منافع دیگری که بتصور آید از آنجا بدست میامد. او فتوحات خود را تا این جا خاتمه نداده ارمنستان کوچک را هم بقلمر و خویش افزود. با تیمکران^۸ که آنوقت بجای پدر بر تخت ارمنستان نشسته بود طرح اتحاد و دوستی ریخته قرار دادی بست و دخترش کلوپاترا^۹ را نیز بنکاح او در آورد، اگرچه جزئیات این قرارداد بر ما معلوم نیست، لیکن بظاهر باید

۱- Sinope. ۲- Mingrelia. ۳- Imeritia.

۴- هموسون (کتاب ۴ فصل ۸) کتیبه ای را در الیا (Olbia) واقع در نزدیکی دهنه دنیز ذکر میکند که در آن کتیبه شرحی از زمان معاصر راجع بمظالم و اذیت و آزار دائمی طایفه سیت یا تورایها ذکر شده است (مؤلف).

۵- Bosporus.

که آن مشتمل بر معاوض و همراهی بهم و نیز تعیین حدود کشور گشائی و قلمرو همدیگر بوده است. اکنون دیده میشود که **مهر داد** پادشاه پنت که یکی از متقین روم بود بواسطه عقد قرارداد مزبور با ارمنستان متحد شده حدود استیلا و نفوذ خود را در مقابل پارتی ها رسانیده است بجائی که باید آنرا باصطلاح امروز منطقه نفوذ آنها یعنی پارتیها خواند.

تاکنون بمنافع دولت روم مستقیماً مداخله ای نشده بود و ای بر اشخاص خمیر و بصیر باید معلوم شده باشد که ایجاد این دولت جدید با مراتب و کیفیاتی که ذکر شد برای امنیت مشرق بقالینک شمرده نمیشد، خاصه وقتیکه پافلاگونه و کپادوکیه هم جزو قلمرو **مهر داد** در آمدند. اینجا مجلس سنای روم مجبور بعملیات گردیده در سال ۱۰۲ قبل از میلاد کلنیکه را دولت روم بیهانه اینکه اهالی آن جزء دزدان دریائی در آمده بودند در تحت اقتدار خود در آورده بفرماندار آن **جا لوسیوس سولا**^۱ دستور داد که مداخله در امود کپادوکیه نماید. **مهر داد** در اینموقع جرئت نکرد که از عملیات نماینده روم جلوگیری نماید، **سولا** بسرعت از وسط این کشور گذشته و آنجا را محل تاخت و تاز قشون خود قرارداد. این اولین موقعی بود که لشکر روم بساحل فرات یعنی بیک جائی رسید که مقدر بود در آینده سرحد مشرقی آن امپراطوری و نمایشگاه علمینائی بس بزرگ گردد. لیکن این نهضت **سولا** نتیجه دائمی نداشت چه پس از مراجعت او **تیگران** پادشاه ارمنستان نماینده روم را از آن سرزمین خارج کرد و پافلاگونه نیز که قبلاً تخلیه و واگذار شده بود تحت تصرف در آمد. پس از وصول این خبر سنای روم افسر رومی دیگری را بسمت سفارت و نمایندگی بآنجا روانه نمود و در سال ۹۰ قبل از میلاد **مهر داد** مجدداً آنجا را وا گذاشت.

در این شکی نیست که **مهر داد** دوم پادشاه اشکانی جداً مراقب ترقی و بزرگ شدن ارمنستان بوده و رفتارش را با نظر دقت می نگریست چه **تیگران** پادشاه آنجا بحمايت **مهر داد** اشکانی بجای پدر بر تخت ارمنستان نشسته و در حقیقت تخت و تاج

ابتدای روابط مابین
پارت و روم
۹۲ قبل از میلاد

^۱- Lucius Sulla.

خود را مرهون مساعی وی میدانسته و بیاداش نیکی هایش قسمتی از نواحی ارمنستان را طبق معاهده ای با او واگذار کرده بود ولی پس از آمدن روی کار نه تنها آنچه داده بود پس گرفت بلکه بحدود پارتیها دست اندازی نموده صفحاتی را که جزء دولت پارت می شناختند غارت کرد. عاقبت پس از اینکه سولا بنمایندگی روم بساحل فرات رسید سفیری از طرف دولت پارت برای بستن يك قرار داد تدافعی و تهاجمی بنزد وی فرستاده شد، این ملاقات متضمن فال بد بود چه سولا سفیر روم بواسطه نفوذی که داشت مقام محترم را بین پادشاه کاپا دوکیه و اروباز^۱ سفیر ایران اشغال میکرده و لذا اروباز پس از مراجعت بیارت بجرم اینکه احترام دولت متبوعه خود را منظور نداشته است محکوم شده و نقد حیاتش را ارکف داد. باری سولا از انعقاد چنین قرار دادی شانه خالی کرد و شاید در این باب اختیاری هم نداشته است و در هر صورت این موضوع بحال وقفه افتاد، هر چند این مطلب قابل تذکار است که این دودولتی که مقدر شده بود سالیان دراز برای منافع شرق و غرب دست و گریبان باشند در بادی امر با هم به منظور دوستی فتح باب مراوده نموده بنای اتحاد و یگانگی را گذاشته اند.

واقعاً دانستن این مطلب خیلی دلچسب است که مهر داد دوم نه اول پادشاه ایرانی است که باب ارتباط و مناسبات با جمهوری بزرگ غرب را باز نموده بلکه اولین سفیر چین را نیز که بدیدار ایران آمده بود در دربار خویش پذیرفته است^۲

نخستین ارتباط چین با
ایران ۱۴۰-۸۸ قبل
از میلاد

علمای چین باهم اتفاق دارند که تا یکصد و چهل قبل از میلاد اطلاعی در چین از اوضاع غرب نبوده است، ولی در دوره خاندان هان هیئتی به اطراف و جوانب اعزام شده، از جمله چند تن هم به سرزمین پارت که به اصطلاح آنها (آن سیه^۳) گفته

۱- Orobazos.

۲ اطلاع چینیها از ایران باستان، بقم ی. ح. پارگر (مجله آسیای سه ماهه ژانویه ۱۹۰۳). و ارتباط چین با آسیای غربی و مرکزی در قرن دوم میلادی، (شاگهای ۱۸۸۰) تألیف ت. و. کیمنک سمیل، و چین و شرق رومی، تألیف دکتر ف. هرت. (مؤلف).

۳ - An-Sih.

میشد سفر کرده و بدانجا ورود کرده اند. **کینگ سمیل**^۱ اول کسی است که معلوم داشته لفظ (آن سیه) زبان چینی مجرف کلمه ارزاس^۲ میباشد. شرحیکه نمایندگان چین راجع به پارت گزارش میدهند مشعر است که در آن سر زمین برنج و گندم و موکت میکنند، دورا دور شهرها دیوار کشیده شده است، آن کشور بسیار بزرگ و پهناور است، بعلاوه اشاره بسکه های نقره پارتی میکنند که رواج داشته و برانها شکل پادشاه معاصر منقوش بوده است و نیز مینوبسند که نوشته ها و یادداشتهای ادبی آنها عبارتست از علائم و نشانه هایی که از پهلوی به پهلوی^۳ روی پوست میگذارند. ابن بیان بظاهر اشاره است به پارچمنت^۴ (زبان انگلیسی پوستی است که روی آن کتابت میکردند) که بطوریکه از نام آن بر مباد کاغذ مزبور از شرق نزدیک بارویا رفته است چه آن مصحف «پرگامنا»^۵ ی لاتینی است که اختراع و محل ساخت آن در پرگاموس بوده که یکی از شهرهای آسیای صغیر است. در این گزارش از امپراطوری روم که در آن زمان از حوزه اطلاعات آنها خارج بود ذکر نشده است. سپس در ابن مشروحه از «آب باریک» اسم برده شده است که آن بطوریکه **کینگ سمیل** معلوم میدارد نقل بک دریای محصور بخشکی در حوزه تاریخ بوده است که دریاچه لب^۶ قسمت باقیمانده آن میباشد و احتمال مبرود که ابن مأمور بن سیاسی خبری از دریاچه هامون که در سیستان است شنیده ولی در گزارش خودشان حکایت را بیک محل تازه و خیلی دوری احاله داده اند، چنانکه از ابن قبیل اشتباه عادت جهانگردان شرق و غرب هر دو بود میکردند.

و نیز ذکر شده که سفرای مزبور در برگشت، پیشکشی هایی برای پیشکش کردن به هان با خود آوردند که از آن جمله «تخم مرغهای مرغان بزرگ و شعبده بازهای ماهرلی کن»^۷ بوده است، مراد از این تخم مرغها تخم شتر مرغ است که از صحرای عربستان میآوردند. اگر چه **کینگ سمیل** اظهار میکند که در آن ایام شتر مرغ دریابان لوت وجود داشته است

۱- Kingsmill.

۲- که بغارسی مالورا اشک مینامیم - (مترجم). ۳- چون خط چینی از بالا به پائین یعنی عمودی است معمولاً باید این کتابت بطور افقی نظیر این مسافریق النظر راجلب کرده باشد (مؤلف).

۴- Parchment.

۵- Pergamena. ۶- Lop. ۷- Li-Kien.

ولفظ « لی کین » هم محتمل است که از کلمه هیرکانیا تصحیف شده باشد. نمایندگان سیاسی بالا که روابط بین ایران و چین را روشن ساخته اند پارکر مینویسد که تاریخ ن بین ۱۲۰ - ۸۸ پیش از میلاد بوده است.

این قضیه که دولت یارت خواستار اتحاد با روم شده است خود
 ک عصر تاریک در تاریخ گواهی است بر صدق این مدعا که قوای ارمنستان بوسیله کمک
 پارتهیا ۸۸-۶۶ قبل از میلاد و همراهی پادشاه پنت بقدری بوده (که دولت نامبرده) نمی
 توانسته است با آن روبرو شود. هر چند ما اکنون وارد زمانی
 میشویم که وقایع تاریخی آن مبهم و تاریک است، اما میدانیم که تیمگران (پادشاه
 ارمنستان) بدین پایه قوت داشته است که یارت را شکست داده و ولایاتی را که جزو دولت
 آن پادشاه اشکانی که در حدود ۸۸ قبل از میلاد مرده و همچنین جانشین او شناخته میشد
 گرفته و بقلمرو خود افزوده است و نیز میخوانیم که او از جنگ پنت استفاده کرده مخصوصاً
 قسمت علیای بین النهرین و ماد آذربایجان را از یارت انتزاع کرده ضمیمه نموده است
 و همچنین در سمت مغرب صفحاتی را که واگذار بسلوکی ها بوده بتصرف درآورده است.
 این جنگها بین ۸۵ قبل از میلاد و ۷۴ قبل از میلاد رویداده و چنانکه گفته شد
 ارمنستان که يك ایالت کوچکی بود بتدریج بسط پیدا کرده يك مملکت معظم و پهناوری
 گردید. تیمگران وقتی که روی سکه های خودش لقب شاهان قدیم آسیا « شاه شاهان »
 را بزبان یونانی ترسیم کرد اوفقط امری را که انجام یافته یا شرح واقعه ای را که بوقوع
 پیوسته درج نمود.

برای تا مدت بیست سال یعنی از سال ۸۸ قبل از میلاد تا ۶۹ قبل از میلاد
 پارتهیا در دوره سیناتروس^۱ و دیگر پادشاهان نقش درجه دوم یا تابعیت را بازی کرده در
 جنگهای مابین روم و پنت و ارمنستان بیطرفی خود را بدشواری حفظ نمودند؛ لیکن در

۱- Sinatruces.

سال ۶۶ قبل از میلاد که پمپی^۱ بجای لوکولوس^۲ سرداری سپاه روم در آسیا منصوب شد انقلابی در جریان امور رویداده وضعی دیگر در کارها پدیدار گردید.

این پادشاه پنت که مکرر تسلیم روم گردیده در وجود خود قوتی حس کرد که پنجه به پنجه دولت غربی یعنی روم بیفکند. چون لشکری بقدر کفایت تحت اختیار نمایندگان رومی در آسیا نبود **مهر داد** به پرکاموس هجوم برده و بنای تاخت و تاز را گذاشت.

مهر داد ششم
و روم ۸۹-۶۶
قبل از میلاد

او خویشمن را منجی وانمود کرد و تا پنج سال از مالیات و حقوق دیوانی معافشان داشت. از طرف دیگر تمام مردم ایتالیائی را که در حوزه آسیا ساکن بودند و شماره آنها به هشتاد هزار تن^۳ میرسید ناگهان قتل عام کرد. نیروی دریائی او دلوُس و پیرائوس را ضبط کرد. آتن تبعیت او را اختیار نموده و بیشتر شهرهای یونان هم اقتدا باو کردند.

سولا با سی هزار لشکر در اپیروس پیاده شد و بطرف آتن پیشرفت، او قصد کرد به پیرائوس بالا برود ولی موفق نشد، ناچار بنارا بر محاصره گذاشته و از اینکار هم چندان نتیجه ای نگرفت. آتن در سال ۸۶ قبل از میلاد تصرف شده ولی پیرائوس مفتوح نگردید مگر بعد از حرکت نیروی دریائی **مهر داد** که برای ملحق شدن به لشکر پنت به ترموپیل پیشرفت. **سولا** که در این هنگام پانزده هزار نفر در زیر فرمان داشت **مهر داد** را با یکصد هزار سپاه در کارونیه ملاقات کرد و این همان محل است که فیلیپ پادشاه مقدونیه قوای متحده آتن و بوثیه^۴ را در آن محل شکست داده بود. جنگی سخت و مأیوسانه در گرفت و عاقبت ترتیب و اشظام غرب بر عده و شماره شرق غالب شد و شکست فلاکت باری بسپاه **مهر داد** وارد آمده و جنگ خاتمه یافت. سپس بنابر صلح گذارده شده، بیست هزار تالان بعنوان غرامت جنگ و هفتاد فروند کشتی جنگی به **سولا**

۱-Pompey ۲-Luculus

۳. این عده زیاد صحت این تفسیر **سنکا** (Seneca) را به ثبوت میرساند که رومی هر کجا رانج میداد آنها را آباد میکرد (مؤلف).

۴-Delos ۵-Piraeus ۶-Boeotia

سردار روم تسلیم گردید. این جنگ که عموماً معروف به جنگ اول مهرداد میباشد بدین طریق خاتمه یافت.

جنگ دوم مهرداد چندان اهمیتی نداشت ولی جنگ سوم مفصل و طولانی بود. مهرداد که از اوضاع و احوال روم خوب اطلاع بهمرسانید و از مرگ سولا و فتوحات سرتوریوس^۱ در اسپانیا که با او بنای اتحاد و دوستی را گذاشته قرار دادی در ۷۵ قبل از میلاد بسته بود آگاهی یافت و نیز از فتنه و آشوب روم یعنی جنگ خسته کننده بر علیه غلامان و شمشیربازان که در زیر فرمان سپار تاکوس^۲ جمع شده بودند مستحضر گردید موقع را (بالتیجه) مساعد دیده در سال ۷۴ قبل از میلاد اقدام به جنگ نمود. او حمله به بی تی نیه برد که پادشاه آن به اتالیق^۳ اخیر پادشاه پرکاموس تاسی جسته قلمرو خود را در وصیت بارت جمهوری روم گذاشته بود. در ابتدا غلبه و پیشرفت باز با مهرداد بوده است. لیکن وقتی که لو کوئوس سردار روم بمیدان آمد سپاه پُنت را که بمحاصره کی زیکوس^۴ مشغول بود محصور نمود، شکستی سخت بر آنها وارد آمد (رومیان قسمتی را کشته یا اسیر کردند) و معدودی که جان بدر بردند به لاهپ سا کوس^۵ گریختند. در این موقع نیروی دریائی مهرداد نیز از طوفان خراب و از کار افتاد. در طول سال ۷۳ قبل از میلاد و سال بعد لو کوئوس در پُنت بعملیات جنگی پرداخته تا آنکه مهرداد ناچار شده به ارمنستان پناهنده گردید.

تِیگران پادشاه ارمنستان در این میانه غرور و نخوتی بخرج داد که آن منجر به استیصال و سقوط او گردید، توضیح اینکه در مقابل تقاضای سردار روم از تسلیم کردن مهرداد پدر زن خود با و امتناع نمود و هنگامیکه لیژیونهای روم در سال ۶۹ داخل ارمنستان شدند او از روی حقارت میگفت « این رومیها اگر بعنوان سفارت آمده اند خیلی زیاد و اگر برای جنگ آمده باشند خیلی کمند » ولی پس از آراستن صفوف و اشتغال به جنگ سپاهش مانند کاه از جلورومیها پراکنده شده و بسمت مشرق فرار کرد. در سال بعد نیز با تهیه تازه وارد جنگ گردید که دوباره شکست یافت و اگر قشون

۱- Sertorius · ۲- Spartacus · ۳- attalid · ۴- Cyzicus · ۵- Lampsacus

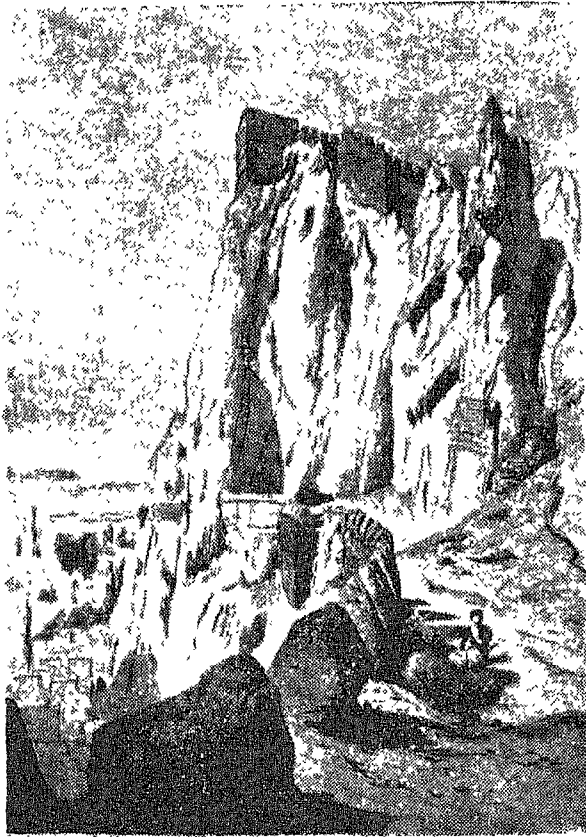
روم از پیشرفت در کوهستان و دخول در ناحیه آرات امتناع نکرده بود **لو کولوس** فتح ارمنستان را تکمیل نموده بود ولی از اینجهت از آنجا بطرف جنوب که اراضی بالنسبه صاف و مسطح بود رانده و نصیبین را مسخر ساخت، در فصل بهار سال ۶۷ قبل از میلاد **لو کولوس** به پنت که **مهر داد** دوباره در آنجا ظاهر شده بود مراجعت کرد و از اینجا بار دیگر قصد ارمنستان نمود ولی سپاهیانش باز عصیان نمودند. پس **لو کولوس** از انجام امری که در نظر گرفته بود یعنی فتح ارمنستان مأیوس گردید زیرا که آن تا يك اندازه بعد مسافت و تا يك اندازه هم کوهستانی بودن مواضع و میدانهای جنگ بینهایت مشکل مینمود.

پمپی از بزرگترین مردانی است که روم از خود بوجود
 عملیات پمپی در مشرق
 آورده است، اعمال اینمرد در مشرق کفایت فوق العاده او را ثابت
 ۶۳-۶۷ قبل از میلاد
 مینماید. وی قبل از آفریقا و اسپانیا خود را بطور درخشان مشهور
 و برجسته کرد و بعد بموقع وارد ایتالیا گردید تا در بر بادی شمشیر بازان **سپار تا کوس**
 سهم عمده ای بگیرد. در افتخار مقهور ساختن آنها که کار خطیری بود با **کراسوس**
 شرکت نمود و بنابراین او قبل از مأموریت بمشرق زمین در نظر هم میهنان خویش مقامی
 بلند و ارجهند داشته است.

آغاز جنگهای او در مشرق هنگامی بود که از طرف دولت روم با اختیارات
 تام و تمام مأمور باستیصال دزدان دریائی کیلیکیه گردید که غارتگری آنها نه تنها دردیا
 خطرناک بود بلکه زندگی و آزادی ساکنین کشورهای مجاور را نیز مانند کورسهای
 قرون وسطی تهدید مینمود. او در علم لشکرکشی دریائی بوسیله انتظام و تربیتی
 که داد کفایت و فراست غربی از خود ظاهر ساخته و آبهای ایتالیا را از وجود این
 دزدان هیبتناک صاف و پاک نمود و اکتفا باینهم نکرده آنان را تعاقب کرد و مجموع
 کشتی های آنها را در آبهای خودشان محو و نابود ساخت که این خود کاری بس قابل
 ملاحظه بوده است.

در این هنگام پمپی مأمور بخاتمه دادن جنگ **مهر داد** گردید، او بفوریت حرکت

کرد و زمانی که بخشکی رسید و خواست زمام امور را بدست گرفته وارد عمل گردد
پُنت باز در تصرف مهر داد بود. لَو کو لَو س هنوز در کوهستانهای هالیس علیا بسر میبرد



۳۹ - قلعه وان

و آلا بریو جانشین وی تا کنون اقدامی در انجام مأموریت خود ننموده بود و عملیات
جنگی در نمایشگاه جنگ بحال وقفه و همینطور سه لژیون در کلیکیه بیکار بوده و در
حقیقت غیر از وجود یک عنصر جدید و یک قائد فعال انتظاری در کار نبوده است.
این رومی بزرگ جدیت و پشتکار غربی ظاهر ساخته و روح تازه‌ای در جنگ
دمید و شهرت نام او سبب شد که بسیاری از سربازان کار آزموده که دست از جنگ

کشیده یا از خدمت منفصل شده بودند مجدداً در زیر بیرق او جمع شده و داوطلبانه بخدمت مشغول گردیدند. در بهار سال ۶۶ قبل از میلاد او حرکت کرده ریاست و قیادت دستجات قشون را که با **لو کوئوس** بود خود بعهدہ گرفته و شروع بعملیات جنگی نمود؛ هر چند لژیون های کلیکیه هنوز به قشون عمدہ ملحق نشده بودند. **مهر داد** که از روبرو شدن با **پمپی** اجتناب داشت بنای عقب نشینی و جنگ و گریز را گذاشت تا آنجا که رومیان از تعاقب لشکر سبک سیرا و منصرف شدند و بتسخیر و الحاق کشور پرداختند. **مهر داد** در این گیرودار کاری که توانست کرد این بود که از اطراف راه ارتباط **پمپی** را قطع کرده و او را بمحاصره انداخته مجبور بحرکات تدافعی نمود؛ ولی وقتی که لژیون های کلیکیه رسیدند او لشکر گاه پنت را با قوای زیاد محصور نموده راه ارتباط و گریز را از اطراف بر محصورین بست. **مهر داد** بعد از متجاوز از یکماه که دچار مضیقۀ خواربار بود یک شب از محاصره بیرون جسته و بطرف مشرق فرار نمود لیکن در دل شب مورد حملۀ افواج روم گردیده بکلی شکست خورد و سپاهیانش تارومار شدند؛ ولی او با عده ای که باقیمانده بود بسرعت از سواحل فرات بالا رفته خواست بآرمستان پناهنده شود لیکن **تیگران** در این موقع نه تنها از پذیرفتن او امتناع ورزید بلکه جائزہ ای هم برای سراو مقرر داشت و لذا **مهر داد** ناچار بطرف زاویۀ شرقی دریای سیاه فرار کرد. **پمپی** تا رود فازیس^۱ او را تعاقب کرد. عاقبت **مهر داد** به بوسفور سمیری رسید که پسرش که بر ضد وی قیام کرده بود در آنجا بوده است و چون در این نقطه هم محل امنی برای خود نیافت بکشتن خویش مبادرت نموده و بحیات خود خاتمه داد.

باری **پمپی** از تعاقب او صرف نظر کرد ولی او باینقدر یعنی هزیمت دادن **مهر داد** از کشور خویش قناعت ننمود بلکه به ارتاکراتا^۲ پایتخت آرمستان که وصل به ایروان فعلی است راند. **تیگران** پادشاه آنجا را با پسرش که بدین نام خوانده میشد بنزد خود طلبید و شرایط صلح را بآنها تلقین نمود. مبلغ شش هزار تالان یا یک میلیون و چهارصد هزار لیره بگرفت، بعلاوه مبلغی هم انعام بنام لشکریان دریافت داشت. **تیگران** از ممالک

۱- Phasis. ۲- Artaxata.

متصرفه خود بضمیمه کلکیه و فونیسیه^۱ و مخصوصاً سوریه دست بردار شده و همه را وا گذاشت و در حقیقت مستملکات و قلمروهای وی بدولت و کشور اصلی تقلیل یافته و او پادشاه تابع روم گردید. لیکن **تیسگران** جوان ازروی نادانی ازاین فرمانروائی یعنی حکمرانی در یک ولایت استنکاف نمود و بدین جرم محبوس شده و با زوجه اش اسباب رونق و شکوه جشن پیروزی فاتح گردید.

کمر افسری تا آنوقت بخوش اقبالی **پمپی** در این جنگ بوده است. در مورد **مهر داد** شما ملاحظه کنید ضربت های مهلکی که **لو کو لوس** بآن پادشاه وارد ساخت فقط تـمرد و عصیان لشکر اینمرد را از نیل به افتخار فتح قطعی باز داشت، برخلاف **پمپی** که فقط بایک جنگ توانست او را رانده و تقریباً مانند یک نفر فراری از آسیا خارج سازد و دیگر در ارمنستان بدون هیچ جنگ و خونریزی و تا یک اندازه باید گفت در نتیجه خوف و رعبی که از **لو کو لوس** به **تیسگران** دست داده بود شرایط صلح را باو دیکته کرد. او بدین وسیله نه فقط بعضی ثروت خیز ترین و از نظر سوق الجیشی مهمترین ولایات شرق نزدیک را ضمیمه کرد بلکه مبالغ هنگفتی هم نقد دریافت داشت که توانست انعاماتی به لشکریان خود بدهد و همه را از خود راضی و خوشنود دارد. باید دانست که **پمپی** برای این خوش اقبالی شایستگی هم داشت، او یک بهادر کشوری یا دربار^۲ نبود و از اینرو هم فتح و ظفر به پشت کار و مردی او ضعف و فتوری وارد نیاورد. بعد از مطیع ساختن **تیسگران** بوادی غور^۳ یا قور شتافته و طوائف آلبانی را مقهور ساخت، از محل قشنگ خوشنمائی که امروز معبر خط آهنی است که باطوم را به باد کوبه و صل میسازد گذشته بدره فازیس داخل گردید و از آنجا بطرف دریای سیاه فرود آمده ناوگان خود را دیدار و معاینه نمود. غرض از طی این مسافت، نزدیک

۱- Phoenicia .

۲ - مقصود از بها در دربار بهادرست که روی مـراحـم و الطاف شاه و دربار این لقب باو اعطاء شده باشد نه روی لیاقت نظامی و هنرهای جنگی . (مترجم)

۳- Kur .

شدن به پادشاه پیر یعنی **مهر داد** بود و پس از آنکه دانست نمیتواند بسا و برسد و نیز یقین کرد که از این بیعد برای پنت از ناحیه او خطرو آسیبی نخواهد بود بوادی غور برگشته و آنجا را تحت اطاعت درآورد و بنا بگفته **پلو تارک** مورخ مقصود عمده **پمپی** از این مسافرت رسیدن بسواحل بحر خزر بود و تاسه منزل هم بدریا مانده طی طریق نمود ولی از آنجا بواسطه کثرت مارهای زهر دار مجبور به مراجعت گردید. بهر حال **پمپی** داخل نواحی و نقاطی گردید که **اسکندر** کیبر بدانجاها قدم نهاده بود. پس از مراجعت از این نواحی به ارمنستان صغیر رفته و در آنجا از پادشاهان ماد و سوزیان نامه هائی بوی رسید.

پمپی از اینرو که یکنفر دیپلمات قابل بود بعد از ورود به آسیا بادربار **فرهاد سوم** فرزند **سناتروک^۱** وارد مذاکره شد که اگر **فرهاد** در جنگ با ارمنستان باوی همراهی کرد ولایت کردون و آدیابن^۲ را که **تیگران** گرفته بود بدولت پارت برگرداند. این شرط مورد قبول واقع شده و اتفاقاً فرزند ارشد **تیگران** باجمعی از پیروان و طرفداران خود آنوقت در دربار پارت بود برای **فرهاد سوم** ایفاء و اجرای آنچه را که قول داده بود مشکل نبود و لذا با سپاه نیرومندی به همراهی شاهزاده فراری به ارمنستان هجوم برده و **تیگران** را از پایتخت وی ارتاکرا تا به کوهستان راند و بعد بتصور اینکه جنگ را بانتهای رسانیده اتمام محاصره ارتاکرا تارا بعهده شاهزاده ارمنی گذاشته و خود به پارت برگشت، لیکن بعد از حرکت پادشاه پارت **تیگران** یکدفعه بر سر لشکری که حصار داده بودند فرود آمده و همه را از آن کشور بیرون کرد، بعد از این واقعه **پمپی** بطوریکه در بالا ذکر شد در این صحن نمایش ظاهر شده و شرایط صلح را املاء کرد. **فرهاد** که آدیابن را قبلاً مسترد داشته بود به اشغال کردون پرداخت، لیکن **افرانئوس^۳** نماینده **پمپی** پارتیهارا بیرون کرده و آن ولایت مورد نزاع را به ارمنستان وا گذاشت.

این عهد شکنی که کار پستی بود و نیز امتناع اهانت آمیز **پمپی** از اینکه **فرهاد** را

۱- Sinatruces. ۲- Adiabene. ۳- Afranius.

« شاهنشاه » خطاب کند در صورتیکه همه آنرا قبول داشته و استعمال میکردند تولید حس نفرت و عداوتی نسبت برومیهها کرد که باندك مدتی ثمری تلخ بار آورد. احتمال دارد که پمپی بالژیون های فاتح خود بخيال حمله بیارت اقتاد ولی در آخر ملتفت شد که مخاطره آن زیاد است سیاستش را تغییر داده مسائلی را که مابین پارت و ارمنستان محل اختلاف بود بحکمیت مراجعه داده وعدهای را هم حکم تعیین کرده و آنها مسائل مورد نزاع بین پارت و ارمنستان را تسویه نمودند.

مهرداد نظیر خویشاوندش **آتیوخوس** اپیفان که یکنوع جنون هلاک مهرداد ششم بدست خود ۶۴ پیش از میلاد بر او غالب بود در اینموقع وارد آخرین مرحله عمر طولانی خود شده بود و معذلك مشغول تدارك لشکر تازه ای بود تابایطالیا حمله ببرد که اینوقت از تمام طبقات قشون بر خلاف این نقشه عجیب و متهورانه با هم متحد شده و پسرش **فرناک** هم در رأس آنها قرار گرفته بنای شورش را گذاشتند. این گرگ پیر که از مشاهده این اوضاع امید خود را از هر طرف مقطوع دید کاسه زهر را اول بزنان و دختران خود داده و در آخر خود نیز از آن نوشید و باینطریق هیبت **ناک** **مهرداد** پادشاه پنت در ۶۳ قبل از میلاد هلاک شد و با مرگ او بزرگترین دشمنی که میتوانست در مشرق مقابل دولت مقتدر روم پافشاری کند از میان رفت. بنا بقول **پلو تارک** تمامی لشکریان « **پمپی** » از شنیدن این خبر جشنی بپا کردند که گوئی با مرگ **مهرداد** تنها، چندین هزار دشمن آنها بدرود حیات گفته اند.

جنگ های **پمپی** و نتایج حاصله از این جنگ ها را میتوان نتایج جنگ های **پمپی** بشرح زیر خلاصه کرده و چنین گفت: او خاک پنت را سراسر مفتوح ساخت و قسمتی را ضمیمه کرد که بابی تی نیه مجاور متفق روم گردید، ارمنستان و نیز بسفورسیمیری را دولت دست نشانده قرارداد. مردمان البانی و ایبری دره غور را مسخر ساخت. اگرچه پارت را تحقیر و اهانت نمود اما توانست ویرا مطیع و رام کند. او در رفتارش با این دولت شرقی نشان داد که در سیاست مداری و دوراندیشی خیلی عقب میباشد. در سوره از شناختن امرای خاندان سلوکی که حکومت های کوچک داشتند امتناع نمود.

عناصر مختلفهٔ ماجراجو و شورش طلب را سرکوبی کرد و هر يك را بجای خود نشانید. آخرین مقاومتی که از آنها بظهور رسید از طرف یهودیان بود. روم اینوقت با پارت مواجه گردید؛ لیکن تقاضای فرهاد که باید فرات مرز رسمی دو دولت باشد نه صراحةٔ تصدیق شد و نه قابل توجه قرار گرفت. بعلاوه پمپئی نامه ها و پیغاماتی از ایالات، از قبیل سوزیانا که مثل پریس مستقل بود و ماد که مسلماً از ایالات تابعهٔ پارت بشمار میآمد دریافت داشته و با آنها داخل روابط گردید. خلاصه ترتیباتی که داده شد بمنظور انجام يك اقدام نهائی نبود بلکه منظور از آن انجام يك پیشرفتی بود و جریان حوادث بعدی مدلل داشت که روح قضیه از همین قرار بوده است.



چهار درهمی نقره ارد اول

فصل سی ام

پارت و روم - اولین آزمایش قدرت

پارتیها مثل اینکه حکفرمائی دنیا را با رومیها تقسیم کرده بودند و اکنون خودشان فرمانروای مشرق زمینند... در سه مرتبه مورد حمله رومیها واقع شدند و با آنکه این حملات توسط معروفترین سرداران رومی و در بهترین موقع عظمت و جلال آنان صورت گرفت معذاک پارتیها نه تنها از رومیها دست کمی نداشتند بلکه آنان نیز غالب آمدند. «روستن کتاب ۴۱ بند ۱»

هنوز از مراجعت پنهپی دوسال نگذشته بود که **فرهاد** بدست دو امور داخلی پارت ۵۵۷ میلاد پسر خود بقتل رسید. **مهر داد** فرزند بزرگتر بر تخت نشست ولی بواسطه ظلم و بیرحمی از تخت بزیورش آوردند و **ارید** پسر کوچک «شاهنشاه» شده و پادشاه مخلوع را به حکمرانی کشور ماد فرستاد. اما او از این انتخاب ناراضی بوده سر بطنیان برآورد و پس از مدتی جنگ و جدال شکست خورد و به سوریه فرار نمود و به **گابینیوس**^۱ فرمانفرمای رومی سوریه پناهنده شد. او وجود این شاهزاده را برای مقاصد خود در مشرق مغتنم دانسته مقدمش را گراهی داشت. لیکن هنگامیکه مشغول بسیج و لشکرکشی بود يك پيش آمد خوبی برای او کرد که طبعاً از این سفر جنگی منصرف گردید؛ توضیح اینکه مبلغ دومیلیون و پانصد هزار لیره باو تقدیم نمودند که بامور داخلی مصر

^۱ - Gabinius.

مداخله کند و این پیش آمد سبب گردید که **مهر داد** بحال خود گذاشته شد و چون اهالی ساوکیه و بابل متمایل باو بودند بابل رفت ولی عاقبت **ارد** ویرا در آنجا محصور و اسیر نموده بقتل رسانید .

باید دانست که مارکوس لیسینیوس **کراسوس**^۱ یکی از معروفترین
 تعیین کراسوس به حکمرانی
 مردان روم در آترمان بشمار آمده ولی بین او با پهمپی یا قیصر
 سوریه ، ۵۵ قبل
 در سیرت و صفات فرق کلی وجود داشت؛ اینمرد منصب و مقامش
 از میلاد

را اساساً بوسیله پول و نقدینه هائی بدست آورده که همه آنها
 را از راههای پست و ناشایست تحصیل کرده بود. **پاوتارک** مورخ میگوید که حتی کسانی که
 زیاد لایقش میدانستند در باره وی چنین میگفتند که او در همه جا مردیست شجاع جز
 در میدان جنگ. باری در ۵۵ قبل از میلاد **کراسوس** بحکومت سوریه منصوب گردید
 و چون از شهرت رقبای خود حسد میبرد در اینموقع شروع بلاف و گزاف نموده و
 میگفت که قشون خود را تا باختر و هند پیش برده به اقیانوس مشرق خواهد رسانید. او
 در اول زمستان از بندر برندیزی حرکت کرده چندین کشتی او در طوفان تلف گردید؛
 پس از آن از وسط مقدونیا و تراس پیش رفته با آسیای صغیر در آمد. وقتی که بانطاکیه
 میرفت درین راه **دیوتاروس**^۲ پادشاه سالخورده را ملاقات کرده که یک شهر تازه ای بنیان
 مینهاد. **کراسوس** بکنایه و مزاح باو گفت «خیلی از روز گذشته که شروع بکار
 ساختمان کرده اید»^۳ او در جواب گفت «شما هم در این صبح خیلی زود شروع بچنگ
 باپارت نموده اید»

کراسوس از فرات گذشته این جا موفقیت و ظفری نصیب وی شده استاندار
 (والی) پارت را شکست داد، لیکن عوض اینکه او را تعاقب کند و بابل را که آنوقت

۱- Marcus Licinius Crassus . ۲- Deiotarus .

۳ - چون پادشاه نامبرده پیر شده بود **کراسوس** خواسته بشوخی بگوید در این آخر عمری دارید چه
 میکنید و چون سن **کراسوس** هم در آنوقت بالغ بر شصت سال بود لذا فوراً در جواب گفت شما
 هم اول صبح شروع بچنگ باپارت نموده اید (مترجم) .

در تصرف مهر داد بود مسخر سازد بسوریه مراجعت کرد و فصل پائیز و زمستان ۵۴ قبل از میلاد را در آنجا بسر برده از تاراج معابد و اخذ باج و خراج خزانه خود را مملو و گرانبار نمود.

طرح حمله به پارت در بهار ۵۳ قبل از میلاد کراسوس عازم جنگی گردید که از مدتی ورد زبانش بوده و از آن صحبت میکرد. ارتاوسدس پادشاه ارمنستان بدو ویرا ملاقات کرد و قول داد که شانزده هزار سوار و سی هزار پیاده بکمک او بفرستد ولی ضمناً نصیحت داد و گفت خط حرکت را از خاک ارمنستان که دوست شما است قرار دهید که آن چون کوهستان است برای عملیات پیاده نظام رومی مساعد میباشد بر خلاف سواران پارتی که آزادی عملیات نخواهند داشت، لیکن کراسوس گوش باین حرف نداد و جایگاه های بین النهرین را بواسطه شناسائی و بلدیتی که از سابق نسبت بآن داشت و دیگر عده ای از رومیهارا در آن حدود پادگان گذاشته بود اختیار نمود و بالاخره سپاهیانش را از همین راه بحرکت در آورد.

ارد کاملاً متوجه باین امر بود که کشورش در معرض هجوم و مخاطره دشمن است ولی چون از وضع اخلاق کراسوس اطلاع کامل داشت چندان خائف نبود. او در بهار همین سال هیشتی بسفارت نزد کراسوس فرستاد که این پیغام خشم آور را باو برساند که « اگر این جنگ از طرف مردمان روم بوده (و آنها خواسته اند با پادشاه پارت بجنگند) البته او (پادشاه) اعلان جنگ میداد و هیچ ترس و بیمی از بدترین عواقب آن نداشت ولی اگر کراسوس فقط برای منافع شخصی خود میخواهد بخاک او تجاوز کند حاضر است بسفاهت او رحم آورده اسرای رومی را آزاد کرده بنزد او بفرستد». کراسوس گفت جواب این پیغام را در سلوکیه خواهم داد. از این سخن سفیر پارت خندیده دست خود را بطرف او دراز نموده گفت اگر از کف دست من ممکن است مو بروید شما هم رنگ سلوکیه را خواهید دید.

بالاخره کراسوس دست باینکار خطیر زده از فرات عبور نمود و باهفت لژیون (فوج رومی) و در حدود چهار هزار تن سواره و همانقدر هم سپاهیان سبک اسلحه از

سنگ انداز و کماندار که رویهمرفته عده آنها به چهل و دوهزار تن میرسید بدون هیچ معارض و تصادمی وارد زگما^۱ گردید و چنین ظاهر میشود که مقصودش این بود که از سواحل دست چپ فرات راه پیموده تا بنقطه مقابل سلوکیه که در جائیکه دورودخانه بین النهرین بهم متصل میشوند برسد ولی نفوذ يك شيخ عرب موسوم به آردام^۲ نس و دسیسه و تحريك او سبب گردید که او از این خبال خویش منصرف شده نقشه حرکت خود را تغییر داد. این عرب مکار که در خفیه با آرد همراه و همدست بود به کراسوس گفت که قسمت عمده قشون پارت بمشرق گریخته و تعاقب آنها هیچ ممکن نیست صورت گیرد مگر از راهی که نزدیکتر باشد و با وجود رایهای عاقلانه ای که به کراسوس داده شد که حزم و احتیاط را از دست ندهد ولی او نپذیرفته و بطمع اینکه زودتر به قشون پارت رسیده و از غارت و تاراج دشمن خود را بهره مند سازد بحرف شیخ عرب خط سیرش را برگردانیده پشت بر فرات کرد و از صحرای باز بین النهرین بجانب مشرق رهسپار گردید.

ترتیب و انتظامات
جنگی آرد
آرد انتظاماتی که برای ابن جنگ داد بدینگونه بود که شخصاً با تمام نیروی پیاده پارت به ارمنستان رفت تا آرتا و سدس^۳ پادشاه آنجا را از موافقت با رومیان مانع گردد و نگذارد که قشون سواره ارمنستان بمدد آنها فرستاده شود زیرا میدانست که سواره نظام رومیان بقدر کفایت نیست. او بعد از ورود بارمنستان نه تنها به این مقصد نایل گردید بلکه معاهده داد و اتفاقی هم با آرتا و سدس منعقد ساخت که آن بوسیله از دواج محکم و استوار گردید، آنوقت مقابلی با کراسوس را بعهده سورنا^۴ سپهسالار لشکر پارت وا گذاشته تمام قشون سواره پارت را که در جنگ کوهستان عاجز و بر عکس در جنگ جلگه و صحرا ماهر و زبر دست بودند تحت فرمان او بمیدان جنگ روانه داشت.

این مرد یعنی سورنا که فوق العاده باعث حیرت رومیها گردید و ظاهراً نقشه هر دو جنگ را خود ترتیب داده بود دارای خصایل نیکو ولی در هوسرانی مفرط و

^۱ Zeugma ^۲ Surena .

بیش و عشرت معتاد مخصوصاً در سفرها هزار شتر بار و نبه خاصه او را حمل مینمودند و دویت ارا به زنان و رامشگران و خدمه‌ای را که وسایل و اسباب عیش و آرامش او بودند حرکت میدادند و معهدا در هنگام کارزار و مقابله با حوادث به فعالیت و پشت کار و نیز کفایت و رشادت مسلم بود. این سردار لایق پس از اتمام این جنگ و تحصیل این فتح بزرگ، ارد بدرجه‌ای از نام و شهرت وی خائف گردید که به پاداش این خدمت او را بقتل رسانید.

باید دانست که قشون سواره پارت بر دو قسم بود سبك اسلحه و سنگین اسلحه، اما قسم اول و آن بجالات و هنرمندی مشهور در مقایسه مابین قشون پارت و روم و حتی در اشعار هوراس^۱ موضوع ستایش و تعریف است، آری اسبان آنها سریع - السیر و جهنده و اسلحه آنها منحصربه تیر و کمان و از اوان کودکی آنها را بتیراندازی در شدت تاخت هنگام رفتن بجلو و یا برگشتن بعقب^۲ تربیت کرده بودند و از این رو در جنگ ها بارهای شتر از تیرهای نازك با آنها حمل میکردند و وقتی که استعمال آنها لازم میشد ویژه در موقعی که بایباده نظام رومی مقابل میشدند بواسطه مهارت در تیراندازی بطور قیقاچ گاهی بحمله و گاهی بگریز فوق العاده خطرناك بودند و اما قشون سنگین اسلحه و آن بکلی بر خلاف این بود چه اسلحه آنها شبیه به اسلحه سرکردگان فرنگ در قرون وسطی بود. اسبهای آنها حامل برگستوان و خود سواران در زره و چهارآینه مستور و اسلحه عمده آنها نیزه های ضخیم و در میدان جنگ بصف حرکت میکردند چنانچه قشون حریف مانند آنها مسلح نبود مسلماً مقهور میشد.

پیاده نظام روم که شهرت داشت و قسمت عمده قشون هم مرکب از آنها بود برای جنگ نزدیک و دست بدست تعلیم یافته بودند و شاهکار آنها پرتاب کردن زوین بود و پس از آن باصفوفی که تنگ بهم چسبیده بودند دست بشمشیر میآختند ولی باید دانست

۱- Horace

۲- ایرانیان روی اسب در حال تاخت با کمال دقت و مهارت تیر میاندازند. تیراندازی آنها در این حال از عقب طور نیست که سواره نظام اروپائی را بحیرت میاندازد اما شك نیست که با استعمال زین اروپائی اینکار از آنها ساخته نیست (مؤلف).

که در مقابل دشمن سواره حمله‌های آنها انقدر فائده بخش نبود، گذشته از این زوبین‌های آنها بمسافت تیرهای پارتی که بر تیرهای تیراندازان رومی مزیت داشت نمیرسید. اما سواره نظام رومی و آن هر چند از حیث تعلیمات نظامی و نیز از حیث اسلحه ممتاز بود ولی در این جنگ حریف سواران پارتی نبوده است و بعلاوه چنانکه مذکور داشتیم عده‌شان هم در این مورد نسبت بسواران پارت کم بود.

بعد از گذشتن از فرات **گراسوس** سه چهار منزل پیش رفته تا اینکه بروی خانه بلیک^۱ رسید. این نقطه بمسافت سی میل از کره (کاره) واقع شده و محل نامبرده همان شهر حران است که در کتاب مقدس ذکر از آن بعمل آمده است. در این جا رومیان ناگهان بقشون پارت برخورد و **اریام‌نس** که از روی نوشتجات **پلوتارک**، **سورنا** را در خفیه از حرکت و مقاصد قشون روم با خبر میساخت و برای منفعت خودش جدا برای استیصال رومیان کمر بسته بود بیک بهانه‌ای از اردوی **گراسوس** خارج شده ملحق بقشون پارت گردید. سردار روم که باطلاعات ناقص خویش اعتماد داشت عوض اینکه قشون خسته و تشنه خود را امر باستراحت نماید بیدرنگ آنها را بمیدان جنگ سوق داده و همچو خیال کرد که باسانی میتواند بر حریف غالب آید.

اما **سورنا** شماره قشونش را ازدشمن پنهان داشته علاوه همینکه وشکوه اسلحه آنها را هم بواسطه پوشاندن در پوستها و رداها ظاهر نمینمود که در آلمان این مسئله از نظر تاثیرات اخلاقی و روحی مهم شمرده میشد، ولی همینکه بقشون روم نزدیک شدند اول طلبهای مخصوصی که در جنگ برای تحریص سپاهیان داشتند کوفته و از صدای مهیب و ناهنجار آنها (که شبیه به نعره جانوران درنده بود) رعب و هراسی در دلها انداختند. سپس پوستها و روبوشها را از سلاحهای خود کنده و کلاه خودها و جوشن‌های رخشان مثل شعله آتش بجلوه در آمدند، دستجاتی هم که در بستیهای زمین پنهان شده بودند بمیدان تاخته و خودشان را بدشمن نمودار کردند. موافق نوشتجات **پلوتارک**

^۱-Belik.

پارتیها در اول خواستند که ناسواران سنگین اسلحه خودشان به گروهان مربع رومیان حمله پسندولی دفعه^۱ از این قصد منصرف شده از روی بصرت شوه جنگی مخصوص خود را عارم شدید تبار سرید، نادم معنی که در حمله اول عقب نشینی و گریز را بهانه کردند و با طراف پراکنده شدند و گروهان مربع روم را احاطه کردند و بعد آنها «تدابیر حربی پارتی» را که بعدها بدان معروف بود و ظاهر ساخته یک دفعه تنای حمله را بهادند و رومیان را که تنگ بهم چسبیده بودند با تیرهای کشنده خود بشدت سرنارن کردند، لربوبهای رومی حمله بردند اما آن در انشورود سودی نداشت چه سواران نارب بدان سرعت که حمله می آوردند فرار میکردند.

کراسوس که حال را بدستمنوال دید به پسر خود پوبلیوس^۱ فرمان داد که جلو حملات سواران پارت را نگیرد و نگذارد فنون را نکلی محاصره کنند، پوبلیوس که ارکشورگول^۲ ناو ملحق شده و در آجاء و بر دست فصر خدمت کرده امتیازاتی در علم جنگ حاصل کرده بود با هزار و سیصد سوار و سر جمعی سربازان و یکصد نفری از ساد نظام برای تعویب سواران نقشون نارب حمله کرد سواران سناک اسلحه اراتی گویا برای بدام انداختن او از جلو در رفته و روبرو را بهادند این جوان رشید که خود را فاتح تصور مینمود دشمن را تعاقب کرد و ساد نظام هم و برا حمایت مینمود انکس پارتیها یک دفعه عقب برگشته و بوضع مهشی رو بدشمن بهادند، خاک و عمار رادی برانگخته بحدی که فصارا سره نموده بود که تگرگ تریز رومنها ناریدن گرفت، سواران سنگس اسلحه هم بعد بمدد رسیده از همه طرف آنان را محاصره کردند در این رستاحیز با وجود رشاد حرب انگیز سواران گول پوبلیوس که مداده سده بر سواران پارتی حرد، سکیم اسبها را با شمشیر مندریدند و حی سره ها را از دست آنان گرفتند و از اسب بر نشان میکشیدند معهدا تمامی این سپاه رومی که در عده از دشمن خلی کمتر بود معلوب و معدوم کردند و پوبلیوس بر رحم سار پا در آمده و بعد سلاحدارس امر کرد تا دگر کارش را تمام کنند

کراسوس مصمم گشته بود که فرمان بشرف و حمله عمومی بدهد که در این هنگام

۱- Publius ۲- Gaul.

سرپسرش را بالای نیزه مشاهده نمود و از مصیبتی که با و وارد شده بود با خبر گردید. پارتیها از این بهره‌مندی تشجیع شده بر کوشش و جد و جهدشان افزودند و سواران سنگین اسلحه را هم بکار انداختند و با تمام قوا با دشمن گلاویز شدند. آنها تا غروب آفتاب بدون هیچ وقفه سرگرم پیکار بودند و غروب آفتاب مطابق عادات خود به اردوی خویش که دور از میدان جنگ بود برگشتند ولی آراز دادند پیش از اینکه ما وظیفه‌ای را که بعهده داریم بدستگیر کردن گراسوس کاملاً بانجام برسانیم بک شب باو مهلت میدهم تا در مرک پسرش سوگواری کند.

بطوریکه پلوتارک مینویسد گراسوس بالمره مایوس بود و لذا او کتاویوس و کاسیوس که از معاونین و نائبان او بودند فرمان عقب نشینی شبانه دادند و امید داشتند بدینوسیله از جنگ دشمن نجات خواهند یافت. پارتیها از این عزیمت دشمن باخبر بودند ولی تجاھل کرده رومیان فرسوده و مأیوس را بحال خود گذاشتند که بدون هیچ مامعی این قصد فرارشان را بموقع اجرا بگذارند ولی چون صبح شد بفرارغت باردوی رومیان ریخته زخم‌هایی را که در اردو گذارده بودند از وجع و درد خلاصشان کرده تمامی آنها را کشتند و بعد بلافاصله عقب سیاه شکست خورده روانه شدند که آنوقت در کاره و دژ آنجا محفوظ درامن بودند.

رومیان چنان خود را باخته بودند که عوض اینکه در دژ نامبرده که جای مستحکمی بود مکث کنند و خود را از تکان و تزلزل و اضطراب بیرون آرند شب بعد هم امر بکاوچو فرار داده شد، اما این جا نظام و ترتیب دسته‌جات بهم خورده هر دسته‌ای بیکطرف هزیمت نمود. دراینمیان گراسوس با یکدسته از قشون بر اثر خیانت راهنماو بلدی که داشت بیک نپه‌های کوچک و پستی رسیده بود که قشون پارت بسر وقت وی رسیده و باو سخت حمله بردند. او کتاویوس دراینموقع بانیروی خود برای نجات وی شتافته و سپاهیان کمی روی تپه مسلط بر قشون پارت بایداری نموده و در نتیجه پارتی‌ها را عقب راندند. سورنا برای تکمیل ظفر و بهره‌مندی خویش در اینجا بجبله دست برد. اودم از

ودادو دوستی زده و از آشتی صحبت داشت و گفت حاضر است با روم صلح کند و تمامی سپاه میرا بگذارد آزادانه با وطن خودشان برگردند، اما کراسوس باین سخن اعتمادی نداشت و از قبول آن امتناع مینمود لیکن سربازان و افسران سرکش و متمرّد فشار آورده بالاخره ویرا مجبور کردند که تسلیم شود و اینمرد نیز با حس جرئت و شهامتی که در نهاد فرزندان اصلی روم بوده است از روی شرافت بقبول آن تن در داده بنزد سورنا رفت و او کراسوس را بطور خیلی دوستانه پذیرفت و باو گفت عهدنامه‌ای ما بین این دو دولت موجود و بقوت خود باقی است ولی شما رومیان عهدی که می‌بندید شرابطش را زود فراموش میکنید. مقصود سورنا از این سخن خلاف عهدی بود که قبل از این از پمپی بظهور رسیده بود. باری او سخنش را ادامه داده و گفت بنابراین بهتر آنست که بکنار رودخانه (فرات) رفته و در آنجا عهد نامه را امضاء کنید. کراسوس هم با این نظر موافقت نمود و امر کرد یکی از اسبان سواری خودش را برای او بیاورند؛ لیکن سردار پارت مجال نداد و گفت انك اسبی بایسراق طلا حاضر است و در تحت اختیار شما گذارده میشود و خواهی نخواهی او را براسب نشانده و بسرعت راه انداخته بردند. نایب کراسوس ملتفت این غدر و حيله شده برای خلاصی و نجات او دست بشمشیر کرده و یکی حمله برد، این جا زدو خورد شروع گردید و کراسوس در این هنگامه و جنگ تن بتن مقتول گشت.

دستجات قشون روم بعد از مرگ سردار خودشان بحال هرج و مرج افتاده برآکنده شدند و در راه و بیراه شکار عربها گردیدند و فقط خیلی از آنها جان بدر بردند؛ چنانکه از چهل هزار تن سپاه روم يك نيمه در این جنگ تلف شده و ده هزار از فرات گذشتند و ده هزار نفر دیگر اسیر گردیده در مرجیان (مرو کنونی) آنها را سکونت دادند و این رومیها با بومیان آمیزش کرده اختلاط و امتزاج پیدا نمودند، واقعاً اگر از آثار این گروه انبوه رومی که در این واحه تاریخی سکنی داشتند يك روز مکشوف گردد بی نهایت مهم و دلچسب خواهد بود.

پلوتارک شرحی در زندگانی این رومی بدبخت نوشته و بذکر منظره دربار پارت

و نمایشی که هنگام وارد کردن سراو داده میشد شرحش را خانمه میدهد. در اوقات عروسی پاکاروس پسر ارد با خواهر ارداوسدس مجالس جشن و ضیافتی که منعقد میشده در یکی از این مجالس بازیگران و آکتورها با کای اوربید^۱ (یکنوع درام) را نمایش میدادند و مدعوین و تماشاچیان از آن کیف میکردند که در این هنگام سر کر اسوس رادر میان آنها انداختند. این جا پلو تارک مینویسد که یار تیهها از دیدن آن غرق شغف و شادی گردیدند... ثازن^۲ آکتور یونانی سر کر اسوس را بدست گرفته با حال هیجانی پر از شور و شغف بقی از آیات درام مزبور را مناسب حال خواند که آن بشرح زیر است - «ما امروز شکار قوی پنجه و با قوتی را صید کردیم و یک نخچیر عالی و نجیبی را از کوهستانها بدنبجا آوردیم». از این مناسب خوانی تمامی اهل مجلس لذت بردند. جنگهایی که در طول قرن های زیاد بین مشرق و مغرب روی داده از میان آنها جنگ کاره یا حران بیشک دارای اهمیت زیاد میباشد

جمله پارتیهها به سوریه ۵۰ - ۵۱ قبل از میلاد

چه آن اعتبارات از دست رفته دولت مشرقی را بر گردانید و اقتدار نماینده معظم دولت مغربی را ضعیف نمود ولی باید دانست نتایجی که از این جنگ حاصل شد از چندین حیث بقدر اهمیت آن یا آنقدریکه پیش بینی میشد نبوده است و سبب آنهم این بود که اولاً قشون پارت جز در جنگ جلگه و دشت باز مهارت و هیتی نداشت و ثانیاً سپهسالار برا که منتهای کفایت و لیافت را از خود بروز داده بود بی جهت از میان برداشتن.

کاسیوس ریاست باقیمانده قشون کر اسوس را خود بعهده گرفت، سوریه اینوقت سر بعضبان و شورش برداشته بود لیکن دولت پارت قریب دو سال رومیان را وا گذاشت که توانستند در این مدت شکستی که خورده بودند آنرا جبران و نلافی کنند زیرا که پارت در این مدت بدنبقدر قناعت مبمود که فقط دستجات چندی که براه زنان و یغما گران همانند بودند بسر وقت آنها میفرستاد و از طرف دیگر دولت مرکزی روم هم بواسطه جنگ خطرناک داخلی نمیتوانست در این موقع کمک بحکومت سوریه نموده نیروی کمکی

۱- Becchae of Euripides • ۲ - Jason

اعزام دارد معذلک حکمران نامبرده در دفاع از شهرها و جلوگیری از کلیه حملات و تعرضات لیاقت و کفایت قابل تحسینی از خود ابراز داشت.

بالاخره در سال ۵۱ پیش از میلاد حمله‌ای که این مدت مایه خوف و اضطراب بود بوقوع رسید و لشکری با ساز و برگ مرکب از سواران سبک اسلحه تحت فرمان پاکاروس به سوریه تاختن آورد ولی در محاصره و گشودن شهرهائی که دارای مستحکمت بود نتوانستند کاری از پیش ببرند. کاسیوس اگر چه مجبور شد که انطاکیه را پناهگاه خود سازد ولی گاهگاهی از جنگهای تعرضی کوتاهی نمی‌کرد و در مقابل قشون پارت عملیاتی شبیه بطرز جنگی آنها مینمود یعنی حمله میبرد و بعد از میدان میگریخت و پارتیه‌ها را به تعاقب خود وامیداشت و در کمین گاههائی که قبل از وقت تهیه دیده بود بطرف آنها برگشته انتقام میکشید و با وصف احوال پاکاروس از جنگ خسته نشد و از رود فرات که گذشته بود برنگشت و در تهیه آن بود که پس از گذشتن زمستان جنگ را از سر گیرد لکن او این نقشه خود را تغییر داده و بجای اینکه دوباره بسوریه حمله ببرد ویرا اغوا کردند که بر ضد پدر توطئه و سازش کند اما پیش از اینکه این سازش صورت عمل بخود بگیرد ارد از قضیه خبردار شده و پسر خائنش را بدربار احضار نمود.

در تابستان ۵۰ قبل از میلاد قشون پارت از فرات بعقب برگشت و بدینگونه نخستین جنگ و زور آزمائی با دولت مغربی خاتمه یافت که بطور بدی دچار خفت و پستی گردیده نتوانسته بود خسارت و زیان وارده بر حیثیات و اعتباراتش را جبران و تلافی کند، برعکس دولت پارت که از فوائد و منافع سرشار مادی و معنوی برخوردار و دارای سلطنتی در درجه اول بوده است که متصرفات مشرقی دولت روم را در معرض مخاطره میداشت.



درهم نقره پاکروس اول

فصل سی و یکم دومین آزمایش قدرت

اکنون توای پارت تیر انداز ضربت خوردی ، اینک روزگار منت گسارده مرا
منتقم خون مارکوس کراسوس قرار داد ، جنازه پسر شاه را پیشاپیش لشکرما ببر
ای ارد پاکروس تو در عوض مارکوس کراسوس هدف گردید .
« شکسپیر در درام انتونی و کلئوپاترا »

پس از ختم جنگ اول پارت و روم چندی نگذشت که جنگ
بزرگ داخلی بین قیصر (سزار) و پمپی شروع گردید. زاید
است گفته شود که اثرات جنگ مزبور در اقصای پارت نیز
انعکاس یافت؛ پمپی که مبانی اقتدارش از اول در مشرق زمین

جنگ داخلی بین سزار
و پمپی ۴۹-۴۸
قبل از میلاد

استحکام یافته بود در ۴۹ قبل از میلاد و یا در سال بعد با ارد فتح باب ارتباط نموده
و عجب این است که پادشاه پارت با وجود خصومت و عداوتی که قیلا با پمپی داشت از
قبول روابط با او استنکاف نورزید و چون مأمور سیاسی روم از ارد پرسید که در جنگ
داخلی که تهدید میکند با چه شرطی نیرو بمدد پمپی خواهد فرستاد در پاسخ گفت
باین شرط که سوریه در عوض باو واگذار بشود. پمپی از این مطلب ابا نمود و ارد
نیز فرستاده او هیروس را توقیف کرد.

۱ - این اسم (پامپی) نیز ضبط شده است (مترجم) .

نتیجه جنگی که مابین این دوسردار رومی رویداد این بود که پمپی در سال ۸۴ قبل از میلاد در فارسال بکلی مغلوب گردید و پس از مغلوب شدن ابتدا خیال کرد که بدربار پارت پناه ببرد ولی بقراریکه نوشته‌اند چون شنید که میان قیصر و انطاکیه موافقتی حاصل شده است از ابن خیال منصرف گردید ولی بنابر مسطورات **پلوتارک** دوستان پمپی با این نظر او یعنی پناهنده شدن به اردو مخالفت کرده گفتند که اینکار برای او ویژه برای زنش **کرزلیا**^۱ خیلی خطرناک است و لذا به پادشاه مصر که در اوان طفولیت بود پناه برده و در آنجا بدست وزیران سلطان بطور خیانت و غدیر مقتول گردید.

قیصر (سزار) یکسال بعد از فتح مهم خود بسوریه و آسیای صغیر رفت که در ضمن آتش فتنه **فارناسیز**^۲ پسر **مهرداد** پادشاه بسفور را که در مقام استرداد تمام خاک پست برآمده بود فرو بنشاند، چه کوششهای **فارناسیز** در بدو امر فاتحانه و سپاهیان محلی روم شکست خورده بودند، **قیصر** فقط یک لژیون بمدد سپاهیان مغلوب برده و در دوم ماه اوت ۴۷ قبل میلاد در زیلا^۳ مورد حمله سخت و متهورانه **فارناسیز** واقع گردید لیکن پس از جبران و تلافی شکست وارده از حمله مزبور بدشمن حمله برده و سربازان روم فاتح درآمدند و **فارناسیز** رو بهزیمت نهاد. برادر نامشروعش ویرا تعاقب نمود و بعد در نتیجه حمایت روم بسططت بسفور نایل گشت و شاید این فتح زبالا که شهرت تاریخی دارد بواسطه بیان موجزی باشد که راجع بآن فقط در سه کلمه از طرف **قیصر** بمجلس سنای روم اعلام شده است که «آدم، دیدم، فتح کردم». نظر باینکه وجود **قیصر** در اینموقع برای کارهای مهمتری در مغرب لازم و ضروری بود احتمال نمیرود که بفکر خونخواهی **کراسوس** افتاده باشد ولی در سه سال بعد از این تاریخ که فتوحات و پیروزیهای خود را در تمام قلمرو روم بیابان رسانیده بود برای اینکه شهرتی بر شهرت های سابق خود بیفزاید در صدد جنگ با حریف مشرقی یعنی دولت پارت برآمد و هواخواهان سزار که همیشه در مجلس سنا میل و اراده او را تأیید میکردند چنین انتشار دادند

۱- Cornelia · ۲- Pharnaces · ۳- Zela.

که در کتاب سیبیل^۱ درج است که روم وقتی بر پارت غلبه خواهد کرد که آن کشور بفرمان يك پادشاه بوده باشد. بازی از مجلس سنای مطیع فرمان لازم در این باب صادر شد و لژیون ها (افواج) فراهم و حق بحركت در آمده روانه مشرق گردیدند که قضا کار خود را کرد یعنی در روز پانزدهم ماه مارس ۴ قبل از میلاد خنجر آزادیخواهان پارت را از يك مخاطره ای که شاید در تمام دوران تاریخ وی بزرگترین خطر بشمار می آمد خلاصی بخشید، چه قیصر با مهارت زیادی که در جنگ و بصیرتی که در سیاست داشت و نیز تجاربی که از جنگ های اولیه روم اندوخته بود یقیناً آن مملکت را متصرف و ارد را مقهور و همان معامله را با او میگرد که اسکندر کبیر با داریوش کرد.

باید دانست که عملیات هیچیک از نامداران روم در آن زمان در سوابق حالات مارک انطونی^۲ شرق نزدیک بقدر عملیات مارک انطونی دارای اهمیت نیست و بنابراین لازم است که مختصری از سوابق حالات او را مذکور داریم. در فصل گذشته اشاره باین مطلب شد که گابی نیوس^۳ حکمران رومی در سوریه مبالغه انگیزی تعارف گرفته بکشور مصر حمله برد، مارکوس آنتیو خوس^۴ نوۀ وکیل مدافع معروف و فرزند ژولیه یکی از اعضاء خانواده سزار در این جنگ فرمانده کل قوا بود. او قبلاً بواسطۀ دستگیر کردن اریستوبولس^۵ سردار یهودان شورش طلب و پسر او که کار مهم خطیری بود رشادت و مهارتی ابراز داشته و شهرتی بسزا حاصل کرد.

در جنگ برضد مصر که رئیس قسمت سواره نظام بود عملیاتش باعث پیشرفت سپاه روم گردید و در گرفتن پلوزیوم که مفتاح کلیۀ آنکشور محسوب میشد و قشون پادگان آن از شجعان یهود بودند او فوق العاده اظهار شایستگی نمود و نیز در جنگ آخرین، او شجاعت غربی از خود بروز داده و پس از اینکه سلطنت مصر بایزبه بطلمیوس واگذار گردید این پادشاه که در حال غضب بود برای اینکه بمردم بفهماند که دو باره به تخت و تاج رسیده است خواست از جماعتی که با او سابقاً ضدیت کرده بودند انتقام کشیده و قتل عام کنندولی مارک انطونی در این امر با او مخالفت نموده و کوشش کرد که این مقصود

۱- Sibyl · ۲- Mark Antony · ۳- Gabinius · ۴- Marcos Antiochus · ۵- Julia ·

۶- Aristobols ·

بعل نیاید و از اینرو در مراجعت از مصر نام نیکی از خود در حسن نیت و لیاقت و کفایت بیادگار گذاشت.

قبل از جنگ داخلی، او بهوخواهان قیصر (سزار) که در سنا مدافع ملت بودند امداد مینمود و در جریان محاربات، او در میدان فارسال فرمانده جناح چپ بوده و خدمت‌های شایانی به قیصر کرد. اینمرد بعد از قتل ولینعمت خویش تمام نوشته‌جات و اسناد و نیز وجوه نقد او را خود تصاحب نموده و تا وقتی که او **کتاوین** بعنوان وارث حقیقی سزار بروی کار نیامده بود رئیس و جانشین آن خانواده بوده است، زمانی که این دو با هم بنای نزاع و جدال را گذاشتند او **کتاوین** بر **انطونی** غالب آمده و او را بطرف کوهستان الب راند، لیکن چیزی نگذشت که او با هیفده لیژیون که تحت فرمان خود جمع کرده بود برگشته و بالاخره او **کتاوین** را مجبور بصلح کرد. پس هر دو سردار با هم متحد شده برای جنگ با **بروتوس**^۱ و **کاسیوس**^۲ بمقدونیا حرکت کردند. در ۴۲ قبل از میلاد پیروزی که در جنگ فیلیپی نصیب آنها شد قسمت عمده آن مرهون عملیات **انطونی** بوده است، چه او **کتاوین** تا ایندرجه علیل بود که با تخت روان او را حرکت میدادند. بعد از این فتح **انطونی** بسمت مشرق حرکت کرد و چنان خراج سنگینی بمشرقیها تحمیل کرد که وقتی بطور اغراق باو گفتند که آسیا دویست هزار تالان برای خدمات شما حاضر کرده است، او هم بدون پروا گفت «اگر این مبلغ را نداده‌اند از متصدیان آن مطالبه کنید و اگر داده‌اند و مصرف شده است پس ما خراب و ورشکست خواهیم بود». کثرت اسراف و تبذیر و افراط در خودنمایی و نیز غرور و بی‌پروائی او حدی برای فشار و سخت‌گیری اهالی بلاد مشرق باقی نگذاشت و چیزی که کسر داشت همانا وجود **کلئوپاترا**^۳ ملکه مصر بود که او نیز در اینموقع با کشتی به سیدنوس بر **انطونی** وارد شده و آن عرصه را جلوگاه حسن خود قرار داد و ترجمه شعری که شکسپیر در اینباب گفته بشرح زیر است: «کشتی که **کلئوپاترا** در آن نشسته بود مانند سریری درخشان در میان آب افروخته، سکان کشتی از طلا و شرع آن ارغوانی بود» و از اینوقت

۱- Brutus. ۲- Cassius. ۳- Cleopatre.

بعد **انطونی** بالمره در زیر نفوذ و فرمان این زن که در حسن و زیبایی و دانش بی نظیر بود واقع شده میل و اراده اش بروجود **انطونی** حکمفرما بوده است.

تعجب در این است که در میدان فیلیپی یکدسته قشون پارت
هم پیکار میکرده است. ارد که از میان آب گل آلود ماهی
میجست در ابتدا يك دسته كوچكى از نیروی خود را به كمك
كاسیلیوس باسوس^۱ فرستاد كه يكی از طرفداران پمپی بوده و

حملة پارت تحت فرمان
پاكروس و لایئوس
۳۹-۴۰ قبل از میلاد

بعد قصد كرد سلطنت مستقلی تشكيل دهد. در سال ۴۳ قبل از میلاد **باسوس** به **كاسیوس** ملحق شده و قسمت قشون پارتی را هم باخود آورد و این افسر لایق که در دربار پارت معروف بود موقع را غنیمت دانسته برای ایجاد روابط و مناسبات حسنه قشون نامبرده را با تحف و هدایای گران بها بنزد ارد برگردانید. در پاداش آن يك عده از سواره نظام در جنگ فیلیپی بكمك او فرستاده شد و این اول دفعه ای است كه قشون پارت در اروپا دیده میشود.

شكست بروتوس و **كاسیوس** - كه بنا بخواش خودش بدست بكی از غلامان پارتی وی كشته شد باسانی میتواند كه بین فاتحین و پادشاه پارت مشكلانی تولید نماید، اما ارد بواسطه ضعفی كه از جنگهای همیشگی داخلی عارض امپراطوری روم شده بود خود را از اوقوتتر میدانست و مصمم بود كه از موقع استفاده كند. در این زمان دولت پارت يك ژنرال رومی را كه نامش **كنتوس لایئوس**^۲ بود تحت اختیار خود داشت. سردار نامبرده سابقاً از طرف **بروتوس** و **كاسیوس** بسفارت بدربار ارد آمده و بعد نظر بخوفی كه داشته است دیگر به میهن خود برگشت بلکه در دربار پارت مشغول خدمت شده بود و هر چند از سرداران نامی نبود ولیكن خدماتش به پارتیها ذیقیمت و قابل تقدیر بود.

ارد كه فرزند خود **پاكروس** را از تقصیری كه داشت عفو نموده بود در بهار سال چهارم قبل از میلاد كه تقریباً ده سال بعد از جنگ اول بود او را باتفاق **لایئوس**

۱-Caecilius Bassus. ۲-Quintus Labinus.

با لشکر زیادی بسوریه روانه نمود و آنها از فرات گذشتند و **انطونی** که برای پیشوائی قشون روم بایستی در اینموقع حضور داشته باشد برای حفظ منافع خودش بر علیه **اوکتاوین** ویرا بمغرب طلبیدند و بنابراین سوریه را بیکى از سرکردگان نالایق خویش موسوم به **دیسیدئوس ساکسا**^۱ واگذاشته خود بروم رفت. یارتیها در وهله اول آنچه در جلو آنها بود همه را جاروب کردند. آنها پس از شکست دادن **دیسیدئوس ساکسا** ایاما وانطاکیه هر دورا مجبور تسلیم نمودند. آنوقت این دوسردار از یکدیگر جدا شده **پاکروس** بطرف جنوب و **لایینوس** از رود تاروس عبور نمود. **پاکروس** تمام خاک سوریه را باستثنای بندر صور مسخر ساخت و بفلسطین رفت، در آنجا دو نفر یکی **هیرکانوس**^۲ و دیگری **انتیگونوس**^۳ عمو و برادر زاده که رقیب هم بودند بر سر سلطنت منازعه داشتند. **انتیگونوس** هزار طالان که معادل دویست و چهل هزار لیره باشد با پانصد زن یهودی به **پاکروس** تعارف داد و سلطنت او را تصاحب کرده و تا سه سال هم سلطنتش دوام نمود. **لایینوس** نیز در جنگهای خود فاتح گردیده و **دیسیدئوس** را در جنگ دوم بقتل رسانید و پس از آن بجنوب آسیای صغیر تاخته و بفتحاتی که کرده بود مغرور گشته خود را امپراطور نامیده و سکه بنام و صورت خود زد.

در این میانه **انطونی** در ایتالی موفقیت حاصل نموده و بواسطه

صلح براندیزوم ،
۴۰ قبل از میلاد

صلح براندیزوم تقسیم ثالثی در قلمرو روم بعمل آمد، بدین

معنی که متصرفات افریقائی روم به **لاییدئوس**^۴ واگذار گردید

ولایات شرقی هم که سرحد آن سکود را (سقوتری کنونی) تعیین شده بود به **انطونی** داده شد، خلاصه **انطونی** و **اوکتاوین** باتفاق هم وارد روم شده و از طرف اهالی بمناسبت صلحی که مابین این دو سردار واقع شده بود استقبال شایانی بعمل آمده و عموم اظهار مسرت و شادمانی نمودند و بعد برای استحکام مبانی این صلح **اوکتاویه** خواهر **اوکتاوین** که بلیاقت و کمال آراسته بود به نکاح **انطونی** در آمد.

۱-Decidius Saxa. ۲-Hyrcanus. ۳-Antigonos. ۴-Lapidus.

در موسم پائیز ۳۹ قبل از میلاد انطونی برای ادامه جنگ در آسیا از روم حرکت نموده و چون در راه بیونان رسید پبلیوس ونتیدئوس^۱ یکی از صاحب منصبان خود را بجنگ

فنیحات و نتیدئوس
۹۳ قبل از میلاد

لاییدنوس روانه داشت. افسر نامبرده به لاییدنوس هنگامیکه عده کافی حاضر نداشت حمله برده و او هم که غافلگیر شده بود ناچار به کلیکیه عقب نشست، شرح واقعه را به پاکروس خبر داد و او نیز از قشون سواره عده زیادی بکمک وی فرستاد که در تحت اختیار وی باشند. ولی عده مزبور مستقلانه بنای عملیات را گذاشته ناگهان به ونتیدئوس حمله برده و شکست خورد. در نتیجه این حرکت لاییدنوس مستأصل مانده ابتدا دستگیر شده سپس مقتول گردید. پاکروس از این پیش آمد شوم مضطرب گشته به نواحی شمال سوریه عقب کشید. در این جا ونتیدئوس بهمین قدر که سوریه را از چنگ دشمن خارج ساخت اکتفا کرده از روی عقل و احتیاط به تعاقب او دیگر نپرداخت.

این شاهزاده پارتی نتوانست کشور مقتوح خود را در تصرف حریف ببیند لذا پس از موسم زمستان از فرات عبور نمود. ونتیدئوس در ابتدا به عملیات تدافعی پرداخته اردوی خود را در

شکست و مرگ پاکروس در
۴۸ قبل از میلاد

بالای تپه ای قرار داده و خندقی دور آن کند و اطراف آنرا مستحکم نمود. سپاهیان پارت بدو تحریک شده دلیرانه بآن تپه حمله بردند و بالا رفتند ولی ناگهان دروازه های اطراف اردو باز و افواج رومی بیرون ریخته با قشون پارت در آویختند و آنها را به عقب رانده مرد و مرکب را از بالا بزیر غلطانیده و دست از تعاقب آنها نکشیدند، ولی سواران پارتی در مقابل پافشرده هنگامه جنگ سخت و عاقبت پاکروس کشته شد و جنگ خاتمه یافت سپاهیان پارتی بطرف پل قائقی فرات فرار کردند که از آنجا بگذرند ولی راه را بر آنها گرفتند و از این قشون فقط یکدسته جان در برد که از طرف شمال به کامازن^۲ گریخته بود.

۱-Publius Ventidius. ۲-Cammagene.

نتایج این جنگ بظاهر گمنام در درجه اول اهمیت بوده اند چه تا آنوقت پارتیها سرایلات آسیائی روم با آن دولت مهای جنگ بوده و چندین بار هم با آن نواحی هجوم برده و تاندازمای هم راتق و فاتق بوده اند اما بعد از این جنگ از حمله و هجوم دست کشیده از آن پس بحفظ مرزهای خود قناعت مینمودند، فقط ارمنستان که در منطقه نفوذ آنها واقع شده مستثنی بوده است.

مرگ پاکروس صدمه بسیار سختی به ارد و ارد آورد. این پادشاه پیر بعد از این دست از سلطنت کشیده و پسر بزرگش فرهاد چهارم را بجای خود بر تخت نشانید. سکه پادشاه نامبرده اول سکه ایست که دارای تاریخ است. او اول کاری که کرد این بود که برادرانش را بقتل رسانید. پدرش وقتی که این خبر را شنید او را سخت ملامت کرده در نتیجه ویرا نیز به فرزندانش ملحق ساخت، بدین طریق سلطنت با شکوه و طولانی این پادشاه که شهرت پارت را بجائی رسانید که شنیدن اسمش اهالی روم را بخوف و وحشت میانداخت با آخر رسید، این مرد شاید در عداد رجال بزرگ نبوده است و غلبه قاهرانه اش بر کراسوس مرهون کفایت و لیاقت سورنا سپهسالار پارت بود. معینا چون عظمت و قدرت کشور خود را بپایه ای رسانید که با روم هم دوش و در یک ردیف قرار گرفت سزاوار تعریف و تمجید است.

فرهاد چهارم پس از کشتن پدر و برادران خود شروع بسلطنتی مخوف و دهشتناک نموده و بسیاری از اعظم و رجال دربار از او رمیده و ترک وطن گفتند و بهر طرفی که میتوانستند فرار کردند، از جمله شخصی موسوم به مونه زس از سرکردگان نامی و معروف پاکروس بود. این شخص بنزد آنطونی رفته و او را آگاه کرد که برای حمله بیارت موقع مناسب است.

فرهاد از این قضیه مضطرب گشته مونه زس را استمالت نمود و بنزد خویش طلبید.

آنطونی نیز با و اجازه مراجعت داده ضمناً دستور داد که به **فرهاد** حالی کند که مقصود او از این جنگ استرداد بیرق‌هایی است که از قشون روم گرفته شده است و نیز رهائی اسرائی است که تا کنون زنده و باقی هستند، ولی او از این اظهار فقط می‌خواسته است که دربار پارت را اغفال کرده باشد چه آنطونی از فتوحاتی که بدست و **نتیدوس** شده بود حسد برده برای يك جنگی که شهرتش را فوق شهرت او قرار دهد انتظار وقت میکشید، بنابراین در خفیة مشغول تهیه گردید و بزودی موفق شده شاتزده یا هیجده فوج جنگ آزموده که عدۀ آنها به شصت هزار تن میرسید حاضر ساخت. بعلاوه ده هزار سوار گالی و ایبری و سی هزار سپاه ذخیره و رویهمرفته لشکری مهیب و جرار ترتیب داد. **ارتاوسدس** پادشاه ارمنستان نیز قراردادی در خفیة با او بست و بر طبق آن ملتزم گردید که شش هزار سوار و هفت هزار پیاده در میدان جنگ بکمک او حاضر سازد، با اینکه لازم بود که قبل از اینکه بیارت وقت بدهد که بتکمیل قوای حربی خود بپردازد بوی حمله ببرد بر اثر عشق و علاقه مفراط او به **کلهو پاتر** توانست میدان دزم را بر مجلس بزم ترجیح دهد. بالاخره وقت عزیزش را صرف صحبت او کرده و تا نیمۀ تابستان ۳۶ قبل از میلاد از جای خود حرکت ننمود. نتیجۀ این شد که وقتی که قشون خود که عدۀ آن بالغ بر یکصد هزار نفر بود خواست از فرات بگذرد قشون پارت سواحل فرات را چنان محکم نگاهداشته بود که برای **آنطونی** عبور از فرات ممکن نشد. لذا از سمت شمال بارمنستان رفته و در آنجا پذیرائی گرمی از او بعمل آمد. **ارتاوسدس** با و پیشنهاد کرد که چون عمده قشون پارت اینوقت در ساحل فرات جمع هستند بهتر این است که نقشۀ جنگ را تغییر داده از ارمنستان به ماد آذربایجان حمله برد و پراسپا^۱

۱ - (Praaspa) و این همان خرابه های موسوم به تخت سلیمان، میباشد که واقع در یکصد مای ارمیه است. **راولینسون** با شکیاف رفته میگوید که اکباتان قدیم در آن محل بنا شده بود (رجوع شود به فصل دهم کتاب حاضر) و نیز رجوع شود بکتاب «ایران گذشته و حال» تألیف **ویلیام جکسون** فصل ۱۱ و ستر **ابو** کتاب ۱۱ و فصل ۱۳ که در آنجا **ورا Vera** مصحف **بیر Bir** که بمعنای دژ آمد با پراسپا یکی شناخته شده است (مؤلف).

پایتخت آنجا را بتصرف درآورد، چه حکمران آنجا از متفقین پارت است و از اینجهت يك کار بزرگی از پیش برده خواهد شد. **انطونی** با این پیشنهاد موافقت نموده و چنین معلوم میشود که نمیدانست قشون پارت در آنجا حاضر خواهد بود. پس او قشون خود را دو قسمت نموده قسمتی که مشتمل بر بار و بنه و ماشین آلات محاصره بود بعقب گذاشت و خود با قسمت دیگر بتعجیل پیش رانده و بسوی پراسپا شتافت، مقصود او این بود که بی خبر بآن شهر حمله برده و آنرا بتصرف بیاورد، ولی وقتی که بآنجا رسید دید رسیدن بمقصودی که در نظر گرفته بود ناممکن و بالاخره احتیاج به ماشین آلات محاصره پیدا کرده مجبور شد که بانتظار رسیدن آنها بنشیند.

در این میانه پارتی ها همانطور که انتظار میرفت دنبال قشون **انطونی** را گرفته و چون بالای ناگهانی بر سر **استاتیانوس** که ستون دوم تحت حفاظت و فرمان او گذاشته شده و از عقب حامل آلات و ادوات محاصره بود ریخته و کاملاً فاتح درآمدند چه در همان وهله اول او را با هزار نفر رومی کشتند و تمام ماشین آلات و اسباب محاصره ای که با او بود همه را تصاحب نمودند. معلوم است این حادثه غیر مترقبه يك ضربت خیلی سختی بوده که بر **انطونی** وارد و باعث اندوه تمام رومیان گردید. ولی رستخیز وقتی شد که پادشاه ارمنستان متحد او هم خلاف عهد کرده با قشون خود از او جدا گردید و بدنبال کار خودش رفت. بالجمله تمام سعی و کوشش او در تسخیر آن دژ مستحکم طبیعی بهدر رفت. خوار بار رو به کمی گذاشت. قشون پارت بعاتد مألوف خود بجنگ و گریز پرداخت. چندانکه **انطونی** تلاش کرده که با دشمن در میدان جنگ روبرو شود ممکن نشد. موسم پاییز هم در رسید و روزانه موقع خطرناکتر میشد. پس برای این که حیثیت و آبروی خود را بظاهر حفظ کرده باشد به پارتیها پیغام داد که اگر بیرقهای را که از **کراسوس** گرفته اند مسترد دارند و اسرای رومی را رها کنند محاصره را ترک خواهد گفت. در جواب این اظهار غیر از سخریه و استهزا چیزی نشنید. بالاخره مصمم گشت که کوچ کرده مراجعت نماید، این مراجعت از دوراه ممکن بود صورت گیرد، یکی از این دو راه راهی که طرف مشرق دریاچه رضائیه بوده است که آب آن قابل

آشامیدن نیست ولی اراضی اطراف آن جلگه و هموار است؛ دیگر راهی است که از سمت مشرق ازمیان کوهستان میگذرد. چون **آنطونی** شنید که قشون پارت راه جلگه را گرفته است از روی مصلحت راه کوهستانی که از حوالی تبریز عبور میکند انتخاب نمود. تا دو روز بدون اینکه با هیچگونه مقاومتی برخورد کند حرکت نمود ولی روز سیم دسته‌ای از سپاهیان پارت نمودار شده اطراف این قشون فراری را گرفتند؛ رومیان در شکست **کار سوس** بتجربه فهمیده بودند که چاره تا کتیک یا تداییر حربی سواران پارت که میزنند و میگریزند فقط و فقط بکار انداختن دسته فلاخن اندازان است که گلوله سربی را بطرف آنها پرتاب کنند. این بود که دست باین کار زدند و بعد حملات سواران گول هم بموقع توی کار آمده بالاخره دفع شر دشمن را از آنها نمود. ولی صبح روز بعد بار دیگر بسرقت آنها آمده و آنچه توانستند کردند. خلاصه تا نوزده روز متوالی رومیان مورد تهدید حملات فلاکت بار پارتی‌ها بوده و هر روز جمعی از قشون روم تلف میشد؛ بعلاوه تنگی خواربار و نبودن آب و شدت سرما هم بر فلاکت و مصیبت آنها افزوده و بهلاکت و تباهی آنها کمک میکرد.

در يك جنگی که در حوالی تبریز واقع شد هشت هزار از قشون روم مقتول و مجروح شدند و عاقبت بحال فلاکت و درماندگی به رود ارس رسیده پس از عبور از آن از صدمات فشون پارت خلاصی یافتند زیرا که فرهاد پدش از این ایشان را دنبال نکرد و بهمین قدر اکتفا نمود که آنها را از قلمرو خود خارج ساخت، ولی مصیبت قشون روم هنوز با آخر نرسیده بود چه قبل از آنکه بمقر زمستانی خود برسند هشت هزار نفر دیگر در این میانه رهسپار دیار عدم گردیدند.

باید دانست که **آنطونی** در این عقب نشینی در جریان احوال از بروز همدردی و مردانگی و سایر صفات محموده روحیه قشون را بطرف خود جلب نموده، درحس اطاعت و فرمانبرداری آنها نمیگذاشت اندک خللی وارد آید. **پلو تارک** مینویسد که اودر جریان این احوال عقب نشینی ده هزار تن ورد زبان او بوده، متصل میگفت «آه! عقب نشینی ده هزار نفر» آری اوحیات دایران یونانی را یاد مینمود که با وجود مشکلات

و سختی هائی که در این قسمت از آسیا داشته و بمخاطراتی که بیش از مخاطرات او گرفتار بوده‌اند معه‌ذا خودشان را به مأمن نجات رسانیده بودند.

محتمل است **آنطونی** بخیال ادامه جنگ بوده‌است. ولی برگشت

جنگ او در
ارمنستان ۳۳-۳۴

بنزد **کلئوپاتر** و ملاقات آن دلبر رعنا دیگر مجالی باو نداد

که به اجرای این منظور بپردازد. در موسم زمستان پادشاه ماد

که در تقسیم غنائم رومی سهمی بطور دلخواه نبرده بود جرئت کرده زبان بشکایت و ملامت کردن و ایراد گشود. چون از خشونت مزاج و سببیت طبع **فرهاد** آگاه بود خود را مورد تهدید دیده ناچار بنای طغیان را گذاشت، اورسولی به اسکندریه نزد **آنطونی** فرستاد و باو وعده همه نوع همراهی داد. سردار روم که خیلی مایل بکشیدن انتقام از پادشاه ارمنستان بود این اظهار موافقت را غنیمت دانسته و پیشنهادی که کرده بود با کمال میل پذیرفت. بالاخره در سال ۳۴ قبل از میلاد بغتة به ارمنستان تاخته و با حیل‌های جنگی **ارتاواکس** را گرفتار کرد. پس از آن به نهب و غارت پرداخته و در هر جا قشونی پادگان گذاشته بمصر معاودت نمود. او در سال ۲۳ قبل از میلاد بار دیگر بدین حدود خود را ظاهر ساخته و به رود ارس رسید، او قراردادی با پادشاه ماد بسته و بر طبق آن قسمتی از ارمنستان را بر قلمرو وی افزود، دسته‌ای از پیاده نظام روم را هم تحت اختیار او گذاشت. اما برای اینکه مقام خود را در مقابل **اکتائویوس** محفوظ دارد ناچار موضوع پارت و پارتیها را از نظر انداخته تمام قوای خود را متوجه روم ساخت. ظن قوی آن است که **فرهاد** در این موقع که بحال خود گذاشته شده بود برای انتقام از پادشاه ماد فرصتی بدست آورده آن دست نشاندۀ عاصی را مقهور نموده و محبوس ساخته است، سپس به اتفاق **ارتاگزیاس** پسر **ارتاواکس** به ارمنستان تاخته و بلادی را که در تحت محافظت قشون روم بود ولی از جایی بدانها کمک نمی‌رسید از تصرف آنان خارج ساخت، لشکریانی را که پادگان آن نواحی بودند همه را اسیر نمود. در اندک زمانی ارمنستان بحال سابق خود برگشته و از تبعیت روم خارج گردید، معلوم است که بواسطه این جنگها و پیشرفت‌ها اعتبار دولت پارت بیش از پیش رو بفزونی نهاد، زیرا

قشون استاتیانوس را مقهور و نابود نمود و **مارك آنطونی** را با تلفات بسیار سنگین از قلمرو خود خارج کرده بطوریکه او دیگر جرئت نکرد که از سرحد پارت قدمی جلوتر بگذارد و نیز ارمنستان را جزء منطقه نفوذ خود قرار داد.

پس از این فتوحات، سبیت طبع و شقاوت **فرهاد** روبه فزونی نهاد و بحدی او را خطرناک جلوه داد که در سال ۳۳ قبل از میلاد اهالی پارت تحت قیادت یکی از نجبای کشور موسوم به **تیرداد** شورش کردند. **فرهاد** ناچار بنزد طوائف آسیای وسطی رفته و تیرداد بجای او بر تخت نشست ولی پس از سه سال **فرهاد** با سپاهی که از آن طوائف تدارک کرده بود مراجعت کرد، تیرداد در مقابل او تاب مقاومت نیاورده بالاخره مغلوب شده پسر کوچکتر **فرهاد** را با خود برداشته به او **کناوین** که آنوقت در سوریه بود ملتجی گردید. پسر **فرهاد** بطور گروگان پذیرفته شد. تیرداد هم تحت حمایت قرار گرفت لیکن سیاست محافظت کارانه آنوقت روم اقتضا نکرد که از فرات تجاوز نموده به حدود پارت قدم بگذارد. مدت هفت سال که از این تاریخ گذشت یعنی در سال ۲۳ قبل از میلاد **فرهاد** باب روابط و مناسبات بادولت روم را مفتوح ساخته تسلیم تیرداد مدعی خود و رهائی پسرش را خواستار گردید. او **کناوین** که آنوقت امپراطور **آگوستس** خوانده میشد از تسلیم تیرداد ابا نمود ولی مراجعت پسرش را بدون اینکه فدیهای بخواهد پذیرفت، لیکن در عوض بیرقهای روم را تقاضا نمود. **فرهاد** با مسرت تمام به پسرش رسید، ولی در پس دادن بیرقهای روم موافقتی نشان نداد. پس از سه سال که از این قضیه گذشت و امپراطور بار دیگر بطرف کشور های شرقی خود سفر نمود **فرهاد** از عاقبت این استنکاف خود در پس دادن بیرقهای **مناک** شده و بالاخره تمام آنها را بنزد امپراطور فرستاد. این قضیه اثر حیرت انگیزی در روم بخشید. چنانکه در تمام روم شادیهها کردند و جشنها گرفتند. قیصر ابهت و جلالتش در سرتاسر مملکت بالا گرفت نویسندگان آنروز این واقعه را با آب و تاب یادداشتند، تعریف ها از او کردند و مدح و ثنا گفتند. از جمله **هوراس** شاعر معروف رومی در

فرهاد چهارم و تیرداد
۴۰-۴۳ ق. م

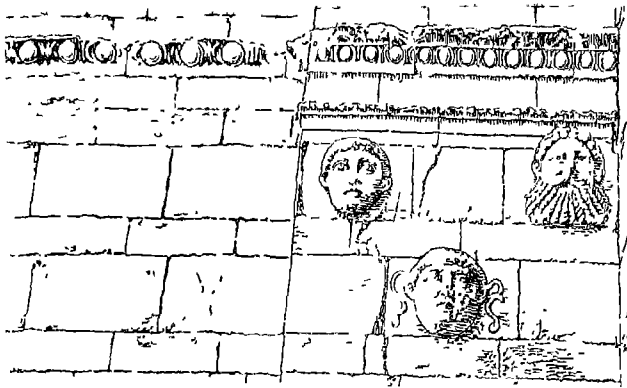
پس دادن بیرقهای روم
۲۰ قبل از میلاد

ضمن شاهکارهایی که از خود باقی گذاشته لیاقت قیصر را در این مورد سروده است.^۱

جنگهای هارک آنتونی بمنازعات و محاربات مابین دولت
پارت و روم، بازیکر عمده شرق و غرب، صورت دیگری داد بواسطه
پایان دومین آزمایش قدرت

اینکه فرهاد بیرقهای روم را پس داد یکی از دواعی عمده حملات خصمانه روم بر علیه
همسایه قوی و زبردست خود مرتفع گردید. آگوستس که از روی عقل از جنگهای
خارجی اجتناب داشت سیاست دولت را بر این قرارداد که قلمروش را زیاده بر آنچه
دارد نباید وسعت بدهد. از اینطرف فرهاد هم متوجه باین نکته شد که دوستی با روم برای
او بغایت مفید و سودمند است، لذا فرزندان را وقتیکه بزرگ شدند بدر بار آگوستس
فرستاد. هر چند علت عمده اینکار در باطن این بود که از شر رقابت آنها خود را محفوظ
دارد، ولی بظاهر چنین وانمود کرد که آنها را بطور گروگان بدربار روم میفرستد.
بالجمله يك روح آرام مسرت بخشی آن زمان در مناسبات این دو دولت حکم فرما بود.
است، نظیر همان روحی که پیش از جنگ در امپراطوری بریتانیای کبیر وجود داشت
و تاخت و تازها و تجاوزات خصمانه ای که بخاک یکدیگر میکردند تا مدت یکصد سال
بین دو دولت همسایه موقوف شد.

۱— Tua, Caesar, aetas
fruges et agris rettulit uberes,
et signa nostro restituit lovi
derepta Parthorum superbis
postibus, et vacuum duellis
lanum Quirini clausit et ordinem
rectum evaganti frena licentiae
iniecit enovitque culpas
et veteres revocavit artes.



حجاریهای پارسی در کاخ عمده الحضره

فصل ششمی و دوم

تشکیلات دولت پارت و مذهب و معماری آن

یك مردمان نا (يك اداره) يك اردو گاهی بدون سابقه و لاحقہ ، بدون مذهب ،
 بدون سیاست و طرز اداره خاص بحود مدت پانصد سال قیومت شرق را بدهده
 داشته و آسیار از قشون روم حفظ نمودند «مارد نر» در خصوص پارتیها»

تاریخ پارت از نظر وسع تری همان تاریخ ابران و آسیای وسطی
 است که در تحت سلطه و نفوق ارسا سپان (اشکانیان) بوده ،
 این طائفه صحرا نورد طوائف و اقوام مختلفه ای را که زیر
 فرمان خود در آوردند نه در عمران و آبادی قدیمی برداشتند و نه در بهم پیوستن
 آن طوائف و اقوام مغلوبه در يك ملت بذل مساعی نمودند . کلبه قلمرو آنها از شهر
 صد دروازه دو قسمت شده ، قسمت علیا مشتمل بر بازده استان و بخش سفلی دارای هفت
 اسنان بوده است . بطور کلی میتوان گفت که پارتی ها هر ایالت و پادشاهی را که مگر فند
 مادامیکه میدیدند که احکامشان نافذ و مجری و خراج برداخته میشود بهمین اکفا
 کرده در امور داخلی آن ایالت مداخله نمیکردند و سکنه را در هر رشته ای که بودند

تشکیلات دولت پارت
 (اشکانی)

بحال خودشان و امیگذاشتند آنها و قتیکه يك کشور را فتح میگردیدند یادواره آنرا بسلطان آنجا و امیگذاشتند که مانند يك پادشاه دست نشانده حکومت مینمود و یا یکنفر والی از طرف خود موسوم به (ویتا کسا) برای اداره آن میگماشتند. مثلاً ماد آذربایجان، خوزستان، فارس، آدیابن هر کدام سلطانی از خود داشتند، برعکس کشور بابل که یکنفر ساتراپ در آنجا حکومت مینموده است. بقول جی بن^۱ وضع حکومت پارت خیلی شبیه به وضع حکومت اروپا در قرون وسطی بود، اما شهرهای یونانی نشین و آنها بطوریکه سابقاً ذکر شده است زیاد و در سرتاسر مملکت پراکنده بودند و غالباً آباد هم بوده اند با آنها بطریق غیر معمول رفتار میشده است. این شهرها دارای حکومت بلدی بوده و از روی حقوق و امتیازاتی که از قدیم دارا بودند عملاً خود مختاری داشتند (یعنی هر کدام جمعیتی بودند مستقل و دولت پارت نظارتی بر آنها نداشت)، مثلاً شهر سلوکیه که طرفدار خانواده سلوکوس و دارای يك کروور نفوس و بلوک آباد و حاصلخیز از هر طرف ویرا احاطه کرده بود مقام شهر آزاد را دارا بوده است. فقط خراجی معین بخزانة پارت میپرداخت، جماعات یهود هم استقلال داخلی داشتند، هر چند که آن بیای استقلال یونانیان نمیرسیده است. حتی بعضی شهرهاشان نظیر مال یونانیان مقام شهر آزاد را دارا بوده است، هر وقت جنگی با دولت غربی پیش میآمد این دولت های نیمه مستقل شهرهای یونانی چنانکه از پیش هم اشاره شده است باعث ضعف دولت پارت بلکه وجودشان خالی از خطر نبود، اما از طرف دیگر احتمال میرود که همان نفوذ یونانیت باعث بقای این سلطنت گردید. چنانکه از عنوان «فیل هلن» یعنی محب یونان که در سکه های بسیاری از شاهان پارت استعمال میشده است میشود پی برد که این اتصال و پیوستگی تا چه اندازه سودمند بوده است.

اعضاء خانواده و منسوبین سلطنت رتبه و مقام خود را بقدری

وضع شاه

بالا برده بودند که بقول آمیانوس مارسیلیانوس «آزردن نژاد

ارساس را هر کسی گناه کبیره شمرده و از آن اجتناب مینمود» نظر بهمین تعظیم و

۱- (Gibbon) رجوع شود بکتاب «انحطاط و سقوط» جلد اول صفحه ۳۲۹ چاپ اسمیت (ژلف).

احترامی که از خاندان اوساس بعمل میآمد هیچوقت مدعی که خون آن نژاد در عروقت نبود برای تخت و تاج پیدا نمی شد. در عین حال دومجلس شوری برای جلوگیری از عملیات (خود سرانه) پادشاه بزرگ بطور توارث وجود داشت. یکی از آنها شورای خانوادگی که مرکب بود از اعضاء ذکور خاندان سلطنتی که بعد بلوغ و رشد رسیده بودند. دیگر مجلس سنا که از نجبای سالخورده و کار آزموده و نیر مشایخ و بزرگان روحانی تشکیل می یافت؛ نظیر مجلس اعیان امروز انگلیس، به انضمام خانواده سلطنت هفت خانواده دیگر برسم دوره هخامنشیان در کشور وجود داشتند. پادشاه باید از خاندان اشکانی انتخاب شده و این انتخاب را هم دومجلس نامبرده که مجلس مغستان یا مهستان از آن تشکیل می یافت باید تصدیق نماید (توضیح اینکه هر دو مجلس وقتیکه با هم منعقد میگردید آنرا مغستان مینامیدند) حق گذاشتن تاج بر سر سلطان پس از انتخاب تعلق به سورا داشت که منصب سپهسالاری به توارث با او بود، از اینجا میتوان دانست که اداره آرتش دولت اشکانی نهایت ابهت و اهمیت را دارا بوده است. اکابر و بزرگان روحانی معروف به «ماجی»^۱ یا «صوفی» بودند. این جماعت چون نماینده مذهب رسمی کشور و دارای تعلیمات عالی بودند مانند کشیشات قرون وسطی در اروپا و علمای حالیه ایران مرغوب ترین املاک و اراضی را مالک بوده و علاوه بر حقوق و امتیازات مخصوصی که داشتند تشکیل حکومت مقتدره رؤسای روحانی هم به دست آنها بوده است. در اینجا ما این را ناچاریم اضافه کنیم که نزدیکی پیادشاه برای همه کس میسر نمیشد و لذا اشخاص دور و بیگانه ناگزیر بودند تمثال پادشاه را که از زر ساخته شده و در شهرهای عمده گذاشته بودند تعظیم کنند. برای سلطان تاجی از جواهر و تختی از طلا بود که از پادشاهان هخامنشی باقیمانده بود.

بظاهر چنین معلوم میشود که در دولت پارت غیر از گارد سلطنتی آرتش سپاه دائمی وجود نداشت، مانند دوره هخامنشی هر وقت جنگی روی میداد به سلاطین دست نشاند و استانداران امریه ای صادر میشد که هر کدام

۱ - Magi.

لشکری از حوزه حکمزانی خود فراهم نموده در يك روز مخصوص در محل معینی حاضر شوند. هزینه این لشکر کشتی تماماً بعهده خود آنها بوده است.

قشون پیاده، مثل ایران امروز چندان محل اعتنا نبوده است، بر طبق آنچه در قضیه کراسوس مذکور داشتیم قشون کار آمد و جنگی پارتیها همان سواران سبك اسلحه و سنگین اسلحه بوده و ما بهترین تاکتیک سپاهیان پارت و نیز ضعف آنها را در موفق نشدن بتعاقب رومیان در شب در آنجا یعنی در جنگ با کراسوس نشان دادیم.

در جنگ با آنطونی معلوم است که فرهاد پادشاه پارت کوشش داشت که لشکر دشمن را قبل از رسیدن زمستان از خاک خود خارج کند، چه میدانست که نمیتواند قشونش را تا آنوقت یعنی تا یکمدت طولانی تحت اسلحه نگاه دارد و این نیز يك ضعف دیگر آنها را که ضعف شدیدی است ظاهر میدارد. پارتیها از فنون حربی که از مدتی قبل از اسکندر کمبیر در یونان معمول بود بکلی محروم و بی بهره بوده اند. ماشین آلات و ادوات محاصره و قلعه گیری هم نداشتند با اینکه بسهولت میتوانستند بوسیله رعایای یونانی خود این آلات و ادوات را تهیه نمایند. حتی و قتیکه ماشین آلات محاصره رومیان را که خیلی عالی هم بوده از آنطونی گرفتند قدر آنها را ندانسته و همه را خراب کردند. هرگونه عملیاتی را جمع به کشتی رانی در نزد این قوم یعنی پارتیها که فقط به سواری و اسب دوانی علاقه مخصوصی داشتند مجهول بود با اینکه هیرکانی ناحیه ای است که در سواحل دریای خزر واقع است. مادر سابق دريك مورد نسبت به پارسیها هم همین نظریه را اظهار داشته ایم.

مطابق رسوم پادشاهان هخامنشی که در اختلاف فصول از شوش

در بار

به پرسپلیس و از آنجا به اکباتان حرکت مینمودند در بار پارت نیز

زمستان را در بین النهرین و تابستان را در ماد و پارت بسر میبرد. پایتخت زمستانی شهر تیسفون بود که در ساحل یسار دجله مقابل سلوکیه و چندین میل پائین بغداد بنا شده بود. اکباتان پایتخت وسطی و هکاتم پیلس هم مرز هیرکانیا (شاید سترابو اشتباهاً

انرا با هیرکانیا یکی دانسته است) پایتخت سوم آنها شمرده میشد. ری نیز که سر راه ماد علیا و پارت با هیرکانیا واقع میباشد غالباً اقامتگاه آنها و شاید دارای کاخهای شاهی نیز بوده است. از جمله کاخی هم در بابل داشته اند که از آن فقط از نوشتجات فیلس ترا توس شرحی بمانده است. نامبرده چنین میگوید: «سقف کاخ از الواح مفرغ زینت یافته که بغایت شفاف و درخشان بودند. در این ساختمان اتاقهایی مخصوص زنان و اتاقهایی مخصوص مردان و سالونها و ایوانهایی وجود داشت که تمام دیوارهای آن یا باخشت های جواهر نشان زروسیم اندود و یا تصاویر و نقوش ساخته شده از زر ناب مزین بوده است. موضوعات تصاویر و نقوش نامبرده را از افسانه های یونان منجمله اندرومیده^۱ و ارفیوس^۲ که مکرر بمعرض نمایش گذاشته شده بود گرفته بودند...» تسخیر شهر آتنه و جنگ ترموپیل و کانالی را که در کوه اتس^۳ حفر شده بود در اینجا شما مشاهده می نمودید... یکی از اتاقهای مخصوص مردان سقفی داشت گنبدی مانند آسمان که تمامی آن از یاقوت های نیلی ترکیب یافته بود که از همه احجار کریمه نیلی تر میباشد و آن در رنگ شباهت تام و تمامی با آسمان داشته است.

بر خلاف انتظار از شرح زندگانی روزانه شاه اطلاعاتی در دست نداریم، هوس رانی و خوشگذرانی سورا را که بر کراسوس غلبه یافت مادر نوشتجات پلوتارک^۴ در بالا ملاحظه نمودیم. پادشاه مجلس بلباس اهالی ماد بود، موی سر را از وسط دوشقه میساخته و چهره را با آب و رنگ زینت میداده است، ده هزار سوار خاصه بانضمام امر او افسران و خواص سلطنت در سفرها با پادشاه حرکت میکردند. باروبنه و لوازم مسافرت مفصل و با عظمت بود. از این قرائن و امارات استنباط میشود که وضع زندگانی بانجمل و جلالی بیش از آنچه ذکر شد میگذشت.

وضع زنان موافق آئین تعدد زوجات که در مشرق زمین مرسوم است زنان در تحت تحکیم و زبردستی بوده اند. مانند پادشاهان هخامنشی سلطان یک زن عمده که ملکه شناخته میشود و عده کثیری هم متعه یا مترس و کنیزان که اغلب آنها یونانی بودند داشته است. جدائی زنان از مردان یعنی حرم سرا و رسم حرم که در

۱ Andromeda. ۲ Orpheus. ۳ Athos.

مشرق رواج داشته در میان آنها نیز بوده است. اما خواجہ سرایان برعکس ایام هخامنشی دارای نفوذ و قدرتی نبوده اند. بغیر از موزاکنیز ایتالیائی هیچیک از ملکه های پارت مانند ملکه های سلاطین هخامنشی اقتدار و استیلانداشتند. حقیقت این است که پارتیها مردی خودشان را بدرجۀ معتناهی محفوظ داشتند و آہم غالباً برای این بوده است کہ آنها هیچوقت رسوم و عادات صحرانشینی خود را از دست ندادند.

از زندگانی پارتیها اطلاعی کہ داریم نسبتاً خیلی کم و مختصر است، ولی از همین مختصر ہم میشود تصویر آنرا بخاطر آورد. در این شکی نیست کہ کار عمدہ و باشرف نزد آنها اول از همه اشتغال بجنگ و جدال و پس از آن اشتغال بصید و شکار بوده است. ما در سابق شرحی راجع بشکار کہ اقسام آن در آن زمان زیاد بوده است مذکور داشتیم و ہر چند بیان مزبور راجع بہ قرق گاہہا بوده است ولی از آن میتوانیم یقین حاصل کنیم کہ پارتیها مانند پارسیہا و مقدونیہا شغل شکار را ہمیشہ در مد نظر داشتہ و علاقہ خاصی بآن داشتند. این گفتہ ژوسٹین را خوب میتوان فهمید کہ میگوید قسمت عمدہ مواد اغذیہ آنها از گوشت شکار بوده است، بہ شرب شراب نیز معتاد بودند کہ از خرما ساختہ میشد و آنرا همچنانکہ در ہمہ جا معمول است در مجالس و جشن و سرور علناً مینوشیدند، آلات موسیقی آنها عبارت بود از فلوت یا نی لبک و نیز طبل یا دہل. در ضیافتها و اعیاد اغلب مجالسشان برقص خاتمہ پیدا مینمود مانند سایر اقوام صحرانشین در ایام بدویت خورا کشان سادہ و محدود بودہ است، ولی پس از رسیدن بدولت و نعمت معلوم است تغییر عادت دادہ ہمہ نوع گوشتی حتی گوشت خوک و اقسام بقولات و سبزی آلات میخوردند. نان آنها از خمیر و رآمدہ و بسیار سبک و متخلخل بودہ بطوریکہ خوبی آن در روم ہم شہرت داشتہ است.

لباس پارتیها مانند پارسیہا قبائی بود بلند و گشاد کہ در آن زمان معمول مردمان ماد بودہ و شلواری فراخ کہ میان جماعت پتان الان ہم مرسوم است. بجای کلاہ چیزی بشکل نوار برگرد سر می بستند کہ از دوطرف منتهی بدور شدہ دراز میشد و یا «تیار» تاجی مخصوص پادشاہان هخامنشی بر سر می گذاشتند.

لباس

موهای ریش و سر را پیچانده مجعد می نمودند؛ ولی این رسم باختلاف اوقات تغییر میکرد. هنگام جنگ سلاح آنها کلاهخودی بود از فولاد صیقلی شده، یراق اسبها بسیار با ثروت و قیمتی و دهنه و گل میخهای زرین معمول بوده است. اسلحه عمده ملی کمانی بود پر قوت و شمشیری هم حمایل میکردند؛ بستن قمه در میان تمام طبقات بدون تخلف معمول بود. حربه عمده سواران سنگین اسلحه نیزه بوده است.

لباس اشك اول بطوریکه در مسکوکات دیده شده و **سارد** در آنرا ذکر مینماید بدین قرار بود: «خودی مخروطی شکل شبیه بخودهای آشوریهها بر سر داشته که دنباله یا آونزه زره از اطراف آن برای حفظ گوش و گردن آویخته بوده است و نیمتاجی یونانی بر آن بسته گوشواره ها بگوش آویخته و گردن بندی ساده در گردن داشت، زرهی در بر مشتمل بر پولک ها و با حلقه ها که بازوها را تابند دست و پاها را تا قوزك می پوشانیده است و روی آن عبا یا جبه نظامی پوشیده کفشها را بایند بساق یا میبست» اما پادشاهان بعد از اشك این لباس را متروك و فقط بجامه نرم و عبائی بر روی آن اکتفا میکردند.

از قوانین پارتیه چندان اطلاعی در دست نیست و معذلك میتوانیم
 قوانین و رسوم
 تصویری از آن بخاطر بیاوریم. بنای قوانین آنها بر خشونت و سختی و شدت بوده و در مجازات و تنبیه رعایت تعادل و تناسب با گناه را نمی نمودند ولی آنها در این مسئله منفرد نبودند، رسوم اصلی آنها همان رسوم بدویت و صحرائنشینی و تانندازه ای هم پابند عادات و رسوم پارسیان بودند و غالباً تمدن یونانی در آنها رسوخ داشته است. استعمال تاج یونانی و نیز القاب یونانی که معمول آن عصر بوده نفوذ یونانیت را در آنها نشان میدهد؛ تقویم آنها اگرچه از روی تاریخ **ارساس** (اشك) بوده ولی تاریخ سلوکی هم در میان آنها معمول و شایع بوده است^۱ صفات شخصی آنها عالی، با اسرا مهربان، در اقوال خود ثابت و در رعایت عهد و ساعی بوده اند و آنچه در نوشتجات **هوراس** برخلاف

۱ - يك لوحه بابلی در موزه بریطانی (شماره ۳۳۰۰۹، اطاق متعلقه بیابل، قفسه ج، شماره ۴۴۳) موجود میباشد که رسید و جوه متفرقه ای از نقره در آن ثبت شده است. تاریخی که در اینجا ذکر شده عبارتست از: ۱۵۴ اشکانی مطابق با ۲۱۸ سلوکی و ۴۹ قبل از میلاد (مؤلف).

نحاسن آنها نوشته شده بی اصل و گویا منشأ آنها غالباً از روی افسانه هاست^۱

مذهب پارتیها مانند رسویشان ترکیبی بوده و آن از سه منبع مختلف گرفته شده ظاهراً در اوایل امر که بدولت و اقبال رسیدند معتقد

مذهب

بمذهبی نبودند مگر پرستش **اشاک** که او را بانی و مؤسس سلطنت خود میدانستند ولی باین پرستش اجدادی تنها اکتفا نکرده بعضی از عقاید و اصول زردشتی دوره هخامنشی را نیز مانند مبارزه دائمی بین **اورمزد** خالق خیر و دروغ و شر قبول نمودند^۲، با قناب هنگام طلوع نماز کرده و آنرا بنام قدیم **میترا** پرستش مینمودند و همینطور ماه را نیز میپرستیدند^۳، به بعضی خدایان دیگر نیز که گویا آنها را عوامل و کارکنان **اورمزد** تصور کرده و محافظت پادشاهان و خانواده های آنان را مربوط بآنها میدانستند^۴، درست مانند وجود های مجرد دوره هخامنشی معتقد بودند . سواد مردم پارت زیادتر همان هیاکل اجدادشان را که گرانها ترین اندوخته هر خانواده اعم از عالی و دانی بوده است میپرستیدند^۵، به **سحر** و افسون که از خصائص مذهب بابلیان بود اعتقاد کامل داشتند .

منها در اول بغایت محترم شمرده میشدند^۶، پاکی و قدوسیت آتش و نیز عدم تدفین اموات را تعلیم میدادند^۷، در مجلس اعیان پارتی یا مهستان عضویت داشتند ولی بعد این اهمیت و احترام از آنها کاسته و در آخر نفوذشان قریب به صفر گردید و آن تا يك اندازه از اینجا ناشی شد که پارتیها نسبت بمذاهب یونان و یهود تساهل و تسامح روا داشته مخالفتی در ترویج آنها نمیکردند و اخیراً مسیحیت^۸ هم در آن کشور راه یافته و بنای انتشار را گذاشت و چنین معلوم میشود که سلاطین اسرهون^۹ از همان اوایل مسیحیت بآن مذهب گرویده اند و این مخصوصاً بثبوت رسیده است که در سال ۱۹۸ میلادی در ادیسا پایتخت اسرهون که در آنوقت مرکز کلیسای شرقی بود شورائی برای تعیین تاریخ عید قیامت مسیح منعقد بود^{۱۰}، برخلاف آنچه از ضعف و انحطاط مذهب ملی در آن عصر نوشته شده است ما میدانیم که **و نئامش**^{۱۱} اول یکی از پادشاهان پارت آنچه از

۱ - مذکور در کتاب و کلیسای آشوری، تألیف دکتر و. آ. و **گورام** (مؤلف).

۲ - Osrhone. ۳ - Volgases.

کتاب اوستا باقیمانده بود جمع آوری نموده‌وی وجانشینانش عشق و علاقه خاصی بمذهب زردشت نشان میدادند.

در نوشتجات فیلوستر^۱ آئوس^۱ که از سال ۱۷۲ تا ۲۴۴ میلادی میزیست در وصف بابل که قسمتی از آن نقل شده است ما میخوانیم که هیاکل زرین خدایانی را که میپرستیدند اطراف گنبد نصب مینمودند و مانند ستارگان آسمان میدرخشیدند و این در همان اطاقی بود که شاه برای دآوری و حکمرانی می نشست و نیز چهارچرخ افسونی زرین بود که از سقف آویخته و با صورت نمسیس^۲ رب النوع پادشاه را تحذیر مینمودند که خود را از سایر مخلوق برتر نشمارد، این چرخها زبان خدایان خوانده میشده و بدست مفعائی نصب میشدند که در کاخ شاهی رفت و آمد و یا قربشان پادشاه زیاد بوده است.^۳

بالاخره از این مسئله که در سکه‌های از منته‌الآخره صورت پلاس^۴، ارتمیس^۵، زئوس^۶ و شاید هم اپالو دیده میشود منقوش است ثابت میگردد که زمانی هم برپاریتها گذشته است که به بعض از ارباب انواع یونانیهارسماً معترف و معتقد بوده‌اند.

پارتیها ادبیاتی از خود دارا نبودند و همین مبرهن میدارد که ادبیات آنها تا چه اندازه از صنایع و فنون زمان صالح دور بوده‌اند. ممکن است بعد از تصرف شهرهای یونانی نشین ادبیات یونانی را فرا گرفته باشند و البته اینمعنی در مظاهر و مناظر آنها اثری بخشیده همانطور به میلیونها سکنه اروپای فعلی تأثیر نموده است، این قول پلوتارک^۷ که در پارت انواع بازیهای یونان رواج داشت قابل بسی توجه است و اینمطلب محقق است که تعلیم زبان یونان در پارت وسعتی بسزاداشته

۱- Philostratus. ۲- Nemses

۳- Philostratus, vit. Apoll. Tyan. 1. 25 (quoted from the Sixth Oriental Monarchy, P. 417).

۴- Pallas. ۵- Artemis. ۶- Zeus.

و کلیه تحریرات و مکاتباتشان درین زبان بود^۱.

فرگوسن^۲ در کتاب معروف خود راجع به «تاریخ معماری» معماری و پیشه و هنر مینویسد که معماری شرقی از فتوحات اسکندر کبیر تا زمان طلوع ساسانیان ساده و خالی از هر گونه ترکیب بوده است؛ این نظریه بطور کلی درست و متین است؛ لیکن در هاترا (الحضره) واقع مابین دجله و فرات فاصله چند میل در مغرب بلاد آشور خرابه هائی هنوز موجود است که آنها را منسوب به پارتنی خالص میدانند. برای اینکه شهر مزبور تا اوائل قرن دوم بعد از میلاد موقع مهمی را دارا نبوده و آمیانوس^۳ هارسلینوس^۴ در سال ۳۶۳ میلادی مینویسد «هاترا از مدت متبادی است که ویران و متروک مانده است».

شهر نامبرده محاط به دیواری مدور و ضخیم بوده و بواسطه برج و باروئی که در فواصل معینی بنا شده بودند استحکام یافته و با خندق عمیق و پهن که شهر را در احاطه داشت حفظ و حراست میشده است. محیط شهر متجاوز از سه میل بود. در وسط آن آثار کاخ سلطنتی موجود میباشد. ساختمان عمده آن عبارتست از هفت طالار که باندازه های مختلف از نود پا در چهل واز سی یا در بیست متوازی یکدیگر قرار گرفته اند؛ طالارهای نامبرده تماماً مسقف ضربی میباشد. ارتفاع آنها مختلف و نیز روشنائی آنها از دهنه و هلال هائی بوده است که بسمت مشرق باز میشده است. همیس^۵ گر ترو د بل^۶ مینویسد «طالار بزرگ که آن در قسمت داخل، کار باین نداریم که اندازه اش چیست؛ بواسطه ستون یا پایه تکه و پاره نشده (یعنی در وسط آن ستون و پایه ای نیست) یکی از بناهای شاهانه و مجلل و عالی بشمار آمده تا اینکه که هیچ نقشه و طرح مربوطه به معماری را نمیشود بر آن برتری داد. این طاق بزرگ مجلل توجه معماران ساسانی و

۱ - دوسند بزبان یونان باستان مورخه سال ۲۲۵ سلوکی (۸۸ قبل از میلاد) و ۲۹۵ (۲۲-۲۱ قبل از میلاد) ترتیب و مربوط به نقل و انتقال يك تا كستان که جدیداً در ماد غربی کشف شده است برای این موضوع نهایت درجه مهم و قابل توجه میباشد. رجوع شود بمقاله (Ellis H. Munns) در جریده «مطالعات زبان یونان، شماره ۳۴، صفحه ۶۹، ۱۹۱۴، بخش دوم (مؤلف).

۲ - Fergusson. ۳ - Ammianus Marcellinus. ۴ - Miss Gertrude Bell.

نیز معماران اولیهٔ اسلام را جلب نموده و یقیناً در دماغ آنها نفوذ داشته است. حقیقت آن است که مزایا و طرز و شیوهٔ آن معماری ها هنوز هم حکمفرما میباشد؛ سر در



۴۰ - کاخ سلطنتی در الحضره، قسمت جلو ایوان شمالی یا تالار برقص
اقتباس از کتاب، الحضره، تألیف آندره دانشمند آلمانی
در نشریات علمی انجمن شرقی آلمان، شماره ۹ سال ۱۹۰۸

مشرقی با یک رشته نیم ستون های چسبیده به دیوار زینت یافته و حجاری هایی روی طاقهای مدخل ایوان ها بعمل آمده که عبارت از کله های آدمی یا تصاویر و اشکال نسوان بوده است.

عقب این ایوان ها ساختمانی بود مربعی که از یکی از ایوان های بزرگ بدانجا داخل میشدند و آن محاط بیک دالان دارای سقف ضربی بوده است. ساختمان مزبور چنین بنظر میآید که برای عبادت ساخته شده و جزو پرستش خانه شمرده میشد. بالای در مدخل آن با مقرنس کاری بسیار زیبا آرایش یافته و اندرون بنا ساده و خالی از

۱ - کاخ و مسجد در الحضره، و اگر شائق بهترین و آخرین تألیفی باشید که در باب الحضره انتشار یافته رجوع کنید به هاترا، بقلم آندره از نشر علمی انجمن شرقی آلمان شماره ۹، ۱۸۰۹ (مؤلف).

آرایش بوده و روشنی آن فقط از يك در تحصیل میشده است .

علاوه بر ساختمانهایی که در بالا ذکر شده در نقاط چندی در بین النهرین هم مانند نيفر^۱ و شرقا^۲ کاخهایی از پارتیها کشف شده اند. در کوه بی ستون معروف حجاری از پارتیها موجود میباشد که بر حسب دستور **گو تارزس**^۳ صورت گرفته است. حتی نام او بخط یونانی در بالای تخته سنگی که محل حجاری است خوانده میشود و آن مشتمل بر دو لوحه است: لوحه طرف چپ که قسمت اعظم آن حالیه ضایع و محو شده دارای چند تصویر ایستاده ای که سه تایی آنها هنوز پدیدار میباشد. اما لوحه طرف راست و آن بهتر محفوظ مانده و مشتمل بر سه تصویر سواره ولی به نسبت کوچکتر و خردتر میباشد. سواری که در وسط دیده میشود تصویر **گو تارزس** است که بر قیاب خود مهر داد حمله برده ویرا سرنگون نموده است و رب النوع بال دار فتح تاجی بر سر او میگذازد. صورت افتاده **مهر داد** و اسب او در لوحه طرف چپ نزدیک سوار سومی یکنفر^۴ از حامیان **گو تارزس** است که بتاخت با نیزه ای که همراه دارد بیاری او می آید. این حجاری ها در مقابل حجاری ساسانیان بنظر چیزی نمی آیند لیکن در ترقی و تکامل تاریخی صنایع مشرق زمین اهمیت بسزا دارند.

ما با اشاره مختصر به مسکوکات پارتیها فهرست ناقص کارهای صنعتی مسکوکات و فنی آنها را در اینجا خاتمه میدهم. اولاً در سلطنت آنها سکه های طلا وجود نداشته است ، اما دراهم و آن تماماً دارای صورت ارشک میباشد در حالیکه بطرف راست نشسته و کمائی که زه آنرا کشیده بدست گرفته است. در مسکوکات دوره های اولیه، مؤسس و بانی این سلطنت روی دوش **اپو**^۵ و ^۶ نشسته، بر عکس در سکه های اخیر به پشت تکیه بتخت نموده است. استعمال و ترسیم سنگ مخروطی دلفی^۷

۱ - Niffer. ۲ - Cherkat. ۳ - Gotarzes.

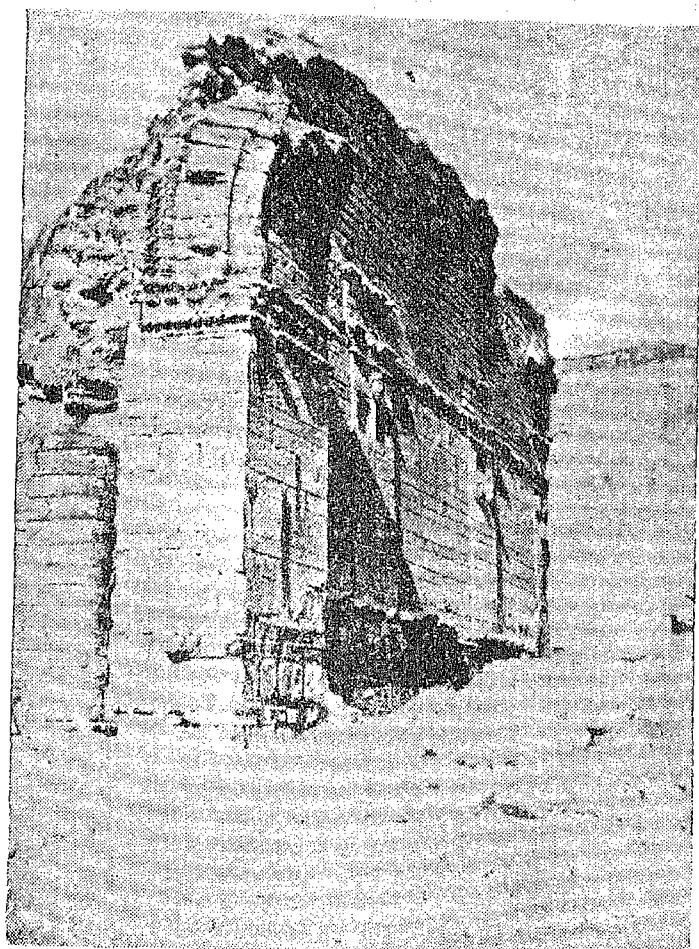
۴ - به حجاریها و کتیبه بیستون، تألیف کیننگ و تاهمپسون مراجعه کنید (مؤلف).

۵ - به فهرست مجموعه اشیاء موزه بریتانیا تألیف و ، روت مراجعه کنید (مؤلف).

۶ - Apollo. ۷ - Delphi.

تشکیلات دولت پارت و مذهب و معماری آن

واضح است که از سکه‌های پادشاهان سلوکی گرفته شده است که در آنها آپولو با کمانی در دست در « مرکز عالم » قرار دارد. نوشته و خطوط روی سکه‌ها یونانی است مگر



۴۱- کاخ سلطنتی الحضره، دیوار جنوبی ایوان جنوب یا دالان بر سر

اقتباس از کتاب « الحضره » تألیف آندره دانشمند آلمانی

نشریات علمی انجمن شرقی آلمان شماره ۹ سال ۱۹۰۸

سکه‌های وشمش پنجم و ارتبان (اردوان پنجم) و نیز ارتاواسدس (۲۰۸-۲۲۸ میلادی) که بخط یونانی و پهلوی هر دو میباشند. در مسکوکات اولیه اشکانیان « ارشک

شاه» نمایان میباشد؛ لیکن **فرهاد** اول لقب «پادشاه بزرگ» اختیار میکند. **مهرداد** اول خود را «شاهنشاه» میخواند و سلاطین بعدی تازه القابی بالاتر از آن انتخاب میکنند. در طرف دیگر سکه صورت پادشاه معاصر منقوش میباشد. **فراد** در مینوئیس که مسکوکات پارتهای دو قسم بوده است: اول مسکوکات نقره چهاردرخمی بایکعده مسکوکات معینی از مس، دوم سکه يك درخمی نقره و ابول و مسکوکاتی از مس در همان حدود و چنین معلوم میشود که سکه های قسمت اول در بلاد یونانی نشین و قسمت دوم در مراکزی که مستقیماً تحت حکمرانان پارتهی بودند ضرب میشده است.

۱- Abol. پول قدیم یونان در حدود چهل دینار است (مترجم).



چهار درخمی فرهاد و موزا

فصل سی و سوم

نزاع و جدال بر سر ارمنستان

از نامه‌ای که اردلان پادشاه اشکانی باو (تی بریوس) نوشته و از کھتارها و ضعف نفس و فسق و فجور و پدرکشی او را توبیخ و سرزنش نموده و تحریکش کرده بود که خودکشی کند و نفرتی را که مردم حقاً از او داشتند بدینوسیله جبران نماید حال تغیر و خشمی بوی دست داد که در همه عمرش چنین حالی بوی دست نداده بود.

« سوئنه تئیس ۱ - تی بریوس، ۶۶، ۸۰ »

اگر اختلاف نظری بین پارت و روم بر سر ارمنستان روی نداده بود احتمال داشت که روابط دوستانه بین آن دو دولت مدتها دوام پیدا کند، **اگوست**^۲ بعد از برگشت **انطونی** قراری را که از طرف پارتیه داده شده بود قبول نموده و بر طبق آن **ارتاکزیاس**^۳ پادشاه بلامعارض ارمنستان گردید. اما پس از مرگ او در سال ۲۰ قبل از میلاد **تی بریوس**^۴ بفرمان امپراطور به ارمنستان رفته **تیرگران** برادر **ارتاکزیاس** را بجای وی منصوب داشت. او نیز تا سال ۶ قبل از میلاد سلطنت کرده و در گذشت. اهالی ارمنستان اینوقت پسر و دختر او را با سلطنت برگزیدند، این اقدام خودسرانه و کاشف از استقلال باعث رنجش خاطر **اگوست** گردیده لشکری بدانجا فرستاد و شخصی را که امپراطور نامزد کرده بود بجای وراثت حقیقی بر سریر سلطنت ارمنستان

مسئله ارمنستان

۱ - Seutonius. ۲ - Augustus. ۳ - Artaxia. ۴ - Tiberius.

برقرار نمود و چیزی نگذشت که شورشی در ارمنستان برپا شد. **فرهاد** پادشاه پارت که بانتظار چنین روزی بود به حمایت شخص دیگری موسوم به **تیگران** که برای سلطنت قبولی عامه داشت قیام و اقدام نمود. **اگوست** هرچند پیر و کهن سال بود معنای مصمم گشت که نفوذ روم را در ارمنستان تثبیت کند و لذا پس از تأمل زیاد که انجام این امر مهم را بکدام يك از سرداران خود محول دارد **کایوس**^۱ نوه و پسر خوانده خویش را با اختیارات تمام بطرف مشرق روانه داشت.

از قرائن و امارات همچون نظر میرسید که مجدداً بین این دو دولت قدرت آزمائی بعمل آید یعنی جنگ درگیرد که بواسطه قتل **فرهاد** بدست پسرش **فرهاد** کوچک فرزندیام پیری او از کنیز ایتالیائی با روم ۱ بعد از میلاد ۲ قبل از میلاد و معاهده قتل **فرهاد** چهارم

موزا نام اوضاع بکلی تغییر نمود.

این شاهزاده پدرکش بر تخت نشست، اگر چه **اگوست** در ابتدا از شناختن او بسلطنت ابا نمود ولی عاقبت قرار بر این شد که در یکی از جزایر فرات از **کایوس** ملاقاتی بعمل آرد، این ملاقات و مصاحبه تاریخی يك سال بعد از میلاد واقع شد و **فرهاد** کوچک که اساس شاهی او مخصوصاً محکم و استوار نبود متعهد گردید که از آن ببعد بهیچوجه مداخله در امور ارمنستان ننماید و روی شرط مزبور که بر طبق آن صادقانه عمل شده قرارداد منعقد گردید و بمناسبت آن جشن های مجلل و باشکوهی بپا گردید.

فرهاد کوچک در نزد رعایای خودش منفور بود و قسمتی از این نفرت بواسطه احترام رسمی زیادی بود که از مادرش بعمل میآورد و حتی صورت مادر را در مسکوکات ترسیم نموده بود، لذا چیزی نگذشت که او را کشتند و بعد جانشین او **ارد** را نیز که از خاندان **اشک** بود باو ملحق ساختند، پس مجلس مغستان از دوات روم درخواست کرد که **ون** پسر بزرگ **فرهاد** را که در روم میزیست به پارت روانه دارد و او فرستاده شد. در بدو ورود مقدمش را گرامی داشتند، اما عادت و خوی خارجی وی و نیز همراهان بیگانه ای که از روم

۱ - Caus . ۲ - Musa.

با او آسوده و مناصب و مشاغل عالی را اشغال کرده بودند، بعلاوه بسی میلی او بشکار و افراط در عیش و طرب عدم رضایت در مردم ایجاد کرده بالاخره در مقام عصیان و شورش برآمدند، اردوان حکمران ماد آذربایجان را که از نسل اشك بود بسلطنت دعوت کردند. وی نیز این دعوت را اجابت نمود. اگرچه میجاهدت و کوشش او در اول بی ثمر^۱ مانده ولی در ثانی موفق گردیده و فن را بخارج کشور راند. پادشاه مغلوب بارمنستان گربخت و چون تخت ساطنت آنجا خالی بود در ۱۶ میلادی اهالی او را بسلطنت برگزیدند، اردوان بجنگ با او دادرست نمود، و فن تاب مقاومت نیاورده ناچار ارمنستان را ترك گفته بسوریه فرار کرد و در آنجا در پناه روم قرار گرفت.

دولت روم اینوقت برای نمودن نفوذ و اقتدار خود بامور ارمنستان
 روم، پارت، ارمنستان
 باز بنای مداخله را گذاشته **ثره مانیکوس**^۲ برادر زاده تیبریوس
 ۱۸-۳۵ میلادی

را به مأموریت و سفارت فوق العاده بمشرق روانه داشت، او در ۱۸ میلادی بحوزه مأموریت خویش وارد شده و لدی الورود با لشکر زیادی به آرتاکستا پایتخت ارمنستان شتافت و یکنفر شاهزاده بیگانه ولی مورد قبول ارامنه را انتخاب کرده ویرا بنام **ارتاکزیا** بسلطنت آنجا اعلام نمود، **ثره مانیکوس** بعد از آن بطرف سوریه حرکت کرد. در آنجا سفرای پارت بنزد وی رفتند، از جمله اظهار داشتند که پادشاه متبوعشان حاضر است با او در کنار فرات ملاقات کند نظیر ملاقاتی که **فرهاد كوچك** با **كايوس** نمود (یعنی پادشاه پارت مایل است که عهد مودتی که در آن زمان بین پارت و روم منعقد شده بود تجدید نماید) ولی این تقاضا پذیرفته نشد.

اردوان در طی سالهای بعد بقدری درکارهای عیدیه خود پیشرفت حاصل نمود که در سال ۳۴ میلادی که **ارتاکزیا** فوت شد به ارمنستان رفته و بسر بزرگ خود را معروف به **ارشك** برسریر شاهی نشانید و در همانوقت هم سفیری که سفارتش

۱ - این مطلب قابل تذکار است که **و فن** این قاعده و رسم جاری را که در مسکوکات نباید اسم شخص پادشاه ذکر شود نقض نمود، چنانکه روی سکه های او مذکور است، **و فن** شاه که **اردوان** را مغلوب ساخت، و این کار او یعنی استعمال مسکوکات بجای اعلامیه سیاسی سرعشق خوبی برای دیگران گردید (و ئلف).

Germanicus. ۲-

مهیچ و خشم آور بود بدربار روم فرستاد. **تی‌بریوس** در پاسخ آن یکی از فرزندان **فرهاد** چهارم را که هنوز زنده و در روم بسر میبرد بسوریه روانه نمود، چه یقین داشت که بمحض رسیدن او بسوریه عده زیادی از سران پارت بدورش جمع شده و او را بسلطنت خواهند برداشت ولی این توطئه بواسطه فوت شاهزاده بی نتیجه ماند و شاید در همین موقع که در اوج اقتدار بود نامه مشهوری را که عنوان فصل قرار گرفته به **تی‌بریوس** قیصر نوشته است. او در این نامه به منزوی مظلوم و تیره جزیره کاپری^۱ شدیداً توصیه مسکنده که خوبست موافق میل تبعه خودش بخود کشی اقدام کند، **تی‌بریوس** از مضمون نامه در خشم فرو رفته نه فقط مدعی تخت و تاج دیگری که آن **تیرداد** برادر زاده شاهزاده متوفی بود در مقابل او فرستاد بلکه مردمان ایبری و سایر طوائف مجاور را نیز برضد او قیام داد. **فرس‌ن**^۲ پادشاه ایبری از این مدد و همراهی تقویت شده اسباب قتل **ارشاک** را فراهم آورد و بعد به ارمنستان تاخت و پایتخت آنجا را بتصرف درآورد. **اردوان** پسر دیگرش **ارد** را بجهنگ این مدعی فرستاد و پس از جدال سختی نیروی پارت مغلوب و مقهور گردید.

اردوان در سال بعد یعنی ۳۶ میلادی بشخصه عازم میدات تغییر وضعیات اردوان سوم
جنگ ارمنستان گردید؛ پس از آن حکمران رومی سوریه موسوم ۳۶ - ۳۷
میلادی
به **وی‌تلیوس**^۳ بطرف فرات پیش رفت و این سبب شد که
اردوان از ارمنستان عقب نشست ولی بطریق و هن آوری که سران کشور با کمک روم
بر ضد وی سازش و دسته بندی نموده مجبورش ساختند که بطرف بیابان های هیرکانیا
فرار کند، او در آنجا اوقات خود را بشکار و انتظار مصروف میداشت، چنانکه خودش
میگوید «منتظرم تا اینکه پارتیها در باره یك پادشاه غائب منصفانه قضاوت کرده از کرده
خودشان پشیمان شوند، گرچه آنها نسبت به پادشاه حاضر هم زیاد وفا دار باقی
نخواهند ماند»^۴.

۱- Capri. ۲- Pharasmanes. ۳- Vitellius.

۴- تاسی توس، انالز (Annales) ۳۶، ۶۰ (مؤلف).

و این همانطور که او گفته بود صورت وقوع پیدا نمود، توضیح اینکه **ایرداد** بموافقت زعمای کشور با تجلیل و احترام به تیسفون وارد شده مطابق آئین کشور بدست **سورنا** دیهیم سلطنت بر سر گذاشت و چون امر خود را تمام شده می پنداشت توجهی بکار حرب خود ننمود، طولی نکشید که بطوریکه **اردوان** بیش بینی کرده بود جمعی که از ترتیبات جدید پادشاه تازه ناراحت بودند بدور او جمع شده موقعی که **ایرداد** انتظار حمله او را نداشت بر سر او تاخته و بدون معارضی دوباره **عالمک** تخت و تاج پارت گردید. **قی برویوس** قیصر در اینوقت تمایل به صلح پیدا کرده و بر اثر صلح با روم، ۴۷ میلادی **آن وی تلیوس** حکمران سوریه در سال ۳۷ میلادی در یکی از جزائر فرات با **اردوان** ملاقات نموده پیمانی بسته شد که شرائط آن مطابق بود با آنچه **ین فرهادک** با **کایوس** صورت گرفته بود، در اینجا بازار ارمنستان از منطقه نفوذ پارت خارج گردید. گذشته از این **اردوان** یکی از فرزندان خود را بدربار قیصر فرستاد که رومیان او را بچشم گروگان میدیدند، گو خود پسر با پدرش اینطور تصور نمیکردند. پس از این معاهده نجبا و سران کشور جمع شده **اردوان** را بار دیگر از کشور خارج کردند ولی او بار دیگر مراجعت نمود و پس از مدت کمی ایام حیاتش سپری شده در گذشت. در سلطنت او قتل عام **هواناک** یهود بوقوع پیوست، تقریباً شبیه بقتل عام ارامنه که در زمان ما واقع شد^۱ در سال ۵۰ میلادی سلوکیه بنای طغیان و شورش را گذاشت و آن تا هفت سال دوام نمود. **اردوان** پس از سلطنت طولانی و سی سال حوادث و انقلابات در حدود ۴۰ میلادی در گذشت.

تاریخ پارت پس از مرگ **اردوان** مملو از منازعات داخلی
 وردان و گودر ۵۱-۴۰ میلادی
 است. دو پسر او با یکدیگر در مقام منازعه برآمده و هر رقتهم
 فتح و پیروزی نصیب یکی بوده است، بالاخره **وردان** که بمذوح
تاسی توس میباشد بمکرو خدعه کشته شد. **گودرز** پس از قتل او در سال ۴۶ میلادی

۱ - گو با مراد همان کشتار هواناک است که از ارامنه در اواخر جنگ ۱۹۱۴ بدست ترکیه جدید صورت وقوع پیدا نمود (مترجم).

خود تنها بنای حکمرانی را گذاشت. پس از سه سال مجلس مغستان از او تنگ آمده سفیری بروم فرستاد و از **کلو دیوس**^۱ قیصر درخواست کرد که **مهر داد** پسر و ن را که در روم میزیست روانه دارد، این درخواست مورد قبول واقع شده بار دیگر یکنفر مدعی تاج و تخت پارت از روم از فرات عبور کرد. جمعی از نجبا و سران پارثی باو ملحق شدند. ولی با این حال **گودرز** در آخر بر او غالب آمد. برای آئین پیروزی او همچنانکه در فصل سی و دوم اشاره نمودیم نقش برجسته کوه بیستون تشکیل یافته است. پس از مرگ **گودرز** دوباره بازوم سرارمنستان نزاع سختی در گرفت، جانشین او و ن دوم چند ماهی بیشتر سلطنت نکرد، پس از **بلاش**^۲ اول پسر بزرگ وی که از زن غیر عقدی یونانی بود از بدو سلطنت بخیال تسخیر ارمنستان بوده و میخواست سلطنت آنچارا برادر خود **تیرداد** ببخشد. سلطنت این کشور بدبخت هنوز با **مهر داد** برادر **فرس** ه پادشاه ایبری (گرجستان) بود، ولی نامبرده پسری داشت بنام **دادامیس**^۳ که بسیار جاه طلب بود. پدر برای آنکه این غریزه پسرش را جای دیگر بکار زده باشد ویرا دلالت نمود که عموی خود را بقتل رسانده تاج و تخت را تصاحب نماید. نقشه زشت و قبیحی که برای اینکار کشیده شد با موفقیت انجام گرفت، **بلاش** پادشاه پارت که وضع ارمنستان را مغشوش دید پس از جلوس بر تخت در سال ۵۱ میلادی بدون درنگ با آنجا حمله برده قوای حریف را بکلی تارو مار کرد، ولی بعد بواسطه بیماری و ا گیرداری که در آن سرزمین متعاقب قحطی شیوع یافت مجبور گردید که آن کشور را ترك گوید.

این جا **دادامیس** به محل خود برگشت و تا سه سال هم در سکون و آرامش بود. پادشاه پارت مدتی گرفتار مهم ادیابن بوده و پادشاه آنجا که دست نشاندۀ وی

کشمکش و جنگ بر سر
ارمنستان

۱ - Claudius .

۱ - **بلاش** مخفف و **بلاش** است و رومیها و لگاش را ولگزش ضبط کرده اند (مترجم) .

۳ - Rhadamistus .

بود بمنازعه و مناقشه میبرد آخت. او در صدد حمله با نجا بود که خبر رسید داهی‌ها و بدو بیهای دیگر بخاک او هجوم آورده‌اند، ناچار شد که بجنگ مهاجمین و دفاع از کشور خود بپردازد، بعد از دفع این فتنه عزت سلطان ادیابن در گذشته و با برادرش **منوبازوس**^۱ هم که بجای وی نشسته بود **بلاش** جنگ و نزاعی نداشت. لذا با تمام قوا متوجه تسخیر ارمنستان گردید. **رادامیس** بار دیگر مورد حمله واقع شد و دوباره فرار نموده و سلطنت ارمنستان به **تیرداد** واگذار گردید.

در این هنگام که **نرو**^۲ با لقب **قیصر** بتازگی بر تخت نشسته بود **بلاش و نرو ۵۵-۶۴** اخبار این محاربات در روم موجب پریشانی و تشویش خاطرها شده و تصمیم قطعی گرفته شد که برای اعاده نفوذ و اقتدار روم در ارمنستان جدّاً مشغول عملیات شوند. حقیقت این است اگر دولت روم اقدامات **بلاش** را بنظر لاقیدی مینگریست هر آئینه لطمه بزرگی بسیادت روم وارد میشد.

در ۵۵ میلادی لژیونهای روم تحت فرمان **کربولوس**^۳ که بهترین سرداران روز بود مهیا شدند که بمیدان جنگ بروند. **بلاش** بواسطه شورش که پسرش **وردان** بر ضد او در کشور برپا کرده بود خود را آنوقت ضعیف دیده موقتاً مصلحت ندانست که با رومیان مقابله کند، لذا به تکالیف آنها تن در داده حتی برای اطمینان خاطر آنها گروگان نیز بروم فرستاد، ولی سه سال بعد که پسرش را مقهور ساخته و میتوانست با **کربولوس** مقابله کند فوراً اعلام کرد که ارمنستان باید جزو پارت شناخته شود. این اعلام در واقع اعلان جنگ بود. **کربولوس** بیدرنگ حرکت نموده و به ارمنستان که بدبختانه از چندین قرن میدان مبارزه شرق نزدیک بوده داخل گردید، **بلاش** در اینموقع باز به شورش دیگری در هبرکانیا دچار گردید. ناچار هم خود را بدانطرف معطوف داشت. هر چند **تیرداد** که از جانب او سلطان ارمنستان بود لژیونهای روم را با قوائی که داشت استقبال نموده و تاملتی با آنها مشغول زدو خورد بود، عاقبت در ۵۸ میلادی آرتاکساتا پایتخت و نیز دوسال بعد

۱. Monobazus. ۲. Nero. ۳. Corbulo.

از آن شهر تیگرانوس را از دست داده مجبور بعقب نشینی و فرار گردید. دولت روم ارمنستان را بیکى از شاهزادگان کاپادوکیه موسوم به تیگران بخشیده و نقاط جزء آنرا به پادشاهان مجاور که در این جنگ با سپاهیان روم همراهی کرده بودند عوض داد. چون بلاش گرفتار و دستش بسته بود تا این هنگام جنگی بین روم و پارت اتفاق نیفتاد ولی او اکنون که فرصتی بدست آورده است اعلام نمود که مجهز شده دعاوی پارتیها را صورت عمل بدهد، بالاخره در مزو پوتامیا (بین النهرین) با حریف وارد پیکار گردید، ولی باز مایل به بستن قرارداد گردید و بالاخره موافقت حاصل شد که سپاهیان پارت و روم هر دو ارمنستان را تخلیه کنند تا با دربار روم مذاکره شده قراردادى در باب ارمنستان بدهد ولی سفرا و نمایندگان پارت بدون اخذ نتیجه قطعی مراجعت کردند. در این میانه قیصر یکی از افسران مورد علاقه خود را که لوسیوس پتوس^۱ نام داشت به شرق برای همکاری با کرپو^۲ روانه نمود و او وارد گردید. این سردار معتقد بود که با یستی سیاست دفع الوقت و کندی را کنار گذاشته و با حرارت و جدیت بیشتری جنگ کرد و ارمنستان را با شمشیر جزء قلمرو روم قرارداد.

در فصل پائیز که مدت متار که جنگ تمام شد کرپو از فرات در مقابل نیروی بیشمار پارت عبور نموده در نزدیک ساحل چپ رود موقع محکمی گرفته و حکم داد و میان خندقهایی دور اردوی خودشان کندند. پتوس از سمت کاپادوکیه به ارمنستان تاخته و آنجا را بدون هیچ ضدیت و مقاومتی غارت نمود. او بهمین اکتفا کرده جنگ را تمام شده پنداشت، از اینرو در موسم پائیز بمقر زمستانی عقب کشیده و لژیون خود را به محل بین تاروس و فرات فرستاده و یک لژیون دیگر را در پنت گذاشت و بعضی افسران و افراد قشون را نیز رخصت انصراف داد. بلاش موقع را غیمت دانسته غفله باردوی روم حمله برد. از خوشبختی او پتوس نه فقط استعداد برای مقابله نداشت بلکه کم دلبی جرئت هم بود. این مرد عوض اینکه انتظار ورود کرپو را بکشد که بایروی خود به امداد وی میشتافت دست و پای خود را گم کرده بقبول مواد پیشنهادی دشمن تن

۱- Tigranocerta. ۲- Lucius Paetus.

در داده و حاضر شد تمام دژها و استحکامات رومیان را تسلیم نموده و ارمنستان را نیز از قوای رومی خالی کند تا باروم وارد مذاکره شده قرارداد تازه‌ای بسته شود و پس از آن لژیون‌ها با حال فضاحت به فرات عقب نشستند که در آنجا به کر بولو و نیروی امدادی تصادف کردند.

بار دیگر حس مردانگی و شهامت باستانی رومیان بحرکت آمده سفرای پارت را بی اینکه پیشنهادهای آنها را بپذیرند برگردانند. کر بولو با اختیارات تام و تمام مأمور شد که جنگ را تعقیب کند. او بطرف ارمنستان حرکت نمود. ولی در آنجا باز مذاکره صلح بمیان آمد. بالاخره قراردادی بدین شرط بسته شد که تیرداد بروم رفته و تاج سلطنت ارمنستان را از دست قیصر دریافت نماید. این قرارداد در سال ۶۳ میلادی بسته شد. هر دو طرف آنرا امضا کردند ولی تیرداد (در رفتن بروم مسامحه کرده) تا در سال ۶۶ میلادی بآنجا رسید.

تیرداد با شوکت و ابهت تمام و موکبی مرکب از سه هزار سوار
 نصیب تیرداد به سلطنت بدست
 پارتی از راه خشکی رهسپار روم گردید. هزینه این سفر با روم
 بود که روزانه در حدود شش هزار پوند تا مدت نه ماه طول
 ایام مسافرت از خزانه دولت پرداخته میشد؛ مراسم تاج بخشی و تشریفات لازمه باشکوهی
 هر چه تمامتر بعمل آمد. تیرداد با پیروزی و شادی به ارمنستان برگشت، امور کشور
 را طبق آئین پارت دوباره مرتب ساخت، چنانکه راولینسون^۱ مینویسد قبول شدن
 یک نفر پادشاه اشکانی در ارمنستان از طرف روم از تاج بخشی نرو امپراطور که جز نامی
 بیش نبود بمراتب مهمتر و مزایای آن بیشتر میباشد.

بهر حال صلح مابین این دو دولت بزرگ تا پنجاه سال دوام نمود، بطوری که جریان امور نشان میدهد روم حاضر و آماده بود که با حریف زورمند خود موافقت نماید. همین طور دولت پارت هم در نوبه خود از تحریک حس عداوت و دشمنی حریف غربی خود احتراز مینمود.

^۱-Rawlinson.

پس از انعقاد عهدمودت بین دو دولت بزرگ تاریخ پارت بقدری تاریک است که حتی اسامی پادشاهان آن بدرستی معلوم نیست مگر بواسطه وقایعی چند که پرتوی از آنها به این ظلمت افکنده میشود.

در ۶۹ میلادی و **سیاسیان**^۱ والی فلسطین مصمم گشت امپراطوری روم را تصاحب کند، **بلاش** باو پیغام داد که حاضر است چهل هزار سوار پارتنی با اختیار او بگذارد، ولی چون سردارهای او قبلا در ایتالیا پیشرفت کامل کرده بودند این تکلیف او را با اظهار امتنان رد نمود، باز **بلاش** در ۷۱ میلادی به یادگار فتوحات **تیتوس** در یهود تاجی از زر برای او فرستاد.

در ۷۵ میلادی **آلان** ها به همدستی اهالی **هیرکانیا** به کشور پارت تاخته ماد و ارمنستان را غارت کردند، **بلاش** از امپراطور روم درخواست کرد که نیروئی بمداد و بفرستد ولی **سیاسیان** از پذیرفتن آن خودداری نمود. **آلان** ها پس از غارت و خرابی کشور با غنائم فراوان به امکان خود برگشتند، در سال ۷۷ میلادی **بلاش** سلطنت پراز حوادث و انقلاب خود که رویهمرفته کامیاب بود خاتمه داده زندگی را بدرود گفت، هر چند بواسطه فتنه طائفه **آلانی** و **عصیان** **هیرکانی** در آخر عمر دچار ورشکستگی و نا کامیابی گردید. پس از او **پاکروس**^۲ جانشین وی بر تخت نشست، در سلطنت او فتنه و آشوب خیلی زیاد بود، چنین معلوم میشود که کشور در میان سه چهار سلطان تقسیم شده و هر یک در منطقه ای دعوی شاهنشاهی داشته است. **پاکروس** بقرار معلوم در سال ۱۰۵ میلادی در گذشت، **اسروئس**^۳ (خسرو) بجای او پادشاه شد، در سلطنت سراسر آشفتنه او صلح طولانی با روم به انتها رسید.

۱-Vespasian. ۲-Pacorus. ۳-Osroes.



سکه سیم اردوان پنجم

فصل سیم و چهارم

انحطاط و سقوط پارت

تراژان یکمرد نامجو و جاه طلبی برد، ما دامیکه بشر مخربین و تباه کنندگانش را پیش از بنیان خبر و ولینعت های خود تمجید و تحسین میکند بزرگترین عیب نامجویان و مردان بزرگ همانا شهوت آنان برای تحصیل افتخار نظامی خواهد بود. ^۱ گمین، کتاب «انحطاط و سقوط»

گمین مورخ شهیر در آغاز کتاب ذیقیمت خود مینویسد که
 اوج امپراطوری روم در دوره نروا^۱، تراژان^۲، هادریان^۳ و دونفر آنتونینوس^۴ نام زیاده از هشتاد سال مسعود و خوش بخت بوده است ولی پس از مارك مارکو و آنتونینوس^۵ رو به تنزل و انحطاط نهاد؛ بنا براین در بیان تاریخ این عصر باید این نکته را در نظر داشت که دولت پارت مقابل با يك رومی است که در اوج قدرت و لیاقت بوده در صورتیکه خود پارت بطرف انحطاط و زوال میرفته است. جای بسی تعجب است که همیشه ارمنستان سبب تولید نزاع و تراژان و ارمنستان ۱۱۴-۱۱۵ میلادی جنگ بین پارت و روم بوده است. بعد از فوت تیوداد در حدود ۱۰۰ میلادی پاکروس پادشاه اشکانی یکی از پسرهای خود را بنام اکسیدار^۶ بدون مراجعه به قیصر یا اجازه او به سلطنت ارمنستان منصوب نمود

۱-Nerua. ۲-Trajan. ۳-Hadrian. ۴-Antonines. ۵-Marcus Antoninus. ۶-Exedares.

و این نسبت به حقی که دولت روم در این مسئله داشت یکنوع تعدی بوده و بآن لطمه وارد میساخت. از بد اقبالی پارت کشور روم در اینوقت تحت فرمانفرمائی تراثران یکنفر سرباز نامی بوده است. او از سال ۱۰۱ تا ۱۰۷ میلادی به گرفتن داکیه^۱ اشتغال داشت و آن ناحیه ای است در شمال رود دانوب و تقریباً شامل رو مانیای کنونی بود. در سال ۱۱۴ میلادی این امپراطور بواسطه تندرب در این جنگ دارای قوای نظامی کافی و مکمل گردیده و لژیونهای جنگ آزموده در زیر فرمان حاضر کرد. بعد مصمم جنگی در مشرق گردید که از وقایع مهم تاریخی است.

خسرو که از سال ۱۰۶ تا ۱۲۹ بر تخت ایران جالس بود هیئتی به سفارت با هدایا و تحف به نزد تراثران فرستاد. آنها در آتن ویرا ملاقات کرده گفتند «پادشاه پارت به ملاحظه میل قیصر و جلب نظر او اکسیدار^۲ را از سلطنت ارمنستان برداشته و میخواهد پارتاماسیریس^۳ را با تصویب امپراطور بجای او نشاند و دیهیم سلطنت را از دست او دریافت کند».

هرگاه تراثران واقعاً مایل بر این بود که این قضیه بطور سابق فیصل یابد بایستی در اینموقع اظهار مساعدت نموده و پیشنهاد سفر را قبول نماید. لیکن چون در سر هدای کشور گیری داشت و میخواست به اسکندر کبیر تماس پیدا کند لذا از پذیرفتن هدا یا امتناع نموده در جواب گفت که پس از رسیدن به سوریه آنچه مقتضی شد بعمل خواهد آمد و این اخبار به وقوع جنگ بوده است.

تراثران به انطاکیه رسیده در آنجا استعداد حربی و لشکری خود را از همه جهت مکمل نموده و هم در اینجا بعضی سلاطین تابعه و فرستادگان آنها را بحضور خود پذیرفت.

در اینمیان از پارتاماسیریس پادشاه تازه ارمنستان نامه ای با و رسید. چون در این نامه او خود را پادشاه خوانده بود پاسخی بآن نامه داده نشد. مجدداً نامه ای بدون اختیار لقب بلکه بطور متعارف نوشت. به مکاتبه دومی اجازه جواب داده شد. ولی

۱ - Dacia. ۲ - Parthamasiris.

ضمناً باو فهمانده شد که اگر خودش بخدمت قیصر برود تاج سلطنت را مانند پدرش از دست وی دریافت خواهد نمود.

در بهار ۱۱۵ میلادی تراثران بطرف فرات رفت. از آنجا به ارمنستان عزیمت نموده منتظر ورود پارتامازیریس گردید. این شاهزاده جوان باموکی مختصر به قیصر وارد شده و موافق ترتیبی که از پیش داده شده بود تاج سلطنت را از سر خود برداشته بپای قیصر نهاد و مترصد بود که تراثران آنرا بردارد و باو مسترد سازد، ولی قیصر نه تنها شاهزاده پارنی را از تاج محروم کرد بلکه پس از مراجعت او پستی نهاد خود را ظاهر ساخته جمعی را بعقبش فرستاد و او را بقتل رسانیدند. مردم روم بسبب این رفتار خیانت آمیز او را به غدر و خدعه شناختند.

تراثران پس از خلاصی از سلطان ارمنستان به مقصودی که داشت نایل آمده ارمنستان کبیر و صغیر را داخل در قلمرو روم نمود. فرستادگان طوائف مجاور را به نزد خود پذیرفته قدرت و عظمت روم را بآنها ظاهر ساخت، او از ارمنستان به نصیبین آمده آبگارا در اینجا اطاعت خود را پیشنهاد کرد. چون بهر طرف رو آورد فاتح شد بین النهرین را نیز داخل قلمرو دیگر روم ساخت. فصل زمستان را در انطاکیه بسر برد که آن در ایام توقف وی بواسطه زلزله شدید ویران شده نفوس بیشماری تلف گردیدند. در بهار ۱۱۶ به بین النهرین برگشت و قطعات کشتیهائی ساخته (که باسانی حمل میشدند) و بعد آن قطعات را بهم متصل نموده در دجله بآب انداخت. بعد به آدیابن حمله برد. چون از طرف خسرو کمکی نرسید در دفاع آن کوششی بعمل نیامد و آن تسخیر شده جزو قلمرو روم گردید. آنوقت تراثران عوض اینکه بطرف پائین دجله برود از آن عبور کرده شهرها را (الحضره) را بتصرف آورد. سپس از فرات بطرف بابل رفت، در اینجا باز مقامی از هیچ طرف نشد، لذا در مدتی قلیل سلوکیه و تیسفون را پشت سر هم گرفت. بالاخره تمام نواحی و اراضی که از این دو رود خانه تاریخی مشروب میشدند بتصرف وی درآمدند.

تراثران بطوری خود را کامیاب دید که بطرف پائین دجله حرکت نموده و خود را تا خلیج فارس رسانید که هیچوقت پرچم روم در آنجا برافراشته نشده بود.

خسرو نمیخواست باسانی تسلیم گردد و شاید انتظاری هم غیر از

این نبوده است. هرچند از روبرو شدن بالشکر روم احتراز مینمود

عقب نشینی تراثران
۱۱۶ میلادی

ولی سعی بلیغ داشت که اهالی کشور را تهییج نموده برضد رومیان

بشوراند. یکدفعه تراثران خبردار شد که در هریک از مراکز و نقاط متصرفی مهم

اهالی سربه طغیان و عصیان برداشته خطوط ارتباطیه او را تهدید مینمایند. او

دانست که از عهده نگاهداری بلاد متصرفی خود برنمیآید، لذا برای حفظ تفوق و سیادت

رومیکی از شاهزادگان اشکانی را بسلطنت پارت برگزیده و خود شروع به عقب نشینی نمود.

در اینمیان تنها ایالتی که در مقابل او جداً پایداری نمود الحضره بوده است. تراثران هر چه

کرد نتوانست آنجا را باطاعت آورده و اهالی را که آشوب کرده بودند سرکوبی کند. وی در

اینجا دچار انواع بلیات شده تا اینکه مجبور به عقب نشینی و مراجعت گردید.

سال بعد خسرو به تیسفون آمده رومیان را از آنجا بیرون کرد، ولی آدیابن

وین النهرین و ارمنستان در تبعیت روم باقی ماندند و شاهنشاه نتوانست حمله به آن نواحی

ببرد. بنابراین جنگهای تراثران این شد که ولایات نا مبرده ضمیمه روم

گردیدند.

از خوشبختی پارتیها در سال ۱۱۷ میلادی تراثران در گذشت،

هادریان جانشین او عقیده اش براین بود که مرزهای روم بهمان

قرار باشد که اگوست قیصر تعیین کرده بود. بنابراین فرمان

داد که سپاهیان روم سه ایالت مزبور را تخلیه نموده و از فرات

تخلیه ارمنستان و
این النهرین بواسطه
هادریان ۱۱۷ میلادی

عقب بنشینند. در سال ۱۲۲ قیصر روم و شاهنشاه پارت در یکی از نقاط مرزی همدیگر

را ملاقات کردند. چون سیاست روم با پارت کاملاً مساعد و وحدت نظریین آنها حکم فرما

بود ارتباط بین دولتی در اینوقت بسیار صمیمانه بوده است.

پس از این وقایع وضعیت داخلی پارت تا چندین سال آرام و مردم

هجوم و غارت طایفه
آلا نی ۱۴۳ میلادی

در امن و آرامش بودند. مهمترین حادثه‌ای که رخ داد حمله و

هجوم آلان‌ها بوده است که بتحریر فارس من^۱ سلطان ایبری از

در بندهای قفقاز که در دست او بود به پارت ریخته و یک قسمت از آنها نیز به کاپادوکیه شتافتند.

ولی در اینجا بدست آریان مورخ معروف رانده شدند. از طرف دیگر پادشاه پارت دست به یک

سیاست مضری زده با پرداخت مبلغی نقد آنها را از خود راضی ساخته این فتنه رادفع نمود.

او در حقیقت در این عمل ضعف خود را ظاهر ساخت.

در سال مزبور زمانی که مارکوس اورلیوس^۲ امپراطور روم شد

حمله بلاش سوم
سوریه ۱۶۱ میلادی

سلطنت پارت با بلاش سوم بوده است که چهارده سال قبل از این بر

تخت جلوس نموده بود. او بار دیگر مصمم گشت که همینکه موقع

مناسبی بدستش آمد بار و مراد پیکار گردد. همانطور که اغلب در گذشته اتفاق می افتاد اولین

ضربه جنگ بر ارمنستان وارد آمده و آن مورد حمله قرار گرفت. پادشاه آنجا که در تحت

حمایت روم میزیست معزول و اخراج شده و تیمگران نامی که از خاندان سلطنت سابق

بود بجای او برقرار گردید.

ایلیوس سوریانوس^۳ که اصلاً از نژاد گول بود فوراً بایک لژیون به مقابله شتافته

وارد کارزار گردید. تیراندازان پارت لشکر او را بکلی نابود کرده و پارتیها بار دیگر از فرمان

گذشته به سوریه حمله ور شدند.

هنوز یائیز ۱۶۲ میلادی تمام نشده بود که لشکریان روم آماده

جنگهای اویدئوس

میدان جنگ گردیدند. حکمران سوریه ابتدا به جنگ تدافعی

کاپوس ۱۶۳، ۱۶۵ میلادی

پرداخت ولی طولی نکشید که شروع به جنگ تعرضی نمود. در

۱۶۳ در یک جنگ سختی نزدیک اوروپوس^۴ پارتیها را شکست داد و به حالت هرج و مرجی

آنها را به اینطرف فرات عقب نشاند. در ارمنستان نیز که اهالی بارو میان موافق بودند

استاتیوس پریسکوس^۵ بدون اینکه مقاومتی بشود ارتا کسانارا گرفته و خراب کرد.

۱ - Pharas manes. ۲ - Marcus Aurelius. ۳ - Aelius Severianus.

۴ - Avidius Csaius. ۵ - Evropus. ۶ - Statius Priscus.

سوهاوس^۱ پادشاه سابق را که به روم گریخته بود باز دعوت کرده و بر تخت نشاند و بار دیگر امور ارمنستان بوضع سابق خود برگشت. کاسیوس به اینقدر اکتفا نکرده در تقلید از کارهای تراژان و اینکه در جاه طلبی با او همسری کرده باشد داخل قلمرو پارت گردید، او به بابل رفت و در عرض راه فتح دیگری نمود. سلوکیه را که دژ یونانی شرقی بود و همچنین تیسفون را گرفته غارت و ویران نمود. از آنجا از همان راه تاریخی به سرزمین ماد رانده و از این پیشرفت بر تراژان از کارهایی که کرده بود تفوق پیدانمود. در اینوقت طاعون هولناکی شیوع یافت و آن باعث عقب نشینی سپاهیان روم گردید. اما بین النهرین غربی که نصیبین کرسی آن بوده در تصرف روم باقی ماند. بالاخره این جنگ به جهانیان معلوم داشت که دولت پارت از حالا همپایه امپراتوری روم نیست.

بلاش سوم با حال ناکامی در سال ۱۹۱ از دنیا رفت. بلاش چهارم

جانشین او بر تخت نشست. دولت روم پس از مرگ پارتی ناکس^۲

جنگهای سوروس^۳
در شرق ۱۹۴، ۱۹۷
میلادی

گرفتار جنگ داخلی شده و مدعیانی چند از هر طرف سر بلند نموده

کشور را دچار تجزیه و تقسیم نمودند. لژیون های رومی که در

سوریه بودند پسینوس نیگر^۴ را امپراطور شناختند. بلاش در ابتدا معلوم میشود که

سفیری به نزد او فرستاده در ضمن تبریک و تهنیت اظهار داشت که اگر لازم باشد قشونی

از پارت بمدد او بفرستد. سلاطین دست نشانده او نیز از وی پیروی نموده همین درخواست

را نمودند، لیکن وقتی خبر رسید که سوروس رادر روم بدامپراطوری شناخته اند بلاش

مردد شده در اجرای وعده خود از روی احتیاط تعلل روا داشت و در عین حال یک سیاست

دو پهلوئی را تعقیب نموده بدسلطان دست نشانده هاترا را اجازه داد که لشکری از تیراندازان

زبده خود را به مدد مدعی شامی بفرستد. در سال ۱۹۴ بین النهرین غربی از جنگ داخلی

روم استفاده کرده پرچم طغیان برافراشت و دستجات روم را که در آن نواحی بودند نابود

ساخت، هر چند نصیبین که پادگان خیلی قوی و نیرومند داشت از سقوط محفوظ ماند.

سوروس که از مدعیان بسیار لایق برای امپراطوری روم بود نیگر را شکست داده

۱ - Sohaemus. ۲ - Severus. ۳ - Pertinaxe. ۴ - Pescinnus Niger.

بیدرنك از فرات عبور کرده نصیبین را که در محاصره بودند جات داد، حتی برای اعاده سیادت و تفوق روم قشونی بجانب دجله فرستاد و آدیابن را تحت اطاعت درآورد، بلاش درآمد اداین ایالت تابعه خود جنبشی ننمود، لیکن پس از عزیمت سوروس در سال ۱۹۶ او در آن محل ظاهر شده پادگان روم را از آدیابن رانده و بیرون کرد. در بین النهرین فقط نصیبین در تصرف باقی ماند.

در این میانه سوروس رقیب دیگرش را که 'الینوس' نام داشت و دارای اهمیت بود در جنگ بزرگی نزدیک لیون^۲ حالیه شکست داد، در سال ۱۹۷ به سوریه برگشت و حاضر شد با پارتی ها حسابش را پاک کند. ارمنستان اظهار اطاعت نموده عهد صلحی بین دولتین منعقد گردید. آنگار پادشاه ادسا واقع در خسرون نه فقط به اردوی روم پیوست بلکه برای اثبات صداقت و وفا داری خود گروگان هم داد.

سوروس به مانند تراژان برای حمل مهمات و خواربار کشتیهائی ساخته و آنها را به فرات انداخت. بوسیله يك نهر قدیم که هر دو شطر را به هم وصل مینمود از فرات داخل دجله گردیده غلّه به پارتیها حمله برد و شهر سلوکیه را گرفت.

بلاش برای دفاع از تیسفون لازمه کوشش را بعمل آورد لیکن شکست خورد، برای بار دوم در ظرف چند سالی رومیان به پایتخت پارت داخل شده و آنها را به بادیغما و غارت دادند. در اینجا فاتح باز بواسطه تنگی خواربار مجبور به عقب نشینی گردید. او نیز مانند تراژان جلودیوارهای محکم و پادگان دلیرو جسور قلعه ها ترا (الحضره) پاهایش به سنگ خورده نتوانست کاری از پیش ببرد. اگر چه در سوراخ اولی که به دیوار شهر پدید آوردند بنظر میآید که اگر به دژ یورش میدردند شهر را میگرفتند، ولی امپراطور به خیال اینکه سپاهیان اگر آنجا را به قهر و غلبه بگیرند حق غارت و چپاول خواهند داشت و نمیخواست خزائن معبد آفتاب که در آن شهر بود به چنگ آنها افتد، بلکه آرزو داشت تمام آنها مخصوص خود او باشد لهذا وقتی که شکاف به دیوار افتاد لشکریان را مانع از یورش گردید. قدری به انتظار ماند که شاید اهالی شهر تسلیم شوند و آن خزائن هنگفت برای او محفوظ بماند، ولی

۱ - Allinus. ۲ - Lyon.

خبری از آنها نشد، بلکه در همان گیر و دار سوراخ و شکاف وارده را مرمت نمودند و از اینجا امید امپراطور به یأس مبدل گردید؛ شهر مزبور در مدت خیلی دوامپراطور با عظمت را از گشودن خود مأیوس و نومید ساخت. جریان اخیر این جنگ گواه دیگری است بر ضعف و انحطاط دولت پارت چه در حین عقب نشینی قشون روم پارتیها خوب میتوانستند همه نوع آسیب و اذیت و آزار به آنها برسانند، ولی هیچ اقدامی از طرف آنها نشد و در محاصره هاترا نیز جنبشی نکردند و مساعدتی نسبت به محصورین از آنها به بروز و ظهور نرسید. باید دانست که نتایج و فوائد مادی این جنگ که برای روم اهمیت داشت این بود که ولایت آدیابن بر متصرفات روم اضافه شده و از آن تاریخ به بعد منتزع نگردید، چه دولت پارت برای استرداد متصرفات از دست رفته خود هیچ اقدام اساسی ننمود و کوششی از خود نشان نداد و معلوم بود که دارد بانقراض میروند.

پس از مرگ بلاش چهارم در سال ۲۰۹-۲۰۸ مابین دو پسر او اردوان و بلاش آخرین پادشاه پارت ۲۰۹-۲۳۶ میلادی
با هم مساوی بوده پس از فتح ابتدائی بلاش، هر دوی آنها با هم صلح کرده و کشور را در میان خود تقسیم نمودند. ایالات مغربی به اردوان واگذار شده و بابل را برادر دیگر تصاحب نمود. تفصیل این جنگ داخلی درست بر ما معلوم نیست، ولی بطوریکه مینویسند کاراکالا^۱ که پس از پدرش سوروس در سال ۲۱۱ میلادی بر تخت نشست سال بعد به مجلس سنا تبریک گفت که پارت دشمن دولت روم بواسطه نزاع و جنگ داخلی در سر تاج و تخت تجزیه شده است.

در سال ۲۱۵ کاراکالا که بلاش را در ابتدا به سلطنت شناخته بود با اردوان فتح باب ارتباط نموده سفرائی با هدایائی ثمین و گرانبها به نزد او فرستاد و تقاضای تزویج یکی از شاهزاده خانمهای پارتی را نمود و مخصوصاً اظهار داشت که اتحاد روم و پارت که امر و زندیای معلوم در زیر فرمان آنهاست باعث از دیا د قوت و تکثیر ثروت هر دو خواهد بود.

۱- Caracalla.

اردوان آگاه بود که **کاراکالا** با چه حیله و خدعه‌ای پادشاه ادسارا گرفتار ساخته و نیز از خیانت او نسبت به پادشاه ارمنستان هم خوب اطلاع داشت، لذا به احتیاط اینکه مبادا با او هم چنین رفتاری در نظر داشته باشد جوابی با نزاکت ولی طفره آمیز داده و با معاذیر و بهانه هائی که اهالی مشرق در آن ماهرند او را از سرباز نمود، ولی مجدداً سفیری از **کاراکالا** آمده تقاضای پیش را تجدید نموده و او را از صداقت و صمیمیت امپراطور در این زمینه مطمئن کرده و باین وصلت راضی ساخت. پس **اردوان** نامه‌ای بامپراطور نوشته و او را دعوت کرد که خود آمده عروسی را ببرد. امپراطور روم با خیانت و غدیر منفوری بمحل موعود حاضر شده و بغتةً به میزبان خود حمله ور گردید. هر چند **اردوان** بزحمت از این ورطه نجات یافته فرار کرد ولی قشون و سرکردگانی که در آنجا حضور داشتند او همه را از دم شمشیر گذرانده و دهات و شهرها را به باد غارت داد اما شئامت این غدرو خیانت گریبان گیر وی شده و طولی نکشید یعنی در سال ۲۱۷ در نزدیکی کاره او را کشتند.

اردوان پس از فرار از مجلس عروسی بجهت این خیانتی که میخواست
 آخرین جنگ مابین پارت و روم ۲۱۷
 او را شکار کند به تهیة سپاه و ترتیب مهمات جنگ پرداخته و
 بطرف اردوی رومیها حرکت کرد، اما وقتی که بمرز رسید شنید
 که **کاراکالا** مرده و در همین اثنا سفرای جانشین او **ماکریئوس**^۱ بر او وارد شده و
 تقاضای عهد صلح نمودند. **اردوان** شرط عمده عهد صلح را استردادین النهرین و ادای
 مبلغی غرامت و تاوان قرار داد. چون شرائط سنگین بود هر دولشکر در نصیبین شروع
 بجنگ نمودند. رومیها از تیرهای زهر آلود سواران پارتی و نیزه‌های سربازان زره پوش
 شتر سوار آسیب کلی دیده از میدان جنگ عقب نشستند و برای اینکه از تعقیب دشمن
 محفوظ باشند گلوله‌های خاردار در عقب خود ریختند. روز دوم نیز بجنگ پرداخته
 و نتیجه قطعی حاصل نشد، ولی روز سوم رومیان شکست خورده و به اردوی خود فرار
 کردند. اینوقت طرفین از جنگ خسته و از بسیاری کشتار دل شکسته شده بصلح گرایندند

۱- Macrinus.

رومها بدادن مبلغی که معادل يك ميليون و هفتصد و پنجاه هزار لیره بود صلح را خراب کردند؛ هر چند این مبلغ ظاهراً بعنوان هدیه و تعارف داده شد و هر چند بعضی ایالات تابعهٔ پارت بتصرف رومیان باقیماند لیکن طومار جنگهای طولانی بین دو دولت به مظفریت پارت خاتمه یافت.

اردوان در این وقت به اوج عظمت و اقتدار خود باقی بود و گمان نمیرفت که خاندان او نزدیک بانقراض است. اما در حدود دوست و بیست میلادی **ارتاگزرسیس** که نزد هم میهنانش با **اردشیر** معروفست و پادشاه دست نشاندهٔ پارس بود پرچم خود سری و طغیان برافراشته پس از سه جنگ بزرگ عاقبت **اردوان** را در صحرای هرمز واقع در چند میلی شرق اهواز کاملاً شکست داده و بقتل رسانید. اگرچه بعد از مرگش **ارتاواسدس** بجای وی نشست و مسکوکاتی هم با اسم او موجود است و احتمال دارد که این مرد پسر او بوده لیکن سلطنت سلسلهٔ پارت در جنگ تاریخی هرمز با آنها رسید.

در فصل ۲۹ شرحی بطور اختصار از روابط نخستین بین چین و ایران مذکور داشته ایم و مطلبی که در اینجا لازم است آنرا بنظر خوانندگان برسانیم اینست که تقریباً پس از گذشتن يك قرن از آن تاریخ باز سفراتی از چین «بمغرب» فرستاده شده است و از گذارشهایی که در تاریخ **هان** اخیر داده شده چنین بر میآید که روم یا بعبارت روشن تری متصرفات مشرقی روم مورد علاقهٔ دولت چین واقع شده در سال ۹۷ میلادی **پن چائو**^۱ سردار معروف چین یکی از افسران خود را **قان یینگ**^۲ پیارت و روم روانه نمود، اینمرد که شخص لایقی بود از راه **هیکاتم پیلس** (شهر صددروازه) و همندان بیابان مسافرت کرده است و علاوه در نظر

۱ - در اوقات توقف کاشغر بمن اطلاع دادند که یادگاری از **پن چائو** (PanChao) در آنجا هنوز باقی میباشد و بقراریکه نقل میکردند شهر مزبور در یکموقع محاصره شده و پادگانهای آن از رودخانه محروم و دچار بی آبی گردیدند. در این هنگام **پن چائو** از حضرت **موسی** تقلید نموده زمین را کند و چشمهٔ آبی جاری گردید که آن هنوز معروف به «چشمهٔ پن چائو» میباشد (مؤلف).

داشت که از راه آب به خلیج فارس رفته از آنجا داخل اوقیانوس هند و بحر احمر شده از آلانا که واقع در رأس خلیج عقبه است به پترا و سوریه برود ولی وقتی که مطلع شد که این مسافرت برای او دو سال طول خواهد کشید روی حزم و احتیاط از این خیال خویش منصرف گردید و چنین بنظر میآید ناخدایانی که **قان یینیگ** برای این مسافرت بآنها مراجعه کرده بود مایل نبودند که این شخص چینی از اسرار تجارت سودمندی که در آثرمان در میانشان جاری بود اطلاع حاصل کند.

و اما اطلاعات و حقایقی که بوسیله سفراء بعدی گزارش داده شده و آن بشرح زیر است « آنها (اهالی تاتسین یا روم) ^۱ تجارتشان با آنسیه ^۲ (پارت) و تین چو ^۳ (هند) از میان دریا یک برده سود میکنند... پادشاه تاتسین (روم) همیشه آرزو مند بوده که با چین ارتباط داشته باشد لیکن آنسیه (پارتیها) مانعند و میخواستند داد و ستد کالاهای ابریشمی چین با خود آنها باشد از اینرو او دچار اشکال بوده و نتوانسته با ما ارتباط پیدا کند مگر در سال نهم امپراطوری **هوان** ^۴ (۱۶۶ میلادی) که در آنوقت **آنتون** (آنتونیوس) پادشاه تاتسین (روم) از ماورای جیهنان ^۵ (راه هندوچین) سفراتی با هدایای گرانبهای چندی از قبیل عاج و شاخ کرگدن و لاک پشت فرستاد ^۶ از قراریکه **پارکر** مینویسد این هیئت که بنام سفارت خوانده شده و حامل محصولات «تنگه ها» بوده اند بظاهر بازرگانانی جهانگرد و دریانورد از اهل روم بودند نه هیئتی که بعنوان سفارت از طرف امپراطوری روم فرستاده شده باشد در هر صورت این مطالب اگر چه جزئی است لیکن اطلاع بر آنها بسیار سودمند است زیرا که آن لاقط نشان میدهد که موقع مرکزی کشور پارت همچنانکه در طی تاریخ ذکر شده نه تنها آنرا محط نظر مغرب قرار داده بلکه شرق دور نیز ولی قدری کمتر بآن نظر داشته و میخواست است راهی برای تجارت پیدا کند در خاتمه اینرا هم نباید نهفته گذاشت که این ارتباط رسمی در هر مورد از روی صلح و سلم و پیشقدم هم چین بوده است.

۱ - Ta-Tasin. ۲ - An-Sih. ۳ - Tien-Chu. ۴ - Hwan. ۵ - Antoninus.

۶ - Jihnan.

پرستش میترا در
اروپا

چون تاثیر ایران در اروپا بنظر می آید که بیشتر بواسطه پرستش میترا^۱ یا میترا^۲ بوده است بنابراین مناسب میدانیم که شرحی در اینموضوع برسییل اختصار مذکور داریم. میترا (مهر) یکی از قدیمترین خدایان آریان هاست. در سرود های ویدادرا ستعانت و استمداد تالی آهورامزدا قرار داده شده و در اوستا مقام واسطه را بین اهورامزدا و اهریمن حائز و یکی از بزرگترین ایزدها میباشد که برای انهدام شرور و بدیها و حکمرانی بر جهان بواسطه خدای مطلق آفریده شده است. او خدای نور است و چون نور و حرارت با هم توأم هستند لهذا خدای افزایش، برومندی و برخورداری نیز هست. از تکامل و ترقی بیشتری که مخصوصاً در سلطنت اردشیر دراز دست حاصل شده معلوم میشود که او را حامی سلاطین و رب الجنود و خدای فتح و پیروزی نیز میدانسته اند. ماه هفتم سال و روز شانزدهم از هر ماه برای میترا مقدس و روز عبادت شمرده شده و در ترکیب اسامی پادشاهان مانند میترا دات (مهر داد) و سلاطین دیگر اسم میترا دیده میشود.

چون دولت ایران شروع به توسعه و ترقی نمود مرا کزی برای پرستش میترا در بابل و سایر بلدان استقرار یافت. در بابل این خدا را با شاماش^۱ خدای خورشید یکی میدانستند و پرستش میترا را رسوم دیگری بود پس از تجزیه و تقسیم کشورهای اسکندری سلسله هائی در پنت، کاپادوکیه، ارمنستان و کماژن برقرار گردیدند که هر کدام خود را از نژاد پادشاهان هخامنشی می شمردند و بر اثر آن خدایان سابق ایران را پرستش مینمودند.

باید دانست که پرستش مزبور در خارج آسیا تاملتهای متمادی بر مردم مجهول بوده است. یونانیان ابدآ بآن عطف توجه مینمودند و همین سبب بود که آن به کندی پیش میرفت، معذک این همان مجسمه سازان یونان بودند که نقوش بر جسته معروف

۱- من بکتاب مهم و رموز میترا «تالیف (Cumont)» مراجعه کرده ام و نیز شرحی که در دائرة المعارف برینانی راجع به میترا مذکور است از نظر گذشته. در فصول ۸-۹-۳۳ کتاب هم صحبت از میترا شده است (مؤلف).

۲ - Shamash.

میترا را نمایش داده و او را با هلیوس^۱ یعنی آفتاب یکی میدانستند.

چنین بنظر میآید که مهر پرستی در روم بواسطهٔ دزدان دریائی که پمپی^۲ در سیلیسی آنها را اسیر و دستگیر نموده بروم برد معروف گردید و آن مانند دیانت مسیح در اوایل امر میان جمعی که از طبقات پست بودند رواج پیدا نمود ولی در اواخر قرن اول میلادی مخصوصاً در میان سپاهیان و بازرگانان و غلامان به سرعت انتشار یافت. از اواخر قرن دوم، امپراطوران روم در ترویج این مذهب سعی بلیغ مینمودند. زیرا که آن این عقیده را که پادشاهان دارای جنبهٔ الهی و شایستهٔ ستایشند تأیید میکرد، دیوکلئین^۳، ۳۴۱-۳۱۱، لیسینیوس^۴، امپراطوران روم این خدای حامی و سرپرست دولت روم میدانستند. در اوان فرمانفرمائی آنها پرستش میترا به پایه ای رواج پیدا نمود که معبدهایی برای میترا در تمام کشور ژرمن (آلمان) تا یورک^۵ و چستر^۶ برپا گردید. اما اعتلای مسیحیت باعث انحطاط آن شده و در زمان قسطنطین^۷ لطمهٔ بزرگی بر این مذهب ایرانی وارد آمد. هر چند در امپراطوری ژولین^۸ به اهمیت و اعتبار اولی خود عود نمود ولی در ایام تیودوسیوس^۹ کبیر در ۳۹۴ بکلی در اروپا متروک گردیده و خاتمه یافت.

اما افسانه های مربوط باین خدای مقتدر چه بوده اینک قلم را بطرف آن معطوف میداریم. میترا بطور خارق العاده ای از تخته سنگی تولید یافته و بمحض پدید آمدن بر تمام مخلوقات غلبه کرد. نامی ترین کارا و این بود که با گاو مقدس او رمزد بر خورده و بر او قتل قربانی کرد. مرگ این حیوان باعث حیات زمین گردید. در مجسمه های میترا قتل گاو را بدست او چنین نموده اند که سگی بر او (گاو) پریده و در افکندن او کوشش مینماید، ماری که نشانهٔ زمین است بواسطهٔ خوردن خون این شکار، برومند و بارور میگردد.

اما راجع بر موز و اسرار این مذهب باید دانست که در آن هفت درجه یا مقام

۱- Helios.

۲- رجوع شود بفصل ۲۹ کتاب (مؤلف).

۳- Diocletian. ۴- Galerius. ۵- Licinius. ۶- York. ۷- Chester.

۸- Julian. ۹- Theodosius.

مطابق هفت سیاره وجود دارد. مجاهدات و ریاضاتی که برای طی این درجات معین شده گذشته از اینکه مدهای زیادی وقت لازم دارد پر خوف و خطر هم هست، برای سلاک



۴۲- تصویر میترا وقتل ۳ تاوور بدست او
(اصل در واتیکان است)

یعنی کسانی که میخواهند داخل در مبادی این اسرار بشوند سوگندی با آداب مخصوص لازم است یاد کنند. جماعت نسوان از این امتیاز بکلی محروم میباشند، از آداب و رسوم مخصوص این مذهب همانا عشاء ربانی است با آب و نان و یحتمل شراب هم در آن بوده است.

مذهب میترا نوع بشر را بمراسم و آداب باطنی و سری دعوت مینماید. علاوه به يك زندگانی بهتری پس از مرگ آنها را امیدوار میسازد. مانند اصول تعلیمات زردشت راستی و پردلی و پاکسی برای مجاهده دائمی با قوای اهریمنی و بدی از لوازم این مذهب میباشد. میترا قهرمان خوبی بوده و پیروان او عاقبت به فتح و غلبه او مطمئن بوده اند.

در اواخر قرن سوم میلادی مهر پرستی دین خالص ایرانی بامسیحیت که اصلاً از دیانت یهود برخاسته بود ولی از مبادی و اصول ایرانی که محتمل است سابقاً بواسطه یهود اخذ شده باشد خالی نبود برابر هم و در بک ردیف قرار داشتند، لیکن نظر به بعضی جهات که عمده آن محرومیت زنان بوده است از امتیازات آن مذهب و نیز روا داشتن شرک در طریقه توحید و بعضی رسوم وحشیانه ای که در آن داخل شده بود، مذهب میترا در مقابل حملات مسیحیت مغلوب شده و پس از یک منازعات سخت و کشمکش مابوسانه ای معدوم گردید، چه بواسطه اشتراك این دو مذهب با هم در بسیاری از تعالیم انهدام آن ممکن نبود که باسانی صورت گیرد، یکی از یادگارهای مذهب میترا که هنوز هم در میان مسیحیان باقی مانده روز ولادت حضرت مسیح میباشد که آن در اصل روز پیدایش میترا بوده است.

سلسله پارت (یا خاندان اشکانی) نمیتواند در این معنی خلاصه
ادعای بزرگی کند و بگوید را نعمات گران بهائی که ما امروز از آنها متمتعیم سهمی داشته و چیزی بجهان بخشیده است، برعکس در دوره های تاریخی نیست سلسله ای که تا این اندازه فاعداً ثار بوده با کمتر ارث برای اعقاب گذاشته باشد، لیکن در مردی و مردانگی الحق خاندان مزبور همه نوع قابل تحسین و تمجید میباشد، برای اینکه در مدت قریب به پانصد سال سلطنت در بک خاندانی بوده است که فقط چند تن از آنها سست وزن طبیعت و یا بحت نفوذ خواجه سرایان بوده اند که گرین مورخ شهر آنان را جزو حشرات موزی شرق بشمار آورده است و از اینرو پادشاهان پارت را با بعض از پادشاهان بزرگ اخیر هخامنش و نیز با بعضی امپراطوران روم بخوبی میتوان همپایه دانست، بواسطه نبودن تشکیلات و فقدان تعلیم و تربیت که خود نقص بزرگ باریتها بود امور کشور بر پایه محکم و ثابتی برقرار نبود و از اینرو آنها را بترکان عثمانی تشبیه کرده اند که در رشادت و شجاعت کامل برعکس در فنون متعلقه بصلح و آرامش ناقص میباشند.



اردشیر اول

فصل سی و پنجم

طلوع سلسله ساسانی

بدستور گفت آنزمان اردوان
چنین داد پاسخ که این فراوست
که این غم با وی چرا شد روان
به شاهی ز نیک اختری پر اوست
(فردوسی)

نسبت شاهان ساسانی
سلاطین ساسانی شکوه و جلال سلطنت هخامنشی را تجدید نموده
و بک فصل برجسته و درخشانی را بر تاریخ ایران افزودند.
ایرانیان این سلسله را نه فقط برای عظمت و اقتدارشان بلکه از این جهت هم که ایران
را که یکی از ایالات شاهان اشکانی را تشکیل میداد استقلال تام بخشیدند تجلیل و
احترام مینمایند. مورخین اروپائی دوره ساسانی را بدینواسطه مهم میدانند که وقایع
تاریخی ایران در این دوره بجای افسانه صورت تاریخی بخود میگیرد، هر چند این جا
هم میتوان گفت که اصل و منشاء این خاندان پشت پرده افسانه های قدیم مخفی و
مستور است.

مرگ رستم که در فصل دوازدهم سمت ذکر یافت باید آنرا خاتمه عصر پهلوانی
ایران دانست. اسفندیار که رستم او را در آخرین پیکار مهم خود بقتل رسانید پسری
از خود گذاشت که نامش بهمن بوده است، وی بعینه همان اردشیر است که در تاریخ
به اردشیر دراز دست معروف میباشد و بدینطریق این پادشاه اخیر هخامنشی در تاریخ
چنانکه مورخین ایران نوشته اند از پادشاهان بزرگ تاریخی محسوب میشود و سلسله

ساسانی خود را از نسل همین پادشاه شمرده و نسب خود را با او منتهی مینمودند. چنانکه بر طبق افسانه مندرجه در حماسه رزمی **فردوسی** بهمن خواهر خود **هما** را تزویج کرده و **دارا** از او پس از مرگ پدر بوجود آمد، **ساسان** برادرش بواسطه پیدا شدن **دارا** وارث تخت و تاج از سلطنت مایوس و به یکی از کوه های ترکستان منزوی شده بشغل شبانی مشغول گردید. این مرد همان **ساسان** است که سلسله ساسانی از او بظهور رسیده است.

چنانکه در فصل بیست و هفتم مذکور داشتیم راجع بسلسله پارتیها که باشکانیان معروف و مورخین ایران آنها را کلیتاً «ملوک الطوایف» مینامند در شاهنامه که حماسه ملی است تجاهل و بی اعتنائی شده در شرح احوال يك سلسله ای که چندین قرن در ایران سلطنت داشتند بایات چندی اکتفا شده است. اما از طرف دیگر قصه **اسکندر** که ما آنرا در فصل بیستم مذکور داشتیم تا ایندرجه در مشرق قبولی عام پیدا نموده است که وقتی در حماسه رزمی ایران یعنی شاهنامه دیده میشود که میگوید **دارا** دختر **فیلیپ** مقدونی را تزویج نموده و از وی **اسکندر** بوجود آمده است هیچ تعجبی از آن برای خواننده پیدا نمیشود.

باری این افسانه ها از جمله يك مسئله مبهم و نامعلومی را که از نظر مامیگزاند این است که پادشاه اخیر هخامنشی همان پادشاهی است که ساسانی ها خود را از نسل برادر وی میدانستند، ولی باید بخاطر داشت که پارتیها هم نظیر ساسانیان خود را از نسل سلاطین هخامنشی قرار میدادند، هر چند نویسندگان ایران بملاحظه تنفر از ملوک الطوایفی اشکانی هیچوقت دعوی مزبور را تصدیق نمی نمودند. اما افسانه **اسکندر** در ایران باید دانست که آن از منابع خارجی بدید آمده است و این مطابق تعبیر **مسهودی** یکی از اسرار سیاسی و مذهبی است که مرگ **اسکندر** در سال ۳۲۳ قبل از میلاد با آنکه فاصله اش با ظهور ساسانیان بانصد و چهل و نه سال بوده مورخ ایرانی از مقدار آن کاسته فاصله آنرا دویست و شصت و شش سال نوشته است. از اینجا خوب میتوان پایه اطلاعات ایرانیان را در تاریخ بدست آورد و نیز میتوان فهمید که وارثین

مفاخر گوروش و داریوش چقدر عظمت و جلال تاریخی عظیم‌الظہیر نیاکان خود را فراموش کرده و از نظر داده اند.^۱

پیدایش سلسله سلاطین باستان مخصوصاً در مشرق زمین همیشه با پاره‌ای حکایات عجیب و افسانه های غریبه توأم بوده است، بنا بر این چگونه میشود اردشیر یا اردشیر دراز دست از آن مستثنی باشد؟ آری ظهور اردشیر مشحون است بیک سلسله حکایاتی فریبده که از آن اینقدر میتوان مسلم داشت که اردشیر پسر پاپک مانند جد اعلای مقتدر خود **گوروش** پادشاهی بود تابع و دست نشاندہ، تا آنکه موقع مناسبی بدست آورده برادران خود را مقتول ساخت و شاهنشاهی پارتیها را از بیخ برانداخت. لیکن نویسندگان پهلوی این حکایت را به سادگی خود باقی نگذاشته شاخ و برگ هائی به آن افزودند. چنانکه مطابق کارنامک که ذکر آن در فصل ۱۴ بیاید و طبق بیان **فردوسی** معلوم میشود که ایران تحت سلطه و اقتدار

۱ - **طبری و مسعودی** دو نفر از مورخین عرب دوره ساسانیان را نوشته اند. ابو جعفر محمد **طبری** از میانه مائه نهم تا دهم میلادی میزیست. او در کتاب **فتوح** خود معروف به تواریخ ایام یا تاریخ ابیاسلاطین، تاریخ بشر را از آغاز خلقت تا نهمصد و پانزده میلادی را برشته تحریر در آورده است، پروفیسور **والتفر** فرانسوی این کتاب را از نسخه فارسی بفرانسه ترجمه و طبع و نشر نموده است. **ابوالحسن علی مسعودی** که قدری بعدتر میزیست کتاب **مروج الذهب** خود را در ۹۷۷ میلادی به اتمام رسانیده است و آن بقلم **باربیر دومینارد** بفرانسه ترجمه شده است. این دو کتاب بسیار مفید و ذقیمتند. دوره ساسانیان شاهنامه **فردوسی** نیز جنبه تاریخی دارد. از کتابهای عمده اروپائی که در این باب نوشته شده عبارت است از الف - هفتمین دولت بزرگ شرقی تألیف ج. **رالیگسون**.

b. *Geschichte der perser und Araber zurZeit der Sasaniden*

تألیف پروفیسور **نولدکه**.

ج. ترجمه **آمانوس مارسیلنوس** بقلم «Yonge»، از کتاب اخیر الذکر بدبختانه سیزده فصل اول آن مفقود و ازین رفته است.

از مسکوکات و مخصوصاً از کلسکیون سکه های ساسانی اثر **دورن** معلومات و اطلاعات زیادی برای ما حاصل شده است (مؤلف). **Dorn's Collection des monnaies Sassanides**.

اردوان که رومیان او را «آرابالوس» مینامیدند به دو بست و چهل ایالت هر يك تحت سلطانی تقسیم میشد؛ از آنجمله شخصی بنام پاپك که پادشاهی فارس با او بود و در اصطخر میزیست اولاد نداشت. شبی او ساسان شبان خود را در خواب دید که از بالای سرش آفتاب طلوع نموده تمام روی زمین را روشن ساخت. شب دیگر در خواب دید که او برفیل سفیدی سوار است و مردم باو نعظیم و تکریم مینمایند. در شب سوم چنین دید که آتش مقدس از خانه ساسان مشتعل شده بدرجهای که تمام دنیا را ضیاء و روشنی داد. او از این خوابهای عجیب خود متحیر شده حکما و دانشمندان را احضار کرده تعبیر خوابهای خود را از آنها خواست. در جواب متفقاً گفتند که سلطنت ایران به ساسان با پسرش منتقل خواهد گردید؛ پاپك بعد از استماع و اطلاع براین امر ساسان را طلبیده او را از آتیه درخشان وی مستحضر ساخت. سپس امر کرد لباس های فاخر باو پوشانیده و دخترش را بوی کابین بست و اردشیر از او بوجود آمد.

يك حکایت شیرین دیگری که در این باب نقل شده این است که وقتی اردشیر بحد بلوغ رسید از پایتخت اردوان که در سرزمین ری واقع بود بطرف فارس گریخت؛ او دوشیزه‌ای خوب صورت و با فطانت و هوشی را که ندیم اردوان بود و اخیراً بخود اردشیر علاقه پیدا کرده بود با خود برد؛ اردوان پس از اطلاع از امر غضبناك شده بتعاقب آنها شتافت تا آنکه بدهی رسید که فراریان از همانجا عبور کرده بودند؛ در اینجا باو خبر دادند که آنها سواره مانند باد گذشتند و از عقب شان قوچ بزرگی هم حرکت مینمود. روز دوم کاروایی که میگذاشت به اردوان خبر داد که آن قوچ را دیدند کنار یکی از آن سواران شسته بود. اردوان که این خبر را شنید دانست که آن قوچ عبارت از شکوه و جلال سلطنت است و لذا بومید شده از تعقیب اردشیر منصرف گردید.

بیامد دور خساره همرنگی چو شب تیره گشت اندر آمد بری

(فردوسی)

اگر چه مطالبی را که مذکور داشتیم صرف حکایت بوده، ولی همین حکایات چون به محالی میکنند چگونه ساسانیها حقوق آسمانی خود را بدست آوردند ذبقيمت و قابل

اهمیت میباشند؛ بدیهی است که رعابای آنها این حق مشروع را طوری استقبال مینمودند که هیچ غاصبی که در رگهای او این خون مقدس جریان نداشت نمیتوانست در مقابل آن کامیابی حاصل کند.

تفصل نزاع و جنگ اردشیر دست نشانده با اردوان شاهنشاه اردوان و اردشیر
متبوع خود در دست نیست، ولی يك حكایت نزدیک به عقلی که از نویسندگان ایران ما رسیده معلوم میشود که اردشیر پیش از آنکه کارش با اردوان بقتال و جدال بکشد رخصت بافت که ایالت سرحدی کرمان را بقلمرو خود ضمیمه نماید ممکن است در اینجا گفته شود که قلعه بزرگ کرمان موسوم بقلعه اردشیر و افسانه مشهور «کرم» مربوط به ایالت مزبور باشد.

بالجملة اردوان در آخر خشمگین و تهبیج شده بفارس حمله برد و با اردشیر نای بکار را گذاشت. اردشیر در يك میدان هولناکی اردوان را شکست داد، در صورتیکه تلفات طرفین در این جنگ خیلی سنگین بوده ولی در مبدان دیگر او آسانی و بدون دادن تلفات زیاد نابل بفتح و طفر گردید، برعکس تلفات و خسارت داریها بغایت سخت و سنگین بوده است.

آخرین جنگ اردشیر با اردوان در صحرای هرمزست شرقی جگ هرمر
اهواز رویداد، در این جنگ داریها شکست کامل خورده و خود اردوان هم بقتل رسید. بطوریکه یکی از مورخین ابراف منویند یکنفر از دلاوران پارس با شاهنشاه داریها تن بن مشغول نبرد گردید، در اثناء نبرد حبله کرده رو بفرار نهاد و بعد عنان برگردانده تبری بطرف اردوان برتاب کرد که بقلب وی کارگر گردید، این جنگ آخرین جنگی است که اساس يك خاندان مجلل و باشکوهی را استوار ساخت که چهارصد سال در يك ملت مغرور و متکبری سلطنت نمود، تا وقتیکه ستاره اقبال محمد(ص) از افق رنگستان عرب طلوع کرده دنیا را زیر و زبر نمود.

مطابق بیان طبری پس از تسخیر نواحی سرحدی خراسان، مرو، بلخ و خبوه ملوک کوشان و توران و مکران سفرای خود را

به دربار اردشیر فرستاده و پیشنهاد اطاعت نمودند. اما حمله این پادشاه ساسانی به هند باید دانست که آن بطور عموم مسلم نیست، لیکن از بیان اسهیت^۱ ظاهر^۲ میشود که آمدن سفرای مذکور ناشی از این جا بوده است که اردشیر به هند حمله برده بود، چنانکه از تاریخ فرشته بر میآید او به هند حمله ور شده و تا نزدیک سرهند رسید، لیکن پادشاه آنجا در های شاهوار، طلا، جواهرات، فیلها بنزد اردشیر برسم باج و خراج فرستاد و از این راه اردشیر را واداشت که بایران مراجعت نماید. در ثبوت این مطلب جدیداً سکه ای از برنج بدست آمده که در یکطرف آن علامت پادشاه اخیر کوشان و طرف دیگر مانند سکه های خود اردشیر صورت آتشکده ترسیم یافته است و البته این یکدابل روشنی است که بانی خاندان ساسانی فقط بایران و چند ایالت مجاور آن قناعت نکرده بلکه برای اینک که قدم بقدیم از اجداد بزرگ خود پادشاهان هخامنشی پیروی کرده باشد به هندوستان حمله برده و از پنجاب باج و خراج گرفته است.

اردشیر پایه سلطنت خود را تا اینحد محکم ساخت و اقتدارش اردشیر و سوریوس اسکندر^۳ را رسانید بجائی که یقین کرد میتواند ضرب شستی به امپراطور روم نشان دهد. لذا در سال ۲۲۸ میلادی از فرات عبور کرد. اردشیر از این نظر که بر مثل اردوانی که لشکر عظیم روم را مجبور ساخت که بیک صلح غیر شرافتمندانه ای تن در دهد غالب آمد امید واثق داشت که بر امپراطور روم فائق آمده سپاهیان تازه شکست خورده ویرا مغلوب خواهد ساخت. گذشته از هوای کشورستانی و تحصیل نام محتمل است پیش آمد و وضعیات هم ویرا مجبور ساخته باشد که خود را وارث تاج و تخت هخامنشی اعلام نموده و متصرفات سابق نیاکان خود را مطالبه کند.

سوریوس که بجای قیصر نشسته جوانی بود صاحب عزم و اراده، بعلاوه فطانت

۱-Vincent Smith.

۲- حمله اردشیر بابکان به پنجاب، م، ر، آس شماره آوریل ۱۹۲۰ (مؤلف).

۳-Severus Alexander.

و هوش غربی هم دارا بود. او وقتی که از بسیج ایرانیان با خیر شد با اهمیت موقع پی برده دانست که جمع آوری سپاه مدتی وقت لازم دارد و لذا نامه ای بنزد اردشیر فرستاد و او را در این نامه نصیحت نمود که بحفظ و ادارهٔ ممالک مفتوحهٔ خود مصروف شده کاری نکند که موجب انقلاب و آشوب آسیا گردد. بعلاوه نوشت که اینکار برای او خالی از خطر نخواهد بود که فقط به استظهار یک امید واهی وارد در جنگی بزرگ گردد که بر او معلوم خواهد داشت که مصاف با روم غیر از مصاف با عشائر وحشی مانند عشائر خودش میباشد و این را هم اضافه نمود که لازم است او فتوحات **اگوست تراژان**، **سپتیمیوس سوروس**^۱ را بخاطر آورده و از آن تنبه حاصل کند.

اردشیر در جواب این نامه هیئت مخصوصی مرکب از چهارصد تن ایرانی را که از حیث قامت و صورت و لباس های فاخر و اسلحه و یراق اسب و سایر اسباب تجمل ممتاز بودند برگزیده بسفارت نزد امپراطور فرستاد. سفرای مزبور پیغام پادشاه خود را با طرز جسورانه و بی باکانه ای که موجب اشتعال غضب بود تبلیغ نمودند و از امپراطور جداً خواستند که باید شام و باقی متصرفات خود را در آسیا تخلیه نموده و ایرانیان را بحال خود واگذارد که کشور های موروثی خودشان را در دست داشته باشند و امپراطور روم بهمان قسمت اروپا که بلا معارض است قناعت نماید. نمایندگان ایران در این پیغام بدرجه ای جسارت و بی نذاکتی بخرج دادند که با اینکه سفیر نوعاً محترم شمرده شده و مسئولیتی متوجه وی نمیکرد معذالک امپراطور حکم کرد که آنها را گرفته مانند اسرای جنگ توقیف نمودند و خود در این بین بتهیهٔ وسائل جنگی که وقوع آن نزدیک بود مشغول گردید. چنانکه در پائیز سال ۲۳۱ میلادی نیروی مهیبی در انطاکیه جمع نمود، در اینجا رومیان نقشه ای که بخاطرشان رسید این بود که لشکر را بسه قسمت تقسیم کردند. یک قسمت آن که مخصوص شمال بود فرستاده شد که به همراهی خسرو پادشاه ارمنستان بعد آترو پاتن حمله ببرد. بقسمت جنوبی امر شد که ایران بخصوص یا چنانکه قویاً محتمل است سوزانار آتهدید نماید و اما قسمت سوم دستور داشت که در رکاب امپراطور بمنظور

۱- Septimius Severus

حمله بقلب کشور مشغول عملیات باشد. این نقشه غیر عملی جنگ که لشکر را به سه قسمت جدا گانه تقسیم نمودن که هیچیک نتواند موقع لزوم کمک قابلی بدیگری بدهد در واقع مقدمه برای شکست و مغلوبیت بوده است، بالجمله لشکر شمالی که به ماد آذربایان حمله بردند بواسطه نبودن قوای ماد کامیابی حاصل نمودند ولی در هر گشت خسارت خیلی سخت دیده و کاری هم که مهم باشد از پیش ببرند. اما اردشیر لشکر خود را عاقلانه جمع کرده به لشکر جنوب که تنها بود حمله برد و همه را نابود ساخت. سوریوس از این حادثه بخوف و هراس افتاده فرمان عقب نشینی عمومی داد. در اینجا ممکن است این خیال پیدا شود که پس از این فتح قاعده باید اردشیر به شام حمله برده باشد لیکن چون در حقیقت مقصود ایرانیان در این جنگ تصرف ارمنستان بود لذا اردشیر با کمال حزم و احتیاط بهمن فتح قناعت نموده و ظاهراً در سال ۲۳۲ میلادی عهد صلحی فیما بین منعقد گردید. در خاتمه باید دانست که ارمنستان در سلطنت ساسانیان همان سر نوشت را پیدا نمود که در دوره اشکانیان دارا بوده است یعنی ما به التزاع در امپراطوری روم و ایران واقع شده بود

پس از عقب نشینی رومیان ارمنستان با منابع و قوای شخصی جنگ اردشیر با ارمنستان برای مقابله با لشکر ایران باقی ماند و این سلطنت کوهستانی بجنگ برخاست با سناظهار اینکه اغلب لشکر ایران سواره بودند، راستی خسرو پادشاه ارمنستان بقدری خوب از عهده دفاع برآمد که اردشیر از فتح آن مأیوس گردید، او قول داد که هر کس این دشمنش را از میان بردارد این دامن مقرر سلطنت یعنی ارمنستان از آن او باشد. در اینجا یکی از بجای ایران که خون ارساسی (اشکانی) در رگهای او جاری بود این خدمت را بعهده گرفته و حاضر شد که خسرو را بصل رساند، وی برای جلب اطمینان طرف مقابل خود را مانند یکنفر فراری که در تلاش مأمور و پناهگاهی است از اردو بیرون رفت، اردشیر هم برای تشبیه این امر جمعی را برای دستگیری او از عقب روانه نمود. اینمرد بالاخره موفق شده خسرو را بقتل رساند، ولی در هنگام فرار از ارتا کساتادر رود ارس غرق شد و اردشیر بدون دادن بهائی بمقصود

شود نائل گردید. او خیلی زود این کشور را اشغال کرده ضمیمهٔ ایراف نمود. ولی طفل شیرخواری که خسرو داشت موفق نشد بدست بیاورد. بلکه کسانیش در خفیه ویرا سالماً پیرون بردند. این فتح آخرین فتح نظامی مؤسس خاندان ساسانی بوده است.^۱

ما در فصل سی و دوم کتاب گفتیم که پارتیها بدو اصول دیانت زردشت را اختیار نموده ولی بعد آنرا از نظر داده تعلیمات دیانت زردشت

اردشیر بازنده کننده
دیانت زردشت

وارد این مذهب را بتدریج از میان بردند. چه مذهب آنها پیشتر پرستش ماه و آفتاب و تماثیل سلف بوده است. باضافهٔ يك رشته طلسمات و اورادی که از مذاهب سامی گرفته بودند. در نتیجه آتشکده هارو بویرانی نهاد و در بسیاری اماکن آتش مقدس خاموش گردید، بالاخره چیزی نگذشت که نفوذ مغها بکلی از میان رفت. اردشیر در صدد برآمد که حقوق و احترامات مغها را بحالت اول برگرداند و لذا فرمانی صادر کرد که علمای دیانت و مبلغین احکام مذهبی که جامعه ملتند از نزدیکان خاص پادشاه محسوب و از هر جهت مورد توجه مخصوص شاهانه میباشند. اونه فقط دهات و اراضی زیادی بآنها برسم انعام داد بلکه عشر بهای هم برای آنها قرار نمود. در نتیجه این اقدامات تمام تماثیل و صورت ها منهدم شده و پرستش ماه و آفتاب همه از میان رفت و تمام افراد ملت به پیروی تعلیمات آئین قدیم زردشت پرداختند. این پادشاه برای تأمین وحدت ملی مجلسی از مغها تشکیل داده و از میان آنها هفت نفر که در تقوی و باکدامنی بالاتر از همه بودند انتخاب گردیدند. این هفت نفر از بین خود یک نفر مؤبد جوانی را بنام آرداویرف^۱ که در پارسائی مقام شهرت را حائز بود بمابندگی خود تعیین کردند، بر طبق حکایتی که از نویسندگان ایرانی بما رسیده است نماینده مذکور بس از انجام وضو و آداب و مراسم تهلیر معجونیه که مال خواب بود استعمال کرده و بر اثر آن بخواب رفت و در تحت مراقبت شاه و هفت نفر از بزرگان کشور تا هفت روز خوابش طول کشید. وی بس از انقضای مدت مزبور از خواب بیدار شده بلافاصله آهور مزدا را املا کرده یک نفر نویسنده آنرا برشته تحریر و تدوین درآورد.

۱ - Arda-viraf.

این نوشته‌ها بعد از این برای علمای مذهب مأخذ اصلی قرار گرفت.

این جوش مذهبی اردشیر و مؤیدها (چنانکه بقیاس هم نزدیک است) هیچوقت نمیکداشت که بسایر مذاهب آزادی داده و یا بطور تساهل مذهبی با آنها رفتار کنند بلکه بنای صدمه و آزار را با آنها گذاردند. خاصه از دیانت مسیح که دیدند عرض وجود نموده است بنای جلوگیری را گذاشتند، مخصوصاً از وقتیکه سلطنت روم شرقی دیانت مسیح را اختیار نمود از آنوقت این مذهب در ایران طرف بی میلی و نفرت مردم واقع گردید.

راجع بانظامات اردشیر مطالب چندی که بما رسیده چنین

نارهای برون و
خصال اردشیر

منماید که اودائماً در این صدد بود آن سلاطین جزو را که استقلال نیمرسی آنها برای اقتدار پادشاه بزرگ خطر داشت از میان بردارد. او مرام و منظورش تشکّل ملّتی بود که نقطه اتکاء آن بمذهب و مقامات مذهبی باشد. رویه او در انتظام اموری بیشتر مشابه به رویه داریوش بود و هیچ نمیشود او را با پارتها طرف نسبت قرارداد؛ او اشکر حاضر خدمتی ترتیب داده و آنرا تحت فرمان سران و افسرانی قرار داد که هر یک مستقل و از والیان و استانداران کشور جدا بوده است. این کلمات از اوست که میگوید «ملک حاصل نشود مگر به لشکر و لشکر فراهم نگردد مگر بزر» زر بدست نباید مگر بزراعت و آبادی و زراعت و آبادی بدون عدل و داد صورت نخواهد گرفت».

واقعاً چقدر خوب بود که جانشینان او همیشه این کلمات را آویزه گوش کرده و برطبق آن عمل مبنمودند.

اردشیر از سلاطین عاقل و سائنس و مدبری بود که همیشه در فکر رفاه و آسایش رعایای خود بوده و باین نکته کاملاً توجه داشت که اساس انتظام امور عدل و اضاف است، او همیشه کوشش داشت که قواعد و اصول خود را بموقع اجرا بگذارد.

راجع بوصایای این پادشاه پسرش شاپور در هنگام موت بیانی که فردوسی میکند میتوان آنرا بموانیق و پیمان های سیاسی تعبیر نمود. از جمله به شاپور خطاب

گرده چنین میگوید. « بدان که ملک و دین با هم توأم میباشند و هر يك را باید نگهداری دیگری دانست. انتظام امور کشور باید طوری باشد که کسانی را که خدای متعال زیر سرپرستی من و تو قرار داده است از ما راضی شده و دعای خیر آنان را بطرف خود جلب نمائیم ».

این بود خلاصه از کلمات برجسته و حکایاتی که از این بانی خاندان ساسانی یادگار مانده است. اگر هم صفت شجاعت و دلاوری وی تاحدی پشت ابرهای ضخیمی مستور مانده باشد معذک این را با یقین کامل میتوان تصدیق نمود که اردشیر پسر پاپک در پرستشگاه شهرت و نام مقام ارجمند و بلندی را حائز میباشد.

[illegible]

کتیمه در باور پهلوی در نقش رحب

فصل نهم و شصتم

شایور اول اسیر کنندہ والرین

اس پکر مرده پرست حدایگان شاپور شاه شاه ایران و غیر ایران آسمانی ژاد ار
 اردان پسر مرده پرست حدایگان اردشیر شاهشاه ایران آسمانی ژاد پور ساسان
 بابلک بادشاه « ترجمہ کیمۂ پهلوی نقش رجب »

شاپور^۱ با نقول بوسندگان مغرب سا بر اول در سال + ۲۴ میلادی یحای
بدر والا مقامش بر تحت شست . مطابق عهده بوسندگان ایران
مادرش دحیر اردوان بود او بعد از آنکه سنکاح اردشیر
در آمد قصد کرد که تلافی خون بدر شوهرش اردشیر را مسموم سازد ، گو موفق
ناجم اس امر شد ولی در نتیجه این سوء قصد اردشیر حکم کرد ویرا بقتل رسانند و
چون او به شاپور حامل بود وزیر اردشیر حاش را از خطر رهاییده با پسرى که
ار او متولد شد در يك محل محفى نگاهدارى نمود روزى اردشیر از بدداشتن فرزندى که
حاشین او گردد اظهار دلتنگى نمود ولی بعد که شنید پسرى از او موجود میباشد عبات
خوشحال گردید او راى آزمایش اینکه بسر از سل پادشاه است امر کرد وى با عده اى
از هم بار بهاش در حضور شاه چوگان نازى کنند که در این بارى اردشیر شهرنى
بسزا داشت ، چنانکه گوئى حلو پادشاه عمداً انداخته شد و شاپور جرئت نموده

۱. معای این اسم و پسر شاه است.

تاریخ ایران

پنهانی برای ربون آن گو سبقت کرد و از همین جا پدر شاد شده فهمید که او پسر اردشیر است.

با توجه باین مطلب که مدت سلطنت اردشیر بعد از واقعه قتل اردوان چهارده سال بوده است بمشکل میتوان این حکایت را تصدیق نمود چه از حکایت مزبور معلوم میشود که سن شاپور در آنوقت که بر تخت نشست سیزده سال بوده است.

از طرف دیگر حکایتی که احساسات و خاطرات مردانه و دلیرانه مؤسس يك خاندان بزرگ را بما نشان میدهد خطاست که آن حکایت را از نظربیندازیم.

خبر فوت اردشیر که به ارمنستان و هاترا رسید هر دو یکدفعه بنای شورش را گذاشتند، نائره شورش ارمنستان به آسانی جلو گیری شده و فرو نشانده شد و اما هاترا چون شاپور از حصار آن مطلع بود که استحکامش بحدی است که ترازان

شورش ارمنستان و
هاترا (الحضر)،
۲۴۰ میلادی

و سیوایروس توانستند بر آن دست یابند لذا بمحاصره آجا باقاعده کوشش نمود بلکه در صدد افتاد که حیلای بکار برد. اتفاقاً پادشاه یاغی دختری داشت که حاضر شد قلعه را تسلیم شاپور کند مشروط بر اینکه او را برای خود تزویج کند، شاپور هم قبول نمود چنانکه هاترا را بدست دغا و غدر و خیانت پیشه این دختر فتح نمود اما او عهد خود را شکست و آن دختر نابکار را بدست میر غضب داده اعدامش کرد.

شاپور بعد از استقرار سلطنت خویش و تثبیت مرزهای مملکت

اولین میدان جنگ در مقابل عازم گردید که از اوضاع بریشان روم که بمتمتها در جدرسیده بود استفاده کند. توضیح اینکه سوروس اسکندر حریف روم، ۲۴۴-۲۴۹ میلادی

اردشیر در خفیه بقتل رسیده و تراسیان ماکسیمین^۱ که هیکل

مهمی داشت مدت سه سال بالقب امپراطور از همان اردوگاه خویش حکمرانی کرده و بقدری هم خشونت و سختی از خود بروز داد که تمام مملکت از وی نفرت کرده و بالاخره او هم در نوبه خودش بقتل رسید و از آنوقت اغتشاش و هرج و مرج در سرتاسر

^۱ - Thracian Maximin.

کنور حکمفرما گردید. هنگامیکه شاپور با لشکر خود حمله برد امپراتور روم جوان بود موسوم به **فور دین سوم**. اول مقصود ایرانیان فتح قلعه نصیبین بود که بآن سال آمدند و مطابق بیان خود ایرانیها دیوارهای آن فرو ریخت مثل دیوار جریکو^۲ که در کتاب **یوشع** مذکور است، ممکن است این حادثه بر اثر وقوع زلزله روی داده باشد. او بعد از این کامیابی مهم آنچه بود همرا از جلو برداشته تا بدریای مدیترانه رسید حتی انطاکیه را هم قبضه نمود. لیکن این تصرف مانند تصرف پارتیها دائمی و یا تشکیلاتی در کار باشد نبوده بلکه بیشتر همان تاخت و تاز و قتل و غارت بوده است.

يك چندی که از این قضیه گذشت لشکر روم اسماً تحت امپراتور جوان در این صحنه عرض وجود نموده و لشکر **شاپور** شکست خورده دوباره از فرات گذشت. لژیونهای روم آنان را تعاقب نموده نصیبین را بعد از شکست سخت دیگری که در ساینه^۳ بین آن قلعه محکم و کاره به قشون ایران وارد ساختند دوباره بتصرف خود درآوردند. لشکر تعاقب کننده روم از دجاهم گذشته بتهدید تیسفون پرداخت مگر توانست بهره مندیهای که حاصل کرده بود با تمام برساند؛ چه کشته شدن امپراتور جوان سبب اخراج لشکر روم گردید و **فیلیپ غاصب** سریعاً با **شاپور** داخل مذاکره صلح شده و با شرایط و موادی موافق دلخواه پادشاه ایران عهد صلح انجام گرفته و در سال ۲۴۴ میلادی مشرق را تخلیه نمود.

شاپور قبل از انقضای چهارده سال از حمله اولی دوباره بخاک جنگ دوم - مرحله اول ۴۶۰ - ۴۵۸ م. روم حمله برد. در این جا تاریخ ایران پیچیده و تاریک است. چنین معلوم میشود که در ناحیه دوردست بلخ جنگهایی روی داده سلاطین اسامان استقلال خود را موفعانه حفظ نموده اند و آن سلاطین پس از چندی مخصوصاً قراردادی با روم بسته اند.

شاپور نظیر جنگ اول او مرزد دوات غربی بنای تاخت و تاز را گذارده آنچه

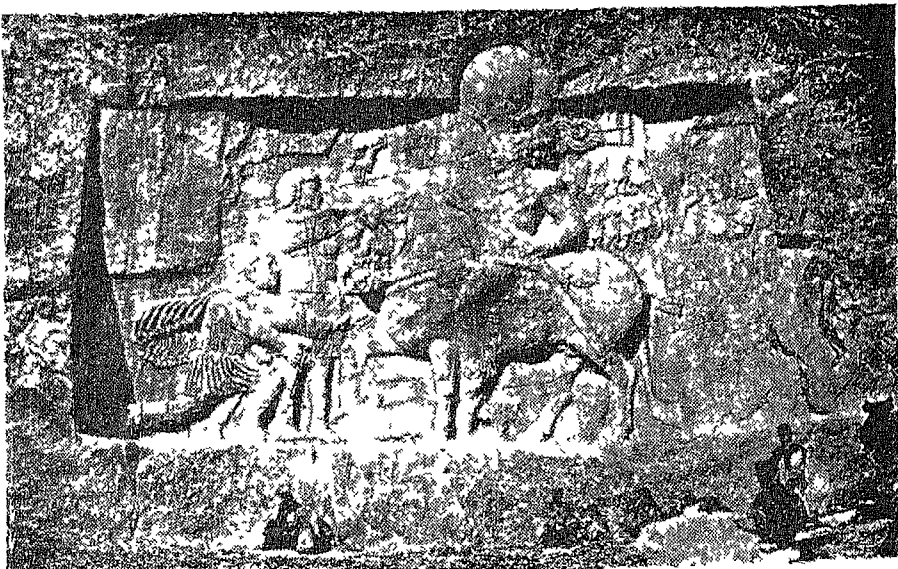
۱-Gordian. ۲-Gricho. ۳- Resaina

۴ - رجوع شود به آمیانوس مارسلینوس ۱۷:۵۰۲۳ (مؤلف).

مقاومت و صدمت بود همه را از جلو برداشت. مردم انطاکیه که همگی بلهو و لعب مشغول
و از اسب حادثه بیخبر بودند ناگهان چشم باز کرده خودشان را در چنگال دشمن
گرفتار دیدند.

بالاخره لشکر روم مثل سابق ولی اینوقت تحت فرمان و الرین
امپراطور معمر برای خلاصی انطاکیه برخاسته و دوباره آنرا
پس گرفته شاهپور را از انطاکیه خارج ساخت؛ لیکن در این جا
دست خبایتنی در کار بود؛ توضیح اینکه مکریانوس 'کوتوال' (حاکم) که در حقیقت فرمانده
قوا بود بخیال تاج و تخت افتاده برای اجرای این منظور او نقشه کشیده در نزدیک ادس
لشکریان روم را طوری در محاصره انداخت که شاهپور آنها را از خلاصی بکلی

اسارت و الرین
۳۶۰ میلادی



۴۳ - تصویر شاهپور کبیر و والرین

مأیوس ساخت و حتی يك كوشش مأیوسانه آنها که خواستند صفوف دشمن را شکافته
فرار کنند با تلفات زیاد دفع گردید. در این اثنا فحطی هم پیدا شد. والرین بعد

از کوشش زیاد که بتواند از خطر رهایی یابد تمام بی نتیجه مانده در يك مجلس مذاکره یا مشأوره ای درست مثل **کراسوس** دستگیر گردید؛ هر چند که نسبت بسلف خود بمیراث بدبخت تربود چه او با حال ننگ و رسوائی تاملتی زنده باقیماند و شاید کمتر حادثه ای در تاریخ پیدا میشود که اثر روحی آن از اثر روحی اسارت يك امپراطور در دست پادشاهی از يك خاندان جدید بیشتر باشد و باید این تأثیر در آنوقت عالمگیر شده و مسلماً خبر آن فوراً مثل صاعقه در تمام اروپا و آسیا پیچیده و همه را مات و مبهوت ساخته است. این وقعه بزرگ و مهم در برس پلیس و شاپور روی سنگی بطور یادگار منقور و کنده شده است و آن بقبلاً تا انقراض خاندان ساسانی همواره ورد زبان خاص و عام بوده و هیچوقت از خاطر ها محو نمیشده است.

گذشته از همه در مذلت و بدبختی این امپراطور هم چیزها نوشته اند؛ وقایع نگارانی که از همه باینعصر نزدیکتر میباشند مینویسند که او بحال اسارت باقیماند تا اینکه برشد و در اینمدت با او بمانند يك برده رفتار میشد و از اینجا هم میتوان بآب پی برد که در آثار حجاری و نقوش بر جسته زنجیر بر بازو های او آشکار و نمایان میباشد. نویسندگان که بعد تر آمده مینویسند که او را در حالتیکه لباس شاهانه در بر و زنجیر برگردن داشت برای تماشای عموم حاضر میساختند و انگشت نمای عامه بوده است لیکن ببنائی که زیاده تر مشکوک و درعین حال ممکن است راست باشد ببنای **لکتانتیوس**^۱ از نویسندگان ۳۱۲ میلادیست که مینویسد این پیر مرد ینچاره مثل چهارپایه سواری بفاتح بیمرون خود خدمت میکرد و دیگر بعد از مردن پوست بدنش را کنده برای اینکه بادگاری ازفتح مزبور باشد نگاهداشتند^۲.

۱- Lactantius.

۲- نظریه عداوتی که آنوقت روسای روحانی و پشویان مذهب مسیح به ایرانیان داشتند نسبت هائی که شاپور داده شده است ناشی از تعصب و بعضی از محققین حدیده که از آنجمله یوستی میباشد صحت آنرا انکار کرده اند (مترجم)

فرحله دوم جنگ
۲۶۰ میلادی

مکریانوس پس از انجام نقشه خائنانه خود قبای ارغوانی را

زیب پیکر نموده و خود را امپراطور لقب داد و بعد بقصد

سایه نوس^۱ پسر والرین حرکت کرد تا با اودرسر امپراطوری

مشغول پیکار گردد. شاپور اینجا برای اینکه رقیبی بر روی کار آورده بر مشکلات

روم بیفزاید و نیز قدرت وسطوتش را بسط داده باشد نقش تازه ای بازی کرده یکنفر

سیر یادیس^۲ نامی را از اهل انطاکیه که در اردوی خودش پناهنده بود به خلعت

امپراطوری مخلع ساخته و لقب قیصر باو داد. اینمرد صورتش در نقش برجسته سابق

الذکر سومین صورتی است که مابین صورت شاپور و والرین منقوش میباشد.

باری شاپور بعد از نصب سیر یادیس با امپراطوری روم بار دیگر از فرات

گذشت و انطاکیه را قبضه کرد، از تنگه های توروس گذشته و در واقع تمام آسیای

صغیر در آنوقت تحت اختیار وی بوده است. او قیساریه مازکا^۳ را که بزرگترین شهر

کاپا دوکیه بود تسخیر کرد، لیکن باز برای تشکیلات و اداره و انتظام متصرفات خویش

هیچ اقدامی ننمود و شاید آن بواسطه فقدان لشکر ثابت و نیروی دائمی بوده است.

خلاصه او با کمال جلالت و قساوت فقط بقتل و غارت پرداخت و پس از اینکه آتش

آز و حرصش در تخریب و انهدام فرو نشست آنوقت بدون هیچ فشاری بلکه بمیل خاطر

از کاپادوکیه که ممکن بود انرا با سوریه ضمیمه امپراطوری خود کند مراجعت کرده

بطرف فرات روانه گردید در حالتیکه پشت سر خود وادیها و صحراهایی باقی گذارد که

مملو از اجساد کشتگان بوده و نیز هزاران مرد و زن و کودک با خود به اسارت برد.

تدمر که در صحرائی درست ما بین فرات و دمشق واقع شده

و فاصله آن از هر یک از دو طرف تقریباً یکصد و سی میل

میباشد یکی از بلاد معروف بوده است و آن بنیست هادریان^۴

بمنظور دژ سرحدی روم و دیگر باز شدن یک راه غربی بین

سوریه و عراق بنا شده بود. در این زمان که شاپور در آن نواحی مشغول تاخت و

شاپور و اذینه پادشاه
پالمیر یا تدمر
۲۶۰-۲۶۳

۱- Gallienus. ۲- Cyriadis. ۳- Mazaca. ۴- Hadrian.

تاز بود تدمر از حیث موقع بازرگانی شهرتی بسزا داشته و آن بدست يك پادشاه نیم رسمی موسوم به اذینه اداره میشده است .

اینمرد با اهمیت موقع پی برده نامه ای به شاپور نوشته و آنرا با يك کاروان شهر حامل تحف و هدایای قیمتی بنزد پادشاه ساسانی فرستاد . شاپور کهنه نامه را خواند از لحن آن که استقلال امیر نامبرده را مینمود در غضب شده حکم کرد تمامی هدایا و تحف را در نهر فرات ریختند و بعد گفت این اذینه کیست و از کدام سرزمین است که جرئت کرده چنین نامه ای به پیشگاه خداوندگار خود بنگارد . حال اگر خواهان تخفیفی در عقوبت خود میباشد بایستی دست بسته به بارگام ما شتافته و سجده کنان از حضرت ما بوزش بخواند ولی باید دانست که شاپور از این کبریائی و غرور خودش نتیجه ای که نبرد زیان هم دید چه اذینه از موقع خویش که در پناه صحرای خشک لم بزور واقع شده بود استفاده کرده هنگامی که شاپور با غنائم فراوان جنگ بطرف مشرق بر میگشت عده کثیری از سواران جنگی صحرا نشین را جمع کرده راه عبور را قطع نموده بر لشکر ایران حمله برد . این هجوم و حمله ناگهانی سبب گردید که نه تنها مقدار مهمی از غنائم بلکه بعضی از بانوان شاه نیز بچنگ دشمن افتاد . این شکست ناگهانی بدرجه ای لشکر ایران را مضطرب ساخت که هنگام عبور از فرات که یقین کردند از چنگ اعراب صحرائی رهایی یافته اند حاضر بودند با نهایت میل تمام بفریدی که با خود داشتند تسلیم اهالی شهر اوس کنند تا بگذارند سالم از آنجا خارج گردند . اذینه را نمیتوان در عداد یکنفر مهاجم و غارتگر بشمار آورد . بلکه بطوریکه معلوم میشود وی از اشخاص بزرگ نامی بود . چه پس از اخراج ایرانیان در سال دویست و شصت و سه میلادی به بین النهرین حمله برد و شاپور را در يك جنگ شکست داده شهر مداین را محاصره نمود .

دوره مختصر و کوتاه این شخص بزرگ فوق العاده درخشان بوده است . زیرا سوریه و بین النهرین و سایر ایالاتی را که شاپور تصرف کرده و بعد تخلیه نموده بود او همه را گرفته و در تصرف نگاه داشت . بعلاوه با گالینو امپراطور روم چنان عاقلانه

رفتار نموده که طرف اعتماد وی قرار گرفت. مجلس پنهانی روم او را به لقب اعلیٰحضرتی مفتخر ساخته و مقام و برا به رسمیت شناخت و خلاصه پیش از اینکه دوره حیات ابن مردیواسطلم قتل سپری گردد تدریجاً تحت مراقبت و جدیت وی یکدولت مقتدیر و فزاینده گردید که آن خصم ایران و دوست متفق روم بوده است.

زن. بیوه قسطنک او زنوییا که خون بطالسه در رگهای وی فوران داشت و در شمار یکی از زنان بزرگ عالم میآید سلطنت خود را در تمام بلاد مفتوحه تثبیت و برقرار نمود، حتی کشور مصر را به تدریج الحاق کرد. دوره چند سئال کوشش حکومت او و کارهایی که کرد حیرت انگیز بوده است. اگر وی تبسوغ اولئین^۱ را تصدیق کرده و سر تسلیم فرود میآورد ممکن بود سلطنت خود را حفظ نماید، ولی حاضر نشد که خود را مطیع جلوه دهد و تسلیم شود، لذا شیرازه سلطنتش از هم پاشیده و خویشی هم در زنجیر طلامقید گردید. زنوییا ی مغرور آئین فیروزی روم را زبانتی بخشید. بالاخره استقلال نیم رسمی تدریجاً از میان رفته بار دیگر مرزهای امپراطوری ایران با مرزهای روم بهم اتصال پیدا نمود.

شاپور در سالهای اخیر سلطنت خوش مخصوصاً به عمران کارهای شاپور در موقع صلح و آبادی کشور توجه نموده به ترویج صنایع و فنون مبادی. از جمله کارهای بسیار عمده و بزرگ او خوشبختانه یکی پنهانی سد بنوشتر است. در چندین سال قبل خود من آبرادیده^۲ ام. اگرچه آن متأسفانه خراب شده، ولی احتیاج به مرمت است معذلک هنوز موقع طغیان کارون خدمت کرده و دفاع مینماید اما ترتیب ساختن سد مزبور و آن این بوده که تمام آب رودخانه را به شعبه ای که از آن خارج کرده بودند برگردانده اند و آن معروف به آب گرگر است که هنوز موجود میباشد. کف رودخانه را با سنگهای خیلی محکم فرش نموده اند، خود سب از سنگهای بزرگ سمایی که تمامشان را بهم پیوند داده اند ترکیب یافته است که با چشمه ها و دریاچه

۱ - Aurelian.

۲- رجوع شود به کتاب رده هزارمیل، صفحه ۲۵۳ (مکلف).

شاپور اول اسیر گشته و الرین

های مربوطه برای انجام آبیاری اراضی مجاور بغایت مناسب بنا شده است.

مسافت طول پلی که روی سد قرار گرفته مجموعاً ۵۷۰ یارد^۱ میباشد، چنین معلوم میشود که شاپور در اینکار از اسرای رومی خود استفاده کرده و بدست آنها آنرا انجام داده است، از جمله غرائب امر که دیدنی است اینکه بند قیصر که دستگیری و اسارت و الرین را بیاد ما میآورد هنوز باین نام خوانده میشود.

در نزدیکی کازرون که نیمه راه بین بوشهر و شیراز است خرابه های مهم شاپور واقع است که آنرا در ابتدا بیشانور یا کار خوب شاپور مینامیدند. در دو طرف یکی از رود خانه های کمیاب ابران در دهانه در بند قلعه خرابه ای که معروف به «دن بولا» واقع شده در منتها درجه استحکام بوده است. اگر يك سلسله نقوش بر جسته با عظمت و شکوه و نیز مجسمه عدم النظیر شاپور نبودند هر آینه استفاده از این خرابه ها بسیار مشکل بود و نمیتوانستیم این ساختمان ها را در این خرابه ها مشخص و معلوم داریم چنانکه در این اواخر اکتشافاتی که در این باب شده مدرک و منبع آن مجسمه شاپور بوده است و آن واقعاً قابل دیدن است.^۲

همچنین نبشاپور که وقتی از شهرهای معروف خراسان بوده از بناهای شاپور اول میباشد، هر چند که شاپور دوم دوباره آنرا بنا کرده است. خود من در ۱۹۰۹ دو نقطه باستانی را که حاله تقریباً صاف و محو گردیده کشف کردم و عقیده اهل محل بر این بود که آنها را خاندان ساسانی پشت سر هم بنا کرده اند و اگر آن درست و صحیح باشد این اکتشاف خیلی دلچسب و قابل توجه خواهد بود و در هر صورت محل مزبور شایسته آنست که توجه باستان شناسان را در آینده بطرف خود جلب نماید.^۳

مانها
در مبان مذاهب مشرق که در نوع انسان تأثیری بسزا بخشیده است مذهب ماننی^۴ را هم یکی از آنها باید شمرد. پاره ای از

۱ - واحد طول معادل ۱/۰۵ متره . يك يارد مساوی باسه پامیباشد (مترجم) .

۲ - رجوع شود به ده هزار میل، ۳۱۷ و نیز رجوع شود به «معالک شرقی خلفاء» صفحه ۲۶۲ (مؤلف).

۳ - به مجله «انجمن جغرافیائی همایونی» شماره اپریل ۱۹۱۱ رجوع کنید (مؤلف).

۴ - بهترین بیانی که در این باب شده شرحی است که در تاریخ ادبیات ایران تألیف پروین صفحه ۱۵۴ دارد میباشد . نیز رجوع شود به دائرة المعارف تربتانی و الانار الیبرونی (مؤلف) .

شرح حالات و تعالیم دینی این مرد بزرگ زائیده آئین میترا (مهر پرستی) بوده است و آن تا چندین قرن نه فقط در مشرق بلکه در مغرب زمین نیز انتشار تام داشته است، بنابه روایت **الابیر وئی**، **مانی** در سال ۲۱۵ یا ۲۱۶ میلادی متولد گردید. وی از يك پاناقص و لنگ بوده است. در هنگام تاجگذاری **شاپور** شروع به دعوت کرد، تا چندسالی هم در دربار پادشاه ساسانی مقام مهمی را حائز بوده است، ولی پس از آن طرف بی میلی پادشاه واقع شده از ایران تبعید گردید، مطابق عقیده **الابیر وئی**، **مانی** در ایام آوارگی کشورهای هند و تبت و چین را سیاحت نمود. پس از مرگ **شاپور** در سال ۲۷۲ به ایران بازگشت. هر مز جانشین **شاپور** ورودش را گرامی شمرد، **مانی** در این موقع اجازه یافت که تعالیم مذهب خود را آزادانه منتشر سازد، وی بیشتر بین مسیحیان بین النهرین به نشر اصول و تعالیم مذهب خود میپرداخت. به فاصله کمی پیروان زیادی دور خود جمع کرد. موفقیت او در يك مدت کمی ثابت میکند که آئین میترا مردم را قبلاً برای قبول این مذهب مستعد و آماده ساخته بود. از سوءطالع این پیغمبر حامی و سرپرستش بیش از یکسال سلطنت نکرد و پس از او **بهرام اول** حکم داد **مانی** را دستگیر کردند و گفت «این شخص چون مردم را به ویران کردن جهان دعوت مینماید لازم است ما قبلاً خودش را ویران یعنی اعدام نمائیم». چنانکه **الابیر وئی** مینویسد **مانی** را بحکم **بهرام اول** مقتول و پوست بدنش را از کاه انباشته بدروازه جندی شاپور که بنام دروازه **مانی** مشهور است آویختند^۱.

اصول تعلیمات **مانی** چه بوده است؟ **برون** در يك عبارت جامعی این مطلب را خلاصه میکند و میگوید آئینی را که او تبلیغ نموده همان آئین زردشتی میباشد که با مسیحیت آمیخته شده است، چنانچه در عبارت تناقض نباشد آئین او را تقریباً میتوان چنین تعریف کرد که آن یک رشته زهد و ریاضتی است که به آئین زردشتی پیوند شده است. چه مذهب زردشت چنانکه در فصل نهم ذکر شده اساساً يك مذهب طبیعی و اجتماعی بوده است. مذهب مزبور مخصوصاً از روزه ممانعت میکند و پیروانش را ترغیب مینماید

۱ - بکتاب نامبرده صفحه ۱۹۱ رجوع کنید، جندی شاپور در نزدیک کازرون است (مؤلف).

که «پرو و پند و پند و پند» آری او پند و پند خود را جزو بیج و کشتن نوال و نوال
 ترغیب و تار، هر گونه ریاضتی بر خلاف طبیعت خلوقه پند بر عکس مانی که میگوید
 برای رستن از جهان مادی و پلید بایستی آخرین درجه وسایل را بکار برد و به نتیجه
 تر و بیج و تکثیر نسل انسانی را جزو ضرور و اعمال پلید شمرده است و بهرام چنانکه در
 بالا گفتیم بهمین قسمت از تعالیم او ایراد داشته است. این دو آئین هر دوی آنها قابل
 بدین اصل میباشند، در اینجا برون شرحیکه ذکر نموده ما آنرا در زیر بنظر خوانندگان
 میرسانیم «در مذهب زردشتی آفرینش خیر و شر، کشور اهورا مزدا و آن دیگر کشور
 اهریمنی هر کدام قسمت معنوی و نیز مادی را در بردارد... از طرف دیگر مطابق
 نظریه مانوی اختلاط نور و ظلمت که سبب بنیان جهان مادی و عنصری است در اصل پلید
 و نتیجه فعالیت قوای شر و پلیدی میباشد... عالم بتمامه فرو خواهد ریخت و آخرین حریق
 و اشتعالی رهائی نور و حل و تصفیة قطعی آنرا از ظلمت فناپذیر و غیر قابل استخلاص
 منجلی خواهد ساخت».

مانی رسالت زردشت، بودا و مسیح را تصدیق نموده است، ولی در خصوص
 مسیح بیان خاصی دارد و میگوید مسیح حقیقی روح محض بوده و جسم نداشت و
 شخص مصلوب بنام مسیح یکی از مخالفین وی «پسریوه زن» بوده است، این مسئله قابل
 ذکر و خالب توجه است که پیغمبر اسلام نیز راجع به مسیح همین نظریه مانوی را تعقیب
 و اتخاذ نموده است^۱.

بالجملة فرقه مزبور با اعدام پیغمبر خویش از بین نرفته بلکه سالیان خیل دراز
 در عالم منتشر بوده است. آری مانویها با یاپ و رئیس روحانی خاص بخودشان ابتدا
 در باب و بعدها در سمرقند با همان جنبه بدبینی که اساس شریعت و آئینشان بر آن
 مبتنی بود قرینها دوام نموده و ترقیات و پیشرفت های ادبی و صنعتی و فنی از هر حیث
 داشته اند، حتی پس از ظهور اسلام آئین مانوی اهمیت خود را از دست نداده در آسیای
 مرکزی تا نواحی تبت اشاعت و انتشار داشته است. در قسمت اروپا آئین مانوی
 ۱-سوره ۴ آیه ۶۴: و قورلهم انما قبلنا الفسیح عیسی بن مریم رسول الله وما قبلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم (نوال)

تا جنوب فرانسه جلو رفته بود، در ۱۲۰۹ سیمون دومون فرت^۱ بنام دفاع از مسیحیت بر علیه آلپی ژن^۲ که متهم به تبعیت از مانئی بود بنای جنگ و جدال را گذارد. سن ۱۳۰۵^۳ قبل از قبول آئین مسیح چندین سال^۴ پیرو مانئی بوده است.

فوت شاپور اول ۲۷۸
بعد از میلاد

بیشک این یکی از خوشبختی های خاندان ساسانی بوده است که برای ریختن شالوده يك امپراطوری جدید و استحکام و تشدید مبنای آن، دو پادشاه بزرگ مقتدری پشت سر هم آمدند: اردشیر و شاپور را میتوان به گوروش و داریوش تشبیه کرد، هر چند که این دو پادشاه هخامنشی در پاره ای خصائل و صفات بالاتر و کامل العیارتر از آن دو پادشاه ساسانی بودند. شاپور مانند داریوش گوا اینکه سرباز جنگجوی فاتحی بوده است بیشتر خود را یکنفر مدیر و اصلاح کننده نشان داد، چنانکه عملیات مهم و نمایان او در شوش و آثار حجاری و نقوش برجسته و نیز ابنیه عظیمه و شهرهائی را که در عصر خویش بنا نموده است این مطلب را مدلل میدارند. بنا به عقیده ایرانیان شاپور دارای وجاهت و صیاحت منظر بوده و نقوش برجسته موجوده هم این عقیده را تأیید میکند. بعلاوه راجع بسخاوت و جوانمردی او نیز روایاتی ذکر شده است، از اینرو این پادشاه که در سال ۲۷۱ میلادی وفات یافته است باید مرگش موجب تأثر و سوگواری عموم رعایای وی گردیده باشد.

هرمز و بهرام اول
۲۷۱-۲۷۸ میلادی

قعدتاً در بدو تأسیس هر خاندانی مؤسس آن سلسله حتماً شخص غیر عادی و فوق العاده خواهد بود و اخلاف وی نیز تادوسه پشت دارای همان روح مردانگی و علو همت میباشند ولی سلطنت ساسانی بالعکس پس از آن دو پادشاه مقتدر عظیم الشأن بدست پادشاهان نسبتاً ضعیف و

۱-Simon de Monfort.

۲- (Albigenses.) و شرح آن بطور خلاصه این است که کاتولیکها تشکیل اردویی داده بتحریک باپ در سال ۱۲۰۹-۱۲۲۹ املاک این طایفه را تاراج کرده و در ۱۲۴۵ با سقوط قلعه آنها در مونت سکوراین فرقه مضمحل گردید (مترجم).

۳- Saint Augustine.

۴- بطوریکه نوشته اند او بعد از نه سال از دین هائی برگشت و کتابی برضد آن دین نوشت (مترجم).

سستی افتاد. جانشین شاپور اول هرگز ندید که فرمانفرمای خراسان بوده است ولی پس از یکسال سلطنت درگذشت و جانشین وی برادرش وره‌ران^۱ یا بهرام اول بوده که از ۲۷۲ تا ۲۷۵ میلادی سلطنت نموده است. بهرام ظاهرأ سلطان بی کفایتی بوده است، چنانکه در موقعیکه اورلیان امپراطور روم به زنوبیا حمله کرد بجای اینکه کلیه قوای خود را بدفع رومیها اعزام دارد و کشور تدمر را که مانند سدی بین ایران و روم واقع شده بود از خطر نجات دهد بالعکس سیاست مهلک نیمه اقدام را در پیش گرفته فقط قسمت مختصری از قشون خود را بدان سمت فرستاد. کشور تدمر در نتیجه این غفلت و سوءسیاست بدست رومیها افتاد و تا این اندازه نیز قناعت ننموده به تصور عدم رضایت روم برای جلوگیری از خصومت و دشمنی وی سفیری با تحف و هدایایی نفیس و گرانبها بدربار روم فرستاد، از جمله جبه‌ارغوانی رنگ بود که در بافت و ساخت آن بقدری مهارت بکار رفته و بدرجه ای ثروتمند و عالی بود که جبه‌ارغوانی امپراطور روم در مقابل آن عادی و معمولی بنظر میآمد.

در سال ۲۷۵ اورلیان پس از جشن پیروزی وی موقع را برای قشون کشی بایران مناسب دیده و بالاخره نیروی امپراطوری بحرکت درآمد، او مردمان آلان را واداشت که از سمت شمال داخل خاک ایران گردند و خود بطرف بیزانس رهسپار گردید، در اینجا او حکم قتل عده‌ای از مأمورین و سران عالیرتبه را صادر نمود، ولی حکم مزبور قبل از اجراء توسط یک نفر از منشیان خاص بسمع محکومین رسیده و آنان نیز برای نجات خودشان اورلیان را بقتل رسانیدند. این واقعه یکی از خوش بختیهای شاهان ساسانی بود، چه اگر اورلیان بقتل نمیرسید محتمل است که آنچه را فتح میکرد ضمیمه امپراطوری خود مینمود، بهر حال بهرام نیز در همان سال مانند اورلیان درگذشت.

خوشبختانه وقایع سلطنت بهرام دوم که بجای پدر بر تخت نشین سلطنت و لشکر کشی بهرام دوم ۲۷۵ - ۲۸۲ کاملاً توسط مورخین ایران و قسمتی هم بواسطه آثار حجازی و نقوش برجسته ضبط شده و باقیمانده است. او در بدو امر بطوریکه

۱ - Varahran.

مینویسند چنان جباری و سفاکی نمود که توطئه‌ای برای قتل او چیده شده ولی مؤبدان و مؤبدان وسط افتاده بالاخره آتش فتنه را فرونشاند. **بهرام** نیز در مقابل به خطایای خویش معترف گردیده تا پایان عمر بعد و داد رفتار کرد. این پادشاه باسکا های سیستان جنگیده و آنان را تحت اطاعت درآورد، همینطور در ولایات دور دست مشرق مشغول پیشرفت بود که ناگهان ولایات غربی مملکت معرض خطر سخت واقع شده ناچار توجه خود را بدان طرف معطوف داشت.

نیروی نظامی روم که **اورلیان** روح تازه و با عظمتی بآن بخشیده بود اساساً خسارت و آسیبی ندیده بود که اینوقت یعنی هشت سال بعد **کاروس** مصمم گشت که نقشه سوق الجبشی آن سرباز بزرگ را خود بعهده بگیرد. او قوای خود را که بهر نوع مشقت و سختی در جنگ با سامارت ها و اراضی بی آب و علف تربیت کرده بود بمرز ایران سوق داد و در آنجا بر بالای تپه‌ای ارد وزده ثروت خیزی جلگه ها را که تا جنوب شرقی کشیده شده بود بآنها نشان داد که در صورت ظفر همه را متصرف خواهند شد. پادشاه ایران که نیروی وی صدها میل از مرز دور افتاده بود مصلحت در مذاکره صلح دانسته هیئتی بسفارت بنزد امپراطور فرستاد. این سفر را در عوض اینکه بیارگاه امپراطوری رهنمائی شوند که با شکوه و جلالی بر تخت نشسته افسران ارشد اطرافش را گرفته باشند بحضور پیرمردی معرفی شدند که بر زمین نشسته غذائی مرکب از یک قطعه گوشت خوک نمک‌سوز خشک شده و چند دانه نخود سفت جلو او گذاشته شده و داشت آنرا با کمال اشتها میخورد و این همان **کاروس** بود که فقط به جبهه ارغوانی که بر تن داشته میشد و برآ بجا آورد و شناخت که امپراطور است، **کاروس** بدون اینکه فرصتی برای تعارفات معموله باقی گذارد کلاه خود را که برای پوشانیدن سر بی موی خویش بر سر میگذاشت از سر برداشته قسم یاد کرد که هرگاه شاهنشاه ایران تسلیم نشود او سر بعا ایران را مانند سر خودش صاف و از اشجار عاری و برهنه خواهد نمود. اتفاقاً **کاروس** آنچه گفته بود بعمل آورد. آری او تمام مقاومت ها را درهم شکست و اراضی بین النهرین را بتصرف

در آورد و نازديك تيسفون رسيد ولي دورۀ پيشروي او زود بانها رسيد، چه ناکهان رعد و برق شديد و سختی در لشکرگاه ظاهر شده و بلافاصله امپراطور را در خيمه اش مرده يافتند. معلوم نيست که او در نتيجه اين قدرت نمائی خدا يعنی در اثر رعد و برق هلاک شد و يا از بيماری جان سپرده و يا آنکه همراهانش بوی خيانت کرده او را کشتند؟ ولي عقیده عموم بر اين بوده که برق باو اصابت کرده و بر اثر آن ويرا مورد غضب و خشم خدايان ميدانستند. بواسطه همين فال بد محنت آور لژیونها و افواج رومي بهول و اضطراب افتاده و باغريو و غوغا عقب نشستند و اين دفعه نيز ايران از اين خوش اقبالی که بطور فوق العاده رونموده بود نجات يافت.

در مبارزة طولانی بين امپراطوری روم و ايران غالباً ارمنستان
تصرف ارمنستان توسط
تيرداد ۲۸۶ ميلادی
بسیب توليد نزاع و جنگ بوده است. اگر چه اين سرزمين
زياده از يك پشت جزو متصرفات ايران بشمار ميرفت ليكن در
جريان اين مدت اهالی كوهستانی مغرور آن بفرمانمائی سلسله ساسانی بهيچوجه
تن در نمیدادند و اين تا يك اندازه بواسطه عدم بردباری و تعصبی بوده که نسبت بمذهب
ملی آنها ابراز ميشده است و يك شاهد مثال آن که زننده و تعجب آور است اينكه دريك
هنگام مجسمه مقدس ماه و آفتاب را که چهار قرن قبل بدست وال آرسايس نصب
شده بود در هم شکسته و آن هيجان و انقلاب عظيمی در ارمنستان پديد آورد. در ۲۸۶
ميلادی ديوکلتئين^۲ که در سال قبل به امپراطوری انتخاب شده بود مصمم گشت که عمليات
نظامی کاروس را ادامه دهد. وی در قدم اول شخصی را موسوم به تيرداد پسر خسرو
که بدستور اردشير کشته شده بود بسلطنت ارمنستان برگزيد. اين مدعی تاج و تخت
اجداد اشکانی خود قیافه عالی و با شکوهی داشت علاوه بطوریکه مکرر در خدمت دول
روم نشان داده بود فوق العاده شجاع و دلیر بوده است. وی بمحض اينکه با یکدسته قشون
رومی بمرز ارمنستان نزديك شد تمامی ملت بیاری او بر خاسته و مقدمش را گرامی

۱ - رجوع شود به فصل ۲۹ (مؤلف).

۲-Diaclitian.

شهرند و بالاخره پادگان ایران اخراج شده و این مرد یعنی **آیرداد** نه فقط بر سلطنت ارمنستان دست یافت بلکه بمرز ایران بامعافیت ازسزا تاخت و تاز کرد.

بهرام در سال ۲۸۲ در گذشت و جانشین او **بهرام سوم** فقط

جنگ نرسی با روم

۲۹۶-۲۹۷ میلادی

چهار ماه سلطنت نمود. اینوقت مابین دو برادر که ظاهر آفرزندان

کوچکتر **شاپور اول** بودند نزاع وجدال در گرفت؛ بالاخره **نرسی**

بر **هرمز** فایق آمده و او را از صحنه ناپدید ساخت. در سال ۳۹۶ میلادی یعنی سه سال بعد از جلوس خویش **نرسی** به ارمنستان حمله کرد و **آیرداد** را از آنجا براند و نامبرده فرار کرده ملتجی بروم گردید، **دیوکلمش** که آنوقت در اوج عظمت و قدرت بود بجنگ گرائیده به **آلاریوس**^۱ امر کرد که از دانبوب گذشته نیروی سوریه را بقصد ایران حرکت دهد؛ از طرف دیگر **نرسی** نیز بین النهرین که از ایالات روم بود تاخت برد و در دشت باز بین النهرین که برای سواران سبک اسلحه مساعد بوده تلاقی دو لشکر رویداد. در دو جنگ اول نتیجه قطعی حاصل نشد ولی در جنگ سوم نزدیک کاره تاریخی رومیها کاملاً شکست خورده بکلی تارو مار شدند؛ فقط مشتی از فراریان از آنجمله **آلاریوس** و **آیرداد** خودشان را بفرات انداخته بصعوبت جان بدر بردند.

در زمستان سال بعد **دیوکلمش** **آلاریوس** را بفرماندهی لژیونهای

شکست نرسی و آسناداری

الیریان کسبل داشت که شکست سال بعد را تلافی نماید؛ اینمرد

پنج ولایت ایران

بروم ۲۹۷

از شکست سابق خود تجربه آموخته از جلگه و دشت باز

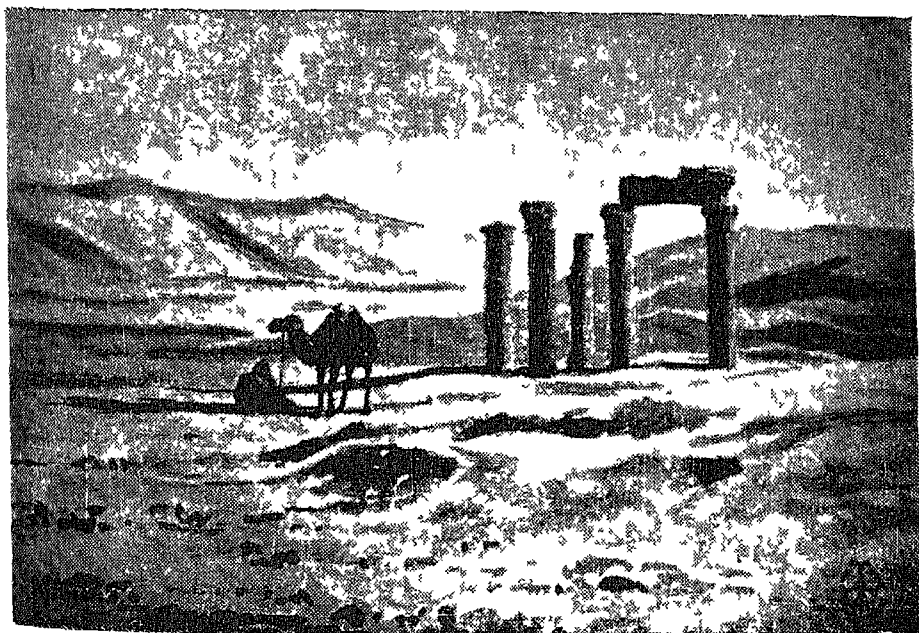
اجتناب نموده در عوض از اراضی کوهستانی ارمنستان پیشرفت

و بایک شبیخون و حمله ناگهانی باردوی ایران فاتح گردید؛ **نرسی** با زخمی که برداشته بود فرار کرد ولی چون قشونش تقریباً تارو مار شده بعلاوه خانواده اش و نیز عده زیادی از نجبای بزرگ ایران بدست رومیها اسیر شده بودند مجبور بتقاضای صلح گردید.

سفیر او (که بنزد **آلاریوس** برای خواهش صلح آمده بود) سعی میکرد برای

۱ - درامپراطوری روم اینوقت دوامپراطور فرمانروائی میکردند و دوفیصر تحت فرمان آنها برده که یکی از آن دو همی **آلاریوس** است (مؤلف).

آقای خودش شرایط بهتری تحصیل نماید، (وی تشبیه لطیفی بکار برده) اظهار داشت که ایران و روم بمنزله دو چشم يك بدن میباشند که نایستی مشترکاً همدیگر را زینت و آرایش دهند. ^۱ کالریوس^۱ ازجا در رفته طرز رفتار با والرین را تذکار نمود و سمرایران را مایوسانه مرخص کرد و همنقدر گفت که شرایط صلح معین گردیده و آن در موقع خود بنظر آقای وی خواهد رسید. بالاخره سمر روم نزد شاه ایران آمده و شرایط زیر را پیشنهاد کرد. الف - واگذاری پنج ولایت مأورای دجله بروم ب - دجله بجای فرات باید مرر آن دو مملکت باشد. ح - افراش خاک ارمنستان تا دژرتا واقع در ماد



۵۴ - حرانه های يك میدان عمومی

ارروی نمایی آب رنگ و گرام اقتباس شده است

(آذربایجان) د - ایری^۲ باید تحت الحماة روم فرار گیرد. ه - برای معاملات بازرگانی که بین ایران و روم واقع میشود بسمین گانه محل خواهد بود.

^۱ Calerius

۲ - مراد گرستان است (مترجم).

تاریخ ایران

بند اخیر بنا بر خواهش نرسی حذف گردیده است و بنابراین ماقطب چهار ماده دیگر سروکار داشته و اینک میرویم از آنهاسخن میرانیم . اولاً ولایات واگذاری بروم کدام بوده تا اندازه ای محل تردید است؛ لیکن قسمت جنوبی دجله مرز ایران و روم قرار گرفت در صورتیکه قسمت فوقانی آن هر دو طرف رود در تصرف روم درآمد و همین خود اهمیت منافع را که دولت غربی در اینجا حاصل نموده بما مدلل میدارد . قسمت واگذاری تادئزنتاهم مبهم و تاریک میباشد چه این محل معلوم نیست کدام و در کجا واقع شده بود و از بند چهارم مقصود و منظوری که بوده اینکه ایبری که پادشاه آن سراسر در بندهای زنجیره جبال قفقاز را در تصرف داشت زیر نفوذ و استیلای روم قرار گیرد .

این جنگ و جدال با روم که نرسی خود آتش آنرا روشن کرده بود عاقبت فصیت و بلا بار آورد؛ زیرا ولایاتی را که روم اکنون بطور دائم اشغال کرده اولاً خود ابن ولایت پر قیمت بوده و دیگر از حیث موقع اهمیت زیاد داشته اند چه تصرف آنها بدست دولت مخالف، تیسفون را از طرف جنوب و نیز ماد را از سمت مشرق تهدید مینموده است و نیز ارمنستان از تبعیت ایران بکلی خارج گردید . این پادشاه ناکام و بدطالع در ۳۰۱ میلادی وقتیکه پیشرفت دولت روم را به پایه ای مشاهده نمود که در دوره هیچیک از اسلاف او اعم از اشکانی و ساسانی بدان پایه نبوده است چشم از تاج و تخت پوشیده و از سلطنت کناره گرفت .



(شاپور بزرگ)

فصل سی و هشتم

شاپور بزرگ

در سپیده دم تمامی صحرا ، تاهرجا که چشم کار میکرد از برق اسلحه میدرخشید ، سواران غرق سلاح جلگه ها و تپه ها را پر کرده بودند ، شاپور بر اسب خویش نشسته پیشاپیش تمامی لشکر میرفت و بیالا از همه در میگذشت ، چیزی بشکل قوچ که از زر ساخته و جواهر نشانده بودند بجای تاج بر سر داشت ، کوکبه عظیمی از طبقات مختلفه ارباب مناصب از هر ملت و قومی که دردنبال او بودند بیشتر بر جلال و عظمت وی میافزود .

(امیانوس مارسلینوس ۱۹-۱)

پدر شاپور بزرگ هرزدوم بود که از ۳۰۱ تا ۳۰۹ میلادی سلطنت کرده است ، او مینویسند که شوق وافر به بنای عمارات داشته و نیز عدالتخانه ای برای فقرا و بینوایان تأسیس کرده بود که اگر از طرف توانگران ستمی بآنها بشود بانجاشکایت کنند . بعد از مرگ وی ، هرزدوم وارث طبیعی او بوده لیکن نجبای مملکت که او را بواسطه علاقه اش بفرهنگ یونان بد داشتند از انتخاب او بسلطنت ابا نموده در مقابل طفلی را که هنوز در شکم مادر و جنینی بود که آن عبارت از شاپور دوم باشد پادشاه و صاحب تاج و تخت برگزیدند و حق پیش از اینکه متولد بشود مراسم تاجگذاری پس از اعلام مؤبد موبدان که چنین

پیدایش شاپور دوم
۳۰۹ میلادی

تاریخ ایران

مزبور پسر است با شکوه تمام بعمل آمد. این پادشاه بطور فوق العاده مدت هفتاد سال تمام سلطنت کرده و معاصر با ده امپراطور روم بوده است که اول آنها **گالربوس** و آخر آنها **والنسی نین** میباشد.

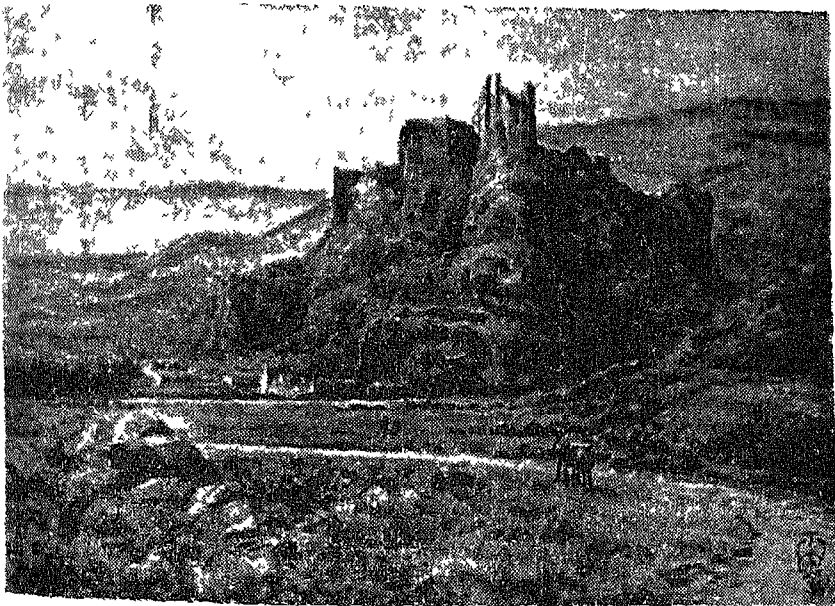
سلطنت طولانی **شاپور** به دوره‌هایی چند تقسیم میشود که قسمت اوایل سن و محاربات اولیه **۳۴۷-۳۰۹ میلادی** اول آن عبارت از ۲۸ سال پیش از جنگهای او با روم بوده و ایران در جریان این مدت طولانی تا وقتی که این پادشاه جوان زمام امور را در شانزده سالگی مستقلاً بدست گرفت رویه دفاعی داشته و بر اثر آن مورد تهاجم اقوام و طوایف مجاور بوده است و مخصوصاً اعراب ساکن بحرین که در آن زمان شامل الحساء و القطیف و نواحی مجاور بود بیشتر بایران دست اندازی نموده و تاخت و تازها کرده‌اند. حتی تیسفون در نتیجه یک تهاجم ناگهانی از طرف بین النهرین مسخر گردیده است؛ لیکن وقتی که این پادشاه تازه بروی کار آمده و زمام دولت را بدست گرفت رویه جدی و تعرضی اختیار کرده و تقریباً بعد از لشکر کشی **سناخریب** این اول دفعه است که یک قشون کشی دریائی دیده میشود که در خلیج فارس بعمل آمده که فرماندهی آن در آن موقع با خود پادشاه بوده است، وی در این قشون کشی کاملاً فاتح در آمده اسرای عرب را برای انتقام کشیدن از تهاجمات و تاخت و تازهای آنان امر کرد کتف‌شان را سوراخ کنند و ریسمانی از آن بگذرانند و این رفتار بهر حمانه لقب **نوالا کتاف** را برای وی تحصیل نمود.

روابط بین ایران و امپراطوری روم از چندین سال باینطرف اولین جنگ با روم **۴۴۷-۴۵۰ میلادی** خوب نبود. هرگز در **۳۲۳ میلادی** از زندان گربخته به

قسطنطین پناه برده بود و او مقدم این شاهزاده فراری را گرامی شمرده وی را با آغوش باز پذیرفت. بعلاوه از وقتی که دیانت حضرت **مسیح** در دوره این امپراطور دیانت رسمی امپراطوری روم گردیده و اوحامیت از مسیحیان را جزو تکالیف

شاپور بزرگ

خود میدانست^۱ شاید شاپور ملتفت این نکته شده که اگر زود مبادرت بجنگ نکند، آینه دچار اعتشاش و انقلاب داخلی خواهد گردید، بهره‌مندیهای او در جنگ و جوانی این پادشاه نوزیر ابریک روبه حادثه جوئی ترغیب مبکر د. از طرف دیگر مصاف دادن نانابی قسطنطنیه که بهترین سرباز عصر خود بود کار آسانی منظر نمآمد و بطاهر شاپور در نهب مردود بوده لکن از خوش اقبالی او اس امپراطور بزرگ در همان اوان یعنی



۴۵ - حوشاب قلعه - يك دو حرانه رومی در كردستان

سال ۳۳۷ میلادی در اثناء مسافرتش بمرز شرقی امپراطوری روم در گذشت و شاپور از چنگال حریف مقتدری خلاصی یافت

۱ - قسطنطین در يك نامه‌ای كه به شاپور نوشته از حمله چنین می‌پرسد: پس شما خوب می‌توانید هر كسید كه من چقدر خوشحالم كه می‌شوم ایران یعنی بهترین ناحیه آن مملكت از این طقه مردم كه این نامه را من بخاطر آنها بشمام می‌ریسم ریت و آرایش یافته‌است - مقصودم مسیحیان هستند - موضوعی است كه نهایت در حد طرف توجه و مورد علاقه من میباشد . (Eusebius, Vita Constantini Magni iv 9.) (مؤلف)

قسطنطین امپراطوری روم را مابین سه پسر خود تقسیم کرده بود؛ **شاپور** در نتیجه بهای امپراطور عظیم روم اکنون مواجه با يك پادشاهی شده که گذشته از منازعات احتمالی داخلی منابع ثروت و قدرتش هم از خود بمراتب کمتر بوده است، حوادث و تصادفات دیگر هم تماماً اینوقت مساعد بحال **شاپور** بوده اند؛ از جمله تیرداد پادشاه ارمنستان که وقتی مسیحیان را عذاب و شکنجه میکرد سپس مسیحی متعصبی گردیده و بواسطه اینکه بر عایای خود در قبولی اینمذهب جدید اعمال جبر و زور مینمود همه آنها از وی متنفر بودند. وی در ۳۱۴ میلادی مرد و جانشینانش نالایق و ضعیف در آمده و در نتیجه بی حالی آنها این مملکت که **فرسی** آنرا واگذار نموده مجدداً بدست آمده بود، گذشته از همه بعد از مرگ **قسطنطین** لژیونها و افواج روم عصیان نموده بنای شورش را گذاشتند.

و بالنتیجه **شاپور** موقع را مناسب دیده در ۳۳۷ میلادی با دستجاتی از سواران سبك اسلحه خود از سرحد (مرز) عبور کرد و در همانوقت بت پرستان ارمنستان را بشورش برضد رومیان تحریک نموده واعراب را هم واداشت که بخاك روم حمله ببرند. **کنستانتیوس** که هنگام جلوس بر تخت بیست ساله بود بمقابلۀ **شاپور** بمرز شرقی شتافت؛ ولی در اینجا دریافت که قوای وی در شماره و مهمات از دشمن کمتر و ضعیف تر است. با اینحال **شاپور** در ابتدا بهمان تاخت و تاز اکتفا کرده و از اینراه دشمن فرصت یافت که بر شماره نیروی خود افزوده و نظم و ترتیبی بسایر کارهای خود بدهد؛ چنانکه دستجات روم در ارمنستان غالب آمده و این سال بیش از انتظار مساعد بحال **کنستانتیوس** خاتمه یافت.

در سال ۳۳۸ **شاپور** نصبین را که مرکز عمده روم در بین النهرین محسوب میشد محاصره کرد ولی مدت محاصره دو ماه طول کشید و بنا بروایت **تئودور** (اگر قابل قبول باشد) بر اثر دعای **یوحنا** اسقف اعظم آنشهر، انواع حشرات از قبیل پشه و مگس بر محاصرین استیلا یافت و **شاپور** مجبور به عقب نشینی گردید؛ سپس جنگ ولی جنگ و گریز بدون پیشرفت قابلی ادامه یافت. **شاپور** حمله باطراف و حول و حوش

شهر برده و قشون روم را در دشت شکست داده ولی از عهدۀ تسخیر دژها و استحکامات عدیده رومیان برنیامد. او در ۳۴۱ میلادی بدین شرط با ارمنستان قرارداد مودد بست که **ارزاس** (اشک) پسر **تیرانوس** را که ویرا دستگیر و کور کرده بود بر تخت جای دهد و اینکار وضع را بیشتر مساعد کرده او در ۳۴۶ بار دیگر برای تسخیر نصیبین مجاهدت و کوشش نموده ولی باز موفقیتی حاصل نشد.

دو سال بعد **شاپور** با لشکر عظیمی به بین النهرین حمله کرد و در نزدیکی سینگا را که سنجار حالیه باشد با قشون **کنستانتیوس** رو برو گردید. امپراطور روم در ابتدا روه دفاعی اختیار کرده با نیروی خود تکیه به تلال و تپه های مجاور داد و شاپور پس از اینکه لشکر گاه خود را از همه جهت مستحکم ساخت قدم بمیدان گذارد و دشمن را بچنگ طلبید. رومیان نیز قبول نموده آمادۀ پیکار شدند. اینجا لژیونهای رومی بر دشمن فایق آمده حتی به اردوی ایران هجوم بردند و دست به قتل و غارت گشودند، اما رومیان بعد از این فتحی که نصیب آنها شد غفلت و بی احتیاطی نمودند که **شاپور** با سواران سبک اسلحه غفلتاً بر سر آنها تاخته و بالاخره فتح شایانی حاصل نمود که آن منتهی بقتل عام رومیان گردید. سربازان رومی بیش از آنکه معدوم شوند یکی از فرزندان پادشاه بزرگ را که بچنگ آنها افتاده بود در تحت شکنجه و عذاب از پای درآوردند و باوصف احوال جنگ سنجار چون **کنستانتیوس** دستگیر نشد فتح قطعی نبود و جنگ تا سال ۳۵۰ ادامه داشت که **شاپور** برای بار سوم یعنی آخرین دفعه با تمام قوا متوجه تسخیر نصیبین گردید. **کنستانتیوس** اینوقت بار و پا رفته و شاید قسمتی از قشون را هم با خود برده بود. **شاپور** بعده از سربازان هندی و بیلان جنگی بمحاصره دژ بزرگ پرداخت و امر داد در اطراف شهر زمینی را حفر کرده دریاچه مصنوعی ترتیب دادند و بعد کشتیهای جنگی در آب انداختند. محصورین در شهر شجاعانه دفاع نمودند تا اینکه بواسطه فشار آب در بنیان قلعه آنجا شکافی پدیدار شد و همانوقت **شاپور** سواره نظام خود را با فیلهایی که حامل هودجهای جنگی بودند فوری امر بحمله نمود ولی از این حمله نتیجه بدست نیامد چه اسبها و بیلان همانطور که انتظار معرفت بگل فرو رفتند و اهالی نصیبین مردانه

و با کمال رشادت دفاع نموده و دیوار تازه و محکمی در مقابل آن شکاف بنا نهادند. **شاپور** با دادن بیست هزار تن تلفات از محاصره نصیبین مأیوسانه مراجعت کرد و برای دفاع از حمله تورانیها بسمت شمال امپراطوری خویش شتافت، **کنستانتینوس** نیز گرفتار اغتشاشات داخلی گشته در نتیجه تا مدت هشت سال جنگ ایران و روم متارکه شد.

در این جای هیچ تردید نیست که رسمی شدن آئین مسیح در
 امپراطوری روم بدست **قسطنطین** اساساً سبب گردید که **شاپور**
 نسبت به کلیسای مشرق بدین شود و به مسیحان اظهار عداوت
 نماید. مخصوصاً سیاست بی رویه امپراطور مزبور در حفظ و حراست منافع پیروان
 این مذهب بیشتر سبب تحریک شده و این عداوت را زیاد نمود. مسلماً پادشاه بزرگ و ارکان
 دولت او در این عملیات شدیداً متغیر شده تصور پاره ای نقشه ها و توطئه های سیاسی
 در پشت این پرده نموده اند. نظیر موضوع منافع اروپا در مسیحیان ساکن ترکیه قبل از
 جنگ بین المللی که موجب سخت شدید دولت ترکیه گردید. باید دانست که در انقسمت
 حق با **شاپور** بوده است زیرا که او مبدانست مسیحیان در باطن با امپراطوری روم
 همراه و همواره پیروزی آندولت را از دل خواهند و در نتیجه نسبت به سلطنت و دولت
 او بی علاقه و مخالف میباشند و بالاخره مذهب در آن ایام مثل امروز در مشرق ایجاد
 گرداب هائلی در میان افراد نژاد واحد نموده و سبب افتراق بین اهالی یک مملکت
 گردید. نقطه نظر ایرانی در اینخصوص یا نوع اعتراض به مسیحیان چه بوده شرحیکه
 ذیلاً بنظر خوانندگان مبرسد این مطلب را بخوبی آشکار میسازد.

« مسیحیان تعلیمات مقدس ما را از بین میبرند و مردم را از ستایش آفتاب و
 آتش باز داشته بخدای واحد دعوت میکنند، آب را بواسطه غسل تعمید آلوده بکنافت
 مینمایند، از ازدواج و تولد خود داری دارند و از جنگ در رکاب شاهنشاه اجتناب
 مینمایند، در ذبح و کشتن حیوانات و خوردن گوشت آنها هیچ باک ندارند، اجساد مرده
 گان را در زمین دفن میکنند و آفرینش مار و حیوانات گزنده را بخدای خیر محض نسبت

میدهند، ملا زمان پادشاه را تحقیر نموده و به بسیاری از آنها سحر و جادو میآموزند»^۱.

اولین حکمی که بر علیه مسیحیان از دربار ایران صادر شد این بود که آنها برای کمک به هزینه جنگ در عوض خدمت شخصی باید دوبرابر مالان بپردازند. مارشیمون^۲ کانولک که مأمور جمع آوری و حوه مزبور بود از نظر اینکه گرفتن مالیات مضاعف احجاف به فقر است و نمیتواند از عهده پرداخت آن برآیند و دیگر وطنه یکنفر کشیش جمع آوری مالان نیست حماقت کرده در اجرای امر نه مزبور تعلل نموده زندانی گردید و در روز جمعه مقدس یعنی ایام شهادت مسیح در سال ۳۳۹ - با پنج اسقف دیگر و صد نفر راهب در شهر شوش پایتخت قدیم ایلام اعدام گردیدند و پس از این واقعه تا مدت چهل سال تمام مسیحیان دستخوش قتل عام و آسب و آزار بودند و کنائس بسیاری منهدم و ویران شد و عده کثیری از راهبین و راهبان بجرم تخطی از تعالیم مقدسه زود شدت مورد شکنجه و اذیت و آزار سخت و شدید قرار گرفتند، مخصوصاً از بعد از حمله ثولین امپراطور روم با بران و استرداد بصیین با پنج ولایت دیگر بتوسط ثولین این تعقیب و شکنجه و آزار شدت پیدا نمود. خلاصه تا پایان سلطنت طولانی شاپور مسیحیان بدبخت ایران فرار و آرام نداشتند.

از محاربات شرقی شاپور که از سال ۳۵۰ تا ۳۵۷ امتداد داشت

محاربات شرقی شاپور
۳۵۷-۳۵۰ میلادی

اطلاعات مامحدود و از تفصیل و جزئیات آن بهخبر نم. ما اینقدر

میدانیم که از جمله این مهاجمین طائعه خمیوست معروف به

هیاطله و طاهراً ازونی با اوزنون بوده اند، طائعه گلابی که شاید گیلان با اسم آنان موسوم شده باشد درین طوایف مهاجم بالا نیز ذکر شده است و چنین معلوم میشود که شاپور

۱- (Acts of Akib-Shima, Bedj, II, 351) نقل از کتاب کلیسای آشوری، تألیف دکتر آ. و. گرام

من کتاب معشر از مکرر مراجعه کرده ام و بر کتاب گهواره نشر، تألیف ویسند فوق و مسیوی، ص ۱۰، آ. و. گرام که کتاب بررسی است از مطالعه ما گذشته است (مؤلف).

۲- (Mar shimun) ایمرد اسقف یرک کلیسای روم بود (مترجم).

تاریخ ایران

رو به مرفته فاتح در آ مد م و از این جنگها بر اعتبار و اقتدارش افزوده است، چه وقتیکه جنگ با روم دوباره شروع شده دسته ای از هوبها برای جنگ با روم در قشون اسران بوده اند و آنها همان هباطله هستند که اخیراً موجب خرابی و بدبختی اهالی مغرب زمین گردیده صدمه و آسیب زیادی بر آنها وارد کرده اند.

شاپور پس از شکست رومها هنگامیکه سمت شمال شرقی مملکت

خوش به منظور مطیع ساختن طوایف وحشی حرکت میکرد
ارمنستان را تحت نفوذ خود تصور نموده و جزء مستملکات خود
میدانست ولی اوزاس پادشاه آنجا که از عزیمت شاپور مطلع

فرداد بین ارمنستان
و روم ۳۵۳ میلادی
تقریباً :

گردید موقع را برای خلاصی ارفند تانعت ایران مناسب دانسته فوری بدرار قسطنطنیه
سفر مخصوصی روانه کرد و تمنای عهد معاهده و مزاجت با خاندان امپراطوری روم
را نمود. کنستانتینوس مسئول پادشاه ارمنستان را بحسن قبول پذیرفت و او له پیا دختر
سرداری را برای آن پادشاه انتخاب نمود که آن با کمال اقتضار مورد قبول واقع شده
و با وی مشارالیها ملکه ارمنستان گردید سپس قراردادی سته^۲ شد و ارمنستان مجدداً
تحت نفوذ روم درآمد.

موقعیکه شاپور با طوایف وحشی شرق ایران مشغول جنگ بود

ار مغرب باو خبر رسید که امپراطور روم میل دارد مبارکه
جنگ بین روم و ایران را تبدیل به عهد صلح دائمی نماید

حک دوم با روم تا
مرک کنستانتینوس
۳۵۹ میلادی

البته این خبر را افسران سرحدی دولت روم نشر کرد و همابها

تمایل کنستانتینوس را برای صلح اشاعت داده بودند و این سبب شد که شاپور تصور
کرد که امپراطور شخصاً در مقام تقاضای صلح بر آمده است و مؤیدانین بطرهم نامه ای است
که در آن موقع او به کنستانتینوس نوشته و آن تا کنون محفوظ مانده است. نامه مبرور

۱ - Olympias

۲ - اند داشت که تاریخ این قرارداد واردواح مسلماً باید پیش از ۳۵۱ میلادی باشد چه او له پیا امرد
کانستین برادر امپراطور بود که در ۳۵۰ میلادی در گشدش و چون وقوع این امر در سالی بود که شاپور
طرف شرق حرکت نموده بطرم که تاریخ صحیح آن سال ۳۵۲ میلادی بوده است. (مؤلف).

بشرح زیر است: «شاپور شاه شاهان برادر آفتاب و ماه به برادر خود کنستانتیوس^۱ روم درود میفرستد... علما و نویسندگان ممالک خود شما همگی گواهند و میدانند که نواحی مقدونیه و سواحل رود استریبون در تصرف اجداد من بوده است و اگر بخواهم که همه این نواحی را بمن مسترد دارید زباده روی نکرده ام لیکن چون مسالمت جوئی و شیوه اعتدال را دوست دارم لهذا باین اکتفا کرده ام منستان و بین النهرین تنها را که بطور قلب و حیل از جد من گرفته شده از شما میخواهم که بمن پس داده شود... و ضمناً اخطار میکنم که اگر سفیر من بیجواب برگردد پس از انقضای زمستان با تمام قوای خود بداسمت متوجه شده و با شما در جنگ خواهم بود.» از مندرجات فوق چنین مفهوم میشود که وقوع جنگ حتمی بوده است و سفیری که بعد از طرف کنستانتیوس بدربار ایران فرستاده شده قادر بر جلو گیری از جنگ نبوده است. بهر حال یک نفر رومی که پناهنده بدولت ایران بود به شاپور پیشنهاد کرد که بجای حمله و محاصره دژهای بن النهرین و تضییع وقت و مال بهتر آنست که بسوریه بلادفاع و ثروتمند حمله نماید و آنحدود را به حیطة تصرف دریاورد و شاپور نیز بشنهاد مزبور را پذیرفته برطبق آن عمل نمود. امپراتور مارسلینوس مورخ مشهور که خود نیز در جنگ حضور داشت شرح واقعه را بطور وضوح بیان میکند که چگونه او برای تحصیل اطلاعاتی از قشون دشمن فرستاده شده و از بالای يك تپه بلند مرتفعی صحرای بزرگ وسیعی را نگاه کرده و دیده که تمامی صحرا پر از انبوه (مردمان و عساکر بشمار ایران) بوده است. او شاپور و نیز گرمیباتس^۱ سلطان مشهور خیونت یاهون ها را دیده شناخته است. مشارالیه بعد از معاینه و دقت کامل در وضع قشون و تحصیل اطلاعات لازمه از طریق دجله بعجله مراجعت میکند که تا سردارش را مستحضر سازد.

شاپور خط سیر خود را مستقیماً بطرف مغرب و فرات ادامه داده و هیچ فکر محاصره نصیبین بقتاد بلکه نقطه نظرش حمله بسوریه بوده است ولی دید که رودفرات

۱- Grumbiatiss

بواسطه بطحیان بهاری غیر قابل عبور مییابد و لذا نقشه‌اش را تغییر داده بالاخره بسمت شمال شرقی، آنطرف مونس ماسیوس^۱ متوجه گردید و در نزدیک آمد یا دیار بکر حالیه فتحی نموده ولی بعد از مقصود اصلی خود منصرف شده در صدد محاصره و تصرف دژ مهم آنجا برآمد. آمد دارای مستحکمات عالی طبیعی واقع در ساحل راست دجله بود و بالغ بر هشت هزار تن هم نیرو داشت. شاپور در ابتدا امید داشت که سکنه شهر را با القاء رعب و هراس به اطاعت بیاورد ولی از آن نتیجه‌ای نگرفت و بعد کوشش نمود که با حمله و بورش آن قلعه مستحکم را بگیرد، اینهم بیشمر و منتهی بمرگ پسر پادشاه هباطله گردید، این جا ناچار شهر را با قاعده حصار داده و عملیات محاصره پرداخت و پس از دفاع دلیرانه‌ای از طرف محصورین که مورخ رومی در آن شرکت داشت اتفاق افتاد یکی از ستونهای داخلی محصورین خراب شده توده‌های خاک و مصالح آن، خندق را پر کرده راهی از خارج بداخل پیدا شد و لشکر بان ایران فوراً آنجا را بتصرف درآوردند، در این جا مجاهدات و کوشش‌های پادگان‌ها بهدر رفته دیگر نتوانستند از دشمن جلوگیری کنند. شاپور به قهر و غلبه وارد شهر گردید و بواسطه تلفات زیادی که داده بود از جا در رفته حکم قتل عام داد، افسران رومی که دستگیر شدند مصلوب و یا باسری و بردگی دچار گردیدند. شاپور بعد از گرفتن آمد برای اینکه زمستان در پیش بود مراجعت نمود.

در بهار آینده او دژ سنجار را آسانی تصرف کرد و از محاصره نصبین صرف نظر نموده بطرف شمال رفت، او بیزاید را حصار داده و به تصرف در آورد، نظیر دیار بکر آنجا هم پایداری سختی از خود نشان داده ولی نتیجه جز تسلیم و دستخوش قتل عام شدن چیز دیگری نبود، شاپور خط سیرش را ادامه داده متوجه ویرتا^۲ گردید و آن دژ را مدتی محاصره کرد. محل و موقع این دژ امروزه کاملاً معلوم نیست ولی مطابق بیان بعضی نویسندگان باستی که در منتهی الیه بین النهرین باشد، هر چند که او در آخر بدون موفقیت و کامیابی از جلو دیوار آن عقب کشید.

در جریان این مدت کنستانتینوس از خوف پسر عم خود ثولین رقیب داخلی وی که در میان افراد قشون خود مقام ارجمندی را حائز شده و اصرار داشتند ویرا به رتبه «اگوست» بر دارند نمیتوانست خود را زیاد در جنگ با ایران مشغول سازد و لذا حرکاتش بطئی و خیلی به تانی پیش میرفت، او بعد از يك پیشرفت بد زن شتاب از وسط آسیای صغیر، پادشاه ارمنستان را دعوت نموده بوسیله انعامات زیاد سعی کرد که او را نسبت بروم با وفا نگاهدارد. او آنوقت مصمم گشت که بیزاب را دوباره بگیرد ولی بعد از جماعات نومیدانه چندی شکست خورده برگشت و این آخرین عملیات جنگی کنستانتینوس بود، چه در پایان سال آتی یعنی در ۳۶۱ میلادی همان سالی که شاپور در عبور از دجله خودداری کرد این امپراطور بعد از چهل سال فرمانروائی در گذشت.

بیج ثولین، ۳۶۳ میلادی
ثولین بجای عم خود جلوس نموده و یکی از جنگهای فوق العاده شبیه به درام در این زمان بین ایران و روم رویداد. این امپراطور جدید قبل از جنگ با گالها فوق العاده از خود ابراز لیاقت نموده فقط مرگ کنستانتینوس آن مملکت را از آتش جنگ داخلی محفوظ داشت. (یعنی اگر نامبرده وفات نمی نمود ثولین در حباتش مقام ویرا اشغال میکرد).

باری ابن امپراطور سربازمنش و فاضل دانشمند همینکه بر تخت نشست هوای همچشمی با ترائان بر سرش جایگیر شده مصمم گردید که بمشرق حمله ور گردد. او مرکز فرماندهی خود را به انطاکیه انتقال داده با فعالیت و جدیت فوق العاده به تهیه و تدارك جنگ پرداخت. هیئتی بسفارت از طرف شاپور بدرباروی اعزام گردید ولی به هیئت مزبور بیدرتنگ و بنابر بعضی اقوال باخشونت و تندى جواب رد داده شد. شاپور از سفرای خود دریافت که امپراطور مصمم برای جنگ شده و باید مهيای حالات سخت و شدید او باشد.

ثولین کبر و غرورش به پایهای بود که در رفتار با متحدینی که داشت ابدار عایت اصل و جاهت عمومی یا عقل و سیاست را نمینمود. مثلاً مشایخ و رؤسای ساراسن یعنی اعراب صحرانورد با تمام دستجات خود از مؤتلفین و متحدین او بوده اند لیکن بدین

بهانه آمیخته به تفرعن و غرور که: «یک نفر پادشاه جنگجو باید آهن داشته باشد نه طلا» از دادن انعامات و عطایائی که آنها بر حسب معمول از دولت روم دریافت میداشتند امتناع ورزید و این جای تعجب نیست که آنها هم در جریان لشکرکشی و جنگ بر علیه ایران کناره گیری کرده نه فقط رومیان از کمک یکدسته قبایل جنگجو که همیشه با آنها احتیاج داشتند محروم ماندند بلکه خسارات و تلفات زیادی هم از این قبایل بر آنها وارد گردید. نیز رفتار متکبرانه اش^۱ با **ارساس** پادشاه ارمنستان حقیقه بر خلاف سیاست بوده است، چه او و رعایای وی که مسیحی بودند طبعاً مایل نبودند که به **ثولین**^۲ مرتد کمک و همراهی کنند، از این گذشته صلاح پادشاه ارمنستان در این بوده که بیطرف بماند و بهر طرف که فاتح در آمد خوشامد گوید، چنانکه یکدسته از سپاه ارمنستان تحت فرمان **پروکوپوس**^۳ و **سباستیان**^۴ ملحق برومیا شده بیکى از نواحی دور دست ماد حمله بردند. لیکن دسته مزبور بیخبر و بدون هیچ خطاری اردو را ترك گفته به میهن خود شتافتند و بیشتر موجب آشفتگی و تشویش خاطر سرداران رومی گردیدند. بالجمله سپاه معظمی بالغ بر یکصد هزار تن مردان جنگی در اول مارس ۳۶۳ میلادی بقصد ایران از انطاکیه حرکت کرده و سرعت تمام متوجه طرف فرات گردید و بالاخره از رود نامبرده گذشته فقط خط سیر خود را بطرف کاره (حران) ادامه دادند و در آنجا چندی توقف نمودند. **ثولین** نقشه ها و خط سیر نظامی خود را مخفی و مستور میداشت، هر چند ساختمان ناوگان در فرات باید نشان داده باشد که خط حرکت او دره شط نامبرده خواهد بود. در این جا او سپاه خود را دو قسمت کرده قسمتی را مأمور کرد که به ارمنستان رفته با کمک و همکاری **ارزاس** (اشک) پادشاه آنجا ولایات

۱ - ظاهراً در سال ۳۶۳ میلادی نامه ای به **ارساس** نوشته خواش نموده است که لشکری را برای جنگ آماده کرده منتظر فرمان باشد. سیاق عبارت و مضمون نامه طوری متکبرانه و مغرورانه بود که موجب رنجش او گردید (مترجم).

۲ - این امپراطور مخالف با آئین مسیح و در پی انهدام آن بود (مترجم).

۳ - Procopius. ۴ - Sebastian.

هروی ایران را غارت کنند و پس از غارت آن حدود دوازده در جلو تیسفون به سمت
عمده روم ملحق گردند.

خود ثولین مصمم گشت از طریق شط فرات حرکت کند، هر چند برای فریب
دادن دشمن امر بجمع آوری خوار بار در نواحی دجله صادر نمود. چنانچه مطابق
روایت امیانوس هارسیلوس و بدلات او با سپاه روم بطرف جنوب فرات مراقتا
نمائیم مناظرشور آورو مهیجی از نظر گذشته یک هزار و یکصد فروند کشتی در اینجا
بنظر میرسد که ضمیمه نیروی امپراطور گردیده و قبایل ساراسن که بزعم مورخ رومی
نه دوستی با آنها و نه دشمنی هیچیک مطلوب نیست برای اظهار اطاعت و قبولی خدمت
بنزد امپراطور آمدند. باری او از کالینکوس نزدیک ملتقای بلیک با فرات به ملتقای
آن با خابور رفت و سپاه عظیم روم از آن رود بزرگ بمرز امپراطوری در سرسزیم
دژ مهم معتبری که دیو کلئین بنانهاده بود رسید.

بعد از عبور از خابور بوسیله پلی از قایق قرار شد احتیاطات نظامی را کاملارعات
نموده و دستجات قشون باهم و با قاعده حرکت کنند. توضیح اینکه بدسته سواره نظام
امر شد که زیر فرمان آراین آئوس^۱ و نیز هرمز یکنفر مدعی ساسانی (بطور قراول)
طرف مشرق پیش بروند. چند دسته سپاه نیزه دار هم تماس و ارتباط با ناوگان را حفظ
میکردند و بقیه نیرو را در وسط جا داده با نظم و ترتیب قابل توجهی حرکت میکردند
که تا دشمن را از عده خود بخوف و هراس اندازند. ثولین برخلاف قرار آن توانست
قسمت عمده شهرهائی را که در پشت سر گذاشت تصرف دریاورد و با اکثریت اهالی را
مطیع سازد بلکه مجبور گردید که آنها را بحال خودشان یعنی عدم اطاعت باقی بگذارد
آری يك مانع بزرگ پیشرفت کار او این بوده که فن استحکامات و قلعه بندی که
پارتیها از آن بیخبر بودند مورد دقت نظر و استفاده ساسانیان واقع بوده و در آن مهارتی
بسزا داشته اند. چنانکه در قضیه سیروس جوان ملاحظه شد برای ثولین هم که خطرسر
او را میپیمود هیچگونه تعرض و مصادمتی از طرف نیروی نظامی رخ نداد تا آنکه از

۱ - Arinthaesus.

جنگ‌های وسیع بین‌النهرین گذشته وارد سرزمین حاصلخیز بابل گردید. در این نقاط هم از طرف سالار سپاه ایران جنگ و جدالی واقع نشد. فقط طوایف و دستجات دور دست با رومیها بطور جنگ و گریز تصادم مینموده و به آنها آزار و آسیب می‌رسانیدند.

ثوئین خطسیرش را بکنواخت در کنار فرات امتداد داده تا به بریسابور یا عبارت‌روشنتر فیروز شاپور رسید که شهری دارای استحکامات بسیار مهم و واقع در يك جزیره مصنوعی بوده است. او مصمم برای تسخیر آشهر گردید، بزودی حصار آن از هم ربخته و شهر بنصرف وی در آمد، لیکن خود قلعه وارگ که دارای استحکام طبیعی قابل ملاحظه‌ای بود در مقابل حمله ناگهانی و هجوم دشمن کاملاً ببادباری نمود؛ هرچند که امراطور شخصاً بیکی از دروازه‌های آن حمله کرد. ثوئین که مانند بسیاری از ژنرالهای بزرگ دارای معلومات و اطلاعات قابلی بود در اینجا بفکر يك برجی متحرك عالی از اختراعات دمتریوس پولیورستیز^۱ افتاد و فوراً بساختن آن فرمان داد. برج نامبرده چنان مردمان قلعه را بوحشت انداخت که با شرایط چندی حاضر صلح گردیده و تسلیم گشتند.

لشکر بعد از این موفقیت بطرف باین رودخانه متوجه شده تا به «نهر پادشاهی» که فرات را به دجله وصل مینمود رسید. در اینجا سیلاب‌های مصنوعی و نیز تعرض اتصالی دشمن پیشروی آنها را درطول نهر نامبرده بتأخیر انداخت ولی هرطور بود از اینجا هم پیشرفته تا به دژ دیگری معروف به «ماهوزملکا» رسیدند و آنرا بوسیلهٔ نقب‌زدن تسخیر کردند. بعد از آن سپاه روم بجلو حرکت کرده تا بدجله نزدیک گشته مقابل نسفون رسید که قصبه‌ای بود هجزای از سلوسی متصل بآن که آنوقت خرابه بوده است.

در اینجا چنانکه ثوئین را بوحشت انداخت این بود که او دریافت که «نهر پادشاهی» زبرگشته بدجله می‌پیوندد و چون بی‌بهاست مابل بود با سپاهی که گمان میکرد به باین

^۱ - Demetrius Poliorcetes.

دجله می‌رود و مربوط و متصل باشد و فهمید که نخواهد توانست ناوگان خود را بطرف بالا و برخلاف جریان تند آب بکشانند، موقع سخت و مشکل بوده است ولی معلومات و اطلاعات اینمرد در اینمورد نیز بارآور شده و این اشکال را رفع نمود. توضیح اینکه او از سابی در اوضاع آن محدود مطالعات زیاد نموده میدانسته است که نهری از بالای کُشّه خارج گشته بدجله مریخته است و لذا در مقام تحقیق و استفسار برآمده و در نتیجه شعبه نامبرده را که آنوقت مدرّس و متروک بوده است کشف و دوباره آنرا دائر و افتتاح نمود و کشتیهای خود را در آن انداخته از بالای کُشّه وارد دجله ساخت.

در اینجا سپاه ایران نمایان شد و معلوم گردید که در کنار دجله آماده جلال و پیکار هستند زیرا که صفوف بهم چسبیده سربازان جنگی با ساز و برگ تمام دیده میشدند که در یمن و یسار قرار گرفته و بیلان عظیم الجثه عقب سر آنها در حرکت میباشند (که از مشاهده آنها رومیان در خوف و هراس افتادند).

ژولین بجای آنکه از نقشه‌ای که اسکندر در مقابل پروس بکار برد پیروی و استفاده کنند مصمم گشت که در هنگام شب حمله به‌برد. اگر چه دسته اول فسون از ترمهای آتش دشمن که آن موجب حریق ناوگان گردید آسیب رنادر دیدند ولی عاقبت رومیان موفق شده خود را ساحل رسانیدند و در طرف یسار شط موضع محکمی گرفتند و هنگام طلوع صبح حمله بردند و ابرایان پس از دوازده ساعت باینداری به تسفون پناه بردند و رومیها آنها را تا دروازه‌های شهر تعاقب نمودند. غنائم این جنگ خیلی زیاد بود و منافع هنگفتی سم و رور و اشیاء گران‌بهای دیگر بدست آنها افتاد.

ژولین بعد از شکست دادن پادگان ایران در تسفون با یک
عقب نشینی و مرگ ژولین
سوم از سپاه خودش و پس از انتقال بقده بیرو در آن طرف دجله
۳۶۳ میلادی

چنین تصور مرفت که بلافاصله تسفون را که دارای مزایای استحكامات طبیعی موقعی نبود محاصره خواهد نمود و این مسئله که این دلیر نرس دلاوران دنیا ابداً دست باینکار نزد قابل ملاحظه و فهمیدن آن بنظر مشکل میآید درست است که او از بروی امدادی که در کنار دجله انتظار آنرا میکشید مأیوس بود

معذلك يك نیروی مرکب از شصت هزار سرباز جنگ دیده رومی که بواسطه موفقیت و کامیابی ترغیب و تشجیع شده و نیز آوردن آلات و ادوات محاصره بوسیله کشتیها تماماً میرساند که **ثولین** در نظر گرفته عملیات کند یعنی تیسفون را محاصره داده بگیرد؛ و در نتیجه **شاپور** را وادار بیک جنگ قطعی نماید. ممکن است گفته شود که چون **ثولین** قلاع و مستحکمات نواحی فرات را زیاده از اندازه ای که انتظار داشت مستحکم و استوار دید چنین پنداشت که استحکام و صلابت تیسفون بیش از آنست که بتواند آنرا با محاصره بگیرد و بعبارت دیگر سلسله ساسانی که در فنون و طرز اداره از اشکانیان سرانجام شایسته تر بودند در بناء قلعه و فن قلعه بندی مهارتی بسزا داشته اند و از اینرو تیسفون را غیر قابل تسخیر قرار داده بودند و این يك نظری است که **آمیانوس** مورخ آنرا تأیید نموده است.

اما با فرض اینکه محاصره تیسفون غیر عملی بود باز هم جای تعجب است که چرا **ثولین** کوشش نکرد قشون **شاپور** را در میدان بمبارزه مجبور سازد؛ چنانکه اگر بجای او **اسکندر** بود با همه قوت و وسایل و اسباب دست باینکار میزد. واضح است که اگر **ثولین** آن قشون را بمیدان کشیده و شکست میداد شهر تیسفون با احتمال قوی خود بخود تسلیم میشد در این موضوع هر قدر بیشتر غور میشود روشن تر میگردد که برای انجام يك چنین عملی که در حقیقت از مسائل عادی فن جنگ بشمار میآید **ثولین** نقشه ای نیاندیشیده بود؛ چه نظر بعجله و شتابی که در اتمام کار و دیگر مسافت بالنسبه کمی که به تیسفون داشت تصور نمیکرد مجال بیابد پیش از آنکه بشهر برسد با قشون **شاپور** روبرو شود و در میدان بمبارزه پردازد و این حقیقت هم بر او مسلم بود که بگانه راه سرزدی دست یافتن بر آن قشون میباشد.

لیکن اقدامات و عملیات **ثولین** بکلی بی اساس و برخلاف منطق بوده است زیرا بعد از آنکه مصمم گشت که تنها تیسفون را ترک گوید بجای اینکه با **شاپور** دست و پنجه نرم کند به دست باچگی کشتیهای خود را آتش زده سوزانند و ابن خود سبب تجری و جسارت دشمن گردید و بعد هم بطرف کردستان عقب نشینی کرد؛ شما ملاحظه کنید

این عملیات او با عملیات اسکندر چقدر با هم تفاوت دارد! گیمپون بنا به عقیده ای که بعضی از نویسندگان اظهار داشته اند مینویسد که شاپور پیش از عقب نشینی امپراطور تقاضای صلح نمود ولی باین تقاضا با کبر و غرور جواب منفی داده شد. رارنسیون میگوید که آمیانوس مورخ هیچ ذکری در این باب یعنی اعزام نماینده برای این منظور ننموده است، لیکن احتمال دارد پیشنهاداتی در اینخصوص بطور غیر رسمی شده باشد که تا به بهانه اظهار صلح دشمن را بیازمایند و راجع به استعداد و عده او و نیز روحیه سپاه روم اطلاعات سودمندی بدست آورند و نیز ممکن است که ژولین تقاضای نمایندگان را رد کرده باشد نظیر شارل دوازدهم که بعینه در یک چنین موقع سخت و مشکلی همین کار را کرد. آری این دوسردار از آنچه در سلف بالانترشان یعنی اسکندر گفته شد خیالی بودند و در کارها بک سلیقه بسیار عجیب و غریبی داشته اند.

باری این عقب نشینی خطرناک در ۱۶ ژوئن گرمترین فصول سال شروع گردید و هنوز قشون مسافتی طی نکرده بود که غبار غلیظی از افق جنوبی نمایان گردید، بعضی ها تصور کردند که دسته از قبایل ساراسن یا رمه از گورخران در حرکت میباشند ولی بر ژولین ظاهر بود که پادشاه بزرگ در تعاقب وی بحرکت آمده است. به قطعاً حرکت رومیان از دستبرد و اذیت و آزار دشمن مختل گردید بلکه طولی نکشید که جنگ بین آنها در گرفت، گرچه فتح باقشون روم بوده است. اما مسئله خواربار و علیق اسبان مشکل شده و رومیان از این حیث به مضیقه افتادند ژولین با ساراسن ها رفتار خلاف سیاستی که نموده بود باید و از این کار خود سخت نادم و پشیمان شده باشد چه آنها جزو سواران سبک اسلحه ایرانی در یک مسافتی قرار گرفته و خواربار برای قشون تهیه میکردند لژیونهای رومی چون به تانی حرکت میکردند نمیتوانستند غله و علیق را که بدست دشمن از جلو طعمه حریق میشد حفظ کنند و لذا چند روزی که از حرکت از تیسفون گذشت مبتلا به عطش گردیدند.

روز ۲۶ ژوئن بود که در طرف شمال نزدیک سامره بیمان و بدون دیده ان حرکت میکردند که ناگهان به ژولین که در جلو بود خبر دادند پس قراول قشون

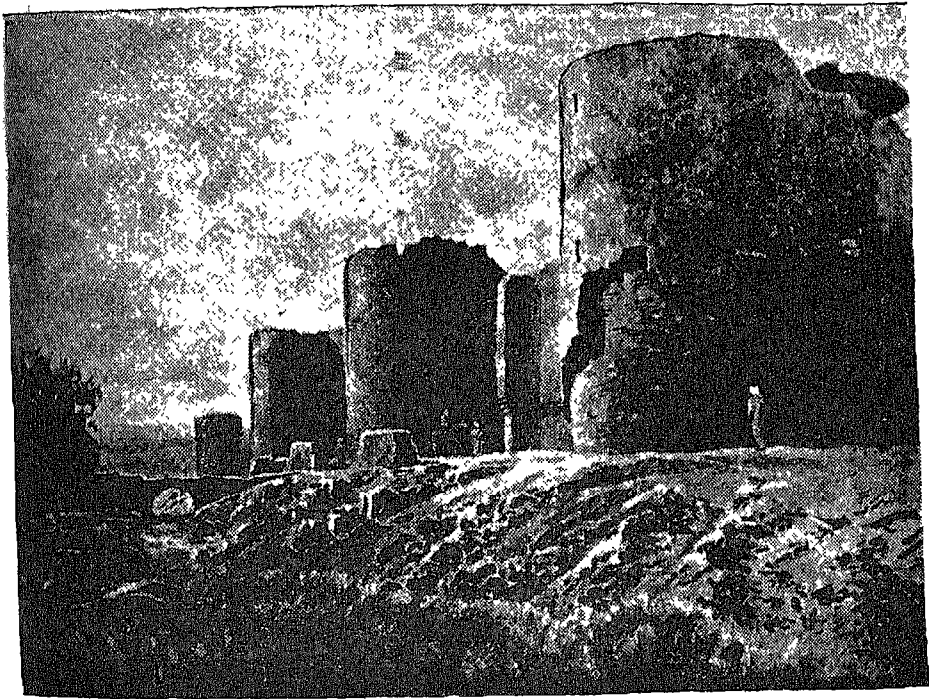
مورد حمله واقع شده و او را بعجله به کمک طلبیدند. وی باستخلاص قسمت مزبور شتافت ولی برسیدن بعقب قشون دوباره بجلو که از دشمن آسیب دیده بود اجضار شد. این جا جناح راست مورد حمله سخت واقع گردید و امپراطور از کثرت عجله و شتاب فرصت نکرد کاملاً مسلح شود و ناچار بدون چار آینه برای تهریص و تشجیع افواج خود بجنگ شتافته و مردانه پیکار میکرد و در حینی که علائم فیروزی داشت ظاهر میشد که یکدفعه زوبینی از دشمن بطرف او پرتاب شده و ضربت مهلکی بر پهلوی راستش وارد آمد و با همان حال جراحت ویرا به اردو برگردانیدند. این خبر هیجانی در لشکریان او تولید کرد و با تمام قوا مستعد و آماده شدند که انتقام خون او را بکشند و لذا پی در پی با ایرانیان حمله برده و با دادن تلفات زیاد آنان را عقب راندند. در این اثناء ثولین کوشید که سوار بر اسب شود لیکن دید نمیتواند ناچار تن بمرگ داده و بدین ترتیب او دایرانه در میدان جنگ در گذشت و از عمرش اینوقت بیش از سی و یک سال نگذشته بود. «امپانوس مینویسد که «ثولین حقیقه مظهر شجاعت و دلوری بود. است» تأثیری که او بردشمنان رشید و جوانمرد خود بخشیده است از اینجا میتوان آنرا خوب فهمید که صورت او در نقاشیهای ایرانی بشکل شیری نموده شده است که از دهان وی آتش شراره میزند و صورت مزبور در نزد ایرانیان کنایه از شجاعت بوده و هست.

پس از مرگ ثولین، ثولین یکی از افسران معروف بجای نامبرده به امپراطوری برگزیده شد، وی در همان روز انتخابش يك جنگ دیگری با ایرانیان نمود که منتها در جه حرارت و وحدت را از خود برور داده و بعد با سپاه خویش بطرف سامره حرکت کرد. رومیان چهار روز دیگر

رد شدن پنج ولایت و
لصبین به شاپور
۲۶۲ میلادی

کنار دجله راه پیمودند ولی حمله و هجوم دشمن بقدری سخت و هولناک بود که در اینمدت فقط هیجده میل توانستند طی مسافت کنند. سپاهیان روم اینوقت بدرجه مرعوب گردیدند که برای اینکه از جنگ ایرانیان خلاص شده پس از چند روز طی مسافت اجباری خودشان را در آنطرف دجله بمرز روم برسانند جداً وبا فریاد و فغان درخواست

کردند که بآنها اجازه داده شود که از دجله بطور شنا عبور کنند. ثروین از بیم اینکه مبادا شورشی برپا شود ناچار بتقاضای آنها تن درداد. او بدو آیینك دسته پانصد نفری از گال ها



۴۶- حصار دیار بکر

و سامارتین ها که معروف به شنا گری بودند اجازه این کار را داد و آن با موفقیت هم صورت گرفت یعنی سالمأ از دجله عبور نمودند ولی سایر دستجات که در شنا گری عاجز بودند مکث کردند و بعجله تخته پاره ها و مشکهائی فراهم کرده زورقهائی ترتیب دادند و بدینوسیله از آب عبور کردند.

شاپور که قشونش از حملات بسربازان کار کشته رومی سخت فرسوده شده بودند فقط باین قناعت کرده که از راه جلو گیری از خواربار بر حریف پیروزی حاصل کند، آری چون وضعیت او اجازه حمله جدید نمیداد لذا باب مذاکرات صلح را با رومیها مفتوح ساخت و آن از طرف آنان که بستموه آمده بودند حسن استقبال شد. شرایط صلح

برای رومیها بسیار سنگین و غیر شرافتمندانه بود؛ زیرا که آن تمام آنچه را که دیوکلئین بدست آورده بود از چنگ رومیان بدربرد؛ چه بموجب این عهد صلح، اول- پنج ولایت آنطرف دجله که نرسی آنها را تسلیم داشته بود تماماً مسترد گردید. دوم- نصیبین و سنگارا (سنجار) یکی از دژهای قسمت شرقی بین النهرین بایران برگشت. سوم- ارمنستان از منطقه نفوذ رومیان خارج گردید.

و يك رشته جنگهای طولانی بدین ترتیب بافتخار ایران بدست شاهپور خاتمه یافت و در مقابل این خدمات حقاً ملقب بکبیر گردید و اوست که ایران را باوج عظمت و رفعت رسانید که از زمان جهان گشائی ^۱ سکندر دارای چنان مقامی نبوده است. البته تسلیم پنج ولایت برای رومیها اقتضای آور بود؛ اما ضربت سخت جبران ناپذیر همانا تخلیه و تسلیم نصیبین بوده است که تقریباً از مدت دو قرن باینطرف مرکز اقتدار روم و در حقیقت حصار مملکت شمرده میشد؛ بعلاوه جماعت کثیری از اروپائیان در آنجا سکنی داشتند که مجبور بر ترك علاقه بوده و بایستی از آنجا حرکت کنند.

بظاهر چنین تصور میرفت که شاهپور بعد از فتح درخشان خود سیاست ایران و روم در ارمنستان و ایبری و امضاء عهدنامه صلح بدست ثوین^۲، در ارمنستان دارای همه نوع اقتدار و نفوذ خواهد بود ولی اینطور پیش نیامد؛ توضیح اینکه دوره سلطنت ثوین بیش از چند ماهی دوام ننمود و جانشین وی ^۱ والنسی^۱ نین^۲ مملکت را بدو قسمت شرقی و غربی تقسیم نموده قسمت شرقی را برادر خویش ^۲ والسن^۲ واگذار کرده و بدین لحاظ وضع تغییر نمود. عهدهنامه بالا آشکارا رد نشد لیکن امپراطوری که با شاهپور عهد صلح بسته بود اکنون مرده و خانواده جدیدی بروی کار آمده است. شاهپور که شایق بود ارمنستان را باسرع وقت تحت نفوذ خود بیاورد بیچاره ^۳ ارناس (اشك) را فریب داده بدربار خویش دعوت کرده و در همانجا او را فوراً از دو چشم محروم ساخت ولی زنجیرهای دست او از نقره ساخته شده که آن علامت احترام بوده است.

۱- Valentinian. ۲- Valens.

شاپور بعد از این موفقیت که بطور غدر آنرا حاصل کرده بود بارمنستان هجوم برده و تنها دژ ارتوژراسا^۱ که زوجه رومی اشك با خزاین و اموالش بآن دژ پناهنده شده بود با شاپور بنای مقاومت را گذاشت^۲ او در جریان احوال به ایبری مجاور ارمنستان نیز حمله برد و سورماس^۳ را که از جانب دولت روم در آنجا سلطنت میکرد بیرون کرده و اسپاکورس^۴ نام پسر عم سلطان مخلوع را بجای او بر تخت سلطنت وادی غور جای داد. شاپور اینوقت بایران برگشت ولی برای تکمیل کشور گشائی خود نیروئی پشت سر گذاشت.

چنانچه روم نسبت بعهد نامه ژوین وفا دار میماند شاید تغییرات جدیدی در وضعیات حاصل نمیشد ولی پادشاه پارس که بمرز گریخته بود به ارمنستان برای پیشوائی دستجات ملی برگشت و از طرف دولت روم هم از وی تقویت و همراهی شدو این قضیه سبب گردید که شاپور باز بمیدان جنگ شتافت ارتوژراسا باتمام خزائن پارس بتصرف در آمد و پادشاه مجبور بصلح شده رسماً تبعیت و فرمانبرداری شاپور را بگردن گرفت.

در ۳۷۰ میلادی روم علناً در امور داخلی ایبری مداخله نمود و دوک^۵ ترتیوس مأمور گردید که با دوازده لژیون بایبری رفته سورماسیس را دوباره بر تخت بنشاند. دوک مشارالیه بآنکشور تاخته و تا ساحل رود غور را بدون اشکال بتصرف در آورد و در آنجا با اسپاکورس پادشاه دست نشانده شاپور مواجه گردید و بالاخره قرار بصلح انجامیده قراردادی فیما بین بسته شد که بموجب آن کشور مزبور بین دو پسر عم تقسیم گردید و این قرار و تصفیه چون بدون مراجعه بدربار ایران صورت گرفته بود شاپور وقتیکه مطلع شد متغیر گردید، سفرای وی از روم بدون اخذ نتیجه برگشته و بنابرین جنگ باز تغییر ناپذیر گردید.

۱ - Artogerassa. ۲ - Sauromaces. ۳ - Aspacures.

۴ - (Duke Tèrentius) از القابی که بیشتر در این زمان رواج داشت لقب دوک بود و کنت بود و مخصوصاً دوک از آن یکی دیگر زیاده تر مهم و مورد توجه بوده است. (مؤلف)

در بهار ۳۷۱ پادشاه ایران از سرحد عبور کرده در نقطه موسوم به وگاباته^۱ برومیان حمله برد. در ابتدا رومیان برای احترام از نقض عهد و رعایت مواد عهدنامه رویه تدانعی پیش گرفته از مبادرت بحمله خودداری مینمودند لیکن بعد بایرانیان حمله برده و آنها را عقب نشاندند و خلاصه تا چندین سال این نزاع و جنگ بدون هیچ نتیجه قطعی دوام داشت.

شرح حال اسف‌آور پادشاه را امپراتور بتفصیل نوشته است و از آن معلوم میشود که اوتوسط دولت روم بهانه تجدید عهد صلح بدربار روم دعوت شد. پادشاه از این دعوت حس خدعه نموده فهمید که میخواهند او را از سلطنت خلع کنند و لذا روبرار نهاد. اگر چه دنبالش کردند ولی سالماً بسواحل فرات رسید. او بوسیله پشته های تیر و الوار که با کمال عجله و شتاب آنها را فراهم نموده از شط عبور کرد ولی بعد ملتفت شد که قشون روم هر دو راه ارمنستان را بسته اند و لذا از راهی که يك نفر راهگزر اتفاقی ویرا رهنمائی نمود به جنگل گریخت. صاحب منصبان رومی که نتوانستند او را بچنگ بیاورند رسماً بروم گزارش دادند که پادشاه بوسیله سحر و جادو از انظار غایب گردیده است. والی بیعتل آنها بدون تحقیق قبول نموده بقتل پادشاه مصمم گشت در صورتیکه اینمرد علاقه و واداش را تا آخر با رومیان قطع نکرده بود. بالاخره یکی از مأمورین رومی آن شاهزاده بدبخت را حسب الامر در يك مجلس ضیافتی بقتل رسانید.

قرار داد متارکه جنگ بین ایران و روم بسته شد اما این قرارداد عهد صلح بین روم و ایران ۳۷۶ میلادی قرار داد بعد از چندی نقض شده دوباره بین آنها جنگ در گرفت تا کار بعقد صلح انجامید. اگر چه شرایط این عهد نامه برها درست معلوم نیست ولی گویا دولتین متعاهدین متعهد شده اند که ارمنستان و ایبری را بحال خود واگذارند تا بطور استقلال حکمرانی کنند و چون دو کشور نامبرده مذهباً

۱ - Vagabante.

مغایر^۱ و مخالف با ایران بوده‌اند پس این عهد صلح در نتیجه هر دوی آنها را وامیگذارد که با روم دوست و با ایران دشمن باشند.

و این آخرین جنگی بود که شاپور بر علیه روم نمود چه بعد از مرگ شاپور ۲۷۹ این او پس از یکدوره سلطنت بطور فوق‌العاده طولانی و در عین حال پیروز و کامیاب در سن کهولت با کمال شرافت و ابهت از اینجهان در گذشت. از خصایص و صفات مختصه او خیلی کم بر ما معلوم است و همینقدر می دانیم که از شهر یاران مقتدر و توانا بود، ترکیب عالی باشکوه و شهامت و شجاعتی بسزاداشت. مردمش نسبت باو صمیمی و فداکار بودند. جنگ ممتد و طولانی با روم را با وضع و ترتیبی که ادامه داده نشان میدهد که او نه تنها در فنون جنگی کامل بود بلکه یک روح ثابت و تزلزل ناپذیری که بسیاری از افراد این سلسله آنها را فاقد بودند در او وجود داشته است.

بعلاوه جنگهای او بر ضد هیاطله تا آنقدریکه بر ما معلوم میباشد خود گواه صادقی است که او در امور نظم می و نیز در دیپلوماسی هر دو مهارت داشت. ظاهراً او کتیبه و نقوشی از خود باقی نگذاشته است، لیکن شهرهای زیادی بنا نموده از جمله بساخرمان مجدد نیشاپور تصور می‌رود که بدستور او بوده است.

ما از بیان فوق چنین نتیجه میگیریم که شاپور در برقراری عهد صلح مزبور ایران را با راج رفعت و عظمت رسانیده قویترین دشمنان آن مملکت یعنی دولت روم را بر جای خود نشانیده و ضربت مهلکی بحیثیت و اعتبار وی وارد آورد. بعلاوه دشمن مقتدری که مرزهای شرقی را تهدید نماید. باقی نماند ما این بیان **ایمانوس**، **ارسمینوس** را که عقیده یکنفر بیگانه معاصر را در بردارد در اینجا بمناسبت نقل کرده و این فصل را ختم میکنیم. مورخ نامبرده راجع بجنگ شاپور بر علیه **قسطنطین** چنین مینویسد: «اقبال شرق» صور

۱ - مقصود این است که ارمنستان و ایبری هر دو مسیحی و با روم هم‌مذهب بوده‌اند و از اینرو با ایران که آئین زردشتی داشت معلوم است دشمن بودند (مترجم).

تاریخ ایران

خطر عظیم را دمید، چه پادشاه ایران که از كمك و یاری طوایف وحشی هولناك كه
اخبراً آنان را زیر اطاعت در آورده بود تقویت یافته و او كه بیش از همه به بسط نفوذ
و توسعه قلمرو خود حرص داشت مشغول تهیه نفرات، مهمات و خواربار گردید. عقل
شیطانی را با عقول مستشاران انسانی خود در آمیخته از هر کاهن و غیب گوئی راجع
به آتیه استمداد و استشاره نمود^۱.

است. جانشین اردشیر دوم برادر زاده‌اش شاپور سوم در سال دوم جلوسش قراردادی با دولت روم بسته و نیز سرکوبی طایفه‌ای از اعراب موسوم به «ایاد»^۱ لشکر کشید و در طاق‌بستان نزدیک کرمانشاه تصویر خودش و شاپور کبیر را حجاری کرده است که آن تا امروز باقی می‌باشد. وفات وی در سال ۳۸۸ م بوده است.

رومیان بعد از قتل پاپا^۲ آنها را بدان ذلت و خواری که سابقاً
 ذکر شد یکی از شاهزادگان اشکانی موسوم به وارانزاد را
 به موشگ^۳ واگذار نمودند. وارانزاد موشک را بواسطه سوءظنی که از او حاصل کرده
 بود در يك مجلس ضیافتی بقتل رسانید. این قضیه سبب تهییج برادر موشک که مانوئل
 نام داشت گردیده برضد وارانزاد قیام کرد و تاج و تخت را بنام عیال بیوه و دو پسر
 پاپا تصاحب نمود. او چون خود را بالاخره مجبور بکشمکش با روم میدانست بدو^۴
 سفیری بنزد اردشیر فرستاد و حاضر شد بدربار ایران خراج فرستاده و تبعیت آندولت
 را قبول نماید. شرایط معاهده باعجله و شتاب تمام انجام گرفت و یکنفر والی (استاندار)
 با ده هزار قشون به ارمنستان اعزام گردید که بمعیت مانوئل در آنجا حکمرانی نماید.
 این حکمرانی دوفری که غیر ممکن و نشدنی است ناگهان بدست مانوئل خاتمه پیدا
 نمود توضیح اینکه باو خبر رسید که می‌خواهند ورا دستگیر کنند و لذا بریادگان های
 ایران حمله برده و تمام آنها را نابود ساخت. اینمرد تاوقتیکه حیات داشت بر جای
 خود ثابت و مستقل مانده و پس از مرگ او در سال ۳۸۳ میلادی دولتمن ایران و روم
 نزدیک بود بار برسر ارمنستان داخل جنگ شوند؛ اما چون روم از ضربت سخت‌ترزلزل
 آوری که از گوت‌ها در جنگ ادرنه در سال ۳۷۸ خورده بود هنوز سر بلند نکرده بود
 و از اینطرف در ایران سلاطینی که سلطنت میکردند تماماً دم از صلح زده رزمجو و
 جنگی نبودند و لذا در ۳۸۴ م عهد صامی بین دولتمن بسته شد که بموجب آن قسمت
 اعظم شرقی آن ضمیمه دولت ایران شده و قسمت غربی آن متعلق بروم گردید. در

۱- مسعودی، مروج الذهب جلد دوم ۱۸۹ (مؤلف).

این دو قسمت نمایندگانی از خاندان قدیم اشکانی حکمرانی مینمودند ولی استقلال ملی ارمنستان بکلی معدوم گردید، چنانکه استقلال ملی لهستان در سالهای اخیر بهمان ترتیب و به همان دلیل معدوم گردیده است. آری، اشراف متمرّد و گردنکش در هر دو جا مصالح مملکت خود را نسبت بمنافع و ترقیات شخصی بیشتر قربانی مناقشات جزئی و عداوت های شخصی نموده و نتیجه در مورد آن کشور باستان این شد که دولت ارمنستان محو و نابود شده و مسئله ارمنی آغاز گردید

بهرام چهارم ۳۸۸-۳۹۹ میلادی بعد از مرگ شاپور سوم بهرام جانشین وی گردید. از مضمون امضاء و سبج این پادشاه که محفوظ مانده و آن سر صفحه فصل جاری را تشکیل میدهد چنین معلوم میشود که او قبلا پادشاه کرمان بوده است * در زمان سلطنت او خسرو والی (استاندار) ارمنستان ایران از اینکه حکومت ولایات رومی هم و انگار بوی گردید با ستهار کمک تئودوسیوس از تابعیت ایران بنای سربچی و یاغیگری را برآورد، ولی آن امپراطور عاقل برای احتراز از جنگ خسرو را بسر هوش خودش باقی گذاشت و مساعدتی باو نمود و بالاخره با مرده دستگیر شده در قلعه و در فراموشی زندان دولتی محبوس گردید و برادر وی بهرام شاپور بجای او استاندار ارمنستان شد و از وقایع سلطنت بهرام چهارم چیز دیگری ذکر نشده است تا درنگ شورشى نلسب بکی از سربازانش مقتول گردید.

یزدگرد ۳۹۹-۴۲۰ میلادی یزدگرد اول بجای بهرام بر تخت نشست. او ظاهر اشخص ملایم و صالح خواهی بود، ولی اگر ز مجوئی و سلحشوری اسلافش در وی وجود داشت موقع برای جنگ کاملاً مناسب و مقتضی بوده است، چه دولت روم در این اوقات گرفتار جنگهای داخلی و تهاجمات برآره بود. توطئه و دسته بندی و یاغیگری و طغیان، تاراج روم بدست آلاریک^۱ در ۴۱۰ میلادی بکلی آندولت را از پا در افکنده بود. واقعا فتح سوریه و آسبای صغیر در آنوقت خیلی آسان و یزدگرد با احتمال قوی میتوانست تمام ولایات متصرفی سلاطین هخامنشی را پس بگردد، ولی روابط ایران و روم بسیار

صنیمانه بوده چنانکه **آرکادیوس**^۱ امپراطور روم شرقی در هنگام وفات پسر کوچک خود **تئودوسیوس** را به یزدگرد سپرد و پادشاه ایران هم این وصیت او را قبول نموده خواجه دانشمندی را به تربیت و سرپرستی **تئودوسیوس** برگماشت و تا آخر سلطنت وی ذکرى از جنگ و جدال با دولت روم شرقی در میان نبود.

رویه یزدگرد نسبت به مسیحیان
جامعه مسیحی که از شکنجه و عذاب مدت متمادی و سخت و بیرحمانه **شاپور** کبیر متلاشی و تقریباً نابود شده بود پس از مرگ او بتدریج روبه بهبودی و اصلاح نهاد. ما انتخاب یکنفر جاثلیق سلوکیه را میشتویم که در زمان **شاپور سوم** بعمل آمده ولی این فقط در سلطنت یزدگرد اول بود که وضعیت مسیحیان رسماً اصلاح شده و بنای پیشرفت را گذاشتند. ما **روتا** اسقف بین النهرین در همین اوان با عده ای از نمایندگان دولت روم بدربار ایران فرستاده شد که جلوس **تئودوسیوس دوم** را به یزدگرد سرپرست وی اعلام دارد. اسقف نامبرده یزدگرد را از بیماری شفا داده و توجه شاهنشاه را از اینراه بطرف خود جلب و در وجود او نفوذی بسزا حاصل نمود. این ملاطفت شاهانه بزودی بارآور شده و در سال ۴۰۹ میلادی فرمان رسمی مبنی بر آزادی کامل مسیحیان در آداب مذهبی و اجازه تجدید ساختمان کلیساهاى خودشان صادر گردید. اهمیت فرمان مزبور نسبت بکلیسای روم شرقی باندازه اهمیتى میباشد که حکم مشهور میلان^۲ نسبت بکلیسای غرب دارا بوده است. این فرمان رتبه و مقامی که باین فرقه رسماً اعطا کرد همانست که امروز در ترکیه شناخته شده است که بعنوان **يك ملت واحد** تشکیل هیئت جامعه مسیحیون داده و امور جاریه

۱- Arcadius.

۱ - حکم میلان همان حکمی است که در فرمانفرمائی **قسطنطین** در شهر میلان صادر شده است. این امپراطور مذهب مسیح را در عوض مذهب قدیم روم قرار داده اعلان کرد که هرکس هر مذهبی که میخواهد داشته باشد و آداب آنرا با آزادی بجا بیاورد چه در امور الهی هیچکس را نباید از پیروی طریقی که بدان مایل است ممنوع داشت. تفصیل آن رجوع شود بتاریخ قدیم روم تألیف **دکاءالملک** (مترجم).

آنان با دولت توسط یکنفر رئیس یا پیشوای مذهبی صورت میگیرد که از طرف آندولت معین میشود.

متعاقب صدور این فرمان، مجمع معروف سلوکیه سال ۴۱۰ میلادی منعقد گردید که در آنجا با احکام و عقاید و اصول مجمع نیقیه^۱ موافقت شده و همه آنها تصویب گردیدند. بنا بعقیده ویگرام^۲ در مجمع نیقیه که در سال ۳۲۵ میلادی برای مبارزه با اصول عقاید آریوس منعقد گردید از ایران نماینده حاضر نشده بود. کشیش مشارالیه قائل شده بود که «ابوابین» در يك عرض نیستند بلکه بین آنها فرق و تفاوت است، زیرا که «اب» از ازل موجود بر خلاف «ابن» که حادث و مخلوق اراده «اب» بوده است، بعبارت دیگر پسر در سرشت مشابه با پدر بوده اما در يك عرض و دارای يك حقیقت نیستند و این دو تعبیر در زبان یونانی بدو کلمه ای ادا شده است که فقط بوسیله حرف واحد (Tota) اختلاف کلی با هم پیدا میکنند ولی این تفاوت و اختلاف بزرگ ناشی از یک حرف تفرقه بین مسیحیان انداخته و دنیای مسیحیت را بهم زده دچار آشوب و اضطراب نمود. در مجمع نیقیه اتاناسیوس^۳ که زبده انجمن بود اختیار این اصل را

۱- (Nicaea) باید دانست که مجمع نیقیه اول مجمع عمومی بود که برای رفع اختلاف بین کیشان در باب حقیقت وجود حضرت عیسی با مر قسطنطین^۴ در شهر نیقیه منعقد گردید و دویست و پنجاه نفر از خلفای مسیحیان در آنجا حاضر شدند و کشیشهای درجه پست تر هم همراه ایشان بودند. بالاخره در این مجمع پس از مباحثات رای آریوس را باطل دانسته اصولی برای مذهب اختیار نمودند و آن مبنی بر این بود که حقیقت ابوابین یکی و در يك عرض میباشند و قسطنطین^۵ این رای را حتمی و برای عموم مسیحیان واجب القبول دانسته آریوس و اتباع او را تبعید کرد و کتب او را سوزانید. اقتباس از تاریخ مختصر دولت قدیم روم تألیف دکا، الملك (مترجم).

۲-Wigram ۳-Arius

۴- کلیسای آشوری، صفحه ۷۵، جمعی اسقف نصیبین رئیس مجمع مزبور بود، لیکن نصیبین آنوقت جزو امپراطوری روم شمرده میشد. یحیی نام خلیفه ایران بظاهر برمیآید که بوده است، ولی ممکن است که لفظ پرشیا غلط خوانده کلمه پره (Perha) باشد (مترجم).

۵- اتاناسیوس^۶ یاسنت آنا از اسقف اسکندریه یکی از برجسته ترین مدافع مذهب مسیح بشمار میاید، این مرد بزرگترین دشمن آریوسها بود. در شورای نیقیه که اصل تثلیث تصدیق و عقیده آریوس^۷ تکذیب شد اولین مقام را حائز گردید و باین مناسبت پنج دفعه با مر امپراطورهای آریوس تبعید گشت (مترجم).

که « پسر با پدر هردو از يك گوهر میباشند » تحکیم و استوار نمود و مجموع کسانی را که از قبول این امر امتناع ورزیده لعنت کرد و بکفر و الحاد محکوم ساخت . بعقیده و **یگر** ام ایران از این بحث و جدال آردین^۱ نه فقط آسودگی خاطر داشت بلکه از آن بی اطلاع هم بوده و این از نظر وضع متزلزل و مخاطره آمیز وی بسیار هم خوب و مساعد بوده است .

یزدگرد شاید در این زهان بفکر غسل تعمید افتاده و حتی بر این شد که مغ ها را تشبیه و سیاست کند و آنها نیز برضد وی بر خاسته چنانکه در تاریخ ایران مذکور است ویرا ائیم و گنه کار خواندند؛ ولی پس از چندی منتقل گردید که این عمل او دور از حزم و احتیاط بوده لذا دوباره بآئین خود برگشته به انهدام فرقه مسیحی حکم داد و در نتیجه تا مدت پنجسال تمام مسیحیان مورد تعاقب سخت و شکنجه و عذاب دولت ایران بودند .

از حالات این پادشاه که یکی از کارهای او بناء شهر یزد می باشد
افسانه عجیب **مرک یزدگرد**
اطلاعات ما خیلی کم است . وفات وی چنانکه **فردوسی** حکایت میکند در نزدیکی دریاچه سوار یاسو محل صید سمور آبی قریب بشهر نیشاپور رویداده که اکنون معروف بچشمه سبز و بطور افسانه در قلب کوههای نیشاپور واقع است و بر طبق این حکایت اسب سفیدی دارای دست و پای ریز و کفل گرد شبیه بگورخر از دریاچه نامبرده بیرون آمد و شاه بگرفتن آن فرمان داد ولی هیچکس موفق باینکار نگردید؛ آخر الامر خود شاه زین برداشته بنزدیک اسب رفت و او آرام گرفته ابد اشرارتی از وی بروز نکرد؛ حتی شاه وقتیکه زین بر پشت وی نهاد و تنگش را محکم بست این جانور مهیب و شریر هیچ تکان نخورد بلکه محکم بر جای خود ایستاده بود ولی همینکه بعقب وی رفت یکدفعه او بجنبش آمده مانند رعد بنای غرش را گذاشت و با هر دو پای و سمهائی که مثل سنگ سخت بود چنان بشاه نواخت که سرش باتاج کیانی ب^{خاک} افتاد و اسب بعد

۱- **مراس آریوس** اسکندریه بوده است که در ۳۳۶ میلادی درگذشت . وی منکر الوهیت مسیح بوده است . (مترجم)

از این بدریایچه رفته اثری از او معلوم نشد.

بعد از مرگ یزدگرد اول بزرگان ایران در نظر داشتند که هر جانشینی بهرام گور بقره و غلبه
دو فرزند او بهرام و شاپور را از سلطنت ایران محروم
بدارند. بهرام برای اینکه در میان اعراب صحرا نشو و نمایافته
بود قابل سلطنت نمیدانستند و دیگریرا بیهانه اینکه ارمستان را رها کرده بفکر تاج
و تخت افتاده است شایسته این مقام نمیدانند؛ ولی بهرام که دارای شخصیت و مردی بود
با نیروئی از اعراب بزرگان و نجبای کشور فایق آمده و آنان را بدون خوف از جنگ
داخلی مطیع و رام نمود. بنابراین افسانه های ایران، بهرام تاج را مابین دو شیر زیان
نهاد و بمذبحی خودش خسرو که پسر عم وی و از طرف نجبای ممالکت انتخاب شده
بود پیشنهاد کرد که هرکس تاج را از بین این دو حیوان درنده ربود سلطنت از آن او
باشد. خسرو امتناع نموده و بهرام با جرئت و جسارتی که در تمام دوره حیاتش مشهود
بود برای تصرف آن کوشش نموده و بالاخره مظفر و کامیاب گردید.

این پادشاه جدید شکنجه و عذاب مسیحیان را که پدرش
یزدگرد در سالهای اخیر سلطنت خویش بنا نهاده بود باحرارت
جوش ادامه داده و در اینقسمت رفتار او بقدری بیرحمانه و
سخت و شدید بود که جمع کثیری از مسیحیان ایران فراراً از مرز خارج شده تحت
حمایت و حراست روم قرار گرفتند و این قضیه بهرام را بغضب آورده تسلیم رعایای
خود را از دوات روم تقاضا نمود و پس از امتناع آندولت اعلان جنگ داد.

لشکر کشی بر ضد روم
۴۲۰ - ۴۲۱
میلادی

انبار رومیها پیشدستی کرده جلوتر از حریف بجنگ شناختند، آنها ازدجله
گذشته ارز روم بکی از ولایات استردادی شاپور کبر را مورد تاخت و تاز و قتل و
خرابی قرار دادند، رئیس آنها اردا بوریوس^۱ از نسل آلان به بین النهرین رو آورده
نصیبین را محاصره کرد. هرچند بهرام با سپاه عظیمی بخلاصی آنجا شتافت و رومیان

^۱ - Ardaburius

عقب نشستند. موسی خورن^۱ (نویسنده ارمنی) ذکر میکند که بهرام خود بشخصه مدت سی روز تئودوزیو پولیس (ارزروم حالیه) را که از ولایات ارمنستان روم بود در محاصره داشته است و مطابق بیان نویسنده بالا ایرانیان از مدافعات سخت اسقف شهر و مجاهدات شدید او صدمه و آسیب دیده دست از محاصره کشیدند، این مرد نه فقط مدافعین را تقویت و تشجیع نموده بلکه منجنیق بزرگی تعبیه کرد و یک نفر از شاهزادگان جنگی ایران را بقتل رسانید.

بهرام با سردار رومی قرار گذاشت که هر کدام پهلوانی از خود بمیدان بفرستد تا تن بتن با هم نبرد کنند (و پهلوان هر طرف که کشته شد آن طرف مغلوب شناخته شود) از طرف رومیها یک نفر گوت موسوم به آربوبندوس^۲ انتخاب شده و نامبرده بر حریف ایرانی خود فایق آمده و او را بقتل رسانید و بهرام نیز قرار داد مزبور را پذیرفته عقب نشست. در این اثناء اردا بورئوس در بین النهرین تمامی سپاه ایران را که گرفتار دامی کرده بود نابود ساخت. اعراب متفق ایرانیان نیز تلفات و خسارات زیادی دیدند و بالتبقی بهرام حاضر برای صلح گردید و فرستاده رومی را بحضور پذیرفت. در این موقع نیروی جاوید یا فوج روئین تن مفرور به التماس اجازه خواستند که برای آخرین بار برومیان حمله ببرند و امید داشتند که در اثناء مذاکره صلح رومیان را از پای در آورند، چنانچه در ابتدا موفقیتی هم حاصل نمودند اما بزودی سپاهیان تازه نفسی بکمک نیروی روم رسیده سپاه جاوید را تا آخرین تن نابود ساختند.

شرایط این عهد صلح که در ۴۲۲ میلادی انعقاد یافت در دست صلح باروم ۴۲۲ میلادی نیست ولی تصور می رود که نه تنها به مسیحیان در پناهنده شدن بروم اجازه داده شد بلکه بهرام هم موافقت کرد که از شکنجه و عذاب مسیحیان دست بردارد. از طرف دیگر زردشتیان نیز از اذیت و آزار رومیان ایمن گردیدند. گیوون راجع باین جنگ مینویسد که اسقف آمد تمام ظروف (طلا و نقره) کلیساهای حوزه خودش را آب کرده

۱- چون امپراتور مارسیانو نویسنده کتاب ذبیحیت خود را تا سال ۳۷۸ میلادی سال جنگ ادرنه، ختم کرده ناچار در بیان وقایع اندوره از منابعی استفاده شده که اعتبار آنها در درجه پائین است (مؤلف).

فروخت و از پول آن هفت هزار تن اسیر ایرانی را خرید و بنزد بهرام فرستاد. ممکن است این کار خیر و اقدام شرافتمدانه یک نفر مسیحی حقیقی مؤثر واقع شده و شاهنشاه ایران را راغب کرده است که از شکنجه و عذاب مسیحیان خود داری کند و این رویه را موقوف دارد که آن همانقدر که بیرحمانه بود خلاف مصلحت و سیاست هم بوده است.

این تماقب و اذیت و آزارها یک نتیجه مهم دربر داشته و سبب اعلام استقلال کلیسای شرقی گردید که پیشوایان کلیسای شرقی فهمیدند که بهترین طریق برای آنها اینست که از کلیسای روم غربی جدا شوند. بالاخره در سال ۴۲۴ میلادی مجمع دادیشوخ^۱ منعقد گردید و از جائلق، دادیشوخ تقاضا شد که با لقب بطریق تاج خلافت مسیح را بر سر نهاده خود را از کلیسای روم غربی مجزی بداند و مقرر شد که در آتبه از وی کاملاً و بدون مراجعه به پطربك های غرب اطاعت و فرمانبرداری شود و این سیاست نتایجی بس سودمند بخشید، چه از این تاریخ به بعد کمتر از اذیت و آزار مسیحیان چیزی شنیده میشود.

در همین سال که قرارداد با روم بسته شد بهرام که شکست او در جلو تئودوزیو پولیس موقعیت و برادر ارمنستان ایران ضعیف و متزلزل ساخته بود ناگزیر شد مسئول اهالی را اجابت کند، لذا یکی از پسرهای بهرام شاپور را به سلطنت ارمنستان ایران تعیین کرد؛ ولی اشراف و رجال گردنکش کشور باز خوشنود نشدند و بنای شکایت را گذاشتند تا بعد از شش سال کشمکش و منازعات داخلی التماس کردند که یکنفر سائتراپ یا استاندار ایرانی برای آنجا تعیین گردد. این خواهش آنها پذیرفته شد و استقلال محدودی هم که ارمنستان ایران داشت بدین ترتیب بدست لیدرهای خودش خاتمه پیدا کرد؛ تذکر این مطلب خالی از اهمیت نیست که اسحق خلیفه ارمنستان با این عمل اتحار سیاسی که آن يك ملت مسیحی را تحت سلطه و بندگی يك ملت زردشتی آورد جداً

بدیل ارمنستان ایران
به والی نشین ۲۴۸
میلادی

مخالفت کرده و برای جلوگیری آن بسیار کوشش کرد.

چنانکه در سابق ذکر شد^۱ یوئدچی ها سک ها را در ۱۶۳ قبل
 ظهور هیاطله
 از میلاد از مسکن مألوف خودشان واقع در حوزه تاریم محروم
 و بیرون کردند. در ۱۲۰ قبل از میلاد سک ها را مردمان یوئدچی از باختر راندند
 و آنها در آنجا مسکن گزیده و آن تا چندین پشت مرکز آنان باقیماند. در ۳۰ قبل
 از میلاد یکی از طوایف یوئدچی موسوم بکوشانگ طوایف دیگر را مطیع کرده دولتی
 تشکیل داد و این طایفه نزد رومیها معروف بکوشان میباشند، آنهونی هیئت بسفارت
 بنزد این طایفه فرستاد و رؤسای کوشان در زمان فرمانروائی اوگوست بروم رفته اند.
 کوشان بتدریج رو بانحطاط نهاده و بجای وی نژاد دیگری بروی کار آمد که نزد چینیه
 موسوم به پتا و رومیها ویرا افتالت یا هونهای سفید خواندند و اما نزد ایرانیها معروف
 به هیتل یا هیاطله میباشند. اسامی سه گانه بالا (چینی، رومی، ایرانی) از قرار معلوم از
 کلمه یتالت^۲ مأخوذ میباشند که بمعنی رئیس است، بهر حال این واردین جدید یعنی
 هیاطله با یوئدچی ها هر چند قرابت نژادی داشتند اما از آنها یکدیگر بیرون شان کرده
 بودند بکلی مغایر و ممتاز بوده اند، باری این طایفه قوی و زورمند در ۴۲۵ میلادی از
 جیحون عبور کرده بخاک ایران بنای تاخت و تاز را گذاشتند و بنابقول مورخین ایران
 هجوم آنها سبب اضطراب عظیمی در ایران گردید.

بهرام بظاهر چنین مینماید که از خبر هجوم هیاطله دست و
 پایش را گم کرده است، چه بجای اینکه بجمع آوری کلیه قوای
 لشکر کشی بهرام شور
 برضد هونهای سفید
 مملکت پیرداز بقصد شکار بطرف آذربایجان روانه شده اعتنائی
 به مستدعیات یا تنویرات وزرا و اعیان دربار خود ننمود؛ لیکن بمحض اینکه داخل زنجیره
 جبال البرز گردید (و با اصطلاح رد گم کرد) او حرکت خود را فوق العاده سریع و تند
 نمود، قوایی فراهم کرده و رو بمرز شرقی آورد، حرکات یا توجه و انتهاضش را کاملاً

۱ - در فصل ۲۹ کتاب.

مخفی داشته بطوریکه احدی از مقصدش اطلاع حاصل نکرد. او طرح شیپخونی ریخت و در تاریکی غفله بدشمن حمله کرد و در اینقسمت او نقشی را بکار برد که آن بیک اندازه مشابه با نقش **جدعون**^۱ بوده است که برای غلبه بر مدیانی ها به شکستن کوزه و سبوها مبادرت کرد. **بهرام** نیز انبان ها را بر از سنگریزه نموده بگردن اسبان آویخت، او کاملاً دشمن را غافلگیر کرد که نتوانست دست و پای خود را جمع کند و اسبها نیز بکلی وحشت کرده بنای رمیدن و فرار را نهادند. خلاصه **خات** و بسیاری از سران و افسران او را کشته و زوجه معتبر خان را دستگیر کرده غنائمی فراوان بدست آورد. برای تکمیل فتوحات خویش **بهرام** هیاطله را تا آنطرف **جیحون** راند و بار دیگر شکست شان داده مجبور ساخت که تقاضای صلح نمایند، در صحت واقعی این لشکرکشی **بهرام** هیچ جای شبهه و تردید نیست چه ولایات شرقی ایران بعد از این تا اواخر سلطنت طولانی این پادشاه کاملاً امن بوده است و در عین حال ایران تا چندین نسل معرض خطر حمله و هجوم این صحرائشیمان وحشی بوده و آن خیال فرمانروایان این کشور را بخود مشغول میداشته است.

حکایت لشکرکشی **بهرام** را بهند که میگویند پادشاه هند سند و مکران را در عوض خدمات او بر علیه دشمن مشترک تقدیم کرده است نمیشود معتبر دانست اما اصل قضیه را من تصور میکنم که تا اندازه ای متکی بمدارک تاریخی باشد و در هر صورت این مطلب در ایران انتشار دارد که **بهرام** بطوریکه **فردوسی** هم نقل میکند دوازده هزار لوری با خود از هندوستان بایران آورد که تا وسایل و اسباب رقص و آواز را برای ملت او آماده کنند و بنا بعقیده جمعی کولیاها از نسل آنها میباشند.

احساسات یا مهر و علاقه ای که از طرف ایرانیان نسبت به **بهرام** هنوز ابراز میشود از اینجهت است که او همیشه و در تمامی اوقات نمونه یک شکارچی مقتدر باقیمانده و آن تا این پایه است

بهرام شور شکارچی ماهر
و زبردست

۱ - خوانندگان اگر از تفصیل آن بخواهند مطلع شوند به سفر داوران، توران باب ۶ و ۷ مراجعه کنند.
(ترجم)

که او به «گور» تنها جانوری که شکارش مورد علاقه وی بود مکنی شده و آن همیشه با اسبش بطور غیر قابل اشکال همراه است. او در آخر کار در نزدیکی اسوپاس، جنوب عربی آباده در تعاقب حیوان نامبرده در یک ریگ روان با نا تلافی تقد حساس را از کف داد. چنانکه عمر خیام در انساب گفته است.

بهرام که گور مگرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گروت



۴۷- طرف شرقی بهرام گور

سلطنت و حکم فرمائی اس پادشاه بزرگ را میتوان چنین خلاصه کرد و گفت که او جنگ عرمو فغانه با روم را با شرایط آبرومندی خاتمه داد. قانون عدل و داد را بدون تبعیض محوری داشت و راعب و کشاورزی، دانش و ادب، بنشین و هنر را ترویج نمود. عشق به شکار و تفریح همحرف او را از انجام طمع بار نداشت و هنگام وفاتش در ۴۰ میلادی ایران در اوج قدرت و عظمت بوده است.

کارها و مصالح
بهرام گور

جانشین بهرام گور پسرش یزدگرد دوم بود که در ۴۴۰

میلادی بتخت نشست، او بعد از جلوس، ظاهراً بواسطه بعضی تجاوزات مأمورین سرحدی روم باندولت اعلان جنگ داد. تیودوسیوس^۱ امپراطور فوق العاده مایل بکناره گیری از جنگ

یزدگرد دوم و لشکر
کشی او بر ضد روم
و هیاطله

بوده و نماینده اش در دربار ایران موفق شده قراردادى بست که بموجب آن هیچیک از دولتين در نزدیکی مرز مشترك دژ یا استحکاماتی بنا نکنند و شرایط دیگری نیز بوده که از جمله یکی اینکه دولت روم مبلغی سالانه بدولت ایران تأدیه کند و دولت اخیر در مقابل در در بند قفقازیه، نقطه ای که بر آمدگیهای کوه قفقاز بدریای خزر کشیده شده است پادگان قوی نگاهدارد. یزدگرد بعد از این بمرزهای شرقی خود متوجه شده و از ۴۴۳ تا ۴۵۱ میلادی جنگ هائی با هیاطله کرده که در ظرف این مدت ظاهراً دؤ مرتبه هم از آنها شکست خورده است.

مؤبدان چنانکه انتظار میرفت پیوسته اصرار میورزید ندکه باید ارمنستان از دیانت مسیح صرف نظر نموده بکیش قدیمی خود برگردد، در این جای تردید نیست که برای مصالح مملکت هم این امر که يك کشور کوهستانی نسبت بروم مسیحی

شکنجه و عذاب اهالی
ارمنستان و بین النهرین
بامر یزدگرد

لا ینقطع بنظر مودت و دوستی نگاه کند مضر و زیان بخش بود و لذا اینطور تصمیم گرفته شد که ارمنستان را از راه سلم و آشتی و مهر و محبت بطرف ایران جلب و دوست صمیمی وی نمایند، برای اجرای این منظور مهرنرسی وزیر یزدگرد با اختیارات و دستورات مخصوص بدانجا فرستاده شد ولی او بطور کلی در مأموریتی که داشت بهره مندی نیافت، پس از آن نیرو بکار برده شد و ارمنستان در آخر کار بدو دسته مخالف منحل گردید و نتیجه این شد که پس از چندین سال نزاع و جنگ در ۴۵۵ یا ۴۵۶ دسته مسیحی مغلوب و خلیفه یوسف شهید شد و بقیه جنگی های مسیحی از ارمنستان بروم فرار کردند. شکنجه و عذاب مسیحیان شیوع یافته و تاین النهرین دامنه آن امتداد پیدا نمود.

^۱ - Theodosius.

میدانیم که یحیی مطران با هزاران مسیحی در کرکه واقع در مغرب حلوان کشته شدند و کرکه امروز موسوم بکرکوت میباشد. ذکر این مطلب خالی از فایده تاریخی نیست که هنوز همدسه ساله عده‌ای از مسیحیان در کلیسای محقر واقع در نپه کوچک خارج شهر برای یاد آوری کردن از این شهدای مسیحی که این محل بخون آنها رنگین شده است احتفال مینمایند.

یزدگرد دوم در سال ۴۵۷ میلادی درگذشت. پسر کوچکش

هرمز در غیاب برادر بزرگتر خود که حاکم سیستان بود تاج و تخت را تصاحب نمود و فیروز که از این قضیه آگاه شد فرار کرده بهون‌های سفید پناه برد و آنها هم ویرا نیک پذیرفته با لشکری مجهزش کردند که بمدد آن او هرمز را شکست داده

غصب سلطنت توسط هرمز
در سال ۴۵۷ و بر انداختن
او بدست فیروز
در ۴۵۹ م

و دستگیر نمود، پس از این فتح بسمت البانی ولایات واقعه در مغرب دریای خزر رهسپار شد و آن ولایات را که استفاده از جنگ داخلی نموده شورش کرده بود دوباره بتصرف در آورد. این پادشاه بر اثر حسن کفایت و لیاقت ذاتی در اداره و تمشیت امور معروف بوده است. از جمله مینویسند که در زمان پادشاهی او کشور ایران از رود جیحون تا دجله چندین سال دچار قحط و غلا گردید و آفت مجاعه و گرسنگی سرتاسر ایران را تهدید بمرگ نمود، ولی این پادشاه لایق از تمام جوانب و اطراف خواربار بایران وارد نموده و در نتیجه این اقدامات اهالی از خطر جانی محفوظ مانده و کسی از گرسنگی نمرد.

عمده آشفتگی و تشویش خاطر فیروز چنانکه در حالات اسلاف

او دیده شده محاربات باهون‌های سفید بوده است. او در جنگهای

اولین مصاف فیروز با
هون‌های سفید

نخستین کاری از پیش نبرد و لذا از در مسالمت در آمده عهد

صلحی منعقد ساخت که یک شرط آن این بود که یکی از دختران خود را به خوشنواز (لقب فارسی سلطان هیاطله) ازدواج کند. فیروز دشمن مهیب خود را جاهلانه تحقیر و اهانت کرده کنیزکی را بجای بنات سلطنتی برای او فرستاد و این شیادی وقتی که کشف شد موجب تنفر و خشم و غضب زاید الوصفی گردید. خوشنواز برای تلافی کردن از این

اهانتی که باوشده بود از فیروز در خواست کرد که چون جنگی باطوایف همسایه برای او پیش آمده است افسران چندی برای اداره و دادن دستور باو بدهد. شاهنشاه ایران سیدتن از افسران و سرداران خود را بخدمت خوشنواز فرستاد و او هم کلیه آنان را پس از ورود گرفته عده ای را بقتل رسانید و بعد بقیه آنان را دست و پا و گوش بریده بنزد فیروز فرستاد و پیغام داد که سزای پادشاه ایران در مقابل جسارت و اهانت بخاندان سلطنتی هیاطله همین بود که سرداران و صاحب منصبان او رسید.

بعد از وقوع این قضیه دوباره جنگ در گرفت و فیروز اردوگاه خود را شهر گرگان قرارداد. من خودم در نزدیکی این بلد خرابه های دیواری را که از شمال رودخانه گرگان به سمت بحر خزر ممتد است دیده ام. بعقیده راولینسن^۱ این دیوارحصاری بوده که فیروز برای مدافعه از هیاطله ساخته است. حالا این دیوار به سد اسکند یا قزلالانگ (دیوار قرمز) معروف است. از این نقطه فیروز بکشور دشمن حمله برد ولی چنان منهزم و مجبور بفرار شد که سر از پا نشناخته و سراسیمه بدره سراسیب ویر درختی پناهنده گشت. هیاطله پس از آنکه پادشاه ایران با تمام قوا در دره پناهنده گردید ویرا محاصره نمودند فیروز از موقعیت خطرناک خود خبردار شده پیشنهاد صلح نمود. شرایط سهل و ملایمی از طرف هیاطله اظهار گردید. قرارداد صلح بسته شد مشروط بر اینکه آن اولا دائمی باشد و دیگر فیروز بایستی برای اقرار به آقائی پادشاه هیاطله سجده کند^۲. فیروز مجبوراً تن بقضا داده این شرط را هم پذیرفت لیکن او بدستور مؤبدان هنگام طلوع آفتاب بطرف مشرق سجده کرد که برای پرستش ایزد ایران سجده کرده باشد نه برای مخلوق فانی.

مأمورین رسمی ایران بابومیهای از دین برگشته بقدری در زردشتی کردن ارمنستان اصرار ورزیدند که بالاخره آنکشور آماده انقلاب گردید. اتفاق افتاد فیروز بدست طایفه کوشان که آنوقت

شورش ارمنستان

۴۸ - ۴۸۱

۴

۱ - جریده ر، ج، س، شماره ژانویه سال ۱۹۱۱ (مؤلف).

۲ - بنا بگفته طبری، فیروز در يك يابانی بدام افتاد و بدین طریق تقریباً تمام لشکریان خود را از دست داد (مؤلف).

در ولایات ساحلی بحر خزر سکنی داشتند شکست خورد و این موقع مناسبی بهارامنه داده شروع بشورش و بلوا نمودند. ارتاگزان را تسخیر کرده و **ساهاف** نام از خانواده نجیب باگرائید را بشاهی برداشتند. در سال آتی دو دسته از قوای ایران بر علیه ارمنستان و ایبری هر دو بعملیات پرداختند. پادشاه ایبری ظاهراً با پادشاه ارمنستان درشورش بر ضد ایران موافقت کرده بود لیکن در آخر با او غدر نموده و سبب شد که ایرانیان قشون ارمنستان را مغلوب نموده و پادشاه آنها کشته شد. و **اهان** رئیس کل قوای ارمنستان فرار کرده و تا مدتی متواری بود ولی مرگ **فیروز** وضعیت را تغییر داده و مجدداً آئین مسیح در قلمرو ارمنستان حکمفرما شد.

فیروز از اهانتی که باو از طرف **خوشنواز** شده بود سخت در شکست **فیروز** از هون های
رنج بوده و دائماً در صدد بود که این کسر را جبران و این لک را
از خود پاک کند. چون این مطلب در عهدنامه ذکر شده بوده که نباید
۴۸۳ م

او هیچوقت با نیروی خود از ستونی که معین شده تجاوز نکند
و لذا برای رفع این محذور و اینکه نقض عهد نکرده باشد امر داد که ستون را از جای
کنده همه جا پیشاپیش سپاه حرکت دهند و او با نیروی عظیمی که از جمله پانصدفیل
جنگی نیز بوده بطرف مشرق روانه شده به بلخ رفت که در آنجا هون ها منتظری بوده اند.
سپاهیان ایران وقتی که بدشمن نزدیک شدند از آنها تقاضا شد که نقض عهد نکنند و
از عوافب آن حذر کرده با آنها داخل جنگ نشوند و این بنا بقول **طبری** سبب شد که
نیمی از سپاهیان **فیروز** از وی جدا شده و او با بقیه سپاه خود حمله برد و در خندق
که در سر راه لشکر کننده و وی آنرا با چوب و نی پوشانیده بودند افتاده همگی و از
آن جمله خود **فیروز** تلف گردیدند و بدین ترتیب دوره سلطنت طولانی این پادشاه که در
میان هم میهنانش بشجاعت معروف است بعد از یک سلسله شکست و مغلوبیتهائی خاتمه یافت.

بعد از **فیروز** برادرش و **اسکاش** که یونانیها او را **بالاس** مینامند
بر تخت نشست، وی بدو ابرف غائله هایاطله پرداخت و فرماندار
سیستان را مأمور کرد که با **خوشنواز** عهد صلحی منعقد سازد،
ایران خراج ۴ هزار هون های
۴۸۳ - ۴۸۵ م
سقیه و مرادی

نامبرده برای اینکه در مذاکره صلح کامیاب گردد قوای زیادی جمع آوری کرده و بالاخره فرزی و مهارتی که از خود در تیراندازی نشان داد پادشاه هیاطله را حیران و مشوش ساخته آنوقت وارد مذاکره صلح گردید و در این مذاکره تا این اندازه موفقیت حاصل نمود که خوشنواز حاضر شد اُسرا را با غنائم فراوانی که از سپاه ایران گرفته بود رد کنند مشروط بر اینکه پادشاه ایران سالیانه مبلغی خراج بدهد و از قرار معلوم این خراج تا مدت دو سال هم پرداخت میشد.

و لاش (بلاش) که جداً طرفدار صلح بود توجه خود را بعد از قرارداد با ارمنستان این بطرف ارمنستان معطوف داشت. **واهان** (سردار ارامنه) برای انعقاد قرارداد صلحی بین ایران و ارمنستان شرایطی پیشنهاد نمود که از آنجمله آتشکده‌هایی که در ارمنستان بنا شده تماماً خراب شود. ارامنه در پیروی دین مسیح مطلقاً آزاد باشند و نیز فرمانی دائر بر آزادی در مسائل مذهبی بوده است. **بلاش** پیش از اینکه این پیشنهادات بامضای او برسد گرفتار جنگ داخلی گردید، توضیح اینکه **زادن** یکی از پسرهای **فیروز** بدعوی تخت و تاج برخاسته و بنای انقلاب و آشوب را گذاشت. **واهان** با یکدسته از قشون جرار سواره ارمنستان بیاری پادشاه شتافت و در نتیجه حریف شکست خورده مغلوب گردید. اینجا **بلاش** بواسطه کمکی که از **واهان** باو شده بود قرار داد مزبور را امضاء کرد و چیزی نگذشت که **واهان** حکمران ارمنستان گردید و ارمنستان و ایبری در آنوقت برای نخستین بار از دولت ایران راضی و با وی باطناً همراه شدند.

در اثناى سلطنت **فیروز** مسئله بحث و جدال در ذات یا حقیقت مباحثات بین مسیحیان ایران خدا بار دیگر دنیای مسیحیت را متزلزل ساخته و کلیسای ایران در اصول عقاید هم در این مباحثات طریت پیدا نمود. من این مباحثات و منازعاتی را که در مسائل مربوطه به الهیات شده نمیخواهم بتفصیل مذکور دارم، لیکن از نظر اهمیت سیاسی آنها لازم دانسته شرحی بر سبیل اختصار در اینجا بنظر خوانندگان برسام.

در مجمع نیقیه این موضوع مطرح بحث شده و آن بالاخره بدقّ و لعن یا انهدام مذهب آریین خاتمه پیدا نمود ولی در صدۀ پنجم میلادی نزاع مزبور تجدید شده و دنیای مسیحیت در اصول عقاید بدو قسمت زیر منقسم گردید: آیا عیسی دارای دو طبیعت بوده یا یک طبیعت؟ و بعبارت دیگر آیا جنبۀ خدائی و بشری عیسی مطلقاً از یکدیگر منفصل بوده است و یا وحدت داشت؟ و دیگر آیا مریم مادر خدا بود و یا فقط مادر عیسی جنس بشر؟. ^۱ **نسطوریوس** که در ۴۲۸ میلادی در قسطنطنیه بطریق بود قائل شد که مریم مادر عیسی بوده است نه مادر خدا و اینکه دو حقیقت ودو شخص در اینجا وجود داشته. ^۲ **سیریل** اسقف اسکندریه در مجمع سوم کلیسا که آن در ۴۳۱ در ایفسوس^۳ منعقد گردید نفوذ پیدا کرده این اصل را با دوازده ایراد رد کرد و پیروان آنرا محکوم ساخت. در اینجا کشیشان او بمخالفین خود حمله برده و مجمع مزبور را بدرجهای از اعتبار انداختند که آن معروف بمجمع راهزنان گردید.

در مجمع چهارم این کلیسا که در ۴۵۱ در شالسدون^۴ منعقد گردید اصل یا عقیدۀ «یک شخص دارای دو طبیعت» و نیز تفوق مقر خلافت پاپ در این مجمع قطعی و مسلم گردید، اما در امپراطوری روم شرقی افکار و احساسات عمومی کلیۀ متمایل به «حقیقت واحد» بوده است. این مذهب وحدت نامدتی در کلیسای بیزانس رواج داشت و این همان عقیدۀ اصلی است که کلیسای ایران با آن تماس پیدا نمود.

زمانیکه **اباس**^۵ اسقف بامر مجمع راهزنان تبعید گردید **یکنفر برصوما**^۶ نام از اهل ادسا را نیز با او اخراج کردند. اسقف نامبرده وقتیکه در مجمع شالسدون تبرئه شده و بمحل خویش برگشت **برصوما** هم با او مراجعت نمود. بعد از مرگ اسقف نامبرده در ۴۵۷ میلادی **برصوما** به میهن خود ایران برگشت و اسقف نصیبین گردید. او دارای استعداد زیاد ولی قدوسیت کمی بود، وقتی که بطریق در طی نامه خودش بیکي از

۱- ساختمان روحی **نسطوریوس** را از اولین نطقی که **جلو تئی دوسیوس** امپراطور کرده میتوان فهمید چه بوده است او چنین میگوید تو اهل بدعت و ضلال را از بیخ و بن برکن من ایرانیان را بشما از میان خواهیم برداشت (مؤلف).

۲- Cyril. ۳- Ephesuse. ۴- Chalcedon. ۵- Abas. ۶- Bar-Suma.

اسقفان روم این عبارت را درج کرد که « خداوند ما را گرفتار دولتی کرده که ملعون است » **پرسووما** که نامه بدستش افتاده بود آنرا به **فیروز** رسانید و بالاخره نویسنده را گیر انداخته و سبب شد که او بقتل رسید.

از اینوقت **پرسووما** نهایت اقتدار را در کلیسا پیدا نمود. وی با قوای سلطنتی عازم سفر شد تا این اصل را که « مسیح دو طبیعت مجزی از یکدیگر داشته » برقرار کند.^۱ ممکن است **فیروز** پی باین نکته برده که استقرار این عقیده در ایران سبب میشود که کلیسای ایران از کلیسای قائل به طبیعت^۲ واحد مسیح جدا شده تفرقه بین آن ها پیدا خواهد شد و لذا **پرسووما** را تقویت و تشویق میکرد^۳ چنانکه مشارالیه آزادانه اعمال جبر و زور مینمود. از طرف دیگر معلوم میشود که اصول او عموماً مورد پسند اهالی بوده و بحسن قبول آنرا تلقی مینمودند زیرا که میدیدند با قبولی آن از کلیسای قسطنطنیه جدا شده و در نتیجه از دشمنی و زجر و آزار دولت ایران ایمن و آسوده خواهند زیست و همینطور هم واقع شد.

يك قانون مهم دیگری که او آورد این بود که اجازه داد کشیشان ازدواج کنند و افکار و خیالاتی که راجع به رهبانیت و مجرد بین فرقه کشیشان رواج داشت همه را از میان برد. در اینجا ممکن است گفته شود که نفوذ عقاید و خیالات عاقلانه و معتدله زردشتی هم ولو این نفوذ مادی بود در آینده سئله یعنی در الغاء رسم مجرد تاثیر داشته است. امروزه این رسم خلاف مناطق در کلیسای آشور بها شایع میباشد و نسطوری-های ساکن بین بغداد و رضائیه که با اسم فوق خوانده میشوند معتقدند که کشیش ممکن است ازدواج کند برخلاف اسقف ها که از زنا شوئی اکیدا ممنوع میباشد.

يك کار مهم دیگری که بدست **پرسووما** صورت گرفت این بود که در ۴۸۹ میلادی وقتیکه **نرفو**^۴ امپراطور مدرسه ادسا مرکز تعلیمات مذهب نسطوری را بست اینمرد

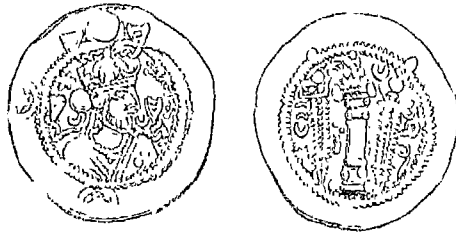
۱ - مقصود این است که او تمام کلیساها را دیده و آنها را نسطوری گرداند (مترجم).

۲ - معنی آن این است که کلمه خدا کاملاً در رحم مریم باجنه بشری متحد گردیده فقط يك شخصیت از آن پیدا شد (مترجم).

فوراَ مدرسه نامبرده را در نصیبین دائر ساخت و این همانطور که ویگورام مینویسد خدمت بسیار عالی و مهمی بود که او انجام داد، چه اعراب که بوسیله آنها در قرون وسطی علم و ادب در اروپا شایع گردید از سطوریها تعلیم گرفته و علوم آنها از همین سرچشمه آب میگرفته است و بدینجهت بر صومایا يك حق بسیار بزرگی بر ما دارد.

در خاتمه این بیان مختصر میگوئیم که ارمنستان در مجمع و اغارشاپات^۱ (پایتخت قدیم که حالیه آنرا اکمیادزن^۲ گویند) که آن در ۴۹۱ منعقد گردید رسماً از مجمع شالسدون قطع رابطه کرده و در نتیجه آن، موافقت خودش را ظاهر با عقیده باینکه حضرت عیسی دارای طبیعت واحد بود اعلام داشت لیکن در حقیقت از اعتراف به تفوق بطریق قسطنطنیه امتناع ورزیده و خود را از این قید آزاد ساخت و این اعلام، ارمنستان را سوا کرده چنانکه تا باهروز هم از هر کلیسای دیگری علیحده و جدا میباشد.

۱- Vagharshapat. ۲- Echmiadzin.



قباد

فصل سی و نهم مغلوب شدن هونهای سفید

بعد از گذشتن از بیابان و باتلاق و نزار ، آنها (هونها) داخل جبال شده
پس از پانزده روز طی طریق بسرحد مادر رسیدند . . . آنها در جلگه به آرتش
ایران برخوردند ، این جا از بارش تیر هوا تیره شده ناچار از جلو نفرات
دشمن عقب کشیدند . « سییون ، انحطاط و سقوط »

قباد (که اصل آن کواد بوده است) بعد از کوشش های بی ثمر
چلوس قباد ۴۸۷ میلادی
به هونهای سفید پناه برده و از طرف **خوشنواز** نیک پذیرفته شد ،
لیکن بعد از سه سال از تاریخ ورودش نیروئی آماده و حاضر شد که او را در اثبات
دعوی خودش کمک کند و چنین معلوم میشود که این تغییری که در سیاست رویداده
برای این بوده که **بلاش** از پرداخت خراج سالانه تخلف نموده است . اتفاقا در این مورد
هیچگونه انقلاب یا جنگ داخلی بیش نیامد ، چه آن پادشاه در ۴۸۷ میلادی موقع
مناسبتی درگذشت و یا بقولی کور شده و از لیاقت سلطنت افتاد و بالاخره **قباد** شاهنشاه
شناخته شد .

او این کار بزرگ سلطنت طولانی **قباد** همانا لشکر کشی بر علیه
لشکر کشی بر علیه قوم خزرها و وحشیانی بوده است که از راه قفقاز بدشت کوریا کورا

تاخت و تاز میگردند. این طایفه که عبارت از اترک باشند تاثیرش در تاریخ ایران تا این اندازه است که دریای کاسپین را هنوز ایرانیها خزر^۱ میخوانند، بالجمله قباد این قوم را باسانی و در همان حمله اول شکست داده جمع کثیری را مقتول و غنائم زیادی هم بدست آورد.

درست در همین زمان بود که مزدك که از اهل اصطخر و یا ظهور مزدك بقول طبری از مردم نیشاپور بود کیش و آئین تازه ای آورده هزاران نفوس را داخل آئین خویش نمود. آئین مزبور عبارت از اصول کمونیزم یا مذهب اشتراکی بوده است. بر طبق این اصول تمام مردم یکسان آفریده شده و همه حق دارند مساوات خود را در دنیا برقرار داشته و از آن برخوردار باشند (یعنی از نعمتهای این جهان بالسویه بهره گیرند) و بنابراین مال و زن هر يك بایستی مشترك بین همه باشد، وی علاوه در قسمت روحانیت و ترقیات معنوی تعلیمات سختی آورده که از آن جمله زهد و پارسائی، اشتغال باور و دواذکار، پرهیز از غذای حیوانی و محترم شمردن حیات حیوانات میباشد. او در اشاعت و انتشار عقاید و اصول خود نیرنگی بکار برد، توضیح اینکه در زیر آتشکده حفره یا زیر زمینی بنا کرده و در آنجا تا بالای آتشکده لوله ای قرارداد و بدست یاری یک نفر از معتمدین خودش (که در زیر زمین نشانده بود) مدعی شده که من با این عنصر مقدس (آتش) مکالمه میکنم و با او صحبت میدارم، چنانکه در حضور پادشاه این حيله را با کمال موفقیت انجام داده و در نتیجه قباد جلب شده در سالک مریدان او درآمد. پیروان این مذهب کارشان بر اثر همراهی پادشاه و ترویجی که از آن مینمود بدرجهای بالا گرفت که حتی ارمنستان مسیحی از اذیت و آزار آنها بستوه آمده نزدیک بود سر بطغیان برداشته و از دست ایران برود.

این پادشاه در نتیجه گرویدن بعقاید و اصول مزدك طرف بی میلی و بغض اهالی واقع شده تا این حد که بزرگان و سرکردگان آرتش به همراهی رئیس مؤبدان بر علیه او گرد آمده و بالاخره او را از سلطنت

خلع قباد و حبس او
۴۹۸-۵۰۱ میلادی

۱ - بکتاب حاضر، فصل دوم و بحر خزر، رجوع شود (مؤلف).

خلع کرده برادرش **جاماسپ** را بر تخت نشاندند. با وجودیکه خشم مردم باندازه‌ای بود که قتل او را خواستار بودند مع‌هذا این برادر از روی مهربانی راضی بقتل او نشده بالاخره مردم را از این خیال منصرف ساخته ویرا در قلعه مشهور فراموشی زندانی کرد.

مع‌ذلك او بدست یاری زنش که بقولی ویرا در جامه‌های خودپنهان کرده از زندان فرار کرد و بنزد هیاطله رفت و در آنجا از وی

سلطنت ثانوی قباد
۵۰۳-۵۰۱

پذیرائی بعمل آمده بکمک و تقویت پادشاه آنجا بایران برگشت چون **جاماسپ** مقاومتی نکرد دوباره بر تخت بنشست. رعایای متمرّد و سرکش دوباره سر اطاعت فرود آوردند ولی این دفعه با هرگز رسماً همراهی ننمود. هرچند باصول این مذهب هنوز علاقمند بوده و از پیروان او شمره میشد.

در سلطنت **قباد** صالح هشتاد ساله با روم خاتمه پیدا نموده و یک جنگ اول او با روم (یزانسی) سلسله جنگ‌های متوالی خونینی آغاز گردید. این جنگ‌ها از قوای طرفین کاسته و هر دورو بنفع نهادند و آن راه را برای فتوحات عرب باز کرد.

۵۰۳-۵۰۵

یکی از مواد صالحی که در ۲۲۴ بین یزدگرد دوم و تئودوسیوس دوم (تئودوز) امپراطور بیزانس انعقاد یافت و ما آنرا در فصل سابق مذکور داشتیم این بود که دولت روم سالیانه مبلغی بدولت ایران برای نگاهداشتن پادگان قوی در دربند به پردازد و سخن اینجاست که آن در تمام مدت صلح پرداخت نشده بود و **قباد** که بجهت انعام متفقین یا دوستان هیاطله خود احتیاج مبرمی به پول داشت اذا اقساط عقب افتاده را مطالبه کرد و **اناستاس** امپراطور متعذر شد که ایران چون در موقع خود مطالبه نکرده مرور زمان این حق را از میان برده است و بر اثر این جواب جنگ بین دولتمین اعلان گردید.

در این جا ابتدا ارمنستان روم هدف واقع شده و سپاه ایران ناگهان بانجا حمله برده و موفقیت کامل هم حاصل نمود. ارزروم چون غافلگیر شده بود تقریباً بلافاصله تسلیم گردید. **قباد** این مملکت را بحال خرابی انداخته بطرف آمد (دیاربکر) روانه شد.

این محل بواسطه محاصره آن بدست شاهپور معروف بوده است ، دژ بزرگ آنجا
 پس بعد از هشت روز محاصره گرفته شد ، گوا این مقصود با دادن پنجاه هزار تلفات حاصل



۴۸- جام نبره ساسانی

گردید و دست سران کاهنای ها بکدنه ارسپاهبان روم از جامه فبواک نابود گردید ولی
 بدستخانه در این اثنا خبر رسید که اطاله شمال سری ایران هجوم بردید ، ناچار پادشاه
 بزرگ به محض شنیدن این خبر دست اعصاب و عواشی خود را برداشته در ۳ + ۵ بطرف خراسان

حرکت نمود؛ رومیان که از این قضیه آگاه شدند قوی دل گردیده از دجله عبور کردند و دیار بکر (آمد) و نصیبین هردو را محاصره نمودند. درین هنگام سفیری از طرف قباد رسید و تکلیف صالح نمود. رومیان که گرفتن آمد را مشکل خیال میکردند ولی بیخبر از اینکه خواربار تمام شده و آرتش ایران بمضيقه افتاده است؛ پیشنهاد صلح را بمسرت قبول نمودند و خلاصه اینکه یک هزار پونده طلا دادند و در عوض جاهای از دست رفته را باز پس گرفتند. عهدنامه صلح در ۵۰۵ تنظیم شده و طرفین متعهد شدند که تا مدت هفت سال آنرا محترم شمرده بخاک یکدیگر دست اندازی نکنند.

جنگ بر علیه هیاطله تا مدت ده سال طول کشید و راجع به آن
آخرین جنگ با هیاطله ۵۱۳-۵۰۴ میلادی
همینقدر میدانیم که قباد کاملاً پیشرفت کرده اما از تفصیل و جزئیات آن چیزی در دست نیست و از آنوقت این صحرا انوردان وحشی و خطرناک در سیاست ایران اهمیتی که سابق داشتند آن اهمیت را بکلی از دست داده و نفوذشان بکلی خاتمه پیدا نمود چنانکه بعد از این (مثلاً در دوره نوشیروان) هروقت نامی از آنها برده میشود البته مهاجم نیستند بلکه مورد هجوم و حمله شاهنشاه واقع شده‌اند. خلاصه خطر هون‌های سفید که سالها ایران را تهدید مینمود آن خطر از میان رفت.

عده مزدکیان از زمان جلوس قباد روزانه در ازدیاد بود؛ ولی
قتل عام مزدکیان ۵۲۳
بعد این خیال برای آنها پیدا شد که ممکن است بعد از قباد مورد تهدید واقع شده و جانشین او امر به قلع و قمع آنها کند موقع خود را متزلزل و مخاطره آمیز می‌پنداشتند و توطئه‌ای کردند که پادشاه را که آنوقت پیر بود مجبور کنند از سلطنت استعفا داده و آنرا بیکی از پسرهایش فئاسار ساس و اگذارنه‌اید؛ چه او آئین مزدک را قبول نموده و قول داده بود که بعد از رسیدن بسطنت آنرا مذهب رسمی مملکت کند. قباد که از این دسیسه و سازش آگاه شد ابتدا روی خوش نشان داده حاضر شد که از سلطنت کناره گیرد ولی بعد آنها

۱- هزار لیبرای طلا و دودلیا در حدود ۶۵ مثقال کبونی وزن داشت (مترجم).

و اغفال کرده تمام سران و بزرگان شان را در مجلس جشنی دعوت نمود تا با حضور همه تاج و تخت را به فتاسارساس واگذار کنند و پس از جمع شدن حکم کرد تمام آنها را از دم شمشیر گذرانیدند.

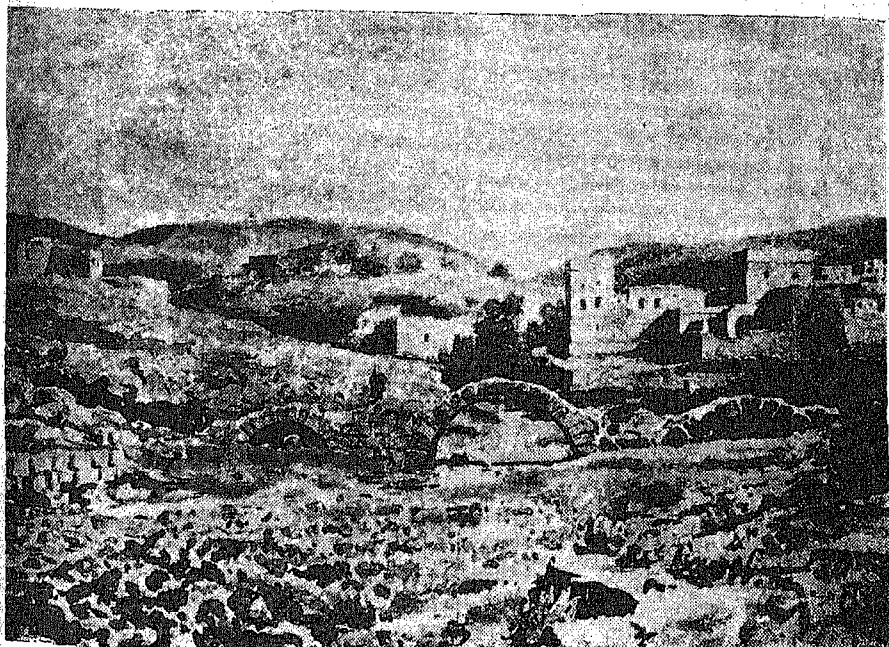
شورش در ایبری
قباد بعد از فراغت از جنگ با هیاطله و نیز آسوده شدن از آشوب و انقلاب داخلی توانست توجه خود را بروابط و مناسبات با روم معطوف دارد. در این اثناء مواجه با انقلاب و آشوب ایبری شده ناچار از خیالی که داشت منصرف گردید و اما فتنه و آشوب ایبری و آن از اینجاست ناشی شد که او ابلهانه روبرو تساهل مذهبی بمشینیان خود را از دست داده به گورجنس^۱ پادشاه ایبری فشار آورد که مذهب مسیح را ترك گفته دیانت زردشتی را قبول نماید گورجنس بروم ملتجی شده تقاضا نمود که در اینباب باو کمک کند، امپراطور هم و عده همراهی داده ولی در واقع بآن عمل ننمود و در نتیجه گورجنس (گورگین) به لازیکا گریخت، همان محلی که مقدر بود بعد از کمی نمایشگاه جنگ بین این دو دولت بزرگ واقع گردد. در ظرف جنگ ده ساله ایران با هون های سفید رومیان فرصت

جنگ دوم با روم (ایران) را غنیمت دانسته بمرزهای مملکت ایران بنمای دست اندازی را
۵۴۱-۵۴۴

کذاشتند و در دارا با داراس در کناره جنوبی مون مازنوس در يك منزلی نصیبین دژ بسیار معظم و محکمی بنا نمودند. قباد از این نقض عهد بنوسط هیئت اعزامی بدبار دولت روم اعتراض نمود و ای از اناستازیوس^۲ نتیجه رصانت بخشی در اینباب حاصل نشد، امپراطور اخیر الذکر در ۵۱۸ میلادی در گذشت. و ژوستین^۳ کابستان گازد، بجای وی بر تخت نشست و اوسیاست خصوصت آمبروروم را تعقیب نمود، این امپراطور بر ضد دولت ایران تا یکی از سلاطین هونهای ساکن شمال قفقاز عهده انحاد بست و کمی بعد از این تبعیت شاهزاده لازیکا را که تحت الحمايه دولت ایران بود قبول نمود (در این جا باید روابط دوسنانه تارک شده باشد) اما جنگ فوراً شروع شد، حتی در سال ۵۲۰ میلادی قباد به ژوستین تکلیف کرد که خسرو را به فریدی قبول

۱- Curgenes. ۲- Anastasius. ۳- Justin.

کند، اگر چه خسرو پسر بزرگ وی نبود اما مقدر بود که بجای او بر تخت نشسته
بنام نوشیروان که در تمام دنیا مقام شهرت را حائز است سلطنت نماید.
ظن غالب این است که قباد بدین فکر افتاد که همانطور که ثئودوسیوس
(ثئودوز) از سرپرستی و حمایت یزدگرد فایده برد پسر محبوبش هم از همراهی قیصر
بهره‌مند گردد (یعنی اگر اشخاصی بخواهند که مانع سلطنت او بشوند دوات روم
بحمایت وی برخیزد) و سلطنت او بیشتر مورد توجه و قبولی عامه واقع گردد و لی با
همه این احوال ژوستین آنرا رد نمود.



۴۹ - يك خرابه در داراب

بالاخره وقتی که ایبری محل تاخت و تاز واقع شد و سپاه ایران به لازیکا حمله
برد رومیان در ۵۲۶ داخل ارمنستان ایران شدند. در این جنگ بلیزاریوس^۱ معروف
فرمانده بود. او در اینجا شکست خورده همچنانکه در بین‌النهرین هم رومیان نتوانستند

۱ - Belisarius.

نایل به افتخاری گردند. در سال بعد، از هیچ طرف دست بکار مهمی زده نشد و در ۵۲۸ رومیان تحت فرماندهی **بلیزاریوس** دوباره شکست خوردند. **ژوستینیان**^۱ چنین تصور کرد قوائی که تحت فرمان **بلیزاریوس** بودند بغایت ضعیف و کاری از آنها ساخته نیست و لذا او را بسرداری مشرق تعیین و با سپاه قوی و نیرومندی مرکب از ۲۵ هزار تن که قسمت زیاد آن از مردمان ماساژت بود مجهز ساخت. سردار ایران (**فیروز مهران**) بداراستافت، واقعا چقدر دلچسب است که بعد از قرنهای زیادی که از آن تاریخ گذشته است از مکاتبات و پیغاماتی که بین این دوسردار رد و بدل شده استحضاری حاصل کنیم. طرفین هر دو روبه آسمان کرده و از خدا خواستند که حق را مظهر و منصور بدارد و **فیروز** با نخوت و غرور تمام در آخرین نامه خود بسردار رومی نوشت: «لازم است فردا اسباب حمام و ناشنای مرا در داخل حصار دارا^۲ حاضر سازی (که بعد از گرفتن شهر و صرف ناشنا میخوام حمام بروم)».

بالجمله سردار رومی بعملیات دفاعی برداخته سپاهش را در محلیکه از پیش بدقت تعیین کرده بود بترتیب قرارداد بطوریکه قسمت جلو آن از خندق عمیقی محفوظ بود. **فیروز** که عده سپاهش دو برابر سپاه **بلیزاریوس** بود بدوا فرمان داد که دشمن را تیرباران کنند. این جا بارش تیر یکباره بر سر رومیان باریدن گرفت. واقعا هم آرتش ایران در تیراندازی ماهر و زبردست بوده است، اما همچو معلوم میشود که بقدر کفایت تیر نبود و لذا جنگ تن به تن شروع گردید؛ در این هنگام جناح چپ رومی دچار اختلال گردید، لکن بواسطه حمله سواره نظام ماساژت از خطر محفوظ ماند؛ بعد از این بلافاصله دسته های جاویدان صفوف لژیون ها را در جناح راست رومیان درهم پیچیده و آنرا مترازل ساختند؛ چه **فیروز** اصلا از همین طرف فرمان حمله داده بود و چنین بنظر میرسد که فتح با ایرانیان است ولی باز سواران ماساژت حمله آور شدند و آنها ستون طوابع ایران را که رومیان را عقب نشانده بود شکافنه و دو قسمت کردند و همین جا

۱- Joustinian.

۲- رجوع شود به «هفتمین دولت»، صفحه ۳۶۹. در آنجا تمام نامه مذکور است (مؤلف).

این جنگ هولناک خاتمه پیدا کرده و فتح نصیب رومیان گردید. تلفات ایرانیان خیلی زیاد بود، بلیزاریوس بهمین اندازه که فاتح در آمده اکثفا کرد و از دنبال کردن فراریان صرف نظر نمود

این جنگ اهمیت فراوان دارد؛ چه آن شان میدهد که لژیونهای روم چگونه سبب به پیش ضعف شده و چطور لشکریان ایران در فنون جنگی پشرفت کرده اند و الحق در محسك از جنگهای سابق، ایرانیان در جنگ تن به تن مدین نظم و ترتیب و اطاعت نظامی بیکار نکرده اند و اگر ماساژهای تازه نفس نمیشدند، رومیان با همه اینکه موقع جنگی آنها خوب بود و وضع آن بحال قشون کاملاً مناسب داشت باز شکست میدادند، البته این ممکن است که اگر این میدان مثل جنگ کاره با تیراندازان سواره تنظیم یافته بود، بدون آنکه بهم نزدیک شده و بجنگ تن به تن منتهی نشود رومیان شکست مغزورده و انرا هم باید بطر داشت که عده سپاه ایران دو برابر عده رومیان بوده است

رومیان در ارمستان بر لشکریان ایران را شکست دادند. در آنوقت قباد مقدری پیر بود که بمواسس خود شخصا فرماندهی قسطن را بعهده گرفته در میدان جنگ حاضر شود، معلوم است که از این پیش آمد ناگوار تا چه اندازه با وسخت گذشته است. سال ۵۲۹ هجری که دارد فقط اراکین داشت که ساراسن های وحشی یعنی اعراب صحرا مورد بحد فساد و فساد نادره^۱ حیره بشام هجوم برده تا ابطا که راه نداد تا راج دادند و چهارصد راهمه را او برای رب النوع العری (سواره زهره) بوضع حوسن و دهستانی فریابی نمود و این واقعه باید در آرمینانك وحسب و اضطراب فوق العاده ای در دمای مسیحیت ایجاد کرده باشد

در سال ۵۳۱ دولت ایران بعد از اینكه مدا اعراب صلح با روم بی نتیجه مانده با اعراب ساراسن تحت همدرد برای حمله بشام اتحاد کرد و بالاخره مجدس بشام حمله

۱ - رجوع کنید بکتاب تاریخ ادبی اعراب، ألیف آ نیکولسون صفحه ۳۸ که در آنجا شرح قصیه و پیام این دولت نگارش یافته است و بر رجوع شود بصل های ۴۲ و ۴۴ کتاب حاصه (مؤلف).

بروند، بلیزاریوس سردار رومی که مراقب بود پس از اطلاع بلافاصله با قسوی خود با عجله هر چه نامتر حرکت کرد و بالاخره کاری کرد که بین قوای ایران و شهرانطاکیه که هدف منظور بود حایل شد و بنابراین لشکریان ایران از گرفتن انطاکیه که منظور اصلی آنها بود نومید شده عازم مراجعت شدند. بلیزاریوس که قوای وی از سواران ایزری، لیکانی و عرب ترکیب یافته بودند مایل شد که متعرض آنها نشود و بگذارد که برگردند ولی لشکریان وی بنای مخالفت را گنارده جدا ایستادند که دشمن را تعاقب کنند و نتیجه این شد که در نزدیکی کالینکوس جنگ شروع شده و آن تقریباً بشکست رومیان تمام شد، توضیح اینکه سواران ایزری و لیکانی بحال هراس و دستپاچگی میدان را خالی گذاشته فرار کردند و میمنه سپاه رومیان بواسطه فرار آنها مختل گردید، اینجا بلیزاریوس با تدابیر حربی پشت بدشمن نمود و از فرات رو برگردانید در حالتیکه با پشت سر می جنگید. او بهمین طور روز را شب کرد و در تاریکی هنگامیکه ایرانی ها کنار کشیدند قشون خود را در قائق نشانیده از نهر عبور داد و این آخرین میدان جنگ مزبور بوده است. خبر فوت قباد سبب گردید که قشون ایران بخاک ایران برگشت.

چنانچه چند سال سلطنت غاصبانه جاماسب بحساب سلطنت قباد

اهمیت سلطنت قباد

آورده شود این پادشاه مدت چهل سال سلطنت کرده است. ممکن

است که او یکی از بزرگترین پادشاهان سلسله خود بشمار نیابد اما در این شك نیست که در امور لشکری مقام بلند ارجمندی را دارا بوده است، ظن غالب این است که خلع او بیشتر برای نصممی بود که در تجدید عظمت و اقتدار دولت ایران داشت. پیسرفت او در دفعه ثانی ثابت میکند که علاوه بر مسائل لشکری در سیاست هم بدی بسزاداشته است، اگر مابه تفصیل و جزئیات ده سالی را که او در جنگ با هیاطله، همان قبایل وحشی که قشون ایران را شکست داده و فیروز را بقتل رسانیدند و نیز ایران را خراج گذار خود ساختند دسترسی پیدا کنیم احتمال دارد که سابقه قباد و شرح حال او زباده از آئند که هست درخشان و قابل ستایش و احترام باشد. بنابراین طبری او زباده از هر پادشاهی شهرنا نموده است که از آنجه شهر کا زرون معروف واقع بین بوشهر و شهر از می باشد که از شاهپور

چندان فاصله ندارد و دیگر گنجی از بلاد فقاز که از بناهای قباد است و حالیه آنرا الیزابت پول^۱ مینامند. در هنگام مرگش با وجود شکستی که در میدان آخر خورده بود ایران در انتها درجه عظمت و اقتدار بود. برای اخلافش قشونی باقی گذاشت که در جنگهای باروم و هباطله ورزیده شده و در فون حربی کارگشته و مجرب و ماهر بودند. چینان از انقراض اشکانی^۲ و طلوع سلسله ساسانی بیخبر بودند ولی این اولین دفعه است که می بینیم در یادداشت های آن ها از دولتی موسوم به یوسز^۳ یعنی ایران اسم برده شده است. مادر فصل سی و چهارم کتاب شرحی راجع بتاریخ چین ذکر نمودیم و اینک دنباله همان بیان را که تا تمام مانده بود گرفته میگوئیم که نزل و انحطاط يك سلسله سبب شد که روابط و مناسبات بین چین و ایران زیاده از دوست سال قطع شده تا در قرن یستم در دوره سلاطین توباوئی^۴ که در شمال چین از ۳۸۶ تا ۵۸۴ سلطنت کرده اند نماینده سیاسی بایران فرستاده شده است. پادشاه ایران هم در مقابل هیئتی را با چند زنجیر فدل تربست شده بعنوان هدیه بدربار چین فرستاده است. هیئت مزبور از طرف **خوتان** توقیف شده ولی بعد از توقف خارج شده اند و رو به مرقره در حدود ده سفارت در انیمانه یعنی مابین ۴۵۵ و ۵۳۱ میلادی ردوبدل شده است. شرحی که نمایندگان چینی راجع بایران ذکر کرده اند قابل بسی توجه و شایسته ذکر میباشد و اینک ماعین آنرا در زیر نقل میکنیم: - پایتخت دولت یوسز یعنی ایران در سوهالی^۵ (تیسفون) واقع است. و آن دارای صد هزار خانوار میباشد. این سرزمین نسبت مسطح و هموار است، محصولات طبیعی آن عبارتست از: طلا و نقره، مرجان، عنبر، مروارید، اعیان، اشیاء زجاجی، آگینه آلات، بلور، الماس، مس، سنجرف، جیوه، باز یبق، منجمه از کالاهای آن حریر گلداز، گلدوزی یا ململه دوزی، بنبه، فرش قالی، برده قلاب دوزی میباشد...

۱- Elizabetpol.

۲- بدکار اسطبل خالی از اهمیت نیست که در نامه پنجم ایالات و دواب های جدید در روسیه چون سفلی وجود داشته که آنها را آسه یا پارت مینامیدند (مؤلف).

۳- Posz. ۴- Toba wei. ۵- Sohli.

آب و هوای آب خیلی گرم است. خانواده‌ها در منازلشان یخ نگاه میدارند. قسمت اعظم سرزمین از احجار رملی تشکیل یافته است. برای آبیاری در هر جا ترتیب قنوات داده‌اند. غلات و حبوبات پنجگانه آنها مثل مال چین مرغوب و نیز طنبور و سایر حیوانات قشنگ و خوب میباشند... اسبان عالی نژاد، الاغهای درشت و بزرگ و نیز شتر بکرت در این کشور تربیت میشوند... همچنین فیلان سفید و شیر و تخم مرغهای بزرگ پیدا میشوند. مرغی است در آنجا بشکل شتر^۱ ولی دارای دوبال که در امتداد یک خطی میتواند برواز کند اما از صعود عاجز است. مرغ نامبرده علف و گوشت هر دو میخورد و نیز میتواند آتش بلع کند.

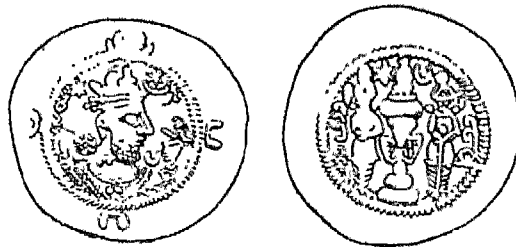
در این یادداشت ذکری از جلوس پادشاه بر تختی از طلا بشکل شیر با تاج مجلل و ب شکوه خود بعمل آمده و نیز شرحی راجع بلباس ملی آن زمان و رسم و آئین جلوس و تاجگذاری بیان شده است و حتی از عناوین و القاب درباری هم اسم برده شده است که از آن جمله «موهوتان» است که مراد از آن بلاشک مؤبد میباشد و دیگر سپهبد با فرمانده کل که بلفظ «سیه بویوه» ذکر شده است. راجع به ازدواج برادر و خواهر ذکری بطور خاص بعمل آمده و مینویسد که آن مذموم میباشد و نیز در خصوص دفن نکردن جسد مرده بلکه آنرا در منظر و مرئی گذاشتن و همچنین در نجاست حاملین جناز بدخمه که آن حتی امروز در میان زردشتیان معمول میباشد یبانی بعمل آمده است. گذشته از گزارشهای عمومی گران بهای فوق که نتیجه مشاهدات چینیان است گزارش دیگری است از یک عده نمایندگان مخصوص که ما آنرا ذیل نقل میکنیم: - در دوره سلطنت شنگوئی^۲ (۵۲۰-۵۱۸) پادشاه ایران نامه‌ای با تحف و هدایا به همراهی هبشتی بدر چین فرستاده که آن بشرح زیر است: - فرزند مملکت پهناور آسمانی زائیده آسمان است. ما امید داریم جایی که آفتاب طلوع میکند برای همیشه متعلق به فرزند

۱- دانستن این مطلب خالی از فایده نیست که در ایران کنونی هم حیوان مزبور که از مشاهده آن و نیز دیدن تخم آن فرستادگان چینی متعجب شده اند به همین نام خوانده میشود (مؤلف).

۲- Shenkwei) قبادچنا که در بالا ذکر شده از ۴۸۷ تا ۵۳۱ بر حسب سلطنت ایران جالس بوده است. از معنی کوان یا کوان نیز بوده است که خیلی شبیه بلفظ مزبور چینی میباشد (مؤلف).

آسمان در زمین باشد. پادشاه مملکت ایران **کوهو تو** (کوباد) از راه تمکین هزار و ده هزار احترام و کوشش میکند در بار چین این اظهارات را بخوبی تلقی کرده و از آن زمان بپیدا آنها غالباً هدایا و تحفی بدربار چین میفرستند و مخصوصاً در سال دوم (۵۵۵ م) پادشاه آنها دوباره هستی را با امنعه و اشیاء محلی بدربار چین فرستاد.

این گزارشهای جالب و جاذب چنانکه ملاحظه میشود چندان نمازی بشرح و بیان ندارند و خوانندگان کتاب هر قدر (چنانکه صفحان کتاب نشان میدهد) بیشتر آنها را مطالعه کنند هم بقدر صحت و حقیقت آنها در نظر طاهر و آشکار میگردد. و افعا در تاریخ چیزی از اس داجست تر نیست که راجع بک ملت و بک مملکت مطالبیکه از منابع مختلف و در عین حال مشابه هم نقل شده یکدمعه دیده شود که آن مطالب از بک منبع بنام معنا جدا گانه ای هم صدق و ثابت گردیده است.



نوشیروان عادل

فصل پنجم

نوشیروان عادل

غلامی که می‌توان او را خرید، در وقت ازادتر یک آدم شوم است، چه ارلی ممکن است آزاد گردد، بر خلاف دومی که هرچوقت نه! (از گفته‌های اخلاقی نوشیروان)

بنی، بگفته یارهای مورخین هنگامیکه قباک فرار کرده بنزد هیاطله جلوس بلامعارض نوشیروان ۵۴۱ میلادی
مصرف در نیش، و در دختر دهقانی را گرفته نوشیروان یا نوشیروان
از وی پیدا شد، امن دادش که نویسندگان اروپا او را خسرو
و اعراب کسری مینامند، حتی یکی از بزرگترین و نامی ترین پادشاه سلسله ساسانی
می باشد.

او خیلی طرف مهر و علاقه پدرش قباک بود و بیش از همه فرزندان و برادران
میداشت، چه تواد او در نیش، پور با مرگ و لا ۱۳۳۳ یعنی بلاش اول و بر طرف شدن
جنگ خانگی تصادف کرده و این تصادف را او ضل نیک گرفته و طالع و برا میمون دانست.
کازس (دوس) پسر ارشد قباک چون سلطنت را حق خود میدانست بعد از
مرگ پدر خود را بادشاه اعلام نمود، این ۵۴۱ و د' وزیر اعظم وصیت نامه قباک را که
باسم نوشیروان بود برون آورد و به استند آن او خود را شاهنشاه خواند. گرچه
یک دسته قوی وجود داشت که طرفدار سلطنت زامس سردود قباک بوده لیکن بواسطه

نقصی که داشت یعنی يك چشمش کور بود مطابق رسوم مشرق زمین قابل سلطنت نبوده است ولذا پیروان او تدبیر اندیشیده پسرش را بسلطنت برداشته و پدر را قرار دادند که نایب السلطنه او باشد. نوشیروان از این توطئه واقف گردیده قبل از فوت وقت تمام برادران خود با اولاد ذکور آنها را با کمال بیرحمی بقتل رسانید، فقط پسر زامی که نامش قباد بود از این مهلکه جان در برده و فرار کرد.

اعدام مزدك و قتل عام پیروان او سیاست بیرحمانه‌ای را که در باره برادرانش اتخاذ کرده بود در باره مزدك هم که از قتل عام سابق جان در برده بود عین آن سیاست را مجری داشت، توضیح اینکه مزدك با یکصد هزار از پیروانش را رهسپار دیار نیستی ساخته و از این اقدام هولناك او، فرقه مزبور بکلی محو و نابود گردید. چند قرن بعد از آن، نظام الملک در کتب خود مینویسد که اسمعیلیان از نسل مزدك میباشند. بهر حال مسعودی میگوید این پادشاه بعد از قتل عام مزدکیان به نوشیروان یعنی پادشاه جدید ملقب گردید، لیکن چیزی که نزدیک بعقل میباشد این است که آن از «نوشك ربان» یعنی روح جاوید گرفته شده است.

صلح با روم ۵۳۳ میلادی تعجب در این است که نوشیروان با اشتهاارات زیادش در فتوحات و کارهای نمایان لشکری معذک بعد از استقرار بر تخت سلطنت مایل شد با بیزانس صلح کند و محتمل است که او خاطرش هنوز از انقلاب و آشوب داخلی آسوده نبود و اوضاع را مقتضی خصومت و جنگ با روم نمیدانست. از آنطرف ژوستینیان هم میخواست از باب جنگ مشرق آزاد شده تمام قوای خود را بطرف ایتالیا و آفریقا اعزام دارد و به تسخیر آن قطعات به بردارد و بنابراین طرفین حاضر صلح شده و مواد آن به سهولت تنظیم و بالاخره جنگی که در مدت سی سال دوام داشت روی شرایط زیر ختم گردید.

(۱) روم متعهد است که مبلغ یکصد هزار پوند طلا برای حفاظت دربند و سایر دژهای قفقاز بدولت ایران به پردازد و دولت نامبرده هم باید در این نقاط پادگان

۱ - معادل پنج کرور تومان پول حاله ماست (مترجم).

قوی نگاهدارد. (۲) روم میتواند دارا را در تصرف نگاهدارد اما نباید آنجا را مرکز لشکری خود در بین النهرین قرار دهد (۳) هر قدر از ولایت لازیکا که در تصرف طرفین بود از این ببعدهم بهمان حال باقی خواهد بود. (۴) روم و ایران همیشه با هم متحد خواهند بود، ^{پیشرفت های روم در افریقا و ایتالیا} ثروستی نین بعد از صلح مزبور از زرد و خوردهای مشرق فراغت حاصل کرده با تمام قوا متوجه تسخیر شمال افریقا و ایتالیا گردید و بتوسط سردار نامی خود بلیزاریوس پیشرفتهای نمایانی در آن نواحی حاصل نمود و این فتوحات و پیشرفتهای او در مدت شش سال بعد از صلح بر اقتدارات وی افزوده و سپاهیانش در طول این مدت کار آرموده و ورزیده جنگ شده و آن تا این حد خطرناک بنظر میآمده که خسرو که در ابتدا بسهمی از غنائم قناعت میکرد حالا از این جهت که مبادا اوباقوای متحده خود تحت فرمان بلیزاریوس ایران را مورد تهدید قرار دهد به نشویش و اضطراب افتاد، علاوه بر حرك خارجي هم در اینخصوص پیدا شده بر نگرانی وی افزود، توضیح اینکه در سال ۵۳۹ از طرف گوت های شرقی ایتالیا و نیز از طرف ارمنستان سفرائی بدربار انوشیروان آمدند و آنها اهمیت موقع را خاطر نشان نموده اظهار داشتند که لازم است او در این هنگام که بلیزاریوس در ایتالی مشغول است فوراً بروم اعلان جنگ بدهد و الا کار از دست خواهد شد. نمایندگان مزبور با دلایل قوی و قابل توجهی نظر خسرو را جلب نموده برای نقض عهد فشار آوردند تا آنکه انوشیروان برای بهم زدن صلح موسوم بصلح دائمی تصمیم گرفت.

این حمله نوشیروان ناگهانی بوده و روم در مقابل رویهمرفته گرفتار انطاکیه و غارت آن آماده نبوده است. شاهنشاه بعوض اینکه قوه اش را در حمله به دژ بدست نوشیروان

سرحدی بین النهرین ضایع کند از فرات قسمت سفلاهی سیرسیزوم دژ مرزی که سابقاً در بیان جنگ ثرومین بآن اشاره شد گذشت و برای اینکه زهر چشمی از سایر شهر های سوریه گرفته باشد با سکنه شهر اولی که اشغال گردید با کمال بیرحمی رفتار نمود و بعد بطرف انطاکیه روتومند تاخت، بلاد عرض راه را بباد غارت داد و از آنها خون بها خواست. شهر انطاکیه تقریباً در ده سال قبل از این بر اثر زلزله

های متوالی خراب و بکلی زیر و رو شده بود؛ دژها و استحکامات شهر صورت بدی بخود گرفته و بحال خرابی افتاده بود، حتی پادگان کافی برای دفاع نداشت و نتیجه این وضعیت آن شد که این پایتخت سوریه بانمام خزائن و نفایس گران بهائی که داشت شکار رام پادشاه ساسانی گردید و او هم در تعقیب همان سیاست قهر و غلبه تمام مساکن و عماراتی را که صاحبان آنها خون بهان داده بودند خراب کرده آری سلاطین ساسانی هم اغلب مانند پارتیها در فتوحات خود چندان در قید تصرف دائمی و مملکتداری نبوده بلکه منظورشان بیشتر غارت و خراب کردن بوده است؛ پادشاه بزرگ پس از رسیدن به منظور اساسی خود وارد مذاکره صلح گردید و راضی شد با شرائط زیر قشون خود را عودت بدهد. اول اینکه دولت روم مبلغ پنجهزار پوند^۱ طلا بابت خسارت جنگ بدولت ایران دادنی باشد. دوم - بابت هزینه حفاظت در بند و سایر دژها مبلغ پانصد پوند طلا سالیانه بدولت ایران بپردازد.

او تصویب معاهده بالا را معلق گذاشته سپس از موقع استفاده کرده به سلوسی بندر انطاکیه در آمد و در آن جا در آب آبی رنگ دریای مدیترانه استحمام کرده به تقلید عادات پوسیده فاتحین آشوری بناء مذبح نمود و قربانی برای آفتاب کرد و در مراجعت از آن جا از ایامه و دارا و سایر شهرهای عرض راه تقدیمی ها یا نعل بها خواست و همه را هم وصول نمود ولی ظاهراً خبر تصویب عهدنامه در ادسا باورسید. بر اثر نقض بعضی از مواد عهدنامه ژوستینیان که از فتوحات درخشان بلیزار یوس اکنون موقعیت وی تغییر کرده و اقتداری بسزا حاصل نموده بود عهد نامه جدید را بکلی برهم زده و بار مسئولیت آنرا هم بدوش نوشیروان گذاشت؛ شاهنشاه که از این عملیات خودش فایده کم برده بود در زمستان بعد بساختن شهری نظیر انطاکیه در نزدیکی تیسفون مشغول گردید و مطابق بیان طبری این شهر بدل تا اینجحد مشابه با اصل بود که اسرای انطاکیه بدون زحمت خانه های جدید خود را یافته و داخل آن میشدند.

۱- و آن معادل سیصد و پنجاه هزار مثقال طلا است (مترجم).

جنگ در لازیکا
۵۴۰-۵۵۷
میلادی

شرحی در سابق راجع به لازیکا گفته شد و این همان کلشیس^۲ قدیم است که در سال ۵۲۲ به تبعیت روم در آمده و بعد بتدریج قلعه معتبر را که نام آن پترابود رومیان گرفته و بالاخره داد و ستد و بازرگانی را در آن جا انحصاری کردند که از این راه صدمه زیادی به اهالی وارد گردید.

لازیکا در بدو امر یعنی در آغاز تابعیت طبق قراردادی که شده بود نه خراجی بروم میداد و نه پادگان رومی قبول میکرد ولی در آخر رومیان بنای تعدی و احجاف را گذاشتند تا اینکه پادشاه آنجا ناچار شده در ۵۴۰ بدربار ایران ملتجی گردید و از آن دولت کمک خواست. **نوشیروان** در این باب تأمل و فکر زیاد نمود و چون تحت الحمایگی لازیکا در آنوقت چندان طرف میل ایران نبود بدو حسن استقبالی نکرد و چنین خیال میکرد بعهد گرفتن حمایت لازیکا يك بار سنگینی است بردوش او ولی بعد بدین خیال افتاد که چون مالک آن ناحیه گردد میتواند کشتیهای بزرگ و مهم جنگی بدریا انداخته متصرفات بیزانس را مورد حمله قرار دهد و تجارت آن حدود را بدست خود بگیرد و روی این نظر، او حاضر شد بار حمایت پادشاه لازیکا را بدوش بگیرد و به بهانه اینکه قبایل هون به ایبری حمله برده اند و دفع آنها را از وی خواسته اند فوراً و بدون فوت وقت عازم آن دیار گردید و پیش از رسیدن قشون امدادی روم پترا را محاصره کرده و تصرف در آورد و در نتیجه لازیکا جزو ایالات شاهنشاهی ایران قرار گرفته و خاک ایران بدریای سیاه متصل گردید ولی لازیکا بزودی ملتفت شد که بار اطاعت و تمکین از پادشاه بزرگ سنگین تر از بار اطاعت و تمکین از دولت روم میباشد مخصوصاً وقتی که باشندگان آنجا داخل دیانت مسیح شدند این سنگینی بیشتر محسوس گردید.

نوشیروان از تملک آن کشور بدون يك تغییرات اساسی یأس حاصل نموده تصمیم گرفت که تمامی سکنه را بیرون کرده و جای آنها را از رعایای خودش پر کند. او برای اجرای این منظور عجیب بدین خیال افتاد که **گو بازس** پادشاه لازیکا را بقتل برساند

۱ - Colchis.

ولی موفق نشد چه پادشاه نامبرده از این نقشه باخبر شده فوراً به ژوستینیان ملتجی شده و از وی کمک طلبید و او هم حمایت ویرا بگردن گرفته و بالتیجه در ۵۴۹ میلادی اعلان جنگ داد. شد و آن تا مدت هشت سال هم دوام نمود. پترا بدست رومیان محاصره شد و قسمت اعظم پادگان آن معدوم گردید، آری عده پادگان شهر بقدری تقلیل یافت که نقبی که در یکمورد خواسته بودند بدیوار شهر وارد کنند اگر دوباره اینکار را میکردند هر آئینه موفق بگرفتن شهر میشدند، لیکن ژنرال رومی آنرا بتأخیر انداخت و در این امید بود که از ژوستینیان قول بگیرد که (در صورت تصرف پترا) جائزه مخصوصی باو داده شود که ناگهان سپاه امدادی ایران بالغ بر سی هزار نفر وارد شده و تمامی محاصرین را منهزم ساختند و چون آن محل قابل برای نگاهداشتن قشون زیاد نبود لذا فقط پنج هزار تن ایرانی برای کمک به پادگان آنجا گذاشته شد و عده مزبور هم بدست قوای متحده روم و لازیکا تماماً با تلفات زیاد منهزم و متفرق گردیدند.

در سال بعد جنگ قاطعی رویداد، توضیح اینکه سردار قشون ایران تیری اصابت کرده از پای در آمد و بالتیجه رومیها کاملاً فاتح در آمدند، پترا دوباره محاصره شد و پادگان های شجاع ایرانی بعد از ابراز دلاوری شایان تقریباً تمام آنها یا مقتول و یا مجروح گردیدند. در معظم آنجا سقوط کرده بدست رومیها افتاد. ولی این وضع باز تغییر پیدا نمود، چه عده خیلی زیادی از ایران با چندین زنجیر فیل در این معرکه ظاهر شده و لازیکا بجز نواحی چندی که دست رومیان بوده بقیه بدست قوای ایران افتاد. این بود جریان امور در سال ۵۵۱ میلادی که آن منجر بانعقاد عهد صلح گردید، لیکن لازیکا و نیز منطقه ساراسن ها هر دو از این قرارداد صلح خارج بوده و از اینرو عهد نامه مزبور برای آسایش خاطر گو بازس پادشاه لازیکا و رعایای او تأثیری نداشته است.

در سال ۵۵۲ میلادی نصرت و ظفر نصیب ایرانیان بوده است و اگر از موقع استفاده میکردند یقیناً رومیان را از آن حدود خارج میساختند، توضیح اینکه گو بازس

بنزد ثوستیون^۱ از ژنرال های رومی شکایت نمود و آنها هم برای دفاع از خودشان ویرا متهم بغدر و خیانت ساختند و در نتیجه با آنها اجازه رسید که ویرا دستگیر کنند. **گوبازس** بنای تعرض و مقاومت را گذاشته و بالاخره مقتول گردید و این سبب شد که مردمان لازیکا دوباره از روم برگشته بایران تمایل پیدا نمودند، لیکن چون از طرف ایرانیان در آن موقع همراهیهای لازم نشد لذا در ۵۵۵ میلادی با روم داخل مذاکره شده و با وی متحد گردیدند مشروط بر اینکه دولت روم قسطنطین **گوبازس** را سیاست کند و دیگر **تزاتس**^۲ برادر **گوبازس** بجای او پادشاه باشد.

سردار ایرانی باقوای زیاد ولسی خیلی دیر در میدان جنگ ظاهر شده و در فازیس^۳ دهنه رودخانه موسوم بهمین اسم برومیان حمله کرد و ایرانیان که از رومی هادر شمارزیادتر بودند نزدیک بود حصار چربی بی بنیان را خراب کرده بردشمن غالب آیند، ولی ژنرال رومی حمله ای بکاربرده شهرت داد که لشکری از ییزانس بکمک وی قریباً وارد میشود، سردار ایرانی برای جلوگیری از اشکر خیالی مزبور سپاه خود را بدو قسمت منقسم کرده و همین باعث گردید که شکست خورده و از آن ناحیه رانده شد. **نوشیروان** از این پیش آمدهای سخت ناگوار دانست که برای جنگ با روم از راه دریا خیالی که کرده بود بکلی بی اساس بوده و اینکه لازیکا فاصله اش بیش از اینهاست که بتواند آنرا تملک کند. بعلاوه او گرفتار زدو خورد های دیگری در مشرق بوده میخواست است خاطرش از این رهگذر یعنی از جنگ با روم فارغ و آسوده باشد.

در سال ۵۵۷ میلادی قرارداد متارکه جنگ برای مدت پنج
دومین صلح با روم ۵۶۲ میلادی
سال بسته شد و آنست بالاخره بعقد صلحی منجر شد که در ۵۶۲

میلادی بشرح زیر منعقد گردید: برای خارج شدن از لازیکا و چشم پوشی از تمام دعاوی بر آن ناحیه سالی سی هزار سکه طلا شرط شد که دولت روم به **نوشیروان** بدهد و اما شرایط دیگر صلح مزبور و آن این بود که: مسیحیان از هرگونه تعقیب و اذیت و آزار نباید مصون باشند ولی دیگران را هم نباید بدین خود

۱ - Tzathes. ۲ - Phasis.

دعوت کنند. دارا نباید مرکز قشونی شرق باشد. ایران باید حفاظت دربند را خود بعهده بگیرد. این معاهده تا مدت پنجاه سال بقوت خود باقی خواهد بود.

معاهده بالا رویهمرفته برای هر دو دولت متعاهد مطلوب و خوب بود، راست است که روم متعهد شده مبلغی نالیانه به پردازد اما در عوض لازیکا را هم که در تصرف دولت ایران بود پس گرفته است و همینطور سایر مواد آن معقول و صاف و روشن است و مینماید که هر دو طرف از جنگ خسته و فرسوده شده اند، بیشک این امر محقق بود که غرور ملی ایرانی مبلغی را که روم متعهد شده به پردازد باج و خراج خواهد وانمود کرد، چنانکه طبری همین را باما خبر میدهد و میگوید روم بایران باج و خراج میداده است، لیکن دولت مقتدر غربی معلوم نیست خیال کرده باشد که از این راه لطمه فاحشی به حیثیت و اعتبار او وارد خواهد آمد چه میدید که در قبال پرداخت این مبلغ ایالتی را که هم از حیث ثروت خیزی و هم از حیث سوق الجیشی مقام اهمیت را دارا میباشد مالک میشود.

ترکان که چینی ها آنها را توچویه^۱ مینامند خودشان را از ظهور ترکان نسل اسنایکی^۲ از قبایل هوینگ نو^۳ یعنی هون ها^۴ میدانند. در ۴۳۳ میلادی برائش فشار و اذیت و آزار امپراطور تو با سوم هفتصد خانوارشان بمرزهای طایفه جون جون^۵ مهاجرت کردند و آنها نام خودشان (ترك) را از کوهی بشکل کلاه خود اخذ کردند که آن هنوز در بعضی السنه ترك^۶ « در کو^۷ » نامیده میشود. حریفه آنها در میان طایفه جوجون آهنگری بود، لیکن بتدریج کارشان بالا گرفته تا این اندازه قوی شدند که رئیس آنها تو من یکی از شاهزاده خانهای قبیله بزرگ آنجا را خواست بزنی بگیرد و ابن درخواست آورد شده و در جنگی که بعدا رویداد طایفه جون جون بطوری شکست خورد که دیگر نامی از او باقی نماند.

۱- Tuchueh ۲- Assena. ۳- Huingnu.

۴- رجوع شود بکتاب ویکهار سال تاناریان، تألیف پارکر (Bk. iv) و نیز رجوع شود به « فاب آسیا » صفحه ۲۹ (مؤلف).

۵- Gwen Gwen. ۶- Durko.

در اواسط قرن ششم ترکان در تاریخ ایران اول بار عرض وجود نمودند. در این زمان آنها بدو قسمت منقسم گردیدند؛ یکی ترکان قسمت شرقی که نواحی شمال یعنی از مغولستان تا کوههای اورال را در تصرف داشتند و دیگر ترکان قسمت غرب که از جبال آل تای تا سرداریا را اشغال کرده بودند. توهن خاقان اول در ۵۳۳ میلادی در گذشت و پسرش کولو^۱ بجای وی بر تخت نشست، مدت سلطنت او خیلی کوتاه بود و هقان خان^۲ برادر او بوده است که در ۵۵۴ م با نوشیروان مناسبت و ارتباط پیدا میکند.

این مطلب که نوشیروان توجه خود را بطرف هیاطله معطوف
مطیع کردن هیاطله داشته است ظاهر میدارد که او مانند ثروستی^۳ نبین بعد از پیمان اولی توانسته از مشارکۀ جنگ و پیمان صلح بعدی استفاده کرده مبادرت بیک سلسله جنگهایی کند که آن آوازه و شهرتش را باوج کمال رسانیده است. لیکن از تفصیل این جنگها و شرح وقایع آنها با قید سنه بی اطلاعی فقط بطور چندی بطور کلی میتوان در اطراف آن نگاشت.

هیاطله که بدست قباد شکست دیده و از میان رفته بودند اکنون نوشیروان با خاقان ترك متجدد شده بخاك آنها هجوم میبرد، لشکر ایران کاملاً فتح نموده و پادشاه هیاطله مقتول و خاکش بین نوشیروان و متفقین ابر تقسیم گردید و تا جائیکه معلوم میشود جیحون برای بار دیگر مرز ایران شناخته شده و ایران طبق این قرار داد بلخ تاریخی را دوباره بدست میآورد. نوشیروان برای تحکیم مبانی عهد صلح دختر خاقان ترك را بزنی گرفت و پسری که بعد از خودش بر تخت نشسته از همین زن بوده است.

یکی از جنگهای او که اهمیت آن کمتر از جنگ با هیاطله
جنگ بر علیه طائفه خزر
۵۷۶
میباشد جنگ با طائفه خزر بوده است، این طائفه که در زمان قباد شکست دیده و دوباره مورد حمله نوشیروان واقع شده و سر زمین آنها بادتاراج رفت و هزاران تن از این قبایل وحشی طعمۀ شمشیر گردیدند.

۱ - Kolo. ۲ - Mekan Khan.

تقریباً در آغاز قرن ششم میلادی حبشی ها که مسیحی بودند جنگ عربستان ۵۷۶
 بر بستان حمله بردند و یمن را بتصرف در آورده و آنرا جزء حبشه کردند. اساس تصرف و استیلای این فاتحین در آن دیار بدست ابرهه یک سرباز جنگی معروف تقویت و تحکیم یافته حتی چندین کلیسا در صنعا بنیان نهادند، این فتوحات و پیشرفتهای حبشی ها در عربستان طبعاً موجب خوشوقتی دولت روم بوده برعکس خاطر انوشیروان را بالطبع مشوش میساخته است و او که تشنه فتوحات جدید بود تصمیم گرفت که ناگهان بآن ناحیه حمله برده حبشی ها را از آنحدود خارج سازد. در همین اوان اتفاق افتاد که یکی از شاهزادگان خاندان قدیم حمیر بدربار شاهنشاه ایران پناهنده شده و به کسری مکرر فشار آورد که مهاجمین را از یمن خارج ساخته ویرا هالك تاج و تخت اجدادی خود سازد. کسری کشتیهای خود را با يك عده قشون از خلیج فارس حرکت داد و آنها از کناره های ساحل غربی عربستان طی طریق نموده سالمآ وارد عدن شدند. اعراب حمیر که با خبر شدند بحمايت شاهزاده خود برعایه حبشی ها برخاسته و به مسروقی آخرین عضو خاندان ابرهه حمله برده شکستش دادند و شاهزاده حمیری تحت عنوان نایب السلطنه انوشیروان بر تخت نشست. واقعا وقتیکه می بینیم که از ابوبولا تا عدن دو هزار میل فاصله دارد این لشکرکشی قابل بسی ملاحظه می باشد.

مطابق شرحی که طبری نوشته است نوشیروان لشکری بطرف هند روانه داشت و در نتیجه قطعات چندی از آنکشور را گرفت ولی این لشکرکشی مسلم نیست و ممکن است جنگی در آنصنحات پیش آمده وقشونی بدانحدود فرستاده باشد.

جنگ با اترک
 محتمل است که ترکان بعد از گرفتن ولایات ماوراءالنهر هیاطله بر اقتدارشان افزوده تا اینحد که بر ای ایران عامل خطر شناخته شدند و در هر صورت اینمطلب مسلم است که در سال ۵۶۷ دیزابل^۱ یا نزیل زیلوس^۲ سفیری بدربار انوشیروان فرستاد تا پیمان اتحادی فیما بین منعقد سازد

۱-Dizabul. ۲-Silzibulos.

او از این پیش آمد بغایت مشوش شده در صدد افتاد که سفر را مسموم سازد و وانمود کند که آنها از عوارض طبیعی بیمار شده مردند؛ لیکن وقتی که دیزابل از ابن جسارت و تخطی آگاه شد غضبناک گردیده هیئتی بدربار ثروستن^۱ فرستاد و در نتیجه قرارداد مودتی فیما بین بسته شده برای استحکام روابط دوستی سفیری هم از جانب دولت روم در ۵۶۹ میلادی بدربار خان رفت. در این اثنا ترکان بخاک ایران حمله ور شدند لیکن بعد از رسیدن لشکر ایران فوراً رو بهزیمت نهادند. دیزابل وقتی که دید نتوانست با قوای خود کاری از پیش ببرد دوباره سفیری بدربار روم فرستاد (۵۷۱ میلادی) و از ثروستن درخواست نمود که عهد صلح با ایران بهم بزند و با اتراک متحد گردد و حال آنکه از مدت آن فقط نه سال گذشته بود.

با کمال تعجب ثروستن از معاهده با ایران چشم پوشیده و عهد صلح را نقض کرد؛ گوئی همان موجبانی که نوشیروان را واداشت که بعد از عهد صلح اول او با روم حمله بشام ببرد ثروستن هم تقریباً روی همان موجبات این عهد صلح را نقض نمود. بعبارت دیگر او از قوه و اقتدار حریف سخت نگران شده و ترسید که آن تعادل و توازن را بهم بزند. علاوه بر این پادشاه بزرگ آنوقت سنش بالغ بر هفتاد سال بود و ثروستن چنین گمان میکرد که او پیر و ضعیف شده نمیتواند کاری از پیش ببرد؛ لیکن این شیر پیر هنوز قوی و خطرناک بوده چنانکه بمجرد احساس خطر شخصاً فرماندهی قوا را بعهد گرفته با سپاه عظیمی افواج روم را که نصیبین را محاصره کرده بودند شکست داده و تا دارا آنان را تعاقب نمود و آن شهر را هم محاصره کرد و در همان هنگام یک دسته قشون طیار^۲ مرکب از شش هزار سوار زبد، حمله بسوریه برده و اطراف انطاکیه را آتش زده شهر اپاما را خراب کرد و بعد از برپادی تمام آن نواحی برگشته جلودارا به نوشیروان ملحق گردید.

جنگ سوم با روم
۵۷۹ - ۵۷۳
میلادی

۱ - Justin .

۲ - مقصود از طیار سواره نظام سبک اسلحه است که بسرعت از جایی بجایی حرکت میکند (مترجم).

او برای این دژ بزرگ آلات و ادوات محاصره بکار برده. بعلاوه آب شهر را بر گردانید و در حدود ۵۷۳ میلادی دژ نامبرده ناگزیر به تسلیم گردید. بر اثر این شکست، ژوستین دیگر نتوانست سلطنت کند ناچار استعفا داده و جای خود را به کنت تیبریوس^۱ داد و این امپراطور جدید چاره را در این دید که برای مدت یکسال با نوشیروان قرار داد متارکه جنگ به بندد. او این متارکه جنگ را روی اضطرار به مبلغ چهل و پنج هزار سکه طلا خرید و در این مدت به جمع آوری سربازان تازه نفس و تجهیز قوای زیاد از حدود رن و دانون و نواحی سرحدی مشغول گردید، ولی پس از اقضای مدت مزبور هم او باز جرئت نکرد که به جنگ مبادرت کند و لذا مدت متارکه جنگ را برای سه سال تمدید نمود و در مقابل متعهد شد سالی سی هزار سکه طلا بدپردازد، ولی ضمناً شرط شد که ارمنستان از این حکم مستثنی باشد.

پس از انعقاد این قرار داد جزوی فوراً ناحیه کوهستانی مورد حمله واقع شد و نوشیروان بزودی ارمنستان ایران را مطیع ساخته و بعد به ارمنستان روم حمله کرد، لیکن در اینجا توسط گورس نام یکنفر سردار سکائی که در خدمت دولت روم بود جلوگیری شده پس قراول یا سافه لشکر ایران شکست یافته بنه و آرد و بتصرف دشمن در آمد ولی پس از مدت کمی شاهنشاه این شکست را جبران نموده شبانه به اردوی رومیان حمله برد و پس از آن برای گذراندن زمستان به ایران برگشت. سردار رومی از غیبت او استفاده کرده به ارمنستان ایران حمله کرد. در سال ۵۷۶ م یک دسته از لشکریان روم شکست خیلی سختی دید و در سال بعد حادثه جنگی مهمی رخ داد. در سال ۵۷۸ میلادی هر یک از قوای طرفین بدون هیچ رادع و مانعی (در خاک دیگری) بنای تاخت و تاز را گذاشته دست بتاراج گشودند.

هریس^۲ سردار رومی جانشین امپراطور شده بعد از تاراج ارمنستان ایران به بین النهرین شرقی رانده سنجار را گرفت. او به تمام آن حدود تاخته بعلاوه دسته ای را مأمور کرد که بکردستان هجوم ببرند. نوشیروان سالخورده این وقت برای گذراندن

۱- Count Tiberius . ۲- Maurice.

تابستان بکوهستانهای آنجا رفته بود و از بالای کوههای مرتفع تاخت و تازها و خراب کاریهای آنان را مشاهده نموده باشتاب تمام خود را به تیسفون رسانید و کمی بعد از این از اینجهان در گذشت.

ما در فصل سی و هشتم کتاب دیدیم که چگونه کلیسای ایران
جامعه مسیحی در سلطنت
نوشیروان بواسطه قائل شدن به «دوطبیعت» در مسیح از امپراطوری

مجاور که تا هر جا که مربوط به نیمه شرقی وی بود طرفدار طبیعت واحد مسیح بوده است جدا گردید، اما در دوره ثروستن بعقیده دیوفیزی تیزم یعنی اعتقاد باینکه مسیح دارای دوطبیعت است برگشت شده برای برقراری صلح و آشتی بین روم شرقی با روم همین عقیده در تمام قلمرو روم شرقی اشاعت یافت و شاید همین باعث شد که مسیحیان در ایران دوباره مورد شکنجه و عذاب واقع شده باشند لیکن خوش بختی که بکلیسا روهود این بود که مارابا^۱ کبیر یکنفر زردشتی که داخل در دین مسیح شده بود بطریق شد. اگر چه نوشیروان وقتیکه نوشی زاد پسر مسیحی او پرچم مخالفت بر افراشت مارابا را تهدید نمود که چشمانش را در آورده و در یک گود ماسه ای او را زندانی کند ولی این بطریق دایر جرئت کرده بحضور نوشیروان آمد و این پادشاه هر چند سخت بود اما بزیور عدل و انصاف آراسته بوده است، بطریق مشارالیه را نوازش فرموده و از او در گذشت.

فعالیت کلیسای ایرانی یا نسطوری در آن زمان واقعاً حیرت انگیز بوده است. چنانکه در سال ۴۵۰ م در نتیجه خدمات و مساعی کلیسای نامبرده درهرات و سمرقند تأسیس حوزه اسقفی گردید و نیز برای انشار دیانت مسیح در چین قد مه‌ای وسیعی بر داشته شد. مبالغین اعزامی که مقدر بود موفقیت های شایانی حاصل کنند تا این اندازه مقید به آداب و رسوم ایرانی بودند که تمام کلیساهای نسطوری که در این حدود تأسیس نموده نام آنها را «معابد ایرانی» گذاشته بودند و همین کارهای مهم و نمایان مذهبی بوده است که افسانه (پرسترجان)^۲ از آن ها پیدا شد.

۱- Deophysitism. ۲- Maraba. ۳- Prester John.

مساعی و کوشش‌هایی هم که در هند برای تبلیغات مذهبی بعمل آمد قابل بسی توجه بوده که نتایج آن حتی امروز هم ظاهر و آشکار می‌باشد.^۱ آورده‌اند که در اثناء قرن ششم یکنفر اسقف ایرانی موسوم به ایون^۲ بلندن رفت و در آن جا به تبلیغ مذهب مسیح پرداخت، چنانکه در ۱۰۰۱ میلادی یکنفر کاشتکار در هنتینگدون شاعر^۳ جسد او را بطور معجز آسایی کشف کرده و کلیسایی هم بیادگار آن مرد مقدس ساخته شده که نامش کلیسای سن ایوی^۴ بنام خود او بوده است و بنظر نگارنده این اول ارتباطی است که بین ایران و انگلستان پیدا شده است و دیگر در همان زمان یکنفر معروف به هرزداز «عطیۀ الهی» پاپ انتخاب شده و جای تردید نیست که این اولین وسیلۀ ارتباط بین ایران و اروپا را فراهم ساخته است.

نوشیروان عادل در تاریخ ایران تا آنجائیکه بر ایرانیان

خصایل نوشیروان و
کارهای او

معلوم است بیشک بزرگترین پادشاه ایران بشمار می‌آید و این

از آنجاست که آنها بطوریکه در سابق اشاره شده است از کارهای

کوروش کبیر و داریوش یاسایر شاهان مملکتشان قبل از ساسانۀ ساسانی بیخبر می‌باشند.

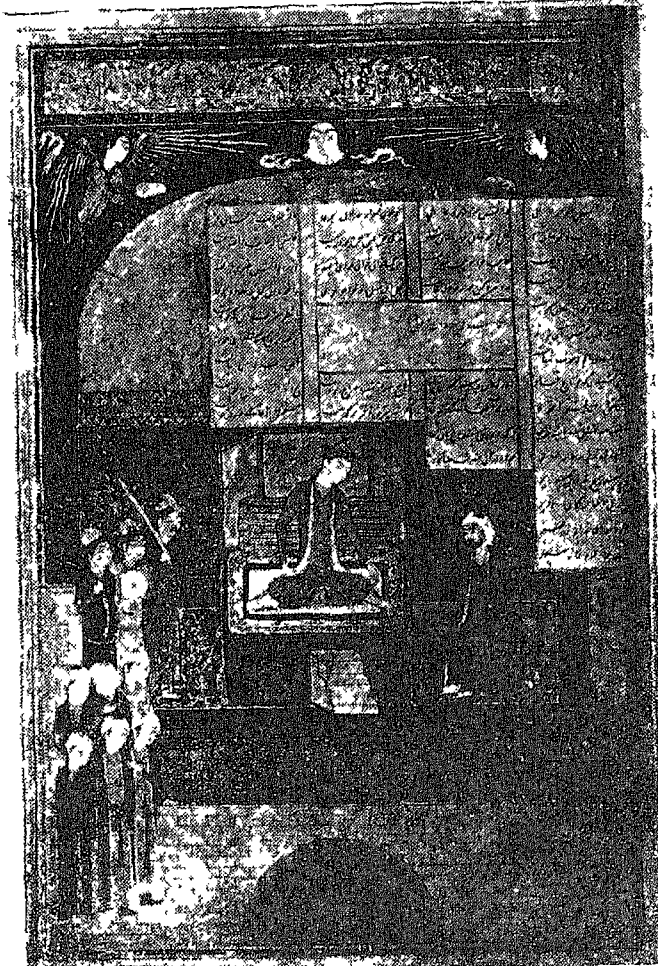
صفات او هوینا است که آمیخته با قدرت و عدالت هر دو بود و این در مشرق زمین مطلوب و پسندیده است^۵ در آنجا مردم راقت و مهربانی پادشاه خودشان را که آمیخته با کفایت و قدرت نباشد تحقیر میکنند. اما کارهای او که در فصل آتی به تفصیل ذکر خواهد شد از جمله یکی ترتیب مالیاتی است ارضی در نقد که از روی دقت درجه بندی شده و با اینصورت تمام اراضی مزروع را مرتباً هر سال اندازه گرفته و محصولات را تخمین میکردند و دیگر ارتش ثابت منظم و با حقوق معین تشکیل داده سوء استفاده و تجاوزاتی که بود حتی بنام اشخاصی جیره و حقوق می‌گرفتند که اصلاً وجود نداشتند از تمامی اینها جاوگیری کرد^۶ سوء استفاده های مزبور هنوز در ایران جریان دارد منتها کمتر است.

۱ - طلوع جغرافیای جدید، جلد اول صفحات ۲۱۱-۲۲۳ (مؤلف).

۲- Ivon, ۳-Huntingdonshire.

۳ - کلمات و مواضع، تألیف (Isaac Taylor) صفحه ۲۳۱ (مؤلف).

در فلاح و کشاورزی هم قدمهای وسیعی برداشته از جمله برای آباد کردن اراضی بایر کشاورزان را بدادن بذر، افزار و حیوانات لازم تشویق مینمود و این عمل مخصوصاً در تمام مدت سلطنت او جریان داشت.



۵۰- اوشیروان و بررگهر
(از روی يك مینیاتور ایران، درموزه برتانیای)

او فهمید که ایران محتاج به تکثیر نفوس است اصرار داشت که بساد هر مرد وزنی ازدواج و نیز کار کنند، کاهلی و گدائی هر دو در دوره این پادشاه باحرارت و شوق

جزو جرائم مستوجب تنبیه و سیاست شمرده میشدند.

با اهمیت وسایل ارتباط پی برده و دید که بواسطه غفلت از آن يك امپراطوری بدین معظمی روبضعف و خرابی نهاده است و لذا به امنیت طرق و شوارع پرداخت، مسافرین و جهانگردان را تشویق کرد که بایران سفر کنند، از واردین ومیهمانانش پذیرائی گرم نموده و همه نوع نوازش و محبت در باره آنها مرعی میداشت که از آنجمله هفت نفر از حکمای فلاطونی جدید یونان بودند که ثروستی نین آنها را تبعید کرده بود. بنابراین برون آمدن این حکما بایران از اینجائز اهمیت میباشد که مسالك تصوف یا طریقه ساوک و عرفانی که بعدها در ایران میان ایرانیان پیدا شده از همین سرچشمه آب گرفته است.

این پادشاه با کثرت مشاغل و توجه بمسائل و امور زیاد از فرا گرفتن علم و دانش هم غفلت نمیورزید. او حکمت ارسطو و افلاطون را در يك تیرجمه فارسی که بامر او صورت گرفته بود خواند، در جندی شاپور دانشگاهی تأسیس کرد که در آنجا علم طب بطور خاص تدریس میشد، در صورتیکه از تعلیم حکمت و فلسفه و سایر فنون ادبی هم غفلت نمیشده است. فرامین یا نصاب و کلمات اردشیر بابکان در سلطنت او دوباره شایع شده و جزء آئین و دستور عالی کشور اعلام گردید.

يك «خونای نامک» یعنی کتاب شاهان مشتمل بر تاریخ مشهور و افسانه های ایران نیز تدوین گردید و این همان کتابی است که فردوسی اساس حماسه رزمی معروف خود را بر آن قرار داده است. حتی از هند که در آن زمان اقصی بلاد شمرده میشد کتب و آثار پهل پای^۱، پیشقدم ادبی حکایات اسوپ^۲ آورده شد و همچنین بازی شطرنج^۳ و فیل از آن سرزمین دوردست وارد ایران گردید و اینرا هم باید یادآور

۱- (Piray) مراد از آثار و کتب پهل پای ظاهراً کلمه و دهنه است (مترجم).

۲- (Aesop) اسوپ نویسنده حکایاتی است مشهور که تان زمان بام او باقی مانده و معروف است که او اول غلام بوده و بعد از آزاد شدن کی زوس پادشاه لیدی از او بسیار قدردانی نمود (مترجم).

۳- اسم این بازی هندی و چاترا نگاه یا چهار درجه بود ولی ایرانیان وقتی که آرا انتخاب کردند اسحر را غلط شطرنج گذاشتند و لفظ «شاه» از طرف فرزندان و فاداران ایران بهای الحاق و متصل گردید و اما کلمه Chess، در زبان انگلیسی باید داشت که آن از (Échecs) فرانسه گرفته شده است (مؤلف).

شد که دو نفر از زهاد متهور یا مخاطره جوی ایران کرم ایریشم (تخم نوغان) را از ختن^۱ که دور دست ترین بلاد بود آوردند، حقیقه در اینصرا ایران مرکز تبادل افکار بین شرق و غرب بوده است.

قصص و حکایاتی که از این پادشاه نقل شده زیاد است، از آنجمله مسعودی مینویسد عظمت و شکوه کاخ کسری به سفیر امپراطور روم نموده شد و آن مسورد تحسین واقع گردید ولی او وقتیکه ملاحظه نمود که شکل مربع عمارت در جاو بی قاعده و نامنتظم است تعجب نمود و سبب آنرا جو با شد، اطلاع دادند پیرزنی زمین متصل آنرا مالک بود که بهیچ قیمتی حاضر بفروش نشد و کسری هم نخواست آنرا بزور بگیرد. سفیر فریاد کرد! این نامنتظمی و نقص بمراتب زیباتر از مربعی میباشد که بتمام معنی کامل است. از حکم و امثال نوشیروان که در دسترس ما گذاشته شده بسیار و از آنجمله است که «گران بهائین اندوخته آدمی برای هنگام حاجت احسانی است که بشخص کریم نموده باشد» در جای دیگر چنین میگوید «ابام نعمت و خوشی بیک چشم بر هم زدن میگذرد برخلاف روزهای رنج و محنت که ماهها طول میکشد تا سپری گردد»^۲ ما فتوحات درخشان ابن پادشاه را در سابق ذکر نمودیم و چنانچه سایر کارها و اصلاحات مهم کشوری او را ضمیمه کنیم ابن جاعدل و داد و ایافت و استعدادش در حسن ترتیب و انضباط، وسعت نظر و بلندی فکر او در تساهل مذهبی و بالاخره فطانت و هوش یا عقل و درایت وی یک شخصیت فوق العاده ای را در نظر ما مجسم میسازد، چنانکه فرزندان واقعی ایران هم همین عقیده را که مبنی بر حقیقت است در باره او دارند. چون شرح احوال نوشیروان تمام نخواهد بود مگر اینکه از وزیر

بربرگمهر

معروفش بزنگمهر هم ذکر کرده باشد لذا خاطر خوانندگان

را بشرح زیر معطوف میدارد. اینمرد برجسته ابتدا نوجه شاهانه را بطرف خود جاب نموده برای آموزش و پرورش فرزندان هرزه تعیین گردید. اگر چه هرزه در بدو امر صدمه ای به احساسات این استاد وارد آورده ویرا از خودش رنجانید، ولی بعدبوزش خواسته همه نوع محبت و احترام باو مینمود. بزنگمهر زود کارش بالا گرفته بمنصب

وزارت رسید و سیاری از اصلاحات نوشیروان را میتوان بحسب کفایت و کاردانی او منسوب داشت .

در یکی از حکایات مشهور مشرق زمین نقل شده است که یکوقت مجمعی از حکما با حضور کسری منعقد و این سؤال مطرح گردید که بزرگترین بدبختی کدام است ؟ بکنفر حکم یونانی گفت که آن بنظرم پیری و کودنی است که با فقر و استیصال جمع شده باشد ، دانشمند هندی گفت ، امراض جسم است که به آلام روحی اضافه شده باشد ، بزرگمهر گفت من خمال میکنم که بدترین مصائب و بدبختی برای آدمی آنست که بهبند عمرش ورب با تمام است و کار نیکی نکرده باشد . این جواب مورد پسند واقع شده و نظر حکمای خارجه را بطرف این مهین دستور جلب نمود ، او در دوره نوشیروان و نیز در دوره جانشینان وی نفوذی بسزا داشته مگر خسرو پرویز که بعقبه عموم او را بجرم مسیحی شدن بقتل رسانید .



« پادشاه دهمنی را که بر زمین افتاده نگهدار می کند »

تفصیل چهل و یکم

تشکیلات، زبان و معماری در دوره ساسانی

« مجسمه ایست عظیم که میساید مال یک آدمی است پر شور و میگوید کسه آن مجسمه
 ساهمسون است و در اطراف آن مجسمه های زیادی هستند که لباسشان طرز و
 ترکیب لباس فرانسه است و دیگر گوشه های آنها خیلی دراز باشند و این مجسمه ها
 تماماً نیمه برجسته است »

« ژوسفا پاربرو در باب مجسمه سازی ساسانیان روی تخته سنگ »

در اصلاحات و نظم نوین نوشیروان و اصول و مبانی آن شرح
 اداره دولت ساسانی
 مبسوطی که طبری^۱ نوشته و مسعودی هم آنرا تنبیه و تأیید

نموده است بسیار دلچسب و شیرین میباشد و چون این سیستم و طریقه همواره مورد
 توجه شاهان بعد بوده و بر طبق آن عمل مینمودند حتی خلفای اسلام هم همانرا سرمشق
 خود قرار داده اند لازم میدانم که آنرا بطور تفصیل مذکور دارم.

نوشیروان پس از جلوس بر تخت در یافت و دبد که نهدی و احیاف، جو رو
 بیداد، فساد اخلاق، اغتشاش و نا امنی، تعصب مذهبی و بالاخره جنگه و جنایت

۱ - جلد دوم صفحات ۲۳۲-۲۳۳ من بکات ایران در زمان ساسانیان، تألف سرتور گریستن سن
 بر مراجعه نموده ام (مؤلف).

سراسر کشور را فرا گرفته است و لذا با يك اراده آهنگین تصمیم گرفت که برای خاتمه دادن باین اوضاع ناگوار شروع با اصلاحات اساسی نموده نظمی نوین برقرار نماید. اول قدمی که برداشت کشور را به چهار ایالت (استان) بزرگ تقسیم نمود که آن بشرح زیر است الف - شرق مشتمل بر خراسان و کرمان ب - غرب که عبارت بود از عراق و بین‌النهرین ب - شمال متضمن ارمنستان و آذربایجان ج - جنوب شامل فارس و خوزستان. این حوزه‌بندی نوین و دادن اختیارات زیاد به چهار والی و استاندار تا يك اندازه خطرناک بنظر میآید، لیکن بر اثر نفوذ شاه و جدیت و فعالیت شخص او و نیز بوسیله جاسوسان و کار آگاهان که در تمام مملکت متفرق بودند از هر سوء استفاده و خطری که متصور بود جلوگیری میشد.

اصلاحات مالی و آئین جدید او در اخذ مالیات بمراتب مهمتر مالیات ارضی از حوزه بندگی مزبور بوده است، چه شاید از زمان هخامنشیها رسم بر این جاری بود که دولت قسمتی از محصول را که آن روی حاصلخیزی زمین تعیین میشد دریافت میداشت و میزانش هم از يك دهم تا يك نیم بوده است و این طریقه مالیات که بواسطه اجحافات و تحمیلات مأمورین طاقت فرسا شده نه تنها زارع را از کار دلسرد میکرد و نمیگذاشت که بمقدار محصول خود و در آمدش بیفزاید بلکه بسبب اتلاف و خرابی هم بوده است چه تاجمع کنندگان مالیات یا تحصیلداران مقدار سهمی دولت را معلوم و مفروز نمیکردند زارع نمیتوانست محصولش را بردارد و یا میوه و سر درختی ها را جمع کند، نو شیروان مالیاتی با کمال بصیرت و فراست وضع نمود مرکب از نقد و جنس هر دو ولی بدین طریق که اول اراضی را حکم داد مساحت کردند و بعد از هر جریبی یکدهرم نقد با مقدار معین و معلومی جنس مقرر داشت گرفته شود و این میزان که فقط برای اراضی مزروع بود هیچوقت زیاد نمیشد و در نتیجه زارع آزاد بود و میتوانست

۱ - طبری در جلد دوم صفحه ۱۵۲ کتابش حکایتی نقل کرده که قابل توجه است و آن بشرح زیر میباشد قه‌بان يك روز طفلی را دید که خوشه انگوری از يك درخت انگور چید. مادر طفل که اینرا دید ویرا کتک زده و خوشه را از دستش گرفت و بدرخت بست. قه‌بان از زن جهت پرسیدن در پاسخ گفت چون همیه یاد آمده از جمع و مفروز نشده چرم نمیکند دست بدرخت بزنند (مؤلف).

برای فائده خودش کار کند و محصولش را هر قدر بخواهد بسط و توسعه بدهد و مخصوصاً مطمئن بود که آنچه کشت می‌کند محصولش را خود خواهد برداشت، بطوریکه مینویسند هر سال تمام اراضی مزرع را درست بازدید و معاینه میکردند تا بفهمند کجا آباد شده و کجا نشده است و اینکار چون احتیاج با جزاء و کارمندان زیاد دارد مشکل است آنرا باور کرد و ای اینقدر مسلم است که در این قسمت پیشرفت قابل ملاحظه ای شده و وضعیت کشاورزان نسبت به پیش بمراتب بهتر و رضایت بخش تر بوده است. علاوه بر مالیات ارضی مالیاتی بر درختان میوه دار وضع نمود و نیز مالیات بر مستغلات و مالیات سرانه هم بوده است. مالیات های فوق الذکر در سه قسط، در هر چهار ماهی یک قسط پرداخت میشد و برای جلوگیری از تعدی و اجحاف مأمورین به مع‌ها اختیار داده شد که در اعمال آنها نظارت کنند.

علاوه بر اصلاحات اساسی بالا نوشیروان در ترقی و توسعه پیشرفت در آبیاری و وسایل آبیاری همواره کوشش مینمود، او در ساخت سد ها و بندها و سایر وسایل آبیاری که در آنوقت مثل امروز قسمت اعظم محصولات کشاورزی نتیجه مستقیم آن بود بذل مساعی نموده و قدمهای وسیعی برداشت، برای ازدیاد نفوس مهاجرت ازدواج را مخصوصاً در میان فقرا و تهیدستان ترویج نمود و نیز قسمتی از اسرای خارجه را در جاهای مختلف کشور جا داد. همچنین در باب وسایل ارتباطیه از هر نوع اهتمام داشته ام‌ب‌بقی بسزا بآن میداد، جاده‌های عمده تجارتنی محفوظ و در تعمیر ب‌ها و نگهداری راهها نهایت مراقبت و اهتمام بعمل می‌آمده است. اروپائانی که امروز بایران سفر میکنند چیزی در نظر آنها زنده تر از این نیست که می‌بینند موضوع جاده ها و ب‌ها بکلی در طاق نیسان گذاشته شده و ابدا توجهی بآنها نمیشود و این موجب حزن و ملال است که دیده شود باشندگان کشور با بسن وضع قانع و راضی میباشند^۱ اما در داد کستری، اگرچه نوشیروان در هنگام ضرورت بیرحم

۱- اشاره بوضیعت سابق راههای کشور است ولی خوانندگان کتاب میدانند که از بیت سالوادی باین طرف اینوضیعت بکلی تغییر کرده در ساختمان طرق و احداث راههای متعدد در ایران انقلاب حیرت انگیزی روی داده است، من در پاورقی صفحه ۳۶ کتاب حاضر شرحی بر سبیل احوال در اینباب نوشته‌ام و تکرار آنرا زیاده میدانم (مترجم).

و سخت دل بود، شاید این اول دفعه ایست در تاریخ ایران که شدت و سختی باران و رحم هر دو بهم آمیخته شده است و ویژه در مورد جوان.

ممکن است ایراد شود که این اصلاحات تماماً نتیجه مستقیم فعالیت و مراقبت دائمی شخص اول مملکت و نفوذ و اقتدار شخص او بوده است و آن تا يك اداره صحیح هم هست، معذالك اینرا هم نمیتوان انکار کرد که يك رجل نامی و مخصوصاً اگر موفق شده که مدتهای زیادی بر سریر حکومت باقی ماند با شخصیت خود اثری در اصلاحات ساقی خواهد گذاشت که نه فقط رعایا و زارعین از برکت آن تا يك نسل در رفاه بوده زیر بار طام و بی حسابی نمیروند بلکه کارمندان و متصدیان امور مالی هم باید نسبت به اسام بیش از اصلاحات جاریه در تمام کشور بیشتر کار آمد و فانی و کمتر حریص و متعدی باشند.

زیرگترین تباین و اختلاف بین پارتیها و ساسانیها اختلاف آوایش و تباینی است که در ترکیب قوای نظامی آنها وجود دارد.

سلطنت پارتیها سواران سبك اسلحه جز تر سلاح عمده دیگری نداشتند و اما سواران سنگین اسلحه ناند داشت شماره آنها خیلی کم بوده و بندرت هم نقش مهمی در جنگ بازی کرده اند و راجع به ساده نظام هم همانطور که در ایران حالیه دیده میشود قسمت مزبور خیلی کم مورد توجه و اطمینان بوده است.

لکن در دوره ساسانیان اساساً فتح ناشکست منوط و مربوط به سواره نظام عالی بوده است. این سواران مانند سرداران قرون وسطای اروپا دارای اسلحه سنگین بودند سواران زبده را از متفقین نسبت به مثل ساراسن هافراهم می کردند. سرباز سواره ایرانی بطوریکه در نفوش برجسته مشاهده می شود کار خود بر سر گذاشته وزره و جوشن بر تن راست کرده است و دیگر يك سپر مدوری بر پشت آویزان است. اینها اسلحه دفاعی بوده و اما اسلحه تعرضی و آن از يك سزه سنگین و شمشیر و نیز تشکلی می یافت. اعضاء و جوارح اسبان را هم بعد از آنکه از صدمات آه می بوسا میداد که اسبان جنگی همانند اسبهای عراده ای که در نفوش برجسته دیده می شوند برای اینکار لازم

داشت همچنانکه برای سرداران قرون وسطای اروپا اسبی شبیه بآن بوده است که امروز در لندن نژاد آنرامی بینیم که گاری آب جو فروشی را میکشد. تیراندازان مثل کمانداران قرون وسطی قسمت مهم پیاده نظام را تشکیل میدادند. آنها از پشت سپرهای مشبکی با نهایت تندی و فرزی و نیز مهارت و استادی تیر انداخته و دشمن را بستوه میآوردند. این سپرهای مشبکی را هخامنشی ها از آشوری ها گرفته و تا زمان ساسانیان در آرش ایران رواج داشته است. بقیه پیاده نظام پشت سر تیراندازان برای تقویت و حمایت آنها مقام داشته و اسلحه تعرضی آنها نیزه و شمشیر بوده است ولی اسلحه دفاعی آنقدر نداشتند، این دسته قشون چنانکه عملیات جنگی نشان میدهد با لژیون های رومی بخوبی جنگیده و از عهده سربازان رومی هم آورد و حریف خود درست بر میآمدند، برخلاف سپاه پیاده پارتیها که تقریباً همیشه از جنگ تن بدن اجتناب میکردند.

و این بطوریکه در فصل بیست و دوم ذکر شد، در ارپیل بود که فیلهای نخستین بار در یک جنگ رسمی معروف عرض اندام نموده اند و اما چه نقشی بازی کرده اند ذکر از آن بعمل نیامده است، از آنوقت به بعد اهمیت فراوانی بآنها در جنگ داده میشد، گرچه پارتیها از این قسمت غافل بوده و اهمیتی باین حیوان نمی دادند، حتی در لازیکا که از مرکز خیلی دور افتاده بود سپاهیان ساسانی فیلان جنگی با خود برده بودند. این فیلهای چنانکه در آئیه معلوم خواهد شد در جنگ بر علیه اعراب نقش خوبی بازی کرده و خدمت نمابانی کردند.

از جمله تفوق و برتری شاهنشاهی ساسانی نسبت بسالطه پیش این بوده است که در قهون محاصره و گشودن قلاع و شهرها مهارت داشتند و از تمام آلات و ادوات محاصره استفاده میکردند. بادشاهان ساسانی، مخصوصاً در دوره های اخیر هر قلعه مهمی را که مورد حمله قرار میگرفت تسخیر نموده برخلاف پارتیها که عملاً از عهده تسخیر یک شهر دارای برج و بارو بر نمیآمدند، طریقه معمول در محاصره این بود که بوسیله گردالهایی که میکنند، تحت حفاظت سپرهای مشبکی پیش رفته تا به خندق شهر میرسیدند و بعد آرا ب خاک و خاک بر میکردند، آنوقت با گرز و دَبوس یا سایر ادوات بدبو

میزدند نامنفذی پیدا میگردید پس حمله بشهر میکردند، یا اینکه برجهای متحرکی نزدیک دیوار بنا میکردند و با منجیق های سوار بر آب دشمن را از استحکامات خود میراندند، ماهیچ دلیل نداریم که بگوئیم ساسانیان در فن محاصره شهرها بر رومیان که ابتدا استاد آنها بودند برتری داشته اند، لیکن نسبت به پارتیها ادا جای تردید نیست که آنها در تمام قسمت های مربوطه بفن حرب براتب جلوتر بوده اند.

در قشون نوشیروان بکسانی حقوق داده میشد که کار آمد و درست مسلح و آماده کار باشد و با اگر جزو سواره نظام بودند از اسلحه و اسباب سواری آنها چیزی کم نباشد. چنانکه در این باب نقل شده که شاهنشاه یکی را با اختیارات تام برای پرداخت حقوق تعیین نمود و نامبرده تمام افراد قشون را در مبدانی سان دیده اما در پرداخت وجه تعلل نمود تا آنکه خود نوشیروان هم برای دریافت حقوق خود حضور پیدا کند، بالاخره شاهنشاه نیز در حالیکه سلاح زیب تن کرده سواره وارد میدان گردید. در اینجا او مورد بررسی کامل واقع شد و در نتیجه معلوم گردید دوزخ کمان بدکی را که جزو اسلحه سواره نظام بود با خود ندارد و لذا اشاره شد که برگردد و آنرا با خود بیاورد. این امشاد نامی هم حسن اطاعت نشان داده بقصر برگشت و آن دوزخ کمان را برداشته بدو تحویل عود نمود و پس از باز دیدن و سان قشون چهار هزار و یکصد درهم یا یکصد و دوازده دینار که عالمترین حقوق یعنی حقوق درجه سپهسالاری آن روز بود دریافت داشت.

از این بیان ثابت میشود که نوشیروان در تشکیل ارتش ثابت مرتب در خلاف روش تحمیلی ملوک الطوائف رونه اردشیر را برگزیده است.

شاه و دربار عظمت و شکوه دربار شاهان ساسانی و تجملات آن حیرت انگیز بود بطوریکه در تاریخ عالم نظیر آن در هیچیک از خاندانهای سلطنتی دیده نشده است. نقل میکند دیو کاسین در طرز لباس و نیز در رسوم و آداب درباری از پادشاهان ساسانی نقل میکند مینموده است. نقوش بر جسنه صورت صحیح و افعی اسلحه عالی جنگی، زربقهای بر ثروت، زین و براقهای مجلل و باشکوه را که با هر شاهنشاه و انمود شده برای مامحفوظ داشته و در دسترس ما گذاشته اند، محیط شاه یعنی الملق تخنگاه نزرک او و نه کاملاً از حشمت و

جلال بوده است و از جمله نفایس آن یکی قالی زربفتی معروف به « فردوس شاهی » یا بهارستان کسری میباشد. طول این فرش هفتاد و عرض آن شصت ارش بود. شرحیکه میور^۱ درینباب نوشته ما آنرا در زیر از نظر خوانندگان میگذرانیم. این فرش باغی را نمایش میداد که خاکش از طلا و زمین آن از نقره و چمن آن زمرّد و جویبارش از لؤلؤ و مروارید بوده است و نیز اشجار و اثمار و گلها و ریاحین آن تماماً از خرده های درخشان الماس و یاقوت و سایر جواهرات نفیسه گران بها تشکیل یافته بود. این فرش عذیم النظیر و تخت بزرگ زرین که هر پایه آن از یک قطعه یاقوت تشکیل یافته بود و نیز تاج شاهی بی بها که بواسطه حجم و سنگینی زیاد آنرا بر سقف آویزان کرده بودند واقعاً هربیننده ای را مات و مبهوت میساخت.

آئین دربار نیز شاهانه و فوق العاده مجلل و عالی بود. اولاً پادشاه دور از سایرین که در اینمیان پرده ای هم حایل بود بر تخت می نشست. این جا حتی از بزرگترین رجال درباری تا وقتیکه بطور خاصی اجازت نمی یافت نمیتوانست نزدیک برود. مسعودی مینویسد دربار از سه طبقه بزرگی تشکیل می یافت. اول صاحب منصبان ارشد و شاهزادگان بزرگ نامی در سمت راست تخت بفاصله سی پا دور از پرده شاه می ایستادند و بعداستانداران و فرمانداران و نیز پادشاهان دست نشانده، بهمین فاصله پشت سر صف میکشیدند و در آخر بازیگران و نوازندگان و سازندگان بودند که طبقه سوم را تشکیل میدادند گارد شاهی ظن قوی آنست که در سمت چپ تخت می ایستادند. وقتیکه شاه بیکی از رعایا اجازه حضور میداد او با دستمالی دهان خود را می بست تا از دم او « مقام مقدس شاهانه » آلوده و پلید نشود، او وقتیکه از پرده داخل میشد فوراً بروی خاک می افتاد و همینطور افتاده بود تا آنکه اجازه می یافت بلند شود.

وضع زنان از بعضی جهات خوب و پسندیده بود چه يك چنین قانونی که آنها را منزوی کند در کار نبود بلکه آزادی داشته اند. عده زنان خسرو پرویز در میان شاهان ساسانی از همه زیاده تر بوده است، چنانکه طبری مینویسد عده زنانی که او در حبالة

خود داشت دوازده هزار نفر بودند و معذک عشق و علاقه و خاص او به شیرین بوده است. بطوریکه از زمان هخامنشی ها معمول بود هر يك از پادشاهان يك زن معتبر داشت که عموماً شاهدخت (شاهزاده) بود، هر چند این رسم استثناً پذیر هم بوده است؛ این عده زنان او معمولاً باید بسیاری از سلاطین ضعیف را از پا در انداخته و تحمیل زیادی بر مالیه مملکت بوده است.

عمده مشغولیت و تفریح شاهان ساسانی شکار بوده است و برای اینکار ترتیبی که معمول بود اینکه در قورق گاهها (فرادیس یا باغهای بزرگ سلطنتی) جانوران شکاری زیاد جمع میکردند و یادر يك محل شکار خیز حیوانات شکاری را از جلو رانده بسمت محوطه ای که بر چین یا طنابی بدور آن کشیده بودند میردند. قوش بازی هم از قدیم معروف و متداول بوده حتی از میان افسران دربار ساسانی یکی هم قوشچی باشی بوده است.

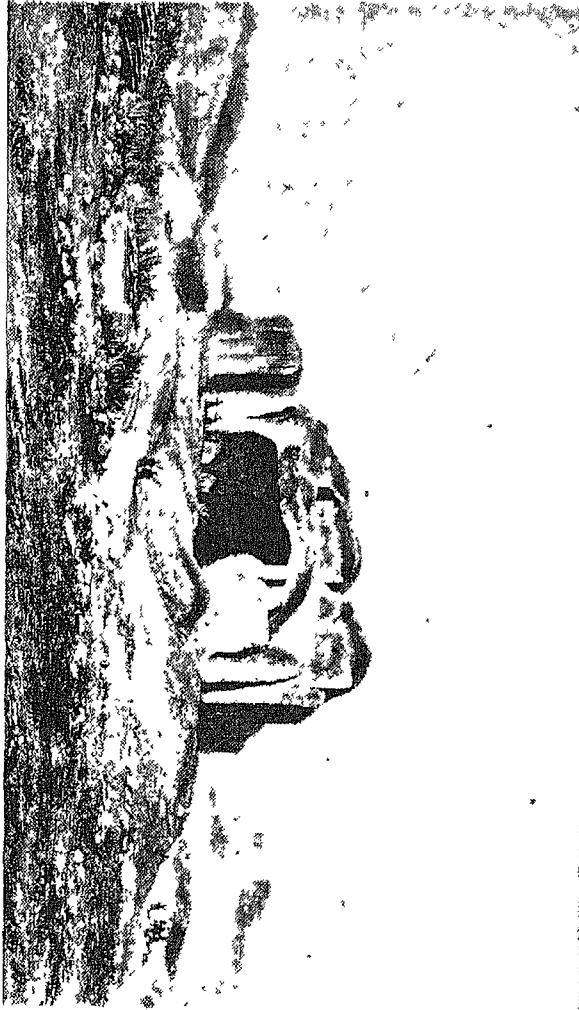
بازی چوگان نیز در میان پادشاهان ساسانی معمول بود. چنانکه سابقاً در تاریخ پهلوی مذکور داشتیم اردشیر مؤسس این سلسله بدربار اردوان دعوت شده و یکروز با پسران پادشاه بشکار و میدان چوگان بازی میرود و آن بنظر اول دفعه ای است که دیده میشود در تاریخ ذکری از چوگان بازی بمیان آمده است و نیز شاپور اول، علاقه ای که باین بازی داشت ما آنرا در سابق ذکر نمودیم.

از میان پادشاهان اخیر نه تنها خسرو پرویز بلکه شیرین و بانوهای او معروف است در ساعات تفریح چوگان بازی میکردند چنانکه نظامی در اینخصوص سروده است:

چو در بازیگه میدان رسیدند	پریر و بان ز شادی می پریدند
روان شد هر مهی چون آفتابی	پدید آمد ز هر کبکی عقابی
گهی خورشید بر دی گوی و گه ماه	گهی شیرین گرو دادی و گه شاه

و اما بازیهای توی خانگی و آن شطرنج بود که در بالا ذکر شد. نوا و موسیقی بطوریکه حجازیها و نقوش برجسته نشان میدهند مقام بسیار شایسته و ارجمندی را دارا بوده است و حتی در شکار گاهها ارکستر و دسته مغنی همراه بوده و شاه در آثای تاخت

و تاز از شنیدن نعمات والاحان دلپذیر روحش تقویت می‌یافت و اینکه در شهرهای بزرگ ایران هنوز معمول است که هنگام طلوع و غروب آفتاب ساز می‌زنند تاریخ آن اگر بقهراً برویم ظن قوی اینست که منتهی بدوره ساسانیان^۱ میشود.



۵۱- کتیبه ساسانی در فیروز آباد

زبان پهلوی این مسئله که زبان رسمی دوره ساسانیان چه بود تا یک اندازه

۱ - انتخاب موالف شیعہ صفحات ۸۷-۸۶ (مؤلف) .

مفهوم و تاریک است. کتب و رسائل زیادی که حجم آنها طبق نظریه وست^۱ و تخمینی که کرده باندازه حجم تورات میباشد در پهلوی بما رسیده است و باید دانست که این لفظ یعنی کلمه پهلوی بیشتر در خط است نه لغت و زبان ولی عموماً بدین رفته اند که زبان رسمی ایرانیان در دوره ساسانیان پهلوی بوده است. تاریخ اولیه استعمال این زبان و تکلم بآن تا چهار صد سال پیش از میلاد است و آخرین کتابی هم که در آن نوشته شده متعلق بقرن نهم میلادی میباشد، لیکن در اثناء نیمه آخری حیات آن، استعمال پهلوی محدود و منحصر به نقل از کتابهایی بوده که پیش باین زبان نوشته شده بودند. یکی از چیزهای شگفت آوری که در این زبان وجود دارد آنست که آنچه خوانده نمیشود کاملاً غیر از آنچهیزی است که نوشته شده است. مثلاً بجای عنوان پادشاه «شاه شاهان» بزبان آرامی «ملکان ملکا» نوشته شده در صورتیکه آن «شاه شاهان» خوانده شده است و یک مثال دیگر که عموماً می است «لاهما» برای نان نوشته ولی نان خوانده نمیشود و مانند آن و این رسم و طرز تحریر برای مردمی که خط کتابت آنها از علائم و رموز تشکیل یافته و با مجموعه این حروف را دائماً بجای علامت و نشان می گرفتند یک امر عادی بوده است چنانکه پروفیسور برون تحقیقاً نشان داده علم سیاقی که امروز در تمام ایران متداول است که در حساب بکار میبرد مخفف یا مصحف اشکال نامهای عربی است که برای شماره های مختلف استعمال میشوند.

من در فصل نهم کتاب شرحی از اوستا بطور مختصر مذکور داشتم و گفتم که آن بزبان ویرم موسوم به اوستائی نوشته شده و تا طلوع سلسله ساسانی مهجور و در طاق فراموشی گذارده شده بود ولی در این زمان و بتوسط اردشیر کتاب مزبور دقیقاً جمع آوری شده و بدون گردید، این کتاب بواسطه رواج یافتن مطالعه کتابهای مقدس زردشت دوباره در پهلوی شرح شده و برحجمش افزود، در فرنگستان تقریباً تا زمان

۱- «مقدار، زبان، و عصر ادبیات پهلوی، تألیف فاضل مشارالیه برون در تاریخ ادبیات ایران شرحی بطور اختصار در اینباب نوشته و من خودم را مدیون کتابهای پروفیسور نامبرده میدانم (مؤلف).

اخیر کتب مقدس زردشت را زند اوستا مینامیدند ولی اکنون بر همه مبرهن گردیده که زند شرح بر متن باستان بزبان پهلوی است و اما پازند و آن عبارتست از شرح بر شرح . ممکن است سؤال شود که بین فارسی امروز با پهلوی نسبت و ارتباطی که هست چیست؟ در جواب میگوئیم که پهلوی زبان مهجور و متروک ایرانی میباشد، چه پیش از ورود زبان عرب بآن تکلم مینمودند . اگر برای تحصیل کرده‌های امروز ایرانی زبان مزبور گفته شود در صورتیکه (هوزوارش) آنرا بردارند تا اندازه‌ای قابل فهم میباشد .

کتیبه هائی که از پهلوی در احجار منقور است و قسمت زیاد آنها حل شده مشتمل بر مطالب مهم تاریخی میباشد و از آنجمله «نقش رجب^۱» است که تاریخ آن متعلق بزمان اردشیر میباشد . این کتیبه بدو لهجه پهلوی نوشته شده است و ترجمه‌ای هم از یونانی ضمیمه آن میباشد در پایان قرن هیجدهم میلادی . ساسی برای ترجمه آن بکمک یونانی کوشش مظفرانه نموده لیکن با همه این موفقیت های درخشان و مساعی و کوشش های خیلی سختی که در اینباب تا کنون شده هنوز برای روشن کردن این یادداشت های تاریخی خیلی چیزها باقیمانده که حل نشده است .

و ست^۲ کتب و نوشتجات پهلوی را بسه قسمت زیر تقسیم کرده ادبیات پهلوی است . الف - تراجم و تفاسیر متن اوستا در پهلوی . ب - کتابهای پهلوی راجع بامور مذهبی . پ - کتب و رسائل غیر مذهبی . اما قسمت اول و آن مشتمل است بر بیست و هفت کتاب یار ساله ولی بطوریکه و ست خاطر نشان میکند آنها را نمیتوان نمونه خوب ادبیات پهلوی دانست زیرا مترجمین پارسی بواسطه اوستا پابند بوده اند که لغات و الفاظ آنرا همانطور که بوده مرتب و مدون نمایند و اما قسمت دوم و آن پنججاه و پنج کتاب و رساله است و حاوی پانصد هزار لغت با واژه میباشد . در این

۱ - و آن عنوان فصل ۳۶ کتاب قرار داده شده است .

قسمت، ادبیات ذیقیمت زیادی موجود و در دسترس ما گذاشته شده که از آنجمله است دینکرت یعنی سَنن و اعمال مذهبی و نیز بوندهشن یا اساس دهنده که دارای اهمیتی بسزا میباشند. و ست کتابهای دیگری را هم ذکر نموده بعلاوه امثال، تفاسیر و روایات زیادی را نیز اسم برده است.

و اما قسمت اخیر و آن فقط یازده کتاب و رساله است که قدیمتر از همه یاتکار زیران میباشد و آن رمانی است در پهلوی که در پانصد سال بعد از میلاد نوشته شده است. این داستان چنانکه برون مینویسد بتمام داستان های رزمی ملی مربوط میباشد؛ گو که آن يك حکایت بیش نیست لیکن عناصر و مواد اصلی وی همانست که در طبری و شاهنامه موجود میباشد و این قضیه بسیار مهم و قابل دقت نظر است و از این کتاب هم نفیس تر کار نامک پهلوی ارت خشیرواپکان میباشد که نواد که آنرا با آلمانی ترجمه نموده است. کتاب نامبرده در ششصد سال بعد از میلاد نوشته شده است و از مقابله آن با شاهنامه معلوم میشود که فر دوسی در متابعت از اسناد و مآخذ ساسانی خود تا چه اندازه دقیق و مواظب بوده است. کتابهای دیگر شامل رسایل و مقالاتی هستند در عجایب سیستان و بازی شطرنج و اما در موضوع شعر و شاعری ابداً چیزی از ساسانیان بمان نرسیده است. از آثار معماری و فنون پارتنها چون چیز قبلی در دست نیست

(مؤلفه معماری ساسانی)

نمیتوان سبک معماری سلسله نامبرده را وصف نمود چه بوده است. البته شاهان ساسانی آثار و یادگارهای مجلل و باشکوهی را از معماری هخامنشیان خیلی بهتر از وضعی که امروز از آنها بنظر میرسد بمیراث برده اند و اما از آنجا که کرسی حکومت ایران در ایران اصلی نبوده بلکه در دره دجله و فرات واقع شده و تیسفون که از پارتنها بطور میراث بآنها رسیده بایتخت واقعی بوده است لذا ایشان برای احتیاجات خودشان در معماری از هاترا یعنی الحضر و تیسفون نمونه گرفتند.

قدیمترین ابنیه ساسانی همگی تقریباً روی نقشه واحدی بنا شده اند که نهایت درجه بسیط و ساده است. من در نظر گرفته ام بعض از اسن کاخها را که شهری بسزا دارند ذیلا

خصایص عمده معماری
ساسانی

تاریخ ایران

بطور خیلی مختصر تشریح و توصیف نمایم .

کاخهای مزبور که در شکل ، مربع مستطیل میباشد عموماً در طول شرقی و غربی ساخته شده و مدخل بنا یعنی سرسرایا طاق بلند عالی درست در وسط واقع است بطوریکه آن يك خاصه برجسته کاخ میباشد و این طرز حق در ابنیه مذهبی و مسکونی فعلی ایران هم دیده میشود و دیگر از خصایص و ممیزات ، تعداد اطاقهای مربعی شکل است که مطوق و گنبدی و هر کدام بدیگری راه داشته یعنی تو در تو بوده است . حیاط و صحنی نظیر ایران کنونی يك خاصه ثابت و تغییر ناپذیر شمرده میشده است . کاخهای دواشکوبه در هیچ جا دیده نمیشود . تزئینات بنا عبارتست از طاق نماها ، مقرنس کاری ها ، ستون های مربع یا نیم ستونها همچنانکه در هاترا (الحضر) بود و اما زینت های داخل کاخ و آن گچ کاری و رنگ آمیزی و نقاشی بوده است .

در جنوب شرقی شیراز سر دوراهی که بسمت بوشهر می رود کاخ
کاخ فیروز آباد
جور و حالیه معروف به فیروز آباد واقع است و آن از باستانی ترین کاخهای ساسانی شمرده شده و تاریخ ساختمان بطوریکه نوشته اند از قرن سوم میلادی است . طرح و زمینه بنا مستطیل میباشد و آن سیصد و بیست پا درازی دارد و هفتاد پا پهنا . مدخل کاخ فقط یکی است و آن عبارت از يك طاق هلالی قشنگی بوده که از آنجا داخل يك تالار گنبدشکلی میشده که نود پا درازی و چهل و سه پا پهنا داشته است ، در هر يك از دو طرف این منظر عالی تالارهای کوچکتری قرینه هم وجود داشت ، پشت سر این اطاقهای عمده و اساسی سه اطاق مربعی پوشیده از گنبد های بیضی شکل بودند ، گنبد های مزبور به عقیده بعضی قدیمترین نمونه گنبد ایران میباشد ، این آپارتمانها با راهرو در و مدخل های آراسته و نیز پنجره های مصنوعی آنها به اطاقهایی راه داشته است که بطرف يك صحنی در حدود نود پای مربع باز میشدند و گرداگرد آن اطاقهایی باندازه های مختلف بنا شده بودند .

۱ - « تاریخ و ترقی و تکامل تدریجی گنبد در ایران » تألف ك ، آ . ث كرسول (Cresswel)
(مجله ر ، آ ، شماره جولای ۱۹۱۴) . عقیده نویسندگان امروز عموماً برخلاف سابق یراینست که کاخ
فیروز آباد قدیمتر از سروستان است . (مؤلف) .

تزئینات بیرونی که عبارتست از هلالهای بلند و تنگ و نیم ستونهای بشکل نی به مجموع این ساختمان معظم صورتی که داده است ساده و بطور قطع بی پیرایه میباشد؛ هرچند تناسب آن برای يك دژ محکم و معظم بیشتر از يك عمارت مسکونی است. منجمله کاخ سروستان واقع در نزدیکی فیروز آباد است؛ گو که آن قدری بعدتر بنا شده لیکن قرابت نزدیکی باین کاخ قدیم دارد.

طاق معروف کسری^۱ که منظره آن بطوریکه در فصل چهل و دوم ذکر خواهد شد اعراب را مات و مبهوت ساخته بود بدبختانه امروز جز پاره های يك تالار مسقف طاقی به پهنای ۲۵ متر و ۸۰ سانتیمتر چیزی از آن باقی نمانده است؛ شاهنشاه ساسانی معمولادر این اطاق بر تخت زرین خویش نشسته بر عیایش خود را نشان میداد. تالار مزبور حتی در دوره های برپادی خود ستایش هر يك از طبقات مسافری را که بدجله و از آنجا به بغداد سفر میکردند جلب مینموده است. تزئین و آرایشی که بسر در یا جلو عمارت داده شده است بواسطه ستونها و هره ها عمارت را بچندین قسمت منقسم نموده و نتیجه ای که از آن حاصل شده بطوریکه از گراور کتاب معلوم میگردد بی نهایت جاذب و فریبنده است. چون از این کاخ مجلل جز يك خرابه چیزی باقی نمانده لذا نمیتوان راجع به شیوه و طرز آن اظهار عقیده نموده زمینه و طرح بنا را که از شاهکار های معماری عصر زوشیروان است معلوم داشت ولی در این شکی نیست که آن از روی نقشه کاخهای فوق الذکر بنا شده است. خاقانی خرابه این کاخ را برای موعظت و عبرت موضوع قرارداد قصیده ای گفته که چند بیت آن این است.

هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مداین^۲ را آئینه عبرت دان

۱ - این کاخ، ایوان یا طاق کسری هردو نامیده شده است و این دواسم در معنا یکی و فرقی با هم ندارند ولی اصطلاح اولی قدیمتر میباشد.

۲ - مداین یعنی شهرها اسمی است که اعراب به تیسفون میدادند چه بقاء آن مطابق روایات از بهمن دزدن هفت شهر و هفت قصه صورت گرفته است (مؤلف).

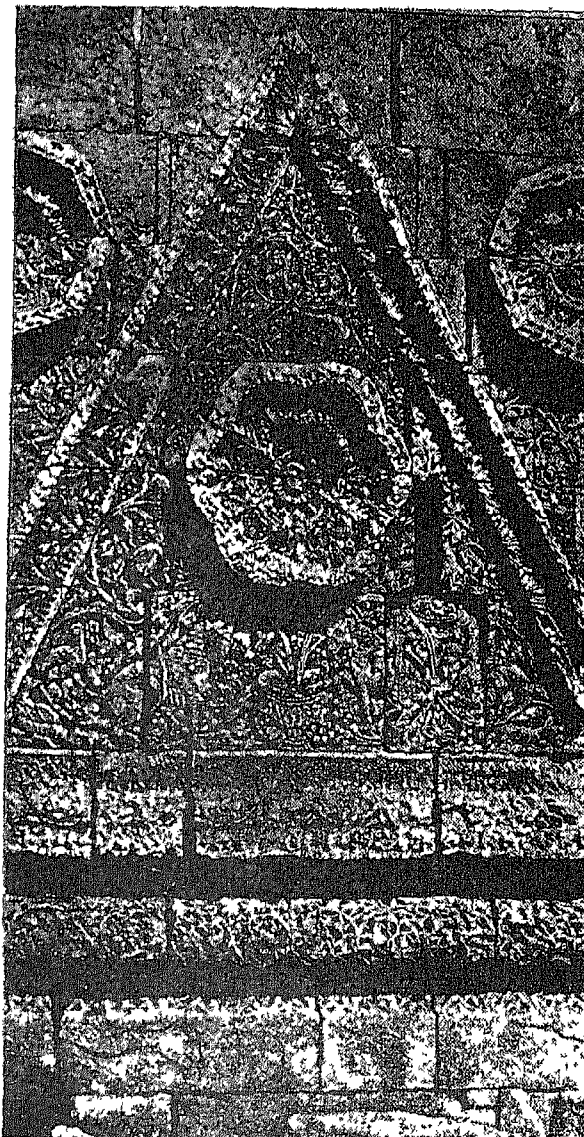
يك ره زره دجله منزل بمداین کن
از دیده دوم دجله بر خاک مداین ران
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی کآتش کندش بریان
تا سلسله ایوان بشکست مداین را

در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
کاخ فیروز آباد و سروستان نسبة كوچك و در بناء آنها منظور
این نبود که جمع کثیری از خدمتگذاران و چاکران را در آنها
منزل داده باشند ولی اکنون قلم را بطرف کاخی معطوف میداریم که اساساً با آنها تفاوت
و فرق دارد و آن عبارتست از «عمارت الخسرو» یا کاخ خسرو در قصر شیرین که در
سمت غربی دامنه‌های زاگروس واقع و تاریخش هم از آغاز صده هفتم میلادیست. کاخ
نامبرده در پارکی که محیط آن شش هزار متر میباشد بنا شده است؛ در بعضی جاها
دیوارش هنوز نمودار است و آن شش متر و نیم ارتفاع دارد؛ در این نزهتگاه و وسیع امروزه
بجز ریشه‌های درختان خرما و انار چیز دیگری دیده نمیشود؛ لیکن نویسندگان عرب شرح
قشنگی این باغ و شماره جانوران نادر و کمیابی را که در آن آزاد می‌گشتند به تفصیل
نوشته اند.

این کاخ میجل که شعاع برکه آب مصنوعی جلو آن چشمها را خیره مینمود
در طول شرقی و غربی بنا شده و دارای ۳۴۲ متر طول و از عریض ترین نقطه ۱۸۷
متر عرض بوده است. در سمت شرقی عمارت پله‌کانی دو ردیف بود که منتهی بایوانی
میشد که ۹۹ متر پهنا داشته است. این ایوان بر اتاقهای مسقف طاقی چندی قرار داشته
که سه اتاق آن مدخل يك دهلیز طویل را تشکیل میدادند و اتاقهای متعدد دیگری
هم باین دهلیز راه داشته اند. مدخل اصلی عمارت از همان پله‌دان فوق و از وسط ایوان
يك سرازیری میگذشت که با ۲۴ ستون آرایش یافته بود و از آنجا به آپارتمان
شاهنشاه داخل میشدند. اول تالار بزرگ و وسیع این کاخ بسمه را هر و تقسیم شده و منتهی

تشکیلات، زبان و معماری در دوره سلسله ساسانی

باطاق مربعی میشده است و بعد از آنجا باطاقهای دیگری داخل میشدند و ایوان مسقفی



۵۴- نمایان کتاج مادشیا
(اقتباس از کتاب دهه‌های دولت برک شرقی)

نیز در مرکز حیاط قصر دیده میشد اطاقهای پادشاه (نظر آنچه در تحب جمشید است) دارای سقف چوبی برخلاف اطاقهای دیگر که عموماً طافی بودند مصالح و موادی که در این ساختمان بکار رفته از سنگهای آهکی کاههای هخامنشی پست تر میباشد که در آن صحناب این مواد زیاده تر بوده است. ستونها را آجر تراش و با گچ اندود شده و در انقسمت هم با مواد کاخهای مجلل هخامنشی تفاوت کلی دارد.

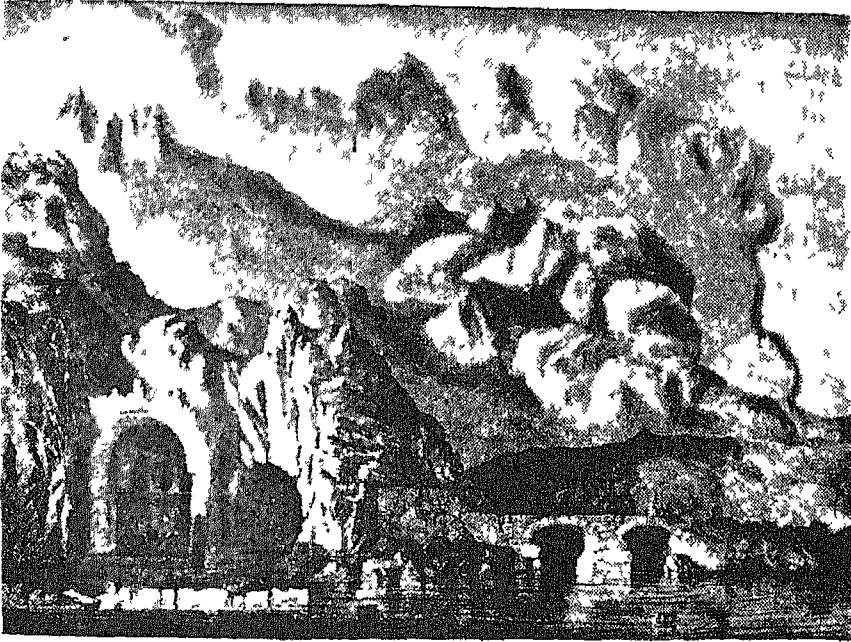
و آن در آغاز صده هفتم میلادی بدست خسرو پرویز بنا شده
 ساح مادیته و سست به «عمار خسرو» وسعتش کمتر است، تزئینات این کاخ
 از حیث فشنگی و تناسب الحق حرب انگیز و نمونان نظر آرا در سایر جاهای ایران
 پیدا کرد سنگهای سختی که بچندین مثلث تقسم شده و در هر قسمتی گل و شته منقوش
 و بعد در تمام اطراف آن شاح و برک و حیوانات و میوه حان بهر کرده اند که از مائه
 آنها بسیاری از حیوانات بودار است و میتوان آنها را تمیز داد و شناخت.

در شاهنشاهی ایران هیچوقت چنین تزئیناتی که به گونه جمال و بهاست و طرافت
 باشد دیده نشده و این بدست مسرفانه خسرو پرویز سبکسر در محلی که چمدر از ایران
 مسافت داشته صورت گرفته است، ولی معدر نبود او بش از چند سالی از آن متمتع شود.
 مشهورتر و عالمسرب شاهکار فی شاهان ساسانی بهوش برجسته
 در نقش رسم و بطوریکه نامیده شده اند «صورت رسم» میباشد
 که نمونه های دیگری و مثل آن حالت توجه در شاپور و سایر

نقوش برجسته هر
 نقش رسم

جاها موجود میباشد من در فصل پانزدهم شرحی راجع به معابر و دحمة های پادشاهان
 مقتدر هخامنشی که در تخته سنگ ها بریده اند مذکور داشتم و در زیر همین ها است که
 شاهان ساسانی شرح فتوحات و معاصر و سرورهای خودشان را با کمال اهتمام نفر
 کرده اند فعل از توصیف این تصاویر که بکسر و فیکه بر دنگ میرسد مبیند آنها را
 که با بک ابهت و عظمتی روی بخته سنگ هائی که سرایش گدارده شده قرار دارند.
 خالی از دلچسپی نیست که تذکر داده شود که حقیقت آنها مثل حجارهای بستون از
 سالیان دراز مکتوم بوده و فقط از یکصد سال است که برده از روی این راز بر داشته

شده است. ایرانیان قرن‌ها بود صورت مبارز منقور دارای ریش بلند را متعلق به رستم پهلوان نامی خود داشته و چیزی غیر از این در تخیله آنها خطور نمیکرد و این اشتباه



۵۴ - طاق کسان در کرمانشاه

در اسم «صورت رستم» همور دوام دارد چه در باب نقوش برجسته دیده میشود همین اسم از تمام طمعاب بطور ثابت استعمال میشود. شکی نیست که مسافرین و جهانگردان اروپائی هم در نوشته‌جات خود راجع به نام موضوع خطا رفته بیاناتی که در این باب نموده‌اند از حاشیه صحت و حقیقت عاریست؛ از میانه آنها (فقط) ژوسه باربارو^۱ از اهل ولس که در قرن بانزدهم با بران سفر کرده است بیانی که در اینخصوص نموده قابل سستی توجه می‌باشد و این همان بیان جالب و حاذبی است که ما آنرا عنوان فصل جاری قرار داده‌ایم. حبیب نیپور^۲ که در آخر قرن ۱۸ میلادی تشحیص ایرانیان را که آن متعلق به رستم است اعتراف نموده و بالاخره تا نیمه قرن ۱۹ این عقیده غلط یعنی اسباب نصف

۱- Josefa Barbaro ۲- Niebuhr

این حجارها به پارتیها رواج داشته است و فقط در این اواخر عقیده مزبور متروک و منسوخ گردید.

تعداد نقوش برجسته در نقش رستم هفت تاست که چهارمین یا دسته میانی آن فوق العاده مهم و قابل توجه میباشد چه آن اسارت و دستگیری و اولین امپراطور روم را در نظر ما مجسم میدارد که بزرگترین افتخار جنگی خاندان ساسانی بشمار میآید. کرنن شرحی محققانه در بنباب نوشته که بهتر این میدانم عین آنرا در زیر از نظر خوانندگان بگذرانم: این سطحه دارای سی و پنج و نیم پا طول و شانزده پا عرض آن میشود و اما ارتفاعش از زمین تا به پای صورتهای مزبور و آن در حدود ۴ پامیباشد. صورت میانی که اندازه قامت آن بزرگتر از قامت انسانی میباشد صورت شاپور است که بر اسبی سوار و دوفر رومی مقابل وی ایستاده اظهار اطاعت و انقیاد مینمایند و آنها یکی قیصر اسیر و دیگر سر بادس^۱ و یا میریادس^۲ یکنفر فراری و پناهنده انطاکی است که شرح حالش بدستی معلوم نیست و در اینجا او را فاتح بقصد تحقیر و استهزاء بلباس ارغوانی^۳ ملبس نموده است. پادشاه ساسانی با موهای زیاد دسته کرده ای است که روی شانه اش ریخته و نیز تاج گلی بر سر گذاشته است که بر بالای آن چیز مدوری بشکل گلوله قرار دارد. ریش بلند و انبوه وی از زیر ذقن بسته و گره زده شده است و گردن بندی از جواهر بگردن افکنده است. از قفای او در هوا و نیز از غلاف شمشیر و دم مقتولی اسب جنگی وی سر بند یا موی بند خاصی معلق و آویزان است. اعضا از کمر به پائین در شلوار پهن و فراخی که در آن زمان متداول بوده مستور و پوشیده است. دست چپش به قبضه شمشیر طویل وصل است و دست راست را بطرف سر یادس دراز کرده و مینماید که میخواهد سدارس^۴ یا حلقه معاهده را بدست او بدهد، سر یادس هم در این حال ایستاده دستپایش را بطرف شاه دراز کرده است. شامیان بلباس رومیان ملبس میباشد و همچنین

۱ - Cyriadis ۲ - Myriadis

۳ - لباس مزبور مخصوص امپراطوری روم بوده است (مترجم)

۴ - Cydaris

قیصر که در جلوی وی روی یکرانو افتاده دستهایش بطرف شاه دراز است و صورتش مخصوصاً مینماید که از شاه طلب ترحم میکند. و اگر این نیز تاج گلی بر سر نهاده و این دو اسیر هر دو حلقه آهنی به پای آنها است.

سه تا از صفحه های دیگر جنگجوی سواره با جرئت را نشان میدهد. مجلس هفتم و آن سپردن حلقه معاهده یا واگذاری مقام سلطنت است به اردشیر پاپکان بدست هوره زرد رب النوع و این نقش که تصور میکنند قدیمترین حجاری ایران میباشد قدری خشن و ناهنجار است و نیز صورت اسبهای خدا و شاه که یکدست را بلند کرده و سر هاشان بهم متصل است نسبت بسواران خودشان بکلی بی تناسب میباشد. صورت جانب راست ناظر، صورت خدا و رب النوع است که عصای سلطنتی را بدست اردشیر می سپارد، مؤسس سلسله ساسانی یکنفر دشمن را که روی زمین خوابیده است دارد لگد مال میکند و آن محتمل است اردوان آخرین پادشاه پارتیها باشد.

اینک ما قلم را بطرف طاق بستان مع روف واقعه در نزدیک مجلس شکار خسرو پرویز
کرمانشاه که یادگار خسرو پرویز است معطوف میداریم، این بنای یادگاری مرکب میباشد از دو طاق عمیق که در سطح کوه بریده شده است، اکثر ارتفاع آن سی پا و عمق بیست و دو پا میباشد، روی سطح صخره سنگ وسط طاق بشکل هلالی قرار دارد و در پشت بغل های طاق دو فرشته بال دار فتح حجاری شده اند که آن تصور می رود بدست صنعت گران یونانی صورت گرفته است. همچنین تزئینات اطراف غار هم بنظر میرسد که از هنروران یونانی باشد. اشکال قسمت داخلی دیواره بدو قسمت منقسم میشود. قسمت بالا و قسمت پائین. در قسمت بالا خسرو پرویز است که تاج گلی از دست دو نفر از حامیان خود میگیرد و اما در طرف پائین باز شکل شاه دیده میشود که برشبدیز سوار میباشد. در طرفین طاق از دو رقم اشکال و نقوش تزئین یافته که در یکی شکار آهواست و در دیگر شکار گراز. در شکار گاه آهو چنین مینماید که شکار را بوسیله فیلان بطرف محوطه ای که دور آن توری کشیده شده است میرانند. صورت شاه در چندین جای این سطحه خوب ظاهر و آشکار است که در یک جا وارد میشود و جای

دیگر دارد شکار میکند و یا بطرف شهر بر میگردد. این ورزش تفننی که تصویر آن نموده شده ظن قوی می‌رود در یکی از «فرادیس» یکی از باغهای سلطنتی بعمل آمده است و مؤید بره‌منوعی بودن محل مزبور هم حضور يك عده نوازنده می‌باشد. در شکارگاه گراز هم فیلان چندی دیده میشوند که شکارها را بطرف يك محوطه بی مخرجی می‌برند و پادشاه گرازهای جنگلی را از میان قایقی که در آب نشسته است تیر می‌زند. در این جا دوباره دیده میشود که جانوران شکاری را به محوطه دیگر جمع میکنند و دسته سازندگان باز دیده میشوند که در میان قایق نشسته مشغول نواختن می‌باشند، در يك گوشه خوکهای افتاده بنظر می‌رسند که امعاء واحشاء آنها را بیرون آورده بر پشت فیلهای می‌اندازند (که برای سلطنت حمل کنند) و رویهم رفته این نقوش و اشکال قابل بسی توجه می‌باشند و شایسته این است که در اطراف آنها زیاد غور شود.

ما از این هنر جالب و جاذب آنها بوسیله سه پارچه ظرف که زرگری ساسانیان یا کارهای گراور آنها درج کتاب است میتوانیم اطلاع پیدا کنیم. در ظرف اول صورت **بهرام گور** منقور است که شیری را با شمشیر دارد میکشد و در ظرف دوم صورت **شاپور** دوم است که بشکار آه و مشغول می‌باشد و این سلاطین را از پوشاك سرشان که در هر کدام بوضع مخصوصی جدا گانه است خوب میتوان شناخت و اما ظرف سوم و آن يك منظر عالی و باشکوهی از شکار شیر، گراز و قوچ کوهی را در کمال وضوح از نظر ما میگذراند.

هنر مزبور مطابق اصول فنی نهایت درجه مهم می‌باشد چه اشکال و نقوش آن با ظرف، يك پارچه نیستند بلکه هر يك جدا گانه ساخته شده و بعد با ظرف جوش داده‌اند.

تنها مجسمه معروفی از ایران که امروزه موجود است مجسمه واقع در غاری نزدیک شاپور می‌باشد و آن متأسفانه بدست جنایت کارانه آنهایی که مخالف با این نقوش و آثارند بحال بدی افتاده است، صورت مزبور ابتدا روی يك تخته سنگ جدا گانه‌ای کنده شده و بعد بسقف غار آنرا وصل کرده اند. هنگام دخول در غار چشم ناظر به پایه مجسمه‌ای می‌افتد که چهار پا ارتفاع دارد و آن در

مجسمه شاپور اول

صخره‌ای که حاله موجود است بریده شده و صورت پاهای با يك قسم كفش دم پائی هنوز در آن باقی میباشد. این مجسمه در پشت سر يك وضع خیلی اسفناکی افتاده ولی میتوان تشخیص داد که تصویر شاهپور اول است که مخصوصاً در شهری که خود آنرا بنا نموده حکمرانی میکند.



۵۴ - جام نقره ساسانی
(متعلق به چهارم میلادی)

ما از سان مختصر فوق‌الذکر تصاویر صمیمه بهترین فنون ساسانی را معلوم داشتیم و اکنون چیز یک، بی‌مانده این است که از مشاهده این آثار بطری که بطور کلی پیدا میشود خلاصه آنرا مد کورداریم این شاه و کاهها، اما خاطر نشان میکنیم که در بناء

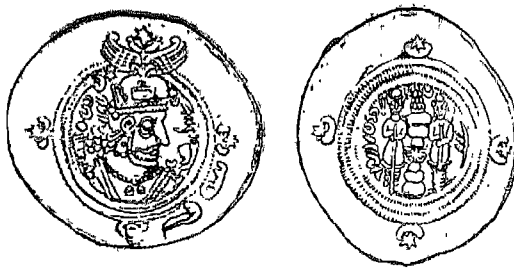
اطهار نظر در معماری
و هنرهای زیبای
ساسانی

آنها منظوری که بود حفاظت شخص شاه و نز استوار وی از انظار عمومی بوده است و بنا بر این قیود معمار امر شده است که طالار وسیعی بسازند که شاه در آن طالار بنشیند و بواسطه پردها از انظار مسرور نماید ولی طالاری که برای ورزا و بجا و سر

تاریخ ایران

پاسداران و چاکران یا خدمتگذاران که عده آنها به هزار ها میرسید گنجایش و جای کافی داشته باشد و با وجودیکه اقتضای هوای ایران آنست که جلو عمارت باز باشد بناء چنین طالاری خود بتهنائی نهایت مهارت و عظمت فنی معماری انصر را از نظر مامیگذارند، چنانکه پس از یک هزار سال مطابق همان نقشه در مشهد مسجد عالی ساخته شده که تا با امروز در ایران مورد توجه و استفاده است.

همینطور حجاران و هنروران ساسانی مانند معماران کاخهای آنها از آثار پیشینیان خود استفاده نموده ولی صنعت و هنر خود را چندین برابر ترقی دادند. نقوش برجسته خاصه نقش شاپور اول دارای شکوه و جلال و عظمت بسیار است. اگر چه اسبهای که آرام ایستاده حجاری شده اند بنظر تراشیده و زمخت می آیند، ولی بر صفحه هائی که اسبان در حال تکاپو میباشند روحی در آنها دمیده شده زنده و حساس بنظر می آیند. نقوش برجسته شکار گاهها مظهر فعالیت و زنده دلی است و در تمام این حجاریها اسلحه و لوازم و آلات جنگ و یراق اسبها با اسلوب کامل فنی و سلیقه عالی حجاری شده اند. شاید گفته شود که در نقوش عهد ساسانی چنانکه در تخت جمشید دیده میشود تنوع کمتر است ولی چون اصول معماری اشکانیان و فنون آنها خیلی مبتدل و پست بوده و هنرهای زیبای آن دوره در تمام شرق نزدیک انحطاط یافته صورت بدی بخود گرفته بود لهذا این پیشرفتی که بر اثر نهضت ملی و جوش وطنی در فنون سلسله ساسانی حاصل شده است و کاخهای با عظمت و شکوه و حجاریهای نفیسه ای که بوجود آورده و بالاخره بسط و توسعه ای که در صنایع و فنون بشر دادند قابل بسی توصیف و تمجید میباشد.



شکل سکه خسرو پرویز

فصل چهل و دوم

خسرو پرویز و هراکلیوس (هرقل)

سحرگاهان، بانوی زمانه پیری زرین سر و زرد مو زائید . این ماه بطالع سعد بهمان آمد ، فرشتگان از آسمان فریاد زدند و خداوند یاور اربابه در درهفته خسرو مانند بدر، ماه تمام زیبا شد ، یکسال پس از آن گیسوی او مانند شب قدر گردید و قدسروش بالا کشید، مرغ چمنزارش نواخوانی آغاز کرد، روی غنچه دهان او شبم نشست و لاله از رشک گونه های او خونین دل گشت . « تولد خسرو پرویز »

« ترجمه آهی، اثر سبب، تاریخ شعر و ادب عثمانی جلد دوم صفحه ۳۹۱ »

هورمز که نویسنده گان غرب ویراهرمز داس چهارم میخوانند

ادامه جنگ با روم از طرف
هرمز داس چهارم

پسر نوشیروان از دختر خان ترکان بوده است، او بدون هیچ معارض و مخالفی بر تخت جلوس نمود . ابتدا وعده داد که پیروی

از پدر و الابارش کرده با عدل و داد رفتار نماید ولی طولی نکشید که خصایل و صفاتش بکلی تغییر کرد و بنای جوړ و ستم را گذاشت . این پادشاه جدید پیشنهاد صاحب امپراطور روم را دائر بردخواست معاوضه ولایت ارزان^۱ و افومن^۲ در محکم آنها با دارا که همیشه محط نظر امپراطوران روم بود رد کرده و جنگ با روم را که جربان آن غیر قاطع و خسته کننده بود ادامه داد. مریس^۳ که هنوز مقام فرماندهی داشت بعد از رد شدن پیشنهاد صلح بخاک ایران حمله ور شد، او در تابستان ۵۷۹ میلادی نیروی خود را

۱- Arzanane. ۲- Aphuman. ۳- Maurice.

از دجله عبور داده بدون اینکه با نیروی منظمی مواجه گردد اراضی ایران را مورد تاخت و تاز قرار داد و تمامی حاصل ها را ویران کرده خسارات زیادی از اینراه وارد آورد.^۱ او در سال ۵۸۰ میلادی چند فروند کشتی جمع آوری نموده به خیال تعقیب سیاست ثولین و مخصوصاً بدین خیال که اعراب ساراسن را که تابع ایران بودند رو بخود کرده بطرف سرسبز یومرفت ولی این قبایل صحرا نورد غدرو خیانت خود را ثابت نموده رئیس آنها آدرمان^۲ با قوای زیادی کالینیکوس^۳ را تهدید نمود و این سبب شد که سردار رومی از خیالات بلند خویش صرف نظر کرد^۴، او وقتیکه دید خطوط ارتباطیه اش در تهدید است ناچار نیروی خود را بر علیه آدرمان بکار انداخته و او را کاملاً شکست داد. در سال ۵۸۱ میلادی^۵ مریس بیک دسته سپاه ایران که به کونستانتینا^۶ حمله برده بود شکست سختی داد ولی بجای اینکه بهره مندیهای خود را تعقیب و تکمیل کند (بطمع جانشینی امپراطور) با شتاب تمام به قسطنطنیه رفت و تیمبرئوس امپراطور که به بیماری مهلکی مبتلا و بحال مرگ بود تاج و تخت را بوی برگذار کرده در گذشت.

بعد از حرکت مریس از منطقه جنگ ایرانیان بنای بیش رفت را گذاشته فتح و غلبه در همه جا با آنها بوده است^۷، مگر در یکموقع که بدست فیلیپپیکوس^۸ برادر زن مریس شکست دیدند. هر اکلیوس (هرقل) پدر امپراطور آبنده که بهمین نام خوانده میشود در این گيرو دار ظاهر گردید، ولی نظر باینکه قسمتی از نیرو زیر فرمان او بود نه تمام نیرو لذا توانست کار مهمی از پیش ببرد، در سال ۵۸۸ میلادی شورش سختی در سپاه روم روی داد ولی با ابن حال يك دسته از قشون ایرانی را بالاخره نزد يك مارتی^۹ رويولیس^{۱۰} شکست دادند و این همان دسته ایست که لشکر روم را که داخل ولایت ارزان شده بود از با در آورده متفرق ساخت. در سال بعد دژ مهمی که بود بدست خیانت کارانه خود رومیان سقوط بافته و فیلیپپیکوس برای استرداد آن کوشش کرد، ولی شکست خورده و بعد هم بمرکز احضار گردید. کمنتی^{۱۱} یولوس^{۱۲} بجای وی منصوب و هر اکلیوس هم نایب او بوده است. این فرمانده جدید مصمم گشت

۱-Adarman. ۲- Callinicus. ۳- Constantia. ۴-Philippicus. ۵-Martyropolis.
۶- Comentiolus.

به مزوپوتامیا (بین النهرین) حمله برد، او در يك جنگی قریب به صیین شکست خورده مجبور بفرار گردید. اما هر اگیوس وضعیت قشون را بحال اول برگردانید و فتح نمایانی در آخر نصیب او شد، باین معنی که سردار ایرانی مقتول و اردوی او بدست رومیان افتاد.

جنگ در مزوپوتامیا سالها بطور غیر قاطع طول کشیده که در این مسانه ایران مورد تهدید حملات ترکان واقع گردید. آری ترکان که دیدند هر مزداس از یکطرف به زد و خورد با روم مشغول و از طرف دیگر مورد بی میلی رعایا واقع شده موقع را

هجوم ترکان بایران و شکست آنها تقریباً در ۵۸۸ میلادی

مناسب دانسته بایران حمله ور شدند، لیکن هر مزداس یکی از سرداران خود را موسوم به بهرام چوین که سرداری لایق و دلبر بود مأمور دفع آنها نمود. او هم با يك عده از مردان مجرب و کار آزموده که سنشان کمتر از چهل سال بود به مبارزه ترکان شتافت و در يك محاربه ترکان را سرکوب نموده حتی خود خان هم در آن محاربه بقتل رسید. جنگ دیگری هم بعد از این واقع شده که ترکان در آن جنگ کوشش مایوسانه نموده معذلت مغلوب شدند و پسر خان هم اسیر گردید. غنائمی که در این جنگ نصیب ایرانیان گردید افزون از شمار است حتی بنابر فول میر خوند^۱ دویست و پنجاه هزار شتر برای حمل آنها لازم بوده است. طبری که با لحن مسرت آمیزی این حکایت را نقل کرده است میگوید ببینند چگونه پهلان و شیران جنگی خان بزرگ و قتیکه اشان را سربازان کردند ناچار رو فرار گذاشتند و بعد که پوشیده از آتش شدند (یعنی فت اندازان آتش در آنها زدند) اشان روی باز پس هاده و خود را بدلاشکر گاماد رافکندند. سپس راجع به غنائم، مورخ نامبرده طبق اعتدال را بسموده مینویسد غنائم این جنگ از طلا و نقره و سایر جواهرات قیمتی بار دویست و پنجاه و شش شتر بوده است.^۲

۱ - از مورخین مائه پانزدهم میلادی است.

۲ - جلد دوم کتاب مزبور صفحه ۲۶۲.

پس از شکست ترکان **هرمز** بلافاصله سردار فاتح خود رامامور ساخت که به لازیکا حمله ببرد که در آنوقت بلاد دفاع و خالی از پادگان بوده است ، ولی بعد از این قضیه از طرف روم قشونی با سرعت وقت به کمک آنجا رفته و **بهرام** در جنگی که رویداد شکست خورد ، این پادشاه که از سردار خودش بواسطه فتوحات پی در پی او از روی حماقت و دیوانگی حسد ورزیده و بغض او را در دل داشت حال که او شکست خورده موقع را برای کینه جوئی مقتنم دانسته نه فقط او را از فرماندهی محروم ساخت بلکه ویرا توهین نموده و از آبرو و اعتباری که داشت انداخت . باین معنی که يك چرخ پنبه ریزی و مِشتی پنبه با یکدست لباس زنانه برای این سردار فرستاد .

جنگ لازیکا ۵۸۹ میلادی

لشکریان **بهرام** بواسطه این توهین و بی احترامی که به سردارشان شده بود بنای طغیان را گذاشتند و ملحق به آرتش مزوپوتامیا شده بطرف تیسفون پایتخت روانه گردیدند . **هرمز** قوایی بدفع آنها فرستاد و قوای مزبور هم طوق اطاعت این پادشاه ستمکار را از گردن خارج ساخته ملحق به سپاهیان باغی **بهرام** شدند . در این هنگام بواسطه يك انقلابی که در خود دربار روی داد کار **هرمز** تمام شده و مردم همگی از اطرافش پراکنده شدند . بالاخره او بدست **بوستام** و **بندون** دو برادر زن خود کور شده و بعد بقتل رسید .

سلطنت خسرو پرویز ۵۹۰ میلادی

خسرو دوم پسر بزرگ او که در تاریخ ایران به **خسرو پرویز** نامیده میشود بر سریر شاهی نشست . وی آخرین پادشاه معروف ساسانی است و این خیلی مستبعد بنظر میآید که او بیش از چند ماهی نخواهد توانست بر تخت باقی ماند .

خسرو پس از جلوس بر تخت نامه‌ای به **بهرام چوین** نوشت و در آن نامه اظهار داشت که چون **هرمز** در گذشته است جهت برای این استنکاف شما از قبول اطاعت متصور نیست . چنانچه

شکست و فرار خسرو بطرف مزوپوتامیا

آن سردار نامی اطاعت نماید و پیرا شخص اول دولت خواهد نمود.

این سردار باغی جوابی نهایت نرجه سخت و وهن آور به خسرو نوشت. او به پادشاه خود امر داد تاج از سر بردارید و بعد نزد من آئید تا شما را حاکم ولایتی کنم؛ خسرو به علی رغم این جواب تند و جسارت آمیز باز نامه‌ای به بهرام نوشت که شاید بتواند ویرا جلب کند، ولی فائده ای نبخشید و لذا قوای زیادی جمع آوری نموده و بطرف این سپاه یاعی روانه گردید. در آنجا هم هر قدر کوشش کرد که به وعده عفو و گذشت بهرام را جلب کند نتوانست؛ در این میانه یک شب بهرام شبیخونی باو زده در نتیجه خسرو مجبور بفرار گردید. چون می‌توانست تبسفون پایتخت را نگاه دارد و یا از آن دفاع نماید ناچار راه فرات را پیش گرفت؛ بهرام چهار هزار سوار از عقب سراو فرستاد؛ لیکن خال او بندونز حیلہ کرده خود را بجای پادشاه بزرگ قلمداد؛ سواران او را گرفته به تبسفون بردند. در نتیجه خسرو از خطر جسته به رهنمائی بکنمر از رؤسای عرب بنام ایاس سالما به سرسزوم رسید. در آنجا میزبانان رومی با کمال احترام از وی پذیرائی نموده و قرار شد در هیرادولس اقامت گزینند تا از ظرف امپراطور دستور مقتضی برسد.

مریس امپراطور تا مدتی در این باب با اطمینان دولت مذاکره
 بر پشت خسرو با سپاه روم کرده راجع به سیاستی که باید در این خصوص اتخاذ کند تبادل
 و سلطنت ثانی او
 نظر نمود؛ بالاخره رای مقتضی گرفته شده بشاهزاده مخلوع فراری

نوشته شد که امپراطور او را بفرزندی قبول نموده قوائی برای شکست بهرام و جلوس
 بر تخت تحت اختیار وی خواهد گذاشت؛ ولی در مقابل قرار شد ارمستان ایران و
 نیز قلعه دارا و هارتیر و پولیس بروم برگذار گردد.

بهرام در این اثناء تاج و تخت را تصرف نموده و بر سر بر شاهی استقرار یافته
 بود؛ لیکن وقتیکه معلوم گردید که از طرف امپراطور روم به خسرو وعده همراهی
 شده مقامش بواسطه توطئه‌ها و شورش‌ها متزلزل گردید. بالجمله در بهرام ۵۹۱ میلادی

خسرو بطرف دجله راند و پیش از اینکه از نهر بگذرد یکدسته از قوای او به ریزاسیوس سردار بهرام را غفله و بطور غریبی دستگیر کرده بنزد وی آوردند و بعد از نهر عبور کرد. بینی و گوشهای اسیر بدبخت رادفعا قطع نموده و بعد در يك مجلس ضیافت بزرگی ویرا حاضر کردند تا شاه و سایر مهمانان او را بازیچه کرده و مسخره و ریشخند کنند و آنگاه بطوریکه تیوفیلاکنوس بما خیر می دهد او را بقتل رسانیدند.

القصة او از دجله روانه شد و مقارن این اوقات آرتش آذربایجان که بتوسط دو خال او فراهم شده بود به سپاه وی ملحق گردید با اینکه بهرام قاعده بابد با تمام قوا از اتصال آنها جلو گیری کرده باشد. بعلاوه یکدسته سپاه روم تبسفون و سلوکیه هر دو را بتصرف در آوردند و این البته يك ضربت خیلی سختی بوده است که بر حریف وارد آمد، بالاخره جنگ بین فریقین شروع گردید. در جنگ اول قلب سپاه بهرام بواسطه رومیان بهم خورده و لذا مجبور شد به پناه تلال و نپه ها عقب بنشیند؛ پادشاه بزرگ وی را تعاقب نمود، ولی بهرام از پشت تپه ها حملات دشمن را با تلفات زیاد دفع کرده مگر وقتی که شب شد او بطرف جبال کردستان عقب کشید و از این عمل ضعف خود را به ثبوت رسانید. بالاخره در نزدیک قلعه مشهور گانزاکا یا شیز موضع گرفته و همان جا را مأمن قرار داد. بطوریکه سابقا مذکور داشتیم اینجا همان محلی است که آنطونی آنرا محاصره نمود.

خسرو بتعاقب دشمن روانه شد و بالاخره جنگ دیگری بین او با بهرام روی داد. این جنگ که بزرگتر از جنگ اولی بود وقتی بوقوع پیوست که چندین زنجیر فیل بکمک بهرام فرستاده شده علاوه بر عده قوای وی هم افزوده شده بود. جنگ خیلی سخت و هولناک بود؛ امانت بجه آن قطعی و بهرام بطور قطع شکست خورد. توضیح اینکه بهرام ابتدا بجناح راست و میان حمله برد (و آن قسمت از قشون شروع بعقب نشینی نمود) ولی نارسای سردار هوشمند ولایت آنها بک دفعه بکمک شتافته قشون را از عقب نشینی جلوگیری نمود. بعد او همانطوریکه در جنگ اول هم کرده بود به قلب لشکر بهرام حمله

برده سپاه متمرّد و یاغی را از هم پاشید. بهرام^۱ خودش فرار کرد، از همان راهی که داریوش سوم از جلو اسکندر کبیر فرار کرده بود. بالاخره به ترکان پناهنده گردید. از این طرف خسرو فاتح با حشمت و جلال بطرف تیسفون پایتخت روانه شد. در آنجا متحدین خود را به عطایا و انعامات شاهانه نوازش فرموده مرخص نمود و دو باره بر تخت موروئی که حالا باین فتوحاتی که کرده حق طلق او بود جلوس کرد. با این حال هنوز مقامش خالی از خطر نبود، چنانکه حس کرد که مورد بی میلی رعایای خود میباشد، تا اینکه ناچار از هریس امپراطور خواش کرد يك دسته سپاه رومی مرکب از هزار نفر برای گارد مخصوص او اعزام دارد. خسرو (چون مظنون بقتل پدر بود) در این صدد افتاد که تمام آنهایی را که در قتل پدرش شرکت داشتند مجازات کند تا مگر از این راه نظر مردم را بطرف خود جلب و مقام خود را تحکیم نموده باشد. او در این اقدام حتی از دو خال خودش که تا چه اندازه مرهون خدمات آنها بوده است نگذشت. بعلاوه يك خوش بختی دیگری در این میانه باو رو نمود و آن این بود تدبیری که برای قتل بهرام اندیشیده بود در آن کامیابی حاصل نموده آن سردار خطرناک را که بازگشت او بایران باقوای ترك در هر موقع احتمال میرفت معدوم ساخت.

در مدت سلطنت هریس مناسبات بین دربار قسطنطنیه با تیسفون

جنگ با روم ۶۰۲
میلادی

خیلی روشن و مخصوصاً روابط دوستانه بین آنها برقرار بوده است. در سال ۶۰۲ میلادی وقتی که هریس به قتل رسید خسرو

تصمیم گرفت که به خونخواهی دوست و همدست محسن خودش برخاسته از آنهایی که در قتل او شرکت داشتند انتقام بکشد. این خدمتی را که او بعهده گرفت وسائل تسهیل آن فراهم شد، باین معنی که نارسس فرمانده قشون رومی که خسرو تخت و تاج خود را مرهون خدمات او میدانست از شناسائی فکاس امپراطور جدید سر بر تافته

۱ - يك حکایت شیرینی که در اینجا نقل شده این است که بهرام در آنجا فرار به پیره‌زی که ویرامی شناخته است بر خورده و ااو راحه بوضعیت صحت میکند، پیره‌زن میگوید کسیکه از خاندان سلطنت نیست بسلطنت بر خیزد کاملاً احمق است (مؤلف).

و بر ضد او لشکر کشیده به اردسا رفت^۱ و در آنجا موضع گرفت. باری سپاهیان ایران در هرجا فاتح شده و در ۶۰۵ میلادی پادشاه بزرگ دارا را پس از نه ماه محاصره تسخیر نمود. پس از این فتح نمایان آمد و سایر دژهای مزوپوتامیا تماماً بتصرف ایران در آمدند.

در ۶۰۷ میلادی نیروی ایران حران، اردسا و سایر استحکامات قسمت غربی بین النهرین را گرفت و بالاخره از فرات گذشته هیراپولیس و برهوا^۲ حلب امروزه و سایر شهرها را در حیطه تصرف در آورد. در همان اوان دسته دیگری از قوای ایران بعد از حمله بارسنستان به نواحی مجاور کاپادوکیه داخل شده حتی فریزی، گالاتی و بی‌تی نی که سالیان دراز بود از صدمات جنگ محفوظ مانده مورد حمله و محل تاخت و تاز قشون ایران قرار گرفتند. این مهاجمین دامنه این حمله و تاخت و تاز را تا این اندازه توسعه داده و تا این حد به قسطنطنیه نزدیک شدند که اهالی شهر برای اولین بار دهات واقع در ساحل مقابل را مشاهده میکردند که مهاجمین آتش زده و شراره آن بلند است.

مقارن این اوقات یعنی بین ۶۰۴ و ۶۱۰ میلادی بقول نویسندگان

جنگ ذوقار در ۶۱۰
میلادی تقریباً

و سال ۶۱۱ بنابر گفتار میور^۳ يك جنگ مختصری واقع شد

که در آنوقت چندان مهم و قابل توجه بنظر نمی آمده ولی در

ازمنه بعد بواسطه نتایج و اثرات مهمه‌ای که از آن به ظهور رسیده است اهمیت بسیار حاصل نموده و بهر طرفه آنرا دارای نتایج خیلی مهمه میدانند. اجمال این مقال آنست که **نهمان** ملك حیره در حاشیه شرقی صحرائی که وادی فرات را از بیت المقدس جدا میکند در آن عصر حکومت میکرد. اتفاقاً يك دشمن خطرناکی که میداسته اعراب را ضعیف نمیشوند دختری بایرانیان بدهند دسیسه زبرکانه‌ای بکار برده خسرو را خبردار ساخت که **نهمان** دختر زیبایی دارد. اینجا آتش شوق شاه مشتعل شده خواست او را بزنی گرفته جزء حرم و زبان زیادی که داشت قرار دهد، لیکن امیر عرب از قبول آن استنکاف ورزید و شاهنشاه

۱ - هر چند اتفاق افتاد که او را فریب داده به قسطنطنیه بردند و در آنجا در باران زنده در آتش انداخته سوزاندند (مؤلف).

۲- Berhaoa ۳- Muir.

از این استنکاف او در خشم شده قوای بسیاری برای دستگیری او فرستاد. ایاس کسی است که به خسرو هنگام فرارش بطرف روم کمک و خدمت کرده بود. بالجمله نهمان و قتیکه از قصبه آگاه شد بنزد قبیله شیبانی رفته تمام دارائی خود را برئیس آن قبیله هانی نام سپرد و خود برای عذرخواهی بخدمت خسرو آمد ولی خسرو عذرش را نپذیرفت و او را بقتل رسانید.

بعد از این وقعه برئیس قبیله شیبانی حکم شد دارائی نهمان را تسلیم کند ولی او از قبول آن سر بر تافت و لذا نیروئی مرکب از چهل هزار تن عرب و ایرانی برای سرکوبی قبیله مزبور و اجراء امریه پادشاه بزرگ اعزام گردید و پس از کشتش ها و حملات چندی دسته عرب که در سپاه ایران بود فرار کرده و ایرانیان شکستی سخت خوردند و تماماً نابود شدند. طبری مورخ شهیر چنین مینویسد: «این اول دفعه ای بود که اعراب از ابرابان انتقام کشیدند» اما باید دانست که این بیان طبری درخور نتایج بسیار مهم این جنگ که نرزمان پیغمبر اسلام واقع شده نیست، چه اگر در جنگ ذوقار فتح با ایران شده بود هر آینه مشکلات اعراب در هجوم با نران به مراتب بیشتر بوده و ارتقاء اسلام شاید دوچار وقفه میشده است.

امپراطوری بیزانس در این اثنا به بحرانهای شدید و سخت برخورد و دوره هرج و مرج شروع گردید. فکاس^۱ که بکنفر صاحب منصب درجه پست بود ریاست لشکر دانونب برخد قسطنطنیه انتخاب گردید.

جلوس هرقل ۶۱۰ میلادی

در سال ۶۰۲ میلادی انقلابی در این شهر رویداد که منتهی به خلع هریس گردید. فکاس با امپراطوری برگزیده شد ولی بعد معلوم گردید که در مقاومت با مشکلات سیاسی آن موقع بکلی عاجز و نمیتواند از عهده مهام امور بر آید. او باج و خراج زیادی به آوارها^۲ داده و در برابر مسائل مربوطه با نران هم ابدا مقاومتی از خود نشان نداد و رویهم رفته بک آدم نالایقی درآمد و این وضعیت تا مدت هشت سال دوام نمود تا اینکه در سال ۶۱۰ میلادی هرقل بسرها کم افریقا که در برابر فکاس ابراز شخصیت و

۱- Phocas ۲-Avars.

لیاقت نموده بود از طرف مردم برای ریاست در انقلابی که بر ضد فکاس غاصب کرده بودند دعوت شد، او هم با کشتیهای جنگی چندی از افریقا حرکت کرده و بدون تصادمی وارد قسطنطنیه گردید و بالاخره خود را امپراطور اعلام نمود، وی پس از جلوس بر تخت و قتیکه تیرگی اوضاع سیاسی را دید بلافاصله با اداره و انتظام امور پرداخت.

در سال ۶۱۱ میلادی خسرو پرویز از اوضاع آشفته و پربیشان

غارت انطاکیه و سمرقن
اورشلیم توسط پرویز
۶۱۱ میلادی

روم استفاده نموده دوباره به سوریه حمله برد. پس از شکست دادن قوای ضعیف روم انطاکیه و اباما را غارت نموده و در سال بعد برای بار دوم به کاپادوکیه حمله ور شد. در سال ۶۱۴ میلادی خسرو دمشق را گرفت. سردارش در سال بعد يك جنگ تباه کننده ای بر علیه جماعت مسیحی از ابن مرکز تبلیغ نمود و در نتیجه ۲۶ هزار تن یهود با و پیوسته اورشلیم را پس از محاصره، تصرف و تاراج نمودند. از جمله صلیب مقدس که آنرا صلیب حقیقی میگویند و متبرک تر و مقدس ترین ذخائر مسیحیان روی زمین بود به تیسفون حمل شد.

در کاغذی که این فاتح مغرور به هرقل نوشته مضمون آن که خبلی شبیه به احضار به یا امر به های معروف سناخریب میباشد بشرح زیر است: «از طرف خسرو بزرگترین خدایان و مالک تمام روی زمین به هرقل غلام پست و بیحس خودش، شما میگوئید که ما بخدای خود وثوق و اطمینان داریم. (که بما کمک میکنند) خیلی خوب، پس چرا آن خدای شما نتوانست اورشلیم را از دست من خلاص کند... بیخود خودتان را باین عقیده واهی که به مسیح دارید فریب ندهید و حال آنکه او حتی نتوانست خود را از جنگ یهودیان خلاصی بخشد بلکه او را به دار زده و بعد بدنش را با میخ کوبیده و باین وضع فجیع مقتولش ساختند.

حدود فتوحات ایران بدینقدر که گفته شد محدود نبوده بلکه در سال ۶۱۶ میلادی

شاهین بران سردار ایرانی از برگستان عبور کرده بفرسین حمله برد و اسکندریه مرکز

۱ - مراد حضرت مسیح است (مترجم)

مهم باررگانی مصر را بدون هیچ خسارت و تضامی گرفت. قشون ابران تقریباً پس از نهصد سال بار دیگر وادی نبل را اشغال نمود. این فتح باید اثر غریبی در دنیای آن روز کرده باشد.

از طرف شمال هم دسته‌ای از لشکریان ایران از کاپادوکه روانه شده به کالسدون حمله کردند که در ساحل بی‌تی بی معادل سموط کالسدون ۶۱۷ میلادی

قسطنطنیه واقع بود هرقل ملاقاتی از شاهین ابران سردار ایرانی نمود و صلاح دید او سفراتی برای درخواست صلح به دربار خسرو فرستاد ولی خسرو به فقط حکم کرد سفرای مزبور را محس نمودند بلکه سردار خود را برای اینکه هرقل را معلوماً به پادشخت او حاضر بکرده است به مریک تهدید نمود. در سال ۶۱۷ میلادی کالسدون متصرف ایرانیان در آمده و با این فتح دوات اسرار تمام متصرفات دولت هخامنشی رادوباره مالک گردید، بعبارت دیگری امپراطوری ابران همان وسیعی که در دوره هخامنشی داشت رسید. لیکن در خصوص اداره و اسطفا این کشور های مفتوحه بدرسی معلوم نیست و نمیتوان دانست که آن چه بوده است. احتمال می‌رود که عمر ار اخذ مالاب و گرفتن حقوق دیوانی منظور دیگری بوده است. اما از طرف دیگر در ماشنا^۱ واقعه در موآب^۲ دیده میشود که ساختن کالج و عمارت برداخته اند و از این معلوم میشود که منظور تصرف دائمی و نگاهداری بلاد معسوحه بوده است

ار بیان فوق خوب میتوان فهمید که اساس امپراطوری بیزانس اوضاع یاس آور امپراطوری روم

در مقابل فوب و زور شاهنشاه ملای ملامشی شده و از هم باشد، زیرا که آن منحصر شده بود به شهر قسطنطنیه با سادر جندی در آسما و با فماده یونان و اسالما و افریقا با این سرگی اوضاع و مناظر هولناک آوارها هم به تراس هجوم برده و از طرف خشکی پادشخت^۱ مورد تهدید قرار دادند. موقع تا انتقدر ناریک و ناس آور بود که هرقل تصمیم گرفت به قرطاجنه فرار کند. او قبلا

۱-Mashita ۲-Moabe

خزینۀ خود را از دریا روانه کرده و خودش هم عازم حرکت بود که قصدش فاش و سر ملا گردید. اینجاهالی تماماً بمخالفت برخاسته جدّامع حرکت امپراطور گردیدند. خلیفه هم با آنها همراه شده و بالاخره هرقل مجبور گردید که در کلدسای ابا صوفیه قسم نداد کند که با هر نوع بلبه و مصیقی که بر سرش وارد آید تحمل کرده باتسخیر آنها نکند. از انطرف مسئلۀ غارت رفتن صلیب حقیقی و نامۀ (وهن آور) خسرو به هرقل مردم را بهیچان آورده و سبب تحريك احساسات مذهبی آنها گردید و چنسن خمال گردید که گذشته از کشور، دنیای مسیحیت و دینت مسیح در معرض خطر واقع شده است لذا کلدسا اجاره داد تمام ظروف و اوابی طلا و نقره آنرا دوب کرده سکه کنند و بمصارف جنگ رسانند. حتی خسرات عله و جنس بدون هیچ مخالفتی در قسطنطنیه منسوح گردید، یعنی قرار شد تمام آن ها را به آرتش تخصص داده و برای جنگ ذخیره کنند.

جنگهای که باعث شهرت و نام آوری هرقل گردیده نقدی
 شبیه به درام میباشند که کمتر جنگی مثل آن مسوان در تاریخ
 پیدا نمود. راست است اسب این امپراطوری همچو معامو میشد که
 در شرف روال و اصمحلل است، اما هنوز يك وسلۀ سوار مهم و گران بهائی برای
 بجات آن وجود داشت و آن عبارت از تسلط بر دریا و داشتن نیروی دریائی بوده است.
 در اثبات تفوق و برتری نیروی دریائی کافی است همینقدر گفته شود که این امپراطور
 مائوس در ۶۲۲ میلادی قسطنطنیه را در حالیکه دشمن در يك میلی آن تمرکز داشته
 است سالما رها کرده و با ناوگان امپراطوری برای بجات اروپا از تسلط و حکمرمائی
 ایران روانه گردید.

با وجود بدی هوا و املاط جوی امپراطور به سرعت از
 هلس بوت (داردابل) گذشته و از دریای اژه عبور کرده به خلیج
 ایسوس رسید که بواسطۀ فتح اسکندریه معروف میباشد.
 در این جا امپراطور همانطور که انتظار مبروف مواجه با قشون شهر بران سردار

عله بر شهر بران
 ۶۲۲ میلادی

ایرانی که مأمور حمله بود، گردید، ولی در يك جنگی که بین او با سردار نامبرده نزدیک سرحد ارمنستان واقع شد فتح نصیب وی گردید. این اولین فتحی میباشد که پس از مرگ هریس تا این هنگام نصیب رومیان شده است و فتح مزبور این جنگ اول را خاتمه داد و بعداً امپراطور به نتایج حاصله آن اکتفا کرده برای گذراندن زمستان بقسطنطنیه رفت. هرقل در سال دیگر باز در سایه نیروی دریائی در لازیکا پیاده

فرار پادشاه بربر
۶۲۳ میلادی

شده و با دستجات زیادی از متحدین خودش که از جمله آنها قبائل خزر بودند بارمنستان حمله رد. خسرو که احتمال میداد غافلگیر شده است، با چهل هزار تن قشون در کانراکا^۱ با شیز موضع گرفت و به دو دسته قشون خوش فرمان داد که برای حمله با امپراطور باو ملحق شوند. لیکن هرقل بر سرداران ایران که فاصله آنها خیلی زیاد بود پیشی گرفته قبل از رسیدن آنها با عجله و شتابی فوق العاده بطرف کانراکا رانده یک دفعه در مقابل اردوی خسرو قرار گرفت. پادشاه بزرگ از جنگ احتراز جست و آن محل را تخلیه نمود و سپاهش هم متفرق گردید. او خودش را از آنجا نجات داده بزنجیره جبال زاگرس رو آورد و آن حدود را محل جولان خود قرار داد. موسم بائیز که رسید امپراطور بطرف آلبانی سرگشت که زمستان را در آنجا در دره قور بسر برد. این بهره مندیها در آترمان ناید بر حیثیت و اعتبار روم بسی افزوده باشد چه هرقل تمام فضاوت و دهات و شهرهای عرض راه را که از آنجمله ارومیه (رصائیه کنونی) مولد زردشت بود همه را خراب و ویران ساخت. حق آتش مقدس را که باید همیشه روشن باشد خاموش نمود.

شاهنشاه در سال ۶۲۴ میلادی حالت دفاعی بخود گرفته

غافلگیر شدن شهر برار
۶۲۴ میلادی

اشکری به آلبانی فرستاد که جنگ امپراطور را در ناحیه دور دست

متوقف سازد و نگذارد که نزدیک باید، ولی این نیرو چون

کافی نبود نتوانست کاری از پیش ببرد. هرقل دوباره از جنوب بداخل ارمنستان پیش رفت، سه دسته قشون ایرانی ولی جدا از هم باو نزدیک شده و سپاه قلیل ویرا نهید

میشمودند. لیکن او قبل از اینکه آنها بهم ملحق شوند حبله کرده چنین وانمود کرد که با کمال بی‌نظمی فرار میکند، و بدینوسیله دواردو را با خود روبرو نموده و هر دو را با سانی عقب نشانبد. بعد باردوی سوم حمله برده شکست فاحشی بوی وارد آورد. او مخصوصاً در این جنگ شهر بران را غافلگیر کرده تمامی فشون او را نابود ساخته و اردوی ویرا نصرف آورد. زمستان را نیز در سالبان^۱ سربرد و آن بطوریکه سان داده شده و آن کنونی میباشد.

در سال بعد با در جنگ چهارم هرقل با سپاه خود از ولایت شکست شهر بران در ساراس. ۶۴۵ میلادی
ارزان گذشته بلادمارتیرو پولس^۲ و آمدراسخیر نموده و بعد از سیم عرب نمرات راندو در آنجا حریف دیران خود شهر بران را دید که مهای کار زار شده و راه عقب نشستن را بر او مسدود ساخته است. لیکن امپراطور تمام نیروی خود را از نهر فراب از گذاری که یافته عبور داد و به کلیت رفت که در آنجا بدر با و خاک روه نزدیک تر بوده است. شهر بران و برا تعاقب کرده و جنگ سحی ولی غیر قاطع در ساحل رود ساراس روی داد. و قتیکه شب سد سردار ایران عقب نشست ولی در شجاع و استعانت امپراطور شرحی است منقول از خود شهر بران که ما آنرا در زیر منویسم. «آیا امپراطور را می بینی چگونه در میدان جنگ بک تنه با کهال جلادب مخالف ابوه دشمن اسناده بنکار میکند؟ آیا می بینی او را که چگونه مانند سندان در جای خود استوار و از ضرباتی که باو میرسد هیچ پروا نمیکند؟» حقیقتاً يك سانس قابل ملاحظه ای است که از دهان يك دشمن رشد و دلاوری رونده شده است. هرقل در زمستان آن سال در کابادو که سر برد.

در سال بعد خسرو از این شکست های بی در پی سخت بو حشت محاصره فسطاطیه و شکست شاهین بران ۶۴۶ میلادی
اقتاده ناچار يك اقدام مهمتری دست برد، او عقد اتحادی باخان آوارها بسته و بعد دواردو شکست داد که یکی از آنها مراب

۱-Salban ۲-Martyropolis

عملیات خود هرقل باشد و آن دیگر به معیت آوارها به قسطنطنیه حمله برده و آنجا را تصرف کنند. هرقل که شاید نمیتوانست در مقابل این جمعیت زیاد ایستادگی کند دواور تر تمب داد. بکی برای دفاع از شهر و دیگر تحت فرماندهی برادرش تقودور که به اول قشون بری ایران حمله ببرد و خود شخصاً بطرف لازیکا حرکت نمود. او بتفلیس حمله کرد ولی کاری از پیش نبرد.

خلاصه در غیبت او تقودور با کمک انقلاب هوا و آمدن طوفان تگرگ که آن در مقابل صورت سیاهیان ایران بود شاهین برانز فاتح کالسدون را شکست داد. سردار مشارالیه هم پس از این شکست از بیم خشم پادشاه بزرگ خود را باخته در گذشت.

در جریان این احوال آوارها به قسطنطنیه حمله و هجوم بردند ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند و ناچار برگشتند؛ نیروی دریائی از سپاه ایران جلو گیری نمود و نگذاشت که در این محاصره و حمله با واره ها کمک کنند لذا مانند یکنفر تماشاچی ضعیف و ناتوانی فقط ناظر جریانات بودند.

هرقل چون اوضاع را کاملاً مساعد دید لذا در آئیز ۶۲۷ میلادی

بعارت رفتن دستمرد و فرار بقصد حمله بدستگرد روانه شد. محل مزبور اقامتگاه پادشاه بزرگ و در هفتاد مایلی شمال تیسفون واقع بود. او پس از ورود

حجرو پرویز ۶۲۷ میلادی

بزاب کبیر انتظار کشید تا قشون ایران که در کنار اکا بود برسد؛

چه خوف این داشت که خطوط ارتباطیه او را قطع نمایند. در ۱۲ دسامبر جنگ بزرگی در نینوا روی داد. اگر چه سردار ایران بقتل رسید ولی سربازان او شکست نخوردند بلکه بسنگرهای خود (بمسافت کمی) عقب نشستند که در آنجا نیروی امدادی بآنها پیوست. هرقل نای فشار و حمله را گذاشت. خود خسرو کسر چه در محلی اقامت گزیده که بواسطه يك نهر عمیقی موسوم به براز رود واقعه در نزدیکی دستمرد محفوظ بوده است. معیناً و قتیکه دبد دشمن بزرگ او دارد پیش میاید خود را باخته و این بدنامی دائمی را بر خود هموار ساختند بایتختش را رها کرد و فرار نمود. سیاهبان او در کنار نهر وان جمع شدند و هرقل و قتیکه مطلع شد که عمق نهر خیلی زیاد، علاوه

قوای زیادی جمع آوری شده است و گذشته از همه دوستان زنجیر فیل هم در میدان حاضر کرده اند مصمم گشت که از محاصره تیسفون صرف نظر کند و بهمان بهره مندی - هائیکه نصیب او شده بود اکتفا نماید ، او بالاخره بطرف شمال روانه شده و در ماه مارس به کانزا کا رسید که از این معلوم میشود سپاه او اینوقت برای جنگ و حرکت در زمستان خوب و درزیده شده بود .

این جن و بزدلی خسرو یعنی فرار او از میدان جنگ و نیز بغارت رفتن پایتخت اطعمه بزرگی به حیثیت و اعتبار او وارد ساخت ، بعلاوه از توهینی که بجنازه شاهین کرده بود اشراف و نجبا را از خود متنفر ساخته و همه را از دور خود پراکنده نمود . با وصف این احوال هنوز کوشش میکرد که شهر بر اثر راهم مقتول سازد و نیز سایر سران لشکر خود را بجرم عدم موقعیت در جنگ بحبس فرستاد و ظن قوی آنست که آنها را بقتل رسانند .

در این اوضاع و احوال تمام وسائل و اسباب برای عصیان و طغیان بکمال رسید چنانکه هیئت زبردستی بسرکردگی فرمانده پادگان تیسفون که عده ای از نجبا هم جزو آنها بود خسرو بدبخت را گرفته در محلی موسوم به «خانه تاریکی» توقیف نمودند که خورا کش در آنجا منحصر بآب و نان خالی بوده است . علاوه دشنام های سختی باو داده و توهینات زیادی بوی وارد آوردند . حتی بسیاری از فرزندان او را که از آنجمله است مرداس شاه پسر محبوبش که او را برای جانشینی خود برگزیده بود همه را جلو چشم او بقتل رسانیدند . بعد خودش را هم بفرزندانش ملحق کردند .

خسرو پرویز در ادبیات و صنایع نفیسه ایران بزرگترین پادشاه خصال خسرو پرویز بنظر میرسد . شکوه و جلال و خزان و اموال و عشق او بوجه قشنگ مسیحی خویش و بالاخره علاقه خاصش به اسب سیاه خود شبذیر در همه جا معروف و شعرا در این باب داستانها گفته یا سروده اند . نیز هیچیک از سلاطین ساسانی بقدر او فتوحات نمایان نکرده و اگر در این پادشاه کفایت و لیاقت اداره و انتظام وجود داشت هر آینه ممکن بود امپراطوری وی باندازه امپراطوری اجدادش

همخامنه‌شيان توسعه پيدا كند؛ ديگر از بدبختيهاي او اين بود كه يکنفر سرباز زرنگ و
نيز جدی و فعال مانند هر قل در زمان او بر تخت روم جالس بوده است.

طبری شرحی راجع بخزائن و گنج‌ها و تجملات او نوشته، از جمله ميگويد
«او داراي تخني بود از يك پارچه طلا كه بر چهار پايه از باقوت قرار داشته است»^۱ نیز
عده شتران و اسبان و چهارپايان او را مينويسد كه بالغ بر پنجاه هزار بوده است؛ هزار
زنجير پيل، دوازده هزار زن و نيز چندين مثال^۲ زره‌شست افشار داشت كه چون موم
نرم و نقش پذير بود، دستاري بود كه شاه دست را با آن بك ميكرد و هر وقت
ميخواستند آنرا صاف و تميز كنند در آتش ميانداختند.

خصائل و صفات او كاملاً با هم تضاد داشته است. بواسطه فتوحات نمايانی كه در
بدو امر در جنگ نصيب وی گرديد اخلاقش رو بفساد نهاد. با اينكه اين فتوحات بشخص
خودش ارتباطی نداشته بلكه مرهون كفايت و لياقت سرداران وی بوده است. او در اوان
جواني جهان و ترسو نبود. فقط در يك زماني تحت تأثير دنات مسيح بود، اما در اين
شكی نسبت كه او در تمام عمرش شيفته و فریفته^۳ شيرين بوده است. بالاخره در دوره
بمري ضعیف النفس، ستمگر و جور بيشه و كينه جو شده و بمحض اينكه اقتدار و نفوذش
از بين رفت خودش هم سقوط کرده روبه زوال نهاد.

و قتيكه ما وضعيت كليسای ابر ان را در آن عصر تحت نظر ميگيريم

می بینیم كه هر مز جانشين فوشير وان عادل همان سياست و

خط مشی آزادانه پدرش را تعقيب نموده به رعايای مسيحي خود

آزادی ميدهد و از اذيت و آزار آنها اجتناب ميکند، چنانكه

مينويسند مغان باو فشار آوردند كه مسيحيان را تعقيب نموده و آزار كنند در جواب

گفت چنانكه تخت ما بر چهارپايه قرار دارد نه دوبا به همچنان حكومت ما بر يهوديان

و مسيحيان و زردشتيان نيز استوار ميگردد.

ترقي مذهب مسيح در
دوره پادشاهان
اخير ساسانی

۱ - بقول وزن آن دويست مثال بود (مترجم).

۲ - در مجله انجمن آسيائی همايوني، شماره اکتوبر ۱۹۱۰ صفحه ۱۱۳۶ شرحی راجع باين گنج عديم النظر

ذکر شده است (مؤلف).

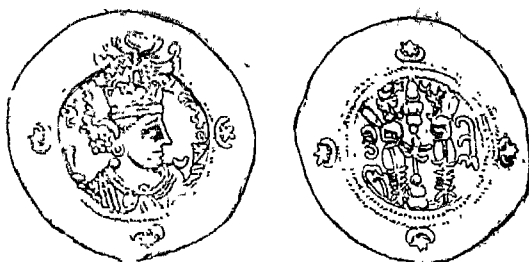
خسرو پرویز که چندی در میان رومیان سرحدی بسر برده بود، بیش از همه اسلاف خویش با مسیحیان مساعد بوده است و یک قسمت آنهم بواسطه نفوذ کاملی بود که شیرین در وجود او داشت، چنانکه او (شیرین) کلیساها و خانقاه های زیادی بنا نموده است. نوشتجاتی در دست میباشد که مینماید این شاهنشاه تا چه اندازه به اوراد و اذکار مشایخ و اولیای مسیحی^۱ معتقد بوده است. در این شکی نیست که در یکی از جنگهای اولیه خلیفه سالخورده **سبریشوع**^۲ مجبور بود با قشون همراه باشد تا از دعای وی فتح و ظفر نصیب او گردد، در عین حال به شهر بران اجازه داده شد که یک جنگ تباه کننده ای بر علیه مسیحیان تبلیغ نماید. بعد ها هم وقتیکه هرقل فتوحات نمابانی حاصل نمود **خسرو** حکم کرد خزائن و اموال تمام کلیساها را ضبط کنند و دیگر عقبه^۳ نسطوریان را که بدعت شمرده میشد امر شد در همه جا قبول نمایند. و **یگرا م**^۴ در اینجا چنین مینویسد. هر چند **برصوما** نسطوری بوده است معذاک **یشوع یاب**^۵ بطریق در ملاقات با **ماریس** امپراطور وقتیکه عقاید خود را اظهار داشت تمام آن مورد قبول واقع شده و جزء ارتدوکس بشمار آمد. فاصل مشارالیه معتقد است که قضیه محکوم شدن **تفودور**^۶ **موپ سوس** تبا بود که سبب شده کایسای آشوری یا سوربه از کلیسای روم جدا گردد.

۱- از جمله در کتاب «متمین دولت شرقی» صفحه ۹۷ نامهای بطور نمونه درج است. «کتاب حکام» تألیف اسقف مارگا که بدست **والیز بوج** (Wallis Budge) طبع و نشر شده است- راجع نکایسای نسطوری از ۵۹۵ تا ۸۵۰ میلادی حاوی اطلاعات مهمی میباشد. در جلد دوم فصل سی و پنجم ثابت میکنند که نوطه و سارشی که بر علیه **خسرو پرویز** شتاعت آن **شمطا** (shamta) تکلف اسقف مسیحی بوده است (مؤلف).

۲- Sabr-Ishu.

۳- نکایسای آشوری، صفحه ۲۲۰ (مؤلف).

۴- Ishu yabli. ۵- Theodore of Mopsuestia.



سکه یزدگرد سوم

فصل پنجم و ششم

سقوط امپراطوری ایران بدست اعراب

نمانده عرب حضور یزدگرد سوم چنین میگوید: « آنچه راجع بوضع سابق اعراب گفته شد راست و درست است. خوراک آنها سوسمار زنده بود، دخترهایشان را زنده بگور میکردند، شاید بعضی از لاشه مردارها میخامنی میکردند و خون میآشامیدند... آری این وضع سابق آنها بود. اما خداوند به فضل خودش پیغمبری از میان مایعوث کرد و بدست او کتاب مقدسی فرستاد که دین حق را به تعلیم میدهد.»

قبایک دوم خود را پس از خلع پدر پادشاه اعلام نموده و بر تخت

سلطنت قباد دوم و صالح نشست. نخستین اقدام او همانا صالح با هرقل است. وی نامه او با روم ۶۲۸ میلادی

که در این باب به امپراطور نوشته با مضمون جوابیه او هر محفوظ مانده و از دبدن آن معلوم میشود که ابن دویادشاه

چه اندازه بی بمضرت این جنگها برده و فهمیده اند که آن موجب خرابی و زو دولت و ملت آنها میباشد. حتی هرقل منظورش از تمام این جنگهای برق آساقه دفاع بوده است. و الا خودش هم از جنگ خسته و فرسوده شده کاملاً حاضر بود که نظر قباد را استقبال نماید. خلاصه محاربات سخت و حشمتناك ۲۶ سال به صالح خاتمه یا

و عهد صلح بدین شرط بسته شد که اولاً طرفین آنچه خاک و اسیر از همدیگر گرفته‌اند پس بدهند.

از جمله شرایط یکی تسلیم کردن صلیب حقیقی بوده است. رد کردن صلیب در تاریخ ۶۲۹ میلادی باعث شد که در روم شرقی جشنها گرفتند. خود هرقل به بیت المقدس رفته در میان هلله و شادی آنرا برده در مزار مقدس گذاشت. در همین اوان يك دسته از اعراب داخله عربستان به دسته از اعراب هرقل که در سمت شرقی رودخانه جردن مسکن داشتند حمله بردند. محتمل است این واقعه در آنوقت چندان مهم بنظر نمی‌آمد، اما يك پیش‌آمد یا فال خیلی میثومی بود، چه آن اول حمله‌ایست که اسلام به مسیحیت فاتح ولی خسته و فرسوده نموده است.

قبلا دوم پس از این باصلاحات داخلی پرداخته عوارضی را کشتن تمام برادران خود که خسرو پرویز از مردم مبرگرفته است موقوف داشت. نیز و مر ۳ او ۶۲۹ میلادی زندانیان را آزاد کرد و نسبت به آنهاییکه ظلم و ستم شده بودند آنجا که میتوانست مهربانی نمود، ولی این کارهای نیک و رافت و مهربانی که از خود بروز داد چون ممکن است حمل به نیک نفسی او بشود اینها لازم میدانیم این حقیقت را هم اظهار داریم که او تمام برادرانش را بقتل رسانید خودش هم پس از چند ماهی از مرض طاعونی که آنوقت در حدود شرق نزدیک شیعوع یافته بود در گذشت.

ارتاشیر (اردشیر) که طفل هفت ساله بود خود را پادشاه بزرگ اعلام نمود. شاهنشاهی ایران که بواسطه جنگ های طولانی با روم فرسوده و از کار افتاده و اینک با یگانه وارث نابالغی که بر تخت است با مرگ دست بگیر بیان شده با آخرین دقایق حیانش نزدیک میشود. شهر بران که در زمان قبلا از اطاعت او سرپیچی کرده کشورهای مفتوحه را برو میان مسترد نداشت و منتظر انتهاز فرصت بود حال موقع را مناسب دانسته در صدد تصاحب تاج و تخت بر آمد. او با هرقل برای اینکه ویرا با خسود

غصب سلطنت از طرف
شهر بران و مر ۳ او
۶۲۹ میلادی

همراه کند قراردادی هست که بموجب آن مصر و شام و آسیای مرکزی را (که تا آن وقت آنها را تخابیه نکرده بود) بروم مسترد دارد. بعلاوه مبلغی هم سالانه به پردازد. هر قل تا اینکه با سردار مزبور موافقت نمود که وصلت هائی نیز با او کرد. با این ترتیب هر کسی پیش خود چنین خیال میکرد که شهر بران یک خاندان جدیدی تأسیس خواهد کرد، ولی کلماتی که آن پسر زن به پسر امچوین گفته بود باز مصداق پیدا کرد. اگر چه قتل این پادشاه صغیر خیلی زود و با آسانی صورت گرفت ولی شهر بران هم بش از دو ماهی نتوانست بر تخت باقی بماند. مشارالیه بدست سربازان خودش بقتل رسیده و بعد نعش او را در میان کوجه های تیسفون گردانیدند و ندا کردند هر کس که از خاندان شاهی نباشد بر تخت ایران نشیند بر نوشت شهر بران و عقوبتی که او شد مبتلا خواهد گردید. در دوره کوتاه سلطنت او دو وقعه مهم رو داد. اولاً کشور هائی که وعده کرده بود تخابیه کننده هر قل رد گردیدند و دیگر خزرها لشکر ایران را شکست داد و برار منستان استیلا یافتند.

پس از این دودختر از خسرو پرویز بر تخت نشستند ولی هر دوزود از نظر غائب گردیدند. بعینه مانند قبل از سقوط سلسله هخامنشی هرح و مرج شیوع یافته مدعیانی از اطراف دشت سر هم برای سلطنت پیدا شدند و تقریباً بلافاصله هم محو و نابود میشدند. من اسامی ایشان را در پاورقی کتاب از نظر خوانندگان میگذارم.^۲

دوره هرح و مرج
۶۴۴-۶۴۹ میلادی

پس از آنکه سوه از تخبه خاندان ساسان و مطابق بیان طبری پسر شهریار از زن حبشی و نوه خسرو پرویز بود که بطور گمنامی در حدود اصفخر میزیست. بالاخره بر تخت امپراطوری

جلوس کرد
۶۴۴ میلادی

- ۱- دختر خود شهر بران را برای پسرش زین گرفت و ویش را به نکاح ولیعهد درآورد (تخچه).
- ۲- و آنها بدیقارند. - پورانندخت دختر خسرو پرویز. بعد از او شش سال پسند بر تخت نشست، پس از وی آذر میادخت خواهر پورانندخت شاه شد. آتوب خسرو سوم روی کار آمد، بعد خور ازاد - خسرو - فیروز، قرخ زاد، خسرو و هرمز یا هرمز داس، پسر پادشاهی رسیدند (مؤلف).

آشفته قرار گرفت. گوئی او مانند داریوش کبیران بدبخت که از چندین جهت باو شباهت دارد (از دیوان قضا) محکوم بود که نظاره کند و به بیند یک خاندان عالی شأنی که خود آخرین پادشاه وی میباشد دارد باقرض می‌رود.

ابن لشکر کشی از طرف يك دولت تازه ایست که دفعه‌آدر عربستان

لشکر کشی خالد بر علیه نواحی
غربی امپراطوری ایران
۱۲-۱۳ هجری (۶۳۳-۶۳۴)
(۴۳۳)^(۱)

تسکيل بافته و بالاخره آن دولت طومار شاهنشاهی ایران را در نبشت. ما راجع بظهور اسلام و عملیات و اقداماتی که منجر به حمله عراق و شام شده شرحی بطور مبسوط در فصول آتی مذکور خواهیم داشت. در این جامع مقصود ما همین قدر است که در خصوص

لشکر کشیهائی که اعراب در بدو امر بر علیه نواحی سرحدی غرب شاهنشاهی ایران نموده و آن منتهی بسقوط و انحلال شاهنشاهی مزبور گردید شرحی بطور اختصار مذکور داریم.

خالد سر لشکر عرب که از سرداران نامی و در جنگجویی معروف بود بالشکری که تقریباً تمام آن از اعراب بدوی صحرا گرد تشکیل یافته بود بطرف شمال که از کناره های خلیج فارس چندان دور نبود روانه شده به ناحیه سرحدی پادشاه بزرگ حمله کرد. او ابتدا به هر زمان حاکم آن حدود چنین پیشنهاد کرد. « دیانت اسلام را قبول نما تا با ما برادر شده از هر اذیت و آزاری در امان باشی، ورنه باید تو و مردمت جزیه بدهید. اگر این را هم ابا کنی بر ما هیچ ایرادی نیست، بلکه خودت را باید ملامت کنی، اینک مردمی که برای جنگ با تو مهیا شده اند، ما قدر که نوحیات را دوست داری آنها بمرکز علاقمند میباشند. »

منزل سرحدی کشور ایران موسوم به حفر چند میل در عقب کویت کنونی واقع بود که اولین جنگ در این نقطه واقع شد. در این جا نهر آبی که بود در تصرف ایرانیان بوده است. خالد ندا در داد که از میان ما دو فریق هر کدام سجاج تر است چشمه های

۱ - در خصوص سه های مربوط به اسلام، سال هجری در اول داده شده و بعد سال مسیحی را بین الهالاس مذکور داشته ایم (مؤلف).

آب از آن روی خواهد بود^{۱۰} این بگفت و فوراً شروع بحمله کرد. او با هر مز به جنگ مرد و مرد (مبارزه دو سردار) مشغول شد. این عرب متهور و جسور عوض اینکه کمین کند دفعتاً حمله برده با ضرب خنجر کار حریفش را ساخت. مسلمانان بدشمن که بواسطه کشته شدن سردار دلسرد شده بود حمله بردند و همه را منهزم ساختند. غنائمی که در اینجا بدست مسلمانها آمد خیلی زیاد و از آنجمله فیلی بوده است که آنرا مخصوصاً بمدينه فرستادند. این فتح که باسانی حاصل شد معروف به «جنگ زنجیر» یا «ذات الاسلام» میباشد. چه بعض از سپاهبان ایران برای جلوگیری از فرار زنجیر شده بودند. ولی بعد بواسطه رسیدن قوای امدادی ایران، فاتحین سخت مورد تعقیب واقع شده و در شعبه (کانال) دجله جنگ سختی بین آنها در گرفت. مخصوصاً مسلمانان در یکموقع در خطر واقع شده مجبور گردیدند که عوض حمله بدفاع بپردازند. لیکن در این میانه عده زیادی بکمک آنها رسیده و در نتیجه فتح دیگری نصیب آنان شد. خالد که بزرگترین قائد و سردار لشکر بشمار میرفت در این جنگ بر اثر ابراز شجاعت و دلاوری غنائم فراوانی بدست آورد. باز در والاجا^{۱۱} نزدیک مصب دجله و فرات جنگی بین آنها با لشکر ایران که مرکب از عرب و ایرانی بودند روی داد. فتح برای بار سوم نصیب مسلمین گردید ولی بعد از يك جنگ مأیوسانه ای.

مدت يك ماه که از این قضیه گذشت خالد يك جنگی کرد که از تمام جنگهای قبل سخت تر و هولناکتر بوده است. توضیح اینکه او بسمت شمال طرف بالای فرات پیش رفته و در الیس واقع بین ابله و حیره مورد حمله لشکر ایران که مرکب از عرب و ایرانی بودند واقع گردید. بدو اعراب از طرف ایرانیان حمله بردند ولی رئیس آنان بدست خالد کشته شد. سپس ایرانیان حمله ور شدند چون فتح تا مدتی بنوبت از طرفی نصیب طرف دیگر میشد خالد از این با فشاری ایرانیها در خشم شده قسم یاد کرد که از خون دشمن نهر قرمزی جاری کند. بالاخره مسلمانان فاتح در آمده و سردار عرب برای ایفای قسم و حشمت خود تمام اسرار را جمع کرده و همه را مانند کوسمند قصابی

فتح نمود تا اینکه که گنبد سپاه فاتح از نهری آسیا میبشید که آب آن از خون قرمز بوده است. خالد پیشرفت خود را بطرف تنگه غربی فرات ادامه داده ناگهان به امغیشیا حمله برد. پس از آن آب زیادی با خود حمل کرده حیره را محاصره نمود. اهالی با استحكاماتی که این شهر دارا بود حاضر بصلح شدند. اعراب هم مواد و شرائط سهلی بآنها پیشنهاد کرده بالاخره آن شهر را بدین طریق تحت اطاعت آوردند. ابن قسمت لشکر کشی اعراب بتصرف انبار وعین تمار واقع در شمال منتهی گردید.

لیکن فاتح عرب که مقدر بود قرار نگیرد شنید ایاس که از راه دما در وسط صحرا باوی تشریک مساعی نموده و مشغول خدمت بود در خطر افتاده ویرا بکمک طلبیده است لذا خود را فوراً به ایاس رسانده بمحض ورود با قوای وی حمله به قبائل دشمن برده و آنها را با تلفات زیاد شکست داد، اعراب فلعه دما را بتصرف آورده و تمام پادگان آنجا را از دم شمشیر گذرایند.

خالد در مراجعت به حیره بافتح و فیروزی از عین تمار به اعراب قبله تغلب و ایرابها هر دو حمله برده و همه آنها را مغلوب ساخت. بعد ساحل فرات را گرفته بالا رفت در فیراض شهر سرحدی روم نیز فتحی کرده در آنجا برای روزه رمضان لشکر خود را استراحت داد و ورود او در آنجا پادگان رومی را بو حشت و اضطراب انداخت. آنها برای جلوگیری از این خطر عمومی و مشترک به لشکر ایرانی ملحق شدند و ابن قوای متحده از کنار فرات پیش رفته حمله به خالد بردند ولی سردار عرب در اینجا بسزاست فتح قطعی دست یافته و هزاران تن از دشمن را اردم شمشیر گذرانند. تاریخ ابن جنگ ۱۲ هجری (۶۳۴) و آخرین جنگ خالد در حدود ایران بوده است، زیرا که او کمی بعد از این مأمور شد فرماندهی لشکر راه مشنی و اگذار کرده و با نصف عده خود سه کمک مجاهدین برموك که در زحمت و فشار بودند بشتابد. ابن سرباز بزرگ امر خلفه را اطاعت نموده هر چند از این جهت که تسخیر شاهنشاهی ایران از دست وی خارج و به دیگران واگذار گردیده با راضی بود، لیکن چون وعده داده شد که بعد از فتح سوربه دو باره به ایران مراجعت خواهد نمود ترغیب شده لشکر خود را با مشنی تقسیم

کرده همکاران و دوستانش را که دیگر بعد ها به فرماندهی آنها نایسل نگردید و داع نمود از راه نافور یا صحرا بطرف دما حرکت کرد .

عده سپاه هثنی اینوقت بالغ بر نه هزار تن بود . معلوم است این جنگ های منی ۱۲-۱۴ هجری عده در مقابل لشکر عظیم ایران قابل مقاومت نبوده و ضعف (۶۴۴ - ۶۴۵)

خلیفه را در علم نظام و لشکر کشی بخوبی نشان میداد ؛ لیکن چون خالد قیلاتامی زنان و اطفال و نیز بیماران را مراجعت داده بود فرمانده عرب آزاد بوده می توانست بدون هیچ نگرانی باتمام عده خود به جنگ بپردازد و چون قبلا از مدتی خبر ورود لشکر ایرانی را شنیده بود لذا حیره را رها کرده و از ساحل فرات گذشته تقریباً در حدود بابل قدیم با کمال جرئت و جلالت منتظر حمله دشمن گشت و بالاخره جنگ شروع گردید . در راس لشکر ایران فیلی بوده که اسبان اعراب از او میرمیدند و لذا ویرا محاصره نموده و از پا در انداختند . اینوقت مسلمانان یکدفعه حمله خیلی سختی برده و شیرازه لشکر ایران را از هم دریدند و تا دروازه های پایتخت آنها را راندند . هثنی در این میانه ملتفت شد که بدون قوای امدادی حق موقع خود را هم نمیتواند حفظ کند یکنفر را ناچار به مدینه فرستاده و موقع را کاملاً به ابو بکر توضیح داد . خلیفه که آنوقت در بستر بیماری و بحال مرگ بوده به دستور داد که لشکری به اسرعت فراهم کرده به سرحد ایران اعزام دارد .

مسئولیت این خدمت را بدو کسی بمهده نمی گرفت مگر ابو عبیده از اهل طایف که از کلمات محرک و مهیج هثنی ترغیب شده حاضر بحرکت گردید و بالاخره با هزار نفر سپاه تازه نفس از مدینه خارج شد .

در این میانه به هثنی خبر دادند که سپاه جراری از دشمن بایک عده قوای امدادی بطرف حیره پیش میروند ؛ بنابراین او تمام آن ناحیه را گذاشته بصحرا سر راه مدینه عقب نشست و در آنجا منتظر ورود ابو عبیده گشت ؛ چنانکه پس از ورود سردار مزبور این دو لشکر بهم پیوسته و به دو دسته قشون ایران یکی بعد از دیگری حمله بردند بدون اینکه با مقاومت سختی مواجه گردند .

در ششم فرماندار ایرانی خراسان که با اختیارات تازه در تیسفون مأمور جنگ شده بود به عجله تمام لشکر تازه نفسی فراهم آورده تحت سرداری بهمن جادویه بدان حدود فرستاد. این لشکر بطرف نقطه نزدیکی بابل روانه شدند که در آنجا اعراب موفق شده بوسیله پلی از قایق از فرات گذشتند. در این جنگ بهمن سی زنجیر فیل داشت. فیلهای مزبور باعث وحشت اسبهای مسلمانان گردیده بطوری که هیچ قدم به جلو بر نمیداشتند بنابراین اعراب مجبور شده پیاده جنگ کنند. در اینجا ابوعمیده یک فیل سفید زخمی وارد کرده آن جانور هم ویرا زیر پای خود گرفته کارش را تمام نمود. بعد هر یک از افسران عرب که به میدان آمدند کشته شدند. اعراب در ابتدا بنای شکست خوردن را گذاشتند. در انیمیه یکی از سربازان بایک وضع دلیرانه ندا در داد که این لشکر با باید فتح کند و یا تا آخرین نفر کشته شود. این بگفت وقایع اولی که بود طنانش را بریده و آنرا میان آب رها کرد. این کار او همه را مات و مبهوت ساخت.

هشتمی که عمده بواسطه ندوی بودن و نداشتن نسب عالی پس از آمدن ابوعمیده از کار افتاده بود اکنون که ابوعمیده کشته شده بجای وی به میدان جنگ شتافته و به فرماندهی لشکر پرداخت. این سردار کوشش کرد که ایرانبان را معطل نگاهدارد تا پل را دوباره بجای خود برقرار نماید ولی او در این کوشش که خودش هم در أثناء آن رخم برداشت چندان موفقیتی حاصل نکرد، چه تلفات مسلمانان بالغ بر چهار هزار تن بوده در صورتیکه دوهزار تن هم بطرف مدینه فرار کردند. بالجمله پس از این جنگ که معروف به جنگ پل است او فقط توانست سه هزار تن جمع آوری کند. اگر بهمن آنها را تعقیب کرده بود هرآنکه همه را از میان برمیداشت ولی از خوش بختی اعراب انتشار یافت که در تیسفون شورشی بپا شده و لذا سردار ایرانی ناسپاه خود بعجله مراجعت بیایتخت نمود. هشتمی که ابتدا مایوس نبود باقیه عده خود سالمأ مراجعت کرده به البس رفت. عمر خبر ابن بلیه را با عظمت روح تلقی نموده حتی به خلفه اول قوت نفس داد و مشغول جمع آوری سپه گردید. قوای امدادی به زودی رهسپار میدان جنگ

شدند. در این اثنا خود مثنی هم از میان قبایل دوست عده ای جمع آوری کرد و قشقه
 نیروی تازه از مدینه رسید بار دیگر به میدان جنگ شتافت و در نزدیکی کوفه طرف راست
 ساحل غربی شعبه فرات که در آنوقت بویب^۱ می نامیدند با دشمن مصاد داد.
 ایرانیان که به فتح اولی مغرور بودند بدون هیچ اندیشه ای از پل گذشت
 در سه ستون بزرگ تا فیلها بطرف مسلمانان پیش رفتند و نائره جدال و قتال مشعل
 گردید. بدواً همچو معلوم میشد که فتح با حمله کنندگان یعنی ایرانیان است ولی مثنی در
 میان متحدین خود یک نفر سر کرده مسیحی بود، حمله رده قلب لشکر ایران را مختل ساخت
 و همین هم جنگ را خاتمه داد. ایرانیان شکست سختی خورده تقریباً تمامشان یا کشته
 شدند و یا در آب غرق گردیدند. تلفات مسلمانان هم خیلی زیاد و سنگین بوده است اما
 تصور میکردند که فتح مزبور با اندازه تلفات وارده ارزش دارد، چه در نتیجه همین تلفات
 زیاد عنائم و افری بچنگ آوردند و نیز مهمانی بدستان آمده که از آنها برای جنگ های بعد
 بسیار استفاده نمودند مثنی بواسطه زخم کاری که در جنگ پل بر داشته بود پس از
 چند ماهی در گذشت و مسلمانان یکی از بزرگترین سردارشان را از دست دادند.

تصرف دمشق در ۱۴ هجری (۶۳۵) و شکست لشکر روم شرقی
 جمع آوری سپاه عظیم برای جنگ با ایران ۱۴ هجری در یرموک و سر مغلوب شدن آنها در وادی اردن موقع سیاسی
 و نظامی را کلی تغیر داد. چه توقف فشون مسلمانان در سوریه (۶۳۵)
 از آنوقت به بعد لزومی نداشت و خلافت اسلامی میتواند این سربازان کار آزموده فاتح
 را برای تسخیر شاهنشاهی ابراف اعزام دارد، علاوه بر امر و احکامی از مقام خلافت
 بنام قبایل و دستجات مختلفه صادر شده که تحب سلاح رفته و حاضر برای جنگ گردید.
 گذشته از همه تکلف به جهاد و ابشار امر به آن ایجاد حرارت و جوش نموده جماعت
 زیادی از تمام نقاط و زوایای عربستان بعجله و شتاب زیر سلاح رفته حاضر برای خدمت
 شدند. بالاخره سپاه عظیمی جمع آوری شده و سعادو قاص به سر داری آن انتخاب گردید.
 او معروف است اول کسی است که در اسلام خون ریخته، علاوه بر تیراندازی بادی بسرا

۱- Bowaybe

داشت این امیر تازه بکی بواسطهٔ احصای او صاف جنگی و دیگر نسبتش به پیغمبر (خواهر زادهٔ مادر پیغمبر بود) نفوذ زیاد داشت. عمر هم به او مساعدت کرده سی هزار تن مردان جنگی راحت فرمان او قرار داد که از میان آنها يك هزار و چهار صد تن جزو صحابهٔ پیغمبر بودند. مس پندی را که هشتی در هنگام مرك داده بود بکار بسته صحرای عربستان را پشت سر خود قرار داد. زنان و اطفال را هم در او دزیب گذاشته خود باله كرش نقادسهٔ معروف شتافت، يك دشتی که از طرف غرب محدود بخندق شاپور بود که در آزمان يك بهر آب جاری بوده است و اما از طرف مشرق و آن به شعبهٔ غربی فرات منتهی میشده است. مس این محل را نزدیک به پلی از قایق اردوگاه خود قرار داد و در هماج انتظار کشیده تا اینکه دشمن بر سرش تاخت آورده و در میدانی که خودش انتخاب کرده بود باری روبرو شد.

در این موقع عمر هشتی مرکب از بیست تن از بزرگان عرب راه دربار یزدگرد فرستاد تا او را به اسلام دعوت کنند. در ورود به تسفون مردم این هیئت را دیده آنها را بواسطهٔ لباسشان استهزاء مینمودند؛ مخصوصاً کمانشان را نه آلت پشم ریزی زنها

هیئت اعرامی به نزد
یزدگرد ۵۱۴ هجری
(۶۳۵)

نشبیه میکردند؛ ولی بدن لاغر و خشکیده و در عین حال متهور و جسور و خاصه لحن نظامی آنها نظر یزدگرد را که در آنوقت از سقوط شام هم ناخبر شده بود جلب کرده آنان را به احرام پذیرفت و پرسید که مقصودتان از رسالتی که دارید چیست؟ آنها متوسط یکنفر مترجم اظهار داشتند که باید اسلام را قبول کنید و با جزیه بدهید؛ پادشاه در جواب مانند فرزند حقیقی ایران با کمال حقارت به آنها بگریسته اشاره به فقر و فاقه و بدبختی آنها کرده گفت شما همان مردمی نیستید که سوسمار مدخوردید و اطفال خود را زنده بگور می کردید. مایندگان عرب سالحن ساده‌ای تصدیق نموده گفتند که وضع آنها در سابق همینطور بود ولی حاله آن وضع بکلی تغییر کرده است؛ آری مافقر و گرسنه بودیم لیکن خدا حواسنه است که غنی و سر شویم و حالا که تو شمیر را اختیار

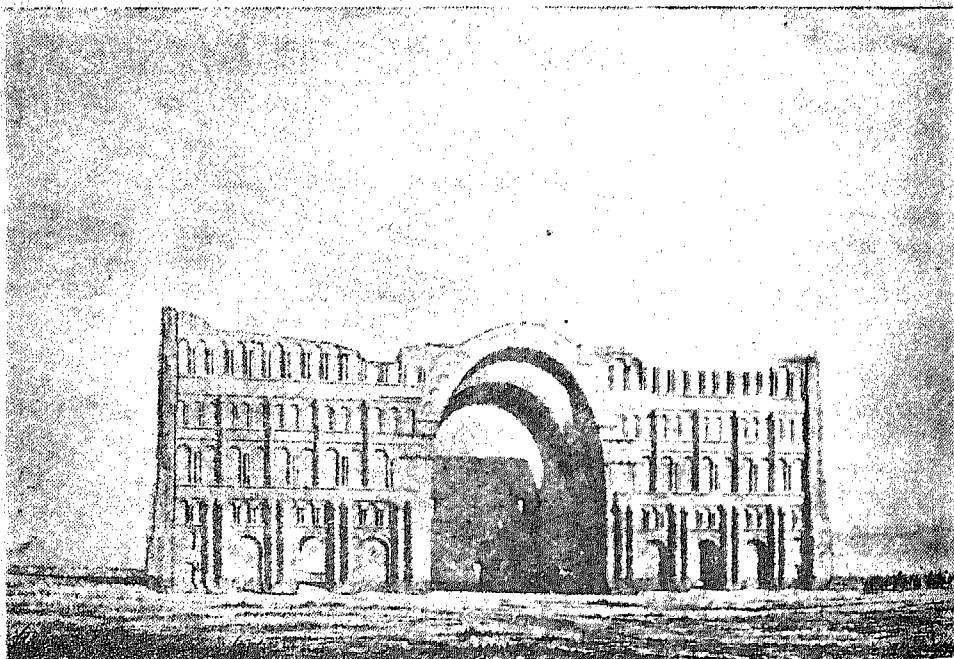
گردی پس حکم بین و ما و تو همان خواهد بود، واقعاً برای یکنفر نقاش ماهر چه موضوع دلچسب و قابل توجه است!

بالجمله یزدگرد از آنکه این اعراب صحرا گرد نسبت با احترامی را که لازم بود بجا بیاوردند و نذر از مصمون پیغام در خشم شده از این جهت که آنها قاصد بودند، مرخصشان کرد والا همه را بقتل مرساسند.

در سال بعد کوشش فوفی العاده ای از طرف یزدگرد پادشاه سخت برگشته بعمل آمده لشکری بالغ بر یکصد و بیست هزار تن جمع آوری نمود و سرداری این لشکر را به رستم واگذاشت. این سردار از فرات عبور کرده داخل «سواد» شده دسال لشکریان عرب افتاد. جنگ قادسیه که مانند حنك اسوس در عداد جنگهای فطعی دسا شمار میآید چهار روز متوالی دوام داشت. در روز اول اسبهای عرب از فیلان که آنها را جلو نگاهداشته بودند فرار کردند، چنین نظر میآمد که فتح بالشکریان ایران است، اما بعد که دسته‌ای از تراندازان به فیله‌ها حمله بردند سواران عرب از خطر بسته و ایرانیان را عقب شانددند. در روز دوم لشکر امادی عرب از سوریه وارد شد. اسدا حنك چندان شدتی نداشت و طرفین بجنگ و گری می پرداختند ولی احرا اعراب سواره نظام ایران را شکست دادند این روز حنك نفع مسلمانان نداشت. آری در این روز پیشرفت نامسلمانان بود که تلفات آنها پنج نك تلفات ایرانیان بوده است باین معنی که تلفاتشان دوهزار تن در صورتیکه تلفات ایرانیان بالغ بر ده هزار نفر میشد.

در روز سوم برای بار دیگر فیلها در خط حنك ظاهر شدند، ولی فقهاع بن عمرو رئیس نیروی امادی که از شام آمده بود چشم فیل بر رنگ سفیدی را بایره کور کرد. دیگری تا فیل دیگر بطرف آرا معمول داشت، یعنی دو چشم ویرا در آورد، بالاخره فیلها برگشته در لشکر ایران باعث اختلال شدند، اعراب بواسطه رسیدن قوای عمده‌ای از شام قویدل شده و فتنه که شب شد روحه مسلمانان بهمرا از روحه لشکر ایران بود، واقعاً در آنها تا آنقدر روح اعتماد بود که دو تن از سرداران ایشان هر کدام جداگانه تا

عده مختصری در تاریکی شب به لشکر ایران حمله بردند و جنگ در تمام شب جریان داشته است. این شب را لیلۃ الهزیر مینامند، چه صداهائی شبیه به صدای شغال و سگ از طرفین فضا را پراکنده بود. در روز چهارم یعنی روز آخر جنگ اعراب قلب لشکر ایران را متزلزل ساختند، در این هنگام باد سختی بنای وزیدن را گذاشت که رمل و شن زیاد را به سر و روی سپاه ایران میریخت، بر عکس اعراب که پشت به طوفان باد داشتند چندان صدمه ندیدند، رستم سردار ایران وقتی که خود را در معرض خطر دید بدون آنکه به حیثیت و شئون یا رتبه بلند سرداری خود اهمیت بدهد میان بعض بارونه و قاطر ها پناه برد تا خود را از خطر این طوفان حفظ کند، در این گیر و دار یکی از بارها سخت بزمین افتاده رستم را مجروح ساخت، او مضطرب شده خود را توی نهر انداخت که شاید بواسطه شنا جانی از میان دشمن بدر ببرد، لیکن هلال بن علقمه پشت



۵۵ - طاق کسری در مداین

سر میان آب جسته و ویرا گرفته بیرون آورد و بقتل رسانید، او بر تختش نشسته فریاد

کرد «به خدای کعبه که من و شما را شکست داد» این واقعه لشکریان ایران را بهراس انداخته دلهای خود را باختند و بالاخره خود را میان نهر انداخته هزاران نفر در آب غرق شدند فتحی که در این جنگ نصیب اعراب شد قطعی بود و آن در روح اخلاقی و حس شجاعت و شهامت ایرانی نه فقط از حیث تلفات زیاد تأثیر بخشیده بلکه از این جهت هم که درفش کاویانی بیرون مشهور ایران در آبجا بدست دشمن افتاد صدمه زیادی به روحیه ایرانی وارد ساخت. مبنویسند عربی که آنرا بدست آورده بود بهشتصد پوند فروخت. در صورتیکه قیمت اصلی جواهران آن سی هزار پوند بوده است.

پس از فتح قادسیه مطابق امریه عمره لشکر خود را برای تصرف مدائن ۱۶ هجری مدت دو ماه استراحت داد. بعد او وارد حیره شده و سپس از فرات ردیگ راج بزرگ بابل گذشته و تدریج تمام آن نواحی را از دشمن صاف و پاک نمود تا اینکه خود را کنار دجله رسانید در این جا پس از همه این عملیات بالاخره مستعد پیشرفت بمدائن گردید در این میانه او حمله نیروی اعزامی از طرف ملکه مادر شاه را دفع نموده و قهرمان آن در جنگ مرد و مرد مقتول گردید. وی ناسپاه عرب کنار دجله توقف کرد. اعراب نگاه خیره شان از آن طرف بطنای کسری افتاد. این فرزندان وحشی صحرا به پناه های حریت انگیز آن که آوازه اش را دورادور شنیده بودند بهیبت نگرسته یک دفعه از حلقوم هزاران از این اعراب صحرا انورد صدای تکبیر بلند سده همگی تا وار بلند گفتند «الله اکبر» و چنین حیال کردند منزل مقصودی که خداوند بآنها توسط پیغمبرش وعده داده بود همین است که حالا بآن رسیده اند باید دانست که ناحیه عربی این شهر یعنی سلوکیه قدیم و طرف راست ساحلی رودخانه اسحکامانی که داشت محکمتر از آن بوده که آلاب محاصره عرب نتواند از عهده آن برآید ولی این ناحیه در اثناء محاصره یک دفعه تصرف و اطاعت اعراب در آمد. یزدگرد در صدد برآمد قراردادی با مسلمانان به نندد که موجب آن تمام آنچه در ساحل عربی دجله است بآنها واگذار گردد بشرط آنکه معرصه فلمروا و شود. ولی این پیشنهاد بطور استهزاء رد گردید. وضعیت پادشاه بررگ هنور یأس آورنده و وسائل دفاع را نکافی فایده بود.

چه دجله که آب آن خیلی تند است بین او با اعراب فاصله بود و اعراب که در کشتی رانی بی بهره بودند یزدگرد می توانست حملات آنها را بی ثمر گذاشته موقع عبور از آب مدتها آنها را معطل نگاه دارد، ولی همینکه مطلع شد که مسلمانان بدجله نزدیک شده اند از تیسفون خارج گردید. سه دجائی را که چندان تندو عمیق نبود پیدا کرده با لشکریان خویش بی باکانه از رود گذشت، در ساحل دست چپ عملاً دفاعی بعمل نیاورد. ایرانیان که فقط بخيال فرار بودند پایتخت قشنگ و مجلل و با شکوه خود را بدست دشمن واگذار کردند، دشمنی که هنوز تحقیرشان نموده و میگفتند آنها سوسمار خور هستند.

جشنی که در پایتخت شاهنشاه برای فتح گرفته شده مانند آنچه در خرطوم در ۱۲ قرن بعد واقع شد باید دانست که آن در پایان يك رشته جنگهائی بوده است بس حیرت انگیز. مهور در اینجا مینویسد شرحیکه راجع به فرعون که در بحر احمر غرق شده برای موعظت و عبرت در قرآن مسطور است و نیز ابن آیات فوق العاده مناسب مقام میباشد «چه بسیار واگذارند از بوستانها و چشمه ها و کشتزارها و مکانات و منازل نیکو و زیبا و نعمت یا چیزهای قشنگ و مطبوعی که در آن شادان بودند، همچنین ما آنها را بگروه دیگر بمیراث دادیم^۱». در این جا غنائمی بدست اعراب آمد که هیچوقت در مخیله آنها خطور نکرده و از دیدن قصور و عمارات مجال و با شکوه و بساتین و باغهای عالی مات و مبهوت گردیدند. اموال و غنیمت هائی که بدست آوردند حتی از تشخیص آنها عاجز و نمیتوانستند بفهمند که چیست. اکثر آنها طالارا برای اولین بار در اینجا دیدند و ایشان آن را نمی شناختند. کافور را مشک می پنداشتند، ابن غنائم باندازه ای بود که وقتی که آنها را میان مجاهدین عرب تقسیم کردند بهر يك از ایشان پانصد پوند رسید، در صورتیکه عده این مجاهدین بالغ بر شصت هزار تن بود. باید دانست که این مبلغ برای اکثر آنها يك مبلغ زیاد هنگفتی بوده و بایستی آنها را ثروتمند کرده باشد. بی شك تخت طلا و سایر اشیاء نفیسه حیرت انگیزی که در خزانه تیسفون بود که از آن جمله اسبی بود که

۱. سرده دحان آیه ۲۵ تا ۲۸ و اصل آیات این است «کم ترکوا من جنات و عیون، و زروع و مقام

کریم، و نعمة کانوا بها فاکهین، کذاک و اورثناها قوماً آخرین، (مترجم)

تماماً از طلای خالص از موضوعاتی است که نویسندگان عرب از شرح و وصف آنها خسته نمی‌شوند.

۴۵۵ میل بود که لشکر شکست خورده ایران را بطرف حلوان
جنگ جولای ۱۶ هجری (۶۳۷)
تعقیب نماید و آن قلعه بسیار محکمی در گردنه‌های جبال زاگرس

بوده است. لیکن ۴۵۶ با حزم و احتیاط سیاستمدارانهای او را از
پیشرفتن منع نموده و دستور داد که تابستان را در مداین بگذرانند. فاتحین پس از این
دستور فرصت یافته به تشیید مبانی قدرت و نفوذ خود و ضمناً تمتع از اذنائذ نعمت‌های
این پایتخت تاریخی پرداختند، تا اینکه موسم پاییز رسید و خبر دادند لشکر زیادی از
ایران گرد آمده که طلایه آن در جولای جا گرفته است، دژی که معروف بود غیر قابل
تسخیر میباشد. لذا هاشم بن عتبّه و قحطاع با دوازده هزار تن بدانجا فرستاده شد و جنگ
سختی بین فریقین در گرفت، حتی در اثناء آن بهر دو طرف کمک رسید. ایرانیان در
میدانی خارج قلعه پس از یک جنگ مأیوسانه باز شکست خورده و فتح نصیب اعراب گردید.
یزدگرد که هیچوقت او را کسی در خطوط جنگی ندید بطرف ری گریخت. قحطاع
حلوان را گرفت و آنرا مرکز پادگان اسلامی قرار داد. غنائم و افری در اینجا بدست
اعراب آمد. از جمله یکصد هزار اسب ممتاز از چراگاه ماد گرفتند که مسلمانان از اسل
اسبهای مشهور نیمی هخامنشی بودند.

۴۵۸ که پس از این میل داشت یزدگرد را تعقیب کند نامه‌ای
الحاق بین النهرین و تصرف
به ۴۵۹ نوشته و از وی در این باب دستور خواست. ۴۵۹
ابله ۱۶ هجری (۶۳۷)

یقیناً آنوقت هوای جهانگیری در سر نداشت شرحی که در جواب
نوشته بدینقرار است. «من آرزو مندم که میان بین النهرین و کشورهای آنطرف جبال
سدی باشد که نه ایرانیان بتوانند از آن بگذرند و نه اعراب، چنانکه عراق برای احتیاجات
ما کافی است.» بنابراین ۴۵۹ به تسخیر شهرهای بین النهرین پرداخت. در این قسمت او
تا اینجند موفقیت حاصل نمود که در قلیل مدتی تمام این کشور زرخیز را تحت نفوذ
۱- اعراب دره‌های دجله و فرات تا بالای بین النهرین را عراق عرب می‌نامیدند. در شمال شرقی آن، ولایت مجاور
زمین کوهستانی ایران را ابتدا جبال میگفتند، اما نام اخیر عراق حجاز، یعنی عراق ایرانیها باید دانست که تاریخ
آن از قرن دوازدهم میلادیست. کوفه و بصره در یک وقت به عراقین معروف بودند. (مطالع)

اسلام در آورد و نیز از سمت جنوب یعنی طرف خلیج فارس دسته دیگری از اعراب بسرکردگی عتبه بندر ابله را بتصرف در آورد و آن مرکز بازرگانی باهند و به بصره که بعداً جانشین وی گردید نزدیک بوده است.

پس از تصرف ابله اعراب روی خرابه‌های آن، محلی برای توقف
 بنا آکوفه و بصره
 سپاهیان خود بنا نمودند که بتدریج ترقی کرده تا اینکه شهر
 ۱۷ هجری (۶۳۸)
 گردید، لیکن چون آب و هوای آنجا بقدری بد بود که قابل تحمل
 نبوده است لذا به تلاش محل تازه‌ای افتادند. بالاخره بصره را بجای آن اختیار نمودند
 که بفاصله ده میل در شمال غربی شهر تازه واقع و محل ابله را اشغال مینموده است.
 باید دانست که هیچک از شهر های مسلمین باستانای بغداد مانند لنگرگاه بصره منظره
 دلفریبی که مخصوص مشرق است ندارد. اینجا همان محلی است که میله‌تون اشاره
 میکند سندیاد ملاح سفر دریائی مشهور خود را از آنجا آغاز نهاده است.

امروزه شعب و رودخانه‌های کوچک اینجا جالب و جاذب و امور بازرگانی آن در
 کمال رونق است، لکن هوای آن هم گرم و هم ناسالم است من یکی از تابستانها را در
 آنجا گذرانیده‌ام و ای هیچ خوشم نمآید که آنرا بخاطر بیاورم. بالجمله عمر وقتیکه
 گونه‌های زرد اعراب مدائن را دیدم متوحش شده دستور داد کوفه را نیز بنا نمودند.
 انتخاب آنهم از این جا بوده که بصحرا اتصال داشت، همان صحرائی که قسمت مهم
 مردی و شیاعت و جسارت آنها مرهون آن بوده است. بعد از بناء این شهرها حیره که
 فاصله آن با کوفه چندمیلی بیش نبود و نیز مدائن و بانه حفاظ نهادند. میورد در اینجا چنین
 مینویسد "این دو محل نو آباد، سکنه عرب خالص خود ترفی نموده شهر هائی شدند
 دارای یکصد و پنجاه هزار تن نفوس و نمودشان در ادببات و الهیات اسلام از تمام ممالک
 اسلامی فزونی پیدا نمود".

در تمام این جنگ ها که در يك مورد منتهی به بناء این دو شهر گردید چیزیکه
 فوق العاده از مهاجمین عرب تعجب آور میباشد این است که آنها نه فقط فتح میکردند
 بلکه با يك مرآم و خطه تابانی در تمام خانواده‌های خود در کشور های مفتوحه مسکن

میگزیدند. چنانکه خود من در ایران به قبائل عدیده‌ای از اعراب برخورد کردم که حتی از تاریخ ورود خود بایران اطلاع داشتند و نیز در صحبت با آنها معلوم بود که از ترك گفتن میهن اصلی خود عربستان هیچ تأثیری هم ندارند.

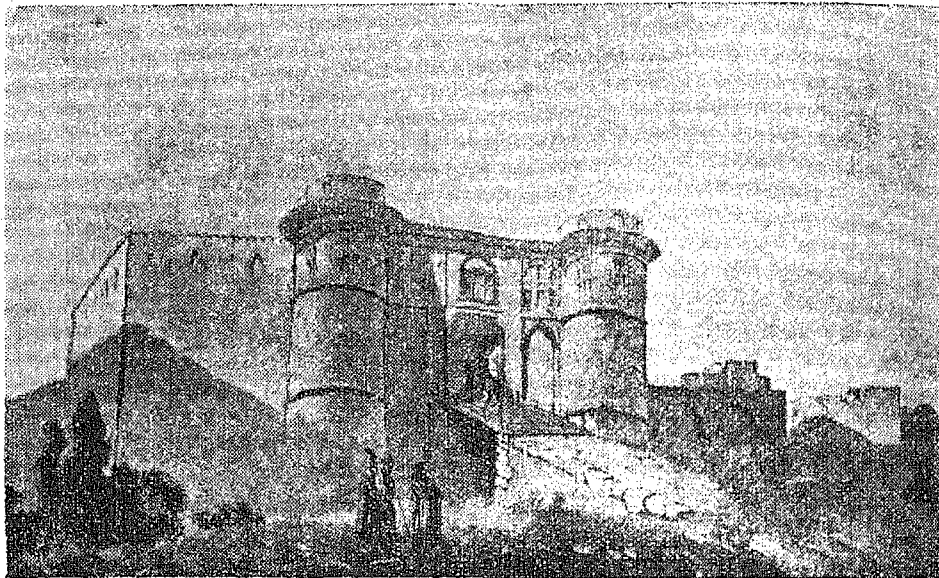
یکی از لشکرکشی‌های مسامین که بشکست منتهی گردید
 لشکرکشی از بحرین بوده است. توضیح اینکه علاء حاکم بحرین و شکست

از راه دریاحماه بفارس برد. این عرب حادثه جوانو گانش را بدون محافظ و نگهبان گذاشته بانیروی خود در داخله کشور تا مسافت زیادی بایرهمندی پیش رفت؛ ولی در آخر بادشمن گلاویز شده و شکست خورد، باینحال توانست قاصدی بمدینه نزد عمر اعزام دارد و در نتیجه عقبه با دوازه هزار تن به كمك او شتافت. قوای امدادی با لشکر علاء پیوسته دشمن را عقب راندند. معذالك مجبور شده به طرف بصره برگشتند.

هرمزان حاکم خوزستان از این پیشرفت ایرانیان بر علیه علاء و
 مسامین بحرین تشجیع شده در این صدد افتاد که اعراب را از
 فتح خوزستان و تصرف شوشتر
 ۱۹ هجری (۶۴۰)

اهواز بیرون کنند و این سبب شد که عقبه تصمیم گرفت که پیش
 برود. او هرمزان را از خط کارون عقب رانده و اعراب اهواز را پس گرفتند و با وصف
 احوال هرمزان را گذاشتند که در آخر باو پرداخته کار او را خاتمه بدهند، چنانکه
 در سال ۱۹ هجری (۶۴۰) در ارم هرمز محل فتح بزرگ اردشیر، اعراب او را مستأصل
 ساختند و او ناچار بشوشتر کرسی این ایالت فرار نمود، محل مزبور پس از هیجده ماه
 محاصره سقوط یافته بدست اعراب افتاد، هرمزان به مدینه نزد عمر فرستاده شد تا آنچه
 او مقتضی میدانند در باره وی بعمل بیاورد، ابن ایرانی زرنک و باهوش پس از ورود بر
 خلیفه اظهار عطش نموده آب خواست، جام آبی بدست او دادند، بدان او حبله کرده
 در خوردن آب به بهانه اینکه مبادا دفعه او را با خنجر بقتل برسانند درنگ نمود،
 خلیفه گفت تترسید تا این آب را نیاشامیدید حبات شما محفوظ و از خطر ایمن خواهید
 بود، این جا هرمزان آب جام را بر زمین ریخت، عمر هر چند زرنک تر بود، قولش
 را حفظ کرد. هرمزان نیز داخل در دین اسلام گردید و از خطر نجات یافته حقوقی

هم برای معاش او معین گردید. مطلب قابل ملاحظه این است که او در دفاع خودش در خصوص مخالفت با اعراب اظهار داشت که از طرف پادشاه بزرگ دستور داشته و ناچار بود بر طبق آن عمل نماید و این بالاخره بر عمر مسلم داشت که باید جنگ با ایرانیان برساند.



۵۶ - قلعه نهاوند

در ۲۰ هجری (۶۴۱) یزدگرد باز کوشش کرده و لشکر فراوانی جمع آوری نموده با دستجاتی از هر یک از ولایات شاهنشاهی که مطیع و مسخر نشده بودند به جنگ اعراب فرستاد، خلیفه اینجا مقتضی دانست که جنگ دفاعی را اختیار کند، او نهان را از خوزستان طلبیده و فرماندهی لشکر را با تمام اختیارات باو واگذار کرد. عده لشکری که با او بود بالغ بر سی هزار تن بوده است، نیروی خوزستان بطور غیر مستقیم باو کمک نموده یعنی بطرف پرسپولیس پیش رفتند. مسلمانان از راه حلوان حرکت کرده، در این اثناء خبر رسید که لشکر ایران مشتمل بر یکصد و پنجاه هزار تن تحت سرداری فیروزان فرمانده سابق میدان قادسیه در نهاوند پنجاه میلی جنوب همدان اردوزده اند. سردار عرب فوراً بقصد حمله بدان سمت شتافت.

لشکر ایران با وجود عده زیاد جنگ دفاعی را پیش گرفته از پشت سنگرها
پیکار میکردند. در صحرا فقط زرد خورد های کوچکی روی میداد و آنها امیدوار بودند
اعراب را از این راه خسته کنند؛ بدین جهت جنگ طول کشید و خوار و بار سپاه عرب
تزدیک به اتمام بود. در این حال **نهمان** حیلۀ بکار برده عقب نشست و چنین وانمود کرد
که خبر فوت خلیفه رسیده است. این تدبیر نتیجه خوبی بخشید؛ چه **فیروزان** فریب
خورده به تعقیب دشمن پرداخت. همینکه سپاهیان ایران بجائی رسیدند که منظور
نهمان بود مسلمانان برگشته و جنگ شروع گردید. اعراب چنان سخت حمله ور شدند
که بالاخره ایرانیان تاب مقاومت نیاورده مهابی فرار گردیدند. در این هنگام که موقع
ظفر بود **نهمان** کشته شد، ولی کشته شدن او تغییری در وضع جنگ روی نداد. بلکه
سپاهیان او بیشتر بهیجان آمده بر کوشش خودشان افزودند. ایرانیان و از آن جمله **فیروزان**
در معابر تنگ کوه گرفتار آمده تماماً بقتل رسیدند. مینویسند زیاده از یکصد هزار تن از
سپاه ایران در این میدان نابود شدند.

نتیجه این جنگ آخر که میتوان آنرا بجنگ آریل تشبیه کرد (مانند جنگهای
زنجر و قادیسیه که در ردیف جنگهای گرانیک و ایسوس واقع شده اند) از بیش معلوم
و ظاهر و آشکار بوده است، لیکن اعراب آنرا فتح الفتوح نامیده اند.

در تسخیر ولایات مختلفه ایران بطور سریع (پس از فتح نهاوند)
طبری شرحی مفصل و مبسوط نوشته و ضمناً نشان میدهد که
هریک از این ولایات و ایالات خود بدتنهایی قوایی جمیع کرده ب اعراب جنگیدند
بدون اینکه از طرف پادشاه بزرگ فراری کمکی بآنها بشود. اعراب پس از فتح نهاوند
بر حسب دستور **عمر** بطرف اصفهان حرکت کردند. این شهر مهم پس از جنگی که در
آن جنگ سردار سالخورده ایرانی کشته شد، تصرف اعراب درآمد. در سال بعد لشکر عرب
بطرف کرمان روانه شده فتحی در سرحد این ایالت نمودند. آنها تا جلگه حاصاخیل جیرفت
سمت جنوب شرقی و نیز از طرف شمال تا ولایت قهستان و شهر طبرس پیشرفته بعلاوه
دسته دیگری بدسیستان حمله بردند. زرتشتیان تخت آن را فتح نکردند، ولی وقتی که

مسلمانان این ایالت را اشغال نمودند خود پایتخت تسلیم گردید. بالاخره مسلمین مکران خشک لم یزرع را مورد حمله شکست ناپذیر خود قرار داده و حدود فتوحات شرقی بر حسب امریده عمر تاهمین جا محدود گردید.

اما در شمال شرقی حاکم ری لشکری از گرگان، طبرستان و فومن جمع کرد؛ لیکن بواسطه خیانتی که در کار بود شکست خورد. لشکریان عرب بعد از این از همان جاده‌ای که پادشاه بزرگ هخامنشی یعنی داریوش کدمان از جلو اسکندر فرار کرده بود بطرف مشرق روانه شدند. آنها از البرز گذشته بطرف گرگان رفتند. حاکم آنجا قبول اطاعت نمود. دو ستون دیگر از سپاه عرب بطرف آذربایجان حرکت کرده و در شمال تا فلعه مشهور در بند خود را رسانیدند و تمامی این ایالت مهم وزر خیزر تسلیم خم نموده تحت اطاعت و انقیاد درآمد. فتح خراسان بظاهر آخر از همه تحت نظر گرفته شد. فقط طبرستان در نتیجه جنگل‌های انبوه و مسدود استقلال خود را تحت نظر سلاطین و شاهزادگان موروئی معروف به سپهبد تاسال ۷۶۰ میلادی حفظ نمود^۱.

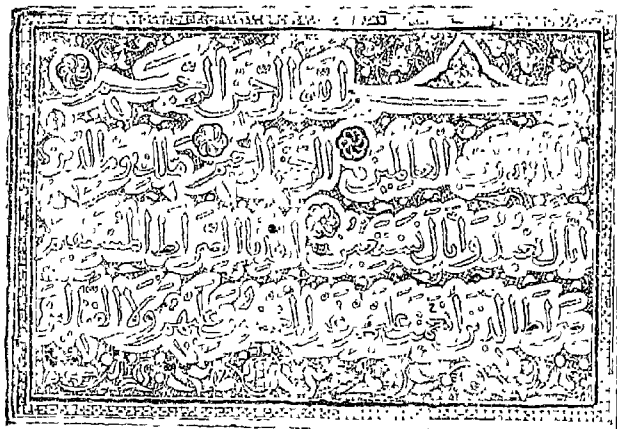
سامیها در امپراطوری‌های بابل و آشور نفوذ پیدا نموده دولت هائی بجای آنها تشکیل دادند؛ تا اینکه آریانیهای ماد و یارس ایشان را از میان برده و خود بجای آنها قرار گرفتند. اینان هم به نوبه خود پس از ناصد سال سقوط یافته تحت حکومت و فرمانروائی قومی از نورانیان درآمدند. تا در قرب سوم مبادی دو باره آریان ها عرض وجود نموده براریکه سلطنت و فرمانروائی قرار گرفتند. آری یکی از خاندانهای عالی آریا یعنی ساسانیان در حدود چهارصد سال حکومت و سیادت نموده و آخرین درجه عظمت و جلال را دارا بودند؛ تا اینکه که امپراطوری روم را واژگون ساختند ولی بعد (بحکم طبیعت) ربه ضعف و انحطاط نهاده بتدریج شکسته و فروت شدند و آن تا يك اندازه هم بواسطه احساسات سخت و شدیدی بوده است که اجازه نمی داد بکنفر سردارکافی و لایقی بر تخت قرار گیرد.

۱ - رجوع شود به «تاریخ طبرستان» اس. ا. محمدیار که برون آریا طبع و نشر نموده است و نیز مراجعه شود به «واداد است گب» صفحه ۶۴ (مؤلف).

آری ایران پس از يك دوره جنگ های خانه بر انداز و صدمات و لطامات شدید و سخت فرسوده شده در میدان قادسیه ولی پس از يك جنگ دلیرانه و ابراز شهادت و شجاعت سقوط کرده و زمام حکومت و فرمانروائی پس از دوازده قرن از سقوط نینوا دوباره بدست سامی ها افتاد.

يزدگرد يك عضو جهان و بزرگ خاندان سلجشور جنگی
 مرگ يزدگرد سوم
 ۴۱ هجری (۶۵۲)
 ازری باصفهان و از آنجا بکرمان گریخته و سپس از آنجا هم
 بطرف بلخ فرار نمود. او از فتنه چين و خاقان ترك کمک
 طلبید. اما فتنه چين تقاضای ویرا رد کرده حاضر نشد یاری کند، ولی خاقان مسئول
 ویرا مورد توجه قرار داده مایل شد باو کمک بدهد، مگر بعد بواسطه عدم رضایت از
 رفتارش امتناع ورزیده. بالاخره او دوره زندگانی ننگین خود را در کلبه يك آسیابانی
 در نزدیکی مرو خاتمه داد. باین معنی که آسیابان مزدور او را به طمع لباس فاخر و
 جواهری که همراه داشت بقتل رسانید. بنابر روایتی يك نر اسقف مسیحی جسد او را گرفته
 دفن کرد و آرامگاهی هم بالای قبرش بنا نمود. خاطره این دشمن بدلی از دلها، محو نشده بطوریکه
 پارسیان (زردشتیها) هنوز بانهایت صمیمیت و وفاداری هر سال در ۱۲ سبتمبر بمناسبت جلاوس
 او بر تخت جشن گرفته و سنه عالم شاهی مخصوصا از همین تاریخ شروع میشود. او از
 طرف زردشتیان آخرین پادشاه ساسانی شناخته شده است.

چنانکه دیده شد آخرین پادشاه نالایق خاندان عظیم الشان ساسانی پس از ده
 سال از جنگ نهان بطور شرم آوری ره باز دیار فنا کردید، نمیتوان هم او را (از روی
 قانون) بتقصیر بزرگ با خیانت مهمی متهم داشت، لیکن چون فقدان مردی و شجاعت
 و شهادت در سلاطین استبدادی مفاسد و معایبش بسی از معایب و مفاسد هر جنایت و
 تقصیری است لذا باید گفت که یزدگرد سوء مانند داریوش کدمانده، باهم شباهت
 زیادی دارند در بیشگاه تاریخی محکوم و حقا هم محدود میباشد.



سورة فاتحه

فصل چهل و چهارم

شرح احوال (حضرت) محمد در مکه

بام خداوند بخشنده مهربان

ستایش خدا را که پروردگار جهانیان ، بخشنده و مهربان و صاحب روز جاست
 خدا را ترا میپرستیم و از تو کمک میجوئیم ، ما را براه راست هدایت کن . راه
 آنها که نعمتشان دادی . به آنها که غضب شدگانند و نه آنها که گمراهانند .
 « ترجمه سورة بالا »

اگر چه ما در فصل سابق راجع به نتایج حاصله از ظهور اسلام
 سرزمین عربستان
 شرحی بطور اجمال مذکور داشتیم ولی نظر با اهمیت فوق العاده
 اینموضوع و تأثیرات مهمه‌ای که در ایران بخشنده مقتضی است که آنرا مسلسل از ابتداء
 بیان نمائیم^۱ .

۱- کتابهایی که در بنیاب از نظر ما گذشته و ما از آنها استفاده کرده‌ایم عبارتند از : خلافت و نیز حیات محمد ،
 آلفس و ویلیام هیور (Geschichte der Chalifen) (در چهار جلد) تألیف دکتر گوستاو ویل
 (Gustav Weil) ، تاریخ علمی اعراب ، تألیف و ، آ ، نیکلسن (Nicholson) ، عربستان مهد
 اسلام ، تألیف ، م ، زومر (Zwemer) (مؤلف) .

شبه جزیره عربستان که مساحت آن چهار برابر فرانسه است دارای يك فلات مرکزی است موسوم به نجد که يك نصف این شبه جزیره را تشکیل داده و حد وسط ارتفاع آن سه هزار پامیباشد. گرداگرد آن از هر سمت خصوصاً در حصه جنوبی، ریگستان خشك واقع است. در ماورای این صحاری چوّل زنجیره کوههائی کشیده شده اند که قسمت غالب آنها پست و برهنه یعنی عقیم و نازا میباشند، ولی در نواحی عمان طرف شرق و در قطعه یمن سمت غرب ارتفاع این جهات نسبتاً زیاد میشود. پشت سر خط ساحلی عربستان سدی از کوه ناشکسته کشیده شده و آن از بحر احمر تا تنگه باب المندب امتداد دارد و از آنجا هم بطرف مشرق و شمال شرقی تارأس الحد جلو رفته و بهمین طریق خلیج فارس را دور میزند. این مسافت رویهم رفته بالغ بر چهار هزار میل میباشند، در تمام این حدود مشکل است بتوان يك انگبر گاه یابند. طبیعی مناسبی پیدا نمود و از این رو دست یافتن بر این شبه جزیره از هر سو مشکل می باشد و چون اهالی باین نکته متوجه بوده لذا سرزمین خودشان را جزیره العرب نامیده اند.

وسائل ارتباطیه داخلی عربستان نیز خراب است، زیرا صحرائی بزرگ عربستان که آنرا ربع الخالی (سرزمین خشك و برهنه) مینامند از دیر بزر کشور را بدو قسمت تقسیم و نقطه شمال را از جنوب مجزئ نموده است. شاید در نتیجه وجود همین سد طبیعی باشد که می بینیم در یکی از دوره های اولیه چادر نشین های وحشی شمالی به لسان عربی تکلم نموده برخلاف سکنه یمن و حمیر جنوبی بسیار متمدن به زبانی تکلم می نمودند که شش قرن پیش از میلاد متروک و زبان عربی آنفوق پیدا کرده است.

در جغرافیای طبیعی ایران ما این نکته را خاطر نشان نمودیم که بین رود سند و شط العرب رود خانه مهمی که بدریا متصل باشد وجود ندارد. ایران مملکتی است دارای بیابان و صحرائی بدون رودخانه و مقدار بارندگی آن در شمال شاید کمتر از ده انگشت و در جنوب بالغ بر پنج انگشت میباشند. اما عربستان باید گفت که از این حیث نسبت بایران از بخشش های طبیعت خیلی کم سهم برده است، البته در ایران

هم صحاری بزرگی است که قسمت معظم کشور را تشکیل میدهد و نیز رود خانه‌ای در این حدود یافت نمیشود، مع هذا عربستان هم از حیث صحاری و هم از حیث احتیاج به آب چنانکه در جغرافیا و قتیکه آنرا اسم میبریم میگوئیم که آن خیلی در طرف شدت واقع شده است، ولی باید دانست که از آثار شهرهای قدیمی که در این صحاری بدست آمده و همچنین از قرائن و امارات دیگری مستفاد میشود که عربستان تقریباً در دو هزار سال پیش بقدر امروز خشک و چول نبوده است.

باید دانست که رونق و شکوه عربستان بیشتر در تجارت با شرق
 اهمیت مکه
 بوده است تا محصولات داخلی خود، حتی در زمانهای خیلی قدیم در حدود صدۀ دهم قبل از میلاد ادویه جات، طارس و میمون هندوستان از راه دریا بسواحل عمان حمل شده و از حضرموت ابالت واقعه مقابل هند بسمت مارب مرکز حکومت سبا راه کاروان رو وجود داشته و از آنجا از طریق مکه و پترا بغزه عبور و مرور مینمودند، از مراجعۀ به نقشه بخوبی معلوم میشود که مکه بواسطه واقع شدن آن تقریباً بین راه حضرموت و پترا از این خط تجارتی تا چقدر استفاده نموده و مرکز آمد و رفت بازرگانان و عبورو مرور قوافل و جمعیت زیاد واقع شده بود، چنانکه در کتاب خر قیل نبی راجع به تجارت و ثروت صور شرحی که ذکر شده بشرح زیر میباشد: «عرب و همه سروران قیدار بازار گنان دست تو بودند با بره‌ها و قوچها و بزها با تو داد و ستد میکردند تجارتش با ورعمه سودا گران تو بودند، بهترین همه ادویه جات و هرگونه سنک گرانها و طلا بعبوض بضاعه تو میدادند، حران و کنه و عدن و تجارتش با و آشورو کلمد سودا گران تو بودند»

بیان مزبور از یکی از انبیاء بنی اسرائیل است که در پانصد و نود و نه قبل از میلاد بحکم بخت النصر بطور اسارت در آن حدود بسر میبرد و سعت و اهمیت این تجارت را بخوبی ظاهر میسازد، نکته‌ای که در اینجا قابل توجه میباشد این است که عدن خر قیل که امروز جزء مستملکات بریتانیای کبیر است زیاده از دو هزار سال قبل

هم بهمین نام خوانده میشد، شاید بازرگانی دریائی هند که در قرن اول میلادی از باب المندب به بحر احمر شروع گردیده بالنتیجه راه کاروان رو بتدریج متروک و شهرهائی که در سابق آباد بودند رو بخرابی نهادند^۱

آئین مذهبی که در مکه رواج داشت بعقیده میور نویسنده^۲ مذهب قدیم اعراب بزرگ ما باید آنرا ازین سراغ گرفت، ناحیه‌ای که سکنه اولیه آن با احتمال قوی بومی و متوطن بوده‌اند. آنها مذهب صابئین را با خود آوردند، مذهب مزبور عبارتست از اعتقاد بخدای یگانه و پرستش اجرام سماوی. اعقاب این طایفه که غالب آنها در حدود بصره و محمره سکنی دارند جهانگردان آنها را بطور غلط نصاری تابع یحیی میدانند، در صورتیکه این طایفه خود را «ماندیان»^۱ مینامند، در میان آنها غسل تعمید و رسم وضو جاری میباشد، کتاب مذهبی آنها زبور و ستاره^۲ شمال را مقدس میشمارند، ادوین آرنولد^۳ در طی بیان خود راجع بمذهب صابئین بشرح زیر مینویسد: «اسلام در صحرائی تولد یافت که مادرش صابئی و یهود بمنزله پدر و دایه آن نصرانی بوده است» و حقیقت هم همین است که او اشاره نموده است، اعراب جاهلیت بنام کواکب سبعة دارای هفت معبد بودند و رب النوع هائی را می پرستیدند که در قرآن اسم سه تای آنها ذکر شده است. اول لات که از بت های بزرگ مکه بوده. دوم العزی^۴ که به ستاره زهره اختصاص داشته است، سوم منوة سنگی بود که آنرا مقدس میشمردند، بعلاوه اصنام دیگری را بعدد ایام سال در کعبه جمع کرده که هر روزی یکی از آنها تخصیص داشت که پرستش مینمودند.

۱ - Mahdean.

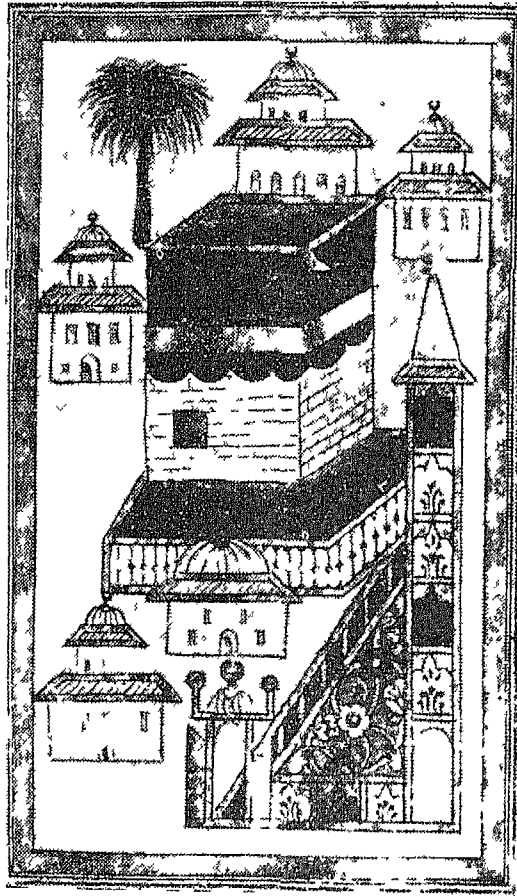
۲ رجوع 'ود بفصل بیست و هشتم و کتاب و عربستان مهد مذهب اسلام، تألیف زو میر. اعراب آنها را نظر برسم وضوئی که دارند مقتضی نامیده اند.

۳ - Edwin Arnold.

۴ - و این بافتخار همین الهه بود که هملر پادشاه حبش بطوریکه در فصل ۳۹ ذکر شد چهارصد راهبه را قربانی نموده. (مؤلف)

در مکه مرکزی که برای پرستش معین شده بود اسم آن کعبه^۱ بوده است. در گوشه شرقی آن سنگ سیاهی هایل سرخی صب نموده و چنن معتقد بودند که آن از آسمان فرستاده شده است، سنگ مزبور شکل یمدائره و خای کوچک یعنی شش انگشت در هشت انگشت میباشد، زائرین

کعبه



۵۷ - تصویر کعبه

که هفت مرتبه حابه را طواف نموده در هر دفعه این سنگ را هم با کمال احترام می‌نوسدند، در حج صعب (حج اعرادی) لازم بود پس صفا و مروه هفت مرتبه سعی بعمل

۶ - و آن نمادی مکعب است.

آرند و در حج کبیر (تمتع) موظف بودند عرفات را که کوه کوچکی است سمت شرقی مکه درك نموده و در وادی منابر علیه شیطان رمی حجره نمایند، در خاتمه این اعمال حیواناتی را که بنام قربانی آورده بودند میکشیدند، اما این مناسک را به ابراهیم نسبت دادن و از آثار او شمردن چنانکه معروف هم همین است غیر از استیلاي نوشتجات یهود و اینکه از طرف آنها این امر اشاعت یافته باشد منشاء و مدرك دیگری برای آن نیست و همچنین از پاشنه پای اسماعیل که بزمین خورده و چاه زمزم پیدا شده است از جمله شهرتهائی است که هنوز برای آن مدرك ضحیحی در دست نیست. در هر صورت مردم بناء خانه کعبه و وضع آن مناسک و اعمال را از آن ابراهیم و اسحق می دانند.

چون مسئله نسب در میان عرب اولین درجه اهمیت را دارا می باشد
اجداد پیغمبر
لهذا لازم است که راجع به قبیله و آباء و اجداد (حضرت) محمد
شرحی برسیل اجمال ذکر نمائیم. در اواسط قرن پنجم میلادی قصی یکنفر از زعمای
قریش حکومت مکه را دارا شده و او تمام افراد قبیله خود را در این شهر جمع نمود.
قصی علاوه بر سرداری در ایام جنگ و قضاوت در ایام صلح که بر حسب رسوم و عوائد
آن عصر دارا بود کلید داری خانه کعبه و سقایت حاج نیز با او محول بوده است. پس
از فوت قصی و نیز فوت پسر ارشد بین وراثت نزاع سختی در گرفت. آنها یکی که از طبقه اکبر
اولاد بودند حاضر نشدند که از اختیارات فوق سهمی هم به طبقه کوچکتر داده باشند.
این نزاع و کشمکش بین آنها رسید بجائی که نزدیک بود به قتال و جدال بکشد. حامیان
اولاد کبار دستهای خود را میان کاسه خون غوطه داده جلو اصنام مشغول استعانه شدند.
هاشم هم که از طرف صغار ولایت داشت بحلف و قسم مبادرت نموده با وقایع دیگری که
رویداده بالاخره قرار بر این شد که کلید داری خانه کعبه و سرداری ایام جنگ با اولاد کبار و

۱ - بعضیها قریش را مشتق از لفظی دانسته اند که معنای آن دختر بسیار اصیل می باشد. و این اگر صحیح باشد مع العجب نام قریش هم بطوریکه احتمال داده اند تقریباً همین معنا را دارد و این توافق واقفاً یک توافق غریبی است، و جرح شود بفصل نهم کتاب حاشیه (مؤلف).

سقایات حاج و اطعام در ایام حج بصغار برگذار شود .

چندی که از این میانه گذشت هاشم در نتیجه جوانمردی و بذل و بخشش مقام بلند ارجمندی پیدا کرده و محسود امیه برادر زاده خویش واقع گردید؛ نامبرده بنای رقابت با هاشم را گذاشت . بالاخره امیه عمش را نزد کاهنی که شغلش قضاوت در لیاقت شخصی و شایستگی های ذاتی بود بمنافره طلبید و هاشم روی عقاید عشیره ای ناچار تن بدین منافره داده ولی شرط کرد که هر کدام که محکوم شد علاوه بر دادن پنجاه شتر سیاه چشم مدت ده سال هم از مکه مهاجرت نماید . قرارداد مزبور برله هاشم تمام شد و امیه بعد از دادن ۵۰ شتر که تماماً نحر شده صرف ضیافت گردید بطرف شام حرکت نمود . این واقعه بسیار مهم است چه رقابت بین بنی هاشم و بنی امیه از اینجا آغاز شده و آن ثمرات محنت آوری در برداشت . در سال ۵۰۰ میلادی هاشم که در سن رشد و کمال بود در مدینه از يك خانواده عالی دختری را بنکاح خود در آورد و از وی فرزندی موسوم به شیبه بوجود آمد . هاشم در ۵۱۰ میلادی در گذشت و تمام اختیارات او به برادرش **المطلب** برگذار گردید . وی مطابق رسوم خاندانی با پیشانی گشاده بادامه نیافت و مهمانداری پرداخت .

شیبه چند سالی در مدینه توقف نمود و اخیراً عمش او را برداشته با خود بمکه آورد . در اینجا اشتباهها او را در ابتدا بخیال اینکه غلام است **عبدالمطلب** مینامیدند و این لقب از برای او در تمام دوره زندگانی باقی ماند ، در يك دعوای خانوادگی مربوط به مسئله مالی بالاخره نزاع مزبور در نتیجه ورود هشتاد نفر از اقارب طرف مادر او بمکه برله او خاتمه یافت . و قتیکه **المطلب** فوت کرد شیبه با اختیارات تمام جانشین او شد و چون يك پسر بیش نداشت نفوذش در يك زمان کم بود ، ولی اخیراً بخت با او مساعدت کرده محل چاه مقدس زمزم را کشف و آن در ازمنه قدیم بهمان وضعی که دیده شده موجود بوده است . چاه مزبور از قتیکه بدست وی افتاد بواسطه اینکه امر سقایات مکه خشک با او بود کارش بالا گرفت و بعد بواسطه پیدا شدن فرزندان دیگر حیثیت وی مثل پدرش فزونی یافت . او يك نذر خیلی غریبی کرد و آن این بود که اگر ده پسر

بوی عطا شد یکی از آنها را در نتیجه این حسن اقبال قربانی کند ' و قتی که این عده بکمال رسید قرعه انداخته شد و آن با اسم **عبدالله** پسر کوچک افتاد ، هنگامیکه پدر آماده گردید که بمعدش وفانموده فرزندش را قربانی کند مرده جمع شده و او را وادار کردند که بین **عبدالله** و ده شتر قرعه انداخته تا مگر شتران خوبه های **عبدالله** رافع شوند ، نه بار قرعه انداخته شد و در هر بار بنام **عبدالله** افتاد ، وای دفعه دهم که انداختند و آن بنام شترها اصابت کرد ، تمام شتران را که بالغ بر صد نفر بود نحر نمود و همه آنها صرف ضیافت اهل مکه گردید و بدین طریق **عبدالله** از کشته شدن محفوظ ماند ، چون سن او به بیست و چهار رسید پدرش از خویشان خود دختری را که اسمش آمنه بود برای وی تزویج نمود ، او پس از دواج بعزم تجارت به قفاهای به شاه مسافرت کرد ، در مراجعت از این سفر در مدینه فوت کرد ، در بیستم ماه اوت ۵۷۰ میلادی از زوجه اش آمنه محمد متولد گردید .

در میان روابط خارجی قبیله فرس رابطه ای که نقل شده قرار دادی میباشد که هاشم با امیر غسانی برای از شهبوخ نصرانی عرب که پایتخت او بستره سمت شرقی اردن بود بسته است و نیز ذکر شده که هاشم از دوات امپراطوری فرس بی تحصیل کرده بود و بنده قریب آزادند بشام مسافرت کنند و ولی احتمال قوی میرود که فرس مذکور امضائی که داشت امضاء نماینده محلی امپراطور بوده است .

مادر فصل چهارم این مطلب را ذکر نمودیم که در دهه حبشه که در پیمخت وی آنوقت اقسام کناره
بحر احمر بود به یمن حمله برد و آنرا تصرف نمود. در ۵۷۰ میلادی یعنی سال ولادت پیغمبر
ابر ۴۵ نایب السلطانه قابل حبشه در عالمه ۴۸۰۰ حرکت اردو حمله را می ره این بود که هتک وی
احرامی که بکلیسای و قعه در صنعیه ساخته را بشدوی احتمال دارد که روی موجب سیاسی
قصد کرده بود کعبه را منهدم سازد، ابر ۴۵ صدمت و جاواری می که در خضای سرش بعمل

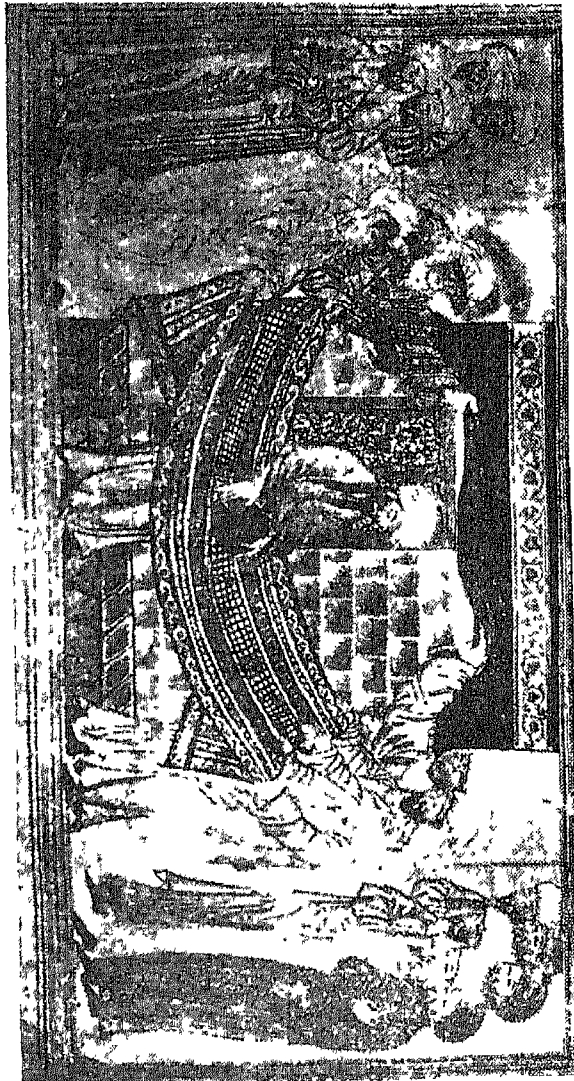
۱- **البرهه** به زبان حبشه معبر ایلام یا **ابراهیم** ... که می‌تواند به معنی «برده شده اخیر» پیداشده است رجوع شود بذاترة المعارف اسلامی (مفاهیم).

آمد همه را دفع نمود، تا اینکه بطائف رسید که در سه منزلی مکه سمت شرق واقع است و از اینجا او يك عده سپاه مهاجم و غارتگر خود را مقدمتاً روانه نمود که آنها حیواناتی را که بغارت گرفتند از جمله دویست نفر شتر **عبدالمطلب** بوده است، وی با قوای عمده خود که در اینمیانہ يك عده از فیلان مهیب جنگی هم بود پشت سر حرکت نمود و در خارج شهر مکه اردو زد، به اهل مکه که از این پیش آمد متحیر و مضطرب بودند پیغام داد که غرض صدمه و آزار به آنها نیست بلکه مقصودوی فقط انهدام کعبه است. **عبدالمطلب** خود را به اردوی دشمن رسانیده و ابر ۵۵ را ملاقات نمود، در نتیجه او حاضر شد که شتران **عبدالمطلب** را رد کند، لیکن از تصمیمش حاضر نشد برگردد.

در این روایت چنین ذکر شده که **عبدالمطلب** نزد ابر ۵۵ فقط از شتران خود سؤال نمود و از کعبه اسمی نبرد. اظهار حقارت آمیز ابر ۵۵ راهم جواب سخت داده و گفت که کعبه بمساعدت نوع انسانی ابدأً احتیاج ندارد، چنانکه روزی که برای این اقدام مقرر شده بود فیلان از حرکت باز مانده و قدمی بجلو بر نداشتند. این ناکامی که برای ابر ۵۵ و لشکرش رویداد تفصیل آن در قرآن چنین ذکر شده است - «آیا ندیدی پروردگارتو با سپاه فیل چه کرد؟ آیا حیلۀ جنگی ایشان را باطل و بی ثمر نگردانید؟ و او فرستاد بر علیه ایشان جوقه جوقه مرغان کوچکی را که میانداختند روی آنها سنگریزه هائی از گل پس گردانید ایشان را مانند کاه خرد شده»^۱ مضمون آیات فوق بیان روشن و واضحی است از بیماری معروف به آبله که آنرا در عربی سنگریزه هم مینامند و این مطابق با تاریخ هم هست. لشکر حبشه رو بهزیمت نهادند و خود ابر ۵۵ در صنعا بهمین مرض منحوس در گذشت. این خبر که کعبه از امداد آسمانی محفوظ ماند در همه جا انتشار پیدا نمود، بدیهی است که علاوه بر اینکه بر احترامات کعبه افزود مقام و مرتبت قبیلۀ قریش هم بدرجۀ بس عالی رسید.

۱ - سورة ۱۰۵ واصل آیات این است - الم ترکیف فلربك باصحاب الفیل، الم یجعل کیدهم فی تضلیل، وارسل علیهم طیرا ابابیل، تریمهم بحجارة من سبیل، فجعلهم کصف مأكول، (مترجم).

پس از فوت ابراهه بسرش یقصر بجای پدر از طرف مسروق به بیاست سلطنت منصوب گردید و آن چهار سال طول کشید، در زمان پادشاهی مسروق بوده است که نیروئی از طرف انوشیروان اعزام و در شصت و هشت نفر ارمیان برداشته شده و سلاطین



۵۸- حضرت محمد و حبیرو الانسود

قدیم دوباره روی کار آمده تحت حمایت شاهنشاهی ایران بر تخت سلطنت قرار گرفتند. طبری که راوی این خبر است میگوید که صفای بر تخت پادشاهی قرار گرفت

عبدالمطلب ویرا ملاقات کرد، او معروف است که در ۵۷۸ میلادی درگذشت و بنابراین تاریخ این لشکرکشی باید بین ۵۷۴ و ۵۷۸ میلادی بوده باشد.

حضرت **محمد** وضعش در اوان کودکی امیدبخش نبود چه اولاً
ایام کودکی و دوره جوانی پدرش که از دنیا رفته بود تمام ترکه او عبارت بود از یک دختر
تا سن کمال محمد

کنیز و پنج شتر و چند گوسفند و یک خانه، ولی در عین حال اقربا و خویشان مقتدری داشت. مطابق رسم آن زمان او را بیک زن صحرائشینی از قبیله بنی سعد که اسمش **حلیمه** بود سپردند. وی در میان فرزندان آزاد بادیه بسر برده تا اینکه سنش به شش سال رسید، او در هوای بادیه پرورش یافته و در یک محیط خیلی آزادی روحیاتش تشکیل یافت. اگر چه بطوریکه مینویسند مانند مرض صرع حالت غشی در او وجود داشت. علاوه لغتی که بنی سعد بدان تکلم مینمودند فصیح ترین لغات عرب بوده است. چنانکه خود پیغمبر در سالهای اخیر بطور مباهات میفرمود « منم عرب حقیقی در میان شما چه خودم از نسل قریش و لغت من لغت بنی سعد میباشد. »

بدیهی است که تربیت او در میان یک چنین قبیله‌ای که فصیح ترین لغات را دارا باشد خود یک بخشش بزرگی بود که باو عطا گردید. این هم کاشف از حقیقت و وفا و حق شناسی **محمد** است که هیچوقت ما در رضای خود را از نظر نداده و نهایت محبت و بزرگواری را در باره شخص او و خانواده‌اش مبذول میداشت.

خلاصه و قتیکه سنش بدشش سال رسید او را برداشته بمدینه آوردند. چنانکه چهل و هفت سال بعد از این که بمدینه هجرت نمود بخوبی توانست خانه‌ای را که در آن سکنی داشت تشخیص داده و جزئیات زندگانی آنوقت را بخاطر بیاورد. پس از مدت کمی **آمه** طفلش را برداشته بطرف مکه روانه شد. ولی او در بین راه وفات یافت. این یتیم بعد از این در دامن جدش **عبدالمطلب** تربیت مییافت تا اینکه به هشت سالگی رسیده **عبدالمطلب** هم فوت کرد. نفوذ و اقتداری که بنی هاشم دارا بودند پس از فوت **عبدالمطلب** لطمه زیادی بدان رسید و آن بهمین حال باقی بود تا وقتی که پیغمبر مکه را فتح کرد. پس از **عبدالمطلب** تربیت **محمد** بعموی وی **ابوطالب** برگذار گردید. او

آخرین درجهٔ محبت و مهریانی را دربارهٔ وی می‌ذول می‌داشت و از اینجاست معلوم می‌شود که این طفل از همان اوان کودکی دارای خصائص و صفاتی بس جالب و جاذب بوده است. او وقتی که بدوازده سالگی رسید تحت سرپرستی عمش ابوطالب با کاروانی بشام مسافرت نمود. این سفر بعالم تجربه و بصیرت و بینائی وی در امور خدمت نمایانی کرد.

در مسابقهٔ شعری بازار عکاظ سمت شرقی مکه که سالانه تشکیل مییافت فخر جوان و روشن او از شنیدن اشعار شعراء قبایل بسی متأثر شد، علاوه کلمات خطباء یهود و نصاری را هم در مواقع مختلف استماع مینمود. تقریباً در جریان همین مسابقهٔ شعری یک نفر رئیس قبیلهٔ هوازن به دست رقیبی که حلیف قریش بوده بقتل رسید. این عمل باعث اشتعال نائره جدال و جنگ قبائلی گردید. خلاصه چندین زدو خورد سخت نومیدانه‌ای بین آنها روی داد که در یکی از آنها محمد حضور داشت. ولی تفوق و امتیازی در امور جنگی از خود در این معرکه بظهور نرسانید. از این گذشته در شرح حالات او دیده نشده است که او هیچوقت در رزم و جنگ ممیزاتی از خود نشان داده باشد. گذشته از این جنگهای موسوم به حرب الفجار او در جوانی به شب‌نی که از مشاغل پست است اشتغال داشت چنانکه خودش در سالهای اخیر چنین میفرماید: «حقیقت هیچ پیغمبری در دنیا پیدا نشده مگر اینکه شغل او در یک موقع شبانی بوده است».

او در مکه از وقتی که به لقب «الامین» ملقب گردید باید وجاهت و اهمیتی در میان مردم پیدا کرده باشد. اگر شغل شبانی محمد مبنی بر فقر ابوطالب نباشد میتواند گفت که او این شغل را برای کمک بعالم استغراق و مراقبهٔ خودش اختیار نموده است؛ لیکن وقتی که مراحل عمرش به بیست و پنج سال رسید احتیاجات حاضر و ادا داشت که نظارت خدیجه را که از زنان بیوه و مالدار قریش بود قبول نموده با کاروان خدیجه به شام سفر نماید. در بوسترا او مال التجارهٔ خود را بطور داخواه مبادله نمود. در مراجعت از این سفر محبت همین جوان در قلب خدیجه جای گرفته و پس از تحصیل اجازه از پدرش ولی با تدبیر و حیل بنکاح محمد در آمد. این تزویج بسیار بمومن اتفاق افتاد و محمد با او در کمال خوشی بسر برد. هر چند دوسری که از او داشت هر دوی آنها

فوت کردند. بطوریکه معلوم میشود در جریان این احوال که او کماکان به انتظام امور خدیجه می پرداخت همیشه این خانم از محامد صفات شوهرش تمجید نموده و چنین وانمود میکرد که او یکنفر آدم عادی نیست. مدتی که از این میانه گذشت و سن حضرت بالغ بر سی و پنج سال گردید قریش کعبه را از نو تعمیر نمودند. هر يك از طوائف چهارگانه قریش تعمیر يك دیوار را بعهده گرفت. و قتیكه بناء دیوار را چهار یا پنج قدم از زمین بالا بردند و بناشد حجر الاسود را دوباره در محل خود یعنی زاویه سمت مشرق نصب کنند، در اینجا روی این مسئله که کدام يك باید باین افتخار نائل آمده و سنگ مزبور را در محل خود بگذارد نزاع سختی میان قبائل در گرفت که نزدیک بود کار بجدال و قتال بکشد تا آنکه یکی از معمرین شهر قضیه را بدین طریق حل نمود که اول کسی که باینجا آمد قضیه را از او خواسته و هر چه او قضاوت کرد همگی قبول نمایند. اتفاقاً محمد اولین کسی بود که گذارش بدانجا افتاد؛ لذا شرح قضیه را باو گفتند؛ در جواب عباى خود را پهن کرده و سنگ را میان عبا گذاشت و هر يك از رؤسای طوائف چهارگانه را دستور داد که يك گوشه آنرا بلند کرده بمحل خود برسانند و بدین طریق سنگ را وارد معبد تازه نموده و در آنجا محمد سنگ را بداشتش بمحل خود نصب نمود. شاید در قلب وی این خیال پیدا شده باشد که این رسیدن او بموقع به اشاره غیبی بوده است. ما در فصل چهل و دوم مذکور داشتیم که بین ۶۰۴ و ۶۱۱ میلادی جنگ نوقار واقع گردید. محمد که اینگونه مسائل و امور را باعلاقه خاصی استقبال مینمود و قتیكه شنید عرب در این جنگ فاتح شد مینویسند که يك دفعه فریاد کرده و فرمود «اليوم انتصفت العرب من العجم و بی نصروا» باید دانست که راجع باین دوره آنحضرت چیز قابلی ذکر نشده است. او از تمام خیالات و مشاغل دنیوی خود را آزاد ساخته و فقط به چند نفر از خویشان و دوستان صمیمی خود میپرداخت، از این رو توانست خود را بیک سلسله تفکرات و اندکار و اوراد سرگرم ساخته و به اینگونه امور اوقاتش را مستغرق دارد. مسطور است که او مانند سایر پیغمبران غالباً بکوهها و بیابانها رفته عزت میگزید و بحالت مراقبه بسر میبرد.

میور در کتاب خود مراحل و مقدماتی را که منتهی باین

شد که محمد خود را پیغمبر اعلام کند با قلم خیلی عالی بیان

نزول وحی بوسیله
جبرئیل

نموده و مطابق بیان او حضرت در میان کوه حرا نشسته و یا

حرکت میکرد و مسلماً اینوقت بحالت استغراق بوده است که ناگهان صورتی بر روی ظاهر
گردید. این تازه وارد آسمانی بی پرده و بطور آشکار و نظاره کنان آمد مقابل وی ایستاد
و این همان جبرئیل پیغام آور خدا بود که اینوقت از آسمان و مقام «قاب قوسین او ادنی»
ظاهر شده و از جانب آقای خود فرمان قابل یادداشت ذیل را آورده «بخوان ای محمد
بنام پروردگارت اینکه آفریداشبارا آفرید آدمی را از خون بسته، بخوان پروردگارت
را که گرامیتر است، آنکه آموخت آدمیرا بنخط، آموخت آدمیرا آنچه نمیدانست»



۵۹ - ظاهر شدن فرشته به پیغمبر
(ارروی میبیا تورف مارین حرو قاشیهای ایران)

۱ - سورة ۹۶ آیه ۱ تا ۵ و اصل آیات این است و او ای اسم ربك الذي خلق . خلق الانسان من علق ،
اقرأ وربك الاكرم ، الذي علم بالقلم ، علم الانسان ما لم يعلم (مرحم) .

اشتغال به امر نبوت
۶۱۴-۶۱۳ میلادی

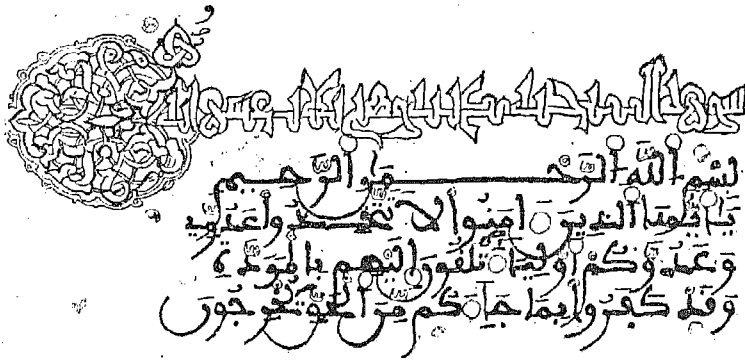
بین ۶۱۳ و ۶۱۴ میلادی یعنی سال چهل و چهارم زندگانی پیغمبر بود که اعلام نمود او یکنفر پیغمبری است صاحب وحی و الهام که از جانب خدا بر عرب مبعوث گردیده است. پیروان او هر چند خیلی کم ولی بصحت عمل و زهد و تقوی معروف بوده اند. در میان آنها یکی پسر عمش علی بن ابوطالب و دیگری خدیجه زوجه اش و نژاد پسر خوانده وی بود. مهمتر از همه ابو بکر بود که یکی از قریش و صاحب ثروت، علاوه از حیث صفات و سجایای شخصی مقام بلندی را دارا بوده است. اشخاص دیگری هم که بعداً ایمان آوردند عبارت هستند از: سعد، عثمان و عبدالرحمن و مخصوصاً عبدالرحمن چهار نفر دیگر را با خودش داخل در اسلام نمود، تا بعد از سه یا چهار سال که از تاریخ بعثت گذشت و او هم در اینمیان به مرتباً بدعوت و تبلیغ میپرداخت یکعده پیروانی بالغ بر چهل نفر اطرافش گرد آمدند که همگی دارای ایمان قلبی بوده و مقدرات خود را بدست وی سپرده بودند، اما هموطنانش که او را از ابتدای طفولیت دیده و می شناختند چندان اعتنائی بکلمات او نکرده و مطالبش را بنظر حقارت تلقی میکردند؛ البته انتظاری هم غیر از این نبوده است؛ ولی در آخر بملاحظه تماسی که بکعبه داشتند این حس بی اعتنائی مبدل بعداوت و خصومت علنی گردید و بالاخره شروع به تعقیب پیغمبر نمودند. همین تعقیب سبب گردید که مردم به تعلیمات پیغمبر که در تحت حفاظت عمویش ابوطالب بود بیشتر اقبال کنند. اگر چه پیروان آن حضرت که حافظ و نگهدارنده نباشند بعضی را زندانی و دسته را میان آفتاب سوزان نگاه داشته و با بقیه بغایت بد رفتاری می کردند.

جلای وطن موفقی بطرف
حبشه ۶۱۵ میلادی

شکنجه و آزار پیروان پیغمبر بدرجه ای سخت شده و منظره آن بجای هولناک گردید که بآنها اجازه داده شد که به حبشه هجرت نموده در نزد پادشاه حبشه که نصرانی بود پناهاگاهی موقتاً تحصیل کنند. این بود که در تاریخ فوق هیئتی مرکب از یازده تن به بندر شیبه نزدیک جدّه فرار نموده و از آنجا سالمآ وارد افریقا شدند. این ملاقات تاریخی که

که بانجاشی شده ابن هشام^۱ تفصیل آنرا ذکر نموده است و آن صورت اصلی قابل توجه و اویل اسلام را در نظر ما مجسم مینماید. در جواب سؤال نجاشی که چرا پناهندگان با اینکه از میهن خود آواره شده اند بدین نصاری داخل نمیشوند لیدر مسلمانان چنین میگوید: «ای پادشاه ما جماعتی بودیم وحشی و بت ها را میپرستیدیم، مردار و میت را میخوردیم، هر گونه اعمال قبیح را مرتکب میشدیم، حتی با محارم خود عمل شنیع میکردیم، همسایه را اذیت و آزار میرسانیدیم، اقویاً نسبت به ضعیفا ظلم و ستم روا میداشتند، این اعمال در میان ما شایع بود تا اینکه خداوند پیغمبری از میان ما بر ما مبعوث ساخت که حسب و نسب و امانت و دیانت و صدق و وفا و پاکدامنی او کاملاً بر ما معلوم میباشد، او ما را بطرف خدا دعوت میکند که به یگانگی وی معتقد شده و او را پرستش نماییم، سنگ ها و بت ها را که ما و پدران ما از سالیان دراز می پرستیدیم دور بیندازیم، او بما تعلیم میدهد که در گفتار راستی را شعار خود قرار داده و در ایضای به عهد و قول ثابت باشیم، محارم را محترم شماریم و حقوق همسایه را ادا کنیم. از ملاحی و مناهی دوری جوئیم. خون کسی را نریزیم، از کارهای ناشایست و مکر و فریب و حيله و خوردن مال یتیم اکیداً ما را منع نموده است، از نسبت شنیع بزرگان محصنه جلوگیری نموده، ما را به پرستش خدای یگانه تعلیم داده به اینکه برای او هیچگونه شریکی قائل نشویم. زکوة مال و روزه رمضان را بر ما واجب کرده است. احتمال دارد نجاشی پس از شنیدن این حقایق به گریه افتاده و فریاد کرده باشد که «این تعلیمات در حقیقت با تعلیماتی که موسی آورده دو شعاعی است که منتهی به یک چراغ میشود.»

۱ - ابن هشام اولین تاریخچه زندگانی پیغمبر را در ۸۲۸ میلادی نوشته است (مؤلف).



آیه‌ای از قرآن

فصل چهل و پنجم

هجرت بمدینه و استحکام دین اسلام

ای آنکسانیکه ایمان آوردید مگیرید دشمن مرا و دشمن خودتان را دوستان ،
میفرستید بسوی ایشان بدوستی و بتحقیق کافر شدند آنچه آمد شما را از حق ،
بیرون میکنند رسول را و نیز شما را که ایمان میآوردید بخدا پروردگارتان .
« ترجمه آیات بالا »

از بعثت پیغمبر چندین سال گذشت و نتوانست در امر رسالت
هجرت یا جلائی وطن بمدینه ۶۲۲ میلادی
پیشرفتی حاصل کند ، بلکه متصل بر انکار قومش میافزود کینه
و بغض قریش بدرجه‌ای کسب اهمیت نمود که تا مدت دو یا سه سال
بنی هاشم را در فشار سخت انداخته درهای معامله و مراوده را بکلی بروی آنها بستند .
از حوادث بزرگی که برای پیغمبر در این میانه رخ داد یکی این بود که علاوه بر فوت خدیجه
صمیمی ترین زنان او ، ابوطالب هم از این جهان در گذشت . اگر چه ابوطالب تا
آخر حیات بدین سابق باقی بود ولی باین حال مساعدت و همراهیهای خستگی ناپذیر وی
در باره پیغمبر قوی ترین شاهدهی است بر فضیلت و علو مقام او .

يك چندی که از رحلت خدیجه گذشت پیغمبر به طائف رفت تا اهالی آنجا را به اسلام دعوت نماید، ولی اینجا هم غیر از صدمه و اذیت و آزار نتیجه دیگری عائد نشد، او از شهر خارج گردید ولی جمعی از اجامر و اوباش او را تعاقب نموده ناچار بمکه مراجعت کرد در حالیکه درهای امید از همه طرف بروی خود بسته میدید، لیکن چون تقدیر يك روزهای درخشنده تری برای او ذخیره کرده بود جماعتی که بقصد حج از مدينه بمکه آمده بودند تعالیم وی بدرجهای در آنها مؤثر گردید که جمع کثیری از سکنه عرب مدينه بوی گرویده و بدین جدید ایمان آوردند. یهودیان که قسمت عمده سکنه این شهر را تشکیل میدادند از این پیش آمد مبہوت بودند چه میدیدند شرک و بت پرستی یک دفعه رو بزوال نهاده و توحید بجای آن قرار میگيرد.

اخيراً هيئتى مرکب از هفتاد نفر از مشایخ شهر در نزدیکی مکه جلسه مخفیانه تشکیل داده و از پیغمبر دعوت کردند که با کسان خود مکه را که در آن غیر از عداوت و بغض چیزی مشهود نیست ترك گفته بمدينه سراسر مودت عزیمت نماید. یاران پیغمبر بعد از وعده خواهی مزبور بدستهای کوچکی منقسم و هر يك جداگانه بطرف مدينه روانه شدند. در آخر خود پیغمبر با ابوبکر صدیق بطور مخفی حرکت کرده و در غاری که در سمت جنوب مکه بود پنهان شدند و چند روزی هم در آنجا بودند، بالاخره در روز ۲۰ ژوئن سال ۶۲۲ میلادی که سن پیغمبر آنوقت به پنجاه و پنج بالغ بود این مسافرت مشهور تاریخی شروع گردید. همین روز است که مسلمانان آنرا مبدأ تاریخ سال خود قرار داده اند. این حرف که هر پیغمبر مادامیکه در وطن و میان عشیره و قبیله خود می باشد نمیتواند مقامی برای خود احراز نموده نفوذ کالی حاصل کند يك حقیقتی است که هر کس آنرا تصدیق مینماید. اگر آنحضرت در مقابل صدمات وارده از عرب و حملات آنها بوسیله مهاجرت بمدينه قوای برای خود تشکیل نمیداد و از این راه خود را قوی و مقتدر نمیساخت مسلماً اسلام با وفات پیغمبر آن خاتمه پیدا نموده و حالت حاضر بهمان حالت سابقه ای که در قرون وسطی بود باقی بوده است.

بناء اولین مسجد
در مدینه

پیغمبر با کمال احترام و شوق و شعف وارد مدینه گردید؛ جمعی از سران شهر که حضور داشتند هر کدام پیغمبر را بخانه خود دعوت مینمودند. چون نمیخواست هیچ يك از قبائل را درین باب

بردگیری مقدم نموده باشد لذا با يك لحن جالب توجهی فرمود این شتر سواری من هر کجا که خواهید در همانجا ورود خواهیم کرد. مردم همه نگران بودند که یکدفعه دیدند این حیوان طرف شرقی شهر مقابل يك خانه بزرگی که درب آن باز بود ایستاد و روی زمین خوابید. پیغمبر زمین آنجا را خریده و از سنگ و خشت و چوب بشکل چهار دیوار مسجدی در آنجا بنا نمود. قبله‌ای که مسلمانها بطرف آن نماز میکردند معین شد که بیت المقدس باشد. اذان یعنی اعلان نماز بشرح زیر مقرر گردید «الله اکبر! الله اکبر! اشهدان لا اله الا الله. اشهدان محمداً رسول الله- حی علی الصلوة- حی علی الفلاح، الله اکبر، الله اکبر». و واقعاً در نظر یکنفر مسافری که در آنوقت از اروپا وارد می شد عجیب‌تر از این چیزی نبود که میدید آخر شب (وقت سحر) هنگامیکه در بستر خواب آرمیده است دفعه از آنهنگ قشنگ اعلان نماز از خواب جستن کرده می نشست.

مخالفت با یهود

با وجود پذیرائی یهود از پیغمبر در موقع ورود و مساعدت‌های بی دریپی آنها در باره بستگان وی علاوه بر اینکه حس رقابت‌های داخلی یهود را یکدفعه تحریک نمود باب مخالفت و عداوت قبائل سه گانه یهود را نسبت بدین جدید مفتوح ساخت و آن، وقتی آشکار گردید که بقتة امر نمود که مسلمانها به متابعت وی بیت المقدس را که قبله بود ترك گفته و نماز را طرف مکه بجای آرند. این مسئله یعنی منسوخ شدن قبله يك ضربت سیاسی بود که از طرف پیغمبر بر یهود وارد آمد، چه آن علاوه بر بروز يك حس عدم رضایت پیغمبر نسبت به یهود بالزوجه تمایلات ملت عرب را هم بطرف او جلب کرد، چه در آئین جدید هم رجحان و مزیت اولیه مکه محفوظ و برقرار ماند.

شش ماه که از ورود پیغمبر و یارانش بمدينه گذشت مهاجرین جنگ بدر سال ۲ هجری که تمشیتی بکارهای خود داده و استقرار ییفا نمودند خانواده وفامیل خودشان را از مکه خواستند که بطرف مدينه حرکت نمایند. بنی قریظاء قریش با اینکه ممکن بود آنها را بطور گروگان نگاه دارند معذک با آنها اجازه عزیمت دادند. در این اوان کاروان های تجارتي قریش با شام از طرف آنحضرت مورد حمله واقع گردید. لیکن در اول موفقیتی حاصل نشد و بنی تیجه ماند. هر چند در سال دوم هجری کاروان کوچکی را در راه بین طایف و مکه دستگیر نموده و یک نفر از قبیلۀ قریش هم بقتل رسید و این اولین موفقیت و ظفري بود که نصیب پیغمبر گردید.

ولی چیزی نگذشت که بیک فتح بزرگتری نائل گردید، چنانکه تمام مورخین اسلامی بواسطۀ نتائج زیادی که از این فتح نصیب اسلام گردیده خود این سال را در تاریخ اسلامی سالی تازه قرار میدهند و شرح آن بطور اجمال این است که خبر رسید قافلۀ ثروتمندی از قریش از شام بیرون آمده و بمکه میروند. پیغمبر بقصد اینکه جلو قافلۀ را بگیرد با سیصد تن بطرف بدر شتافت. از طرف دیگر بمجرد رسیدن این خبر بمکه قریش با تمام قوای که داشتند بعزم قتال از مکه بیرون آمدند. اما کاروان و آب بواسطۀ منحرف شدن از جاده اصلی از دستبرد حریف محفوظ ماند. پیغمبر وارد بدر شده مطلع گردید که قریش بانهدتن جمعیت در آن حوالی اردو زده اند. باید دانست که قریش پس از شنیدن این خبر که کاروان سالم مانده است چندان مایل بجنگ باعشیره وهم قبیلۀهای خود نبودند. لیکن پیغمبر در اینجا متوجه این نکته شد که یا باید فتح کند و یا این لکه بدنامی را که پشت کردن بدشمن باشد بر خود هموار سازد و لذا تصمیم گرفت که دشمن حمله ور شود. جنگ در ابتدا همانطور که معمول آن زمان بود بجنگ هم آورد یا مردو مرد شروع شده. در این قسمت مسلمانان کاملاً کامیاب گردیدند. بعد هم که جنگ مغلوبه شد مجاهدین اسلام دشمن را از جاو راندند و بالاخره قریش تاب مقاومت نیاورده پس از دادن چهل و نه تن تلفات رو بفرار نهادند. در صورتیکه عده مقتولین مسلمانان از چهارده نفر تجاوز نمینمود. در میان

مقتولین یکمده از دشمنهای بزرگ پیغمبر هم داخل بوده است و از میان اسیران آنها یکمده مورد عداوت شدید مسامین بودند همه را با کمال خونسردی سر بریدند و باقیمانده را بطرف مدینه حرکت داده و تا موقع کارسازی فدیه از آنها بخوبی نگاهداری نمودند. اما غنائم زیادی که بدست آورده بودند پیغمبر يك پنجم آنرا بخودش تخصیص داده بقیه را میان مجاهدین بالسویه تقسیم نمود، باید دانست که فتح بدر در اسلام از مسائل حیاتی بوده است. زیرا اگر پیغمبر بطور هزیمت بمدینه رومیا ورد احتمال قوی میرفت که دشمنان او بروی فائق آمده و شخص او را از پا در میا وردند، چون او این فتح را در مقابل قوای حاصل نموده بود که عده آنها سه برابر قوای خودش بود لذا خود را جلو پیروانش بحق ثابت نمود و فتح مزبور را مبنی بر تأیید آسمانی و نصرت الهی جلوه داده، چنانکه در سورة هشتم قرآن بشرح زیر خبر میدهد «فلن تقتلوهم ولكن الله قتلهم»

پس از واقعه بدر محمد در خود چنین قوه و استعدادی مشاهده نمود که با قبیله بنی قینقاع یکی از قبائل ثلاثه یهود که در مدینه مسکن داشتند وارد میدات کارزار شود، نظر باینکه دو قبیله دیگر به هم کیشان خود در این جنگ ابداً همراهی نمودند قبیله مزبور در نتیجه نرسیدن خواربار و مهمات جنگ مجبور به تسلیم گردیدند. نظریه پیغمبر در ابتدای امر این بود که تمام آنها را از دم شمشیر بگذارند؛ لیکن در آخر قرار بر این شد که ایشان تمام مایملک خود را گذاشته جلای وطن نمایند. چون تمام آنها زرگر و اسلحه ساز یعنی اهل حرفت بودند لهذا پس از حرکت چیزی از قبیل اراضی و نخیلات برای مسامین آنها از خود باقی نگذاشتند.

همینطور که پیغمبر با قدم خیلی سریع جلو میرفت ناگهان دچار حادثه بزرگی گردید و اجمال آن این است که قریش بقصد انتقام و تلافی شکست غزوه بدر با يك جوش و حرارت فوق التصوری با سه هزار نفر جمعیت با ساز و برگ در صحرای احد خارج مدینه مقابل قوای پیغمبر که از هزار تن تجاوز نمی نمود صف کشیده مستعد قتال گردیدند. اگر چه اینجا هم مانند غزوه بدر در مبارزه تن به تن فتح با مسلمین بود،

واقعه احد سال سوم هجری
(۶۲۵) و اخراج
بنی نضیر

ليکن در جنگ مغلوبه مردان نامی قریش بروز شجاعت داده و بر مسلمانان غالب آمدند و خود آنحضرت جراحت برداشت. اگر پيش بينی پيغمبر نبود که از يشت سرجمعی را بدهنه تنگ کوهی مقرر فرمود که مسلمانان را از هجوم سواره لشکر کفار محافظت نمایند احتمال قوی ميرفت که مصائب و بلايا بحدی باشد که هيچ قابل تدارک و جبران نباشد. بهر صورت پيغمبر هفتاد و چهار تن از مردان جنگی خود را در اين ميدان از دست داده به حثيت وی هم صدمه محسوسی وارد آمد. با وجود اين بوسیله نطق های بلیغ و آتشین، پیروان خود را جمع کرده بآنها خاطر نشان نمود که اين بلیه امتحانی است که لازم بود از آنها بعمل آید. بالاخره توانست برای سال بعد جمعیتی فراهم کرده قبیله دیگر یهود موسوم به بنی نضیر را از مدينه اخراج نماید. از اخراج قبیله مزبور که تماماً فلاحه پيشه بودند اراضی و نخیلات زیادی باقی ماند که پيغمبر آنها را بين رؤسای انصار تقسیم کرد و بهر يك از آنها حصه قابل عطا نمود.

پس از دو سال از واقعه احد قریش با جمعیت انبوهی مرکب از ده هزار تن بطرف مدينه روانه شدند. نظر بکثرت و اهمیت قوای دشمن کسی نمیتوانست خیال کند که میشود با آنها مصاف داد.
محاصره مدينه و قتل عام بنی قریظه ۵ هجری (۶۲۷)

این بود بر حسب تدبیر سلمان فارسی مقرر گردید در اطراف مدينه خندق حفر کنند و بدین وسیله شهر را از مخاطره هجوم دشمن محفوظ دارند. نقشه مزبور که خارج از تصور عرب بود مهاجمین قریش را مات و مبهوت ساخت و پس از چند حمله ولی بی نتیجه قوای خود را برداشته مراجعت نمودند. وقتی که خاطر پيغمبر از طرف قریش ایمن گردید آنوقت بنی قریظه سومین قبیله یهود را که ساکن مدينه و بامهاجمین همدست بودند حکم داد قتل عام نمایند. غنائمی که یاران پيغمبر از این راه بدست آوردند قابل بسی اهمیت بوده است. هزیمت قریش در این جا شکست فاحش احد را جبران نمود و دیگر بواسطه خالی شدن مدينه از قبائل یهود که دشمن مهم اسلام بودند کار پيغمبر بالا گرفته و بر شوکت و جلال وی بسی افزود.

یکی از اقدامات مهم پیغمبر اینکه بقصد حج بطرف مکه حرکت نمود و این در سال ششم هجرت واقع شد. اگر چه قریش پیغمبر

صلح حدیبیه ۶ هجری
(۶۲۸)

و یارانش را اجازه ورود بمکه ندادند ولی اخیراً عهد و پیمانی

معروف صلح حدیبیه منعقد گردید که در آن قید شده بود که در سال بعداً نهامجاز میباشند مکه را زیارت کنند. بزرگترین فائده این عهد نامه این بود که آن اولین عهد نامه ای است بین مسلمانان با قریش که در آن حقوق طرفین بطور تساوی منظور گردیده بود.

در شرح احوال پیغمبر چیزیکه زیادتراً از همه مهم و جالب توجه

میباشد مراسلاتی است که بعنوان ملوک اطراف یعنی هرقل،

اعزام نماینده به دربار
سلاطین ۷ هجری (۶۲۸)

کسری، حکومت یمن، مصر و پادشاه حبشه ارسال داشته است.

نامه ای را که با اسم کسری شاهنشاه ایران فرستاده بشرح زیر است « بنام خدای بخشنده

مهربان. از طرف محمد رسول خدا به پرویز پسر هرمز و بعدمن تعریف میکنم خدا

را بتو که نیست خدائی غیر از او، ای خسر و متدین باسلام شومصون و محفوظ خواهی بود

والا مهبیای کارزار با خدا و رسول باش و نخواهی آنها را عاجز یافت والسلام» مطابق

روایت شاهنشاه ایران نامه را از هم دریده و جواب نداد. وقتیکه این خبر به پیغمبر

رسید ویرا نفرین نموده و گفت « مرق کتابی مرق الله ملکه (یا) اللهم مرق ملکه».

فتح خیبر ناحیه حاصلخیز پرتوتی واقع در صد میلی شمال مدینه

که یهود در آن مسکن داشتند دومین فتح نمایان پیغمبر حربی

فتح خیبر ۷ هجری
(۶۲۸)

بوده است. در این جنگ پس از اینکه علی که آنوقت بمصاهرت

پیغمبر نایل گردیده و فاطمه دختر پیغمبر را بنکاح خود در آورده بود مرحب یکی

از ابطال یهود را با شمشیر دو حصار نمود و حشمت و هراسی بر یهود مستولی شده که

دیگر نتوانستند در مقابل مسلمانان مقاومت نمایند. مهارت فنی ایرانیان و ذوق سرشار

آنان چنانکه در گراور مندرجه کتاب ملاحظه میشود این واقعه را بعدی رنگ آمیزی

۱ - بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى ابرويز بن هرمز اما بعد فاني احمد اليك الله لاله الاخر يا خسر و اسلم تسلّم اورا ندن بحرب من الله ورسوله و لم يعجزهما والسلام.

نموده که آنرا جالب توجه عامه قرار داده است. تصرف خیر بر منابع ثروت اسلام افزود. غنائمی که بدست آمد بسی قابل توجه بوده است؛ بعلاوه چون این نقطه آخرین مرکزی بوده است که یهود در قرب وجوار مدینه داشته و مسلمانها آنرا هم تصرف کردند این بود از آنوقت بعد دیگر نام و نشانی از یهود باقی نمانده خیال مسلمانها از این رهگذر بکلی فارغ و آسوده شد.

در تاریخ زندگانی پیغمبر از چیزهایی که خیلی مهم و فوق العاده
 انجم وظائف حج
 ۷ هجری ۶۲۹
 بنظر می آید همانا اعمال حجی است که در تاریخ فوق بجا آورده است؛ چنانکه مطابق عهد و پیمانی که در این باب بسته شده بود قریش شهر مکه را برای سه روز خالی نموده پیغمبر با دو هزار نفر وارد گردید. سه مرتبه خانه کعبه را طواف کردند، سعی صفا و مروه را بحالت سواری بعمل آورده و شترهائی را که بعنوان قربانی از مدینه آورده بودند همه را نحر نمودند. در روز پسین اذان یعنی بانگ نماز گفته شد و مطابق همان ترتیبی که در مدینه معمول بود با جمعیت خود مشغول نماز گردید. در صورتیکه قریش در این هنگام بالای کوهی مشرف به کعبه ایستاده و از روی تحقیر این منظره غریب را تماشا میکردند. حج مذکور بر ابهت و جلال پیغمبر افزود و چیزی نگذشت که خالد بن ولید افسر بزرگ با چند نفر از اشخاص مهم اسلام را قبول نموده و ملحق به پیغمبر گردیدند.

دائرة قشون کشی و تهاجمات از مدینه، اکنون تا حدود شام
 جنگ مواته ۸ هجری
 (۶۲۹)
 بسط پیدا نمود. قدمهای سریع و فعالیت پیغمبر هراس و بیمی در اطراف تولید کرد که يك عمده از سپاه امپراتوری مرکب از رومی و اعراب محل که در جناحین آن واقع شده بودند با يك عمده مرکب از سه هزار نفر از قوای عمده او در مواته نزدیک بحر المیت وارد میدان کارزار گردیدند. نژاد که سمت سرداری داشت با آنهایی که قائم مقام وی بودند پشت سر هم بقتل رسیدند، فقط استعداد وهوش زیاد خالد لشکر را از تفرقه و شکست کلی محفوظ نگاهداشت. ولسی تلفات و خساراتی که در این جنگ به مسلمانان وارد شد خیلی سنگین بوده است.

سطوت و جلال پیغمبر بجائی رسیده بود که شکست غزوۀ موته

فتح مکه ۸ هجری
(۶۳۰)

چندان سکنه‌ای بآن وارد نساخت، چنانکه چند ماهی که از این

قضیه گذشت بسر داری ده هزار تن جمعیت ناگهان بمکه حمله

برد و در واقع فتح آنرا سر لوحه فتوحات و افتخارات گذشته خود قرار داد، از طرف

اهل مکه هیچگونه مقاومتی بعمل نیامد و او هم کمال فتوت را در باره آنها مرعی داشته

در نتیجه عدۀ کثیری از آنان اسلام آوردند. پیغمبر پس از انهدام تمام اصنامی که در

خانه کعبه جمع بود بت‌های خصوصی را هم حکم کرد که هر کجا یافت شود همراه شکسته

بر باد دهند. حکم مزبور بدون هیچ تصادمی صورت اجرا پیدا نمود؛ بالاخره بدون ریختن

خون این شهر مقدس با مقام روحانیت و سیادت که در عربستان مخصوص آن بود

بتصرف مسلمانان در آمد، این فتح زمانی به اوج کمال رسید که فتح قبیله هوازن هم

که در حدود جنوب شرقی مکه سکنی داشتند بآن منضم گردید.

غزوۀ تبوک آخرین غزوۀ ایست که پیغمبر شخصاً در آن حضور

آخرین لشکر کشی پیغمبر
۹ هجری (۶۳۰)

داشته است و اجمال آن این است که آنحضرت شنید لشکر زیادی

از طرف هرقل امپراطور برای محاربه با وی فراهم شده است،

لذا با سپاهی مرکب از سی هزار تن مردان کاری که ده هزار نفر آن سواره بودند با

شهامت و جدیت فوق العاده برای مصاف دادن با لشکر هرقل طرف تبوک که سمت شرقی

خلیج عقبه واقع است حرکت نمود. لیکن بعد از ورود به آنجا معلوم گردید که این

خبر بی اصل بوده است ولی برای اینکه از این بسیج نتیجه گرفته باشد در این صدد

بر آمد که نفوذ خود را در آن حدود بسط داده و موقعیت خود را تحکیم نماید. این

بود امیر نصرانی ابله^۱ واقع در راس خلیج عقبه را امر به اطاعت نمود. او هم ناچار بقبول

شده و بر طبق پیمانی که بسته شد مقرر گردید که بعنوان جزیه مبلغی سالانه تقدیم نماید،

دیگر دومة الجندل را بدست خالد فتح کرده و امیر آن که نصرانی بود اسلام را قبول

نمود و بعد از این حسن نتیجه و کامیابیها، پیغمبر به مدینه مراجعت کرد، در حالیکه

۱- Ayla.

هجرت بمدينه و استحکام دين اسلام

بر عظمت و اقتدار وی بسی افزوده شده بود، چنانکه طائف آخرین شهری که خواست با قوای پیغمبر مقاومت نماید فوراً محاصره شده و بالاخره مجبور باطاعت گردید، در حقیقت نفوذ و اقتدار آنحضرت این وقت باوج کمال رسیده بود.

در آخر سال نهم هجرت (۶۳۱) پیغمبر سوره براءه را با زبان آخرین احکام پیغمبر
علی در مکه اعلام و انتشار داده و مقرر داشت جماعت مشرکین تا چهار ماه به آنها مهلت داده شود که در این میانه اسلام را قبول کنند و اگر مدت منقضی شود و بحال شرک باقی بمانند البته سخت تعقیب خواهند شد. اما یهود و نصاری که اهل کتابند شرایط سهل تری در باره آنها منظور و قرار بر این شد که اگر با کمال حقارت جزیه بدهند البته آزاد و از هر گونه تعقیب یا تحمیل معاف خواهند بود. پیغمبر پس از فراغت از این امور هیئت هائی ترتیب داده و آنها را با اطراف عربستان حتی عمان اعزام داشت. مردم هم در همه جا احکام این پیغمبر نافذ الحکم را گردن نهاده و بطوع و رغبت اسلام را قبول نمودند.

در این سال که سن آن بزرگوار بهشت و سه سال بالغ و آخرین سفر حجة الوداع ۱۰ هجری
درجه ابهت و جلال را دارا بود اعزام گردید بقصد حجة الوداع (۶۳۲)

مکه را زیارت نماید و این در حقیقت مهتری بود که پائی تمام کامیابی های او خورد، چه هر کس که تا اینجا با وی بود و دید که او مرام و مقصود مقدسی را که در نظر داشت کاملاً انجام داده است ممکن نبود بتواند از همدردی و تجلیل و توقیر خودداری نماید. او آخرین کلامش در وداع با اهل مکه که با يك حرارت و جوش مخصوصی آنرا به آواز بلند ادا کرد این بود که گفت:

«خدايا گواه باش که من امر رسالت را به انجام رسانیده و در اداء وظیفه ای که بعهده داشتم دقیقه ای را فروگذار نکردم»

او پس از مراجعت بمدينه چیزی نگذشت که مبتلا به تب شده و رحلت پیغمبر ۱۱ هجری
تا چند روز سخت در بستر خوابید. یکروز صبح ابو بکر در مسجد نماز جماعت میگرد که پیغمبر ورود نمود. اصحاب از دیدن

وی خوشحال گردیدند. او بعد از فراغ از نماز آنها را موعظه نمود و این آخرین وعظی بود که از آن حضرت شنیده شد، چه بعد از این چیزی نگذشت که دارفانی را وداع نمود.

هر کسی حالات و خصائل (حضرت) محمد را بی طرفانه مطالعه کند سیرت و اخلاق تصدیق میکند که او به شهامت و شجاعت اخلاقی، محبت و اخلاص و سادگی و بی آلاشی متصف بود. بعلاوه در سعی و عمل خستگی ناپذیر و در عقل و تدبیر داهیه بوده است. مؤیر در این باب خوب قضاوت نموده بین دوره اول تیره بختی با سالهای اخیر فتح و فیروزی و قدرت و نفوذ او فرق گذاشته است. چه مطابق بیان او وقتی که پیغمبر حکمفرما یا پادشاه عربستان شده و گرفتار مهم امور کشور گردید در خصائل و صفاتش نظر دنیوی بر نظر روحانی غلبه یافت و چاره هم غیر از این نبوده است. حتی مواردی نسبت بیرحمی و غدر با او داده شده. اما باید دانست که در قضاوت حالات این شخص خارق العاده نباید عصر حاضر را میزان قرار داد؛ بلکه دوره و دنیائی را باید در نظر گرفت که قساوت و بیرحمی در آن عصر و دوره متداول و از امور عادی بوده است. وی نظیر سلیمان که باو شباهتی بسزا داشت در او آخر عمر بزن عشق و علاقه مفرطی پیدا کرده بود، ولی در این امر هم اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم باید رسوم و عادات همان عصر را مقیاس قرار دهیم. این مطلب مسلم است اشخاصی مانند ابو بکر و عمر که دارای صفات برجسته بودند هیچوقت از او چیزی ندیدند که از ارادت و محبت آنها ذره ای کاسته شود. او تا آخر عمر شیمه تواضع و فروتنی و شفقت و محبت را از دست نداد. با غنی و فقیر هر دو یکسان به حسن ادب رفتار مینمود. با اینکه او هر گونه مقام بلندی را میتواند ادعا کند معذک از میان تمام معالی القاب و درجات همیشه خود را باین معرفی مینمود و میفرمود او فقط یک پیغمبر عادی است که برای انذار مردم مبعوث گردیده است.

اما از لفظ اسلام معنائی که در نظر عرب جلوه گر بود میتواند از روایت زیر آنرا کشف نمود «روزی جبرئیل بصورت یک نفر عرب نزد پیغمبر حاضر شده ندا در داد

يا رسول الله حقيقت اسلام چيست؟ پيغمبر جواب داد كه اسلام اقرار به خدای يگانه و تصديق باينكه من فرستنده او مي باشم، سپس پياداشتن نماز و اداء زكوة و گرفتن روزه رمضان و بجا آوردن حج «.

اين تعليمات تاثيرات مهمه در عرب بخشيده و درهاي هرگونه برکت و نعمت را بروي ايشان باز نمود و آن توحيدخالص را بآنها كه مشرك و بت پرست بودند تعليم داده و ديگر اخوت و اتحادي بين آنان ايجاد نمود. اسلام رسم دختر كشي را از ميان عرب برداشت. حقوق زن را حفظ نموده و غلامان را بسي مورد توجه قرار داد. استعمال شراب را بكلي منع و جلوگيري كرده است. يكي از اشخاص بيطرف بمن چنين گفت كه اسلام در هندوستان مليونها نفوس را تربيت كرد و آنانرا صاحب مناعت نفس و ساير معالي صفات نموده است، تا اينحد كه بنظر حيرت انگيز ميايد و اين همانست كه ما قبلالتذكر داديم كه اسلام خدمت نماياني باعرب نموده و ابواب نعمت را بروي آنها گشود است. همچنين اثرى كه در مغول ها بخشيد از اين كمتر نبوده است، چه وحشيگري و قساوت و شقاوتى كه در اول داشتند با رحم و انصافى كه پس از دخول در اسلام پيدا شد هيچ با هم طرف مقايسه نيستند. غازان يك قسمت مهم از معالي صفاتش از قبيل عدالت و انصاف و رعايت حال زيردستان بلاشك از برکت اسلام بوده است. در افريقا وقتيكه يكنفر حبشى بدین اسلام داخل ميشود از توحش و بربريت بيرون آمده داخل مرحله آدميت ميشود. چنانچه بهمان وضع افريقائى خود باقى بماند لباسش بهتر، اطوار و رفتارش پسنديده تر و بالاخره يك انسان خيلى نظيف و آراسته بنظر ميايد، ولى از طرف ديگر وقتيكه يكنفر از همان حبشى ها بدین مسيحى داخل ميشود بسا اوقات او نميتواند تمدن پيچيده ما را فرا گيرد، اگر اتفاقاً بخواهد از تمدن پيچيده ما تقليد كند جز يك تقليد مضحكى چيز ديگر نخواهد بود. اين بيان ما تا حدى به ملل آسيائى هم صدق ميكند، اما باندازه خيلى كم زيراسامى ها و آريانى ها هر كدام از تمدن قديم خودشان آغاز ميكند.

اگر همانطور است كه من معتقد مي باشم كه مذهب براى انسان ايجاد شده نه

انسان برای مذهب شخص منصف نمیتواند از تمجید و تعریف يك چنین انسانی كه بافتخارات مهم و موفقیت های بزرگ نائل گردیده است خودداری نماید. لیکن برعلیه این فوائد و منافع غیر قابل انکار يك سلسله الزاماتی هم از قبیل تعدد زوجات، حجاب و گوشه نشینی زنان، برده فروشی، پستی فکر و خیال مسلمانان و رفتار سخت آنها با غیر مسلمان بدوش اسلام بار شده است. اما تعدد زوجات بواسطه ترقیات بشر و احتیاجاتی كه در امور اقتصادی پیش آمده است كم كم دارد زائل میشود. همینطور است قضیه حجاب چنانكه در تركیه معدوم گردیده است^۱ گوشه نشینی زنان نیز هم چیز تازه ای نیست همانطور كه عده زیادی از عیسویات اسپانی بحالت انزوا از قدیم باقی هستند و شاید این حالت هم تا درجه ای بجا و بموقع باشد.

در خصوص برده فروشی كه از قدیم الایام معمول بوده پیغمبر این رویه را تصویب نمود، ولی در عین حال مخصوصاً در عبارتی تصریح ميكند «خدای را ستایش كنید و نسبت بعموم حتی به غلامان خودتان مهربان باشید» بهر حال ایرانی ها حقوق این طایفه را بیشتر محفوظ و از نقطه نظر اعتمادی كه به آنها دارند جزء عائله و خانواده خودشان محسوب و همه نوع شفقت در باره آنها مرعی داشته و از نوكر شهری به بگير امتیاز میدهند. در هر صورت از مواصات با غلام طفلی كه بدست میآید مربوط بخانواده خود گشته و از تحت رقیت و بندگی خلاص و آزاد میشود. با توجه بحركات و اعمال ها^۲ كین معروف كه غلامان افریقا را به امریكا برده میفروخت آیا ممكن است ایرادی باین رویه نسبت بعالم اسلام متوجه سازیم؟ بعقیده من نه، آزادی فكر و اجتهادات شخصی در میان مسلمانها و همچنین كاتوليك ها دارد توسعه پیدا ميكند، هر چند بسیاری از مالاها در قسمت اولی و پاپ در دومی منكر با این آزادی و حقوق طبیعی میباشند. رسیدیم بن سرسلوك ناهنجار با اهل مذاهب دیگر و میگوئیم كه تا اوائل عصر جدید معمول بشر بطوركلی این بود كه غیر مذهب را جداً تعقیب نموده و با كمال خشونت و سختی با غیر

۱ - در ایران كونی هم رسم پرده ای كه در سابق بود امروز نیست (مترجم).

هم کیشان خود معامله مینمودند. این مطلب هم مسلم است که نسبت بطرز سلوک محکمه تقییش مذهبی معامله مسلمین با نصاری بهتر بوده است، اما تساهل مذهبی یا آزادی در مسائل دینی و آن امروز از جمله مزایائی است که مواود ترقی و تمدن جدید میباشد.

چنانچه سرگذشت رجال تاریخی دنیا را مطالعه کنیم لابد در هر کدام يك سلسله نقایص و معایبی هم نظر میرسد. در خیلی موارد دیده میشود که معروفترین آنها کسی است که لغزشهای وی بیشتر آشکار و نمایان میباشد. عقیده شخصی من این است که محمد (ص) در میان مشاهیر عالم با همه ضعف نقائص بشری بزرگترین انسانی است که بایک مرام عالی تمام هم خود را مصروف این داشت که شرك و بت پرستی را از ریشه منهدم ساخته و بجای آن افکار بلند اسلام را برقرار سازد. خدمت وافر نمایی که از این راه به نوع بشر نموده خدمتی است که من آنرا ستایش نموده و سر تعظیم فرود میآورم.

کتابی که نام آن قرآن است اساس مذهب اسلام میباشد. قرآن
بعقیده پیروان آن که متجاوز از صد میلیون میباشد الفاظ و عبارات کتاب مزبور عین الفاظ و عبارات خدا و محتویات آن مطابق ادعای آنحضرت تماماً الهاماتی است از طرف خدا که بموسط جبرئیل بر او نازل گردیده است. قرآن در مدت ۲۳ سال دوره نبوت پیغمبر نازل شده و بعد پیر وانش بوسیله کتابت و قوه حافظه تمام آنرا حفظ و ضبط نموده اند. پایه فرهنگی عربستان در آن عصر از اینجا معلوم میشود که علم خط و کتابت از کمالات نادره شمرده میشد حتی بنابه عقیده عموم شخص پیغمبر هم از خواندن و نوشتن عاری و از این رو قوه حافظه نسبت به عصر جدید قوی تر بوده است. چنانکه در میان صحابه در زمان پیغمبر خیلی ها بودند که تمام قرآن را حفظ داشتند. اما امروز این عنوان (بواسطه کم شدن حفاظ) جزء افتخارات مذهبی شمرده میشود.

باید دانست که سور و آیات قرآنی در زمان پیغمبر مرتباً تدوین نشده بود و این چنانست که ابداً قابل تردید نمیباشد، چه عمر پس از رفع غائله مسیلمه به ابوبکر

اظهار داشت که نظر بکم شدن عدۀ حفاظ اجزاء قرآن را لازم است جمع آوری کرده تدوین نماییم. این بود بوسیله فرید یکی از کُتاب مشهور پیغمبر این وظیفۀ دیبانتی بجریان افتاده حصه های مختلف قرآن را از سینه های مردم بروی برگهای درخت خرما و الواح سنگی جمع کرده تدوین نمودند. این نسخه که در صحت و قاطعیت آن حرفی نبود رسمیت پیدا کرد. تا اینکه در طبقۀ بعد تحت نظر عثمان مجمعی مرکب از فرید و سه نفر از قبیله قریش تشکیل یافته نسخه دیگری تدوین نمودند و آنرا احتیاطاً بانسخه اولی مطابقه نموده پس از تکمیل فقط همین نسخه را رسمیت داده شایع ساختند و باقی نسخ را آنچه که بود سوزانیدند، در نتیجه اهتمام فوق این مطلب را نمیتوان نردید کرد که قرآن امروزه که در تمام دنیای اسلام منتشر است عیناً همان قرآنی است که زمان خلافت عثمان تدوین شده است. هرچند سلسله بعضی مضامین و آیات قرآنی از هم مقطوع و جملات آن با هم مربوط نیستند ولی در اینکه آیات عین همان آیاتی است که برای پیغمبر نازل شده ابداً جای حرف نیست. این مسئله که در طول این همه قرون متمادی نسخه اصلی آن بین مسلمانان تا این وقت محفوظ مانده قابل بسی توجه میباشد، قرآن باتفاق عموم به زبان قریش و بر طبق محاورات قبیله مزبور که افصح قبایل بود انزال یافته و آن بعقیده مسلمین از حیث مزایای ادبی اولین کتاب شمرده میشود، همانطوریکه ما نسبت بکتاب مقدسه (انجیل و تورات) معتقد میباشیم. فقط مزیت قرآن نسبت بکتاب مقدسه جای انکار نیست که آنها زبان اصلی خود را از دست داده و ترجمه ای هستند از کتب اولیه.

اما بیان اصول تعالیم قرآن و آن از موضوع بحث ما خارج میباشد. فقط چیزی را که لازم میدانیم تذکار دهیم این است که چون مقصود اساسی (حضرت) محمد در سوره های مکی اعلائی کلمۀ توحید و بیخ بر نمودن شرک و بت پرستی بسوده است لذا برای تنفیذ و تحکیم این امر که خود را کاملاً مسئول آن میدانست عظمت و جلال خدای یکتا و پستی و حقارت اصنام را در صفحات کتاب با بیان عالی و الفاظ و عبارات برجسته شرح داده است و در اثناء همین بیانات آخرین درجه لذائذ بهشت و شدائد و عقوبات

جهنم را با اسلوبی بس جالب توجه و مؤثری بیان نموده است. چنانکه فیصله من مینویسد این بیانات محمد در حقیقت ترجمان يك رشته احساسات و جذباتی است که در سراسر وجود او حکم فرما بوده است. اینك یکی از سوره های اولیه (مکی) قرآن را محض نمونه ذیلا از نظر خوانندگان میگذرانیم: آنگاه که آسمان بشکافد، و آنگاه که ستاره ها فرو ریزانیده شود، و آنگاه که دریاها راه بهم داده شود، و آنگاه قبرها زیرو زبر کرده شود، دانه نفسی آنچه را پیش فرستاده و باز پس داشت، ای انسان چه چیز غره کرد ترا به پروردگارت که کریم است. آنکه آفرید ترا پس تمام نمود اعضای ترا، پس معتدل نمود ترا، در هر صورتی که خواست ترکیب داد ترا، نه چنین است بلکه تکذیب کنند روز جزا! را بدرستی که بر شماست مستحفظین و نگهبانان، کرامیان نویسندگان میدانند آنچه را که می کنید.

اما در سوره آیات مدینه بقسمت های عملی مذهب اهمیت داده نظامات و احکام و قوانینی که در مواقع لزوم پیدا میکرد بیان شده اند، ولی آن حرارت و جوش آیات مکه در اینجا خیالی کم است. معذالك مسئله درستش خدای یگانه که در حقیقت دیباچه مذهب اسلام را تشکیل میدهد و محور شرک و عبادت اصنام يك، قدر مشترکی است که در تمام این مقامات محفوظ میباشد.

۱- اذا السماء انفطرت، و اذا الكواكب انتثرت، و اذا البحار فجرت و اذا القبور بعثرت، عذت نفس ما قدمت و اخرت. یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم، الذی خلقک فدونک، و ذلک فی ای صورۃ ما شاء ربک، کلا بل تکذبون بالدين و ان علیکم لحافظین، کراماً کاتبین، یلمعون ما تلمعون.

ابی الحسن ابی تراب اسدالله غالب امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام

آقاب علی (ع)

فصل چهل و ششم

اسلام تحت خلفای چهارگانه اول

ایران بطورسیاسی تا یک مدتی از نعمت استقلال وموجودیت ملی محروم و تحت خلافت وسیعۀ عرب که از جبل الطارق تا رود جیحون امتداد داشت مستهلك بوده لیکن در قسمت عقلانی وفرهنگی وآن بزودی بر اثر قابلیت واستعداد و ذكاء و دهاء افراد خود حقاً مقام تفوق وبرتری را احراز نمود. «برون»

در ۶۳۲ میلادی خلافت از ابو بکر شروع شد و اختتام آن عصر خلافت ۶۳۲-۱۳۵۸ میلادی هم زمانی بود که هولاکو خان بغداد را در تاریخ ۱۲۵۸ میلادی تاراج کرده و مستقیم عباسی را بقتل رسانید. پس از وقوع این حادثه بزرگ تقریباً تا سه قرن منصب خلافت در اولاد عباس که در مصر تحت حمایت سلاطین مملوک بوده اند باقی بوده است، تا اینکه سلطان سلیم عثمانی در سال ۱۵۱۷ میلادی سلاطین مملوک را منقرض ساخته خلیفه بیچاره را مجبور ساخت که لقب و سایر نشان های خلافت را باو واگذار کند. این اقدام (چنانکه در فصل ۶۲ کتاب درج است) مبنی براین بوده است که سلاطین عثمانی دعوی خودشان را بر اساس مقام مقدس خلافت و دیگر القاب عالی قرار داده بودند.

اسلام تحت خلفای چهارگانه اول

دوره خلافت را بسه دوره متمایز زیر میتوان تقسیم نمود.

۱- دوره چهار خلیفه اول- ۶۳۲-۶۶۱ میلادی که دوره حکومت روحانی بوده است.

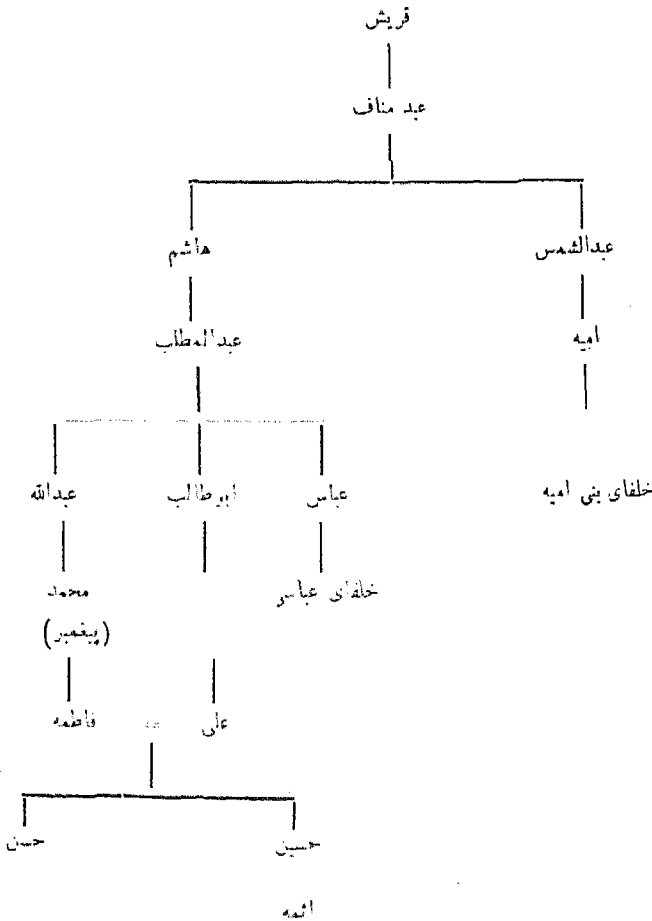
۲- خلفای اموی ۶۶۱-۷۴۹ میلادی دوره خودسری و شرک و استبداد.

۳- دوره عباسی ۷۴۹-۱۲۵۸ میلادی که دوره تفوق ایرانیها شمرده میشود.

نبت نامه قریش
برای کشف شعب مختلف قریش و قرابتی را که هر يك به پیغمبر

داشته اند اینك نسب نامه قریش را مطابق جدول زیر که از خاندان

مسلمان « ابن بول » گرفته شده و راهنمای بی قیمتی است ذیلا از نظر خوانندگان میگذرانیم.



انتخاب ابو بکر بخلاف
قبل از اینکه جسد پیغمبر دفن شود صحابه مجمعی برای تعیین
خلیفه تشکیل دادند. در اینجا نزاع آغاز شده و نزدیک بود سر
تعیین یکنفر خلیفه دست به شمشیر دراز کرده شروع به خونریزی نمایند؛ ولی در آخر موفق
شده ابو بکر را بخلاف تعیین کردند، او عمرش در این هنگام که بخلاف منصوب گردید
بالغ بر شصت سال و در اخلاق طبعاً ملایم و نرم بوده است، ولی عقیده و ایمان به
پیغمبر پایه شهادت اخلاقی او را به درجه‌ای رسانیده بود که نظیر آنرا در تاریخ نمیتوان
پیدا نمود.

شور ۱۱ هجری (۶۳۳) شکستی که در غزوۀ مونه به لشکر اسلام وارد آمد پیغمبر برای
جبران آن قبل از بیماری خود لشکری به آن سمت اعزام داشته
بود. اسامه که فرمانده آن لشکر بود پس از اطلاع از هائله وفات پیغمبر پرچمی که
باو سپرده شده بود باز آورد. در اینجا ابو بکر از خود ابراز شجاعت و شهادت نموده
دستور داد که این لشکر بهمان سمتی که از طرف پیغمبر مأمور است باید حرکت کند
در صورتیکه پس از رفتن آنها شهر مدینه (آن هم در چنین موقع مهمی) تقریباً از قوای
دفاعیه خالی ماند، ولی از نتایجی که بعد گرفته شد معلوم گردید که ابو بکر در این
رأی خود تا چه اندازه صائب بود. بهر حال قوت نفسی که او در این موقع از خود ظاهر
ساخت حقیقه فوق العاده بوده است. زیرا طغیان و سرکشی در سرتاسر عربستان توسعه
پیدا نموده بود و غیر از مکه و مدینه و نیز طائف که ثابت باقی ماندند تمام قبائل عرب
علم طغیان برافراشته و حتی قبائل اطراف مدینه هجوم آورده شهر را محاصره نمودند؛
لیکن ابو بکر با کمال شهادت تمام مردان کاری را تحت سلاح آورده و به بدوی های
مهاجم حمله بردند و پس از کشتار زیاد تمامی آنها را پراکنده و متفرق ساختند. هویر^۱
مینویسد که اگر در این موقع خطرناک چشم زخمی به مسلمانها میرسید هر آینه اسلام
خاتمه پیدا نموده و اثری از آن باقی نمی ماند و لذا این فتح نمایانی که ابو بکر حاصل
نمود در حقیقت شایان هر گونه تحسین میباشد. پس از دو ماه مخاطره سخت مراجعت

اسلام تحت خلفای چهارگانه اول

فَاتِحَانَهُ اسامه خلیفه را نیرو بخشیده و بر حیثیت و مقامش بسی افزوده برای سر کوبی تمام آنهایی که علم طغیان برافراشته بودند جداً شروع بکار نمود.

ابوبکر با يك حسن اعتمادی سران اسلام را احضار کرده و جزیره العرب را به یازده حوزه تقسیم نمود و برای هر حوزه ستونی اعزام داشت و آن پرچمی که بیش از همه مهم بود به خالد داده شد. اولین مأموریت او این بود که برای سرکوبی بنی طی و بنی اسد که تحت لوای طلحه مدعی نبوت جمع شده بودند طرف شمال حرکت نماید. خالد بحوزه مأموریت خود حرکت نمود. اولاً با حسن تدبیر بر قبیله طی فائق آمد و بنی اسد هم پیغمبر خود را در میدان جنگ تنها گذارده تسلیم شدند.

جنگ دیگر خالد با بنی تمیم بوده است که بالاخره بقتل عام آنها منتهی گردید. مهمترین جنگهای خالد جنگ با مسیلمه بود که به ادعای نبوت قیام کرده و بالغ بر چهل هزار تن مردان جنگی از قبیله بنی حنیفه یمامه پشت القطیف تحت لوای او گرد آمده بودند. این جنگ يك جنگ خیلی سخت مایوسانه ای بود. در حمله اول دشمن صفوف مسلمانان را از هم دریده و آنها را عقب راند، لیکن مسلمین دوباره جمع شده و بشدت بر بنی حنیفه هجوم بردند و در نتیجه آنها را ویران نهاده به باغی که محصور بود پناه بردند. قهرمانان اسلام در تعاقب دشمن داخل باغ شدند، این باغ که از این وقت بواسطه کشتار زیاد باغ مرگ نامیده شد یکی از باغهایی بود که هیچوقت از خاطر ها محو نمیشد. در این سلاخی و کشتار که نسبت به هر دو طرف سخت و وحشتناک بود مسلمانان هزار و دویست تن مردان خودشان را از دست دادند که سی و نه تن آنها از مردان جنگی شمرده میشدند که درك خدمت پیغمبر را کرده و جزء اصحاب بودند. بالجمله این فتح بزرگترین فتحی بود که نصیب مسلمانها گردید، چنانچه چند ماه بعد از این فتح که يك سال از رحلت پیغمبر گذشته بود دوباره سکون و آرامش در سرتاسر عربستان حکمفرما گردید و برای هر قسمت آن (چنانکه قبلاً ذکر شد) ابوبکر قوای اعزام داشت که کسی را یارای مقاومت با آنها نبود.

نگارنده در فصل ۴۳، میدانهای جنگ اسلام را در ایران شرح

جنگ یرموک ۱۳ هجری
(۶۳۴)

داده و اینک مناسب میدانم که مختصری از جنگهای اعراب و کارهای شکست آمیز آنها را در سایر میدانها بیان نمایم. باید دانست که در این بیانات اسناد و مدارک ما تقریباً همان اخبار و روایاتی است که از عرب در دست داریم. هر چند در این روایات طبعاً از مسلمانها طرفداری شده است، معذلتك يك سلسله حقایقی که غیر قابل انکار میباشد میتوان از آن بدست آورد.

پیروزیهای ابو بکر که شرح آن در فوق گفته شد قبائل عرب را مغلوب و پراکنده نمود، لیکن دعوت آنها بجنگ و تحصیل غنائم سبب گردید که دور هم جمع شدند و بواسطه فتوحاتی هم که متوالیاً حاصل نمودند قبایل و دستجات نه فقط مردان جنگی خود را حرکت میدادند بلکه بقصد سکونت در کشورهای پر نعمت و زرخیز نری همگی دست بهم داده يك دفعه بخارج هجوم بردند.

لشکرکشی خلیفه برای جنگ با شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم آنهم در يك زمان اگر بخواهیم آنرا باتمام قواعد و اسباب عادی تحت مطالعه گرفته در آن قضاوت کنیم غیر از جنون و دیوانگی چله تابستان چیز دیگری بنظر نمی آید ولی در آخر همین دیوانگان غالب آمده دینار را زیر و زبر کردند. اگر چه همیشه باین امر ملتزم بودند که تا وقتی که در يك میدان مطمئن بفتح و پیروزی نمیشدند در میدان دیگر حتی الامکان بدفع الوقت میگذرانیدند.

در سال ۱۲ هجری (۶۳۳) خالد در حالتیکه سرگرم فتوحات بود به کشور

ایران حمله ور شد، در همان تاریخ خالد نام دیگری پسر ساسانی به نقاط سرحدی شام مأمور گردید که قبائل آن حدود را که دوست بودند جمع آوری نموده تحت انتظام بیاورد، ولی باو دستور داده شد که تا وقتی از طرف دشمن باو حمله نشود از جنگ پرهیز نماید. اما او در سال ۱۳ هجری (۶۳۴) بدون رعایت احتیاط از سمت شمال بدمشق حمله برده و بعد ملتفت گردید که در نزدیکی دریای طبری خط ارتباط او مقطوع شده است. ناچار اردو را دست دشمن داده و اعراب در این اثناء روبهزیمت نهادند، ولی

عمره که در حضور موت ابراز لیاقت کرده بود لشکر را جمع کرده و نگذاشت که از هم متفرق شده فرار نمایند. در این اثناء ابو بکر نیروی مهمی برای امداد به آن حدود اعزام داشت. چنانکه نسبت به سپاه ضعیفی که به خالد سپرده شده بود اینوقت لشکر شام اولین لشکر اسلام شمرده میشد. حتی از روایات معلوم میشود که زیاده از هزار تن صحابه درصفوف این لشکر قرار گرفته بودند. لشکر مزبور که عده آن بالغ بر سی هزار تن بود بعلاوه شش هزار تن قوای احتیاطیه تحت سرکردگی عمره به چهار حصه منقسم شده وبه سمت شمال حرکت نمودند. از سمت غربی هیبرون تا طرف شرقی دمشق هر ستونی جدا گانه مشغول عملیات گردید و بالاخره شام را در مخاطره انداختند.

هر قل برای سرکوبی این ستون هائی که از هم جدا بودند چهار لشکر فرستاد و آن ستونها در سمت چپ ساحلی یرموک جزء شرقی نهر اردن تمام بهم پیوستند. این دوسپاه تا چندین ماه مقابل هم صف کشیدند. ولی هیچیک جرئت نمیکرد که سبقت به حمله نماید ابو بکر که کاملاً مراقب و نگران بود حکم داد خالد عراق را گذاشته بطرف شام حرکت نماید. این سردار حسب الامر خلیفه با نه هزار تن بطرف مقصد رهسپار گردید. او این جمعیت را از بزرگترین ریگستان خشک عبور داده و سریعاً به لشکر شام پیوست. وی در سال ۱۳ هجری (۶۳۴) در یک جنگ معروف بجنگ واقوصه^۱ بر لشکری که بهترین لشکر یزانس بود غالب آمده و بیروزی کامل حاصل نمود و هزار تن از سپاه دشمن را در شکافی از بین برده نابود ساخت. این فتح اگر چه برای مسلمانها خیلی گران تمام شد ولی شام را برای همیشه جزء متصرفات اسلام قرار داد.

دوره خلافت ابو بکر دو سال طول کشید. او وقتیکه ملتفت شد وفات ابو بکر و خلافت عمر
۱۴ هجری (۶۴۴)

که وفاتش نزدیک است عمر را بجای خود تعیین نموده از آن وقت تمام اوقات خود را بکارهای مردم تخصیص داد و تا آخرین دقیقه حیات مصروف خدمات عامه بوده است. بالاخره او از این عالم در گذشت ولی در شرافت و سادگی و شجاعت اخلاقی نام بسیار بلندی از خود در تاریخ پیاذا رباقی

گذاشت. از جمله مواظط و کلمات برجسته او بشرح زیر است « صالحترین بندگان خدا کسی است که توبه کار انرا امید وار سازد و گناهکاران را دعای خیر کند و در حق صلحانیکی و اعانت نماید ».

عمر که بخلاف منصوب شد اول کارش این بود که خالد را از فرماندهی معزول ساخت. سپس قوای امدادی فراهم کرده بطرف شام روانه داشت که با تمام وسائل ممکنه به آنهایی که در میدان جنگ مشغول بودند کمک نماید. عمر تا وقتی که حیات داشت امور لشکری اسلام در آخرین درجه حسن انتظام بوده است.

دمشق که قدیمترین شهرهای دنیاست فتح آن در نظر فاتحین

عرب فوق العاده مهم بوده است. نظر باینکه از علم محاصره بی خبر

تصرف دمشق ۱۴ هجری
(۶۳۵)

بودند برای وصول به مقصود نتوانستند یک راههای علمی پیدا

کنند بلکه فقط شهر را تحت مراقبت کامل خود نگاه داشتند بودند، لذا چندین ماه محاصره طول کشید و پیشترفتی در کار حاصل نشد. تا در آخر خالد که هر چند از منصب فرماندهی افتاده بود ولی هنوز بر لشکر ریاست واقعی داشت شبی حکم کرد خیکهای چندی را از هوا پیر کردند و بدین وسیله از خندق عبور نموده از دیوار قلعه بالا رفتند و شهر را از این راه تصرف درآوردند. بفتح دیگری هم در صحرائ اسدralon دست یافتند که آن بالاخره جنگ را خاتمه داده و سیادت مسلمین را در شام تحکیم و تنفیذ نمود، پس از فراغت از امر شام بلافاصله قوای امدادی بطرف عراق حرکت نموده و آنها برای اینکه جنگ قادسیه را فتح کنند مخصوصاً بموقع ورود نمودند.

پس از جنگ اردن لشکر اسلام بطرف شمال روانه شده و حمص

را محاصره نمودند، اهالی که نتوانستند پایداری کنند ناچار

تسلیم شدند. انطاکیه را نیز محاصره کرده و پس از مصافی که

در خارج دیوار شهر داده شد آنجا را هم تحت اطاعت درآوردند.

هر قل که از زمان فتوحات درخشان او در ایران ده سال بی تی

تصرف انطاکیه و تسلیم شدن بیت المقدس سال ۱۵ هجری
(۶۳۶)

نگذشته بود از شام خارج شده بیت المقدس را بمقدرات خودش وا گذاشت. این شهر مقدس که مرکز دیانت نصاری بود در سال ۱۵ هجری (۶۳۶) بتصرف مسلمانین درآمد. عمر در این اثناء شخصاً وارد شام شده و آنرا بحالت انقیاد یافت. او برای افزودن درجه اهمیت این واقعه تاریخی با اهالی خوب سلوک نموده و مسجدی هم که هنوز بنام او معروف است در آنجا بنا کرد.

زمانیکه اعراب در جنوب غربی ایران موقع خود را تحکیم مینمودند قبل از پیشرفتن بفلات ایران عمر وعاص فلسطین را گذاشته با چهار هزار تن بطرف مصر روانه گردید. عمر از شنیدن این خبر نظر بمخاطره ای که احتمال میرفت مضطرب شده در وهله اول خیال کرد بسردار با جرئت خود دستور دهد که مراجعت نماید، ولی بعد ملتفت شد که آن ناممکن و غیر عملی است لذا لشکری بقدر کفایت فراهم کرده بکمک عمر و روانه نمود. بالاخره عمر و با ۱۵ هزار تن سپاه جرار مصر را تحت فرمان خود درآورد. او بدو امیر علیار اقبضه کرده سپس بطرف اسکندریه روانه شد. این دومین شهر امپراطوری بیزانس را محاصره نمود. حادثه فوت هرقل هم در این موقع بحرانی مانع گردید که برای کمک و خلاصی محصورین نیروئی فرستاده شود، ناچار اهالی اسکندریه به صالح حاضر شده و شهر را تسلیم نمودند. عمر و قانع نشده بطرف غرب روانه گردید و سواحل جنوبی دریای مدیترانه تا طرابلس را ضمیمه فتوحات خود گردانید.

قتل عمر ۲۳ (هجری ۶۴۴) حکومت اسلام در این تاریخ بربك شاورده محکمی تشکیل یافته بود. شاهنشاهی ایران و نیز قشنگترین و پرنفوذترین سرزمین های امپراطوری بیزانس جزو مقصرفات عرب قرار گرفته بود. عمر که تحت نظر ماهرانّه او تمام این میدانهای مهم از همه جهت به فتح و ظفر انجامیده بود ده سال خلافت نمود. با اینکه شصت سال از عمر وی گذشته بود معذالك اعصابش خسته نشده و قوایش بسرحد کمال بوده است که ناگهان بضرب حربه ای از پا درآمد. توضیح اینکه یک نفر غلام ایرانی که ابولؤلؤ نام داشت نزد خایفه آمده و شکایت نمود که مالک او

مالیاتی روزانه معادل دو درهم بر او تحمیل نموده است ، در صورتیکه از عهده آن نمیتواند بیرون آید. عمر که او را می شناخت در جواب گفت که برای يك شخص صاحب حرفه لایقی که بعقیده مردم میتواند آسیای^۱ بادی درست کند مبلغ فوق زیاد نیست ، در جواب این حرف ، او خلیفه را تهدید نمود . صبح فردا موقعیکه عمر در مسجد بجماعت مشغول بود با خنجر ضربتی بوی زد و از آن ضربت این خلیفه که پس از بانی اسلام از بزرگترین رجال مسلمان بود از دنیار رفت .

او به جرئت و شهامت ، سادگی ، فراست و هوش موصوف ، خاصه در عدل و داد و انجام وظیفه خیلی سخت و شدید بوده است^۲ آری از برکت همین خصائل و صفات بود که او توانست در مدت ده سال مهم جهانگشائی مقدرات اسلام را تحت نظر گرفته و آنرا کاملاً حل و تسویه نماید . با این حال در ایران طوری است که از نام عمر بیزاری میجویند . حتی در روز وفات او تا چند سال قبل معمول بود جشن میگرفتند و باصورت این خلیفه فاتح ایران را ساخته آتش میزدند .

عمر در حال موت به عبدالرحمن اظهار تمایل نمود که جانشین وی باشد ، ولی او از قبول آن ابا نمود . بالاخره این امر به شوری ارجاع گردید که در آنجا یکنفر را برای خلافت تعیین کنند و با وصف احوال اختیار آن در آخربه عبدالرحمن واگذار گردید که هر کسی را صلاح می داند تعیین کند . او تا مدتی بین علی بن ابی طالب و عثمان مردد بوده ولی در آخربه عثمان رای داد . خلافت عثمان دوازده سال طول کشید و چنانکه از خارج هم معلوم بود اینمرد دارای چنین خصائل و صفاتی نبود که بتواند در مواقع مهم با مشکلات مقاومت نماید . از اینطرف در اعراب بصره و کوفه روح سرکشی و تمردی که وجود داشت حتی عمر با اقتدارات فوق العاده خود نمی توانست آنها را کاملاً مطیع سازد و تنها

خلافت عثمان ۲۴ هجری
۱۶۴۱

- ۱ - تصور می رود که این اول دفعه است که از آسیای بادی ذکر بیان آمده است .
- ۲ - از گفته های اخلاقی قابل توجه اوست که بدبخت ترین حکمرانان آنست که رعایا و اتباعش بیرشان و بیچاره باشند . (مؤلف) .

اسلام تحت خلفای چهار گانه اول

وسیله مراعات مقام و حفظ شئونات قریش بود که این حربه هم بواسطه سوء تدبیر عثمان که از خویشاوندانش بنی امیه تقویت مینمود از اثر افتاد یعنی بر اثر روی کار آمدن دستجات دیگر نفوذ قریش روبه صفر گذاشت.

حدود ممالک اسلامی هنوز باقی داشته و به انتها نرسیده بود، توسعه اسلام در سمت غرب چنانکه تحت فرمان ابوصرح برادر رضاعی عثمان اعراب به طرف غرب بار که حمله برده حتی کار تا اثر را تهدید نموده و فرماندار آنجا را در یک جنگ خیلی سخت شکست دادند و نخستین بیرق نیروی دریائی اسلام در همین موقع یعنی در ۲۸ هجری (۶۴۹) بنای اهتر از را گذاشت. این کار منظم عالی منتج به تسخیر قبرس گردیده و در سه سال بعد از این هم تحت فرماندهی ابوصرح بر نیروی دریائی اسکندریه غالب شدند.

خبر مرگ عمر که در ایران انتشار یافت اهالی بنای لشکر کشی به ایران ۳۱ هجری شورش و طغیان را گذاشته و سرتاسر کشور بر علیه عرب قیام نمودند وانی بواسطه نبودن سردار لایق و کافی نتوانستند آن را اداره کنند و بالاخره مغلوب گردیدند، سران اسلام نه فقط تقاطعی را که از دست داده بودند دوباره تصرف نمودند بلکه در صدد برآمدند که حکومت اسلام را از سمت شرق توسعه دهند. این بود که ابن عامر حاکم بصره که ریاست این لشکر کشی با او بود بدو فارس را تحت اطاعت در آورده سپس از طرف اوت به قهستان حمله ور شد و آنجا را بتصرف در آورد. در پایان فتوحات مزبور او به فرماندار هرات پیغام فرستاد که از وی اطاعت نماید. فرماندار مزبور با کمال مقاومت جواب داد که پس از فتح نیشابور او هم اطاعت خواهد نمود. ابن عامر فوراً به نیشابور حمله برد. در این اثناء اطراف و جوانب طوس را تماماً غارت کردند. در اینجا اعراب از سرعاً فوق العاده صدمه کشیدند؛ او شهر را محاصره نموده و فرماندار آنجا را ناچار به تسلیم شده ۷۰ هزار دینار با تحف و هدایای زیاد نزد سردار عرب فرستاد. در پایان امر فرماندار هرات و نیز فرماندار مرو هر دو با ابن عامر صلح نمودند و این دران سالی است که بطوریکه قبلا ذکر شده یزدگرد بقتل رسید. البته

مرگ او موجب فراغت و آسایش خیال خلیفه بوده است. بالجمله ابن عامر فتوحات خود را ادامه داده تا بروджиون آنرا منتهی ساخت. بلخ و سایر ابالات خارج ایران را که تحت نظر شاهنشاهی ایران اداره میشدند بتصرف در آورد. در اینجا سرکردگان او از هندو کش عبور نموده کابل را مطیع و نواحی کرمان و سیستان را هم تسخیر نمودند. باینحال نباید خیال کرد که عرب دچار حادثه ای نمیشد چه در آذربایجان از خزرها شکست سخت خورده و در بر فهای کرمان يك فوج تمام تلف گردید^۱.

هر قدر خلافت عثمان بیشتر طول میکشید عدم رضایت مردم زیاد شده و بر وخامت اوضاع میافزود. موقعی که بدوی -
 فنل عثمان ۴۵ ه
 (۶۵۶)

های بصره و کوفه بر علیه تنوق قریش قیام نمودند طرفداری او از اقرباء خویش بنی هاشم را آزرده خاطر ساخته و توابع مخالفت نمود. در تاریخ ۳۴ هجری (۶۵۵) سعید عامل بصره بدست سکنه آشوب طالب آن اخراج گردید. عثمان بجای اینکه مفسده حواریان را سرکوبی کند ضعف نفس بروز داده مطابق میل آنها عامل دیگری اعزام داشت. در سال بعد جماعتی از بصره و کوفه و مصر مستقیماً متوجه مدینه شده و پس از قصور وضعی که در ابتدا از خود نشان دادند خانه خلیفه را محاصره نمودند. اکابر شهر این خلفه هشتاد ساله را تنها گذاشتند و بالاخره دشمین وارد خانه شده ویرا بقتل رسانید و این عمل طوری خاتمه پیدا کرد که مرتکبین، آنرا جزء افتخار خود شمرده ابتدا دغدغه خیالی در آنها نبود.

دس از این حادثه اسفناك حاکم قتی بشار ترور در مدینه تشکیل
 حالات علی بن ابیطالب ۴۵ ه
 یافت. در انشی آن علی بن ابیطالب بنی عدم و داماد پیغمبر
 هجری ۶۵۶
 خلافت بعد از او در صغر سن اول کسی است که

به پیغمبر ابدن آورده و در عهد انهای جنک شجاعت و دلآوری و نبز کفایت و لیاقت

۱ - ممکن است این حادثه همگامیه عرب حیرت را شعل کرد در ساردو (Sardu) اتفاق افتاده باشد. رجوع شود به مارکوپولو یول (Yule's Marcopolo) چاپ کردیر (Cordier) جلد اول صفحه ۳۱۳. (مؤلف)

فوق العاده ای از خود بروز داده است. دوره خلفای پیش، او در مدینه که مرکز خلافت بود توقف داشت و خیلی هم محترم بود، ولی در مهم امور مداخله نداشت. وی از حیث قامت کوتاه و جسم و نیز اصلع بوده است.

یکی از مقتدرترین رؤسای عرب معاویه است. پدر او ابوسفیان معاویه فرماندار شام در جنگ احد سرکرده قریش بوده است، ولی بعد اسلام آورد. معاویه که مؤسس خاندان بنی امیه است در جنگ های اولیه اسلام بروز لیاقت داد و از طرف عمر به حکومت شام معین گردید. چندین سال بود که او این منصب را دارا و بر این شغل باقی بوده است. قبل از قتل عثمان او بمدینه آمده و از خلیفه در خواست کرد که باو اجازه داده شود تا با لشکر شام از او دفاع نماید، ولی این خلیفه معمر قبول ننمود. پس از کشته شدن عثمان او در مقام مطالبه خون وی بیراهن خونینش را بالای مسجد دمشق آویزان نمود و تا وقتی که خیالات علی خلیفه را نسبت بخود معلوم نداشت از هر گونه اقدامی خودداری مینمود.

علی ع که زمام خلافت را بدست گرفت بوی نصیحت دادند که قاتلین عثمان را گرفته قصاص نماید، او تامل داشت و میفرمود «قبل از آنکه قوه ای درکار باشند نمی شود مبادرت بنابین امر نمود»

اعلان جنگ بر علیه معاویه
از طرف علی بن ابیطالب
۵۴۵ (۶۵۶)

در عین حال او عوض اینکه با معاویه مدارا کند تمام خود را تحکیم نماید یک دفعه با کمال بی احتیاطی و بدون هیچ ملاحظه به عزل وی اقدام نمود، معاویه این وقت یقین کرد که او در توطئه قتل عثمان شرکت داشته است. این بود که از هر اقدامی غیر از جنگ منصرف شده و مصمم گشت که با خلیفه جدید وارد میدان کارزار گردد.

از جمله بد اقبالی های این خلیفه آن بود که عایشه یکی از زوجات خاص پیغمبر بر علیه او قیام نمود و شرح آن بر سبیل اجمال اینست که طلحه^۱ و زبیر او را که در واقع آلات دست آنها

جنگ جمل ۵۴۶ هـ
(۶۵۶)

۱- طلحه کسی است که جان پیغمبر را در جنگ احد حفظ نمود.

بود تحریک کرده بطرف بصره حرکت دادند. پس از نزاع و جدالی که بین آنها و هوا خواهان علی واقع شد بصره را بتصرف خود در آورده و ورود قوای امدادی از کوفه، علی برای جلوگیری از جنگ داخلی شخصاً به بصره آمده و خیلی هم در این باب کوشش کرد ولی موفق نگردید. زیرا قتلۀ عثمان ناگهان بنای حمله را گذاشتند و بالاخره جنگ جمل شروع شد. این جنگ یکی از جنگهای خیالی سخت بوده و گروه انبوهی از طرفین کشته شدند. منجمه طلحه و زبیر بقتل رسیده و عایشه هم دستگیر گردید. اینکه این جنگ را جمل نام نهاده اند برای این است که عایشه در هودجی که روی شتر نصب شده بود نشسته وارد میدان گردید، ولی با او وقتی که مغلوب گردید با کمال فتوت و جوانمردی سلوک شد. باید دانست که این جنگ لطمه و صدمه بزرگی باقتدارات و حیثیات اسلام وارد ساخت و اگر علی از ابتدای امر قاتلین عثمان را تعقیب نموده و از مراوده با آنها اجتناب میورزید ممکن بود که این جنگ واقع نشود.

پس از فتح بصره علی (ع) طرف کوفه حرکت نمود و همین

جنگ صفین ۲۷ هـ
(۶۵۷)

محل را هم مرکز خلافت خود قرار داد. در اینجا او لشکر

زیادی جمع کرده بطرف صفین عزیمت نمود. او ریگستان عراق

را از بالای فرات قطع نموده و بالاخره از دجله عبور کرد. معاویه هم با قوای کافی این وقت مهیای جنگ بوده است. چنانکه پس از کوشش های بی نتیجه برای اصلاح و پس از زدوخورد های مختصر و بی ترتیب بالاخره در سال ۳۷ هجری (۶۵۷) جنگ صفین آغاز گردید. این جنگ تأسف آور از این جهت که در آن نمایش های زیادی در جرئت و دلاوری داده شده و در مدت سه روز کار بوخامت و جنون کشیده بدون اینکه نتیجه قطعی آن معلوم باشد از جنگهای خیلی معروف بشمار می آید ولی معاویه بالاخره مرعوب شده ناچار حیلۀ ای را که عمرو عاص اندیشیده بود قبول نمود و بمردم شام دستور داد که هر يك قرآنی را بالای نیزه نصب نموده جلو بروند و فریاد کنند که این قرآن حاکم بین ما و شماست. بنابراین آنها را بین خود حکم قرار دهیم. علی (ع)

چون درست ملاحظه کرد دانست که این خود داهی است که گسترده شده ولی اصل ماده نزاع و خصومت را خاتمه نخواهد داد. لیکن سپاهیان ظاهربین و متعصب او تهدید نمودند که اگر از قبول این امر تعلل و رزد او را تنها خواهند گذارد. حتی در تعیین حکم اختیارات او را محدود ساخته و بالاخره مجبورش کردند که در این باب تمام منافع و مصالح خود را بدست **ابوموسی** که يك آدم سست و بی حالی بود واگذار کند.

در وسط ریگستان محلی که نام آن دومة الجندل بود معین گردید که این امر خطیر در آنجا انجام گیرد. عمرو عاص فاتیح مصر و همان کسی که معاویه را بخلافت منصوب داشت با **ابوموسی** بدان سو حرکت نموده و هزاران اشخاص هم عقب آنها روانه شدند که به بینند نتیجه این امر بکجا خواهد انجامید. این دو حکم بدو يك مجلس خصوصی تشکیل داده با هم در آن مجلس قرار دادند که علی و معاویه هر دو را گذاشته و شخص ثالثی را برای خلافت تعیین نمایند. چنانکه **ابوموسی** در مجلس عاسی این رأی را بمردم اعلام داشت، لیکن عمرو عاص زیرک که پس از او شروع بسخن نمود اعلام گرد که من علی را از خلافت خلع و صاحب خودم معاویه را که منتقم خون عثمان و برای خلافت سزاوارترین اشخاص است بجانشینی عثمان منصوب داشتم. این مسئله یعنی اعلام خلافت معاویه در شام يك کامیابی غریبی بود که برای وی حاصل شده و لطمه بزرگی به علی وارد ساخت. لیکن طرفداران آن حضرت نپذیرفتند که او از منصب خلافت کناره گیری کند.

اگر چه تقدیر پس از مرور زمان برای علی اینطور بوسیله ملت ایران پیش آورد که در شأف و مقام همدوش پیغمبر قرار گرفت، لیکن او در دوره زندگانی خود بسیار کم طالع بود. ملاحظه کنید او وقتی که مجبور گردید که بر خلاف عقیده خود قضیه تحکیم را قبول نماید بلافاصله دوازده هزار تن به بهانه آنکه وی اختیار احکام الهی را بدست دونه فاجر گذاشته است از میان

خوارج

لشکر خارج شده و با هم قسم خوردند که از فرمان هر خلیفه سرپیچی نکنند و غیر از حکم الهی حکم احدی را اطاعت ننمایند. واقعاً علی در موضوع خوارج صبر و تحمل قابل توجهی از خود نشان داد. بالجملة پس از قضیه حکمین و پیش از مبادرت به جنگ با معاویه ناچار شد که مهم این پارسایان سالوس را که هر نوع تجاوز و افراط های مخوفی را روا میداشتند به اتمام رساند، لذا بطرف آنها عطف توجه نموده و بالاخره قسمت اعظم آنها رخصت یافته متفرق شدند و هزار و هشتصد تن که زیر بار هیچ شرطی نمیرفتند تماماً بقتل رسیدند. خوارج مکرر قیام نمودند و آنها نه فقط در عراق بلکه در ایران هم بیرق طغیان برافراشتند. مخصوصاً جماعت زیادی از این متعصبین در اقصای کرمان با وضع هیبت ناکه صدمات و خسارات عظیمه به مردم در مواقع مختلف وارد ساختند.

سال های اخیر
خلافت علی

حضرت بار دیگر برای حمله به شام و جنگ با معاویه سپاه زیادی فراهم کرد، ولی پس از توجه او به جنگ با خوارج سپاه مزبور بدرجه ای منحل گردید که از اعزام قوا به شام بکلی انصراف حاصل شد. حقیقت این است که اخیراً اعراب بطور غریبی از آنحضرت بی میل شده و از وی چندان اطاعت نمیکردند. در سال بعد از واقعه نهروان یعنی سال ۳۸ هجری (۶۵۸) کشور مصر بر اثر تغییر حکومت که ناشی از سوء تدبیر بوده از تحت خلافت علی خارج گردید و این واقعه سوء در آن حضرت فوق العاده تأثیر بخشید. معیناً برای اعاده آن اقدامات موثری بعمل نیامد. در همان سال خریط یکی از رؤسای عرب که عقیدتاً با خوارج نزدیک بود در جنوب ایران بیرق طغیان برافراشته و مردم را بر علیه خلیفه برانگیخت. چیزی که قابل توجه است اینکه در تمام این انقلابات و جنگ های داخلی فقط مسلمانان شرکت داشتند. لیکن خریط علاوه بر مسلمین ایرانی ها، اکراد و مسیحیها را هم بر علیه آن حضرت اغوا کرده و تماماً بنای شورش را گذاشتند. آنها حکومت عرب را از فارس بیرون کردند. خلاصه تا وقتی که او به قتل رسیده و کشور امن و آرام گردید جنگ های خیلی سختی بوقوع پیوسته و خون های زیادی ریخته شد، علی (ع) زیاد بن ابیه نابرداری معاویه را بحکومت فارس منصوب نمود. او در امنیت داخلی و نیز در حسن

انتظام و اداره امور لیاقت فوق العاده ای بروزداد، تا این حد که مردم او را به انوشیروان برابر مینمودند.

در سال ۴۰ هجری (۶۶۰) حضرت با معاویه صلح نمود و چنین با نظر میآمد که پس از این، مصائب و زحمات وی کالبتاً خاتمه پیدا کرد.

و تئیکه خوارج دیدند که اصول مذهبی خود را با سر نیزه نمی توانند به مردم تحمیل کنند مایوس شده ناچار سه نفر از میان آنها به ملاحظه اوضاع پریشان حاضره خود با هم همقسم شدند که سه تن از رؤسای بزرگ اسلام را که عبارت از علی (ع)، معاویه و عمرو باشند در خفیه بقتل برسانند، ولی روزی را که برای انجام این مهم تعیین کرده بودند عمرو عاص بواسطه عدم حضور جان دربرد. معاویه زخم برداشت ولی کاری نبود. اما ضربتی که به علی رسید کارگر شده و از اثر آن دار فانی را وداع نمود. حضرت بر اثر همت و جوانمردی که فطری وی بوده وصیت کرد که اگر بر اثر ضربت وارده از دنیا رفت باید قاتلش را بهمان يك ضربت قصاص کنند و از شکنجه و آزار او پرهیز نمایند، غرض پس از انجام وصایای لازمه این خلیفه کم طالع دار فانی را وداع و حکومت روحانی اسلام هم با فوت او خاتمه پیدا نمود.

او از میان خلفا به شرافت و بزرگواری نفس مشهور و بغایت مراقب حال زیر دستان خود بود. القاءات رسل و نماینده ها در او تأثیری نداشت و بهدایات آنان ترتیب اثر نمیداد، با حریف مکار و غدار خود معاویه ابد اطراف نسبت نبود که برای رسیدن به مقصودی که داشت سخت ترین جنایات را مرتکب شده و رذل ترین وسائل را برای پیشرفت خودش بر میانگیخت، در عین حال فوق العاده دقیق و سختگیر بود. حالت توقف و تردیدی که در نهاد وی بود بعضی مواقع او را به استبداد رای معرفی مینمود دقت و مراقبت های خیلی سخت او در امانت و دیانت باعث شده بود که اعراب حریص که تمام امیر اطوری را غارت کرده بودند از وی ناراضی باشند، لیکن صداقت و صحت عمل و درستگی کامل ریاضت و عبادت

خصائل و صفات
علی بن ایطالب

از روی صدق و خلوص یا تجرد و وارستگی و آداب و خصائل محمودۀ قابل توجهی که در او وجود داشت حقیقتاً صورت قابل ستایشی بدی داده بود. اینکه اهالی ایران در او مقام ولایت قائل شده و او را باصطلاح سرپرست حقیقی و مربی الهی میدانند واقعاً این عقیده قابل تحسین و شایان بسی تمجید است. اگر چه مقام و مرتبۀ او خیلی بالاتر از اینهاست. از کلمات قصارش یکی این که میفرماید «حسن ادب بهتر است از ذهب» و دیگر «علم و دانش که با آن عقل سلیم نیست بی سود است» «ثروت مرد عاقل عقل و خرد اوست برخلاف دولت احمق عبارت از ضیاع و عقاری است که دارد» «گفتار خوبی که با او کردار خوب نیست بی حاصل است»

حاکم ایران نولد که چنین مینویسد: «استیلای یونانیان در ایران غیر از تغییر اوضاع زندگانی ظاهری تأثیر دیگری نه بخشید. برخلاف استیلای عرب که در اعماق کشور تأثیر نموده در مذهب و آئین، عادات و رسوم و بالاخره در تمام شئون ملی ریشه دوانید». باید دانست که برای پی بردن به نتایج و اثرات حمله و استیلای عرب بر ایران لازم است که این بیان مهم فاضل مشارالیه را همواره در نظر داشته باشیم، چه آن مفتاحی است برای تمام این اوضاع و احوال. پس از جنگ نهاوند مقاومت های ایران در مقابل عرب تماماً محلی بوده است. اگر چه در فوت عمر یك شورش و انقلاب عمومی بر ضد عرب روی داد و نیز در دورۀ خلافت علی بن ابیطالب طغیانهای اتفاق افتاد ولی تمام آنها بی نتیجه ماند. راجع به زردشتی ها چنانکه عموماً خیال میکنند اینطور نبود که آنها را بین قبولی اسلام و جنگ منخیر کنند، بلکه در صورت اداء جزیه میتوانستند به مذهب سابق خود باقی باشند. سلمان فارسی که قبلاً مذکور داشتیم که در مدینه برای دفع قریش رأی داد که در اطراف شهر خندق حفر کنند اول کسی بود که بدین اسلام درآمد. حتی از کثرت تقرب در عداد اهل بیت شمرده میشد. بعداً هزارها مردم از او پیروی نموده و دین اسلام را قبول نمودند که در میان آنها دسته ای از سربازان دیلم بودند که بدین اسلام داخل شده و کوفه را هم برای سکونت خود اختیار نمودند، ولی سخن اینجاست که قبولی اسلام هم یك اخوت و مساوات درستی بین آنها با عرب ایجاد ننمود.

این بود که برای حفظ جان و مال خود، امرا و اشراف کشور ناچار تبعیت عرب را قبول و سر تسلیم خم نمودند. بی اعتنائی و تحقیر فاتحین نسبت باین ملت مغلوب خیلی بیشتر از استخفاف و تحقیری بوده است که نرمان ها نسبت به ساکسون ها میکردند؛ چنانکه از این قول تلخ و گزنده زیر میتوان فهمید که آن تا چه اندازه بوده است. «فقط سه چیز است که نماز را باطل میکند، اول گذشتن یکی از موالی (حلیف یا تابع) از جلومصلی، دوم حمار، سوم سگ^۱»، لیکن دوائر مالی ایران مطابق اصول قدیم این کشور اداره میشد و ایرانی ها عوض اینکه آنها را خارج کنند، بوی کار بودند.

از قراریکه معلوم میشود در قرن دهم میلادی در فارس زردشتی ها اکثریت داشته اند و نیز در قهستان قسمت مرکزی خراسان حالیه جمع کثیری ساکن بوده اند. جماعتی هم از آنها از راه هرمز به هندوستان مهاجرت نمودند، ولی عده آنها زیاد نبوده است. از مورخین عرب چنین برمیآید که جامعه زردشتی ها و آشکده های آنان در خیلی از نقاط ایران تا این اواخر باقی بوده است. حالیه از پیروان دین قدیم زردشت فقط دو دسته بزرگی هستند که در کرمان و یزد مسکن دارند و مطابق اطلاعاتی که خود من بدست آورده ام زردشتی های دهات و بخش های مختلف شمال غربی نیز تاسده نوزدهم میلادی^۲ اسلام نیاورده بودند.

اگر چه ایران تا مدتی موجودیت سیاسی خود را از دست داده مستقل نبود ولی از حیث استعداد و هوش توانست با قدم سریعی مزیت و برتری خود را بر عرب به بروز و شهود برساند و پس از چند قرنی اعراب را که در علوم و ادب کاملاً تحت تأثیر این کشور بودند خارج ساخته و آنها را بهمان ریگستان که از آنجا بر بلند کرده بودند عودت دهد، ولی از طرف دیگر سلوک زشت و تحقیری که از ایرانیها مینمودند اثر آن تا چند نسل باقی بود.

۱ - رجوع شود به تاریخ تمدن اسلامی جرحی زیدان (یا دداشت گیب) (مؤلف).

۲ - رجوع شود بکتاب دهمز ارمیل، صفحه ۱۵۶ (مؤلف).

کشی سکت خورده طوفان کرد
 در خاک و خون طبعه میدان کرد
 گر چشم روزگار و روزگار است
 خون میگذشت از سیرایوان کرد

مرثیه محتشم

فصل چهل و هشتم

فاجعه کربلا

پس از شهادت علی بن ابیطالب فرزند بزرگش حسن (ع) بجای

وی بخلافت منصوب شد. معاویه مهای حمله به کوفه گردید؛

در آنوقت برای پیشرفت مقاصد آل علی چهل هزار سپاه حاضر

بود؛ لیکن این خلیفه جدید با وجود اتساب او به پدر شرافتمند

بزرگواری مانند علی (ع) مقابل زحمت اداره امور لشکری و یا مخاطره میدان جنگ بیشتر

در حرم بفراشت میگذراند؛ این بود از قوای فوق الذکر فقط دوازده هزار تن را پیش قراول

به حدود جنگی فرستاد و بقیه را پشت سر در مداین نگاهداشت و خود در همانجا توقف

کرده اوقاتش را در باغها می گذراند و اندیشه داشت از اینکه بخت خویش را در

خلافت حسن بن علی و
 شماره گیری او ۵۴۰
 (۶۶۱)

میدان جنگ آزمایش نماید^۱ هنگامیکه این خبر دروغ را انتشار دادند که جلودار قشربن شکست خورده و از هم متفرق شدند فوراً عراقی‌های بی‌حمیت به اردوی خلیفه ریخته و آنرا غارت کردند، حتی شخص او را که در نظر داشت مطابق مصالح آنان با معاویه صلح کند کوشش داشتند که دستگیر کنند. از این پیش آمد هراسان شده نامه‌ای بعجله دائر برتسلیم خویش بنزد معاویه فرستاد و نوشت که او از خلافت کناره گرفته و مدینه را برای اقامت خود اختیار خواهد نمود مشروط بر اینکه بیت المال که در کوفه است با مالیات يك ناحیه ایران باو واگذار شود و دیگر دشنام و ناسزای بر علی (ع) که جزء نماز مقرر شده بود منسوخ گردد. معاویه شروط فوق را بدون هیچ اشکالی قبول نمود مگر مسئله موقوف داشتن دشنام را که از قبول آن امتناع ورزید. هر چند متعهد شد که در این باب غدن کند که در حضور اولاد علی کسی مرتکب چنین عمل ناسزائی نشود. بالجمله این خلیفه به همینقدر قانع شده با زوجات خود کوفه را ترك گفته و برای اینکه در مدینه به فراغت بال بگذراند این مرکز مهم را از دست داد. هشت سال بعد هم به بیماری سل دارفانی را وداع نمود. محدثین ایران می‌نویسند^۲ که از طرف معاویه او را مسموم ساختند ولی دلیل قاطعی برای آن در دست نیست بلکه برعکس معاویه از اینکه این خانواده مانند رئیس خود فارغ البال و در راحت و خوشی باشند استفاده میکرد.

۱- حضرت حسن مخصوصاً بحسن تدبیر و شجاعت و صرف، از زحمت اداره امور لشکری و امایه‌ها میدان جنگ ابدا رو بر گردان نود و اگر اندیشه‌ای داشت فقط از این جهت بود که بیارای خویش خاصه بدرمان بی ثبات عراقی خود اعتماد نداشت و میدانست که در برابر دشمن پایداری نخواهند نمود و عاقبت همانطور که پیش بینی میکرد واقع گردید (مترجم).

۲- گذشته از اقوال محدثین ایسران از اقوال نویسندگان بیگانه هم بر میآید که آنحضرت را مسموم کردند، چنانکه یکی از نویسندگان بطرف انگلیسی در اینباب چنین مینویسد: «نخستین پادشاه خاندان اموی مردی مجیل و بی وجدان و بی عاطفه بود و است. او برای حفظ مقام خویش از هیچ جنایتی دریغ نداشت و سرپریدن برای برانداختن دشمنان خوفناک خود از کارهای تادیبی شمرده میشد، دختر زاده بزرگ پیغمبر را باعث شد که مسموم کردند. مالک اشتر نخعی نماینده دلاور علی بن ابیطالب را با همین حربه معدوم ساخت». رجوع کنید به صفحه ۷۶ و ۷۸ ترجمه فارسی تاریخ عرب و اسلام: تألیف امیر علی هندی (مترجم)

معاویه در مرض موت به یزید پسر و ولیعهدش وصایائی که

وصایای معاویه به یزید در

نمود و مشکلاتی را که خبر داد او در پیش دارد بشرح زیر است:

مرض موت ۵۶۱ هـ

(۶۸۰)

راجع به حسین بن علی مردم بی ثبات عراق او را اغوا

خواهند کرد که پیرامون امر خلافت باشد، من بتوصیت میکنم هنگامیکه بر او دست یافتی به

ملایمت با وی رفتار کن و مبادا باو آسیبی برسانی که خوف وی خون پیغمبر-

است. اما از عبدالله بن زبیر من برای تو بسی خائف و هراسانم، چه او مثل شیر

حمله میکند و مانند روباه محیل و مکار است. چنانچه بر او فائق آمدی بدون فوت

وقت باید دمار از روزگار وی بر آری.»

اگر نصایح و وصایای این خلیفه پس از مرگش بموقع اجرا میرسید در مجرای

تاریخ انقلاب کلی روی میداد.

خبر مرگ معاویه که انتشار یافت همانطور که ایسن سلطان

دعوت حسین بن علی (۴)

زرننگ و با هوش خبر داده بود حس محبت و هوا خواهی اهل

به کوفه

عراق نسبت به حسین بن علی که آنوقت رئیس خاندان بود به

هیجان آمده نامه‌هایی نزد وی فرستادند مبنی بر اینکه اگر او به سمت کوفه حرکت

کند از طرف اهالی همه قسم با او همراهی خواهد شد. وی با مطالعات زیادش در این

موضوع به اشتباه افتاده و بیانات غدر آمیز مردم کوفه را حمل به حقیقت نمود، لیکن

اگر اطراف این مسئله را بخوبی مطالعه کنیم هیچوقت آن حضرت را در مطالبه

حقوق خاندانی خود ملامت نخواهیم کرد. گذشته از همه وضعیت اقتصادی او هم قبل

ملاحظه بوده، چه برادر بزرگش قسمت اعظم عوائد خانوادگی را صرف احتیاجات

شخصی خود نموده و حضرت علاوه بر اینکه خود دارای عائله سنگین و جمعیت

زیاد بود از لحاظ اینکه رئیس خانواده است مجبور بود از زوجات و اولاد و

کسان برادرش هم کاملاً تکفل نماید. بالجمله از اهل مکه آنهایی که با آل علی بستگی

داشتند نصیحت کردند که به اظهارات مردم بی وفای عراق ترتیب اثر ندهد. اگر بیان

دلچسب عبدالله بن زبیر نبود که میدانست تا آن حضرت حیات دارد به مقصود خود نخواهد

رسید ممکن بود کلمات آنان در او مؤثر واقع شده و از این سفر منصرف گردد.

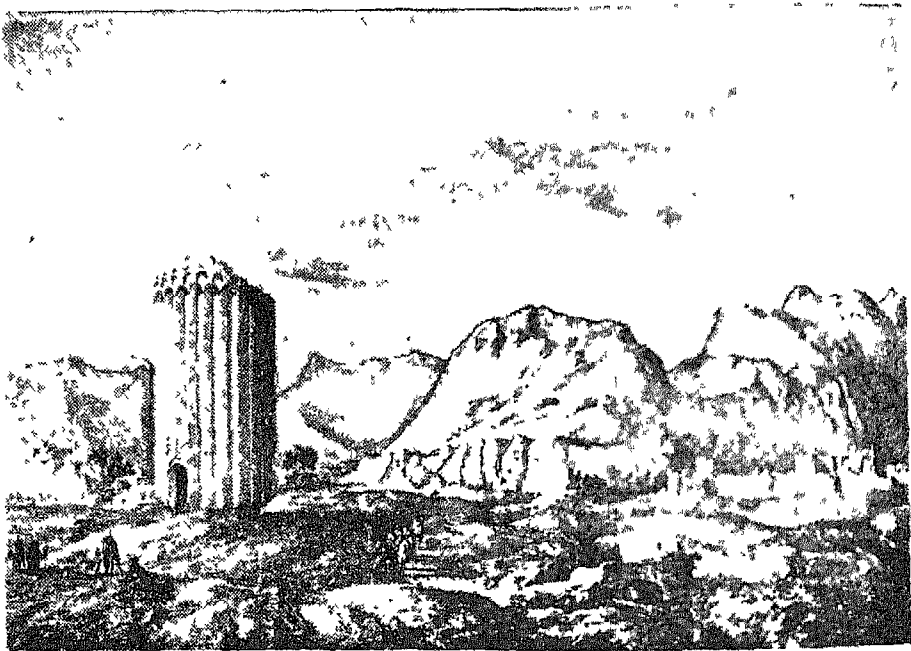
حرکت به کوفه

حضرت مقتضی دید که اهل کوفه را قبلاً امتحان نماید این بود
 پسر عم خود مسلم را به نمایندگی از خود به کوفه فرستاد ولی
 عییدالله که آنوقت به حکومت آنجا مقرر گردیده بود این نماینده را گرفته بقتل رسانید
 وصول این خبر تأسف آرد به آن حضرت موجب وحشت و اضطراب گردید و او را
 از این سفر بکلی مأیوس ساخت، لیکن دید مسافتی که طی شده بیش از آنست که بتواند
 به عقب باز گردد، بعلاوه اقارب و ارحامش هم جداً در مقام مطالبه خون مسلم برآمدند.
 در نتیجه با يك هیئت خیلی مختصر کوچکی مرکب از سی نفر سوار و چهل نفر پیاده
 مکه را ترك گفته و از سمت شمال طرف کوفه روانه گردید. بدیهی است که ضعف حاصله
 از کمی عده خود دلیلی بود کافی برای مظلومیت و معذلت برای تکمیل آن و اینکه از
 هر شایبه محفوظ مانده و ابدأ تصور نشود که در او خیال حمله است يك مشت زن و
 بچه و اطفال کوچک جزء این هیئت بودند. در اثناء راه اخباری که رسید بیشتر باعث
 وحشت گردید. مخصوصاً یکنفر مسافری که از کوفه میآمد فریاد کرد یا حسین! دلہای
 اهل کوفه با تو و شمشیرهای آنها برخلاف تو میباشد. بدو یهائی که با سم یاری و
 کمک تحت اوای وی جمع شده بودند و قتیکه این حال را مشاهده کردند مأیوس شده
 بتدریج پراکنده شدند.

و قتیکه نزدیک کوفه رسید یکی از سرکردگان که اسم او حر بود وارد شده جلو
 راه را بر حضرت گرفت و اظهار داشت مأمورم نگذارم جلستو بر رویید، ولی با ادب
 اشاره نمود که میتواند از سمت راست یا چپ حرکت کند. حضرت ناچار کوفه را گذاشته
 بطرف راست روانه شد و قدری بدون مقصود از اطراف شهر طی مسافت نمود که در این
 میانه عمر سعد وارد گردید و رسماً او را امر به توقف داد. عمر کسی است که مطابق
 روایات ایرانی درازا این خدمت یعنی پیشوائی سپاه بر ضد حسین بن علی حکومت ری باو
 وعده داده شده بود. باری مطابق اصولی که در عرب بود در اینجا بین آنها دیدارها و مذاکرات
 طولانی زیادی بعمل آمد و در نتیجه، آنحضرت حاضر باطاعت شد مشروط بر اینکه
 او را واگذارند به مدینه برگردد یا بطرف دمشق حرکت نماید. ولی عییدالله دید

تاریخ ایران

صدی که چنگالش باو بند شده نباید بر ایگان از دست بدهد؛ این بود که شهر را که نامش در ایران فوق العاده منقور است روانه نمود تا عمر را مجبور کند که این هیئت بهانه جو



۶۰ - حرا به های ری

(نمایش رح بزید)

را اسیر بگرد و در صورت تعلل عمر، خود بجای او منصوب و این مهم را به انجام رساند.
 در دهه محرم ۶۱ هجری (۶۸۰) این مجلس عم انگیز که
 نمایش آن نزدیک بود، در مدای تشکیل و تغلیم داده شد
 که در آن میدان شهر کیلا بعدا برای حفظ این آثار تاریخی گردا گرد مرقد که
 آرا هشتم یعنی محراب شهیدین (ع) مینامدند بنا شده و تدریجاً آباد گردید. این
 عده قدر در حالت راه عبورشان را به نهر آب مسدود کرده بودند برای اینکه از پشت
 سر مخفی باشند و قلع خندق، قص و نهمواری حفر نموده و آنرا نابی و بوته های گز
 پوشانیدند و مخفی و صحرای را به پشت سر پهلوی هم نصب نموده و با تمام قوا حاضر

شدند که برای دفاع از خود تا آخرین دقیقه حیات با دشمن جنگ کنند. حقیقتاً آن شجاعت و دلavery که این عده قلیل از خود بروز دادند به درجه ای بوده است که در تمام این قرون متمادی هر کسی که آنرا شنید بی اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود. مینویسند که قبل از رسمی شدن جنگ حر از میان لشکر عراق خارج شده و به جمعیت حسین پیوست. بعد متوجه اهل کوفه شده فریاد کرد «وای بر شما ای اهل عراق! شما این شخص را دعوت کردید. او هم دعوت شما را اجابت نموده و بدیار شما رو آورد و حال نه فقط با و مکرو غدر نموده از وی یاری ننمودید بلکه به جنگ او حاضر شده و می خواهید خونش را بریزید. عجب تر از همه آب فرات را که نه تنها یهود و نصاری و صابئین از آن می آشامند بلکه خوک ها و سگ ها از آن بهره مند میشوند بروی او و عیال و اطفال او بسته اید و نمی گذارید قطره ای از آن بیاشامند».

لشکر که از ابتدا انتظاری غیر از این از آنها نبود بدفعه به حرکت آمده و باران تیر از آنان شروع به باریدن گرفت. ارحام و کماش دشت سر هم روی خاک افتادند. مردم کوفه بخیال اینکه حضرت را زنده دستگیر کنند از ابتدا متعرض شخص وی نشده او را باقی گذاشتند. لیکن وقتی که معاویه شد که تا آخرین قطره خون خود ایستاده و تسلیم دشمن نخواهد گردید لذا در آخر با و هم حمله ور شده و خیمه های وی را سوزانیدند. او که در آنوقت از شدت تشنگی میسوخت بضر فرات متوجه گردید. شمر با یکعده سوار نزدیک آمده در این میانه زخم تیری که کاری بود بر آن حضرت رسیده سپس بدنش را بطور خیلی وحشیانه مشبک ساخته و اسب روی آن تاختند. غرض یک نفر از مردان جنگی را باقی گذاشتند این بات دشت مردم دلسر غیر تمند مانند مدافعین ترموپیل یک نام بلند غیر قابل زوالی برای خود تا اند بقی گذاشتند. وقتی که سرهای شهدا را که عده آنها بالغ بر هشتاد بود وارد مجاری عمیدالله نمودند آن نامرد سنگدل با عصای خود بطور وحشیانه ای اشاره بدلب های حسین نمود. فوراً یکی از معمرین عرب که حضور داشت با کمال مطلقیت فرود کرد ای پسر هر جاله آراه! این سری را که نسبت با و اینطور بی احترامی میکنی سر فرزند پنهان است. بخدا قسم که من

دیدم پیغمبر بالبهای خود همین لبراً میبوسید.

دو پسر کوچک و دو دختر و خواهر حسین (ع) را بطرف شام حرکت اهل بیت به شام و از شام بمدینه
مترک دادند. ممکن بود که این خانواده بواسطه نداشتن سرپرست از بین بروند ولی یزید همینقدر مراقبت نموده آنها را از تباهی

حفظ کرد. او اصل این اقدام فجیع و شنیع را از دوش خود خارج ساخته عید الله و سایر اعمال خود را مسئول قرار داد. نسبت باهل بیت احترامات زیاد بعمل آورده و مقرر داشت ایشان را بمدینه برگردانند. آنها بعد از ورود بمدینه هم دائماً بسوگواری مشغول بودند. مخصوصاً زائرین که از اطراف به زیارت قبر پیغمبر میرفتند و قایع غم انگیز کربلا و مضالم جبران ناپذیر بنی امیه را برای ایشان نقل نموده و سوزهای درونی خود را شرح میدادند تا اینکه ایام ترقی و اقبال بنی امیه سپری شده و دوره انقراض و ذلت و تیره بختی آنان شروع گردید.

تعزیه که اصل آن نقل وقایع کربلا بود نه فقط در ایران که مذهب
تعزیه
تشیع مذهب رسمی آجاست بلکه در تمام آسیا یعنی در هر جا که عده ای از شیعیان که در آنجا جمعند هر سال این رسم را معمول میدارند. من
مخصوصاً در این مجلس حضور یافته و از آن استفاده کرده ام. حقیقت این است که
فغان وزاری اهل این مجلس از مردوزن به درجه ایست که هر کس از اشخاص خارج
آنها مشاهده کند بی اختیار شده قهر آکنده و بغض یزید و شمر را در دل میگیرد.
بعلاوه غم و اندوهی در قویش جمع میشود که از بیان خارج است. چنانکه منظره
غم انگیزی را که من در این مجلس مشاهده کرده ام هیچوقت از یادم نمیرود.

بسی از شایع شهادت حسین بن علی که عمده است پیدا شدن
فرقه شیعیه میباشد. همچنین عقیده عموم ایرانیان است نویسندگان
بنیاد تاریخی فرقه
شیعه
عرب و متقدمتر از همه الیه قوی که در قرن نهم میلادی میزیست
مینویسد که شهر نانو دختر بزرگ گرد به حباله نکاح حسین بن علی در آمد، مخصوصاً
در تعزیه ها، بی که ذکر شد او را بی از زن صاحب شهامت و شجاعت نشان می دهند.

برون در یکی از کتابهای خود قسمتی از اشعار متعلق به شهر بانو را ترجمه نموده و بر طبق آن نامبرده جزو اسیران جنگ تحت نظر حسن بن علی، به مدینه وارد شد و مخصوصاً او با این اسیر خود با کمال فتوت و مردانگی ساوک نمود؛ اگر چه عمر حکم کرده که او را در بازار برده فروش ها بمعرض فروش بگذارند لیکن علی که حضور داشت متغیر شده عمر را از این عمل جداً ملامت نموده گفت نسبت به ذات ملوک این کار سزاوار نیست. بالجملة همانطوریکه مردم ایران اسکندر را از طرف مادر از نسل پادشاهان هخامنشی میدانند اولاد و احفاد حسین را هم معتقدند که از طرف مادر ساسانه برجسته ساسانی مبرسند. در اینجا این نکته را باید در نظر داشت که ایرانیان در زمان ساسانی برای سلاطین حقوق آسمانی قائل بودند و آنها را سبط یزدان می شمردند. چنانکه در فصول گذشته این مطلب ذکر شد و جای انکار نیست که همین عقیده یعنی اختلاط خون اخلاف حسین به خون سلاطین ساسانی باعث گردید که ایرانیها نسبت بخاندان علی تا این درجه که مشاهده میشود عقیده پیدا کنند وفداکار باشند ولی این را هم باید دانست که این عقاید بطور کلی بخلاف با فکری و عقاید دموکراسی عرب و اسلام میباشد.

اساس و اصول مذهبی اما آنه موضوع مهم و آن مخصوصاً دارای جنبه دینی میباشد و باید دانست علی ابن عمه پیغمبر اول کسی است که بدو ایمان آورده است. گذشته از این او سرخوایند پیغمبر بوده و بعد هم به سمت مصاهرت وی نائل گردید؛ بعلاوه چون از دغدیر اولاد ذکور رفیقند علی (ع) بیش از دیگران محبوب و منظور نظر وی بوده و مخصوصاً قرب و منازقتش نزد پیغمبر بواسطه ابراز صمیمیت و فدکاری فوق العاده بوده است و از این جهت شیعه معتقدند که در سفر حجة الوداع جبرئیل بر پیغمبر نازل شده و از طرف خدا امرمود که علی را خلیفه خود قرار دهد. لذا در مراجعت از ۱۰ در بدر رخصه جاریه کرد از چهار زن شش منبری تربیب دادند و رفت بر بالای آن و دست علی را بر رفته خود بالا برد و در حضور تمام مردم او را بخلافت منصوب داشت و همه مردم وی را میزدند و مخصوصاً

در روایات شیعه مینویسند که پیغمبر «شیر خدا» را بغل کرده و بسینه خود چسبانید و مدتی هم بهمین حال باقی بوده و در نتیجه تمام فضائل و مناقبی که در پیغمبر بود از آن



۶۱ - منبر مهدی عباسی
(در مسجد گوهر شاد مشهد)

وقت به علی منتقل گردید . این روز را در ایران هر سال عید میگیرند و آنرا عید غدیر خم مینامند . چون این عقیده را متکی به مدارك معتبره میدانند لذا خلفا را که عبارت از ابوبکر و عمر و عثمان باشند غاصب میشمردند . فقط علی و اولادش را خلیفه و امام برحق میدانند . آنها شان علی دست خدا را تا این درجه بالا میبرند که از پیغمبر

نقل میکنند که فرموده « من شهر دانشم و علی دروازه آنست ». شیعه ائمه را معصوم و واسطه بین خدا و خلق میدانند. حتی میگویند که بدن آنها سایه هم ندارد. ائمه اطهار بعقیده شیعه دارای اختیارات مطلقه هستند و درجه و مقام آنان را بجائی میرسانند که اگر درست ملاحظه شود فوق پیغمبر قرار میگیرند. از جمله اصول عقائد شیعه این است که امام دوازدهم در سال ۲۶۰ هجری (۸۷۳) بطور غریبی غائب گردید و در شهر رموز جابلقا مسکن گزیده و مرگ در او راه نیافته تا اینوقت حیات دارد. او زنده خواهد بود تا آنکه در آخر الزمان در مسجد گوهر شاد خراسان دوباره ظهور نموده مردم را هدایت و زمین را مملو از عدل و داد خواهد نمود.

حاجت بذکر نیست فرقه‌ای که عقائد فوق را دارا میباشند بین آنها با سایر فرق مسلمین که اساس مذهبشان فقط روی اقوال پیغمبر و خلفای راشدین است خصوصت و مخالفتی شدید خواهد بود؛ چنانکه در آیه خواهیم مذکور داشت بین آنها جنگهای خونینی نظیر جنگهای کاتولیک های روم اسپانیا با اجداد پروتستان مارویداده است. حتی امروز هم دیده میشود که بهمان عداوت سابق باقی میباشند و چنین معلوم میشود که بین آنها هیچوقت اتحاد و اتفاق کلمه پیدا نخواهد شد. ذکر اینمطلب خیلی اهمیت دارد که فقها و مجتهدین سنت و جماعت پیر و اقوال و فتاوی مؤسسان فرق چهارگانه یعنی حنبلی، شافعی، حنفی و مالکی میباشند برخلاف مجتهدین شیعه که تابع آن احکام قرآنی هستند که ائمه آنها تفسیر یا بیان و تأویل نموده باشند و در عین حال هم باجتهاد قائلند؛ بنابراین میتوانند حکمی را طبق قواعد اجتهادیه تغییر داده و حکم تازه ای استنباط کنند؛ هر چند که آن خیلی کم اتفاق میافتد. اما همینقدر هست که از جمود و رکود علمای تسنن که آن مانع تمام ترقیات است عامی شیعه خود را رهایی بخشیده و از قید تقلید آزاد میباشند.

ما اینمطلب را اضافه می کنیم که پادشاهان شیعه دارای اختیارات مذهبی نیستند برخلاف سلاطین ترک در میان اهل تسنن که مقام اولی الامر را دارا میباشند. در ایران پس از سلاطین صفوی پادشاه اگر چه عمال و اعمال مایشاء است حتی قانون هم وضع میکند

تاریخ ایران

لیکن از نظر مذهبی ویرا غاصب می‌شمرند. از جمله اعمال مذهبی شیعه زیارت کربلاست، حتی لفظ «کربلا» از القابی است که در ردیف لقب «حاجی» قرار می‌گیرد؛ همچنین زیارت قبر علی بن ابیطالب هم می‌روند. یکی از مشاهد مقدسه و افتخار عالم شیعه خراسان است که در آن جا بطوریکه در فصل پنجاهم مذکور است حضرت رضا امام هشتم مدفون می‌باشد، چنانکه لقب «مشهدی» در میان آنها از القاب درجهٔ سومی است که برای خودشان اختیار نموده‌اند.



صورت سکه درهم امویان

فصل پنجم و ششم

ایران یکی از ایالات خلافت اموی

ای مردم کوفه! من سرهائی را جلو خود می بینم که رسیده اند و چنین گمراهانند. است و دروگر و بردارنده محصول هم خود من هستم، من خوب هائی را می بینم که بین عمامه ها و شانه ها جار است. ای مردم قسم بخدا که من مثل اجیر خشک نشود و نمیشوم و از کسانی نیستم که پیران و پرا از مشک خالی ترساید، امیر انمو من تیر. های تیردانش را کشیده منتشر ساخت و هر کدام از آنها را بدقت آزمایش نمود، چوبه من است که آنها را در صلابت و استحکام و تیزی و تندى بالاتر از همه یافت و این قبر من هستم که او آنها را بر غلبه شما متوجه ساخت.

« نطق حجاج بن یوسف در کوفه »

در دو فصل سابق مخصوص در فصل آخری وقایعی که از نظر

سلسله اموی

سیاسی و مذهبی مربوط بایران بود، تا حدی به تفصیل ذکر شده

ضمناً از معاویه مؤسس خاندان اموی شرحی گفته شد، لیکن سلسله بنی امیه که در مدتی قریب یک قرن در امپراطوری وسیع اسلام حکم فرما بوده اند ممکن نیست که در تاریخ ایران اهمیت و نفوذ سلسله مزبور را ندیده گذاشت و گذشت و لذا فصل خاصی اختصاص بآن داده و اینک قلم را بطرف وی معطوف میدارم.

در سال ۳۵ هجری (۶۵۶) سلطنت معاویه در شام آغاز شده
و در سال ۴۰ هجری (۶۶۱) بعد از کناره گیری حسن بن علی
از تبیت زیاد
از خلافت زمام امور را بدست گرفت. در ظرف دو سال پس از
این قضیه تمام کشور اسلامی را تحت امدارات خود آورد و فرمانش در همه جا نافذ
گردید و آن از وقتی صورت عمل بخود گرفت که زیاد که از طرف علی بن ایتطالب در
فارس حکومت داشت با معاویه بنای صالح و آشتی را گذاشت و وی پس از امانی که باو
داده شد بدمشق حرکت نمود. زیاد علاوه بر مالیات ایران که همه را بمرکز خلافت
تحویل داد یک میلیون اشرفی هم باخود برده برسم پیشکش تقدیم معاویه نمود. این
کفایت و لیاقتی که از خود بروز داد توجه خلیفه را جلب نموده باعث گردید که سابقه
قربانی او را تصدیق نماید. لذا حکومت بصره را برگذار باو کرده و پس از چندی حکومت
کوفه را هم بآن ضمیمه نمود. او در کوفه سطوت و قهری از خود نشان داد که سازش
و دسته بندی هائی که بر علیه بنی امیه در آنجا جریان داشت تماماً بر طرف شد. مورخین
عرب مینویسند که حاکمی مقتدر تر از زیاد نیامده است. او از دجله تا سیحون و
جیحون حکومت داشته و در عین و داد هم همدوش کسری قرار میگرفت.

در عصر خلافت معاویه حاکمیت عرب در مشرق کاملاً استقرار
یافت. هرات که در سال ۴۱ هجری (۶۶۲) پرچم خود سری
برافراشت سخت سرکوبی شده و نیز کابل را دو سال پس از این
تحت اطاعت در آوردند. غزنه، بلخ و قندهار را هم لشکریان عرب تحت نظر گرفتند.
در سال ۵۴ هجری (۶۷۴) اعراب از سیحون عبور کرده بخارا را بتصرف در آوردند.
در سال ۵۶ هجری (۶۷۶) سمرقند بتصرف آنها درآمد. آنها از شمال جیحون در جنوب
تارودستان را تصرف شدند و در نهمه این بلاد اساس حکومت خود را محکم و پایدار ساخته،
بالاخره آنها بجای اسکندر کبیر قرار گرفتند.

زیاد از کوفه و بصره توسط پسرهای خود در ایران حکومت مینمود. ایالت
خراسان که آنوقت جزء سلطنت اسلامی نبود مشرق آن از سمت لوت تا سرحدات

هندوستان به چهار حوزه یا ناحیه بزرگ تقسیم و مرکز آنها عبارت بود از نیشابور، مرو، هرات و بلخ که هر یک بیک حوزه تخصیص داشت، از میان مسرا کز نامبرده فقط نیشابور بوده است که در مرز ایران کنونی واقع شده بود. در همین عصر قبائل و طوائف عرب برای سکونت به نواحی خراسان ریختند، اگر چه حمله مغول و تاتار تمام آنها را از هم متفرق ساخت معذلک تا اینوقت علائم و آثارشان باقی میبماند. من در مسافرت های خودم در ایران مکرر از میان دستجات کوچکی از عشیره های عرب عبور کرده ام و یک رژیمان یا فوجی که معروف به «عرب و عجم» می باشد هنوز اثر آن در بخش شاهرود وجود دارد.

معاویه محققاً در عداد یکی از خلفای بزرگ بشمار می آید. او
 اولا دمشق پایتخت خود را یکی از پایتخت های مجلل و با
 شکوه دنیا قرار داده و هیچوقت هم بواسطه عقل و تدبیری که
 داشت بسلاطه و اقتدار او در آنجا لطمه ای که اساسی باشد وارد نیامد و کسی نتوانست
 آنجا را معرض حمله و یا مورد تهدید قرار دهد. همچنین در حدود دهند که شرح آن
 در بالا سمت ذکر یافت فتوحاتی نصیب او گردید. فقط میدان جنگ اسلامبول بود که
 پس از مجاهدت و کوشش زیاد شکستی فاحش دید. آری بواسطه اختراع آتش یونان
 مسلمانان در یکموقع علاوه بر شکستی که در خشکی به آنها رسید در دریا هم مغلوب
 کشتی های یونانی شدند. لذا معاویه مجبور صلح شده اما کنی که در تصرف مسلمانها
 بود قبول کرد تمام آنها را تخلیه کرده و تاران جنگ و باج هم تأدیه نماید. مطالب قابل
 ملاحظه این است که باوجود این شکست فاحش که در غرب به مسلمین رسید در مشرق
 تزلزلی باقتدارات خلیفه روی نداد.

معاویه وقتی که نفوذ و اقتدارش باوج کمال رسید در صدد برآمد
 که یزید پسر بزرگ خود را جانشین خویش نماید، هر چند مردم
 شام و کوفه باین امر تن در داده و این بدعت را قبول نمودند
 اما از اهل مکه و مدینه صدا بلند شده بنای مخالفت را گذاشتند

ولایت عهد یزید در ۵۶ هجری
 (۶۷۶) و خلافت او ۶۱
 هجری (۶۸۰)

لیکن مرکز خلافت آنوقت دمشق بود و خلیفه که باسر نیزه مردم را مجبور میساخت با یزید بیعت کنند ابدأ باین اعتراضات حتی اعتراضات اهل مکه معظمه اعتنا نمی نمود، احساسات مخالفت آمیزی که از مردم راجع به ولایتعهد یزید ابراز میشد از جمله مسعودی آنرا در دو قطعه زیر چنین مینماید:

خشینا الغیظ حتی لوشربنا دماء بنی امیة ماروینا
لقد ضاعت رعتیکم و اتمتم تصیدون الارانب غافلینا

معاویه که حسن انتظامات کشوری او شایان تمجید است در سال ۶۱ هجری (۶۹۰) در گذشت، یزید پسرش از دختر يك شیخ بدوی بر سریر خلافت نشست، اگر چه سلطنتش مانند این بود که بهارث بوی رسیده باشد و معذاك دوره خلافت او به آرامی نگذشت، بلکه دچار زحمت و مشکلات گردید، او چنانکه از ابیات فوق معلوم گردید بشکار خیلی مایل بود و از این جهت خیلی کم میتوانست بامور مملکت بپردازد، با این صورت چندان خود را برای سلطنت نالایق معرفی ننمود. راجع بواقعه اسفناك کربلا که بگردن او بار و نامش از آنجا ملوث شده است معلوم نیست که تمام مسئولیت آن متوجه شخص او باشد.

چنانکه معاویه پیش بینی کرده بود ابن زبیر خود را یکی از طغیان ابن زبیر ۶۱ هجری
رقبای خطرناك ثابت نمود. او حسین بن علی را به صحرای کربلا (۶۸۰)
(جلوی مرگ) فرستاد. پس از شهادت آن حضرت توبیخ و ملامتی که از ارتداد ابن عمل متوجه یزید گردید و از موقع استفاده نموده جماعتی را دور خود جمع کرد و يك دفعه علم مخالفت برافراشت. این مرد تا مدتی یزید را اغفال نموده و چنین وانمود میکرد که در خط مخالفت نیست. یزید هم برای دفع او طبعاً حاضر نمی شد اقدام اساسی نکند، مگر در آخر یعنی در ۶۳ هجری (۶۸۲) ناچار گردید لشکری بمدینه اعزام دارد. لشکر مزبور سربازان ابن زبیر را شکست داده و بعد مدت سه روز بغارت این شهر پیغمبر پرداخت، سپس بمکه حمله برده و در يك محاصره که مدت آن دو ماه دوام نمود کعبه را آتش زدند. در اثنای این وقایع

مهم وحشتناك خبر رسید که یزید در گذشت. لشکر پس از انتشار این خبر ابن زبیر را درحالتیکه این شهر مقدس را کاملاً در تصرف داشت بحال خود گذاشته متفرق گردید.

در این هنگام که وقایع مهمه‌ای که ما آنها را خاطر نشان نمودیم در مرکز عالم اسلام رخ میداد آشوب و اغتشاش، فتنه و فساد

جنگ بخارا

و بالاخره کشمکش و نزاع داخلی در نقاط دور دست شرق با بسط و توسعه جریان داشت. یزید در جلوس خود بخلاف سلم بن زیاد را بحکومت خراسان فرستاد. او وقتیکه خبر دادند که ملکه بخارا بکمک خاقان ترك علم طغیان بر افراشته است فوراً با سر لشکرش مهلب که علاقه خاصی بخراسان داشت برای فرونشاندن آتش انقلاب و طغیان بطرف بخارا حرکت کرد. سلم این لشکر متحد را شکست داده ملکه بخارا را مجبور بصلح ساخت و بالاخره با جلال و جبروت بمرور بازگشت.

قسمت شرق و بیشتر ناحیه خراسان چندین سال در آتش نزاع

و جنگ داخلی که بین اعراب جنوبی و شمالی روی داد میسوخته است. جنگ نامبرده مدت یک سال بدون وقفه جریان داشت. بالاخره اعراب مضر یا عربهای جنوب در هجرات بعد از کشتن هشت هزار نفر از دشمن فاتح درآمدند. بعلاوه جنگ های دیگری هم روی داده و نفوس خیلی زیادی کشته شدند که منشاء آن جز رقابت های شخصی و یا خصومات و مناقشات داخلی چیز دیگری نبوده است چنانکه همین رقابت های خطرناك تمام آن بهره مندی ها و ترقیات را برپا داده و آنها را به همان حالت سابقه که تا کنون باقی هستند برگردانید.

جنگ قبائلی بدوی های
شمالی و جنوبی
۶۶ - ۶۵ هجری
(۶۸۵-۶۶۶)

پس از مرگ یزید زمام خلافت بدست جوان ضعیفی افتاد که پس از ماهی چند در گذشت. سپس مروان یکی از خویشان یزید خلیفه گردید. او هم یک سال بیشتر دوام ننمود و پس از او پسرش عبدالملک خلیفه شد و چند سال هم خلافت او طول کشید.

نزاع و اختلاف بر سر
خلافت ۶۱-۷۴ هجری
(۶۸۰-۶۹۳)

در صورتیکه ابن زبیر در مقابل مدعی خلافت بوده و مدینه و مکه و عراق و شرق را هم

در تصرف داشت. در همین اثناء مختار هم از طرف محمد حنفیه خروج کرده کوفه را قبضه نمود و آنجا را مرکز خود قرار داد، ولی در آخر بدست مصعب برادر ابن زبیر بقتل رسید. خود مصعب نیز در سال ۷۱ هجری (۶۹۰) از طرف عبدالملک شکست خورده و کشته شد.

ابن زبیر که اگر پس از مرگ یزید حیثیت و مقام خود را درست حفظ مینمود شاید خود مردم او را بخلاف انتخاب میکردند دوباره مورد حمله واقع شد و این بدست حجاج بن یوسف که یکی از سرداران کافی ولایق عبدالملک بود بوقوع پیوست. این مرد که مجسمه محبت بنی امیه بود در آغاز امر تهور غریبی از خود بروز داده مکه را که از مقامات مقدسه است بدون اینکه هیچ اهمیتی بآن بدهد محاصره نمود. در نتیجه جماعتی که دور ابن زبیر جمع بودند متفرق شدند. آخر الامر خود ابن زبیر پس از سیزده سال استقلال مانند یکنفر سرباز بقتل رسید. نامبرده یکی از رقبای خیلی زبردست خلافت بشمار میآمد، چنانکه پس از مرگ او خلافت عبدالملک در تمام ممالک اسلامی مسلم گردید.

در سال ۶۵ هجری خوارج که مظالم و جنایات آنها ایران

قتل عام دهان حسین
علی ۶۶ هجری
(۶۸۵)

را بکلی متشنج ساخته بود در آخر نادم و پشیمان شده به

خونخواهی حسین (ع) کمر همت بستند، لذا حرکت کرده ابتدا به

زیارت قبر آنحضرت به کربلا رفتند. چشمشان که به قبر (شریف) افتاد

بی تاب شده فغان و زاری به آسمان رسانیدند. بعد از آنجا حرکت کرده بشام حمله ور

شدند. لیکن از لشکر شام شکست دیده بکوفه برگشتند. در سال بعد جنگ های هولناک

و خونینی در کوفه روی داد که آن منتهی بقتل عام قتله حسین گردید. البته این انتقام

و خونخواهی خیالی بجا بوده است و عقده ازدل ایرانیها ربود. اهالی ایران چقدر

خوشوقت شدید که عمر سعد و شمر و سایر اعادی از اهل کوفه به شدید ترین عذاب

معدوم گردیدند. چون مختار مردم این شهر را می شناخت و از آنها کاملاً واقف بود

توانست همه را بدست آورده کیفر بدهد و فقط معدودی جان در بردند. مختار سر

عمر سعد و پسرش حفص را نزد محمد حنفیه فرستاد و معلوم میشود که در این توطئه (خروج مختار) دست او کاملاً داخل بوده است.

در سال ۷۴ هجری (۶۹۳) طایفه ای از خوارج معروف به خروج ازرقه از ازارقه بکوفه حمله بردند. چون اعراب از جنگ با این طایفه احتراز مینمودند لذا حجاج برای دفع آنها تामزد گردید، او ناگهان وارد کوفه شده در حالیکه نقاب بر چهره داشت و با همین حال یکسره به مسجد رفت و خطبه غرائی انشاد نمود. هنگامی هم از چهره نقاب را برداشت که از نامش سؤال کردند. بالجمله او در این خطبه که مضمون آن تحت عنوان این فصل نقل شده مردم را شدیداً تهدید نمود (از جمله اظهار داشت «انی اقسم بالله لا اجد احداً من عسکره بعد ثلاثة الا ضربت عنقه و انهدت داره») از این کلام خوف و هراس در اهالی تولید شده فوراً بطرف معسکر وارد و هجوم برده و این بلیه را از خود دفع نمودند. باید دانست که این خوارج چندین دفعه کرمان بیچاره را مرکز قرار داده به کوفه حمله بردید. تا آنکه خود آنها بواسطه تقسیم به شعب مختلفه ضعیف شده و بالاخره دست مهملب یسکی از سرداران رشید و لایق کار آنها خاتمه پیدا نمود. در پاداش همین خدمت نمایانست به حکومت خراسان بوی و اگذار گردید.

چون یکی از سلاطین هندوستان مسروق به رفوت ییل در جریان محاربات ماوراء سینستان قوای مسلمان را در تنگه‌های نقاطی که حالیه افغانستان میگویند بطور فریب و خدمت محصور ساخته شکست فاحشی به آنها وارد آورده بود لذا لشکر زردی تحت فرماندهی ابن اشعث برای جبران و تلافی آن اعزام گردید. سردار تامیرده در پاداش امر بواسطه سالوک خصمانه حجاج نسبت بوی در غضب شده علم‌طفیلین برافراشت. لشکرش هم بوی همراه شده بعلاوه مردم هم از اطراف او را ترغیب کرده برای دفع حجاج بوی گمشت نمودند. در نتیجه حجاج را شکست داده از بصره بشام راندند. ولی او در شام سیاهی جمع‌آوری

خروج ابن اشعث ۸۰ هجری
۱۶۹۹

نموده برگشت. ابن اشعث این دفعه شکست خورد و بطرف کرمان فرار نمود. او بالاخره به پادشاه کابل پناهنده شده و آن پادشاه برای خوشنود ساختن حجاج ویرا گرفته به گماشتگانش تسلیم نمود.

طغیان موسی بن خزیمه
حالت هرج و مرجی که در خراسان حکمفرما بود و نیز وضع آشفته حکومت عرب شرح وقایع تاریخی را که از روی مقیاس صحیح بهم مربوط و مفهوم باشند تقریباً ناممکن ساخته است و تنها بواسطه طغیان موسی بن خزیمه و حالات او میتوان آن وقایع را شرح و توضیح داد. ابن خزیمه در نتیجه قتل و فساد ملوک الطوائفی بمرقند پناهنده شد. پس از کوششهای زیاد ولایت ترمذ را بتصرف خود در آورده و مدت پانزده سال در آنجا حکومت کرد. در آخر مورد حمله لشکر زیادی شده مقتول گردید.

مرك و خضائل عبدالملك
خلافت عبدالملك اگر چه مواجهه بایک سلسله انقلاب و آشوب بود اما باید دانست که سلطنت بنی امیه در عصر او باوج کمال رسید. او حدود ممالک اسلامی را در مغرب به تمام شمال آفریقا توسعه داد، با امپراطوری بیزانس اغلب به زدو خورد مشغول بود ولی بطور دفاع نه حمله و هجوم. در تمام پیش آمد ها بهره مند بود و بدون تردید یکی از پادشاهان مقتدر محسوب است. او دارای عقل رزین و رای متین بود. اما این را هم نباید از نظر داد که قسمت عمده موفقیت او مرهون کفایت سرداری مثل حجاج بود که لایق ترین سردار عبدالملك بشمار میرفت. در خلافت عبدالملك تأسیس شرابخانه شد و اعراب شروع به سکه زدن نمودند. دیوان محاسبات که تا آنوقت بزبان فارسی بود و در حقیقت اطمه بزرگی بود که به نفوذ ملت عرب وارد میساخت او اول کسی است که آنرا از فارسی بعربی نقل نمود.

قوای اسلام تحت خلافت ولید پسر و جانشین عیدالملك از سمت مشرق بر وسعت ممالك اسلامی افزودند. حملات آنها که تا آنوقت بیشتر بطور یورش و تاخت و تاز بود صورت کشوریستانی

مخاریبات در آسیای
عراقی ۸۶-۹۶ هجری
۷۰۵-۷۱۴

بخود گرفت. قتیبه^۱ که این عملیات و فتوحات در آسیای مرکزی نتیجه مستقیم قدرت و لیاقت اوست مرورا مرکز فرماندهی قرار داده و هر سال بطرفی حمله برده موفقیت و پیشرفت تازه‌ای حاصل می نمود. او یکوقت از سیحون میگذشت و وقت دیگر از جیحون و مقصودش در مرحله اول فتح بلخ و طخارستان و فرغانه بود، از سقوط بیکند مرکز بازرگانی بخارا غنائم بیشماری بدست او آمد. در سال ۹۰ هجری (۷۰۹) وی شهر بخارا را به تصرف درآورد. در سال بعد یک شورش عمومی تمام انرژی او را بخود مشغول داشت، ولی بزودی از این رهگذر فارغ شده توانست به روت ییل در سیستان حمله ور شود. در تاریخ ۹۳ هجری (۷۱۲) او بالشکر خود به خیمه مراجعت نمود. بعد از فتح نمایانی که در اینجا نصیب او گردید شنید که سمرقند بدست شورشیان افتاده است. او با مردان کاری به سرعت هر چه تمامتر خود را بدانجا رسانیده و شهر را محاصره نمود. پادشاه آنجا وقتی که از ورود ماشین آلات جنگی باخبر شد خود را باخته حاضر صلح گردید بدین شرط که مبلغ هنگفتی برسم خراج به پردازد، علاوه عده‌ای هم سوار بدهد. این فاتح عرب اجازت یافته وارد شهر سمرقند گردید. لیکن بقراردادی که بسته بود عمل نکرده آشکده آنجا را حکم کرد سوزانیدند و بجای آن معبدی بنا نمودند. بالاخره شهر کاملاً بتصرف مسلمین در آمد. قتیبه در دو سال اخیر ده سالی که پر از آشوب و انقلاب بود خود را بکاشغور رسانید. در این میدان جنگ حکایت غریبی نقل شده که خلاصه آن بشرح زیر است: سردار عرب قسم یاد کرد که خاک چین را بتصرف بیاورد، ولی پادشاه آنجا (احتمال دارد همان فرماندار سرحدی باشد) وقتی که شنید یک بار خاک برای قدم زدن بر روی آن بیا یک کیسه بول برسم خراج و چهار نفر از جوانان منسوب بخاندان سلطنت را که در آنها مهر خود را منقوش ساخته بودند نزد قتیبه فرستاد و بدین وسیله او را از پابندی سوگندی که خورده بود رهایی بخشید. این قصه دارای حقیقت بسیار جالب و جاذبی است.

۱ - شرح جنگهای قتیبه در کتاب وقایع آسیا، مفصل و مشروح ذکر شده است (مقابل).

در زمان سلطنت ولید مجاهدین اسلام بفرماندهی محمد بن قاسم

از راه مکران به سندهجوم بردند. افسر نامبرده اول مسلمانی است

که پرچم اسلام را در هند برافراشته است. او ملتان را گرفت و

غنائمی که در این حمله بدست آورد به یکصد و بیست میلیون

تخمین شده است. ولی مرگ ولید که در این اوان اتفاق افتاد فتوحات این سردار را

خانمه داده توانست قدمی جلوتر برود، لیکن سکونت مسلمانان در سند استقرار یافت

و هندو تا وقتی که جزیه یا مالیات مقرر را می پرداختند در پرستش اصنام آزاد بودند

و مانع و رادعی در این باب از طرف مسلمانان نبود، در صورتیکه این عمل از مسلمین

مخالفت با دستور پیغمبر بوده است.

پیشرفت بطرف رود سند

۹۶-۸۹ هجری

۷۰۷-۷۱۴

در خلافت کوتاه ولید نفوذ و اقتدار دولت اسلام به اوج کمال

رسیده و آخرین درجه شکوه و جلال را پیدا نمود، چنانچه

بخواهیم شاهد مثالی برای آن بیاوریم میگوئیم که عبدالملک را با

قیاد و ولید را با نوشیروان باید در ردیف هم قرار داد. لشکر

فاتح ولید از یک طرف فتوحات خود را تا رود سند و سرحدات چین توسعه داد و

از طرف دیگر در سمت غرب به فتح اسپانیا نائل آمده که یک فتح بسیار درخشان و

اساسی بوده است. باید دانست که قسمت اعظم این موفقیت و پیشرفت های حاصله ناشی

از شخصیت خلیفه بوده که از سرحد چین تا دریای مدیترانه فرمان او نافذ و حرفش

قانونیت داشته است.

موفقیت های شایان ولید

۸۶-۹۶ هجری

۷۰۵-۷۱۴

شرحی که از منابع چینی هارسیده حاکی است که بین ۷۱۳ و ۷۵۵ میلادی

ده هیئت اعزامی که یکی از آنها ظاهرا از طرف خود ولید بود از ایران به چین

فرستاده شده و مورد پذیرائی آن کشور آسمانی واقع گردیدند، مخصوصا مینویسند از

جمله هدایائی که به آنها داده شد یکی قلاب دوزی های « موی آتش » بوده که محتمل

است مراد از آن همان پنبه کوهی باشد.

و قتیکه سلیمان بر تخت نشست قتیبه حاکم خراسان بنای طغیان

را گذاشت و بالاخره بقتل رسید. پس از قتل او یزید بن مهلب

از طرف سلیمان به حکومت خراسان منصوب گردید. او چون

خاطرش از ضبط و ربط امور آن ناحیه فراغت یافت با سپاه جراری

به جرجان که در قدیم به هیرکانیا معروف بود روی نهاد. جرجان اگر چه در جاده

بزرگ بین عراق و آسیای مرکزی واقع شده معذلک محل مزبور با طبرستان که

مجاور آن بود تا آنوقت بحال استقلال باقی مانده بود. یزید دهستان را تسخیر کرد،

اهالی جرجان راه فرار پیش گرفتند و یزید آنها را تعاقب نمود. گریختگان به جبال

البرز پناهنده شده و بالاخره مجبور به تسلیم گردیدند. پس از قتل عدّه زیادی از اسرا

و تاراج اموال مردم به طبرستان که آنرا امروز مازندران می نامند حمله ور گردید. او

در بدو امر پیشرفت حاصل نموده ساری را تصرف در آورد، ولی در یکی از جنگ‌های

که در این میانه روی داد مسلمین دشمن را تعاقب نموده و بیك دره ای که دشمن در کمین

بود رسیدند و لذا محصور شده تلفات زیادی بآنها وارد آمد. آخر الامر یزید با سبصد

هزار دینار سلامتی خود را خریده و سالما بطرف جرجان برگشت که آنوقت اهالی

شورش کرده بودند. او مرزبان آن ملک را در يك قلعه ای که در بالای کوهی واقع

بود محاصره نمود. احتمال دارد که این همان قلعه ماران باشد که ما قبلا در بیان پارتخت

پارتیها آنرا مذکور داشتیم. نظر باستحکام قلعه و اینکه یک راه بیشتر نداشت محاصره

آن هفت ماه طول کشید. در آخر یزید بر اهل قلعه غالب آمده زنان و فرزندان آنها

را اسیر و مردانشان را با مرزبان بقتل رسانید. ولی مانند خالد (که ذکر آن رفت)

سوگند هولناکی که خورده بود که آسباب را از خون مرده آنجا بکمر اندازد و از آرد

آن نان ترتیب داده تناول کند حال موفق گردید که بر طبق آن عمل نماید. چنانکه

در تعقیب اجرای قسم مزبور هزارها مردم بیچاره که بجز شهر از راه عبور مینمودند شکار

شده و مانند گوسفند ذبح گردیدند.

مجاوربات یزید در جرجان
و طبرستان ۹۸ هجری
(۷۱۶)

از تاریخ شکست مسلمانان در جنگ اولی پایتخت امپراطوری
 دومین کوشش برای فتح بیزانس چهل سال نگذشته بود که **سلیمان** بقصد تسخیر این کشور
 قسطنطنیه ۹۹ هجری (۷۱۷)
 از تمام جوانب و اطراف لشگری را که برای انجام این مقصد
 کافی میدانست جمع نمود. او اساس این جنگ را بجای حمله بیشتر بر دفاع و محاصره
 دشمن قرارداد. در اینجا از انبارهای بزرگ خواربار که برای لشکر تهیه شده بود باید
 ممنون بود (والا این جنگ را ممکن نبود زیاد ادامه بدهند)؛ لیکن آتش یونان و نیز
 زمستان خیلی سخت بالاخره مسلمانان را مجبور ساخت که از محاصره دست بکشند و
 همچنین کشتیهای جنگی ایشان در آخر شکست دبدۀ از هم پاشیده شدند؛ باید دانست
 این دوشکستی که مسلمانان دریای دیوار قسطنطنیه خوردند خدمت آن بعالم مسیحیت
 بمراتب بیشتر از فتح نمایانی بود که نصیب **شارل مارتل** گردید و بعقیده من آنهمه
 اهمیتی که در تاریخ بآن داده شده محمول است بر مبالغه و ابدأ قابل مقایسه با شکست
 فوق‌الذکر نیست.

سلیمان مدت سه سال خلافت نمود و بعد از او **عمر بن عبد العزیز**
 خراسان تحت خلافت عمر دوم (عمر بن عبد العزیز)
 ۹۹-۱۰۱ هجری (۷۱۷-۷۴۰)
 که از زهاد عصر خود بود بر سریر خلافت نشست. از جمله
 اقدامات او یکی موقوف داشتن سب **علی بن ایطالب (ع)** بود
 که موجب لوٹ و عصیان دائم اعقاب مسلمانانی شده بود که
 بدینان و تقوی و پاکداهانی موصوف بودند. عمر اهل خراسان
 را زیاد مورد توجه قرار داده غدقن سخت نمود که از طرف کارمندان و امنای مالیه به
 آنها تعدی نشود. اگر چه آنوقت بسیاری بدین اسلام داخل شده بودند. او مخصوصا
 وکلای نمایندگان کسانی را که بآنان ظلم و تعدی شده بود احضار کرده و خود شخصا
 بنای رسیدگی را گذاشته به عزل فرمانداران فرمان داد و نوشت که با تمام افراد مسلمین
 باید مطابق اصول مساوات عمل شود. ایرانیانی که بدینان زردشتی باقی بودند با کمال
 عدل و انصاف با آنها عمل نمود و از خراب کردن آتشکده‌ها جدا جاوگیری نمود؛ اگر
 چه برای ساختمان هرمان تازه (ساختمان مدهبی جدید) اجازت نداشتند.

پس از عمر بن عبدالعزیز یزید دوم پسر عبدالملک خلیفه شد. خلافت یزید دوم ۱۰۱-۱۰۵ هجری (۷۲۰-۷۲۴) او در ابتدای خلافت مواجه با شورش گردید که بدست یزید بن مهلب همنام وی بپا شده بود و ناچار گردید که اول این آتش را فرو نشاند. این مهلب عراق را قبضه کرده و کارش بدرجه ای بالا گرفت که در فارس و کرمان و سایر مراکز ایران فرمانداران به نام او حکومت مینمودند. خلیفه برادرش مسلمة را سردار لشکرشام نموده بدفع یزید مأمور ساخت. در نتیجه یزید که سرکرده انقلاب و شورش بود بقتل رسید. برادرهای او که بطرف کرمان فرار کرده بودند دستگیر شده کشته شدند. عیالات آنها را اسیر و در بازار بفروش رسانیدند. مسلمة در پاداش این خدمت بزرگ بحکومت عراق و خراسان منصوب گردید. او حکومت خراسان را به ناپسری خود سعید که يك آدم ملایم و نرمی بود واگذار کرده در حقیقت او را حافظ و نگهبان يك سرحد باین معظمی قرار داد. با وجود لشکر اعزامی مسلمة ایالات و صحرانشین های خجند و فرغانه عموماً شورش کردند. اهالی سغد که ثابت ماندند قبل از رسیدن کمک صدمات زیادی دیدند. نظر به تخلف از عهدی که بسته بودند لشکر پس از ورود بآنها حمله برده جنگ و حملات غیر قاطعی بوقوع پیوست. بطور کلی باید گفت که در سلطنت یزید علائم انحطاط و زوال دولت بنی امیه نمودار گردید.

تقریباً در این زمان بود که محمد نوۀ بزرگ عباس عموی پیغمبر تبلیغ عباسیان بهبهانۀ اینکه از نسل هاشم شعبه ای از قریش است بنای پیشرفت را گذاشت. او برای جلب رضایت فرقه شیعه مدعی شد که خلافت حق اولاد علی بود ولی ایشان چون از حق خود دست بردار شدند لذا این حق به اولاد عباس تخصیص پیدا نموده است. او مدتی فراری و در ریگستان فلسطین متواری بود تا اینکه خود را براه کاروان رو رسانیده و بالاخره از مکه وارد شام گردید. در اینجا مرکز بدست

۱- اول مسافر انگلیسی که بمشرق سفر کرده و از طرف ابن خلیفه پرسش هایی از او بعمل آمده شرحی در فصل ۵۳ ذکر شده است. مؤلف.

آورده مشغول و سرگرم تبلیغ گردید. اخیراً عده‌ای از طرف او بخراسان آمده و آن سرزمین را برای تبلیغ مستعد و قابل استفاده یافتند. مخصوصاً در میان ایرانیانی که جزو موالی یعنی بندگان بشمار آمده و جدیداً داخل اسلام شده بودند، پس از چندی گماشتگان محمد بقتل رسیدند، لیکن تخمی که ریخته بودند بتدریج بار آور شده و پیروان زیادی در ایران و عراق گرد آمدند.

خروج زید و مجاهداتی که او برای پیشرفت مقصود خویش

خروج زید بن حسین
۱۲۲ هجری (۷۴۰)

نمود در حقیقت تقویت بزرگی بود از حزب عباسی‌ها. بهر حال اهل عراق روی عادت دیرینه خود عهد و پیمانی را که یا وابسته بودند به پایان نرسانیده وی را پس از خروج تنها گذاشتند، ولی او هم با کمال مردانگی با دشمن نبرد کرده تا آنکه مقتول گردید. هر چند بواسطه قتل او فرقه شیعه در مقصودی که داشتند عقب افتاده و شکست فاحشی بآنها رسید، ولی از طرف دیگر باید تصدیق نمود که این حادثه سبب گردید که مردم در انهدام خاندان بنی امیه و تقویت از عباسیان بیشتر باهم اتفاق کنند.

در تمام مدت خلافت هشام که نسبتاً طولانی بود سلطنت بنی امیه

خلافت هشام ۱۰۵-۱۲۵ هجری
(۷۴۴-۷۴۴) و جنگ تور
۷۴۲ میلادی

در تنزل و انحطاط بوده است. خوانندگان میدانند که وقایعی را که ما تا اینجا بطور اختصار ذکر نمودیم تمام آن مستقیماً مربوط به ایران بوده است، ولی این را نباید از نظر انداخت که

در زمان خلافت هشام مسلمانان به کشور فرانسه حمله بردند. این واقعه در سال ۷۳۲ میلادی بوقوع پیوست که درست يك قرن از رحلت بانی اسلام گذشته بود. در این جنگ فتحی که نصیب شارل مارتل گردید مورخین اروپا آب و تاب زیادی بآن داده و فوق العاده آنرا اهمیت داده‌اند؛ در صورتیکه ممکن است بگوئیم که مطمح نظر مسلمانان در این جنگ بیشتر قتل و غارت بود نه فتح دائمی.

ایران یکی از ایالات خلافت اموی

خلفای اخیر سلسله بنی امیه چندان قابل ذکر نمیباشند. ولید که در فسق و فجور مستغرق بود بدست یسرعم خود بقتل رسید. خود قاتل هم بعد از چند ماهی کشته شد. تمام کشور های اسلامی آنوقت بحال هرج و مرج افتاده و در همین حالت ابراهیم

ولید دوم و یزید سوم
۱۲۵-۱۲۶ هجری
(۷۴۴-۷۴۵)

جانشین محمد باقدم سریعی ادعای عباسیها را تعقیب نموده و بنای پیشرفت را گذاشت. در مدت خلافت مروان دوم جانشین یزید سوم شورش و انقلاب زیادی در شام روی داد که در فرو نشاندن آن و سرکوبی شورش طلبان قساوت کاریها و جنایاتی که آنوقت يك امر عادی شمرده میشد بوقوع پیوست. مهمتر از همه طغیان عبدالله بن معاویه

خروج عبدالله معاویه
۱۲۶-۱۲۹ هجری
(۷۴۴-۷۴۷)

از اولاد جعفر برادر علمی بن ابیطالب بوده است. توضیح اینکه پس از جلوس مروان بر سریر خلافت اهل کوفه با ابن معاویه بیعت نموده و در آخر ویرا تنها گذاشتند. او فراراً به مدینه آمد وعده کثیری در آنجا زیر لوای وی جمع شدند. او با این قوه و کمک خوارج اخیراً اصطخر را مرکز خویش قرار داده و فرمانداران او در اصفهان و ری و قم حکومت میکردند. در سال ۱۲۹ هجری (۷۴۷) از لشکر شام شکست خورده و مانند سایر مدعیان خلافت در هنگام شکست بطرف خراسان فرار کرد. عبدالرحمن بن مسلم مشهور به ابو مسلم آنوقت در مرو مقیم بود. در ظاهر مردم را به بنی هاشم دعوت میکرد، ولی در واقع ناشر افکار عباسیان بود و از آنها ترویج مینمود. ابن معاویه ندانکه در باره او بر خلاف انتظار هیچ نوع کمک و همراهی بعمل نیامد بلکه بدست حکومت هرات که تحت نفوذ ابو مسلم بود بقتل رسید.

انحطاط وضعیت حکومت مرکزی باعث شد که اعراب در همه جا به نزاع و جنگ داخلی مشغول گردیده و سلطوت و هیمنه خود را بدینوسیله از دست دادند. نظیر اسپانیا در اقصای غرب، آفریقا، سوریه و عراق در تمام این اماکن و بلاد نفوذ خلیفه تقریباً

بر افراسنه شدن برچم سیاه
عباسیان در خراسان ۱۲۹
هجری (۷۴۷)

بصفر رسید. و یزید در خراسان، نصر فرماندار آنجا که از حکمرانان مقتدر شمرده میشد

و در شکست و دستگیری قرسول^۱ خاقان لیاقت و کفایت نظامی خود را کاملاً به ثبوت رسانیده بود معذلت طائفه‌ای از یمنی‌ها بر علیه او برخاسته و نزاع و جنگ طولانی بین اعراب یمنی و مضر همانطور که خراسان را متزلزل ساخت اندلس را هم تکان داد. غرض در يك چنین عصر پر از انقلاب و آشوبی ابو مسلم موقع را مغتنم دانسته برچم سیاه عباسیان را که این آیه قرآن «أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا» در آن نقش بود به اهتزاز در آورد.

این شخص نامی که خاندان بنی‌امیه را منقرض ساخته و بنی‌عباس را بجای آنها روی کار آورده ابتدا غلامی بود که محمد که در رأس خاندان عباسی قرار داشت ویرا در بازار مکه خریده بود. او بر اثر ابراز لیاقت و هنر و کار دانی محل و ثوق و مورد اعتماد واقع شده دائماً بین جنوب فلسطین و خراسان میهن خویش در مسافرت و حرکت بود. از جمله انتشارات و تبلیغات او یکی این بود که میگفت «من مظهر خدای بی همتا میباشم» این دعوی در آنوقت مورد قبول عامه واقع گردید. در پایان امر او شروع به جنگ نمود و دسته بندیها و سازش‌هایی که از مدتی بطور خیلی عاقلانه جریان داشت منتهی بانجا گردید که مرو و هرات را قبضه نمود، نصر در یکی از گزارش‌های خود به خلیفه مینویسد که دویست هزار نفر با ابو مسلم بیعت کرده و بقید قسم قول وفاداری داده‌اند، در نتیجه از او برای جلوگیری از این انقلاب دائم‌النزاید در ضمن اشعار زیر تقاضای کمک مینماید.

اری بین الرماد و میض نار	واخشی ان یکون له ضرام
و ان النار بالعودین تذکی	وان الحرب مبدء ها کلام
فقلت من التعجب لیت شعری	آ ابقاظ بنی امیه ام ینام

مروان برای اعزام سپاه جدید نمود، در این اثناء او ابراهیم را که از آنوقت بعد از این صحن نمایش ناپدید می‌باشد دستگیر کرد، لیکن برادرانش ابو جعفر و ابوالعباس فراراً بکوفه آمده و در آنجا خود را مخفی کرده محفوظ ماندند. قحطبه

یکی از افسران کافی ولایق ابو مسلم، نصر را در دو نقطه یکی نیشابور و دیگر در گرگان شکست داد و او را به هزیمت نهاده از هر طرف برای خود پناهی می جست، بالاخره از ری عبور کرده و قبل از ورود به همدان در گذشت، لیکن قحطبه که نصر را در هنگام فرار تعاقب کرده بود و قتیکه به ری رسید با لشکر خلیفه مواجه گردید. این لشکر که از کرمان آمده بود از قحطبه شکست خورد و بالاخره نهادند هم بتصرف قحطبه درآمد سپس او از ابن حبیه که در جلولا بود به یک سو شده یکسره وارد کوفه گردید. هر چند این سردار شام پیشدستی نمود ولی ضعف نشان داده و در کربلا ماند و بالاخره این دو لشکر در نزدیکی شهر بهم تلاقی نمودند. قحطبه لشکر شام را شکست داد ولی خودش هم در این جا اسیر چنگال مرگ گردید. ابن قحطبه که پس از پدر بسرداری لشکر منصوب شد کوفه را بتصرف در آورد و ابو العباس که تا آنوقت مخفی و پناپذیر بود از خفا ظاهر گردید و همین سپاه فاتح پس از این، خلافت او را اعلان کرده و با او بیعت نمودند.

هنگامیکه این کشمکش ادامه داشت نیروی دیگری که بتوسط

جنگ زاب بروك ۲۴۱ قحطبه از نهادن فرستاده شد لشکر عبدالله بن مروان را شکست
هجری (۷۵۰)

داده قسمت علیای نهر فرات را بتصرف در آورد. مروان خلیفه

که در حران توقف داشت ناچار قدم بمیدان کار زار نهاد، او از

فرات عبور کرده با یکصد و بیست هزار مردان جنگی از سمت چپ روانه گردید و بالاخره از پل زاب گذشته عازم شد که در مقابل عبدالله عموی ابو العباس که فرمانده لشکر بود جنگ را خاتمه دهد. او برای اینکه اعراب طمع و حریص را به جنگ تهییج کرده باشد به سران لشکر اظهار داشت من تمام خزائن و نقود خود را برای دادن انعام همراه آورده ام، ولی در این میان سوء تفاهم شده قبائل چنین خیال کردند که مقصودش فرار است. این بود که خوف و هراس بر آنها مستولی گردید و یک دفعه رو به هزیمت نهادند و از شدت اضطرابی که در آنها پیدا شده بود هزاران تن در میان رودخانه بزرگ افتاده غرق شدند. لشکر فاتح عباسیان در تعاقب آنها طرف موصل روانه شد مروان بدبخت بالاخره شکار شده و بقتل رسید و بامرگ وی خلافت خاندان بنی امیه انقضای پیدا نمود.

ما در این فصل تاریخ ایران را از این حیث که جزء امپراطوری عرب بود تا جائیکه ممکن میشد بیان کردیم ، در يك دوره و عصری که استبداد و ظلم و جور عمومیت داشت و اشخاص ظالم و جور پیشه ای مانند حجاج از جانب خلیفه حکومت داشتند مسلم است که با ایرانیها خیلی بد سلوک میشده است . حتی حالت آنها در این عصر ابداً طرف مقایسه با زمان خلفای اولیه اسلام نبوده که حامی عدل و داد و رافع ظلم و جور بوده اند . در اینجا باید دانست که اهل خراسان در انقراض سلسله بنی امیه عامل خیلی مؤثر و قوی بوده اند . در میان مردم این سر زمین بوده است که نواب عباسیان توانستند صمیمی ترین و فداکارترین افراد را پیدا کنند . مخصوصاً در همین روز های مهم تماشائی می بینیم که برای خدمت بیک شخص اجنبی که ابداً ملاقات هم نشده است اشخاصی از اهل این قطعه دست از جانب و مال خود کشیده و آخرین درجه صمیمیت و فداکاری را در باره وی بروز دادند . حرارت و جوشی که در پیروان پرچم سیاه وجود داشت همان بود که در فوق اشاره شد و لذا بر سپاه شام غالب آمدند که حس و حرارتشان نسبت به خلیفه سلب شده و جز منافع شخصی یا نهایت عشیره ای منظور دیگری نداشتند و بنابراین مظفریت و پیشرفتی که برای اهل خراسان حاصل شد میتوان از حیثی آنرا جزو نهضت ملی شمرد که از ناحیه مردم جفا دیده ناشی شده است . زیرا آنها باید حس کرده باشند که در تمام آن چیزهایی که در تمدن و تهذیب لازم و ضروری است برابران خود یعنی اعراب مزیت و برتری دارند .



ابو مسلم

فصل چهل و نهم

تفوق ایرانی در آغاز دوره عباسی

تفوق ایرانیان بر اعراب باملك مغلوب بر سالب قبال از دی زمانی در جریان بوده
و مقدمات آن تهیه میشد و آن ، وقتی بعد کمال و سد کمر عباسیان که ظهور
و اعتلاء شان مرهون ایرانیانست بر سر رجلاوت شستند. پس خلفا گردشادند
بر علیه اعراب از غناصه یگانه قرارداد و یوثوق و اعتماد شدن و آن همی ایرانیان
محصول اهل خراسان بوده است. لذا آنان را بخود جلب و ماحود دود و سد حتمند.
«دوزی - تاریخ اسلامی»

سلسله بنی امیه و امپراطوری اسلام دو انقضی مترادف بوده اند
و اما آن در بنی عباس درست نمیشد؛ چه خلافت اخیر الذکر
در اندلس هیچوقت و در افریقا از اول ولی نبوت مورد تصدیق
نموده است و در ایران چنانکه در آتیه معلوم خواهد شد، پس از سلسله خلفیه ضعیف
میشود سلسله های خود مختاری ظهور میکنند ، تا اینکه سلسله بنیان دین همچو تاتار
به ایران سرازیر شده پس از صاف کردن آن کشور خاندان منحلّه عباسی را منقرض
ساخته و باقرانش آن خلافت را که قوه معظمی بود ختمه داد .
يك مطلب دیگر که تا جائیکه مربوط است بایران اهمیت خاصی را دارا میباشد
این است که عباسیان موقعیت و کامیابی خودشان را بشمار بانی مدیونند که در خراسان

فراهم کردند. بدینجهت برای حفاظت و استقرار خاندان خود در مقابل عرب متکی بر آنها بوده‌اند. تنعم و خوشگذرانی اعراب که آنرا فتوحات و پیشرفت های فوق العاده آنها آورد و رویه ای را که برای صیانت خود پیش گرفتند که آن بلاحرف بر ضرر امپراطوری اسلام بود سبب شد که قوه جنگی آنها ضایع و فاسد گردید، درست مانند منچوها در ایام اخیره درچمن و طریقه ای را که برای برقراری خود تعقیب نمودند. خاندان عباسی تا این درجه با اعراب دشمن بودند که در دستوریکه ابراهیم برادر ابوالعباس به ابومسلم می‌گوید «ملتفت باش که در خراسان حتی یک نفر که زبان او عربی است نباید باقی بماند بلکه باید کشته شود» راستی از يك عضوی از قبیله قریش چنین حکمی خیلی غریب است!

پس از فتحی که در نزدیکی کوفه نصیب قحطبه گردید ابوسلمه وکیل یا نماینده خاندان هاشم در خراسان، کوفه را تصرف نموده و تحت عنوان «وزیر آل محمد» مشغول حکمرانی گردید. دو برادر ابراهیم که تا آنوقت مخفی بودند برون آمدند. عبدالله ابوالعباس برادر کوچکتر بود لیکن از طرف مادر شریف بوده است، بالنتیجه ادعای او نسبت به ادعای جعفر که مادرش کنیز بود اساسی تر و خود بخلاف شایسته تر شناخته شد. در اینجا شاید انتظار داشته باشیم که اعلامیه خلافت ابوالعباس صورت عمل گرفته و فوراً انتشار پیدا کند، ولی ابوسلمه آنرا بتأخیر می انداخت تا آنکه حامیان خاندان عباسی باو فشار آورده بالاخره ابوالعباس را بمسجد بردند. او بمنبر بالا رفته بر علیه بنی امیه بدنام و غاصب حقوق پیغمبر شروع سخن نمود. مینویسند که او در آخر خطبه در ضمن تهدید فریاد کرد «منم دست انتقام الهی و نام من سفاح یعنی خونریز است» او بهمین لقب هم در تاریخ مشهور شده است، در صورتیکه هنوز مسلم نیست که او این لقب را برای خود اختیار کرده باشد.

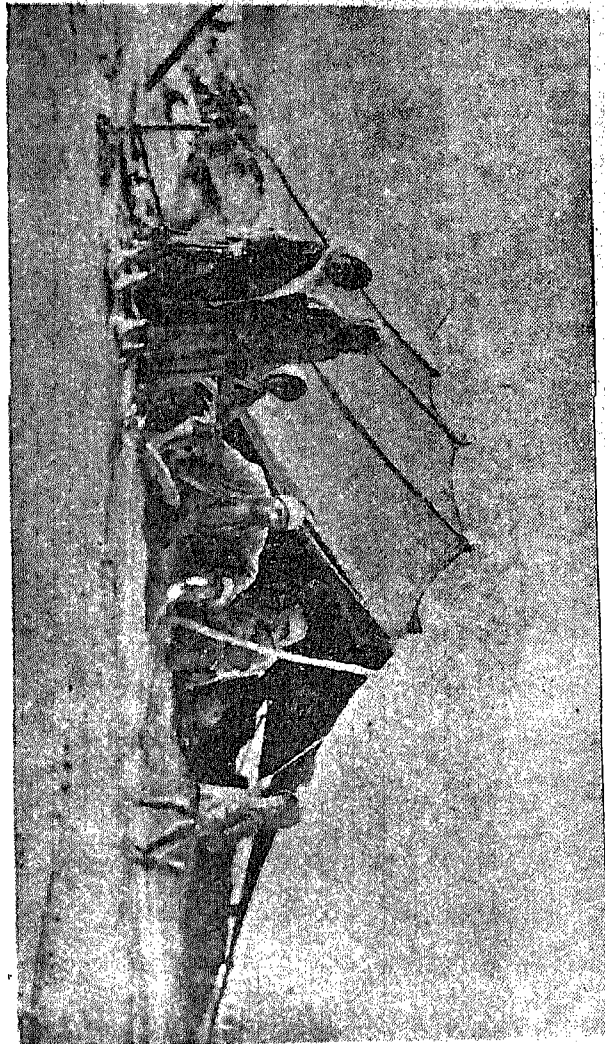
اینکه این خلیفه را سفاح نامیده‌اند بمناسبت عملیات هولناکی

است که بر علیه اغلب افراد این خاندان منکوب بدست وی انجام

قتل عام بنی امیه

تفوق ایرانی در آثار دوره عباسی

گرفت. او هریك از شعب این خاندان را از بیخ بر انداخته بكلی نابود ساخت. در فلسطین عموی خلیفه پایه جور و جفا و غدر و دغا را بالا برد، باینمعنی پس از اعلام



۱۲ - جابر بنیان افلات قیوری
(ساکنین شمال شرقی ایران از قبل تورانگی)

عفو عمومی برای تحکیم و تشید مبانی آن ضیافتی کرد که در آن هفتاد نفر از سران بنی امیه مدعو بودند. وقتیکه هر يك در جای خود قرار گرفتند و مجلس رسمیت پیدا نمود یکنفر شاعر از جای خود برخاسته شروع بذکر مطاعن و جور و ستم بنی امیه نمود

در این اثناء بیک اشاره تمام هفتاد نفر را در همان مجلس بقتل رسانیدند. بعد فرش روی هفتاد جسد مرده گسترده و خان های طعام روی آن چیده مشغول خوردن شدند. یکنفر از این خاندان که ستاره اقبالش روشن بود از این حادثه هولناک جان دربرده و از هر طرف در تلاش مأمنی برآمد، تا آنکه او را برای حکومت اندلس دعوت کردند. او در آنجا شالوده خلافت خاندان جدید بنی امیه را ریخت و موفقیت شایان و پیشرفت نمایانی هم نصیب وی گردید.

در تمام مدت خلافت **ابوالعباس طغیان** و شورش در همه جا حکمفرما بود و این گویا بواسطه سفاکی و خونخواری او بود که در عراق و شام لوای طغیان و سرکشی بر افراشته شد. هنوز لشکر زیادی طرفدار خلافت بنی امیه وجود داشت. بصره نیز علم مخالفت بر افراشته و بالشکر خراسان سردار هاشمی بمبارزه برخاست، مخصوصاً در اینجا برای تشریک مساعی نقشه عاقلانه ای هم در کار بود که خاندان عباسی را تهدید مینمود؛ لیکن هیچیک آنطوریکه خیال میشد بوقوع نرسید. اولاً **ابن هبیره** با آنکه لشکرش باندازه ای بود که میتواند خلافت بنی امیه را در شام مستقر نگهدارد به واسطه پناهنده شده و اخیراً تسلیم گردید. مردان کاری و جنگ آزموده خراسان بصره را قبضه نمودند. اگرچه در خراسان و سایر نقاط شورش ها و انقلاباتی بوقوع پیوست لیکن قبلاً در خلافت عباسی ها استحکامی پیدا شده بود که از این انقلابات خللی در ارکان آن راه نمی یافت.

قتل ابوسلمه گواه صادقی است بر حق شناسی و غدر این خلیفه. آری او این شخص را بمیهمانی دعوت کرده در ختم مجلس وقتیکه او تنها بمنزل میرفت بین راه ناگهان او را بقتل رسانیدند؛ پس از این واقعه چیزی نگذشت که **ابوالعباس** در گذشت. در مدت پنج سال خلافت او دامنه کشتار و خونریزی، دغا و غدر، نقض عهد و پیمان، شکستن قسم، بیوفائی و حق ناشناسی و هزاران فجایع و شنایع دیگر بدرجه ای توسعه پیدا کرده بود که نظیر آنرا در تاریخ اسلام نمیتوان نشان داد.

ابو جعفر پس از سلاح بر تخت نشست و لقب منصور را برگزید.

ابو جعفر منصور ۱۳۶-۱۵۸ هجری
(۷۵۴-۷۷۵)

عموی خلیفه عبدالله که در جنگ با مروان پیروز گشت بر علیه

ولی قیام نموده و بنای طغیان را گذاشت. منصور ابو مسلم را

برای دفع او نامزد کرد؛ این مدعی در حال مایوسی هفده هزار لشکر خراسان را که

فهمید نمیتواند به آنها اعتماد کند با کمال بیرحمی کشت. ابو مسلم در آخر فتح نموده

عبدالله را اسیر کرده و او را در بصره حبس نمود.

درست همانطوریکه ابو العباس ابو سلمه را کشت منصور و حق

قتل ابو مسلم ۱۴۷ هجری
(۷۵۴)

شناس هم به قتل ابو مسلم مقتدر مصمم گشت. ابو مسلم که از

ندغا و عذر خلیفه بدگمان بود بسایکی از دوستان خود در توقف

ورفتنش نزد خلیفه مشورت کرده نظرش را پرسید در این باب چیست. او در جواب چنین

گفت «شیری طعمه اش را که خارهای زیادی در آن فرو رفته بود نمیتوانست حرکت

دهد؛ يك آدم خوش ناوری که این نانوانی شیر را دید و آه و زاری ویرا شنید رقت نموده

خود را بوی رسانید. بدست عاطفت آن خارها را بکشید و بیرون آورد. ولی شیر در مقابل

این احسان او را دریده و طعمه خودش ساخت. مجوزی هم که برای این عمل خود

اطهار داشت این بود که تو آدمی هستی که در کارهایی که مربوط به تو نیست دخالت

میکنی و اندیشه آنست که به شیر دیگری هم کمک و همراهی کنی که مرا از این

شکارگاه بیرون کند». ابو مسلم گفت «اگر شاخه جوانی را که بدست خویش غرس

نموده مراقبت نکند مردمی که از راه میگذرد آنرا از بیخ خواهند کند» او بعد برگشته

نزد خلیفه آمد؛ خلیفه پس از عتابهای زیاد خیلی سخت و برادریده قطعه قطعه نمود و نهال

عمر يك مرد نامی که کامیابی خاندان عباسی مرهون خدمات و زحمات او بوده است

در اوائل سن سی و پنج اینطور از بیخ کنده شد. این گویا سزای خون هزاران

اشخاص مدعی و مخالفی بود که مخصوصاً بحکم او ریخته شده بود؛ ولی باید دانست

که او چون تحت او امر اربابان خود بود از روی صمیمیت و حقیقت تزلزل ناپذیری

این خدمات را بموقع اجراء میگذاشت؛ در هر صورت قتل او ابو جعفر را بدنام نموده

و به سیاهترین لکه‌های دغا و غدر و حق ناشناسی متهم و معروف ساخت.

در سال یکصدوسی هشت هجری ناثره انقلاب و شورش پس‌تاسر
 ایران را فرا گرفت. سندیاد از جمله پیروان مذهب قدیم ایران
 پس از واقعه قتل ابومسلم جماعت زیادی را جمع نموده به مطالبه
 خون ابومسلم صاحب خود برخاست. او بمردم میگفت هنگامی
 که ابوجعفر خواست ابومسلم را بکشد وی اسم اعظم را بر زبان
 جاری کرده فوراً مرغی سفید شده به پیرید و به بالا طیران نمود، سندیاد تا مدت سه ماه
 از ری تا نیشابور را در تصرف داشت. القصه پس از کشته شدن شصت هزار نفر از پیروان
 او آتش این انقلاب خاموش گردید. مدت سه سال که از این قضیه گذشت. عامل
 خراسان پرچم عصیان و طغیان برافراشت بالاخره بدست ابن خزیمه شکست خورد. نامبرده
 کسی است که مهدی پسر و جانشین نصادفی منصور با او مربوط و متحد بوده است.
 انتخاب مهدی برای حکومت خراسان که بعد از این بعمل آمد دلیل قاطعی است که
 محل مزبور دارای اهمیت بسزای بوده است. سپهبد^(۱) طبرستان هم که سندیاد پس از شکست
 و هزیمت با او پناهنده شده و کلیه خزائن و اموال ابومسلم با او سپرده شده بود علم
 مخالفت برافراشته قدم بمعرکه جنگ گذاشت. بالتبقیه طبرستان نیز بتصرف اعراب
 در آمد. سپهبد بواسطه یأس و نومیدی خود را مسموم ساخت.

طایفه راوندیان

۱۴۱. (هجری)

(۸۵۷)

در خلال احوال فرقه عجیب و غریبی در ایران به ظهور رسید
 که قائل به تناسخ و حلول بودند و عقیده داشتند که خدا بطور موقت
 در خلیفه حلول کرده است. آنها ناگهان در اطراف قصر منصور
 جمع شده فریاد میکردند که «این خانه خانه خداوند ما است» همان خداوندی که بمانان و آب
 عطا میکند» ملازمان خلیفه حسب الحکم باین جماعت حمله برده لیدرهای آنها را گرفته
 زندانی کردند. شورشیان ناگهان بمحبس هجوم برده رئیس زندان را تقریباً بقتل رسانیدند
 این طایفه موسوم به راوندیه از اهل راوند اصفهان تا اوائل قرن دهم وجود داشتند.

۱ - رجوع شود بفصل ۴۳ کتاب حاضر.

تفوق ایرانی در آغاز دوره عباسی

طایفه مزبور بطور عجیب سبب شدند که از آنوقت ببعد يك اسب زین کرده (اسب نوبت) در ككوشك یا قصر خلافتی بجهت يك پیش آمد ناگهانی همیشه حاضر و آماده باشد.

يك خطر خیلی سختی که بیش از شورش های ایران منصور را تهدید مینمود خطر قیام اهل بصره و مدینه برای استرداد حقوق آل علی بوده است، نائره شورش و آشوب در این دو شهر پشت سر هم بنای اشتعال را گذاشت. محمد یکی از اولاد حسن در مدینه خروج کرد، لیکن مردم او را تنها گذاشتند، تا اینکه در جنگ شهید شد. سپس برادرش ابراهیم بصره را گرفته و بعد از آن جا به کوفه حرکت نمود؛ بالاخره او نیز در جنگ شکست خورده بقتل رسید.

منصور مؤسس و بنا کننده شهر بغداد میباشد که آن تحت نظر هارون الرشید نوۀ او رمان شرقی غیر قابل زوالی را که بناء شهر بغداد ۱۴۵ هجری (۷۶۲) زیب و زین صفحات نوربخش الفلیلة و لیله میباشد کاملاً برای ما ذخیره نمود که آن امروز در دسترس عموم گذاشته شده است. مقصود اساسی و سیاستمدارانه او در بناء این شهر جدید آن بود سپاهیانی که در قرب و جوار بصره و کوفه بودند و این نقاط لانه و آشیانه فتنه و فساد شده بودند از این نواحی آنها را خارج سازد. این شهر بواسطه موقعش که چند میل از بالای شهر قدیم مداین واقع شده و تأسیس و بناء دائمی دیوان در داخل حصار آن خیلی زود پایتخت امپراطوری عباسیان قرار گرفت، برای سه دسته از لشکریان که یکی دستۀ خراسان که محل اعتماد و نقطه اتکاء منصور بود و دیگر دستجات مضر و یمنی برای هر يك در ساحل شرقی دجله اردوگاهی جداگانه بنا نمودند.

در سال های اخیر خلافت منصور نسبتاً سکون و آرامشی قیام در هرات، ۱۵۰ هجری (۷۶۷) در کشور برقرار بود که ناگهان شخصی بنام استاد سیمس به ادعای نبوت در هرات قیام نمود، او خراسان و سیستان را

هم به تصرف خود در آورد، ولی در آخر این خزیمه او را با کشتار خیلی زیاد شکست داد و شاید چیزی که در این حادثه قابل اهمیت است اینکه خیزران دختر استاه یاغی بتوسط مهدی جزء حرم قرار گرفته و عاقبت مادر هادی و هارون شد.

مود ایرانیها در مدت مملوایی خلافت منصور روزانه در تزیید و

نمود ایرانیان در زمان خلافت منصور

ترفی بوده است. اولاً وضع لباس درباریان ایرانی بود. مطالعه ادب

طب، هشت و نجوم تحت مراقبت و سرپرستی این خلیفه آغاز

گرفت. او اول کسی است که حکم کرد علوم و فلسفه یونان را بعرسی ترجمه نمایند.

در بسیاری از چیزهای دیگر و نحو عصر صلائی اسلام را باشید و برای آیندگان راه را

صاف کرد. دیگر برای انحصار امور کشوری چون نظامات و مقررات صحیحی که بر طبق

آن عمل شود در دهر خلافتی وجود داشت لذا امر کرد اصول و نظاماتی را که

سلاطین ساسانی برای همه امور کشوری میبردند همانها را سرمشق قرار دهند

و مطابق آن عمل کنند. منصب و رتبات فوق همه مناصب شمرده میشد. شخص وزیر

در رأس همه اعیان و ملازمین در سر فرزند میگرفت. باید دانست اول کسی که این لقب

را (چنانکه قبلاً در تباری خود اختیار نمود) ابوسلمه بوده است. او به قتل رسیده

و جانشین بلافضل ویرا بر مسموم ساختند. رتق و فتق امور کشور بدست برامکه یا

ارلاد برمک جد اعلای برامکه بوده است. لقب برمک باید از کشیش بزرگ آشکده

مرکزی و با از خانقاه و معبد بود آمده باشد که در بلغه دایر بوده است. این خاندان

زیاده از پنجاه سال (۷۵۲-۸۰۴ میلادی) حکومت داشتند. بواسطه کفایت و کاردایی

و نیز سرپرستی علم و ادب آنها بود که خلافت عباسیان ناوج کمال رسید.

منصور در حیات خودش مهدی را جانشین خود تعیین نموده

مهدی ۱۵۸-۱۶۹ هجری
(۷۷۵-۷۸۵)

بود. او وقتیکه در دب رفت عکس العمل حکومت قابل و در عین

حس سحت و شایسته و نیز تیره وی در مهدی و محاسن او ظهور

پیدا نمود. در وصف او چنین گفته شده است: در حسن و زیبایی مانند ماه درخشان

است، از حیث مصلوحی و حله شریفی، در جرئت و شهامت به شیر، در بخشندگی

و فیض بخشی به دریای زخار مانند است.^۱
ولی مقام او را باید گفت که فوق همه اینهاست، چنان خلیفه اساس حکومت خود را روی عدل و داد قرار داده و پایه سلطنت را بدرجهای بس رفیع و منیع رسانید. او خطوط ارتباطیه کشور را اصلاح نموده و آنرا بسی توسعه و ترقی داد. قلاع و استحکامانی در مراکز مهمه ترتیب داد. قصبات و شهرها بنا نمود، شعر و ادب را ترویج نموده و شعرا را بسی تشویق میکرد. موسیقی و ادبیات را به پایه بلندی رسانید. از طرف دیگر این را هم نباید هفته گذاشت که مطالبی که از وزراء و سرداران او صادر شده مسئولیت آن دامن گیر شخص او میباشد. حقیقت امر این است که مهدی بیرون مانی را جداً تعقیب نموده حتی او برای اینکار يك اداره خاصی تشکیل داد.

جاذبه ای که در اوایل خلافت مهدی بوقوع پیوست از حوادثی است
پیمبر برقع پوش حراسان که خوانندگان انگلیسی را به منظومه «مور» آشنا میسازد. شرح
۱۵۸-۱۶۱ هجری (۷۷۴-۷۷۷)
قضیه بطور اجمال این است که مقنع معروف بحکیم برقی در
قریه ای موسوم به قارض واقع بین راه مشهد و هرات تولد یافته
است. از جمله تعلیمات او یکی این بود که خدا در آدم و ابو مسلم که اسمش هنوز
بشدت و رد زباها بود و نیز در خودش حلول نموده است. او مدت چهار سال آسیای
مرکزی را در تصرف داشت تا آنکه محصور شده و پس از آنکه از همه جا مأیوس
گردید خود را در میان خمره یا حوضچه تیزاب انداخته هلاک ساخت.

فرزند لایق و محبوب مهدی، هارون بوده است که در سال
هادی ۱۶۹-۱۷۰ هجری ۱۵۶ در جنگ سُعُور ابراز لیاقت نموده افتخاراتی برای خود
(۷۸۶-۷۸۸)
تحصیل کرده بود. از آنروا میخواست حق خلافت را از موسی
معروف به هادی که بزرگتر بود سلب کرده به هارون واگذار کند، مگر هادی
حاضر شد که از حق خود صرف نظر کند. چنانچه بعد از فوت ناگهانی او زمام امور

۱- بیرون در جلد اول و فصل مهم کتاب خود هیت تمام این مره ها را تفصیل دکر مرده است و
حوادث گاه میتواند با ما مراجعه کند (مؤلف).

تفوق ایرانی در آغاز دوره عباسی

خلافت را هادی بدون هیچ معارضی بدست گرفت ، معذلت خلافتش اهمیتی پیدا نکرد
بعلاوه آن از یکسال هم بیشتر طول نکشید . بعد از مرگس هارون الرشید بر سریر
خلافت جلوس نمود ، همان خلیفه ای که تحت خلافت او عصر ذهبی اسلام به وجود
آمده است .

پایان جلد اول

فهرست مندرجات

دیباچه مترجم	اح
مقدمه مولف در آخرین چاپ	ط - یا
مقدمه مولف در چاپ دوم	یب - بد
مقدمه مولف در چاپ اول	به - بیج
مقاله مقدماتی	یط - لا

فصل اول

۱ وضع و ساختمان و آب و هوا

موقع ایران - حدود و ولایات - لفظ ایران و پرسیا - تشکیل فلات ایران - شباهت ایران به اسپانیا - خشکساری آسیای مرکزی - آب و هوای ایران - بارندگی - سرما و گرما - باد - آب و هوای ایران قدیم - جمعیت ایران - جبال فلات ایران - رشته های شمالی - رشته های جنوبی .

فصل دوم

۲۲ صحاری ، رودخانه ها ، نباتات ، حیوانات و معدنیات ایران

لوت یا صحرائی ایران - رودخانه ها - جیحون - دریاچه ها - خلیج فارس - بحر خزر - طرق ارتباط گلی و گیاه حیوانات - معدن .

فصل سوم

۴۵ جغرافیای ایلام و بابل

آغاز تمدن - ایلام - قدیمترین تمدن ایران - تغییرات طبیعی ایلام و بابل از اوایل عهد تاریخ - رودخانه دابل و ایلام - مرات - دجله - کرچه - آبدیز - کارون - لشکر کشی - بنا خریب - شارکوس و سمر دیا - رودهای دابل و ایلام در عصر حاضر - مرزهای ایلام - شهرهای قدیم و جدید ایلام - حاصلخیزی طبیعی ایلام - حدود دابل - مدنی - و مورا کد - کشور کلد و بابل - وصف بابل - آب و هوا و نبات و حیوانات آن کشور .

فصل چهارم

۶۴ ایلام و پایتخت آن شوش

تحقیقات جدید درمادی تاریخ - معنی ایلام - سیاهان سکه اولیه ایلام - اسانه منن - طوائف

فهرست مدرجات

مختلفه ایلام — انزان یا انشان — زبان قدیم ایلام — مذهب ایلام — شوش پایتخت قدیم —
حفریهای لفتس — ماموریت دیولافوا و دمرگان — محلات اربعه شوش — دوره قبل از تاریخ —
دوره عتیق — ایلام درافسانه ژبل-گام .

فصل پنجم

۷۸ ایلام، سومرو آکد در طلوع تاریخ

سومریها و سامیها — داستان اوانس — زبان سومر — مذهب سومر — تاسیسات قدیمه سومریان
ان ناتوم پادشاه لگش ۳۰۰۰ ق.م — فتوحات ان ناتوم بر ایلامیها — قدیمترین نامه و ایلام — ایلام
و سلسله کیش از ۲۹۰۰ تا ۲۸۰۰ ق.م — دولت آکد ۲۸۰۰ ق.م — لشکر کشی سارگن به ایلام — تخته
سنگ زرامین — دولت گوتی — گودا، پانسی لگش ۲۵۰۰ ق.م — طلوع سلسله سوم اور — اداره
ایلام بتوسط دنگی — زوال سلسله سوم اور بتوسط ایلام — تاراج اریخ بتوسط کوردوریان خونندی در حدود
۲۲۸۰ ق.م — سلسله نی-سین ۲۲۳۹-۲۱۱۵ ق.م — تأثیر تمدن سومری .

فصل ششم

۹۴ ایلام و بابل

طلوع بابل — نظری به ماقبل — اشکال مربوط ساختن سلسله های قدیمه ایلامی — سلسله های سومر
یک مقارنه تاریخی حتمی بین ایلام و بابلی ها — غلبه ایلام و نتایج آن — گذر لاعمر پادشاه ایلام
انحطاط دولت ایلامی — اولین سلسله بابل تقریباً از ۲۲۲۵-۱۹۲۶ ق.م — قوانین حمورابی — سلسله دوم بابل
۲۰۶۸-۱۷۱۰ پیش از میلاد تقریباً — سلسله های ایلامی معاصر با سلاطین بابل — سلسله کسیت بابل از ۱۹۲۵
تا ۱۱۸۵ ق.م — اوضاع ایلام — شوتروک ناشرتا پادشاه ایلام ۱۱۹۰ ق.م تقریباً — سلسله پاشه بابل
۱۱۸۴ تا ۱۰۵۲ ق.م — صفحات دروایی و سلسله بازی ها ۱۰۵۳ تا ۱۰۳۲ ق.م — کسانداریان ۹۷۰ تا ۷۳۲ ق.م .

فصل هفتم

۱۰۶ امپراطوری آشور و سقوط ایلام

طلوع آشور — دولت قدیم آشور — مهاجرت آرامیان — دولت مانی آشوری ۹۰۰ تا ۷۱۵ ق.م — تیه-
دولت جدید آشور از ۷۴۵ تا ۶۰۶ ق.م — سارگیز دوم ۷۲۲-۷۰۵ ق.م — حادثه نول بین آشور و ایلام
سناخریب از ۶۸۲ تا ۶۷۰ ق.م — جنگهای سناخریب — تسخیر و غارت بابل در سال ۶۸۹ قبل از میلاد — اسیر کردن
از سال ۶۸۱ تا سال ۶۶۹ ق.م و روابط اربا ایلام — فتح مصر در سال ۶۷۰ ق.م — آشور بانیال ۶۶۹ تا ۶۲۶
جنگ اول بابل با ایلام — جنگ توللایز ۶۵۹ ق.م — انقلاب شوش — آیین ویروزی آشور — طعنان بابل
جنگ دوم با ایلام ۶۵۱ ق.م — تسخیر بابل ۶۴۸ ق.م — تسخیر و غارت شوش ۶۴۵ ق.م — سرگردادن
مجسمه نه نه به اریخ — منجوشدن ایلام .

فصل هشتم

۱۲۵ آریانه‌های ایران - اصل و منشأ و روایات آنها

اختلاف ما بین اراضی پست و نواحی مرتفعه ایران - استیلای آریان در اراضی مرتفعه - مسئله آریان - سرزمین اصلی آریانها - روایات آریانه‌های ایران - ورود طوایف آریان ها به ایران - تاریخ این مهاجرتها - قوم ماد و سکه قدیم - افسانه های آریانی .

فصل نهم

۱۳۳ کیش مادیها و پارسیها

اشتراک مذهبی طوایف آریانی ایران و هندوستان - افسانه های هندی ایرانی یما یا جمشید - زردشت پیغمبر ایران - گشتاسب اولین پادشاهی که ایمان آورده - تاریخ ولادت و وفات زردشت - اوستا - آوردن حدای مطلق - اهریمن یعنی خالق شر - اصول ثلاثة مذهب زردشتی - تأثیرات نورانی بر مذهب زردشتی - استعمال رسم - منع - عقیده به معاد - بهشت پارسیان - تأثیر مذهب زردشتی بر مذهب یهود - خلاصه احوال .

فصل دهم

۱۴۹ طلوع ماد و سقوط آشور

وصف ماد - سکونت اشکانی تیگلات پیلسر اول در سال ۱۱۰۰ ق.م تقریباً - لشکرکشی های شلمانسر در سال ۸۴۴ ق.م - لشکرکشی ادریس ری سوم در سال ۸۱۰ ق.م - جنگهای تیگلات پیلسر چهارم سال ۷۴۴ ق.م - بهاسیری بریدن ریگ دوم سی - تیگلات پیلسر چهارم - لشکرکشی اسرهدون در سال ۶۷۴ ق.م - روایت مادیها - دیوکس موسس ساردیه - سقیتی ماد - اکیانان پایتخت ماد - زبان ماد - سناخریب و ماد - انصاع ماد - استیلای ماد بر پارسیان - سالهای اخیر آشور بانیپال - حمله اول مادیها - جلوس کیاکار معاصره اول بابل - حاکم و نواز سبت ها - محاصره دوم بابل - سقوط نینوا در سال ۶۰۶ ق.م تقریباً - تصاویر تاریخ در رفته آشور .

فصل یازدهم

۱۶۴ ماد و بابل و لیدییه

انصاع درباری و سیه بعد از سقوط آشور - وضعیت ماد - سلطنت جدید بابل - لشکرکشی نخو دوم - غلبه ماد بر آشور در سال ۶۰۵ ق.م - حداثق معلقه بابل - جنگهای کیاکار - دولت لیدییه - سلطه ماد بر لیدییه - انصرع سکه - جنگ بین لیدییه و ماد - جنگ کسوف سال ۵۸۵ ق.م - فوت

کیا کار سال ۵۸۴ هـ — آستیاگس پادشاه آخری ماد — نچمل و جلال دربار ماد — شکست آستیاگس بدست کوروش کبیر — سلاطین آخری دولت جدید بابل .

فصل دوازدهم

۱۷۳

عصر پهلوانی ایران

کیفیت افسانه تاریخ قدیم ایران — سلسله پیشدادی — حمید و ضحاک — فریدون و کاهوه — سه پسر فریدون — سام و زال و رودابه — رستم پهلوان — سلسله کیانیان — کیکاوس و مضامینش از جهتی باکیا کار — سهراب و رستم — سیارش و کیخسرو — کیخسرو و کوروش کبیر — سهراب و گشتاسب — اسفندیار — بهمن یا اردشیر دراز دست — انتهای عصر پهلوانی .

فصل سیزدهم

۱۸۱

طلوع دولت پارس

ترتیبات قدیمه پارسبان — طایر کوروش کبیر بنا بقول هرودوت — مصیبت هارپاگوس — معلومات جدید در باب تاریخ ایران — هخامنش مؤسس خاندان سلطنتی — دوشه سلاطین هخامنشی — معلوم شدن آستیاگس بدست کوروش — کوروش پادشاه — شان سلطان پارس میشود — کوروش پادشاه — محاربه ایران و لیدی — تسخیر سارد در سال ۵۴۶ ق. م — یوشن کرزوس — موقع حملاتی یونان — ترقیات حدیده — در معرفت تاریخ یونان حاصل شده است — هجوم صوبه آسیای به یونان — مستعمرات یونانی در آسیای صغیر — مقهور شدن یونانیان بدست ایران — مدارات شاهی کوروش — تسلیم بابل سال ۵۳۸ ق. م — اقوال مبتنی بر روایات — انتهای عصر کوروش — عده یهود بوطن — وفات کوروش در سال ۵۲۹ ق. م — حصاتی کوروش .

فصل چهاردهم

۲۰۲

اوج ترقی دولت ایران

جلوس کمبوجیه ۵۲۹ ق. م — مرگ بردیا در سال ۵۲۱ ق. م — سال — حرکت — حرکت پوریوس — ۵۲۰ ق. م — انتحار کمبوجیه سال ۵۲۱ ق. م — گوماتاکه یونانی و اوراسمیریس که بت امیده است — قتل گوماتاکا سال ۴۲۱ ق. م — جلوس داریوش ۵۲۱ ق. م — طیانتهای هشتگانه — انتظامات داریوش — تمدن — کشور — سلسله — باوینی — راه شاهی — اهتمام داریوش در بسط و توسعه کشور — مقصود داریوش از حرکت — سیرت — تریب — لشکر کشی در سال ۵۱۲ ق. م — الحاق طراس و ایجاد مغربیه — لشکر کشی — سال ۵۱۲ ق. م — خلاصه .

فصل پانزدهم

۲۴۲ احوال ایرانیان قدیم و عادات و زبان و معماری آنها

برذاتی ایرانیان - عادات و رسوم - مهمان نواز و کریم و بخشنده و نظر بلند بوده اند - قوانین - موقع زنان - پادشاه و دربار او - زبان ایرانیان قدیم - کتیبه های بی ستون که به زبان است - خرابه های پاسارگاد - پارس پلیس - مقابر سنگی - کاشی کاری مینائی و غیره - کارهای زرگری و خاموشی - آلات و ادوات مفرغی خیمان - خلاصه.

فصل شانزدهم

۲۴۷ ایران و یونان در زمان سلطنت داریوش

نتایج محاطرات - رعایای یونانی ایران - روابط بین یونان و آسیای صغیر - اوضاع یونان - طغیان یونان از سال ۴۹۹ تا ۴۹۴ ق.م - جنگ لاد و سقوط میلِت در سال ۴۹۴ ق.م - لشکرکشی مردونیّه بطراس ۴۹۳ ق.م - لشکرکشی برای گوشمالی آتن و ارتربا ۴۹۰ ق.م - انهدام ارتربا - جنگ ماراتن ۴۹۰ ق.م - شورش مصر ۴۸۶ ق.م - وفات داریوش سال ۴۸۵ - خصائل داریوش

فصل هفدهم

۲۵۹ دفع پارسی ها از یونان

جلوس داریوش ۴۹۵ ق.م - دفع شورش مصر در سال ۴۸۴ ق.م - طمیان بابل در سال ۴۸۲ ق.م - تشکیل انشور - ارتش ایران و عدو آتن - اوضاع جنگی یونان - حرکت قشون عظیم - مدافعه در ترموپیل سال ۴۸۰ ق.م - رود و حوردهای دریائی در آرتی میزیوم - پیشرفت قشون پارس و تسخیر آتن - حاکم لالامیس ۴۸۰ ق.م - مراجعت خشایارشا - مهاجمه کارتاژیان بر سیسیل سال ۴۸۰ ق.م - جنگهای مردونیّه - حاکم یلامه در سال ۴۷۹ ق.م - جنگ میکال در سال ۴۷۹ ق.م - تسخیر سس تس سال ۴۷۸ ق.م - حج در ایران

فصل هیجدهم

۲۸۱ احوال دولت پارس بعد از طرد شدن از یونان

حشایارشا پس از طرد شدن از یونان - تاجت و تازهای یونانیها در آسیای صغیر و جنگ اورمیدن ۴۶۶ ق.م - وفات حشایارشا ۴۶۵ ق.م - حصال حشایارشا - جلوس ارتاکسرس اول (اردشیر دراز دست) ۴۶۵ ق.م - حاکم سس (ویشتاسب) ۴۶۲ ق.م - شورش مصر ۴۶۰ تا ۴۵۴ ق.م - صلح

کالیاس سال ۴۴۹ ق.م تقریبا — مقایسه ایران و یونان با اسپانیا و انگلستان — طنبیان مگایز — دوره اغتشاش سال ۴۲۵ ق.م — پادشاهی داریوش تنوس ۴۴۲-۴۱۴ ق.م — تسافون و اتحاد با اسپارت ۴۱۲ ق.م — داستان تری تغم .

فصل نوزدهم

۲۹۲

انحطاط دولت پارس

کوروش کوچک — روابط کوروش با اسپارت — جلوس اردشیر من مون (نیز هوش) ۴۰۴ ق.م لشکر کشی کوروش بابل — چک کونا کسا ۴۰۱ ق.م — بازگشت ده هزار نفری . ایران و یونان بعد از واقعه کونا کسا — مصالحه انتالیداس سال ۲۸۷ ق.م — مجازات مصر — لشکر کشی مغرب کادوسپان — اواخر ایام سلطنت اردشیر منمون — جلوس اردشیر سوم سال ۳۵۸ ق.م — تسخیر میدا و اغیاده مصر سال ۲۴۲ ق.م — قتل اردشیر سال ۲۳۶ ق.م — جلوس داریوش کدمان ۲۲۶ ق.م

فصل بیستم

۳۱۲

طاوع دولت مقدونیه تحت سلطنت فیلیپ و اسکندر

جنرالی مقدونیه — سکته مقدونیه — تاریخ قدیم مقدونیه — جنگ فیلیپ ۳۳۶-۳۳۵ ق.م — جنگ غرونه ۳۳۸ ق.م — انتخاب فیلیپ به سرداری کل یونان ۳۳۷ ق.م — فیلیپ و مقدونیه ۳۳۶ ق.م — شهرت نوق العاده اسکندر کبیر — اسامه های اسکندر — دوره حواری و جلوس اسکندر — شاختن یونان اسکندر را بسلطنت — انهدام تب .

فصل بیست و یکم

۳۲۵

جنگهای گراند و ایسوس

اوضاع قبل از جنگ بزرگ — حرکت قشون در ۳۳۴ ق.م — جنگ گراند ۳۳۳ ق.م — تسلیم شدن سارد ۳۳۴ ق.م — محاربه کاریه ، لیکه ، پامفلیه ، پی سیده ، و بگه — فوت منمون ۳۳۲ ق.م — جنگ ایسوس نوامبر ۳۳۳ ق.م — محاصره و تصرف صوری ۳۳۲ ق.م — "جنگ مصر ۳۳۲-۳۳۱ ق.م .

فصل بیست و دوم

۳۴۲

خط سیر اسکندر کبیر تا مرگ داریوش

جنگ آریل ۳۳۱ ق.م — نتیجه جنگ آریل — تصرف داریوش — تصرف داریوش و مرگ اسکندر — تصرف اکباتان ۳۳۰ ق.م — تعاقب داریوش و مرگ اسکندر ۳۳۰ ق.م

حدود کشور گشائی

فصل بیست و چهارم

مرک اسکندر کبیر و نیز کارها و صفات او

فصل بیست و پنجم

جدال و جنگ بین جانشینان

فصل بیست و ششم

دولت اسالک تظہور پارتھا

Y 9 2

پارتیها — اتالوس پادشاه برگام و آنتیوخوس هواس — سلوکوس سوم ۱۶۶ - ۲۲۲ قبل از میلاد — اختتام يك مصر بزرگ — ایران در تحت حکومت مقدونیه — شهرهای یونانی در امپراطوری ایران.

فصل بیست و هفتم

۴۰۹ قیام پارتیها و ظهور روم در آسیا

پارت اصلی — منابع تاریخ پارتی یا اشکانی — خاندان اشکانی — پیدایش خاندان اشکانی ۲۴۹-۲۴۸ ق.م — حالات اشك اول ۲۴۹-۲۴۷ ق.م — هکاتم پیلس پایتخت — تسخیر هیرکانیا بدست اشك دوم ۲۴۷-۲۱۴ ق.م — اشك دوم و سلوکوس دوم — دارا پایتخت جدید پارتیها — ارایل حالات آنتیوخوس بزرگ ۲۲۴-۲۱۳ ق.م — اشك سوم و آنتیوخوس کبر ۲۹ ق.م — عربیت آنتیوخوس و پاجتر و کرمان و نجاب ۲۰۸-۲۰۴ ق.م — نخستین ارتباط بین ایران و روم — جنگ اول مقدونیا ۲۱۵-۲۰۵ ق.م — تاراج مصر بدست فیلیپ پنجم و آنتیوخوس بزرگ — جنگ دوم مقدونیا ۲۰۰ ق.م — آنتیوخوس کبر و دولت روم ۲۰۰-۱۹۱ ق.م — جنگ ماگسیا ۱۹۰ ق.م — صلح آپامه ۱۸۸ ق.م — دولت پارت تارمان سلطنت مهرداد اول ۲۰۹-۱۷۰ ق.م — دولت باخت ۲۰۵-۱۷۰ ق.م — خلاصه.

فصل بیست و هشتم

۴۳۴ توسعه پارت و انحطاط خاندان سلوکی

خاندان سلوکی ۱۸۸-۱۷۵ ق.م — جلوس آنتیوخوس ابیمن ۱۷۵ ق.م — جنگ پارت ۷۶۸ ق.م — تحلیه مصر اطرف آنتیوخوس ۱۶۸ ق.م — جنگ های آنتیوخوس در مشرق و مصر او ۱۶۵-۱۶۴ ق.م — آنتیوخوس ابیمن و یهودان — دشمنی معنی ۱۶۲-۱۵ ق.م — فتوحات مهرداد اول پادشاه پارت ۱۷۰-۱۳۸ ق.م — خاندان سلوکوس ۱۵۰-۱۴۰ ق.م — مهرداد اول و دمیتریوس دوم — مرگ مهرداد اول ۱۳۸ ق.م — آنتیوخوس هفتم ملقب به سی ده ۱۳۸-۱۲۹ ق.م — آنتیوخوس سی ده و مهرداد دوم ۱۲۹-۱۳۰ ق.م — زوال خاندان سلوکوس — مقام خاندان سلوکی در تاریخ.

فصل بیست و نهم

۴۴۷ دولت پارت و روم و پنت

خطر طوائف صحرا آورد — فتوحات طوائف صحرا بش در پارت — مهرداد دوم ۱۲۴-۸۸ ق.م — پارت و ارمنستان — توسعه روم ۱۹۱-۱۲۹ ق.م — تشکیل سلطنت مهرداد ششم پشته ۱۹۰-۱۲۰ ق.م — ابتدای روابط مابین پارت و روم ۹۲ ق.م — نخستین روابط چهره ۱۲۰-۸۸ ق.م — يك عصر تاریك در تاریخ پارتیها ۸۸-۶۶ ق.م — مهرداد ششم و روم ۸۹-۶۶ ق.م — عظمت پارتی — مشرق ۶۷-۶۳ ق.م — پارتی و مهرداد دوم پادشاه پارت — هلاک پارتی — حدود ۶۳ ق.م —

فصل سی ام

۴۶۷

پارت و روم - اولین آزمایش قدرت

امپراتور داخلی پارت ۵۷-۵۵ ق.م - تعیین گراسوس به حکمرانی سوریه ۵۵ ق.م - طرح حمله به پارت ۵۳ ق.م -
ترتیب و انتظامات جنگی اردو - در مقابله مابین قسطنطنیه و پارت و روم - حمله کاره باجران ۵۳ ق.م - حمله
پارتیها به سوریه ۵۱-۵۰ ق.م

فصل سی و یکم

۴۷۸

دومین آزمایش قدرت

حمله داخلی بین سرار و پیرس ۴۹-۴۸ ق.م - فیض و شرقی بزرگ در ۴۷ ق.م - سوابق حالات مازک
آتلون - حمله پارت تحت فرمان پاکروس و لادوس ۴۰-۳۹ ق.م - صلح براندیر بر ۴۰ ق.م -
فروغات و تیریدوس ۳۹ ق.م - شکست و مرگ پاکروس ۳۸ ق.م - مرگ اود ۳۷ ق.م تقریباً -
تربت آتلون حمله پارت ۳۶ ق.م - حمله اود در ارمنستان ۳۴-۳۳ ق.م - درهادر چهارم و تیرداد
۳۳-۳۲ ق.م - پس دادن سرهای روم ۳۰ ق.م - پایان دومین آزمایش قدرت.

فصل سی و دوم

۴۹۴

تشکیلات دولت پارت و مذهب و معماری آن

تشکیلات دات پارت (شکلی) وضع شاهنشاهی - وضع زبان - وضع زبان - وضع زبان -
لباس - قوانین و رسوم - مذهب - ادیان - پیشه و هنر - سکوکات.

فصل سی و سوم

۵۰۶

نزاع وجدال بر سر ارمنستان

مسئله ارمنستان پس از چهارم ۵۰۶-۵۰۵ ق.م - درهادر کوچک وین و اردوان سوم -
روم و پارت و ارمنستان ۵۰۵-۵۰۴ ق.م - وضعیت اردوان - صلح با روم ۲۷۷
رومان و گوهر ۵۰۴-۵۰۳ ق.م - کشمکش و حمله به ارمنستان - تلاش و مرز ۵۰۵-۶۳ ق.م - نصب
تیرداد سلطنت داشت ۶۰-۶۱ ق.م - شروع نزاع پارت ۶۶-۸۱ ق.م

فصل سی و چهارم

۵۱۶

انحطاط و سقوط پارت

اوج امپراطوری روم - صلح بین روم و پارت ۱۵۰-۱۶۰ ق.م - عقب نشینی نرزاران ۱۱۶ ق.م - تحلیه ارمنستان و

بین‌الهرین بواسطه هادریان ۱۱۷م — هجوم و قارت طایفه آلائی ۱۲۳ م — حمله بلاتش سوم به سوریه
۱۶۱ م — جنگهای اریدیوس کاسیوس ۱۶۳-۱۶۵ م — جنگهای سوروس در شرقی ۱۹۴-۱۹۷ م — اردوان و
ملاش آخرین پادشاه پارت ۲۱۹-۲۲۶ م — خدیجه و خیانت کاراکالا ۲۱۶ م — آخرین جنگ مابین پارت و
روم ۲۱۷ م — انقراض دولت پارت ۲۲۶ م — ارتباط چین و ایسران ۲۲۰-۲۲۵ م — پرستش مبتدا در
اروپا — خلاصه.

فصل سی و پنجم

۵۴۱

طلوع سلسله ساسانی

افتال سلسله ساسانی — ظهور اردشیر — اردوان و اردشیر — حاکم هرمز — جنگهای مشرقی اردشیر —
اردشیر و سوروس اسکندر ۲۲۲-۲۲۸ م — حاکم اردشیر و ارمنستان — اردشیر یار ده کسده و دیات و رودشت
کارهای بزرگ و خصال اردشیر.

فصل سی و ششم

۵۴۲

شاپور اول اسیر کننده والرین

جلوس شاپور اول، ۲۴۰م — شورش ارمنستان و هاترا (الحضر) ۲۴۰م — اوایل میدان حاکم در مقام سل
روم ۲۴۴-۲۴۱ م — حاکم دوم — مرحله اول ۲۶۰-۲۵۸ م — امارت ویرس ۲۶۰م — مرحله دوم حاک
۲۶۰م — شاپور وادیه پادشاه بالعیات ۲۶۰-۲۶۳ م — ورودا — کرمانی شاپور در مواقع صالح
مابها — فوت شاپور اول ۲۷۱ م — هرمز و بهرام اول ۲۷۱-۲۷۵ م — اطاب و لشکر کشی بهرام دوم ۲۷۵-
۲۸۲ م — حمله و حاکم کاروس ۲۸۳ م — تصرف ارمنستان توسط زاد ۲۸۶ م — حاکم رومی سا
روم ۲۹۶-۲۹۷ م — شکست رومی و واگذاری پنج ولایت ایران مرم ۲۹۷م.

فصل سی و هفتم

۵۶۰

شاپور بزرگ

پیدایش شاپور دوم ۳۰۹م — اوایل سن و محاربت او ۳۲۷-۳۰۹م — اوایل حاکم دوم ۳۲۷-
۳۵۰م — تعقیب و آزار و سخت و سنجیان — محاربات شرقی ۳۵۷-۳۵۰م — فرستادن ارمنستان
و دوم ۳۵۲م تقریباً — حاکم دوم مارم نامرک که ۳۵۵م — پنج ژوئیه ۳۶۳م — عقب
نشینی و مرگ ژولین ۳۶۳م — و شدت پنج ولاست و ۳۶۳م — استادن و روم در ارمنستان
و ایرانی — انعقاد عهد صلح بین روم و ۳۷۶م — مرگ شاپور ۳۱۹م.

فصل سی و هشتم

جنگ با هیاطله (هونهاى سفید)

۵۸۴

اردشیر دوم ۲۷۹-۳۸۳ م و شاپور سوم ۳۸۳-۳۸۸ م — تجزیه ارمنستان ۳۸۴ م — بهرام چهارم ۳۸۸-۳۹۹ م —
 یزدگرد گنده گار ۳۹۹-۴۲۰ م — رویه یزدگرد نسبت بمسیحیان — افسانه عجب مرك یزدگرد — جانشینی
 بهرام گور به پسر علییه ۴۲۰ م — لشكر كشى بر ضد روم ۴۲۱-۴۲۲ م — صلح با روم ۴۲۲ م — اعلان استقلال
 کلیسای شرقی ۴۲۴ م — تبدیل ارمنستان ایران یوالتی نشین ۴۲۸ م — ظهور هیاطله — لشكر كشى بهرام
 گور بر ضد هونهاى سفید — بهرام گور شكازچی ماهر و زبردست — کارها و احوال بهرام گور —
 یزدگرد دوم و لشكر كشى او بر ضد روم و هیاطله — شكجه و عذاب اهالى ارمنستان و بین النهرین بامر
 یزدگرد — غصب سلطنت توسط هرمز در سال ۴۵۷ و بر انداختن او بدست فیروز در ۴۵۹ م — اولین مصاف
 فیروز با هونهاى سفید — شورش ارمنستان ۴۸۱-۴۸۰ م — شكست فیروز از هونهاى سفید و مرك او ۴۸۳ م —
 ایران عراج گذار هونهاى سفید ۴۸۵-۴۸۳ م — قرارداد او با ارمنستان — مباحثات بین مسیحیان ایران در اصول عقاید.

فصل سی و نهم

مغلوب شدن هونهاى سفید

۶۰۴

جلوس قباد ۴۸۷ م — لشكر كشى بر علیه قوم خزر — ظهور مزدك — خلع قباد و حبس او ۴۹۸-۵۰۱ م —
 سلطنت ثانوی قباد ۵۰۱-۵۰۲ م — جنگ او با روم (ییزانس) ۵۰۳-۵۰۵ م — آخرین جنگ با هیاطله ۵۱۳ م —
 ۵۰۳ م — قتل عام مردکیان ۵۲۳ م — شورش در ایبری — جنگ دوم با روم (ییزانس) ۵۳۱-۵۲۴ م —
 اهمیت سلطنت قباد — ارتباط بین چین و ایران در دوره ساسانیان.

فصل چهلم

انوشیروان عادل

۳۱۷

جلوس بلامارض نوشیروان ۵۳۱ م — اعدام مزدك و قتل پیروان او — صلح با روم ۵۳۲ م — پیشرفت های روم
 در افریقا و ایتالیا ۵۳۹-۵۳۳ م — گرفتن اطاکیه و غارت آن بدست نوشیروان ۵۴۰ م — جنگ دلازیکا ۵۵۷-۵۴۰ م —
 دومین صلح با روم ۵۶۲ م — ظهور ترکان — مطیع کردن هیاطله — جنگ بر علیه طائفه خزر ۵۷۶ م —
 جنگ عربستان ۵۷۶ م — جنگ با اترک — جنگ دوم با روم ۵۷۹-۵۷۲ م — جامعه مسیحی در سلطنت
 نوشیروان — خصایل نوشیروان و کارهای او — بزرگمهر.

فصل چهل و یکم

تشکیلات و زبان و معماری در دوره ساسانی

۶۳۵

اداره دولتی ساسانی — مالیات ارضی — پیشرفت در آبیاری و وسائل ارتباط — ارتش — شاه و دربار — زبان

بهاری — کتیبه های بهلولی روی تختۀ سبك — امیسات بهلولی — نمونۀ معماری ساسانی — ضلعی چند معدۀ معماری ساسانی — کاخ فیروز آباد — طاقی کسری — کاخ خسرو در قصر شیرین — کاخ ماشیتا — نقوش برجسته شکار خسرو در نقش رستم — مجلس پرویز — زرگری ساسانیان با کارهای آنها در تفره آلات — مجسمۀ شاپور اول — اظهار نظر در معماری و هنرهای زیبای ساسانی .

فصل چهل و دوم

۶۵۸ خسرو پرویز و هراکلیوس (هرقل)

ادامه جنگ با روم از طرف هرمزداس چهارم — هجوم ترکان بایران و شکست آنها در ۵۸۸ م — جنگ لازیکا ۵۸۹ م — عهدهای بهرام چوین و قتل هرمز — سلطنت خسرو پرویز ۵۹۰ م — شکست و فرار خسرو به طرف مزوپوتامیا — برگشت خسرو با سپاه روم و سلطنت ثانی او ۵۹۱ م — جنگ با روم ۶۰۳ م — جنگ زوقار ۶۱۰ م — جلوس هرقل ۶۱۰ م — غارت انطاکیه و گرفتن اورشلیم توسط پرویز ۶۱۱ م — سقوط کالسدون ۶۱۷ م — اوضاع یاس آور امپراطوری روم — جنگهای معروف هرقل ۶۲۷-۶۲۲ م — غلبه بر شهر براز ۶۲۲ م — فرار پادشاه بزرگ ۶۲۳ م — غارتگر شدن شهر براز ۶۲۴ م — شکست شهر براز در ساراس ۶۲۵ م — محاصره قسطنطنیه و شکست شاهین براز ۶۲۶ م — بغارت و قتل دستگرد و ازاد خسرو پرویز ۶۲۷ م — خلع و قتل خسرو پرویز ۶۲۸ م — خصال خسرو پرویز — ترقی مذهب مسیح در دوره پادشاهان اخیر ساسانی .

فصل چهل و سوم

۶۲۶ سقوط امپراطوری ایران بدست اعراب

سلطنت قباد دوم و صلح او با روم ۶۲۸ م — کشتن تمام برادران خود و مرگ او ۶۲۹ م — غضب سلطنت از طرف شهر براز و مرگ او ۶۲۹ م — دوره هرج و مرج ۶۲۹-۶۲۴ م — جلوس یزدگرد سوم ۶۲۴ م — لشکر کشی خالد بن ولید نواحی غربی امپراطوری ایران ۱۲-۱۳ هجری (۶۳۴-۶۳۳) — جنگهای مثنی ۱۲-۱۴ (۶۳۵-۶۳۴) — جمع آوری سپاه عظیم ایران برای جنگ با اعراب ۶۳۵) — هبت اعوامی یزدگرد ۶۳۵) — جنگ قادسیه ۶۳۶) — تصرف مدائن ۶۳۷) — جنگ جاولا ۶۳۷) — الحاق بین النهرین و تصرف ابله ۶۳۷) — بنار کوفه و بصره ۶۳۸) — لشکر کشی از بحرین و شکست — فتح خوزستان و تصرف شوشتر ۶۴۰) — جنگ نهاوند ۶۴۲) — تسخیر ولایات ایران — مرگ یزدگرد سوم (۶۵۲) ۶۴۱) .

فصل چهل و چهارم

۷۹۷ شرح احوال (حضرت) محمد در مکه

سرزمین عربستان — اهمیت مکه — مذهب قدیم اعراب — کعبه — اجداد پیغمبر — اوضاع سیاسی

عربستان پیش از ولادت پیغمبر و نویس از ولادت — ایام کودکی و دوره جوانی تا سن کمال محمد — نزول وحی و وسیله جبرئیل — اشتغال با مریوت ۶۱۳-۶۱۴ م — جلای وطن موقتی بطرف حبشه ۶۱۵ م.

فصل چهل و پنجم

۷۱۳

هجرت به مدینه و استحکام دین اسلام

هجرت یا جلای وطن به مدینه ۶۲۲ م — بنا اولین مسجد در مدینه — مخالفت با یهود — جنگ بدر سال ۲ هجری (۶۲۳) و اخراج بنی قینقاع — واقعه احد سال سوم هجری (۶۲۵) و اخراج بنی نضیر — محاصره مدینه و قتل عام بنی قریظه ۵ هجری (۶۲۷) — صلح حدیبیه ۶ هجری (۶۲۸) — اعزام نمایندگان به دربار سلاطین ۷ هجری (۶۲۸) — فتح خیبر ۷ هجری (۶۲۸) — انجام وظائف حج ۷ هجری (۶۲۹) — جنگ موتة ۸ هجری (۶۲۹) — فتح مکه ۸ هجری (۶۳۰) — آخرین لشکرکشی پیغمبر ۹ هجری (۶۳۰) — آخرین احکام پیغمبر — سفر حجۃ الوداع ۱۰ هجری (۶۳۲) — رحلت پیغمبر ۱۱ هجری (۶۳۲) — سیرت و اخلاق — قرآن.

فصل چهل و ششم

۷۲۹

اسلام تحت خلفای چهارگانه اول

عصر خلافت ۶۳۳-۱۲۵۸ م — نسب نامه فریض — انتخاب ابوبکر بخلافت — شورش ۱۱ هجری (۶۳۲) — جنگ یرموک ۱۳ هجری (۶۳۴) — وفات ابوبکر و خلافت عمر ۱۳ هجری (۶۳۴) — تصرف دمشق ۱۴ هجری (۶۳۵) — تصرف اطالیه و تسلیم شدن بیت المقدس سال ۱۵ هجری (۶۳۷) — فتح مصر ۱۹-۲۰ هجری (۶۴۱-۶۴۰) — قتل عمر ۲۳ هجری (۶۴۴) — خلافت عثمان ۲۴ هجری (۶۴۴) — توسعه اسلام در سمت غرب ۲۵-۳۰ هجری (۶۵۲-۶۴۶) — لشکرکشی بایران ۳۱ هجری (۶۵۲) — قتل عثمان ۳۵ هجری (۶۵۶) — خلافت علی بن ابیطالب ۳۵ هجری (۶۵۶) — معاویه فرماندار شام — اعلان جنگ بر علیه معاویه از طرف علی بن ابیطالب ۳۵ هجری (۶۵۶) — جنگ جمل ۳۶ هجری (۶۵۶) — جنگ صفین ۳۷ هجری (۶۵۷) — حکمین ۳۷ هجری (۶۵۸) — خوارج — سالهای اخیر خلافت علی — شهادت وی ۴۰ هجری (۶۶۱) — خصائل و صفات علی بن ابیطالب — حالت ایران.

فصل چهل و هفتم

۷۴۷

فاجعه کربلا

حالات حسین بن علی و گماره گیری از ۴۰ هجری (۶۶۱) — وصایای معاویه بربید در مرض موت ۶۱ هجری (۶۸۰) — دعوت حسین بن علی بکوفه — حرکت بکوفه — واقعه مولة عاشورا — حرکت اهل بیت شام و از شام به مدینه — نهریه — زیاد تاریخی دوره شیعه — اساس و اصول مذهبی شیعه.

فصل چهل و هشتم

۷۵۸

ایران یکی از ایالات خلافت اموی

سلسله اموی — استحکام سلطنت معاویه از تبعیت زیاد — ترقی مسلمین در شرق — موفقیت های شایان و شکست معاویه — ولایت عهد یزید در ۵۶۲ (۶۷۶) و خلافت او ۵۶۶ (۶۸۰) — طغیان ابن زبیر ۵۶۶ (۶۸۰) — جنگ بخارا — جنگ قبائلی بدوی های شمالی و جنوبی ۴۶-۶۵ (۶۶۶-۶۸۵) — نزاع و اختلاف بر سر خلافت ۶۱-۸۷۳ (۶۸۰-۶۹۲) — قتل عام دشمنان حسین بن علی ۵۶۶ (۶۸۵) — خروج ازارفه — خروج ابن اشعث ۸۰ (۶۹۹) — ضحیان، موسی بن خزیم — مرک و خصال عبد الملك — محاربات در آسیای مرکزی ۸۶-۵۹۶ (۷۰۵-۷۱۴) — پیشرفت بطرف رود سند ۸۹-۵۹۶ (۷۰۷-۷۱۴) — موفقیت های شایان ولید ۸۶-۵۹۶ (۷۰۵-۷۱۴) — محاربات یزید در گرگان و طبرستان ۵۹۸ (۷۱۶) — دومین کوشش برای فتح قسطنطنیه ۵۹۹ (۷۱۷) — خراسان تحت خلافت عمر دوم (عمر بن عبد العزیز) ۵۹۹-۷۲۰ (۷۱۷-۷۲۰) — خلافت یزید دوم ۱۰۱-۵۱۰ (۷۲۰-۷۲۴) — تبلیغ عباسیان — خروج زید بن حسین ۱۲۲ (۷۴۰) — خلافت هشام ۱۰۵-۵۱۲ (۷۲۴-۷۴۳) و جنگ تور ۷۳۲ م — ولید دوم و یزید سوم ۱۲۵-۵۱۲ (۷۴۳-۷۴۴) — خروج عبدالله معاویه ۱۲۶-۵۱۲ (۷۴۴-۷۴۷) — برافراشته شدن پرچم سیاه عباسیان در خراسان ۵۱۲ (۷۴۷) — جنگ زاب بزرگ ۱۳۲ هـ (۷۵۰) — حالت ایران تحت خلفای بنی امیه .

فصل چهل و نهم

۷۷۶

تفوق ایرانی در آغاز دوره عباسی

خلیفه یافتن وحدت مسلمانان — جلوس ابوالعباس بخلافت ۵۱۳ (۷۴۹) — قتل عام بنی امیه — خلافت ابوالعباس و مرک از ۵۱۳ (۷۵۴) — ابرجمقر منصور ۱۳۶-۱۵۸ هـ (۷۵۴-۷۷۵) — قتل ابومسلم ۱۳۷ هـ (۷۵۴) — تأثر انقلاب در ایران ۵۱۳ (۷۵۶) و ۱۴۱-۵۱۳ (۷۶۰-۷۵۸) — طایفه راوندیان ۱۴۱ هـ (۷۵۸) — خروج اولاد حسن بن علی ۱۴۴ (۷۶۱) — بنا شهر بغداد ۱۴۵ هـ (۷۶۲) — شورش در هرات ۵۱۰ (۷۶۷) — نفوذ ایرانیان در زمان خلافت منصور — مهدی ۱۵۸-۵۱۶ (۷۷۵-۷۸۵) — پیغمبر برقع برش خراسان ۱۵۸-۵۱۶ (۷۷۵-۷۷۷) — هانی ۱۶۹-۵۱۷ (۷۸۵-۷۸۷) .

فهرست گراورها

صفحه	موضوع
۲۰	۱ — منظره کوه تفتان
۳۵	۲ — گردنه پیره زن — راه بین بوشهر و شیراز
۴۰	۳ — مرال
۵۲	۴ — نیروی دریائی مسخریب
۵۷	۵ — خدای ایلامی و زندهانیان
۷۳	۶ — ظرف سفالین متعلق به عهد ما قبل تاریخ
۷۵	۷ — تصویر برجسته بانوی بافنده که احتمال می رود ایلامی باشد
۸۵	۸ — سلك يك پارچه منقوش نرامین
۹۶	۹ — پوشاك بزرگ سرار سفال لعاب دار برای زینت پیکر
۱۰۰	۱۰ — سر لوحه کتیبه قانون حمورابی
۱۱۵	۱۱ — يك سلك سرحدی ناتمام متعلق بدوره کاسیت
۱۱۷	۱۲ — تصویر آخرین تیرتوم مان
۱۱۸	۱۳ — آشور بانیاال و ملکه در مجلس جشن
۱۲۲	۱۴ — مجسمه های خدایان ایلام که آنها را ربوده به نیوامی برند
۱۳۶	۱۵ — تصویر آتشکده در نقش رستم
۱۶۷	۱۶ — منظره جنگ یونان و سیمرها
۱۷۷	۱۷ — منظره رستم در حال خواب و دفاع رخس از او
۱۸۳	۱۸ — نمونه ارابه زرین هخامنشی درموزه بریتانی
۲۰۱	۱۹ — منقره کوروش کبیر
۲۰۶	۲۰ — دست بند طلا متعلق بدوره هخامنشی درموزه بریتانیا
۲۱۰	۲۱ — نصربر داریوش و رؤسای یاشی
۲۳۳	۲۲ — مقبره مفرغی هخامنشی در شوش
۲۳۷	۲۳ — نقوش برجسته و کتیبه در کاخ خشایارشا
۲۴۰	۲۴ — قصر شوش — فریز شیران
۲۴۴	۲۵ — گراور ظروف مفرغی خنیمان
۲۵۳	۲۶ — ظرف سفالین مربوط بشورای جنگی
۲۷۵	۲۷ — سرباز سنگین اسلحه یونانی و پارسی حامل پرچم که افتاده
۲۸۶	۲۸ — قفه سپر منقره درموزه بریتانیا

۲۸۹	۲۹ — کاخ داریوش
۲۹۹	۳۰ — تصویر سرتیپ های مفرغی و غیره از خنیمان
۳۰۳	۳۱ — يك كوزه زرین هخامنشی در موزه بریتانی
۳۰۷	۳۲ — خرابه يك معبد اناهیتا در گنگاور
۳۳۶	۳۳ — جدال اسکندر در ایسوس
۳۵۱	۳۴ — دربند های خزر
۳۶۲	۳۵ — اسکندر در حال جدال
۳۷۲	۳۶ — يك آب انبار در لوت
۳۷۴	۳۷ — تصویر شکار اسکندر
۴۰۲	۳۸ — منظره بهار در البرز
۴۶۱	۳۹ — قلعه وان
۵۰۲	۴۰ — کاخ سلطنتی در الحضره — قسمت جلو ایوان شمالی یا طالار بزرگ
۵۰۴	۴۱ — کاخ سلطنتی الحضره — دیوار جنوبی ایوان یا دالان بزرگ
۵۲۹	۴۲ — تصویر میترا و قتل گاونر بدست او
۵۴۵	۴۳ — تصویر شاپور کبیر و والین
۵۵۸	۴۴ — خرابه های یکمیدان عمومی
۵۶۲	۴۵ — خوشاب قلعه — یکدژ خرابه رومی در کردستان
۵۷۸	۴۶ — حصار دیاربکر
۵۹۵	۴۷ — ظرف نقره بهرام گور
۶۰۷	۴۸ — جام نقره ساسانی
۶۱۰	۴۹ — يك خرابه در دارا
۶۳۱	۵۰ — انوشیروان و بزرگهر
۶۴۳	۵۱ — کاخ ساسانی در فیروز آباد
۶۵۰	۵۲ — تزئینات کاخ ماشیتا
۶۵۲	۵۳ — طاق هستان در کرمانشاه
۶۵۶	۵۴ — جام نقره ساسانی
۶۸۷	۵۵ — طاق کسری در مدائن
۶۹۳	۵۶ — قلعه نهاوند
۷۰۱	۵۷ — تصویر کعبه
۷۰۶	۵۸ — حضرت محمد (ص) و حجر الاسود
۷۱۰	۵۹ — ظاهر شدن فرشته به پیغمبر
۷۵۱	۶۰ — خرابه های ری
۷۵۵	۶۱ — منبر مهدی عباسی
۷۷۸	۶۲ — چادر نشینان ایلات تیموری

غلطنامه

سطر	نادرست	درست	صفحه سطر	نادرست	درست
۱۹	کاب	کتاب	۲۴۹	۷	منابع
پاورقی	Hil	Hill	۳۵۸	۱۲	مبتلا
۱	Edwards	Edwards	۳۶۴	۹	ارابه
۱۶	هرزره	هزاره	۳۷۲	پاورقی	Baomat
سرلوحه	مهر عتیق	مهر عتیق	۳۷۵	۱۲	اسربازان
۹	دریای مهارلو	دریای مهارلو	۳۷۷	۱۳	میتوانم
پاورقی ۲	siry	sir - G	۳۸۵	۲	پولیس پر خون
۱۵	قلاط	فلات	۳۹۰	۱۴	ارابه
۱۹	پشرح مفصلی	شرح مفصلی	۳۹۴	۱۵	صربتی بازده
۱	را.	راه	۳۹۶	۱۹	اراده های جنگی
۱ و ۹	تروی	ترووا	۴۰۱	۱۵	پادشاه پنت حکمران
پاورقی ۲	هستینگس	هستینگس			پطرس
۱	شخص اگر	اگر	۴۳۷	۱۳	ایمان
۱	نایل که به استقلال	که نایل به استقلال	۴۳۸	۱۲	مختار
۲۱	در فصل چهارم	در فصل ششم	۴۵۴	۱۶	لیکن پس از چندی
۱۰	آریانیها	آردان	۴۷۳	۲۰	پارتی خزیده
پاورقی	۱ و ۲۰	۱ و ۲	۵۰۲	پاورقی سطر ۲	از نشر
۱۵	البر	البر	»	»	۱۸۰۹
۲۰	که بوراه	که در توره	۵۰۳	۱۹	ابود
سطر ۲ پاورقی	بود و نیز	بودی و نیز	۵۱۱	پاورقی	۱-ملاش
۱۲	کیاکسال	کیاکسار	۵۱۴	عنوان	نصب تیرداد
آخر	گداست	گذاشت	۵۲۱	۱۹	ها را را اجازه
»	(کوجبه)	(کوجبه)	۵۲۲	۶	گردید. آبکار پادشاه
ربر شجره	بیان	به بیان	۵۳۰	عنوان	نسب
۵	آریای	آریان های	۵۴۸	۸	بتوع
۸	عازا	غزه	۵۶۰	۱۶	حنین
سطر ۲ پاورقی	پیغامی را که هم	پیغامی را هم که	۵۸۵	۳	کسیر
۲۰	پلوپوتسی	پلوپونس	»	۱۹	بار
۱۶	قطفه	قطعه	۵۸۷	پاورقی	۱-
۴	تلفات	تلفات	۵۸۸	۶	آربوس
۷	زیار	زیاد	۵۹۰	۴	بهرام را برای
۹	بشر	لشکر	۶۱۰	عنوان گراور	دارا
۱۵	از پا نشد	از پانصد	۶۲۲	۷	در صورت
ماقبل آخر	معلی	نقل	۶۲۵	۴	۵۳۳
۱۸	می فهمد	می فهمید	»	۸	ژوستی سن
۱۹	روبر	روبرو	۶۶۳	۱	به ریراسوس
۱۱	فراردار	قرارداد	۶۶۵	۱۹	دختر
۳	آرماوای	آرماده	۶۸۴	۶	ولی مثنی در میان
۳	مناغت	مناع	۶۸۷	۳	رطرفین
۲۰	۳۳۶	۳۳۸	۷۳۱	۱	مجمعی
۱۸	پارسیهای جسور	پارسیهای جسور	۷۴۹	۱۸	ویل
۲	ارهمین راه	ارهمین راه	۷۸۰	۸	حق شناس
۱۳	باشکوه حلال	باشکوه وحلال			حق شناس

متأسفانه در تاریخ عناوین مندرجه در صفحات کتاب اشتباهاتی روی داده و آن
 بطریق زیر اصلاح شود :

صفحه	عنوان	نادرست	درست
۳۱۰	اول	قتل اردشیر سال ۳۲۶ قبل از میلاد	قتل اردشیر سال ۳۳۸ قبل از میلاد
۳۷۵	اول	مرگ اسکندر کبیر ۳۲۲ قبل از میلاد	مرگ اسکندر کبیر ۳۲۳ قبل از میلاد
۴۱۶	اول	۲۲۴	۲۲۳
۴۸۴ *	اول	۹۳	۳۹
۵۲۰	سوم	کلیسوس ۱۶۴ ، ۱۶۵	کلیسوس ۱۶۵ ، ۱۶۳
۵۳۶	اول	۲۳۲ - ۲۲۸	۲۳۲ ، ۲۲۹
۵۴۴	دوم	۲۴۴ ، ۲۴۱	۲۴۴ ، ۲۴۱
۵۶۷	دوم	۳۵۹ میلادی	۳۶۱ ، ۳۵۹ میلادی
۵۷۷	اول	۲۶۳ میلادی	۳۶۳ میلادی
۵۹۰	اول	حاشیتی بهرام گور به شهر وعنه	حاشیتی بهرام گور به شهر وعنه ۴۲۰ م
۵۹۲	دوم	۲۴۸ میلادی	۴۲۸ میلادی
۵۹۸	اول	۴۸ ، ۴۸۱	۴۸۳ ، ۴۸۱ میلادی
۶۰۶	اول	۵۰۱ ، ۵۰۳	۵۰۱ ، ۵۰۳ میلادی
۶۱۹	اول	پیشرفت های روم در افریقا و اسپانیا	سفرهای روم در افریقا و اسپانیا
۶۱۹	دوم	بدست نوشیروان	بدست نوشیروان ۵۴۰ میلادی
۶۲۵	دوم	حک برعلیه طایفه حر ۵۷۶	حک برعلیه طایفه حر
۶۲۷	اول	۵۷۹ میلادی	۵۷۹ ، ۵۷۲ میلادی
۶۶۲	اول	برگشت خسرو ناساه روم و سلطه -	برگشت خسرو ناساه روم و سلطه -
۷۱۸	اول	(۲۷)	(۲۷)
۷۲۰	اول	۷ هجری ۶۲۹	۷ هجری ۶۲۹ ، ۶۲۸
۷۲۹	اول	۶۲۳ ، ۱۳۵۸	۶۲۳ ، ۱۳۵۸ میلادی
۷۳۸	اول	۲۵ ، ۱۳ هجری	۲۵ ، ۲۱ هجری
۷۴۹	اول	۵۶۱ هجری	۵۶۱ هجری
۷۶۲	دوم	۶۶ ، ۶۵	۶۵ ، ۴۶
۷۷۴	اول	حک راب برت ۲۳۱	حک راب برت ۱۳۲
۷۸۱	دوم	۱۴۱ (هجری ۸۵۷)	۱۴۱ (هجری ۸۵۷)

در پاورقی صفحه ۵۸۸ این عبارت سحر دوم و یحیی نام جدیدی این نام ظاهر میاید که بوده است
 بطریق زیر اصلاح شود - و یکم یحیی نام ایران ذکر شده

تذکر - گزاور شماره ۹ در صفحه ۹۶ اشتباه معکوس شده است



1

2

CALL No. 955

ACC. No. 1191

AUTHOR

TITLE

تفاسیر قرآنی
تاریخ ایران

G12

G04.12.0

1191

1191

955

تاریخ ایران

TIME

THE

Date

No.

Date

No.

G120703

3842

1973



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

